نام کتاب لوامع التنزیل و سواطع التأویل

مولف لاهوری، ابوالقاسم بن حسین، ـ ۱۳۲۴ق.

موضوع تفاسیر شیعه زبان فارسی

سال چاپ ۱۳۰۳ق محل چاپ لاهور

کاتب

طول ۳۴٫۵ عرض ۲۶ شماره صفحه ها ۲۰۸ص ج. ۳

شماره عمومی ۲۲۳۳۸ کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری آستان قدس رضوی تاریخ مهر ۱۳۲۹

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا

بعون الله الجلیل این مجلد سیوم از تفسیر شهیر جامع جمیع علوم عقلیه و نقلیه اصلیه و فرعیه و تابع همه فنون قرآنیه و غصون فرقانیه میباشد مسمی تفسیر شریف

# لوامع التنزیل و سواطع التأویل

بغرض تجارت و افاده مومنین سلالة الاطیاب سید عالیجناب ابوتراب آقا سید علی صاحب بواسطه جناب مقدس منشی قاسم علی صاحب

در مطبع سیفی لاهور باهتمام میر ناصر علی مالک اخبار [illegible] هند مطبوع گردید

هذا

هو التقريظ الثاني لعلّه
بعد النظر الثاني من شيخ الاسلام
والمسلمين رئيس فقهاء المجتهدين الذي اضاء الله به
الدين اساس المتاخرين محيي الطريقة مروج الشريعة
مميت البدعة الذي يزهر به الملة فقيه المحقة الناجية الذي من
تمسك به سلك ومن تخلف عنه هلك هو شيخنا وشيخ المؤمنين
زين العابدين لازالت شموس ايام افاضاته ساطعة واقمار سنين
افاداته طالعة بمحمد وعترته الطاهرة
صلوات الله عليهم والاثنية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين محمد وآله الطاهرين **وبعد**
ثنا مر خدا راست که پروردگار عالمیان است ودرود وسلام باد برا اشرف انبیاء ومرسلین که محمد است وبر آل پاک او وبعد آن
لا يخفى على اولى الفطنة والكمال واصحاب الخبرة والعقل الفعال ان جناب الكامل الفاضل فريد العصر
مخفی نماند بر صاحبان تیز فهم وکمال وبر صاحبان آگاهی وعلم وعقل فعال بتحقیق جناب مرد کامل فاضل فرد اهل عصر
ووحيد الدهر ونادرة الزمان مفسر القران وارث علوم جده ومروج الشريعة ومنهاجه في العلوم
ویگانه اهل دهر ونادر زمان بنهایت کمیاب مانه مفسر قران وارث علمهای جد خود ومروج شریعة مطهره وطریقه مستقیمه او در علوم
العقلية والنقلية ناشر الاحكام الاخروية والدنيوية جناب الامجد الاكرم الافخم الاعظم اعني جناب
عقلیه وعلوم نقلیه نشر کننده احکام شرعیه که متضمن اخرویه ودنیویه باشند جناب بزرگوار تر گرامی تر بلند قدر عظیم مرتبه یعنی جناب
السيد ابو القاسم المحترم المفخم قد بلغ الغاية وتجاوز النهاية في البيان والتبيان وكشف اللثام
سید ابو القاسم محترم مفخم میباشد بتحقیق رسیده بغایة علوم وگذشته است نهایه مراتب را در بیان ودر پیدا کردن معانی قران وصنوح آن ودر گشادن نقابهای مبهم
والظلام في مدارك الاحكام ومسالك الافهام وكشف الغطاء عن قواعد الاحكام وتوضيح مناهج الحلال
وروشن کردن تاریکی اغلاق وبرجاهای درک احکام ودر وضاحت راههای فهمها ودر برداشتن پرده پوشنده از قاعدهای احکام شرعیه ودر توضیح رههای حلال
والحرام وايات الاحكام ولقد اتعب نفسه الشريفة الزكية في تاليف رسالات وجيزة من دون
وحرام ودر توضیح آیات احکام وهر آینه بتحقیق در تعب ومحنت انداخت نفس بزرگ نفیس پاکیزه خود را در تالیف رساله‌های مختصره بدون که بلا طول

تفصيل ممل واجمال مخل الا سيما في ترتيب هذا التفسير الشريف المنيف لعمري فلا تى فيه بما لم يسبق اليه
ملال آرنده وسوای اختصار خلل آرنده خصوص خود را در زحمت ومحنت انداخته در ترتیب این شریف عالی افزون عالی قسم بعمرم این مفسر بتحقیق آمد در تفسیر آنچه سبقت نبرد او را سوی آن
سابق فقد سبق على السبق والاوايل ولا يلحق به لاحق من الاواخر الا ان يأخذ منه ويجعله امامه وقد
سبقت کننده پس بتحقیق سبقت کرد بر سابقان وبر اولیان وملحق نمیشود بساختن آن در رحم آینده از آخریان مگر آنکه بگیرد او از تفسیر او وبگرداند آن تفسیر را پیش روی خود وتحقیق
اعترف به الاساتذة الاعلام وانصرف عن الاقدام عليه الجهابذة العظام وذلك من فضل الله خاصة علينا
اقرار کردند بآن استادهای بسیار دانایان وبرگردیدند از اقدام بر تالیف مثل آن عالمهای بسیار خبیر ماهر حاذق نقاد واین از فضل الله خاص برای ما است
والفضل بيد الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم *
وفضل بدست خدا است میدهد بهر که میخواهد وخدا صاحب فضل عظیم است
وانا اقل الجاني زين العابدين بن مازندراني
في ٦ شهر محرم الحرام سنه ١٣٠١

عبده الراجي زين العابدين

سال ١٣٤٨ خورشیدی
بازدید شد

٥٧
توجیه در صراح گفته
برادبها استنباط
العلم بجودة الطبع

وهذا هو تقريظ شيخنا الشيخ محمد حسين ابن الشيخ زين العابدين سلمهما الله وكفى على نهاية كماله وغاية فضله عبارته فحسب ذلك لاهل الدراية والدراية
وكيف لا يكون كذلك وهو نشا بين العلم والفقاهة وابوه ابو الفقهاء ورئيس العلماء جعله الله منارا في البلاد ومرجعا للعباد بمحمد خير العباد والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

تبارك الذي انزل على عبده الفرقان ليكون للعلمين نذيرا وارسل محمدا بما انزل ليكون للمؤمنين بشيرا احمده على ما انعم به من ترادف
منزه است آنکسی که نازل کرد بر بنده خود فرقان را تا اینکه باشد برای مخلوق ترساننده وفرستاد محمد را بآنچه نازل کرد تا بوده باشد از برای مومنین بشارت دهنده ستایش میکنم او را بر آنچه انعام کرد از پی در پی
نعمائه واشكره على ما اكرم به من تضاعف الائه حمدا لا يحد بحد وشكرا لا ينتهي الى غاية وامد مصليا على اشرف الانبياء والمرسلين
نعمتهای او وشکر میکنم او را بر آنچه اکرام کرد بآن از زیادتی نعمتهای باطن ستایشی که منتهای نداشته باشد وشکری که منتهی نشود بآخری ونهایتی درود میفرستم بر اشرف انبیا ومرسلین
الذي كان نبيا وادم بين الماء والطين من ارسل بالايات والذكر الحكيم الموصوف بما اثنى الله عليه بالثناء الجسيم في قوله عز شانه
آنکسیکه بود پیغمبر وآدم میان آب وگل بود کسیکه فرستاده شده بعلامات وقرآن محکم موصوفست بآنچه ثنا فرمود خدا بر او بثنای بزرگ در قول خود عز شانه
وانك لعلى خلق عظيم صلوات الله عليه وعلى اهل بيته مهابط الوحي والتنزيل ومصادر التاويل والتنزيل صلوة متوالية
بدرستیکه تو بر خلق عظیم هستی درود خدا برلو وبر خانه زادان او که محل فرود آمدن وحی وقرآن اند وتاویل وتنزیل قرآن از ایشان صادر میشود درودی که از پی یکدیگر باشد
ما توالى الملوان وتجدد الجديدان **وبعد** فاني لما سرحت طرف الطرف في حدائق رياض هذا التفسير الجليل الموسوم بلوامع التنزيل
مادامی که متوالی باشد وتازه بتازه شود شب وروز وبعد از حمد ودرود بدرستیکه من چون رها کردم گوشه چشم را در باغهای ریاض این تفسیر جلیل که نامیده شده بلوامع التنزیل
الذي وفق لغائق تاليفه ورائق ترصيفه ذو الملكة التي بهر بها افاضل العلماء والقريحة التي وقفت عندها
آن تفسیر که توفیق یافت برای تالیف بلند آن ولطیف جمع آن صاحب ملکه آنچنانی که غالب شد بسبب آن ملکه افاضل علما را ودر حد طبیعت سیقط آنچنانیکه ستاده میشود نزد آن

اذهان الفقهاء علم العلم السامی المنار وعیلم الفضل المتلاطم التیار سلالة السادة الاعاظم ونقاوة القادة القماقم

ذهنهای فقهاء نشان علم بلند نشان ودریای پایان فضل که متلاطم بسیار موج ازو برخاسته چکیدهٔ بزرگان اعاظم وبرگزیدهٔ پیشوایان سادات قوام باشد

من صفوة اشراف الهاشم الافخم المفخم طود الشرف الاشم جناب السید ابو القاسم المحترم ایده الله تعالی

از برگزیدگان بزرگان اولاد هاشم بزرگتر عظمت داده شده کوه بلند شرف بسیار یافته جناب سید ابو القاسم محترم مؤید گرداند خدا مؤلف او را

بتائیداته الربانیة وسدّده بتسدیداته الالهیة تنوّرت احداقی منه بحدائق ریاض زاهره وشقائق

بتائیدات ربانیهٔ خود ومسدود گرداند او را بتسدیدات الهیهٔ خود روشن گردید مردمک من ازین تفسیر در گلستانی که مجمع آب جاری گیاه خوش تازه است وشقائق نعمانی

ازاهیر ناضره وتروّحت حوبائی من نسیم روح تلک الحدائق وشمیم فیح هاتیک الشقائق بما لا مزید علیه من

که از گیاهای بسیار سبز است وبراحت افتاد نفس من از نسیم خوش آن باغها وبوی منتشر شدهٔ آن گلها گوناگون بمقداری که زیادتی بر آن متصور نیست

الابتهاج ارتیاح الاشباح الشاحبة بالارواح فرایته کتابا وای کتاب لقد اتی فیه من صفته بالعجب العجاب فابهر بما اتی

خوشی مثل خوشی بدنهای لاغر خشک بجان و ارواح پس یافتم آنرا کتابی چه کتابی هر اینه آمد در آن بدقائق پیچیده بی در بی عجاب پس برتر شد روشنی

الباب ذوی الالباب اذ قداتی بکل فصل له ابواب بما حق ان یدعی فصل الخطاب لسلامته مما یوجب الخلل من الاسهاب او یجلب

عقلهای صاحبان عقلها را زیرا که آورد بهر فصلی برای آن ابواب بچیزیکه سزاوار است اینکه بخوانند او را فصل الخطاب بجهة سلامتی آن از چیزی که مستوجب خلل باشد از طول کلام یا اینکه بردارد

الملل من الاطناب واما تضمن من النکت الغریبة فی التفسیر والتاویل والفذالک العجیبة فی کشف اسرار التنزیل

ملال را از طول بیمای او واما آنچه را در بر دارد از نکتهای غریبه در تفسیر وتاویل ومطالب مختصرهٔ عجیبه در کشف سرهای قرآن

فقد انکشف به وبان باوضح دلیل وبرهان لمن طالعه من جهابذة العلماء المحققین واساتذة الفضلاء المفسّرین امتیازه حسن اسلوبه علی غیره

پس بتحقیق که کشف شد بآن وظاهر شد بروشن تر دلیل وبرهان برای کسی که مطالعه کرد او را از نقادان خبیر از علمای محققین واستادان از فضلای مفسرین امتیاز دارد حسن طریق او بر غیر آن

من کتب التفسیر المعروفة التی هی الان بین الاصحاب بالحسن موصوفة فلله در بانیه الزاهرة بغرمتعا بما اودع فیها من الاسرار التی لم یکشف

از کتب تفسیر مشهوره اینکه آنها حال در میان علماء بنیکی وبخوبی موصوف اند برای خدا است خیر کثیر بنا کنندهٔ مبانی آن که خوب آمیخته است روشن معانی آن بسبب آنچه سپرده در آن از اسراری که کشف نکرده

الکشاف استارها ولم یجمع مجمع البیان معشارها اسئل الله عز شانه وهو اکرم مسؤل واؤمّل من فضله وهو اجود مأمول ان یمد فی توفیقه صفه

کشاف پردهٔ اسرار آن وجمع نکرده مجمع البیان ده یک آن اسرار را سوال میکنم از خدا که بزرگ شان او وکریم ترین مسؤلین است وآرزو دارم از فضل او واو جوادترین مأمولین اینکه امداد کند در توفیق

وتائیده وتشییده ارکانه وتسدیده فانه لم یال جهدا فی تعظیم شعائر الدین بما جاء به من تفسیر الکتاب المبین کثر الله فی الفرقة

وتائید کند او را ومحکم گرداند اعضا وارکان او را وتسدید کند زیرا که او زیاده بادل او کوتاهی نکرد سعی خود را در تعظیم علامات دین بسبب آنچه آمد بآن از تفسیر کتاب روشن کننده دین کثیر گرداند خدا در طائفه

الناجیة امثاله وبلغه فی الدنیا والاخرة اماله وحرسه بعین حراسته التی لا تنام من کافة طوارق اللیالی والایام وجعل سعیه الجمیل مشکورا

حقناجیه امثال او را وبرساند او را در دنیا وآخرت آرزوهای خود را وحفظ نماید او را بچشم حفاظت خود که خواب ندارد او از همه واردات شبانه وروزها وبگرداند سعی وکوشش نیکو او را مقبول ممدوح

واجره من الثواب الجزیل موفورا وکفاه ان یکون الفرقان ومن انزل علیه شفیعین یوم القیمة بین یدیه بحرمة القران العظیم والنبی

واجر برساند او را از ثواب بزرگ بسیار وافر وبس است او را اینکه باشد قرآن وآنکس بر او نازل شده دو شفیع روز قیامت پیش روی او بحرمت قرآن عظیم وبحرمت نبی

الرسول الکریم والاول الشرف الصمیم صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین ولعنة الله علی شانئهم من الاولین والاخرین امین

رسول کریم وبعزت آل او که صاحبان شرف بزرگی خالص محکم اند درود وسلام باد بر او وبر آنها همه ولعنت خدا باد بر دشمنان ایشان از اولینان وآخرینان آمین

حرره الراجی عفو ربه ابن زین العابدین المازندرانی اقل الحاج محمد حسین الحائری فی ۵ شعبان سنه ۱۳۰۲ هـ

مخفی نماند که چون بعض من له تحصیل

نسبت خود الی الطلاب والاجتهاد میکرد ودر اصل بعدم تحصیل اختلال داشت ودر این

نواحی واطراف والکنابت کشمیر وپنجاب بنای اخلال وافساد وضلال واقتطاع اموال نهاد بسماع آن احوال بعض مشایخ

عظام ومراجع خواص علمای عراق از حفظه دین خیر الانام مؤلف این تفسیر مرجع این نواحی قرار دادند وباو ترقیم فرمودند که جمیع آنانکه باین اکناف واطراف

از طلاب ماذون ومجاز نگردند باید که بغیر از مشاوره وبلا رأی این کار شریعت مدار احدی از آنها اقدام بامر ننماید واز جمله آنانکه ارسال فرمودند بها الملک بین المسلمین

قطب فلک الشریعة خاطف فلک الطریقة سر محقق محمد حسین الاردکانی ادام الله وجوده وبقاءه میباشد واین است از سرتا پا نقل رقیمهٔ عالیه در

لاهور عریضه در محضر سعادت سر سرسیادت آثر جناب مستطاب سید العلماء الراسخین عمدة الفضلاء المحققین والمدققین زبدة نحاریر المفسرین والمتکلمین والمحدثین قدوة الفقهاء

النبهاء الراشدین حبر نحریر جامع حسن تقریر وجودت تحریر نقاد بصیر عالم المعی فاضل لوذعی فرید احوذی نور رضی نیر وضی راس الاعاظم اساس الاشراف والاکارم سیدنا الاجل مولانا الاکمل ابو

المحاسن والمکارم المهذب الصفی السید ابو القاسم الرضوی دام ظله العالی شرف افتتاح پذیرد معروض رای منیر مهر تنویر سعادت تخمیر سامی میدارد که اگر چه شدت اخلاص وارادتم بآنجناب

مقتضی آنست که همیشه عریضه نگارد وباین وسیله حب نهانی ومراتب دعاگوئی وثنا خوانیش در معرض اظهار باشد ولی خداداناست که از ابتلاء بدردی در مان بنجوری وخستگی وپیری و

شکستگی که مضعف قوی جسمانی وعقلانی گشته ولکن ارکان وجودم را در هم شکسته از نیل این مرام ودرک این بلند مقام عاجز وقاصرست وباین محرومی بالمره خائب وخاسر

لکن در جمیع حالات وتمام ساعات دعاگوی وثناجوی آن وجود اقدسم بر زبان است ودر هر مجلس ومحفل از احادیث فضائل ومناقب ذات مقدس حدیثی در میان والله ما طلعت

شمس ولا غربت الا وانت منی نفسی ووسواسی وما جلست علی قوم احدثهم الا وانت حدیثی عند جلاسی باین عجز وقصور ووهن وفتور که عرض

شد چندی قبل که جناب صفوة الاطیاب نخبة الانجاب ذو الفخر الجلی میر حشمت علی محرم کعبهٔ حضور ونادی لب ساحل آن کعبهٔ آمال بر نزدیک ودور بود سطری چند در اظهار مراتب دعاگوئی وثنا

خوانی واخبار از شدت ضعف وپریشانی خود نگاشته ومصحوب آن سید جید ارسال خدمت داشت امیدوارم که از نظر مبارک گذشته باشد حسب فرمایش خیالی را که در آن

عارنموده بود قلمی نمود وعرض دیگرم این بود که مختصری بر تفسیر شریف لوامع التنزیل از تقریظ که بگمان خودم باختلال حواسم سراپا مغلوط ونامربوط بانشا کرده ام مصحوب او

یا مصحوب سرکار نواب ارسال میدارد واز اختلال حواس که مایهٔ غفلت ونسیان است هیچیک ازاین دو مطلب بعمل نیامده اینک که جناب فضائل مآب اخوند ملا حیدر کشمیری عازم

صوب ولایت خود است مصحوب او ارسال داشت امید است که بزودی بر وجهی که مامون از ضیاع وتلف باشد برساند البته از بزرگی نفسی که دارید اگر خللی وزللی که در آن باشد اغماض

نمایند وچون اخوند سابق الذکر در مدت اقامت خود اینجا مثل جناب میر حشمت علی در تحصیل وتکمیل بود وتعلم علوم شرعیه ومعارف یقینیه مینمود با وجود اینمعنی آثار

صلاح وتقوی از ناصیه احوالش ظاهر وباهر بود وگمان این شد که صلاحیت نشر احکام وبیان حلال وحرام وتولی امور حسبیه که موقوف علیه انتظام صلاح معاش ومعاد

عباد واهل قری وبلاد است دارد واز داعی استیذان نمود چیزی در اینباب نوشتم وباو دادم چنانچه بسید سابق الذکر وبجناب مقدس آقا سید مرتضی غزنوی نیز داده ام ولی تکیه در اینگونه امور که

نسبت بآن امال میکنیم بر وجود مسعود جناب عالی است که اگر قصوری در کار باشد بنظر جناب توجه عالی مجبور میشود واین است که توقع دارم ایشان وامثال ایشان را از ماذونین مطرح نظر توجه والتفات

خود سازید ودر ظل رعایت وتربیت خود بخواهید تا که بر وجه احسن مایهٔ رونق ورواج شریعت غرا وسبب انتظام صلاح دین ودنیا برایا باشند بحمد الله امروز آنجناب در این صفحات

حامل لوای شریعت وکافل ایتام امت میباشید وعمود دین وعمود شرع مبین از برکات وجود آنجناب بر پا وقرین نضارت وصفا است واشراق علم وضوء آن از بیت ذاتیت عالی است

وهر کس از محصلین ومتعلمین مقتبس از انوار عالی است ومعترف ابن بجا سامی است خداوند آنجناب پاینده دارد وباد است وجود مقدس که نعمت بزرگ او سبحانه وتعالی

بر بندگان است بر انها منت گذارد زیاده جای مجال نیست پیوسته مترقب رقیمجات واخبار از مجاری حالات علیه است ملا آمیباشم ایام افادت و

افاضت پاینده وتوفیقات وتائیدات کافه اینده باد برب العباد وبمحمد وآله الامجاد

الاوتاد صلوات الله تعالی علیهم الی الابد الآباد فقط والسلام

حرره الداعی الجانی محمد حسین الاردکانی عفی عنه

هذه

نميقة الوداد ورقيمة الاعتداد الى بلدة لا هو حفت بالامن والسرور ثم الى علم العلم السامي وعيلم الفضل المتلاطم الطامي فريد الاقران الذي ليس لهم فيهم ثان طود الشرف الاشم الانجم المفخم جناب السيد ابو القاسم المحترم ايده الله تعالى بتاييداته الربانية وامده بتسديداته الالهية يصل اليه باقبال الاقبال ان شاء الله تعالى قرطت من كربلاء المعلى

وهذا

خط شيخنا ابن شيخنا فريد العصر وحيد الدهر الذي يلوح كملك كالبوح في وسط الفلك يتحلى بكل علم اديب ملك وهو الفقيه النبيه والفاضل الكامل بلا تلميع ولا تمويه الشيخ محمد حسين ابن شيخنا زين العابدين ادام الله بركاتهما واعز شانهما ومكانهما في الدنيا والآخرة وابده مؤيدا وسدده موفقا وجعله حافظا للشريعة المحمدية

فاعلم

ان تقريظات هذا التفسير كثيرة قد وردت من مشائخ الاعلام ومن جماعة من علماء العراق وممن هو مشهور بتبصره في الاكناف ومشهور اسمه في الاطراف فثبتت منها على اول مجلد الثاني والثالث ليتحظظ بها كل ذي حظ ويتبحر كل ذي بصيرة بل وردت من التواريخ والخطوط من اعاظم العلماء ونكتب منها بعضها في التواريخ على هذه الصفحة

# بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله ابهى تحيات تنفح بنفحات المسك الذكي واسنى تسليمات تزهو بالنيرات الدراري تهدى الى علم العلم السامي وعيلم الفضل الطامي فريد الافاضل من اقرانه ووحيد الاماثل من اخدانه الانجم المفخم طود الشرف الاشم جناب السيد ابو القاسم المحترم مزيد فضله لا برح مشمولا بالتاييدات الالهية محفوظا بالتسديدات الربانية بمحمد الامين وآله الائمة الميامين صلوات الله عليه وعليهم اجمعين آمين اما بعد فالمقصد الاقصى هو الاستفسار عن اعتدال مزاج تلك الذات الحائزة للمحامد والصفات وان سنح في مرآة الخيال عنا ارادة سؤال فنحن نحمد الله على تواتر نعمائه وتظافر الائه لم نزل نتذكركم بصالح الدعاء لدى مرقد سيد الشهداء عليه وعليهم الاف التحية والثناء وبينما نحن على ذلك وقد وصلنا الكتاب اذ وافانا كتاب التفسير العديم النظير الموسوم بلوامع التنزيل فلله دره ما انفسه من تفسير جليل اعرب عن غزير فضلكم الرائق وابدع فيما اعرب من نبلكم الفائق فاوجب وروده كمال الابتهاج والانشراح وجلب نهاية الانتعاش والارتياح للقلوب والارواح وقد حررنا ما يلزم منا من تحرير التقريظ على ثوب فضله الذي لا يساحل ومزيته التي لا تناضل وهو اعلى شانا من ان يوفى حقه التقرير ويؤدي واجب التحرير فالمأمول من ذلك الجناب المسامحة عن التقصير والقصور فانه لا يترك الميسور بالمعسور جزاكم الله تعالى افضل جزاء المحسنين ولا برحتم مؤيدين مسددين والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته تحريرا حرره الداعي ابن الشيخ زين العابدين المازندراني دام علاه ١١ شعبان سنة ١٣٠٣ هـ

ان

هذه لمادة التاريخ على العجالة عن فريد العصر وحيد الدهر كفى في غاية علمه ونهاية فضله سار دره النبيه وهو جامع الفحول منبع المعقول والمنقول مجمع الفروع والاصول الذي بهر عقل اهل العقول معروف في الاكناف مشهور في الاطراف اعني فخر الدين السيد محمد حسين الشهرستاني الحسيني ادام الله وجوده وكثر في الدين امثاله وهذا عنوان طريق عنوانه وصوق في بلدة لا يصل ذريعة الوداد وعريضة الاتحاد الى المولى الجميل والاولى الجليل الذي لا نظير له ولا عدل والنحرير النبيل سلالة ابراهيم الخليل السيد السند والسعيد المستند والحبر المعتمد المؤيد المسدد مولانا المير ابو القاسم لازال مرحوما لدى الله بالغا ما يتمنا في آخرته ودنياه حرره محمد حسين الحسيني بسمنا عفى الله تعالى عنه

قطعة تاريخ

کتابی مجید مفید مفادا
مؤلف خبیر علی الخلق سادا
افز با جمعها مستفادا
ابو القاسم الرضوی اجادا

که تحفه بار از الاجور آمد
بنام تفسیر لوامع
سمی لوامع به تفسیر اتقانش
بی باخبر از تاریخ
بگفتا عیان گرفته از سال تاریخ

سنة هجری ١٣٠٢

الشهیر بالشهرستانی محمد حسین الحسینی

---

هذا كتاب

تلك هو المجلد الثالث من التفسير المنير المسمى

بلوامع التنزيل وسواطع التأويل

في بيان آيات القرآن وحل معضلات المعاني




بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الكامل فی الذات بذاته . الجامع لجميع صفات كماله وجلاله . الذی انزل افضل الكتب علی اكمل انبيائه لتكميل عباده . وتحصيل مراده فجعل معجزاته الی يوم جزائه . وصير اياته محكمات هن ام الكتاب . واخر متشابهات . ليتدبر فيها اولوا الالباب . ووضع فيه الدقايق لاتحصی واودع فيه الحقايق لاتحصی . واوقع فی كل كلمة شقوقا كالشقايق لاتقضی . فلايدرك جزئها الفحول . ولايسلك الی كلها العقول . الا بتعليم الرسول وآل الرسول . لاسيما بتعليم زوج البتول . لان فی بيتهم نزل جبرئيل بالمنزول ولانهم اهل الاصول يعلمون قوانين الفصول . والوصول لغيرهم بغيرهم الی ذلك لعمری ممتنع الحصول . لان كل من سواهم عن هذه الدرجة معزول . وكيف لا كذلك لانهم آل الله الجليل . رباهم الله الواحد المنزه الخليل من لدنه بتربيته الجليل . فلاجل طهرهم وقال فی محكم التنزيل انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا و لهذا علمهم علم ما كان ومايكون **فقال الله تعالی** فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون . وقال نبيه انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتی المحروسون المعصومون . ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا ايايها الصحابة والمؤمنون انكنتم توقنون وتذعنون . وقالوا مرارا فی الملاء سلونی قبل ان تفقدونا **فاشهد** ان لا اله الا الله وحده لا شريك له **واشهد** ان محمدا عبده ورسوله . ارسله بالحق فلانبی بعده **واشهد** ان اثنی عشر عليا والائمة الهداة من عترته صفوته . وحجته علی خلقه . والعروة الوثقی . والنور المبين . وحبل الله المتين . غير المنقطع فی الدنيا والدين **فقال تعالی** واعتصموا بحبل الله جميعا ولاتفرقوا وقال ولاتتبعوا خطوات الشيطان . فوالله اتباع غيرهم اتباع الشياطين باليقين . فاعتبروا ايها المسلمون ان كنتم صادقين



فعليه وعليهم افضل الصلوات . واكمل التسليمات . واجل التحيات . حتی ملئت اقطار الارض والسموات . فی كل آن بعدد الذرات . بل المعلومات

**وبعد** بعرض طالبان دين وآئين وقران وآثار مطهرين ميرساند **ابو القاسم ابن الحسين** بن النقی الرضوی القمی اجداد حشرهم الله مع ابائهم من المنتجبين علی عليهم السلام من بی كه بعون الله الجليل وتوفيقه الجميل كه آن بغره شهر صفر المظفر ١٣ سنه آخر سيزده صدی هجری در اين مجلد ثالث **تفسير لوامع التنزيل سواطع التاويل** شروع كردم ودر مواضع مشترك بيننا وبين العامه اخبار احد الطرفين را ثبت وضبط مينمايم وبدانند كه شل آن از جانب ديگر هم می باشند ودر جای انحلاج از هر دو جانب بل در بعض مواضع از غير اكثر وازيد مينمايم معتمدا علی الله سبحانه فلاملجا ولامنجا ولامفر الا اليه فوضت اليه امر جميع دنيای ودينی وهو نعم المولی ونعم الولی

وهو حسبی وعليه توكلی

قوله تعالی تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۚ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۚ

**ترجمه** آن جماعه انبيا كه درين سوره ذكر شدند افزونی داديم برخی را از ايشان بخصايص وفضايل وفواضل بر بعضی ديگر از آن انبيا كسی هست كه كلام كرد خدا با وی بلا واسطه چون آدم وبا او يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة فرمود **و** چون موسی كه با وی يا موسی انی انا الله العزيز الحكيم بر طور زمين فرمود **و** چون محمد بن عبدالله كه با وی برطور قاب قوسين او ادنی بقول خود فاوحی الی عبده ما اوحی فرمود وبلند كرد بعض آن انبيا درجات ومقامات عاليه بر بعض ديگر بارسال او الی كافة المكلفين تا قيامت وداديم عيسی پسر مريم را معجزهای روشن چون ابراء اكمه وابرص واحياء موتی وتقويه داديم اورا بروح القدس كه جان پاك باشد ومراد از آن يا جبرئيل باشد چه او با وی هميشه مؤيد بود يا آنكه وجود او بدميدن جبرئيل حاصل گرديد غرض در آن رد مزعوم باطل يهود است واگر خدا اينخواست يعنی اگر الجاء واجبار مردمان در ايمان ميكرد والبته مابين اختلاف وقتال يك ديگر نميكردند بعد از آمدن انبيا پس از آنكه آمد ايشان را نشانها ومعجزهای روشن بر نبوت ايشان ولكن اختلاف كردند ايشان پس از آن امم كسی ايمان بنبی آخر الزمان آورد وملازمت دين او كرد واز ايشان كسی كافر ومنكر از نبی آخر شد واگر خدا خواستی بصورت الجاء ايشان قتال واختلاف ومخالفت نكردندی ولكين خدای ميكند آنچه ميخواهد بحسب اقتضای حكمت ومصلحت از خذلان واستدراج وعصمت وهدايت **بدانكه** نزد ابو مسلم سابق براين هرگاه خدا ذكر انبيا واقوام واحوال ايشان فرمود وتفصيل آن انك لمن المرسلين فرمود پس عقب آن تلك الرسل برای تثبيت وتسلی نبی فرمود تا از ايذاء واختلاف قوم خاطر رنجيده نگردد **و در تفسير** اين چند بحث اند **بحث اول** تلك مبتدا اشاره بسوی جماعة الرسل **يا** بسوی كما عة الرسل **يا** بسوی معلومة الرسول باشد بنا بر اول مضاف اليه قايم مقام مضاف والف ولام آن استغراقی مراد كل انبيا از آدم تا خاتم محمد بن عبدالله در آنها داخل وهمين مختار اكثر وانسب بحال هست **و** بنا بر ثانی صفت با نهد قايم مقام موصوف باشد **فخر الدين** فرموده تلك مبتدا بجای اولئك بافراد هست وتانيث او در زيرا كه اشارت بسوی الجماعة گويا تلك الجماعة الرسل

تقدیرش باشد پس فوع الرسل برای وقوع صفة تلک و فضلنا بعضهم علی بعض خبرش باشد پس بنابرآن مراد رسولانی اند که در این سوره چون آدم و ابراهیم
و اسحاق و یعقوب و موسی ذکر گردیدند **و نزد اصم** فقط اشمویل و داود و بقولی طالوت نیز باشد **و** بنابر علو تها الرسول رسولانی اند که معلوم و معهود کل اند
پس که این دو وجه الف و لام عهد باشد **بحث دوم** تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض تفضیل تفعیل فضل یعنی زیادتی و افزونی دادن باشد یعنی
آن جماعت و جنس رسولان را فضیلت و زیادتی مدارج و مراتب بعض ایشان را بر بعض دیگر عطا کردیم **ایا** مراد منازل دنیاست **یا** منازل آخرة **یا** در هر دو جا معا
اکثر ثانی و اصح آخر است **اشکال** چگونه تفاضل یک بر دیگر جایز باشد چه نزد اهل ملل نبوة و رسالة فی الاصالة یکیست واحده بلا تفاوت **و اگر** تفاوت
باشد و آن در جهت تفاوت و جنسیت یعنی نبوة و رسالت انبا و ارسال الی الامم است و آن شیء واحد است لا یتنوع و لا ینقسم **و اگر** تفاوت صحیح و ثابت شود پس تفضیل
از مفضول لازم و خلاف آن مطلوبست **جواب** آیا اصل نبوة و رسالت قابل تقسیم و تفاوت هست یا نه در متکلمین و مفسرین اسلام دو قول است **احدهما** مختار
جماعتی بل اکثر و همان مختار شیخ المشایخ ابو الفتوح رازیست که قابل تفاوت نیست پس مراد از فضلنا منازل رفیعه زایده دنیوی و اخروی بحسب فعال و اعمال و معارف
ایشان است **اما** در دنیا چون تکلیم ایشان بلا واسطه و تایید بعض بروح القدس **و اما** در آخرة زیادتی ثواب و درجات میباشد **ایا** ادراک آن عقلی است
**یا نقلی** شیخ المشایخ فرموده که سمعی است چه عقل را مجال ادراک آن نیست **ثانیهما** قول بعضی از الهیین حکما و از متکلمین امت است که قابل تفاوت نبوة
و رسالت فی الاصالة هست چون وزرا متعدده در درجه وزارت متفاوتة المراتب و الحکم می باشند اگرچه همه وزرا اند لهذا بعضی مبعوث الی الکل من الانس و الجن
**و** با بعضی کلام بلا واسطه **و** با بعضی بواسطه **و** بعضی اصحاب دین و شرایع و نسخ **و** بعضی تابع ایشان می باشند **ایا** این عقلا است **یا** نقلا **یا** بهر دو معا حق آنست
بهر دو است **اما** سمعی پس چون همین آیه تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ و آخر آن وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ پس مراد رفع درجات در نبوة است
و جزاء اعمال و افعال امور غیر از نبوة اند پس مراد این دخلی نیست و الا لازم می آید که هر کس اعمال صالحه افعال ممدوحه را بعمل آرد مستحق نبوة گردد و بطلان
آن سمعا در قصه طالوت قبیل بر این دانستی **اما** جواز آن عقلا آنست که اشخاص انبیا علیهم السلام متفاوتة القوی و الحواس و القابلیت در بین خود بالضرورت اند
پس بوجود آن در قابلیت و مدارک و معارف و وصول و حصول نیز متفاوت و مختلف شوند با چه اتحاد و مقدار مدارک حواس و قوای اشخاص با مزاج متفاوتة ممتنع پس اتحاد
درجه بیک صورت ممتنع باشد والا در دنیا و آخرت بیک اندازه نبوة و مدارج شان میبود و حال آنکه تفاوت کاملا معلوم است زیرا که بعضی نبی بر نفس خود و بعضی
بقومی بصورت اتباع غیری و بعضی بصورت شریعت مستقله مبعوث الی الکافه و بعضی نبی الانبیا و الامم بودند چون نبی ما خاتم انبیا و الا ترجیح بلا مرجح غیر جایز است
**بیان** هرگاه اشخاص انبیا بتفاوت القوی و الحواس و القابلیت متفاوتة المراتب و المدارک و التکالیف و الافعال و الاحوال ثابت گردید پس بدانکه
نبوة و رسالت من حیث المجموع سه درجه می باشد **درجه ابتدائی و درجه** توسطی **و درجه** انتهائی **اما ابتدائی**
چه هر نبی بالنسبة بهمه افراد انسانی اقوی و اکمل و اقبل بخویست که فوق بر آن هیچ نبی نوع امکانی را اصلا وصول ممکن و متصور و متخیل نمیتواند شد **لکن**
مابین خود نوع و جنس اشخاص انبیائی لامحاله متفاوت اند پس آنکس که بحسب کمال و قابلیت و ظرفیت خود از ابتداء درجه نبوة تا اوسط رسید همان مقدار و اندازه
اخذ و تلقی مینماید پس او چه نبی بر نفس خودی باشد بغیر متابعت نبی دیگر چه بسوی قومی مخصوص بصورت متابعت نبی صاحب شریعت مستقله میباشد و اینها بسیار اند
چون آدم و شیث و ادریس و شعیب و صالح و هود و امثال ایشان **و آنکس که از درجه توسط** بسوی درجه انتها لاعلی الخاتم رسید بس و بحسب
زیادتی کاملیت و قابلیت صعود و اخذ و تلقی مینماید پس او باتفاق اهل اسلام از انبیاء اولو العزم یعنی از صاحبان عزیمت و کتاب و شریعت مستقله میباشد و غیر از پنج نفر نوح **و**
ابراهیم **و** موسی **و** عیسی **و** محمد بن عبدالله صلوات الله و سلامه علیهم زیاده نیستند و همه ایشان متبوع و افضل از همه مرسلین اند و مرسلین تبعه ایشان اند سوای آدم
چه او در ابتداء فطرة تابع احدی نبود **و آنکس که همین مدارج ثلثه** را بوجود اکملیت و اقبلیت خود طی نموده بر نقطه خاتمیت قیام نموده البته او
جمیع آنچه در مدارج ثلثه بود همه را و آنچه از سرحدات عالم توحد لاهوتی میسر و ممکن شده بالضرورة اخذ و حاصل نموده لهذا او در آخر الی آخر الزمان آمده و اوجو با باید
که باشد چه در نقطه خاتمیت مقام لغه ذنیست و سرحد عالم وحدت لاهوتی واجب تعالی است پس او غیر نبینا محمد بن عبدالله خاتم الانبیاء و المرسلین الی ابد الابدین نیست



لهذا افضل هر دو طبقه او مراد در این آیه ورفع بعضهم درجات آنحضرت است چه مدارج او در اصل نبوة باین جهت زاید پس مدارک و معارف و اعمال و افعال او و نیز ثواب بنسبت
همه ایشان ازید و اکثر باشد **سوال** مراد از فضل چیست **جواب** در لغت فضل و فضیلت زیادتی درجه رفیعه و نعمت و ثواب جسیمه است **اما نزد** متکلمین
خالی از دو معنی نیست **احدهما** کثرت مناقب و تعدد محاسن و مفاخر **ثانیهما** مراد از فضل و افضل اکثر الثواب و الدرجات عند الله باشد **اقول**
علی التقدیرین خاتم الانبیا علیهم السلام اکمل العقلاء و اعلم العلماء و اکثر الاعمال و العلوم و اجمع کمالات بشریه و اعبد و اشجع و اسخی و اتقی و ازهد و اصبر و غیر ذلک من اوصاف آن
کما هو معلوم بوجود علم تواریخ و سیر الت پس آنکس که اکثر الاعمال و الافعال و المناقب و المفاخر باشد لامحاله اکثر الثواب و الدرجات عند الله می باشد **تذکره**
پس تمثیل این انبیا گویا معلمان سه درجه می باشد **اول** معلم مبادی **ثانی** معلم متوسط **ثالث** معلم غایاتی چه معلم غایاتی بدقایق اجتهادی و حقایق
انتهائی تعلیم میدهد و معلم غایاتی افضل از این معلمان هر دو درجه متنازله می باشد و تفاوت در اشخاص نبوة و فضیلت آنحضرت ببراهین قاطعه بالتفصیل در دو
رساله **جحج العروج** و **شق القمر** ذکر کرده ام من شاء فلیرجع الیه **اما جواب** آنکه اگر تفاوت در مدارج انبیا ثابت کرده شود تنفر لازم می آید بدو وجه **احدهما**
هر یکی از مدعیان نبوة چه عالی منزلت یعنی با نبوة مستقله متبوعه باشد چه بصورة تبعیت و تابعیت سوید و مصدق بمعجزات هست و آن جاذب خلق الیه و مزیل نفرة و اتهام دون از و است
**ثانیهما** اگر همه ایشان در زمان واحد جمع میبودند البته احتمال ترک بعض و اخذ بعض لازم می آمد پس در تفاوت اعصار تنفر لازم نمی آید **تنبیه** آیه فضلنا بعضهم علی
بعض فضل بعض انبیا بر بعض بصورت اجمال ثابت گردید **در مجمع و مبانی** بیان فرموده که در ذکر تفضیل بعض ایشان بر بعض آن است که مکلفین افضلیت بعض
ایشان بر بعض اعتقاد داشته باشند و لو اجمالا و غلط نکنند در عدم تسویه ایشان چنانچه در اصل رسالت مساوی شمردند **اما** تفضیل محمد بر ایشان چون تفضیل بعض انبیا ما ضمیه
بر بعض انبیا دیگر است **بحث سوم** آیا کلم الله منصوبست **یا** منصوب شد در قراءة دو قول است **اول** مشهور و اکثر **و ثانی** نادر و قلیل می باشد **و آیا** کالم الله
از باب مفاعله است یعنی خدا هم کلام و هم جواب بموسی شد در آن نیز دو قول است **ثانی** قرارت یمانی است لقولهم موسی کلیم الله یعنی مکالم الله باشد **بحث چهارم**
کلمه در لغت لفظ واحد و قصیده باشد **و نزد نحاة** لفظ مفرد برای معنی موضوع چه اسم باشد یا فعل یا حرف **و نزد** اهل شریعت بر کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علم گردیده
**و نزد جمعی** و همین مختار فراء است که سه لغت دارد کلمه بفتح کاف و کسر لام چون کبه و ورق **و** بکسر کاف مع سکون لام چون کبد و ورق **و** بفتح اول مع سکون لام چون
کبد و ورق **و نزد بنی تمیم** یک لغت بکسر کاف است **در صحاح** گفته جمعش کلم بکسر لام باشد زیرا که کمتر از کلمات ثلثه نیامده **اما کلام** بفتح کاف
در لغت قول یا آنچه مکتفی بنفسه باشد **آیا** اسم جنس است **یا** مصدر **یا** اسم مصدر در اهل موضوع خلاف است **اول** مختار جوهری است زیرا که بر قلیل و بر واحد و بر پاره واقع و اطلاق
میشود **و ثانی** مختار جمعی **و ثالث** ابن الخشاب حکایت از محققین کرده **و** نیز استدلال بران کرده که ماضی مستعمل در این باب ده میشود مگر از چهار باب معلوم **چون** کلم یکلم
مصدرش تکلیما و کلاما بکسر اول و تشدید لام چون کذب تکذیبا و کذابا بمعنی حدیث کرد **و** تکلم مصدرش تکلما با دغام و ضمه لام بمعنی تحدث **و** کالم مصدرش مکالمة باهم از جانبین سخن
کردن **و** تکالم مصدرش تکالما بضم لام باشد و کلام مصدر احدی بنایهاست پس لابدا اسم مصدر باشد **و فرق** بین المصدر و اسم مصدر آنست که مفهوم مصدر در اصل ذات خود حدث و مدلول
اسم مصدر لفظ و آن دلیل بر حدث می باشد **در صحاح** گفته کلیم کسی است که کلام تو کند **و** کلم بفتح کاف و سکون لام با جزم علی خلاف بمعنی جرح و تکلیم بمعنی تجریح باشد لهذا
جمعش کلوم و کلام بکسر کاف باشد **در قاموس** فعلش را کلمه یکلمه و کلمه جرحه فهو مکلوم و کلیم نقل کرده **و اما** در وجه تسمیه کلام بکلام آنست که ماخوذ از کلم بمعنی جرح باشد
چونکه کلام اثری از متکلم است بقلب سامع موثر چون جرح و بدن متفقش میشود لهذا آنرا بکلام نامیدند **بحث پنجم اما کلام** باصطلاح اهل موضوع علی ما نقله **الطریحی**
و غیره عبارة عن اصوات متتابعة لمعنی مفهوم یعنی کلام عبارت است از اصوات متتابعه برای معنی مفهوم **و نزد نحاة** عبارت است از آنچه مرکب از مسند و مسند الیه باشد
نه از فعل متکلم **و علم کلام** نزد اهل شریعت عبارت است از علمیکه آن اصول دین از توحید تعالی تا معاد خلق با دله تفصیلیه و براهین قطعیه دریافت و اثبات کرده میشود **و وجه**
**تسمیه** آن بعلم کلام چند وجه گفته اند **اول** چونکه این فن مبتنی بر ادله عقلیه و براهین قطعیه یقینیه است از سلف الی خلف در اثبات آن کلام و بحث میکردند لهذا بسبب اسم کلام
گردانیدند **ثانی** چونکه از اجله مسائل این فن مسئله کلام است در کم و کیف آن خلاف عظیم و کلام جسیم دارند لهذا اسم جزء بر کل علم گردید **ثالث** چونکه علم کلام مشتمل از ادله قطعیه
عقلیه و نقلیه بر دیگر اثری چون جرح بقلب سامع میرسد تاثیر میشود لهذا اسم علت بر معلول نهادند کما نقله التفتازانی و الشریف عن المحققین این نسبت والله اعلم

اما کلام نزد متکلمین اسلام عبارت از فعل متکلم است آیا از کلام معانی نفسانی بغیر حروف و صوت امر که منتظمه مفهمه مراد است یا ایجاد حروف و صوت امر که
منتظمه مفهمه دال بر مراد است چنانچه در شجره طور کلام آفریده موسی شنید درین است دو قول است پس آیا بر کلام نفسانی اطلاق حقیقی است یا مجازی بل بر ثانی حقیقة اطلاق
میشود و در آن نیز دو قول است اول مختار اشاعره است ثانی مختار اکثر امت منهم امامیه و معتزله و کرامیه و حنابله است پس ایشان نیز خلاف کردند مختار امامیه و معتزله
کلام از اعراض قایم بالغیر است و مختار کرامیه و حنابله قایم بذات تعالی قدیم است و محکی از جمعی حنابله است حتی آنکه سیاهی و نقوش حروف بل علی ما نقله ابن ابی
الحدید وغیره عنهم کاغذ و جلد و غلاف قران هم قدیم قایم بذاته تعالی است عیاذا بالله تعالی الله عما یصفه المشرکون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و نزد مجسمه و مشبه کلام خدا بلسان و شفتین است و بطلان همه این خرافات ضروری در علم کلام مبرهن و اصح کلام معتزله و امامیه است ثم الله اعلم بحث ششم
منهم من کلم الله آیا این تفصیل و بیان فضلنا است یا از منهم کلام مستانف است مفسرین دو قول دارند پس مکلم به کیست نزد بعضی آدم است چه با او
کلام بلا واسطه چون یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة الخ فرمود نزد بعضی موسی است چه با او بر طور کلام بلا واسطه انی انا الله العزیز الحکیم فرمود نزد
بعضی خاتم انبیا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم است که با او کلام بر عرش فضلا عن العرش بمقام قاب قوسین او ادنی فی قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی فرمود
نزد بعض محققین بلا ریب در اینجا کلام کردن بلا سفیر و لا واسطه جدی است و آن حاصل و ثابت نشده مگر بالاتفاق و نص قران باین سه شخص مذکور پس تخصیص احدی از این
انبیا ثلثه تخصیص بلا مخصص غیر جایز باشد پس لا محاله هر سه مراد و شامل من کلم الله است و الاجمل آن بر محمد بن عبد الله اولی باشد زیرا که او را بدعوة الی العرش طلبیده با او هم کلام از روی
زیادتی تشریف و تعظیم بالجمله واقع شده ثم الله اعلم اشکال در تکلیم الله با کلیم الله و آدم و محمد چه رفعت و منزلت و فضل و شرف مر ایشان است چه اگر بسبب این رفعت و شرافت
حاصل کردند پس خدا بسیاری از غیر انبیا از حیوان و انسان و شیطان هم کلام شد چون یا مریم اقنتی لربک و چون با ام موسی بقوله ان ارضعیه فی الیم و با نحل
بقوله اسلکی سبل ربک ذللا اما از اشرار چون ابلیس بلا واسطه کلام کرد فاخرج انک رجیم جواب اول ثابت نیست که بلا واسطه با ایشان کلام کرده و بالفرض
پس کلام بدو صورت واقع میشود یا بصورت تشریف بقابلیت او یا بصورت تخذیل و تذلیل و ابعاد اما اول سلطان عالی بر رئیس جلیلی قابل تر از جمله رؤس
دانسته با او بلا واسطه هم کلام میشود پس درچنین صورت احدی از اهل ریاست منکر نیست از حصول تشریف و توقیر مخاطب بالنسبه آنانکه از امثال و اکفا او بوده و کلم با احدی از ایشان بلا
نست اما ثانی در وقتیکه خود سلطان حکیم عالی در غایت نارضائی از ارذل و اشر دشمنان قوی بصورت الزام و تخذیل و تذلیل و ابعاد او با وی هم کلام میشود هیچ
یکی از اهل سیاست انکار یا بر عکس این تعبیر کرده نمیتوانند پس با اول غایت شرافت و ثانی نهایت خذلان و ذلت من کلم الله ثابت گردید بحمد الله سبحانه اشکالی لازم نمی آید
ثم الله اعلم سؤال آیا تکلیم آدم یا موسی اعظم است یا تکلیم محمد یا مساوی همه در کلام اند و اگر مساوی اند پس نتیجی حاصل در بین ایشان نیست و اگر تفاوت است
و آن چیست و چگونه ثابت می شود جواب کلام با موسی بر فرش و با محمد بر عرش بالاتفاق است پس فرق بین الفرش و العرش مسافت ما بین هزارها سال است
فمن لم یجعل الله له نورا فما له من نور اما کلام با آدم علی ما ذکر فی المجلد الاول عن جمع بر فرش یا بر عرش کرد اگر بر فرش است پس کلام با محمد بالاتفاق بر
عرش واقع شد پس عرش کجا و فرش کجا و اگر در جنت یا در زیر طوبی با آدم کلام کرده باز هم عرش هزارها سال از طوبی بلند تر است مع هذا کلام با آدم بصورت امر و نهی
بلفظ کلا و لا تقربا بود و محمد که ضیف تعالی بدعوت بسوی عرش طلبیده بلفظ مرحبا یا حبیبی اهلا و سهلا کلمه تهنیة بود در بین این دو کلام فرق بین است تدبر تعلم اشکال
باجماع امت بنص قرآن کنتم خیر امة این است مرحومه محمدی افضل از همه امم سلف و امت موسی و هر گاه این ثابت باشد پس هر کس که بگوش خود بلا واسطه کلام خدا شنید
او بالضرورت افضل از او است که گاهی او بلا واسطه نشنیده و از امت موسی علیه السلام بقوله تعالی و اختار موسی قومه سبعین رجلا این هفتاد نفر کلام الله را
گوش کردند پس ایشان خاصة افضل از همه آنانکه نشنیدند علی الخصوص از این امت مرحومه فضل باشند چه ایشان بالاتفاق شنیدند جواب بالا ذکر کردیم که
هر قسم تکلیم و سماع موجب تفضیل نمیباشد چه ایشان هم اگر مسئله از آیه باری نمودند چنانچه حکایت ایشان فرمود لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة یعنی ما
اصلا ایمان بتو نمیاریم و تصدیق تو در وجود خدا نمیکنیم تا آنکه علانیة بنمائی خدا را و در آیه دیگر نقل فرمود فقالوا ارنا الله جهرة گفتند ایشان بنما مارا علانیه خدا را
و موسی علیه السلام فرمود چنین ممتنع و محال است پس بغرض شنوانیدن کلام خدا بطور بر اراده ایشان برد پس سماع کلام الله آن هفتاد نفر من باب اتمام الحجة و قطع معذرة بود



بود نه من باب التفضیل و التعظیم و اگر ایشان خیر امم لا سیما افضل این امت میبودند پس بمفاد فاخذتهم الصاعقة بعض انقطاع کلام الله بغضب الله و بصاعقه
او بعذبیات و تفضیحا گرفتار نمی شدند و غضب الله و صاعقه بر اشرار و اعداء الله نازل میشود نه با حبا الله و اولیائه تدبر چسبک انشاء الله بلحاظ تطویل اکتفا بر این نمودم بحث
هفتم در رفع بعضهم درجات نصب درجات بسبب حال یعنی ذوی درجات پس مضاف محذوف و ذو الحال بعضهم و عامل آن باشد اما درجات جمع درجه
بتحریک بمعنی طبقات منازل و مراتب بعض فوق بعض باشد در اصل بلغت و قران موضوع عام برای خیر و شر است لکن غالبا استعمال بحسب قرینه در مراتب حسنه عالیه میشود
چنانچه میگویند درجات جنت و طبقات جهنم و اعلی الله درجته یعنی منزلته و درجه بتحریک جمع او درج بمعنی مرقاة یعنی نردبان و زینه باشد که از آن بالای بام خانه شوند
و درج مسلک باشد و درج چیزیست که در آن نوشته میشود و درجت الکتاب و الثوب بمعنی لفقته و طویته باشد و وجه تسمیه زینه و رقاة
بدرجه برای آنست که یکپای بپای دیگر بالا نزد و یک متصل بصورة داخل است پس درجات جنت را برای آن نامیدند که طبقه زیر با طبقه بالا چون پایهای نردبان این نزدیک
و متصل بصورت داخله است ماخوذ از درج و درجا و درجانا و استدراج خدعه و فرود آوردن شی بتدریج پایه بپایه باشد و در شریعت استدراج خدا بنده را
عبارت از عدم مواخذه دفعةً و بلا ناگهانی باشد در قاموس و مجمع البحرین فرمودند که هر قدر بنده گناهی میکند خدا برای او نعمتی تجدید میکند
و استغفار فراموش او میشود پس اخذ قلیل قلیل بغیر لغته و سوای دفعه واحده کند و همین معنی آیه سنستدرجهم من حیث لا یعلمون یعنی زود درجه درجه ایشان را فرود
می آریم یعنی قلیل قلیل مواخذه میکنیم بحیثیتیکه نمیدانند در حدیث آمده که اذا اراد الله بعبد خیرا فاذنب ذنبا اتبعه بنقمة و یذکره الاستغفار
و اذا اراد بعبد شرا فاذنب ذنبا اتبعه بنعمة لینسیه الاستغفار و یتمادی بها و هو قوله سنستدرجهم الخ ملخص آنکه وقتیکه خدا اراده خیری بعبد میکند
پس او گناهی میکند دنبال او مضرتی بر او میرسد و استغفار یادش میآید و میکند و وقتیکه بنده گناهی می کند عقب و دنبال او نعمتی جدید میدهد استغفار او فراموش میکند
و بآن تمادی میکند و همین معنی آیه سنستدرجهم است بحث هشتم مراد از این بعض کیست نزد بعضی این نبی رفیع الدرجات بمفاد آیه و رفعناه مکانا
علیا ادریس باشد نزد بعضی ابراهیم خلیل الرحمان باشد زیرا که او را خلیل خود ساخت نزد بعضی داود باشد زیرا که برای او سلطنت دنیا و نبوة جمع کرد نزد بعضی سلیمان
باشد زیرا که برای او سلطنت و نبوة و انس و جن و طیر را جمع و مسخر ساخت نزد اکثر خاتم الانبیا محمد بن عبد الله باشد و همین صحیح و انسب زیرا که برای او همه مراتب نبوة و کمالات
بشریه و منازل دنیا و اخرویه دینیه است و الی القیمة باقی می باشد و آیا از درجات مراد مدارج و مراتب در دنیا است یا در آخرت یا هر دو و صحیح آخر و آن عام و ممکن
پس حمل بر عموم اولی است اما اثبات درجات کثیره در محمد بن عبد الله کان معلوم و بر افضلیت او قران و سنت متواتره و اجماع امت و کتب
سیر و تواریخ ثابت و ناطق اند پس فی المدارج در اینجا آنحضرت است اما مدارج دنوی اند یا دینی و آنها علوی اند یا سفلی یا بدنی یا عملی یا علمی اند
پس هر یکی از آنها لا تعد و لا تحصی در آنحضرت اند و خصایل و خصایص و نماصه معجزات آن حضرت را بالانفراد جمعی از خاصه و عامه بعضی متواتره و پاره مستفیضه و پاره
بصحاح احاد حسان متجاوز از هزار ضبط کرده اند و تا سه هزار معجزه رازی ادعا کرده اما علوی منجمله آن معراج جسمانی آنحضرت بدعوت و طلب حق با همین لباس و نعلین بمقام
قاب قوسین نزد عرش مقام کرده و در آن مقام وحی خاص بلا واسطه بآن حضرت شده و برای او از آسمان براق برای لیلة المعراج آمد و از مقام سدره بر تخت رفرف نشست
و از فواکه جنت اکثر نوش فرمود خود او و درانجا اهل بیت او نیز در زمین و آنحضرت شق قمر فرموده و بدعای آنحضرت برای علی ابن ابی طالب آفتاب را بعد غروب گردانید
و مرة دوم برای علی بلا واسطه حین مراجعت از جنگ صفین آفتاب برگردید و ببرکت دعای او آفتاب با علی هم کلام مکرر شده و از آسمان برای او ذو الفقار آمد و ملایکه در جنگ
بدر و احد برای اعانت او نازل گردید و همیشه قبل نبوة ابر بر سر او سایه افکن مقرر بوده و غیر آن بسیار اند اما سفلی و آنها نیز لا تعد اند منجمله الی کافة الخلق از جن و انس
الی القیمة مبعوث گردیده بل جمعی و قران ناطق است که او بکافه ملایکه و همه انبیا مبعوث گردیده و از همه ایشان میثاق نبوة او گرفته شده و وقتیکه بالای منبر رفت درخت خرما که زیر آن
قبل بیان و عظ میکرد بگریه آمد در محفل خلق و آواز آن چون آواز شتر بچه بود آنحضرت او را در بغل گرفته منع از گریه و امر بسکوت فرمود سکوت نمود و تا مسافت یکماه در قلوب اعدا
رعب او القا کرده شده و زمین مو کل بوده با آنچه از کثافات بدن او جدا شود فرو برد و کل زمین برای او و امت او طهور و مسجد گردید و زمین نرم نقش پای مبارک
او نمیگرفت و امت او لا دین او تا قیامت در زمین و اکناف و اطراف و بلاد میباشند بنحویکه اسلام و صیت و اسم اسلام بهر آبادی و عمارت برسد و اسم او با اسم خدا در هر مسجد

وبر سر مناره داد آن و در همه مجالس و خطب ذکر او میشود **اما بدنی** از پنجه آنحضرت آب دبیار جوشید که لشکر و کل بهائم سیراب شدند و با خود برداشتند **و** لشکریز
در دست مبارکش تسبیح و شهادت نبوة او میدادند و او ثبت واقوی واشجع از علی و علی اشجع شجاعان دنیا تا قیامت بود چنانچه رازی نوشته **و** آنحضرت اشرف علی
و علی اشرف بنی هاشم و بنی هاشم اشرف ذوات عرب بودند چنانچه **در فضائل الصحابه** بیهقی **و در مواهب اللدنی** قسطلانی **و در کبیر**
**و نیشاپوری و صواعق محرقه** روایت کردند انه ظهر علی ابن ابی طالب من بعید فقال النبی صلی الله علیه وسلم هذا سید العرب فقالت عائشة
الست سید العرب فقال انا سید العالمین وهو سید العرب یعنی هرگاه علی رض از دور می آمد و ظاهر شد پیغمبر علیه السلام فرمود این علی سید العرب است عائشه رض عرض کرد آیا تو سید
عرب یا رسول الله نیستی پیغمبر فرمود من سید عالمیانم و علی سید عرب است **در مواهب** بتصحیح حاکم از ابن عباس روایت کرده قال صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم
و علی سید العرب یعنی من سید آدمیانم و علی سید عرب است **و در مواهب** بروایت هشام بن عروه است قال صلی الله علیه وسلم ادعوا الی سید العرب یعنی
علیا فقالت عائشة الست سید العرب فقال ما قالت فی الحدیث المرفوع یعنی پیغمبر فرمود بطلبید نزد من و برای من سید عرب را یعنی علی را عائشه رض عرض نمود آیا تو سید
عرب نیستی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود من سید عالمم و علی سید عرب است **در مواهب** از ابن نجار از جابر در علی مرویست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ادعوا الی سید العرب قالت عائشة الست سید العرب الخ و همین مضمون احادیث بسیار اند پس آنحضرت سید و اشرف الذوات بعد ختم الانبیا است **و** آن حضرت و آل
او سادات اهل جنت اند **در ترمذی و مشکوة و صواعق** بل در اکثر کتب حدیث عام مرویست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذا ملک
لم ینزل الارض قط قبل هذه اللیلة استاذن ربه ان یسلم علی و یبشرنی بان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة وان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
**و زیاده** در روایات دیگر است ابوهما خیر منهما **و در همین کتب** زیاده است که فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم یعنی
پیغمبر بجذبه یانی فرمود این ملکی که الی حین کاهی بزمین نیامده قبل ازین شب و اذن گرفت از خدای خود که بر من سلام کند و بشارت بدهد مرا بآنکه فاطمه سیدة زنان اهل جنت
و حسنین دو سید جوانان اهل جنت و پدر ایشان افضل و بهتر از ایشان است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود مرا دشمن همین حضرات بودند که من بجنگ ام مر آنکس را که بجنگ ایشان
باشد و در صلح ام مر آنکس را که بصلح ایشان باشد **و از جمله** آنحضرت و آل طاهرین او امان و نجاة اهل زمین از نزول عذاب و مسخ و خسف اند چنانچه **در صواعق محرقه**
در ذیل آیه و ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم مرویست اشار النبی صلی الله علیه وسلم الی وجود ذلک فی اهل بیته وانهم امان لاهل الارض کما کان هو امانا لذلک
و فی ذلک احادیث کثیرة تاتی بعضها انتهی یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اشاره باهل خود میکرد که بتحقیق اهلبیت من امان و نجات برای اهل زمین اند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه
وسلم امان و نجاة اهل زمین **ابن حجر** گفته که با همین مضمون احادیث بسیار اند بعض آنها میآیند **و در صواعق** مرویست قال اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا
هلک اهل بیتی جاء اهل الارض من الآیات ما کانوا یوعدون و فی اخری من روایة احمد اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهب
النجوم ذهب اهل السماء واذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض یعنی در روایت دیگر است که اهل بیت من امان برای اهل زمین اند و بند ها با اهل بیت من اهل زمین را آیات موعوده
قیامت دفعة می آیند **و** در روایت احمد است که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه اهل آسمان از ستارگان امان اند و بند ها بستارگان اهل آسمان میروند و بند ها با اهلبیت
من اهل ارض میروند **اشکال** اگر این احادیث و آیه بهمین مضمون صحیح باشند پس **اگر** مراد از اهل بیت آیه طاهرین خاص اند پس ائمه کجا اند باید که قیامت با نقضای
ائمه قایم شده باشد **و اگر** مراد جمله سادات بنی فاطمه اند و آن مسلم است اما نزد امامیه غیر معصوم بجای معصوم قایم نمیشود چه غیر ائمه اثنا عشر جمله سادات غیر معصوم اند **جواب**
اشکال بذار دهند دایشان امام ثانی عشر مهدی آخر الزمان چون خضر و عیسی موجود ثابت تا ظهورش هست و ثبوت آن از کتب ایشان بیاب **و منجمله** آن در میان
دو شانه آنحضرت مهر نبوت منقوش بصورة منبت لا اله الا الله محمد رسول الله **و** بدن مبارک او بوی عنبر بود **و** عرق و آب دهان او افضل عطریات بود اهل مدینه
در ایام عرسی اولاد خود را از آنحضرت آب مضمضه یا عرق یا آب دهان آنحضرت می گرفتند مدت العمر از آن جامه ها آنها بوی عطریت آن نمیرفت **و** بول و خون آنحضرت
طاهر بود **و** به تبسم در شبهای تار از نور دندانها او **و** از نور ده انگشت دستهای مبارکش چون ده مشعل و شمع روشن بید رخشیدند اکثر از و اجتش در شبهای تار سوزنهای
گم شده از خاک در یافته مید وختند و جماعت مواضع سجود خود می شناختند **و** هرگز بدن مبارکش سایه در آفتاب اصلا نداشت **و** هیچ جانوری بر سر او نپریده نزد





پریدن او راست بر بدن او نون نشسته و مگس و مثل او ملامی نشست و گاهی خوردی هیچ نرفت **و** نیز هر بلند قامت یکگردن و سر بلند میشد **اما**
**عملی** پس بس است برای او آیه سوره طه که آنحضرت شب بنماز پاهای مبارکش ورم کرده بود و تمام شب را در عبادت و مناجات بیدار استاده بود
تا آنکه آیه قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص نازل گردید **و** در سخاوت در دنیا احدی مثل او بغیر علی نبوده تا آنکه آیه ملوما محسورا نازل گردید
**و** جهاد و حج و صیام و ان همه معلوم است **و اما علمی** پس در دنیا از علم او مملو و مشحون گردید و کل دنیا از ادب و اخلاق و قواعد نظم ملکی و تهذیب دینی او آموختند
**و** بس است شل علی که جمیع عقلا است قایل بالهیت او شدند باین کمال بکرر در مشاهد دوست و دشمن و کافر و مسلم فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا **و** سلونی
قبل ان تفقدونی **و** سلونی عن طرق السماء فانی اعرف من طرق الارض **و** الهیت طاهرین او خصوص علی بارها در مشاهد میفرمودند و تینا علم المنایا
والبلایا و فصل الخطاب والانساب معهذا همین شخص فخر بر بالای منابر در ملا عام میفرمود انا عبد من عبید محمد من غلامی از غلامان محمد صلی الله علیه
وسلم **طبرسی و زمخشری و ابو الفتوح و رازی** مع جم غفیر فرمودند مراد ازین مفضل بالدرجات نبی ما است چه بعض نبی فاضل از بعض بودند
و محمد صلی الله علیه وسلم افضل و اکثر وارفع و اکمل از همه انبیا و اهل فضایل و فواضل و مفاخر بدرجات بود چه او را داده شد آن آیات و معجزات کثیره مرتقیه تا هزار اهل ثنا و همه انبیا
عشری از آنها داده نشده و اگر هیچ یکی از این هزار آیات داده نمیشد مگر قرآن واحد هر آینه کافی و وافی و فضل بود از جمیع آنچه بجمیع انبیا از فضایل و معجزات داده شده
چه هر آیتی از آن معجزه ذات العلم باقی تا قیامت و وجه دیگر است بخلاف دیگر معجزات چه آنها بموت انبیا فوت شدند **و** دین و امت و الی القیامت باقی و بکافه جن و انس
مبعوث گردیده پس آنکس که چنین پیغمبری باشد البته هزار مدارج و منازل از دیگر انبیا افضل است **در عیون الاخبار** از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرویست قال
صلی الله علیه وآله وسلم ما خلق الله خلقا افضل منی ولا اکرم علیه منی قال علی فقلت یا رسول الله فانت افضل ام جبرئیل فقال ان الله فضل انبیائه
علی ملائکته المقربین وفضلنی علی جمیع النبیین والمرسلین والفضل بعدی لک یا علی وللائمة من بعدک وان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا الخ
انکه پیغمبر فرمود دنیا دیده خدا خلقی را افضل از من و نیست گرامی تر برا و کسی از من حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود خدا انبیاء
خود را تفضیل بر ملائکه مقربین داد و مرا فضیلت داد بر جمیع عالمیان و مرسلان و فضل بعد من مر ترا است ای علی و امامان را از بعد تو از اولاد تو و بتحقیق کافه ملائکه
خدمتگاران ما و خدمتگاران دوستان ما اند **در احتجاج الائمه** حدیث طویلی است از حضرت امیر در جواب جمعی از یهود که فضیلت هر نبی را یاد کردند مقابل
هر فردی فضیلتی از محمد صلی الله علیه وآله وسلم افضل از آنها ذکر کرده است الله تعالی بجائی دیگر ذکر خواهیم کرد و کذلک در دلایل النبوة حافظ ابو نعیم **و** در بیهقی است **در معالم**
**التنزیل** روایت کرده که پیغمبر علیه السلام فرمود هیچ نبی نیست مگر آنکه او را آیات داده شدند و مثل یا افضل آن بمن داده شده و من داده شده وحی الله پس امید
دارم که من اکثر همه ایشان از روی امت تابعه در روز قیامت می باشم **در معالم** مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود بمن پنج چیز داده شده هیچ نبی را
داده نشده قبل من **ا** نصرت داده شدم برعب در دل دشمنان بمسافت یک ماه راه **ب** گردانیده برای من کل زمین را مسجد و طهور پس هر کس از امت
من هر جا بر روی زمین نماز بخواهد بخواند **ج** حلال کرده شد برای من غنایم را و پیشینیان را گاهی حلال کرده نشد **د** و داده شدم را شفاعت کبری **ه** و اکثر انبیا
مبعوث گردیدند سوی قوم خود و من مبعوث سوی کافه آدمیان تا قیامت مبعوث گردیدم **در معالم التنزیل** مرویست قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم فضلت علی الانبیاء بست اوتیت جوامع الکلم ونصرت بالرعب واحلت لی الغنائم وجعلت لی الارض مسجدا وارسلت الی الخلق
کافة وختم بی النبوة یعنی پیغمبر فرمود فضیلت داده شدم بشش چیز **ا** داده شدم جوامع کلمات یعنی جمیع علوم و لغات **ب** یاری داده شدم برعب دشمنان
**ج** حلال کرده شد مرا غنایم **د** گردانیده شد برای من کل زمین مسجد **ه** فرستاده شدم سوی کافه خلق **و** ختم شد بمن نبوة **در کبیر و غرائب**
**التنزیل** از ابن عباس روایت که صحابه نشسته بودیم مذاکره میکردیم که ابراهیم خلیل الرحمن است دیگری میگفت که موسی کلیم الله است دیگر میگفت که عیسی کلمة الله
و روح الله است دیگر میگفت که آدم اصطفاه الله است پس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد فرمود که همه این کلمات شما شنیدم این انبیا مزبوره همچنین اند الا و انا حبیب الله
وانا حامل لواء الحمد یوم القیامة ولا فخر وانا اول شافع واول مشفع یوم القیامة ولا فخر وانا اول من یحرک حلقة باب الجنة فیفتح لی فادخلها

دمعی فقراء المؤمنین و لا فخر و انا اکرم الاولین و الآخرین و لا فخر بعد ازان فرمود آگاه باشید من حبیب خدا ام و من حامل لواء در قیامت ام و فخر نمیکنم و من اول شفاعت کننده ام و
اول کسیکه و را یوم القیامت شفاعت داده شده و قبول کرده شده شفاعت او و من اول کسی ام که حلقه دروازه جنت را حرکت دهد پس کشاده گردد و با من فقراء مومنین
داخل آن شوند و ۔۔ وی فخر نمیگویم و من گرامی ترین اولین و آخرین و کافه خلایق ام فخراً نمیگویم بل از مطابق واقع بشما اخبار میکنم **اشکال** مدح صحاح اهل سلام
است که آنحضرت نهی کرد صحابه را بقوله لا تفضلونی علی یونس بن متی **و** نیز نهی کرد بقوله لا تخیروا بین الانبیاء **و** نیز نهی کرد لا ینبغی لاحد ان یکون خیرا
من یحیی بن زکریا و ذلک انه لم یعمل سیئة قط و لم یهم بها الحص کرد از تفضیل مدهید بر یونس و شما تفضیل مدهید میان انبیا و هیچ کسی بهتر از یحیی نیست چه او گاهی گناه
نکرده و نه ۔۔ همه آن پس خود پیغمبر صلی الله علیه و سلم هرگاه نهی از تخییر انبیا و از تفضیل خود بر یونس بن متی کند دیگر را چه مجال تفضیل است **جواب اول** افضلیت آن
حضرت باجماع امت ثابت است و در آن ائمه معصومین داخل اند پس اجماع حجت است پس اگر خبر یکه صحیح مخالف اجماع مع سلامة السند وارد شد مع الارکان واجب التاویل است
و الا مطرود **و نووی** در شرح مسلم گفته که جایز است که نهی وارد در آن شود که علم تفضیل انبیا عیناً او را علی نیست بل سمعی است پس تا ۔۔ دو سمع نباد تفضیل مفضول
از شما واقع شود و آن غیر جایز است **اما نهی** لا تفضلونی علی یونس خبری واحد ظنی است معارض امر مجمع علیه امت نمیتواند شد و الا تمسک آن ترک معلوم و
اخذ مظنون بل موهوم لازم می آید ترک معلوم و اخذ مظنون عند العقل و صحیح النقل جایز نیست **پس** قطع نظر از ضعف آن جایز است که نبی ما در ابتداء بعثت خود لا تفضلونی
علی یونس فرموده باشد نه بعد تحصیل کمال درجات نبوة و رفعت خود چه در آن وقت انبیاء اولوا العزم را با او مساوات نیست فضلاً عن یونس **اقول** این هر سه
اخبار احاد و قطع نظر از منافات آنها با اجماع و قرآن و تواتر نقل عند نا ضعیف الاسناد اند پس فی الاصالت معتمد نیستند **اشکال جسیم** خصم میگوید که فضل
انبیا را از کتاب شما ثابت صحیح حجت بر شما و کافی برای ما است نبوة آدم و از مسجود ملائکه و تعلیم کل اسما باو حاصل شده و بمحمد هیچ یکی از این نیست بل امر باو شده که قل رب زدنی
علماً بگوید **و** نوح را نجی و عبد الشکور شمرده **و** ابراهیم را خلت خود یاد کرده **و** موسی را بلا واسطه کلیم الله گفته **و** بعیسی کلمة الله و روح الله نامیده **و** در قرآن مثل این مدائح
برای محمد نیامده **و** آنچه شما می گوئید او در قرآن نیست و اگر می بود هم خصم قبول نمی کند چه ایشان هنوز نبوتش را تسلیم نکردند پس تسلیم مدائح او در کتاب خودش چگونه
میکنند **و** اجماع و اتفاق اهل اطاعت او عند الخصم بالبداهه جاره مقبول نیست مع هذا شما را نهی کرد بر عموم انبیا خصوصاً از تفضیل خود بر یونس کرده خود او افضل از هیچ یکی نبی نبوده
پس از اینجا ثابت گردید آنکس که نهی کرد از تفضیل خود بر ادنی انبیا کند البته او افضل از انبیاء اولوا العزم شده نمیتواند پس لا محاله مرتبه او ادنی بنی محمد نداشته **جواب**
**اول** همه مدعاوی آنحضرت و حجیة اجماع امت او بر خلق ثابت است **اما ثبوت** آن بچند وجه است **اول** بشارات سلف اگرچه نزد ما مسلمانان بشارت
دلیل قطعی بر نبوة بهیچ نبی نمی شود و لکن بغرض احتجاج ما پاره از بشارات اهل کتاب را در مجلد اول و پاره دیگر در مجلد سیقول بذیل دعاء ابراهیم و ابعث فیهم رسولاً منهم
ان شاء الله دیگر بشارات بمواضع خود خواهد آمد **ثانی** بدعوای نبوة و قرین بآن اظهار خارق العادت بنحویکه معارضه آن ممکن نباشد و صدور این هر دو امر از آنحضرت
تا وقت موتش معلوم کالنار مشهور برای العیون است پس او نبی برحق در جمیع دعاوی او صادق و حجت قاطع است **اما معجزه** قرین بدعوای نبوة خود تا حین موت سه هزار
معجزه اظهار نمود چون شق القمر **و** رجوع آفتاب برای علی **و** انباع آب کثیر از پنجه خود برای لشکر کثیر **و** اشباع جم غفیر از زاد قلیل **و** اخبار بمغیب چون اخبار شهادة
علی **و** شهادة حسنین **و** افتراق امت بهفتاد و سه ملت **و** افتتاح خیبر فرداً بدست علی **و** اخبار بنشر دین در ربع زمین **و** افتتاح املاک عجم برای اهل اسلام
**و** انطاق حیوانات و جمادات **و** تسلیم احجار و اشجار باو **و** اذکار حصیات در کف دست خود و غیر آن از متواترات که لا تعد ضبط و ثبت اند **معهذا** کتاب الله
المجید معجزه باقیه او الی القیامت و بان تحدی هم مکرر کرده پس مشاهده چنین معجزات متواترات از اعلام یهود و نصاری و لجاج اعراب طوعاً او کرهاً واجب التصدیق
دانسته اسلام آورده انقیاد نمودند پس آنکس که نبی صادق موید عن الحق تعالی باشد همه اقوال و افعال او حجج صادقه ناطقه اند **ثالث** امت او مامور بتحصیل
دیانت و عدالت است پس آنچه اهل دیانت و عدالت نقل کنند البته معتمد خصوصاً مع آراء مختلفه و دواعی متباینه و ازمنه متباعده اگر اتفاق بر کلمه واحده نمایند
لا سیما در ایشان معصومین و مطهرین داخل و شامل باشند بلا دغدغه عند العقلاء چنین اجماع و اتفاق امت بر کلمه واحده حجة قاطعه است پس نقل چنین جماعت واجب
التصدیق است **و کافی** است بر دیانت و عدالت و حفاظت این امت همین قدر که از نزول قرآن الی حین سیزده صد سال با نصرام رسید که زیر یا زبر تشدید



یا رسم الخط آن از تغییر و تبدیل نداد و پس همچنین در اخبار و آثار چه برای دریافت صحت و غلط و ضعف و قوة آن علم رجال و علم درایت بالانفراد تدوین کردند اگر
از سلسله روات یک آدم بالجمله مجهول الحال میباشد عمل بر آن خبر نمیکنند بخلاف اهل کتاب چه ایشان سال بسال موسم بموسم تغییر و تبدیل و تحریف و تهذیب
کتب الهیه و دینیه میکنند بحسب احوال و امزجه و اراء خلق و هرگاه بحمد الله دیانت و عدالت اهل ایمان و اسلام ثابت باشد پس منقولات و محکیات ایشان صحیح و صادق
و مقبول می باشد **جواب ثانی** تفضیل انبیا منحصر بر سمع است و لکن عقل هم بالاجمال مجال ادراک آن دارد و آن در اینجا بالاجمال بچند وجه است
**اول** خدا بمجد فرمود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین عالمین جمع عالم و الف و لام هرگاه بر جمع کثرة داخل شد بالاتفاق فایده استغراق میدهد
و عالم کل ما سوی الله است پس در آن ملائکه و جمیع انبیا داخل اند پس محمد رحمت خدا بر جمیع ملائکه و کل انبیا است و کدام نبی را چنین رتبه حاصل شده پس محمد افضل کل
خلایق باشد چه علوی چه سفلی **ثانی** خدا بمجد فرمود و ما ارسلناک الا کافة للناس بکافه مردم فرستاده پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود بعثت الی
الاحمر و الاسود الی القیامة من مبعوث گردیدم بسوی هر سیاه و سفید تا قیامت **و** در حدیث دیگر است بعثت الی الجن و الانس یعنی من مبعوث گردیدم بسوی کافه
جن و انس پس آنکس که سلطان کافه خلایق مالک شرق و غرب باشد معلوم است که او حمت و خایر و اسباب و لات و قواعد نظم ملکی و آدمی اکثر دارد از آنکس که بقریه یا شهری
یا ملکی پادشاه باشد پس محمد بن عبد الله افضل و اعلم و اکمل و اعقل و ارشد و اتم از جمیع انبیا است چه معلوم است که هیچ نبی رسول بکافه جن و انس و بکل روی زمین و آسمان الی الدهر
نیست **ثالث** بموجب و ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین آنحضرت خاتم الانبیا و المرسلین است و معلوم است
آنکس خاتم باشد او اعقل و اجمع و اکمل و افضل و اعلم و اعلم از غیر خاتم باشد چون مدرس منتهی پس او لا محاله داشته باشد جمیع آنچه نزد همه طبقات سابقه مدرسین بود و علاوه
و زیاده بر آن جمیع این طلبه کله تا خاتمه الی القیامت از تحقیق حقایق و دقایق و حقوق و شقوق محتاج میشوند و الا بلا فائده باشد پس محمد اعلم و اعقل و اکمل و افضل کل
انبیا و خلق است **رابع** قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن
به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی وقتیکه خدا پیمان گرفت پیغمبران را
که هر آینه آنچه دادم شما را از کتاب و حکمت پس باید شما را پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیارید بآن پیغمبر و یاری کنید او را خدا گفت آیا اقرار کردید عهد و پیمان مرا
انبیا گفتند اقرار کردیم خدا گفت گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهان میباشم **پس** معلوم شد که از جمله انبیا میثاق نبوة محمد گرفته شد و بسوی ایشان نیز مبعوث گردیده و عده گرفته
شدند برای اعانت و یاری او در ایام مهدی آخر الزمان پس محمد افضل کافه انبیا است زیرا که رسول ایشان و از ایشان میثاق نبوة او گرفته شده **خامس** قوله لعمرک
**و ایه** و والد و ما ولد خدا قسم بعمر مبارک محمد و قسم بوالدیت او و بولدیت آل طاهره او یاد فرمود معلوم که هر کس محل قسم خدا باشد لا محاله او اعلی و اشرف همه آنها است
که از عمر آنها قسم یاد نکرده **سادس** دین آنحضرت خیر الادیان و امت او خیر الامم است **اما خیریت** اول بجهت آنکه ناسخ الادیان است و آنچه ناسخ باشد بالضرورة
افضل باشد چه مفضول مساوی ناسخ و ناسخ نمیشود زیرا که رجحان ندارد و قبیح است **و اما** ناسخ الادیان بودن اسلام از ضروریات دین اسلام مجمع علیه امت و قرآن است **و اما**
**خیریت ثانی** بموجب کنتم خیر امة پس شرافت ایها شرافت نبی اینها است پس آن نبی افضل انبیا و اسلام خیر الادیان و امت هذا خیر الامم بالضرورة است
**سابع** امت آنحضرت اکثر الامم و دین و امت او باقی الی القیامت است پس سلطانی که کل ملکش دایم و قایم و رعیت و لشکرش اکثر الی ابد الدهر ثابت و باقی و حکمش در
امور دنیا و دین نافذ باشد زیادتی عزت و شوکت و عظمت او از آنکس که اینقدر نداشته ضروری بل محسوسی است پس این نبی از همه انبیاء و دین و امت او از همه
ادیان و امم افضل است **ثامن** هر نبی معجزات قبلی محدود که مطابق احوال امت او باو داده شده و این نبی را سه هزار معجزه قطع نظر از اعظم معجزات قاطعه باقیه او الی الابد که
قرآن باشد بالضرورت افضل است چه معجزه هر نبی بموت او فوت شد و معجزه این نبی اکثر و از جمله آن اعظم معجزه او موجود و باقی افضل است **آیا** نمی بینی که از قبور اولاد
اصفیاء او بعد از مردن قطع نظر از زندگی ایشان هر ماه و هر سال معجزات شتی ظاهر میشوند و ظهور معجزات ایشان بعد موت ایشان اعظم برهان است بر حقیت و عظم منزلت ایشان
نزد خدا **و** دلیل است بر آنکه ایشان ائمه هداة برحق **و** دین اسلام ایشان دین مطلوب صدق **و** نبی ایشان نبی صدق و برحق اند چه چنین اصحاب معجزات در حیات و حیوة
او را نبی برحق میشمردند و انقیادش مینمودند **و** ظهور معجزات ایشان در این زمان مزیل تشکیک جادو و سحر و تسخیر است پس ایشان برحق **و** اسلام برحق **و** محمد برحق

وجه اشتقاق و اسم عیسی و معنی

وندا واحد وجود حق است **و** از مسیح پیغمبری بعد ازان ایشان چنین معجزات غریبه در هر راه و هر سال الی یکهزار و سه صد سال دیده و شنیده نشده **و** حقیر بارها معجزات که
در این ۱۲۹۹ در نجف اشرف ظاهر شدند و شب روشنی در بلاد نجف **و** کربلا **و** بغداد **و** کاظمین **و** سامره **و** در قلم و ایران کردند در آخر مجلد ثانی سیقول ضبط کردم
والحمد لله علی احسانه اگر موجب طول تفسیر نمیشد انقدر از ادله بر نبوة و افضلیت محمد ثبت میکردم تا آنکه بیان حاجت و شبه گاهی طاری ضعفا نمیشد چنانکه ان شاء الله تعالی
**بحث نهم** عیسی آیا عربی است **یا عجمی** درین دو قول است **اول** نهایت قلیل **ثانی** مشهور و اکثر است **امّا قائل** بعربیت میگوید عیسی ماخوذ از عیس بالکسر
بمعنی الابل البیض یخالط بیاضها شقرة یعنی شتران سفید که آمیز سرخی یعنی سرخ و سفید باشد **یا** از تعیست الابل صارت بیاضا **و** شاعر گفته اقول لخادی همدان
لما * اثار اضرمنه حمرا و عیسا ای بیضا یعنی سفید بون چونکه آنحضرت سفید لون **یا** سرخ و سفید بود و موی کشیده داشت لهذا بعیسی نامیدند **اقول** ضعف این
قول معلوم است زیرا که قوم عیسی زبان عربی نداشتند که باسم عربی می نامیدند اگر چه اسم بمعنی مسمی مطابقت دارد الا آنکه بگویند که بوحی و الهام بعیسی نامیدند **و قائلین**
بعجمیه نیز خلاف کردند **نزد** بعضی عیسی بکسر اول سریانی **و نزد** بعضی عبرانی اسم نبی اولو العزم پسر مریم بنت عمران بن ماثان **و حنابه** مادر مریم جده وی
عیسی باشد **محمد بن اسحاق و ثعلبی** آنچه نقل کردند عیسی بن مریم **بنت** عمران **بن** ساهم **بن** امور **بن** میشا **بن** خرقیل **بن** احریف **بن**
یوام **بن** عزاریا **بن** امصیا **بن** ناوس **بن** نوشا **بن** بارض **بن** یهوشافاط **بن** درام **بن** ابیا **بن** رحیم **بن** سلیمان **بن** داود علیهم السلام است
**واهل تواریخ** تفاوتی دارند چونکه ابن اسحاق از جمهور اهل سیر است لهذا از وی اینجا ضبط کردم **مفسران** میگویند که مادر مریم حنه بنت فاقوذ جده عیسی است
**ثعلبی** از ابن عباس روایت کرده که مریم بنت عمران بن ماثان است و این عمران پدر موسی نیست چه ما بین این دو عمران یکهزار و هشتصد سال فاصله بود و بنو ماثان
رؤس بنی اسرائیل و حبار و ملوک ایشان بودند **و بروایت طریحی** یکهزار و هفتصد سال فاصله بود و ما بین این دو عمران هزار نبی آمد **و ما بین عیسی**
و محمد صلعم سه نبی از بنی اسرائیل و یکی از عرب نامش **خالد بن سنان** العیسی بود **و** فاصله زمانی بروایتی پنجصد سال **و** بروایتی پنجصد و شصت سال **و** بروایتی شش
صد سال بود و همین را نیز **خاصه و عامه** روایت کردند که جمعی از نصاری از حضرت امیر پرسیدند که چه سبب است که نزد ما پنجصد سال و نزد شما مسلمانان ششصد یا پنجصد و پنجاه سال
ما بین محمد و عیسی فاصله است **حضرت امیر علیه السلام** فرمود که شما بماهای شمسی و ما مسلمانان بقمری حساب می کنیم **و جمع عیسی** عیسون و همچنین در
موسی **آیا** بفتح سین است **یا** بضمه سین **اوّل** مختار بصریین **ثانی** مختار کوفیین است ذکره الجوهری و الطریحی **در قاموس** در روایت العیسین و مررت
بالعیسین بکسر سین از کوفیین نقل کرده **و** در نسبت عیسوی و موسوی **و** نیز عیسی و موسی بکسر سین با بدال واو بیا چون مرمی و ملهی بگوئی **تنبیه** بعض اعلام در
قصص انبیا روایت کردند که هرگاه عیسی را بروم اسیر بردند دیدند که بعیسی پرستش میکنند پس بعضی از ایشان پرسید که چرا عیسی را عبادت میکنید جواب گفتند برای آنکه بلا پدر متولد
شده یعنی ابن الله است **عیسی** گفت پس آدم اولی باین است چه او نه پدر داشت و نه مادر **پس رومیان** گفتند چونکه عیسی احیاء موتی میکند پس **عیسی** گفت
که باین سبب حزقیل اولی باشد چه او هشت هزار مرده را زنده کرد و عیسی کل چهل آدم را **پس رومیان** گفتند که عیسی ابراء اکمه و ابرص کرد **عیسی**
گفت پس جرجیس اولی باین جهت است زیرا که او را چند بار در دیگ طبخ کرد و هر بار صحیح و سالم برخاست پس منقطع شدند **در مجمع البحرین** فرموده عیسی اسم عبرانی
یا سریانی است در ناحیه از نواحی بیت المقدس متولد شد **نزد** بعضی در ارض بابل تولد یافت **نزد** اهل تواریخ وقتیکه مریم دختر عمران بعیسی حامله شد عمرش سیزده ساله
بود و خدا بعیسی وحی وقتی فرستاد که از عمرش سی سال گذشته بود **و** از بیت المقدس بآسمان برداشته شد بشب لیلة القدر از شهر رمضان در آنوقت سی و دو سال عمرش
بود **و** مادرش مریم بعد رفع او بروایتی شش سال زنده بود **و** بروایت دیگر شصت و شش سال زندگی کرد و اقوال دیگر است چندان فایده در ذکر همه آنها نیست در کتب سیر
تواریخ ملاحظه نمایند **بحث دهم** ایدنا ایّد تایید بمعنی قوت از اید یئید ایدا بمعنی اذا اشتد و قوی و ایاد و اد قوت و طاقت باشد **و** روح را مذکر و
مانیث است بضمه اول در لغت بمعنی آنچه بآن حیوة نفس است یعنی جان و قرآن و جبرئیل و وحی و امر نبوة و حکم الله و عیسی **و** ابو عبیدة گفته هر شی که در او روح باشد او روحانی
بضم را بمعنی طیب باشد **و** رَوح و ریحان بمعنی استراحت و آرام و گفته است با چنانچه تروحت بروحة میگویند **و** رَوح نسیم الریح **و** یوم رَوح بمعنی طیب باشد **و** مروحة صیغه آله
آنچه باد بآن کرده شود **و** مراوح نیز گفته‌اند و آنرا بادزن گویند **و** راح الرجل بمعنی امات باشد **و** رواح از راح یروح رواحا بمعنی وقتیکه از زوال آفتاب تا غروب او نقیضش

حکایت عیسی با رومیان علیه السلام



غدو باشد **و** تراوح بمعنی عمل بوقتی و استراحت آرام بوقتی کند **و** جمع ارواح است چونکه جان را **بروح** نامیدند برای آنکه **نزد** بعضی ماخوذ از ریح است پس روح
لطیف تر است **و نزد** بعضی ماخوذ از روح بفتحه را بمعنی طیب چه بدن بوجود او گنده نمیشود **و نزد** بعضی از راح بمعنی راحت چونکه روح بمنزله راحتی است لهذا راحت
و آرام و وسعت طلب است **امّا قدس** بضم دال یا بضم تین اسم بمعنی طهر و پاکی باشد و بسکون دال مصدر از قدس یقدس قدسا بمعنی طهر طهرا باشد و از اینجا جنت را
خظیرة القدس و جبرئیل علیه السلام را روح القدس می گویند **و** تقدیس تطهیر **و** تقدس تطهر باشد **و** از اینجا قبله اهل کتاب را که در شام است بیت المقدس مفعول تفعیل و نیز
بیت المقدس اسم ظرف از باب مجرد میگویند **و** قدوس و سبوح از اسماء الله الحسنی بمعنی نهایت طاهر و مبارک باشد از قدس **نزد** سیبویه هر دو اسم بفتح اول اند **و نزد**
باقی اهل لغت هر فعول مفتوح الاول می باشد غیر قدوس و سبوح و ذروح فروح بضم اول **بحث یازدهم** روح در مذاق اهل ادیان اسم دو چیز است **احدهما**
اسم ملک است **نزد** بعضی اسم جبرئیل علیه السلام لقوله نزل به الروح الامین متفق علیه مفسرین این روح الامین غیر جبرئیل نیست **امّا تسمیه** او بروح برای
آنکه از سادات ملائکه روحانیین است **و** بقول جمعی ایشان از ریح اطیب من فی الاصالات آفریده شده **امّا تسمیه** او بامین برای آنست که متولی انزال وحی
الی الانبیا بدیانت و لا اخلال از ابتدا الی الانتهاء بود **نزد** اکثر محدثین این روح ملکی دیگر عظیم الشان الجثه از همه ملائکه اشرف و اعلی است لقوله تعالی یوم یقوم
الروح والملائکة و برای او خدا هزار رو آفریده و در هر رو هزار زبان دارد و هر وقت که تسبیح خدا میکند بهفتاد هزار زبان و لغات میکند و وقت ذکر الهه از لبهای او قطعات
نور چون کوههای بلند و بالا بر می آید اگر غلغله تسبیح او اهل زمین بشنوند البته دفعة همه اهلها بهول آوازها و میرند و اگر اجازت داده شود هر آینه همه آسمانها و زمین را دفعة از
دهان فرو می برد و فصل ما بین دو قدم و مسافت هزار ساله راه است و شش هزار بال دارد و در قیامت کل ملائکه یکطرف و خود روح تنها بطرف دیگر ایستاده میشوند
**نزد** جمعی از محصلین روح الامین جبرئیل علیه السلام است و هر جائیکه روح بالانفراد و لا اضافت در قرآن مذکور است همین اعظم کل ملائکه مراد است ثم الله اعلم **و**
**ثانیهما** روح اسم جان و حیات حیوانی است در تحقیق حقیقت این حکما و علماء ادیان و اسلام و عقلا را حیرت تام است چنانچه حیران در معرفة الله و قفقا بعد
اند **و** جمعی از جمهور عقلا و علما اعتراف بعجز خود در دریافت آن نموده و تصدیق کردند بآیه قل الروح من امر ربی خالص امر تعالی است مجهول الحال و الکیفیة
و امیر المؤمنین است فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه نفس خود را هیچ کس شناخته نتوانست پروردگار خلق را که واجب لذات لا کنه شی است چگونه
شناخته توانند و از اینجا عالم کل و جز ما عرفناک حق معرفتک فرموده **بدانکه** مکرر در مجلد اول و ثانی ذکر نفس و روح بالاجمال کردم خصوص در ذیل آیه شهداء
در اینجا ذکری بوجه دیگر میکنم **جمهور** حکما و صوفیه اشراقیه و متکلمین شیعه و سنی من اصحابنا ابن نوبخت و شیخنا المفید و نصیر الملة الطوسی **و** جمال الله علامة و شیخنا البهائی **و** الطریحی مع جماعتی دیگر **و** از
اشاعره راغب اصفهانی **و** غزالی **و** فخر الدین رازی **و** نیشاپوری **و** قاضی بیضاوی مع جماعتی دیگر قایل اند ملخص آنکه روح دو قسم می باشد روح حیوانی
و آن از ریح متحرک و متردد در جسم بری متولد و متکون از لطیف الاخلاط و بخارات آن شده ساری در بدن و جاری در منافذ عروق و اعصاب محل
آن حس و حرکت جیوان می باشد و این قسم روح در کل حیوانات مشترک است **روح انسانی** در اصل شی بذاته قایل انا و انت بوجود آن اشرف موجودات و
مکلف بانواع تکالیف و مستحق ذم و مدح و عذاب و ثواب میشود و آن نفس ناطقه از ذوات دائمه و جواهر قائمه بذات خود غیر جسمانی خارج از این کالبد خاکی تعلق
بان تعلق تدبیر و تصرف دارد نه جزئیه و حلول **در کتاب الاربعین** شیخ غزالی تفصیل این اجمال کرده و حقیر عبارت خودش را در اینجا ضبط
میکنم تا هر ذی خطی بقابلیت خود لذتی بردارد ان الروح هی نفسک و حقیقتک و هی اخفی الاشیاء علیک و اعنی بنفسک روحک التی هی خاصة
الانسان المضافة الی الله تعالی بقوله قل الروح من امر ربی و قوله و نفخت فیه من روحی دون الروح الجسمانی اللطیف الذی هو حامل قوة
الحس و الحرکة التی تنبعث من القلب و تنتشر فی جملة البدن فی تجویف العروق الضوارب فیفیض منها نور حس البصر علی العین و نور السمع علی الاذن و کذلک سائر القوی و الحرکات
و الحواس کما یفیض من السراج نور علی حیطان البیت اذا ادیر فی جوانبه فان هذه الروح تتشارک البهائم فیها و تمحق بالموت لانه بخار اعتدل نضجه عند اعتدال
مزاج الاخلاط فاذا انحل المزاج بطل کما یبطل النور و الفایض من السراج عند انطفاء السراج بانقطاع الدهن عنه او بالنفخ فیه و انقطاع الغذاء عن الحیوان
یفسد هذه الروح المعرفة و الامانة بل الحامل للامانة الروح الخاصة للانسان و نعنی بالامانة تقلد عهدة التکلیف بان تعرض لخطر الثواب و العقاب

بالطاعة والمعصية وهذه الروح لا تفنى ولا تموت بل تبقى بعد الموت اما فى نعيم وسعادة او فى جحيم وشقاوة فانه محل المعرفة والتراب لا ياكل محل المعرفة
والايمان وقد نطقت به الاخبار وشهدت له شواهد الاستبصار ولم ياذن الشارع فى تحقيق صفته الى ان قال وهذه الروح لا تفنى ولا تموت بل يتبدل
بالموت حالها فقط ولا يتبدل منزلها والقبر فى حقها اما روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران اذ لم يكن لها مع البدن علاقة سوى استعمالها
للبدن واقتناصها اوائل المعرفة بواسطة شبكة الحواس فالبدن آلتها ومركبها وشبكتها وبطلان الآلة والشبكة والمركب لا يوجب بطلان الصائد نعم ان
بطلت الشبكة بعد الفراغ من الصيد فبطلانه غنيمة اذ يتخلص من حمله وثقله ولذلك قال ع تحفة المؤمن الموت وان بطلت الشبكة قبل الصيد عظم فيه الحسرة و
الندامة والالم ولذلك يقول المقصر رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت كلا بل من الف الشبكة واحبها وتعلق قلبه بحسن صورتها وصفتها وكان بسببها له
من العذاب ضعفين احدهما حسرة فوات الصيد الذى لا يقتنص الا بالشبكة والثانى زوال الشبكة مع تعلق القلب بها والفه بها وهذا مبدء من مبادى
معرفة عذاب القبر انتهى كلامه تدبر مفهومه **ملخص مفاد** غزالی آنکه روح نفس و حقیقت تو خفی ترین اشیاء بر تو است و مقصود از نفس تو روح تو که از
خاصه انسانی مضاف الی ربی و از آیه نفخت فیه من روحی سوای روح جسمانی لطیف که او حامل قوت حس و حرکت که منبعث در جمله بدن و منتشر در اجواف عروق و اعصاب و
مقرره معینه پس ازان ساری و جاری می شود نور حس بینائی بچشم و نور شنوائی بر گوشها همچنین همه حواس و قوا و حرکات چنانچه نور چراغ بر دیوارهای خانه میرسد
می تابد باد آن سوی جانبهای آنها در جنین روح همه حیوانات بهایم و طیور متحد و مشترک اند چه او بخاری معتدل نضج آن نسبت اعتدال مزاج بعد ترکیب اخلاط و عناصر
حاصل میشود پس با نحلال مزاج بطلان آن بخار میشود چنانچه نور چراغ نزد انطفا آن بانقطاع روغن ازان باید میدن در ان خاموش و محو می شود و بطلان آن
بخار از حیوان بانقطاع غذا یا بغلبه منافی می شود چون حس منطفی و محلل حرارت و بخار و فتح گویا نسبت بحیوان قتل باشد پس ببطلان آن روح خاص انسانی که مقلد عهده تکلیف
از ثواب طاعت و عذاب معصیت باشد فاسد و زایل و عاطل نمیماند و این روح امانت که بآن انسان مکلف می گردد فانی و باطل بعد فوت او نمیشود چه او محل طرق
معرفت و ایمان و عمل باقی است خاک آن را نمی خورد و همین از آیات و اخبار و آثار و شواهد استبصار باولی الابصار ظاهر و لایح است بل بموت او تبدل حال او می شود نه
تبدل منزل و مکان او چه او با بدن علاقه استعمالی و اقتناص معارف بواسطه شبکه و دام حواس داشت بعد ببطلان دام شبکه که آله گیر گردن صید صایدش باطل نمیشود
زیرا که بدن و حواس آن آلات و مرکب و دام برای تحصیل صید مکاسب و اعمال است بل ببطلان آن خلاص از حمل و ثقل میشود و ازاینجا در حدیث آمده تحفه مومن موت است
و لکن بعلاقه او ببدن تعلق او باقی پس یا در نعیم و سعادت یا جحیم و شقاوت بعد فوت بخارات محرکه مدرکه بدن می باشد و ازاینجا در حدیث آمده که قبر برای او روضه از
ریاض و باغات جنت است یا گودی از گودهای نار است هذا ملخص مفاد کلام الغزالی بتفصیل از خود عبارتش بیاب **اقول** نزد حقیر در قول مشایخ عظام اشکال است
سیما آن بعد تفرق اجزاء بدن و احراق آن البته روح خالی عذابی و ثوابی و ضیقی و سعتی دارد اقوی قول قول محققین متاخرین و متوسطین که در آیه شهداء بل هم احیاء در
مجلد ثانی ذکر شد ثم الله اعلم **بحث دوازدهم** وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ یعنی دادیم عیسی پسر مریم را دلالات
و معجزات واضح و روشن چون ابراء اکمه و ابرص و احیاء اموات و خبار آنچه در خانهای خود و دلهای خود مخفی می نهادند **و** بعض اعلام نقل کردند که عیسی علیه السلام جمیع آنچه را
از اموات احیا کرد چهار نفر بودند و لیکن آنها سام بن نوح بود و بعد از ندا سوم از قبر برآمد از عیسی علیه السلام التماس مراجعت خود نمود آنحضرت فرمود چرا عرض نمود از
حین مردن خود م الی حین که چندین هزار سال منقضی شده تلخی جان کنی و مرارت آن از من هنوز زایل نشده و باز مردن است لهذا زندگی دنیا نمیخواهم **و** در تایید
عیسی علیه السلام بروح القدس خلاف کردند **آیا** قدس بالادغام است **یا** بالتخفیف در ان دو قول است **اول** مختار اهل حجاز **ثانی** مختار بنی تمیم و علی التقدیرین **نزد**
حسن قدس اسم الله تعالی یعنی طاهر از همه عیوب و نقایص است **و** روح اسم جبرئیل علیه السلام زیرا که از ریح خاص طیب آفریده اسم بسبب سبب باشد **و** اضافت او الی الله
چون عبدالله و رسول الله برای تشریف جبرئیل علیه السلام عندالله و توقیر او در اعیان و اهل خلق باشد **پس** معنی آن چنین می شود که عیسی علیه السلام موید من الله
بجبرئیل علیه السلام بود **نزد** ابن عباس روح نامی از اسماء الله است که او بآن احیاء موتی و ابراء مرضی می کرد پس موید بعطاء آن اسم من الله گردید **نزد ابومسلم**
مراد از روح پاک عیسی علیه السلام است زیرا که او را ارحام حایضه حفظ نکرده و از دو نطفه مرد و زن بوجود نیامده بل بنفخ جبرئیل علیه السلام خاصة متولد شده لهذا او

تحقیق روح انسانی



از خلق جدا تسمیه شده و همین وجه موجه است **نزد** بعضی مراد انجیل است **اشکال** بنا بر وجه اول و ثانی خصوصیت عیسی بجبرئیل علیه السلام و اسم اعظم که محیی
اموات است چرا باشد و حال آنکه هر نبی با ضرورت با این دو شئی موید بود **جواب اول** تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجبرئیل علیه السلام یا باسم اعظم برای رد
اهل کتابین بود چه یهود دعیاذاً بالله آنحضرت صلی الله علیه و سلم را متهم الولادة و معجزاتش را از تسخیر شیاطین و جن و سحر میشمردند **و** نصاری او را ابن الله و کراماتش را عین
افعال الله میدانستند **پس** حق واجب داین هر دو فرقه ضاله و حقیقت حال عیسی علیه السلام در دو فقره آتَيْنَاهُ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ذکر فرمود یعنی
عیسی علیه السلام بنفخ جبرئیل علیه السلام متولد شده کمان شما یهود افترا محض باطل است و آنچه از کرامات و معجزات روشن بشما مینماید از جادو و تسخیر جن و شیاطین
نیست بل از عطیه خدای واجب و خالق بیچون است پس یهود گمان باطل و نصاری دعوی مضل با آیت و نمایند **جواب ثانی** موید بجبرئیل علیه السلام در
سه حال بود در ابتدا و وسط و آخر **اما** ابتدا او آن اینست که در دهن گریبان مریم دمیده متولد شد **اما** وسط از حین ولادت حفظ او و تعلیم علوم باو کرد **اما** آخر
پس حین اراده یهود بقتل آنحضرت از دست ایشان بود و با او باسمان صعود نمود پس تخصیص عیسی علیه السلام بجبرئیل ع باین جهت ذکر فرمود **جواب ثالث**
در توجیه ابومسلم ذکر شده که مراد از روح القدس خود عیسی یا روح او است و انفراد او برای عدم ضم ارحام طوامث و نطفتین اناث و ذکور باشد **ایراد نصاری** پس بنابر
این دو چیز ثابت گردید **یا** عیسی عین خدا است **یا** بغرض تنزل از ابن الله افضل همه انبیاء و افضل محمد که خاتم الانبیاء با اعتقاد مسلمانان است چه بیچ نبی نیست مگر آنکه تولد و
تکون او از نطفتین و منضموم ارحام حوایض است پس محمد افضل از عیسی نیست **جواب اول** لا نسلم که عیسی خدا یا ابن الله بجهت عدم تولد او از نطفتین یا تولد
او بغیر آلات باشد چه بسیار اتقیا و اشقیا و غیرهما بلا تناسل و لا توالد متولد شدند و میشوند **اما** از اتقیا چون آدم و حوا علیهم السلام **اما از اشقیا** چون ابلیس و ذریات او
و اصل جن **و** اکثر کرمها که در ایام باران و ربیعات بلا تناسل هزارها **و** عقرب از زمین شوره متکون میشوند پس همه اینها از همه انبیاء و از آدم افضل **یا** پسران خدا باشند
بطلان آن ضروری است **جواب ثانی** افضل و ذو الفضایل نبی باشد که کثیر المعرفة و العبادات و الاعمال و الافعال الشاقة و بذل المال و جان در
مجاهده کفار بقتال چه معنی فضل کثیر المناقب بکبیر یا کثیر الثواب بگوئی بغیر این فضل معنی ندارد و فضایل محمدی و کثرت آن معلوم اهل سیر و تواریخ است و آنحضرت
یعنی عیسی فرصتی نیافت و زندگی تو دنیا کم و کرم پس فضایل او بالنسبت محمد خاتم الانبیاء قطع نظر از معجزات و مفاخر دیگر او مناسبتی ندارد **اشکال** چه سبب است که بعد از
تعمیم فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ تخصیص موسی بکلیم الله و عیسی بالبینات داد **اگر** بجهت اقوی بودن معجزات ایشان بود پس لازم می آید که ایشان هر دو افضل از محمد اند زیرا که
تبلت آنحضرت لو اقوی افضل است **و اگر** بلا غرض ذکر ایشان بود عبث بر حکیم تعالی لازم می آید و آن بر تعالی جایز نیست **جواب اول** غرض در تخصیص دو نبی خاصه از
بین الانبیاء تثبیت و تسلی بخاتم الانبیاء علیه السلام و تعریض منکران و عصاة موسی و عیسی است که با وجود این اظهر معجزات انکار نبوة و معصیت و تمرد ایشان کردند یا محمد برنجیده مشو
از منکران خود که عادت ایشان از قدیم چنین است دیده کور و شنیده کر فهمیده عمی قلب گویا خود را میمودند **جواب ثانی** از بعض اعلام آنکه بالنسبت یهود و نصاری
افهام است چه یهود بنی قریظه عزیر بن الله و نصاری مسیح ابن الله گفته بودند و افعال ایشان را عین افعال الله میدانستند تا بدانند که ایشان بندگان خدا و رسالت فرستاده
بودند و افعال معجزات عطیه خدا برای تصدیق ایشان در دعاوی بود نه فعل خود ایشان تا که خدا بسبب آن با ایشان اطلاق گفته شود **جواب ثالث** سلمنا که
اظهر و اقوی از معجزات انبیاء بودند چه جهالت و لجاجت و غباوة و بلادة یهود مثل سایر و الی آخر الدنیا بر السنه خلق دایر پس اگر چنین جهال اغبیا را چنین معجزات قاهره
داده نمیشدند البته احدی مومن بموسی نمیشد مع هذا شب سلم در روز کافر و مرتد باز میشدند گاهی اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا **و** گاهی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً می گفتند
**اما عیسی** را معجزات نبیه قاهره اگرچه از موسی اقوی نبود نداده شد تا یهود مجوج شوند چه در نظر ایشان جلوه نمی داد **تنبیه** اگر مثل معجزات یهود و نصاری باین امت
مسلمه داده میشد غیر جایز بود زیرا که معاجز بجال مکلفین نمی آید چه این امت اعقل و اکمل امم ایشان بود معرفت اینها بجی و ضروری می شد و آن منافی تکلیف غیر مقصود بود **و**
ایشان را چنین معجزات ملجی نبود زیرا که لجوج غبی جهال بودند **واما** ایتان معجزات قویه مستلزم قوی بودن نبی نیست و الا لازم بود که سلیمان نبی اکمل و افضل از ابراهیم
و موسی و عیسی باشد زیرا که همه خلقت ارضی و سماوی مسخر او بود و حال آنکه باتفاق اهل کتابین و اسلام افضل از ایشان نیست ثم الله اعلم **سوال** الْبَيِّنَاتِ در اینجا جمع
قلت است استعمال او در اینجا سزاوار نبود **جواب** نهایت مناسبت چه غیر معجزات عیسی باز ان مراد نیست و معجزاتش قلیل الاجناس چون احیاء و ابراء او بود

جواب اشکال نصاری در معجزات عیسی ع

و جایز است که الف و لام را فاده استغراق کند لهذا بعض اعلام فرموده اند که بمعنی تقلیل نیست ثم الله اعلم **آیا معجزات** موسی اظهر و اقوی بود **یا معجزات عیسی** اصح
و اثبت عند التعمق اول است ثم الله اعلم **بحث سیزدهم** وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا
سابق گذر بیان شد که اراده و مشیت یک معنی دارد لکن فرق بعموم و خصوص دارند **بدانکه** لو شاء الله پس اخبار از مشیت الجائی است و الجاء خلق بر تعالی در امور عبادات و
اعمال و معارف جایز نیست زیرا که منافی تکلیف است پس بنا بر این از خلاف کردند **نزد بعضی** لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات یعنی اگر
خدا میخواست منع میکرد مومنین را از قتال کفار بعد از مجی دلایل ظاهره و آیات قاهره و وضوح حجج لایحه چه مقصود از ایشان انبیا با لا آیات ایمان آوردن خلق است و ایشان اختلاف
کردند جمعی از ایشان ایمان آوردند و جمعی دیگر ایمان نیاوردند **نزد جمعی** اگر خدا میخواست که کفار اختلاف در دین و اقتتال با مومنان بعد مجی انبیا و آیات نمیکردند یعنی
اگر خدا کفار را الجا و مضطر بایمان میگردانید البته ایمان میآوردند و امر بقتال و کفر ایشان نمیکرد چه ثواب و جزا بر اضطراری و اجباری مرتب نمیشود مگر بتخلیه و اختیار
خود ایشان و همین قول حسن بصری است **و در آیه** وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً همین مراد است و اخبار از مشیت اجباری است که با جبار خلق و قهر
غلبه بر ایشان اگر ایمان شان مقصود میبود البته بملت واحده اسلام همه خلایق را جمع میکردم و حال آنکه چنین مطلوب نیست پس ایشان را با اختیار خود ایشان نهادم بخواهند ایمان
بیارند یا کافر شوند **آیا** مراد اهل کتاب بین خاصه اند یا کافه کفار در هر زمان در آن دو وجه اند **اول** مختار قتاده و ربیع است زیرا که بعد ذکر کلیم و ابن مریم ذکر آنها فرموده
**ثانی** محتمل است که عامه کفار در زمانه هر نبی مراد شده باشند لفظ جمع من بعدهم است حمل بر عموم اولی باشد من التخصیص **تنبیه** در در منثور نزول این آیه در حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و معاویه نوشته عن ابن عساکر عن ابن عباس قال کنت عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم و عنده ابوبکر و عمر و عثمان و معویة اذ اقبل علی رضی الله عنه
فقال النبی صلی الله علیه آله و سلم لمعویة اتحب علیا قال نعم قال انها ستکون بینکم هنیئة فقال معویة فما بعد ذلک یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال عفو الله و رضوانه قال رضینا بقضاء الله فعند ذلک نزلت هذه الآیة وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ الخ یعنی ابن عساکر از ابن عباس روایت کرد که من نزد پیغمبر بودم و نزد
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر و عثمان هر سه و معاویه ایشان حاضر بودند ناگاه علی آمد پس پیغمبر خطاب بمعاویه نمود و فرمود ای معاویه علی را دوست داری معاویه عرض
کرد آری پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که تحقیق زود در میان شما دعوای باشد پس معویه گفت بعد آن چه میشود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عفو الله و رضوانه یعنی با ال
رضوان خوشنودی او معاویه گفت راضی بقضاء الله هستیم پس نزد آن این آیه لو شاء الله الخ نازل گردید **در کافی** از حضرت امام محمد باقر در تاویل این آیه مرویست در حق
هذا ما یستدل به علی ان اصحاب محمد اختلفوا من بعده فمنهم من آمن و منهم من کفر یعنی در اینجا از این آیه دلیل یافته میشود که تحقیق اصحاب محمد بعد فوت آنحضرت
مختلف کافر شدند پس کسی از آنها ایمان آورد و کسی کافر و مرتد گردید **و در تفسیر عیاشی** مرویست که حضرت امیر را در جنگ جمل پرسیده یوم الجمل کبر
القوم و کبرنا و هلل القوم و هللنا و صلی القوم و صلینا فعلی م نقاتلهم فتلا هذه الآیة ثم قال فنحن الذین من بعدهم و قال فنحن الذین آمنوا و هم
الذین کفروا یعنی یوم الجمل اهل جمل تکبیر گفتند و ما اصحاب تو هم تکبیر میگوییم و ایشان تهلیل گفتند و ما هم تهلیل میگوییم و ایشان هم نماز خواندند و ما هم نماز میخوانیم
پس بر چه چیز با ایشان قتال میکنیم آنحضرت فرمود که مامراد در آیه الذین من بعدهم هستیم پس ایمان داریم و ایشان کافر شدند **و در روایت دیگر** فرمود فلما
وقع الاختلاف کنا نحن اولی بالله عز و جل و ما لنبی صلی الله علیه و سلم و بالکتاب و بالحق فنحن الذین آمنوا و هم الذین کفروا و شاء الله قتالهم بمشیته
و اراده یعنی حضرت امیر فرمود هرگاه بعد موت نبی صلی الله علیه و سلم اختلاف در این امت واقع گردید پس ما اولی بخدا و رسول و بکتاب و حق می باشیم و ما نیستیم که
ایمان آوردیم و ایشان آنانی اند که بعد ایمان کفر کردند و خدا خواسته قتال ایشان بمشیت و اراده خود و قتل شان کردیم و میکنیم **در تفسیر علی ابن ابراهیم**
در تاویل این آیه مرویست که جاء رجل الی امیر المؤمنین یوم الجمل فقال یا علی علی ما نقاتل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و من شهد لا اله الا الله و ان محمدا
رسول الله قال علی آیة فی کتاب الله اباحت قتالهم فقال و ما هی قال هذه الآیة ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات الخ فقال الرجل
کفر والله القوم **یعنی** ملخص آنکه مردی یوم الجمل از حضرت امیر پرسید که چرا ما کم گویان اسلام را قتل میکنی آنحضرت فرمود آیتی قتل آنها بر من مباح گردیده و آن آیه همین
آیه ما اقتتل الذین الخ است پس سایل بعد سماع این قول آیه گفت و قسم بخدا این قوم کفار گردیدند **اشکال** این آیه مشتمل خبر است که خدا اگر ایمان از کفار میخواست



البته کفر و قتل اصلا واقع نمیشد و انچه واقع شده چه خدا میکند آنچه مراد و مشیت میباشد **جواب** نزد جبریه کفر و ایمان و خیر و شر بالکل از خدا است زیرا که موثری
سوی الله در عالم نیست **نزد** عدلیه چنین اعتقاد کفر محض است زیرا که فاعل قبیح خدای عادل حکیم اصلا نمی باشد پس تاویل آیه واجب گردید پس تاویلش آنکه مراد
اخبار از مشیت و اراده الجائی است یعنی اگر او تعالی خلق را مجبور و مقهور میگردانید البته اصلا کفر و معاصی نمیکردند چون او منافی تکلیف و ظلم است لهذا مشیت الجائی
پیش نکرد و دلیل بر آن لو شرطیه در لو شاء است فاذا فات الشرط فات المشروط **سوال** در **مسلم و بخاری** بلکه در صحاح سته در کتاب الامارة روایات بسیار
کرده اند قال صلی الله علیه و آله و سلم اذا بویع للخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما یعنی در مسلم و بخاری و غیرهما مرویست که پیغمبر فرمود وقتیکه بیعت کرده شود دو خلیفه را در
یک زمان پس ثانی خلیفه را بکشید **در مسلم** مرویست قال صلی الله علیه و سلم من اتاکم و امرکم جمیع علی رجل واحد یرید ان یشق عصاکم او یفرق
جماعتکم فاقتلوه یعنی هر که بیاید شما را و حالانکه امر شما جمع بر مرد واحد باشد و اراده انشقاق و تفرقه اجتماع جماعت شما میکند پس بکشید او را و بهمین مضامین احادیث بسیار اند
**بنا بر این** آیا مرتضی علی بحق در برو خلق جمع بودند **یا معاویه** **و اگر** آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حق بود پس چرا امت مخالفت خدا و رسول و علی دو قرآن کردند
معاویه و صحابش را نکشتند و حالانکه موجب آیه بود او باین اخبار باغی و طاغی بود **و** اگر معاویه حق بود پس چرا دفع علی بضرب سیف نکردند **و اگر** هر دو بحق بودند محال و ممتنع
است زیرا که در دعوای واحد اجتماع نقیضین لازم می آید **یا** مرتضی احق دانند یا معاویه و اخراتش و اشیاعش را **جواب** در این مسلمانان را دو قول است که اما یا
بل شیعه و جمهور سنیه مرتضی علی را خلیفه بر حق و امام مطلق میدانند **اما** امامیه از ابتدای بعد پیغمبر علیه السلام **اما سنی** از موت و قتل عثمان زیرا که بر او اجتماع خلق بود معاویه تنها
اسلام و تفرقه انام بقیام قتال نمود و کسی او را نکشت تا آنکه بیعت باطل کردند و جمعی از اهل سیر و تواریخ میگویند از وقت آنکه بیعت معاویه کردند مسمی باهل سنت و جماعت
گردیدند **و** آنانکه بسوی علی ماندند آنها را شیعه علی نامیدند **فرقه ثانیه سنیه** معاویه امام بر حق میدانند پس این فرقه همه صحابه را در اصل بر حق خلیفه بر حق
واجب التعظیم میدانند **اما فرقه اولی** از سنیان و امیر میدانند خلاصه این هر دو گروه او را واجب اللعنت و العذاب مخالف خدا و رسول و کتاب میدانند بل کر لعن
شنیعه او را تاویل مینمایند تا آنکه مجتهد بود پس اگر مجتهد بحق برسد یا نرسد صاحب دو ثواب است اگرچه نزد فرقه واحده ایشان خطا کرده خطاء اجتهادی معاف است **و** نزد فرقه
ثانیه ایشان اصلا خطا نکرد بلکه بر عین حق و صواب و دعوا و قتال کرده حتی آنکه در رفعت اقلیم در هر مسجد سب خطبا را مقرر و واجب گردانید که در خطبه بعد حمد خدا و نعت
مصطفی صلعم سب مرتضی جاری گردانید تا هشتاد و چهل سال همین منوال لعن جاری بود اول کسیکه لعن را موقوف گردانید عمر بن عبد العزیز اموی بود و آخر بعد او باز
جاری ساختند و ایجاد **در کشاف زمخشری** در ذیل آیه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ میگوید حین اسقطت من الخطب لعنة الملاعین علی
امیر المؤمنین علیه السلام اقیمت هذه الآیة مقامها و لعمری انها کانت فاحشة و منکرا و بغیا ضاعف الله لمن سنها غضبا و نکالا و خزیا اجابة لدعوة نبیه
و عاد من عاداه یعنی عبارتیه یعنی وقتیکه ترک کرده شد از خطبها لعنت لعنت بر مرتضی علی قایم مقام آن آیه ان الله یامر بالعدل الخ وضع کرده شد و قسم بعمر آن
صنیعه لعنت لعینان بتحقیق فحش و منکر و بغی بود مضاعف گرداند خدا آنکس که آن را سنت و بنا نهاده بود غضب خود و نکال و خزی آخرة را برای اجابت دعای
نبوی که برای علی فرمود خدایا دشمن دار دشمن علی را **تنبیه** لهذا امامیه عارفین معاویه و اشیاع و اخراتش را منافق و ملعون میدانند چنانچه **در مجلدات
شرح نهج البلاغة** ابن ابی الحدید روایات نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لعنه موضع بسیار بر معاویه و بر پدرش و برادر و نسبا لعنت کرده
**و محدث الخطیب** و ابن ابی الحدید باسناد خود حدیث لعن الله السائق و القائد و الراکب روایت کردند و سایق معاویه و قاید پدرش
برادرش و راکب شتر ابو سفیان بود **و در حدیث بخاری** باب معاونة المسجد روایت کرده قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعمار
ستقتلک الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة و یدعونک الی النار یعنی ای عمار زود بقتل میآرد ترا گروه ظالم باغی تو ایشان را دعوت بسوی
جنت میکنی یعنی بیعت علی میطلبی و ایشان ترا بسوی نار جهنم میطلبند یعنی بسوی بیعت و خلافت معاویه الغاوی فی الهاویه میطلبند **اقول** امامیه میگویند
و اهل سنت بسبب صحابیت کافر و واجب القتل ثابت نمیشود **و نزد** فرقه دیگر فاسق و واجب الحد میگردد **و اعجبا** که معاویه ناریه در هر مسجد و بر هر منبر در دنیا بعد نماز
و هر شب و روز سنت گرداند و مردم علانیه امر بلعن مرتضی علی را لازم گرداند بر این همین نماید بخوف و زن آن فشانه خلق و در همه مساجد معاویه دنیا و برادای آن ذمائم

وحکایت تفرقه کند و همین سنت ناشناخته چهارسال در کل دنیا باقی ماند این معاویه ملعون و کافر و واجب القتل و حد کسی نزد اند و او ملعون نشود و قطع نظر از
محاربات و تزویرات و ضلالت و ایجاد بدعات او و رو بین پس این نیست مگر چشم پوشی از حق از روی تعصب و جهل رزقنا الله البراءة عنه و عن احزابه و اتباعه
کما رزقها العارفین من اولیائه **بحث چهاردهم** ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل
ما یرید یعنی بسبب دواعی مختلفه اختلاف کردند **فرقه** ازانها ایمان آوردند و **فرقه** ازانها کافر شدند و اگر خدا میخواست قتال مابین ایشان نمیکردند ولکن خدا اراده چیزی می کند
که مقتضی مصلحت و حکمت میباشد و در امور تعبد و تکلیف بندگان بعد بیان حق و باطل برا اختیار و اراده باقی میگذارد **اشکال** اگر مراد از این من آمن و کفر ام
کافره مطلقه است که از ابتدا ایمان نداشتند پس من آمن صحیح و ثابت میشود لیکن من کفر صحیح نمیشود چه قبل بران کافر بودند **و اگر** مراد امم مومنه انبیا است
که در وجود انبیا ایمان با ایشان آورده بودند پس از مردن انبیا من کفر صحیح میشود و من آمن صحیح نمیشود چه ایمان با ایشان سابق بود **و نیز** اگر مرتد
شدند پس توبه و ایمان مرتد صحیح و قبول نیست و این دلیل است که ایمان بعد ارتداد جایز و ثابت میشود و آن مخالف شریعت مقرره است **جواب اول**
نزد آنانکه ولو شاء الله متانفه است پس ایشان میگویند که جمله کفار ذاتی مراد از این آیه اند چنانچه در ذیل آیه وکان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین
تصریح کرده که بعد آمدن انبیا اختلاف کردند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند بنا بران اشکالی عاید نمیشود **جواب ثانی** نزد آنانکه مراد امم سلفه انبیاست
چه از اهل کتاب باشند چه از انبیا سلف چه از بنی خلف پس نزد ایشان بعد مردن انبیا ایشان اکثر کافر شدند الا نادرة من عصمه الله پس از ایمان دو فرقه شدند
یکی بحق رجوع کردند و دیگر به کفر باقی ماندند مابین قتال کردند خدا حایل و مانع ایشان نشده زیرا که مکلفین ذی اختیار و اراده بودند پس نزد ایشان ایمان مرتدین
قبول است زیرا که مرتد ملی در اصل بود و تجدد از منه انبیا خود از کفر اصلی و اولی خود بظاهر ایمان آورده بودند بعد ان مرتد شدند بعد آن باز اسلام آوردند **ملی**
توبه فطری نزد جمهور است بظاهر قبول نیست **ایراد** بنا بر قول ثانی اشکال دیگر میزاید که اگر شخصی مکرر کافر و مکرر مومن شد در هر کرة احد الاسمین برو اطلاق
میشود و پس این مخالف علم باری باشد چه شخص یا کافر محض و خالص یا مومن محض و خالص باشد و متصف بودن شخص واحد بکفر و ایمان معا محال است
**جواب** متکلمین اسلام در این مسئله دو قول است **احدهما** مختار جمهور و من اصحابنا شریف السید... والسعید علم الهدی **و** شیخنا و شیخ المشایخ ابو الفتوح
مع جمعی دیگر آنکه انسان ذی عقل یا کافر محض یا مومن محض است چنانچه در مجلد اول و ثانی ذکر شد که اجتماع ضدین در شخص واحد محال است که مومن بعد
در یافت ایمان و ایصال مطلوب کافر و مرتد بگردد پس آنانکه بر میگردند آنها خالی ازین دو صورت نیستند **ا** آنکه او مومن فی الواقع نبوده بل منافق متصف
با ایمان خود را در ظاهر ساخته چون ابلیس باشد **ب** یا کافر و مرتد نگشته بل بصورت توریه و تقیه انکار رسانی نموده **ثانیهما** ایمان و ارتداد بهر بار
جایز و ممکن است پس تا وقتیکه مومن بود مومن و وقتیکه برگردید کافر گردید تبدیل عقاید ممکن است و جایز عند العقل است پس شخص واحد تا زمانی کافر محض
و بعد آن مومن محض تا زمانی پس از آن کافر محض مثلاً تا مدة العمر باشد تغیر علم الهی بتغیر او لازم نمی آید ثم الله اعلم **سوال** فایده و غرض از تکرار لو شاء الله چیست
چه تکرار بمحل واحد در فصیح کلام لغو باشد **جواب** از مفسرین درین دو وجه باشد **اول** مختار جبریه است چنانچه **در بسیط** واحدی گفته که برای تاکید
اول است و برای تکذیب آنانکه گمان میکردند که افعال من عند ناس اند نه من الله **ثانی** مختار عدلیه و جمعی از جبریه است پس نزد ایشان **لو شاء الله**
بیان مشیت اکراهی مشروط باشد است یعنی که اگر ایشان را مجبور و مضطر میگردانید البته اختلاف و کفر و قتال نمیکردند بصورت ارتفاع تکلیف **و ثانی**
لو شاء الله یعنی خدا اگر میخواست امر بمومنین از ترک قتال کفار میکرد اختیار و حال آنکه امر بقتال شان کرد و لکن خدا میکند آنچه اراده او و بحسب اقتضاء
حکمت و مصلحت و عدالت نه بحسب جبر و ظلم **تنبیه** نزد جمعی در آیه دلیل است که افعال عباد باراده و دواعی خود است ولکن خدا خلیت توفیق و خذلان
تخلیه دارد **سوال** ولکن الله یفعل ما یرید مستدرک لو شاء الله است پس این اقوی دلیل بر خیر و شر من الله و قضا و قدر اوست والا لکن ما یرید با معنی
باشد **جواب** این تقریر جبریه و قدریه است **اما نزد عدلیه** اگر لکن مرا اعراب نباشد پس مراد از ما یرید طلوع عام نیست بل خاص است
یعنی اراده میکند آنچه از افعال خود شان باشد نه از عباد الا آنچه ... او مرتد ترک میکند و مراد شان نباشد پس عجز تعالی و اجتماع نقیضین لازم میآید چه مامور به هم مراد



من حیث الامر و ایشان غیر مراد من حیث عدم الوقوع و الحصول باشد و آن محال است ثم الله اعلم **تنبیه** عامه و خاصه منهم **بغوی در معالم**
و من اصحابنا **ابن بابویه** صدوق از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده اند سئل عنه اخبرنی عن القضاء والقدر فقال هو طریق مظلم فلا تسلکه
ثم اعاد السوال فقال علیه السلام بحر عمیق فلا تلجه فاعاد السوال فقال علیه السلام سر الله فی الارض قد خفی علیک فلا تفتشه یعنی سایلی بحضرت
امیر علیه السلام از قضا و قدر عرض نمود که قضا و قدر چیست حضرت امیر المومنین فرمود راه تیره است آن را مرو پس سایل باز عرض نمود حضرت امیر علیه السلام فرمود دریای
بی پایان نهایت عمیق است غرق میشوی داخل آن مشو پس سایل باز اعاده سوال نمود حضرت امیر علیه السلام فرمود سر خدا در زمین است مخفی بر تو تفتیش آن مکن
**اقول** بحث قضا و قدر بجای خود تفصیل می آید ان شاء الله **و در رساله نفی الجبر** بتفصیل نوشته ام **قوله تعالی**

**یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ**
**لَا بَیْعٌ فِیهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْکَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ**

**ترجمه** یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید و تصدیق بخدا و رسول و قیامت نموده اید نفقه بدهید بهیچ مطلوب و مقرره واجب را بوجوب و مندوب را بندب از آنچه
روزی دادیم شما را پیش از آنکه بیاید روز قیامت که نیست بیع و شرا و خرید و فروخت در آن و نه حمایت دوستی و نه شفاعت شفیعی بغیر اذن الله و
حال آنکه کافران آنان اند که ستمکارانند بر نفس خود برای آنکه بتمردی مستوجب عقوبت خود را گردانیده اند **بدانکه** هر گاه بالا ذکر انبیا و امم فرمود
عقب آن بالاتصال ترغیب نمود بآنچه مفید و دافع ضرر ایشان متضمن توعید بر منافی و عکس آن باشد **و در تفسیرش** چند بحث است
**بحث اول** یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم لغت و اصطلاح ایمان و مومن و رزق مکرر در مجلد سابق ذکر شد که مومن معتقد بدین محمد بدل و مقر
بزبان و مصدق بعمل ارکان باشد **و** رزق نزد عدلیه جمیع آنچه انسان انتفاع بآن بحسب شریعت بر داشته تواند از حلال نه از نجس و نه از حرام باشد **بحث ثانی**
مفسرین اتفاق دارند که ندا و خطاب بکافه مومنین قرن بقرن و عصر بعصر تا قیامت است چه تکلیف تا آن وقت باقی است **آیا** خطاب انفقوا واجب است **یا** ندب **یا**
واجب و ندب معا **یا** هیچ یکی نیست بل غرض جمع نکردن و باقی نهادن اموال است **یا** بهر این او است و مفسرین خلاف است **اول** مختار حسن بصری است زیرا که
انفقوا امر است و امر منتهی نشده مگر بواجب و متصل بآن بالجمله توعید است و توعیدی باشد مگر بر ترک واجب پس آن نیست الا زکوة واجبه زکوة واجبه نسخ کرد تمام
صدقات مندوبه را چنانچه صیام رمضان همه صیامها را نسخ کرد **و** همین مختار سفیان ثوری است **ثانی** مختار اکثر منهم ابن الجریج است **ثالث** مختار بعضی
منهم البلخی است که مراد از انفاق بنفس خود و عیال و جهاد است غایت ما فی الباب بنظر آوردن بقای حال دنیا و اهوال شداید یوم القیام می باشد
**رابع** مختار متوسطین و متاخرین من المحصلین و من اصحابنا الطبرسی **و** شیخ المشایخ و غیرهم است که مراد زکوت و کفارات و صدقات و نذور و نفقات جهاد و اهل و
نفس خود و غیر اینها همه انفاق واجب و مندوب است چه عموم از خصوص مع الامکان اولی و افضل است **بحث ثالث** آیا در سه فقره لا بیع و لا خلة و لا شفاعة نصب
در اینجا و در سوره ابراهیم و در سوره دیگر قوله لا لغو فیها و لا تاثیم برای لا نفی است **یا** رفع در این همه مواضع برای وقوع صفت یوم و بودن لا مشابه لیس درینجا
دو قراءة و دو قول است **اول** مختار ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب مع جمعی نحویه است **ثانی** مختار باقی قراء است **بحث رابع** معانی این الفاظ سابق گذشتند بیع
که بمعنی استبدال متاع بثمن باشد **و** بیع نقیض اشترا است **و** نیز در لغت بیع بمعنی شراء و شرا بمعنی بیع میباشد چه اگر عقد بر استبدال متاع بثمن واقع شد بیع است
**و** اگر استبدال ثمن بمتاع واقع شد شرا باشد **اما خلة** بفتح اول و او خاء بمعنی راه در ریگ **و** بمعنی خصلت **و** حاجت **و** فقر **و** ابن ماخض
**و** خمر ترش **و** بالضم بمعنی خلیل مذکر و مونث و در مساوی است **نزد** جوهری در اصل مصدر **و** بالضم جفن شمشیر و آنچه در بن ... باقی ماند **و** نعات

بالضم صداقت و مودت باشد و خلال بالفتح صدیق و دوست باشد و خلیل دوست خالص المودت و فقیر خالص الحاجت باشد و برای آن صدیق را
خلیل نامیدند که در بین خود صدق یقین با سرار خالی و تنهایی باشند یا برای آنکه مودت ایشان مشوب بغرض و تفرقه نمیشود پس گویا مراد مودت با نتها درجه
باشد اما فقیر را خلیل برای آن نامیدند که بحال بلا انتهای باشد و در شریعت خلیل اسم خاصه حضرت ابراهیم می باشد چه جبرئیل علیه السلام
او را در راه بین القا او از منجنیق و قبل وصول او بنار نمرودی مسئله مل حاجتک عرض نمود ابراهیم بروایتی فرمود اما الیک فلا و اما الی الله فنعم
بحالی و مقالی یعنی بسوی تو حاجت ندارم با احدی پس علم او بحال و قول من کافیست فلما ان وقت خلیل الرحمان من الله نامیده شد اشکال یعنی
خلیل هرگاه مودت منتهیه ثابت گردید پس ابراهیم علیه السلام بسبب خلة او لی بالله افضل از محمد حبیب الله باشد چه محمد بدرجه قصوی و نهایت حبیب نباشد چنانچه
مقتضای خلیل و حبیب همین است جواب اول ثابت قطعی نیست که خلیل ماخوذ از خلة بمعنی مودت خالصه منتهیه باشد که فوق بر ان متصور نباشد زیرا که در
موضوع برای مودت منتهیه نیاده بلکه از خلة بالفتح اگر هست پس معنی محتاج الی الله فی کل الامور میباشد و اگر از خلة بالضم است پس بمعنی صدیق بالمودة می باشد
اما حبیب اگر بمعنی محبوب است پس محمد محبوب خدا من الانبیاء بصورت خاص بلا غرض و لا تعلق میباشد و اگر حبیب بمعنی فاعل است باز هم محمد بلا غرض دوست خدا
بصدق و بصورة اتم است معهذا فرق بعموم و خصوص است چه هر حبیب اول خلیل است و هر خلیل حبیب نیست و انچه معقول و اثبت نزد حقیر است اینست
که هر نبی و رسول خلیل و حبیب الله هست اما بحسب حال و رتبه او ما انش میباشد چنانچه در نبوة مشترک اند اما بحسب اجلال و کمال و قابلیت ممتاز می باشند
ثم الله اعلم و کافی بما است که خدا این و بنی خلیل را بالحبیب و بخلیل نامیده تفریق و تشتت آن در ان باو اجب نیست و خلال بالکسر شاخ صغیر یکه بان ثمر نهان
دندان باقی مانده برآرد و وسط شی باشد و از اینجا خلال الاذان باشد و بمعنی فساد در زمین و اختلال فاسد شدن شی و انحراف حال آن باشد و خل
بالفتح سرکه حامض باشد و برای آن سرکه را خل نامیدند که جمیع آنچه در ان بیندازند بحموضة و حدة آن در ان مزاجی دیگر پیدا میشود و خل بمعنی ثوب بالی و انفراج
و سوراخ باشد و همه اینها از خل یخل بالکسر و یخل بفتح الحاء فهو خلیل و مخلول باشند بحث خامس من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا
خلة و لا شفاعة یعنی امر کرد در انفاق و اطعام از بعض آنچه مرزوق من الله باشند پیش از آمدن روز قیامت که نیست در ان بازار بیع و شراء تا منجر اند
و بجهة جیه او برابر پنجاه هزار سال ایام دنیا می باشد یا ازو زیست که در ان اخذ فدیه بصورت مبادله و معاوضه جریمه کرده نمیشود و نه در ان صداقت و مودة
صدیقی فایده برساند تا خلاص شدت و صعوبت سازد چه در ان پسر از پدر و برادر از برادر و زن از شوهر و بالعکس از خبر مگیر نزد و نه در ان شفاعت شفیعی نفع بخشد
چه شفاعت شفیع از برای مجرم سلطان قبول میکند وقتیکه سلطان در باطن بر خذر باشد از رسائی عظام که اگر قبول نکند شفاعت او را البته اختلالی بالفعل یا
بالقوه بان در ملک او روی میدهد یا حقی و رعایتی از رئیس شفیع سلطان داشته باشد قبول میکند اینهمه انواع در اینجا بالنسبة خدا منتفی اند زیرا که او تعالی عادل قادر
قاهر غنی بالذات ابدا و بلحاظ از احدی نداره چه همه بندگان بعهود و بند عدل مقتضی اقتصاص و عدم اسقاط حقی است پس باین جهت او تعالی نه اخذ معاوضه میکند و نه نفع
صداقت و اعات حمیم میرساند و نه شفاعت شفیعی بذاته بلا اذن تعالی قبول گردد بحث سادس والکافرون هم الظالمون آیا این کلمه متعلق بما قبل است
یا مبتدا و استانفه در آن دو قول است ثانی مختار جمعی منهم قاضی ابو بکر است پس بنا بران معنی اینست که کافران بذاته ظالمان اند بنفوس خود و بغیر ها بغرور
خود برای آنکه باختیار کفر ستم بر نفس خود کردند و بآتش سوزانی خود را مستوجب گردانیدند اما غیر او تعالی است چه او تعالی ایشان را آفرید و حیوة و نعمت
داده منکر او یا مشرک او با غیر شدند و حق نعمت شکر بود نمیکنند و اعظم شکر منعم توحید و تعبید او بالاخلاص بود نمیکنند پس انچه متعلق بما قبل ندارد اما
قول اول پس آن مختار اکثر وعیدیه است که انکه اعمال و افعال جوارح را مبین ایمان میدانند پس نزد ایشان معنی اینجمله آنست که کفاران انی اند که ظالم باشند و
نقصان در امور دین و با مور رب العالمین مینمایند چه ندادن زکوة باوقات واجبه جزو کفر است و علامت کافر ندادن زکوة در اینجا است و بهمچو صفت کافر است
ترک دین نماز و حج و گرفتن روزه و کردن جهاد و بعمل آوردن مناهی تعالی است پس نزد ایشان تارک اعمال واجبه خصوص مانع زکوة و تارک آن کافر ظالم است
برای آنکه در آخرت برای او نه قبول شفاعت است و نه اخذ عوض و نه اعانت دوستان با و نفعی میرساند پس بنا برین توعید با هل اسلام و تبرئی توعید شرکین است

جواب اشکال از افضلیت خلیل از حبیب





و همین قول سعودی از جبریه است اشکال در اینجا توعید صریح و نفی شفاعت عام است که در هیچ عاصی قبول شفاعت نمیشود مع آنچه در عقل قرار یافته
که او تعالی عادل و تعدیل بر او واجب و مخالفت آن غیر جایز است چه اگر فاسق عاصی را نیز در انتقام ببرد و لو بالشفاعة یا بالعفو البته حقوق اهل
طاعت بغیر مستحقین داده و آن اصلاً جایز نیست و بر خدا چگونه جایز باشد جواب اول در این آیه توعید نیست بل این تهدید و تحذیر بتارک نفقات
واجبه است بذکر حالات آخرت جواب ثانی شیخ المشایخ فرمود آیه اگرچه عام است لیکن تخصیص باجماع امت و قرآن و سنت یافته اما اجماع
امت پس برین منعقد شده که شفاعت در اسلام است لکن خلاف آنست که آیا برای اسقاط مضار است یا برای زیادتی نفع و ثواب نزد جمیع فرقات
برای هر دو است و نزد وعیدیه مختص برای زیادتی منافع است نه برای اسقاط عقاب جواب ثالث نیز اجماع است که برای
کافر ابداً شفاعت نیست اما برای عصاة مومنین دو قول است مختار وعیدیه عدم مطلقاً و مختار جمیع فرق برای عصاة مومنین
ثابت است اما عقل پس از جمله آن عفو حق و جریمه فی الاصالة حسن لهذا ممدوح عند العقل است پس ترک مواخذه از عاصی مومن غنی کریم را جایز است
و بدوام تعذیب فرقی بین الکافر و المومن الموحد نماند و ایمان از اعظم اعمال است نه دادن جزای ایمان اعظم ظلم است بر تعالی روا نیست پس لامحاله عوض ایمان بر تعا
لازم است پس دوام تعذیب عصاة غیر جایز و ترک مواخذه از جرایم علیه او مستحسن است پس اگر او تعالی از حق خود بگذرد و بتفضل خود از حقوق مظلوم میرساند
البته ممدوح است و او تعالی فیاض است پس حسن و جایز است چه خود را اکرم مدح بعفو و غفور کرده بل وعده آن بعاصی غیر تایب داده پس انجاز آن بغیر تایب نیز
لاحقه واجب باشد اما تایب پس بقبول توبه او مطهر گردیده عفو او مطلقاً واجب است پس شفاعت شعبه از عفو است پس قبول آن در عصاة مومنین جایز است
بلی ادخال عصاة در درجه متفاوته حسب النسبت فی الاعمال یا مساوی آنها نیز جایز بل از روی وجود ایمان ادخال جنت واجب است و ملاقات او باذوی
الاعمال اگر از روی تفضل باشد جایز است چنانچه باطفال مومنین از روی تفضل میکند و بان ایصال حقوق ذوی الحقوق بغیر مستحق لازم نمی آید و الاجواب فی الصبیان
و المجانین من المومنین جوابنا اما قرآن پس از جمله آن آیه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه باستثنا ثابت شد که شفاعت عصاة باذنه تعالی است و
آیه و لا یشفعون الا لمن ارتضی و آیه دیگر الا من رضی له قولا چه از مرتضی و مرضی مراد شفیع نگیرد پس کدام نبی از خیر البشر بهتر است چه مراد مشفوع فیه نگیری
کدام کس از مومن بهتر است علی التقدیرین شفاعت عصاة مومن اسلام باذنه تعالی ثابت است اما حدیث و آنها لا تعد ند کافی از آنها مرویه
متفقه اسلامیه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی ذخیره نهادم شفاعت خود را برای
فاعلان معاصی کبیره از امت خود م و الحمد لله شفاعة عصاة ثابت و آیه واجب التاویل بعدم قبول شفاعت برای کفار و منافقین است ثم الله اعلم

قوله تعالی اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ لَهٗ مَا فِی
السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهٗٓ اِلَّا بِاِذْنِهٖ یَعْلَمُ
مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖٓ اِلَّا بِمَا شَآءَ
وَسِعَ كُرْسِیُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَلَا یَـُٔوْدُهٗ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ

ترجمه یعنی خدا بر حق و معبود مطلق است نیست معبودی تا آنکه مستحق الهیت و عبادت سوای او تعالی زنده موجود از ازل بود و ابد الآباد خواهد بود پاینده در
ذات و صفات خود یا قیم بذات خود و برپا دارنده مخلوقات را بتدبیرات فرا نمی گیرد او را مقدمه خواب از فتورات و غیر آن که آنرا نعاس میگویند و نه خواب
که مبطل ادراک حواس ظاهره است لوازم جسمانیت است ندارد و مراد است آنچه در آسمانها از مبدعات علویات و آنچه در زمین است از کائنات سفلیات کیست
آنکس که او شفاعت کند در خواست نجات مجرمان نماید نزد خدا بغیر خود و بلا اذن تعالی اگرچه پیغمبر باشد یعنی احدی نیست که بلا اذن خالق عادل اقدام
در خلاصی مجرم نماید مگر بعد از اذن تعالی در شفاعت و میداند خدای و نزد او با همیت و حقیقت حاضر و ظاهر است جمیع آنچه در پیش اهل آسمانها و زمینها بوده
جمیع آنچه پس از فنا اهل زمین و آسمانها می باشد یا آنچه پیش از اهل این زمان و زمین از انبیا و اطاعت و معصیت خلق گذشته و آنچه پس از ایشان از اینجهان و
در آخر زمان از قیامت و آخرت بگذرد و بشود و فرا نمی گیرند و نمیرسند آفریدگان باندک و ببعض چیزی از معلومات او تعالی مگر بآنچه او تعالی بخواهد پس علم آن
معلوم بالجمله بسبب وحی ناشر میشود و فرا گرفته است کرسی عرش و همه آسمانها و زمین را یا فرا گرفته کرسی علم تعالی همه آسمانها و زمین را و در تعب و رنج نمی اندازد
خدا را حفظ و نظم و نگاهداشتن همه آسمانها و زمین و او ست بلندتر از وصول رنجش ما از احاطه علوم و عقول نه برتر از اندیشهای اوهام و ادراک فهام
است **و تفسیرش** در چند بحث است **بحث اول** این آیه را در شرع مقدس بآیة الکرسی نامیدند و خواندن آن مستحب موکد در تعقیب هر نماز و در
وقت خواب و در مواضع ترس و در مضار و در ثواب آن صحاح اخبار بطرق عامه و خاصه لا تعد وارد شده **در قرب الاسناد** از سید الانبیاء صلی الله علیه و آله
و سلم مرویست که یا علی مداومت کن بخواندن آیة الکرسی در عقب هر نماز فریضه چه محافظت و مداومت نمیکند بر آن مگر نبی صدیق یا شهید **در ثواب الاعمال**
و نیز ثقة الاسلام **در کافی** در فضل قران از حضرت رضا علیه التحیة روایت کرده من قرء فی کل یوم عند منامه آیة الکرسی لم یخف الفالج انشاء الله
تعالی و من قرئها دبر کل صلوة لم یضره ذو حمة یعنی هر که در هر روز نزد خواب خود بخواند آیة الکرسی را خوف فالج ندارد انشاء الله تعالی و هر که عقب هر نماز مفروضه بخواند
ضرر نمیرساند صاحب سمی چون مار و عقرب او را **در مجمع و الجنان و مبانی و ثعلبی و سیوطی و بیهقی و کشاف** باسانید
خود از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که میفرمود شنیدم بر پایهای منبر پیغمبر علیه السلام شما میفرمود من قرء آیة الکرسی فی دبر کل صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول
الجنة الا الموت و لا یواظب علیها الا صدیق او عابد و من قرئها اذا اخذ مضجعه امنه الله علی نفسه و جاره و جار جاره یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم
فرمود هر که آیة الکرسی عقب هر نماز واجب بخواند مانع او از دخول جنت هیچ چیزی نیست مگر موت و مواظبت بر خواندن آن نمیکند مگر صدیقی یا عابدی و هر که بر فرش نزد خواب خود
بخواند خدا ایمن و بی باک دارد جان او و همسایه و همسایه همسایه را **و در در منثور** قریب بهمین از انس روایت کرده **در مکارم الاخلاق**
**و سیوطی** از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند من قرء آیة الکرسی دبر کل صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت یعنی هر که
آیة الکرسی را عقب هر نماز واجب بخواند مانع او از دخول جنت نیست مگر موت **در در منثور** از ابن مسعود مرویست که مردی برسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم عرض نمود مرا تعلیم چیزی بده که بمن نفع رساند قال صلی الله علیه و آله و سلم قرء آیة الکرسی فانه یحفظك و ذریتك و یحفظ دارك حتی
الدویرات التی حول دارك یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخوان آیة الکرسی را که بدرستیکه او حفظ میکند ترا و ذریه ترا و حفظ میکند خانه ترا حتی خانهائیکه دور
خانه تو اند **در مجمع و مبانی** از حضرت باقر علیه السلام مرویست قال من قرء آیة الکرسی صرف الله عنه الف مکروه من مکاره الدنیا و الف
مکروه من مکاره الآخرة ایسره مکروه الدنیا الفقر و ایسر مکروه الآخرة عذاب القبر یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که آیة الکرسی را بخواند
خدا از او صرف و دور میکند هزار مکروه دنیا و هزار ناخوشی آخرة را سهلترین مکروه دنیا فقر و سهلترین مکروه آخرة عذاب قبر است **در مجمع** از ابو عبد الله
الصادق مروی روایت کرده قال علیه السلام ان لکل شیء ذروة و ذروة القران آیة الکرسی یعنی بتحقیق رتبه عالیه منتهیه برای هر شیء است و رتبه عالیه
قران آیة الکرسی است **در الجنان** مرویست که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که آیة الکرسی را بخواند چون از خانه بدر آید حق تعالی برای او هفتاد
هزار فرشته بفرستد تا برای او استغفار میکنند و او را دعا میکنند چون بخانه باز آید و بخواند خدا درویشی از پیش چشم او دور دارد **در مجمع و مبانی**

فضایل آیة الکرسی



**و الجنان و در منثور و ثعلبی** و غیر ان مرویست قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من قرء آیة الکرسی دبر کل صلوة مکتوبة
کان الذی یتولی قبض نفسه ذو الجلال و الاکرام و کان کمن قاتل مع انبیاء الله حتی استشهد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که بخواند آیة الکرسی را
عقب هر نماز مفروضه متولی قبض روح او بذاته خود خدای ذو الجلال میشود و او مانند کسی باشد که قتال با مشرکین بمعیت انبیا کرده تا آنکه در همان معرکه شهید شده
**سیوطی و بخاری و ابن النجار** در تاریخ بغداد روایت کردند از ابن عباس که قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من قرء آیة الکرسی فی دبر
کل صلوة مکتوبة اعطاه الله قلوب الشاکرین و اعمال الصادقین و ثواب النبیین او المنیبین و بسط علیه یمینه بالرحمة و لا یمنعه من
دخول الجنة الا ان یموت فیدخلها یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که آیة الکرسی را بخواند عقب هر نماز واجب عطا می کند خدا او را
دل شکر کنندگان و عملهای راست گویان چون ثواب آنها و ثواب پیغمبران یا توبه کنندگان و خدا دست رحمت راست خود بر او میگذارد و منع او نمی کند از
جنت مگر موت او پس بمحض موت داخل جنت میشود **در در منثور** مرویست که عایشه گفت مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و شکوه کرد از آنکه
خانه من محوق البرکه و مسلوب الیمن میباشد فقال این انت من آیة الکرسی ما تلیت علی طعام و ادام الا انمی الله برکة ذلك الطعام و الادام
پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کجا هستی تو چرا آیة الکرسی را نمیخوانی خوانده نمیشود آیة الکرسی بر طعامی و نه بر نان خورشی مگر آنکه خدا برکت میدهد و زیاده میکند آن
طعام و نان خورش را **در تفاسیر خاصه و عامه** نیز مرویست ملخص آنکه آیة الکرسی را هرجا بخوانند چون دزدی از آن خانه نمیکند و شیطان از آن خانه دور
میشود و در روز اگر خواند تا شام و اگر شام خواند تا صبح محفوظ میماند **اما فضل آیة الکرسی** کاملا نیز ضروری گردید چنانچه در همه تفاسیر خاصه و عامه مرویست
که با ابی بن کعب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای آیة من کتاب الله اعظم قال آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم الخ یعنی کدام آیه بزرگتر
شان دارد و ابی بن کعب گفت آیة الکرسی پیغمبر فرمود گوارا باد علم تو ای ابو منذر قسم است بخدائیکه جانم بدست اوست این آیه را دو لب و زبانی است نزد ساق عرش
یعنی در قیامت این آیه متصور و متمثل میشود و بامر الله چون کسی که دو لب زبان داشته نطق بکلام میکند **در در منثور** روایت کرده که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اتدرون ای آی القران اعظم قالوا الله و رسوله اعلم قال الله لا اله الا هو الحی القیوم الخ یعنی کدام آیه از آیات قران رتبه
اعظم دارد ایشان عرض نمودند که خدا و رسول او داناتر است فرمود آیة الکرسی **در در منثور** مرویست که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید
کدام آیه در کتاب الله رتبه اعظم دارد قال صلی الله علیه و آله و سلم آیة الکرسی قال فای آیة فی کتاب الله تحب ان تصیبك و امتك قال آخر سورة
البقرة فانها من کنز الرحمة من تحت عرش الله و لم یترك خیرا فی الدنیا و الآخرة الا اشتملت علیه یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن عظیم المرتبه
آیة الکرسی است پس عرض نمود کدام آیه در کتاب الله است که امیدواری تو و امت تو که بآن خیر بتو برسد فرمود آخر آیه سوره بقره چه او از خزانه رحمت از زیر عرش
الهی است و هیچ خیری در دنیا و آخرت نیست مگر آنکه آن آیه مشتمل وست **در در منثور و شعب ایمان بیهقی** در دو روایت
ابن مسعود مرویست ما خلق الله من سماء و لا ارض و لا جنة و لا نار و لا سهل و لا جبل اعظم من آیة الکرسی یعنی نیافرید خدا از آسمان و زمین و جنت
و نار و زمین هموار و کوهستان که بزرگتر باشد از آیة الکرسی **در فردوس الاخبار دیلمی** از عمران بن حصین روایت کرده که فی کتاب الله
عز و جل ثمان آیات للعین لا یقرئها عبد فی دار فیصیبهم ذلك عین انس او جن فاتحة الکتاب و آیة الکرسی یعنی در کتاب خدا هشت آیه اند برای
دفع ضرر چشم نمیخوانند آنها را بنده در هیچ خانه که برسد ایشان را ضرر چشم انسان و جان یعنی نمیرسد با نها ضرر عیون جن و انس و آن هفت آیه سوره حمد یک
آیة الکرسی می باشد **در در منثور** از جناب امیر علیه السلام روایت کرده قال رضی الله عنه سید آی القران آیة الکرسی الله لا اله الا هو الخ
یعنی سید آیات قران آیة الکرسی است **در منثور** از ابن عباس مرویست ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا قرء آخر سورة البقرة او آیة الکرسی
ضحك و قال انهما من کنز الرحمن تحت العرش و اذا قرء من یعمل سوءا یجز به استرجع یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه آیه آخر سوره بقره و آیة الکرسی را
میخواند میخندید و فرمود این دو آیه از خزانه رحمان از زیر عرش بر آمده اند و وقتیکه آیه من یعمل میخواند کلمه انا لله میخواند **در تفاسیر** خاصه و عامه مرویست که چه

فضل تلاوت آیة الکرسی

**در کبیر** آیا بر ست که وتذاکر الصحابة افضل ما فی القرآن فقال لهم علی این انتم من آیة الکرسی ثم قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا علی سید البشر آدم وسید العرب محمد ولا فخر وسید الکلام القرآن وسید القرآن البقرة وسید البقرة آیة الکرسی یعنی صحابه مذاکره میکردند در افضلیت آنچه در قرآنست پس امیر علیه السلام فرمود از کجامی گوئید شما وکجاست آیة الکرسی چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مرا ای علی سید البشر آدم وسید عرب محمد است از روی فخر نمیگویم وسید کلام قرآن وسید قران سورة البقره وسید البقره آیة الکرسی است **در کشاف** وغیر آن زیاده کردند که سید فرس سلمان وسید روم صهیب وسید حبشه بلال وسید جبال طور وسید الایام جمعه وبعضی زیاده کردند وسید الشهور رمضان تا قوله سید البقرة آیة الکرسی **اقول** بهمین مضمون احادیث در صحاح خاصه وعامه لا تعد اند پس افضل آیات قرآن آیة الکرسی وسورة توحید و آیاتیکه مشتمل صفات تعالی اند **در کشاف** فرمود لما فضلت له سورة الاخلاص من اشتمالها علی توحید الله تعالی وتعظیمه وتمجیده وصفاته العظمی ولا مذکور اعظم من رب العزة فما کان ذکراً له کان افضل من سائر الاذکار وبهذا یعلم ان اشرف العلوم واعلاها منزلة عند الله علم اهل العدل والتوحید ولا یغرنک عنه کثرة اعدائه فان العرانین تلقاها محسدة انتهی ملخص آنکه چونکه فضیلت داده شد آیة الکرسی را برای آن ونیز فضیلت داده شد سوره اخلاص را از جهت آنکه مشتمل است هر یکی از اینها بر توحید خدا وتعظیم وتمجید وصفات بزرگ او ونه مذکوری بزرگتر از رب العزة نیست پس جمیع آنچه ذکر کرده شود برای خدا او افضل از همه اذکار است وهمین دانسته شد که بتحقیق اشرف علوم واعلای آنها از روی منزلت نزد خدا علم اهل عدل وتوحید است واغرا نکند وفریب ندهد ترا در اعراض کردن از اهل عدل واز علم آن کثرت اعدای آن یعنی کثرت جبریه چه اکثر ناقصین بسین مرتدین تلمیذ آن میکنند از روی حسد وعناد **اشکال** آن قرآن همه تمام کلام الله المجید است یا نه **اگر** نیست پس چرا غیر قرآن در قرآن داخل وباقی است **واگر** هست پس غرض از انزال آن ابدا خلق بتمسک آن می باشد پس اگر در اجزای آن منزلت متفاوت باشد تنفر از مفضول لازم می آید وغرض ومقصود خلاف آن می باشد پس انقیاد واتباع آن حاصل نمیشود دیگر تسویه کل وجزو در ثواب وفضل لهذا تفضیل بعض بر بعض جایز نیست **جواب** این مسئله در مقدمات مجلد اول مذکور شد **و** اینجا میگوئیم که کل وجزو این قرآن منزل من الله است پس قطع نظر از نقل ببداهت عقل دانسته شد که در قرآن اسمای خاصه باری وانبیاء مرسلین ونیز اسمای اصنام چون یعوق ویغوث ونسر وفرعون وهامان وشیاطین موجود اند عقل هیچ عاقلی تجویز نمیکند که اسماء الله الخاصة واسماء الاصنام والشیاطین در خود قرآن وخارج از آن مساوی در شرف وثواب تلاوة باشند پس بعقل ونقل تفاوة مرتبه الفاظ قرآنی ثابت ولازم گردید لهذا هر لفظیکه تعلق بشیئی دارد شرافت او بحسب شرافت متعلق اوست دیگر چونکه اعلی معلومات است پس جمیع آنچه اسما اوصاف واذکار او که مشتمل وجود وتوحید وعدل وکمال وجمال وجلال تعالی باشد اعلی وافضل واکثر در ثواب از نبوة وامامت ومعاد واحکام باشد لهذا چون سوره اخلاص وآیة الکرسی افضل از همه سور قرآنی است چه در ان خاصة ذکر ذات الله وصفات خاصه اوست **بلی** تنفر وقتی لازم می آید که در مفضول ثواب نیست ونمیبود پس این آخذ وجاذب اهل دین بسوی خود هست اشکالی عاید نمیشود وتم الله اعلم **بحث ثانی** در هر آیه ابتدائی وانتهائی محدود ومعلوم است **اما ابتداء** آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم باتفاق مفسرین بل باجماع امتست **اما** انتهایش هو العلی العظیم است **یا** والله سمیع علیم **یا** هم فیها خالدون است ودران خلاف است **اول** مختار عامه علماء آمیه همان مختار اکثر امامیه است **وقایل** ثانی نمیدانیم که کیست **وثالث** مختار جمعی از اصحاب ما است ومنشار خلاف مروی شیخ الطائفة **در مصباح** در صلوة بیست وچهارم ذی الحجه که یوم نزول آیه انما ولیکم الله است **ودر اقبال ابن طاوس ودر مکارم الاخلاق** نقل فرموده ملخص آنکه در نماز یوم غدیر ونماز یوم خاتم بخشی دو رکعت نماز است در هر رکعتی یقرء الحمد مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی الی هم فیها خالدون وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله مائة الف عمرة ولم یسئل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنیا والاخرة الا قضاها کائنة ما کانت یعنی خوانده شود در هر رکعت الحمد یکمرتبه وده مرتبه قل هو الله وده مرتبه آیة الکرسی تا هم فیها خالدون وده مرتبه انا انزلناه ثوابش معادل صد هزار عمره است وسوال نمیکند خدا را از حاجتی از حوائج دنیا وآخرة مگر آنکه خدا آنرا بر می آرد **ودر مصباح المتهجد** در صلوة الغدیر **ودر تهذیب الاحکام** مروی از حضرت صادق ذکر آن الی هم فیها خالدون نیست وهو هذا قال الصادق ع من صلی فی یوم الغدیر

کشف کاف عمل تعارف جواب از اشکال

آیات کتاب بینات است

تحقیق در خلاف فیه



یغتسل عند زوال الشمس من قبل ان یزول بنصف ساعة یقرء من کل رکعة الحمد مرة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله مائة الف حجة ومائة الف عمرة وما سئل الله من حاجة من حوائج الدنیا والاخرة الا قضیت له کائنة ما کانت الحاجة **تنبیه** قول جمعی از محصلین منهم حجة الاسلام سید محمد باقر **در تحفة الابرار** اصح واحق ومحقق است که آیة الکرسی فی الاصالة تا العلی العظیم است لکن در چنین صلوة یعنی نماز یوم غدیر ویوم خاتم بخشی ویوم مباهله خواندن آیة الکرسی تا هم فیها خالدون محمود وموضوع ما دوست بچند دلیل **اول** آیه اطلاق میشود بسبب وجود تاء وحده مگر بر واحد پس آیة الکرسی آیه واحده مشتمل بر ذکر کرسی نیست مگر تا العلی العظیم وتا خالدون نیست مگر سه آیه وواحد بالضرورت معدود نمی باشند پس تا العلی العظیم آیة الکرسی است قطعاً وبس من حیث انه وضع لغوی **ثانی** عدد آیات سوره بقره دو صد وهشتاد وشش یا هفت علی المشهور است پس اگر تا هم فیها خالدون آیه واحده باشد نقصان از شش یا از هفت بالنص قطعی لازم می آید **ثالث** نزد جمهور اصحاب قطع نظر از اتفاق عامه تا العلی العظیم است **رابع** مخالفت صحاح نصوص کثیره لازم می آید چه در همه آنها آیة الکرسی یک آیه تا العلی العظیم شمرده شده وبالانفراد این وشمرده شده چنانچه **در ثواب الاعمال** از حضرت علی بن الحسین ع مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قرء اربع آیات من اول البقرة وآیة الکرسی واثنتین بعدها وثلث آیات من آخرها لم یر فی نفسه وماله شیئاً یکرهه ولا یقربه شیطان ولا ینسی القرآن یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که چهار آیه از اول سوره بقره وآیة الکرسی **ودو** آیه بعد آن یعنی آیه لا اکراه فی الدین وآیه الله ولی الذین آمنوا را بخواند **وسه** آیت آخر سوره بقره را بخواند در نفس ومال خود مکروهی را نمی بیند وشیطان قریب او نمیشود وقرآن را فراموش نمیسازد **در ریاض السالکین** شارح صحیفه سجادیه فرموده وغرضی در واثنتین بعدها نیست مگر آنکه عطف بر من قرء است یعنی وقرء اثنتین بعدها یعنی بعد آیة الکرسی دو آیه لا حقه را ضم نماید وبخواند وبهمین حیث اقوال واحادیث بسیار وارد اند **اشکال** بعمل احدهما متنافیین ترک ثانی لازم می آید وحالانکه در هر دو طرف جمهور علما واخبار صحیحه وثقه در آن چه باید کرد **جواب** اگرچه مرویات طرف ثانی قاصر الدلالة اند معهذا حمل وتاویل ثانی بصورة جمع بینهما ممکن است آنچه جمعی چون سید محمد باقر مرحوم در تحفة الابرار فرموده اند منجمله آن آیة الکرسی من حیث الوضع الاصلی تا العلی العظیم است **اما** بعد العلی العظیم دو آیه لاحقه از لا اکراه الی هم فیها خالدون در صلوة مزبوره معینه در صلوة یوم الغدیر ویوم خاتم بخشی ملحق با آیة الکرسی باشد نه آنکه آیة الکرسی باشد **بلی** واگر بنذر وعهد وقسم خوردن آیة الکرسی واجب شده پس تا العلی العظیم خواندن برائة ذمه حاصل است واحتیاطاً تا هم خالدون بخواند مگر آنکه منوی نذر تا خالدون باشد پس بجهة نیت او تا خالدون وجوباً بخواند وتم الله اعلم **بحث ثالث** الله لا اله الا هو لغت واشتقاق وترکیب آنها در مجلد اول وثانی ذکر شده ودر اینجا الله مبتدا مابعدش خبر ثانیش **ودر** لا اله الا هو رفع بدو وجه گفتند **احدهما** بالابتدا رفع دارد که نه ما اله الا هو است **ثانیهما** بجهة بدل کانه ما اله تا بتاً الا الله **در مجمع** فرموده که در عربیت نصب الله در قول لا اله الا الله بر استثناء جایز است **ودر الجنان** فرموده رفع هو بجهة استثناء غیر موجب از نفی جنس چون وما محمد الا رسول است **ودر** نفی واثبات فایده وغرض حصر باشد پس در اینجا از لا اله الا هو کانه الله هو لا اله الا الواحد دون غیره باشد **بحث رابع** هرگاه از الا ذکر انبیا وامم واختلاف شان نموده متصل این ازاله شبه اهل سبب نمود که گویا همه عباد خدا واحد هستید وخدائی قابل الهیت مستحق عبادت غنی بذات جامع جمیع صفات کمال وجمال ثابت نیست غیر خدائی واجب یکتا **اشکال** الا هو استثنا باسم اشاره مبهم مضمر نمود لله اما با اسمی دیگر نفرموده ولفظ هو از اسماء اشارات است واشاره کرده نمیشود بآن مگر بسوی مشار الیه محدود بلکه علما ماهیت محدود ومشار الیه پس بنابران ذات تعالی محدود ومشار الیه باشد وحال آنکه **در خطب** متواتره آئمه اهل البیت علیهم السلام نفی آن وارد شده فی قولهم الحمد لله الذی لا یقال هو هو فمن قال هو هو فقد اشار مجسمه الیه پس قول مجسمه مشبهه ثابت گردید که تعالی محدود ومحسوس است ولهذا صوفیه هو هو اشاره بآن میکنند **جواب اول** اما سبب اختیار لفظ الله وسوای این هر دو در اثبات توحید برای آن است که از اسماء ذاتیه اند دلالت بر معنی ذات ومسمی تعین میکنند چونکه ذات تعالی واجب وایم است واز همه ذوات منفرد ومتوحد است وذات مقدم بر صفات است زیرا که ذات اصل قایم بنفسه وصفت عرض قایم بالغیر متفرع است بر قیام وثبوت اصل فرع خود ثابت است وحق تعالی نزد ذات نام دارد ومتفق علیه متکلمین است که در اینها بغیر لفظ الله ولفظ هو اسم ذاتی نیست وبغیر این دو اسم همه اسما وصفات اعتباری اند پس اعتباری **یا** اضافی باشند چون قادر وعالم ورازق وخالق ومحیی وممیت **یا** سلبی باشند چون واحد واحد وصمد وفرد **یا** اضافی وسلبی معاً باشند

نماز عید غدیر ۱۸ ذی الحجه

چون حی و دایم لهذا در کلمه توحید و در اثبات آن لفظ هو را مقرر فرمود تا توحید ذاتی کامل بخلق حاصل شود پس گویا محض مطلوب از کلمه توحید چنین حاصل شد که ذات واجب جامع جمیع صفات کمال و جلال مستحق عبادت است نیست دیگرے قابل الٰهیت و مستحق عبادت و طاعت فی الاصالة سوای او تعالی **جواب ثانی** برای دریافت شی لفظ ما هو برای حقیقت آن ماهی اطلاق میشود نه خالی هو بلکی اشاره بموجود معلوم یا آنچه قابلیت معلوم دارد کرده میشود چونکه ذات مقدسه واجب الوجود و معلوم تعالی است پس هو اگر اسم مضمر مبهم اشاره باشد مشار الیه حقیقت ذات باریتعالی است که غیر خود او را کسی نمیداند بنا بر آن اشاره بعین ماهیت و حقیقت ذات بلا اضافات اسماء و لا صفات و لا اعتبارات غیرے لفظ هو دلالت کرد **و اگر** اسم ذات تعالی خاصه است چنانچه جمهور فرموده اند پس اشاره نیست بل علم است حین ان الله فعلی التقدیر برین اشکالی عاید نمیشود **جواب ثالث** اگر مراد از محدود تحدید ذات با ابعاد جسمی فی الجهات است این بالنسبت تعالی ممتنع و محال است زیرا که هر محدود محصور است و هر محصور حادث و هر حادث غیر واجب است و بطلان محدود بودن تعالی ضروریست پس او تعالی نیست مگر مجرد محض بسیط مطلق بغیر اجزاء و لا ترکیب و لا ابعاد و لا فی الجهات لا یقاس بالناس و لا یدرک بالحواس و لا یشار الیه بالاختصاص لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر تنزهت ذاته و تقدست اسمائه و لا اله غیره **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید پس قول مجسمه و مشبهه و صوفیه باطل گردید و خطبه مذکوره بهمین دلیل ثالث مشیر است یعنی هر که خدا را محدود و الابعاد و محصور فی الجهات گرداند و لو فرضا پس میتواند که بگوید هو هذا یا هذا هو یا هو هو چه او را تعیین و جهتی کرد و هر که معین فی الجهت باشد او مشار الیه بحس میشود و آنچه مشار بحس شد او خدای واجب نیست بل او شی حادث مخلوق محتاج بخالق است ثم الله اعلم **اشکال** هرگاه هو اسم اشاره الی الغایب البعید فی الوضع باشد پس قل الله هو مخالف و نحن اقرب الیکم من حبل الورید **و** والله معکم و منافی عقل است زیرا که هر چه مجرد باشد او را قرب و بعد مساوی است پس اشاره هو الی الله جایز نباشد چه صریح است که او تعالی بعید است لهذا بهو اشاره بخود نموده **جواب** هرگاه هو از اسماء ذاتیه او تعالی است پس چون اسمی از اسماء اعلام است پس اشکال باز پس ساقط گردید **و اگر** اسم مضمر مبهم است پس هو اشاره برای تفریق مابین غایب و حاضر وضع شده چنانچه در مجلد اول و ثانی از اعلام تفصیلش خواهی دانست حاجت اعاده نیست **و** نیز در تفسیر قل هو الله احد از امام **در توحید بحار** مرویست **سلمنا** برای بعید است علی التقدیرین اشکالی عاید نمیشود چه بالنسبة امکان واجب تعالی نهایت بعید از ممکن است **و** ممکن بهیچ وجه قربی با واجب تعالی اصلا و ابدا ندارد زیرا که تعالی واجب و کل ما سوی الله ممکن است پس عقول و افهام و حواس امکانی دایر و سایر بساحت کبریای ذات مقدسه واجب تعالی نمیشوند فضلا عن المشارکة و المشابهة به تعالی **اما بجهة** تجرد تعالی قرب و بعد هر شی بالنسبة باو تعالی شانه مساوی است هیچ چیزی از حیطه قدرت و علم او خارج و بعید نیست **و بعض علماء** تاویل فرموده که معرفت تعالی بصفات و اسماء کمال و جلال او قریب نزدیک هر کس است که باو از منصوبه صفات و اسماء مخصوصه هر کس بحسب حال خود دریافته میتواند که خدای واحد موجود بذات دایم مستحق الٰهیت و عبادت است ثانی او تعالی ندارد **اما** از دریافتن ذات مقدسه واجب تعالی هر کس بعید است معرفت آن احدی را از قدسی و نبی و ولی و صفی ابدا ممکن نیست زیرا که لیس کمثله شیء است پس قول متصوفه هو یعنی وصول ممکن الی الواجب تعالی یا حصول تعالی باتحاد و حلول در ممکن باطل محض و فریب بحت است ثم الله اعلم **سؤال** اما انکه هو از اسماء ذات تعالی میدانند پس [illegible] اسم ذات گرفته میشود مگر آنچه دلالت بر عین و ماهیت مسمی کند چون احمر و اسود و صفر و ابیض مثلا اسمی مطابق مسمی و دلالت بر آن دارد یعنی سرخ و سیاه و زرد و سفید پس مدلول هو چیست **جواب** جمهور متکلمین و من اصحابنا محقق نصیر الملة و الدین فرموده ملخص آنکه لو ان نام خدا دارد **یا** از موضوعات خلق اند یا از موضوعات خدا قول جمهور آنست که موضوع الٰهی اند زیرا که ذات مقدسه واجب غیر خود تعالی نمیداند پس وضع اسمی مطابق بعین تعالی ممکن نبود و گر این اسماء معدوده مذکوره فی صحاح الاخبار انبیاء ملهم و مخبر من الله نمیشدند هر ائمه همه انبیاء تعیین اسمی بر تعالی ممکن نبود بل محال بود **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید پس وضع اسم هو ذات مقدسه خود تعالی است و ذات واجب تعالی را هیچ احدی از ملائکه و انبیاء مرسلین و ائمه دین نمیدانند پس لا محاله تحویل علم آن هو کول بخدا گردیده باو جل جلاله نیست که معنی [illegible] از اسم هو در یابیم [illegible] چنانچه حضرت امیر علیه السلام فرموده لا تتکلفوا ما یکلفکم الله یعنی تکلف نشوید آنچه خدا شما را تکلیف کرده لهذا **قاضی ابو بکر و فخر الدین و غزالی** وغیر ایشان در چنین مقامات نقل کردند که مراد از لا اله الا هو است گفته



قابل الٰهیت و عبادت مگر همان عین ذات واجب تعالی خاصة ثم الله اعلم **بحث رابع** الحی صفت هو است **اما** لغت و اشتقاق آن در اوایل گذشت که **آیا** در اصل حیی چون حذر و طمع بوده دو یا را باسکان اول ادغام کردند حی شد **یا** حیو بود و او را یا کرده هر دو یا را ادغام کردند و در آن دو قول است **ثانی** مختار ابن الانباری لهذا او ماخوذ از حیوة و آن بمعنی زندگی بجان در حیوان باشد **آیا** حقیقة است یا مجاز مشهور اول است و حیوة حیوانی بالنسبة تعالی محال ممتنع است زیرا که مجرد و منزه از جسم و لوازم آنست پس وجوبا بالنسبة واجب تعالی مراد از حیوة قائمه حیوة است و آن نیست که انسان بوجود حیوة باقی قادر و عالم و مدرک معقولات می باشد پس بنا بر آن متکلمین توجیه کردند **نزد حکماء** حی عبارت از دراک فعال است **نزد بعضی** الحی هو من کان علی صفة یجب لاجلها ان یدرک المدرکات اذا وجدت یعنی حی کسی است که او بر صفتی باشد واجب بسبب آن که ادراک مدرکات کند **نزد جمعی** الحی من کان علی صفة لا یستحیل معها ان یکون قادرا عالما یعنی حی کسی است که بر صفتی باشد که بوجود آن قادر و عالم بودن او محال نباشد **نزد اکثر** الذی یصح ان یعلم و یقدر حی کسی است که صحیح باشد برای او اینکه بداند و بر مقدور قادر میشه باشد **اشکال** بنا بر این تجویز صحت زوال آن نیز جایز باشد **جواب** بلی بالنسبة عالم امکانی جایز است زیرا که در ما ماده است که بوجود آن علم و قدرت بحسب قوة و امکان می باشد مادام که آن ماده باقی است پس بزوال آن ماده علم و قدرت ما زایل میشود **اما** باریتعالی پس علم و قدرت او بغیر ماده است پس بحسب قوة و امکان او تعالی ازلی باشد لهذا جمعی منهم **بیضاوی** گفته و کل ما یصح له فهو واجب لا یزول لامتناعه عن القوة و الزوال یعنی هر چه بر تعالی صحیح باشد پس او واجب مراد است زوال آن ممتنع از و است برای امتناع او از قوة و امکان **آیا** این صفت حیوة بر تعالی از روی حقیقت است **یا** مجاز در آن دو قول است **تنبیه** شیخ المشایخ فرموده خدا خود را صفت مدح بحی کرد و مراد از حی ذاتی بود حاصل بر صفتی که بوجود آن صفت محال نبود که عالم و قادر باشد **و** این صفت خدای جل جلاله را ذاتی است یا مقتضی صفت ذات **در معالم** گفته که مراد از بودن تعالی حی باقی دایم علی الابد است و آن برای کسی است که حیوة داشته باشد و حیوة صفت ذاتی حق تعالی است **اشکال** خدا حی بمجاز است یا بر حقیقت اگر اول است پس او با نفی حیوانات متصف بحیوة حقیقیة می باشند پس خدا را بمجاز مدحی کامل نیست **و** اگر ثانی است پس چگونه خدا مدح خود بوصفی کرد که ادانی حیوانات متصف بآن بالضرورة اند چه تعریفی متقرر کردند که حی کسی است که ممکن است یعلم و یقدر برا و صحیح باشد و در آن همه حیوانات با خدا مشترک اند و بمشترک مدح ممیز نمیشود **جواب اول** آن حالت برای ممکن الوجود از ایجاد غیر است **اما** در واجب لذاته بذاته است پس ما به الامتیاز واجب از حیوة ممکن متفرد شد اگر چه در لفظ مشترک باشد **جواب ثانی** نزد محققین حی در لغت عبارة خاصة از ین صحت نیست بل آن عبارة از کمال شی فی جنسه است لهذا اشجار را در فصل خضرة و عمده معمور را حی می گویند و از اینجا آیه یحیی الارض بعد موتها باشد پس مفهوم اصلی از لفظ حی بودن شی بر اکمل احوال و صفات و اضافات و اعتبارات است و مراد از حی بودن خدا همین کمال است اشکال زایل و حی بودن خدا و ارض و شجره و غیر آن بر حقیقت ثابت شد نه بمجاز **بحث خامس** **آیا** قیوم است **یا** قیام **یا** قیم در آن خلاف است **اول** مشهور و قراءة عامه قراء **ثانی** بنقل بغوی قراءة عمر بن مسعود **و** بنقل شیخ المشایخ قراءة عبد الله بن مسعود است **ثالث** قراءة علقمه **اما قیوم** در اصل قیووم بر وزن فیعول بود یاء و واو جمع شده واو را یا کردند پس یای ساکن یای اول در ثانی ادغام کردند قیوم شد **و** قیام در اصل قیوام بر وزن فیعال بود مانند دیار [illegible] شده ادغام کردند قیام شد **در کبیر** نقل کرده که نزد بعضی الحی القیوم [illegible] ضعف آن ظاهر است [illegible] بلا خلاف موجود است مگر آنکه گفته شود [illegible] مطابقت اتفاق افتاده پس **مفسرین** توجیه کردند **نزد** بعضی قیوم و قیام آن کسی است که ند ندارد و از اسماء حسنی تعالی و همین فیروزآبادی **در شرح مصابیح** و در **قاموس** اختیار نموده **نزد** بعضی قیوم قائم بالامر باشد من قولهم هذا القوم بهذا الکتاب یعنی یعلم ما فیه یعنی جناب باری [illegible] عالم بامور عالم [illegible] **نزد** سعید بن جبیر الدائم الوجود **نزد** ضحاک [illegible] **نزد** [illegible] قیوم [illegible] تغیر نمیپذیرد لم یزل و لا یزول عما کان علیه باشد **نزد** ربیع قیوم قیم باشد بر همه چیز ناشر و رازق و حفظ و نظم و تدبیر و احیاء و اماتت و تعیین

قول قتاده است **نزد** حسن و کلبی قیوم قایم علی کل نفس بآنچه کسب کرد تا آنکه جزایش بدهد و معامله با او بعدل کند **نزد** ابو عبیده قیوم لایزول باقی
است **نزد** بعض متکلمین قیوم آنکس است که قایم بذاته و بر پا دارنده غیر خود باشد **اشعر** امیة بن الصلت این است

لم یخلق السماء والنجوم ✦ والشمس معها قمر قیوم ✦ قدرها المهیمن القیوم ✦ والحشر والجنة والنعیم ✦ الا لامر شانه عظیم ✦

قیوم درینجا بر پا دارنده غیر و حفظ و نظم آن باشد **در مجمع و مبانی** فرمودند همه این وجوه را قیوم حاوی پس حمل آن بر عموم اولی است **اقول**
مفهوم الحی القیوم گویا واجب لذاته است چه واجب لذات قایم بذاته و جمیع آنچه از ممکنات و موجودات موجود است وجود و عدم آن متصور بوجود و ایجاد و فیض واجب
الوجود است پس جمع حی و قیوم و همین مختار رازی است ثم الله اعلم **تنبیه** خاصه و عامه از حضرت امیر علیه السلام روایت کردند که آنحضرت فرمود روز بدر دقتال
کفار بود بخاطرم آمد که خبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز باید گرفت مگر آمدم در هر بار دیدم که آنحضرت در سجده یا حی یا قیوم ذکر میکرد و بران دوام می افزود تا آنکه
فتح بدر بآنحضرت صلی الله علیه وسلم ببرکت همین دو اسم واقع شد **در الجنان و کبیر و در منثور** از ابن عباس مرویست که اعظم اسماء الله
تعالی الحی القیوم است **و** شیخ المشایخ زیاده کرده که همین دعا در یا است چه ایشان همه بزبان عبرانی یا هیا شراهیا میگویند **در الجنان** غیر
آن مرویست که دعا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیشتر و اکثر همین یا حی یا قیوم بود **در الجنان** و غیر آن از ابو امامه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود اسم اعظم خدا در سه سوره هست در سوره بقره و آل عمران و طه **و قریب** بهمین بطرق اهل بیت عصمت مرویست **در الجنان** مرویست که عمر
بن ابی سلمه گفت اندیشه کردم و هیچ اسم درین سه سوره ندیدم سوای این نامها در سوره بقره لا اله الا هو الحی القیوم و اول در آل عمران الم الله
لا اله الا هو الحی القیوم و در طه عنت الوجوه للحی القیوم **بحث سادس** سنة در اصل مصدر از وسن یوسن سنة و وسنا فهو وسنان پس
اهل معانی معانی آن مختلف بیان کردند **نزد** بعضی فتور بدن قبل خواب باشد **نزد** بعضی غنودگی باشد **نزد** بعضی خواب خفیف باشد **نزد** بعضی مقدمه خواب که بیدار و نه خواب
باشد همه تقادیر انرا تعبیر بنعاس کردند **اما نوم** اصل باب سکوت و خمول و خاموشی باشد چه بخمول و خاموشی اعصاب حیوان بخمول و سکوت الحواس و الادراک با
می پیوندد بهذا آن حالت را بنوم نامیدند چنانچه از ابو عبیده حکایت شده چه اصل باب سکوت سکون است **و** مصدر از نام ینام نوما بمعنی خواب چند شد الیقظه با
جمع نوم نیام بکسر اول **و** جمع نایم نوم بضم اول و ادغام بر اصل **و** نیم بضم اول و ادغام یا بر بنا بر لفظ باشد و نعاس در عین می باشد **و در مدارک
التنزیل** از مفضل نقل کرده که ثقلی در سر **و** نعاس در عین **و** نوم در قلب باشد **بغوی** گفته النوم فهو غشیة ثقیلة تقع علی القلب تمنع
عن المعرفة بالاشیاء یعنی نوم در اصل پرده پوشنده ثقیل سنگین است بر قلب واقع میشود مانع از معرفت اشیاء میگردد **تنبیه** بدانکه تفریق بین السنة
**و** النعاس و النوم آنست که آنچه محکی از علماء شد منهم مفضل گفته که سنة در سر و نوم در قلب و نعاس در عین میباشد **اما نزد حکما** نوم موضع او و مبین نوم حالت معروفه
است و آن ناشی میشود و منشاء آن هو ریح تقدم من اغشیة الدماغ فاذا وصل الی العین فترت و اذا وصل الی القلب نام یعنی خواب ریحی است که تقدم میکند
از پرده های دماغ پس **و** وقتیکه بسوی چشم میرسد پس آن قرار و آرام می یابد و وقتیکه بسوی قلب میرسد دل میخوابد **نزد اطبا** خواب عبارت است از رکود
ادراکات حواس بسبب اختلاط حواس ظاهره بباطن یعنی روح حیوانی که عبارت از بخار جسم لطیف است که از اخلاط اربعه متولد و متکون میشود پس وقتیکه ارتباط
و اختلاط حواس باطن با نفس بیشتر گردد از بیوستگی او بحواس ظاهره این حالت ظاهر میشود پس بآن آرامی و راحتی کلی بدن و روح را حاصل میشود و آن حالت
راحت را نوم نامیدند **اما سبب** پیدایش چنین می باشد که بواسطه بخارات بسیار که از رطوبات اکل بدن حاصل میشود بجانب دماغ متصاعد میگردد پس حواس
ظاهره بسبب کلال و ملال از اشتغال ادراک محسوسات باز و معطل میمانند پس طبیعت بفراغت رغبت استراحت مینماید و بدین سبب تمامی قوا و عصاب
و عروق را فتوری روی می دهد اگر خفیف بسیار باشد سنة است و اگر کثیر باشد خواب است **و بعضی** می گویند که خواب ناشی از رطوبت دماغ میشود
هر قدر که رطوبت مفرط می باشد خواب غالب و سنگین میشود و بقلت و یبوست آن قلیل و معدوم میشود **در مجمع البحرین** است **اما عند**
الفقها حد خواب ذهاب حاسه السمع و البصر و غیبة ادراکهما عنهما تحقیقا او تقدیرا انتهی یعنی خواب ذهاب حاسه گوش و حاسه چشم و

بتفصیل اقوال علما و حکما در رویا و حال و [illegible] نوم



و غیبت ادراک آنها از آنها تحقیقا یا تقدیرا بالنیت صحیح و کور و کر باشد **اما نزد متکلمین** چنانچه **در الجنان** نقل فرمود ان النوم سهو یلحق
الانسان مع فتور الاعضاء من غیر علة یعنی خواب سهوی است که بر مردم حاصل میشود بسبب فتور و سستی اعضا و اندام من حیث العادة بغیر علت و بیماری و مرض که
در دماغ و بدن طاری و ناشی میشود **اما** سهو عبارت از زوال علم و ادراک آن می باشد پس بقید فتور اعضاء سهویکه در حالت صحة بدن و بقید علت
سهویکه با غماء و جنون عارض میشود برآید **نزد محصلین** نوم عبارت است عن حال یعرض للحیوان من استرخاء اعصاب الدماغ من رطوبات المتصاعدة عن
بحیث یقف الحواس الظاهرة عن الاحساس راسا یعنی خواب حالتی است که حیوان را عارض میشود بسستی اعصاب دماغ و آن ناشی و حاصل از ان رطوبات ابخره
متصاعده از جمیع عاق بدن بسوی دماغ میشود بحیثیتیکه حواس ظاهره معطل از احساس و ادراک آن بالراس میمانند این اصح الحدود و جامع بین موضوع و حدود اطبا و فقها
و متکلمین است و همین مختار **صاحب المبانی و البیضاوی** است و برای همین تشبیه نوم بموت از صاحب شریعت علیه السلام علیه و التحیة وارد است **در
حدیث مشهور** که قال علیه السلام النوم اخ الموت یعنی خواب برادر موت است **اما** در مواخاة نوم و موت و مشابهت در آنها وجوه بسیار است **منجمله**
آن نایم و میت معطل از احساس و ادراک اند **چه** بموت تعطیل حواس و ترک ادراک و شعور میشود پس بنوم هم تعطل حواس از ادراک و فهم میشود الا ادراک
بالاصالت حواس زایل میشود لهذا معطل میماند بخلاف نوم چه دران اصل حواس و مشاعر باقی و خمول باشد **دیگر** بموت طول زمان و قصر آن دریافت نمی شود
چنانچه عزیر بعد از زنده شدن گفت که در اینجا لبث و درنگ بیک یوم یا کمتر از ان کردم و حال آنکه صد سال درنگ کرده بود **و** اصحاب کهف وقتیکه
مره اول بیدار از خواب شدند گمان کردند که هنوز دقیانوس شهر افسوس و اهالی آن موجود اند بعد دریافت اثری از آنها یافتند چه صدها سال گذشته بودند
**دیگر** میت بموت زوال حواس میشود و مکلف نمیماند زیرا که موجب تعقل و تعلم و ادراک و حیوة از و زایل شده **و** نایم هم در حال نوم مکلف نمی باشد زیرا که
کل حواس او اگرچه باقی اند لکن از ادراک بالراس معطل اند پس تا ادراک آنها قلم عفو و عدم تکلیفی بر او جاری است **دیگر** بدن میت در دنیا بزوال
حیوة و حواس از الم و وجع و ضرر و نفع بلاخبر است پس نایم هم در حال نوم غلیظ از همه آنها بی خبر است **دیگر** نایم رد و قدح و سوال و جواب با حیا
کرده نمیتواند چنانچه میت هم با مردم کلام و سوال و جواب کرده نمیتواند **دیگر** میت بیجا افتاده بدن نایم هم بیجا افتاده است **دیگر** میت فعلی ندارد نایم
هم فی الواقع و الخارج فعلی ندارد **تنبیه** در صحاح اخبار وارد است **النیام** اربعة نوم الانبیاء علی اقفیتهم و نوم المؤمنین علی ایمانهم
و نوم الکفار علی یسارهم و نوم الشیاطین علی وجوههم یعنی خوابها خلایق بر چهار نوع است **خواب** انبیا بر پشتهای ایشان می باشد چشم ایشان
خواب می کند و دل ایشان نمیخوابد چه بخواب دل آدمی غیر مکلف میشود و انبیا برای رفعت ایشان بعد بلوغ در هیچ وقت و حال غیر مکلف نمیباشند **لهذا**
ایشان در خواب همه را میبینند و می شنوند خصوصا سید انبیا علیه السلام چنانچه در بیداری آنچه از پیش روی میدید همه آن بیک وجه میدید [illegible]
میدید **و** از اینجا آنحضرت در خاصه و عامه مرویست **در فی الفردوس** تنام عینی و لا ینام قلبی میخوابد دو چشم من و دلم نمیخوابد **خواب**
مؤمنین و اوصیاء بر پهلوهای راست می باشد چه از خصایص مومن بعد وضو خواب بر پهلوی راست می باشد **خواب** کفار و منافقین بر پهلوی چپ ایشان
می باشد و آن از احد علامات ایشان است **خواب** شیاطین بر روی و شکم ایشان می باشد و آن از احد علامات ایشان است ثم الله اعلم **تذکره**
در منام آنچه از خوابهای حق و باطل صدق و کذب می بینند در حقیقت آن حیرت و خلاف عظیم است **اما نزد حکماء** بنا بر قاعده اصلیه خود از
انطباع صورتهای جزئیات در نفوس فلکیه و صور کلیات در عقول مجرده می باشد و میگویند ان النفس حالة النوم قد تتصل بتلك المبادی العالیة
فیحصل لها بعض العلوم الحقة الواقعة فهذه هی الرؤیة الصادقة و قد ترکب المتخیلة بعض الصور المخزونة فی الخیال ببعض فهذه هی الرؤیا
الکاذبة ملخص آنکه بتحقیق نفس انسانی در حالت نوم متصل میشود بان مبادی عالیه پس حاصل میشود مر نفس را بعض علوم حقه واقعه پس اگر مختلط نشد همین رویا
صادقه است **و** گاهی با صور مخزونه فی الخیال بعضی دیگر را متخیله مرکب میشود پس این رویای کاذبه باشد بعد ذکر این در اثبات آن اطاله کلام کردند **اما
متکلمین** پس ایشان دران خلاف کردند **اما** جمهور ایشان بنا بر قاعده اصلیه خود فاعل کل خدا است **منجمله** ایشان **مازری**

تشریح حال النوم
اخ الموت و [illegible]

[illegible]

کہ از ماتم ایشان ہست در ذیل شرح قول نبی صلی اللہ علیہ و سلم الرؤیا من اللہ والحلم من الشیطان میگوید ان مذهب اهل السنت والجماعة فی حقیقة الرؤیا ان اللہ
تعالی یخلق فی قلب النائم اعتقادات کما یخلقها فی قلب الیقظان وهو سبحانه یفعل ما یشاء ولا یمنعه النوم والیقظة فیخلق الرؤیا والاعتقادات
التی جعلها له علما علی ما یسر بغیر حضرة الشیطان ویخلق ما یضر بحضرة الشیطان فینسب الاول الی الرحمان والثانی الی الشیطان مجازا الحصول عندها
وان کان لا فعل له حقیقة وذلک علی بنائهم ان الافعال کلها من اللہ خیرها وشرها انتهی اصل المقصود منه ملخص آنکه مذهب اهل سنت جبریه در حقیقه رؤیا ہست
که بتحقیق خدا می آفریند در قلب نایم چنانچه در قلب بیدار می آفریند رؤیا و اعتقادات را مطابق و مخالف واقع پس آنچه موجب مسرت او ہست بغیر حضور ابلیس
وآنچه موجب مضرت او ہست آنرا بحضور شیطان می آفریند پس اول بخواب رحمان وثانی بخواب شیطان مضاف کردیده واز روی مجاز بشیطان نسبت داده و الا در حقیقت
برای شیطان فعلی نیست واین بنا بر قاعده باطله ایشان ہست که فاعل کل افعال عباد از خیر وشر من اللہ ہست **اما از نزد صوفیه محی الدین**
**عربی** ہست کلما یراه الانسان لیس کله صحیحا ویجوز تعبیره بل الصحیح ما کان من اللہ یاتیک به ملک الرؤیا من نسخة ام الکتاب وما سوی ذلک
اضغاث احلام لا تاویل لها وهی علی انواع الی ما قال یعنی هر چیزی را که انسان در خواب می بیند آن همه صحیح نیست که تعبیرش مجوز باشد بلکه صحیح من اللہ آنست که بیاید
ملک خوابها از نسخه یا لوحی از ام الکتاب وآنچه سوای این باشد از اضغاث احلام وخواب پریشان ہست تاویلی ندارد و پس او انواع دارد **منجمله** آن گاهی از فعل شیطان
می باشد که با وشیطان بازی میکند بسبب آن محتلم میشود **و** گاهی بکاید دیگر پیش میشود تا آنکه او را محزون میسازد واز اینجا ہست آیه انما النجوی من الشیطان لیحزن
الذین آمنوا **منجمله** آن گاهی حدیث نفس در امری وحرفتی وصنعتی نفس خود را می بیند چنانچه عاشق معشوق خود را می بیند **منجمله** آن گاهی از مزاج طبیعی
می باشد چون کسیکه غلبه دم دارد پس در خواب فصد وحجامت سرخی ورعاف ورعاف ریاحین ومزامیر ونشاط را می بیند **و گاهی** بغلبه صفرا می بیند چون شمع
وچراغ واشیای زرد وطیران در هوا وامثال آن را **و کسی** بغلبه سودا می بیند ظلمت وتاریکی واشیای سیاه وشکار وحشیان واهوال واحوال خوفناک وقبور
واموات ومواضع خرابه ودر تنگی وضیقی یا در تحت ثقلی ہست که خود از آن بر آمده نمیتواند **و کسی** بغلبه بلغم می بیند سفیدیها وآبها ودریاها وگلها را همه اینها
تاویلی وتعبیری ندارند **اما نزد متکلمین عدلیه** چون ابو علی جبائی در منامات میگوید ان الطبایع لا یجوز علی المذاهب الصحیحة ان یؤثر
فی شئ وانه غیر ممتنع مع ذلک ان یکون بعض المآکل یکثر عندها المنامات بالعادة کما ان فیها ما یکثر عنده بالعادة تخیل الانسان وهو مستیقظ
ما لا اصل له خلاصه آنکه بر مذاهب صحیحه جایز نیست که طبایع موثر در شی ء باشند وغیر ممتنع ہست که نزد بعض اکل خوابهای کثیره بحسب عادة ببیند چنانچه در آن
بحسب عادت تخیل انسان در حال بیداری بسیار میشود که آنرا اصلی وبنیادی نمی باشد **علم الهدی** ابطال آن کرده بآنکه تاثیر ماکل بجرای عادة وقتیکه
مضاف الی الطبایع نشود وپس فعل اللہ ہست وتخییل باطل واعتقاد فاسد مضاف الی اللہ چگونه میشود ونایم ومستیقظ در یک حکم اند **اما نزد متکلمین**
منهم شرف السیادة والسعادة علم الهدی وشیخ المشایخ مع جمعی دیگر وهمین مایل علامه طبرسی ہست ان الناس حالة النوم غیر کامل العقل لان
النوم ضرب من السهو ینفی العلوم ولهذا یعتقد النایم الاعتقادات الباطلة لنقصان عقله وفقد علومه وجمیع المنامات انما هی اعتقادات یبتدئ بها
النایم فی نفسه لا یجوز ان یکون من فعل غیره لان من عداه من المحدثین سواء کان بشرا او ملکا او جنیا اجسام والجسم لا یقدر ان یفعل فی غیره اعتقادا
ابتداء ولا شیاء من الاجناس علی هذا الوجه وانما یفعل ذلک الشیء فی نفسه علی سبیل الابتداء الخ ملخص آنکه مردم در حال نوم کامل العقل نمی باشند چه خواب
نوعی از سهو وسهو نافی علوم ہست لهذا اعتقاد میکند نایم در نوم باعتقادات باطله برای نقصان عقل خود وفقدان علم وهمه خوابها اعتقاداتی اند که ابتدا بآن در
نفس خود نایم می باشد جایز نیست که آن از فعل غیر در نایم باشد چه آن محدث غیر ملک باشد یا بشر یا جن باشد همه اجسامی اند وجسم قدرت ندارد که اعتقاد برا در غیر
بیافریند ونه شیئی از اجناس بر این وجه بل موجدان فی نفسه خود نایم علی سبیل الابتدا می باشد **اما** قدیم قادر تعالی را جایز نیست که در نایم جهل بیافریند وتاویل
شیئی بر خلاف واقع کند چه نایم گاهی می بیند که بر سر آب میرود وبآسمان سیر دور نمیکند و چیزی میگوید ومی شنود وحال آنکه مخالف واقع ہست ومعلوم ہست که خلاف وجهل
وکذب بحت نمی آفریند **قول صاحب فقیه** بآنکه منامات نایم در نوم علی الحقیقت اند جهل محض وجهل سوفسطائیه است چه نایم می بیند که سر خود یا غیر را برید ومرد



وخلاف آن بدیهی ضروری البطلان ہست پس تخیلات نایم خالی از سه صورة نیست **منجمله** ان بغیر سبب ولا مقتضی ولا داعی الیه اعتقاد مبتدی باشد
**منجمله** آن بعضی از وساوس شیطان بالقای آن در گوش او وبکلام خفی می باشد مشتمل سازد ومضر او لهذا نایم معتقد میشود که حدیثی وسخنی در خواب شنید **منجمله**
آن سبب وداعی الیه خاطرش بفعل الهی تنبیها یا امرا وبعض ملک آنچه موجب خیر وصلاح وسرور او باشد میکند پس تعبیر وتاویل این وجه ظاهر وصادر شدن از خدا
جایز ہست **اما منامات خود انبیاء** آنها نیز بمجرد رؤیه قطعی ووحی شده نمیتوانند مگر آنکه قبل از خواب یا بعد آن باو وحی کند که آنچه در این
خواب می بینی یا دیدی او وحی وحق ہست وهمین تاویل قصه ابراهیم الی ان قد صدقت الرؤیا یا ابراهیم ہست والا فلا **واخباریکه** در این باب وارد اند
مقطوع الصحت نیست وبفرض تسلیم هر خبری از باب الاحاد ہست موجب علم بل ظن نیست وتخیلات را وحی قطعی شمردن واقدام بر کارهای عظیمه کار عقلا نیست
انتهی ملخص کلامه **و در غرر** را در این باب **اما نزد محدثین** جانبین آن ہست که خواب نیک من اللہ وخواب پریشان وبد از شیطان
ہست لقوله تعالی انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا یعنی کلامی خفی گویا مأول نزد جمعی بخواب احلام شده از جانب شیطان ہست تا محزون
مغموم گرداند مومنین را **و لقوله علیه السلام** الرؤیا من اللہ والحلم من الشیطان یعنی خواب صادق از جانب خدا وخواب پریشان از جانب
شیطان ہست **و صدوق المحدثین** محمد بن بابویه روایت کرده که ابن نوفلی بحضرت صادق آل محمد ع عرض نمود که مومن گاهی خوابی می بیند
پس آنچه دیده همان واقع میشود وگاهی می بیند پس هیچ واقع نمیشود فقال ع ان المومن اذا نام خرجت من روحه حرکة ممدودة صاعدة الی السماء فکلما
رآه روح المومن فی ملکوت السموات فی موضع التقدیر والتدبیر فهو الحق وکلما رآه فی الارض فهو اضغاث احلام یعنی بتحقیق مومن وقتیکه خواب کرد
روحش حرکت ممدوده صاعده بسوی آسمان میکند پس جمیع آنچه می بیند در ملکوت آسمانها در موضع تقدیر وتدبیر پس او حق ہست وآنچه در زمین می بیند او اضغاث
احلام ہست **نوفلی** عرض کرد که روح مومن اگر صعود بآسمان کرد بدن بی روح میماند یا چیزی در بدن باقی ماند آنحضرت فرمود اگر کل بر آید هر آینه در همان
آن میرد یا نمی بینی آفتاب را که در آسمان بموضع خود موجود ونورش ساطع در زمین ہست پس روح چنین ہست که اصل آن در بدن وحرکت آن ممدود بسوی الاطراف
ہست **نیز از حضرت ابو جعفر ع** روایت کرده از العباد اذا ناموا خرجت ارواحهم الی السماء فما رأت الروح فی السماء فهو الحق وما رأت
فی الهواء فهو اضغاث الاحلام الا ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف فاذا کانت الروح تعارفت فی السماء تعارفت
فی الارض واذا تناقضت فی السماء تناقضت فی الارض ملخص آنکه در وقت نوم ارواح بندگان بآسمان سیر میکنند آنچه در آسمان دیدند وحق ہست وآنچه در هوا دیدند
اضغاث احلام ہست آگاه باش که ارواح فوج فوج اند در مابین اگر تعارف کردند الفت باهم میکنند واگر تناکر کردند مخالف میشوند وقتیکه تعارف
در آسمان کردند تعارف نیز در زمین میکنند واگر تناقض در آسمان کردند تناقض در زمین نیز میکنند **ایضا** از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که من حضرت
رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم را سوال کردم که آدمی خواب دیده صادقه می بیند مطابق بر می آید وبسا احیان باطل بر می آید فقال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
یا علی ما من عبد ینام الا عرج بروحه الی رب العالمین فما رأی عند رب العالمین فهو حق ثم اذا امر اللہ برد روحه الی جسده فصارت الروح
بین السماء والارض فما رأته فهو اضغاث احلام یعنی سید الانبیاء فرمود ای علی بنده نایمی نیست مگر آنکه روحش بسوی رب العالمین بر میرود پس آنچه
از جانب خدا دید پس او حق ہست وچون امر میکند خدا بر گشتن روح او بسوی جسد او پس روح او آنچه در سیر بین السماء والارض می بیند او اضغاث احلام ہست
**اقول** صاحب انوار نعمانی **و** صاحب وافی **و** صاحب بحار بسط بسیاری داده اند واینجا اگرچه بحث رؤیا بود ذکر پاره کردم بالاجمال اگر زندگی وفا
کرد بموضع خود وتحقیق معه دفع عضلات واشکالات خواهیم کرد بعد یک ان شاء اللہ **بحث سابع** لا تاخذه سنة ولا نوم **نیشاپوری** گفته در اینجا مطلق
ازل ابتدا ومفسرین در اینجا توجیه کردند **نزد** حسن سنه کسل باشد ونوم خواب پس معنی اینست که نمیگیرد خدا را نه کسالت ونه خواب **نزد** اصم سنه
غفلت باشد ونوم خواب پس معنی اینست که خدا را نه غفلت میگیرد ونه خواب **نزد** اکثر سنه غنودگی ومقدمه خواب وآنرا نعاس میگویند
اول نایم از سر روی سید بد ومتصل بآن خواب میگیرد وخدا هیچ یکی ندارد **نزد زمخشری** لا تاخذه الخ بیان ذی قیوم ہست چه حی زنده

بر پای خود و بر پا دارنده غیر است خواب و غفلت و فتور و سهو جایز بجا او نیست و بر غیر تعالی حی و قیوم غیر جایز است پس لا تاخذه سنة و لا نوم صفتش نیست
بدانکه شیخ المشایخ فرموده که و لا نوم وصفش نیست که خدا نفی آن از خود بصوره مدح ذکر کرد برای آنکه نوم در اصل آفت است و آفت بر خدا روا نیست و برای
آنکه نوم لازمه جسمانیست جل از آن منزه است و برای آنکه نوم تغییر حال است و برای آنکه ضد علم و قسم سهو است موجب نقصان بر خدا روا نیست و برای آنکه
نایم مقهور نوم است خدا مقهور نیست و برای آنکه آسایش است از کوفت و رنج بر خدا جایز نیست و برای آنکه برادر مرگ است و مرگ بر خدا جایز نیست
**در الجنان** از جابر مرویست که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند در بهشت خواب است یا نه پیغمبر علیه السلام فرمود نه برای آنکه ان النوم اخ الموت
الموت لا یطری علی اهل الجنة یعنی بدرستیکه خواب برادر مرگ است و مرگ اهل جنت را اصلاً طاری و عارض نمیشود **سؤال** اگر این خبر صحیح باشد مخالف
قاعده اسلام است زیرا که نوم اعظم نعمات و اکمل و اتم راحت حیوان است و خواب بودن با انسان ذم و مرض است پس عدم خواب در بهشت گویا طریان مرض است
و جنت محل الحاق مرض نمی باشد **و ایضا** با دیوم که اعظم لذات بدنی و روحی در بهشت باشد پس فقد اعظم نعماکه از لوازم جسمانیات در مکانیات خوش بجز
نمی باشد **جواب** اول سند خبر معلوم حقیر نیست اگر صحیح هم باشد با جماع و قرآن و برهان معارض و موجب علم نمیشود معهذا تاویل و تحویلش ممکن است که مراد
نوم علیظ در بهشت نمی باشد که اطلاق بر آن برادر مرگ میشود ثم الله اعلم **در الجنان و معالم** مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم خطبه خواند و در آن
فرمود ان الله لا ینام و لا ینبغی له ان ینام و لکنه یخفض القسط و یرفعه الیه عمل اللیل قبل عمل النهار و عمل النهار قبل عمل اللیل یعنی بتحقیق خدا خواب ندارد
و نمیکند و سزاوار نیست برای خدا آنکه بخوابد چه او شغل خفض و رفع است و آن بهره بندگان است و خدا فرود می برد ظلم و تکبر او کسبوا و تعالی بلند میشود عمل شب
قبل عمل روز و عمل روز قبل عمل شب **در کشاف و کبیر و نیشاپوری** و نیز **در الجنان** بتفاوت بعض الفاظ مفاد همه یکی و در اینجا عینا
لفظ کشاف است و منه حدیث موسی انه سئل الملائکة و کان ذلک من قومه کطلب الرؤیة اینام ربنا فاوحی الله الیهم ان یوقظوه ثلثا و لا
یترکوه ینام ثم قال خذ بیدک قارورتین مملوتین فاخذهما و القی الله علیه النعاس فضرب احدیهما علی الاخری فانکسرتا ثم اوحی الیه قل
لهؤلاء انی امسک السموات و الارض بقدرتی فلو اخذنی نوم او نعاس لزالتا یعنی از اینجا حدیث موسی است که او سوال کرد ملایکه را و این سوال از جانب
قومش چون طلب رویة باشد که آیا پروردگار ما خواب دارد کند پس خدا وحی کرد بملایکه یا بواسطه ایشان بقومش که موسی را بیدار تا سه شب نگاه دارید و نگذارید که بخواب
پس امر فرمود موسی را که بگیرد در دو دست خود دو قاروره را پر از ریگ و بروایتی پس بهر یکی در ته آنها سوراخی بود و ریگ دانه دانه بر بیا آمد در آخر الامر بر موسی نعاس
غالب شد یک شیشه با دیگر بر خورد و هر دو شکستند پس خدا وحی کرد ای موسی بگو قوم را که بتحقیق من ممسک آسمانها و زمینم بقدرت کامله خود اگر مرا نوم یا نعاس بگیرد
هر آینه هر دو زایل و برهم شل همین دو قاروره میشوند **شیخ المشایخ و رازی** بعد ذکر روایت خود فرمود که ممکن نیست اسناد این روایت بموسی چه هر که تجویز
نوم بر خدا کند او شاک است در جواز آن و شاک کافر است **پس** اگر این روایت صحیح شود تاویل آن واجبست و تاویلش این است که این سوال از جهال قومش بود و از ایشان
چنین در نیست پس این تمثیل حسی برای ازاله تصور ذهنی با ایشان نمود تا قطع عذر و عذر و جهل و اتمام حجت بجهال غبی نماید ثم الله اعلم **تنبیه** آیا عدم امکان طریان
سنة و نوم بر تعالی عقلی است **یا** محض سمعی **یا** معا صحیح بهر دو ثابت **اما عقلی** چه نوم و سنه در اصل آفت در غیر حیوان است بر واجب تعالی و حصول
آفت عقلا جایز نیست چه از لوازم جسمانی و از آن تعالی برتر است **و** نیز نوم و سهو غفلت عبارت از عدم علم یا از اضداد علم است علی التقدیرین جایز بر تعالی
نیست زیرا که بطریان آن نفی علم الله لازم می آید و آن محال است **سؤال** لا تاخذه سنة و لا نوم این شعار است بانکه این دو شی قاصر اند از ادراک تعالی
و اگر ادراک کردند پس سنه و نوم لازم میگیرند او را و حال آنکه لازم بود که بگوید و الله تعالی عنهما منزه **جواب** چونکه لا سنة و لا نوم له لفرمود بل لا تاخذه فرمود
بغرض آنکه سنة و نوم شی عادی لازم طبایع حیوانی است و آنها لازم میگیرند حیوان را قهرا و حیوان آنها را لازم نمی گیرد پس فایده در ذکر آن اینست که خدا قهار
غیر مقهور است و او هیچ چیزی مغلوب و مقهور نمیسازد و آنها مقهور باری اند تدبر تفهم **اشکال** سنة ابتداء نوم است یا بالانفراد پس فرق هر دو لفظ تکرار بلا فایده
باشد و اگر بالانفراد است پس عند ذکر الاعلی حاجت ذکر ادنی نمی باشد چه ضعیف تابع قوی است سلمنا ذکر در بیان مقرر است که در رفع معایب ذکر اعلی در ابتدا میکنند

جواب سؤال خواب اهل جنت

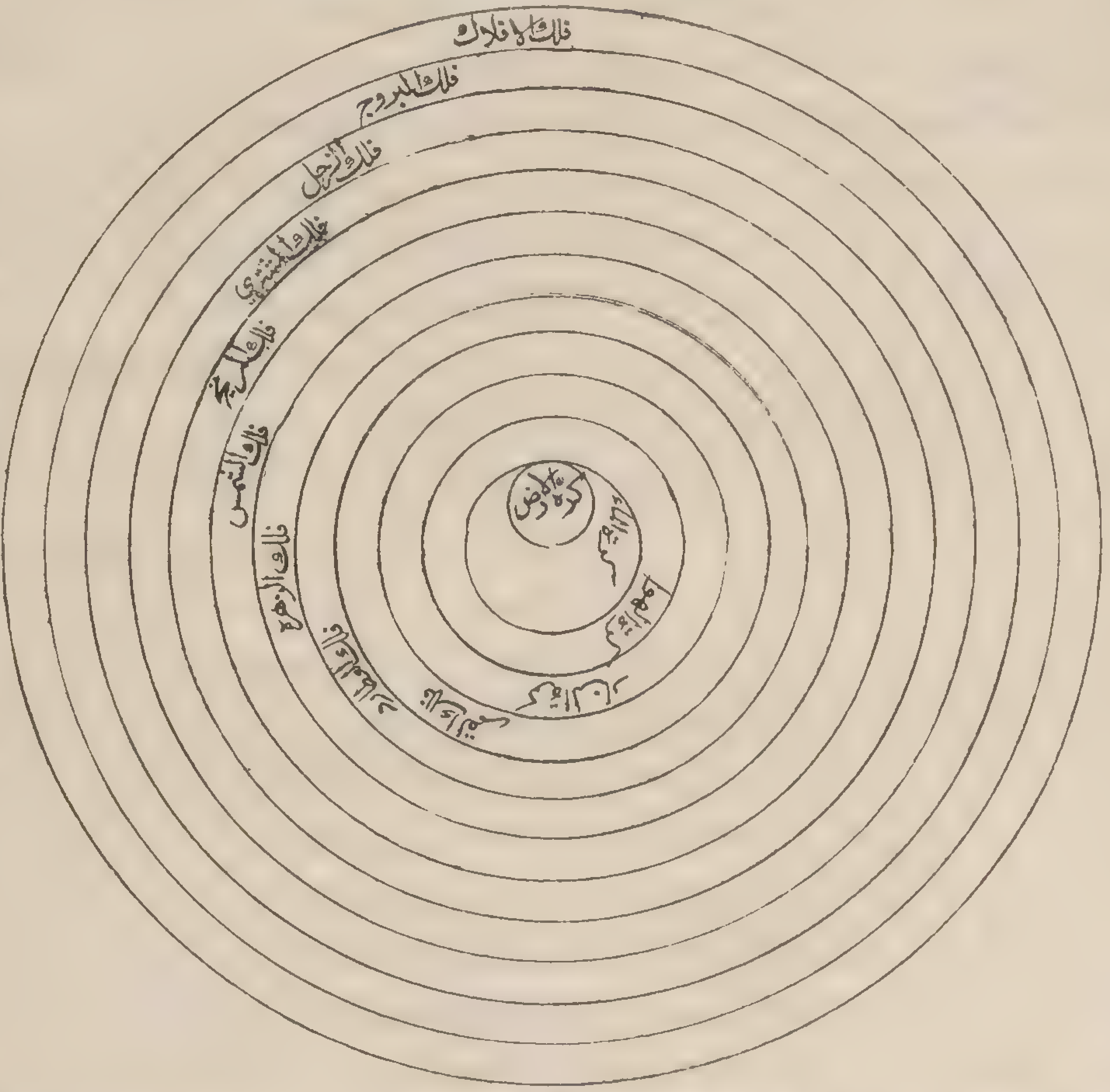
جواب سؤال سمعی و عقلی

جواب سؤال لا تاخذه



بعد ازان ادنی چون ما ضربته حتی ما کلمته در اینجا لازم بود که بگوید لا نوم و حتی لا تاخذه سنة در عکس آن چرا وارد شد **جواب** فی المطول قدم سنة مع قدمه
لازم از نوع خفیف خوابست پس ذکر آن بصورت نفی من ابتدا المقدمة الی الانتهاء من حیث التدرج من التنزل الی الترقی باشد اینهم در بیان
جاریست که ما کلمته و لا ضربته چه کلام در باب مبادی و ضرب در باب غایات محسوب است **و** غرض در چنین مقام افهام سامع بنفی مبادی و غایات میباشد
**جواب** بعض علام آنکه بعض احیان اشخاص خصوصا چون آکلین افیون و تریاک را نعاس و سنة طاری بالانفراد و بعض شاربین شی مرقد و منوم را
دفعة خواب بغیر سنة طاری میشود پس فرق هر دو لفظ در یک مقام آورد تا خلق بدانند که این دو شی خدا را در هیچ وقت نه انفرادا و نه اجتماعا چه من حیث الطبیعة
چه من حیث العوارض لاحق و طاری نمی شوند و او تعالی از همه اینها منزه و برتر است ثم الله اعلم **سؤال** اللهم بعینک التی لا تنام و بوجهک
الذی لا یفنی در دعاء اهل البیت علیه السلام وارد است و خدا وجه و عین در روئی اگر ندارد پس التماس بلفظ لا یجوز چرا وارد شد **جواب** این دعیه
اگر صحیح شوند پس ما ول اند بذات تعالی چه عین و وجه در لغت نیز بمعنی ذات آمده اند و ازین باب است کل شی هالک الا وجهه و یبقی وجه ربک است **بحث**
**تامن** له ما فی السموات و الارض در مجلد سابق مکرر ذکر ارض و آسمان مسطور گردید و مراد در اینجا از اضافت و نسبت سموات و ارض بسوی تعالی
اضافت خلقی است و آنچه مخلوق باشد ملک و مملوک خالق حقیقت باشد پس جمیع آنچه در میان آسمانهای و در زمین و در بطون آنها است همه
ملک و خلق باری است پس خالق آنها حی و قیوم باشد و بغفلت و بیخبری از آنها نظم و بقاء آنها فاسد می شود **پس** بقول ذکر سموات و ارض
گویا بیان برای ذکر وصف حی و قیوم لا تاخذه سنة و لا نوم باشد یعنی هر که مالک ملک ارض و سموات و ما فیهما باشد او را غفلت و جهل نمی باشد
**آیا** آسمانها و زمین کروی اند **یا** سطح غیر کروی صحیح و اکثر نزد متکلمین کروی اند **و** لکن نزد حکما افلاک ملصق یکی با دیگر اند چنانکه در علم هیئة اشکال
آنها بتصویر و تقریر آورده اند **اما نزد** علما اسلام مطبق انداز آسمانی تا آسمانی باکثر صحاح اخبار خاصه و عامه مسافت پنجصد ساله است و هر آسمانی
در غلظت مسافت پنجصد ساله نیز می باشد **و** در هر یکی خلقتی عجیب و غریب با نواع شتی مع خصایص و لوازم می باشد لا یعلمها الا الله چنانچه شمه از آن
حالات و هیئات سماوی و ارضی در مجلد اول و ثانی ذکر شده **سؤال** بقید له ما فی السموات و الارض گویا گمان می شود که خود آسمانها
و زمین مملوک و در تصرف باری نمی باشند چنانچه شخص ساکنی در خانه غیری مالک اشیاء ما فی بیته می باشد لکن مالک خانه بذاته نمی باشد
چون زارعی مالک منافع احیاء و مزارع ارض می باشد نه مالک زمین و مقام مقتضی بود که بگوید له السموات و الارض فقط و اگر و ما فیهما
نمی گفت اهل آن می شد زیرا که بثبوت اصل فرع نیز ثابت می گردد **جواب** چونکه بالضرورة آسمانها و زمین از مخلوق خالق اند در ان هیچ شبهه
و شک نمی شود چه وجود شی بذاته محال است پس با قیام ذات آنچه در آنها است آیا آنها بذاتها اند یا ملک خالق پس ازاله ابهام کرد که اکثر آنها اگر چه
آنها جواهر قائمه بالذوات اند لکن همه آنها موجود بایجاد خالق واجب تعالی اند پس مملوکیت همه ساکنان آنها مخصوص بخالق واجب است چنانچه
عبید و اما و غلام اقایان احرار اند و ایشان مع خود احرار مملوک مالک الملوک و خالق آنها اند **جواب ثالث** لفظ له بسبب جمع جار و مجرور فایده حصر و ما
عامه افاده استغراق نیز میکند پس برای آن له ما فی السموات و ما فی الارض ذکر فرمود تا همه موجودات ما فیهما از عاقل و غیر عاقل داخل و شامل
آن از مخلوقات تعالی و برای او تعالی خاص بدانند و احدی گمان نکند که هر شی از آنها ابتداء خاص برای او سوی الله یا باشتراک تعالی باشد چون ملوک
مالکان و مزعوم مشرکان و بتپرستان و نمرود و شداد و فرعون و هامان که ادعاء الهیت و دعوای مملوکیت ما فی الارض و فی السماء کرده بودند **بلی** باقی ماند
که فقط ما فی ارض و سما و صریح ملکیت آنها را در اینجا ذکر نکرد زیرا که بر ایجاد و خلق آنها احدی از ممکنات من حیث الاجتماع و الانفراد ممکن و قادر نیست لهذا در ایجاد در معرض
تصریح نیامد الا آنکه بذکر صغیر و اثبات او کبیر در ثبوت بالاولی برای او تعالی باشد **سؤال** لفظ من فی السموات و من فی الارض چرا نفرمود بقید ذوی العقول
غیر ذوی العقول نیز داخل شوند و ما فرمود که شرف موجودات از ما برآید **جواب اول** چون ما شامل ذوی العقول و غیر ذوی العقول و الجمادات است چنانچه در دو مجلد اول
اشعار و اخبار و آیات بر عمومیت ما ذکر گردیده اند پس بذکر من صغار را مفهوم میشد که غیر ذوی العقول از ما فی السموات و الارض مملوک باری نمی شدند **جواب ثانی**

این معقول تر است چونکه کل ماسوی الله همه عالم ممکن مخلوق باری واغلب واکثر مخلوق غیر ذوی العقول اند پس ذکر ما بجهت اکثریت واغلبیت آنها صادر شده والله اعلم
**سوال** آسمان حقیقی دارد یا نه **و آیا** آسمان حرکت دارد **یا** زمین حرکت دوریه دارد **یا** نه فلک حرکت دارد ونه زمین بل بغیر ان می باشد وآن غیر
چیست **جواب** درین مسئلهٔ حکماء دو قول دارند **احدهما** قول بطلیموس مع همه آخرین اوست که افلاک تسعه یا فلک الافلاک وکواکب سیاره
وثوابت وشمس وقمر ثابت است و زمین غیر متحرک و فلک شمس در یک شب وروز یک دوره از مشرق بمغرب واز مغرب بمشرق میکند وتمثال اشکال
دوایر سیزده گانه افلاک وزمین مجموع با دیگر کره ها چنین نوشته اند




**وثانیهما** قول فیثاغورس وهمین مختار جمعی از فرنگ است که بالکل فلکی نیست بل شمس وکواکب سیاره وثوابت وزمین معلق محاذ به یک دیگر قایم اند
اما حرکت دوریه زمین دارد ونه فلک چه نزد ایشان فی الاصالت فلکی نیست بل آنچه نیله گون مینماید انتهاء نظر است **و** بطلان قول ثانی
ضروری بل کثیری از حکماء و کافهٔ متکلمین غلط محض دانسته اند و ما درینجا اقناعی چند دلیل بر بطلانش ضبط میکنیم **اول** حرکت ارض خالی ازین نیست که
دولابی است **یا** رحائی **بنا بر اول** زیر زبر و زبر زیر لازم می آید **و بنا بر ثانی** بحرکت ارض لامحاله مغرب بمشرق ومشرق بمغرب وجنوب
بشمال وشمال بجنوب در بعض اوان گردد واحدی الی حین ادعاء احساس آن نکرده فعلی التقدیرین ضروری البطلان است بجهت آنکه برعکس مشهود دانسته

ارض و مدارها جواب اشکال دوم



وآن جهل سوفسطائیه است **دلیل ثانی** اگر زمین مثلا حرکت رحائی دارد پس حرکت او اگر از مشرق الی المغرب باشد وشخصی که از نقطهٔ غربیه حرکت شرقیه
بالاراده کند پس ابدا واصلا وابدا بارادهٔ خود بمشرق نرسد وحال آنکه بسیاری دوره اطراف شرق وغرب کردند خصوص درین ازمنه جهازهای
فرنگ اکثر در سیر خود دوره نواحی واطراف زمین میکنند وبمراد خود میرسند انکار این نیز سفسطه است پس ضروری البطلان است **دلیل ثالث**
بعضی فرمودند اگر ارض حرکت مستدیره دارد ولو بسبب ونیز اگر اجزاء آن من جهة الطبیعة حرکت مستقیمه داشته باشند پس درین حال هر دو حرکت
مستدیره ومستقیمه اگر بالذات از مبدء واحد صادر شوند چنانچه مفروض است پس منافاة باهم در حرکتین لازم می آید پس اگر هر دو حرکت متضاده باقی مانند
پس اجتماع دو قوی متنافی مساوی لازم می آید از آنکه ممتنع المحالات است واگر تمانع درمیان طاری گردید پس ارض از حرکت معطل ماند این خلاف مفروض
است **واگر** قوی از حرکتین باقی ماند پس اگر آن از ارض است آن باطل بحرکت سنگ ملقیه بسوی جهت مقصود وملقی مخالف حرکت ارض میشود فعلی التقادیر
حرکت ارض باطل است **دلیل رابع** مثلا حرکت ارض اگر اطرف شرق باشد وتیرانداز بقوة تامه معینه تیر را دفعة از مبدأ شرقی بسوی غرب اندازد وحرکت تیر
اگر اسرع از حرکت ارض باشد پس حرکت غربیش سریع تر از حرکت شرقی نماید **واگر** مساوی باشد پس حرکت شرقیش ابدا اصلا محسوس نشود و
حرکت غربیش اسرع باشد **واگر** ابطاء باشد پس حرکت غربیش شرقی نماید وهمه اینها بر خلاف واقع باشد وخلاف واقع واجب البطلان است **اگر گفته**
**شود** که شاید هوا مشایعت کرهٔ ارض کرده باشد چنانکه کرهٔ نار مشایع فلک علی زعمهم کرده **جوابش** آن است که حرکت فی الشعور متصور میتواند شد
مگر بسبیل تسلط محیط بر محاط واین غیر معقول است بخلاف تسلط محاط بر محیط چه اگر هوا مثلا محرک میبود سزاوار بود که دو حجر مختلف در صغر وکبر اگر از یک موضع بهوا انداخته شود
بیک موضع از زمین بیک آن اصلا نتوانند رسید زیرا که محرک واحد بقوه واحده مر کبیر را کمتر از صغیر خواهد برد وحال آنکه قوه تحریک هر دو مساوی بود بلا تفاوت
**اگر گفته شود** که شاید هوا با فی الهوا مشایعت نموده **جوابش** بگوئیم که این نیز غیر معقول است زیرا که تسلط محاط بر محیط عام است او غیر معقول است
پس بطلان لازم ملزوم نیز باطل است پس بطلان قول فیثاغورس شق اول ثابت گردید **دلیل خامس** اگر زمین بذاته حرکت طبیعی دارد این نیز
ضروری البطلان است زیرا که اگر محرک طبیعت او خود نفس اوست پس توقف شی علی نفسه دور لازم می آید **واگر** غیر است پس اگر غیر واجب الوجوب باشد
تسلسل لازم می آید **واگر** حرکت بذات خود وبجاذبه شمس دارد درین هم همین کلام است مع هذا اگر هر دو حرکت متنافی باشند چنانچه جایز وممکن است که
آنچه از دو طبیعه متباینه از دو حرکت ظاهر وصادر شود متباین ومتنافی باشد نه متحد علی کل حال پس درین حال هم تحقق حرکت ارضی باطل میشود **سلمنا** پس
لازم می آید که هیچ پرنده یا سنگی وکلوخی از زمین بجو متصاعد نشود واگر بلند شد اصلا فرود نیاید زیرا که جاذبه آفتاب وکواکب در جهت هر قدر شی از زمین بلند
شود بعید از ارض وقریب بآفتاب میشود وجاذبه شمس اقوی باشد وحالانکه بهر حال صعود میکنند وفرود می آیند **اگر گفته** شود که جاذبه آفتاب بلند میشود
غلط محض است زیرا که شی بعید آنقدر جاذبه ندارد بقدریکه شی نزدیک جاذبه دارد والا باید هیچ جانور وبرف وباران اصلا فرود آمدن نتواند **سلمنا**
که جاذبه شمس وبه بریدن خود جانور را جاذبه او قوی شده بلند میشود پس این زمین با ثقل عظیم وجسم ضخیم چگونه بر مرکز حال خود مع بعد جاذبه آفتاب قرار
گرفته پس بهمه این ادله حرکت ارض باطل گردید **دلیل سادس** آنچه از بالا نیله گون مینماید اگر فلکی ذی جرم نباشد پس او مد نظر باشد این غلط سفسطه است
چه مثلا قدر که تو از زمین بلند بسببی میشوی چنانچه بعض فرنگ در **لکهنو** که فانوس دخانی بلند شده بودند پس نقل کردند که از زمین وجبال وآب آن در روز روشن
هیچ معلوم نمیشد مگر سیاهی یکسان چه لازم بود که زمین هم نیله گون ببعد سیاهی نمود زیرا که مد نظر بود چنانچه از بالا نیله گون می نماید **و آیا** نمی بینی که از مسافت
بعیده شکل جبل رفیع سیاه مینماید وآن لازم اجرام کثیفه است چونکه فلک از اجرام شفافه نیلی رنگ است لهذا در شب وروز نیله گون مینماید تفاوت نمی کند
**سلمنا** که این مد نظر است نه جرم فلک پس اگر جاذب آفتاب کوکب اند وجاذب کواکب بعد انتها اینها کدام جرم ثقیل میباشد پس **یا** تسلسل لانهایت
لازم می آید **یا** غایت ونهایت آن اول باطل بالاتفاق **و** ثانی مطلوب وهمان شی منتهی نیله گون فلک باشد **واکثر متکلمین** همین شق اول را اثبات
کردند **تنبیه** هرگاه باصطلاح حکماء افلاک تسعه مع حرکت فلک شمس و فلک الافلاک ثابت گردید پس **بدانکه** همین المسلمان شریعت مرتضویه

حرکت ارض
ادلهٔ بطلان

تعبیر بارض و سموات سبع و کرسی و عرش میکنند **اما حرکة فلک و شمس و قمر** نزد اسلامیین بارادهٔ و تدبیر خالق مدبر حکیم دایما می باشد چنانچه **در حدیث**
در جواب زندیقی حضرت قران ناطق ع فرمود اذا سئله این تغیب الشمس قال ع انحدرت سفل القبة دار بها الفلک الی بطن السماء صاعدة ابدا الی ان تنحط
الی موضع مطلعها الخ یعنی آفتاب کجا غایب میشود حضرت صادق علیه السلام فرمود که فرو میرود باسفل قبهٔ غربی و دور میکند آن فلک او تا بطن آسمان بصورت حرکت
تصاعدی بعد آن حرکت نزولی یعنی از نصف روز گو یا حرکت انحداری دارد تا آنکه غروب از افق غربی میکند تا وقتی که تحت زمین و در بطن آسمان میرسد و از آن نصف
با فلک خود حرکت صعودی ابدا دارد تا آنکه از افق شرقی بر آید بالای زمین بنصف روز برسد **در اکثر اخبار خاصه و عامه** مرویست که حرکت آفتاب و فلک ملایکه
است و این **نزد متکلمین** ماول آن بانکه ملایکه موکل آفتاب و ماه در حفظ تدویر و تدبیر من الله اند علی کل حال افلاک که عبارت از سموات عند اهل الشریعت است
و حرکت آسمان و عدم حرکت زمین ثابتست پس قول بخلاف آن باطل محض ست ثم الله اعلم **اشکال** سما چگونه قطع شود که بمعنی سقف این زمین مجسم محدود الجهات
باشد چه در لغت معنی آنچه مرتفع باشد او سما باشد و نیز بمعنی باران است چنانچه جمعی از زنجیر های سبعه این من منکر محض اند از وجود آسمان بمعنی فلک و سقف
بلکه او مد نظر است **جواب** این در جلد اول رفته حالا میگویم که سما در لغت کل سقف مظل باشد **در قاموس** گفته السماء سقف کل شی و کل بیت
یعنی آسمان سقف هر شی و خانه باشد پس در لغت و شرایع سلف و خلف سقف مظل مرتفع عالی ابی کون علم و تخصیص باین سقف نه تنها بشریعت محمد عربی خاصة بل
بکتاب الله محمدی و بکتب منزله نصرانی و یهودی نیز باشد چه در همه اینها باین فلک الارض سما نامیده شده و هرگاه فلک بقواعد فلسفه نیز ثابت و قطعی
گردید پس اطلاق سما بر فلک ثابت شد عقلاً و وضعاً و نقلاً و باجماع امم و هر کس که منکر همین امر ضروری و مجمع علیه امم و عقلا و کتب منزله سلف و خلف را شود
سفسطه است و جهل و در کفر و ارتداد او شکی نیست و چاره او نیست اگر موت نار جهنم **اشکال** نزد اسلامیین سماها هفت اند **واما** زمین و آنهم موجب
و الارض مثلهن هفت اند پس در اینجا لازم بود که له ما فی السموات و الارضین میفرمود و حال آنکه و الارض بمفرد فرمود این منافی آیهٔ و الارض مثلهن
باشد **جواب** این در مجلد اول گذشت و اینجا میگویم که ارض در اصل بمعنی جنسیت دارد لهذا با فراد آورده چه در جنس و احد و جمع داخل است ثم الله اعلم
**بحث تاسع** من ذا الذی یشفع عنده متفق علیه مفسرین ست که من در اینجا استفهام انکاری برای نفی است یعنی کیست آنکس یعنی احدی نیست که در
قیامت شفاعت کند در اسقاط مضرة یا در زیادتی منفعت برای عاصی علی خلاف و برای خلاصی یا تخفیف عذاب کافری بالاجماع نزد خدا مگر بفرمان و اجازهٔ
خدا شفاعت برای مومن بالاتفاق حاصل میشود **ایا** برای اسقاط یا برای زیادتی ثواب و در امت دو قول است **ثانی** مختار وعیدیه است **و قفال**
میگوید که خدا اجازت شفاعت برای مومنین غیر مطیع نمیدهد برای عدل و حکمت او تعالی چه بقبول شفاعت در مومن غیر طایع تسویه میان اهل طاعت و اهل
معصیت لازم می آید پس اگر عامل و غیر عامل و مطیع و متمرد در یک محل باشند این تسویه عدل نیست بل ظلم است چه معلوم است که آنکس مدت العمر
بجان فاعل اعمال صالح و بذل مال و ال و جان و ترک لذات و مباحات فضلاً عن ترک المعاصی برای خدا کرد و آنکس که بخلاف آن رفتار نمود برابر او
نیست و تسویه او بذی الاعمال ایصال حق مستحقین کان بغیر مستحقین قبیح باشد لهذا نفی عام فرمود **و باستثنا** اثبات شد که در مومن مرضی الاعمال و افعال
او حاصل میشود نه بغیر او **و نزد** کعبی که ابو القاسم بلخی باشد عفو هم از معاصی عموماً و خصوصاً مطلقاً قبیح غیر جایز است چه از عظم اصول دین بل اصول ثانی
بعد توحید عدل الٓهی است و در توحید منافی توحید محال و ممکن نیست همچنان در عدل تعالی منافی آن اصلاً و ابداً جایز نیست و عفو منافی عدل است فضلاً
عن الشفاعت پس خدا از آن تعم و منزه است اسناد آن الی الله جایز نیست **اجوبه** مقالات وعیدیه از اول مجلد اول الی هذا مکرر ذکر شد که عفو و شفاعت
برای عدهٔ مومنین عقلاً و سمعاً جایز بل بوعده تعالی الحجاز آن واجبست **شیخ المشایخ** فرمود که خدای مهربان بندگان خود را بعدم تصریح وعدهٔ شفاعت در خوف
در جا نهاد تا اعزا و اغوا خلق بکفر و معصیت حاصل نشود بلکه جمعی از اهل معانی فرمودند که خدا قلوب بندگان را بسوی خود کشید عاجلاً و آجلاً چه گویا اشاره کرد که
ای بندهٔ من اگر راغب دنیایی و او ملک من و تو بندهٔ منی از من بخواه بغیر من تو سود نمیدهد و اگر طالب خلاصی آخرتی او هم ملک من است بغیر اجازهٔ من با جدی نمیرسد
پس در دنیا و آخرة از من بیزدار من جاره مداری اللهم باسمائک الحسنی و صفاتک العلیا خارعنا و کرمنا فی الدنیا و الآخرة **شعر**



علی الله فی کل الامور توکلی ٭ و بالخمس اصحاب العباد توسلی ٭ محمد المبعوث حقاً و بنته ٭ و سبطیه ثم المرتضی علی ٢
**بحث عاشر** یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم آید و خلف و ظرف زمان مراد اند یا مکان علی خلاف فیهما **و کشاف** گفت ما فی السموات
و الارض یعنی اهل السموات و زمین مراد این از معلوم قبل و بعد سموات و ارض باشد و در آن مفسرین خلاف کردند **نزد** مجاهد و عطا و سدی خدا می داند امور
دنیا قبل از ایشان چه بود و امور آخرة را که بعد از ایشان چه خواهد بود **نزد ضحاک** و کلبی بر عکس این میباشد یعنی میداند امور پیش روی ایشان که آخرة
باشد و امور پشتیبان ایشان که خلف ایشان آمدند **نزد** ابن جریح میداند آنچه گذشت پیش از ایشان و آنچه بعد از ایشان میگذرد **نزد** عطا و ابن
عباس میداند از آسمان تا زمین که پیش روی و حضور ایشان است و میداند آنچه مخفی از ایشان در آسمانهاست **نزد مقاتل** و واقدی میداند
جمیع آنچه پیش از اهل آسمان یعنی قبل از ملایکه و آسمانها بوده و آنچه بعد پیدایش و بعد فنا همه اینها می باشد **نزد** بعضی میداند آنچه پیش از ایجاد همه
اینها و بعد ایشان می باشد **نزد** جمعی میداند جمیع آنچه از اعمال و افعال و اقوال خلایق از خیر و شر از احوال ایشان و ثواب و عذاب ایشان بروز جزا
ایشان باشد **و نزد** بعضی حمل بر عموم این وجوه ممکن و اولی است **تنبیه** غرض از علم و حصول آن تخویف خلق و دفع مزعوم آنانکه میگویند خدا چنین
ایجاد شی عالم بشی می باشد نه قبل ایجاد و نه بعد افنا او و یا پس ساینده آنانکه اصنام و پیران خود را بزعم خود شفیع خود دانسته بودند بقولهم هؤلاء
شفعاؤنا عند الله **نزد رازی** مقصود از این اظهار علم با حوال شافع و مشفوع باشد در آنچه متعلق بثواب و عقاب است **سؤال** شفعا کدام اند
**جواب** شیخ المشایخ فرمود بغیر وعیدیه اتفاق اهل قبله است که شفیعان معصومین اند که از ایشان بندوا تهم معاصی صادر نشده و همین را عقل هم
مقتضی ست **اما** معصومین که مطهر اند سه صنف اند **آ** ملایکه **ب** انبیاء **ج** ائمه البیت اطهار علیه السلام **یا** بغیر ایشان شفاعتی هست **یا** نه مشهور و مروی
در مستفیضات اخبار **و** آثار صحیحه آنست که برای غیر این اصناف جهاگانه نیز هست **و** ایشان نیز چند صنف اند **آ** علما **ب** شهدا **ج** صلحاء **د** صادقین مومنین اند
**و** همین مختار رازی و نیشاپوری مع جم غفیر است اللهم اجعلنا من الشافعین و المشفوعین برحمتک یا ارحم الراحمین **بحث حادی عشر** و
لا یحیطون **نزد** لیث کل من احرز شیاً او بلغ علمه اقصاه فقد احاط به یعنی هر کس که حفظ شی کند یا برسد علمه او منتهای او را بتحقیق آن را احاطه کرد چه چیز را
که از ابتدا تا تمامی آخر کما هو حقه و کنهه کلاً و جزاً بداند پس او محیط باشد **و** از اینجا بحر یکه بهار دور زمین گرفته آن را **بحر محیط** میدانند ماخوذ از حاطه یحوط حوطاً و
حیطة **و** حیاطة بمعنی حفظ و صیانت باشد **و** حوط خیط مفتول است **و** حوط کرمه تحویطاً بنا کرد دور او دیواری را **و** حایط جدار یعنی دیوار جمع او حیطان و حیاط جدران
است **و** احتیاط للنفس بمعنی اخذ بوثاقت باشد **و** از اینجا قول فقها در مسایل خلافی احوط باشد یعنی قولی را متمسک شد که مفهوم آن حاوی همه اقوال **یا** و لیکن
باید در حال شود یا بعمل آن مصون و محفوظ از خطا باشد بر ایه ذی یحیطون **بحث ثانی عشر** لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء شی نکره مع با بعضیه چه من اگر چه برای بیان
شی است لکن در اصل بمعنی تبعیض وارد **ایا** در اینجا مراد مختص صفت علم تعالی است **یا** معلوم تعالی است در آن دو قول است **اول** مختار جمعی از مفسرین اشعریه است
پس بنا بر آن کل خلایق احاطه نمیکنند و فرا نمیگیرند اجتماعاً و انفراداً از ملایکه و جن و انس چیزی قلیل را از علم او تعالی یعنی محیط نمیشوند بعض علم باری **ثانی**
مراد از علم معلوم تعالی است یعنی بصورة احاطه فرا نمی گیرند بعض معلوم تعالی را چنانچه میگویند و من علم الشافعی او الحنبلی یعنی این مسئله از علم شافعی است یعنی
از معلوم شافعی و حنبلی است زیرا که علم شان در دل شان است **و فخر رازی** **شیخ المشایخ** اول را باطل کردند بچند دلیل **اول** اگر مراد از علم نفس
صفت باشد پس تبعیض صفت تعم لازم می آید و آن محال است برای آنکه من برای تبعیض در اینجا است **ثانی** بما شاء شامل میشود مگر معلوم **ثالث** کلام
در اینجا در معلوم است پس گویا چنین شد انه تعالی عالم بکل المعلومات و الخلق لا یعلمون منها الا القلیل **تنبیه** بعد نفی اثبات کرد پس گویا مراد چنین که احاطه
من حیث الکنه و الحقیقة کما ینبغی نمیکنند بعض معلوم تعم را مگر آنچه در آن بعض بخواهد اطلاع میدهد ایشان را بواسطه وحی و الهام و بغیر این اطلاع آن ممکن نمیشود چه مراد
علم باشد پس صفت ذات تعالی است و وصول آن بغیر وحی الهی محال است چه مراد معلوم تعالی باشد او غیر منتهی و غیر معلوم خلق است مگر جزئی قلیل از آن بواسطه
عقل و وحی حاصل شود **و جمعی** گفتند علم غیب مراد است و اطلاع بر آن نمیدهد کسی را مگر بعض رسولان ببعض آن بسبب لقوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه

للعدا الامن ارتضی من رسول **اشکال** این بنا فی اخبار وخطب صحیحه متواتره حضرت امیر علیه السلام است انا عالم المنایا والبلایا **و** سلونی قبل ان تفقدونی
فعند جوانحی علما جما و امثال آن که علم کان وما یکون الی القیمه باشد ائمه هدی دارند **جواب** اصلا منافاة ندارد چه همه علوم همه خلایق از ملایکه و
انبیا و ائمه علیهم السلام بالنسبه علم و معلومات الله تعالی نهایت قلیل گویا از دریای محیط قطره آبی برآمده شده معهذا همه آن علوم بایشان نداده اند کسی اعلم الله **تنبیه**
در اینجا ثابت گردید که همه علوم خصوص علوم ملایکه و انبیا و ائمه علیهم السلام من لدن تعلم است پس جمیع آنچه ایشان بیان کردند یا خبر دادند بصورة غیب از خدا بوحی و الهام
بایشان رسیده نه بریاضات صوفیه و مکاسب خلقیه **بحث ثالث عشر** در وسع کرسیه وسع بمعنی احتمال و طاقت است چنانچه میگویند وسع فلان
الشئ یسعه سعة اذا احتمله واطاقه وامکنه القیام به ولا یسعک هذا بمعنی طاقت آن داری و متحمل میشوی **و** از اینجاست حدیث پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم در جواب عمر خطاب لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی یعنی اگر موسی زنده بودی البته گنجایش و طاقت گذاره نداشت مگر پیروی من **اما**
**کرسی** در لغت بکسر سین بمعنی سریر و علم و ملک و بنیاد شئ **و** جمع آن کراسی باشد **در مجمع و مبانی** فرمودند که کرسی هر اصلی است که بران اعتماد
کرده میشود **در کبیر** گفت اصل ان در لغت از ترکب شئ بعضی بابعضی باشد چه ماخوذ از کرس و آن ابوال و ابعار است زیرا که تلبد بعض فوق بعض باشد
**واکرست** الدار بمعنی خانه که دران ابعار و ابوال بعضی بربعض جمیع شده باشد **و** تکارس الشئ بمعنی ترکب باشد **و** از اینجا کراسه است برای ترکب بعض اوراق
آن بربعض **و کرسی** چوبی را نزد بعضی برای آن کرسی نامیدند که نه اجزا او یکی بادیگر تراکب و پیوندی دارند **نزد** بعض برای آنکه محل قعود آدمی و
معتمد علیه میباشد **و** برای همین بنیاد خانه را کرسی نامیدند **در الجنان** فرمود کرسی از کرس و آن اصل هر شئ باشد چنانچه میگویند فلان کریم الکرس یعنی
کریم الاصل **و در عرف** کرسی میگویند بآنچه **در کشاف و بیضاوی** فرمودند ما یجلس علیه ولا یفضل عن مقعد القاعد یعنی کرسی
چیزیست که بران نشسته شود و چیزی زاید از جای نشیننده نماند **بحث رابع عشر** در وسع کرسیه در کرسی مفسرین خلاف دارند **قول**
**الاول** مراد از کرسی تصویر عظمت و تقریر کبریائیت در انظار خلایق است نه کرسی است و نه قاعدی و نه قعود چون وما قدروا الله حق قدره والارض
جمیعا قبضته یوم القیمه من باب المجاز بان تمثیل داده و همین مختار ابومسلم است **قول ثانی** اول علم است چه علم را کرسی نامیدن از باب تسمیه صفت
شئ باسم مکان باشد چه آن علم موضع عالم است **و** همین قول ابن عباس و مجاهد و سعید جبیر **و** همین مروی از امام ابوجعفر **و** ابوعبدالله است **و** بعلما کراسی گفته میشود
چنانچه اوتاد الارض بایشان گفته میشود زیرا که بایشان قوام و نظام دین و دنیا است **و بروایتی** عرش علم باشد پس حاملان عرش علم علما اند و
اینها تعبیر بکرسی فرمود و سادات علما انبیا **و** ائمه هدی علیهم السلام **و** بعد ایشان آنانکه از ربانیین نعل بالنعل و لفظ بلفظ رفتار کنند **و در کتاب**
**توحید و معانی و صافی و نور** وغیرها مرویست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیده شد عرش و کرسی چیست آنحضرت فرمود که بوجهی عرش جمله خلق و کرسی
وعا او باشد **و** در وجه دیگر **عرش** علمیست که خدا بران اطلاع داده انبیا و رسولان و حجتهای خود را **و کرسی** علمیست که اطلاع بران نداده احدی را
نه انبیا و نه ملایکه و نه ائمه را **در معالم** روایتی دیگر از ابن عباس رض کرده که کرسی صحیفة العلم است و صحیفه علم را کراسه میگویند **و قول ثالث** مراد از
کرسی ملک و خلق یعنی وسیع است ملک تعالی آسمانها و زمین را این تسمیه مکان ملک باسم ملک باشد این وجوه ثلثه بنابر مجاز اند **و قول رابع** آنکه کرسی
شئ جسمانی باشد **بیضاوی** گفته و همین فلاسفه فلک البروج میناسند که مقعد بروج است ستارگان ثوابت است و آن محیط آسمانهای هفتگانه است
**آیا** این ممکن و جایز است یا نه **جم غفیر** فرمودند البته نقلا مشهور و مبنوی در لیلة العروج است **اما عقلا** وجود آن جایز بل حکما افلاک تسعه را
ثابت کردند و همین کرسی فلک البروج و عرش را فلک الافلاک نامیدند و بظاهر قران امکان عمل بآن واجبست **پس** اعتقاد بوجود سماوات و کرسی و عرش جسمانی لازم
و ثابتست **بلی** آنچه بغیر این از وجوه دیگر وارد شده است از باب تاویل باشد منافاتی مابین تفسیر و تاویل نیست چه در قران تفسیر و تاویل و بطون است
تفسیر چیزی و تاویل چیزی دیگر وارد در مقدمات مجلد اول مذکور کردید **پس قایلین بجسمانیت** روایات بسیار کردند **در کافی و تفسیر**
**عیاشی** مرویست از آنحضرت شاید مراد حضرت صادق آل محمد باشد پرسیده شد آسمانها و زمین را کرسی وسعت دارد یا برعکس آن می باشد



فقال علیه السلام ان کل شئ فی الکرسی پس آنحضرت فرمود بدرستیکه هر شئ در کرسی است **در مجمع و مبانی** اصبغ از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده
که آسمانها و زمینها و آنچه در آنها است مخلوق در جوف کرسی اند **و** حاملان او باذن الله چهار ملک اند **ملکی** بصورة آدم و او اکرم صور علی الله است و کار وی
تسبیح او و دعا برای بنی آدم است که روزی و باران و شفاعت به بنی آدم دهد **و ملکی** دیگر بصورت گاو نر است و آن سید بهایم است و او روزی و حیوة را
بهایم میطلبد **و ملکی** دیگر بصورت کرکس است که سید طیور باشد و او روزی و حیوة و شفاعت برای همه طیور میطلبد **و ملکی** دیگر بصورت شیر که سید
درندگان است و او روزی و شفاعت برای درندگان میطلبد **و در معالم التنزیل والجنان** روایت کرده که عن مقاتل عن علی
کل قائمة من الکرسی طولها مثل السموات السبع والارضین السبع وهو بین یدی العرش ویحمل الکرسی اربعة املاک لکل ملک اربعة وجوه واقدامهم
فی الصخرة التی تحت الارض السابعة السفلی مسیر خمسمائة عام الخ ملخص آنکه حضرت امیر علیه السلام فرمود هر قائمه از کرسی طولش هفت آسمان و هفت زمین دارد
و آن کرسی پیش روی عرش است و حاملان آن چهار ملک و هر ملکی چهار روی بچهار صورت دارد و قدمهای آنها بر بالای سنگی زیر زمین هفتم که اسفل همه است افتاده و پانصد
ساله راه است بعد ان ذکر آنها مثل بالا نقل کرده **در روایت خاصه و عامه** مرویست که حاملان ملایکه تسبیح و دعا دارند از جمله آن اللهم اجعل لکل
منفق خلفا ولکل ممسک تلفا یعنی با خدایا بگذار برای هر نفقه دهنده خلفی را تا بکارش آید و برای هر ممسک بخیل تلف که بکارش نیاید **در معالم**
روایت کرده که ابن عباس گفته که آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه در کرسی چون درهمهای هفت گانه در سپر بزرگ افتاده باشند **در معالم** مرویست
الکرسی موضع امام العرش و معنی وسع کرسیه الخ معناه سعته کسعة السموات والارض یعنی کرسی پیش روی عرش نهاده شده بزرگی او چون وسعت
آسمانها و زمین است **در مرویات خاصه و عامه** است که هر زمینی بالنسبت فلکی چون حلقه صغیری در دشت بزرگی و همه آسمانها بالنسبت
یک دیگر همچون حلقه در بیابان بسیطی و هفت زمینها **و** هفت آسمانها چون دانه خردل **یا** حلقه صغیره در دشت بزرگ بالنسبت کرسی و کرسی محیط همه و عرش محیط
همه عالم است **در حلیة الاولیا** ابونعیم **و در درمنثور** وغیر ایشان از حضرت امیر علیه السلام روایت کردند قال علی الکرسی لؤلؤة
والقلم لؤلؤة وطول القلم سبعمائة سنة وطول الکرسی حیث لا یعلمه الا العالمون یعنی حضرت امیر فرمود کرسی یک دانه مروارید **و** قلم یکدانه مروارید
است **و** طول قلم هفت صد سال است **و** طول کرسی بحدی است که آن را نمیدانند مگر علما یعنی انبیا و ائمه هدی **در الجنان و معالم** مرویست که میان
حمله عرش و کرسی هفتاد حجاب از ظلمه و هفتاد حجاب از نور **و** غلظت هر حجابی پانصد ساله است اگر این نباشد البته از نور حمله عرش حمله کرسی میسوزند **اشکال**
بنا بر ظاهر تفسیر لازم می آید که عرش محل جلوس و قعود خدا باشد چنانچه مجسمه **حنابله و داود** نقل میکنند از صحیحین **بخاری** و **مسلم** که خدا بر عرش بالای
جمعه می نشیند و چهار انگشت گوشت او از دو عرش فاضل میماند **و** در کبیر نیز از ابن عباس نقل نموده که موضع قدمی الله **و** الا پس صحاح اخبار حدیثی دارند
**و** اگر تاویل آنها کرده شود پس ایجاد آنها من حیث الکرسی والعرش بالکل عبث بلا فایده از حکیم تعالی لازم می آید برادر وانیست **جواب اول** تجسیم و تشبیه
تعالی باطل محض بضرورة عقل و اتفاق اهل قبله غیر مجسمه و مشبهه غلط بحث است زیرا که مکان و جهت و مقام لازمه اجسام و هر جسم حادث ممکن است او تعالی واجب
مستلزم تجرد است **پس** ثبوت آن تاویل متشابهات نقلیه واجبست والا اجتماع متناقضین لازم می آید و آن محال است **پس** تمسک بظاهر نقلی ترک برهان
مقطوع عقلی که غیر قابل تاویل فی الاصالت است لازم می آید و آن هم محال است **پس** باقیماند منقول اگر قابل طرح نباشد تاویلش واجبست تا منافاة
از دلیلین زایل گردد **اما تاویل** کرسی و عرش بسبب اضافت الی نفسه تعالی برای تشریف آن و توقیر او در اسماع و انظار خلق است زیرا که اعظم و
اکبر مخلوقات است چنانچه کعبه را بیتی و ارواح انبیا را من روحی برای تشریف و تعظیم و توقیر آنها در خلق فرمود **و** وجود مکانی یا سریری مستلزم حلول سلطان
خصوص از سلطان مجرد عن التجسیم دران و جلوس بران نیست **بل** برای اظهار جاه و جلالت و شوکت و حشمت غالبا می باشد **تنبیه** هر گاه این متقرر کردید
پس ایجاد عرش و کرسی عبث بلا فایده نمی باشد زیرا که غرض اظهار جلال و عظمت سلطنت خود تعم و خلایق است و او مالک الملوک است **بل** سلطانی فی الواقع
سوار او نیست **معهذا** عرش و کرسی مطاف و قبله اعلی علیین و محل برکات و رحمات و فضل خود نهاد **و** سقف جنت می باشد پس ایجاد آن از

عبث باشد **اما جواب ثانی** از خبر مرویه صحیحین نزد امامیه مردود و غیر صحیح اند زیرا که رواة اکثر ایشان و کتاب کفار و منافقین از مارقین و ناکثین و قاسطین اند چنانچه شارح دیباچه بخاری در فصل من فی الجواب عن الطعن فی الرواة نوشته که **از خوارج** نغیه عمران بن حطان خطیب و شاعر و داعی الیهم بود و او برای ابن ملجم قاتل علی مرثیه گفت بعد این **داود** بن حصین می گوید و لیس من اهل الاهواء اصح حدیثا من الخوارج **و** راوی آن عمرو عاص شقی و معاویه باغی و مروان بن حکم و طلحه و زبیر واشال ایشان اند چه یکی از ملت و خروج بر امام زمان و از قتل خون محترم مسلمانان باز نماند از تحریف دین و افترا بر سید المرسلین از و چه باک است **و** جمهور محدثین و رجال اهل سنت نیز نقص صحت و طعن بر روایتش نوشته اند پس غیر ایشان بر آن چگونه عمل و اعتماد کرده توانند **تذکره** هرگاه این ثابت باشد پس بطلان آن خبر و اختلاق امثال آن دانستن واجب تر است لهذا حاجت تاویلش نیست **اما جواب ثالث** از خبر ابن عباس که هو موضع قدمی الله اول بطرق امامیه نیست سوای آن جوابش خود **فخر الدین** در ذیل آن گفته و من البعید ان یقول ابن عباس هو موضع قدمی الله تعالی و تقدس عن الجوارح والاعضاء وقد ذکرنا الادلة الکثیرة علی نفی الجسمیه فی مواضع کثیرة فوجب رد هذه الروایة او حملها علی ان المراد من الکرسی موضع قدمی الروح اعظم او ملک آخر عظیم القدر عند الله تعالی انتهی ملخص مطلوبش آنکه بعید است از ابن عباس که چنین روایت کند و حیثیت آن بانکه او نفرمود و جمیع در آن باد له که بر نفی جسم و بطلان آنکه قبل ازین مکرر درج کرده ام **و اگر** صحیح شود پس حملش واجب است که کرسی موضع قدم ملک اعظم که روح نام دارد یا غیر او که عظیم القدر عند الله است **و در الجنان** از بعض مفسرین نقل کرده که کرسی نام فرشته است که خدا اضافت او بخود برای تخصیص او و تنبیه بندگان کرد که او خلقی عظیم است پس شان او بزرگتر است آن ملک که کرسی نام دارد و از زمین و از همه آسمانها ثم الله اعلم **مبحث خامس** آده یؤده اوداً بمعنی اثقله و اجهده یعنی او و بمعنی ثقل و جهد و شاق و از اینجاست اود العود و ذا اعتمدت علیه بالثقل حتی امتلئة **اما العلی** از علی یعلو علواً فهو عال بمعنی اقتدر نه بمعنی ارتفع اگرچه علو و ارتفاع و اقتدار قریب المعنی اند چه رفعت در مکان و علو منقول بسوی معنی اقتدار است چنانچه علا فلان علی قرنه بمعنی اقتدار است نه ارتفع لهذا استعلی علیه الحجة میگویند و ارتفع علیه الحجة نمی گویند **در مجمع البحرین** فرموده که برائی مکان است و بائی برای شرف و رتبه است چنانچه علا فی المکان یعلو علوا **و** علی فی الشرف یعلی بالفتح علاء میگویند **و** علا فی الارض بمعنی تجبر است و از اینجا آیه ان فرعون علا فی الارض باشد **و از** اسماء الحسنی العلی الاعلی و آخرش صفت تفضیل از علو باشد چونکه خدا ذی رتبه و شرف است که فوق بر آن متصور هیچ شی را نیست پس العلی الاعلی بمعنی ذات بلند یکه فوق بر آن رفعت و شرف ممکن نیست باشد **یا** آنکه علی چون فعیل بمعنی فاعل از علو بمعنی بلند و برتر از نقایص و لوازم امکانی بمرتبه منتهیه که فوق بر آن ممکن نیست میباشد **و** متعالی متفاعل از علو بمعنی آنکه تعالی جلیل بل اجل از هر وصف ذمیمه باشد **و علیکم و علیك** بکذا و کذا بمعنی امر بصورت لازم و واجب باشد **در مجمع البحرین** فرموده علیکم بکذا بمعنی افعلوا **و** از بعض لغویین در علیك کذا نقل فرموده که اسم فعل است اگر متعدی بنفسه باشد پس بمعنی الزم باشد و اگر متعدی بباء باشد پس بمعنی استمسك باشد **لا علیك** در اصل لا باس علیك است **اما علی** بلا الف و کسر لام در شریعت اسم علم بر مرتضی علی و بعد او بر امام زین العابدین و بعد او بر حضرت رضا و بعد او بر حضرت نقی است علیهم السلام **و در شریعت** در وجه تسمیه آنحضرت بعلی وجوه بسیار نوشته اند **ا** ذاتش عالی از همه ذوات آدمیان است زیرا که بعد ذات نبوی است **ب** مقام و رتبه و منزلت علیه نزد خدا و رسول در دنیا و آخرت دارد **ج** مرتضی بلند تر است از آنکه سر بسجده بت و عبادت و اطاعت غیر الله و تتبع معصیت و ضلالت و کفر و اراده نماکند **د** بعد مصطفی عالی است که بدرجه او در علم و عمل و ایمان و عبادت و سخاوة و سعادت و ثواب او را کسی برسد و وجوه دیگر اند **و علی** برادر این اسم بن اسد و مرتضی من النبی و سر الله من الملائکة **و** مظهر العجائب از اهل اسلام **و** حیدره از مادرش **و** صفدر از پدرش **و** کرار غیر فرار از مجاهدین مقرر گردیده **و در هر ملت و در هر کتاب الهی** برائی علی نامی مقرر است چنانچه در علمای اهل سیر و مناقب نامهائی مبارکش ضبط اند **در احتجاج الائمه** مروی است که جمعی از رهبانان از نصارای روم نزد ابو بکر برای دریافت مسایل چند آمدند از اسم ابو بکر پرسیدند گفت اسم عتیق بعد آن صدیق است گفتند دیگر نامی داری گفت ندارم بعد آن از عمر پرسیدند عمر گفت عمر و فاروق **پس** گفتند ما هر دو کاری نداریم چه ما همی پرسیم که در کتب الهیه سلف و خلف **پس** علی را آوردند گفتند نیست مطلوب شما آنحضرت را گفتند چه نام داری ای جوان



قال علیه السلام اسمی عند الیهود الیا و عند النصاری ایلیا و عند والدی علی و عند امی حیدرة **و** در غیر روایت احتجاج فی التوریة الیا و فی الانجیل ایلیا و فی القران علیا و عند امی حیدرة و عند ابی صفدر و عند النبی المرتضی و عند المسلمین کرار غیر فرار یعنی آنحضرت فرمود نامم نزد یهود الیا و نزد نصاری ایلیا و در قران علی و نزد پدرم صفدر و نزد مادرم حیدره پس تصدیق کرده مسائل معضله را پرسیدند و همه تصدیق نمودند **والملاء الاعلی** جماعتی از اشراف ملائکه که عالی رتبه در ملائکه **علوین** انیز در کتاب معتبر از سنیان دیدم ولکن اینوقت بخاطرم نمی آید که کدام کتاب است که آنها ملائکه اند از نور جبین علی ابن ابیطالب آفریده شدند تا قیامت برای دوستان او استغفار میکنند و مشابه در صورت بعلی اند **علویه** نزد اهل اسلام آنانکه اولاد علی باشند **و نزد اهل انساب** که علما نسابه باشند ایشان بالجمله تخصیص دادند که علوی اولاد علی از غیر فاطمه باشند و اولاد او از بطن سیدة النساء سید و شریف و فاطمی و فاطمیه و نجیب الطرفین می نامند الله اعلم **اما العظیم** از عظم یعظم عظما و عظامة بمعنی کبیر خلاف صغیر فهو عظیم و عظموت چون جبروت بمعنی کبریاییت **و** عظیمت بمعنی نازله شدیده باشد **و العلی العظیم** دو اسم تعالی از اسماء الحسنی اند پس معنی ایهما آنکه ذات خدا بلند است از آنکه امکانیت و لوازم آن بساحت کبریائی و وحدة صعود کند و بسوی او بگردد و بزرگ شان و قدرت اجل از آنکه عقول بکنه و حقیقت و تعالی برسند **و** علی و متعالی و کبیر و عظیم و جلیل همه از اسماء تعالی اند **و** فرق آنست که علی و متعالی صفت کمال او است و کبیر و عظیم وصف شان و شوکت است و جلیل تنزیه از نقایص صفات و ذات می باشد ثم الله اعلم **مبحث سادس عشر** ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم ضمیر هما راجع الی الارض والسموات است یعنی در مشقت و صعوبت نمی اندازد خدا را حفظ و نظم آسمانها و زمین چه غیر او بسبب جسمانیت در مشقت و رنج و کوفت و ماندگی میرساند هر کاریکه میکند چونکه او تعالی منزه از جسم است پس از لوازم آن هم منزه است **و هو العلی العظیم** اگر بصورت بیان و ذکر علت است پس معنی آن چنین میشود او تعالی در رنج و الم و صعوبت نمی افتد بحفظ و نظم کل عالم و آدم چه او تعالی عالی در ذات و عظیم القدرت و العلم است و هر کس چنین ذات و شان دارد او از وصول رنج و صعوبت رفیع و متعالی است **و نزد** بعضی او تعالی علی از اشباه و امثال و اضداد و انداد و از امارات نقص و الم و حدوث **نزد** بعضی او تعالی فوق هر فایقی از موجودات و ممکنات **نزد** بعضی علی بقدرة و عظیم بملك و سلطنت و جلالت کبریائیت **نزد** بعضی علی در ذات و عظیم در صفات است **در روض الجنان** شیخ المشایخ فرموده که درین آیه فواید چند و ادله بر اصل اصول دین توحید و عدل اند لهذا افضل و ثوابش اکثر است **ا** الله دلیل بر وجود ذات واجبه تعالی که جامع جمیع صفات کمال و جلال مستحق الهیت و عبادت است **ب** لا اله الا هو دلیل برد حدانیت ذات که غیر او خدائی واجب نیست پس نوع و جنس و مثل و ثانی و شریک ادنیست با ثبات ان اقوال همه مشرکین از اهل اصنام و اوثان و یهود و نصاری و مرائیان باطل گردید **ج** الحی دلیل است بر بطلان جمیع معبودان **اما** جمادی و انها بالکل حیوة و روح ندارند **اما** ذوی الارواح پس آنها برائی آنکه حیوة ازلی و ابدی و دایمی بذاته بیک حال ندارند **د** القیوم دلیل بطلان اهل طبیعت و دهریه و تناسخیه که قایل بدهر و بطبع و بلا خدائی شده اند چه قایم بذات خود و برپا دارنده غیر نیستند **ه** لا تاخذه سنة ولا نوم دلیلست بر بطلان قول مجسمه و مشبهه و آنانکه او را جسم و صفات اجسام میدانند **و** بر بطلان قول مجسمه که او تعالی متصف بصفات است **و** له ما فی السموات وما فی الارض دلیل بر بطلان مذهب مفوضه که بعد ایجاد خدا کاری ندارد و تفویض عالم بملائکه و انبیا و ائمه کرده و کافه خلایق مستقل محض اند خدا را دخلی نیست **ز** من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه دلیل بر بطلان قول آنانکه شفاعت برای خود بالاستقلال میدانستند **و** دیگر دلیل بر بطلان قول وعیدیه که اصلا شفاعت در مومن نیست **ح** یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم دلیل بر بطلان قول آنکس که خدا عالم بعلم است **و** نیز دلیل است بر معاد جسمانی زیرا که اجزا میت معلوم اند **و** نیز دلیل است بر آنکه علم غیب و علم قبل و بعد یکسان دارد **ط** ولا یحیطون بشیء من علمه دلیل است بر بطلان دعوای رمالان و منجمان و مسخر جنیان و شیطان که بواسطه ایشان ایشان علم قبل و بعد معلومات تعالی حاصل و معلوم میشود **ی** الا بما شاء دلیل بر وجود و بر ثبوت قدرت و مشیت و اراده و اختیار تعالی است **یا** وسع کرسیه السموات والارض دلیل است بر بطلان قول حکما فرنگ که میگفتند غیر ارض و کواکب چیزی نیست **یب** ولا یؤده حفظهما دلیل است بر بطلان قول یهود که خدا شش آسمانها و زمین را آفریده بیوم السبت از فتور و ماندگی استراحت کرد **یج** دلیل است بطلان قول آنکه خدا قادر بقدرت مثل غیر نه قادر بالذات **ید** وهو العلی

العظیم دلیل بر بطلان قول آنانکه غیر الله را قدیم میدانند و بر بطلان قول ثنویان است که نور و ظلمت قدیم عالی منزلت اند ثم الله اعلم **در تفسیر قمی** مرویست که
قرائت و تفسیر حضرت رضا علیه السلام چنین بود لا تاخذه سنة ای نعاس و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب
والشهادة الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم قال ما بین ایدیهم فامور الانبیاء و ما کان و ما خلفهم ما لم
یکن بعد قوله الا بما شاء ای بما یوحی الیهم و لا یؤده حفظهما ای لا یثقل علیه حفظ ما فی السموات و ما فی الارض لا اکراه فی الدین لا یکره احد علی دینه الا بعد
ان تبین له و تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله و هم الذین غصبوا آل محمد حقهم و قوله فقد استمسک بالعروة الوثقی یعنی الولایة
لا انفصام لها ای حبل لا انقطاع له الله ولی الذین آمنوا یعنی امیر المؤمنین و الائمة یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطواغیت
هم الظالمون آل محمد و هم الذین تبعوا من غصبهم یخرجهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و الحمد لله رب العلمین کذا
نزلت انتهی **سوال** بالا ما فی السموات و ما فی الارض مظروف و بعد ان ما بین ایدیهم و ما خلفهم بصیغه جمع باهل آسمان و زمین معا ضمیر را راجع ساخت و
بعد آن ضمیر سوی ارض و سما فقط راجع ساخت چرا اهالی آنها را در ایجاد ذکر نفرمود **جواب** چونکه در اول آیه سبب ما فی السموات ذکر شد که معلومات در زمین و
آسمان بسیار اند لهذا در انجا و در عقب آن ما بین ایدیهم فرمود و در آخر ظرف ما یاد کرد برای آنکه مظروف لازمه ظرف است گویا چنین افاده میکند که بحفظ ظرف مظروف
مع عظم و کبر و تعدد و تکثر آنها خدا را رنج نمیرسد ثم الله اعلم **اشکال دقیق** هو العلی العظیم از اوصاف اجرام و اجسام و آن مقتضی اضافت است بانسبة
تعم چگونه صحت بندد **جواب حقیق و لیق** اضافت اعتبار عیب ندارد و **ابو مسلم** گفته در تفسیر قل لمن ما فی السموات و الارض قل لله این دلیل است
که بتحقیق کل مکان و مکانیات ملک خدا و ملکوت او تعالی اند و فرموده و له ما سکن فی اللیل و النهار پس این دلیل است که زمان و زمانیات همه نیز ملک و ملکوت
تعالی است پس ثابت شد که او تعالی مقدس و منزه است از آنکه علو او بسبب مکان باشد **و اما** عظمته ایضا بالمهابة و القهر و الکبریائی است ممتنع است که عظمت
او تعالی بسبب مقدار و حجم باشد زیرا که او غیر متناهی باشد و لا متناهی من جمیع الجهات متناهی احیاز میباشد البته این محال است **زیرا که** براهین قاطعه
غیر متناهیه احیاز باطل گردیده **و اگر** متناهی در کل جهات باشد پس احیاز محیطه آن متناهی اعظم از او باشد پس عظیم مثل آن نباشد علی الاطلاق پس حق آنست
که او سبحانه تعالی اعلی و اعظم است از آنکه از جنس جواهر و اجسام باشد تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا **جواب ثانی** اگر علو او مکانی میبود هر آئینه خالی
ازین نیست **یا** متناهی درجهة فوق میباشد **یا** نمیباشد **اول** باطل است زیرا که متناهی فی جهة الفوق جزء مفروض آن فوق تر از او تعالی بالضرورة میباشد
پس او تعالی اعلی من کل ما عداه تعالی نباشد بل اسفل او و مقصود بخلاف آن می باشد **اما ثانی** که غیر متناهی می باشد این هم باطل و باطل محض است زیرا که
اثبات بعد لا نهایة له براهین یقینیه محال است پس علی التقدیرین ثابت گردید که او تعالی اعلی و عظیم از عالم امکانی کلا و جزءا است که من حیث الجرم و الجسم بل من
حیث طریان الامکان الیه تعالی **جواب ثالث** اگر وصفی دایر بین الشیئین باشد پس خالی ازین نیست **یا** وصف بود و بالذات باشد **یا** بالتبع **اول**
ضروری البطلان است زیرا که امکان و وجوب معا متصف بوصف بالذات شده نمیتوانند چه وجود اصلی ممکن لذاته نیست **اما ثانی** که یکی متصف بذاته دیگر
متصف بالتبعیة میباشد پس وصف ذاتی اکمل و اتم از عرضی تبعی باشد پس اگر علو تعالی بسبب مکان باشد هر آئینه علو تعالی عرضی و علو مکان حقیقی ذاتی باشد پس
علو مکان امکانی از علو واجب غیر امکانی اعلی و اقوی و اکمل و اتم باشد محال است که شی غیر الله تعالی اعلی و اقوی و اکمل و اتم بذاته یا بغیره شود پس بطلان
آن نیز ضروری است ثابت گردید که او تعالی اعلی و اعظم ذاتا و صفاتا از کل عالم امکانی باشد ثم الله اعلم **قوله تعالی**

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ
فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ



**ترجمه** یعنی اجبار و اکراهی هیچ کس نیست در دین اسلام که قهرا و جبرا اسلام آرد و کرها ایمان را قبول نماید چه او مقصود نیست بل باختیار و بخوشی و بعد
وضوح ادله و بیان بینه ایمان آرد بتحقیق واضح و روشن شد رشد و بیان از غوایه و ضلالت پس هر که ترک کند طاغوت را یعنی شیطان را و اصنام را و ایمان آرد
بخدای واحد بحق پس بتحقیق چنگ زد بریسمانی و بدست آویزی محکم و آن قرآن و آل محمد اند که انفصالی و انقطاعی نیست مر او را و خدا شنوا و دانا است
بنیات و افعال و اقوال **در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** لا اکراه فی الدین **آیا** عام در جمله کفار حربی و کتابیست **یا** خاص کتابی
**یا** عرب اند و دران اقوال است **پس** ازان آیا منسوخ است **یا** محکم باقی دران نیز دو قول است **اول** مختار سدی و ابن عباس و ابن مسعود و ابن زید
و سعید جبیر است **اما ناسخ** نزد سدی و غیر او آیه براءة و جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم است **نزد** ابن عباس منسوخ بآیه سیف و اقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم باشد **اما قایل بحکم** اکثر اهل عدل اند میگویند که ایمان بصورة اجبار و الجاء مقصود نیست مطلقا اگرچه لا اکراه بصورة
خبر در ظاهر است لکن مراد ازان نهی لا تکرهوا فی الدین است **بحث ثانی** در سبب نزول آیه روایات مختلف اند **روایة اولی** در مجمع
و روض الجنان مرویست که نزد سدی در مردی انصاری و غلام اسود او آیه لا اکراه نازل گردیده چه آن غلام را الحاح و اکراه و الجاء بر اسلام میکرد پس این
آیه لا اکراه نازل شد **روایة ثانیة** در **مجمع** و **الجنان** و **ناسخ ابو داود** و **در منثور** از ابن جریر و سدی
روایت کرده که مردی انصاری ابو الحصین نام بود و دو پسران او نازل گردیده **و در کشاف** و **معالم** و **ثانی روایة در**
**منثور** در مرد انصاری و دو پسران او نامش ابو الحصین از بنی سالم بن عوف بود و علی التقدیرین آن دو پسر با قافله شام وارد مدینه بغرض تجارت شدند
پس هر دو پسر به پدر خود ابو الحصین **یا** سالم را آمده اظهار تنصریت خود و دعوة بنصرانیت نمودند و پدر ایشان بدعوایش شده ایشان از اسلام و نصرانیت
نیگذاشت تا آنکه محاکمه و مرافعه بحضرت آوردند و عرض نمود که آیا بعض خود را در نار ببینم و آن حضرت این آیه لا اکراه بر ایشان خواند و مرد انصاری گمان کرد
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را حبن طاری شده پس در همان حال آیه فلا و ربک لا یؤمنون نازل شده **و مفسرین** میگویند که این حکم قبل از
نزول امر بقتال بود چنانچه در ابتدای اسلام حکم بقول لکم دینکم ولی دین بود پس بآیه قتال در قیام اسلام این حکم منسوخ گردید **روایة**
**ثالثه** در **الجنان** و **مجمع** و **معالم التنزیل** و **در منثور** و **در ناسخ نحاس** و **در سنن بیهقی**
ابن جریر و ابن منذر و شعبی از ابن عباس روایت کرده اند در زنی انصاریه نازل شد که او را بعد تولد اولادش زنده نمیماند نذر کرد که اگر او را اولاد شود
انها را یهود سازد پس وقتیکه اسلام آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر باجلای بنی النضیر کرد و در ایشان جماعتی چنین از اولاد انصار بود انصار عرض نمودند که ما
چگونه اولاد و اخوان خود را در جلای وطنی بگذاریم پس آیه لا اکراه نازل گردید یعنی ایشان مخیر اند بعد بیان رشد کفر اختیار نمایند **یا** اسلام و جبار
و اکراه در اسلام آوردن بکیش ایشان را چه مقصود نیست **در معالم** و **در منثور** از مجاهد و حسن مرویست که در ابتدا اولاد بنی
انصار در یهود بنی نضیر مسترضع بودند و از زمان یهود شیر میخوردند پس آن اولاد بر دین یهود باقی ماندند و وقتیکه اسلام آمد اهالی ایشان از
آن ارادة کردند که ایشان را باسلام آرند طوعا او کرها پس این آیه نازل گردید **روایت رابعه** از فرقه ثانیه اهل تخصیص روایت می کنند
چنانچه **در ناسخ ابو داود** و **معالم التنزیل** و **در منثور** از قتاده و عطاء و ضحاک **و** ابو روق و واقدی مرویست که این
آیه خاصه در اهل کتاب و مجوس نازل شده چونکه عرب کفار امی بلا کتاب و لا نبی بودند و ایشان خاصه مامور گردیدند که ایشان طوعا او کرها اسلام آرند یا
قتل شوند **و** اهل کتاب و مجوس تخییر داده شده باین آیه لا اکراه فی الدین که اسلام آرند برضا و الا جزیه دهند تا نزول آیه قتال پس این آیه منسوخ
گردید **بحث ثانی** اکراه باب افعال بمعنی حمل بر کراهیت و جبر از کره یکره کرها و کراهة فهو کریه و کاره و مکروه بمعنی غیر مرغوب باشد **در مجمع**
**البحرین** فرموده اکره بفتح بمعنی مشقة و بالضم بمعنی قهر باشد **و نزد** بعضی بالعکس باشد **در شریعة** نزد متکلمین عدلیه بالنسبة بخدا کراهت
عبارت از حیرے در علم که موجب باعث ترک یا فعل میشود و آن مرجح را اراده و کراهت باینده اعتبار مینامند **و در فقه** عبارت است از آنکه

فعلش لازم و بدان بالفعل مدح و در ترک آن ذم و عذاب باشد پس او واجب و فرض باشد **واگر** در فعلش یا در ترکش بالفعل ذم و در آخر عذاب باشد
پس او مسمی بحرام باشد **واگر** در فعلش مدح و ثواب باشد و بر ترک آن ذم یا عذابی مرتب نباشد او مستحب و ندب باشد **واگر** هیچ یکی از ثواب و عذاب
بر فعل و ترک آن مرتب نشود پس مباح است **واگر** ترکش مرغوب بلا توعید باشد مکروه است **اما دین** بکسر دال یعنی طاعت و جزا و مکافات
و ذلت و عادت و شان از دان یدین دیانة و دینا بالکسر در سابق مجلدین ذکر شد **و در شرایع** دین طریقت وصول باصول و فروع الی الله
از وضع الهی بواسطه انبیا باشد یک طرفش پیش روی بندگان طرف ثانیش نزد خدا باشد **اما تسمیه ان** بدین در سابق مفصل ذکر شد یا برای آنکه
بنده بمرور باین راه الی الله منتهی میشود **یا** برای آنکه لازمه انسان و تو بدین و طریقه است لهذا بان مسمی گردیده سابق تفصیلش را دانستی اگرچه من حیث الوضع دین
اطلاق بر حق و باطل میشود کما حققه بعض المحققین **لکن** عند اهل الادیان بر دین حق علم گردیده و بان تخصیص یافته خصوصا وقتیکه الف و لام بران داخل
شده باشد چنانچه در اینجا است پس درینوقت خاص الخاص بالاتفاق مراد دین اسلام اینجا است ثم الله اعلم **بحث ثالث** لا اکراه فی الدین **بدانکه**
هرگاه بار خدا ذکر ادله وجود و صفات توحید خود نمود پس متصل بان گویا غرض اقصی اهدار علیا دمدین حق باشد و آن مقصود نمیشود الا طوعا و کرها پس کرها را درینجا
نفی کرده و فرمود که اجبار در قبول دین اسلام نیست بل آنچه مقصود است اینست که اختیار دین بعد بیان شد و حصول ادله قاطع باشد چنانچه آیات دیگر مصرح
انیم ام اند چون من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر بعد ثبوت بینات پس باختیار خود هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر شود **و آیه** و لو شاء ربک لامن
من فی الارض جمیعا اگر خدا ایمان خلق بجبر میخواست هر آئینه آنانکه در زمین بودند همه ایمان می آوردند و امثال آن دیگر آیات و نصوص صریح اند که ایمان بالاکراه مقصود
نیست **تنبیه** هرگاه این ثابت گردید پس باختلاف در عمومیه و خصوصیت **و** در منسوخیت **و** محکمیت آن مفسرین نیز در اینجا اختلاف کردند **نزد** حسن و قتاده و ضحاک
و غیر ایشان که خاص اهل کتاب مراد اند یعنی از ایشان جزیه گرفته شود و تا قبول و عطا آن اکراه بدین کرده نشود و ایشان را **ایراد** دین اهل کتاب
اگر حق بود پس چرا جزیه گرفته شود از ایشان و اگر حق نبود پس چرا بر باطل باقی نهاده شوند و مطلوب خدا حق است نه باطل **جواب** اما کفار دو نوع اند یا مشرک
و کافر ابتدائی چون منود و اهل اصنام و امثال ایشان چونکه ایشان بالاصالت ولا بتدا و نبی و کتابی و توحیدی و غیر تشریک ندارند لهذا حکم ایشان یا اسلام محض است
یا قتل محض یا نفی است مر ایشانرا نه قبول جزیه زیرا که کفر و شرک ایشان اغلظ و اکثر است **اما** اهل کتاب فی الاصالت مقر بخدا و نبی و کتاب خود اند پس کفر ایشان
بانکار نبوة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دین او است که نبی ناسخ الادیان مع البینات بود پس کفر ایشان خفیف تر از لا دین و لا کتاب و لا نبی است پس لا محاله
عقل نیز مقتضی تفاوت حکم است ابرا دی عاید نمی گردد **جواب ثانی** فی الاصالت جزیه توهین و استخفاف و آن اول درجه تعزیر دنیوی و آن دنیا
بالنسبت قتل و سبی ازواج و اولاد ایشان پس عند العقل جایز است که اول مجرم خفیف را تنبیه کنند اگر متنبه شد و ترک جریمه یا ترک اصرار بر آن نمود فهو المراد و الا
تعزیر کامل داده میشود و دوم نیست که درین امهال ابتلا و اتمام حجة من الله و قطع معذرت شبه ایشان در توقیف ایشان خاصة از دین خود و از دین جدید شد
این مستلزم نیست که الحال دین ایشان بر حق بوده باشد **نزد** سدی این حکم در همه مشرکین و کفار بود آخر منسوخ گردید **نزد** زجاج هر که و روی تقبال و اجا
داخل شد پس اگر بعد ان بران دین راضی شد او را اکره و مجبور نگویند چه ایمان از افعال قلوب است اگر قلب بران مطمئن شد اکراه زایل و حق ثابت گردید **اما**
اکراه درینوقت یعنی حمل بر کفر کردن باشد چنانچه الکفر ته و الفسقه یعنی حکم بکفر و فسق کردم باشد **نزد** ابن عباس و غیر او که این آیه نازل در خاص شخصی از
انصار یان است پس نفی که خبر باشد بمعنی نهی است یعنی لا تکرهوهم فی الدین قسم بخدا ایشان عینا ایمان نمی آرند **نزد** قفال و ابو مسلم و زمخشری مراد از
آیه نفی اجبار در دین و مخیر بودن من الله است چه خدا ایشان را مخیر گردانیده که اختیار کفر یا دین اسلام نمایند بدلیل قد تبین الی مثلا است چه بعد بیان
دلیل و وضوح حق از باطل خلاف قول کسی دیانه باختیار خودش است بوید ان عقل و نقل است **اما** عقل مجبور را جزای و مدحی و ذمی نیست چنانچه مومن مجب
اجبار زردی تقیه اظهار کفر میکند و اگر قلب مطمئن باشد ضرر نمیرساند همین مختار اکثر اهل عدالت **بلی** اگر نزد ش صحیح شود که خاص است مانع دستانی از
عموم نکنش نمیشود ثم الله اعلم **بحث رابع** بان الشیء و استبان و تبین اذا ظهر و وضح یعنی ظهور شی و وضوح آن و از اینجا شل شهور قد تبین الصبح لذی عینین



و بان یبین بیانا یعنی ما یتبین به الشیء من الدلاله فهو بین بمعنی متضح **و** تبیین توضیح باشد و از اینجا بیان فصاحت در لسان باشد **در صحاح** گفته
مصادر همه بر وزن تفعال بفتح اول می آید سوای تبیان و تلقاء و تیسار و اینها بکسر اول آمدند **و** تبیان نام تفسیر بسیط جامع شیخ الطایفه ابوجعفر الطوسی است
گویا ملخص آن تفسیر مجمع البیان طبرسی باشد **رازی** فرموده ایضاح و تعریف بیان را آن نامیده که فصل و مباینت ما بین مقصود و غیر آن واقع میشود **و** **رشد** و لغت اند بفتح را و شین چون حزن و حزن و بخل و بخل و همین قرائة اعرج است **و** بضمتین و بضم اول و سکون ثانی **و** همین قراءة عیسی بن عمر چون عرب
و عرب و سحت و سحت است **و رشاد** خلاف غی از رشد یرشد رشدا **و** مرشد بمقاصد طرق باشد **اما غی** ضلالت و خیبة از غوی یغوی غیا و غوایة
فهو غاو و غوی و اغواه غیره فهو غوی علی فعیل و غوی غیا بمعنی اذا سلک غیر طریق الرشد یعنی رفتار کرد براه غیر رشد و اصل باب فصل و قطع باشد چنانچه غوی
الفصیل اذا قطع عن لبن امه حتی یکاد یهلک **اما طاغوت** مسعودی گفته این بنا مبالغت از طغیان چون ملکوت و جبروت و رحموت و رغبوت
و رهبوت و تا ئش زاید و اصلش طغووت یا طغیوت بر وزن فعلوت واو ش را بجای عین آورده پس واو را الف کردند چون صاقعة از صاعقة گردید پس از آن
**آیا** این مصدر است چون فعلوت و اصلش طغیوت **یا** اسم جنس است چه مذکر و مونث و مفرد و جمع در ان یکسان **یا** جمع است اهل اشتقاق در ان خلاف کردند
**اول** مختار ابوعلی فارسی **ثانی** مختار سیبویه **ثالث** مختار مبرد است **آیا** واوی است یا یائی در ان نیز خلاف است **و جمع** طواغیت و طواغت و طواغی
آمده از طغی یطغی او یطغو طغیانا بمعنی تجاوز از حد باشد و طغی البحر بمعنی هاجت امواجه و طاغوت بمعنی کاهن و شیطان و هر که راس ضلالت باشد **بحث**
**خامس** قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله یعنی بتحقیق روشن و واضح شد راه حق و وصول الی الله بمعجزات قاهره و آیات
باهره و دلایل عقلیه و نقلیه محکمه قاطعه الی الله بنبی محمد صلی الله علیه و سلم از ضلالت و هلاکت و غوایه و تیره کی کفر و شرک و لا دینی **نزد** جمعی از قد تبین الرشد
گویا بیان علت نفی لا اکراه فی الدین است یعنی اکراه در دین کرده نمیشود چه بیان رشد و دلالت بحق در راه وصول الی الله مقرر شد بعد از آنکه محجوب و مستور
بود پس هر کس بعد معرفت بدان ترک شرک و کفر و ترک طاغی کند و اسلام و ایمان بحق و صدق بخدا و رسول آرد **پس** بتحقیق او متمسک شد بریسمانی محکم و مضبوط که آن را انقطاع
ابد الاباد نیست **و** مفسرین در تعیین این طاغوت خلاف کردند **نزد** ابن عباس و مجاهد و قتاده این طاغوت شیطان و او اصل طاغیان و بانی مبانی طغیان
باشد و همین مروی از صادق آل محمد علیهم السلام است **نزد** سعید جبیر این طاغوت کاهن است **نزد** ابو العالیه ساحر است **نزد** مقاتل و کلبی صنم است و
جمیع آنچه بدون خدا و بلا اجازت او تعم متمسک او میشوند **نزد** جمعی مرده جن و انس اند **نزد** جمعی امامیه این طاغوت عاصیان و ظالمان حق آل محمد اند
**نزد** بعضی همه این وجوه که آیه متحمل است پس حمل بر عموم اولی است **سوال** قول بانکه غاصبان حق آل طاغوت باشند اختراع روافض است چه اگر مراد
مشایخ ثلثه که یار بودند آنها از اجله مهاجر و مهتدی باسلام بودند پس من طاغی نیست بلکه متمسک بعروة الوثقی باشند پس ایشان را طاغی و باغی شمرده خلاف
ثابت از تعصب است **جواب** طاغی هر کس که راس ضلالت و بانی بدعت باشد چنانچه بالا از لغت و تفسیر اصحاب خود دانستی پس روافض طغیان و ضلالت
غوایت و نفاق و بغاوت ایشان را قطع نظر از کتب خود از کتب اهل سنت اثبات میکنند **چنانچه** محمد شهرستانی شافعی از اجله علمای سنیان و اعظم
ایشان است **در کتب الملل والنحل** تحقیق عمیق و تدقیق انیق کرده چنانچه در مجلد اول هذا عین عبارتش ذکر کردیم و او در **مقدمه ثالثه**
گفته باعث طغیان و اول مصدر شبهات ابلیس لعین بود که در شهود ملایکه مشافهة بخدا انکار از سجده آدم نمود اگر او انکار نمیکرد و احدی در دنیا طاغی و باغی نمیشد پس
بانی مبانی طغیان در همه امم سلف و خلف فی الاصالت آن ملعون است چه بمتابعت او کل منافقین ائمه امم در ازمنه انبیا خود انکار و طغیان نمودند پس
بیان و کیفیت آن بتفصیل نمود و متصل آن **در مقدمه رابعه** ملل خود گفته اول شبهه که در ملت اسلام واقع شد مصدر آن نیز منافقین معاصرین نبوی
بودند که شبهات و منکرات را در قلوب مومنین میکاشتند و نفاق ایشان باعتراضات بر حرکات نبوی و سکنات و مقالات او ظاهر میشدند و آنها از آن تا
تخم پاشی کردند بعض وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن زراعت بروز نمود در زمانه خلافت آن زار رید **پس** اول تنازعیکه در حضور نبوی در مرض موت او
واقع شد همان تنازعی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قلم و دوات خواست و عمر خطاب نداد **و** ثانی تنازع همان بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کل اصحاب را از منصب

وهاجر با موالسامه بن زید گردید و مردم انکار آن کردند تا آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم لعنت بر آنان کرد که تخلف ورزند از جیش اسامه فی قوله جهزوا جیش اسامه
لعن الله من تخلف عنها فرمود انتهی و محکی از شیخ غزالی شده که در تحقیق این قصه فرمود فاول من انکر مشافهة بالله تعالی ابلیس عن اتیان السجدة
لآدم واول من انکر مشافهة بالرسول عمر فانه انکر من اتیان القرطاس والدواة وادعی الشبهة انه قد غلبه المرض فلولا منکر عمر لما اختلفت هذه
الامة الی یوم القیمة فهذه سنة عمر و قال سیئة عمر الی یوم القیمة تخص تمه کبیر نگارش یافته یا بد انتهار در ابتدا کرد او ابلیس بود از سجده آدم و آنکس که اول انکار
در ملت اسلام بحضور پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کرد عمر بود از دادن کاغذ و دوات به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه شبهه القا کرد که پیغمبر بغلبه مرض میگوید آنچه
میگوید هذیان میگوید نعوذ بالله پس اگر عمر منکر از آن نمی شد البته تا قیامت این امت خلاف نمیکرد پس این اختلاف و خلاف امت سیئه عمر باست او کردن
عمر تا قیامت انتهی **اشکال** هرگاه از فی الدین در اینجا بالاتفاق مراد دین اسلام است زیرا که برای الف ولام معهود است پس مراد از رشد اگر بیان ادله
بر دین و معجزات سید المرسلین اند و معجزه لامحاله امر خارق عادة بشر است پس تخلف اهل کتاب و منافقین از چنین دین و آئین عند العقل مجوز نیست چه
محال است که عقل ادراک شیء حق نماید و عاقل خصوص جم غفیر در زمان واحد خود ترک مقتضای معقول قطعی نماید و بخلاف آن متمسک شود چه اجتماع
جم کثیر مع الارا المختلفة بر بطلان قطعی بصورة حق دیده و دانسته محال است **جواب** تخلف از حق و از مقتضای عقل بر جم غفیر جایز بل واقع است
چنانچه از براهین نیره موسی علیه السلام را مجوس و هنود و اهل اصنام و از حجج عیسی علیه السلام یهود و مجوس و اهل اوثان و اصنام تخلف و تاخر کردند بعضی بگمان
شعبده و سحر و نیرنجات و بعضی بطمع جیفه دنیا و جمعی بضعف عقل و گمان بر بایشان و بعضی بتعصب و فرط حسد و عناد چنانچه درین ایام هم مشهود و عیان
در هر کس ازین اقسام امراض مرضی موجود باشد در نظرش جلوه حق نمی دهد تاویلات فاسده بگمان های کاسده باطله خود میکند الا عاقلان خدا ترسان
ربانیان تامل و تدبر نموده متمسک حق نادر میشوند پس عدم تمسک کفار معاصرین نبوی الی حین از سوئی ظن و اختیار ایشان است ثم الله اعلم **بحث
سادس** فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها استمساک و تمسک و اعتصام و احتباس نظایر بمعنی در دست آوردن و آویختن و چنگ
زدن باشد **در قاموس** گفته مسک به وامسک و تماسک و تمسک و مسک و استمسک بمعنی احتبس و اعتصم به والمسکة بضم اول ما یتمسک به
و ما یمسک الابدان من الغذاء والشراب و آنچه فرو بردار آن و ماسکه همین باشد و ممسک مرد بخیلی باشد که بغیر بند و آخذ شئی باشد و دوا که ممسک چیزی باشد
که قابض اسهال و منی شود **اما عروة** جمعش عری ریسمانی است که بان دلو و کوزه را می بندند **در قاموس** گفت العروة من الدلو والکوز المقبض و
من الثوب اخت زره **در الجنان** فرموده بند و استوار برای دلو و کوزه و انکک گریبان باشد **در مجمع کبیر** فرموده بند دلو را برای آن بعروه نامیدند
که عروه عبارت از شئی است که بآن متعلق باشد از عری یعرو عروة چون دعی یدعو دعوة **اما وثقی** بر وزن فعلی مونث تفضیل از اوثق از وثق یثق ثقة بمعنی
محکم و استوار باشد چه وثاق بکسر اول بافتیه ریسمان باشد **جمعی** فرمودند این استعار محسوسی برای افهام معقول در ترک کفر و اخذ اسلام بطریقه فصاحت باشد
چه هر کس اراده امساک از شئی میکند متعلق بعروه او میشود و همچنین در کفر طاغوت و ایمان بالله و دین بدلایل داله قویه بر آن باشد چونکه دلایل اسلام اقوی الدلایل
و اوضح آنها باشد **لهذا** وصف آن بعروة الوثقی لا انفصام لها فرمودند **اما انفصام** و فصم در اصل کسر شئی و قطع آن باشد و انفصام مطاوعه فصم باشد
چون فصمته فانفصم مراد مبالغه باشد چه هرگاه ریسمان دلایل قویه نقص ندارند انقطاع ندارند و انفصام و انقطاع و انصداع نظایر اند **بحث سابع**
فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم یعنی هر که کافر بطاغوت شد و ایمان بخدا آورد و دارای یقین پس بتحقیق متمسک و معتصم و
محتبس شد بریسمانی محکم و بدست آویزی مضبوط که ابد الاباد زوالی ندارد چه هر کس ریسمان مضبوطی را در دست گرفت تا بلدی که آن ریسمان مضبوط ممدود باشد و خود همین
ریسمان حرکت بخود البته برابر تا آن بلد بلا انقطاع میرسد چون مثلا درین ازمنه سلطان فرنگ تار آهنی از بلد پشاور تا کلکته نصب کرده است هر کس راه
همین تار آهنی مضبوط و محکم بگیرد و هیچ طرفی میل نکند البته تا بلدی میرسد که تار آهنی تا آنجا منتهی شده و بعد این فرمود که خدا شنوا با فعال و اقوال و دانا
بنیات و آغاز و انجام شماست **بحث ثامن** در تعیین عروه غیر منفصمه روایات مختلف وارد اند **در کافی** از حضرت صادق ع مرویست



که آن ایمان بالله وحده لا شریک له است **در منثور** از ابن عباس مرویست که آن لا اله الا الله است **ابن جریر** و ابن منذر روایت کرده اند که
او قرآن است و سوید شمس خبر متواتر متفق علیه است انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله وعترتی ولن یفترقا حتی یردا
علی الحوض پس بنابراین قرآن و آئمه اثنا عشر عروة الوثقی باشند **مجاهد** گفت که کلمه اخلاص لا اله الا الله محمد رسول الله است **در تفاسیر**
معتمده خاصه و عامه است که کل دین محمد است **در تفاسیر اهل البیت** است که او تصدیق دین محمد بولایه و محبة اهل بیت رسالت است **نزد** جمعی از
محصلین همه اینها مقام او اند چه آیه متحمل همه وجوه است **اقوال** همین قوی و ثبت بنصوص فریقین از طرق سنی سه و از طرق امامیه ده حدیث است **ابو المؤید
موفق بن احمد** از عبد الرحمن ابی لیلی روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لعلی انت العروة الوثقی یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ای علی
تو ریسمان محکمی انقطاعی نداری **محمد بن شاذان** در مناقب مائة از عامه روایت کرده از ابن عباس در حدیث طویلی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
خطبه خواند در بین آن فرمود معاشر الناس من احب ان یتمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها فلیتمسک بولایة علی بن ابیطالب فان ولایته ولایتی و
طاعته طاعتی الخ یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که دوست دارد که متمسک بدست آویز محکم چنگ زند که آن انقطاع و انفصال از آن ابدا ندارد
هر آینه دست زند و بگیرد ولایت علی را چه بتحقیق ولایت او ولایت من و طاعت او طاعت من است **ابن شاذان** بطریق عامه روایت کرده قال
رسول صلی الله علیه وآله وسلم سیکون بعدی فتنة مظلمة الناجی منها من تمسک بالعروة الوثقی قیل وما العروة الوثقی قال ولایة سید الوصیین قیل
یا رسول الله من سید الوصیین قال امیر المؤمنین وقیل من امیر المؤمنین قال مولی المسلمین وامامهم بعدی قیل ومن هو قال صلی الله علیه وآله وسلم اخی
علی ابن ابیطالب یعنی ملخص آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود قریب است که بعد من فتنه تاریکی پیدا میشود ناجی از آن کسی است که تمسک بعروة الوثقی نماید عرض نمودند
عروه چه باشد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود او سید الوصیین و امیر المومنین و مولای مسلمین و امام ایشان بعد من باشد پرسیدند او کیست فرمود او برادرم
علی ابن ابیطالب است **در ربیع الابرار** زمخشری روایت کرده قال صلی الله علیه وآله وسلم فاطمة مهجة قلبی و زوجها قرة عینی و والداها ثمرة فوادی
والائمة من ولدها امناء ربی وحبل الممدود بینه وبین الناس من تمسک بهم فقد نجی ومن تخلف عنهم فقد هلک والی جهنم سلک یعنی پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم فرمود فاطمه جان دل من و شوهرش علی آرام و خنک چشم من و دو پسرش حسن و حسین میوه دل من و امامان از اولاد فاطمه امین های پروردگار
من در زمین و ریسمان کشیده شده میان خلق و خالق من اندیس هر کس که متمسک ایشان شد نجات یافت از ضلالت دنیا و نار آخرة و هر که ریسمان اهل بیت را
متمسک نشد هلاک شد و بسوی جهنم رفت و رسید در آن **در تفسیر علی ابراهیم** مرویست العروة الوثقی الولایة یعنی عروه وثقی ولایت
آل محمد است **در مبانی و صافی** مرویست قال الباقر ع هی مودتنا اهل البیت یعنی حضرت باقر علیه السلام فرمود عروه مودت و محبت ما اهل بیت
عصمت طهارت است **در معانی الاخبار** مرویست عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم من احب ان یستمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها
فلیتمسک بولایة اخی و وصیی علی بن ابیطالب فانه لا یهلک من احبه و تولاه و لا ینجو من ابغضه و عاداه یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود هر که دوست دارد که چنگ بعروة وثقی زند که زوال ندارد هر آئینه دست بولایت برادرم علی بزند که وصی من است چه متمسک ولایت او هلاک
نمیشود و مبغض و عدو او اصلا نجاتی ندارد **ابن بابویه** از اصبغ روایت کرده که حضرت امیر در خطبه خواند انا خلیفة رسول الله و وزیره و وارثه انا اخو
رسول الله و وصیه انا صفی رسول الله و صاحبه انا ابن عم رسول الله و زوج ابنته و ابو ولده انا سید الوصیین و انا حجة الله العظمی و الآیة الکبری
والمثل الاعلی و باب النبی المصطفی انا العروة الوثقی و کلمة التقوی و امین الله جل ذکره علی اهل الدنیا خلاصه آنکه حضرت امیر علیه السلام فرمود من
خلیفه رسول خدا و وزیر او و وارث او ام من برادر رسول خدا و وصی او و من صفی پیغمبر خدا و صاحب او ام و من پسر عم رسول و شوهر دختر بتول او و پدر اولاد
رسول ام من سید اوصیا من حجت بزرگ خدا و آیه کبری ام و من مثل اعلی در زمین و باب نبی مصطفی ام من عروة الوثقی و کلمه تقوی و امین خدا بر اهل دنیا ام
**ابن بابویه** روایت کرده قال من احب ان یتمسک بالعروة الوثقی فلیتمسک بولایة علی واهل بیته یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود

هر که دوست دارد که متمسک بعروة الوثقی شود هر آئینه تمسک بولایت علیؑ و بولایت اهل بیت او کند **تنبیه** در این آیه دلیل است بر دو چیز **احدهما** این عروه مصون از زلل و خلل و اضلال باشد **ثانیهما** دلیل است که این عروه معصوم باقی تا قیامت باشد و قران و اهلبیت عصمت و طهارت تا قیامت باقی اند بوعده خبر صحیح لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض بحمد الله تعالی

**قوله تعالی**

**اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْۤا اَوْلِیٰٓـئُهُمُ الطَّاغُوْتُ یُخْرِجُوْنَهُمْ مِّنَ النُّوْرِ اِلَی الظُّلُمٰتِ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ**

**ترجمه** یعنی خدا دوست یا ولی راه نمودن آنانست که ایمان بحق و یقین آوردند که بیرون میآرد مومنان را از تاریکیهای شرک و کفر و ضلالت بسوی نور ایمان و راه ایقان و آنانکه کافر شدند دوستان و متولی امور ایشان طاغوتان که شیطان و احزاب او اند بیرون می آرند ایشان را یعنی کافران از نور هدایت و رشاد بسوی ظلمات رد کفر و ضلالت و معصیت رب العزت همان جماعت کفار یعنی مضل و ضال بلازم آتش نار جهنم و مصحوب آن اند ایشان در آن نار ساکنان دائم و ابدا اند که ابدا لآباد بطرفة العین از آن نار برآورده نمیشوند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** فخر الدین رازی فرمود ولی فعیل بمعنی فاعل از قول ایشان ولی فلان الشیء یلیه ولایة فهو وال و ولی و اصل ولی است بمعنی قرب بغیر فصل باشد و از اینجا داری تلے دار یعنی تقرب بنها **و** از اینجا محب مر ولی می گویند زیرا که تقرب محبوب بمحبت و اعانة و نصرة میکند بغیر مفارقت **و** از اینجا والی است زیرا که والی قوم خود یعنی نزدیکی قوم بتدبیر ولایت و امر و نهی و سیاست دارد **و** از اینجا ولی زن و ولی یتیم است که مدبر امور و احوال ایشان می باشد **و** از همین جا مولی یعنی مدبر و متصرف امور خلق می باشد **و** برای همین خلاف ولایت عداوة می نامند از عدی الشیء اذا جاوز بهذا و لایه خلاف عداوت باشد **در مجمع** زیاده کرده که از اینجا مولی یعنی آقا برای فوقیت او باشد یکی امر العبد بسد الخلة و ما به الیه الحاجت یعنی نزدیکی دارد بسد حاجت غلام و کنیز **و** از اینجا غلام را بجهت سفلیت او لی عرب مولے گویند زیرا که نزدیکے و تصرف احوال آقای خود بصورة طاعت و انقیاد میکند در همه این مواضع اولویت و احقیت ملحوظ فیها است **و** لایة امارت **و** ولی عن الشیء بمعنی روی برگردانیدن باشد زیرا که قرب روی خود از و برگردانید **و** استولی اذا احتوی علیه باشد زیرا که قرب روی با آن بقهر و غلبه آورد **بحث ثانی** الله ولی الذین آمنوا **بدانکه** هرگاه بالا ذکر مومن و کافر شد پس لازم و نقیضین متولی است **و** ولایت کفار اسناد الی الطاغوت که رئیس ایشان باشد نمود **و** ولایت مومنین الی نفسه تعالی کرد بنابران میفرماید که خدا ولی انانی است که ایمان آوردند بدین خدا پس در ولایت خدا در اینجا مفسرین خلاف کردند **نزد جمعی** ولی یعنی دوست و محب در اینجا است پس معنیش آنکه خدا دوست مومنین در امور دنیا و دین ایشان است و دوست کفار طاغوت است پس بدوستی خود ایشان را ابواب هدایت در دنیا و رحمت و ثواب و عفو در آخرت می کشاید **نزد بعضی** یعنی ناصر و معین مومنین خدا می باشد پس بنابران معین حال و مآل کار مومنین می باشد که غلبه ایشان بر کفار و اظهار حقیت ایشان در عالم می باشد و مددگار شان در حال حاجت ایشان بذاته خود تعالی میکند **نزد جمعی** ولی یعنی متولی و متصرف کار ایشان در دنیا آنچه موجب صلاح و رفع فساد و در آخرت متولی ثواب و انعام و اکرام می باشد **نزد بعضی** خدا احق و اولی بمومنین است از غیر چنانچه مولی احق و اولی بغلام خود در همه امورش از غیر است این صحیح تر است **سوال** این ولایت اگر لطف است **پس** واجب که بکافر و مومن مساوی باشد و الا ظلم لازم می آید الا نزد جبریه چه نزد ایشان جبر قبیح نیست **پس** تخصیص چه معنی دارد و اگر از غیر لطف است و آن چیست **جواب** در اصل مسئله لطف متکلمین دو قول دارند **احدهما** مختار جبریه است که خدا بکافر نمیکند و بمومن میکند **ثانیهما** مختار عدلیه پس ایشان توجیه کردند **نزد** جمعی در اصل لطف خدا بالنسبه مومن باید بر کافر است چه کافر توجه ندارد و مومن توجه میکند **لهذا** قابل توفیق مومن گردد



و لهذا ایشان مومن شدند **نزد** جمعی مساوات واجبست پس آیه در اینجا بصورت وعده بمومنین برای تسکین و تشفی بعد ایمان است در حمایت و اعانت و کفالت حالت ایشان **ایا** یعنی که الله ولی الذین آمنوا فرمود یعنی خدا متولی آنان است که ایمان بخدا آوردند یعنی بعد ایمان آوردن کفیل حال ایشان خدا میشود بتکمیل و تقویت و تسهیل امور و دفع شرور **جواب ثانی** چونکه کفار از لطف باری منتفع شدند **لهذا** اسناد ولایت ایشان مضاف بخود نمود الله ولی الذین آمنوا نمود **بحث ثالث** یخرجهم من الظلمات الی النور بدانکه متفق علیه مفسرین است که از ظلمات کفر و از نور ایمان مراد است و برای آن کفر و شرک را کنایت بظلمات کرد چه کفر مانع ادراک حق است چنانچه تاریکی مانع از ادراک مبصرات است **و** همچنین علم و هدایت را کنایه بنور کرد چه ایمان موجب ادراک حق و ادراک آن می باشد چنانچه روشنی موجب ادراک مبصرات می باشد پس معنی آیه چنین می شود که خدا بنصب دلائل و براهین و انزال کتب و معجزه بدست انبیاء و اصفیاء بر میآرد مومنین را از ظلمات کفر و شرک و ضلالت بسوی نور ایمان و ایقان و هدایت چه سبب آن اوست **لهذا** فعل را بخود اسناد نمود **در خصال** حضرت صادق علیه السلام از حضرة امیر روایت کند قال علیه السلام المومن یتقلب فی خمسة من النور مدخله نور و مخرجه نور و علمه نور و کلامه نور و منظره یوم القیمة الی النور یعنی منقلب می باشد در پنج نور سیاه باشد دخلش نور و مخرجش نور و علمش نور و کلامش نور و منظرش روز قیامت بسوی نور است **در خبر معتبر** مرویست فاحذروا عن فراسة المومن فانه ینظر فی نور الله یعنی بپرهیزید باشید از فراست و دانش مومن چه او نگاه در نور خدا میکند **بحث رابع** والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون **بدانکه** هرگاه در آیه ما قبل ذکر نمود که خدا متولی در برآوردن مومنین از ظلمت کفر و ضلالت بسوی نور ایمان می باشد پس متصل آن سبب و فاعل برآوردن کفار از نور الی الظلمات کیست نیز ذکر فرمود یعنی آنانکه کفار اند و کفر کردند متولی امور و معین و سبب ایشان طاغوت است در هر زمان بر می آرند ایشان را از نور ایمان و از رجوع بهدایت بالقاء شبهات و وسوسها و اظهار باطل بسوی ظلمات کفر و شرک و ردت و ضلالت **پس** وعده ایشان آنست که ایشان خاصة و عینا ملازم نار و صحبت با آن همیشه بلا زوال دارند **سوال** آیا این آیه عام است **یا** خاص **یا** نزولش خاص و لکن حکمش عام در آن خلاف است **اول** مختار جماعتی است **پس** نزد ایشان نزولش عام در حال جمله مشرکین و کفار سابقین و لاحقین از زمانه آدم الی القیام است **و نزد** بعضی جمله مشرکین از زمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا قیامت است **اشکال** اگر این وجه صحیح و ثابت شود بل بظاهر قران ثابت است **پس** برآوردن کفار از کفر ظلمت الی النور مسلم است **لکن** برآوردن کفار از نور ایمان الی الکفر چگونه ثابت میشود چه کفار ابتداءً کفار اصلی بودند نور ایمان نداشتند **پس** اخراج شان از ایمان الی الکفر صحیح نمیشود **جواب** جبریه آنکه موجب آیه فطرة الله التی فطر الناس علیها **و حدیث** کل مولود یولد علی فطرة الاسلام ثم ابواه یمجسانه او یهودانه او ینصرانه مخفی نیست هر دو آنکه خدا هر مولود را در ابتداء ولادة بر فطرت و طریقه اسلام که توحید تعالی باشد می آفریند و بعد آن می زاید **پس** از آن بد رسوا در او را مجوسی گردانند یا یهودی یا نصرانی **جواب** آنکه هرگاه ابتداء ولادت هر مولودی باسلام و توحید واقع شده **معهذا** در عقل هر یکی ادله منصوبه و براهین قاهره و حجج ساطعه لامعه مرکب و مرکوز بر توحید دین ساخته باغوای طاغوت و مصاحبت ایشان ترک آن نور نموده رجوع بظلمت کفر نمودند **ثانی** مختار جمعی کثیر است که خاص است نزول این آیه **پس** اتفاق خلاف کردند که آن قوم خاص کیست که از دین باغوای طاغوت برآمدند **نزد مقاتل** مع جمعی دیگر نازل در یهود است که ایشان ایمان بموسیٰ داشتند **لکن** بعیسیٰ و محمد ایمان نیاوردند **پس** بسبب آن از ایمان اول هم کافر شدند **در معالم** گفته اما طاغوت یهود در زمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم کعب بن اشرف و حی بن اخطب مع دیگر رؤسا و ضلالت زمان بزمان و عصر بعصرے باشند **نزد** بعضی این آیه خاصه نازل در یهودی است که جماعتی از ایشان بعیسیٰ ایمان آوردند و جمعی دیگر بعیسیٰ کافر شدند **و نزد بعضی** این آیه نازل خاصة در قوم عیسیٰ علیه السلام است که در اول ایمان بنبوة او آوردند **لکن** بعد آن کافر شدند بقول اتحاد و حلول و بقول مسیح ابن الله **نزد جمعی** این آیه نازل در همه اهل کتاب است چه ایشان بموسیٰ و عیسیٰ علیهما السلام ایمان آورده بودند و بوجود بشارات در توریت و زبور و انجیل بمحمد ایمان داشتند **و لکن** حین ظهور آنحضرت باغوای طاغوت زمانه خود کافر شدند **نزد** جمعی منهم مجاهد است که این آیه خاصه در مرتدین این امت است که بعد از ایمان بمحمد در عهد آنحضرت و بعد او نیز مرتد و کافر شدند و همین مردی

در تفاسیر اهل البیت و دلیل بر آن معهذا آنچه در باب غزوه حدیبیه بخاری مرویست که علاء بن مسیب از پدر خود نقل
کرده که من ملاقی براء بن عازب شدم طوبی لک گفتم با و گفتم که تو صحبت رسول کردی و بیعت او تحت شجره نمودی فقال براء یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا
بعده یعنی ای پسر برادرم تو نمیدانی که ما بعد او چه احداث و ابتداع و اختراع کردیم در کتاب الانبیاء بخاری در باب واتخذ الله ابراهیم خلیلا در روایت
کرده آخرش اینست وان ناسا من اصحابی یوخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی فیقول انهم لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم
آنحضرت یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بتحقیق جماعتی از اصحاب مرا از پیش روی من بگیرند و گرفته میشود بطرف جهنم میبرند و من میگویم اصحاب من اند اصحاب
من اند پس خدا میگوید تحقیق ایشان مرتد شدند بسوی کفر اصلی سابق از وقتیکه تو از میان ایشان بر آمدی در باب الحشر بخاری
قریب با آخر کتاب روایت کرده و سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لا تدری ما احدثوا بعدک ثم
الی ان قال فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم و مثل همین بسیار اخبار دیگر است در مجلد ثانی ترمذی از ابن عباس روایت
کرده قال صلی الله علیه و آله و سلم لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب باصحاب خود فرمود که شما بر مگردید بعد موت
من بسوی کفر اصلی تا بزنید بعض شما گردنهای بعض دیگر را در مشکوة گفته این هر سه حدیث متفق علیه محدثین است در ترمذی در
باب جاء فی الخلافة روایت کرده قال صلی الله علیه و آله و سلم انما اخاف علی امتی ائمة المضلین ثم قال صلی الله علیه و آله و سلم
لا تزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی امر الله یعنی پیغمبر علیه السلام فرمود که جز این نیست که میترسم بر امت خود از امامهای
خلیفهای گمراه کننده گان ابدا همیشه یک طایفه از امت من بر حق مظاهر و معین می باشد ضرر نمیرسانند ایشان را تخذیل مخذلین تا آمدن امر الله یعنی تا آمدن مهدی
آخر الزمان در مشکوة این حدیث نیز متفق علیه محدثین است اما بطرق اهل بیت عصمت و طهارت بسیار اخبار مرویست
چنانچه در کافی و مبانی و صافی از حضرت امام ناطق صادق آل محمد علیه السلام هست النور آل محمد و الظلمات عدوهم یعنی مراد از نور
در اینجا آل محمد و مراد از ظلمات عدو ایشان میباشد در تفسیر عیاشی آخرش اینست فاعداء علی امیر المومنین هم الخالدون فی
النار و ان کانوا فی ادیانهم علی غایة الورع و الزهد و العبادة یعنی ظلمات کنایه از اعداء علی باشد پس ایشان مخلد دایم در نار جهنم می باشند اگرچه ایشان
در دینهای خود بر غایت ورع و زهد و عبادت باشند در تفسیر قمی است هم فیها خالدون و الحمد لله رب العالمین کذا انزلت یعنی آنانکه بسوی
ظلمات بر آمدند آنها ظالمان حق آل محمد اند که تعاقب و غصب خلافت ایشان کردند و ایشان در نار جهنم مخلد می باشند و حمد مر خدا راست و همچنین نازل
شده بود اشکال بنابراین قول آخر چگونه کافر و مشرک هر مسلمانان از غاصب خلافت اطلاق توانند شد و حال آنکه اکثر ایشان متشرع و متورع تالی
قرآن با نماز و صیام و زکوة و حج و غیر آن می باشند پس سلب اخرج الی الظلمات من النور در ایشان مخالف ظاهر است جواب اول چونکه
صحت فروع منحصر بر صحت اصول دین است ببطلان اصول یا احد اصول مورث ارتداد و کفر میشود پس توبه مرتد صحیح نیست اگرچه بعد آن مشغول بفروع
باشد چنانچه ابلیس الی حین معتقد توحید رب العالمین بالتفصیل است لکن بانکار خبری از اجزاء اصول دین ملعون و مرتد شده هیچ توحیدش فایده نبخشید
و آنکه اتباع باطل سلف دیده و دانسته کند او هم در همان داخل و عبادة او غیر صحیح است جواب ثانی حدیثی معتبر در مبانی و صافی
و غیر آنها مرویست که ابو یعفور حضرت ابو عبد الله الصادق عرض نمود که مخالطه بمردم کردم عجیب کثیر شد از آنکه اقوامی را دیدم تولای شما ندارند بلکه تولای
فلان و فلان دارند و ایشان ذی امانت و صدق و وفا اند و قومی را دیدم که تولای شما دارند لکن ذی امانت و دیانت و صدق و وفا نمی اند قال فاستوی
ابو عبد الله علیه السلام جالسا فاقبل علی کالغضبان ثم قال لا دین لمن دان الله بولایة امام جائر لیس من الله و لا عتب علی من دان الله بولایة امام عادل
من الله الخ یعنی یعفور گفت که بعض شنیدن حضرت صادق ستوی نشست روی من چون غضبناک کرد و فرمود دینی مر آنکس را نیست که قرب خدا کند بولایت و امامت
امام جابر ظالم که از جانب خدا نفرموده و منصوب نباشد و معیوب نیست دین آنکس که قرب کند خدا را بولایت امام عادل معصوم که من الله مقرر شده باشد من



عرض کردم که این دینی ندارند و اینها دینی دارند غیر معیوب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آری برای تابعان آئمه ضلال اینها دینی نیست و برای
تبعه آئمه حق دینی غیر معیوب است بعد این فرمود آیا قول خدا را نشنیدی الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی از ظلمات ذنوب بسوی
نور توبه و مغفرت میبرد برای اعتقاد ایشان بولایت هر امام عادل حق که من الله منصوب باشد و برای غیر ایشان خدا فرمود و الذین کفروا اولیائهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات مراد آن باشد که ایشان بر نور اسلام بودند وقتیکه تولای امام جابر کردند پس تابعت طاغوت کردند از نور اسلام
الی ظلمات الکفر بر آمدند پس خدا واجب کرد برای ایشان مع الکفار نار جهنم را و عیاشی زیاد کرد که من گفتم آیا خدا مراد از والذین کفروا کفار
نگرفت فقال علیه السلام و ای نور للکافر و هو کافر فاخرج منه الی الظلمات انما عنی بهذا انما فی اخر الحدیث المزبور پس آنحضرت فرمود که
نور برای کافر است که از آن نور بسوی ظلمات رفته باشد و معنی آن این است که بالا در حدیث مزبور ذکر شد تذکره آیا این اخراج بنا بر حقیقت است
یا مجاز اصح آنست که مجاز است و آیا ضمیر فیها خالدون راجع بطاغوت است به نظر بلفظ مفرده که جمع است یا نظر بسوی معنی نموده یا راجع بسوی تبعه
طاغوت یا بسوی هر دو معنا صحیح عموما است اشکال چگونه تابعین طاغوت با طاغوت در یکدرجه نار مخلد ابد الاباد باشند و عقل مقتضی است که مضل را
جریمه اضلال و ضلال هر دو باشد و اگر بضال باشد خفیف قلیل منقطع باشد جواب مقصود الجبائیه تعذیب دایم بفریقین است زیرا که در اصل هر دو
کافر و مشرک اند و شرک و کفر اگرچه متفاوت بذاته باشد لکن من حیث الکل جریمه واحده مستحق خلود است پس هر یکی از فریقین ضال و مضل هرچه
متفاوت خود برابر دکم میرسد اشکالی عاید نمیشود تنبیه آیه هر چند چیز دلیل است آ نزد جبریه یخرجهم من الظلمات الی النور ایمان و کفر
من به هست نزد عدلیه دلیل بر آنکه کفر و ایمان من خلق بنده و فعل تعالی نیست بدلیل الله ولی الذین آمنوا و بدلیل و الذین کفروا
اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات و اگر قول جبریه صحیح میبود پس منافی مزعوم ایشان اضافت ثانیه باشد چه
اول هر گاه بفعل تعالی باشد ثانی بفعل شیطان و صنم باشد خصوص صنم حس و جان و روح فعلی ندارد و در آیه دیگر اسناد باصنام میکند رب انهن اضللن کثیرا من
الناس و حال آنکه اصنام فعلی ندارند پس معلوم شد که افعال اضلال عباد اند نه افعال خدا صحبت قول نیک یا بد تاثیری عظیم دارد پس وعظ
عظیم در اضلال و اهتدا در وج هم فیها خالدون دلیل سمعی است که اصحاب کفر و شرک مخلد فی النار می باشند شیخ المشایخ فرمود که این آیه و امثال آن
چون و یغفر ما دون ذلک دلیل سمعی است بر تعذیب دایم مشرکین چه در عقل دلیلی قاطع بر دوام عذاب مشرکین نیست بل عقل دلیل دارد بر عفو و انقطاع
عذاب علی العموم الا بنص صریح ثابت گردید دوام تعذیب کفار د دلیل بر ذم تقلید است چه عوام تقلید طاغوت اگر نمیکردند البته مذموم با طاغوت نمیشدند چونکه
احقالی در یک سلک شمردن فریقین را معلوم شد که ضال و مضل در ذم مشترک اند ثم الله اعلم تبصره در مبانی خصایص این آیه نقل کرده که این آیه را بعد از نماز
مکتوبه واجبه بخواند بخوف از وسوسه شیطان و محفوظ از اکراه مکره میماند و مصون از همه مرده دنیا طین جن و انس می باشد و غنی میسازد خدا او را از فقر و رای
دهد او را حیث لا یحتسب و هر که هر صباح و مساء نزد دخول او بمنزل خود و بفرش خود بخواند خدا او را محفوظ از فقره و دزد و سوختن و از غرق میماند
و خدا از وی کند او را صحت بدن و سلامتی از فزع شب و مطمئن سازد دل او را و ایضا فرمود هر که بنویسد آنرا در شق گلوله از گل و آنرا در غله بگذارد و از
دزدی و کمی نمیشود و خدا در آن برکت میدهد و نیز فرمود هر که آنرا بر اعلی دهلیز دروازه یا در خانه خود بنویسد آن خانه کثیر الرزق و خیر میشود و با نخانه دزد داخل
نمیشود و هر که تلاوت او بیشتر عقب از نماز کند بخشیده میرود تا آنکه در دنیا جای خود از جنت ببیند و نیز فرمود هر که در جای خوفناکی باشد پس دور خود بحرز خطی
بصوت دایره بکشد و خود درون آن بماند و آن خطرا در حال تلاوة آیة الکرسی و قل هو الله احد و در سوره معوذتین و آیه قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا الخ
بکشد پس او موذی از جن و انس نمیرسد و ایضا در مبانی و کشاف از حضرت امیر علیه السلام روایت کرد قال صلی الله علیه و آله و سلم ما قرئت هذه
الآیة فی دار الا هجرتها الشیاطین ثلثین یوما و لا یدخلها ساحر و لا ساحرة اربعین لیلة یعنی پیغمبر علیه السلام فرمود که آیة الکرسی در خانه خوانده نمیشود مگر آنکه
شیاطین ان خانه دور میشوند تا سی روز و در آن خانه مرد ساحری و زن ساحره تا چهل روز داخل نمیشود در مبانی از سلمان روایت کرده قال النبی من کتب

آية الكرسي بزعفران سبع مرات على راحة اليمنى ثم يلحسها بلسانه لم ينس شيئا ابدا و استغفرت له الملائكة يعني پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود هر كه بنويسد آية الكرسي را بزعفران هفت بار بر دست راست خود و بليسد آنرا بزبان خود فراموش نمي شود او را هيچ شي ابدا و ملايكه براي او استغفار كنند در آخر تفسير آيه مثال الذهبان

**قوله تعالى** أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

**ترجمه** يعني اي محمد آيا بچشم بصيرت تامل نكردي و نمي بيني بسوي آنكس كه حجت جست و مخاصمه پيش شد يعني نمرود با ابراهيم عليه السلام در دين خدا يا در اثبات ربوبيت و وجود و وحدانيت پروردگار او بوقتيكه داده بود او را خدا ملك را يا بسبب آنكه خدا او را بسلطنت اقليم در تصرف داده بود و آن ملعون دست تعدي از آستين طغيان برآورده بود چه ابراهيم عليه السلام بكسر اصنام و مناظره با اهل نجوم كرده شهرت او منتشر گرديد **پس** در آنوقت نمرود طاغي از ابراهيم عليه السلام پرسيد چيرا خدايان ما را نگونسار ساختي ابراهيم عليه السلام گفت اصنام و انجم نه خدا هستند و نه قابليت عبادت دارند ياد كن اي محمد وقتيكه در جواب او ابراهيم گفت پروردگار من كسي است كه بقدرت كامله خود زنده ميكند مردگان را و از عدم بوجود آرد اشيا را و مي ميراند زندگان را و از وجود بقا بفناي برد زندگان را **نمرود** بن كنعان بجهة غباوت و بلادت و حجت بيارايي تلبيس سامعان گفت كه من هم زنده ميكنم و مي ميرانم **پس** آنكس كه اميد زندگاني از خلاصي نداشت نمرود دستبسته بود از زندان بيرون آورده رها كرد و آنكس كه جريمه و اميد گرفتاري نداشت اورا كشت **و** گفت اينست احياء اموات و اماتت احياء اين صفت منهم دارم ابراهيم عليه السلام اعراض از تعرض آن كرد بسوي دليل روشن و واضح تر كه صورت تلبيس و جدال را مجال در آن اصلا نباشد فرمود **پس** بدرستيكه خداي آورد و ظاهر ميسازد آفتاب را از مشرق **پس** بيار تو همان آفتاب را از افق مغربي يعني **بيار** از افق مغرب بعد غروب او و ازان برگردان و ظاهر ساز **يا** آنكه خدا از افق مشرق او را برآورده سير او بسوي مغرب ميدهد تو اهو از سيرش در از حركت باز دار و او را بسوي مشرق ببر **پس** هرگاه نمرود كافر اين برهان لامع و واضح شنيد دفعة مبهوت و حيران گرديد از جواب پس معطل ماند گويا سنگ بدهن او داد و خدا بمقابله مناظره ظلمه سيفرمايد كه خدا راه و رشد نمي نمايد بطريق احتجاج كروه ستمگاران را **بدانكه** هرگاه خدا بالا نفي اجبار از قبول دين بيع حالات تلبيسها شياطين و طاغوت ذكر فرمود و متصل بان تلبيس از طاغوت نمرود اظهار نمود كه بهيچ اسباب باطله و اقوال سخيفه باطله حيلها بر مردم ميكردند و ميكنند تا از دين حق بسوي باطل مردم مي برند و چنين قصه عبرة براي آينده كان باشد كه فريب از مكر ايشان نخورند **و در تفسير** چند بحث است **بحث اول** همزه الم تر استفهام تقريري براي معني اقرار و رويت بمعني علم و معرفت **و** الي صله ان براي تعجيب محاج يعني بقول باشد تخصيص را در اينجا اگرچه براي تعجيب است **لكن** بمعني انتهاي دارد الى الغايت كانه تقدير چنين باشد الم ينته رؤيتك بالبصيرة الى الذي حاجّ ابراهيم في ربه باستعد **اما محاجة** در مجلدين ذكر شده كه مفاعله از حج بحج حجة بمعني دليل غالب قاطع باشد **پس** محاجه بمعني مغالبه باشد حاجّه فحجّه بمعني غالبه فغلبه يعني با من بكيد يگر غلبه كرديم پس غالب شدم **در الجنان** فرمود چنانچه خاصمته فخصمته ميگويند محجوج كسي باشد كه بوصول حجت مغلوب شده باشد **يا** ضمير في ربه بسوي الذي حاج است **يا** بسوي ابراهيم **فخر رازي** هر دو احتمال داده **بحث ثاني** الم تر الى الذي حاج ابراهيم في ربه متفق عليه مفسرين است كه الم تر خطاب بحضرت رسالت مآب است يعني يا محمد **آيا** علم تو منتهي بسوي آنكس نشده كه حجت باطله كرد با ابراهيم در ربوبيت خود يا در پروردگار ابراهيم **و نيز** مجمع عليه مفسرين است كه آنكس محاجّه با ابراهيم عليه السلام **سلطان نمرود** بن كنعان **بن** سنحاريب **بن** كوش **بن** سام



**بن** نوح نبي الله بود **و نمرود** اول كسي بود كه تاج اختراع كرده بر سر خود نهاد و تجبر در زمين كرد و از نفسانيت خود را ابراهيم و باد عا الهيت **ا يا** ابراهيم ابتداء بمناظره كرد **يا** نمرود و دران دو قول است صحيح اول است زيرا كه ابراهيم مبعوث الى نمرود و الي خرابه شده و چنانچه مستفاد از مرويه **كافي و عياشي** في قال الصادق عليه السلام خالف ابراهيم قومه و عاب آلهتهم حتى ادخل على نمرود فخاصمهم يعني ابراهيم مخالفت قوم نمود و عيب بخدايان ايشان كرد تا آنكه بر نمرود داخل شد **ايا** اين قبل القاي آنحضرت في النار بود **يا** بعد آن و دران نيز خلاف است **در مجمع و صافي و جوامع** از حضرت صادق عليه السلام مرويست كه اول بود قبل القاء او في النار و عند كسر الاصنام محاجه واقع شد **اشكال** الم تر چه بمعني رويت ببصر چه بمعني علم باشد اين مرئي و معلوم قبل از وجود اين محاجه معلوم آنحضرت نبود يا نبود **و اگر** بود پس چرا آنحضرت ترك آن كرده بود **و اگر** نبود پس تكليف مالايطاق بدريافتن مرئي و معلوم قبل از آنحضرت هزارها سال الم تر بتعالي غير جايز باشد **جواب** اين مسئله در مجلد ثاني در ذيل الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم و هم الوف الخ بتفصيل ذكر شد **و در اينجا** ميگوييم كه باعلام تعالي آنحضرت عالم بود قبل هذا الخطاب چه حين الخطاب **پس** آنكه همزه تقريري در الم تر ميگويد يعني نديدي بمعني ديده و دانستي مناظره فلاني را **و نزد** آنكس كه استفهام محض بمعني هل است **پس** نزد او هر دو وجه جايز و ممكن است **احدهما** آنكه قبل اين خطاب علمش داده بود **و پس** حين نزول الم تر غرض توجيه آنحضرت بان قصه براي تسلي و تشفي آنحضرت باشد **ثانيهما** حين خطاب الم تر علم ضروري از اين محاجه در قلب آنحضرت آفريد چنانچه در آدم علم اسماء را دفعة حين قول انبئهم آفريد و اين ممكن است اشكالي عايد نميشود **اشكال** محاجه مانند نظائر او چون مجادله **و** مناظره **و** مخاصمه **و** منازعه **و** مشاجره **و** مكالمه **و** مغالبه بيك معني اند كه مفاعله از باب حج حجة بمعني دليل حق غالب قاطع سكت خصم باشد **پس** چرا كدامي از اين الفاظ بجاي محاجه اختيار نكرد و محاجه را اختيار كرد و اين قوي دليلي است كه از جانبين دلائل حقه بودند چه حجة اطلاق نميشود مگر بر دليل حق بخلاف الفاظ بالا و انها مشترك در باطل و حق اند **جواب اول** چونكه مناظره بين الحق و الباطل بود و محال است كه متضادين در محل واحد صحيح شوند **پس** لامحاله من جانب واحد صحيح و ثابت باشد باين لحاظ حق بران مناظره محاجه ناميده چه معلوم است كه محاجه مبطل باطل است **جواب ثاني** اين بنا بر زعم او جاري شده چه مبطل مجادله باطله خود را حجه ميداند نه باطل اگرچه دران في الواقع حجتي نباشد **سوال** نام نمرود را در اينجا بكنايه ذكر كرده ودر جاهاي ديگر از قرآن چرا ذكر نفرمود و حال آنكه مجادله ابليس **و** فرعون و هامان متعدد جا اسماء شان در اين قرآن ذكر فرمود **جواب** بعض محققين گمان كرده اند سبب آن چنين گمان كردند كه نمرود در غايت بلادة و غباوة فهم و بغاوة در عالم و نهايت جهل و اول مدعيان ربوبيت بود چنانچه از مناظره او واضح است كه احياء و اماتة تعالي را چون قتل احدي و ابقاء ديگري بدست خود گمان كرد و ابليس **و** فرعون **و** هامان اگرچه باطل محض بودند **لكن** بصورة عقل و مناظره پيش شدند **پس** بجهت فرط بلادة راي **و** غباوة فهم و حمق كلام و بوجود جهل تام نام او را بكنايه ذكر كرد ثم الله اعلم **سوال** چرا در اين مناظره في ربه و ربي الذي اختيار بلفظ رب نمود نه اسمي ديگر خصوص اسم ذات چون الله **جواب** چونكه ايشان همه اسماء خدا ميدانستند **لهذا** باسماء ديگر ذكر نشد **اما** اسم الله براي آن ذكر نشد كه ايشان بر اصنام خود اله و آلهه ناميده بودند **اما** ذكر رب خاصة براي آنست كه هر كس شنوند نام رب را ميداند كه او موجد و مربي و تربيت و انعام و اكرام و انتظام هر مربوب مي باشد و از ان انكار كرده نميتوانند ثم الله اعلم **بحث ثالث** ان آتاه الله الملك اين ان در محل نصب بنزع خافض عند الكوفيين چون كان آتيه الله الملك باشد **آيا** ضمير آتيه بالذي حاج است **يا** بسوي ابراهيم دران دو قول است **مختار** جمهور بسوي الذي حاج است **پس** مفسرين خلاف كردند **احد القولين** آنكه محاجه باطل كرد **نمرود** باطل جاهل بسبب آنكه داد خدا او را ملك را براي نظم و رفع ظلم و تدبير و انعام و جهان خلايق و بسط عدل **و** انصاف **و** ربين ايشان و تحصيل كمال ملك و حكم بد تر و طغيانش بيشتر و ظلمش اكثر و گناهش اكبر شد چنانچه كسي كه انعام و احسان ميكند براي آنكه در مودة و اطاعت و آمد و رفت و شكر محسن بيفزايد او بر عكس آن بيافزايد و بورث تكبر و تجبر و انكار منعم ميشود **پس** نمرود را حصول ملك محمل بر محاجه باطل و بر ادعاء ربوبيت خود كرد **و** همين قول مختار حسن و جبائي است **عامه و خاصه** روايت كرده اند من اصحابنا **در كتاب خصال** شيخ صدوق و منهم در **معالم و در منثور** و غير آن روايت كرده اند كه ملك الارض كلها اربعة مومنان و كافران اما المومنان سليمان بن داود و ذوالقرنين و اما الكافران فنمرود و بخت نصر يعني مالك كل روي زمين چهار ادميان شده اند دو مومن و دو كافر اما دو مومن سليمان بن داود عليهم السلام و سكندر ذوالقرنين

وودکافر نمرود و بخت النصر باشند **ثانی القولین** ضمیر راجع بسوی ابراهیم است **پس** مراد از عطاء ملک با براهیم نبوة و ریاست خلق در امور دین و دنیا باشد

ومویدش آیه فقد اتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة واتیناهم ملکا عظیما **اول مختار** جمهور است و همین قول ابو القاسم بلخی است **اشکال** اتیه الله

الملک نص است که ایتاء ملک بسلطان کافر و مومن من الله است **پس** عالم الغیب والشهادة چرا کاری کند که انجامش خوب و بهتر نباشد چنانچه نمرود ملک و

حکم داد تا طغیان و دعوای خارج از طاقت امکانی چون ادعاء ربوبیت در نفس خود نمود و این نمی باشد مگر بغرض اغواء و اضلال من الله و مغوی و مضل بودن خدا

قبیح است **جواب** بنابر ارجاع ضمیر الی ابراهیم اشکال از اساس ساقط است **اما** بنابر ارجاع ضمیر الی نمرود **پس** بنابر مذهب جبریه قبیحی عاید نمیشود چه نزد

ایشان قبیح بر خدا قبیح نیست لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون **اما بر مذهب عدلیه** اجوبه مختلف اند **اول** تملیک نمرود بملک و مال و خدم

بغرض ابتلاء و امتحان عباد بود **ثانی** زمخشری **در کشاف** فرمود **اما** تعالی عطا کرد نمرود را آنچه موجب یاد نعمت و ال و المال والاتباع والخدم

باشد نه برای اضلال و ابطال و تغلیب و تسلیط چونکه بنده فاعل مختار است **پس** اختیار دارد مصروف خیر شود **یا** شر و شغل او باضلال و کفر از جانب خود نمرود بود

چنانچه زبان مثلا برای آن داده که ذکر حق کنند و چشم داده که حق را ببینند و گوش داده که حق بشنوند **پس** انسان اختیار دارد که بحق مصروف سازد **یا**

بباطل **ثالث** آنکه مراد از ملک تمکین و قدرت و بسطت در دنیا باشد و دادن بکافر و منافق بحسب مقتضای حکمت و مصلحت جایز است **اشکال از رابع**

رازی نقل کرده ممکن است که وقتیکه ملک باو داد در حالیکه ظاهر الایمان بود **پس** کفر بعد آن کرد و عطای ملک برای اظهار نفاق و آن کار او بود نه آنکه او تعالی از عواقب

بیخبر و بی علم باشند **بحث خامس** نزد جمهور اذ قال ابراهیم ربی الذی جواب سوال تقدیری است چه انبیا مبعوث للدعوة اند **پس** ابراهیم را بعد

دعوة الی الله نمرود پرسیده من ربک و ابراهیم ربی الذی گفته جوابش داد و خلاف درین سوال در تفسیرش می آید **یا** در ربی الذی در حال وصل هم مفتوح

الیاء است **یا** بسکون یا در قراءة دو قول است **ثانی** قراءة حمزه در اینجا و اکثر آیات است چون آیه حرم ربی الفواحش و عن آیاتی الذین و قل لعبادی الذین

و آتانی الکتاب و مسنی الضر و عبادی الشکور و مسنی الشیطان و ارادنی الله و ان اهلکنی الله همه اینها باسکان اند و باقی قراء بفتح یا خوانده اند **انا**

انا احیی باثبات الف و نه در انا وقتیکه بعد نون الف مضمومه چون انا احیی **یا** الف مفتوحه چون انا اخوک می باشد **و** در حال وقف می افزاید **اما** بعد انا اگر الف مکسوره باشد

چون انا الا النذیر حذف الف میشود **در مجمع** ادعاء اجماع نحاة و قراء بر این قاعده نموده چه در انا و نون الف در وقف ملحق میشود چنانچه در مسلمونه ها در وقف

ملحق میشود **پس** وقتیکه مسلمونه وصل شده ها این ساقط میشود همچنین الف در انا بوصل ساقط میشود **در الجنان** فرمود که اهل مدینه انا احیی بمد میخوانند و نیز

در کل قران و این لغت قومی است که وصل را چون وقف دارند و بعض عرب در وقف انا بالالف المد و بعضی بانه میگویند **در کبیر** رازی گفته که مجمع

علیه قراء است که الف انا در وصل در کل قران ساقط میشود الا از نافع مروی اثبات الف است اگرچه بعد او همزه باشد و صحیح آنست که بان جمهور رفته اند که ضمیر متکلم

ان الف و نون است و در آخرش در وقف الف ملحق میشود چنانچه ها در سکونش للوقف ملحق میشود چنانچه ها در وصل ساقط میشود همچنین الف او عند الوصل

**بحث سادس** اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت در اینجا اذکر یا محمد مقدر است یعنی اذکر یا محمد اذ قال ابراهیم یعنی یاد کن و بدان وقتیکه در

جواب نمرود ابراهیم گفت که پروردگار من آنکه فانی را زنده میکند بایجاد حیوة در او و زندگی زنده را فانی میسازد باماتة او **یا** این قول وقتی گفت که خاصة نزد او

برای ابلاغ رسالت رفته بود **یا** بغیر ابلاغ باو برخورد و از وی پرسید من ربک ابراهیم گفت ربی الذی یحیی و یمیت مفسرین خلاف کردند **اول** مختار اکثر است

**پس** **بقولی** آنحضرت نزد نمرود رفت گفت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر چرا عبادة باصنام غیر سامع و غیر بینا میکنی نمرود گفت من ربک کیست رب تو

آنحضرت صلعم ربی الله یحیی و یمیت فرمود **و بقول** اکثر بعد کسر اصنام **و بقولی** نیز بعد برآمدن از نار نمرود او را طلبید و پرسید کیست خدای تو که ما را بسوی او

میطلبی ابراهیم گفت پروردگار من کسی است که احیاء اموات و اماتت احیاء میکند **و بقول جمعی** از محدثین قحط سالی در کنعان اتفاق افتاد نمرود غله را بردم میداد

و هرکس که نزد او می رسید از وی می پرسید که خدایت کیست آنها می گفتند توئی **پس** غله میداد **و** ابراهیم هم باجمعی رسید از وی پرسید من ربک ابراهیم گفت پروردگار من

کسی است که احیاء اموات فانیه و اماتة احیاء باقیه میکند **پس** ابراهیم را بدون مراجعت کرد و بر تل ریگی رسید بجهت غیرت و خجالت از تل جوال خود را پر ریگ



ساخت بر عتبه خانه انداخت و خود خوابید و عیالش از آن جوال آرد خیلی خوبی برآورد و نان تیار ساخت و با ابراهیم آورد آنحضرت پرسید آرد از کجا آوردید

و حال آنکه در خانه آردی نداشتید گفتند از همان جوالیکه الحال تو آوردی آنحضرت دانست که تقلیب یک بار نعمتی من الله است شکر الهی بجا آورد **احدی** و انسب

بنظم اول است **بحث سابع** قال انا احیی و امیت یعنی نمرود گفت من هم احیاء و اماتة میکنم بعفو از قتل و قتل غیر مجرم چنانچه دو نفر را آوردیکی مایوس در

زندان و از امید زندگانی بود او را رها کرد و دیگر غیر مجرم راه رو بود او را گرفت کشت **پس** گفت که منهم این میکنم **بدانکه** این فعل نمرود غایت عدول و نهایت

جهل بود و سببش علماء متعدد نقل کردند **آنکه** دلیل ابراهیم از ایجاد حیوة و موت بود و نمرود مقابل او عفو مقتول و قتل غیر مجرم پیش کرد بجهت کمال جهل و عناد کرد **ب**

تلبیس بحاضرین قوم خود نمود تا در ایشان دلیل ابراهیم قایم نشود و از من بر نگردند **سوال** چه سبب بود که ابراهیم ابتداء دلیل احیاء و اماتة ذکر کرد نه غیر آن **جواب**

**اول** چونکه دلیل احیاء و اماتة برای همین اختیار کرد **تا** اظهار کند بر سامعان قدم محدث و حدوث عالم آنچه مشهود و محسوس للاعیان و آنچه موجود در هر ذی

نفس بود چه در آن زمان بعض حکماء و منجمین ادعاء قدم و دوام در وجود عالم الطبیعة بهر و بنجوم کرده بودند **و عوام** را یقین بود که هر شیی خود بخود متولد و موجود

میشود و ابراهیم برای آن دلیل محسوسی ذکر نمود تا حساس آن معقول بتعقل باید **لهذا** نمرود بجلد تلبیس در آن بقتل حی و اطلاق محبوس کرد تا ملتفت بقول

ابراهیم علیه السلام نشوند اگرچه عالم وجود و بقا است **اما** اماتة و فنا ضد آن است و اصل اگر عدم تغیر است **پس** تغیر و تبدل از کجا پیدا شد چه شیی واحد بذاته هم موجود

هم موجود و هم صحیح باقی و هم سقیم و هم معدم و معدوم بودن محال است **جواب ثانی** از بعض اعلام آنکه نمرود ملعون نه معتقد خدا و نه معتقد حشر و نشر بود و حیوة و موت را

عادة طبیعی میشمرد **لهذا** ابراهیم علیه السلام ابتداء بآن کرد در این دلیل اثبات اصول توحید مع صفات کمال و جلال و افعال و حشر و نشر بود **اشکال** عند العقل

اصل عدم است و همین نصوص قرآنی است چون وکنتم امواتا فاحیاکم و چون خلق السموات والحیوة و چون والذی یمیتنی ثم یحیین **پس** اینجا چرا

مخالف عقل و نقل تقدیم یحیی بر یمیت کرد در کلام باری منافات نباید **جواب** منافاة بهیچ وجه نیست چه آیات مذبوره بالا بصورت حقیقت و تکلیف با اعتقاد جاری شده

و در اینجا برای مناظره مقدم ساخته زیرا که وجود و حیات ثبوتی محسوس و موت سلبی عدمی است ثبوت وجودی محسوسی در اثبات حق در مناظره واضح تر از سلبی

و عدمی است چه در مشاهده حی ذی حیات غرابت زیاده تر از موت است و از میت غیر موت محسوس نمیشود بخلاف حی چه در حیوة او آثار کثیره عجیبه مشهود و محسوس ذی

الحس را میشود ثم الله اعلم **اشکال** از افعال نمرود معلوم میشود که احمق الحمقاء و اجهل الجهلاء بود **پس** آنکس چنین احمق و اجهل محض باشد غیر مکلف است و چنین نبی

جلیلی که در انبیاء رسل او در مرتبه و مناظره پیغمبری نباشد **بل** بعد او جمیع انبیاء مامور باتباع ملت و خصلت مناظره او شدند **پس** مقابل چنین احمق غیر مکلف چرا فرستاد

باید چنین غیر عاقل چنین فعل و چنین کلام بکند و تکلیف غیر عاقل غیر جایز است **جواب** احدی از اهل سیر و تواریخ و ملل دعاوا ظهار غیر عاقل و احمق بودن نمرود

نکرده **بل** عقل بخوبی غایت عناد داشت که معاویه و عمر عاص و مشایخ او نداشتند و بالا ذکر شد که قتل حی و اطلاق مجرم عمدا برای تلبیس تابعین خود کرد که مبادا ازین

برگردند **بل** این کمال عقل نکراء است چنانچه معاویه و عمر عاص وقت قتل عمار یاسر گفتند که ما فئه باغیه نیستیم ما عمار را نکشتیم **بل** آنکس که عمار را بجرب آورده همان

او را کشته باشد فرقی در این دو حکایت نیست **لهذا** چنین نبی جلیلی را بآن ملعون ابلیس و معاویه نظیری فرستاد **بحث ثامن** قال ابراهیم

فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب یعنی هرگاه حضرت خلیل الرحمان تلبیس و بقتل و اطلاق دانست دلیل اوضح از آن برای ابقاء کرد تا صورت

تلبیس و گریز و انکار بآن ملعون نماند **فرمود** ابراهیم علیه السلام بدرستیکه خدای من آفتاب را از جانب افق مشرق اگر تو خدائی **پس** بیار تو آفتاب را از افق مغرب

بعد غروب **یا** باز بگردان از مغرب بسوی مشرق **آیا** معترض او شد که اینمرا دنیست یا نه **پس** بلا کلام لا افصل حجت ثانیه را آورد در آن دو قول است **ثانی**

مختار بعضی است و همین وی **در مجمع و مبانی و صافی** از حضرت صادق ع است ابراهیم علیه السلام باو فرمود که کشتی زنده کن **اگر** صادقی بعد

آن قول ثانی برا والقا کرد **و در تفسیر قمی** تمام مناظره او آورده که هرگاه ابراهیم علیه السلام از نار زنده برآمد **نمرود** گفت کیست رب تو ابراهیم

گفت ربی الذی یحیی و یمیت **نمرود** گفت منهم احیاء و اماتة میکنم ابراهیم علیه السلام گفت چگونه **پس نمرود** یک آدم مباح کشت و دیگری را

از کشتن رها کرد **پس ابراهیم** گفت انکنت صادقا فاحیی الذی قتلته یعنی اگر تو صادقی زنده گردان این کشته خود را **پس** ابراهیم گفت

که خدای من آفتاب را از مشرق بر می آرد اگر تو راست میگوئی تو از مغرب بیار پس نمرود مبهوت شد انتهی سؤال نمرود در دلیل اول چرا معارضه کرد اگرچه رکیک
بود و در ین نکرد جواب چونکه در اول بگمان خود جنسیت دانست لهذا بر کاکت و حماقت پیش شد و این امر آفتاب از حرکت افلاک خارج از جنسیت و شباهت غیر
مقدور خود دانست لهذا معارض نشد اشکال چرا ابراهیم متعرض بدفع فعل نمرود نشد و حال آنکه بر آنحضرت عینا نهایت واجب مضیق بود پس ترک
آن نمود و شبه و تلبیس او را باقی نهاده رد و عدول بدلیل دیگر نمود و این اقوی دلیلے بر انقطاع خلیل و عدول بدلیل دیگر وقتی جایز می باشد که دلیل اول ضعیف باشد
و حال آنکه دلیل اول اقوی بود اعاده و ارجاع آفتاب است چه احیاء و خلق حیوة در شی چه صغیر باشد یا کبیر اصلا بشر را ممکن و مقدور نیست و تحریک و اعاده جسمی ثقیل باشد
یا ثقیل و قلیل بغیر اعانت اشخاص و آلات جایز و ممکن نمی باشد پس اول اقوی از ثانی نیست فی الواقع جواب از مفسرین بدو صورت در اینجا است احدهما
آنکه فعل خلیل من باب العدول و الانقطاع نیست بل من باب تکثیر الادله و البراهین بصورت تاکید در ایضاح مرام و اثبات کلام بود خصوص وقتیکه مخاطب قلیل الفهم میباشد
در آن وقت جانب ثانی او ضح ادله است اردف و متعاقب ذکر میکند بلا دفع قول سامع جاهل تا سامعین را گمان نشود بتعرض مدعی علیه که متکلم دلیلی دیگر غیر این ندارد
لهذا تعاقب همین دلیل شتبه فیه میکند پس بنا بر این ترک واجب لازم نیست بل اتیان دلیل دیگر مثبت مرام و موضح دلیل اول باشد چه خدائیکه خالق حیات
اموات است او آفتاب را از مشرق بر می آرد تو اگر صادقی آفتاب را از مغرب بیار ثانیهما اگر عدول هم باشد جایز است زیرا که انبیا برای ایضاح مرام و اظهار
ابهام و بیان حجت در دفع شکوک مبعوث می باشند نه مخصوص برای الزام و افحام خصام لهذا توجه بدفع فعل و تشریح مراد خود در یحیی و یمیت نفرمود و متوجه بذکر
طلوع آفتاب شد تا این دلیل هم او ضح حجة و دافع خصومت او باحسن وجه بشود پس نه ترک واجب لازم آمد و نه تعطل و نه انقطاع آنحضرت ثالث بعض اعلام سفر نموده اند
هرگاه مناظره کامل بداند که بوجهی ایصال حق و اثبات آن طول کشد و بوجهی دیگر با قل کلام و ادنی دلیل حق ثابت شود عاقل را لازم است که دلیل مختصر و اقل
مقدم گذارد بر طویل و کثیر لهذا آنحضرت سید العقلاء و اعلم العلماء بود و توجه بتطویل انسب محل ندانسته رد به دلیل دیگر آورد تا کسی نگوید که غرض ابراهیم خاصة
محاجه خصم و الزام او بود نه ابداء و نه بیان انتم الله اعلم اشکال اگر شک و شبه را شکی القا کرد عند العقل و صحیح النقل ازاله آن مقدم است بر اثبات امر آنحضرت چرا
ازاله تشکیک نمرود نکرد و آنرا او سامعین باقی نهاد و ترک واجب گردید بر انبیا ترک واجب عینی خصوص واجب تقدمی جایز نبود جواب بالا در ضمن اجوبه ذکر شد که
ابراهیم هرگاه متصل تشکیک آن دلیلی دیگر آورد که او موجب ازاله شبه و تشکیک او و موجب اثبات حق بود مثل مشهور بیک کرشمه دو کار برآورد و ترک واجب و تعطیل در ازاله
تشکیک نکرد اما بیان ازاله تشکیک در دلیل ثانی آنکه گویا غرض آنحضرت چنین باشد که خدای من خدای است که فلک رابع و آفتاب را که جسم عظیمی بلا روح و لا حس
در اول آفریده است و در آنها استمرار آن بآن حرکت را میآفریند از مشرق بسوی مغرب و از مغرب بسوی مشرق بلا لمس و لا اسباب و لا آلات و همان خدا محیی اموات فانیه
با یجاد و خلق حیوة در آنها بلا لمس و لا لبث و لا اسباب و لا اعانت میباشد پس اگر تو صاحب احیاء اموات و تحریک فلک و آفتاب بلا لمس و لا آلات و لا سبب بیا در ین
پس نمرود این مقصود فهمیده منقطع شد لله الحمد نه انقطاع و نه عدول و نه ترک ازاله شبه کرد اشکال عالم عاقل دلیلے القا نمی کند مگر یا سنجیده و فهمیده باشد
قوت آنرا یا نفهمیده باشد بنا بر اول چرا آنحضرت رجوع از آن دلیل بسوی دیگر کرد این بگمان میآرد که دلیل اول یا قوی نبود و اگر بود و او را خصم باطل
کرد و این محتاج ثانی شد و بنا بر ثانی قوة و ضعف دلیل نفهمیده و نسنجیده پس از اظهار آن ضعیف برآمد و منقوض گردید علی التقادیر بر انبیا چنین احوال جایز
نیست زیرا که موقع او از انظار و قلوب ساقط میشود جواب ما در ادله بالا بیان کردیم که در اینجا نه انقطاع است و نه عدول بل دلیل واحد است مع امثله متعدده
پس ثانی من باب تمثیل الاول است و الحمد لله اشکالی لازم نمی آید اشکال انتقال از دلیلی الی دلیلی و از مثالی وقتی جایز است که مثال ثانی و ثالث
اقوی و او ضح از اول باشد و در اینجا قوة اول بذاته و ضعف ثانی نیز فی نفسه بالنسبة اول معلوم است زیرا که خلق بدن بعد عدم بلا ماده و خلق حیوة چه صغیر یا کبیر باشد
اصلا و ابدا امکان بشر نیست بل امکان کل خلایق نیست اما تحریک جسمی بدست خلایق و لو بالاعانت و اسباب و الالات جایز بل واقع است پس اول اقوی و
ثانی ضعیف باشد و عدول از چنین نبی جلیل خلیل بسوی ضعیف چگونه جایز باشد جواب دلیل اول البته خارج از طاقت بشری است اما ارجاع آفتاب
بر صورت عکس مع فلک خود آیا از باب امکان است یا نه و اگر من باب غیر امکان است پس سوال بالراس ساقط شد و اگر من باب الامکان



هست چنانچه همان است پس رجوع آفتاب از مغرب اعظم من احیاء الاموات بحسب العادة است چه احیاء اموات بدست انبیاء مکرر بوقوع آمده اما رجوع آفتاب
تا آن وقت بل تا زمان یوشع و علی گاهی واقع نشده بود معهذا آنحضرت بغرض این ذکر آفتاب کرد چه در علویات هیچکس معارضه بصورت باطل و تلبیس کرده نمیتواند
جواب ثانی لا نسلم که تحریک فلک و آفتاب بالنسبة احیاء اموات ضعیف باشد چه در اعاده اموات هرگاه احدی قادر بغیر خدا نیست و حال آنکه در اعاده او فساد
نظام لازم نمی آید و زیاده از چند نفر شاهدین دیگر کسی عیان نمیشود بخلاف اعاده آفتاب و فلک از مغرب نیز احدی غیر الله قادر نیست و لکن در
اعاده آن فی حد ذاته فساد نظام سمک و سماک معلوم است اگر خدا نظم او نکند مع هذا در اعاده آفتاب هیچ وسوسه و شک طاری مناظره و ناظر نمیشود پس عادم
آفتاب اقوی است لهذا بآن دلیل رجوع نمود سؤال اگر نمرود اعاده قول ابراهیم برابراهیم میکرد بآنکه اگر تو صادقی پس خدایت را بگو که آفتاب را
از مغرب برگرداند آیا خدا در آن وقت برمیگردانید یا نه و اگر برمیگردانید فساد عالم و آدم لازم و نظام زمین و زمان باطل میشد مع هذا جمعی از حکما و جمعی
از علمای اسلام اعاده آفتاب از مغرب تا قیامت محال و ممتنع میدانند و اگر برنمیگردانید تکذیب نبی جلیل خلیل لازم می آمد زیرا که آنحضرت بصورت وجهی
ذکر کرده علی التقدیرین چرا نبی جلیل کلامی کند که در آخرش انجام نشود خصوص در حال تحدی جواب آنکه موجب فساد عالم اعاده آفتاب از
مغرب میدانستند که بر خدا ابقاء نمرود لازم و واجب چنانچه ابقاء او کرد تا طلب آن ننمود این جواب فاسد و از حد تحقیق کاست زیرا که اعاده آفتاب
بالضرورة از ممتنع بالذات نیست اما فساد عالم وقتی لازم می آید که خدا قادر موجب و عاجز میبود و هرگاه ایجاب و عجز او تعالی ضروری البطلان است پس ما ده حین
طلب نمرود واجب بود اما بیان امکان اعاده آفتاب از مغرب همین احتجاج ابراهیم کافی بر اصل امکانیت آن می باشد چه اگر ممتنع بذاته می بود البته چنین اعلم
علما معصوم و اکمل عقلا در احتجاج ذکر نمیکرد چه اگر نمرود میطلبید البته اظهار آن واجب بود و آنحضرت سنجیده این حجت پیش کرده و الا در ذکر ابتدائی آورد
چه حجت بممتنع بالذات غیر جایز است ثم الله اعلم و بغیر این و اثبات امکان عود آفتاب از مغرب در رساله انشقاق القمر و رد النیر الاکبر لعلی
علیه السلام بادله عقل و تواتر نقل از خاصه و عامه بتفصیل ذکر کرده ام من شاء فلیرجع الیها جواب ثانی نزد اهل الادیان اگر نمرود اعاده آفتاب میطلبید اجابت
دعاء ابراهیم علیه السلام ورد آن برای تصدیق آنحضرت مع امکانه بر خدا واجب عینی بود چه در تحدی خصم ظالم اگر مطابق دعوای خود مصدق خود پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نیارد دعوای نبوتش مختل میشود بل بعضی میگویند که اگر نبی میگوید که مرده را زنده میکنم پس اگر زنده گردد و مرده تکذیب نبوة آن نبی کرد نبوتش باطل است اقوی
آنست که در اینحال نبوتش ثابت شد زیرا که مطابق دعوای خود آورد و تکذیب آدم زنده شده از جانب الله دمی است بلی اگر غیر ناطق زنده گرد و لکن تکذیب نبی
نمود البته نبوتش مختل میگردد زیرا که عادة کلام غیر ناطق ندارد اگر کلام کرد پس من جانب الله کرد و این معجزه تکذیب نبی شد اشکال حجت ابراهیم علیه السلام یحیی و
یمیت مشتمل بر اثبات نبوة خودش بود چه اگر نمرود طلب آن میکرد البته بر ابراهیم علیه السلام بر خدا واجب بود ما یکرد اما آیه ان الله یاتی بالشمس من المشرق متضمن نبوة
و اعجاز نبوة نبود چه اگر نمرود درین وقت میگفت که طلوع و غروب بسبب عادة طبیعت دایم یا از جانب من است و تو از مغرب بیار و حضرت ابراهیم اگر نمی آورد پس
نمرود خدا گردیده بود زیرا که ابراهیم علیه السلام نیاورد و اگر بیاورد پس تا اتیان آفتاب از مغرب خدا می شد و چنین نبی کلیم خلیل را چنین حجت گفتن چگونه جایز
باشد جواب در جواب قول آن اشکالی نیست چه در قول یحیی و یمیت ابراهیم علیه السلام امید داشت که شاید طلب احیاء کند پس احیاء آنرا میکنم و هرگاه نمرود ترک نمود و
پیش معارضه بفعل باطل عاطل و جهل شد پس ابراهیم علیه السلام دانسته برای ابطال معارضه فاسده و انقطاع و ابطال جهل او دفعة فرمود که خدای من آفتاب
از مشرق می آرد و اگر تو خدائی او را از مغرب بیار پس او منقطع و مبهوت شد دانست که این دلیل برای الزام فعل اول من آورده چاره ندانست لهذا مبهوت
گردید جواب ثانی ابراهیم علیه السلام ان الله یاتی بالشمس من المشرق دلیل بر وجود خدای واجب پیش کرد برای آنکه خود نمرود دعوای الهیت خود مینمود پس
با و لازم بود که میگفت دلیل بر صدق قول تو چیست و نگفت چه آنحضرت جهل او دانسته بود لهذا بلا فصل در این دلیل فرمود اگر تو صادقی او را از مغرب بیاری
و اگر اعاده بر حضرت میگرد البته وجه تا در بها آن آفتاب را از مغرب برای تصدیق می آورد و تا اتیان آفتاب نمرود اگر بگمان خود خود را خدا میشمرد قدح در
ابراهیم و در نبوتش لازم نمی آمد بلی قدح وقتی بود که ابراهیم اگر نمی آورد تنبیه آیا مراد از فات بها من المغرب برآوردن آفتاب از افق مغربی بعد از

غروب است یا مراد برگردانیدن او قبل از غروب یا نقل او از سر حد مغرب بسوی مشرق ظاهراً الی حین از احدی نیافتم که باین متوجه شده باشد **لکن** بظاهر قرآن طلوع
او از مغرب باشد چنانچه مراد از مقابلش طلوع او از افق شرقی باشد اگرچه از سر حد غربی هم واپس گردانیدن از خوارق است ثم الله اعلم **بحث تاسع**
واحدی و رازی سه لغت **و** طبرسی چهار لغت در فبهت نقل کرده‌اند بهت بروزن ظرف **و** بهت بروزن حذر **و** بهت چون ذهب **و** بهت فعل مجهول او همین
افصح و بران اکثر قراء اند **و** در لغت میگویند بهت یبهت بهتاً بمعنی انقطع و تحیر و اسکت **و** بهت الرجل البهت بهتاناً بمعنی مقابله او بکذب کردم والبهت الحیرة
عند استیلاء الحجة باشد و بهیتة باطل متحیر از بطلان و کذب خود باشد **و** بهتان آنچه نکرده بر کسی ببندد واز بهت یبهت بهتاً و بهتاً و بهتاناً **و** افترا او را بهتان برای
آن نامیدند که باسناد شی که نکرده باشد مسند الیه حیران بماند و از اینجا است آیه اتاخذونه بهتاناً یعنی اتاخذونه ادعاءً للکذب مبهوت کسی است که
بباطل و دروغ خود حیران و منقطع شود **بحث عاشر** فبهت الذی کفر والله لایهدی القوم الظالمین پس بوصول حجت و برهان ثانی متحیر منقطع و ساکت
گردید آن کسی که کافر باطل بود یعنی **نمرود** و بعد از آن خدا توعید خاص بنمرود یا عام بامثال آن کافر مود که خدا هدایت نمیکند گروه ظالمان را **و** مفسرین توجیهات
کرده‌اند **نزد** بعضی یعنی دلالت و اعانت گروه ستمگاران را بر بلوغ مقصود ایشان از فساد نمیکند **نزد** بعضی هدایت و اعانت بحجاج باطله کفار را نمی‌کند چنانچه هدایت
و اعانت بانبیاء و اوصیاء در حال احتجاج می‌کند **نزد** بعضی هدایت نمی‌کند ایشان را بالطاف زائده و تائیدات و توفیقات لاحقه خود عند الفساد والالحاد
**نزد** بعضی هدایت الی الجنة نمیکند چون فاما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی **تنبیه** در آیه دلیل بر چند چیز است **آ** نزد عدلیه که خدا ظلمه را دلالت بر بغی
و فساد نمی‌کند **نزد** جبریه هدایت الی الحق نمیکند **پس** بنا بر آن اظلم الظالمین **بل** اشر از ابلیس باشد عیاذاً بالله چه او دوستان و طالبان خود را
بسوی خود دلالت بر خلاف خود نمیکند و بطلانش ضروری است تعالی الله عما یصف الظالمون **ب** بر بطلان قول اصحاب معارف است چه اگر معارف ضروری و موهوب بود
**البته** محاجه نمرود در اثبات صانع تعالی صحیح و جائز نبود **ج** دلیل است بر فساد قول اهل تقلید که معرفت حاصل نمیشود مگر بتقلید **د** دلیل است بر حسن مناظره و حجاج
معقول **ه** دلیل است بر جواز انتقال از دلیلی بسوی دلیلی دیگر برای مجادل **و** دلیل است بر آنکه علم و معرفت خدا حاصل میشود بافعال صحیح او که غیر او بر آن قادر
نباشد **تذکره** نمرود از ابراهیم علیه السلام لشکر خدایش طلبیده تا بعد جنگ هر کس مغلوب شود ملک او را باشد گفته‌اند **پس** پشه‌ها از جانب خدا آنقدر ظاهر
شدند که نور آفتاب دران روز بالکل نمودار نشد و گوشت لشکر نمرود و اهالی او و اعیان نمرود خوردند و خون شان نوشیدند که بغیر استخوانها چیزی در آنها
باقی ننهادند و آخر همه ایشان پشه ضعیفه و کوری و لنگی بامر خدای آروی بنمرود آورد و در منخرش داخل شد آرام نمی‌یافت تا وقتیکه شب و روز بر سر او پای پوشها
میزدند و بران خدمتگار را مقرر گردیدند این کفش کاری بدست غلامان و رعایا برای دعوی الهیت تا چهار صد سال خدا مقرر نمود **در مجمع** از ابن عباس روایة
کرده که خدا بر نمرود بعد این مناظره پشه مسلط ساخته دو لبهای او را گزیده **پس** دست خود کشید که بگیرد پشه در بینی او داخل شد **پس** بدماغ او رسید و دماغش را میخورد تا
چهل شب خدا او را عذاب کرد تا آنکه او را هلاک ساخت **بروایت روض الجنان** آن پشه تا چهار صد سال در دماغش ماند تا تمام مغزش را خورد و همین چهار صد
سال سلطنت کرده و آن پشه برابر بهوشی شده بود **و بروایتی** دیگر برابر گنجشک گشته بود **اهل سیر و تواریخ** خاصه و عامه روایت کرده‌اند ملخص آنکه
**پس** از مناظره نمرود گمان کرد که خدای ابراهیم خالق آسمان است صرحی عظیمی نهایت عالی مستحکم در شهر بابل بنا کرد تا اله ابراهیم را ببیند **ثعلبی و وهب**
**منبه** مع غیر ایشان از ابن عباس روایت کرده‌اند که طول صرح بسوی آسمان پنجهزار گز بود **و نزد مقاتل و کعب الاحبار** طولش دو فرسخ بود بر بالای
آن رفته در صندوقی و آن صندوق را چهار کرکس تربیت یافته در خانه و عادی ساخته بسته نمود خود و یک غلامی دران نشسته بپرید آن کرکسها آنقدر بلند
شدند که غیر سیاهی از جانب زمین و آسمان بنظر حالت خودی نمود **عکرمه** روایت کرد که پس غلام خود را امر نمود که بسوی آسمان تیری نهایت بزور رها کرد **پس** تیر
بعد از ساعتی تیر خون آلوده رجوع نمود **پس در خون** خلاف کرده‌اند که از که بود **عکرمه** میگوید از ماهی فلوس دار بود از دریایی که در جو ما بین ارض و سما
خدا آفریده است **لهذا** از جنس ماهی فلس دار فرج برداشته شد و حلال گردید **و جمعی** میگویند که آن خون از بعض طیور بود **پس** روی کرکسان
بسوی زمین بتعلیق گوشت گردانید **پس** جمعی **از مفسرین** میگویند که ببال زدن کرکسان و حفیف تابوت قریب بود که جبال از جای خود زایل شوند



وان کان مکرهم لتزول منه الجبال اشاره باین باشد **پس مفسرین** و معتمدین اهل قصص خاصه و عامه نقل کرده‌اند که **پس** از آن خدا بادی را یا جبرئیل را
فرستاد که صرح نمرود را از سرش در سمندر و باقی آن بر اهل بابل افتاد نمرود و اهل بابل حوالی آن بسبب آن صوت و رعد آن تا سه روز متبلبل شدند
و کلام و زبان خود را دفعة گم کرده بهفتاد و سه زبان من بعد در بین خود کلام میکردند **لهذا** السنه ایشان مختلف و شهر بابل بنام بابل گردید این ملخص قصص
صحیحه و اخبار و روایات معتمده خاصه و عامه بحد تواتر رسیده **و خاصه** بعض اخبار عترت طاهره را بجای دیگر مینویسم والله ولی التوفیق والتحقیق **قوله تعالی**

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ
مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً
لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

**ترجمه** یعنی آیا ندیدی و ندانستی مانند کسیکه گذشت و او بروایتی ارمیا نبی یا عالمی عزیر نام احیا بهو بود که از زندان بخت النصر برآمده بود گذر کرد بر دهی
یا بر شهری و حال آنکه او فتاده بود بسقفهای خود مع دیوارهای آن و بروایتی آن بیت المقدس یا قریه از حوالی آن باشد و اهالی آن زیران مرده بودند چه
جبابر بخت النصر خراب ساخته بود وقتیکه این رونده باین شهر خرابه رسید گفت او از روی تعجب یا از روی عجز از معرفت احیای اموات چگونه و چه طور
زنده میگرداند خدا اهل این خرابه را بعد مردن و فنا ابدان ایشان **پس** خدا در همان آن در همان مکان بمیرانید او را و آن وقت چاشت بود تا انقضای
صد سال همین منوال مرده پوست و گوشت و استخوانهائش خاک شده بود **پس** از این حال زنده گردانید خدا او را گفت خدا آن شخص زنده شده
را چند وقت درین مقام درنگ کردی شخص زنده شده گفت درنگ در اینجا یک روز یا پاره یک روز را کردم چه وقتیکه مرده بود چاشت بود
**پس** بلا درنگ گفت یک روز بعد آن دید که آفتاب هنوز غروب نکرده بود گمان کرد که یک روز هنوز بانصرام نرسیده **پس** تلافی نمود
که پاره یک روز را در اینجا توقف کردم چه بعد از حیوة یافتن اموات را علم بطول زمان موت خود حاصل نمیباشد چنانچه بعد خواب هم
نایم را طول زمان نوم معلوم نمی‌شود **لهذا** این احد وجوه تشبیه حدیث النوم اخ الموت می باشد خدا در جوابش فرمود **بلکه** درنگ در موت
صد سال کردی **و** در روایت اول آنچه خدا از و آفرین دو چشم او بود تا بنگرد اعاده اعضا و جوارح خود را **لهذا** بچشم خطاب فرمود که بنگر غذای
خود و آب نوشیدنی خود را که تا انصرام صد سال متغیر و متعفن نشده **و در خبر** است که آن غذا انگور و انجیر و شراب شیره و عصیر عنب بود که سریع التغیر
والعفونت میباشد و خر خود را در آن موضع بدرخت صنوبری بسته بود و خود اراده خوردن طعام و آب نمود که دفعة در آن حال مرد و افزود بنگر بدرازگوش خود
که در جای خود بی آب و علف ایستاده مرده یا مرده و احیای او را نیز ببین چه احیاء الاغ تو و احیاء تو بعد صد سال باین غرض باشد که بگردانیم ترا و او را و عدم
تعفن طعام را آیت و نشانه و عبرتی و حجتی روشن از برای مردمان آینده تا قیامت و نگاه کن باستخوانهای خودت و بسوی استخوانهای الاغ خود را که چگونه
بجهه کیفیت ترتیب و تالیف ارواح با اجساد خود و اجتماع اعضاء جسم میکنیم **پس** بعد از ان چگونه می پوشانیم آنها را لباس لحم و انسانیت تو و حیوانیت خر تو
**پس** آن هنگام که این کیفیت بالتمام معاینه و مشاهده نمود در او و واضح و روشن گردید گفت میدانم در زنده شده بیقین که خدا بر هر شی توانا است **و در**

تفسیر بین چند بحث است بحث اوّل آیا او کالذی عطف بر الم تر است یس گویا ارایت کالذی حاج ابراهیم او کالذی مرّ علی
قریة است یا کاف در اینجا زاید است یس گویا الم تر الی الذی حاج والذی مرّ علی قریة باشد یا چیز زیادتی در اینجا مقدر است چون
الم تر الی الذی حاج او الم تر الی من کان کالذی مرّ علی قریة باشد نحات را دران خلاف است اوّل مختار جمعی منهم کسائی و فراء ثانی مختار
اخفش ثالث مختار مبرد است و قول اول اصح است زیرا که زاید شمردن حرفی از قران بلا ضرورت جایز نیست یس موضع کاف منصوب بمر برای
معنی تعجب است امّا مر یمر مرا و مرورا فهو مار و ممر بمعنی جاز و ذهب یعنی رفت و گذشت و مر جای بگذر باشد و مرة فعلة واحدة و بکدنیه جمعش مرة و مرار
و مرر بکسر اول هر دو و مر بضم اول تلخ وضدش حلو است و مرارة بفتح دروی لازم حاصل از کبد میشود و در اینجا مرارة الدنیا والاخرة و مرارة الموت
بمعنی شدت و تلخی باشد و مری مجرای اب و طعام حیوان باشد و مرائی بضم اول نماینده اعمال عبادتی بمردم و فاعل افعال و اعمال بغیر الله باشد
امّا قریة اصلش جمع باشد از قریت المال یس ازان بر دهی یا بر شهر خورد علم کردند برای اجتماع مردم دران بحث دوم او کالذی
مرّ علی قریة بالاتفاق علام بتبدا لا نام است یعنی آیا دیدی کسی را و دانستی حال او را که گذشت و گذر کرد بر دهیکه او از سقف افتاده و ویران اهل آن مرده
بودند مفسرین درین امر اول خلاف کردند که آیا مومن بود یا کافر این دو قول است ثانی مختار مجاهد و اکثر معتزله و بعض امامیه و جمعی از جبریه که
او کافر شاک در بعث و حشر و نشر بود اوّل مختار اکثر فرق اسلامیه است پس آیا این مومن نبی بود یا غیر نبی دران نیز خلاف است اوّل مختار اکثر
صحابه و تابعین و همین مروی در اکثر صحاح طرفین است یس ازان خلاف کردند که این مار کدام کس بود و نامش چیست نزد قتاده و عکرمه و ربیع
و حسن و ابن جریر و قتاحیه بن کعب و سلیمان بن بریده و ضحاک و سدی او عزیر بن سرخیا و همین مروی در مجمع از ابو عبدالله و در شعب الایمان
و در منثور مروی از حضرت امیر علیه السلام و از ابن عباس است یس بنابر قول ثانی آیا عزیر نبی بود یا جری از احبار دران دو قول دارند یس
ابن عباس و کعب و حسن و وهب گفتند که عزیر بنده صالح حکیم بود نزد عطاء و وهب بن منبه و محمد بن اسحاق و ثعلبی او ارمیا بن حلقیا بود و همین مروی در
مجمع از حضرت ابو جعفر و در قمی از حضرت ابی عبدالله است و در عیاشی و احتجاج و اکمال است که او از سبط هارون بود
یس ایشان هم دو قول نیز مختلف شدند نزد وهب منبه ارمیا نبی بالانفراد بود که بعد خرابی بیت المقدس و احراق توراة بدست بخت نصر
خدا ارمیا را مبعوث کرد تا توریت را از وجه قلب بر بنی اسرائیل خواند نزد محمد بن اسحاق و عبیدالله ابن عمیر همین ارمیا ابن حلقیا از اسباط هرون و سوم و
معروف بخضر باشد در در منثور از سلیمان بن محمد نقل کرده که این مار حزقیل بن بورا بود در در منثور از وهب نقل کرده که این قصه عزیر
و بخت النصر ما بین سلیمان و عیسی واقع شده اشکال مختلف فیه عند العقل هیچ صحیح نمی باشد و اگر در اقوال عامیه بجهت غیر عصمت نقله اختلاف باشد
جایز است امّا در اقوال معصومین چگونه خلاف واقع شد خصوص از یک حضرت صادق علیه السلام دو روایت چنانچه از ابن عباس رضی الله عنه دو روایت
وارد اند احدهما آنکه عزیر ثانیهما ارمیا است جواب لانسلم که مختلف فیه هیچ یکی صحیح نیست چه در مختلف اعتبار باوثق و اصح و اکثر است اگرچه در اینجا
اخبار و اقوال خاصه و عامه بار میا وارد است معهذا تطبیق بینهما ممکن و جایز است بانکه دو مرتبه احیاء اموات واقع شده احدهما برای ارمیا
ثانیهما برای عزیر در قتلی بخت النصر و نیز جایز است که آن شخص بهر دو نام موسوم بود با اگر تفاوت زمان در بینهما نباشد یس اشکالی لازم نمی آید مع
امکان ان ثم الله اعلم امّا در تعیین این قریه نیز اهل تفسیر و سیر خلاف کردند نزد وهب و قتاده و ربیع و عکرمه آن قریه بیت المقدس بود
چه بخت النصر با پنج لک آدم از لشکر خود رفته بنی اسرائیل را کشت و اطفال و زنان شان را اسیر و توراة را احراق و بیت المقدس را خراب کرد نزد ضحاک
ان وه ارض مقدسه بود نزد ابن زید این آن بلدی بود که بسبب بار از بلد مردم گریخته و آن از سقف افتاده بود و ذکر ایشان قبل برین خدا در آیه
الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فرمود نزد کلبی دیرسابرا باد بود نزد سدی سلم آباد بود و علی روایت البغوی
و بروایات دیگر دیرسلم آباد بود نزد بعضی دیر هرقل بود شیخ المشایخ و بغوی نقل کردند این قریه انگور در از بیت المقدس فرسنگ بود

خلاف حمار زمانه
مرد نزد او شد صد سال

خلاف در نام قریه



اشکال آنانکه مار را کافر شاک میدانند میگویند که این شخص هرگز مومن نباشد بچند دلیل اوّل آنکه او کالذی حاج بصورت تعجب نقل قولش فرمود
ثانی خدا نقل قول انی یحیی هذه الله بعد موتها فرمود این نص صریح است بر استبعاد حشر و نشر و خلق و معاد جسمانی منکر قدرة تعالی و اگر قبل از
نبوة خود او گفته موجب لا ینال عهدی الظالمین نبوة بعد این قول نص او میسر نشد که باتفاق عقلا استبعاد قدرة الله و منکر حشر جسمانی که از ضروریة
ملل انبیاء کافر محض است و اگر در صبارة و طفولیت این قول گفته این ضعیف است زیرا که غیر مکلف است و بقول طفل غیر مکلف چگونه سید انبیاء ابعد
انصرام هزار سال متجاوز تعجب آرد ثالث خدا بمحض همین شک او را در همان آن موت داد و فرمود که بعد توبیت احیاست را نشان و علامت برای
مردم گذاشتم یعنی این شخص در اول منکر بعث بود رابع حق تعالی ازو نقل کرد فلما تبین یس قبل این او را علم و اعتقاد معاد جسمانی نبود لهذا
بعد احیاء اعلم گفت که الحال دانستم تو قادر بر احیای خامس قصه این شخص با قصه نمرود متصل بل عطف هم بر او ست تسویه در این دو قصه فرمود که
قصه حاج ابراهیم را ببین که با این قصه مساوی است چه هر دو در کفر مساوی اند او منکر خدا و این منکر قدرة الله والمعاد است و هرگاه این ادله ثابت باشند
یس آن شخص را نبی چگونه گفته توانیم و ادنی مومن را شرط ایمان لااقل یقین است و این شخص ظن هم نداشت بتصریح انی و لفظ اعلم چه ظان در دین باجماع
امت و قران و عقل کافر است زیرا که ظان شاک است در اصول دین نبی و غیر نبی ظان نباشد جواب نزد آنانکه این آیات را به مومن یا نبی بود
برای آنکه اخبار ربیا بطرق عامه و خاصه وارد و همین اکثر اصحاب و تابعین و جمهور مفسرین و محدثین و متکلمین متمسک اند و در عقل مانعی از چنین قول
نیست چنانچه خلیل الرحمن رب ارنی کیف تحیی الموتی عرض نمود و موسی کلیم رب ارنی انظر الیک از قوم یا از خود سوال نمود تا سمعا هم بدانند و هم مشاهدة
تا اینکه عقلا دریافته بودند تا در عقلی و سمعی مطابقت یافته اطمینان زیاده تر و علم ضروری حاصل شود در مجمع فرمود گاهی علم استدلالی از شبه طاری
میشود بخلاف مشهودی چه او را شبه طاری نمی شود تنبیه هرگاه این مقرر گردید یس اجوبه دلایل بالا چنین می باشد امّا جواب شبهه
اولی این است مومنیکه معتقد احیاء بود او در حال فتار خود گویا ضمنا سوال احیاء اموات در نفس خود کرد یس خود سایل امانت و احیاء کرده تا هر دو را در
نفس خود بیابد البته این عجب است که بعد از صد سال زنده شد و اجتماع و ترکیب اعضاء خود مشاهده نمود امّا جواب دلیل ثانی انی
یحیی هذه الله بعد موتها دلیل است که او قبل این سوال عالم العقل بر احیاء بود لهذا انی بمعنی طرف زمان تلفظ کرد که کدام وقت اینها را زنده
میکند چنانچه شخصی مریض صحیح حاضر و ناظر حالش بوده یس اگر بعضی رامی پرسد کیف حالک و صحیح رامی پرسد احوال شما بخیر است و حال آنکه صحت و
خیریت و علت هر دو را میداند و کیف حال الناس یوم القیمة و کیف اهل النار فی النار و اهل الجنة فی الجنة و حال آنکه هر دو گروه را میداند و می پرسد
اشکالی ندارد دیگر آنکه سلمنا لفظ انی استبعاد است این تخصیص صحیح نمیشود مگر آنکه قبل این معتقد و لو تقلیداً عموم قدرة تعالی بوده و اگر معتقد عموم
قدرة شود یس در تخصیص و بر امتناع قدرت از احیاء اموات فایده نمید بلا محاله تاویلش لازم گردید یس بحسب وضع انی از ظرف زمانی یا مکانیست
یس تعلق او بکیفیت حال یا بزمان میگیرد و در انوقت معنیش چنین شد که در کدام زمان بکدام کیفیت ایشان را زنده میگرداند و حق تعالی گویا در ضمن افعالش
کرد که من در هر زمان بهر کیف قادر بر احیاء اموات ام لهذا خود او را اموات داد یس کرد و دیا او را امّا جواب از دلیل ثالث آنکه از آیه لازم نیست که
انکار تر ابعد احیاء علامة للناس نهادم بل خالص احیاء تر ا علامت برای مردم گذاشتم تا بدانند که فلانی بعد موت زنده شده دیگر آنکه قایل کلام لبثت
ملک است یا انسانی دیگر این باطل است زیرا که در آیه نیست و در اینجا کسی نبود یس لا محاله موجب و لنجعلک ثابت گردید که این قایل خود خدا بود یا ملک
وحی آمد یس تکلم خدا و ملک وحی بغیر نبی جایز نیست و نبی کافر و شاک اصلاً و ابتدائی باشد اگر گفته شود چرا با شیطان خدا همکلام شده جوابش
میگوئیم با شیطان کلام مطارده عند غضبه تعالی علیه باشد بالاتفاق چنانچه سلطان وقت غایة قهر بمجرم عظیم کلام میکند دلیل بر غایت طرد او است و در اینجا کلام بصورة
وحی و مدح نه بصورت غضب است یس معلوم شد که نبی بود نه غیر نبی و نه کافر امّا جواب از دلیل رابع بلی هرگاه ثابت گردید که نبی معصوم بود یس جهل بر او از
معرفت باری و معاد جسمانی محال است معلوم شد که فلما تبین له قال اعلم الخ تصدیق بدلیل سمعی بسبب علم بدیهی است یعنی هرگاه بمعاینه او ترکیب یافت

اجوبة الطبقة
تخصیص ... و ... 
کیفیت یحیی الموتی

اعضا و اعاده اجزاء بدن خودش و حمارش شد دفعة گفت الحال بموجود و زنده شدن خود دانستم آنچه معلوم بعقلم شده بود اما جواب از دلیل خامس که قصه این شخص با قصه نمرود معلوم است اینست که ظاهر ترتیب عند الاکثر حجت نیست زیرا که اجماع امت است که قرآن هذا چون منزل مرتب نیست پس اختجاج بآن بالتراس باطل شد و اگر این مفروض شود پس لاحق و متصل باین قصه حضرت ابراهیم علیه السلام است اولی آنست که از مقدمه او محسوب شود ثم الله اعلم **بحث سوم** وَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلیٰ عُرُوشِهَا خواء و خلا نظایر بمعنی خالی بودن شیء باشد **اصمعی** گفته خوی البیت فهو یخوی خواء ممدود و خوی بالقصر بمعنی خالی بودن خانه از اهل باشد و خوا خلو البطن از طعام باشد و خوا فرجه بین الشیئین برای خلو و تباعد در بینهما باشد و تخویه تفریج بین العضدین و الجنبین بجهت خلو در بین و تباعد انها از یک دیگر باشد و از اینجا است **حدیث** کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا سجد خوی یعنی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم سجده میکرد و فصل ما بین عضدین و جنبین و فخذین میکرد **اما عروش** جمع عرش از عرش یعرش عرشا اذا بنی و سقف من الخشب یعنی عرش سقف چوبی بنا و مکان باشد **در مجمع البیان** فرموده عرش یعرش اذا بنی باشد و عریش بیت باشد که از تعاج ابنیه او و عرش سریر باشد برای ارتفاع او از غیر او و عرش الرجل قوام امرش و عرش البیت سقفش باشد و تعریش گذاشتن چوبها زیر درخت انگور برای انبساط شاخهایش باشد **در الجنان** فرموده عرش عبارت از ملک و استقامت امر باشد **ابو عبیده** گفت عروش خیام و همان بیوت عرب بدوی باشد **اما** انّی سابق ذکر شد که بمعنی متی و کیف می باشد **اما** عام و حول بمعنی سال و او دوازده ماه جمعش اعوام باشد ماخوذ از عوم بمعنی سباحة و شناوری در آب چه در آن سبحا طویلا است و اصل او عام سبح باشد چه سال را عام نامیدند زیرا که بصیف و شتا رطاری است چه ماه بماه و موسم بموسم میرسد و یکی را بعد دیگر میگیرد چون سابح آب جمیع اجزاء را بشناوری طی میکند چنانچه تعوم السفینة تجری بها میگویند و نیز تعوم الناقة فی مسیرها **بحث چهارم** وهی خاویة علی عروشها و حال آنکه آن قریه خراب شده و خلو آنها از خلق و مفسرین در این خواء وجوه گفتند **نزد** ابن عباس و ربیع و ضحاک علی در اینجا بمعنی عن چون اذا اکتالوا علی الناس یعنی عن الناس است پس بنابر آن قریه خالی از اهالی بود و هیچ ذی حیاتی در آن زنده نبود **نزد** بعضی بمعنی خانهای آن قریه از سقفها افتاده بودند و دیوارهای خانه برپا بودند **نزد** بعضی اول سقوف افتادند بعد آن بنیان آنها بر سقوف افتادند **نزد** بعضی چنانچه رازی نقل کرده که آن قریه خالی از اهالی و اشجار معروشه پر فواکه باقی و تیار بلا مالک و لا آکل موجود بود پس در تعجب زیاده می آرد که خانها افتاده و مردم مرده و فواکه اشجار پر بار تازه و تیار باقی گویا منتظر آکل بودند **ایراد** ظاهر علی عروشها افهام میکند که خانها خالی بر سقوف باقی بودند و خانها بر سقوف افتاده بودند چگونه صحیح می شود **جواب اول** بنابر اول علی بمعنی عن باشد پس اعتراض ساقط گردید **جواب ثانی** شیخ المشایخ فرموده که علی در اینجا بمعنی مع است پس خانها مع سقوف افتاده بودند باشد **جواب ثالث** از بعض مفسرین آنکه اول سقوف خانها افتادند بعد آن دیوارهای آنها بر سقوف افتادند در عرف میگویند که خانه بر سقف افتاد ثم الله اعلم **ایا** من الله آن قریه خالی شده بود **یا** من عند الناس در مفسرین دو قول است **احدهما** من الله و بلای حاوی آمده کل مردم آن بخوف آن از خانها برآمده بودند و این در آیه سابق ذکر شده که خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت **ثانیهما** بخت النصر اهالی آن قریه را کشته **و ما کنش** را از سقوف انداخته بود و آیه مشعر بسوی اول است ثم الله اعلم **بحث چهارم** قال انّی یحیی هذه الله بعد موتها یعنی مرور کننده گفت که خدا کی احیای این بتعمیر میکند بعد خرابی آن چنانها بنا بر این احیا و امات **آیا** بر حقیقت است **یا** بر مجاز و در هر دو قول است **احدهما** آنکه مجاز است زیرا که مراد از احیا تعمیر بعد خرابی آن باشد چه در و دیوار را بحقیقت حیات و موت نمیباشد و مثل یحیی الارض بعد موتها باشد **ثانیهما** حقیقت است چه مراد از حیات کمال شیء و از موت نقصان شیء است چنانچه سابق دانستی پس من حیث الوضع هم معلوم که مراد از موت و حیات قریه و ارض بکمال رسیدن و بنقصان آمدن اطلاق علی الحقیقت باشد **نزد جمعی** بر سبیل تعجب مار گفت که چگونه زنده میگرداند خدا اهالی این قریه را بعد امات آنها و مراد از قریه اهل است نه خانها چه اهالی خانه با اهل است چنانچه در آیه واسئل القریة لفظ اهل حذف است **و آنانکه** مار را کافر شناک میدانند **نزد** ایشان انّی یحیی کلمه استبعاد و انکار از قدرة الله بر معاد جسمانی می باشد **و آنانکه** او را مومن نبی میدانند **نزد** ایشان طلب زیادتی



از دلیل سمعی بر عقلی بود **پس** انّی یحیی مؤول بطلب کیفیت احیا آرد و استشهاد آن بعیان خود می باشد **لهذا** خدا او را موت داد **و** بعد آن زنده گردانید **و** انّی را بمکانی بعضی دانسته و استدلال نظر بر آیه کرده که چگونه بعد تخریب تعمیر این قریه میکند **و نزد** بعضی انّی زمانی است یعنی بعد امات اهل قریه کدام زمان و وقت زنده گردانید **ایا** قبل قیامت **یا** وقت قیامت غرض او دریافت نمودن اجل حتمی و غیر حتمی بود **نزد** بعض محققین انّی بمعنی کیف و غرض دریافت کیفیت احیا عیانا بود نه شک و انکار و نه تعجب **لهذا** خدا او را موت داد و بعد صد سال زنده کرد تا او کیفیت موت **و** کیفیت حیات را در نفس خود دریابد **و** بچشم خود ببیند این اقوی و اصح الاجوبه باشد ثم الله اعلم **بحث پنجم** فاماته الله مائة عام ثم بعثه **پس** بسبب درخواست کیفیت احیا خدا موت داد او را تا یکصد سال **پس** از آن برانگیخت او را یعنی زنده گردانید او را بعد از موت **و** گمان نشود که مراد از بعث نوم است چه اول امات و بعد امات ذکر بعث آورد لامحاله معنی بعث خاص زنده شدن باشد و احتمال دیگر از آن بر آورد **سوال** چه فایده است در امات تا صد سال چه استدلال باحیاء بعد بعض یوم یا یک یوم یا صد سال مساوی است **بل** طول مدت در موت در چنین مقام عبث محض باشد **جواب** احیاء بعد تراخی زمان و تمادی احیان اغرب فی العقول و اعجب در اعیان جهول از احیاء قریب باشد و حجت بر ایشان اتم و عذر از ایشان اقطع می باشد **سوال** چرا بجای احییته بعثه فرموده حال آنکه لازم بود که بچنین مقام احیاء میفرمود تا دیگر موهومات طاری نمی شدند **جواب** اگرچه در موضوع احیاء و بعث متحد المعنی اند لیکن نزد **اهل بدیع** احیاء اطلاق در جائی میکنند که در قریب زمان زنده شده باشد **اما** ابعاث عام است **لکن** تخصیص در احیاء بعد زمان بعید یافته **لهذا** یوم القیمه را یوم البعث نامیدند چه بعد انقضاء زمان ممدود و طویل زنده شدند نه یوم الحیوة اگرچه یوم الحیاة است **بعض متکلمین** در چنین مقامی فرمایند برای آن بعث ذکر شده چه مبعوث دلیل است که بعد زمان طویل عود کما کان عاقلا و کاملا و صورة و مزاجا و عمرا مع جمیع لوازم دیگر مستعد نظر و استدلال فی المعاف عینا عود کرده بخلاف احیاء چه او لازم نیست که با جمیع احوال و خواص لوازم عود کنند و بعد آن مدة طویلی بمانند چنانچه احیاء اموات بمعاجز انبیا اگرچه بحیات حقیقی عود کردند لکن با کثر مدتی باقی نماندند و با جمیع لوازم بدنی بر نگشتند لهذا الاسباب لفظ البعثة فرمود تا اهل معانی بدانند که این مار با جمیع لوازم بدنی عود کرده بود ثم الله اعلم **اشکال** احیاء و اعاده این گذرنده چه نبی بود **یا** غیر نبی بعد صد سال از مردن زنده شده قرآن و اجماع است ناطق است بر موت حقیقی او **پس** لامحاله آنچه دیگر اموات در قبور و برزخ ادراک میکنند این هم کرده **یا** نکرده **و اگر** نکرده **پس** نوم بود و اصلا موت نبود زیرا که آثار قطعیه بعد موت اصلا نیافت **پس** بیدار کردن نائم را احیاء و حی نمی گویند **و اگر** جمیع آن ادراک کرد **پس** برای غیر خود اگرچه علامات شد لکن معارف او بالضرورت ضروری میشوند **پس** اعمال خود این ضروری **و** معارف **و** اعمال ضروریه باجماع امت غیر مقبول و غیر مجزی می باشند **پس** این شخص بعد زنده شدن مکلف است یا نه **اگر** مکلف است تکلیف بالاجماع صحیح نیست **و اگر** غیر مکلف است این هم صحیح نیست زیرا که بالاجماع اتاره مکلف در و موجود است اسقاط تکالیف از مکلف بعقل و نقل و اجماع غیر جائز است **و اگر** گفته شود که من حیث انه هو مکلف است و من حیث الاعمال و الافعال غیر مکلف است اجتماع متناقضین در محل واحد لازم و آن ضروری البطلان است فعلی التقادیر بالنسبة شخص مزبور عود عبث **بل** غیر جائز خصوص عند طول الامد باشد **جواب** زنده شده خالی از این نیست **یا** نبی است **یا** غیر نبی **و اگر** نبی است **پس** نبی معصوم محفوظ است از ضروری شدن معارف و اعمال او زیرا که او در دنیا قبل از موت مع العصمت بکمال عقل و وحی و معارف در امور آخرت چون معاینه می باشد و علم آنها بمنتهای درجه او را حاصل می باشد و آن را تعبیر بحق الیقین و عین الیقین مینمایند **اگر گفته شود** که معارف نبی الله بشهود زیاد می شوند **پس** چرا احیاء اموات را نبی طلبید و ابراهیم علیه السلام چرا لیطمئن قلبی در طلب احیاء طیور اربعه فرمود **جوابش** که طلب سمع یا شهود بصورت تکثیر دلیل برای حصول تطبیق بین المعقول و المنقول می باشد و بغرض اثبات و ثبات عقیده **یا** زیادتی آن نمی باشد **یا** نبی بمعنی قول امیر المومنین علیه السلام که مکرر تصریح باین کرده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر بشهود و حس در یابم آن را که قبل بر آن بعقل و نبوت دانسته ام در علم و عقیده من هیچ زیادتی نمیشود چه معقول و معلوم من عین مشهود من است **اما قول ابراهیم** لیطمئن قلبی در اینجا نیست **بل** آن اطمینان و سرور یافتن خلت خود دانست که

والی الان من خلیل الله شده ام یا نه وعنقریب بموضع خود تفصیلش می‌آید **اما جواب** اگر غیر نبی باشد **پس** اگر خدا اعاده بدنیا **و** تقاضیش بمدتی و دران بعد اعاده
کردن مصلحتی است **و** عند الجبریه جایز **و** عند العدلیه واجبست که بعد توبت حقیقی از و احوال موت و قبر و برزخ و لوازم آخرت و آنچه بآن معرفت **و** عمل او ضروری
میگردد بازدارد تا ارتفاع تکلیف او لازم نیاید **و نزد بعض** متکلمین اگر احوال آخرت درک هم کرد **پس** بعد احیاء جایز **بل** عندنا انسار آن واجبست
الحکم هیچ اشکالی و جمع تناقضی لازم نمی آید **اشکال** عند العقلاء **و** اهل الادیان احد اسباب فسخ **و** بطلان عقد نکاح موتست غیر سرور کائنات و سید موجودات محمد صلی الله
علیه و سلم بن عبدالله چه نسب و سبب او غیر منافق خصوص نکاح خود او باطل بموت و منیشود و آن حکما ثابت و باقی در دنیا و آخرت بنص قرآن و اجماع است **تنبیه** هرگاه این مقرر شد پس
اگر میتی بمعجزه نبی **یا** بلا واسطه احد عن اسباب مصلحتی حیا گردد چه در مین شهور عده **یا** بعد انقضاء آن **آیا** زوجیت در مین جنین و جنین باقیست یا نه **و آیا** بلا عقد جدید **یا** بعقد جدید بعد عده
چه در خارج آن محلل **و** محرم **و** متصرف فروج و مبتیه می توانند یا نه **جواب** این مسئله در جلد ثانی در ذیل آیه الذین یتوفون منکم بتفصیل ذکر گردید **و در اینجا** می گویم
که این امر خاص سمعی است نه عقلی **پس** عندنا محتاج بنص **و** بصاحب شریعت است **و حقیر** تردد دارم به دو سبب **احدهما** آنکه اگر عقد نکاح در ما بین باقی نبود حقیقة **یا**
حکما البته زوجین یکدیگر را عریان بعد موت غسل میتة او نمیتوانستند **بل** یکی از اینها برای غسل دیگری جایز نبود به وجه بطلان نکاح محرمیت ما بین باقی نماند **و** آنکه
بوجه قدمیت اینها برای یکدیگر اینجا ثابت است **ثانیهما** آنکه موت از احد اسباب فسخ و بطلان نکاح می باشد **لهذا** خواهر زوجه بعد عده بعقد آورده میتوانند **اما**
بر جنین ما حیاء اگر صاحب شریعت زنده و حاضر باشد خود او حکم در اینجا می کند **و** عند الضرورت احوط تجدید عقد باشد چه در عده **و** چه خارج از آن ثم الله اعلم **بحث ششم** قال
کم لبثت و لبث با دغام یا است **یا** باظهار بلا ادغام یا در قرئه دو قول است **اولیهما** قرئة ابوعمرو ابن عامر وحمزه **و** کسائی برای قرب مخرجین است
**ثانیهما** قراءت اهل عراق غیر ابی عمرو **و** عاصم بالاظهار بلا ادغام برای تباین مخرجین اگرچه قرب در بین باشد **اما** لبث **و** مکث **و** توقف نظایر اند بمعنی
درنگ و قرار و سکون بجائی باشد لبث یلبث لبثا فهو لابث و تلبث تلبثا اذا تمکث بمعنی درنگ **و** توقف بخواهش باشد **در مجمع** کم منصوب المحل
بلبثت است کانه فرمود مائة سنة لبثت اقل ام اکثر **در الجنان** فرمود که این کم استفهامیه زعده **و** محل او نصب بفعلیه است که بعد کم می باشد **و** عامل او لا بد ام موخر باشد
برای آنکه در استفهام صدر کلام است **بحث هفتم** قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم در این قایل مفسرین خلاف کردند **اما نزد** که
کافر سیدنی مرد زنده شده را **پس** ایشان نیز خلاف کردند **نزد بعضی** این پرسنده مرد پیر است و او بعد احیاء شناخته که او عزیر **یا** ارمیا است پیر سید از و که چند مدت در موت
مکث کردی **نزد بعضی** نبی آن زمان این پرسید **و نزد آنانکه** مومن غیر نبی است **پس** ایشان نیز خلاف کردند **نزد** بعض ایشان این قایل نبی است
**نزد** بعضی ملک موکل برا و بود که لبثت گفت **نزد** بعضی ندا کم لبثت من جهة السماء شنید **و نزد آنانکه** نبی است **آیا** جبرئیل علیه السلام پرسنده است چه او
ملک وحی است **یا** خدا بلاواسطه سفر مائید در ایشان نیز دو قول است اصح ثانی و همین ظاهر قران است چون ننجعلک و ننشزها و نکسوها دو نون در این دو صیغه نون جمع
نیست **بل** نون کبریائی است **پس نسند شد** در جوابش گفت مکث در اینجا یک روز کردم چه او اول روز مرده بود لهذا یکروز گفت **پس** بنگاه بآفتاب
نگاه کرد دید عصر است **پس** تدارک و تلافی قول اول فرمود که بعض روز توقف کردم **اشکال** که لبثت نص صریح است که مرده را خدا خطاب بقول میکند
که لبثت و با جماع عقلا و علماء میت غیر مکلف جمادی است قابل تکلیف و خطاب بجائز نیست عند العقل **و** النقل جایز نیست **پس** چگونه خطاب
میت در حال موت نمود **جواب** متفق علیه مفسرین است که این خطاب بعد احیاء او است **بلی** خلاف در این است که **آیا** بعد احیاء کل
بدن **یا** بعض بدن بود **اول** مختار جمعی است **و** در قرآن چیزی نیست که دلالت کند بر احیاء بعض او و آن بعض خطاب کند **بل** فانظر الی
طعامک و شرابک لم یتسنه و انظر الی حمارک الخ بعد احیاء خودش فرمود **ثانی** مختار اکثر و همین مروی در اکثر اخبار فریقین است که خدا
اول دو چشم او آفریده حیات بخشید تا اجتماع **و** تالیف کیف بدن بوسیده به بیند و انظر الی العظام کیف ننشزها الخ اشاره و خطاب بچشم او است تا
درک این حال نماید **ایراد** بنا بر این چشم او زنده شد و در چشم روح کل **و** عقل **و** فهم و سمع کل نیست **پس** جز حقیر و صغیر را چگونه تکلیف کل میکند
چه از چشم بالضرورت غیر دیدن حاصل نمی شود **پس** عبث خطاب **یا** تکلیف ما لا یطاق لازم میآید و جزرا که چشم باشد چگونه خطاب کل کرده و کجا



فهم و ادراک و عقل کل دارد و چشم کی ناطقه و سمع دارد و مفاسد این لا تعد اند ضعفاء عقول الهم چنین قبول میکنند **جواب** بعون الله الوهاب میگویم اگرچه نزد ا
اصح اول است **لکن** چشمهایش را اول آفرید بعد ترتیب تمام بدنش و تکمیل او بخطاب که لبثت مخاطب گردید **لکن** نزد آنانکه ارواح جواهر قایمه بذات خارج از
بدن قابل بانا و من و قابل خطاب در هر حال اند چه تعلق با بدان داشته باشند **یا نه و اما** تعلق او به بدن چون تعلق با دجنسی ولد **پس** جمیع اجزاء بدن و بقدرة او نعم در
آنوقت مجمع غیر مولف بوده و قبل از همه در چشم او روح حیوانی را آفریده تعلق روح ناطق بآن جز موجود متحرک لاحق گردید قابل فهم خطاب و قول گردید اشکالی بر این لازم
نمی آید اگرچه بعد آن اجزاء و اعضای دیگر وجود و حیات یابند **آیا** نمی بینی اکثر مرضی چون مدقوق **و** مسلول و صاحب الضیق تا وقتیکه جان حیوانی بزبانش میرسد کلام و عقل
و نظر و نگاه و ذی معرفت بلا فتور میکند و میگوید **بل** دیده شده تا یک نفس با قیمانده کلام میکرد و میدید و همچنین مشهود الاعیان که بعض انسان مقطوع الیدین و الرجلین
مع اجزاء دیگر قطع شده تکلم و ادراک کلی بلا فتور و لا خلل داشته کلام بکمال عقل و فهم میکرد **اما جواب آنانکه** روح داخل بدن است **پس** نزد ایشان
جمیع اجزاء بدنش مجمع غیر مرکب **و** غیره مولف بود اول حیات در چشمش بعده ادراک تالیف اعضایش آفرید **پس** اجزائش عقل و فهم و کلام کامل آفریده
تا بشنود و بگوید و بداند **یا** در حق خود عینین او عقل **و** فهم **و** کلام آفریده چنانچه در سنگ ریزه ها در دست نبی بصورت اعجاز برای او کلام آفرید و این هم نبی بود
در خود این آفرید **لهذا** و لنجعلک آیة گویا لنفسک و لغیرک با و خطاب کرد تا بداند که این بصورت خارق العادت در نفس او آفرید اشکالی بحمد الله لازم نمیآید
ثم الله اعلم **اشکال** نایم غیر مکلف است فضلا عن المیت الجمادی بعد نوم خصوص بعد موت میت کی زمان مدت طویل **یا** قصیر موت خود را میداند و خدا چرا لبثت
پرسید که چند مدت درنگ در موت کردی **جواب** در اینجا چند رمز مقصود اند **اول** چونکه میت بعد درک حیات طول و قصر زمان موت خود
نمیشناسند چنانچه نیز در یوم القیامت طول و قصر زمان را نمیشناسند **و** نایم نیز نمیداند **مگر** بقراین و امارات **و** غرض ازین در یافتن تنبیه و تذکیر میت
بر زمان موت است تا بر خود و بر غیر حجت او مقرر و معین گردد و بداند که نوم و موت مع تمادی زمان موجب سهو و نسیان او میشود **ثانی** تا این شخص گمان نکند
که من نایم بودم نه میت **پس** وقتیکه طول زمان موت خود بداند خود و غیر او متیقن بموت و حیات او شود **ثالث** بدریافت طول زمان موت خود احیاء او عند
الخلق اعجب من الاقل باشد **اشکال** خدا قطعا میداند است که این حی بعد از موت خود زمان موت نمیداند **پس** از غیر عالم چرا پرسید و اگر نمی پرسید
**البته** نبی دروغ یوما او بعض یوم نمیگفت **پس** اگر این نبی بود چرا دروغ گفت **و** نبی معصوم از اختیار او جایز است که ابدا بدروغ نگوید **و** اگر زبانش لغزش کرد خدا را لازم است که او حفظ کند و احتمال
کذب و شرعیه ابطال حکمیه همچنین زبانش لغزش میخورد **و** چرا خدا بسهو او را الجاء **و** مضطر در آن گردانید **و آیا** این یوما او بعض یوم گناه است یا نه **پس** او مغفور و مکفر است یا نه و
اگر مغفور نیست **پس** معدود در کاذبین هست **یا نه** و عذابی بر ان دارد یا نه **جواب** بعون الله الوهاب بالا ذکر شد که کم استفهامیه است غرض باری
اظهار کرامت او و ابرای او باشد **پس** بصورت امری از و جواب نباشد چه گویا مثل چنین میشود آیا میدانی درنگ خود در موت یا نمیدانی در جوابش
گفت آنچه مظنون خودش بود دوان لا اقل یک یوم یا بعض یوم باشد چه عقلا از مظنونات نمیگویند **مگر** اقل **و** در خبر است که اول نهار مرده بود و وقتیکه زنده شد
آنوقت آخر روز بود **پس** آنوقت آخر را گمان کرد یوم گفت بعد از آن نگاه کرد که هنوز غروب نکرده **پس** بعض یوم گفت **و** از آنچه مظنون باشد **اگر** از اقل متیقن
آن خبر دهد مظنون را کذب نمیگویند **پس** مظنون بالقراین عند العقل **و** صحیح النقل محسوب در صدق است نه در کذب و نه عذاب دارد و نه کاذب است و نه معصوم
لغزش خورد و مجبور گردید **بل** بر نیم ما لا اعلی یک بعض قرآن الف سنه است **پس** بالنسبة آن یوم این صد سال بعض یوم او است بالکل غلط نگفته **بل** جایز است که **پس** از تردوی گفته **بل** شد ثم
الله اعلم **بحث هشتم** قال بل لبثت مائة عام خدا در جوابش فرمود **بلکه** یکصد سال در موت درنگ کردی **و** هر سال دوازده ماه دیرا سبب باشد
**نزد** بعضی محتمل است که ماه شمسی یا او باشد چه در اکثر امم سلف ماه شمسی بود ثم الله اعلم **بحث نهم** در لم یتسنه و اقتده و مالیه و سلطانیه و ماهیه **آیا** این کلمات
با ثبات ها در وصل است **یا نه** قراء دو قول دارند **نزد** حمزه و کسائی لم یتسن در حال وصل بلا ها **و نزد جمع** کثیری دیگر چون ابن کثیر و نافع و ابو عمرو
و ابن عامر و عاصم در هر دو حال وصل و وقف بها میخوانند **اما اهل اشتقاق** در اشتقاق آن خلاف کردند **نزد جمعی** یتسنه ماخوذ از
سنه است و در عوم جمعی کثیر اصل سنه سنوة بود برای که اسنت القوم اذا اصابتهم السنة میگویند کقول الشاعر + و رجال مکة مسنتون عجاف +

ودر جمعش سنوات میگویند و در اصل سانیت الرجل مسانات یعنی آنکه معامله او سنة بسنه کردم و تصغیرش سنیه باشد پس آیا ها از برای سکته است یا برای اصل این دو قول دارند و نزد واحدی منقول نیز از فراء است که اصل سنة سنهة بوده زیرا که تصغیرش سنینة آمده پس بنابر آن در اصل لم یتسنه لم یتسنن بود بعوض نون آخر بجایش ها سکته عند الوقف آوردند چون لم یتقض البازی در اصل لم یتقضض بود بعوض ضاد آخر عند الوقف ها سکته آوردند لم یتقضه گردید و نزد بعضی لم یتسنه ماخوذ از تسنن باشد چنانچه از حمأ مسنون باشد و سن در لغت بمعنی صب در سیدن وافتادن باشد نزد ابو علی فارسی لم یتسنه ماخوذ از لم یتسنن بدون باشد اخذ این نونین عوض یا شده چنانچه در ثم ذهب الی اهله یتمطی در اصل یتمطط بود پس لم یتسنه بمعنی لم تتغیر بجریان السنون علیه باشد یعنی نها بجریان سنین و بطول ایام تغیر نیافتند و نزد بعضی ماخوذ از سنة و اصل آن سنهة بود زیرا که تصغیرش سنیهة می باشد چنانچه سانهت النخلة بمعنی عاومت و آجرت الدار مسانهة میگویند و اقوال دیگر دارد و در ذکر آنها فایده مرتب نمیباشد بحث دهم فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه خدا بعد ذکر مائة عام دلیل میدهد او را که بعین بصیرت و نور بصارت بنگر بسوی طعام خودت و شراب خودت که طول سنون و زمان تغیر نیافته نزد بعضی طعام و شراب بمعنی مطعوم و مشروب باشد نزد بعضی مراد از آن جنس طعام و شراب میباشد و در طعام و شراب خلاف کردند نزد جمعی این شخص اراده تناول غذا داشت پس غذائی و آبی برای خود آماده کرد دفعةً او را خواب گرفته او را خواب بود غذا او آب میس بود و مرد نزد اکثر غذا لیس انجیر و شرابش عصیر عنبی بود نزد شیخ المشایخ غذا لیس انگور و شرابش عصیر عنبی بود نزد جمعی از تابعین غذا لیس انجیر و شرابش شیر بود در مجمع نقل کرده عصیر و عنب و انجیر سریع التغیر و الزوال بودند گویا الآن تازه و تیار حاضر کرده بودند با امتداد زمان و کثرت سالها تغیر و تعفن پیدا نکرد ایراد چرا لم یتسنه را تثنیه برای طعام و شراب ذکر نفرمود جواب نزد طبرسی برای آنکه بسوی جنس طعام و شراب راجع است یعنی فانظر الی ما ترکته من الطعام و الشراب نزد بعضی بسوی شراب راجع است زیرا که قریب الزوال بالنسبة طعام می باشد ایراد نزد غیر مسلمانان این دعوی چگونه قبول گردد طعام و شراب علی الخصوص آنکه سریع الزوال بود چون انجیر و شیر و عصیر تا صد سال بیک حال بلا تغیر باشد تغیر نیابد و متعفن نشود جواب سایل خالی از ین نیست منکر خدا باشد یا مقر بخدا و بکمال صفات او تعالی بنابر اوّل اوّل اثبات خدا میکنیم پس از اثبات کمال ذات تعالی بکمال صفات او پس باثبات آن ثابت میکنیم که حفظ این طعام و شراب از مقدور تعالی است و اگر مقر خدا است پس اثبات او میکنیم که خداوند جل شانه هرگاه قادر بر ایجاد اشیا از محض عدم بغیر ماده و مدت می باشد میکند آنچه میخواهد سبحانه تعالی وما سوائی تعالی جمیع آنچه هست ممکن و هر ممکن از مقدور باری پس حفظ مطعوم و مشروب بحالت خود آنها در امتداد زمان ممکن است چنانچه صحت و سلامتی در اشیا بیک حال ممکن است لله الحمد اشکال اصلا عارض نمیشود اشکال طعام و شراب تا صد سال باقی بود دلیل لم یتسنه چه یتسنه ماخوذ یا از سنه است یا از مسنون بنابر اول معنی آن چنین که آنرا سنون نگرفتند و بر آن نرفتند و بنابر ثانی مطعوم و مشروب متعفن نشده پس از ان و انظر الی حمارک بیان حال حمار است و نیز عادة طعام نیست که در یک موسم گرما و سرما باقی بر حال خود بماند چه جائیکه صد سال با شب روز و صد سال میشود باقی ماند علی الخصوص طعام سریع الزوال جواب این غذا تا صد سال بحال خود باقی بود اگر چه فی الواقع بقای طعام سریع الزوال بذاته جایز نیست و در اینجا قادر علی العموم بصورة خارق عادت حفظ کرد و باقی نهاد زیرا که در ابقای آن دو غرض است احدهما برای آنکه اعجاز نبی بر خلق باشد و هر معجزه خارق العادة ممکن و مقدور بذاته است چون اتیان فواکه در غیر موسم و احیاء اموات و تثقیل خفیف و تخفیف ثقیل و مثال این ثانیهما برای آنکه بر این شخص زنده شده هم حجت باشد و بداند که چنین قادری است که مع حمارم خاک دیده و اصل عناصر متفرق شده با وجود که استحاله سریع الزوال نبودند و آنچه لطیف تر و اسرع الزوال بود او را با امتداد طبیعت مزاج و حال باقی نهاده بچند دلیل اوّل اخبار مائة عام تا قبل ادات فانظر الی طعامک عطف بر ان است عطف و معطوف در حکم واحد اند ثانی لحوق بان و انظر الی حمارک حمارش هنوز تا صد سال بود یا مرده علی التقدیرین چه میان عاطفین متحد المقصود باشد در حکم آنها است ثالث من جهة العقل ابقاء آن بر اول مزاج حال خود اولی و ممکن است پس بعقل و نقل بقاء آن تا صد سال ثابت گردید و بر آن اخبار نیز ناطق اند و موید ش قراءة ابن مسعود است و انظر الی طعامک و هذا شرابک لم یتسنه یعنی متعفن نشده بلی باقیماند



شخص زنده شده چگونه دانست که این همان طعام و شراب صد ساله است میگوییم بقرائن احیاء خودش و حمارش و اخبار عالم الغیب والشهادة چه اگر در ان عجب و غرابة نمیبود خطاب فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه باو نمیشد اما جواب لم یتسنه اگر بمعنی لم یتغیر است مطلوب حاصل است که تغیر و تعفن نکرد در این مدة طویله و حال آنکه لازمه او تعفن و صب بود و اگر بمعنی لم یمر علیه السنون هم است باز هم مطلوب ثابت است که سالها نگرفته آنرا در تاثیر و تاثر یعنی اثریکه با نقضای سالها در شی پیدا میشود از جمله آن کهنگی و جاد یا تعفن یا بر آمدن شی از لذة و هیئة آنرا فرا نگرفته بصورة مجاز است اشکالی لازم نمیاید بحث یازدهم حمار بکسر حاء مهمله بمعنی خر و اطلاق بر انسی و وحشی هر دو میشود و بالاضافه ممتاز در قول است و جمعش بقول فیروز آبادی احمرة و حمر و حمیر و حمور و حمرات آیا حمیر بفتح اول و کسر میم واحد است یا جنس چون خیل و جمال و حمیر یا جمع در مجمع البحرین تصریح کرده که جمع حمار حمیر هم آمده چنانچه در آیه والخیل والبغال والحمیر آمده و یحموم بفتح اول حمار وحشی باشد در مجمع فرموده حمار از حمرة بمعنی سرخی چه لون خر اغلب مشتمل سرخی می باشد لهذا بان نامیدند و بعضی از حمر فوء الفرس یحمر حمرا اذا انتن یعنی با خود از حمره دهان فرس ست و قتیکه گنده شد دهان او و در قاموس ثانی است معنی حمر الفرس تغیر بوی اسپ باشد پس اینکه میگوید که متعفن و بوی او گنده بالنسبة فرس است لهذا بان نامیده شده و انت حدیث بعثت الی الاحمر والاسود مراد آنست که من مبعوث بسوی همه که در اصل ایشان مایل به سرخ و سفید اند و بسوی سیاه مراد عرب است چه اکثر ایشان سیاه فام می باشند نزد بعضی مراد جن و انس است چه آنها پیدا از نار و خاک اند نزد بعضی مبعوث بسوی بنی نوع آدم سیاه و سفید است چه انسان از ین دو لون خارج نیست بحث دوازدهم و انظر الی حمارک عطف بر ما قبل است هرگاه خدا او را زنده گردانید احیاء خودش بخودش نمود چگونه تمام مدت زنده می شود و بعد آن امر فرمود که نظر کن بطعام و شراب خودت که این مدت طویله تغیر و تعفن نکرد پس از آن امر کرد که بنگر بسوی الاغ خودت سوال در حیوة و موت حمار در آیه ذکری نیست دعا با حیاء حمار بعد موتش دعوای بلا دلیل باشد جواب آیا خرش تا صد سال زنده بود یا بعد مردن او هم زنده شده در مفسرین دو قول است اوّل مختار قتاده و ضحاک و ربیع و ابن زید است ثعلبی در عرائس و در معالم از قومی نقل کرده که خرش با خدا انکشته و وقتیکه خدا سر او می زنده نمود خطاب کرد که نظر کن بطعام و شراب خود که تغیر نکرده و نگاه کن بخر خودت فرای حمار قائما کهیئة یوم ربطه حیا لم یطعم و لم یشرب مائة سنة و نظر الی الرسن فی عنقه جدیدا لم یتغیر یعنی خر تو را گشتم و بی آب و علف همان جا کر بسته بودی زنده الی حین استاده است پس خر خود را همانجا بهمان هیئة دید و رسنیکه در گردنش در ابتدا کرده جدید بود همان رسن جدید است پس دانست که خر زنده بود زیرا که با طعام و شراب لم یتسنه بلا فصل ذکر ساخت پس این چنین شد بطوریکه غذا و آب تغیر نیافت بل بحال خود باقی بود همچنین الاغ بحال خود زنده موجود قایم بجای خود بسته بی علف و آب تا صد سال زنده بود و ابقاء خر زنده بود بی علف و آب غرب و عجیب است از احیاء او بعد اماتت لهذا باقی بلا موت گذاشت و بعد فصل فرمود و انظر الی العظام یعنی الی عظام کیف ننشزها الف و لام بجای مضاف الیه باشد شیخ المشایخ در اینجا متعرض شده میفرماید سبحان الله خریکه وجودش و عدمش مساوی باشد و بی آب و علف تا صد سال بیکجا زنده باند از ان منکر نمیشوند از وجود و بقاء حجة الله القائم المهدی که لنگر آسمان و زمین و بوجود او سماک موجود و در وجود او رجحان عقلی و مصلحت الهی موجود و فلاح و صلاح و اصلاح خلق و عالم با و منوط باشد و صحاح اخبار بتواتر بر وجودش ناطق اند و بقدر رد حکمت نزدیک تر و او اکل و شرب در آبادی زمین دارد و منجمله اخبار حدیث صحیح و ثابت متفق علیه است ان اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهب اهل بیتی من الارض لذهب اهل الارض باهلها یعنی اهل البیت من امان و نجاة اهل زمین اند چنانچه ستارگان نجاة اهل آسمان اند هرگاه همه اهل البیت من از زمین بروند البته زمین با اهل خود میرود این روایت میکنی و از وجودش بجحد انکار میکنی و جز غفیر او را دیده نزد ذکر او و عند الامامیه انکار میکنی این نیست مگر جهل و عناد و تجبر چون جهل نمرود در قتل و احیاء در شخص مقابل قول ابراهیم علیه السلام ثانی القولین مختار اکثر است که خر هم مرده بود پس دو عین مرده آدمی زنده کرده امر نمود که بغذا نگاه کند و بعد ان بسوی استخوانهای خرش دید دانست میم خاک در خاک شده و بروایت دیگر استخوانهای سخت و کلفت او سفید موجود بودند و کیف ننشزها اشاره با حیاء خر باشد اشکالی لازم نمی آید و قول اول

روایت کرده که لیس فی الجنة کلب الا کلب اهل الکهف وحمار الا حمار ارمیا الذی احیاه بعد مائة عام و بهمچو خبری باسناد اصحاب خود دین ام یعنی در جنت سگی و خری از دنیا داخل نمی شود مگر سگ اصحاب کهف و خری که بعد صد سال از مردن او خدا او را زنده کرده **و مفسرین** بسبب اختلاف قراءة دو قول شده اند **اول آنانکه** ننشزها بالزاء المعجمة است پس چنین معنیش که ببین چگونه از بطن زمین اجزای او را روانیم و بلند میکنیم و یکی بر دیگر بحسب ترکیب تالیف میکنیم و گوشت می پوشانیم تا زنده سازیم **و دوم آنانکه** ننشرها براء مهمله است **پس** ببین چگونه استخوان خر را حیوة بخشیده بلند و برپا کنیم **در صحاح اخبار خاصه و عامه** آنچه مروی است اینست که عزیر وقتیکه از خانه برآمد بیست ساله بود و کنیزی هم بیست ساله داشت **پس** بوقت مراجعت آن کنیز را گفت که اینجا عزیر است گفت آری **پس** این گفت من عزیرم و خود او بیست ساله **و** جاریه او یکصد و بیست ساله بود و قصه خود نقل نمود و بر چشمهای او و دو زانوی او دست مالیده جاریه بینا و صحیح کانه جوان شد **و** او را شناخت تصدیقش نمود **در مجمع** از حضرت امیر علیه السلام مرویست وقتیکه عزیر از خانه برآمد پنجاه ساله بود و زنش حامله بود **پس** از صد سال وقتیکه مراجعه میکرد بهمان عمر پنجاه ساله و پسرش صد ساله بود **و** در روایات دیگر اولاد اولادش در سن سفید زیاده از عمر عزیر بودند **در عیاشی** است که ابن کوا از حضرت امیر علیه السلام پرسید که کدام کس است که اولادش **و** اولاد اولادش بزرگتر در سن **و** عمرش زیاده تر از پدر و جد باشند آنحضرت فرمود او عزیر است چه اولادش بعد او تناسل **و** توالد کردند **و** عزیر صد سال مرده بود **و** بعد صد زنده شده مراجعت کرد بعمر اصلی **و** اول خود **و** اولاد **و** احفاد که بعد او پیدا شدند عمر زیاده از پدر و جد خود یافتند **و آنانکه** این زنده را عزیر میدانند نزد ایشان بخت نصر قتل عام بنی اسرائیل **و** اطفال را اسیر برده **و** بیت المقدس را از سقف انداخته **و** توریة را باحراق آورده **پس** وقتیکه بعد صد سال عزیر مراجعت کرده خود توریة **و** توریة خوانی اصلا در بنی اسرائیل موجود نبود **پس** بنی اسرائیل عزیر را گفتند که اگر تو عزیری توریة را بخوان تصدیق تو میکنیم **پس** توریتی دفن بود مرد پیری آنرا برآورد **و** میدیدند عزیر از ابتدا تا انتها لفظ لفظ از ظهر قلب بزبان خواند و ایشان دیده رفتند هیچ تفاوت نیافتند تصدیقش نمودند **و** عزیر را ابن الله از آنوقت قرار دادند **دوم** کیف ننشزها و نکسوها تعلق بمرده آدمی دارد **یا** بمرده خر **و** عظام او در آن دو قول است لهذا جمعی میگویند که در این آیه تقدیم **و** تاخیری است ثم الله اعلم **تنبیه** در خبر است که ندائی در رسید ایتها العظام البالیة ان الله یامرک ان تجتمعی یعنی ای استخوانهای کهنه پوسیده خدای بشما امر می فرماید که همه شما زنده شده بمواضع خود ملحق و قائم شوید **پس** هر جزئی از اجزا فانیه او که طیور و سباع بری **و** بحری از جبل **و** سهل **و** دریا **و** آنچه ریاح آنرا برده بود دفعة همه جمع شده بدنی طیار شده این دو چشم هم در آنوقت بحرکت آمده بلند شده در مقر خود قرار گرفتند **اشکال** عادة طبیعة است که هر ماکول **و** مشروب را تحلیل ساخته جزء بدن آکل میشود **پس** اگر اجزای این میت از حیوانات آکله برآورد **البته** آن حیوانات ناقص البنیه مانند **و** اگر اجزا غیر آنها بجای آنها در بدن این میت آورد **یا** آفرید **البته** بدن دیگری از اجزاء دیگر برای میت آفریده لا بنیه خود و این میت ناقص باشد **جواب اول** هر حیوان دو قسم اجزاء دارد اجزاء اصلیه **و** آنها از طبیعت **تحلیل** نمی آرد **و** آن جزء آکل نمیشود تشکیک آنرا اثبات کردند **اما** اجزاء زائده فاضله تحلیل می آید **و** فاضله همیشه در قلت **و** قوة اند چنانچه از تخالف ضخامة **و** قوة هر حیوان مشهود میشود **پس** در اجزاء اصلیه میت هر میت را بعد اعاده آنها از مراکز **و** عناصر محفوظ خود برآورد **و** ترتیب داده احیاء میکند **سوال** در این ذکری از نفخ روح نیامده چه سبب است **جواب** سعوی گفته شاید بکیفیت نفخ روح از علم الله اقتضیه الحکمة باشد **حق** آنست که ضمنا در کیف ننشزها ثم نکسوها آمده **و** بالا سوال انی یحیی الله الموتی بود کلام مستغنی گردید از ذکر نفخ روح ثم الله اعلم **اشکال** مکرر فانظرات گفت اگر فانظر الی طعامک **و** الی حمارک والی العظام میفرمود **البته** در فصیح کلام خصوص بعادت قرآن انسب **و** خیر الکلام قل **و** دل است **جواب** در هر انظر فایده بالانفراد **و** حجم علم برای اهل فهم مبرهن است چه متصل هر انظر آیه **و** معجزه مستقله بالانفراد است **لهذا** بر سر یک جمله لفظ انظر را قرار داده تا ملاحظه کننده را غفلتی **و** تساهلی طاری نشود **معهذا** هر فعلی از این افعال بتدریج بظهور آمد زیرا که رائی شخص مجسم بوده حاوی کیفیات همه این انواع افعال از ابتدا الی انتها شده نمیتوانست **و** این باب منفرده در اسلوب کلام است فانظر تعلم ثم الله اعلم **بحث یازدهم** فلما تبین قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر تبین تفعل از بیان بمعنی وضوح آنچه دلالت کند امر بر آن منظر **و** استدلال **صاحب کشاف** گفته فاعل تبین له مضمر است **پس** هر گاه این مرد میت بعد از زنده شدن امر احیاء **و** کیفیت ابعاث واضح گردید در آنوقت گفت شخص زنده شده که حالا میدانم بتحقیق خدا بر هر شی از ایجاد و اعدام

بیان آنکه بیست ساله وبیست صدساله سالگی باشد

جواب اشکال



اقوی وانسب در غرابت **و** مناسبت است ثم الله اعلم **بحث سیزدهم** در ولنجعلک آیة للناس نزد مفسرین فعلی محذوف است و آن و فعلنا ذلک لنجعلک آیة للناس **و** اکر واو زیاده می بود **پس** لنجعلک آیة للناس بصورت جزا میشد و آن مقصود در اینجا نیست **لهذا** با واو آورد **پس** معنیش بنا بر تقدیر فعل فرموده که کردیم با آنچه کردیم از اماتت و احیاء تو و خر تو **و** عدم تغیر طعام و شراب تو تا جا بگذار آنرا تا که تا گردانیم ترا آیة عجیبه و تو بعد از موت تو حجت **و** دلیل بر بعثت قیامت شاهدین و موجودین عصر تو **و** بعد تو را تا شک **و** ریب از قلوب متشککین معاد جسمانی زائل گردد **پس** ثابت شد که این احیاء و اماتت از الطاف مقربه تعالی است **سوال** حجت گردیدن او برای اهل عصر خود مسلم **لکن** برای آیندگان چگونه حجت قاطعه میشود **جواب** برای لاحقین معتقدین حجت با خبار مخبر صادق در کتاب خود **و** نیز حجت میشود که در اصل احیاء اموات بنابه ممکن است **پس** هر وقتیکه اعاده آنها کند جائز و مقدور باری است زیرا که قبل کمرر واقع شده **پس** حجت جمعی از خلایق در زمانه مهدی آخر الزمان علیه السلام که در قرآن **و** اخبار وارد شده جائز و اعتقاد بان واجب است **بحث چهاردهم** آیا ننشزها بضم نون و کسر شین **یا** بفتح نون وضم شین در قراءة دو قول است **اول** مختار ابن عامر و کسائی و خلف و همین از ابو العالیه از زید بن ثابت است **ثانی** قراءة جمعی و از مفسرین نخعی است **و آیا** براء مهمله از نشر است بمعنی احیاء و ابعاث **یا** بزاء معجمه از نشوز بمعنی ارتفاع و قول مانیز در آن دو قول است **اول** قراءة اهل حجاز و بصره **ثانی** قراءة باقی قراء است **اما نشوز** از نشز ینشز نشزا بمعنی ارتفاع در مکان و جمع نشز نشوز باشد **پس** برای آن احیاء جسد را نشز نامید زیرا که بعض اعضاء بر اعضاء **و** عروق **و** اعصاب یکی بر دیگر **و** گوشت بر بالای همه عظام **و** عروق و اعصاب آمد **و جمعی** گفتند از همین جا نشوز زن است چه او ارتفاع از الطاعة فی رضا شوهر میکند **و در قاموس** گفته والمرأة تنشز و تنشز نشوزا استعصت زوجها **اما نشر** براء مهمله نشر ینشر نشرا و نشورا **در کبیر و مجمع** فرموده اصل باب خلاف طی است **جوهری** گفته نشر المیت ینشر نشورا ای عاش بعد الموت یعنی نشر بمعنی زندگی کردن مرده بعد از موت باشد **اعشی** گفته حتی یقول الناس مما رأوا یا عجبا للمیت الناشر یعنی میتیکه بعد موت زنده شده **و** از اینجا قیامت را یوم النشور نامیدند **و** انشرهم الله احیاهم الله باشد **و** نشر بمعنی متفرق شدن باشد بخلاف جمع و طی **و منشار** آلة آهنی باشد که چوب را پاره می سازد بدان و آن ذی دندان می باشد و همین قراءة ابن عباس است **اما کسوة** از کسی یکسو کسوة و کسوة بالضم واحد کسی **و** کساء واحد اکسیه بمعنی جامه و لباس باشد **و** کساء بالفتح بمعنی مجد **و** شرف **و** رفعت **و** عزت باشد کساء البسه باشد **و در شریعة** اهل الکساء پنجتن پاک اند محمد **و** علی **و** فاطمه **و** حسنین علیهم السلام چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اکثر **بل** همیشه ایشان را زیر لحاف **و** عبا خود میگرفت **و** سبب تسمیت آن بر ایشان بیوم مباهله **و** در خانه ام سلمه وقت نزول آیه تطهیر بر ایشان خاصه اهل عبا باشد چه **و مباهله** پیغمبر ایشان را بر ای مباهله نصاری باخود برآورد و در زیر عبا خود گرفته فرمود وقتیکه من دعا کنم شما آمین بگوئید **و حین** نزول آیه تطهیر نیز زیر آن گرفت حضرت ام سلمه عرض نمود منهم از ایشان میباشم **و** سر خود را اراده کرده بود که داخل عبا گرداند سر عبا را گرفته **و** چادر و رش زیر ایشان کرد **و** فرمود که تو از ازواجی عاقبة تو بخیر است **لهذا** ایشان را از ازواج اهل الکساء **و** آل العبا می نامند **بحث پانزدهم** وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما یعنی خطاب بازمرده زنده شده راشد که بنگر بسوی استخوانها که چگونه از زمین بیرون آریم و از اطراف عالم پرندگان و چرندگان بری و بحری گوشت او خورده بودند چگونه دفعة جمع نموده اعضاء **و** اعصاب **و** عروق یکی با دیگر و ما بین آنها ترکیب **و** تالیف داده میشود **پس** از آن لباس گوشت بر آنها میپوشیم چنانچه مروی است **در تفسیر قمی و عرائس** ثعلبی است که ارمیا مرده را کنار دریائی دید که جانوران بری **و** بحری **و** طیور از اطراف دنیا آمده گوشتش را میخورند و در دل ارمیا خطور کرد که اینقدر حیوانات بری **و** بحری **و** طیور دنیا خوردند **پس** از اکل اطراف دنیا جمیع اجزاء او بدفعة واحده چگونه در یکجا جمع و زنده شوند **پس** برای اراءة آن خود ارمیا را موات داد **و** زنده نمود **در روایت** دیگر است چونکه گوشت انبیا بر همه حیوانات بری **و** بحری حرام **و** ممنوع محض است خداوند جسد مقدسش را از انظار **و** حیوانات پوشانده خاک شد **و لکن** گوشت خرش را مانند صیغه مرئیه سابقه خورده بودند **پس** وقتیکه چشم ارمیا زنده شده اول احیاء بدن خود دید بعد آن آمدن اجزاء بدن الاغ خود از همه بر و بحر دنیا دفعة دید که کانه از زمین مانند بخارات از منافذ و ریگ خاک شد **پس** پاره پاره استخوان و رگ **و** پی **و** پاره گوشت یکی بر دیگر **و** با هم مرکب **و** مرتب شده دفعة کانه جامه گوشتی در بر اعضایش چون سابق پوشانیده شد **و وهب** منبه

اهل بیت اند معنی اهل الکساء

وافنا و ابقا و احیا نهله بجمیع وجوه قادر و توانای مطلق است **و آنانکه** کافر الستند و از نزد ایشان الحال مومن متیقن در خدا **و** در معاد جسمانی
گردید زیرا که اعلم صیغه مضارع ابتدا زمانش حال و انتهایش غیر محدود و از زمان استقبال است و از لفظ اعلم قطعی گردید که این وقت متیقن بوده **و نزد**
انانکه نبی بوده **لیس** نزد ایشان قبل بر احیا خودش علم و یقین استدلالی و نظری داشت والحال آن علم نظری علم ضروری و بدیهی بشهود و معاینه
گردید **سعودی** گفته اعلم بصیغه مضارع برای آن فرمود تا دلالة باشد که علم او بآن مستمر بود نظراً الی اصله چه تغیر و تبدل نیافت مگر علم نظری بسوی ضروری
بسبب عیان و شهود **و شیخ المشائخ** نقل کرده قراءة حمزه و کسائی و همین قول ابن عباس و ابو رجا عطاردی که اعلم بصیغه امر بکسر همزه وصل و سکون
میم خوانده اند **لیس** بنا بر آن اشکال و گمان عدم تیقن او زائل گردید و معنی بر آنوقت چنین میشود که وقت تبین امر مر آن شخص را خدا فرمود بدانکه هیچه خدا بر همه اشیا قادر است
**اشکال** خدا در اشیاء داخل یعنی بر او شئ شامل است **یا نه و اگر** اسم شئ بر او شامل میشود **لیس** موجب علی کل شئ قدیر در مقدورات داخل و شامل باشد
**و اگر نباشد** پس ممتنع باشد چه بر ممتنع الوجود شئ اطلاق نمیشود **جواب** این دو مطلب اول و ثانی ذکر شد که بر خدا اسم شئ اطلاق میشود **و لکن** او شئ واجب است
ثانی مطلقا در اینجا باتفاق عقلا و علما بر اشیاء ممکن و مقدور است و واجب در ممکن و مقدور باتفاق براهین عقلیه و نقلیه محسوب نمیشود و اگر نیست پس شئ واجب
ما بین از اشیا ممکنه مقدور شده و الحمد لله **تنبیه** این دلیل بر چند چیز است **آ** بر معاد جسمانی **بلکه** این مذکور در قرآن برای اثبات معاد جسمانی است **ب** دلیل بر قول
امامیه بر اثبات رجعت است چه این آیه و آیات دیگر ثابت گردیده که در امم سلف مکرر اموات را خدا زنده گردانید و عند العقل هم امکان جایز است **لیس** در زمانه امام مهدی آخر الزمان
باذن الله جمعی از کفره و منافقین و جمعی از ابرار مومنین بدنیا برگردند برای اعانت حق و اراءة حقیت دولت آل محمد **لیس** رجعت حق و ثابت شد لله الحمد **ج** بان الله
علی کل شئ قدیر قول نظام و بلخی باطل گردید که قبیح و افعال عباد از مقدور باری و ممکن نیست

**قوله تعالی**

**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**

**ترجمه** یعنی و یاد کن یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی را که گفت ابراهیم **یا** آیا نمی بینی و نمی دانی وقتی را که گفت ابراهیم خلیل پروردگارا انمام را به بصارة چشم ملاحظه
و معاینه کنم کیفیت احیاء مردگان را که چگونه در قیامت زنده میکنی مرده ها را خدا فرمود **آیا** اعتقاد و ایمان نداری بر احیاء اموات یعنی داری چه استفهام
تقریری بمعنی ایجاب است که تو ایمان قطعی داری ابراهیم عرض نمود آری ایمان بایقان دارم **و لکن** مسئله من از آن برای آنست که بیارامد قلب من از
مسئله تو بمعاینه کردن امریکه معلوم من بعقل و برهان شده گفت خدا بصورت اجابت دعا ابراهیم **لیس** بگیر جانوران چهارگانه را کرکس و بط و طاوس و
خروس را **لیس** جمع کن همه اینها را یعنی **لیس** از ذبح گوشت و استخوانهای با بالها و پر و پرهمه اینها را باهم آمیز و خلط نموده کوفته نمائیه و قیمه کرد و بعضی میگویند که **لیس**
از آن در هاون کوفت یا بر سنگی سائید تا نهایة اجزا باهم مرکب کانه یک جزو واحد شده از یک دیگر امتیاز نشد و خدا فرمود **لیس** از آن بگذار بر هر کوه از کوه هائیکه حوالی ملک تواند
از گوشت اینها جزئی را ابراهیم چنین کرد و منقارهای چهارگانه اینها را در فروج انگشتان دست خود نهاد و گرفت **لیس** بخوان و بطلب هر طیر را از این طیور اربعه باسم
او تا دفعتا اجابت نموده بشتاب نزد تو می آیند از روی رفتار بپای خود **لیس** بطلب ابراهیم هر یکی ازین طیور **یا** منقار فقط دفعة حاضر شده بدن خود را باسر خود ملحق کرد
و حداد فعة با بدنش وصل نمود آب و دانه از پیش روی ابراهیم علیه السلام چیده میخوردند عرض نمودند که ما را زنده کردی خدا ترا زندگی بخشد ابراهیم علیه السلام

فرمود **بلکه** خدای زنده میکند و می میراند و او تعالی بر همه اشیاء قادر حقیقی است و خدا در آنوقت خطاب فرمود با ابراهیم علیه السلام بآنکه خدای بتحقیق
غالب قادر ما عزیز محکم کار و درست کردار بما بجهة اشیاء است **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** ضمنا خطاب بالاتفاق بحضرت ختمی مآب است
**آیا** از و اذ قال کلام مستانف است **یا** عطف بر الم تر الی الذی حاج ابراهیم است در بحث دو قول است **اول** مختار زجاج است **پس** در اینجا تقدیر
ذکر بنده القصه **یا** اذکر اذ قال ابراهیم می باشد **ثانی** مختار دیگران است **سوال** در اینجا ذکر اسم ابراهیم علیه السلام کرده و در آیه بالا اسم قائل انی یحیی
الله بعد موتها نکرده و حال آنکه او هم نبی الله عزیر یا ارمیا بود در جمع اتحاد مسئلتین در ان چه سبب است **جواب** در آن وجوه است **آ** ابراهیم نبی جلیل مستقل بود
بخلاف ارمیا یا عزیر چه ایشان از انبیاء تبعه بودند **لیس** تذکیر اسم و برای اظهار زیادتی تشریف **و** توقیر اوست چنانچه در علما و سلاطین یاد اسما و القاب شود
مگر آنکه اجل و اعظم و اشهر باشد **ب** عزیر در مسئله خود حفظ ادب نکرد و ابراهیم علیه السلام با ادب عرض نمود رب ارنی کیف تحیی الموتی و عزیر انی یحیی الله
الموتی گفت **ج** عزیر طلب امات و احیاء در آن میان کرد و ابراهیم طلب احیا و امات در طیور برای حفظ ادب نمود **لهذا** ذکر اسم ابراهیم کرد **د** اما آنکه عزیر
سید اند **لیس** او مومن صالح بود **یا** کافر **لیس** علی التقدیرین ذکر اسم او نه از ادب بسلاطین نیست چه اول از احاد مومنین و ثانی باز احاد کافرین بود **بحث**
**ثانی** در و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی در سوال ابراهیم مفسرین وجوه گفته اند **اول** ابراهیم علیه السلام گذر کرد بر مرده آدمی یا بر
جیفه آلاغی دید که پرنده **و** چرنده درندگان بری و بحری او را میخورند در اطراف عالم می روند و مینمایند **و** جز و ابدان آنها میشود **لیس** در آنوقت مسئله کرد ای پروردگار
من میدانم که تو قادر بر همه اشیاء هستی **و لکن** احیاء چنین بمن بنما **لیس** خدا فرمود **آیا** تو ایمان و اعتقاد بچنین احیاء میتی نداری ابراهیم علیه السلام عرض کرد آری
دارم **و لکن** میخواهم که چنین احیاء را معاینه کنم **لیس** امر بذبح طیور اربعه کرد این مروی از ابو عبد الله علیه السلام و همین قول حسن **و** ضحاک **و** قتاده **و** عطا خراسانی
و ابن جریح **و** غیر ایشان است **و لکن** ایشان در این مرده مرئیه خلاف کرده اند **نزد** اکثر آدمی بود **نزد** ابن جریح خر بود **نزد** ابن زید ماهی
بزرگ مرده بود که نیمه او در آب **و** نیمه او در بر **ثانی** ملکی با ابراهیم بشارة داد که پیغمبر این زمان را خدا خلیل خود گردانید ابراهیم علیه السلام پرسید این چگونه دریافت
او شود **و** علامه شناختن خلت او چیست ملک عرض نمود اجابت دعا او در احیاء موتی **لیس** ابراهیم علیه السلام بنا بر این سوال نمود خدایا احیاء مردگان
چگونه میکنی بمن بنما خدا فرمود **آیا** ایمان بآن نداری آنحضرت عرض کرد آری **و لکن** این مسئله برای اطمینان خاطرم در دریافت خلت خودم باشد
**آیا** هنوز خلیل شدم یا نه این مروی از حضرت رضا در **عیون الاخبار** و قول ابن عباس و سعید جبیر و سدی است **ثالث** رازی نقل
کرده که سوالش از جهت قومش بود چه تابعین انبیا گاهی حق و گاهی باطل میطلبند چنانچه موسی علیه السلام را ارنا الله جهرة قومش گفتند و چون اجعل لنا
الها **لیس** غرض ابراهیم بابن اراءة قومش بود **رابع** نیز رازی گفت که لاریب آنحضرت برای نفس خود دلیل طلبیده در ابتدا نبوة خود چه هر گاه
نبی مشرف به نبوت گردد **البته** تصدیق او منحصر بر حصول معجزه برای اوست و او را این نمی آید مگر بوحی من الله بلا واسطه **یا** بواسطه ملک **پس** بر آن
وحی نیز نبی را دلیلی باشد قطعی که من الله هست نه من الشیطان **لیس** وقتیکه ابراهیم علیه السلام را وحی آمد که رسول خدا گردیدی آنحضرت برای **خامس**
تحقیق آن احیاء اموات را طلبیده تا بداند **و** مطمئن شود که من نبی الله هستم **و** غیر الله درین دخلی ندارد **و** وجه ثانی و رابع اوجه الوجوه **و** اقطع انها اند **خامس**
قول محمد بن اسحاق بن یسار **و** قاضی ابوبکر آنست که سبب آن سوال مناظره نمرود با ابراهیم است چه نمرود وقتیکه مرد را کشت و دیگر را رها کرد آنحضرت
فرمود که این احیاء **و** امات مراد نیست **پس** نمرود گفت که خدای تو چگونه مرده را زنده میکند تو معاینه کرده آنرا ابراهیم لا نگفت و مناسب نداشت **لهذا**
عدول بطلوع **و** افول نمود **لیس** از آن با ابراهیم سوال کرد ای خدا تو چگونه احیاء اموات میکنی بر انبهود در روایتی است که نمرود با ابراهیم علیه السلام
وعده قتل داد اگر خدایت مرده را زنده نکند **و** ننمائی آنرا **لیس** در جواب مسئله ابراهیم خدا گفت اولم تومن آنحضرت فرمود آری **و لکن** معاینه
آن می خواهم برای اطمینان **و** حفظ خود از قتل این جبار **سادس** سوال آنحضرت برای آن بود که آنچه بعلم نظری و استدلالی دانسته بود آنرا بشهود
و عیان حس کند تا تطبیق بین النظری **و** ضروری باحساس عیان حاصل گردد و این قول جمعی از متکلمین **و** اصحاب خاتمة المفسرین **و** تبه او اقوی الوجوه

دانسته اند و وجوه دیگر دارند برای لعل تغییر نوشتم **سوال** جمعی از مسلمانان در دفاتر خود ضبط کرده اند که سوال آنحضرت بسبب ظن بود چه آنحضرت
در مبدا و معاد شاک بود **اما در مبدا** علقوله هذا ربی به کواکب و شمس خطاب کرد و بقول لولئن لم یهدنی ربی **اما در معاد** آیه
کیف تحیی الموتی **و موید من** آنچه در صحیح مسلم روایة کرد قال النبی صلی الله علیه واله و سلم نحن احق بالشک من ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف
تحیی الموتی **و در بخاری** زیاده براین کرده و رحم الله لوطا لقد کان یاوی الی رکن شدید و لو لبثت فی السجن طول ما لبث یوسف لاجبت الداعی
یعنی آنکه پیغمبر با مخاطب بصحابه فرمود ما احق بشک میباشیم چه ابراهیم شک را مقام کرده و لوط پناه بر رکن برده **و** اگر من بجای یوسف می بودم اجابة داعی یعنی اجابة
بزنا میکردم **جواب** عیاذا بالله همه این کلمات کفر و زندقیة و الحاد است و چرا شک و زندقیة و شرک و الحاد و زنا اسناد براوی اولی نباشد از اسناد با نبیا
جلیل این تمام افتراء و کفر محض است ذیل ادنی عدول مومنین از آن بری است فضلا عن النبی صلعم **اما شک پس** در این مقامات سید مرتضی و فخر رازی تکفیر
کردند معتقد او را و کفر جاهل محض میدانند او را قال الرازی و هذا القول سخیف بل کفر و ذلک لان الجاهل بقدرة الله علی احیاء الموتی کافر و من نسب
الکفر الی النبی المعصوم فقد کفر فهذا بالکفر اولی من النبی المصطفی یعنی اسناد شک الی النبی کفر است چه جاهل از قدرة تعالی بر احیاء موتی کافر است و
هر که نسبت کفر الی النبی المعصوم کند او بکفر اولی است از آنکه نبی برگزیده خلق را کافر شاک داند **کافی** است همین که در اینجا خدا او لم تؤمن قال بلی فرمود یعنی ایمان
بقدرة من نداری ابراهیم علیه السلام گفت آری ایمان دارم قطع نظر از براهین دیگر **اقول پس** آنچه در صحیحین بخاری و مسلم است غیر صحیح است و چگونه اینها را
خصوص بخاری صحیح گفته شود با وجود ثبوت چنین هذیانات لاتعد و در مقدمات بخاری اهل شرح حش نقل کرده اند که جمعی از رواة آن خوارج اند و خوارج بالاتفاق
اند کفار اند و نقل کفار چگونه صحیح باشد و در آن می گویند که نقل خوارج اصح الرواة از اهل بدع کسی را نمی دانیم **تنبیه** آیات متعاقبه دلیل اند که دعا انبیا واجب
الاجابت است باجماع امت و قرآن و صحاح اخبار و برهان بران ناطق است که دعای هیچ نبی رد نیست **بل** واجب اجابت است **اما قرآن** و اخبار
و اجماع و آن معلوم است **اما برهان** آنکه هر نبی سید امت خود است **پس** اجابة دعا او موجب توقیر و تصدیق او من الله بجای معجزة او ست **پس** آنچه
موجب تصدیق و تعلیمش باشد حصول آن مر او را واجب است و ترک آن موجب ترک و تنفر خلق از او است اصلا نباید **پس** اجابة دعا او مطلقا
واجب است **اشکال** گر این ثابت باشد **پس** دعا جمعی از انبیا بنص قرآن و اخبار ثابت است که رد شد **منجمله** آن دعا نوح رد شده فی قوله ان ابنی
من اهلی این پسر از اهل من است از غرق شدن او را نجات ده جواب بعی عتاب آمده یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم و قول
تعالی انی اعظک ان تکون من الجاهلین **جواب** این آیه مرجح است در غیر دعا چه خدا او را وعده داده بود با آنکه از اهل تو هر کس باشد او را غرق نمی کنم **و** وقتیکه پسر نوح
از نوح کناره شد بخدا عرض نمود که تو وعده داده بودی آنکس که از اهل من باشد او را غرق نمی سازم **و** ولدش منافق بود و نوح نفاقش را نمیدانست **پس** جواب
ذی عتاب آمد که تو چگونه بلا علم گفتی این پسرم از اهل من است چه او عمل غیر صالح دارد و علم امر که تو نداری سوال از آن نکرده باش ترا پند و نصیحت میکنیم تا که رفتار از رفتار
جاهلان نکنی **پس** معلوم شد که این دریافت البتة بود نه دعا و نه رد آن **و** باقی به تفصیل بجای خودش می آید ان شاء الله تعالی **اشکال** اگر دعا نبی اصلا و ابدا
رد نیست **پس** آنچه مصلحت حکیم تعالی باشد یا نباشد باید علی التقدیرین مجاب کردد **پس** در اجابة غیر مصلحت اجبار باری و اجرای خلاف مصلحت او لازم
می آید **و** اگر اجابت نفرمود **پس** رد دعا و توهین نبی لازم می آید خصوص در وقتی که کافر خاصه **مثلا** احیای زید در وقتی چنانکه می خواهد **و** ان مصلحت باری
نباشد **پس** چنین دعا نبی عند الله مجاب هست یا نه **جواب** در چنین مسئله حقیر با جمعی از مشایخ عظام عراق و با جناب مولانا السید محمد تقی صاحب
رضی الله عنه کلامی و مباحثه و ارسال مسائل داشتم آنجناب حجة الاسلام **میرزا محمد حسن صاحب** معام ادام الله وجوده و جناب
مرحوم سید محمد تقی آنچه نوشتند مآل هر دو گویا یکیست که انبیاء در آنچه ماذون من الله نشوند اقدام در مسئله آن نمی کنند **اما** در چنین مقام که در مصلحت تعالی نباشد
جایز **بل** بعض وجوه لازم است که خدا انساء کفار و صرف افهام **و** السنه ایشان در حین تحدی از مسئله نبی کند **پس** بنابر این اشکالی لازم نمی آید **ایراد**
اگر صحیح شود که دعا ایشان اصلا رد نمیشود زیرا که مشروط باذن تعالی است **پس** مسئله موسی رب ارنی انظر الیک ماذون بود یا نه **و** اگر ماذون بود



بود **پس** چرا رد او بقول لن ترانی شد **و** اگر ماذون نبود **پس** چرا اقدام بآن نمود نظر کرد علی التقدیر الثانی عاصی هست **یا** **جواب** فی الواقع موسی بید
که رویة تعالی محال است **و** قوم او را بلفظ لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة مضطر و ملجاء بمسئله آن گردانیدند اذن باری شد **پس** غرض در اذن همه
اظهار امتناع آن بود **پس** وقتیکه جهال قوم او از زبان خود او شنیدند که خدا دیده نمیشود چه آن محال است **پس** طالبین ساکن و ساکت شدند رد
دعا لازم و نه معصیت از موسی صادر گردید **بحث ثالث** قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی لام لیطمئن لام علت متعلق بارنی تقدیرش
چنین میشود ارنی لیطمئن قلبی **اما** اطمئن یطمئن اطمینانا و طمانینة بمعنی سکون و آرام فهو مطمئن و ذاک مطمئن **در صحاح** گفته از طمن و طمان بمعنی ظهور
علی القلب باشد **و** طامن نیز همین معنی دارد **در قاموس** طمن بفتح بمعنی ساکن جمعش طمون باشد **در مجمع** المطمئن بمعنی بتوطاء شد **و** مطمئن
از زمین آنچه منخفض باشد **و** نظامن و اطمئن بمعنی اناوتق به لسکون نفسه الیه و اصل باب توطئة باشد **و** اطمینان و سکون نظایر اند **بحث رابع**
حقتعالی با ابراهیم فرمود **آیا** ایمان نیاوردی ابراهیم علیه السلام گفت آری ایمان آوردم **اشکال** خدای عالم السر و الشهادة است چرا استفهام ایمان و
عدم آن از ابراهیم نمود و حال آنکه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام و از خصائص ایشان است که در معلوم خود استفهام **یا** ترددی کنند **پس** پرسیدن خدا
از ابراهیم بصورة شک چه معنی باشد از اینجا جهل باری **یا** تجاهل او تعالی لازم می آید بر تعالی غیر جایز است **جواب** نزد جمعی این همزه استفهام تقریری است
**در مجمع** و غیر آن فرموده هر گاه این همزه بر اثبات داخل می شود معنیش منفی میگرداند چنانچه در أأنت قلت للناس بمعنی لم تقل چنانچه شاعر گفته **شعر**
الستم خیر من رکب المطایا     و اندی العالمین بطون راح الستم بمعنی انتم است **پس** در اینجا او لم تؤمن بمعنی قد امنت باشد **جواب ثانی** سلمنا که
استفهام برای استعلام باشد و در فن کلام مبرهن شده که او تعالی مجرد محض است **لهذا** علم حضوری دارد **پس** استفهام بمقام کیف تحیی بحسب
اصطلاح کلام **و** اقتضاء مقام باشد تا تابعین امم سلف **و** خلف را گمان نشود که ابراهیم اعتقاد با حیاء موتی در معاد نداشت چه از ظاهر کلام کیف تحیی شبه میشد
و غرض از استفهام ازاله شبه از خلق باشد **پس** همزه بصورت لطف برای خلق وارد شده تنبیه تفهیم بحمد الله اشکالی عاید نمی شود **تنبیه** هر گاه ابراهیم علیه السلام
در سوال تعالی او لم تؤمن جواب بلفظ بلی بمعنی آری در فارسی باشد گفت **پس** از اینجا نیز سمعا فضلا عن العقل واجب شد بر مکلف تحصیل ایمان از روی
نظر و استدلال لا اقل حد یقین کرده در جواب مستفهم و مستفسر از ایمان بلی ایمان دارم بگوید **و** هر گاه این ثابت گردید **پس** قول جمعی باطل گردید که ما ایمان
آوردیم **لکن** نمیدانیم این ایمان هست **یا نه** **و** ایشان را اگر کسی می پرسد مومنی **یا نه** نزد ایشان فرض عین است که در جوابش بگویند ان شاء الله ایمان
آوردیم **یا** داریم **و** این جایز نیست زیرا که شک است **و** اگر ظن هم باشد در اعتقاد جایز نیست چه ظان **و** شاک در ایمان خود کافر بالله است **بحث**
**خامس** **آیا** فصرهن بکسر صاد است **یا** بضم صاد **یا** بکسر صاد و تشدید را مع الفتح **یا** بفتح **و** کسر را مع تشدید آن در قراء خلاف است **اول** قراءة
ابو جعفر و حمزه و خلف **و** رویس از یعقوب است زیرا که ماخوذ از صار یصیر صیرا باشد **ثانی** قراءة باقی قراء است زیرا که ماخوذ از صار یصور باشد **و** همین مشهور است
**ثالث** از قراءة شاذه نیز مروی از ابن عباس است **رابع** قراءة عکرمه است **اما طیر** در لغت معروف جانور پرنده است اگرچه بالفعل نپرد یا عادة
پریدن ندارد چون بط **و** مرغ خانه **و** بعضی گفتند چون ابن الانباری طیر بمعنی طیور باشد **و** نزد ابو عبیده اسم جنس است بر همه افراد مرغان **و** بر هر فرد واحد اطلاق
می شود از طار یطیر طیرا و طیرانا **در مجمع** فرموده اصل باب طیر دال است بر خفة شئ در هوا می کند **پس** از آن مستعار در غیر آن کردند **و** در هر معنی استعمال
میکنند چنانچه اسپ را دوم تند رفتار و آهوار پرنده **و** طیر میگویند **در بعض کتب معتبر طب** دیده ام که خداوند جل شانه بحسب حکمة در لحوم و عظام
طیور خفة آفریده **و** خفیف تر بالنسبة حیوانات دیگر از غیر طیور **لهذا** در هوا پریدن میتوانند چنانچه اجرام ثقیله متفاوته مثل آهن ثقیل تر از حجر و سیماب ثقیل تر
بالنسبة دیگر اجرام و سرب ثقیل تر نیز **و** طلا نیز ثقیل تر است دور نیست که علامه طبرسی اشاره بسوی همین فرموده باشد **و** در **وجه تسمیه** این نوع حیوان
بطیر **بعضی** تصریح کردند که طار بمعنی پریدن است چونکه مرغ می پرد یا عادة پریدن دارد **یا** قابلیت پریدن دارد **لهذا** او را باسم سبب نامیدند **و** طیره
تشارم و شومی باشد **و** در اینجا حدیث است انه صلعم یحب التفال و یکره التطیر یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فال دوست داشت و تطیر مکروه داشت

دو قول و هم معارض اجماع و صحاح اخبار نمیشود بچند وجه **اوّل** اجماع مفسرین و کافه مفسرین سلف و خلف بغیر ابو مسلم الی حین گفته اند که ابراهیم طلب احیاء اموات با تفاقات
کرد **پس** بایداحیاء اموات در معاینه ابراهیم حاصل شود و بقول ابو مسلم ابراهیم مجاب نباشد **ثانی** اگر ذبح و تمزیق و تمصیق و تجزیه و تفریق الطیور نشود **بل** احیاء تفریق
جبال نمود بطلب این برای هر کس متصور است تخصیص با ابراهیم معجزه چگونه و چرا گردد پس مزیتی در آن برای ابراهیم نباشد **ثالث** ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا دلیل واضح و نص لائح است که طیور بعد
ذبح اجزاء گردانیده و جزء را کل نمیگویند و طیر واحد بذاته کل است **امّا** اول جزء بالنسبة بار به صحیح نمیشود زیرا که احد اربعه بذاته کل است **و امّا**
جزء از لحم طیر اطلاق کل نمی شود **بل** فی الواقع جزء باشد **مع هذا** امکان است **پس** عدول از تفسیر الی قول ابی مسلم جایز نیست زیرا که مخالف اجماع بسیط
است و مخالف و منکر اجماع خارج از دائره اسلام است **رابع** خطاب بانیک سعیا به احیاء است نه در حال موت و تمزیق و تجزیه ایشان **پس** آنچه است
متمسک است از تفسیر بهذا التمسک بان واجب است ثم الله اعلم **خامس** بطوریکه صُرهن بمعنی امالهن است همچنین در لغت **و** اشتقاق بمعنی تقطیع و تمزیق آمده مع
اخبار و صحاح احادیث در تفسیر آن بذبح و قطع ایشان آمد **پس** تمسک بمعنی تقطیع بعد ذبح واجب گردید **سادس** خطاب اولم تؤمن قال بلی شامل و
تعلق بمحسوسات میکیرد و در شهود و معاینه اختلاف با تردد صحیح الحواس نمیکنند و حقیقت شهود الاعیان که آن قال دایم میباشد ای بصحو تجربه طلبید
**سابع** خطاب ادعهن با ابراهیم و ضمیر راجع بطیور است **پس** طلب ایشان نزد مفارقه حیات ایشان باشد چه محض دعوت در ایشان بلا فصل حیات آفرید **پس**
دعوة باموات شامل نمی شود **اشکال** کل اسم جامع جمیع افراد اجزاء شی باشد **پس** از کل جبال اگر مراد بعض گرفته مخالفت ظاهر الفاظ قرآنی و
موضوعی لازم می آید **و** اگر همه افراد مراد باشد چنانچه همانست وصول بان محال است و ابراهیم بهمه نرسید **جواب** نزد مجاهد و ضحاک عموم علی حسب الامکان
مراد است کانه فرق علی کل جبل ما امکنک باشد **نزد** بعضی مراد جبالی اند که دور کنعان بنظر ابراهیم بودند **و** نزد طلب ایشان گاه ابراهیم پریدن و دویدن ایشان
می آمد و نظر او بایشان می رسید **بحث ثامن** ثم ادعهن یأتینک سعیاً سعیاً حال از طیر بمعنی ساعیات از سعی نیست سعیاً است **شیخ المشایخ** فرمود جایز است
که تمیز واقع شود زیرا که آمدن انواع دارد و بعد از سعی رفع ابهام از دیگر انواع سعی کرد **و** در لغت سعی بمعنی رفتن بپای و دویدن باشد چنانچه در مجلد ثانی به تفصیل ذکر
یافت **بحث تاسع** خدای فرماید وقتیکه اجزاء کوفته ایشان را بر جبال متفرق ساختی **پس** امر با ابراهیم شد که بطلب ایشان امی آیند نزد تو بریده یا بپای تند و در
**در صحاح احادیث** مرویست که آنحضرت ندا بانواع طیور کرد که باذن الله جمع شوید **پس** از ایشان چهار طیر را گرفته ذبح نموده با بال و پر و گوشت و استخوان
بغیر منقار همه را یکجا کوفته و سائیده بعد جبال سهام نموده بر هر کوهی جزوی از گوشت نهاده باذن الله هر طیر را نامش گرفته طلبید **و** خود نگاه میکرد که از هر سمی
جزوی در هوا می پرید چون ذرات در هوا **پس** دفعة از گوشت و پر و استخوان جانوری باسر تیار شده بلا سر **نزد** بعضی پریده پریده **نزد** بعضی دویده دویده
بپاهای خود **نزد** بعضی قدم بقدم بعد از نزد آنحضرت رسیدند هر یکی بدن خود را بسر خود که در دست و پای انگشت مبارک ابراهیم بود ملحق ساخت **شیخ المشایخ**
فرمود حالات طیور را آنحضرت معاینه کرده بصورت امتحان طیر سر را بسوی طیر دیگر می برد و ملصق می ساخت آن طیر تن نمیداد و این سر ملصق نمی شد
تا آنکه هر طیر با سر خود ملصق شده آب و دانه از پیش روی آنحضرت می چیدند و میخوردند **امّا در طیور** خلاف باختلاف روایات کردند **نزد** مجاهد و ابن جریج
و عطا و ابن زید و همین مروی از حضرت ابو عبد الله الصادق علیه السلام است که آن چهار طاؤس و خراس و کبوتر و زاغ بودند **نزد** ابن عباس بجای
کبوتر کرگس بود **نزد** عطاء خراسانی وحی شد که مرغ آبی سبز مسمی به بط و زاغ سیاه و کبوتر سفید بود و خراس سرخ **و در روایت عیاشی** بجای زاغ هدهد
و در روایت دیگر بدل کبوتر شتر مرغ بود **و در تاویل اهل البیت** این ظاهر تفسیرش است **امّا** باطن آن این است که بگیر چهار آدم را که متحمل کلام اند
بسیار ایشان را علم خودت **پس** از ان ایشان را متفرق و منتشر ساز در اطراف زمین بصورة حجة بر مردم و وقتیکه تو ایشان را امید یاد کردن باسم الهی بطلبی **پس**
در همان آن و آن دوان حاضر خدمت میشوند **اشکال** چرا تعالی فرمود ثم ادعهن و طلب اموات که قابل خطاب و کلام نیستند بسبب فقد روح جماد محض اند و
خطاب بغیر مکلف و جماد قبیح بر تعالی غیر جایز است و نیز عبث خطاب **جواب** نزد جمعی از متکلمین در اینجا مذفی هست فاذا جعلت بعد قطعهن جزءا علی
کل جبل فان الله یحییهن ثم ادعهن یأتینک سعیاً یعنی وقتیکه اجزاء کوفته ایشان متفرق بر کوهها ساختی **پس** خدا ایشان را زنده میگرداند **پس** بطلب ایشان



**و در خبر دیگر** هست التطیر شرک و لکن الله یذهبه بالتوکل گویا مفادش چنین میشود که آنچه بزبان با ز خیر جاری شود او فال است و آنچه از بد آید او شوم و
طیره باشد اگر اعتقاد در موثر بودن داشته **البته** شرک است و از اینجاست آیه یطیّروا بموسی یعنی بگمان بنی اسرائیل شومیت ایشان و وصول بدی
بایشان از سوی موسی باشد **و فی** مستطیر یعنی نور صبح منتشر و فاشی و در حد شرق شد **امّا** صُرهن آیا ماخوذ از صار یصور صوراً بمعنی مال یعنی میل و بمعنی جمع
کرد **پس** مجازاً خود میل و طیور را چنانچه صُرت الشیء اصوره اذا املته و رجل اصور بمعنی مایل العنق است **یا** از صار یصیر صیراً بمعنی قطع **یا** مقلوب از
صریت صریاً بمعنی قطعت و در اشتقاق خلاف است **اوّل** مختار بوح و جمعی دیگر است **پس** در اینجا حذف است املهن و اجمعهن الیک فقطعهن
**ثانی** قول اخفش است **ثالث** قول فراء است **اما جبل** بالتحریک و تند میخ زمین بزرگ و بلند و جمعش اجبل و اجبال و جبال باشد **در صحاح** است
جبله الله بمعنی خلقه الله و اجبل القوم حفر کردند تا بزمین سخت رسیدند و بمعنی وصول الی الجبال باشد و الجبلة بکسر اول بمعنی خلقة باشد و مرد غلیظ خلق و کلام
ذو جبلة و امرءة مجبال زن غلیظ الخلق را می گویند و جُبلة بضم اول بمعنی سنام و جبل جماعة مردم و از اینجا آیه و لقد اضل منکم جبلاً کثیرا باشد و جبل
بالتحریک جبل عامل ازان شیخ بهاء الدین باشد **اما جزء** نقیض کل بمعنی بعض شی از جزء یجزء جزءً و جزئیة بمعنی بعضه و فرق بین الجزء و السهم آنست که سهم
از جمله ما ینقسم علیه چون اثنین از عشر باشد و گاهی جزء اطلاق میشود بر ما لا ینقسم علیه چون ثلثة از عشرة چه عشره تقسیم برده نمی شود اگر چه ثلثة جزء
عشره است **آیا** جزء قابل تقسیم است یا نه در مجلد اول به تفصیل ذکر شده که قابل تقسیم نیست آن را اجزاء لایتجزی می گویند **بحث سادس** قال فخذ اربعة
من الطیر فصرهن الیک در اینجا بجسب قرینه عبارة مقدر است کانه فلما اجاب الله ابراهیم یعنی هرگاه دعاء ابراهیم علیه السلام باجابت رسید خدا فرمود **پس**
بطلب حکمت چهار مرغ را از جمله مرغان پرنده دنیا بسوی خود **پس** پاره پاره و ریزه ریزه کن ایشان را **و** بر **قول ثانی** جمع کن ایشان را نزد خود **پس** از جمع کردن
کوفته و قطع کن ایشان را **آیا** بعد ذبح ایشان **یا** بغیر ذبح آنها ریزه ریزه کرد شریعت مقتضی ذبح است زیرا که اگر بغیر ذبح شرعی پاره پاره کند جیفه نجس میگردد و تلوث
و لمس بی تحلیل نجاست جایز نیست ثم الله اعلم **بحث سابع** ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا **آیا** جزء بالهمزة است **یا** بلا همزه بعد ان تشدید
است عند الوقف **یا** جز بهمن است در قرأ اختلاف است **پس** بحسب قرینه در اینجا باز تقدیر است لما فعل ابراهیم ذلک قال الله تعالی ثم اجعل الخ یعنی
هرگاه ابراهیم طیور را بزبان عبری ندا کرد هر گونه طیور بامر الله تعالی نزد آنحضرت دفعة حاضر شدند چهار مرغ از کل انواع مرغان را گرفته **مروی** در تفسیر مسعودیست
که آنحضرت مامور بذبح و بر آوردن ریشه **و** قطع ایشان **و** تفریق اجزاء ایشان گردید **پس** آنحضرت بحسب امر خلط کرد پر و خون و گوشت ایشان بنحویکه جزئی از جزئی ممتاز
نمی شد و سرهای آنها در دست خود نگاه کرد **پس** مامور گردید که اجزاء ایشان را پراگنده کند بکل کوهائیکه حوالی شهر او بودند **پس** بر هر یکی جزوی از ان لحوم نهاد
و همچو مروی از حضرت ابو عبد الله الصادق علیه السلام است **مفسرین** در تعداد این جبال خلاف کردند **نزد** بعضی ده کوه بودند بر هر یکی عشری از لحوم ایشان
متفرق ساخت و نهاد و همین مروی در مجمع از حضرت ابو عبد الله الصادق علیه السلام است **نزد** بعضی هفت کوه بودند و بر هر کوهی سبعی وضع کرد **و نزد** بعضی
چهار کوه بودند بر هر یکی ربعی نهاد و ایشان میگویند که کوهی بر جنوب و کوهی بسمت شمال و کوهی بسمت مغرب و کوهی بسمت مشرق بود در ایشان پراگنده ساخت و
بر آن اجماع امت است **تنبیه** ابو مسلم اصفهانی ازین قصه بصورة ذبح و تمزیق و تخلیط اجزاء و تفریق لحوم ایشان بر جبال متعدد منکر محض است و میگوید
که هر گاه ابراهیم طلب احیاء اموات نمود خدا او را امر نمود که طیور اربعه را اول بسوی خود مایل و جمع نماید و بعد ان هر طیر را ازین طیور اربعه بر هر کوهی یکی زنده بگذار و بعد ان
هر یکی را بطلب **پس** هر یکی دویده آید و غرض ازین تمثیل محسوس با فهام ابراهیم از عود ارواح الی الاجساد بسبیل سهولت باشد بچند وجه **اوّل** آنکه در قرآن
دلیلی بر ذبح و قطع و تمزیق و تموت ایشان نیست چه در اصل لغت صرهن بمعنی املهن است و اگر ذبح و قطع مرادمی بود بالی صلة او نمی آمد و جایز نیست که بلا ضرورة
تقدیم و تاخیر در آیه بسازیم **ثانی** ضمیر ادعهن عاید الی احیاء الطیور است چه اموات و اجزاء ایشان را خطاب جایز نیست زیرا که روح و عقل و فهم ندارند **ثالث** یأتینک
سعیاً عاید باجزاء نیست **بل** بخود احیاء طیور است چه اموات حرکت رفتاری ندارند **پس** باین وجوه واجب شد که بر ظاهر بطور آنچه ذکر کردیم مراد باشد و غیر آن
تاویل باشد ترک تغییر و تمسک تاویل بلا ضرورة جایز نیست **جواب** قول ابو مسلم مخالف ضروری دین اسلام است و حق همین است که بسوی آن کل امة رفته

میآیند نزد تو باذن من پس در اینحال بعد زنده شدن طلبید نزد جمعی این امر ثم ادعهن اخبار از سرعت تکوین چون اذا اراد شیئا فیقول له
کن فیکون این معقول تر است و از همین باب آیه کونوا قردة خاسئین نزد بعضی دعوة و طلب آنها شامل حیوة آنها است چونکه اجزاء انها معلوم و آماده حیات
در یقد و ربای اند بعض صدا و قبل انقطاع صوت زنده شده میآیند پس این بنا تعلق باموات ندارد طبری در تفسیر خود گفته هر که بگوید که بعد تفریق طیور و
بعد احیاء آنها را طلبید بعید از صواب است زیرا که قرآن دال بر عکس آن می باشد و طلب اموات و آمدن آنها بعد حصول حیات اغرب و معجزه دیگر است اقول در اینجا
تنازع بین الجبری والعدلی دایر است که آیا بنیه و وجود بدن شرط صحت حیات هست یا نه جبری میگوید نیست زیرا که در اینجا بعد تبعیض ثم ادعهن فرموده
و بنیه در اینجا ثابت نیست بغیر البعاض پس لامحالا اجزا قابل سمع خطاب و فهم و مجی و ذهاب است پس هر جزئی از ان حی است و قادر بر رفتار اما عدلی
چون قاضی ابوبکر و غیره میگویند بنیه شرط صحت حیات و خلاف آن سفسطه است و الا لازم می آید که هر جزئی از اجزاء میت حی مکلف باشد لهذا در اینجا
تجزیه و تقطیع طیور قبل احیاء واجب گردید و الا لازم می آید که بعد ذبح و تموت و تقطیع و تجزیه زنده باشد نه مرده و بطلان آن ضروری است پس لامحاله
این مأول است باینکه این اجزا قابلیت حیات دارند بل آماده آن مع مفارقة الصوت بالبدن و همین قطع و ایتبست ثم الله اعلم اشکال اگر بعد احیاء هم طیور را
طلبیده باز هم ندا و تکلیف بایشان جایز نیست زیرا که باتفاق عقلا و اجماع اهل شرایع طیور غیر مکلف اند و تکلیف غیر مکلف قبیح غیر معقول است جواب
این آیه و امثال آن مأول باینکه عند الدعاء و الطلب قادر مطلق قابلیت خطاب و سماع و اطاعت می آفریند چنانچه خدا معرفت مطاعم و مشارب و منافع و مضار
در شعور آنها آن وقت می آفریند و در اجابت و اتیان الی ابراهیم ضروری کرد اند پس این ممکن بعد در پس بحصول آن از قبح بری آید بحمد الله اشکالی لازم نمی آید
سوال آیا ابراهیم دعوة و طلب آنها بلغت آنها کرد پس بنا بر این آیا بلغت و لحن و اسم هر یکی از طیور اربعه هر طیر را طلبید یا بیک لغت همه انها را طلبید یا
بلغة عبری چه ابراهیم لغت عبری داشت و غیر آن نمیدانست یا بلغت عربی یا غیر اینها بلغتی دیگر جواب اول جایز است که خدای قادر بابراهیم خلیل منطق طیر
بصورة اعجاز عطا کند چنانچه یکی از احفاد و اسباط او سلیمان را نمود و حال آنکه خلیل افضل از سلیمان بود پس در امکان حصول آن جایز است که بالانفراد باسم و لغت
هر یکی ندا کند و نیز جایز است که بیک لغت و لحن طیر ندا و دعوة به همه کند در آن اظهار معجزه خارق العادة للانبیاء و الاصفیا لازم است چنانچه خاصه و عامه
روایت کرده اند که ائمه اهل البیت علیهم السلام هر زبان و مناطق طیر میدانستند چنانچه در شواهد النبوة جامی نیز روایة کرده که دو گنجشک باهم جنگیده نزد
حضرت رضا علیه السلام آمدند آنحضرت فرمود براوی رائی آیا میدانی که اینها چه میگویند مرد اعرض کرد که آنحضرت فرمود چنین و چنان میگویند که ما بین ایشان
نزاع واقع شده راوی گفت آنحضرت بایشان بلغت ایشان کلمه فرمود پس هر دو برخواسته رفتند و من آن لفظ و معنی را نمیدانم جواب ثانی جایز است
که بعربی فرموده باشد چه عربی بوحی میدانست و در تفاسیر خاصه و عامه همین مرویست چنانچه در عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده ثم قال یعنی
ابراهیم ائتین سعیا باذن الله فتطایر بعضهن الی بعض اللحوم و الریش و العظام حتی استوت الابدان کما کانت و در عیون الرضا علیه السلام
ثم دعاهن باسمائهن الی قوله فتطائرن بتلک الاجزاء تصریح در در منثور است و همین را ابن منذر و حسن نقل کرده که آن دعا باین الفاظ بود ایتها
العظام المتمزقة و اللحوم المتفرقة و العروق المتقطعة اجتمعی یرد الله فیکن ارواحکن فوثب العظم الی العظم الخ سوال چرا از جمله حیوانات طیور را
و از طیور همین بیار را معین و این ها را در آیه رفته رفتار بیائی مقرر کرد و حال آنکه لازم طیور پریدن بود نه رفتار بپای جواب در ظاهر اینست که ولادت طیور
از بیضه حیوان خارج شدن از بطون است بخلاف حیوانات بری دیگر غیر بار و مو و امثال آنها پس در ایلاد آنچه یک درجه زیاده البته احیاء او اغرب و عجب
و از نظر راز و باشد لهذا طیر را اختیار کرد و بعضی فرموده اند که موت و احیاء حیوانات بمعاجز انبیاء مرارا دیده شده بود اما غالبا مرده طیری بقضاء خود
و احیاء او باعجاز دیده نشده بود و بهر دو تقدیر احیاء طیر اعجب بود لهذا انسان و حیوان دیگر را اختیار نکرد ثم الله اعلم جواب دیگر شعودی
گفته اما تخصیص طیر بآن برای آنست که اقرب الی الانسان و اجمع لخواص حیوان باشد و برای سهولت آنچه تجزیه و تفریق و غیر ذلک حاصل میشد اما جواب
اختیار همین طیور اربعه خروس و طاؤس و زاغ و کبوتر یا مرغ آبی نزد غیر صوفیه آنکه اینها بالجمله مانوس آدمی برنگهای مختلف و بخواص متعدده هر یکی بود لهذا





اینهار التخصیص داد اما نزد صوفیه و اهل اشارة اشارة بترک شهوة و زینت دنیا و حرص امل و دنیا و گریز باشد چه هر یکی از اینها متصف بوصفی ازینها
و بجهه قول سوم شیعه هم است منجمله ایشان صاحب صافی می باشد اما جواب از شیخ المشایخ و بغوی آنکه حکمة در ایشان آنها بمشی نه بطیر آنست که این
البعد از شبهه باشد چه اگر بپای نمی آمدند متوهم توهم میکرد که آن دیگر طیری از نوع او باشد او بپاهای غیر سلیم عود کرد ثم الله اعلم و حق آنست که مصالح چنین
امور نه ثابت اند و نه قطع بر جمله مذکوره و نه واجب التحصیل و بما علی فی در اعتقاد است که خدا حکیم ذی المصالح است عبث و آنچه قریب باشد اصلا نمیکند و الله
ولی التوفیق بحث عاشر و اعلم ان الله عزیز حکیم هرگاه ابراهیم احیاء طیور اربعه و وصول ایشان دفعة نزد آنحضرت بعین بصیرة و بصارة استبصار و احساس
نمود پس متصل بآن خدا فرموده دان یا ابراهیم بتحقیق خدای واجب غالب لا یمتنع عنه و اشیاء نزد قدرت او مذلل و مقهور و به محض اراده او از عدم بعرصه وجود می آید
و از وجود بعدم میرسند و اما باهیئت اشیاء و اجزاء آنها در هر دو حال مساوی است یا رب کردار سجید افعال و اقوال و در آنها بهیچ وجه رخنه و نقص و عیب نمی باشد

قوله تعالى مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

ترجمه یعنی مثال آنانکه انفاق و صرف می نمایند مالهای خود را از نقد و جنس مطبوخ و غیر مطبوخ در راه خدا با خلاص او و چون مثال یک دانه است که در زمین
کشت زار ریخته شود بصورة تخم پاشی سیر و یابد و بری آرد از آن دانه واحد لااقل هفت شاخ و از هر شاخی هفت خوشه در هر خوشه لااقل صد دانه باشد و مجموعه هفت خوشه
هفت صد دانه میشود و خدا زیاده و دو چند میدهد یا میسازد از هفتصد تا هفتاد هزار ثواب برای کسیکه میخواهد و خدا بسیار بخشاینده و مومن منفق دانا هست بکمال
نیت و عمل و اخلاص و بحالات و بمعارف ایشان میباشد بدانکه هرگاه خدا از ذکر مبداء و معاد فارغ شد پس گویا تفریع بر آن بصورت تشریع احکام
شرایع نمود و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله آیا در ینجا اختصاری هست یا نه
اول مختار اکثر است پس نزد بعضی مثل صدقات الذین ینفقون اموالهم باشد نزد بعضی مثل الذین ینفقون اموالهم کمثل زارع حبة یا
یعنی مثال صدقات آنانکه انفاق و اطعام میدهند مالهای خود را در راه خدا مفسرین در این انفاق فی سبیل الله خلاف کرده اند نزد بعضی مراد از سبیل الله
دین الله هست یعنی در راه دین صرف میکنند این عام باشد پس آنچه در دین یا راه دین کلا یا جزءا اطلاق شود چون صرف در تعلم و تعلیم علوم دین و
نشر احکام و آئین همه آنها داخل دین هست نزد بعضی مراد از سبیل الله نفقه در حج باشد نزد بعضی مراد نفقه فی الجهاد است نزد بعضی همه ابواب
مبرات هست و در ان واجب و مندوب نفقات داخل است و همین مروی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام و مختار جبائی هست پس بنا بر این آیه عام است
و بنا بر خاص پس نزد اکثر ایشان مراد جهاد و نزد بعضی مراد حج است و عموم امکان و آن اولی هست بحث ثانی حبة بفتح اول و ثانی مع ادغام
آن واحد حب و جمعش حبات و حبوب و حبان یعنی یک دانه از هر جنس که باشد چون جو و گندم و برنج و نخود و ارزن و ماش و عدس و غیر آنها و
انبت از نبت نبتا و نباتا یعنی حشیش و گیاه روئیدن از زمین باشد انبت تثبیت انبات از روئیدن باشد و نبوت درخت خشخاش باشد
و انبت الغلام یعنی روئیدن و ظاهر شدن موی در بغل و در وی مراهق شد و بظاهر شدن موی ظهار بالغ میشود اما سنبلة در قاموس گفته واحد
سنابل بمعنی زرع باشد و قد سنبل الزرع یعنی خوشه گرد زراعة در مجمع البیان فرموده سنبلة بر وزن فعلة ماخوذ از اسبل الزرع علی قولهم
یعنی سنبل اذا صار فیه السنبل یعنی آنکه زراعت خوشه کرد و اصل باب اسبال یعنی ارسال ستر باشد چنانچه استر سال ستر با سبال و آویختن میشود و همچو استرسال
زرع به سنابل میشود و نیز برای آنکه حب در خوشه مستور می باشد چنانچه بآویختن ستر خلف آن شی مستور میماند و مائة معروف اسم عدد محدود دانست

در قاموس گفته مایة اسم عددیست که بآن وصف کرده میشود چون مررت برجل مایة ابله در صحاح گفته مایة از عدد اصلش مائی چون معی
و ایش عوض ازیائش باشد **لهذا** جمع المهموت بکسر اول بواو و نون می آید **و نزد** بعضی بضم اول مئون میباشد و ابن سکیت و اخفش مایات
چون سنات جایز دانسته اند و اصل باب از اتسلع است چنانچه ماذت الجلد ماو آو ماینه مایا اذا امددته حتی یتسع و تمای الجلد تمائی تمایا از
تفعل بمعنی اتسع باشد **در مجمع** فرموده مایة عدد معروف است چنانچه امات الغنم اذا بلغت المایة و امایتها انا بمعنی وفیتها مایة **بحث رابع**
قراءة ابو عمرو حمزه و کسائی در انبتت سبع سنابل بادغام سین است برای آنکه هر دو حرف مهموسه اند **نزد** باقی قرا بالاظهار بلا ادغام علی الاصل خوانده اند
**در الجنان** نقل فرموده که ابو جعفر **و** نیز اعشی مایة را در هر جا که باشد به تخفیف همزه خوانده اند **و همه** قرا بالهمزه میخوانند **بحث رابع** کمثل حبة انبتت
سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة یعنی صدقه منفق چون مثال دانه زار عیست که آنرا بصورت بذر کشت کند بر می آرد آن یک حب یک ساق را شاخ
هفت شاخ یا هفت ساق بری آرد **و** در هر ساقی خوشه **و** در هر خوشه صد دانه می باشد **و این** تمثیل حسی برای تصویر اضعاف قول منفق کانه حاضر پیش
چشم ناظر باشد **اشکال** فاعل انبتت مونث است از جانب الله یا الی الزارع جایز نیست **پس** لا محاله راجع بحبه گردید مگر عموم اهل طبیعت این
در قرآن اقوی دلیلی بر آنکه اشیا بالطباع خود نشو و نما و ادراک و میل دارند **جواب** لانسلم که طبایع بالذات در النفس خود بلا تاثیر موثر واجب باشد
چه بآن دور **و** مصادره لازم می آید **و** بطلان آن ضروریست **پس** اسناد انبات الی الحبة من باب الاسباب از روی مجاز است نه حقیقة چنانچه اسناد زراعت
الی الارض و الربیع و الماء کرده میشود اگرچه منبت موثر غیر او علی الحقیقة واجب تعالی است **اشکال** فی کل سنبلة مایة حبة قطع کرده که هر دانه هفت خوشه
بری آرد **و** از هر خوشه صد دانه جمع می شود حال آنکه همه حبوب **بل** هیچ حبی عینا و لزوما هفت خوشه **و** هر خوشه صد دانه بر نمی آید **و** کلام عالم الغیب **و** الشهادة چگونه
جهل محض باشد **جواب** این تمثیل است نه تشبیه چه در تمثیل مطابقت واجب **و** لازم نیست چنانچه می گویند فلانی چون دیو **و** غول **و** شیطان است اگرچه بار هیچ
یکی را از ین ممثل به ندیده ایم بخلاف تشبیه چه دران مشابهت لازم است **و** تفرقه بین التمثیل **و** التشبیه در مجلد اول ذکر شده که مشبه به موجود **و** مطابق باشد
**جواب ثانی** در اصل غرض از ین تمثیل فرضی امکانی تصویر **و** تقریر زیادتی ثواب در قلب **و** نظر منفق است که واحد را عوض مئات باشد **پس** آنچه ممتنع
الحصول باشد تمثیل جایز است چنانچه **در شعر** امرء القیس آمده **و** مسنونة زرق کانیاب اغوال **و** انیاب غول کسی ندیده **و در آیه** کانه
رؤس الشیاطین **جواب ثالث** چون زمخشری **و** سعودی **و** شیخ المشایخ مع غیر ایشان می فرمایند که این صد دانه آن خوشه می کند که از زمین قوی
دار **و** آب بسیار داشته باشد **و** نیز در خوشه جاورس که بفارسی گاورس میگویند **و** ارزن **و** خشخاش **و** در امثال آنها زیاده تر میباشد **پس** اشکالی لازم نمی آید
**بحث خامس** و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم **و** خدا مضاعف میکند عوض **و** ثواب انفاق را برای کسیکه میخواهد **اما** مراد ازین مضاعفت
اضعاف واحد بهفت صد است **یا** اضعاف بقصد بزیاده بر هفتصد دران دو قول است **و** هر دو محتمل است **و** خدا واسع القدرة **و** کثیر العطا است کثرة
اعطا او خزاین قدرت را کم نمیکند بخلاف دیگر معطیان چه بعطاء ایشان خزینه ایشان ناقص می شود **و نزد** بعضی کثیر الرحمت و البرکت و الافضال است
کثرة افضال **و** رحمت تکثیر **و** ضد نعمت بعده **و** زاره و لا تعد **و** لا تحصی میکند **و** دانا است بآنچه مستحق زیادتی میشود **نزد** بعضی دانا بنیت منفق **و** با حوال
آنها **و** باستحقاق آخذین می باشد **اشکال** مضاعف باب مفاعله مشترک بین الشیئین میباشد **پس** اضعاف من الله مسلم اما من العبد اضعاف بالنسبة الی الله صحیح نمیشود **جواب** لانسلم که مفاعله در هر جا مشترک بین الاثنین باشد چنانچه کافرة **و** سافرت و عاقبت مشترک نیست **جواب ثانی**
سلمنا **پس** میگوئیم که در اینجا اشتراک بین المتعاوضین باشد چه بنده مضاعفه اعمال **و** انفاق میکند **و** خدا در مقابل هر علی اضعاف مضاعفه نیز میگرداند
**اشکال** واسع صفت اجسام است بر خدا توسع جسمانی ممتنع است **جواب پس** ثبوت امتناع جسمانیت تعالی معلوم شد که وارد بر مجاز است **و**
تقدیر اضافه باشد یعنی وسیع القدرة و الرحمت است **و** این جایز باشد **سوال** این توسیع بر خدا واجب است یا نه **و اگر** ثانی باشد **پس** استحبابی را
اند یا که مذموم **و** ماخوذ نیست **جواب** آنچه بعقل در فن کلام مبرهن شده اینست که عوض اعمال **و** افعال من حیث الایجاب مساوی است نه زیاده الا در اسلام



من الله چه در آن بعد تعویض الم ایصال زیادتی آن انقدر بر تعالی واجب است که عقلا، کاملین نزد آن راضی شوند **آیا** زیادتی آن دایم است **یا**
منقطع عدلیه را در آن دو قول است **اما** اضعاف عوض اعمال **و** انفاق بالاتفاق واجب نیست **بل** از محض تفضل است **بلی** بسبب وعده تعالی
ایفایش وجوب لاحقی است چه خلف وعده قبیح است **سوال** در لمن یشاء چرا ابهام نهاد لازم بود که لمن ینفق بگوید این اقوی دلیلی عند الجبریه است بر
عوض اعمال **و** انفاق اگر بخواهد بفضل خود بدهد **و** اگر نخواهد ندهد قبحی بتعالی نیست چه همه آل **و** ملوک او اند **و** لا ابهام بلمن یشاء نمیفرمود **جواب** ابتدا آیت
مقتضی عمومیه است که منفق چه مرائی چه کافر چه مومن **و** نیز عمومیه نفقه چه حق چه باطل چه حلال چه حرام تا هیچ مشروع صحیح یا غیر صحیح باشد **پس** تعلیق بالمشیة
برای آن کرد تا ازین عموم همه این انواع برآیند **و** دعوای مرائی **و** کافر **و** منفق غیر صحیح منقطع شود **و** خاص بمومن منفق بالمشروع فی المشروع شامل
**و** حاصل شود **و** موید بش آنچه در آخر آیه واسع علیم فرمود یعنی خدای التوسیع باضعاف بالنسبة کسی است که در معلوم تعالی مستحق آن باشد **و**
**در احتجاج** مرویست ملخص آنکه واعظی بلیغ بعد توعیظ بین راه از خبازی نانی و از رمان رمانی را دزدید **پس** دو محتاج را هر دو چیز داد حضرت صادق
آل محمد صلعم واقف حالش شد فرمود این دزدی چرا کردی و باین دو شخص چرا دادی عرض نمود که خدا فرموده هر که یک حسنه کند ده برابر او باو داده میشود
**و** هر که یک سیئه کند برابر او جزایش داده میشود **پس** ثواب این دو انفاق بیست باشد **و** عوض این دو چیز مسروقه دو باشد **پس** هجده آن دو معصیت
را از این بیست ثواب بگیرد باقی هجده برای من ماند **پس** آنحضرت فرمود آیا انما یتقبل الله من المتقین **و** آیه و لا تیمموا الخبیث را فراموش کرده
اعلم **اشکال** چگونه منافات در کلام الله المتعال باشد چه در یک جا فله عشر امثالها فرمود **و** بجای دیگر اضعافا مضاعفة کثیرة **و** بجای دیگر
اجرهم بغیر حساب **و** اینجا مضاعف بهفتصد فرمود بظاهر تناقض در بین ثابتست **جواب اول** بدانکه محامل **و** ماول آیات قرآنی بتفاوة ستاره ان نازل است
**پس** هر آیتی در منزل خاصی بتنزیل خاصی بالاتفاق است نازل گردیده تناقض لازم نمی آید **جواب ثانی** عند العقل تفاوة اشخاص ثابت است **پس**
تفاوة شخصی مستلزم است که در معارف **و** علوم **و** احکام **و** اعمال متفاوة باشند **پس** بحسب تفاوة آن واجب شد که اعواض آنها نیز متفاوة باشند
**و** تسویه مع تفاوة الحقوق عدل نباشد **لهذا** این آیات بمقاصد متعدده نازل شده باشند **پس** این تفاوة بسبب الفاعل **و** بفعل **و** بمفعول الیه
میباشد **معهذا** تعلق بزمان **و** مکان هم دارد **و** همه اینها منحصر در سه درجه اند اعلی **و** اوسط **و** ادنی **اما اعلی** چون انبیا **و** ایمه اصفیا اکمل خلق
اند **پس** ایشان عقلا **و** نقلا بکمال خود کمال افعال **و** اعمال دارند **پس** بایشان منتهای **و** کمال مدارج حاصل میشود **اما اوسط** چون علما **و** عقلا
**و** عارفین **البته** نیز ایشان بکمال اند افعال **و** اعمال **و** ثواب ایشان نیز کامل باشد **اما ادنی** چون ادانی مومنین **البته** بحسب حال ایشان جزا
ایشان باشد **اما اعلاء افعال** چون معارف **و** علوم **اما اوسط** چون بذل جان **و** مال **و** کمال نیت فی دین الله **اما ادنی** چون دیگر اعمال
شرعیه فرعیه باشد **اما اعلی** فاعلین **و** عاملین انبیا **و** ایمه هدی اند **پس** ایشان اکرام **و** انعام **و** احسان **و** اجلال **و** تعظیم اعلی از کافه مستحقین باشد
**اما اوسط** مستحقین علما **و** عرفا **و** زهاد دین اند **و** بایشان اکثر از دیگران باشد **اما ادنی** چون مومنین مستحقین از فقرا **و** مساکین **پس**
بایشان بالنسبة دیگران از ید باشد **اما زمانی** چون لیلة القدر خیر من الف شهر **و** شهر صیام **و** شهر رجب **و** شهر شعبان **و** شهر ذی الحجة **و**
لیلة الجمعه **و** یوم جمعه باشد **اما مکانی** چون کعبه **و** بیت الحرام **و** مکه معظمه **و** مسجد نبوی **و** روضه مطهره او **و** عتبات عالیات ایمه هدی **و** انبیا **و** مشاهد
علیهم السلام **و** مسجد کوفه **و** بیت المقدس **و** مسجد سهله **و** جامع بلد **و** مسجد جماعة **و** مساجد بلد **و** مدارس علوم دینیه **و** محافل ذکر الهیه **و** مشاهد **و**
اماکن علما **و** سادات علوی **و** اماکن مومنین زاهدین میباشند **تنبیه** هرگاه اینها بتمثیل اجمالی مقرر گردید **پس** بحسب اختلاف **و** اجتماع این عقلا **و**
نقلا اعمال **و** افعال متفاوة اند **پس** لا محاله مدارج **و** اعواض مختلف باشند **و** یا کمی مبنی باهل بیت رسالة معصومین سه قرص نان در سه روز که
بمسکین **و** اسیر **و** یتیم دادند سوره هل اتی بالاتفاق مختص بایشان نازل گردید **جواب ثالث** اعمال یا بی انداد یا بدنی **پس** بدنی یا علمی یا اعتقادی
اند **و** یا قولی اند یا فعلی یا بنا بر آن **پس** این آیات مذکوره مع آیات دیگر وارد بجملی علیحده اند بعضی حمل مطلق از حسنات **و** بعضی مخصوص حسنات **و**

بعضی بقرض و بعضی بحج و بعضی بجهاد و بعضی باطعام فقرا و محاویج مساکین و بعضی بحسب کمال علم و معرفت و نیت و بعضی بتفاوت اشخاص دیگر آن وارد اند پس منافاة مابین نباشد چنانچه تذکره آن در مجمع دیگر آن مرویست لما نزلت هذه الآیة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رب زد امتی فنزل من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة قال رب زد امتی فنزل انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یعنی هرگاه این سبع سنابل نازل گردید پیغمبر عرض نمود بار خدایا زیاد گردان ثواب برای امت من پس آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا نازل شد پس پیغمبر باز عرض نمود بار خدایا زیاد کن ثواب امت مرا پس آیه یوفی الصابرون بغیر حساب نازل گردید در الجنان مستفاد میشود که این آیه در حضرت امیر علیه السلام خاصة نازل گردید اگرچه حکمش عام باشد و ملخص روایة آنکه روزی حسنین علیه السلام بسبب گرسنگی خوابیده نمیتوانستند و جناب فاطمه بسیار گریه میکرد پس جناب امیر داخل شد حضرت فاطمه عرض نمود یا علی طفلانم از سه روز هیچ نخورده اند چاره کن حضرت امیر از عبد الرحمن عوف یک دینار قرض گرفته مراجعت فرمود بین راه مقداد اسود را دید پرسید چکار بر آمدی عرض نمود که گرسنگی چهار روزه مرا از خانه بر آورد حضرت تامل نمود و بخاطر خود فرمود که این مرد احق از ماست ما از سه روز نخوردیم پس آنحضرت به مسجد رفت خلاصه پیغمبر شب بخانه حضرت امیر در آمد و جناب فاطمه را دید که آنحضرت نیز گرسنه است دو رکعت نماز کرد در سجده بود که یک کاسه نان و گوشت با سرپوش نزد فاطمه حاضر شد اهل بیت با پیغمبر صلعم چند روز از آن کاسه نان خوردند پس در مسجد نزد علی مرد اعرابی آمد یک صره بآنحضرت داد و گفت این برای تست نزد پیغمبر آورده صره را کشودند هفت صد دینار بود حضرت رسول فرمود او را شناختی عرض کرد یا رسول الله پس آنحضرت فرمود که او جبرئیل بود و این عوض همان دینار بود که بمقداد داده بودی و در امالی صدوق قریب همین نیز مرویست در معانی و خصال از حضرت صادق مروایت کرده لمن انفق ماله ابتغاء مرضات الله که این ثواب برای کسی است که انفاق مال خود در راه خدا کند در ثواب الاعمال و عیاشی از آنحضرت مرویست اذا احسن العبد المومن عمله ضاعف الله عمله بکل حسنة سبع مائة ضعف فذلک قول الله یضاعف لمن یشاء یعنی بنده مومن هرگاه عمل خود را نیک کرد خدا هفتصد زیاده میکند ثواب او را و اینست قول خدا یضاعف لمن یشاء در عیاشی و معانی مرویست قال علیه السلام فاحسنوا اعمالکم التی تعملونها لثواب الله آنحضرت فرمود نیک سازید و بکنید عملهای خود را که بجا می آرید برای تحصیل ثواب خدا عرض کردند احسان چه معنی دارد فرمود وقتیکه نماز بخوانی رکوع و سجود را تمام و نیک بعمل آری و وقتیکه روزه بگیری حفظ کن روزه خود را از افساد بحرام و مفطر و وقتیکه حج میکنی پس حفظ کن خود را در حج و عمره خود از اتیان حرامی و ترک واجبی و هر عملیکه میکنی پس خود را حفظ کن از تلوث بدنس در خبر بطرق اصحاب ما مرویست آخرش اینست که جبرئیل نازل گردید عرض نمود یا محمد درهمی بده درهم است و درهمی هفتاد درهم و درهمی هفتصد درهم و درهمی هفتاد هزار درهم است و درهمی بصد هزار درهم است پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از آن استفسار کرد جبرئیل عرض کرد اما درهم بده درهم است که بمومن غیر مستحق داده باشد اقول شاید مراد از آن صرف بمهمان غنی باشد اما هفتاد درهم بدرهمیست که بمومن مستحق بدهد اما هفتصد بدرهمیست که بمستحقان ذوی الارحام خود بدهد اما هفتاد هزار بدرهمیست که بانفاق والدین محتاج خود بدهد اما صد هزار بدرهمیست که بعالم و بطالب علم دینی محتاج بدهد سیوطی و ابن منذر و حسن روایت کرده اند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما انفقتم علی اهلیکم فی غیر اسراف ولا اقتار فهو فی سبیل الله یعنی پیغمبر صلعم فرمود آنچه انفاق بر اهل خود بغیر اسراف و بغیر تنگی میکنید او محسوب در سبیل الله است اقول آنچه در سبیل الله کند یک درهم را هفتصد درهم باشد در در منثور از جابر مرویست قال صلعم ما انفق المرء علی نفسه واهله وولده وذی رحمه وقرابته فهو له صدقة یعنی پیغمبر علیه السلام فرمود آنچه مردی نفقه کند بر نفس خود و اهل خود و اولاد خود و ذی رحم خود و قرابت خود پس او صدقه برای منفق است و هم در طرق ما مرویست در در منثور مرویست در سعد و اخبار ملخص همه آنها اینست برای هرکه سه دختر باشد یا خواهر یا دو دختر یا دو خواهر باشند پس با ایشان صحبت نیک نمود و خدا را بترسد و اینها را جای دهد و رحم کند و کفیل ایشان شود و نفقه دهد منفق واجب الجنة میشود البته عرض کردند اگرچه یکی باشد آنحضرت فرمود که اگرچه یکی باشد و آنها حجاب او از نار میشوند در ارشاد دیلمی روایت کرده ان الشمس کل یوم تطلع علی قرنیها ملکان ینادیان اللهم عجل لکل

منفق خلفا



منفق خلفا ولکل ممسک تلفا یعنی بدرستیکه آفتاب هر روز طلوع می کند بر دو قرن فرشته که ندا میکنند آنملک بار خدایا فوراً و تعجیلاً برای هر نفقه کننده خلیفه باقیه بگذار و برای هر ممسک بخیلی تلف کن خلیفه او را در ارشاد مرویست من اکرم الضیف فکانما اکرم سبعین نبیا ومن انفق علی الضیف درهما فکانما انفق الف الف دینار فی سبیل الله یعنی پیغمبر فرمود هر که اکرام کند مهمانی را چون انعام کرد هفتاد نبی را و هر که انفاق کند بر مهمان درهمی گویا چون انفاق کرد هزار هزار دینار را در راه خدای عزوجل در ارشاد است قال النبی ان الله تعالی یباهی بمطعم الطعام الملائکة وخلقان یحبهما الله تعالی السخاء وحسن الخلق وخلقان یبغضهما الله البخل وسوء الخلق الخ یعنی پیغمبر فرموده تحقیق خدا مباهات میکند بمطعم طعام ملائکه را و فرمود که دو قسم خلق الله اند خدا آنها را دوست میگذارد سخاوة و حسن خلق و دو قسم خلق مبغوض خدا اند بخل و بد خلقی در ارشاد مرویست لما خلق الله الجنة قال لها یا رب لم خلقتنی قال تعالی لکل سخی تقی قالت رضیت یا رب پیغمبر علیه السلام فرمود هرگاه خدا جنت را آفرید عرض کرد پروردگارا برای چه مرا آفریدی تعالی فرمود برای هر سخی تقی و جنت عرض نمود راضی شدم در ارشاد مرویست که از حضرت صادق پرسیده شد حد تبذیر و تقتیر چیست آنحضرت فرمود فقال علیه السلام التبذیر ان تتصدق بجمیع مالک والتقتیر ان تنفق بعضه پس آنحضرت فرمود ملخص آنکه تبذیر تصدق کردن جمیع مال است و تقتیر انفاق بعض مال است در ارشاد مرویست قال علیه السلام المومن من کان بماله متبرعا وعن مال غیره متورعا حضرت صادق علیه السلام فرمود مومن کسی است که بمال خود متبرع باشد و از مال غیر خود متورع باشد در مصباح الشریعة حضرت صادق فرمود من کان الاخذ احب الیه فهو مغبون لانه یری العاجل بغفلته افضل من الآجل وینبغی للمومن اذا اخذ ان یاخذ بحق واذا اعطی ففی حق وبحق ومن حق الخ ملخص آنکه نزد هرکس که گرفتن دوست تر بسوی او باشد پس مغبون است زیرا که عاجل را بغفلت خود افضل از آجل می بیند و سزاوار است مومن را که وقتیکه بگیرد پس بگیرد بحق و وقتیکه بدهد پس در حق و بحق و از حق بدهد و بعد کلامی فرمود که شان در گیر و دار نیست ولکن ناجی کسی است که خدا ترس باشد در اخذ و اعطا و معتصم بحبال ورع باشد و مردم در آن دو خصلت دارند خاص و عام فالخاص ینظر فی دقیق الورع فلا یتناول حتی یتیقن انه حلال واذا اشکل علیه تناول عند الضرورة والعام ینظر فی الظاهر فما لم یجده ولا یعلمه غصبا ولا سرقة تناول وقال لا باس هو لی حلال والامر فی ذلک بین یاخذ بحکم الله عزوجل وینفق فی رضی الله ملخص آنکه خاص نظر میکند در دقت ورع لهذا نمیگیرد تا یقین بحلیت او میشود و وقت ورود مشکلی و تنگی بر او پس در ضرورة و شدت می گیرد اما عام نگاه میکند در ظاهر او پس آنچه نیافت و ندانست غصبیه و سرقه آنرا میگیرد و میگوید که باکی نیست بر من حلال است و حال آنکه امر در آن روشن است که بگیرد بحکم الله و نفقه دهد یا کند در رضوان خدای جل و علی

قوله تعالی الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝

ترجمه کسانیکه نفقه میدهند مالهای خود را خالص در راه خدا و رضای او تعالی پس از انفاق منت گذاری نمی آرند و ذکر بعد آن نمی نمایند آنچه نفقه داده اند از روی منت و از روی آزار و اذیه بمنفق علیه یعنی بر گرفتن منتی نه نهند و نه آزاری و اذیتی بقول و فعل نمایند مر ایشان راست اجر ایشان و ثواب و جزای آن نزد پروردگار ایشان و نه خوفیست بر ایشان و نه اندوهی که ایشان اندوهگین بشوند در یوم اندوه و خوف بدانکه هرگاه در آیه بالا ترغیب در انفاق نمود متصل آن آداب انفاق ذکر فرمود تا عمل و فعل و بذل و ثواب آن باطل نشود و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول آیا نزول این عام است یا خاص اول مختار اکثر مفسرین است که نزول مختص بسببی یا بکسی خاصة نیست بلکه آیه بالا در بذل مال و انفاق آن عموما از زکوات و صدقات و نفقات و مبرات واجبه و مندوبه بالاتفاق نازل و متصل بآن این آیه نیز در تلویه و تهذیب آن نازل شده ثانی مختار کلبی است چه بغوی روایت کرده که این آیه در عبد الرحمن

عوض کہ او چہار ہزار دینار نزد پیغمبر آورده و در عثمان نازل شده کہ او ہزار شتر مع الاقتاب برای فوج مسلمانان در آماده گی بغزوه تبوک آورده **اصح** اول و بیان
مشہور بین المفسرین ہست و ثانی نزد اکثر ضعیف ہست بچند سبب **اول** خبر واحد ہست تخصیص قرآن بقول یا بخبر واحد جایز نیست **ثانی** قول یا خبر واحد
بہ ظاہر و باکثر معارض میشود **لهذا** ضعیف ہست **ثالث** اگر این قدر مال داشتند و در اینجا انفاق کردند **پس** در آیہ نجوی بامر پیغمبر اگر کار عظیم خیری ہم بود برای نجات
صحابہ نازل گردیده بود و آن حکم تا سہ یا ہفت یا ده روز باقی بود چرا باتفاق یکدرہم احدی از کل صحابہ اقدام نکرد بغیر علی و ابن **مجمع** علیہ السلام است چہ او
او یک دینار کل داشت و آنرا فروخت نا بگاه الحکم بہ نجوی درہمی میداد **رابع** اگر نزول این آیہ خاص در کسی باشد مدلول آیہ دلالت بر مذمت او میکند کہ او منان و
موذی بود و عمل منان و موذی باطل باشد و مطرح آن آیات لاحقہ متصلہ بقوله لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی نیز باشد **خامس** غلیل محمد بن قدرة
المحدثین الشیخ عبد اللطیف **در تخریج** احادیث البیضاوی فی قوله نزلت فی عثمان میگوید الم اقف علیه یعنی من مطلع و واقف بر این روایت نیستم
کہ چگونہ و این را از کی آورده و او میگوید انتخبت هذا التخریج من حاشیة السیوطی والشیخ ذکریا وغیرهما انتهی یعنی انتخاب کردم این تخریج را نیز از حاشیہ
سیوطی و بیضاوی **بحث ثانی** سابق معنی تبع ذکر شد کہ تبعت القوم بکسر با تبعا بمعنی مشیت خلفهم یعنی عقب ایشان رفتم **نزد** اخفش تبعه
واتبعه بیک معنی چون درد فتہ وارد فتہ دنبال و عقب چیزی شدن باشد **اما من** در لغت بمعنی نعمت است چنانچہ میگویند وله علی منة یعنی بر من نعمت
و احسان اوست و نعمت عظیم جسیمہ را منت و من نامیدند زیرا کہ حق آن عظیم و جلیل بر منعم علیہ ہست و بقولی بوجود آن جلالت و عظمت او در انظار
خلق بزرگ می باشد و منت بکسر اول اسم بر نعمت است جمعش منن باشد و بالضم قوت قلب باشد و من نام شی شیرین کہ بہ بنی اسرائیل نازل شده و نام وزنی
است و منان از اسماء الحسنی بمعنی منعم محسن و غیر آن باشد و من بمعنی قطع و نقص و بخس باشد و از اینجا است اجر غیر ممنون بمعنی غیر مقطوع ولا منقوص
از من ہمین منا و از اینجا میگویند حبل منین بمعنی ضعیف چہ او در معرض قطع است **و منون** موت را میگویند زیرا کہ ناقص و قاطع اعمار و ناقص دنیا است **در**
**مجمع** فرمود کہ آنچہ مکدر سازد معروف را او موسوم بمن است زیرا کہ حق عوض بآن قطع میشود و اصل باب من قطع است **در کبیر و غرائب** گفتند مراد
از من اظہار صنیعہ خود بمصنوع الیہ **اما اذی** رنجش از اذی یاذی چنانچہ **در قاموس** گفتہ اذی کبقی اذی واذاة تأذی والاسم الاذیة والاذاة
وهی المکروه باشد **در صحاح** گفتہ اذاه یوذیه اذی واذاة واذیة **در قاموس** گفت ولا تقل ایذاء **در مجمع البحرین** فرمود کہ من و اذیة مشترک اند
در جمیع آنچہ ناقص سازد و مکدر گرداند صنیعہ را و این ہر دو بذاتہ مبطل صدقہ اند زیرا کہ صدور آنہا کاشف ہست از آنکہ فعلش خالص لله نیست و ہمین معنی
بطلانش ہست و در ان رنجش و آزار خلق است و آنچہ موجب رنج باشد او بذاتہ نیز باطل است **در مجمع و مبانی** فرمودند کہ اذی در اصل ضرری عاجل الی
المضرور است **بحث ثالث** الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی یعنی آنانکہ انفاق میکنند اموال خود را در راه خدا کہ دین
او باشد **پس** از آن تابع و لاحق و دنبال انفاق و نفقہ نسازند منتی و اذیتی را **سعودی** گفتہ ما انفقوا در معنی **یا** الذی ینفقونہ باشد **یا** یتبعون
انفاقهم ما مصدریہ ہست **نزد جمعی** مراد در اینجا ذکر و تعداد احسانہا خود بہ محسن الیہ چون آیا فلان فلان چیز بتو ندادم **و** از فلان مہلکہ و ذلت ترا نا نکردم
و امثال آن خصوص در محضر غیر **و مراد** از اذی تطاول و تعدی با او باشد چون قول آنکہ از تو خلاص شدم **و** از تو نجات یافتم و از دور شدن تو راحت میکنم
یا فقیر بودی غنی ساختم ترا یا چین در جبین خود اندازد و کند یا بدادن زجر و توبیخ **و** توہین **و** تذلیل **و** تحقیر او نماید ہمہ اینہا موجب ابطال عمل او و عدم ثبوت جزاء
و ثواب او می باشد **و نزد** بعضی اگر عقب او نقل در مردم کند کہ بفلانی فلانہ چیز و فلانہ شی دادم **و** با و چنین احسان **و** انعام و اکرام کردم اگر با و نقصی یا حظ مرتبہ
او شد اگرچہ آن شخص نداند و نفهمد آن محسوب در اذی بلا شک و داخل در آیت **و** اگر بصورة اظہار حال خود گفت منت ہست باز ہم باطل است زیرا کہ این دلیل است
کہ خاص و خالص لوجه الله نبود و حصول ثواب باجماع امت بنیت قربت است و ہر گاه برای غیر الله **یا** ضم غیر با خدا کند ہر دو تقدیر جزاء و ثوابی بر خدا ندارد **آیا**
بطلان عمل مشروط با جتماع ہر دو معا است **یا** اگر احدہما حاصل شود مبطل عمل است زیرا کہ ہر یکی بذاتہ مستقل است مناسبت با ہم ندارند **اقوی** آنست
کہ ظاہر مقتضی نفی ہر دو است یعنی نہ او باشد و نہ این ثم الله اعلم **تنبیہ** بعضی می فرمایند کہ منت و اذیت بسائل چہ حال اعطا یا بعد اعطاء باشد

ام است



حرام ہست **آیا** از کبایر اند **یا** از صغایر ارجح آنست کہ از کبایر اند زیرا کہ موجب ابطال اند و آنچہ موجب ابطال باشد او کبیره است **سوال آیا** توبہ ازین
واجب است یا نہ و توبہ آن چیست **جواب** مطلقا توبہ واجب است **اما** توبہ آن ندامت بدان بر قول قبیح گذشتہ و ترک آن فی الحال و عدم معاودة
آن فی الاستقبال نفعہ باشد **اشکال** بنا بر این احباط اعمال ثابت گردید چہ احباط عبارت از ابطال عمل سابق بفعل قبیح لاحق باشد و در اینجا
بلفظ تراخی کہ ثم لا یتبعون باشد ثابت است **پس** اگر عمل در اصل صحیح بود قبح دیگر چگونہ او را احباط کند منافی و مغیر علم تعالی است **و** اگر اول
ثابت نبود **پس** لاحق چہ چیز را باطل سازد **جواب** این آیہ نہ دلیل بر احباط است نہ بر موازنہ **بل** حصول ثوابش مشروط بر عدم وقوع منافی در لاحق **و**
آخر است و آن در اینجا عدم منت و اذیت باشد و ہمین را متکلمین موافاة می نامند **پس** ہیچ اشکالی لازم نمی آید ثم الله اعلم **بحث رابع** در
مجلدین سابق بتفصیل ذکر شد معنی خوف و حزن **در تفسیر قاضی ابو بکر** گفتہ خوف بر متوقع و حزن بر واقع **و** ضد حزن سرور میباشد **و**
در اصل ہر دو از امور وجدانی ناشی در قلب بوصول و توقع منافر غیر ملائم می شوند **و** در اصل خوف و غم و ہم و اذیت و الم و حزن ہمہ آمور قلبی ناشی بسبب
خوف می شوند **در مجمع البحرین** فرمود حزن بضم حا و سکون زا معجمہ اشد ہمہ باشد **و فرق** در میان آنہا **طبرسی** نموده کہ اذی وصول ضرر عاجل
الی المضرور باشد **اما** خوف بہ توقع ضرر لکن تعلق باعتقاد دارد **و اما** حزن غمی غلیظ تر بد واقع تعلق بنفس دارد **و نزد** بعضی حزن مآل ہمہ اینہا است
**بحث خامس** لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنانکہ انفاق فی سبیل الله بلا اتباع منتی و اذیتی کردند وعده ایشان اینست
کہ بر ایشان اجر ای و نفعی ہمراہ نزد پروردگار ایشان ہست و عند برای آن فرمود تا امین و ساکن تر باشند در آنکہ ودیعت نزد کسی ہست کہ ضایع و ہلاک و سرقت
و تلف نزد او نمیشود و بعد اثبات اجر ایشان فرمود کہ یوم القیمة فی الواقع محل غم و ہم و الم و اندوه برای ہر کس ہست **و** ایشان را نیز وعده سفره داد کہ ہیچ
خوفی بر ایشان و نہ حزنی دارند از شدائد **و** اہوال قیامت **نزد** بعضی ترس ضیاع اجر ندارند و نہ اندوه نقصان و خسران **و** این دلیل بر شرط و مشروط است
فاذا حصل الشرط حصل المشروط **پس** وعده بر شرط جایز و صحیح باشد **آیا** اعمال بذاتہا خود موجب و مستلزم اجراست **یا** بسبب وعده اجر ثابت **و**
لازم میشود در ان دو قول ہست **مختار جبریہ** بوعده تعالی لازم بر تعالی می شود نہ بنفس عمل چہ فعل و اداء آن بر عبد لانہ عبد واجب ہست موجب اجر نیست
**و مختار عدلیہ** نفس عمل مستلزم اجر ہست و وعده بر آن کاشف ہست کہ آن عمل ہیچ مقصود واقع گردید و تکلیف بعبد مستلزم عوض ہست **اشکال**
آیہ بذا نص ہست کہ آنانکہ انفاق بلا من و لا اذی کردند چہ مومن باشند چہ کافر مستحق اجر اند **و** خوفی و حزنی **و** ضیاع و تلف آن ندارند زیرا کہ در ہر دو آیہ الذین ینفقون
است و مقید بر ہیچ نیستند مگر بہ نفی منت و اذیت و آن در کافر ہم متصور است **جواب** مجمع علیہ امت است کہ ثواب و نفع مشروط بایمان عند الوفاة و بعدم
وجدان کفر و شرک در حین فعل است **پس** مشرک عند الفعل و الموت بالاتفاق کافر است **پس** او خارج از مقصود است **اما** این آیہ اگرچہ من باب العام
است لکن مراد از ان خاص و با آن قرآن و دواوین فصحا و بلغا مشحون اند و ہر گاه این جایز و ثابت باشد **پس** دلالت لفظ عام فایده استغراق جمیع انواع
فرداً فرداً نمیکند ثم الله اعلم **تنبیہ** این آیہ دلیل است بر بطلان احباط و اثبات موافات **پس** اہل کبایر را اجر او بر عملی باشد ثم الله اعلم **آیا** بر ہر انفاقی از
حلال و حرام اجر و نفعی ہست یا نہ **اصح** آنست کہ حرام و نجس مال قابل انفاق نیست بآیہ انما یتقبل الله من المتقین **و** بآیہ ولا تیمموا الخبیث **و** صحاح
اخبار خارج است از ان چنانچہ بالاشارة بآن گذشت ثم الله اعلم **تبصره در تفسیر قمی** حضرت صادق علیہ السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده من اسدی
الی مؤمن معروفا ثم اذاه بالکلام او من علیه فقد ابطل الله صدقته یعنی ہر کہ برساند مومن معروفی را **پس** از ان ایذاء او کند بکلام یا منت بر او بگذارد **پس**
بتحقیق باطل می سازد خدا صدقہ او را **در مجمع و الجنان و مبانی** از رسول خدا صلعم مرویست للمنان بما یعطی لا یکلمه الله ولا ینظر الیه ولا یزکیه وله عذاب
الیم یعنی منت گذارنده آنچہ عطا کرد کلام نمیکند خدا او را و نہ پاک سازد او را و برای او عذاب دردناک ہست **در جامع** ابن بابویہ روایت کرده قال الصادق علیہ السلام السخی
الکریم الذی ینفق ماله فی حق یعنی حضرت صادق علیہ السلام فرمود سخی کریم کسی ہست کہ انفاق مال خود در حق کند **ابن بابویہ** روایت از پیغمبر صلعم نموده الرجال اربعة سخی و کریم
و بخیل و لئیم فالسخی الذی یاکل و یعطی و الکریم الذی لا یاکل و یعطی و البخیل الذی یاکل ولا یعطی و اللئیم الذی لا یاکل ولا یعطی یعنی مردان بر چہار قسم اند سخی

ب کریم جمیل آن است که بخورد و بدهد و کریم کسی است که خود نخورد و بکسان برساند و بخیل کسی است که خود بخورد و بکسی ندهد و لئیم کسی است که نه خود بخورد و نه بکسی بدهد

## قوله تعالى قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى ۗ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ۝

**ترجمه** یعنی سخن نیکو و وعده جمیل مر طالب را و فیر بعد درگذشتن از درشتی سائل بعفو بهتر است مر سئول را از صدقه دادن بالنسبه سائل که از پی عطا او را رنجی و آزاری از قول و فعل رساند و خدا بی نیاز بردبار بسیار است **و در تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** در قول معروف و مغفرة مفسرین وجوه دارند **نزد** بعضی معروف کلام جمیل حسن از معطی باشد بنحویکه وجه قبحی ظاهر شامل وی او نباشد چه قول معروف در مفسرین محدود نیست تا کمو کلام جمیل تقبله القلوب ولا تنکره باشد **نزد** کلبی دعای نیکو و صالح از معطی بسائل باشد چون صنع الله یا اغناک الله عن المسئله **یا** او اسبغ الله علیک الرزق و امثال آن **نزد** بعضی از معطی بسائل وعده نیکو باشد چون انشاء الله فردا یا بفلانه روز میدهیم **نزد** ضحاک اصلاح ذات البین قول معروف باشد **نزد** بعضی رد فقیر بصورة نیکو باشد نه بزجر و مویدش واما السائل فلا تنهر **نزد** عمر بن دینار قول حق باشد و همین مروی از پیغمبر ص است ما من صدقة احب الی الله من قول الحق الم تسمع قوله تعالی قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یعنی صدقه نیست که دوست تر الی الله باشد از گفتن حق **آیا** نشنیدی ایه قول معروف الخ **نزد** ابن عمر کلمه حکمه و هدایت است که بآن آدمی راه یابد بسوی حق **یا** بر آید از ردائت و باطل و همین مروی نیز از پیغمبر است قال ما اهدی المرء المسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة حکمة یزید الله بها هدی او یرده عن ردی لمخص آنکه هدیه بزرگتر از مرد مسلم برای برادر دینی خود افضل نیست از کلمه حکمة گفتن و دادن که زیاده شود با و هدایة **یا** بر گردد از ضلاله و ردائت **نزد** ابو هریره قول معروف تعلم علم و تعلیم آن بمومن باشد زیرا که پیغمبر ص فرمود و افضل الصدقة ان یتعلم المرء المسلم علما ثم یعلمه اخاه المسلم **سمرة بن جندب** گفت که نشر علم باشد زیرا که پیغمبر فرمود ما تصدق الناس بمثل علم ما ینشر **ابن عباس** گفت که پیغمبر ص فرمود نعم العطیة کلمة حق تسمعها ثم تحملها الی اخ لک مسلم فتعلمها ایاه یعنی بهترین عطیه سماع کلمه حق است که آن را حمل کرده ببرادر مومن خود و تعلیم آن کنی **اما مغفرة** پس دران نیز اقوال دارند **نزد** بعضی پوشانیدن خود از گناه و نگاه داشتن خود **یا** خبر از آن مغفرة باشد و همین مختار جبائی است **نزد** بعضی مغفرة سد حاجت و ستر و عدم تنگی **یا** شکایت که نزد هیچکس حالش چه داده و نداده ذکر نکند **نزد** حسن و ضحاک و کلبی عفو مسئول از ظلم سائل باشد **نزد** بعضی تجاوز مسئول از بیهوده گوئی سائل نزد عدم وصول شیء باو باشد چه بسا احیان فقرا عند الیاس از وصول خیر بمسئول میگویند **بحث ثانی** خیر من صدقة یتبعها اذی یعنی هرگاه بقول جمیل و مغفرة بسائل پیش شد **پس** گو یا بصورة وعده حالش ذکر میکند که بهتر از دادن صدقه است که دنبال آن اذیتی قولی **یا** فعلی برساند چه عطا معروف **یا** قول جمیل و عفو و ترک دو طاعت مستقله اند مستحق ثواب جزیل و منافی طاعت بعد طاعت جایز نیست عقلاً و نقلاً **آیا** این واجب است **یا** مندوب تطوعی **فخر الدین** دو قول نقل کرده **در مجمع البیان** از پیغمبر ص روایت کرده قال علیه السلام اذا سئل السائل فلا تقطعوا علیه مسئلته حتی یفرغ منها ثم ردوا علیه بوقار و لین اما بذل یسیر او رد جمیل فانه قد یاتیکم من لیس بانس ولا جان ینظرون کیف صنیعکم فیما خولکم الله یعنی پیغمبر فرمود وقتیکه سائلی سوالی کند قطع نکنید سوالش تا باتمام رساند و فارغ شود از آن **پس** از آن جواب کنید براو بآرام و نرمی **یا** بدهید چیزی کمی **یا** رد او بقول جمیل نمائید چه تحقیق گاهی می آید شما را بصورة فقیر کسیکه او از جن و از انس نباشد **بل** او ملکی از ملائکه خدا باشد برای دیدن حال و صنیعه شما در آنچه خدا بشما از نعمات عطا کرده **در مصباح الشریعه** از پیغمبر ص **حدیث قدسی** نقل می فرماید قال الله تعالی صل من قطعک واعف عمن ظلمک واعط من حرمک واحسن الی من اساء الیک یعنی توصل کن با کسیکه قطع رحم با تو کرده و عفو کن از کسیکه ظلم بتو کرده و بده کسی را که ترا محروم ساخته و احسان کن کسی را که بتو بدی رسانیده **ابن بابویه** روایت کرده لا تردوا السائل ولو بشق تمرة یعنی پیغمبر فرموده رد سائل خالی نکنید اگرچه بیک شق خرما باشد **ابن بابویه** از حضرت صادق ع روایت کرده قال رسول الله صلعم لشاب سخی مرهق فی الذنوب سخی احب الی الله تعالی من شیخ عابد بخیل یعنی رسول خدا ص فرمود هر آینه جوانیکه غرق در دریای گناهان سخی پوشیده بمعاصی سخی باشد دوست تر





نزد خدا است از پیر که عابد بخیل باشد **ابن بابویه** روایت کرده قال النبی علیه السلام درهم یعطیه الرجل فی صحته خیر من عتق رقبة عند الموت یعنی پیغمبر فرمود یک درهم که آدمی در صحت خود در راه خدا بدهد بهتر از آزاد کردن یک غلام عند الموت باشد **بحث ثالث** والله غنی حلیم و غنا ضد حاجت از غنی یعنی غنا و غنی از اسماء تعالی **در مجمع** بمعنی واسع الملک است چه او تعالی را ملکش وسیع و مالک جمیع اشیا است هیچ بر او متعذر نیست و غنا بکسر اول کفایه تخصص از حاجت الی الغیر باشد و حلیم فعیل از حلم یحلم حلما بضمتین و باسکان ثانی للتخفیف از صفح و ستر باشد و حلم بمعنی عقل عنه نفس از هیجان غضب و بعد حصول غضب باشد و حلیم لین الطبیعة نهایت ملایم بردبار باشد **و از** اسماء الله بمعنی آنکه تعجیل در عقوبت عاصی نمیکند **در مجمع البحرین** فرمود که او را غضب بحرکت نمی آرد و حلم بضمه واحد الاحلام باشد بمعنی رؤیا در خواب باشد **شیخنا الطریحی** فرمود تحقیقه علی ما هو المنقول انست که خدا باسباب مختلفه در از مان عند النوم صور علمیه را می آفریند بعضی از آنها مطابق لما مضی و ما یستقبل و چیزی از آن غیر مطابق می باشد این ضعیف است سابق دانستی زیرا که غیر مطابق کذب باشد و خدا فاعل کذب و خالق باطل نیست **بحث رابع** والله غنی حلیم یعنی امر و نهی نکرد که حاجت با آن و محتاج بصدقات و عبادات شما باشد و بسوی آن شما را دعوت کرد برای حاجت شما بآن بردبار است یعنی تعجیل در عقوبت شما نمی کند **لیکن** این جهت تاخیر در عقوبت شما از ایذاء و منت فقرا نمود **و جمعی** از اهل اسلوب و نظم فرمودند که اگر در اینجا بجای حلیم حمید یا علیم سیفرمود **البته** مطابق نظم و اسلوب نبود **سوال** حلم هم از اوصاف جسمانیست بر تعالی چگونه روا باشد **جواب** سابق مکرر بیان کرده وصف جسمانی و لازمه آن دو حالت دارد مبادی که از آن ناشی می شود آن وصف دیگر غایاتی مثل رحم و غضب که ابتدائیش از رقت و غلظة قلب و تغیر خون می باشد انتهائیش بخشش و اخذ انتقام باشد **پس** واجب تعالی درجه ابتدائی ندارد و غائی دارد که ترک انتقام و مواخذه معاصی بالفعل نمیکند و آن حالت را بالنسبه تعالی حلیم نامیده اند

## قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۖ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا ۖ لَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۝ ترجمه

یعنی ای گروه مومنین که ایمان آورده اید باطل مسازید صدقات و عطیات خود را بمنت نهادن بر خدا و رسول و بر فقرا و برنج و آزار رسانی بایشان و مثال معطی منان و موذی چون کسی است که انفاق کند مال خود را بغرض نمودن آن بخلق و چنین کس ایمان نیاورده بخدا و بروز قیامت چه معتقد خدا و قیامت برای خدا میکند نه برای غیر تعالی **پس** مثال نمودن صدقه بخلق چون مثال سنگ خارا و سختی است که بر آن گرد و غبار و خاک نشسته باشد **پس** برسد باو و ببارد بر او باران قطره بزرگ **پس** آن خاک و غبار از آن سنگ بشوید و بگذارد او را صاف و پاک از آن یعنی مثل منافق مثل صفوان و مثال خاک نمود از که بر آن نشسته مثال انفاق ریائی او باشد و مثال وابل که قطره بزرگ باران باشد مثال حساب از سحاب عدل الهی بر آن انفاق ریائی منافق صفوانی باشد و مثال فترکه صلدا زائل و محو ساختن ثواب نفقه و باقی و خالص ماندن نفاق منافق مرائی معطی باشد **پس** آن تمثیل نقل حال آن نیز می فرماید که منافقین مرائین قادر نیستند بر ثواب چیزی از آنچه کسب یعنی تصدق کردند بریا یعنی بر تحصیل ثواب آن در قیامت قادر نمی باشند ایشان و خدا

راه نمی نماید یعنی ثواب و جزا نمی دهد گروه کفر کنندگان را و در تفسیر وی چند بحث اند **بحث اول** یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن والاذی **بدانکه** معطی صدقات خالی ازین نیست **یا** مومن مخلص بود است **یا** غیر او و آن غیر منافق است **پس** علامت اول اخلاص و عدم
امتنان و ایذا بعد اعطا باشد **و علامة** منافق ریا و عدم ایقان و اذعان بخدا و قیامت است **لهذا** از و اعطا و انفاق صادر بحسب قلب و اعتقاد
نمیشود **پس** اگر چیزی داد بغرض اسماع و ارادهٔ رسیده بود و سائل را منت نهد و ایذا بقول چون سخن درشت و عیب و کلمه موحش و بفعل چون چین جبین و اخراج
و ضرب و شتم و نقل عطیه خود و حال او نزد دیگر اشخاص می کند **پس** در دو آیه بالا العبورة عموم امر و تاکید بانفاق فرمود و متصل بآن خطاب در اینجا بمومنین
کرد تا حرکت و رفتار ایشان چون رفتار منافقان و مرائیان نماند زیرا که غرض تقریب عباد بطاعت به نهج مقصود و تبعید ایشان از معصیت
باشد **پس** این از جمله الطاف مقربه است **بحث دوم** این خطاب خاصه بمومنین است زیرا که در صحت اعمال شرط ایقان بدین است **و** در وی سخن
ایقان و تصدیق موجود است ای آنکه تصدیق بخدا دارید باطل مگردانید صدقات واجبه و مندوبه خود را بمنت نهادن و ایذا رسانیدن بر سائل **نزد**
**ابن عباس** منت بر خدا مگذارید و ایذا بفقیر مرسانید باشد **اشکال** صدقه واقع در ماضی شده و تقدم نموده و آنچه ثابت و وقوع آن تقدم کرده باشد
بطلان آن در لاحق محال و غیر صحیح باشد **پس** معنی لا تبطلوا در لاحق چه معنی باشد **جواب** در اینجا مضاف مقدر است یعنی لا تبطلوا ثواب صدقاتکم
و نفعها لکم باشد چه اجر آنها هنوز حاصل نشده و آن در زمان مستقبل حاصل میشود **پس** میارید آنچه مبطل ثواب آن شود **ایراد** بنا بر این احباط لازم
می آید و آن منافی عقل و نقل است چون فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره **جواب** بموافاة اشکال لازم نمی آید چه جائز است
که عمل مشروط بعدم اتیان منافی در آینده باشد ثم الله اعلم **پس** مراد چنین شد اگر عمل بحسب شرط بعمل نیاید خود ناقص و آن غیر مقبول باشد امید ثواب شر
در آینده نگذارند **بحث سوم** در کاف کالذی دو قول است **احدهما** متعلق بمحذوف است تقدیرش چنین می شود لا تبطلوا صدقاتکم بالمن
لابطال الذی ینفق ماله رئاء الناس **ثانیهما** کاف منصوب به محل حال واقع شد چون لا تبطلوا صدقاتکم مماثلین الذی ینفق ماله رئاء الناس **اما**
**نصب رئاء** نزد سیبویه بحذف حرف جر چون لام علت لاجل رئاء الناس باشد **پس** مفعول له **یا** حال از فاعل ینفق باشد ای ینفق مرائیا **بحث**
**چهارم** رازی گفته ریا مصدر چون رایته رئاء و مراءاة باشد چنانچه رایته ریاء و مراءاة چون راعیت مراعاة و در ملاء **در مجمع** اصل رئاء از رؤیت
است کانه اراءة غیر میکند **و در شریعة** عبارت از دو معنی است **احدهما** آنکه ریا اراءة و نمودن عمل خود بغیر خدا باشد چه غرضی داشته باشد
یا نه **ثانیهما** شنوانیدن عمل و فعل خود بمردم باشد و همین را سمعه میگویند **آیا** این مرائی مومن عاصی است **یا** مشرک در آن اشکال است چه در احادیث
مستفیضه خاصه و عامه وارد است که شرک دو قسم دارد شرک جلی چون شرک تعالی در ذات و صفات تعالی و او جمله کفار اند و شرک خفی چون مرائی
**اصح** آنست اگر تصدیق کامل بدین و توحید رب العالمین دارد **پس** مرائی اعمال بغیر او بغیر من اشرک او عاصی و فاعل کبیره است **و اگر** تصدیق و اعتقاد کامل در واقع
بدین و آئین و توحید و قیامت ندارد لکن در ظاهر عمل میکند بصورهٔ ریا او منافق کافر و مشرک بحث است علی التقدیرین صفة مذمومة منافق است
ثم الله اعلم اللهم نجنا و اولادنا من الکفر و الریاء و السمعة بحق محمد و عترته الطاهرة **بحث پنجم** کالذی ینفق ماله رئاء الناس و لا یومن بالله و الیوم الاخر
یعنی بعد نهی از ابطال صدقات تمثیل منفق مرائی میدهد که مثل او میکند **و** علت دو افعال هم بیان کرد که بیشش آنست که برای ایمان بخدا و تصدیق بحشر و نشر قیامت
ندارد **لهذا** چنین افعال را میکند و شما تصدیق دارید **پس** او کمینید **آیا** مراد ازین کافر است **یا** منافق در او دو قول است **ثانی** مختار جمهور و همین قول شیخنا الطبرسی است
زیرا که کافر معلن غیر مرائی است و هر مرائی کافر **یا** منافق است **بحث ششم** صفوان **آیا** واحد است **یا** جمع در اول موضوع دو قول است **نزد** اکثر
که صفوان جمع است و احدش صفوانه باشد چون سعدان و سعدانه و مرجان و مرجانه **و ابو عبیده** حکایت از اصمعی کرده که صفوان و صفا و صفوا واحد است **و**
**نزد** اکثر که صفوان واحد است جمعش صفی است و همین قول کسائی **و نزد** مبرد صفی جمع صفا چون عصی و عصا و قفی و قفا بمعنی حجر نرم است **و بنا**
بر قول اصمعی از همین جا کوه صفا که مقابل مروه است می باشد زیرا که او از سنگ نرم است **اما تراب** و ترب واحد بمعنی خاک و ترب الرجل اذا التصق بالتراب من الفقر



یعنی مرد بخاک ملصق شد و از ینجا است آیه مسکینا ذا متربة چه فقیر بفقر قاعد بر خاک است **و در مجمع** فرمود و ترب بکسر اول لاتا و سن یعنی دندان
باشد و مترب استخوان سینه باشد زیرا که متشابه اند **در قاموس** ترب و تراب و ترب و تربه و ترباء و تیرب و تیراب و تورب و توراب و تریب
و تریب همه بیک معنی خاک اند و جمع تراب اتربه و تربان است **و تربة** در شریعت علم بر خاک متبرکه قبور انبیا و ائمه هدی خصوص الان بر السنه خواص و عوام
بر خاک کربلا مختص گردیده سلام الله علی مشرفها **و ابو تراب** در شریعت اگرچه بظاهر کنیت است و لکن این کنیت خاصه علم بر مولی اهل ارض و سموات علی ابن
ابی طالب باتفاق عامه و خاصه گردیده و حضرت رسول او را باین اسم نامیده سبب آن وجوه بسیار گفتند **احد الوجوه** در صحاح هر عامه و خاصه هست که روزی
حضرت امیر نزدیک در مسجد بر خاک خوابیده و گرد و خاک بر بدن مبارکش نشسته بود پیغمبر علیه السلام دید آنرا از و دور ساخت و فرمود قم یا ابا تراب **پس** از اشهر
اسماء آنحضرت گردیده **ثانی** خاصه و عامه منهم **جامی در شواهد النبوة** آورده ملخص آنکه بعد انقضاء شب زفاف فاطمه **پس** صبح آن آنحضرت
نزد فاطمه آمد فرمود چگونه شب گذشت فاطمه عرض نمود ای پدر بزرگوار تمام شب ترسیدم دیدم که از زمین امتحانه از هر جا صدا ظاهر میشد و با علی گویا هم کلام
کسی میشد آنحضرت شکر کرد و بشارة باد تو ای فاطمه که زمین خبری داد علی را از جمیع آنچه بر بهره روی او در عالم واقع میشد چه ابو تراب است سلام الله علیهما
ملخص کلامهما **اما وابل** باران ضخیم قطره شدید الوقع از ثلت السماء تبل و بلا باشد و وبل شدید باشد و وبال سوء العاقبة و سنگین باشد **در مجمع** فرمود اصل آن
است **در الجنان** فرمود و بال ثقل و وبیل ثقیل **و اصل** باب از ثقل باشد **اما صلد** حجر و سنگ املس باشد **در الجنان** فرمود که زمین سخت نرم باشد و
**در مجمع** فرمود صلد زمینی است که هیچ از و نروید برای صلابت و سختی او و بمعنی بخیل که کل و حجر که هیچ از و بیرون نیاید و اصل باب از صلابت است **بحث**
**هفتم** فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا از صفوان که بمعنی سنگ باشد تمثیل منفق مرائی است چه در سنگ ادخال اثر خیلی مشکل است
قابل اخذ اثر خارجیه نیست همچنان مرائی منافق ادلهٔ ثابته و مواعظ و نصایح لایحه را قابل نیست **اما** علیه تراب تمثیل از نفقه منافق مرائی است یعنی بطوری که
خاک بر سنگ املس نشسته نمودار و مغایر سنگ است هم چنین نفقه منافق مرائی که در راه عطا منبسط مغایر است **اما** فاصابه وابل تمثیل باران ضخیم القطرة و
شدید الوقعه بر آن از وصول منت و ایذا بسائل بعد دادن باشد **اما** فترکه صلدا صاف شدن آن سنگ از گرد و خاک تا خالص سنگ چون سابق نمودار بغیر تلوث
بوده تمثیل از زوال اعمال و ابطال انفاق او باشد **پس** ای مومنین عمل بچنین صورهٔ مکنید چه بطوری که این سنگ بوصول باران صاف و پاک گردید هم چنین ثواب
و اجر اعمال شما بریا و ایذا از دست ضایع میشود **آیا** ضمیر فمثله بسوی منان و موذی **یا** بسوی الذی که رای منافق است می باشد **پس** از ان منافق
را تشبیه بصفوان داده در آن دو قول است **سوال** بعض ملاحده طعن در این تشبیه میکنند که غرض این تشبیه چیست **و** اکل در این تمثیل مشابهت ما بین
ممثل و ممثل به نیست چه وقتیکه باران خاک را از حجر املس زائل ساخت سنگ خالص باقی ماند غرضی معقول ازین معلوم نمیشود **جواب** علما در اینجا دو توجیه
کردند **احدهما** مماثلت منان یا مرائی آنست که چون مزارع در عنبکبر سنگ املس تخم می افکنند و باران فساد تخم **و** غبار هر دو را زائل میسازد در سنگ اعتقاد منان
و مرائی بر صورت اول خالی می ماند **ثانیهما** قول قفال است که اعواض اعمال و افعال عباد بعد ثبوت آنها در تربه ائیدا است **پس** هر که با خلاص و نهج مطلوب
اعمال را بعمل آورد **البته** ثوابش روز قیامت زیاده می شود و الا فلا و مثال عمل منان و مرائی چون کاشتن در سنگ املس بعرض تلف است نه امن و ساحل
میشود نمو آن و طعن ملحد ناشی اوست و تمثیل معقول را غیر معقول شمردن یا از جهل و ناهمی می باشد یا از حسد و عناد **اشکال** این اقوی دلیلی بر احباط
است زیرا که تشبیه داده که عمل و ثوابش را چون علیه تراب **پس** معلوم شد که اول عمل صحیح ثابت بود بعد از آن بآمدن وابل مفسد عمل سابق چون غبار ثابت بر سنگ بود
زائل گردانید **جواب** شیخ المشایخ فرمود که این آیه معتزله و وعیدیه را تمسکی فایده نمیدهد در احباط چه مراد ازین آیه و ازما قبلش نفی وقوع عمل بر سبیل قبول
است ابتداء لقوله تعالی و لا یومن بالله و الیوم الاخر و ذکر عدم ایمان ایشان کرده و اجماع است است آنکس که مومن حین عمل نباشد عملش غیر صحیح و غیر مقبول است
فاذا بطل الاصل بطل الفرع **پس** این را تعبیر بحبط می کند اگرچه فی الاصالت احباط بحسب قاعده آنها نیست چه اصل حبط آماسیدن شکم حیوان بخوردن علف منار
تا بآن می میرد **جواب ثانی** شیخنا الطبرسی و شیخ المشایخ و فخر الدین و غیرهم است و فرمودند که مراد بعد ثبوت ثواب اعمال عند الله ابطال آن نیست تا احباط لازم

ابد بل آنچه مرائی و منافق کمان ثبوت نفقه مع المن والاذی کرده بودند پس وقت آمدن یوم القیامة می بینند که عمل شان بلا اجر و لا ثواب است بل بمقابل
آن مواخذه دارند زیراکه از ابتدا ابهیج مشروط بعمل بیامده بود و علیه تراب تمثیل حفظ عمل شان عند کرام الکاتبین باشد چه عمل صحیح و باطل هر دو مظبوط
و مثبوت عند الله تا قیامت بالاجماع والقرآن اند اشکالی عاید نمی شود ثم الله اعلم بحث هشتم لا یقدرون علی شئ مما کسبوا در بن دو وجه اند جمله
این جمله مستانفه ضمیر فاعل این دو فعل راجع الی العموم است پس برای حین بعد آن خطاب بغیاب آمده یعنی احدی از کل خلایق قادر بر تحصیل ثواب چنین
اعمال یعنین اکتساب نفاق و ریا من واذی بروز قیامت نیست ثانیهما این جمله آیا حال واقع شده از لا تبطلوا صدقاتکم یا از کالذی ینفق ماله
رئاء الناس در آن دو قول است و بنابر اول تقدیر چنین می شود لا تبطلوا صدقاتکم وانتم غیر قادرین علی تحصیل ثوابها یعنی ای مومنین باطل مسازید اعمال خود را
و حال آنکه قدرت نمی یابید بر تحصیل ثواب آن و بنابر ثانی غیر قادرین علی الانتفاع بما فعلوا یعنی مرای منافق ایمان بخدا و آخرت ندارد در حالت ایشان
آنست که قدرت بر انتفاع در قیامت نداشته باشند و بعضی میگویند که در اینجا تقدیر سیت کانه قیل ماذا حالهم فقیل لا یقدرون یعنی پرسیده شد که پس حال
ایشان در آنوقت چگونه باشد در جوابش گفته شد که قادر بر انتفاع بآنچه کسب کردند یعنی نفاق و ریا نباشند من و ایذا در مجمع قریب بهمین از ابن عباس مرویست قال
النبی صلی الله علیه و آله وسلم اذا کان یوم القیمة نادی مناد یسمع اهل الجمع این الذین کانوا یعبدون الناس قوموا خذوا اجورکم ممن عملتم فانی لا اقبل عملا خالطه شئ من
الدنیا و اهلها یعنی پیغمبر فرمود بروز قیامت ندا کند منادی که جمعیت اهل قیامت همه جمع بشنوند کجا اند آنانکه عبادت میکردند مردم غیر خدا بر خیزید بگیرید اجرهای اعمال خود را از آنکس که با و
عمل کردید چه تحقیق من قبول نمیکنم عملی را که مخلوط با شئی از دنیا و از اهل آن باشد در الجنان روایت کرده که راوی گوید که ابوهریره بر در مسجد حضرت رسول حدیث میکرد
دیدم چند بار حدثنی خلیلی ابو القاسم علیه السلام گفت لکن گریه گلو گیر او می شد گفته نمیتوانست آخر من دامنش گرفتم گفتم مرا بگو که پیغمبر چه فرمود پس ابوهریره گفت که
پیغمبر فرمود روز قیامت مردی را حاضر سازند خدای فرماید آیا تر اموال بسیار ندادم آنرا چه کردی میگوید آنرا انفقه و صدقه کردم گفته می شود البته کردی لکن بغرض آنکه مردم
بگویند که فلان کریم و سخی است تو از آن چه سود است و دیگری را می آرند میگوید تعالی آیا تر اقوة و شجاعت ندادم آنرا چه کردی میگوید جهاد فی سبیل الله کردم میگوید
تعالی کردی تا گویند فلان شجاعت تر از آن چه فایده است و دیگری را می آرند آیا ترا علم و فهم ندادم و آنرا چه کردی میگوید تعلیم خلق و نشر در عالم نمودم میگوید
تعالی آن کردی تا بگویند فلان عالم و فهیم است تر از آن چه حاصل است پس بر سه را بجهنم میفرستند و اول کسیکه نار بر آنها حمله کند و بگیرد همین سه نفر اند و در روایت
سابق و بغوی بجای علم قاری قران است و اور امیگوید بلی در آناء اللیل و نهار خواندی لکن غرضت این بود که مردم قاری بگویند در عدة الداعی شیخنا احمد
بن فهد و مولینا محمد تقی مجلسی از معاذ جبل روایتی بسیط از ین نقل کردند انشاء الله بجای دیگر می نویسم در مبانی مرویست قال النبی الشرک فی امتی اخفی من
النملة السوداء فی اللیلة الظلمة یعنی پیغمبر فرمود که شرک در امت من خفی تر است از مور چه سیاه در شب تاریک در مبانی مرویست قال النبی ان اخوف ما اخاف
علیکم الشرک الاصغر قیل وما الشرک الاصغر قال الریاء بغوی در معالم زیاده کرده یقول الله لهم یوم یجازی العباد باعمالهم اذهبوا الی الذین کنتم تراءون فی
الدنیا لهم فانظروا هل تجدون عندهم جزاء یعنی پیغمبر فرمود به تحقیق خوف ترین چیزیکه می ترسم بر شما یعنی بر اصحاب و امت شرک اصغر باشد عرض کردند شرک اصغر چیست
فرمود ریا اعمال خدای فرماید ایشان را به روزیکه جزا دهد بندگان را که بروید بسوی آنانکه می نمودید عملهای خود را در دنیا با ایشان و به بینید
که آیا جزای آن نزد ایشان هست یا نه اشکال خاصه و عامه روایتها بسیار کردند صاحب صواعق و طبرانی و غیر ایشان روایت کردند قال النبی صلعم من
اصطنع الی احد من ولد عبد المطلب یدا فلم یکافئه بها فی الدنیا فعلیّ مکافاته اذا لقینی و ثعلبی زیاده کرده و حرمت الجنة علی من ظلمنی فی اهل بیتی و آذانی فی عترتی
یعنی پیغمبر فرمود هر که احسانی یعنی نیکی از اولاد عبد المطلب کرده و او را مکافاة آن در دنیا حاصل نشده بر من است مکافات او نزد ملاقات او بمن در قیامت و بهشت حرام است
بر کسی که ظلم کرده در اهل بیت من و اذیت رساند مادر اولاد من ابن حجر و دیلمی روایت کردند قال من اراد التوسل الیّ و ان یکون له عندی ید اشفع له یوم القیمة
فلیصل اهل بیتی و یدخل السرور علیهم هر که اراده توسل بسوی من کند و برای او نزد من نعمتی باشد که شفاعت او روز قیامت بکنم پس باید وصل خود با اهل بیت من
کند و ادخال سرور با ایشان نماید در صواعق روایت کرده قال اربعة انا لهم شفیع یوم القیامة المکرم لذریتی والقاضی لهم حوائجهم والساعی لهم فی امورهم

حال اعمال ریائیه

ازکسیکه عمل ثواب اعانه العمل بیت نتیج ودرسه سادات

عند ما اضطروا



عند ما اضطروا الیه والمحب لهم بقلبه ولسانه یعنی پیغمبر علیه السلام فرمود که من شفیع چهار صنف روز قیامت می باشم یکی مکرم و منعم ذریه من
دیگر برآرنده حوایج ایشان دیگر سعی کننده در امور ایشان نزد اضطرار ایشان دیگر به دوست دارنده آنها بدل و زبان اشکال بایین مضمون صحاح
احادیث لا تعد اند این هر منافی همه این احادیث است اینکه گفتم که بنظر احسان و انعام نبوی با ایشان چنین معامله کردند پس مردم را جزائی نباشد غیر مواخذه و
حال آنکه سرور عالم در همه صریح فرمود هر که منتی و نعمتی و احسانی بر من دارد بر خیر و جزائش میدهم جواب اول این آیه مختص بمرائی و منافق و کافر وارد است
که بصورة نفاق و ریا میدهند جواب ثانی سلمنا که خطاب بمومن وارد شده پس آیه صریح است که باطل کنید صدقات خود را باذی و منت بر سائل چه او
مبطل است و مویدش آنچه در تاویل اهل البیت علیهم السلام انجا وارد شده چنانچه در عیاشی و مبانی روایت کردند عنهما علیهما السلام نزلت فی عثمان و جرت فی
معاویة واتباعهما یعنی صادقین ع فرمودند که این آیه اگر چه در عثمان خاصه نازل شده و لکن نزولش شامل معاویه و اتباع ایشان هست چنانچه در آیه اولی از بیضاوی
و بغوی و رازی نزولش در عثمان دانستی وایضا در انها از حضرت باقر علیه السلام مرویست بالمن والاذی لمحمد وآل محمد ثم قال هذا تاویله یعنی هر که در عطا منت نهد
واذیت کند محمد و آل محمد را عمل او باطل است بعد آن فرمود این تاویل آیه است جواب ثالث غرض ازین صحاح اخبار آنست که اعمال ایشان خالص برای خدا باشد
و لکن مکافات اینها خانه بدست سید الانبیاء ع خواهد شد جواب رابع که ایشان احسان باهل بیت کردند و لکن من و ایذا با ایشان نرسانیدند پس مکافی
ایشان آنحضرت است جواب خامس ازین سنت و یدر مراد حق نعمت است که با اهل بیت کردند پس اطاعت آنحضرت بموجب من اطاع الرسول فقد اطاع الله
است پس مکافات آنحضرت مکافات خدا باشد اشکالی علی زعم الوهابیة النجدیة نیز لازم نمی آید اشکال ابتدا آیه لا تبطلوا صدقاتکم بصورة خطاب و آخرش
بصورت غیاب آمده لا یقدرون چگونه جایز باشد جواب اگر لا یقدرون را جمله مستانفه تعلق بما قبل نگوئیم در آنوقت بالراس اشکال ساقط گردید و اگر متعلق بما قبل بدانیم
پس عدول از خطاب بغیاب وار غیاب بخطاب من باب غایة الفصاحة و داب البلغاء عدول است لهذا در سوره حمد با ایاک نعبد و در اکثر قران چون حتی
اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم و در دواوین شعرا عدول واقع است اشکالی ندارد بحث نهم والله لا یهدی القوم الکافرین این بالاتفاق توعید است
آیا عام است یا خاص بمرائی منافق در آن دو قول است پس مفسرین بدو قول تفسیر کردند احدهما قول جبریه آنکه خدا هدایت کفار بایمان و ثواب نمیکند
ثانیهما مختار عدلیه پس ایشان توجیه کردند اول آنکه یهدی یعنی یثیب باشد پس معنیش مرائی منافق که کافر است و بسبب کفر او جزا بر اعمال ثواب او باد
نمیدهد زیرا که کفر اصلی محبط اعمال حسنه است تا آنکه قبول بسبب وجود کفر نمیشود و مومنین بر اعمال بوجود ایمان ثواب می یابند ثانی لا یهدیهم باعمالهم
الی الجنة کما یهدی المؤمنین یعنی کفار را راه نمائی الی الجنة در آخرت نمی کند چنانچه مومنین را میکند ثالث لا یعطیهم ما یعطی المؤمنین من زیادة
الالطاف والتوفیق یعنی کفار را عطا نمی کند چنانچه مومنین را عطا میکند از زیادتی الطاف والتوفیق تنبیه درآیت دلیل است
که مرائی منافق کافر است اعاذنا الله واولادی واحبتی والمومنین جمیعا ابدا عن جمیع ذلک قوله تعالی

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ
كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ ۚ فَإِن لَّمْ
يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ ترجمه

یعنی و مثال آنانکه بدهند نفقه مالهای خود را برای طلب خوشنودی و رضوان خدا و برای حفظ و ضبط گردانیدن نفسهای خود و برای زیادتی یقین

واطمینان چون مثال بوستانی هست که واقع بموضع بلند و بالا باشد که باد و تابش آفتاب زودتر و بریاح لواقح بیشتر و باران نزدیکتر و از آفات
عمق اراضی محفوظ تر باشد برسد آنرا باران بزرگ قطره و کثیر پس بوصول آن برآورد میوه‌ها خورد دیبا خورد را دو چند و دو برابر یعنی بیکسال چندان بر و میوه
دهد که زمینها دیگر آنقدر بدو سال دهند پس اگر نرسد آن باغ را باران عظیم القطر پس بعوض آن باران ضعیفی چون شبنم برسد باد و همان کافی میشود
در آب یاری باد و میوه خود را نیز می آرد و خدا با آنچه شما عمل میکنید از اخلاص و ریا حق و باطل بینا و داناست یعنی آنچه بعد ثبوت ایمان تا اخلاص عمل یکریه چه کم
چه زیاد خالی از ثواب نیست بدانکه در آیه بالا تمثیل انفاق بالریا بود و در این آیه انفاق در ابتدا بلاریاست و در تفسیر سش چند بحث است بحث
اول آیا نزول سش عام هست یا خاص در آن دو قول هست اول مشهور است ثانی مختار بعضی هست من اصحابنا عیاشی و صاحب مبانی و صافی
روایت از حضرت باقر علوم اولین و آخرین کرده انها نزلت فی علی علیه السلام یعنی این آیه در شان حضرت امیر ع خاصه نازل گردید بحث ثانی
نصب ابتغاء مرضات برای وقوع مفعول له و تثبیت عطف بر آن باشد اما بغی و ابتغی هر دو بمعنی طلب باشد و مرضات و رضا هر دو مصدر بیک
معنی خشنودی اند و تثبیت تفعیل از ثبت یثبت باشد اما من انفسهم بعضیه هست یا برای ابتدا غایه در آن دو قول هست در کشاف اول اختیار کرده
بحث ثالث ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من انفسهم یعنی مثال آنانکه نفقه کنند اموال خود را برای طلب خوشنودی
خدا و برای تحصیل رضوان او و برای آرام و قرار دادن نفس خود و مفسرین در معنی تثبیت خلاف کرده‌اند نزد ابن جبیر و سدی و شعبی و کلبی و ضحاک
بمعنی تقویت یقین و بصیرت در دین باشد چه دادن بغیر یقین و بصیرة و بلا طیب نفس فایده ندارد نزد سدی و ابو صالح و ابوورق و مفضل بمعنی یقینا
و تثبتا باشد چنانچه در و تبتل تبتیلا بمعنی تبتلا باشد نزد حسن و مجاهد تثبت بمعنی اندیشه دادن باشد پس یثبتون بمعنی این یضعون صدقاتهم
باشد چه بلا اندیشه ولا استحقاق مستحق سودی ندارد نزد جبائی تثبیت بمعنی توطین نفس و تقریر آن بر طاعت الله و صدق وعده تعالی باشد نزد قتاده
احتسابا بالله و توثیقا علیه نزد ابن کیسان خالصا لوجه الله و رضا به باشد نزد زجاج ثواب و صحیح دانسته بهر چه اصل کلمه تثبیت من تثبت
فلانا اذا صححته باشد نزد عبد الله ابن رواحه ماخوذ از فثبت الله ما اتاک من حسن باشد زمخشری دو توجیه کرده احدهما تصدیقا للاسلام
وتحقیقا للجزاء از اصل النفس باخلاص باشد ثانیهما تا دادن آن موجب ثبات و یقین بر ایمان و ایقان او باشد چه در اکثر اخبار وارد است که اعتبار بظاهر
اعمال نیست چه بسا آدم بحسب عادت بر اعمال و اذکار حریص می باشد ولکن کمال ایمان ببذل جان و مال معلوم و ثبات بر آن می شود که کمال ایمان و ایقان
وارد و الا اقدام تا بان نمی کرد فخر رازی گفته حاصل معادش آنکه ثبات قلب حاصل نمیشود مگر بذکر الله و با یمان چنانچه الا بذکر الله تطمئن القلوب شاهد
است پس بعد ثبوت ایمان چون انفاق منازعه ما بین قلب و نفس حاصل در دادن و ندادن می شود پس برای همین در ابتدا این آیه اخلاص قلبی بقوله
ابتغاء مرضات الله و بعد آن تطمین و تقریر نفس بقوله تثبیتا ذکر گردید و هر گاه کمال ایمان و اخلاص و تثبیت نفس حاصل گردید انفاق بکمال درجه ثابت
می شود و بچنین صفت از حضرت اهل بیت عصمت ثابت شده لهذا حکایت آنها در انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا فرمود
اقول پس تطبیق ثابت گردید بانچه عیاشی روایت کرده که این آیه نیز در حضرت امیر ع خاصه نازل گردیده اشکال تثبیت تفعیل از ثبت است معلوم
که چنین دادن و قبل بر آن نفس ثابت و راضی عطا بود و آنکس که راضی نباشد مکره باشد و فعل مکروه مذموم و ممدوح نیست و بیانش من انفسهم
باشد جواب زمخشری گفته که تثبیتا من انفسهم بمعنی ولیثبتوا منها ببذل الذی هو شقیق الروح وبذله اشق شیء علی النفس علی سائر العبادات
الشاقة وعلی الایمان الخ یعنی بانفاق تا ثابت سازد و قرار دهد نفس را ببذل آنچه شق روح هست و بذل آن شاق تر بر نفس از همه عبادات شاقه و ایمان
می باشد چه نفس وقتیکه بریاضت محمول بر آن و بر تکلیف آنچه صعب تر است کرده شد نفس ذلیل و خاضع می شود برای فاعل قاهر و قلیل الطمع در اتباع شهوة
خود و بر عکس آن می شود پس باین جهت تثبیتا لانفسهم علی الایمان والیقین والاتباع فرمود اشکالی عائد نمیگردد و مرحش حدیث افضل الاعمال احمزها
بمعنی اشقها می باشد جواب ثانی این انفاق بصورت اخلاص و تثبیت از تکالیف هست یا نه واگر ثانی باشد پس او بالضرورة باطل است واگر



اول باشد فهو المطلوب اما پس بودن او از جمله تکالیف بل از اشد آن این هست که آدمی بسبب بشریت و شهوت طامع و حریص تر است بجمیل
مال لهذا جان و ایمان سیدها باسید آن پس هر گاه این ثابت باشد پس امر بدادن آنچه بهزار مرارة پیدا میکند لامحاله شاق تر بنفس شهوانی
می باشد و خدا اشاره گو یا بآن کرده که بعد اخلاص نفس قرار و آرام بده بدادن آن نفس را چنانچه مثلا بیداری آخر شب برای قرار سیدهی بجای خواب راحت تا ثابت
و مطیع تو باشد چه در تکلیفی که کلفت و شدت نیست او مباح و لذت است چون اکل و شرب لذائذ و نکاح و در فعل آنچه مشقت هست او تکلیف است و در قدر
در تکلیف مشقت و شدت زاید است و نفس نفور تر دارد ثواب آن زائد تر است لهذا اگر چه قلیل باشد و بعد آن بذل جان در راه خدا عند العقل و صحیح النقل
کثیر الثواب بعد معرفت اصول دین و اعتقاد بآن باشد والحمد لله اشکال لازم نمی آید ثم الله اعلم بحث رابع آیا کمثل جنة بالجیم المعجمة است یا بالحاء المهملة
والباء الموحدة است در قراءة آن زمخشری دو قول نقل کرده بربوة آیا بفتح را مهمله یا بضم را یا بکسر را یا بحرکات ثلثة قراء خلاف کرده‌اند اول
قراءة ابن عامر و عاصم است و همین لغت تمیم است ثانی مختار باقی قراء فخر رازی فرموده همین اشهر و لغت قریش هست ثالث قراءة ابن عباس و
منقول در مجمع و غیر آنست رابع زمخشری و شیخ المشایخ از جمعی از قراء نقل کرده‌اند و فخر الدین در آن هفت لغت نقل کرده ربوة بتعاقب حرکات
ثلثه بر را و رباوة بالالف بتعاقب حرکات ثلثه بر را و ربوا و ربو در لغة بمعنی مکان مرتفع باشد و نزد اخفش اصل ربوه بالضم باشد زیرا که جمعش
ربا باشد ماخوذ از ربا یربو بالشیء ربوا و رباء اذا ازداد و ارتفع بمعنی زیاد و بلند باشد و از همین جا ربا بمعنی سود و نمو باشد چه او زیاده از راس المال بنهج غیر شرعی باشد
اما اکلها از بعضی قراء بسکون کاف است نزد بعضی بضم همزه و کاف ساو در مجمع فرموده اکل بضمتین بمعنی ماکول باشد و از همین جاست اکلها
بمعنی ماکولها ایم و جمعش اکال چون عنق و عناق لقول الاعشی جندک التالد الطریف من السادات اهل القباب والاکال در کبیر اکل بالضم
بمعنی طعام و از آن اکل نامیدند برای آنکه از شان او است که خورده می شود در الجنان از مفضل نقل کرده که اکل بسیاری چیزی بود که نافع بود از آنکه در او بود و
گفته می شود ثوب کثیر الاکل بمعنی کثیر الغزل و اکل بمعنی فعل یعنی خوردن باشد و اکلة بالحرکات بمعنی مرة واحدة و بالضم بمعنی لقمه و ذو اکل بضمتین
بمعنی ذو حظ کثیر از دنیا و رزق واسع و اکلة بکسر اول بمعنی حکة و بمعنی حالت اکل چون جلسة باشد از اکل یاکل اکلا و ماکلا اما جنة بمعنی بوستان
باشد و آن باغی هست که از درختهای سایه دار باشد و بظل آنها زمین یا نور آفتاب از زمین آن پوشیده شود و وجه تسمیه در مجمع درختان بجنة همین هست زیرا که ماخوذ
از جن و آن در اصل ستر باشد لهذا جن و جنین را بآن نامیدند که مستور الانظار و الاعیان والعیان اند و مجنون مستور العقل مرض باشد فراء گفت
بوستانیکه درخت خرما در آن باشد و نزد غیر او اگر درخت ساق دار باشد جنت باشد و الا فردوس باشد و گلستان مختص بباغ ریاحین میگویند
بحث خامس کمثل جنة بربوة یعنی مثال انفاق فی سبیل الله بغرض طلب رضوان و تثبیت و تصدیق دین چون دانه بذر نیست که بر زمین
بلند از وصول آفت کشت کنند بر بنا بر قول حبة باشد و بنا بر قول مشهور چون باغی است بر زمین مستوی که بلندار و وصول آفت و تلف باشد سوال
چرا زمین بلند در باغ قید کرد و حال آنکه درخت و زراعت زمین بلند ضعیف و قلیل و کم قوة و کم بر بسبب یبوست و کم آبی و کم ترا وتی و رطوبت و اکثر
در معرض ضیاع بکم آبی و کثرت هبوب ریاح و وصول برودت و عدم وصول میاه و عدم قیام آن در آن مع غیر ذلک می باشد بخلاف زمین سفل چه از کثرت
آب جرب و قوی لهذا زراعت و اشجار سن و فواکه آن کثیر و قوی و تازه بالنسبة ربوه بالبداهة می باشد و آنچه خلاف محسوس باشد غیر معقول و غیر
مقبول می باشد جواب اکثر مفسرین چونکه حبوب و فواکه زمین بلند قریب هوا و شبنم و نزدیک زیاده با آفتاب و محفوظ از سیلابی و پامالی و دیگر بلا
می باشد بهذا او خوش منظر و اخضر و الذ و اقوی الحبوب والفواکه من الارض السافلة می باشد جواب ثانی از محققین منهم الرازی مراد از ارض ربوه
بلند نیست بل میانه ذی قوة و جرب فی طاقت مستوی که آب رس هست نه روس جبال و کریوه و تلها و انتهای آن کر یابس محض اند و مراد زمین سافله
کثیره نیست که همیشه خراب حال و در طغیان آل نهر می باشد چه هر گاه زمین باین نهج متوسط می باشد البته بوصول آب کثیر یا قلیل لامحاله در هر دو حال
مزارع و اشجار و فواکه اخضر و خوش منظر و اکثر و اقوی می باشد و موید ش آیه دیگر است وتری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت

**پس** مراد از ربوه زمین قویه باشد بلند در بین الدرختین نه بسیار زیر و نه بسیار بلند که موجب وصول و قبول آفت باشد **و** دیگر این تمثیل بمقابل اول است
**پس** در اول مراد بر عکس این باشد ثم الله اعلم **بحث سادس** اصابها وابل فاتت اکلها ضعفین برسد آن جنت یا زمین ربوه باران بزرگ
قطره **پس** بیارد غله و فواکه را دو چند زمین دیگر **پس** مفسرین در معنی ضعفین خلاف کرده‌اند **نزد** اکثر یعنی یکمرتبه در یک سال دو برابر آنچه زمین دیگر
در یک سال برسد **نزد عکرمه** در یک سال دو بار برسد لقوله تعالی تؤتی اکلها کل حین باذن ربها یعنی مراد از حین
شش ماه است **پس** در دوازده ماه دو بار باشد **نزد** عطا در یک سال ابر دو سال دهد چه مراد از ضعف الشی مثلاه باشد **نزد** مفضل کثیر بالنسبة بمثلها
و با غبا دهد **و نزد** بعضی مضاعف گرداند اجر منفق مخلص را چنانچه مضاعف می‌کرداند ثمر باغستان را بوصول باران **در تفسیر قمی و مجمع** مرویست
که مضاعف می‌گرداند ثمر آن را چنانچه مضاعف می‌گرداند اجر منفق را که طلب مرضات الله باشد **بحث سابع** فان لم یصبها وابل فطل طل نقیض وبل یعنی
باران صغیر القطر **و** جمعش طلال **و** طلل چون عنب از طل یطل طلا و طلولا فهو طلیل و مطلول طلل بالتحریک شاخص از آثار دار **و** شخص هر شی **و** طلل الماء ظهر
آب باشد یعنی اگر باران کبیر و کثیر بآن جنة نرسد **پس** لامحاله باران خفیف صغیر القطره میرسد **پس** باز هم بار میرسد یعنی اگر باران کثیر رسید کثیر برسید اگر
قلیل رسید قلیل میرسد خالی از ثمر نباشد **پس** هم چنین است انفاق مومن لامحاله کثیر **یا** قلیل اجر بش زاید **یا** کم لامحاله می‌رسد **اما** جنة تمثیل مومن
مخلص بحسب آب یاری اعمال اجر بش بمقابل منافق زاید میشود **یا** مثال نفقه مومن مثال فواکه جنت بحسب مقدار اخلاص بقلت و خفت آن قلیل **و** خفیف
اجر بش در قیامت میشود در آن دو قول است **اول** مختار زید اسلم است **بحث ثامن** والله بما تعملون بصیر یعنی خدا با عمال بصیر است **نزد** بعضی
عالم بافعال **و** با عمال شماست **پس** جزا شما بحسب اعمال می‌باشد **نزد** بعضی عالم بریائی **و** بمخلص است و در آن ترغیب و ترهیب است **تنبیه**
در آیه دلالت بر چند چیز است **آ** ایمان چه بغیر ایمان عمل اصلا صحیح نیست **ب** اخلاص خدا چه بغیر اخلاص اعمال نیز جزا و ندارند **ج** ثواب اعمال خالصة تزاید عند الله
میشود **د** تنبیه است که حکمت انفاق موجب تزکیه نفس از بخل و از حب مال که راس هر خطا است **ه** منزلت مومن با ایمان عند الله عالی است ثم الله اعلم

**قَوْلُهُ تَعَالٰی أَیَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُوْنَ لَهٗ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِیْلٍ وَّأَعْنَابٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهٗ فِیْهَا مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْکِبَرُ وَلَهٗ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِیْهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْاٰیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُوْنَ ۝**

**ترجمه** یعنی آیا دوست میدارد یکی از شما یعنی هیچ یکی دوست و خوش ندارد و این دیگر تمثیل مرایان است که باشد مر او را باغی از درختان خرما و انگورها
یعنی باغی از انواع اشجار و فواکه بجمله آن خرما و انگور سبز باشد میرود و جاری می‌باشد از زیر درختان آن باغ جوهای آب مر صاحب باغ راست در آن بوستان
از هر گونه میوه‌ها و حال آنکه برسد و فراگیرد صاحب باغ را پیری و بزرگ سالی و برای او باشد فرزندان و اولاد ناتوان بسبب خورد سالی **و** خوراک و غذا شان منحصر
بر فواکه همان باغ باشد **پس** برسد اشجار باغ را گرد باد سخت در آن باد آتشی باشد یعنی باد سموم که باشجار بوستان برسد **پس** بسوزد باغ و اشجار آن
بسبب آن باد سموم **پس** معطل و ناامید و متحیر باشند اطفال و مرد پیر و همچنین در باب صدقه مرائی و مومن بر تمثال بیان می‌کند خدا مر شما را نشانها و آیة
و اخلاص و طاعت و منافع دنیا و ثواب آخرة تا شما تفکر نمایید و تدبر کنید در آنها **بدانکه** این مثال دیگر در انفاق منان و موذی **یا** در انفاق مرائی **و**
منافق باشد **و در تفسیر** چند بحث است **بحث اول** مودة و محبت نظایر اند از ود یود ودا **مسعودی** گفته واجب شی مع التمنی باشد در



**مجمع** فرمود بین المودة و المحبة گاهی بمعنی می‌باشد چون قول آودّ لو قد مر زید **در مجمع البحرین** فرمود مودت اسم بر محبت باشد
**اما** ودود چون فعول ماخوذ از ود از اسماء الله الحسنی **یا** بمعنی مفعول باشد **پس** خدا مودود یعنی محبوب خلایق و در قلوب صالحین باشد **یا**
بمعنی فاعل **پس** خدا محب صالحین باشد **و** محبت تعالی رضوان و ثواب **و** جزاء تعالی با ایشان باشد **و** از اینجا در **صحاح سته** حدیث
متواتر در شان حضرت امیر در روز **خیبر** وارد شده ادرسل رجلا غدا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله علیه فارسل علیا ففتح الله علیه
یعنی می‌فرستم مردی را فردا که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او هم او را خاصه دوست دارند و خدا فتح خیبر بدست او می‌کند **پس** فرستاد
علی را و خدا قلعه خیبر را بر دست او گشود **و حدیث طیر** متواتر بصیغه تفصیل وارد شده اللهم ائتنی باحب الخلق الیک لیاکل هذا الطیر معی
فجاء علی فاکل معه یعنی بار خدایا بیار نزد من دوست ترین کل خلایق خودت تا بخورد این طیر را با من **پس** علی آمد با آنحضرت خورد و تشریح این سوره
با تفصیل **در ناصر العترة** مذکور است **اما وَدّ** پس او اسم صنم قوم کلبی **و سواع** اسم صنم همدانی **و یغوث** اسم صنم مذحج **و یعوق** اسم
صنم مرادی **و نسر** اسم صنم حمیر **لهذا** باسم عبد ود و عبد یغوث کفار قریش اطفال خود را نامیدند **اما** مودت و محبت و آن در حیوان از قوه
شهوانی میلان ناشی میشود اگر بحد افراط رسید موسوم بعشق است والا مودت و محبته **اما نخیل** و نخل جوهری گفته بیک معنی اند و واحد آن نخلة
باشد **در مجمع** فرمود ماخوذ از نخل المنخل برای استخلاص او چون استخلاص لباب بنخل باشد **و** در نخل مذکر و مونث مساوی است **و** آن درخت خرما باشد
**اما** اعناب جمع عنب درخت انگور **و** عناب معروف است **اما انهار** جمع نهر و آن مجرای آب واسع باشد **بحث ثانی** ایود احدکم ان تکون له
جنة من نخیل و اعناب تجری من تحتها الانهار فرا گفت در اینجا تقدیر است ایود احدکم لو کانت له جنة **و** مفسرین متفق اند که این دیگر آیه در تمثیل انفاق
مرائی است **پس** معنیش آنکه **آیا** دوست دارد و تمنا میکند یکی از شما که مر او را باشد بوستانی مشتمل درختهای خرما و انگور که زیر آنها نهرهای جاری باشد **اشکال**
نخیل بمفرد و اعناب بجمع ذکر فرمود این چگونه صحیح شود **جواب** چونکه نخیل جنسیت دارد **لهذا** بر آن اعناب را عطف کرد **بحث ثالث** ثمرات جمع ثمره
بمعنی فواکه و میوه‌ها از جمیع اجناس باشد **اما** کبر بکسر کاف از کبر یکبر کبرا و کبرا و کبارة بمعنی بزرگ نقیض صغر باشد **در مجمع** فرمود کبر حالت زایده بر مقدار
دیگر باشد **و** فرق بین الکبیر و الکثیر آنست که کثیر متضمن عددی باشد بخلاف کبیر چنانچه میگوی دار واحدة کبیرة و دار کثیرة نمی‌گوی **اما** ضعیف فعیل از ضعف یضعف
ضعفا و ضعفا و ضعافا فهو ضعیف ناتوانی ضد قوة باشد چه از مرض باشد چه از صغر چه از کبر **و** جمعش ضعفاء و ضعاف **اما** اعصار بکسر همزه اسم باد سختی است
که خاک **و** غبار از زمین بر میدارد و بسوی آسمان مستدیر چون عمود بلند میشود نامش زوابعه است **در الجنان** فرمود جمعش اعاصیر باشد **اما** نار کنایه از فرط
حرارت ذی سمیت اعصار باشد **لهذا** باد سموم نامیدند **اما** احتراق افتعال از حرق یحرق حرقا **بحث رابع** له فیها و ضمیر له راجع بسوی احدکم
است فیها بسوی جنت **آیا** واو و اصابه برای حال است چون حال ما اصابه **یا** واو عطف بر تقدیر است چون ایود احدکم ان کان له جنة و اصابت
باشد در آن دو قول است **اول** مختار زمخشری **ثانی** مختار فرا است **و** واو وله ذریة نیز حال از ضمیر اصابه است **بحث خامس** له فیها من کل الثمرات
و اصابه الکبر و له ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت یعنی مر آن شخص متمنی را در آن جنت از هر گونه فواکه و اغذیه و گذاره معیشت باشد
و حال آنکه صاحب باغ را پیری برسد و فرا گیرد و معهذا برای او اولاد ناتوان بسبب صغر باشد **پس** باین حالت بسبب آن باغ را باد ناری ذی سموم **پس**
باغ بالکل **و** تمام زراعت **و** فواکه **و** ثمرات **و** بقولات **و** سبزی **و** اشجار آن بسوزد تا هیچ باقی نماند **پس** لامحاله صاحب باغ خیلی مغموم **و** پریشان می‌شود چه
یک طرف بسبب پیری عاجز از اکتساب و بسبب ضعفاء ذریة **و** عدم معیشت ایشان حیران و لاچار میشود **و پس** منفق مال خود بریا و منت و ایذا
گمان وجود چنین باغ مثمر تر و تازه دارد و او بورود اعصار ریا **یا** منت و ایذا **یا** بورود قیام قیامت می‌بیند که باغ نفقه او باین باد سموم غضب الهی
درگرفت **و** سوخته و هیچ از و باقی نمانده و خود او پیری معصیت و طالبان حقیت خود او را در وادی محشر گرفتار و لاچار کرده نه طاقة دارد و نه محل زراعت و نه
امید تحصیل و نه بار از هیچ و ثمرا باقی باشد تا چاره سازد **سوال** اول آیه نخیل و اعناب دو قسم را بعد آن من کل الثمرات ذکر نمود و جز اکل نسبا است

مجمع فرمود دوّ

جواب اشکال

اصل طبیعت

و اگر کل ثمرات بود تخصیص نخل و اعناب چرا داد **جواب** چونکه باغ مشتمل بر کل اشجار ذات ثمرات مراد است ولکن تخصیص آن به نخیل و اعناب بجهت آنکه اشهر فواکه و افضل و اقدم و اکثر آنها در اعراب است ثم الله اعلم **اشکال** آیه بالاکمثل جنة اصابها وابل فاتت اکلها ضعفین و در این آیه نخیل و اعناب اقوی دلیلی اهل طبیعت و اشد حجتی میدانند بر آنکه تولد و تکون اشیا من حیث الطبیعة است چه محسوس است که آنچه هست من حیث الطبیعة است و وجود و بقا و قوة و ضعف و حیات و فوت من جهت الطبیعة است نه بغیر آن **جواب** موجد و مکون طبیعت کیست **اگر** خود طبیعت است محال است زیرا که دور و تسلسل لازم می آید بطلانش ضروری است و طبیعة خود معدوم محض است معدوم موثر بجود و بغیر در حال عدم اصلا نمی باشد قطع نظر از دور و تسلسل اجتماع ضدین در حال واحد لازم آید این هم محال است **پس** اشکال و تمسک طبیعیین باطل گردید **و اگر** موثر اصل طبیعة غیر او واو واجب بالذات است فهو المطلوب **پس** حاجت تعدید اجوبه و تکثیر ادله نماند والحمد لله **سوال** مر ذکر چنین امثله چه فایده است **جواب** افهام و تقریر حق و باطل در اعیان و قلوب اشخاص مختلف الدواعی والاعمال و افهام بامثله اوقع فی القلوب می باشد **لهذا** اعادة الله در جمیع کتب منزله و حکما و خطبا و شعرا و علما ادا مطالب خود به تمثیل ها ذکر کرده اند و در دفاتر و دواوین ثبت و ضبط است **بلی** دنیا را عالم اسباب آفریده **لهذا** بقا و فوت را سبب واجب و حکیم مدبر در بعضی اسناد باسباب نموده اشکالی لازم نمی آید **سوال** تطبیق این مثال کما ینبغی حاصل نمیشود **جواب** علما در مراد و مقصود این مثال سه قول دارند **اول** قول سدی است که مقصود ازین تمثیل نفقه مرائی است چه عاجلا ممدوح و مشکور بر السنه خلق میشود و در آجل منقطع از حصول فایده اوی شود و همین قول جم غفیر است **ثانی** قول مجاهد است که مقصود ازین تمثیل شخصی که بظاهر مفرط طاعت الله و فی الباطن ها ذ دنیا باشد که بشغل کلیه خود الی تحصیل الدنیا جیفه تازه دنیا حاصل میکند **اما** در آخرت بر حسرت عظمی و خسران لا ینتهی می باشد **ثالث** تمثیل بالعکس است که ابتدا از عملش بظاهر مستحسن می باشد و اختتامش بفساد و بطلان باشد این قول ابن عباس است اگرچه قول ابن عباس خالی از لطف نیست لکن هر سه وجه آیه حامل و شامل متواند شد **پس** تطبیق کلی در تمثیل و ممثل به بلا تفاوة حاصل آید ثم الله اعلم **بحث سادس** کذلک یبین الله لکم الآیات لعلکم تتفکرون ذلک اشاره از قصه ابراهیم الی هذه الآیه است و لفظ لعل بالنسبة عباد برای ترجی و بالنسبة عالم الغیب والشهادة گاهی بمعنی **بل** گاهی بمعنی **لکی** می باشد **پس** مفسرین گفته اند که مانند بیان ما سلف بیان می کند و واضح می سازد خدا مر شما را دلالات و آثار و حجج که محتاج بسوی آن می باشید در دین و آئین خود شما تامل و تدبر کرده بفایده اتم و اکمل برسید و حجت شما بر خدا نماند که ما را بیانی و حکمی در امور نرسید **در حدیث** بطرق خاصه و عامه مرویست تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة و در خبر دیگر من عبادة ستین سنة یعنی فکر و تامل در احکام و امور تعالی در یک ساعت بهتر و ثوابش زیاده تر از شصت سال یا هفتاد سال است **فخر الدین و طریحی** مع دیگر شارحین حدیث توجیهاتش را ذکر فرموده اند **اول** فکر از افعال و اعمال قلب و طاعات از افعال جوارح است چونکه قلب اصل و سلطان بدن اشرف است **پس** فعل او اصل و اشرف باشد از افعال جوارح **ثانی** فکر قلبی ناشی علم **یا** اعتقاد یا ظن می شود **پس** لا محاله علم افضل از غیر علم و از معلوم باشد **ثالث** نظر علم موصل توالی الله و عبادة موصل توالی ثواب الله است **پس** آنچه الی الله موصل باشد او افضل است از غیر الله **رابع** نظر و علم موجب تصدیق **پس** عمل طاعت باشد و طاعت بلا معرفت و لا تصدیق صحیح نمی باشد **لهذا** نظر و علم افضل از عمل و طاعت و عبادة می باشد **تذکره** تفکر تفعل از فکر بفکر فکرا بمعنی تامل و تدبر بقلب در شی باشد **عند الحکما** نظر و فکر بکسر اول از افعال قلب بیک معنی اند **و آن** اصل قوة موذعه در مقدمه در دماغ می باشد هر قدر قوی و تمام و سالم باشد تحصیل و اکتساب او اکمل و اتم می باشد و لازمه اثر او آنست که ترتیب امور فی الذهن نموده به قوی و خواص در آن متوصل بمطلوب دیگری شود و آن علم **یا** اعتقاد یا ظن می باشد **پس** سه را بودیعت بقلب می سپارد ثم الله اعلم **سوال** چرا تکرار و تاکید و اهتمام تام در انفاق نموده اکثر قرآن از ترغیب و ترهیب سن و ایذا و زجر فرار از تکثیر جزا و ثواب آن مشحون و مملو است بخلاف اعمال دیگر **جواب** جمعی از اهل معارف چند وجه نوشته اند **اول** بذل جان و مال اشق و اصعب از اعمال دیگر است **لهذا** افضل است **پس** ثواب و اهتمام آن اکثر باشد و آنچه اشق باشد حکیم مر برآن

بیان وجوه افضلیت تفکر از علم و عمل



تشدید و تاکید از بدی می کند **لهذا** در اکثر صحاح اخبار خاصه و عامه مرویست که نگاه بکنید بظاهر قلیل و قال و طویل اعمال چه بسا آدمی را عادة بمنزله مرض لازم می باشد که اکثر تاخیر و درنگ از نماز و روزه می شود نهایت بیقراری شود **بل** که نگاه کنید و ببینید و بیازمائید ایشان را در دیانات و امانات **و** وداد و ستد و صدق حدیث و رد امانات چه ازینجا ممتاز و ممتحن می شود **ثانی** در حدیث قدسی وارد است الاغنیاء وکلائی والفقراء عیالی **پس** هر شخصی جد و کد و اهتمام اهل و عیال می کند تا بفقر و فاقه نگذارند **اگر گفته** شود خدا مالک الملک بلا نقص و لا اکل و لا طمع غنی محض باشد چرا از بندگان خود در عیال و اهل خود خواهد **جوابش** چونکه خدا حکیم مدبر ذی المصالح است و دنیا را محل امتحان و تکالیف ساخته **لهذا** بعض ها را خود را غنی از خزانه خود نساخته تا نظم و نظام عالم و آدم برهم نشود و بندگان مستفیض به ثواب جزیل و نفع جلیل بشوند **ثالث** چونکه واجب تعالی غنی بالذات در همه امور و کریم و فیاض مطلق است **لهذا** عالم و آدم را برای محض جود و کرم خود آفرید تا فیضش را خلائق خصوص آدمیان در دنیا و آخرت ببرند و صفت جود و سخاوت صفت خاصه تعالی است **پس** صفت جود را نهایه پسند دارد **پس** بندگان را امر باتصاف دو صفت فرمود **یکی** علامت عبودیت و آن طاعت و سجود باشد **دیگر** علامت معبود و آن اعطا و انفاق بغیر باشد **پس** در آنکس که سجود و جود جمع باشد مستجمع صفت عابد و معبود هر دو حاصل کرده **پس** وجود جودش از نابودش به است و آنکس که سجود دارد بغیر جود عدم وجودش ـ از سجود خالی است **و** در حدیث سابق شنیدی که جوان جواد عاصی غرق در معاصی بهتر است از شیخ بخیل عابد باکی **شیخ صدوق** روایت کرده که کلاش آنکه سه نفر یهود ما بین خود معهود شدند که سید انبیا را بکشند **پس** آنحضرت بوحی مطلع شده حضرت امیر را فرستاد و آنحضرت بعد سه روز از سفر باز گشته یهود زنده حاضر خدمت **پس** پیغمبر عرض اسلام بایشان کرد انکار کردند هر دو را گردن زدند و سومی زیر تیغ بود که حضرت رسول علی را امر فرمود که او را مکش رها کن **و** آن یهودی از سبب آن پرسید آنحضرت فرمود که خدای علی اعلی بمن وحی کرد که این شخص کریم و جواد در قوم خود است او را نباید کشت یهودی مشرف باسلام شد بمیان مشرکین از زیر تیغ توحید برعایت جود و سخاوت رهائی یافتند زهی مومنیکه سخی و جواد مخلص باشد **چونکه** از اکثر اخبار و اتفاق ثابت مستفاد می شود که جنت محل و ماوی کفار نیست **لهذا** کافر جواد بجنت نمیرود ولکن برای کافر سخی جنبلی تخفیف عذاب خواهد بود چنانچه در باب حاتم نیز چنین خبری وارد است وفقک الله وایانا علی ایثار فقراء المومنین خالصا لرضاء رب العالمین آمین

قوله تعالی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا کَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِیهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ ۞ **ترجمه**

یعنی ای گروه مومنین انفاق کنید بصورت خالص و مخلص در راه خدا چه واجب باشد چه مندوب از پاکیزه ها و برگزیده های آنچه حاصل می کنید بمکاسب صناعت و تجارت و از غلات زراعت آنچه برمی آریم و بیرون آوردیم مر شما را از زمین و ای دهندگان اراده و قصد دادن بد و زشت و خراب یعنی حرام مکنید از آنچه آنرا نفقه می کنید و به نفقه می دهید و حال آنکه نباشید شما ای طالبان گیرنده زشت و بد و خراب یعنی حرام مگر آنکه چشمهای خود را از طمع و حرص بپوشید و فرو خوابانید در اخذ آن و مساهله نمائید در تحصیل جید آن **و** بدانید که به تحقیق خدای بی نیاز مطلق است مال خبیث و خراب چگونه قبول کند محمود و مستحق حمد و ثنای جمیل باشد **بدانکه** هر گاه بالا ترغیب و ترهیب در انفاق فرمود **پس** متصل بآن احکام و اوصاف نفقه ذکر نمود **و در تفسیر** این چند بحث اند **بحث اول** در نزول این خلاف باختلاف روایات کردند **اول** در **کافی** از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده کان القوم

قد کسبوا من مکاسب سوء فی الجاهلیة فلما اسلموا ارادوا ان یخرجوها من اموالهم لیتصدقوا بها فابی الله تبارک وتعالی الا ان یخرجوا من طیب ما کسبوا یعنی مسلمانان اکتساب بمکاسب بد در جاهلیت پول ومال را جمع کرده بودند در اسلام خواستند که از ان تصدق کنند خدا انکار از آن نمود مگر آنچه از مکاسب طیب وحلال حاصل کردند تصدیق نمایند **در مجمع** بجای سوء ربا آورده ومختار جمعی از مفسرین عامه وخاصه است که مراد از طیب حلال وطاهر وپاک است نه حرام ونجس چه او در اصل مال ومملوک بنیست **ثانی** در مجمع از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که در آنها نازل شده که تمر ردی را آورده در جید تمر صدقات داخل می کردند **پس** این آیه نهی از تصدق ردی ودر قبول آن نازل شده **در عیاشی** از حضرت باقر ع **ودر فقیه** نیز مثل همین مروی است **در معالم ودر منثور وسنن بیهقی** نیز مثل رویه باقریه از براء وغیره روایت کردند که خوشه های خرمای نیک وبد آورده در مسجد رسول می آویختند وجمع می کردند فقرا مهاجرین خورده بودند وبعضی ردی را بجای تنها ده می بردند **پس** این در ردی ودر اخذ جید ووضع ردی بجای آن نازل گردید وهمین قول حسن وقتاده است **بحث ثانی** خطابات این آیه **یا** خاص بجماعتی از مومنین است **یا** جمعی از مومنین **پس** عامه مومنین الی القیامة مراد اند **یا** بمنافقین خاص است بحسب ظاهر ایمان چه ایشان ردی می آوردند دران خلاف است **اول** در در منثور **ودر** سنن بیهقی مروی از براء بن عازب است که خطاب بما انصار است چه ما انصار ردی صدقات در ابتدا می آوردیم بعد آن نهی از آن شد **ثانی** مشهور مختار اکثر است که **پس** کل مومنین الی القیامة عام است **ثالث** مختار ضحاک است که در جماعتی از مردان منافقین نازل گردید **اما** حکمش عام است **بنا بر** اول وثالث تنزیل این آیه خاص وحکمش عام است **در منثور** مروی این از حضرت امام محمد باقر **و** جابر روایتی نقل کرده که این آیه در مردی خاصه نازل شد که ردی تمر آورده بود **و بنا** بر ثانی تنزیل وحکمش عام است **بحث ثالث** یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ودر اینجا مضاف مقدر بقرینه عطف است تقدیرش من طیبات ما کسبتم ومن طیبات ما اخرجنا لکم باشد یعنی ای معشر مومنین نفقه در راه خدا بدهید از پاکیزه ونیک آنچه بکسب **و** تجارت **و** صناعت حاصل گردید واز بعض **یا** از جمیع آنچه برآوردیم مار شما از زمین ودر کسب همه انواع مکاسب داخلند **آیا** آنچه بکرایه ونوکری واجاره وغیر آن آدم را حاصل میشود داخل کسب است **یا** نه اصح واقوی از ظاهر ما کسبتم شمول ودخول همه انواع حاصلات مباحه در آن باشد ودر اینجا سه مسئله است **مسئلهٔ اولی** **آیا** انفاق واجب مراد است چون زکوات وصدقات ونذورات وکفارات واجبه خاصه **یا** تطوع ومندوب **یا** هر واجب وندب عام در علما امت سه قول است **اول** بظاهر خطاب که امر است وامر برای وجوب است علی قول وهمین قول ابو عبیده سلمانی وحسن مع معدودی دیگر است **ثانی** مراد تطوع است وخطاب امر محمول بر تاکید آن باشد برای آنکه از حضرت امیر علیه السلام وابن عباس مرویست که ایشان بشمار وردی اموال تصدق میکردند **پس** این تحذیر منع آن نازل گردید **و ایضاً** ابن عباس گفته ان الله حق فی اموالکم غیر الزکوة ومثل همین **در فردوس الاخبار** از فاطمه روایتی است شاید مراد سیدة النساء باشد یعنی بتحقیق مر خدا را حق در اموال شما است بغیر زکوة این قول مجاهد وجبائی مع تبعه ایشان باشد **ثالث** مراد واجب وندب وجمیع مبرات جمعاً بین الدلیلین است چه امر مشترک بین الوجوب والندب است **پس** عموم اولی مع الامکان عن التخصیص است این اقوی واصح نزد جمعی از اصحاب ما منهم الطبرسی وشیخ الشائخ وغیرهم **مسئلهٔ ثانیه** از طیبات **آیا** حلال وپاک مراد است **یا** جید غیر ردی نه حرام ونه نجس در آن دو قول است **اول** قول ابن مسعود وهمین مختار مجاهد است زیرا که خبیث ضد طیب است اطلاق بوضوعاتی شود دیگر بر حرام ونجس **ثانی** مختار اکثر که مراد ردی است وطیب بر جید وخبیث بر ردی بصورت مستعار مستعمل شده چه حرام ونجس مال نیست ونه اصلا دادن وگرفتن آن در غیر ضرورت جایز است ودر اینجا بلفظ استثناء الا ان تغمضوا اخذ خبیث مجوز است وموید این آیه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی حاصل نمی شود بر شما نکو انفاق کنید از آنچه آنرا دوست دارید **لهذا** مفسرین بدو قول تفسیر کردند **اولها** بنا بر اول انفقوا من حلال ما کسبتم یعنی نفقه دهید از حلال آنچه کسب کردید **ثانیهما** انفقوا من جید ما کسبتم **وقول ثالثی** فخر رازی نقل کرده بعید نیست که قاضی ابوبکر اصل سوجه بش باشد که مراد از طیب هم حلال باشد وهم جید واشتراک در مفهومین لازم نمی آید چه حلال موسوم بطیب گردیده زیرا که عقل



ودین آنرا طیب دانسته **واما** جید را طیب نامیده برای آنکه عند المیل والشهوة مستطیب است **پس** یعنی استطابه مفهوم واحد مشترک بین القسمین است **پس** حمل لفظ طیب بر همه وجوه حلال وپاک وجید اولی وافضل است والنسب باهل عدل وافق بانچه از نزول آیه در کافی ومجمع مروی شده **مسئلهٔ ثالثه** ومما اخرجنا لکم من الارض **آیا** عام است یعنی جمیع آنچه از زمین برآید چه غلات باشد چه فواکه چه بقولات **و** خضراوات باشد چه حبوب چه معادن چه حیوانات محلله چه غیر آن چون اشیاء بحری **یا** خاص است در فقهاء امت دو قول است **اول** مختار ابو حنیفه است **بغوی** نقل کرده که نزد ابو حنیفه اخراج ده یک از همه آنچه از زمین برآید قلیل باشد **یا** کثیر بلا حصول نصاب حتی در همه بقولات **و** خضراوات سوای علف وهیزم واجب است **و** بعضی از و حکایت کردند حتی الحشیش والحطب **ثانی** مختار اکثر فقهاء امت ده یک بعد وصول وحصول نصاب است **اما** مخصص آن قول وفعل رسول است که در عهد خود بدست خود تعدید وتحدید اشیاء زکویه را فرمود **و** عشر آن مقرر نمود **خاصه وعامه** از سعید خدری روایت کردند قال ص لیس فی حب ولا تمر صدقة حتی تبلغ خمسة اوسق یعنی نیست در حبوب ونه در تمر صدقه زکوة مگر آنکه تا پنج وسق برسد ومخصصات اینها از کتب حدیث دریافته می شود **در کنز العرفان** شیخنا المقداد فرمود اگر چه این آیه از محکمات قرآنیه است لکن از مجملات آن بالاتفاق است تفاصیل آن از بیان نبی الله واوصیاء او که قائم مقام او اند معلوم میشود **اما نزد** آنانکه صدقه تطوع مراد است **پس** از جمیع مکاسب ومزارع قلیل یا کثیر باشد مامور به تصدق دادن گردیده اند بلا شرطی غیر اخلاص بعدا ایمان ثم الله اعلم **اشکال** آنکس که آیه را در منافقین نزولش میداند خلاف ظاهر قرآن است چه در قرآن خطاب یا ایها الذین آمنوا انفقوا است ومومن نقیض منافق است **جواب** می تواند بگوید که منافقین ردی اشیاء را میاوردند ومومنین را نهی از آن فعل کرده **پس** سبب آیه منافقین وسبب در مومنین حاصل گردید **سوال** این دو من از من طیبات واز مما اخرجنا بیانیه اند **یا** بعضیه **یا** ابتدائیه دران نیز خلاف است **جواب در زبدة البیان** فرموده من بعض طیب مکسوبا تهم سواء کانت بتعیضیة ام ابتدائیة احتمال تبعیض وابتدای داده **اشکال** اگر مراد از طیب حلال محض باشد **پس** مفهوم آیه دلالت تامه دارد که غیر حلال **یا** مخلوط الحرام تصدق میدهد وگیرید **پس آیا** مالیکه حرام بسبب فقد مالک **یا** بجهل مقدار مخلوط بحلال شده باشد در شریعت امامیه باخراج خمس محلل می شود **پس** این صریح انفاق وتصرف در مال حرام است این چگونه جایز باشد زیرا که منافی منطوق آیه است **جواب** شیخنا المقداد **در کنز العرفان** داده که لانسلم این تصرف در مال حرام وبغیر اذن باشد چه هرگاه مال غیر مخلوط بحلال شد ومالک مفقود ومقدارش غیر متعین وتحصیل رضائیش نیز غیر ممکن ومزدره هم پاس تصرف آن باشد **پس** باذن صاحب شریعت که متولی جان ومال خلایق است ما ذون در اخراج آنچه عوض برای مالک آن یوم القیامة ممکن باشد گردیده لقوله صلعم الناس مسلطون علی اموالهم یعنی پیغمبر ص فرمود مردم را التسلط داده شد بر تصرف در اموال خود این را انفاق وتصرف در حرام نمی گویند چنانچه باذن حاکم مال غایب ومحجور علیه ومفلس را تصرف بمعاوضه کرده می شود **اشکال** اگر مراد از طیب ردی غیر جید باشد **پس** باقتضای عموم انفقوا من جید ما کسبتم ومن جید ما اخرجنا لکم اگر کل آن ردی غیر جید **یا** بعض غیر صحیح بعمل و حاصل آید لازم وواجب می شود که علی کل حال انفاق جید غیر ردی بدهد اگر چه خریده بدهد **جواب** شیخنا المقداد فرمود مقتضای آیه خالی از این نیست **یا** ندب چنانچه مختار احد فریقین است **پس** نزد ایشان موجب لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون جید دادن اگر چه خریده باشد مستحب **و** آن افضل است **یا** واجب چنانچه مختار فریق ثانی است **پس** نزد ایشان از عین مال حاصل اخراج کند و بانفاق دهد چه وجوب بتعلق بعین می گردد وتکلیف بغیر آن ظلم در حق مالک لازم می آید وآن غیر جایز است واگر غیر آن بحسب رضا داد افضل است **بلی** آیه دلالت دارد که اگر مثلاً بعض مکاسب وصنایع ومزارع جید وبعض غیر جید باشد انفاق از جید کند ثم الله اعلم **سوال** آیه بالجمله مقتضی است که آنچه از مکاسب زکوی در تجارت باشد زکوة از آن نیز بدهد هر زر که از کسب است **آیا** هر سال بدهد اگر نصاب باقی ماند **یا** زکوة بیک سال بدهد **جواب** در فقها در وجوب واستحباب آن دو قول است **و** وجوب آن از ادافع است براة اصل وآنچه محکی در روایت ابوذر شده **پس** از آن بانخلاف کردند **نزد** بعضی مال تجارت مادامیکه عروض باشد زکوة ندارد اگر چه سالها باقی بماند ووقتیکه فروخته شد زکوة یکساله بدهد **و** همین قول مالک وشافعی در قدیم وهمین مختار محقق است **و نزد** ابو حنیفه وشافعی در جدید سال بسال بدهد

بیان ... تعیین متعلق ازکوة

بیان اخراج خمس از مال مخلوط بحرام

تنبیه ما کسبتم و مما اخرجنا لکم دلالت دارد بر آنکه افعال بر دو قسم اند احدهما فعل انسان بلفظ ما کسبتم ثانیهما افعال الله بدلیل مما اخرجنا لکم که اسناد الیهم و الی الله فایده نداشت پس قول جبریه فاعل کل افعال جناب احدی است و بنده را مدخلیه نیست باطل گردید اشکال آیا حرام و نجس و مملوک کسب است یا نه اگر مملوکش باشد پس انفاق و اطعام و صرفش صحیح است غایة ما فی الباب ضامن عاصی است و این منافی بدیهی است چه آن مال غیر و نجس و مغصوب و حرام است و اگر مملوکش نباشد پس بنابر آن اگر مدة العمر روزی از حرام و نجس خورد البته مرزوق من الله نباشد زیرا که ارزاق بحرام و نجس من الله قبیح باشد و او بغیر ارزاق خدا زندگی کرد این محال است و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها باشد و خدا رازق او اصلا نباشد جواب در دو مجلد اول کر ریاض گفته که حرام و نجس عند العدلیه مملوک و مال و رزق نیست بخلاف جبریه چه نزد ایشان صحیح تسمیه بر خدا قبیح نیست پس بنا بر قول عدلیه هیچ تصرفی و انفاقی و عمل مالیه از و صحیح نیست والحال بنصوص ذکر خواهد شد ضامن و هم عاصی است بلی اگر مدت العمر کاسب و بال حرام زندگی کرد بغیر ارزاق من الله زندگی نکرده چه رزق نزد عدلیه بوجه عام است پس تنفس بهوا و اکل فواکه و شرب و هوا مباح من الله است و نزد بعضی ملیز است که آنچه خورده فی الواقع رزق است و لکن به نهج حرام خورده ثم الله اعلم تبیین من طیبات ما کسبتم اشاره است بآنکه بعض مکاسب شان غیر طیب اند و هم چنین در مما اخرجنا لکم من بعضیه پس بعض ما اخرجه الله من الارض غیر طیب است چون سنگ و خوک و سم و امثال آن پس ثم الخبیث نجس و حرام و ردی باشد از خود آیه بر آید باقی ماند تخصیص اشیا زکویه بینتین صاحب وی حاصل و ثابت گردید ثم الله اعلم سوال آیا حرام و نجس و ردی غیر مقبول باطل محض است تا ثواب سبق بالکل و الجز بر آن مرتب نمی شود یا مکروه است تا ثواب قلیلی بالجمله دارد و باطل محض نباشد جواب اخبار و عقل و محکمات نقل مستفاد میشود دانیست که انفاق و اطعام نجس و حرام حرام و باطل محض غیر جایز بل بالجمله در آن محاسبه و مواخذه هست اما ردی پس هر جا غیر مقبول نیست بل بعض مقام بری الذمه می شود چون اگر کل نصیب مریض ردی بود در آن وقت مجزی عند العقل است اما دلیل عقل بر بطلان اول آنست که آنچه مملوک و جایز التصرف نباشد لامحاله انفاق و تصرف در آن و لو لله تعالی جایز نیست زیرا که او مال و مملوک فی الواقع نیست پس بطلان و انفاق آن غیر جایز بالضرورت است اما نقل و آن از قرآن و حدیث وارد و ثابت در صحاح اسلام بحدیست که ثبت و منضبط آنها در اینجا بغیر مجلد انفرادی محال است اما قرآن منجمله این آیه کریمه انفقوا من طیبات ما کسبتم و قول تعالی و لا تیمموا الخبیث و لستم باخذیه باشد و آیه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و آیه الطیبات للطیبین و آیه یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و آیه کلوا من طیبات ما رزقناکم و آیه انما یتقبل الله من المتقین اما حدیث منجمله آن خاصه و عامه روایه کرده اند قال صلعم ان الله قسم خلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم و ان الله طیب لا یقبل الا الطیبات در الجنان ترجمه او چنین فرمود که پیغمبر فرمود خدا قسمت اخلاق در شما کرده چنانکه ارزاق را در شما تقسیم کرده و بدرستیکه خدا پاک و پاکیزه است قبول نمیکند از عطیه شما سوای آنچه پاک و پاکیزه و حلال جید بالذات والعرض باشد در الجنان و مبانی و معالم از ابن مسعود روایت کرده اند قال رسول الله صلعم لا یکتسب عبد مال حرام فیتصدق به فیقبل منه و لا ینفق منه فیبارک له فیه و لا یترکه خلف ظهره الا کان زاده الی النار ان الله لا یمحو السیئ بالسیئ و لکن یمحو السیئ بالحسن ان الخبیث لا یمحو الخبیث یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسب نکند بنده مال حرام را که تصدق کند و قبول کرده شود از و و نفقه نه دهد از آن حرام چیزی را که برای او برکت کرده شود در آن یعنی نه قبول می شود و نه برکت می یابد و نه در او من میباشد و نگذارد در عقب خود از آن چیزی را مگر آنکه زاد او بسوی جهنم شود تحقیق خدا محو نمیکند بدی را ببدی و لکن بدی را به نیکی محو می سازد بدرستیکه خبیث را خبیث محو نمیسازد در در منثور ابن مسعود روایت کرده قال ان الخبیث لا یکفر الخبیث و لکن الطیب یکفر الخبیث یعنی خبیث کفاره خبیث نمیشود و لکن طیب کفاره خبیث می شود احمد در زهد روایت کرده انما طاب الکسب زکت النفقة فان الخبیث لا یکفر الخبیث یعنی وقتیکه کسب پاک باشد نفقه پاک می شود چه خبیث کفاره خبیث نمی شود در در منثور است قال اذا ادیت الزکوة فقد قضیت ما علیک و من جمع مالا من حرام ثم تصدق به لم یکن له فیه اجر و کان اصره علیه یعنی وقتیکه ادای زکوة کردی پس ادای واجب کردی که بر تو بود و هر که جمع مال از حرام کند پس تصدق بآن کند نیست برای او اجری و آن وبال بر او باشد در در منثور است که ابن مسعود گفته قال من کسب طیبا خبثه منع الزکوة و من کسب خبیثا لم تطیبه الزکوة یعنی پیغمبر فرمود

جواب اشکال
رزق حرام

هر کسب مال پاکی کند



هر کسب مال پاکی کند زکوة ندهد مالش خبیث میشود و هر که کسب مال خبیث کند پاک نمیسازد او را زکوة او در در منثور مرویست هر که مال حلال کسب کند در حق وضع و صرف کند فذلک یغسل الذنوب کما یغسل الماء التراب عن الصفا پس آن صرف میشوید گناهان را چنانچه میشوید آب خاک را از سنگ صاف در در منثور رسول خدا فرمود من حج بمال حرام فقال لبیک اللهم قال الله له لا لبیک و لا سعدیک حجک مردود علیک یعنی هر که حج بمال حرام کند لبیک اللهم بگوید خدا در جوابش میگوید نه لبیک و نه سعدیک است بلکه حج تو مردود بر تو است در مجمع و الجنان و مبانی و صافی است قال رسول الله یا معشر التجار انتم الفجار الا من اتقی و بر و صدق و قال بالمال هکذا و هکذا رسول خدا فرمود ای معشر تجار شما فجار هستید مگر آنکس متقی خدا و نیکو و صادق باشد و بگوید بمال چنین و چنان است در الجنان مرویست قال یا معشر التجار هذا البیع یحضره اللغو و الکذب و الیمین فشوبوه بالصدقة ای گروه تاجران این بیعی است که لغو و دروغ و سوگند در او حاضر است و آن را با صدقه آمیز و آشوب بکنید در مجمع و الجنان و مبانی روایت کرده اند سئل النبی ای کسب الرجل اطیب قال عمل الرجل بیده و کل بیع مبرور یعنی از پیغمبر پرسیده شد که کدام کسب آدم اطیب است آنحضرت فرمود عمل مرد بدست خود و بیعی مبرور است ایضا و در همین تفاسیر از حضرت امیر و حضرت رسول است تسعة اعشار الرزق فی التجارة و الجزء الباقی فی السابیا یعنی نه عشر روزی در تجارة و عشر دهم در غیر آن از زراعت و غیره است در مبانی و صافی و کنز العرفان است ان الله طیب و لا یقبل الا الطیب یعنی بتحقیق خدا پاک است قبول نمیکند از ان مگر پاک را در امالی صدوق از حضرت ابو جعفر مرویست قال من اصاب مالا من اربع لم یقبل منه فی اربع من اصاب مالا من غلول او ربا او خیانة او سرقة لم یقبل منه فی زکوة و لا فی صدقة و لا فی حج و لا فی عمرة یعنی هر که را مالی از چهار صورت برسد و در چهار چیز مصرف کند خدا از و قبول نمیکند مالی بخیانت و بازی و قمار و جمیع انواع آن یا مالی بسود یا مالی بخیانت یا مالی بدزدی او را حاصل شده باشد در زکوة یا در صدقه یا در حج یا در عمره صرف کند خدا از و قبول نمی کند در هدایة الامة حر عاملی مرویست که حضرت صادق ع را پرسیده شد از مردیکه مالی را از عمل بنی امیه حاصل شده و او از ان تصدق بر فقراء و صله قرابت و حج می کند بعرض آنکه آمرزیده شود بآنچه کسب از مال حرام کرده بگمان منطوق به ان الحسنات یذهبن السیئات فقال علیه السلام ان الخطیئة لا تکفر الخطیئة و ان الحسنة تحط الخطیئة پس حضرت صادق ع فرمود در اصل آن مال حرام بذاته خطیئه است و خطا خطا را کفاره نمیشود و آنچه بذاته نیک باشد حسنه است پس حسنه حط گناه می کند در هدایة الامة مرویست قال ع لا یجوز فی اربعة الخیانة و الغلول و السرقة و الربا و لا یجوز فی حج و لا عمرة و لا جهاد و لا صدقة یعنی آنحضرت فرمود که چهار چیز در چهار چیز مجزی نیستند مال خیانت و حیله و دزدی و سود اگر صرف در حج و عمره و جهاد و صدقه نمایند و جزا برای اعمال بسبب صرف آن مال در آن ندارند و باین مضمون اخبار خاصه و عامه بسیار اند در مبانی مرویست قال النبی من اکل من کد یده مر علی الصراط کالبرق الخاطف یعنی پیغمبر فرمود هر که بکد یمین خود بخورد بگذرد بر صراط چون برق خاطف در الجنان مرویست قال اطلبوا الرزق من خبایا الارض یعنی پیغمبر فرمود طلب روزی کنید در نهان خانهای زمین در الجنان مالک دینار گفت که در توریة خواندم طوبی لمن اکل من ثمرة یده یعنی خنک آنکس را که از میوه دست خود بخورد در الجنان از جابر مرویست که رسول خدا در باغ ام معبد داخل شد پرسید که این را کافر نشانده یا مسلم ام معبد عرض نمود که مسلم نشانده پیغمبر فرمود که هیچ مسلمی درختی ننشاند و آدمی یا چارپائی یا مرغی از ان نخورد مگر آنکه برای او صدقه تا قیامت می نویسند در معالم روایت از انس کرده قال ما من مومن یغرس غرسا او یزرع زرعا فیاکل منه انسان او طیر او بهیمة الا کانت له صدقة یعنی پیغمبر فرمود نیست مومنی که بنشاند درختی یا زراعتی را که بخورد از ان انسانی یا پرنده یا چارپائی مگر آنکه برای غارس و زارع صدقه می نویسند در مجمع و الجنان و مبانی و معالم و در منثور مرویست قال ان اطیب ما یاکل الرجل من کسبه و ان ولده من کسبه یعنی پیغمبر فرمود بتحقیق پاک ترین ماکول آدمی از کسب خود من است و بتحقیق پسرش از کسب او هست در معالم مرویست قال ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من عمل یده و کان داود لا یاکل الا من عمل یده یعنی طعامی بهتر نیست مگر بکار دست خود و داود نه میخورد مگر از عمل دست خود در در منثور مرویست ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه و ان ولده من کسبه و لیس للوالدان یاخذ من مال ولده الا باذنه و الوالد یاخذ من مال ولده ما شاء بغیر اذنه یعنی اطیب آنچه آدمی

بخورد از کسب خود پس است وولد او از کسب او است ونیست برای ولد که بگیرد از مال پدر خود مگر باذن پدر وپدر بگیرد هر چه از مال پسر خود بخواهد د در حال
از عایشه رضی الله عنه مرویست قال الله کلوا من طیبات ما کسبتم واولادکم من طیب کسبکم فهم واموالهم لکم یعنی خدا فرمود بخورید از طیبات
آنچه کسب کردید واولاد شما از پاک ترین کسب شما اند پس اولاد واموال ایشان مر شما پدران راست د در وسائل الاحکام از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده ما فی الاعمال شیء احب الی الله من الزراعة وما بعث الله نبیا الا زارعا الا ادریس فانه کان خیاطا که نیست در اعمال تحصیل معیشت هیچ
شیء دوست تر از زراعت ومبعوث نکرد خدا پیغمبری را مگر زارع بود سوای ادریس چه او خیاط بود د در وسائل از حضرت امیر ع مرویست ان الله یحب المحترف
الامین یعنی خدا دوست دارد صاحب حرفه وکسب امین را د در وسائل مرویست که حضرت کاظم ع بدست خود کار زراعت میکردند رسول الله صلعم عمل بیده
وامیر المومنین ع وهو من عمل النبیین والمرسلین والصالحین وبتحقیق رسول خدا صلعم وحضرت امیر ع عمل بدست خود میکردند واین زمینداری عمل انبیاء و
مرسلین وصالحین است د در وسائل حضرت صادق ع فرمود انی اشتهی ان یرانی الله عز وجل اعمل بیدی واطلب الحلال یعنی خواهش دارم
که ببیند مرا خدای عز وجل که عمل بدست خود میکنم وحلال را طلب بکنم د در وسائل از حضرت صادق ع روایت کرده الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل
الله یعنی کوشش کننده روزی برای عیال خود چون مجاهد در راه خدا است د در وسائل از حضرت باقر ع مرویست من تناول شیئا من الحرام قاصدا
به من الحلال یعنی هر که تناول چیزی از حرام کند خدا برابر آن قطع کند از حلال او د در وسائل است قال النبی نعم العون علی تقوی الله الغنی وقال علیه السلام
نعم العون اصلاح المال یعنی بهترین عون بر تقوی خدا غنا است وبهترین عون اصلاح مال است **تنبیه** هرگاه این ثابت شد پس بدانکه شرائط نفقه
ومنفق ومنفق علیه اما نفقه پس او چند شرط دارد آ پاک ب حلال بالذات ج بالعرض نیز حلال وپاک باشد چه نجس عین خوک وسگ وغایط وبول بالذات نجس اند و
گاو موطوء انسان ومغصوب ومقمور وامثال آن حرام بالعرض اند قبول نیست د ردی در انفاق واجب بوجوب ودر استحباب مندوب نباشد ه مملوک و
جایز التصرف در آن باشد چه غیر مملوک وغیر جایز التصرف محسوب ومقبول نمی باشد **اما منفق** پس او نیز چند شرط دارد ا مومن محب اهل بیت باشد چه اعمال کافر
وغیر مومن باجماع است عمل قبول نیست ب باخلاص باشد چه از مشرک ومرائی ومسمع عمل باجماع امت قبول نیست ج بعد اعطا منان وموذی سایل نباشد
چه عمل مشروط بموافاة است د منفق بالغ وعاقل باشد چه از نابالغ ومجنون وسفیه ومحجور علیه ومغمی علیه اعطا نافذ وجایز نیست اما نائم در نوم علیه
اگر بحالة نوم بلا احساس کسی چیزی بدهد قبول وصحیح هست یا نه اصح آنست که همه اینها بعد افاقه وانتباه اگر اجازت واذن دادند ونیت کردند مجزی است
نه در این احوال ه حر باشد چه غلام وکنیز مالک نیستند ونیز اولاد وزوجه چه دائمی چه منقطعی از مال پدر وزوج بلا اذن ایشان داده نمیتوانند و سید ابن
طاوس فرموده بموجب انما الاعمال بالنیات صحت وبطلان عمل منحصر بر نیت است اگر بنیت قربت کرده محسوب است وبلا نیت اعمال فهی بیات در هیچ حساب
نیست ز معرفت اهل استحقاق داشته باشد چه اگر بغیر مستحق خصوص صدقات واجبه عمدا عالما بغیر مستحق مشروعی بدهد مجزی نیست ح منفق متقی
باشد چه از غیر متقی بمنطوق آیه انما یتقبل الله من المتقین یعنی از غیر متقیان خدا قبول نمیکند **اما منفق علیه** او شرایطی دارد آ در زکوات وکفارات
مسلم مومن باشد ب مستحق اخذ باشد چه غیر مومن وغیر مستحق باخذ شیء مالک وجایز التصرف در آن نمیشود بلکه رد آن برو واجب است ج علی الاصح بغیر
مؤلفة قلوب وبغیر رقاب یعنی غلام اگر عدول نباشد لکن اهل صلاح وحسن ظاهر در انفاق واجب داشته باشند اما در غیر واجب یا در خمس واجب صحت عقاید
وایمان ودین محمد بطریق اهل بیت اطهار علیهم السلام مشروط است اگرچه عدالت در آن شرط نیست ولکن متجاهر الفجور نباشند د مستحق در خمس غیر سید
هاشمی نباشد چه دهنده غیر هاشمی باشد یا هاشمی اما سید کسی است که اسناد سلسله پدری او الی الهاشم یا الی احد ائمه اهل بیت الرسالة علیهم السلام برسد ولکن
ظنا بلا معارضه اهل خبره وعدول اهل بلد چه نزد معارضه ونفی ایشان خمس دادن بایشان جایز ومجزی او محسوب نیست وباقی تفصیل این مسئله را از آیه
مباهله خواهی یافت ه در صدقات واجبه اخذ هاشمی وعلوی نباشد اگرچه دهنده هم علوی باشد چه این جمیع انواع صدقات وکفارات ومسند ورد اموال وحرک
ابدان اند باشرف الذوات که نبی ع وآل نبی ع واولاد ایشان باشند اکل آن جایز نیست بلی بغیر لاچاری وهلاکت اگر گرفته خود نخورد رد کند یا بمومن مستحق





غیر هاشمی بدهد **تنبیه** در واجبات اگر اعلانی بدهد ومنفق علیه متهم نشود برای ازاله تهمت منفق جایز است بغیر نیت ریا وسمعه اما در مندوبات
خفیة وسرا خصوص در شب تار بدهد نهایت بهتر وافضل وثواب بیشتر دارد واگر در زمان شریف چون لیلة القدر وشهر رمضان وجمعه وامثال آن
یا در مکان شریف چون کعبه ومسجد رسول ومشاهد ائمه ع وانبیاء ع وشهدا ع ومسجد کوفه وسهله وبیت المقدس ومسجد جامع ومساجد
بلاد خود بدهد یا بمستحقین شرفا از عرفا وعلما بدهد لامحاله ثواب بحدی زاید است که غیر خدا احصای آن نمیداند د در امالی صدوق مرویست
قال رسول الله صلعم من وصل احدا من اهل بیتی فی دار هذه الدنیا بقیراط کافیته بقنطار یعنی رسول خدا صلعم فرمود هر که وصل کی از اهل بیت من درین دنیا کند
بیک قیراط مکافات او بقنطار در مقابل او من بکنیم **اشکال** هرگاه بتکاثر اخبار خاصه وعامه ثابت گردید که غیر حلال غیر مقبول است وهیچ عملی با آن درست
وصحیح نیست پس اگر عینا مثلا از پول زنا یا از پول ربا یا از پول مظلوم ومقهور یا افمار که از مسلم گرفته باشد یا از مال خیانت ودزدی وپول شراب
وخوک ومال مغصوب ومسروق مثلا مسجدی ساخته او را در شریعت مسجد گفته میشود یا نه وبر اول او مسجد نیست زیرا که آنچه ساخته شد اتفاق محلل نیست
وبنا بر ثانی در عرف آنرا مسجد میگویند پس نماز بر همین نماز والقا وانهدام وغیر احترام آن جایز هست یا نه **جواب** حقیر درین مسئله نظر وتامل دارم بفقهاء
عظام باید رجوع کرد الا انقدر که آنکه اصلیت وعینیت آن معلوم نباشد در اطلاق اسم مسجد بر آن ودر صحت نماز ایشان در آن بظاهر اشکال داشته باشد
ثم الله اعلم البته از اماکن واعمال وافعال متجاهر الفسوق والفجور اجتناب احوط است **تنبیه** اگر این همه انواع از مسلمانان گرفته باشد پس
رد آن بخود ایشان عینا والا بورثه ایشان والا بحاکم متدین الشریعة رد مظالم کند واجب است تا بری شود والا بری نمیشود وبراه معلوم دادن بصور
مزبوره است چنانچه در هکذا یه لامنه حرحاطی مرویست که شخصی از ایشان از کاتبان ومنشیان بنی امیه شیعه بود از قرآن بحق ناطق حضرت صادق علیه السلام پرسید
که من در دیوان این قوم بودم مال دنیا را بسیار حاصل نمودم اغماض در مطالب خود کردم پس آیا برای من مخرجی وراه خلاصی هست یا نه قال الصادق ع
ان فعلت الک تفعل قال افعل قال ع فاخرج من جمیع ما اکتسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیهم ومن لم تعرف تصدقت بهم وانا اضمن لک
علی الله الجنة خلاصه حضرت فرموده اگر بگویم میکنی عرض نمود میکنم حضرت فرمود جمیع آنچه از دیوان تحصیل کردی بر آر وهر کدامی را شناسی با ورد کن وهر که را
نشناسی بنام او تصدق کن وصدقه ده در راه خدا ومن ضامنم تو نزد خدا بدخول جنت وجمعی از فقها میفرمایند پس از تصدق اگر اهل حقوق پیدا شوند
حقوق خود را بخواهند داد آن واجب است چه ایشان اجازت واذن تصدق کردن نداده بودند تدبر تفهم نعوذ بالله من شرور انفسنا **بحث رابع** آیا
تیمموا با دغام تا در تا است زیرا که در اصل بدو تا یکی از مضارع حاضر دیگر اصل از تفعل است یا بلا ادغام وبحذف یک تا چون تنزل الملائکه در قرآن
دو قول است اول قراءة ابن کثیر فقط است ثانی مختار باقی قراء است وهمین خلاف در اخوات این مثال گردند وآن نزد طبرسی وشیخ المشایخ و
بغوی وغیرهم در کل قرآن سی ویک جا ونزد دارای بیست وسه جا است چون لا تفرقوا وتناهم وتعاونوا وتعالوا وتفرق بکم وتلقف وتولوا و
تنازعوا وتربصون وفان تولوا ولا تکلم وتلقونه وتبرجن وتبدل وتناصرون وتحسبوا وتنابزوا ولتعارفوا وتمیز وتخیرون وتلهی وتلظی
وتنزل الملائکه وغیر ذلک وفی از علما صرف چون ابو علی فارسی میگوید ادغام اصلا جایز نیست والا واجب باشد که بسبب اسکان تا در اول همزه مکسوره
چون ادادانه آورده شود آیا تا اول ساقط می شود یا ثانی در صرفیان دو قول است نزد سیبویه ثانی ساقط واسقاط اول غیر جایز زیرا که
علامت مضارع است نزد فول هر کدام که ساقط کرده شد دیگر بجای او قایم می شود قول سیبویه اقوی است **بحث پنجم** آیا تیمموا ماخوذ
من الام بمعنی قصد است یا تیمموا بضم تا وکسر میم اول از باب تفعیل بمعنی توجهوا یا تیمموا است اول قول ابن مسعود وقراءة او ثانی
قول وقراءة ابن عباس است ثالث قراءة عامه ومعنی در لغت آن ولکن اصل تیمم تامم بود یا بدل از همزه است پس اهل لغة در معنی آن خلاف
کردند در مجمع تیمم بمعنی تعمد باشد چنانچه شاعر گفته فعمدا علی عینی تیممت مالکا در مجمع والجنان کبیر امت الشیء وتیممته وامّمته و
وتیممته همه اینها بمعنی قصد وارده باشند چنانچه اعشی گفته شعر تیممت قیسا وکم دونه من الارض من مهمه ذی شرف بمعنی قصدت او عمدت ع امام از اینجا

حلیت در مظالم
تفحص از منشیان
مر سید صادق علیه السلام

بمعنی قصد است زیرا که مقصود ماموم در افعال و اقوال نماز می باشد و در مجمع امام نیز بمعنی خیط بنا است زیرا که اعتماد بنا بر خیط میشود و امام معتمد خلق و ممدوح و الیه میباشد و در شریعة نزد امامیه امام عبارت است از احد شخص انسانی خاص از ائمه اثنا عشر از عترة محمد علیه السلام بریاست عامه الهیة در امور عامه دین و دنیای کافه امت من الله بجای نبی و بنیابة او مشرف شده باشد و نزد کافه سنیان کدام آدمی رئیس کافه خلق که متصرف عامه امور ایشان بغیر امر خدا و غیر رسول بجای رسول از جانب بعض یا کل یا احاد امت مقرر شده باشد اما در فقها پس نزد امامیه عدل صحیح الولادة و العقیدة متصف بعدالت ظاهریه و بمسائل ضروریه شرعیه مقتدای در نماز برای نماز گذاران باشد و نزد فقهای سنیان اگرچه جاهل از ضروریه مسایل و از عقاید صحیحه غیر عادل اگرچه فاسق و فاجر اگرچه الحال تو مسلم شده مقتدای ماموبین در نماز باشد چه در عقاید نسفی و شرح آن می گویند صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز بخوانید عقب هر نیک و بد و بر همه تعریفها متابعت امام در همه افعال و اقوال نماز چه واجب چه مندوب واجب است و تیمم نماز بر قول ابن سکیت ماخوذ از معنی قصد است و بعد آن بکثرت استعمال علم بر طهارة خاکی شده و آن بجهت عذر شرعی از استعمال آب در وضو یا در غسل اما یک ضرب در وضو برای وجه و یدین و دو ضرب در غسل یکی برای روی دیگر برای یدین یا دو ضرب بر خاک برابر کی علی خلاف فیه احدهما للوجه ثانیهما للیدین اما خبیث از خبث یخبث خبثا فهو خبیث ردی و زشت و پلید از هر شی و آنچه از نقره و آهن بگیر کنا فتش جدا شود و اصل باب رداءة است و در شریعة حدث و خبث در طهارت فقهاء استعمال کرده اند و فرق در آنها اینست که در حدث بعد صدور آن مصلی محتاج بطهارة ذی نیت است چون وضو و غسل و تیمم بعد ظهور احد نواقض آنها و بحصول خبث یعنی بحصول پلیدی محتاج در ازاله آن بسوی طهارة بلا نیت چون تطهیر جامه و بدن و ظرف است اما اغماض در لغت غمض بصر و اطباق جفن بر جفن و فرو نهادن و بستن چشم باشد از غمض یغمض غموضا و غموضة و غماضة بمعنی خفا و ذهاب باشد و اصل باب خفا و ستر باشد و اغماض فی البیع حط قیمت بر اعیب باشد و غامض خلاف واضح باشد و کلام غامض خفی الادراک و المفهوم باشد آیا در اینجا تغمضوا بفتح تا و ضم میم است یا بفتح تا و کسر میم اول قراءة بعضی علما ثانی قراءة حسن است و تغمضوا از تغمیض قراءة قتاده برای معنی مبالغه و بصیغه مجهول قراءة ابو مجاهد بمعنی الا ان تغمض لکم فیه باشد بحث خامس ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه آیا خطاب لا تیمموا بمنفقین است یا بگیرندگان یا بهر دو فریق مختار احد فریقین و مبین ظاهر قران است که مخاطب دهندگان اند و در لستم باخذیه خطاب بگیرندگان است و ضمیر منه راجع الی الخبیث المکسوب و المخرج من الارض است چه حرام باشد چه ردی علی ما قررناه و از لفظ و لستم جمله حالیه است یعنی ای نفقه دهندگان قصد و اراده دادن حرام و پلید و زشت در راه خدا مکنید از آنچه انفاق میدهید و حال آنکه نباشید شما گیرنده حرام و ردی و مفسرین در اینجا توجیهات گردند نزد بعضی بر و لا تیمموا الخبیث کلام تمام شد و استیناف کلام از منه تنفقون بصورت استفهام توبیخ و تقریع و تنکیر باشد پس تقدیر چنین شد منه تنفقون مع انکم لستم باخذیه الا مع الاغماض آیا از خبیث انفاق می کنید باوجود آنکه شما گیرنده آن نمی باشید مگر با غماض و این را فخر رازی و سعود نقل کرده اند نزد بعضی اتمام کلام بر الا ان تغمضوا فیه باشد پس در اینجا حذف الذی است پس تقدیرش چنین می باشد و لا تیمموا الخبیث منه الذی تنفقون و لستم باخذیه الا با غماض یعنی قصد خبیث از مکسوب و مخرج من الارض مکنید از آنچه انفاق کنید و حال آنکه نمی باشید گیرنده آن مگر با غماض و این را نیز رازی نقل کرده در تبیان از ابو مجاهد نقل کرده ای گیرندگان قصد گرفتن نفقه خبیث مکنید مگر آنکه پوشانیده شود خبث و حرمت یا ردائه در آن مرتکب اند نزد بعضی صدقه مدهید خبیث را و اگر داده پس شما گیرنده آن اگر بر وجه محبت و مساهله و استحیا و غیظ این منقول از براء بن عازب است نزد بعضی اگر کسی را بر کسی حقی باشد و خبیث بدهد و او بگیرد مگر آنکه از حق خود اغماض کند یعنی ترک کند و از آن بگذرد این را در الجنان از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده و نزد ابن عباس اگر از تو بر کسی حقی و دینی باشد تو خبیث بعوض آن بدهد نگیری مگر آنکه نقصان قیمت را وضع کنی یعنی ردی را قیمت مقرر نموده پس آنچه از جید قیمتش کمی کند از او وضع و ترک کنی و بحساب نیک بستانی نزد حسن و قتاده که اگر چنین جنس ردی را در بازار می فروشند بنرخ جید نگیری مگر آنکه بر تو ظلم کنند و همین منسوب بابن عباس و زجاج است نزد شیخ مقداد بهیچ حال نباشید شما گیرنده خبیث و جایز نیست

در بعض احکام امام اصل و جماعت مختلف بین علماء امامیه

بشما اخذ



بشما اخذ و تصرف در آن علی کل حال مگر آنکه مساهله و مسامحه در دین خود بعدم قیام او امر و نواهی آن نمائید امر حرام کنید و حرام را بگیرید و این اوجه الوجوه است نه آنرا ظاهر لفظ قران و نه معنی آن رد میکند در معالم و الجنان و در منثور آرند از خدا نقل کرده اند ای بنی آدم بعوض حقوق جید خود ردی نمیگیرید و بآن راضی نمیشوید در بین خود این انفاق و صدقات حق من است فکیف ترضون لی ما لا ترضون لانفسکم پس چگونه راضی می شوید بنقصان حق من بجیز که راضی نمیشوید برای خود در شیخنا المشتاق و ثعلبی از خدا نقل کرده اند که می فرماید اصحاب صدقات شریک شما در ارزاق و حاصل اند پس احد شریک چگونه برای خود جید بگیرد و بشریک خود ردی بدهد بلی کل مال شما اگر ردی بر آمد بشریک خود دادن در آن وقت اگر از همان مال ردی بدهی عیب ندارد در در منثور از ابن منذر روایت کرده قال لدرهم طیب احب الی من مائة الف درهم و قرء یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم الخ یعنی هر آئینه یک درهم پاک و نیک دوست تر است بسوی من از صد هزار درهم و میخواند آیه انفقوا من طیبات ما کسبتم را در اخبار خاصه و عامه مرویست که اگر از محبوب ترین مال طیب خالص اعلی باخلاص در راه خدا می دهد بقدرت بالبیک عبدی در از می شود و اول بدست قدرت خدا می رسد بعد آن بدست فقیر می افتد در خبر است لهذا مستحب است پس از دادن آنرا معطی بوسه کند و باز بفقیر بدهد حکایة نهادن سلمان فارسی و ابوذر در امالی صدوق العلماء باسناد روزی حضرت سلمان فارسی جناب ابوذر را دعوت نمود پس جناب ابوذر حاضر شد بمهمانی سلمان روایت کرده پس سلمان دو قرص نان پیش کرد و ابوذر هر دو قرص را بدست خود می گردانید پس سلمان گفت ای ابوذر چرا نان ها را دست بدست میگردانی ابوذر گفت خفت ان لا یکونا نضیجین فغضب سلمان من ذلک غضبا شدیدا یعنی می ترسم و می بینم که مبادا سوخته یا خام میباشند در خبر دیگر است مغز آنها خام بود و ترا وت درون بیرون نمودار بود پس سلمان از این قول بغایت غضب شدید آمد و فرمود ای ابوذر چه جرات کردی که اینها را میگردانیدی قسم بخدا در همین نان آب اثری و عملی کرده و آن آب تحت عرش بوده و در آن عمل و کار ملائکه کردند تا آنکه او را بباد القا کردند و در آن باد هم عمل خود کرده تا آنکه باو را بر انداخت و ابر هم در آن کار خود کرده تا آنکه بسوی زمین آمد و آن بصورت باران بزمین رسید و در آن رعد و برق و ملائکه نیز کار خود کردند تا آنکه هر قطره را بجای خود رسانیدند و زمین هم در آن عمل کرد و چوب و آهن قلبه هم باد و گاو در آن کار کردند و سنگ آسیا هم و هیزم و نار در آن نیز کار کرده و بعد آن خمیر شده و در آن نمک هم رسیده و چیزهای دیگر بغیر این و اکثر آن را شمار کرده نمیتوانم پس تو چگونه اینها را در تصور نیاوردی و بدست گردانیدی چون متعجبانه واعجبه شکر اینها چگونه بر می آئی فقال ابوذر الی الله اتوب و استغفر الله مما احدثت والیک اعتذر مما کرهت پس ابوذر گفت بسوی خدا توبه میکنم و از خدا طلب مغفرة میکنم از آنچه کردم و بسوی تو عذر میکنم از آنچه مکروه تو گردید در مکاسب هدایة الامة حر عاملی روایت کرده که بعض شیعه بحضرت صادق علیه السلام عرضی فرستاد که من مبتلا بولایت اهواز شدم برای ما بنویس آنچه رائی داری پس از جمله آنچه حضرت باو نوشت اینست که بترسی از سعاة یعنی کوشندگان بهر مردم نزد سلطان و از نمامان و از صحبت ایشان اما آنکس که موانست تو با او باشد او مرد ممتحن و مستبصر با خبر از احوال دین تو و مثبه تو باشد مخالف مغل و ایاک و ان تعطی درهما او تخلع ثوبا او تحمل علی دابة فی غیر ذات الله لشاعر او مضحک او ممزح الا اعطیت مثله فی ذات الله و لتکن عطایاک و خلعک و ما اردت ان تصرفه فی وجوه البر و النجاح و الفطرة و الصدقة و الحج و المشرب و المأکل و الکسوة التی تصلی فیها و تصل بها من اطیب کسبک و اجتهد ان لا تکنز ذهبا و لا فضة الخ یعنی و بسیار اجتناب کن و پرحذر باش از آنکه بدهی درهمی یا خلعتی یا حیوانی را در غیر ذات الله بشاعری یا بخنده دهی یا با اهل مزاح اگر دادی پس مثل آن از طیب در ذات الله بفقرا و عدول مخلوق مؤمنین بده و آنچه اراده کنی که صرف نمائی در وجوه نیکی و فلاح و فطرة و صدقه و حج و مشرب و ماکل و پوشاکیکه در آن نماز بخوانی و توسل نمائی بآن از پاک ترین کسب خودت باشد نه از مظالم و حقوق مردم چه آن عمل و عبادت تو صحیح نیست جد و کد کن که ذخیره از چنین مال نکنی طلا و نقره را تا آخر حدیث سوال بین بنا بر این نهی که حرام و گناه است بیع و شرای غلام و کنیز کفار و عتق آنها جایز نباشد زیرا که بالضرورت کافر و کافر غیر طیب و بالنسبة غلام مؤمن خبیث یعنی ردی هم است جواب در فقها در این مسئله دو قول است نزد آنکه مراد از خبیث خاصة انفاق ردی است پس اشترا و عتق او جایز است و نیز این انفاق نیست و آن قسم کفارات است و قسیم مغایر اوست باو دو حیلها

حکایت سلمان فارسی و ابوذر با رسول

حدیث در تقسیم مال

دراین تأمل بخشیده جازم **ا** برای آنکه حقیر اثبات کردم که خبیث بر غیر حلال و بر رذیل و ردی اطلاق میشود **ب** مرویه کافی در تزولش **ج** او برای آنکه
امر وارد باتفاق است عامه و انفاق بذل مال است و عتق غلام بالضرورت بذل مال است **پس** باید اطلاق انفاق در اعتاق صادق آید **د** وقوع عتق
قسیم انفاق خاصه هست مستلزم نیست که از انفاق عام باشد **ه** و نیز بودن کافر باخذ معیبین منظور در اینجا ممنوع است و الا بیع و تملک آن نیز حرام
شود و تملک آن **بل** بیع آن باجماع واقع است **بحث سادس** واعلموا ان الله غني حميد هرگاه بالا امر و نهی در انفاق ذکر کرد متصل بآن واعلموا
الخ بصورت تنبیه ذکر فرمود تا دو جو باید انند و تبدل و تخلف ننمایند **پس** مفسرین وجوه دارند **نزد** بعضی و بدانید ای دهندگان و گیرندگان که بتحقیق خدا
بی نیاز از صدقات طیب و غیر طیب محمود مطلق است حاجتی بوجه من الوجوه ندارد **نزد** بعضی خدا غنی از صدقات ردی است که نمیگیرد و محمود یعنی همه افعالش ستوده
است **نزد** بعضی خدا غنی بالذات حامد سعی شما در افعال محمود است **نزد** بعضی مستحق حمد است **نزد** بعضی مستحمد الخلق با آنچه میدهد ایشان از
ابداع و خلق می نماید نعمات لا تعد را محض برای بندگان **تنبیه** اهل اسلوب میگویند که حمید در اینجا انسب است از حلیم و علیم و اینها را اگر در کلام درج
می فرمود مطابقت در نظم و اسلوب نبود **و در آیه** دلالت است که بندگان فاعل مختار اند و الا ما کسبتم و لا تیمموا و لستم باخذیه نمیفرمود ثم الله اعلم

**قوله تعالى الشيطان يعدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء والله يعدكم مغفرة منه وفضلا والله واسع عليم**

**ترجمه** یعنی خدا هرگاه بالا ذکر نفقه کرد عقب آن تنبیه از منافی و از سبب آن میکند که شیطان ابلیس و تلبیس است می ترساند شما را **لهذا**
در وقت انفاق وعده میدهد شما را و بخیال شما می اندازد فقر را و جلوه میدهد آزار در انظار شما و امر میکند شما را بایجاد تصورات و القاء خیالات و وسوسات
بعمل معاصی از جمله آن بخل و تبدیل جید بردی است و خدا وعده می دهد شما را بآمرزش و مغفرت گناهان و از جمله آن انفاق مال طیب و جید در راه خدا و وعده
می دهد افزونی شما در دنیا بزیادتی مال و در آخرت بزیادتی اجر و ثواب دایم و خدا واسع الملک و الفضل و العطاء دانا بنیات و اعمال عمل کننده گان است
**و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** شیطان از شطن بمعنی تمرد اسم تمرد و بعد و منفی باشد **پس** علم را ابلیس گردیده و در مجلد اول تفصیل
ذکر شد که او حیوان ناری است متولد بلا توالد و تناسل از محض نار چون آدم از محض خاک و لایکه از محض نور و بعضی از هوا بلا واسطه و لا تناسل
متکون شده **لهذا** از انظار اعیان انسانی مستور و مخفی می ماند **اما وعد** قولی موضوع برای خیر و شر هست لکن بکثرت استعمال اغلب وعد
بخیر و وعید بشر می شود **در الجنان** فرموده وعده مطلق در کلام مذکور است استعمال او در خیر می شود و استعمال وعید مطلق در شر چنانچه وعدته یعنی بالخیر و اوعدته یعنی
بالشر مستعمل است **در مجمع** است وعدته الخير و وعدته بالخير وعدا و عدة و موعدة و موعدا و موعودا و موعودة **و فرق** در بینها آنکه وعید مختص
در شر و وعده مشترک در خیر و شر هر دو است و لکن بتقیید ممتاز میشود سوای آنکه اطلاق وعده مقتضی و مختص بخیر است **اما وعده** در عرف اخبار بما سیکون
از جهة مخبر مرتب بر شئی از زمان یا غیر آن **پس** اگر مشتمل خیر بود وعده است و اگر مشتمل شر بود وعید است **اما فقر** در لغت حاجت ضد غنی باشد از فقر یفقر فقرا
فهو فقير وافقره الله افقارا وافتقر افتقارا و فقیر فعیل بمعنی مفعول چون مفقور باشد ماخوذ از فقار استخوان مهره دار پشت است از ابتدا گردن تا مقعد و آنرا خرزة الظهر
می نامید و واحدش فقره باشد **و ذو الفقار** علی انجاست چه در او فقار چون مهره پشت نمودار بود **آیا** ممنوع باری گود یا آدمی درست در آن دو قول است
در او ایل گذشت و برای آدمی حاجت را بالفقیر نامیدند که حاجت و قلت معیشت کانه استخوان فقارش مکسور ساخته یعنی تعذر مراد است که باو نیل مقصود نمیشود
**شعر طرفه** لستاني برهون فقر **و فقره** بکسر اول از اینجا بمعنی قطعه کلام باشد چه معیش تمام با بیانه و جمعش فقرات باشد **و در عرف** فقیر شخص
و الحال و مضیوع المعیشت بقلت مال و المعرف باشد و جمع فقیر فقرا باشد **اما فحشا** جمع از فحش یفحش فحشاء فهو فاحش یعنی هر بدی که تجاوز
از حد کند و از اینجا قول طرفه است عقیلة المال الفاحش المتشدد بمعنی الذي جاوز الحد و زنا و بخل را فحش نیز میگویند **علی بن عیسی** گفته فحشا



معاصی باشد و برای آن بخیل را فاحش نامیدند که صفات محاویج میدهد و سوال فقرا را رد می کند **بحث ثانی** الشيطان يعدكم الفقر شیطان
وعده فقر و حاجت بشما می دهد **مفسرین** در اینجا در شیطان ملعون خلاف کردند **نزد** بعضی عزازیل معروف بابلیس که جن متمرد باری باشد **نزد** بعضی
همه شیاطین و احزاب ایشان باشند **نزد** بعضی شیاطین الجن و الانس باشند **نزد** بعضی نفس اماره باشد چه او نمیخواهد دادن شی و اندیشه پیدا می کند بحصول فقر و فاقه
**لهذا** دهنده از دادن بر می گردد و اگر داد طیب نمیدهد **بل** خبیث میدهد **نزد** بعضی عموم و آن ممکن و اولی است **اشکال** شیطان عند الاعیان مشهود نیست
و ایعاد و وعد چگونه بآدمی میکند و وعده اطلاق نمیشود مگر بر آنچه بزبان تلفظ کرده شود و در اینجا نه لفاظ است و نه لفظ و نه صوت و نه کلام و نه
مسموع میشود و اگر مراد تخیلات است آنرا وعده و خیال را واعد نامیدن خلاف موضوع و محسوس است و آنرا مستلزم شیطان و شیطنت و
وعد و وعید و امر و نهی او نامیدن سفسطه غیر معقول است **جواب اول** شیطان حیوان ناری یا هوای عقلا جایز نقلا و باجماع انبیاء ثابت موجود است
**پس** اهل ادیان را از اعتقاد و تصدیق چاره نیست و آن منافی عقل هم نیست **پس** اگر بمصلحت مستور اعیان انسانی در عالم تکلیف باشد اشکالی عاید
نمیشود **جواب ثانی** لا نسلم که در وعده و وعید تلفظ بکلام شرط است چه آنچه در عقل و قلب بعد تعقل و تدبر مستقر شود او نیک یا بد باشد **پس** در قلب و عقل عند
الادراک و التحصیل مقابل بر یکی مدح و ذم بالضرورة است و بهمان مدح و ذم وعده و وعید است نزد این مدعی عقل موعودات عقلی معقول باشد **جواب ثالث**
نزد اهل ادیان انسان نوعی و شیطان و جن نوعی دیگر بر یکی حقیقتی و ماهیتی و کلامی مطابق حال نوعیه خود دارد **پس** شیطان اگرچه نوعی دیگر مستور الاعیان و عند
والیعاد و امر و نهی نحو خود در تکلف دیگری می کند اگرچه انسان بجهة مباینه از و نشنود و نه بیند و لکن مخبر صادق که خدا و رسول باشد بعد اثبات نبوت خود داده است
خبر از وعد و وعید و امر و نهی شیطان داده **پس** حق و صدق و تصدیق لازم نه خلاف موضوع و نه سفسطه لازم می آید **جواب رابع** حرکات و سکنات
و ارادات انسانی منتهی میشوند بعلوم و ادراکات و تصورات و انها خالی از ین بنسبت یا خیر یا شر **محقق** است **پس** این در جوهر نفس انسانی باسباب خارجه حاصل میشوند
اگر اینها خود بخود حاصل شوند دور و تسلسل لازم می آید این هر دو محال است **پس** واجب گردید که اسباب منتهی الی المسبب شوند و مسبب حسن و قبح واحد تعالی
جایز نیست زیرا که لازم می آید که در یک حال مرید ضدین و آن نیز قبیح است بر تعالی روا نیست **پس** لازم شد که مسبب حسن خدا و مسبب قبیح شیطان است
**پس** آنچه القا از قبیح شود وسوسه شیطانی است و آنچه از حسن القا شود الهام رحمانی است چه بواسطه جوارح چه بواسطه ملائکه چه بلا واسطه **پس** از شیطان
وسوسه و از خدا الهام باشد و این هر دو را بحسب مقامات افعال تعبیر بجای بوعد و بجای وعید و بجای امر و بجای نهی میشود **بحث ثالث**
يأمركم بالفحشاء **نزد** بعضی شیطان وسوسات می کند مفاد آنها امر بفعل معاصی و ترک طاعات باشد **نزد** بعضی شیطان نزد اراده عطا فقر بنظر جلوه می آرد
و امر بخل می نماید **نزد** بعضی در ابتدا ارادہ حاجت و فقر در قلب تصویر می آرد **پس** از تقدیم آن اغرا او بخل میکند **پس** بحصول آن تارک زکوات
و صدقات و نذورات و نفقات و دیات و صلات ارحام و قروض میشود چه در ابتدا این مقدمه جلوه میدهد فقر را و انتهایش بخل است **پس** آن مصروف تجاوز
و ترک حدود الهی میشود **لهذا** بخل را در فحش شمرد **سوال** چگونه تمیز میشود که آیا این امر من الله هست یا من الشیطان چه آنچه در قلب ناشی شده
ممیز در آن وقت مفقود است **جواب اول** باستمداد عقل ممتاز میشود که **آیا** بالفعل **یا** بالقوه مآل این فعل نیک است یا بد اگر نیک معلوم شد **پس** بداند که امر من الله
است چه او تعالی امر بقبیح نمی کند **پس** ثابت شد بمعنی الهام که القا خیر در قلب عیب باشد و اگر بد بود **پس** از شیطان و همان وسوسه از آن ملعون می باشد **پس**
وسوسه القاء شر در قلب مخبر باشد **جواب ثانی** در مروی ابن مسعود **در کبیر** است ان للشیطان لمة وهي الايعاد بالشر وللملك لمة وهي الوعد بالخير
فمن وجد ذلك فليعلم انه من الله ومن وجد ذلك فليتعوذ بالله من الشيطان الرجيم وقرأ هذه الآية یعنی برای شیطان لمه است و آن کنایه
از مس قلب بالقاء چیزیست **پس** آن لمه اگر از شیطان باشد و آن ایعاد آدمی از خیر بسوی شر و غیر باشد و اگر آن لمه از ملک است **پس** او وعده بخیر و بعد از
شر است و همچو مروی **در مجمع و مبانی** از ابو عبد الله است **و در کبیر** از حسن بصریست هر که بخواهد مکان و دو نو شیطان بنز خود به بیند **پس** تأمل و تدبر
در آن کند اگر میل منکر بود **پس** بداند که از مکان و دو نو شیطان است و اگر میل بحسن و خیر یافت **پس** بداند که از خدای رحمان است ثم الله اعلم **بحث ثالث**

والله یعدکم مغفرة منه وفضلاً در همین انفاق که شیطان از روی عداوة قدیمی بشما وعده فقر وامر بجل میکند دران انفاق طیب وحید جل علی کل حال خدا وعده میکند بشما در آخرت ستر گناهان وعفو آن و در دنیا بزیادتی نعمات وعمر بانفاق آن از جانب تعالی **در مجمع** و**مبانی** از ابن عباس است اثنان من الله واثنان من الشیطان واللذان من الله المغفرة علی المعاصی والفضل فی الرزق واللذان من الشیطان الوعد بالفقر والامر بالفحشاء یعنی دو چیز از خدا و دو چیز از شیطان اند وآنچه از خدا است او عفران معاصی و زیادتی در رزق است **اما** آنچه از شیطان است او وعده بفقر وامر بفحشاء است **در مجمع** و**مبانی** از حضرت صادق ع مرویست للشیطان لمة وللملک لمة فلمة الشیطان وعده بالفقر وامره بالفحشاء ولمة الملک امره بالانفاق ونهیه عن المعصیة برای شیطان لمة است و برای ملک لمة است **المة** شیطانی وعده بفقر وامر بفحشاء ولمه ملک امر بانفاق ونهی از معصیت است وخاصه وعامه منهم **رازی** و**نیشاپوری** و**دیلمی** روایت کرده‌اند قال صلعم ان الملک ینادی کل لیلة اللهم اعط کل منفق خلفا وکل ممسک تلفا یعنی پیغمبر ص فرمود بتحقیق ملکی ندا می کند در هر شب بار خدایا بده هر نفقه دهنده را خلفی و هر ممسک وبخیل را تلفی **در معالم التنزیل** مرویست قال صلی الله علیه واله وسلم ان الله تعالی قال یا ابن آدم انفق انفق علیک یعنی خدا می فرماید ای پسر آدم نفقه ده نفقه برتو میدهم بر تو **در معالم** از اسماء مرویست قال النبی ع انفقی ولا تحصی فیحصی الله علیک ولا توعی فیوعی الله علیک یعنی پیغمبر ص فرمود نفقه ده ای اسماء احصار مکن آنرا خدا احصا میکند بر تو و در انگاه مکن خدا انگاه می کند بر تو **در ارشاد دیلمی** از رسول خدا مرویست من اکرم الضیف فکانما اکرم سبعین نبیا ومن انفق علی الضیف درهما فکانما انفق الف دینار فی سبیل الله عز وجل یعنی هر که اکرام مهمان کند کانه اکرام هفتاد پیغمبر را کرده و هر که یک درهم انفاق مهمان کرد کانه انفاق هزار هزار دینار در راه خدا عز وجل کرد **بحث رابع** والله واسع علیم گویا این فقره بیان علت غفران وفضل است که خدا مالک الملک فراخ عطا دانا باحوال سخیان وبخیلان در خزاین وملک او بکثرت عطا نقصی وکمی نمیشود **نزد بعضی** که خدا اعطی کثیر العطا وعالم باهل استحقاق است **پس** عطا بای او تعلق بمستحق معلوم می کرد **تنبیه** آیه دلیل است که خدا غفور ذو الفضل العظیم **و** غرض در ایجاد عباد ایصال انعام وافضال است نه عذاب **و نیز** دلیل است که سفل ومغوی خلایق ابلیس است نه خدا العیاذ بالله **پس** قول جبریه باطل گردید **قوله تعالی**

## یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشَاءُ وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۝

**ترجمه** یعنی میدهد خدا حکمت علمی وعملی وانفاق کسی را که بخواهد تا بداند گفتار وکردار ورفتار نیک را چه اگر آدمی مصارف حقه شرعیه را نداند از طیبات اگر کل دنیا را انفاق کند هیچ نداده وقابل هیچ عوض نیست وهر کس را خدا حکمت ودانش داد **پس** بتحقیق داده شدا و را خیر کثیری چه مال دنیا را بقلت یاد فرموده قل متاع الدنیا قلیل وعالم باعمل را بخیر کثیر یاد کرده وثیت گفته **پس** باید کل عالم که تتبع خیر کثیر نمایند و او عالم است و عالم را لازم نیست که ملازمت اهل دنیا کند وعزت دین را بحیثیه دنی قلیل دنیای ضایع سازد وداغ خدمت ایشان بر جبین خود بگذارد واز انجا مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده

**شعر** رضینا بقسمة الجبار فینا ‖ لنا علم وللاعداء مال ‖ فان المال یفنی عن قریب ‖ وان العلم باق لا یزال

یعنی ما راضی بتقسیم خدای جباری ما شیم چه داد ما را علم دین ودنیا وباعدا و دشمنان خود مال دنیا را وتحقیق مال در معرض فنا در عنقریب زمانست واما بتحقیق علم باقی بلا زوال است انتهی بعد ان خدا فرمود در نیابند و پند نگیرند باین مواعظ **یا** باین حکمت مگر خداوندان عقول صافیه وذکیه زاکیه چه مثل مشهور است هر که سخن در یافت دریافت **بدانکه** هرگاه حال شیطان وملاطفه خود بالنسبه بندگان ذکر نمود **پس** متصل بان ذکر حکمت ودانش نمود تا همه حرکات وسکنات شان بدانش باشد **و در تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** آیا من یؤتی الحکمة بکسر تا است **یا** بفتح تا بصیغه مجهول هر دو تقدیر از باب افعال است در قراة دو قول است **اول** قراة یعقوب است بر تقدیر یؤتیه الله الحکمة وفاعل آن خدا باشد وهمین قراة اعمش است **ثانی** قراة باقی قراء ومفعول اول را او مضمر با





بسوی من باشد **اما حکمت** ماخوذ از حکمت بمعنی لجام فرس یعنی علمیکه عالم آن منع از فعل قبیح واز اراده آن و فهم معانی باشد **شیخ المشایخ** نقل فرموده که اهل لغت گفته‌اند بر فصل جزال قول وفعل باشد واصل او از منع باشد واز همین حکمة الدابه باشد **و فخر رازی** گفته اما حکمت یعنی فعل صواب است و لکن در حد آن گفته شده که تخلق باخلاق خدا بقدر طاقت بشریه مهما امکن باشد واز اصطلاح فلاسفه بالتفصیل در مجلد اول وثانی ذکر شد **بحث ثانی** یؤتی الحکمة من یشاء یعنی خدا میدهد حکمت ودانش را بهر کس که میخواهد ومفسرین در این حکمت خلاف کرده‌اند **نزد** ابن عباس وقتاده وابو العالیه علم قرآن از ناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه ومقدم ومؤخر وحلال وحرام وامثال وقصص ولوازم آن باشد **نزد** ضحاک خود قرآن وحفظ وفهم معانی او باشد **چه** در قرآن صد ونه آیه است از ناسخ ومنسوخ وهزار آیه در حلال وحرام ودر هیچ مومن را جایز نیست که انها را نداند و تا بینا از ان باشد وترک تحصیل آنها نماید وچون خوارج نهروان جاهل وبی بهره در قتل مومنان نمایند چنانچه **در معالم** و**در منثور** و**الجنان** مذکور است **نزد** مجاهد علم فقه وهمین مروی از حضرت ابو عبد الله الصادق ع است **نزد** ابن نجیح مراد اصابه قول وفعل است چنانچه بگویند یا بکنند یا بفهمند صواب وحق باشد **نزد** ابن زید عقل است **نزد** بعضی معرفت الله ورسول وامام ودین است **نزد** سدی وابن منذر وجریر نبوة است **نزد** بعضی از امامیه خالص معرفت امام زمان خود است لقول النبی ع من لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة یعنی هر کا امام زمان خود را نشناسد مرد بتحقیق بحالت وعنوان جاهلیت مرد **نزد** ربیع خشیة الله است **نزد** سهل بن عبد الله سنت رسولان است **نزد** اهل اشارة علم لدنی است **نزد** ابو عثمان نزول نور الهی است تا فرق بکند بین الالهام والوسواس وحق وباطل وحسن وقبح ونفع وضار کند **نزد** بعضی سرعت فهم وجواب بامواب است **نزد** بعضی علمیکه نفع آن بخود عالم ومتعلم اکمل واتم واکثر است **نزد** بعضی مراد آنچه بهر هی وامر ایشان از کتاب احکام ودلالات بر معرفت خدا وبدن داده شده وهمین قول جامع است **نزد** ابراهیم نخعی معرفت اشیا وفهم معانی باشد **در مجمع** و**مبانی** و**در منثور** مرویست که پیغمبر ص فرمود که خداداد مرا علم قرآن وحکمت مثل قرآن وما من بیت لیس فیه شیء من الحکمة الا کان خرابا الا فتفقهوا وتعلموا فلا تموتوا جهالا یعنی خانه نیست مگر آنکه دران چیزی از حکمت نباشد مگر آنکه خراب است خبردار باشید بدانید وبخوانید فقه وعلوم دین را جهال ممیرید **در کافی** مرویست که روزی در بعض اسفار ناگاه جمعی از کیان بر آنحضرت سلام کردند **پس** حضرت رسول فرمود شما کیستید عرض کردند مومنین می باشیم پیغمبر ص فرمود حقیقت ایمان شما چیست عرض کردند رضا بقضا الله وتسلیم امر الله وتفویض الی الله **پس** رسول خدا فرمود علما حکما اند قریب بود که از وجود حکمت انبیا میشدند یعنی اگر زمانه نبوت می بود **پس** اگر شما در این ادعا صادقید فلا تبنوا ما لا تسکنون ولا تجمعوا ما لا تاکلون واتقوا الله الذی الیه ترجعون یعنی **پس** بنا مکنید آنچه دران ساکن نشوید وجمع مکنید آنچه نمیخورید وبترسید خدا را که بسوی او رجوع خواهید کرد **اشکال** چرا حکمت را بعامه خلایق نداد که موجب من یشاء بعض افراد داده **واگر** داد هم او چه ممدوح باشد چه او کسبی نیست **بل** وهبی است ومدح کسبی متفق علیه عقلاء است ومؤتی الیه چرا مدح کرد **جواب** چونکه علم حکمت الهی لا محاله اشرف است باین آدمی مستحق نمیشود مگر بعد تکمل واستکمال خود بجمیع وجوه وبآن درجه میسر سازد خود را اگر احاد عقلاء از کیا **الهذا** بصورت تنکیر وابهام من یشاء را ذکر فرمود **اما** مدح مؤتی علیه برای آن کرد که او خود را قابل درجه ومرتبه آن ساخته تا فیض خاص الهی باو نایل وشامل شد چنانچه سلطان بعطیه خلعت فاخره عالیه بصاحب منصب قابله مستحقه مدح او میکند که خود را باین منزل عالی رسانید ترغیبا لامثاله والفائه ثم الله اعلم **بحث ثالث** ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا الخ شرط وجزا هر دو در اینجا مجتمع اند چه هر جا جزا فعل ماضی با تحقیق در جزا لازم است یعنی هر کس را حکمت داده شد **پس** بتحقیق باو خیر کثیر دنیا ودین داده شد چه بحصول آن شب وروز کمال دین وعقبی را تحصیل می نماید **نزد** بعضی متذکر این آیات نمیشوند مگر صاحبان عقل خالص **نزد** رازی وتبعه او متذکر ومتدبر در حکمت نمیشوند وآنرا نمیدانند مگر صاحبان عقول کامل خالص **سوال** چرا مدح تخصیص باولوا الالباب کرد وحال آنکه هر مکلف ذی لب است **جواب** مثال این چون هدی للمتقین است چه آنکس که تدبر وتامل در آیات الهی وصنایع ودین نمود شامل این است واهل تذکر وتدبر منتفع میشوند **لهذا** خاصه مدح ایشان برای ترغیب ایشان کرد ثم الله اعلم **سوال** چرا در اینجا بلفظ

سرّ نشو فرمود **جواب** چونکه بسی تنگ گردیده است مکرر فرمود تا قلت چنین علم و قلت چنین عالم و فضل قرآن علم و عالم و جلالت عظم او در خلق واضح و مقرر باشد که این مرتبه بنهایت قلیل مردم میرسد و می یابند **سؤال** چرا بجای اهل العقول یا اهل التخلیف اولوا الالباب را فرمود **جواب** علامه طبرسی و شیخ المشایخ فرموده‌اند ملخص آنکه عقل جوهر صافی ملخص نفس انسانی است **پس** کسی که کل و جزو در آن بعقل خالص و خاص طاعت و عبادت و تدبر صنعت الهی کنند و بائی سنده آن بغیر آمیزش غیر معقول میباشند اولوا الالباب‌اند و این چنین جماعت نیز از اخص خواص و اشرف نفوس انسانی قلیل و اعلی شأن از اهل عقول اند **سؤال** این اولوا الالباب و الحکمة از این امت بنصوص الهی و حضرت رسالت پناهی ص که بر آن آیات متفق یا عقل قاطع باشد کیستند یا نیستند و اگر نیستند فایده در ذکر این چیست **جواب** عند العقل اولوا الالباب و الحکمة آنان اند که در هیچ آن مقتضای عقلی و علمی را ترک نمیکنند و سرگروه و سادات ایشان عند العقل بصورة قطع و الجزم و اتفاق است و نصوص بطرق و عامه ائمه اهل البیت علیهم السلام اند و اول و اخص ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است ع چنانچه نزد حقیر متجاوز از دوازده حدیث در این باب باسانید مختلفه رسیده **در ترمذی و مشکوة و تاریخ الخلفا و صواعق محرقه** باسانید متعدده مرویست قال رسول الله ص انا مدینة الحکمة و علیّ بابها و همین حدیث را عینا ابن مغازلی شافعی از ابن عباس و ابراهیم حموینی از سلمه بن کهیل و سمعانی در مناقب از حضرت امیر و سید علی همدانی شافعی مع جم غفیر از جابر و از حضرت امیر و از امام محمد باقر و از سعید جبیر و غیر او و حافظ ابو نعیم نیز باسانید خود روایت کردند قطع نظر از آنچه بطرق امامیه وارد است **دیلمی و غیر او** از عامه روایت کردند قال النبی ص قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علیا تسعة و الناس جزءا واحدا یعنی پیغمبر فرمود حکمت را تقسیم بده جزو گردند و علی را نه جزو داده شد و باقی خلایق را یک جزو دادیم و **ابن عباس** گفت در آن جزو عاشر هم علی شریک ایشانست و هرگاه این ثابت باشد **پس** قطعی گردید که اولوا الالباب و اهل حکمت و دروازه مدینه حکمت ائمه هدی علیهم السلام خاصة اند و بعد ایشان آنانکه النعل بالنعل از علما این است متابعت ایشان در دین و آئین کردند اولوا الالباب میباشند **ارشاد** بابی است قال امیر المؤمنین ع اذا جلس المتعلم بین یدی العالم فتح الله له سبعین بابا من الرحمة و لا یقوم من عنده الا کیوم ولدته امه و اعطاه الله بکل حدیث عبادة سنة و بنی له بکل ورقة مدینة مثل الدنیا عشر مرات یعنی حضرت امیر ع فرمود وقتیکه متعلم پیش روی عالم بنشیند خدا می کشاید مراو را هفتاد دروازه رحمت و باز نخیزد و بر نخیزد از نزد عالم مگر آنکه از همه گناهان پاک شده و چون طفل مادر زاد و بهر حدیثیکه کرده عبادت یک سال نوشته میشود و بنا کرده میشود بهر ورقی شهری مثل دنیا ده برابر **ارشاد** مرویست قال ع جلوس ساعة عند العلماء احب الی الله من عبادة الف سنة و لا یعصی الله طرفة عین و النظر الی العالم احب الی الله من اعتکاف سنة فی البیت الحرام و زیارة العلماء احب الی الله من سبعین حجة و عمرة و افضل من سبعین طوافا حول البیت و رفع الله له سبعین درجة و یکتب له بکل حرف حجة مقبولة و انزل الله علیه الرحمة و شهدت الملائکة بانه قد وجبت له الجنة یعنی جلوس ساعتی نزد علما دوست‌تر نزد خدا از عبادت هزار ساله که طرفة العین دران گناهی نکرده باشد و یک نظر بسوی عالم محبوب‌تر است بخدا از اعتکاف یک سال در بیت الله الحرام و یک زیارت علما محبوب‌تر الی الله است از هفتاد حج و هفتاد عمره و افضل است از هفتاد طواف بیت الله و بلند می گرداند خدا مر زائر را هفتاد درجه در بهشت و مینویسند برای او بهر حرفی حج مقبول و میفرستد برای او رحمت خاصه خود و شهادت میدهند ملائکه برای او که واجب الجنة شد **تنبیه** در آیه دلیل است که مردم در امر آخرت و در امور آخرت ایشان متفاوت اند

**قوله تعالی وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۝**

**ترجمه** یعنی ای مردم و آنچه بیرون کردید شما چه از روی اخلاص یا از روی ریا از نفقه بسیار یا اندک یا لازم گردید بر خود به نذر چون فلله علیّ کذا ان قضی لی فلان حاجة **پس** بدرستیکه خدا میداند همه حال آن را و نیست برای ستمکاران هیچ کسی از یاری کنندگان که خلاص ایشان از عذاب نمایند یعنی ستمکاران آنان اند که انفاق یا نذر بریا و سمعه کرده باشند برای ایشان موجب نجاتی نمیباشد **بدانکه** هرگاه در آیه حکمت وعده مؤمنین داد متصل با آن وعید ذکر فرمود تا فرق





بطاعت و بعید از معصیت باشند **و در تفسیر حسینی** **بحث اول** نذر بفتح العین یعنی نذر بکسر و مفتوح علی ما نقله الطریحی نذرا و نذورا بمعنی اوجب و الزم علی نفسه شیئا **در مجمع البحرین** فرمود النذر لغة الوعد و شرعا التزام المکلف بفعل او ترک متقربا الی الله تعالی یعنی نذر در لغت وعده و در شرع التزام مکلف فعلی یا ترک فعلی را بصورت تقرب الی الله تعالی باشد **و در جواهر الکلام** فرمود النذر هو الوعد بشرط او مطلقا بخیر او شر و شرعا الالتزام بالفعل او الترک علی وجه مخصوص **در الجنان** فرمود نذرت النذر انا عقدته علی نفسی یا نذر و عهد و عقد متقارب المعنی اند اعنی نذر و عهد در شرع یکی باشند **سعودی** گفته النذر عقد الضمیر علی شیء و التزامه علی نفسه باشد یعنی نذر عقد قلبی بر شیء و التزام آن بر نفس خود باشد **در کبیر** فرمود النذر ما یلتزمه الانسان بایجابه علی نفسه یقال نذر ینذر و ینذر نذرا و نذورا یعنی نذر چیزیست که لازم می سازد انسان مکلف آنرا بر نفس خود **در مجمع** فرمود النذر هو عقد المرء علی نفسه فعل شیء من البر بشرط یعنی نذر عقد آدمی بر نفس خود بفعل شیء از مبرات مع الشرط باشد **در کنز العرفان و مبانی** فرمود ان النذر لغة وعد بشرط فیکون کذا شرعا لانه جاء بلغتهم و الاصل عدم النقل نذر در لغت وعده بشرط است **پس** شرعا هم همین باشد چه او بلغت ایشان آمده و اصل عدم نقل است **و بعضی** میگویند نذر وعده بغیر شرط در لغت **و در شرع** بشرط باشد و این نقل است چون قول جمیل فلیت بدجالا فیک قد نذروا دمی هموا بقتلی بانشین لقولی **در قاموس** گفته و النذر ما کان وعدا علی شرط کعلی ان شفی مریضی کذا و علیّ ان اتصدق بدینار لیس بنذر یعنی بشرط نذر است چون علیّ کذا ان شفی مریضی **و اما** مثال ثانی نذر نیست زیرا که شرط ندارد **و صیغه نذر** لله علیّ کذا **و در عرفان** فرموده آن افعل کذا و گاهی مشروطی باشد چون ان کان کذا فلله علی کذا ان افعل کذا **و در مجمع** فرمود که لا ینعقد ذلک الا بقوله لله علی کذا و لا یثبت بغیر هذا اللفظ یعنی منعقد نمیشود نذر مگر بقول فلله علی کذا و ثابت نیز نمیشود بغیر این لفظ **نذر** یعنی منذور است **آیا** فی الاصالة عقد است **یا** وعده بشرط است **یا** بلا شرط **و علی التقادیر آیا** قلبی است **یا** لسانی بل بغیر تلفظ لسانی منعقد نمیشود **یا** معا یعنی قلبا و لسانا دران خلاف است **در کنز العرفان و زبدة البیان** از اصحاب نقل کردند که نذر بغیر تلفظ منعقد نمیشود و قلبی کافی نیست و همین اکثر و مشهور است بخلاف شیخ **در زبدة البیان** نقل نمود فانه یکتفی بعقده قلبا و ان لم یتلفظ به یعنی نزد او عقد قلبی و همان کافی است اگرچه تلفظ و تکلم بآن نکند **و آیا** مشروط بتقرب الی الله هست **یا** نه **پس آیا** نیت تقرب فی الغلب ابتداء واجب است **یا** بتلفظ بتقرب و صیغه دران نیز خلاف است **در دروس** تقرب فی الصیغة اقرب دانسته **و در شرائع** فرموده و یشترط مع الصیغة نیة القربة یعنی در صیغه نذر شرط صحت نیت قربت است **پس** اگر قصد منع نفس خود نذر کند نه لله منعقد نمیشود **در شرح لمعه** در صیغه نذر قربت معتبر بالاجماع دانسته و لکن شرط غایة چنانچه در افعال دیگر است ندانسته بل بتضمن صیغه بان فلله علیّ است حاقربت الی الله در آخر نیست **طبرسی و رازی** بل اکثر مفسرین از اهل اشتقاق نقل کردند که اصل نذر خوف است زیرا که عقد آن بر نفس خود بخوف تقصیر در امر میکند **و از همین** نیز ان الدم و آن عقدی باشد بر سفک خون تا از مضرة صاحب خود **و از همین** جا انذار و نذیر و نذر نیز بمعنی اعلام و تعلیم بموضع عذر و خوف نیز باشد تا اتقاء نفس خود نماید و نذر طاعت بالاتفاق صحیح است **چه** واجب را نذر کند چون نماز یا صیام واجب **پس** در آن تاکید و تصحیح است **چه** مستحب را بعمل آوردن نذر کند و فان واجب و صحیح است **چه** مباح و لذات نذر کند چون نکاح را **یا** تجارة برای توسعه عیال **شیخ المشایخ** فرمود **پس** از ان در مباح بنگرد اگر فعلش صلاح بود بکند و چون ما الا وفا بان واجب نباشد **و در** مخالفت آن نیز کفاره واجب نباشد **و اگر** نذر ترک و قبایح و محرمات و مکروهات باشد منعقد میگردد **مانند** **معصیة** و نذر بر ترک اعمال واجبه و فعل مناهی و قبایح نکند **اما** اول مثلا نوکری ظالمی **یا** مسافرت بفلان زن اگر حاصل شد فلله علیّ کذا این بالاتفاق منعقد نمیشود **و اگر** نذر کرد که مثلا نکاح یا متعه را نمیکنم **حجة الله القایم** ع فرمود منعقد نمیشود **بل** کفاره او عتق تمتع است **اما** کفاره آن تخییری است **آیا** یک غلام آزاد کردن است **یا** اگر بجای عبد عتق رقبه کنیزی را کند مجزی نیست **یا** نه اصح اجزاء است **یا** اطعام شصت مسکین **آیا** اطفال صغار در عدد ان محسوب اند **یا** نه در آن تردد دارم **یا** دو ماه روزه متوالی بلا فصل بگیرد **آیا** اگر قسم خورده باشد که دو عید و در هر ماه دو روز روزه بگیرم

پس درانجا بانفصال چنین اوقات توالی آیند و ماه منقوص میگردد یا دران تردد نیز دارم باقی آثار کتب مبسوطه فقه چون نهایه و منتهی و مبسوط و خلاف و مختلف و تذکره درباب در خبر نبویست قال علیه السلام من نذر نذراً وسمی فعلیه ما سمی ومن نذر نذراً ولم یسم فعلیه کفارة یمین یعنی آنحضرت فرمود هرکه نذر کند چیزیرا و نام گیرد آنرا پس بر او لازم است آنچه نام کرده است و اگر نام نگرفت بجهت چیزی پس بر او کفاره حلف است بحث ثانی ما موصوله الذی و مابعدش صلهٔ مرفوع المحل بابتدا است فان الله یعلمه خبرش و تقدیرش الذی انفقتموه فانه تعالی یعلمه باشد یا ما شرطیه فان الله یعلمه جزائش پس منصوب المحل بانفقتم من نفقة او من نذر جاری مجرای حال باشد پس تقدیرش ای شیء انفقتم و نذرتم باشد دران دو قول است بحث ثالث وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر آیا خطاب عام است و لکن مراد نفقات و نذورات و صدقات و کفارات و سبر آواجبه و مندوبه نیز عام است یا خاص بنذر و صدقه دران دو قول است اصح اول است زیرا که متمم آیه مشتمل بر وعید و توبیخ است مختص بمندوب نمی باشد ثم الله اعلم بحث رابع یعنی ای مومنین یا ای منفقین و ناذرین جمیع آنچه بنفقه میدهید از واجب و مندوب از نفقه یا نذر کنید و بر خود لازم گردانید از عبادات و طاعات چون صلوة و صیام و نفقات نقدیه و جنسیه پس همه آنرا میدهید و وفا کنید منذورات خود را پس گونه و هر صورت که بدهید چه اخلاصاً چه ریاءً و سمعةً پس بتحقیق خدا میداند همه آنرا و نیات و حالات شما را پس بحسب حال شما جزا نیک را نیک و جزا بد را بد میدهد و خدا جاهل و غافل از هیچ نیست بحث خامس وما للظالمین من انصار انصار جمع نصیر یعنی یاری دهنده در خلاصی از مضرة چون اشراف از شریف و حبیب و احباب و اصحاب باشند و ما برای نفی است پس معنیش اینست که نیست برای ستم کنندگان بر نفسهای خود بسبب اعمال بد و با نفاق و بدادن نذور و صدقات بصورت ریا و سمعه و ضرار و شقاق یا از مال مغصوب و مقهور و غیر محلل و غیر طیب یاری و بر تارک اعمال واجبه و اوامر لازمه و فاعل معصیة عمداً و اختیاراً هیچ کسی از یاری دهندگان و خلاص سازندگان از عذاب الله دردناک تنبیه نزد بعضی مدققین وما للظالمین بصورة وعده نیک برای غیر ظالم و وعید شدید برای ظالم هردو معاً باشد زیرا که منفق و ناذر هیچ مشروع باشد یا غیر مشروع پس وعده و وعید هردو در یک آیه باحسن بیان ذکر فرمود تنبیه در نذر و یمین شرط است که فاعل بالغ و عاقل و مسلم و حر و غیر طفل و غیر مجنون و غیر کافر و غیر زوجه دایمی چه متاعی و غیر ان و غیر غلام و غیر کنیز باشد و در ایشان صحت آن منحصر بر اجازت و اذن اولیا است اما در منفق نیز همین شرط صحت مع نیت التقرب و محبت اهل بیت و طهارت است سوال لازم بود که یعلمها بفرماید زیرا که ذکر نفقه و نذر بود و ضمیر واحد یعلمه بتخصیص میدهد بنذر را یعنی نذر ما را خدا میداند جواب به دو وجه است احدهما آنکه عاید بسوی ما انفقتم و نذرتم است پس منفرد آن ضمیر راجع بما و مقصود هردو معا است ثانیهما مراد فرد بعد فرد است چنانچه الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها مراد هردو یکی بعد دیگر است و لکن بجهت قرب بسوی قریب ارجح ساخت ثم الله اعلم اشکال نزد منکران شفاعت این آیه اقوی و اقطع دلیلی است بر عدم شفیع و شفاعتی چه وما للظالمین من انصار چه در توعید کفار نیست زیرا که ذکر کافر درین مقام نیامده و برای آنکه کفر اعظم از ترک زکوة و نذر است پس لا محاله ثابت شد که مراد خاص است و آن عصاة عامه اهل اسلام است پس قطع گردید که این آیه خاص است در تارکان نفقات واجبه و نذور لازمه از مومنین و از ان مجال انکار نیست پس تارک نفقه و نذر واجب و عامل آنها بغیر نهج مقصود ظالم باشد و نفی انصار بصیغه جمع ذکر کرده تا اعلام انواع انصار مایوس کرده و چونکه هر شفیع ناصر مشفوع است زیرا که خلاص از ضرر میسازد پس شفاعت نیز باطل و مخالف قرآن و غیر مقبول است جواب اول لا نسلم که شفیع ناصر باشد زیرا که نصرة بمعنی اعانت در خلاصی از مضرت که مقتضی وجود قوت ذاتیه مستقله سابق بر اعانت است تا با وجود آن مقاومت در دفع ضار و مضرت کند و عدم قوت و مقاومت اصلیه از انصار در اینجا کما هو معلوم است پس نفی در اصل از عدم قوت و مقاومت در دفع عذاب الله باشد در آن هیچکس را انکار نیست جواب ثانی در عرف ناصر را شفیع نمیگویند و مصرحش قول تعالی است آیه واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یوخذ منها عدل ولا هم ینصرون درین موضع تفریق بین الشفیع والناصر کرد پس نفی انصار نفی شفیع لازم نمی آید جواب ثالث چرا جایز نباشد که من در اینجا برای بعض باشد پس تقدیرش وما للظالمین بعض انصار باشد اگر گفته شود که لفظ الظالمین و انصار بصیغه جمع هردو اند پس مقابل



جمع بجمع و نزد توزیع جمع بر فردی بمقابل فردی از ین دو جمع میشود پس گویا چنین گردید لیس لاحد من الظالمین احد من انصار جواب رابع لو سلمنا ذلک پس ما میگوییم که غایت آن نفی نصر مستقبل بلا اذن تعالی باشد و دران نزاعی نیست بل نزاع در خلود عصاة و شفاعت است و ما میگوییم که باذنه تعالی شفیع هست و بفساق مومنین خلود ابدی نمی باشد جواب سادس این آیا خاص در کفار است یا خاص در عصاة مومنین یا عام در هردو و اگر اول است پس در آن کلامی نیست اما ثالث او ثابت نیست زیرا که ما بین کافر و مومن عاصی فرقی حاصل نمیشود چه ایمان اصل و افضل اعمال میباشد و اگر بمومن عوض ایمان دایم نرسد البته اشد ظلم می باشد این قبیح غیر جایز است پس صورة ثانی باقی ماند که خاص در عصاة است و اثبات آن بصورة قطع محال است زیرا که جایز است که وما للظالمین مستانف توعید عام برای کفار باشد و الا ما میگوییم که آیا عفو جایز است یا نه و اگر جایز باشد پس عفو دران حال نصیر هست یا نه جواب ما جوابکم جواب خامس لا نسلم که من انصار نفی عام و استغراقی باشد و لو سلمنا پس مفادش ظن است و غایة ما فی الباب دلیل ظنی باشد و آن معارض قطعیات چون الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا نمی باشد چه مراد از مرضی شفیع باشد یا مومن مشفوع فیه باشد مع براهین و آیات دیگر تنبیه در آیه دلیل است که تارک نفقه و نذر و حنث آن بلا کفاره عاصی ظالم است و ظالم ملعون است پس او عادل نیست شهادتش نیز منظور نیست

قوله تعالی اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَاِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝

ترجمه یعنی اگر شما آشکارا کنید و بدهید صدقها و نفقهای واجب را پس نیکو چیز نیست او مر شما را یا سبب آن از تهمت بدادن برائید و موجب رغبت بخیلان و میل اهل حق دیگران گردد و اگر پنهان دادید و بدهید صدقات متطوعه را بفقیران و مسکینان پس آن اخفا نیز بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور می ماند و درویش نیز از ذلت اخذ و ناموس مصون و محفوظ میماند و بسبب انفاق علانیه و خفیه کفاره میگرداند از شما بعضی گناهان شما را و خدا بآنچه میکنید دانا است بدانکه هرگاه باد نفقه نیک و بد ذکر نمود متصل بآن دادن ان بر و حالت ذکر و بیان فرمود و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول در نزول این آیه در الجنان و الکبیر مرویست سئلوا رسول الله صدقة السر افضل ام صدقة العلانیة نزلت هذه الآیة یعنی صحابه سوال کردند رسول خدا را که صدقه در خفا افضل است یا در علانیه پس این آیه نازل گردید بحث دویم آیا این آیه محکم باقی است یا منسوخ پس ناسخش کدام است در مفسرین دو قول است اول مشهور ثانی در در منثور ابن منذر از ابن عباس نقل کرده که این آیه و آیه و فی اموالهم حق للسائل والمحروم هردو منسوخ است و ناسخ همه این آیات قرآنی سوره برائة انما الصدقات الخ بحث سوم در فنعما قرا اختلاف کردند نزد ابن عامر و اهل کوفه غیر عاصم فنعما هی بفتح نون و کسر عین است نزد قرا اهل مدینه غیر ورش و ابو عمرو و یحیی بکسر نون و سکون عین است نزد باقی قرا بکسر نون و عین در اینجا و در نساء نعما یعظکم به است بحث چهارم بدی الامر یبدو بدواً چون قعد یقعد قعوداً یعنی ظهر و ابدیت یعنی اظهرته و از اینجا است آیه ارا ذلنا بادی الرای یعنی فی ظاهر الرای و بهمز اللام بادی الرای از بدات یعنی اول رای و بدء القوم بدوا یعنی خرج الی بادیتهم و بدا له فی هذا الامر بداء ممدوداً نشاء له فیه رای یعنی برای او رای حادث شد و اظهار و اعلان و ابدا چنانچه کتمان و اخفا او بر نظایر اند در صحاح گفته الصدقة ما تصدقت به علی الفقراء صدقه چیست که بآن تصدق بر فقرا کنند و از اینجا صداق و صداق بفتح و کسر صاد مهر زن مقابل فرج داده میشود و صدقة بفتح صاد و ضم دال نیز در آیه و اتوا النساء صدقاتهن نحلة یعنی مهر است در مجمع البحرین فرمود در صدق لغات متعدد اند

آ بفتح صاد ب بکسر صاد جمعش صدق بضمتین است ج بلغة حجاز صدقة جمعش بلفظ صدقات است د بلغتی صدقه چون غرفه جمعش صدقات چون غرفات است ه صدقه بمعنی صدق چون قریه وقری باشد **در مجمع کبیر** نقل فرموده‌اند که صدقه اطلاق بر فرض و نفل میشود **اما فرق** بین الزکوة والصدقة اینست که زکوة اطلاق نمیشود مگر بر فرض و صدقه اطلاق نمیشود مگر گاهی بر فرض وگاهی بر نفل و **صدق** خلاف کذب باشد **در مجمع البحرین** فرموده صدق آنچه مطابق خبر با مطابق واقع فی نفس الامر باشد **واما** صدقه نزد اهل اشتقاق ماخوذ از صدق بمعنی راستی ودرستی **در کبیر** فرموده نزد اهل لغة صدقه ص د ق سه حرف هذا باین ترتیب موضوع للصحة والکمال باشد و ازینجا است قول ایشان رجل صدق وصدق اللقاء وصدق المودة وصدق فلان فی خبره اذا اخبر به علی الوجه الذی هو علیه صحیحا کاملا یعنی فلان در خبر که اخبار کرد بر آن وجه صحیح وکامل است **اما وجه تسمیه** عطیه در زکوة ومهر را بصدقه وصداق وجوه گفتند **نزد رازی** مهر را بصداق برای آن نامیده‌اند که عقد النکاح به یتم ویکمل یعنی عقد نکاح نزد تعیین آن کامل میشود **اما** زکوة را بصدقه برای آن نامیده‌اند لان المال بها یصح ویکمل یعنی مال بسبب آن صحیح وکامل و سالم می ماند **پس** آن صدقه سبب **یا** برای کمال مال بقاء آن باشد **یا برای** آنکه بدادن آن کمال صدق عبد در ایمان وکمال اتقای او در دادن او بر وعده خدا ثابت میشود چه اگر او وعده خدا بعوض آن و قیامت را برحق و صدق نمیدانست **البته** عاقل پول خود را که شفیق روح او باشد نمیداد **بحث پنجم** فنعما در اصل نعم ما از افعال مدح و میم نعم جمع شده او غام کرده بصورت ترکیب کلمه واحده گویا گردید **شیخ المشایخ** فرموده لفظ ما در اینجا نکره غیر موصوله والا موصوفه تقدیرش فنعم الشئ شیاهی ومحل ما منصوب علی التمیز باشد چون نعم رجلا زید و تقدیرش نعم الرجل رجلا زید وهمین قول ابو علی است **پس** شرط وجزا در ان تبدوا الصدقات فنعما هی جمع شده **یا** برای آنکه دادن مهر زن ودادن زکوة موجب کمال نکاح وکمال مال ودین او میشود **لهذا** بصداق وبصدقه نامیده شد چه صدق در اصل بمعنی کمال وبمعنی مطابق واقع می باشد **بحث ششم** ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم یعنی خطاب در حال نزول بالاتفاق بصحابه خاصه ولکن عاید بعد آن قرن فقرن الی القیمة بامة است بنابر عدم نسخ آن **اما** مراد از صدقه در این آیه صدقه تطوع است فقط **یا** صدقه واجبه فقط **یا** تطوع و واجب معاً است در ان خلاف است **اول** مختار اکثر است **اصح** آخر است **پس آیا** اخفاء تطوع مطلقا واجهار واعلان واجب افضل است **یا** اخفاء هر دو در آن باختلاف اخبار در امت دو قول است **اول مختار** اکثر وهمین در صحاح اخبار جانبین وارد است **وثانی** مختار حسن وقتاده وطبری وغیرهم است چه در آن صیانه از ریا وسمعه و سنت وادا است **پس** افضل اخفا واجب و ندب است **وما الجار** متضمن **هر دو صورت** در اینجا ذکر میکنند **در کافی** مرویست از حضرت صادق ع در قوله تعالی وان تخفوها قال هی سوی الزکوة ان الزکوة غیر سر یعنی این اخفا بغیر زکوة است چه زکوة علانیه بغیر سر است **در قمی ومجمع** از حضرت صادق ع روایت کردند قال ع الزکوة مفروضة تخرج علانیة وتدفع علانیة وبعد ذلک غیر الزکوة ان دفعته سرا فهو افضل یعنی زکوة مفروضه علانیه بر آورده و دفع بسائل علانیه کرده شود وغیر زکوة اگر بصورت خفیه دفع کرده شود افضل است **در کافی ومبانی وصافی** از آنحضرت مرویست کل ما فرض الله علیک فاعلانه افضل من اسراره وما کان تطوعا فاسراره افضل من اعلانه ولو ان رجلا حمل زکوة ماله علی عاتقه فقسمها علانیة کان ذلک حسنا جمیلا یعنی هر چیزیکه خدا فرض کرد بر تو اعلانش افضل از کتمانش است وآنچه تطوعی باشد کتمانش افضل از اعلانش است چه اگر مردی مال زکوة خود را بر گردن خود بر داشته تقسیم آن علانیه کند اعلان او نیک جمیل باشد **در مبانی وصافی** از حضرت باقر مرویست در ذیل آیه ان تبدوا الصدقات قال ع یعنی الزکوة المفروضة یعنی مراد از این ابدا زکوة مفروضه باشد و اوی ترض شود وان تخفوها چه معنی دارد قال ع یعنی النافلة انهم کانوا یستحبون اظهار الفرایض وکتمان النوافل حضرت فرمود مراد از اخفاء زکوة نافله است که ایشان دوست داشتند اظهار فرایض وکتمان نوافل را **خاصه وعامه** از ابن عباس روایت کردند صدقة السر فی التطوع تفضل علانیتها بسبعین ضعفا وصدقة الفریضة علانیتها افضل من سرها بخمسة وعشرین ضعفا یعنی صدقه مستور تطوع افضل از آشکار علانی هفتاد و دو چند است وصدقه واجب علانی افضل از سر دادن بیست وپنج درجه است **و در** روایت **در منثور** کذلک جمیع الفرایض

والنوافل



والنوافل وذلک الاشیاء کلها یعنی زیاده است که در همه فرایض ونوافل و در همه اشیا همین طور است **در کبیر و در منثور** مرویست قال النبی ص لا یقبل الله من مسمع ولا مراء ولا منان ولا متحدث بصدقته پیغمبر ص فرمود که خدا قبول نمیکند صدقه را نه از مسمع آن ونه از مرای آن ونه از منان ونه از ذکر کننده صدقه خود را بعد دادن یا قبل دادن آن **خاصه وعامه** در تفاسیر خود روایت کردند صدقة السر تطفی غضب الرب وتطفی الخطیئة کما یطفی الماء النار وتدفع سبعین بابا من البلاء یعنی صدقه مخفیه دادن خاموش میسازد غضب خدای قهار را و اطفا میکند گناهان را چنانچه آب اطفاء نار سوزنده میکند ودفع میکند هفتاد در بلا یا را **در دروس** روایت کرده قال النبی ص الصدقة تدفع میتة السوء یعنی صدقه دفع مردن بد میسازد **در دروس** مرویست قال علی ع ان الله لیدفع بالصدقة الداء والدبیلة والحرق والغرق والهدم والجذام والجنون الی ان عد سبعین من السوء یعنی حضرت امیر ع فرمود بتحقیق خدا دفع میکند بدادن صدقه درد ومار وموت بد وسوختن وغرق شدن وشکستن خانه وجذام وجنون را تا آنکه هفتاد انواع بلاها بدر شمرد **حضرت صادق ع** فرمود المعروف سوی الزکوة فتقربوا الی الله بالبر وصلة الرحم یعنی حضرت باقر ع فرمود معروف بغیر زکوة است **پس** تقرب بجوئید بجانب الله بسوای زکوة **در دروس** قال الباقر ع صنائع المعروف تدفع مصارع السوء حضرت باقر ع فرمود کارهای نیک دفع میکند مهلکات بد را **در دروس و در منثور** بعینها همین را از حضرت رسول **نقل کرده** قال النبی ص الصدقة بعشرة والقرض بثمانیة عشر وصلة الاخوان بعشرین وصلة الرحم باربعة وعشرین یعنی فرمود صدقه بده درهم وقرض بهجده وصله اخوان مومنین ببیست وصله رحم به بیست وچهار درجه زیاده میشود **در دروس** قال الصادق داووا مرضاکم بالصدقة وادفعوا البلاء بالدعاء واستنزلوا الرزق بالصدقة وهی تقع فی ید الرب قبل ان تقع فی ید العبد یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود دوا کنید بیماران خود را بدادن صدقه ودفع کنید بلاها را به دعا کردن وطلب روزی کنید بدادن صدقه که در دست پروردگار اول می رسد پیش از آنکه بدست فقیر برسد **در دروس** روایت کرده قال علی علیه السلام یرون الصدقة تدفع بها عن الرجل الظلوم یعنی صحابه میدیدند **یا** روایت کردند که بصدقه دادن دفع می شود از مرد ظلم کنندگان وشده **یا** صدقه دافع است از مرد ظالم وازبلاهای او **خاصه وعامه** روایت کردند قال صلعم افضل الصدقة جهد المقل الی الفقیر فی سر یعنی افضل صدقه اگرچه مبذول قلیل باشد بفقیر رسانیدن در خفیه است **در کبیر** روایت کرده قال صلعم ان العبد لیعمل عملا فی السر یکتبه الله له سرا فان اظهره نقل من السر وکتب فی العلانیة فان تحدث به نقل من السر والعلانیة وکتب فی الریاء یعنی پیغمبر علیه السلام فرمود بتحقیق بنده که عملی در سر وخفیه کند می نویسد خدا برای او عمل سر را **پس** اگر ظاهر کرد خدا اسم نقل از سر میکند ودر علانیه می نویسد واگر حدیث وذکران یا حدیثی در آن کرد خدا انتقال میدهد از سر وعلانیه ودر ریا او می نویسد درهمه **خاصه وعامه** مرویست چنانچه در **مجمع البیان وجنان ومبانی ودر منثور وکبیر ونیشاپوری ومعالم** وغیرها مرویه مشهوره از سید عالم است قال سبعة یظلهم الله بظله یوم لا ظل الا ظله امام عادل وشاب نشا فی عبادة الله ورجل قلبه متعلق بالمسجد حتی یعود الیه ورجلان تحابا فی الله اجتمعا علی ذلک وافترقا علی ذلک ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال انی اخاف الله ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم یمینه ما انفق بشماله ورجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه یعنی آنکه هفت نفر را خدا سایه می افکند بروزیکه سایه نباشد سوای ظل او **امام عادل** وجوانیکه در طاعت خدا پرورده وتربیت یافته باشد **و** مردیکه دلش بمسجد باشد **و** مردیکه با یکدیگر محبت کنند برای خدا **و** مردیکه زن ذی منصب وجاه وجمال او را بزنا طلبد بترس خدا انکار کند **و** مردیکه صدقه بخفیه بدست چپ دهد دست راست او واقف آن نشود **و** مردیکه در خلوت ذکر خدا کند اشکش جاری شود **در الجنان** مرویست قال النبی المسر بالقرآن کالمسر بالصدقة والجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة یعنی پیغمبر فرمود که قرآن را هر که بسر بخواند چون صدقه دادن بسر ثواب دارد و بلند و بجهر خواندن چون بجهر صدقه دادن باشد **تنبیه** هر کاه در اعطا افضل ثابت کردید **پس لیا** مراد کتمان از عیون الناس است **یا** مع ذلک از عین سائل نیز وخود را مستور دار مشهور ومقصود فی الاصالة اول **و** لکن بهما الکن هر دو معا اولی اند **پس** ایشان در کتمان خود صورتها نقل کردند چنانچه **فخر رازی** وغیر او نقل کردند که بعد نزول این آیه ایشان در اخفا مبالغه کردند **بعضی** خاصه بلا تعرف بید اعمی میدادند **بعضی** در طریق فقیر می انداختند و او گمان می کرد برای من در اینجا کسی انداخته **بعضی** در جای جلوس فقیر می انداختند **و** آنرا بغیر معطی نمیدید **بعضی** بجامه فقیر بخوی می بست که او

بسته مهر رانمی فهمید **بعضی** بجا به نانی می بست در حال نوم **بعضی** در برنج وآرد خشک می نهاد ندوابتدا فقیرآن را نمی دید **بعضی** بخانه فقیر
در شب تاری باندا ختند بطوریکه احدی واقف بر آن نمیشد **بعضی** چنانچه در خاصه و عامه مرویست که حضرت سید الساجدین بفقرا و یتامی و بیوه
زنان شهر مدینه را بعد تغیر لباس خود در شب میرسانید و روزیکه آنحضرت مرد درانشب بایشان چیزی نرسید دانستند که منفق آنحضرت بود **بعضی** تخمین
بتعداد بیوه زنان تخم اطفال و فقرا صد و چند زن نوشته اند **وبعضی** بواسطه احدی مخفی می فرستاد و خود را البسائل نمینمود **اشکال آیا** در اینجا
در آیه جهرة وخیفة تخییر است **یانه واگر** تخییری است **پس** تخییر در مساوی مشترک می باشد در رجحان احد الطرفین و رجحان اخفات در فهو خیر لکم ثابت
است **پس** تخییر صحیح نمی شود **واگر** تخییر نیست **پس** در ابتدا ان تبدوا الصدقات فنعما هی چه معنی دارد **جواب** نزد انانکه مراد ازین آیه واجب و ندب معا است **پس** نزد ایشان
اشکال بالراس ساقط است زیراکه جایز است که مراد از ان تبدوا الصدقات فنعما هی واجب باشد وازوان تخفوها مندوب متطوع مراد است **پس** ازاول
اظهار اولی و در ثانی اخفا اولی است چنانچه بالا احادیث بهمین مضمون و تفسیر ذکر شدند **جواب ثانی** نزد آنانکه این صدقه تطوع یا صدقه واجبات **پس** اظهار در ان جایز
و اخفات آن علی کل حال اولی و افضل شمرده **پس** تخییر تجویز کرد و بعد تخییر افضل فرد بین اسرار چون نماز ظهر و جمعه شمرد اشکالی ندارد **سوال** چرا اجهار واجب
بهتر و اخفا تطوع افضل دانست **جواب** اما در اجهار واجب چند سبب اند **آ** رفع تهمت معطی از ترک واجب **ب** در اجهار ترغیب خلق و ترویج شریعت
**ج** مسارعة در اطاعت تعالی و در اقامت آن **د** مهابت در قلوب اعدا **ودر خبر** است قال النبی السر افضل من العلانیة والعلانیة افضل لمن
اراد الاقتداء به یعنی پیغمبر صلعم فرمود اسرار در عطا افضل از علانیه است و علانیه افضل است هر که اراده باجهار اقتدا بخود در ان نماید **پس** معلوم شد که اگر غرض
اقتدا باو به جایز است **اما در اخفات** اسباب نیز بسیار اند **آ** ریا و سمعه و اراده اینها علی الخصوص در مستحبات و مندوبات زیاده تر لاحق میشوند الا من خصه
الله **ودر** واجبات اجهاد تکلیف است و ریا در او نهایت کم لاحق میشود **ب** اعطاء علی الاعلان موجب مدح و شهرة عظیم برای معطی می باشد **پس** اگر مخفی
داد **البته** چنین شهرت و مدح و تعظیم او نشر نمیشود **پس** مستحق ثواب زاید میشود **لهذا** افضل است **ج** اعلان بالنسبة بعض شرفا موجب توهین
و هتک حرمت او در اعیان دیگر شاهدین و سامعین میشود و توهین و هتک مومن علی کل حال حرام غیر جایز است **د** حرمت خود اخذ بالجمله در نظر معطی ساقط
و قلیل میشود **پس** اختفا معطی افضل است **ه** گاه میشود آنچه سائل در ملا عام اخذ کرده بسبب آن او را ضرر جانی و مالی از ظالم و دزد و قطاع و قرض خواه
میرسد از و میگیرند و عیال ذی فاقه او را چیزی نمیرسد **و** گاه **بل** اکثر آخذ انگشت نما در السنه مردم می افتد تا بجای دیگر او را چیزی نمیرسد **ز** صدقه بالنسبة
سائل جاری مجرای هدیه می باشد چه پیغمبر صلعم فرمود من اهدی الیه هدیة وعنده قوم فهم شرکاء فیها یعنی هر کس را که هدیه در مجلس آورده شد اهل مجلس هم
شرکا او اند در آن **پس** اگر اهل مجلس را شریک کرد بغیر کفایت سهم نمیشود و اگر شریک نکرد ترک امر و معاندت شرکا باو و ملامت او در اعیان مقرر موجب فساد
میشود و غیر این وجوه و اسباب دیگر اند **لهذا** در اخفا افضل شمرد **بحث هفتم** آیا نکفر بنون و جزم آخر است **یا** بنون و رفع آخر **یا** بالیاء التحتانیة
و رفع آخر در قرا خلاف است **اول** قراة اهل مدینه و حمزه و کسائی **بل** کل اهل کوفه غیر عاصم برای عطف بر فهو خیر لکم **ثانی** قراة اهل بصره و ابو بکر و
ابن کثیر است **ثالث** قراة ابن عامر و حفص است و در دو قراة آخر بنا بر استیناف چون و نحن نکفر و چون والله یکفر باشد **وابن عباس** و عکرمه تکفر بالتاء
و خطاب راجع بصدقه باشد خوانده اند **آیا** لفظ من سیئاتکم بعضیه است چون بعض سیئاتکم **یا** من برای علت است چون لاجل سیئاتکم **یا** صله آمده
چون ونکفر عنکم سیئاتکم در نحاة خلاف است **بحث هشتم** تکفیر تفعیل از کفر بالفتح بمعنی تغطیه و ستر باشد چنانچه رجل کفر فی السلاح مغطی در اسلحه
باشد **و** اینجا کفر عن سیئه بمعنی ستر ذنب قسم **ب** حیث آن بدل صدقه باشد **و** آزاد در بعیب بام کفاره مینامند کفاره ستار گناهانست و سیئه و ذنب و خطیه و معصیت
بعضی گناه اند صغیره باشد یا کبیره **نزد متکلمین** تکفیر عبارة از دو معنی است **احدهما** نزد اکثر اصحابنا و اکثر الاشاعرة اسقاط و امحاء عقاب سابق
بعمل حسنه لاحق چون ایمان بعد کفر میشود چه ایمان موجب اسقاط عذاب کفر سابق می باشد باجماع است **ثانیهما** عمل حسنه لاحق مبطل سیئات
سابقه میشود چنانچه احباط عبارة از عمل قبیح لاحق که مبطل ثواب عمل سابق باشد عند فرقة من المعتزلة **وجمع** من اصحابنا الاخباریة و بعض الجبریة **اقول**

جواب اعمال اخفا و اجب علانیه صدقه مندوبه

معنی تکفیر و احباط اعمال معایت نزد ایشان





این مسئله هم از اعاظم مسایل معضله کلامیه شد که متکلمین در ان حیران اند **اما نزد فقها** تکفیر وضع احدی الیدین بر دیگر در حال نماز باشد و
تکفیر الصلوة نیز بمعنی الختار کبیر حال قیام قبل الرکوع باشد چنانچه در نهایه گفته **بحث نهم** ونکفر عنکم من سیئاتکم هر گاه بالاتر غیب در انفاق
باجهار و اخفا نمود **پس** بآن وعده داد **پس** در ان مفسرین وجوه دارند **نزد** بعضی و حال آنکه ما صدقه شمار الکفاره گناهان شما میسازیم و آنها را هم
از شما بیکنیم **نزد** بعضی و خدا الکفاره میسازد بآن نفقه شما گناهان شمار **انزد** بعضی بانفاق شما ستر گناهان شما میکند **نزد** بعضی نفقه شمار اجل
گناهان شما کفاره آنها میسازد **نزد** بعضی بانفاق شما کل گناهان شما **یا** بعض گناهان شمار الکفاره میسازد **در در منثور** است قال النبی ص
اتقوا النار ولو بشق تمرة **بر پایه منابر** پیغمبر صلعم فرمود اتقوا النار ولو بشق تمرة فانها یقیم العوج وتدفع میتة السوء وتقع من الجائع موقعها من الشبعان
بترسید نار را اگر چه بیک شق خرما باشد چه او اقامه کجی و دفع مردن بدی کند و گرسنه را بجای سیر واقع میشود **در منثور** است قال ص الصدقة تدفع
سبعین بابا من السوء **در در منثور** است میمونه بنت سعد عرض نمود که یا افتاده را صدقه بده پیغمبر صلعم فرمود انها فکاک من النار لمن احتسبها
یبتغی بها وجه الله یعنی پیغمبر ص فرمود که صدقه موجب نجات و خلاصی از نار است برای کسیکه طالب وجه الله بآن باشد **در در منثور** است تصدقوا
فان الصدقة فکاک من النار **در در منثور** ان الصدقة لتطفی علی اهلها حر القبور صدقه اطفا میکند بر اهل قبور سوزش و تا قیامت او در قیمت در سایه
صدقه می باشد **اشکال** این آیه منافی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره باشد معهذا چگونه احباط جایز نباشد و تکفیر که قسم احباط
جایز باشد **پس** عقل و نقل متقاضی جواز هر دو یا بطلان هر دو است و ترجیح احدهما بلا وجود مرجح باشد سلمنا که تکفیر جایز **پس** از آیه مثقال ذره چه مراد و چگونه
توفیق حاصل شود **جواب** در مسئله احباط و تکفیر متکلمین امت را اختلاف است چنانچه در دو مجلد اول بکرر ذکر اینها گذشت خلاصه آنکه نزد وعیدیه احباط و تکفیر اصلا
جایز نیست بموجب آیه ذره و بموجب آنکه خدا عادل است ترک قصاص عاصی نیز قبیح و ظلم است **پس** تکفیر نزد ایشان محمول بر تکفیر گناهان تایب و بر صغایر است
**اما نزد اصحاب ما** و شرذمه از فرق دیگر احباط جایز نیست زیراکه مخالف عقل و محکم نقل است **اما تکفیر کبایر** بغیر توبه از روی تفضل من الله جایز است
زیراکه کریم تعالی از حق خود بگذرد مع وعده او بعفو **البته** ممدوح حسن است نه مذموم مع غنا او از تعذیب و عدم فایده در تعذیب ایشان **اما آیه** مثقال ذره
محمول بر ابطال احباط است و دلالت بر ابطال تکفیر ندارد چه تکفیر بچهار سبب حاصل میشود **آ** عفو الله بغیر سببی من العباد **ب** توبه **ج** صدقه و سعه دیگر اعمال
حسنه **د** باجتناب کبایر صغایر نیز تکفیر میشوند **پس** معلوم شد که صدقه و اجتناب کبایر چون توبه مورث و موجب تکفیر می باشند **پس** اگر این امور شامل مومن
نشدند **البته** آیه مثقال ذره از خیر و شر بر حال خود باقی و عدل و عقل مقتضی همین است **سوال** چه اشکال دارد که اگر این آیه تکفیر را حمل بر تایب
و بر مجتنب کبایر نمایند تا هر دو آیه بلا تردد و بلا تکلف بر حال مانند **جواب** چونکه موارد هر دو آیه ذره و تکفیر بموارد خود وارد و ثابت اند ترک موارد ثابته نموده حمل
بر غیر آن بلا ضرورت جایز نیست و مورد این تکفیر معلوم است که صدقه و مورد آیه مثقال ذره در غیر این مواضع چهارگانه بمقام عدل وارد است **پس** هر مورد
مستقل بجای خود است **پس** قول وعیدیه و اهل موازنه باطل است **آیا** در اینجا مراد کل گناهان اند **یا** بعض گناهان در ان دو قول است اصح آنست
که بعض گناهان مراد اند ثم الله اعلم **سوال آیا** حدی در شریعت برای صدقه مقرر است **یا نه جمعی** تصریح کردند **ودر اکثر** اخبار نیز وارد است که حد اکثر آن
اینست مگر آنکه معطی برای خود قدری نگاه دارد و بر اعیال و اجب النفقه خود انقدر که محتاج بغیر و فاقه نشود **اما** در اقل اگر چه نیم شق خرما یا سوخته طلف باز نمود
خدا فرمود لا صدقة و ذو رحم محتاج **در کنز العرفان** تصریح کرده مکروه است آنقدر تصدق کردن که بر غنی باقی نماند **پس** اگر مآل حال بحاجت
روی داد و کسبی هم نماند لسا احیان حرام میشود خصوص با وجود عیال چه آن موجب اضرار عقلی و نقلی است و پیغمبر فرمود لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام
**ودر روایة** ابن عباس است که توسعه عیال صدقه کردن مکروه است **بحث دهم** والله بما تعملون خبیر هر گاه خدا بعاملان صدقه وعده داد **پس** در
بما تعملون ضمنا توعید کرد و عادة الله است در هر جا که احد القسمین را ذکر میفرماید دیگر هم را ذکر می کند تا اغرا او یاس لازم نیاید و بندگان بین الخوف والرجاء
باشند و این از جمله الطاف مقربه است **پس** مفسرین فرمودند که خدا بجمیع آنچه عمل میکنید از اعلان و اجهار و اخلاص و ریا همه آن دانا و بر او هیچ ذره مخفی نیست

جواب اشکال آیه مثقال ذره و جواز تکفیر و احباط

صدقه کردن که مقدار صدقه

بایستد

دیگر که عالم باعمال باشد البته جز انهاضایع از عالم او نمیشود تنبیه در اینجا قول خوارج باطل گردید که ذکر هر گاه کفر بودی البته کاوزرا تکفیر بعض جایز بنودی دیگر دلیل است بر بطلان قول معتزله که بغیر توبه گناه امرزیده نمیشود دیگر دلیل است بر بطلان قول اهل موازنه که بعد توزین اگر مساوات در عملین بود لیس مع و باقی اند دیگر ثابت شد که صدقه چون توبه موجب اسقاط معاصی است دیگر دلیل است که صاحب مال خود باشر و اخراج مال شود افضل است اشکال پس معلوم شد که ارسال الی الامام افضل نباشد بل افضل متولی شدن خود مالک است زیرا که خیر بمعنی افضل است جواب علامه فرمود خیر چنانکه برای افعل تفضیل می آید چنین برای مساوات نیز می آید چنانچه قوله تعالی اولئک الهم الخیرات جمع خیر بمعنی فاضل آید و برای تفضیل میگوئی زید خیر من نبی فلان ای افضل جواب ثانی آنکه صدقه اخفا مستلزم الی الامام نیست بر امکان جمع بایکه دفع الی الامام کند بغیر شعار احد اقول در این نظر است زیرا که افعل بر احقیقت است و برای غیر آن مجاز و اعدول الی غیر الحقیقة بلاضرورت جایز نیست دیگر آنکه بایصال الی الامام خفا حاصل نشد لیس مناة در اینجا دینا بید ...

قوله تعالى لَيْسَ عَلَيْكَ هُدٰيهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَّشَآءُ ط وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِاَنْفُسِكُمْ ط وَمَا تُنْفِقُونَ اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ اللّٰهِ ط وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُّوَفَّ اِلَيْكُمْ وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ ۞ ترجمه

یعنی نیست بر تو یا محمد راه نمودن و براه حق طوعًا و کرهًا بردن کفار را ولکن خدا بلطف و عنایت خود هدایت میکند و راه می نماید بنصب ادله و ازاحت علت و ایزال کتب و ارسال رسل و ایصال آیات و اظهار معاجز تدریجا مع بقا اختیار ایشان هر کرا میخواهد و آنچه نفقه مید هید از مال پس آن از برای نفسهای خود شما است و در نزول می آید و نفقه نمیکنید و نمید هید شما مگر برای طلب خوشنودی خدا و ثواب او و آنچه نفقه مید هید از مال خود وفا و ادا کرده میشود بالتمام بسوی شما عوض آن و حال آنکه شما ستم و نقصان کرده نمیشوید بدانکه هر گاه بالا ذکر نفقه نمود و در اینجا متفرع الیه مقرر نمود در مبادی از بعضی نقل فرموده که این آیه منظوم با آیه من یؤت الحکمة است و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول در نزول این آیه باختلاف اخبار خلاف کرده اند اول از ابن عباس و ابن الحنفیه و سعید جبیر مرویست که ما صحابه بنهی رسول از دادن صدقه بر غیر اهل دین خود امتناع تام میکردیم و نمیدادیم تا این آیه نازل گردید ثانی نزد بنی سنم کلبی که نثیله مادر اسما بنت ابی بکر و جده او هر دو مشرکه بوده از اسما شئی را خواستند لعبورت حاجت اسما گفت تا وقتیکه از حضرت رسول امر نگیرم چه شما بر دین ما نیستید پس این آیه نازل گردید پس مید داد ایشانرا ثالث مرویست که جماعتی انصار اقرابه و خویشی رضاعی و مصاهرت با یهود قریظه و نضیر بود و ایشان محتاج بودند بجهت اسلام انفاق و اعطاء صدقه از ایشان قطع کردند و ایشانرا میگفتند تا وقتیکه مسلمان نشوید نمیدهیم پس این آیه نازل شد و در روایات متعدده مرویه در منثور و معالم آنست که هر گاه فقرا مسلمانان بیشتر پیدا شدند پس حضرت خدا صدقه بکفار نمیداد بغیر فقرا مسلمانان بامید آنکه شاید فقرا کفار تضیق معیشت مسلمانان شوند پس این آیه نازل گردید تنبیه جمعی گمان برده که این آیه ناسخ غیر قرآن از اقوال و افعال حضرت رسول باشد اشکال بنابر روایات نزول ثابت گردید که بعمر عن غلی متعصب بود که صدقه بغیر اهل دین خود مع احتیاجهم نمیداد و حال آنکه انسان من حیث انه انسان اشرف بنی نوع حیوانی بل علة غائی عالم امکانی می باشد و تلف او را خیال نمیکرد بل تلف او عمدا اراده کردند تا آنکه این عتاب نازل گردید و اگر صفه ممدوح می بوده منسوخ میگردید و نه بسبب آن عتاب نازل میشد جواب اول قطعی نیست که آنحضرت نمیداد و مانع از آن بود و اگر بجد قطع رسم لیس فعل آنحضرت عین صواب و اوقع فی القلوب بود زیرا که الحب فی الله والبغض فی الله لازم بود و امتناع آنحضرت من باب حسبة لله بغرض امر معروف





و نهی منکر و مزید هدایه ایشان بود اما انسان اگر چه بذاته اشرف و حرمتش لازم است لکن بسوء فعل او زوال حرمت و هتک حرمت او لازم میشود چنانچه ظالم را تضیق معیشت و حبس میکنند و اولی امر بجهت ظلم و قبح او تا آن قبح و ظلم باز ماند پس شرک و کفر بالله از اعاظم قبایح است پس حرمت او بالکل بالجز و بسبب آن زایل شد پس امتناع آنحضرت از انفاق کفار باین وجه حسن بود پس نزول این آیه نزد بعضی این شیخ گردید اشکال وارد نمیشود چه غرضش ابدا تضییق ایشان بود اما نزول فی خطاب اول ثابت نیست که خاص بآنحضرت است چنانچه ذکر خواهد شد و اگر ثابت شود که بآنحضرت خاصه است پس نحو آیه ظاهر است که لیس علیک هدیهم آنحضرت را تسلی است که ابتدا او کفار تعلق تو نیست بل فعل تو تنذیر و تبشیر است نه غیر آن پس قول مباشر آن قبح ایشان والحمد لله عتابی است و نه اشکالی بحث دوم بالجمله اتفاق است که این آیه از محکمات قرآنی حکمش تا قیامت باقیست لکن خلاف در اینست که آیا خطابات کل آیه مختص بحضرت رسول است یا اول خطاب لیس علیک خاص بآنحضرت و آخرش عام یعنی بعض آن خاص و بعضش عام یعنی مشترک بین النبی والامت یا از اول تا آخر مراد عام اگر چه ابتدا خطاب خاص بآنحضرت است چون یا ایها النبی اذا طلقتم النساء ظاهر قرآن ثانی است و اول مجهول و آخر قوتی دارد و بتلخیص در اصول حاصل میشود و بعضی از آن در جواب اشکال آتی می آید بحث سیوم لیس علیک هدیهم ولکن الله یهدی من یشاء بدانکه در اصول مقرر شده غالبا علیک بحسب عرف قرآن و لغت اطلاق بر ایجاب و الزام یا بر تحریم و بعضی بر استحباب میشود و در اینجا بجهت وجوب نفی بر عدم ایجاب وارد شده تبصره در بحرین فرمود علیکم بکذا بمعنی افعلوا باشد و نزد لغویین علیک اسم فعل است و وقتیکه متعدی بنفسه باشد پس در آن وقت بمعنی الزم باشد و اگر متعدی بالباء باشد پس بمعنی استمسک باشد و شیخ رضی مرحوم فرمود که باء زاید باشد و در حدیث لا علیک اکثر است و مراد از آن لا باس علیک است چه لا نافیه برای جنس است اکثر اسمش حذف و بخبر مستغنی می باشد پس علیک که بمعنی الزم و وجب علیک باشد یا لیس علیک بخلاف اول پس بمعنی نهی یا بمعنی تحریم یا بمعنی عدم وجوب باشد پس مفسرین در اینجا خلاف کردند نزد ابن عباس و سعید جبیر و غیر ایشان چونکه آنحضرت شدید الحرص بر ایمان ایشان بود چنانچه در آیات دیگر هم تصریح آن فرمود چون افانت تکره الناس حتی یکونوا مومنین و آیه لعلک باخع نفسک الا یکونوا مومنین و آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم پس این آیه از جمله همان است که نیست بر تو یا محمد که هدایت ایشان بمنع صدقه از کفار بکنی تا حاصل شان بر ایمان شود اقول این قول صحیح نمیشود زیرا که ایمان بالاکراه مقصود نیست مگر آنکه بعد ایمان بایمان راضی شوند اشکال این نهی از دادن صدقه چگونه بمعنی هدایت خلاف موضوع جایز باشد جواب بنابر تصحیح آن هدایت در احد معانی لغت دلالت بر حق باشد چه امر باشد یا نهی پس اراده از هیم دلالت بصحابه از دادن صدقه بکفار باشد یا نهی از دادن صدقه بکفار صورت هدایت شود پس سبب بجای سبب اطلاق شده نزد بعضی تکلیف تو یا محمد نیست که هدایت و دلالت کنی صحابه را اجل نفقه در وجوه بر و سبل خیر بل فعل تو این است که تبشیر بجنت و تنذیر از جهنم و دلالت بر توحید خدا و عبادت و اطاعت او خواه ایشان قبول آرند یا نه و ما علی الرسول الا البلاغ و همین قول حسن و جبائی است پس این تسلی نبی است و تخفیف تکلیف بآنحضرت چه آنحضرت غمگین از ملال کفار بترک ایمان ایشان می شد نزد بعضی هدیهم بمعنی اهتدائهم یعنی تکلیف تو نیست اهتدا ایشان بل تکلیف تو ابدا و بیان هدایت است و ایمان و طاعت و هدایت ایشان تعلق بخدا است هر کس را که میخواهد هدایت میکند یعنی هر کس را که میداند بلطف زاید هدایت می یابد او را لطف زاید میکند ایراد جبریه این اقوی دلیل و ابین نصی است بر آنکه ایمان و کفر فعل و مخلوق خدا است هر کس را که میخواهد او را هدایت و ایمان می آفریند و الا فلا لهذا تعلیق هدایت بمشیت کرد جواب چونکه بطلان کفر و ایمان من الله بحسب ادله عقلیه و نقلیه مذکوره در سابق مجلدین کالنار مزبوری و معلوم است پس تاویل متشابه لازم و واجب گردید اول هدایت باثابت و مجازات میکند هر کس را که میخواهد از اهل استحقاق ثانی هدایت بالطاف زایده میکند هر کس را میداند که مومن میشود ثالث بر هدایت بالاکراه قادر است چونکه او مقصود نیست لهذا نکرده پس این بیان هدایت الجائیه است رابع اسم و حکم ایمان بر ایشان میکند خامس قول اکثر اهل علم منهم بلخی و جاحظ و قاضی ابو بکر یهدی الی طریق الجنة باشد یعنی بر تو نیست یا محمد که همه خلق را دلیل الی الجنة و اصابه ایشان بآن کنی بل موصل الی الجنة و الجزا بالخیر خدا است هر کس را که میداند از اهل آن است باو میکند سادس زمخشری و مسعودی گفتند بر تو نیست که همه ایشانرا مهتدین بگردانی

الی الانتها از منهیات از من واذی و ریاو سمعه و انفاق خبیث و غیر ذلک مگر تبلیغ اوامر و نواهی تکلیف تو و بس برای تو است ولیکن خدا لطف
میکند بر کسی که متشرع بآن شده متنهی از منهی و مهتدی و متامر با موری میشود **سابع شیخ المشایخ و بغوی** گفته اراد به هدایة التوفیق
اما هدی البیان والدعوة کان علی عهد رسول الله صلعم یعنی مراد هدایت توفیق است اما هدایت بیان و دعوة او در عهد رسول با ایشان رسیده **تنبیه**
این مسئله تعلق بعلم کلام دارد **و** باز **شیخ المشایخ و بغوی** نقل میکنیم که هدایت بر دو قسم است **احدهما** هدایة الدعوة والبیان و آن فعل رسول است
و آنرا رسول الله نسبة بخلق کرد **ثانیهما** هدایت لطف و توفیق این فعل خدا است تعلق بخدا دارد **دلیس** یهدی الله من یشاء از هدایة ثانیه است **لهذا** اسناد آن بخود کرد **و بیش** اخبار
میکنند بر تو هدایت لطفی و توفیقی نیست **بل** او بذمه خدا است و خدا هر کس که میخواهد میکند و ازین تقیید بمشیت دقت دقیقه لایح گردید که آنانکه اطفال و مجانین هستند ازین بر آمدند **لهذا**
تعلیق بمشیت کرد ثم الله اعلم **اشکال** و یهدی من یشاء هدایت عام است **لیس** تقیید و تخصیص چرا و چه مخصص غیر معقول است **لیس** عموم هدایت نهی بر نبی و اسناد آن
علی الله نیست **جواب** لانسلم چه قراین عقلی مخصص اند منجمله آن معلوم ذوالعقول است که نهی نیست مگر برای هدایت دادهای آنچه تعلق بشری گرفته **لیس** اگر نهی عام باشد لازم
می آید که نهی از هدایت عامه باشد و بطلان آن ثابت گردید که منع از هدایت الله خاص مراد است که تعلق به بشر ندارد و آن نصب ادله و تمکین و اسباب و آلات آن و توفیق و تسهیل کار و امثال
آنکه افعال آن رب باشد **بحث چهارم** و ما تنفقوا من خیر فلانفسکم ما شرطیه جازمه تنفقوا فعل شرطش و من در اینجا برای تبعیض نزد جمعی است فلانفسکم
جزائیش **اما** عدول بسوی خطاب مکلفین برای زیادتی تثبیت و تاکید ایشان در امور خود باشد **لیس** غرض آنست که ای مومنین جمیع آنچه شما انفاق میکنید
در وجوه بر و سبیل خیر **یا** آنچه بفقرا کفار و لا دین مید هید از مال خود **لیس** ثواب آن بر ای خود شما است **سوال** آیا انفاق بغیر مومن جایز است یا نه و
اگر جایز نباشد **لیس** ازین آیه چه مراد است **جواب** نزد آنانکه آیه خاص در انفاق اهل کتاب نازل است **نزد** ایشان دادن بغیر مومنین از صدقات تطوع
جایز است **نزد** بعض کفاره و بغیر زکوة مالیه الا مولفة قلوب چه در زکوات و نذور **و** کفارات **نزد** جمعی عدالت در مستحق شرط است **نزد** جمعی اگر عدالت نباشد صلاح
و تقوی لامحاله باید باشد **و نزد** آنانکه این آیه در انفاق کفار نیست **بل** عموم نازل شده نزد ایشان واجب و ندب بغیر مومن جایز نیست **در** دروس فرموده
و یجوز الصدقة علی الذمی و ان کان اجنبیا و علی المخالف الا الناصب و منع الحسن من الصدقة علی غیر المومن و لو کانت ندبا انتهی یعنی جایز است
بذمی دادن صدقه اگر چه اجنبی باشد و بمخالف مذهب هم جایز است مگر آنکه ناصبی باشد **و حسن** مانع از دادن صدقه بر غیر مومن است اگر چه مندوبی باشد
**و بعد** آن فرموده و فی روایة فی المجهول حاله اعط من وقعت له الرحمة فی قلبک یعنی در روایه مجهوله یا هر که مجهول الحال باشد صدقه بده او اگر رحمت برای
او در قلب تو حاصل گردید **اما در عامة** نیز دو قول است **احدهما** غیر جایز **ثانیهما** جایز است چنانچه **در کبیر** اجماع فقها و مفسرین است
که صرف زکوة بغیر مسلم جایز نیست **لیس** این آیه مختص بصدقه تطوع است **و ابو حنیفه** صرف صدقه فطره باهل ذمه تجویز کرده و بغیر اینها غیر جایز
دانسته **و بعضی** میگویند حضرت آن اگر بستر خلق الله کنی هر آینه جایز و ثواب داری زیرا که نوشته فی الله صرف میکنی نه بغیر آن **و غیر ابو حنیفه** انکار از
قول ابو حنیفه میکنند **و بغوی** زیاده کرده که این آیه در اهل اسلام و در اول فرض است **اما** صدقه مفروضه وضع آن جایز نیست بغیر اهل اسلام **و اما**
مسلمانان اهل و سهم از قسمی مستحق و قسمی دیگر غیر مستحق **بحث پنجم** و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله در اینجا ما نافیه و ابتغا مفعول له ینفقون الا صح
است یعنی این اخبار از حال مومنین و از صفات و اخلاص ایشان که ایشان انفاق **بل** هیچ عملی نمیکنند مگر برای طلب رضوان خدا **لیس** شما
نفقه نمیدهید مگر برای رضای الهی خاصة **قول ثانی** آنست که ظاهر این اگر چه خبر است **لکن** بمعنی نهی است یعنی نفقه نده هید شما مگر برای طلب رضوان
الله **اشکال** وجه الله فرمود چرا الرضا نه و رضوانه و امره و امثال آن نفرمود تا اشتباه جسمیت نمیشد چه وجه در لغت بمعنی عضو مخصوص و آن بمعنی روی
باشد **جواب** لانسلم که وجه فقط در لغت بمعنی روی که عضو مخصوص باشد **بل** در مجلدین سابق مکرر ذکر شد که در لغت وجه بمعنی روی و جنب و جهت و
شرف و ذات و امر آمده هرگاه این ثابت باشد **لیس** احتمال جسمانیت فی الاصالة منتفی و زایل گردید **جواب ثانی** شیخنا المقداد در کنز العرفان فرموده لیس
المراد هیهنا بالوجه العضو المخصوص لاستحالة الجسمیة علیه تعالی و لا الذات لانها قدیمة والقدیم لا یراد حصوله و لا معانی اخری من لوازم الجسمانیة



بل المراد بالوجه الرضا وانما حسن الکنایة به عن الرضا لان الشخص اذا اراد شیئا اقبل بوجهه علیه واذا کرهه اعرض بوجهه عنه فکان الفعل اذا ابتغ
بالوجه حصل الرضا فکان اطلاقه علیه من باب اطلاق السبب علی المسبب انتهی یعنی از وجه الله روی مراد نیست چه آن محال بر تعالی است **و اما**
ذات تعالی چه او قدیم است و قدیم مراد الحصول نمی باشد و نه معانی دیگر چه آنها از لوازم جسمیت اند نیز بر تعالی محال اند **بلکه** مراد بوجه رضا است **و اما**
حسن کنایة بآن از رضا آنست که شخص وقتیکه اراده شی می کند اقبال آن بوجه خود میکند **و** هرگاه مکروه دارد اعراض از آن بوجه میکند **لیس** در آنچه اقبال
بوجه حاصل است رضا بالضرورت در آن حاصل است **لیس** اطلاق وجه بر آن از باب اطلاق سبب بر مسبب است این برهان قیمتی است **جواب ثالث** منتخب
المال از **علامه طبرسی و فخر الدین رازی** بدو وجه است **احدهما** چون بگوئی فعلت بوجه زید او اشرف در ذکر از قول فعلت له است چه وجه
شی فی الاصالة اشرف ما فیه است **لیس** بکثرت استعمال بشرف ذکر بغیر تحقیق وجه بر شرف ذکر علم گردید آیا نمی بینی که میگویند وجه الرای و وجه الامر و وجه
الدلیل پس در چنین مقامات غیر شرف مراد نمیباشد بجهت شدت ظهور او و حسن بیان او **ثانیهما** مراد در چنین مقام تحقیق و تقریر الاضافة می باشد چه بذکر
وجه ازاله ایهام و اشتراک او و عن الغیر میشود و اگر بغیر وجه مثلا فعلت له بگوئی موهم میشود که فعل برای او و برای غیر او بسبب الاشتراک باشد **و** لو بوجه از اشتراک
الی التحقیق الاختصاص بر آمد و وهم اشتراک زایل و اضافت تخصیصه باقی ثابت ماند ثم الله اعلم بمراد کلامه **بحث ششم** و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم وانتم لا
تظلمون و این جمله شرط و جزا بصورت وعده در انفاق الا ابتغاء وجه الله وارد است یعنی هرگاه نفقه از مال **یا** نفقه بعض اموال خود کرده شود و فا و ادا
بالتمام والکمال کرده میشود جزا و عوض آن بو فور بسوی شما چه توفیه اکمال شی و اتمام آن باشد **و** الیکم صله برای اداء آن بتمام و کمال بسوی ایشان در آخرة
باشد **و** متصل آن گو یا توضیح میکند و حال آنکه حق شما و عوض آن انفصالی و کمی بشما کرده نمیشود چه عدم ایفا حقوق و نقصان در اتمام و کمال آن فعل
جاهل عاجز است و خدا غنی کریم صادق قادر مالک الملک است گمان تنقیص مدار **بل** مطمئن باشید بایصال و وصول آن چه ظلم بمعنی نقصان نیز آمده چنانکه
در آیه دیگر آتت اکلها و لم تظلم منه شیئا یعنی لم تنقص شیئا است **سوال** در این افصح کلام متصل در سه جا و ما تنفقوا و ما تنفقون و ما تنفقوا
واقع شده تکرار خصوص در محل واحد موجب تنفر می باشد **جواب** تکرار لفظ واحد باغراض شتی اگر در مقام واحد لطف کلام ازید و اکثر از تفاوت الفاظ برای لطافت
کلام می باشد و از ین خطب و قصاید و دواوین شعرا جاهلیه خصوصا مملو و مشحون اند اشکال ندارد **اشکال** لفظ امر بخیر باشد **و** تخصیص آن بمال چگونه و
چرا جایز باشد **جواب** خیر در لغت ما یرغب فیه الکل چون عقل و عدل و مال و خیول و غیر ذلک باشد **و** خیر فی الاصل ضد شر و قبیح باشد **تنبیه** هرگاه این
اجمالا مقرر گردید **نبین** بر آنکه اجماع مفسرین است که در این مراد خاصة مال از جنس ما ینفق باشد **اما** تخصیص آن بموجب ما تنفقون حاصل میشود
چه غیر مال علی الحقیقت انفاق نمیشود و چه نقدی باشد **یا** جنسی واجب باشد **یا** ندب **اما سبب** تسمیه مال بخیر در اینجا خاصة اگر چه لفظ شامل همه میباشد
**لکن نزد** بعضی اینست که خیر در اصل ضد شر باشد و مراد مال حلال طیب غیر ردی باشد **لهذا** در این مراد صاحب مال خیر دنیا و بانفاق آن خیر آخرت است و حرام
و قبیح ردی و غیر مملوک شر می باشد نه خیر **لهذا** باسم خیر یاد فرمود که باحتمال و صرف آن صاحبش بهتری دنیا و نفع آخرت حاصل میکند ثم الله اعلم **تنبیه**
آیه دلیل بر چند چیز است آ عباد بر ارادات و اعمال خود جزا کامل و تمام دارند **آیا** دایم باشد **یا** منقطع **عند المتکلمین** قطع عیسی الا آنکه عوض اعمال مساوی اعمال
دایم است **اما المنجیه** از روی تفضل زیاده است اگر وعده یعنی آن قرار یافته **یا** آنچه زیاده بر عوض الم حاصل شده در دوام و انقطاع آن نیز دو قول است ثم الله اعلم

**قوله تعالی لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي**
**الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ**

لَا يَسْـَٔلُوْنَ النَّاسَ اِلْحَافًا ۭ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيْمٌ ۝

**ترجمہ** یعنی نفقہ برای محتاجانی است کہ بازداشتہ شدہ اند در راہ خدا و اطاعت او نمیتوانند بواسطہ اشتغال بطاعت سیر کردنی در زمین
خدا انظرف دیگر چون طلب علم و اعتکاف تا طلب روزی و تحصیل معیشت بوسعہ نمایند می پندارد و گمان میکند ایشانرا مردبی خبر و غیر واقف حال ایشان
کہ ایشان توانگران و صاحبان وسعت و مال و بلا حاجت اند بسبب بازایستادن ایشان از التماس و سوال و اظہار فقر تو یا محمد میشناسی ایشانرا
بہ نشان و علامت و آثار کہ صفرۂ رنگ و کاہیدگی بدن و الصاق شکم بپشت و بحیا قلت کلام و بسیاری جریان اشک باشد سوال و التماس نمیکنند
مردم را تا چیزی و آذوقی بطلبند از ایشان از روی الحاح و ابرام و بجوش آمد کلام سلام چہ ایشان عفیف اللسان اند فضول و حاجت خود بمردم
نمیگویند و آنچہ شما نفقہ بچنین اشخاص از مال بہتر و نیک برابر کفاف و شکم سیری خود بخود بہ بہید و بمقام ایشان پوشیدہ و مخفی برسانید **لیس** بتحقیق خدا
بآن دادن و نحو رسانیدن دانا است باستداد زمان و طول آن **یا** مخفی دادن آن خدا را فراموش و غفلت و جہل طاری نمیشود **بدانکہ** بالا
انفاق بجارہ مستحقین ذکر فرمود و متصل بآن احق مستحقین و احوج و اقدم ایشانرا در اینجا بیان نمود **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث**
**اول** در نزول این آیہ دو قول اند **احدهما** نازل در عامہ فقرا متعففین کہ اصلا سوال و اظہار فقر و حاجت نمیکنند منعزل اند **ثانیهما** در اصحاب
صفہ نازل شد و ہمین مروی از ابو جعفر و ہمین قول ابن عباس است **اما در تعداد** اصحاب صفہ دو قول اند **احدهما** ایشان ہفتاد نفر بودند این
**احمد** در زوائد زہد **و حافظ ابو نعیم** در حلیہ روایت کردند **ثانیهما** مروی اکثر خاصہ و عامہ است کہ چہار صد آدم بودند **لیس** در اینجا خلاف است
کہ کدام بودند **ابن جریر و ابن منذر و سفیان بن عیینہ و مجاهد** و غیرہم میگویند کہ مہاجرین قریش **نزد** خاصہ و عامہ است کہ ایشان
جماعتی از مسلمانان وارد مدینہ بلا مکان و لا مسکن و لا عشیرہ و لا حرفہ و لا صیغہ و لا مال متوطن محتاج بودند و حفظ قرآن در مسجد و تعلم مسائل مینمودند
و بعضی تخمہای خرما را ریزہ ریزہ کردہ میکوبیدند برای شتران مردم و بہر غزوہ با اصحاب بخیر بجہاد میرفتند و ہیچ کس را سوال نمیکردند و بترس کفار بمواطن خود در رفتہ
نمیتوانستند **اما صفہ** پس حافظ ابو نعیم و سیوطی از حسن نقل کردند کہ در مدینہ نزد مسجد صفہ برای سکونت و جلوس ضعفاء مسلمین تیار کردہ بودند **لیس** ایشان
روز و شب بر ہمان صفہ میماندند **لہذا** باصحاب صفہ نامیدہ شدند **شیخ المشایخ فخر رازی** از ابن عباس روایت کردند کہ روزی رسولخدا صلعم
نزد اصحاب صفہ آمدہ فقر و جہد ایشان را دید **لیس** ایشانرا تسلی داد و یا اصحاب الصفہ فمن لقینی من امتی علی النعت الذی انتم علیہ راضیا بما انتم فیہ
فانہ من رفقائی یعنی ای اصحاب صفہ ہر کہ از امت من بر نعت و وصف شما باشد راضی بآن باشد کہ شما در آن ہستید یعنی تحصیل دین بچنین جد و جہد نماید
**لیس** بتحقیق او از رفقای من در قیامت است **بحث دوم** در تعلق للفقراء **نزد** اکثر نحات و مفسرین متعلق بحذف است **لیس** ایشان خلاف کردند
**نزد شیخ المشایخ** للفقراء الخ خبر مبتدا محذوف است **چون** للفقراء الذین صفتهم کذا حق واجب علیکم **اما نزد** طبرسی و غیرہ او تقدیرش النفقہ
للفقراء است **نزد** رازی و غیرہ او فعل محذوف است چون اعمد للفقراء **یا** اجعلوا ما تنفقون للفقراء کذا وصفهم **قول ثانی** متعلق بر ما تنفقوا
من خیر للفقراء عند العالم ابن ضیف اول صحیح است **بحث سوم** للفقراء الذین احصروا فی سبیل اللہ در اینجا برای این قسم مستحق اوصاف پنجگانہ را شمرد اول فقر دوم
محصور فی سبیل اللہ **و نزد جمعی** این آیہ در بیان فقراء مستحقین است چہ در ہمہ آیات بالا ترغیب و ترہیب ذکر انفاق و نفقات فرمود و در اینجا محل صرف
آن اینست کہ فقراء مستحقین بچنین اوصاف باشند اصح آنست کہ در این ذکر قسم دیگر فقرا است کہ چنین اوصاف داشتہ باشند اگرچہ این من حیث النزول خاص
در اصحاب صفہ است ولکن مرادش عام است الی القیامۃ یعنی آنکہ بچنین اوصاف متصف مصروف بطلب علم و دین و از خانہ مان بعیدہ صورت حرفہ
و نہ سور حرکت داشتہ باشند و عفت از مسئلت و از اظہار حال خود نمایند بر اہل بلاد و اغنیاء لازم و متحتم است کہ صدقات را بچنین طلاب غرباء رسانند و

بیان حال اصحاب صفہ و معنی صفہ





و باوجود اینہا اگر بغیر ایشان داد ندحق بحق دار نرسانیدند و ایشان احق و اقدم بر ہمہ محتاج اند **صاحب مبانی البیان** در ذیل این آیہ حدیث نبوی
فانہ من رفقائی تصریح کردہ بقولہ اقول کہ آنرسول خدا اشارہ کردہ بآنکہ ہر کہ حبس نفس خود در طلب علوم الحی القیوم بغرض تشیید معالم این و ارکان
یقین کند و اقامہ ما یجب علیہ از عبادت و عمل نماید و مواظب علی ما یوصلہ الی السعادۃ شد **لیس** او متمسک بالعروۃ الوثقی و بحکمۃ اوثق مع ولایۃ
اہل بیت عصمۃ و طہارۃ باشد انشاء اللہ افضل از آن گروہ ثقات و اقرب بخدا و بسید کائنات در دنیا و آخرۃ باشد **بحث چہارم** للفقراء الذین
احصروا فی سبیل اللہ لا یستطیعون ضربا فی الارض لغت و معانی این الفاظ در مجلدین سابقین ذکر گردید کہ احصار از حصر بمعنی حبس و منع باشد
چنانچہ احصر العدو و حصرہ المرض میگویند و سبیل اللہ اگرچہ استعمال در جہاد غالبا میکنند لکن در اصل طاعت اللہ سبیل اللہ عام است **لیس** تفسیر آیہ **نزد**
جمعی نفقات بہر نوع و قسم کہ باشد خاص برای فقرای است کہ محبوس و ممنوع گردیدہ اند در راہ خدا چہ بسبب منع دشمن دین چہ بمنع مرض چہ با سباب دیگر
استطاعت و طاقت و توانائی بجی و ذہاب و رفتار در زمین ندارند کہ باوطان خود بروند یا بسفور و تجارات و زراعات تحصیل معیشت خود نمایند
و ضرب در زمین کنایہ از سیر سریع و رفتار تند از جای بجای دیگر باشد **و مفسرین** در سبب حصر و عدم استطاعت ایشان خلاف کردند **نزد** بعضی
ایشان خود را باز داشتہ بودند در راہ و بر طاعت خدا **لہذا** از تحصیل آذوقہ عاجز بودند **نزد** ابن عباس ایشان بجہت فقر محتاج بودند و بفاقہ کشی
ایشانرا طاقتی نماندہ بود کہ حرکت سفر کردہ میتوانند **نزد** ابن زید ایشان مسلمان شدہ از بلاد خود گریختہ بمدینہ آمدہ بودند و صورت سکونت و معاودت
ببلاد خود بجہت دشمنی خویش و اقارب نداشتند **نزد** بعضی چونکہ ایشان مقاتلین مشرکین فی سبیل اللہ با قوم و کفار و دشمنان ایشان در حوالی مدینہ
مجتمع بسیار بودند ہر کس را کہ می یافتند او را می کشتند **نزد** سعید جبیر ایشان با رسولخدا در جہاد جراحات کثیرہ و عظیمہ خوردہ بودند **لہذا** مزمن گردیدہ
از تحصیل معاش عاجز بودند **نزد** کسائی ایشان بمرض مزمن گردیدہ **لہذا** عاجز از حرکت و تحصیل معاش بودند **اشکال** احصار باب افعال
و محصر غیر فاعلش میباشد و آنانکہ بغیر عدو احصار ایشان میدانند صحت نہ نبود **جواب اول** شیخ المشایخ فرمود حصر و احصار بمعنی منع و از ہمین حصار باشد
و از ہمین الحصار لا حتباس البطن باشد **لیس** منع از غیر با ایشان ثابت است چہ عدو باشد چہ مرض چہ فقر چہ تحصیل علوم **جواب ثانی** از علامہ طبرسی است
کہ ایشان بنفوس خود در امر مختص بجہاد بستہ بودند و آنرا بر خود لازم کردہ بودند **لہذا** تصرف بہ تجارت و زراعت و دیگر اسباب معیشۃ و حرکت نمیکردند و
از این لازم می آید کہ ایشان طاقۃ حرکت نداشتند چنانچہ امر الامیر بالمقام فی هذا الموضع میگویند و مثل آن آیہ فلا استطیع ان ابرح منہ بمعنی لا
ابرح منہ لا لزامی نفسی طاعتہ باشد **بحث پنجم** در یحسبهم قراء دو قول اند **احدهما** قراۃ حمزہ و عاصم و ابو جعفر و ابن عامر در ہمہ قرآن بفتح سین و
ہمین لغت رسول صلعم و مختار حسن و اعمش و شیبہ است **ثانیهما** بکسر سین این قراۃ باقی قراء است **بحث ششم** حسب یحسب حسبانا و حسابا
و حسابۃ میگویند بفتح و بکسر سین دو لغت اند برای ورود سمع بآن اگرچہ مکسور العین بودن ہر دو شاذ است **لیس** حسبان در لغت بمعنی ظن و گمان است
**اما جاهل** فاعل جہل یجہل جہلا فہو جاہل و مجہول در اینجا بمعنی ضد عقل نیست **بل** ضد اختیار است **و اغنیاء** جمع غنی توانگر بی نیاز بوجود
ثروۃ و دولت باشد **اما تعفف** تفعل از عفت **و** در لغت عفت کف و ترک شی باشد چنانچہ عف عن کذا بمعنی کف عن کذا و تعفف بمعنی
تکلف الکف و در اینجا ترک سوال و اجتناب از اظہار فقرۃ باشد **بحث هفتم** یحسبهم الجاہل اغنیاء من التعفف فقرہ یک و احصار دوم و لا
یستطیعون سوم و یحسبهم وصف چہارم این فقراء باشد یعنی گمان میکند بینندہ نادان و بلا خبر بالنسبۃ ایشان کہ غنی بلا فقر و لا حاجت اند از سبب عفت
و کف از سوال و از اظہار حاجت و فقر **اشکال** این وصف مدح شدہ نمیتواند زیرا کہ ہر گاہ در چنین لاچاری و افتقار بودند **لیس** سوال و اظہار حاجت
با ایشان لازم بود تا در ورطہ ہلاکت نرسند لقولہ تعالی و لا تلقوا بایدیکم الی التہلکۃ و حفظ نفس واجب است و فقہا ضبط کردہ اند کہ عند الجوع و العطب از
ہر کس کہ باشد بخواہد و الا بغلبہ و قہر غذا از صاحب غذا بگیرد و آنچہ موجب ہلاکت نفس خود باشد عقلا و نقلا منہی قبیح است و قبیح حسن نمیشود **لیس** این تعفف
مدح چگونہ باشد **جواب** این اشکال در مورد دیگر است کہ گرسنگی قریب و مشرف بہلاکت باشد در آن وقت سوال و اخذ از شخص معین بغیر وجود دیگری لازم و واجب است

جواب اشکال و معنی تعفف

و بود این عسر و قلت هست **لیس** در تنگی و قلت اگر نفس اماره را مقهور و مغلوب به صبر و توکل و کف و ترک گرداند **التله** صفت مدح عند العقل
والنقل است **بحث هشتم** سیماهم سیما بمعنی علامت و اثر که بآن شی شناخته میشود ماخوذ از سمت بالضم بمعنی علامت و نشان **با شبر رازی** گفته
واو را قلب الی الموضع العین کردند **والحدی** گفته وزن او فعلا بود چون جاه از وجه **جمعی منهم طبرسی** فرموده اصل سیما بود بمعنی علامت
و سین آن از ارتفاع است زیرا که او علامت مرتفع از خلط و ظاهر عند التعرف است **اما الحاف** در لغت لیس باب مفعال بمعنی الحاح سایل در سوال و
خواهش و اصرار در طلب شی باشد **زجاج** گفته معنی الحف شمل بالمسئلة و هو مستغن عنها یعنی شامل سوال شد با غشار الهزان **والحاف** چون کتاب
ما یلتحف به و آن اسم غطا ئیست که آدمی در سرما می پوشد از سردی محفوظ ماند **در معالم** گفته الحاف والحاح ولجاج نظایراند **در الجنان** زیاد بر این
فرموده که اشتقاق او من لحف الجبل یعنی خشونت باشد چه الحاف والحاح سوال ذی اصرار خشونت آمیز باشد **بحث هفتم** تعرفهم بسیماهم لا یسئلون
الناس الحافا و خطاب تعرفهم باتفاق مفسرین برسالت مآب است این صفت خاصه بیحم از بیشانست **لیس** با شد در آن زمان این وصف در دیگر نباشد تا و
ممیز شود **واما** در بین غائبات عدول الی الخطاب **و** همین را مفسرین تکوین الخطاب می نامند و آن در اینجا بجهت توقیر ایشان در انظار رسول و
خلق باشد یعنی یا محمد میشناسی تو ایشانرا بعلامت ایشان گویا تقدیر فعلا منهم لا یسئلون الخ باشد یعنی علامت ایشان آنست که سوال نمیکنند اصلا
مردم را از روی الحاح و اظهار و اصرار یعنی بوجه من الوجوه مسئله و حاجت خود کاهی ظاهر نمیکنند **اما** این عدم الحاح طبعی ایشان بود چون خشونت و
حلم و ایسه طبیعت **یا** از روی اکتساب طبیعت را ساکت و اخذ و زاجر بود **در مدح** ایشان مقتضی ثانی است چه اگر حیاء طبعی و شرم مانع می بود البته
اینقدر ممدوح نمیشدند **واما** سائر ما ملف میشدند ولی وقت **یا** گاهی سوال ذی تلطف هم نکردند **اول** کمان کشاف و تبعه اوست **ثانی** مختار
محققین است زیرا که سابق بر این وصف ایشان یعنی مسئلة ایشان فرمود فی قوله یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف پس اگر سائل میبودند **لیس البته**
معلوم میشدند **لیس** غرض از این تعریض بغیر ایشان است که تعفف ندارند **و** در سوال الحاح دارند **ودر مجمع** از ابن عباس نقل فرموده که اسئلوا
بالحاح والجلاح بودند **و** همین قول فراء و زجاج و اکثر ارباب معانی است **و مفسرین** در اینجا خلاف کرده **نزد** مجاهد علامت ایشان تواضع و خشوع بود
**نزد** ربیع و سدی اثر جهد و درویشی بود **نزد** ضحاک زردروی و مخافت اندام بود **نزد** ابن زید کهنگی جامه و بی سرانجامی از ظروف وغیر آن بود **نزد**
یمان سکینه و وقار و هزال بود **نزد** ثوری شادمانی ایشان با درویشی بود **نزد** بعضی عزت با درویشی **نزد** بعضی با فقیر صبر و تحمل بود **و نزد** ابو عثمان ایثار
آنچه بامساس حاجت بود **نزد** دیگری طیب قلب و بشاشت روی و اظهار تحمل بود **نزد** بعضی توکل بر خدا و استغناء دل با فقر و شکر زبان و ترک سوال و عدم
خوشامد و آمد و رفت نزد اهل ثروه و گذاره بر کفاف و صبر بر فاقه و گرسنگی بود **و تنگی** اخبار در این باب بسیار وارداند **در مجمع** روایت کرده قال ع ان الله کره
لکم ثلثا قیل وقال وکثرة السؤال واضاعة المال ونهى عن عقوق الامهات ووأد البنات وعن منع وهات یعنی پیغمبر فرمود بتحقیق خدا کاره و ناخوش دارد سه چیز را
گفت گوی بیهوده یا کلام طویل و کثرت سوال و ضایع نمودن مال در غیر طاعت و نهی کرد از عقوق مادران و از عصیان بآنها و از زنده در گور کردن دختران و
از گرفتن بی حاجت **در مجمع والجنان و مبانی** مرویست ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده ویکره البؤس والتباؤس ویحب الحلیم المتعفف من
عباده ویبغض الفاحش البذی السائل الملحف یعنی خدا دوست دارد که ببیند اثر نعمت خود را بر بنده خود و ناخوش دارد اظهار حاجت و بدی و تشدد را و دوست
دارد مرد بردبار تارک و عفیف را از سوال از بندگان خود و فاحش پلید زبان سائل ذی الحاح را **در کبیر** از ابن مسعود روایت کرده ان الله یحب العفیف
المتعفف ویبغض الفاحش البذی السائل الملحف الذی ان اعطی کثیرا افرط فی المدح وان اعطی قلیلا افرط فی الذم یعنی خدا دوست دارد عفیف نگاه
دارنده خود را از سوال و دشمن دارد بجا و زکننده مسکین بد زبان سائل ملحف را که بر زیاد دادن افراط در مدح و در قلیل دادن افراط در ذم میکند **در مجمع و الجنان**
**و مبانی** مرویست قال علیه السلام الایدی ثلثة فید الله العلیا وید المعطی یلیه وید السائل السفلی الی یوم القیامة ومن سئل وله ما یغنیه جاءت
مسئلته یوم القیمة کدوحا او خموشا او خدوشا فی وجهه یعنی پیغمبر ع فرمود دستها سه دست اند دست خدا بالاتر همه دستها است و دست دهنده از بندگان

ازدیک



نزدیک دست خدا است **یا** بعد ید الله است **و** دست گیرنده سائل همیشه زیر تا قیامت است و هر که سوال کند و نزد او ما یغنیه باشد در روز قیامت
می آید در حالیکه اثر مسئلة در رویش رنج و تعب **یا** جرح و قرح و خراشی آن نمودار باشد **قیل** ما غناء قال خمسون درهما او عدلها من الذهب
یعنی پرسیده شد غناء سائل چه حد دارد که سوال کرده نتواند فرمود پنجاه درهم **یا** قیمت آن از طلا **در کبیر** مرویست قال ع لا یفتح احد باب مسئلة
الا فتح الله علیه باب فقر ومن یستغن یغنه الله ومن یستعفف یعفه الله تعالی لان یاخذ احدکم حبلا فیحتطب فیبیعه بمد من تمر خیر من ان
یسئل الناس یعنی پیغمبر ع فرمود نمیگشاید کسی باب سوال را مگر آنکه می گشاید خدا برای او باب فقر را و هر که غنی گیرد خود را غنی سازد خدا او را و هر که عفت خواهد عفیف سازد
خدا او را اگر بگیرد احد شما ریسمانی را که هیزم بیارد و بفروشد بیک دانه یا یک مشت از خرما بهتر است مر او را از آنکه سوال کند مردم را **در مبانی و معالم** روایت
کرده پیغمبر ع فرمود هرگاه شما ریسمان گرفته یک بار هیزم بیارید بر پشت خود فیکف بها وجهه خیر له من ان یسئل الناس اشیائهم اعطوه او منعوه **لیس**
با آوردن آن ترک کند روی سوال را بهتر است برای او از آنکه سوال اشیا خود نماید بدهند یا نه بدهند **در معالم و مبانی** قال علیه السلام لیس المسکین هذا
الطواف الذی یطوف علی الناس ترده اللقمة واللقمتان والتمرة والتمرتان قیل فمن المسکین یا رسول الله قال الذی لا یجد غنی فیغنیه ولا یفطن
له فتصدق علیه ولا یقوم فیسأل یعنی پیغمبر فرمود مسکین این طایف نیست که دور کرده بگیرد لقمه **یا** دو لقمه **یا** تمر **یا** دو تمر را عرض کردند **لیس** مسکین
کیست فرمود آنکس که غنا خود نیابد که غنی سازد او را و وقف و مطلع حال او کسی نشود که با وصدقه بدهد و نه قایم شده تواند تا سوال کند **در الجنان** روایت کرده
که سعید خدری میگوید ما را ابسالی کبتی رسید خواستم که از آن سوال کنم دخواستم حضرت رسول قبل عرض من ذکر فرمود من استعف اعفه الله ومن استغنی اغناه
الله ومن سئلنا لم ندخر عنه یعنی هر که عفت کند خدا او را عفیف گرداند یعنی مستغنی سازد و هر که غنا بخواهد خدا او را غنی گرداند و هر که از ما سوال کند بر او بخل نمیکنیم
عرض کردم یا رسول الله من تعفف میکنم و سوال نمیکنم **لیس** خدا مرا چندان داد که من با قوم خود عرق مال شدیم **در در منثور** از ابو ذر مرویست دعانی
رسول الله ع فقال هل لک الی البیعة ولک الجنة بشرط علی ان لا تسئل الناس شیئا قلت نعم قال ع ولا سوطک ان سقط منه حتی تنزل فتاخذه
یعنی مرا رسول خدا طلبید و فرمود بیعت من میکنی بر این شرط که سوال شی با حدی نکنی عرض کردم آری آنحضرت فرمود حتی تازیانه اگر بیفتد تا خود فرود آمده برداری
**در در منثور** ابی امامه روایت کرده که پیغمبر فرمود کیست که بیعت من کند ثوبان عرض کرد من یا رسول الله بیعت میکنم قال ع علی ان لا تسئلوا احدا شیئا
آنحضرت فرمود بر این شرط که سوال نکنید کسی را چیزی ثوبان عرض نمود برای او چه چیست پیغمبر ع فرمود جنت است ابو امامه گوید که دیدم که من بعد اگر کسی را تازیانه
می افتاده فرود آمده خود میگرفت و این اخبار خاصه و عامه بکثرة اند **از ابن عباس** مرویست قال رسول الله ع لو یعلم صاحب المسئلة ما له لم یسئل یعنی
رسول خدا فرمود اگر صاحب مسئله بداند که چیست برای آن گاهی سوال نمیکرد **در در منثور** مرویست که مردی پیغمبر ع را سوال کرد **لیس** سائل او هرگاه پای
بر دهلیز دروازه نهاد رسول خدا فرمود لو تعلمون ما فی المسئلة ما مشی احد الی احد یسئله یعنی اگر شما بدانید که در سوال چیست هرآئینه نمیرود واحدی بر احدی
برای سوال **در در منثور** مرویست قال ما نقصت صدقة من مال وما مد عبد یده فی صدقة الا القیت فی ید الله قبل ان تقع فی ید السائل
ولا فتح عبد باب مسئلة له عنها غنی الا فتح الله له باب فقر یعنی ابن عباس گفت ناقص نمیشود صدقه از برآمدن آن از مالی و دراز نمیکند بنده دست خود را
بصدقه مگر آنکه اول در ید قدرة می افتد قبل از آنکه در دست سائل بیافتد و نمیگشاید بنده باب سوال را که غنی باشد از آن مگر آنکه خدا می گشاید برای او باب فقر را **اقول**
مثل همین اخبار بطرق امامیه اند **لیس** سوال علی کل حال مکروه شده می باشد اگر تا حین یسیر و بدر باشد الا العلم چه از سوال آن چاره نیست و تعلم آن واجب
و سوال آن مرغوب است لقوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون **بحث دهم** وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم این وعده بر حسن
انفاق است یعنی آنچه را شما انفاق فی سبیل الله میکنید بدرستیکه خدا بآن دانا است چه وقتیکه عمل عامل معلوم آمر باشد **لیس** عوض آن از عدل حکیم
ضایع نمیشود **سوال** در آیه ماقبل و در این آیه وما تنفقوا من خیر فرمود **لیس** تکرار کلام غیر فصیح در افصح کلام الله الباری باشد **جواب** مصداق
و موارد این آیات و اوقات نزول آنها نیز مختلف ثابت اند **لیس** در حرص تکرار نیست ثم الله اعلم **تنبیه** آیه دلیل است که سوال از عموم خصوص سوال

ذی الحاجة **لهذا** پیغمبر صلعم فرمود ان المسئلة لا تحل الا لفقر مدقع او غرم مفظع **و سوال بالكف** غیر جایز بود در حرمت بالاولی باشد
**در الجنان** مرویست از حضرت امیر علیه السلام الیاس حر والرجاء عبد یعنی ناامیدی از مردمان آزادیست و امیدواری باایشان بندگی است **در مبانی**
فرمود دو آیه دلیل است بر استحباب اعطا و بایل تحمل و تعفف و توصل الیهم بآن خصوصا هر که متصف بزید علم و ورع باشد هر چند بار کار و غلام و مسکن باشد **قوله تعالی**

**الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** ۝

**ترجمه** یعنی آنانکه نفقه دهند مالهای خود را در شب و روز مخفی و آشکار **الیس** که آنها خاصه اجر و عوض است نزد پروردگار ایشان و نیست خوف آخرت و نار
جهنم و شدائد قیامت بر ایشان و نمی باشند ایشان غم رسیده کان در یوم الحسرة **بدانکه** درین آیه ذکر نفقه دهندگان شب و روز علانیه و خفیه بالاتصال
فرمود **و در تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** در نزول آیه مفسرین عامه خلاف کردند **بروایتی** در علف خیول و ارتباطها فی سبیل الله نازل
گردید **عبدالله عزیب** روایت میکند که قال النبی لا ید ود الشیطان حول بیت فیه فرس یعنی پیغمبر صلعم فرمود شیطان گرد خانه نمیگردد که در آن اسپی
بسته باشد **در تفسیر الجنان و مبانی و بغوی** مرویست قال صلعم من احتبس فرسا فی سبیل الله فان شبعه و ریه و روثه و بوله فی میزانه یوم القیامة
یعنی پیغمبر صلعم فرمود هر که اسپی در راه خدا به بندد بتحقیق شکم سیری و آب سیری و سرگین و بول او در میزان صاحب او بروز قیامت است یعنی در همه آن ثواب برای
صاحبش است **در روایت دیگر** قال علیه السلام الخیل معقود فی نواصیها الخیر یعنی سید الانبیاء والمرسلین فرمود بمواصی و پیشانی خیول خیر بسته است
**نزد بعضی** در ابوبکر نازل شده چه او ده هزار دینار بشب و ده هزار بروز و ده هزار در سر و ده هزار دینار در علانیه تصدق کرد **نزد بعضی** با صحاب صفه یا بعقر انکه
محصور فی سبیل الله بودند عبدالرحمان عوف دنانیر کثیره بروز و حضرت امیر شصت وسق خرما شب فرستادند **رازی و ثعلبی** گفتند فکان احب الصدقتین
الی الله صدقته و نزلت هذه الآیة یعنی در شب امیر وقع واقع و احب الصدقتین صدقه علی ع بود این آیه نازل گردید **لیکن** نزد اکثر امت در علی ابن ابی طالب این آیه
**و جماعتی** از صحابه منهم ابن عباس روایت کردند انها نزلت فی علی ابن ابی طالب فانه لم یملک الا اربعة دراهم فتصدق بدرهم لیلا و بدرهم نهارا و
بدرهم سرا و بدرهم علانیة فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما حملك علی هذا قال علی ان استوجب ما وعدنی ربی فقال ع لك ذلك فانزل الله
هذه الآیة فی علی یعنی بتحقیق این آیه در علی نازل گردیده چه آنحضرت مالک نبود مگر چهار درهم را **لیس** تصدق کرد از آن درهمی را شبانه **و** درهمی را روزانه **و** درهمی را
مخفی و مستور **و** درهمی را اعلانی **لیس** پیغمبر صلعم فرمود که چه چیز ترا حمل بر این کرده علی عرض نمود آنکه مستوجب شوم آنچه را وعده داده مرا پروردگار من پیغمبر صلعم فرمود آن
مختص برای تو است **لیس** این آیه در علی نازل گردید انتهی عبارة الرازی **سوال** از این اسباب نزول کدام صحیح و ثابت است **جواب** صحیح و ثابت نزول آن
در علی است بچند دلیل **اول** اینکه اهل بیت عصمت و طهارت چون علی ابن موسی الرضا و ابو عبدالله الصادق و ابو جعفر علیهم السلام باسناد آبا خود
نقل کردند و قول ایشان حجت است بموجب حدیث متواتر متفق علیه امت انی تارك فیکم الثقلین **و بآیه** تطهیر و بموجب انکه ایشان اهل بیت اند
و هم اعرف بما فی البیت اند **دوم** این نزول را جمهور علما از کبار صحابه روایت کردند **چون** صاحب مدارک التنزیل **و** شواهد التنزیل **و** بیضاوی
و سیوطی در در منثور و اتقان و امام بغوی و امام رازی **و** غزالی و نیشاپوری **و** قرطبی و زمخشری **و** ثعلبی **و** ابوبکر شیرازی **و** صاحب صواعق محرقه **و**
امام حافظ ابونعیم اصفهانی در ما نزل فی شان علی **و** کتاب منقبت المطهرین **و** نبیره ابن جوزی در خواص الامت **و** ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل
و سید علی همدانی در موده فی القربی **و** ابن مغازلی **و** ابن فورک صاحب فصول المهمة مالکی **و** ابراهیم حموینی **و** ابن ابی الحدید **و** موید موفق بن احمد **و** در اسباب
النزول واحدی **و** در خصایص علوی و ابن شهر آشوب **و** طبری **و** ماوردی **و** قشیری **و** ثعالبی **و** نقاش **و** قفال **و** عبدالله الحسین **و** علی ابن حرب الطائی در تفاسیر
خود از **جمهور صحابه و تابعین** چون ابن عباس **و** عکرمه **و** حضرت امیر و امام محمد باقر **و** کلبی **و** ابوصالح **و** مجاهد **و** ضحاک **و** ابن جریر **و** ابن منذر **و**



همه اینها روایت کردند **و در در منثور** نیز از عبدالرزاق **و** عبد بن حمید **و** ابن جریر **و** ابن منذر **و** ابن ابی حاتم **و** طبرانی **و** ابن عساکر بطریق عبد
الوهاب ابن مجاهد از مجاهد از ابن عباس روایت کرده **لیس** آنچه متفق علیه جمهور و مرویات اکثر باشد او واجب التصدیق والالتزام می باشد **سوم** روایت
ابوبکر و خیول مروی از رسول نیست **و** اگر اثبات شود خبر واحد مختلق مخالف است معارض نمیشود **چهارم** در نزول آن فی علی اتفاق است **و** در
غیر آن خلاف است **لیس** آنچه اکثر صحابه و مفسرین و محدثین با اکثر روایات خاصه و عامه مع اجماع اهل بیت عصمت ع و اتفاق علما ملت باشد او
اقطع و اثبت است از مختلف فیه **خامس** ابن ابی الحدید گفته در امتحان صحابه بالاتفاق آیه نجوی نازل گردید **لیس** احدی اقدام بسبر گوشی پیغمبر
ننموده بخوف کفاره یک درهم **مرتضی** یک دینار داشته به ده درهم فروخت بروایتی تا سه یا هفت روز این حکم باقی بود غیر مرتضی علی کسی با نبی سخن گفته **و**
نه کفاره داده و نه عمل بآیت نجوی نموده تا آنکه عتاب ایشان ء اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم
مع التوبة علیهم نازل گردید **اگر** کسی از صحابه هزارها دراهم و دنانیر تصدق کرده در این موضع چرا تا هفت روز یک خرمهره غیر علی صرف نکرده **لیس** معلوم گردید
که این آیه در امیر المومنین ع نیز نازل خاصة است **و** آنچه در ابوبکر و عبدالرحمان نقل کردند غیر معتبر و غیر مرویست **سادس** صاحب تخریج الآیات والاخبار
**علی بیضاوی** گفته که خلیل محمد بن قدوة المحدثین الشیخ عبداللطیف باسند لم اقف علیه انتهی یعنی این دو آیه که در ابوبکر نازل شده بر سند آن من
واقف نشدم **و** بعد آن بر قول بیضاوی گفته و قیل فی علی الخ قال صاحب التخریج اخرجه ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی و صححه عن ابن عباس یعنی روایت
نزول در علی از مرویات ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی مع تصحیح آن از ابن عباس است **لیس** مجهول السند و اثر نزول آن در ابوبکر باشد **لیس** کل
محل ایراد و الظن نماند غیر از انکه افترا و اختلاق محض است ثم الله اعلم **بحث ثانی** الذین اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة **نزد** زجاج الذین
مبتدا است متضمن شرط فلهم جزا شرط مع الجزا است **و** سرا و علانیة حال از ینفقون دو اسم بموضع حال اند **لیس** غرض بیان انفاق بصورت دوام اوقات نهان و
آشکار است یعنی آنانکه نفقه دهند شب و روز در حال نهان و آشکار **بحث ثالث** فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا یحزنون **لیس** برای
آنها سه وعده است **یکی** برای ایشان عوض و جزای آن انفاق است نزد پروردگار ایشان **دوم** آنکه ایشان را خوف و ترس و شدائد و اهوال
و افزاع روز قیامت نیست چه در آن روز هیچ متنفسی نباشد مگر آنکه خوف در قیامت او را حاصل نشود الا چنین منفق را **سوم** برای ایشان غمی
و اندوهی در قیامت نه از ضیاع و نه از وصول مضرة باشد **شیخ المشایخ** فرمود فلهم اجرهم برای آن فرمود تا بدانند که این عمل عوض دارد و عوض من
نفع و ثواب است **و** عند ربهم برای آن فرمود تا بدانند که نفع آن امکان فوت و ضیاع با صلا نیست زیرا که نزد خدای حافظ صادق امین است **در کتاب**
**و منهج الصادقین** است که ابو اسحاق از زید بن ثوبان روایت کرده ما نزل فی احد من القرآن ما نزل فی علی یعنی در احدی از قرآن نازل نشده آنچه
در علی نازل شده این است مصداق حدیث نبوی سبق درهم مائة الف درهم یعنی یک درهم سبقت و زیادتی بر صد هزار درهم کرد پرسیدند که ام درهم است
رسول خدا فرمود مردیکه دو درهم دارد یکی را براه خدا صرف نماید تو البتہ زاید از صد هزار درهمی است که مرد مالداری از مال بسیار خود آن صد هزار را تصدق کند **سبحان**
**الله** **آیا** نمی بینی که علی در اینجا چار درهم کل صدقه داد **در** درهمی را خدا بلفظ اموال در الذین ینفقون ذکر فرمود **و در** مالهای بسیار محسوب و معدود ساخت **و** این
آیه فرستاد **و** سه قرص نان که نها جو علی و فاطمه و حسنین را طعام بزرگ شمرد و سوره هل اتی کل را در شان ایشان باتفاق امت فرستاد **و** مردم هزارها **بل**
لکها درم و دنانیر صرف نمودند احدی حال و مآل کار ایشان نمیدانند **چرا** قلیل ایشان علیهم السلام را کثیر نشمارد از روی ذات ضمنو سید کائنات و پاره گوشت
و روح او اند **و** از روی معرفت و علم و یقین بعد از سید انبیا نیست کسی که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا عالم المنایا والبلایا گفته باشد سوای مرتضی علی **و** در طاعات
و عبادات و زهد و ورع حال او از آفتاب روشن تر **و** از مهد تا لحد معصوم و مطهر است **لیس** عمل این شخص چنین عوض اگر در قرآن نازل نشود بازد رجال اصنام
پرست نازل شود که در بر و بر و حلال و حرام و پاک و ناپاک و حق و ناحق تا صد سال تمیز داده نمیتوانستند چه مناسبت عالم خاک را با عالم پاک **اشکال** عند ربهم
چه معنی دارد **جواب** چونکه عند یه تعالی من حیث الظرف والمظروف والکون والمکان محال عقلی بفقدان جسمانیت و لوازم آن از تعالی است **لیس** عند

بصورت مجاز برای افهام خلوص وارد شده **لهذا** در تاویل آن من ربهم یا اجرهم علی ربهم فرمودند **ونزد** بعض اهل السنت که عوض فعل خاص اخص الخواص عباد را بذات مقدسه خود خاصة واحد تعالی متوجه ایصال عوض ایشان میشود چنانچه سلطانی اگر راضی از کدام خواص مقربین خود بسبب فعلی گردد **پس** خود سلطان بدست خود او را خلعت خاصه خودی پوشاند **ودر اینجا** اثر آن نمی بینی که این بنده مرتضی اخسأ یا کلب فرمود قبل از تمام شدن لفظ آخر دسگ گردید و از کوفه دست دراز بسوی شام کرد و بپای مبارک خود لگدی بمنبر زد باراده معاویه **وی** فرمود مالك یا ابن النابغه دفعة معاویه از منبر شام بزمین افتاد و چند تار موی ریش نحس معاویه در پنجه مقدسه او بر منبر کوفه ظاهر شد و این عند ربهم اشاره بچنین احوال باشد ثم الله اعلم **تنبیه** آیا این آیه خاص است **یا عام یا** من حیث النزول خاص ولکن من حیث الحکم عام **در کتاب من لا یحضره الفقیه** اخرج ابن بابویه که اگر این آیه در شی خاصه نازل شده لکن نزول در کل ما یجری فیه شامل می باشد **سوال** آیا این آیه در زکوة است یا در تطوع یا در هر دو است **جواب** در کافی و عیاشی و بیانی و صافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست انما لیست من الزکوة یعنی این آیه در زکوة واجب نیست **و همین** مختار جمله مفسرین است ثم الله اعلم **تنبیه** در آیه دلیل است که شدائد و مخاویف اهوال یوم القیمة بر ایشان طاری نخواهد شد ثم الله اعلم نسئل الله ان یجعلنا منهم بفضله و رحمته یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین

قوله تعالى **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبٰوا لَا يَقُومُونَ اِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطٰنُ مِنَ الْمَسِّ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوٓا اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جَآءَهٗ مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ فَانْتَهٰى فَلَهٗ مَا سَلَفَ وَاَمْرُهٗٓ اِلَى اللّٰهِ وَمَنْ عَادَ فَاُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خٰلِدُونَ** ۝ **ترجمه**

یعنی آنانکه میخورند سود را مع نهی شرع از آن بر نمیخیزند ایشان از قبور خود برای بعث و نشور مگر چنان میخیزد آنکسی که بزند و بیفکند او را دیو ستمرد از مس و لمس یعنی گویا او را دست مالیده باشد یعنی سود خواران در قیامت مبعوث نمیشوند مگر مانند آنکس که در مثل مشهور شیطان و جن او را زده و لمس و مس در او حلول کرده و عقل و فهم او زائل شده باشد چون مجنون گویا صداع و صرع او را گرفته باشد ایشان باین عذاب بسبب آن می باشند که در دنیا گفته بودند حرام نیست که بیع چون مثل ربا مبادله است سود نیست و در میان بیع و سود فرقی نیست یک درم را بدو درم میفروشیم و مبدل میکنیم و حال آنکه خدا حلال ساخت بیع را و حرام گردانید ربا را **پس** کسیرا که بیاید پندی و نصیحتی بدو از جانب پروردگار خود مشتمل نهی **پس** باز بایستد از ارتکاب و اقتعال سلف و اجتناب کند در خلف **پس** برای اوست آنچه گرفته است در جاهلیت قبل از آمدن اسلام و احکام آن یا گناه آنچه از و عفو است قبل از تحریم ربا و کار او مفوض الی الله در آخرت است بفضل رحمت خود از گناه سلف میگذرد و هر که بار دیگر بعمل آرد و در امثال آن عود نماید **پس** آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی در باب خوردن سود از مسلمانان **پس** وعید ایشان آنست که ملازمان نار جهنم اند ایشان در آن همیشه می مانند **بدانکه** در آیات بالا ذکر انفاق نمود متصل بآن بیان فرمود احکام بیع و سود را **اشکال** بین لا نفاق لله و الربا مناسبتی نیست **پس** چرا متصل با نفاق ذکر ربا فرمود **جواب اول** چونکه قرآن مرتب بحسب تنزیل نیست **لهذا** مضامین آیات مسلسل نیست **ثانی** چونکه حث و ترغیب در انفاق و بیان حصول منافع برای منفق در عاجل و آجل نمود و بر باهم مشتمل حصول زیادتی برسم مرجاهلیت بود **لهذا** متصل بآن ذکر فرمود **ثالث** چونکه ما بین انفاق و ربا مناسبت متضاده بود یعنی صدقه متقیص المال





از اصل آن بامر الله در ظاهر و ربا طلب زیادتی بر اصل مال بغیر امر الله بود **لهذا** ما بین مناسبت حاصل بود **پس** بعد انفاق ذکر سود و **در تفسیر شریف** چند بحث اند **بحث اول** قراة حمزه و کسائی ربا بالامالة برای کسره راء باشد **ونزد** باقی قرا بالتفخیم بفتح باء **لهذا** در مصاحف مکتوب بالواو می باشد **در کبیر و نیشاپوری** تصریح کردند که نو مختاری و مخیری در تحریر ربا بالالف یا بواو و یا بیاء چون ربی **در کشاف** گفته ربا مکتوب بالواو میشود بر لغت کسیکه تفخیم آن کند چون صلوة و زکوة و الف بعد واو بوامی نویسند و زیاد کردند تشبیها بواو الجمع **بحث ثانی** ربا از ربی الشیئ یربو ربوا چون علوا و رباء بمعنی زیادتی و نمو و علو باشد و اربی الرجل اذا عامل فی الربا باشد و از نجا است **حدیث** من اجبی فقد اربی یعنی هرکه بیع زرع قبل بدو و صلاح کند بتحقیق معامله ربا کرد **و در شریعة** زیادتی گرفتن و دادن بر اصل راس المال از جنس بمتساو بین باشد نقدی یا شیا احدا یا جنسا او موزون یا بکیال فروخته میشود **اما** یتخبط تفعل از خبط بمعنی غیر استوا باشد از خبط یخبط خبطا بمعنی وطی و ضرب و اصل خبط ضرب شتر بپای خود زمین را و لگد زدن حیوان بپای خود باشد و تخبط البعیر الارض اذا ضرب بیدها میگویند **در مجمع** فرمود و تخبط نیز گفته میشود برای کسیکه متصرف در امری شود و مهتدی دران نشود **و** تخبط نیز مس بجنون باشد و خباط اودی است چون جنون که با ضطراب در عقل طاری میشود **اما مس** از مس یمس مسا فهو ممسوس **و** مس و لمس واولق بمعنی اذا حین باشد **یتخبطه الشیطن** فرمود اصل کلمه مس لمس بدست باشد چه گمان عرب است که جن و قتیکه لمس احدی کرد مجنون میشود **بحث ثالث** الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطن من المس یعنی خدا حکایت میکند از آنانکه میخوردند ربا را در دنیا استاده شده در قیامت نمیتوانند مگر مانند آنکس که او را شیطان مس کرده باشد چون مصروع و مجنون و فاقد الحواس این علامت ایشان در قیامت است و بسبب آن تمام اهل محشر میشناسند ایشان را که ایشان در دنیا ربا خوار بودند **آیا** این حالت آکلین ربا حقیقت است یا بر مجاز در مفسرین دو قول است **اول** مختار ابن عباس و حسن و سعید بن جبیر و قتاده و مجاهد و غیر ایشان است الا در عقل ایشان تغیر نمیباشد **ثانی** مختار جمعی منهم جبائی است **اشکال** یاکلون نص صریح است که تصرف و اخذ و داد حرام نیست **بل** خوردن حرام است و اگر غیر آن می بود لازم بود که یعاملون بالربا بگویند نه یاکلون و ترک ظاهر قرآن غیر جائز است **جواب** چونکه مراد از ربا معامله بیع و شراو داد و گرفت **اما** اکل برای آن اطلاق بر آن فرمود که مال آن بیشتر و اعظم منافع مال اکل است و اگر در معامله سفیر سود او مستلزم اکل نبود چه هر معامله ماکول نمیباشد و هر ماکول اغلب از معامله و مبایعه می باشد **پس** برای تصرفات عامه از ابتدا تا انتها ذکر لفظ اکل فرمود **اشکال** تخبط تفعل برای معنی لازم میباشد **پس** بنابران خبط حواس شیطان را حاصل و لازم میشود و حال آنکه مراد خبط آکلین ربا می باشد **جواب** رازی و غیر او فرمودند تفعل لازم بمعنی فعل متعدی الی الغیر بسیار آمده چون تقسیمه بمعنی قسمت و تقطعه بمعنی قطعه و تکرم بمعنی کرم و امثال آن بسیار میباشد **اشکال** لا یخل خدا حکایت کرد که آکلین مصروع و مجنون می باشند **پس** اگر مسلوب الحواس و العقل میباشند حساب و کتاب و تحذیر بغیر مکلف لازم می آید **پس** مجنون و مسلوب الحواس را بمقام عدالت حاضر کردن غیر جائز و بلا فائده باشد **جواب** بنا بر قول آنانکه این را مجاز میدانند **پس** ایشان می گویند که این تشبیه استعار از حالت آکلین ربا را طاری میشود یعنی چون مجنون و مسلوب الحواس و غیر مهتدی در امر و غیر مخلصی از آن می باشد **پس** حرکات و سکنات ایشان چون حرکات مجنونان و مخبطان مع سلامتی حواس شان می باشد **اما** استناد اخباط الی الابلیس برای آن کرد که در دنیا موسوس و موسّس ایشان در آن شیطان گردید اشکالی لازم نمی آید **جواب ثانی** جبائی گفته جائز نیست که شیطان احداث جنون و صرع در ایشان بکند **بل** جائز است که در ایشان سودا و ضعف دماغ و مزاج غالب گردید تخییل شیطان و القاء وساوس او موید شده صرع و جنون در ایشان دفعة تاسیخ و حادث میشود **لهذا** اضافت آن الی الشیطان شده **پس** در میدان محشر حاضر شوند **ایراد** معلوم است که خود ملعون شیطان در قیامت گرفتار باشد **پس** تخییل از و چگونه حاصل میشود **جواب** نزد آنانکه شگاه شیطانی محض نظر شیطان لعین و وسوسه در آدمی ناشی میشود **پس** آن در قیامت بشیطان ممکن است **ونزد** آنانکه بوجوه دیگر القاء آن می باشد **پس** حین نشر در ایشان القاء میکند ایرادی نمی باشد **جواب** ابو الهذیل **و** ابن الاخشید **و** غیر ایشان آنکه

ظاهر قران شاهد ناطق بآن می باشد و در عقل مانعی از آن نیست و خدا هم مانع شیطان ازین نمیشود برای امتحان و بغرض اظهار قبح و عظم جرم
رباخواران عقوبة علیهم چنانچه در دنیا بعض ظلمه را تمکین داد در ظلم بر بعض مظلوم و حایل و مانع نشد مابین ایشان برای امتحان و ابتلاء هردو فریقین این
جواب بنابر ظاهر حقیقت است **بلی** دقیقه که رباخوار از در عدل آنکه کار جاهل سازند ممکن و جایز است که در انوقت تسلیم و تمکین حواس و عقل دهد تا از عهده کلام
صحیح برآید نعم والله اعلم **اشکال عظیم و عقده لاینحل قدیم** جایز نیست مطلقاً وجود و نه تمکین چنین شریر بر عباد و بشر و نه احداث فعلی
از وو بر بشر بعید دلیل **اول** قران که حاکی از ابلیس است و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلوموني ولوموا انفسکم نص صریح است
که ابلیس تسلط قاهری بر بشر ندارد **ثانی** شیطان جسم کثیف است یا لطیف **واگر کثیف** است **پس** واجب است که مرئی و محسوس و مشهود و ملموس
و ضارب و مضروب شود و الا لازم می آید که عند حضور العیون الصحیحة والاذن السلیمة جبال رفیعه و اصوات هایلة و شموس مضیئة و رعود
مهوله و بروق خاطفه در نظر و سمع نیاید خلاف محسوسات سفسطه باطل محض است **وایضاً** مع الکثافة چگونه قبول کرده شود که داخل بدن و در مخارج ابلیس
و منافذ مضیقه انسانی نافذ و جاری و ساری است و اثر آن در بدن خود آدمی بخود بش ادراک نمیشود **واگر جسم لطیف دارد** چون هوا **پس** صلابت و قوت
آن ممتنع است **پس** چگونه قادر بر صرع و صداع و جنون آدمی باشد **ثالث** اگر شیطان قادر بر صرع و جنون باشد **پس** صحیح شود که چون معجزات انبیا
اظهار نماید **پس** نبوه باطل میگردد **رابع** اگر از جن و شیطان چنین جایز باشد **پس** زوال عقل عقلاء و قتل و خفه کردن کل مومنین خصوص علمای را چرا نکند
که اشد معاندین اویند و چرا تحریر و تقریر ریسم و سر روا حوال ایشان را منتشر و فاسد و خراب نکند **پس** به ثبوت این وجود اصل ابلیس و تصرفات او بالراس باطل گردید
**پس** لامحاله مراد آیه ها چیزی دیگر و تاویل آن امری آخر باشد نه ظاهر آن **جواب اول** این اشکال از جماعتی معتزلی و ملاحده و زنادقه است در مجلد اول در ذیل اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم بالتفصیل ذکر یافت که نفوس شریره خبیثه سفلیه و نفوس خیره طیبه عالیه باعتقاد و اثبات فلاسفه موجود اند **پس** وجود جن و شیطان
عقلاً ثابت گردید **جواب ثانی** وجود ابلیس از مجمع علیه کافه انبیا و امم است و قران مملو از وجود و حال اوست باهل ادیان از تصدیق او چاره نیست **بلی** آن
ضروریه دین اسلام است مجال انکار و تاویل نیست **پس** باقی ماند کیفیت القاء و وسوسه او در بنی آدم او هم به تفصیل ذکر شود در اینجا بوجهی دیگر میگوییم **بدانکه**
وسوسه در اصل تخییل چیزی **یا** تخییل شر باشد چه بواسطه حواس باشد چه بغیر انها چون دمیدن بگوش و دهان و جلوه دادن در نظر باشد **یا** القاء کلام در قلب
و زبان و گوش در صدر باشد **یا** القاء در قلب باشد **پس** بسبب آن حادثه و ناشی میشود چه بصورت حلول در او چه بنمودن صورت خود بقلب آدمی **پس** در آن
اثر وسوسه حاصل میشود چون تاثر مفلوج که بمعاینه و مشاهده صورت خود متاثر میشود چنانچه مفلوج بدیدن صورت خود از آئینه متاثر میشود و دیدن و
سخن اثر عظیم دارد چنانچه در اکثر ادویات و عرقیات انگریزی دیده شد بمجض بو رسیدن و دمیدن تغیر و انقلاب کلی فعتة در لون و مزه و اثر پیدا میشود و
همچو سخن نیک و بد در سامع سرور و فرحت **یا** غیظ و تغیر دفعة پیدا میشود و از حال بر می آید **تنبیه** هرگاه چنین در ظاهر انظار و بادی الرای مقرر و
مشهود در شب و روز باشد **البته** خبط انسان بمس شیطان مستبعد نیست **جواب سوم** خدای قدیر اگر در عالم تکلیف از انظار اکثر مکلفین آدمی
ابلیس را بغرض ابتلاء ایشان می پوشاند چنانچه شب هجرت حضرت رسول ص را از انظار مشرکین بایه فاغشیناهم فهم لا یبصرون پوشید سفسطه لازم
نمی آید **جواب چهارم** خدا تمکین بالمبیس نداد در اظهار غرایب تا مشتبه بمعجزه نشود و نیز تسلط او بنجوی نداد تا انکه ازاله عقل و قتل مومنین کند **بلی** اراده
او تعالی مانع میشود **پس** اشکال عاید نمیشود **جواب پنجم** جایز است که خبط در آکلین ربا در قیامت ظاهر شود بسبب وسوسه و لمس ابلیس که ایشان را
در دنیا کرده بود **و** نیز جایز است که در انجا ابلیس را مهلتی بدهد تا بر بدان خود دستی بگرداند **جواب ششم** از قفال است که اضافه صرع بمس شیطان جن برای
آن کرده که در عادة مردم متعارف و الی حین مستعمل است که انکس که مختبط الحواس و مصروع باشد او را مجنون و ممسوس الشیطان میگویند چه آنچه قبیح می باشد
بسوی شیطان نسبت کنند چون شر محض خاص و عام غیطان و فعل الشیطان جاریست **پس** این اضافه بحسب مذاق عرف و باصطلاح خلق وارد شده چنانچه در آیه طلعها کانه رؤس
الشیاطین آمده **تتمه** وجوه دیگر از تفسیر این آیه **اول** آکل ربا روز قیامت مجنون مبعوث میشود و آن چون علامت مخصوصه در شناخت ایشان می باشد



جواب اشکال مشکل که وجود ابلیس لعین



واهل موقف همه ایشان را بان بشناسند **پس** بنابران معنیش چنین باشد یقومون مجانین کمن اصابه الشیطان بجنون چنانچه بر هر عاصی علامتی
لایق گناه می باشد چون زناة در فروج ایشان بسبب دمیدن سحق و زنا عفونت **و** غیبت کن که از دهان ایشان جاری لعاب دخون و قطعات لحم در
محشر برآید **و** هم چنین هر مطیعی بر طاعتی نشانه موافق آن داشته باشد تا هر کس بریکی را بعلامات بشناسد **و** همین است معنی آیه لا یسئل عن ذنبه
انس ولا جان و پیغمبر ص در شهدا احد فرموده زملوهم بدمائهم بالبید و بپوشید ایشان را خونهای شان **و** نیز پیغمبر ص فرموده تبعث امتی یوم القیمة
غرا محجلین من اثار الوضوء یعنی امت من مبعوث بروز قیامت میشود که دست و پاهای شان سفید نورانی از اثار وضو داشته باشند **ثانی** زجاج
ابن سینه بموجب آیه یخرجون من الاجداث سراعا همه اهل قبور از قبور بر آمده بسرعت سوی میدان محشر میروند الا اکله ربا چه ایشان رفتار سریع
نتوانند کرد زیرا که ایشان میخیزند و می افتند بسبب مس شیطان چنانچه مجانین و مصروعین میروند و میخیزند و می افتند **پس** از تعبیر بخبط شیطان
کرده **ثالث** بواسطه شیطان در دنیا ربا خوردند **پس** هنگام نشور و کوچ از محال قبور کوچ اهل ربا کرده نمیتوانند زیرا که خدا بعوض آکل ربا در محشر
ثقل و سنگینی شکم را عقوبة و علامة علیهم میافزاید تا بحض برخواستن شکم بسیط و ثقل آن بسوی اقدام شان می افتد مختبط چون مصروع و
مجنون بر زمین می افتند **و** در اصل او از جنون نباشد **بل** شبیه بحالت جنون می باشد **و** مویدان حدیث معراج است چنانچه می آید **رابع** در دنیا هم
معصوم را دو رفیق عالیف و مصاحب اند **یکی** تقوی و صاحب او ملک **دیگر** شهوانیه صاحب او شیطان **پس** بسبب هر یکی فعلی از انسان
صادر میشود و هرگاه بالقاء و وسوسه شیطانی مایل با مور شهوانی و عصیانی گردید **پس** شیطان بسوی خود و ملک بسوی خود جذب او میکند اگر این انسان
در انوقت تعقل کرد خیر و الا شیطان بسوی خود می آرد **و** از جمله آثار و تاثیر ملعون آنست که معاصی و امور شهوانی را بغشیان عقل و علم در نظر او جلوه
میدهد **پس** مختبط و مستغرق در آن شده ربا میخورد **پس** اگر بغیر توبه مرد در قیامت همچنین مغشی و مختبط محشور میشود **و** این وجه مختار جمعی از محققین
منهم رازی است **تذکره** در کبریل خاصه و عامه متفاوت روایت کرده که حضرت رسول ص فرموده هرگاه سیر داده شدم بسوی آسمان انطلق بی جبرئیل
الی رجال کل واحد منهم کالبیت الضخم یقوم احدهم فتمیل به بطنه فیصرع فقلت یا جبرئیل من هولاء قال الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما
یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی جبرئیل را بسوی مردانی برد که هر یکی از ینها چون خانه ضخیم بود اگر یکی استاده میشد شکم او مایل و آویخته بر زمین میشد
**پس** مصروع میگردید پیغمبر ص جبرئیل را از ایشان پرسید عرض نمود ایشان آنانی اند که در دنیا ربا خوار بودند و قایم نمیشوند مگر چون قیام کسیکه خبط از مس شیطان
او را حاصل شده باشد **و در تفسیر قمی و مجمع و فی منها** از حضرت ابو عبد الله ع همین حدیث بلا تفاوت مرویست **در مجمع و الجنان و منهاج** از
رسول خدا ص مرویست لما اسری بی الی السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت فیها الحیات تری من خارج بطونهم فقلت من هولاء یا جبرئیل قال هولاء
اکل الربا یعنی پیغمبر ص در شب معراج دیده مردانی را که شکمهای شان چون خانها که در ان مارها بودند و انها از بیرون شکم شان دیده میشدند جبرئیل را پرسید که اینها کیستند
عرض نمود که ایشان رباخواران اند **ابن بابویه** روایت کرده قال النبي ص شر المکاسب کسب الربا یعنی پیغمبر ص فرمود بدترین مکاسب کسب ربا است
**در جامع** روایت کرده قال النبي ص من اکل الربا ملاء الله بطنه نار جهنم بقدر ما اکل فان کسب منه مالا لم یقبل شیئا من عمله ولم یزل فی
لعنة الله وملائکته ما دام معه قیراط یعنی پیغمبر ص فرموده که رباخور را خدا شکمش پر از نار جهنم میسازد بقدر آنچه خورده و اگر مالی بآن کسب کرد هیچ عملی
را از و قبول نیکند و همیشه در لعنت خدا و لعنت ملائکه باشد تا وقتیکه برابر یک قیراط نزد او باقی ماند **ابن بابویه** روایت کرده قال ع الربا سبعون جزءا ایسره
مثل ان ینکح الرجل امه فی بیت الله الحرام یعنی پیغمبر ص فرمود که ربا هفتاد جز یعنی هفتاد درجه گناه دارد اسهل و اخف آن امنیست که با مادر خود در کعبه و بیت الله
الحرام زنا کرده **ابن بابویه** روایت کرده قال النبي ص لعن الله عشرا اکل الربا و موکله و کاتبه و شاهده والمحلل والمحلل له والواشم والمتوشم ومانع
الزکوة یعنی پیغمبر ص لعنت کرد بر ده کس بر سود خوار و بر وکیل سازنده برای او و بر نویسنده او و بر شاهد او و بر حلال سازنده آن و بر آنکس که حلال کرده شد برای او و بر نشان
کننده اندام و بر نشان خواهنده بر آن و بر مانع زکوة **در تفسیر کبیر و غرایب التنزیل و در مجمع** همین روایت را باسناد خود از حضرت امیر ع

انحصار سوء ...

از حضرت رسول صلعم نقل کردند و گفتند فقد ثبت انه صلعم لعن آکل الربا وموکله وکاتبه والمحلل له **سیوطی** در درمنثور و **ابو الدنیا** در کتاب الربا
و **بیهقی** در شعب الایمان از عبد الله بن سلام روایت کردند الربا اثنتان وسبعون حوبا اصغرها حوبا کمن اتی امه فی الاسلام ودرهم فی الربا اشد من بضع
وثلثین زنیة ویوذن للناس یوم القیمة البر والفاجر فی القیام الا آکلة الربا فانهم لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الخ یعنی ربا هفتاد و دو گناه است اصغر
گناهان او آنست که با مادر خود در اسلام وطی کرده و یک درم ربا اشد از سی و سه زنا است و کل مردم نیک و بد در قیامت ماذون در قیام میشوند غیر سود خوران چه ایشان
بثقل شکم بر خواسته و رفته نمیتوانند **سیوطی** و **طبرانی** و **بیهقی** از ابن عباس روایت کردند قال النبی صلعم درهم ربا اشد علی من ستة وثلثین زنیة
ومن نبت لحمه من السحت فالنار اولی به یعنی پیغمبر صلعم فرمود یک درهم ربا اشد از سی و سه زنا است و هر که رگ و گوشتش از مال حرام و از غذا روئیده باشد **پس** نار
جهنم اولی باو ست یعنی بغیر نار جهنم سوزانیدن باقی نمی ماند **سیوطی** و **حاکم** و **بیهقی** از ابن مسعود روایت کردند قال النبی صلعم ان الربا سبعون بابا
ایسرها مثل ان ینکح الرجل امه وان اربی الربا عرض الرجل المسلم یعنی پیغمبر صلعم فرمود ربا هفتاد باب است اسهل و ادنی ان مثل آنست که وطی مادر خود کرده
اگر چه زیاده کند ربا را بر عرض برادر مسلم خود یعنی همین گناه باو زیاده کرده میشود **بحث رابع** ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربا. این ذلک اشاره
بسوی حال آکلین ربا که در اصل اختباط باشد و آنرا علت وسبب بجهة قول ایشان انما البیع مثل الربا گردانید یعنی حصول آن اختباط با ایشان برای
آنست که گفتند ایشان در جواب تحریم ربا که بیع و شرا مثل ربا است زیرا که در بیع و شرا زیادتی جایز است در ربا هم زیادتی جایز باشد اگر او حرام نشد
این چگونه حرام میشود **پس** یک درهم بدو درهم زیاده میفروختند **از ابن عباس** مرویست که در زمانه جاهلیت آنچه قرض باجل میدادند دران زیادتی با این
مقرر میکردند و بانقضاء اجل طالب قرضه خود میشدند غریم میگفت که تو زیاد کن اجل را من زیاد میکنم مال را و بر زیادتی راضی شده **پس** همیشه معامله بیع ظهر میکردند
**پس** نهی اسلام از آن عمل نهی شده گفتند چگونه این حرام باشد و حال آنکه مثل بیع است در آن زیادتی جایز است و در این چرا جایز نباشد و در بیع
درهم بدو درهم و دینار بدو دینار حلال است **و در درمنثور** بواسطه کلبی از ابن عباس نقل کرده مخلص آنکه قایل این قول انما البیع مثل الربا **بنی** عمرو بن عوف از ثقیف
و **بنی** المغیره از بنی مخزوم بودند چه با این خود ربا می گرفتند و حضرت در آخر کاغذ با ایشان نوشت ربا نباید گرفت و نداد **پس** ایشان گفتند که ربا مثل
بیع است چرا از آن مانع شده **پس** آیه احل الله البیع وحرم الربا نازل گردید و منزجر نشدند **پس** آیه فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب نازل گردید **بحث**
**خامس** واحل الله البیع وحرم الربا **آیا** این واو عطف است **یا** حال **یا** ابن جمله ابتدائیه است در آن دو قول است **ثانی** مشهور است
**فخر الدین** نقل کرده که متفق علیه اکثر مفسرین است که کلام کفار منقطع بر انما البیع مثل الربا گردید و از احل الله البیع کلام ابتدائی تعالی است سوی
رد بر قول کفار انما البیع مثل الربا است **بحث سادس** تفسیر آیه بر این دو وجه بدو وجه میشود **احدهما** قالوا انما البیع مثل الربا و احل
الله البیع وحرم الربا **پس** تا اینجا حکایت کلام کفار تمام شد یعنی وقتیکه مقرر شد در کفار که معامله ربا میکنند **پس** کفار گفتند که بیع مثل ربا است و حلال
کرد خدا بیع را و چگونه حرام گردانید ربا را که قسیم او ست و در اینجا گویا استفهام مقدر است **یا** آنکه بیع و ربا یکیست و حال آنکه حلال کرد یکی را و حرام کرد
دیگری را **ثانیهما** که مختار اکثر است اینست که از احل الله البیع قول خدا در رد مزعوم و مقاس کفار است که خدا بیع را حلال کرد چه در بیع اتلاف واضاعت
مال نیست و ربا غیر مشروع نیست **و فرق** در بین این بیع و ربا بچند وجه است **ا** عوض مبیع ثمن مقرر معقود است و ربا بغیر عوض زیادتی بر راس المال است
**ب** در بیع مبادله ثمن و مثمن است **و** در ربا زیادتی بغیر مبادله است **ج** در بیع زیادتی قلیل **و** در ربا زیادتی کثیر برای تاخیر اجل **یا** زیادتی جنس است
**د** مبایعه باذن الله و اذن انبیا و در همه شرایع مقرر و معقول است **و** ربا فعل موضوع ابلیس است **ه** در مبایعه ما بین متبایعین خسران و نقصان جانبین
نیست **و** در ربا نقصان یکجانب و فایده جانب ثانی مع بقاء راس المال است **سوال** چه علت است در تحریم ربا **جواب** چونکه فروختن درهم
بعوض دو درهم ضیاع مال و خرابی احوال و تعطیل معایش و مزارع و متاجر است چه مرتبی هر گاه بداند که بعوض یک درهم دراهم معدوده در خانه نشسته
بلا تکلف حاصل میشود بهمان شخص میدهد بغیر او **پس** فساد نظام و پریشانی فقرا و عزبا منتشر میشود **در کافی** و **مجمع** حضرت صادق علیه السلام فرمود



انما شدد فی تحریم الربا لئلا یمتنع الناس من اصطناع المعروف یعنی تشدید در حرمت ربا کرده شد تا در مردم اصطناع معروف ما بین ممتنع
و بریم نشود چون دادن قرض و دیگر انواع رفاهیت **بحث سابع** ربا حاصل و ثابت در دین اسلام در نسیه هست یعنی یک درهم را قرض تا زمانی بدو
درهم **یا کم یا** زیاد میدهد و همین قول ابن عباس **و** همین مجمع علیه است **و** بر آن سنت نبوی ناطق است لقول النبی صلعم انما الربا فی النسیة ربا منحصر در
نسیه است **و ابن عباس** اقتصار بر همین حصر میکرد **و باقیان** بعموم آن و همان حق است و حصر برای مبالغه است **در کنز العرفان** است بر اینکه
اجماع حاصل بر وقوع ربا در شش چیز است بمرویه خاصه و عامه از اقدس نبوی تحرم التفاضل فی ستة اشیاء هی الذهب والفضة والحنطة
والشعیر والتمر والملح یعنی حرمت تفاضل محسوب بربا در شش چیز طلا و نقره و گندم و جو و خرما و نمک است **اما علما** اختلاف کردند بعد آن در ما سوای آن
**نزد ابو حنیفه** در جنسیت و تقدیر است **نزد شافعی** با آن در مطعوم و ثمنیه است **نزد مالک** در قوت و ذخیره است **احمد** دو روایت
دارد **احدهما** چون ابو حنیفه **ثانیهما** در کیل و ماکولیت است و وزن اعتبار ندارد **نزد اصحاب امامیه** حال ایشان دانستی **در مجمع** فرمود
که تحریم ربا بقرآن و سنت و اجماع ثابت است خلافی دران نیست که در نقد و نسیه ثابت است **اما** بعض ایشان فقط در نسیه میدانستند **و اما** اهل جاهلیت
زیاده میگرفتند ربا را بتاخیر دین و اجل و ما بین بران راضی میشدند **پس** از انقضای اجل اول اجل دیگر را سبب زیادتی ربا میکردند **در معالم التنزیل** گفته که
فقها خلاف کردند در تعیین آن بعد اتفاق در تحریم آن **نزد قومی** ربا ثابت خاص در نقد درهم و دینار است **و** همین قول مالک و شافعی است **و**
**نزد قومی** ثابت بعلت وزن است **و** همین قول اصحاب رای است چه نزد ایشان در همه موزونات است حتی در آهن و مس و قطن و امثال آن **و نزد**
**قومی** ربا در اشیاء اربعه است بجهت کیل در آن **و** همین مذهب اصحاب رای است چه نزد ایشان در جمیع مکیلات است مطعوم باشد **یا** غیر مطعوم چون
جص و نوره و امثال آن **و نزد جمعی** ربا در طعم است مع کیل و وزن انها چه هر مطعوم که مکیل **یا** موزون باشد دران ربا ثابت است و در غیر مکیل و موزون
ثابت نمیشود **و** همین قول ابن المسیب **و** همین قول شافعی در قدیم است **و در جدید** گفت که ربا ثابت بجهت طعم است **پس** در جمیع مطعومات از
فواکه و ثمار و بقولات و ادویه مکیله باشد **یا** موزونه ثابت است لقول النبی صلعم الطعام بالطعام مثلا بمثل یعنی ربا در بیع طعام بطعام مثل بمثل است
**پس** نزد شافعی آنچه ثمن **یا** مطعوم باشد ربا ثابت است **و ربا** در دو نوع ثابت است ربا فضل و ربا نساء **در کنز العرفان** فرمود مراد بجنس
در اینجا حقیقت نوعیه است **و** این متحقق میشود باینکه اسم خاص شامل افراد باشد **و** زیادتی گاه هست که عینی باشد و این ظاهر است **و یا** حکمی مانند بیع احد
متجانسین بمساوی در قدر نسیه باشد **و مراد** بمکیل و موزون هر چیزی است که در عهد رسول کریم صلعم دران کیلی و وزنی بوده **پس** هر چه حال آن در این ازمنه
معلوم بر این نهج باشد بنا بر آن باید نهاد **اما** آنچه مجهول الحال است رجوع در آن الی العادة میشود **و اگر** مختلف العادت بلاد مختلفه باشند دران خلاف
کردند **نزد** بعضی برای هر بلدی حکم نفس خودش است **یا** **نزد** بعضی تغلیب تحریم است و این اولی و احوط است **تنبیه** قول کفار قالوا انما البیع مثل
الربا باتفاق امت قیاس است **و جواب** آن واحل الله البیع وحرم الربا باتفاق اکثر است جواب قیاس ایشان بصورت رد است **پس** قیاس
در احکام شرعیه غیر حجت باطل محض است **سوال** قیاس چه معنی دارد و چرا باطل و غیر حجت باشد و چه دلیل است بر آن **جواب** در اصل مصدر از
ثامن یقیس قیسا و قیاسا در لغت بمعنی مساوات و تقدیر یعنی اندازه باشد چنانچه قست الارض بالذراع بمعنی قدرتها و قست الشیء بالشیء بمعنی
قدرته علی مثاله یعنی اندازه و تخمین آن کردم **و** از اینجا است الماء قیس رمح **و** گاهی اطلاق بر اخذ مساوات میشود چنانچه در قست الشیء بالشیء و در مثال
لا یقاس فلان بفلان دانستی **و در اصطلاح** دو معنی دارد **احدهما** القضیة المستلزمة لذاتها قضیة اخری یعنی قضیه ذاتیه مستلزم
قضیه دیگر می باشد **و** این نزد اهل میزان است **ثانیهما** نزد اصولیین و فقها الحاق فرع باصل فی حکمه لقیام علة متحدة فیهما عند المجتهد باشد یعنی الحاق
فرعی باصلی در حکم بجهة قیام علت متحده انها نزد مجتهد **نزد بعضی** القیاس اجراء حکم الاصل فی الفرع لجامع بینهما وهو علة ثبوت الحکم فی الاصل
یعنی قیاس اجراء حکم اصل در فرع باشد چه اتحاد علت جامعه در اصل و در فرع موجب ثبوت اتحاد حکم در اصل و فرع باشد **پس** ان علت یا منصوصه باشد یا

اما شدد

منبسطه و متمسك حجت آن فقهاء اربعهٔ عامه ومن قدماء اصحابنا فقط ابن الجنید است و مطروح و متروک و مطعون نزد کل اصحاب ما است
تذکره تحریم و بطلان قیاس در رای بعقل و نقل است مع اجماع اهلبیت عصمت و طهارت و اتفاق علماء ملت ایشان و مع عمل جماعتی از کبار صحابه
و علماء ایشان اما عقل او بچند وجه است اول قیاس طریقه است که خلو از خطا بان محال است چنانکه آیات ائمه است پس آنچه محل خطا و خطر باشد سلوك آن جایز نیست
ثانی ابتناء شرع بر جمع بین المتباینات است چون ایجاب غسل منی بغیر بول و حال آنکه سبیل برآمدن این هر دو واحد است و چون شستن بول دختر
و فشردن او و پاشیدن آب بر جامه که بول پسر باو رسیده باشد بلا فشار مع اتحاد الجنس و چون قطع ید سارق للقلیل سوای غاصب و قطاع مال کثیر
و چون حد بقاذف زنا سوای کافر و چون تحریم صوم اول شوال و ایجاب صوم آخر رمضان و ایجاب کفاره در ظهار و افطار صیام رمضان و تساوی
عمد و خطاء در وجوب کفاره و وجوب قتل بزنا محصنه و ردت و امثال آن قیاس را مجال تسویه احکام سمعیه نیست ثالث قیاس موّدی الی الاختلاف
است چه جایز است بل مشهود است که هر مجتهدی در مسئله علل متعدده متباینه غیر علت اول را برآرد و مستنبط کند پس احکام الله مختلف و مضطرب میشوند
اعتبار و اعتماد و تمیز در حق و باطل محال و ممتنع گردد و خدا فرموده و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا اما نقل پس او قرآن و حدیث است
اما قرآن از جمله آن اول قیاس ملائکه علی ما قرره العامة در ایجاد آدم است اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس
لك در ابطال قیاس ایشان فرمود انی اعلم ما لا تعلمون اسناد ایشان باین قول الی جهل المحض بود پس اگر قیاس ملائکه روحانیین و اجماع ایشان
باطل و جهل محض برآمد پس قیاس و اجتماع جهال و ضال غیر معصوم این است چگونه صحیح و جایز برآید ثانی قالوا انما البیع مثل الربوا حق تعالی در رد این قیاس
فرمود و احل الله البیع و حرم الربوا ثالث مخاطبه بپیغمبر خود نهی فرمود و لا تقف ما لیس لك به علم و لا تقولوا علی الله ما لا تعلمون و معلوم است که قیاس
غیر علم از ترتیب آیه بر امری دیگر است و امثال آن آیات بسیار اند اما حدیث و از آن کتب خاصه و عامه مملو اند منجمله آن در مصابیح در شرح آن بیضاوی
و غیر ایشان روایت کردند قال النبی تعمل هذه الامة برهة بالکتاب و برهة بالسنة و برهة بالقیاس و اذا فعلوا فقد ضلوا یعنی پیغمبر فرمود که این
امت پاره عمل بکتاب الله میکنند و پاره عمل بحدیث میکنند و پاره عمل بالقیاس میکنند پس وقتیکه عمل بقیاس کردند گمراه میشوند و در ضلالت می افتند صاحب
محصول و خطیب در تاریخ و ابن شیرویه دیلمی در مسند و پیر دستگیر سنیان در غنیة الطالبین و غیر ایشان باسانید خود روایت کردند
قال النبی ص ستفترق امتی علی بضع و سبعین فرقة اعظمهم فتنة قوم یقیسون الامور برایهم فیحرمون الحلال و یحللون الحرام یعنی پیغمبر فرمود
زود امت من متفرق میشود به هفتاد و چند فرقه اعظم و اکبر ایشان از روی فتنه قومی باشد که رفتار میکنند امور دین برای و قیاس پس حلال را حرام
و حرام را حلال میسازند خاصه و عامه از ابن عباس روایت کردند قال الله تعالی لنبیه و ان احکم بینهم بما انزل الله و لم یقل بما رایت و لو
جعل لاحد کم ان یحکم برایه جعل ذلك لرسول الله ص و قال و ایاکم و المقاییس فانما عبدت الشمس و القمر بالقیاس یعنی خدا نبی خود را امر نمود که حکم
بما فی القرآن کند و برای و قیاس نفرمود و اگر برای و قیاس جایز می بود نبی بالاولی بود در فردوس الاخبار شیرویه دیلمی روایت کرده عن
الحسین بن علی علیهم السلام قال اول من قاس امر الدین برایه ابلیس قال الله تعالی له اسجد لآدم قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته
من طین فمن قاس الدین برایه قرنه الله تعالی بابلیس لانه اتبعه ملخص آنکه سید الشهداء فرمود اول هر کس که قیاس کرد ابلیس بود چه او تعالی او را امر
بسجده آدم کرد امتناع نمود و گفت من بهترم چه مرا از نار آفریدی و آدم را از خاک و نار بهتر از خاک هست پس هر کس که قیاس کند امر دین را برای خود قرین سازد
خدا قیاسی را بشیطان زیرا که پیروی او کرد در قیاس خاصه و عامه روایت کردند نهی ابن مسعود عن العمل بالقیاس یعنی ابن مسعود نهی از عمل
بالقیاس نمود زمخشری و سیوطی و رازی و نیشاپوری و غیر ایشان در آیه فاکهة و ابا نقل کردند ابو بکر گفت ای سماء یظلنی و ای ارض تقلنی
اذا قلت فی کتاب الله برای ملخص در میان کدام آسمان و زمین قرار یابم هر گاه در کتاب الله برای خود چیزی بگویم که علم آن ندارم و ایشان ایضا روایت کردند
که عمر خطاب میگفت ایاکم و اصحاب الرای فانهم اعداء الدین اعیاهم الحدیث ان یحفظوها فقالوا بالرای فضلوا و اضلوا ملخص آنکه بترسید از اصحاب رای



و قیاس زانچه بتحقیق ایشان دشمنان دین اند بعلت عجز حدیث ترک حفظ آن کرده عمل برای و قیاس کردند پس خود گمراه و مردم را در ضلالت انداختند
اهل سیر روایت کردند که عمر بقاضی شریح نوشت اقض بما انزل الله فی کتابه فان جاءك ما لیس فی کتاب الله فاقض بما جاءك فی سنة رسول
الله فاقض بما اجمع علیه اهل العلم فان لم تجد فلا علیك ان تقضی ملخص آنکه حکم کن بانچه در کتاب الله هست و بعد آن بحدیث رسول خدا و اگر هر دو نباشند
پس بانچه صحابه اهل علم بر آن اجماع دارند و اگر آن هم مفقود باشد حکم مکن خاصه و عامه روایت کردند قال امیر المومنین ع لو کان الدین بالقیاس لکان
المسح علی باطن الخف اولی من ظاهره یعنی حضرت علی فرمود اگر دین بقیاس می بود هر اینه مسح بر باطن خف افضل از ظاهر بشره پای بود اما منع
جمهور صحابه چون حضرت امیر ع و ابن عباس و ابن مسعود و جابر و عمر و ابو بکر و ابن عمر و مسروق و ابو سلمه بن الکوع و سلمه بن عبد الرحمن و
غیر ایشان بسیار بسیار نهی و طعن در رای و قیاس کردند در کتاب مسائل الاصول از کتاب محلی ابو محمد علی ابن احمد بن حزم مشهور امویین
اهل سنت است گفته و لا یحل القول بالقیاس فی الدین و لا بالرای لان الله امر عباده بالرد عند التنازع الی کتابه و رسوله لا الی الرای و القیاس فی قوله فردوه
الی الله و الی رسوله و الی اولی الامر منکم فمن رد الی الرای و القیاس فقد خالف امر الله الخ یعنی حلال نمیشود قول بقیاس در دین برای و قیاس چه
خدا امر کرد بندگان خود را برجوع در حال تنازع فی الامر بسوی قرآن و رسول و صاحبان که علم قران و حدیث دارند و هر که رد بسوی رای و قیاس کرده مخالفت
امر الله نمود چونکه این محل بسط نیست لهذا بر همین اقتصار کردم اما اجماع اهل بیت عصمت و ان لایح و واضح بر متتبع کتب حدیث و دین
ایشان است که چقدر رد و قدح و طعن و لعن بر اهل مقیس کردند حتی فرمودند اول من قاس فهو ابلیس اول کسیکه قیاس کرد ابلیس بود و ابو حنیفه را
چه قدر حضرت صادق ع زجر کرد اما حجیت ان ثبوت نزول آیه تطهیر در ایشان و آن متفق علیه امت است پس آنکس که مطهر باشد معصوم باشد و قول و فعل معصوم
مطهر حجة بلا خطا و لا زلل است و برای ثبوت حدیث متواتر متفق علیه است انی تارك فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله و عترتی
پس ایشان را ثانی قرآن قرار داده قرآن هادی و محفوظ و حافظ بالاجماع از اضلال است پس عترت نبی مثل او نیز هادی محفوظ و حافظ است بحث سابع
سلف از سلف یسلف سلوفا بمعنی تقدم و سبقت است و از اینجا امم سالفه بمعنی سابقه و متقدمه است و اسلاف از اسلف یسلف اسلافا بمعنی اعطاء
قبل الاستحقاق بیع سلم از اینجا اسلفت المال اسلافا است و در شریعت سلف اسم بیعی است که قیمت در حال و مال سلعه مضبوطه بالاجل المعلوم و بوصف معلوم
باشد و از اینجا حدیث من سلف فلیسلف فی کیل معلوم بعض اعلام فرمود که سلف و معنی اطلاق میشود احدهما در قرض که بر آن نفعی غیر قربت
تعالی مترتب نباشد و همان مقدار رد بصاحب کند و عرب چنین قرض را سلف نیز می گویند ثانیهما مالی سلعه تا اجل بزیادتی سعر موجود عند السلف بدهد و آنرا نیز
بیع سلم بغیر اول میگویند چه مقابل او نسیه است و بیع کالی در نهایه فرمود ماخوذ از کیل بمعنی پیمان و وزن باشد در مجمع البحرین فرمود که از اینجا نهی از
بیع کالی بالکالی بالهمزه و بدون همزه وارد است و آن بیع نسیه بالنسیه و بیع مضمون موجل بمثله باشد و آن اینست که آدمی تسلیم قیمت طعام و غله بوعده تا اجل نماید
و اگر بوقت انقضاء اجل نرسد پس گرانی و زیادتی آن موخر گذارد پس این بیع نسیه است به نسیه بلی اگر طعام گرفته او را بفروشد بیع کالی بکالی نباشد
بحث ثامن فمن جاءه موعظة من ربه فله ما سلف و امره الی الله یعنی هر کس را تذکیر و تنبیه و نهی در خبر رسد از جانب پروردگار او پس بسبب شنیدن
و رسیدن آن منهی باز ایستد و اجتناب نماید یعنی بهمان اجتناب از منهی نماید پس آنچه او در تقدم و سابق کرده و از ربا خورد پس مفسرین معانی در فله ما سلف چند
درجه کردند اول آنکه در کفر و شرك جمیع آنچه از مناهی بعمل آورده و باسلام از آن باز ایستاده پس لفظ له صله خیر و بشارت بوعده جمیله میباشد برای او ست آنچه
گذشت یعنی اسلام کفاره او ست و در زمان آینده امره الی الله است اگر خواهد توفیق دهد و اگر خواهد تخذیل نماید ثانی یعنی مسلمانان قبل نزول تحریم ربا آنچه
خوردند پس آن در گذر بفضل و کرم تعالی است و در آینده اگر کرد پس امره الی الله است اگر توبه باز کرد قبول میکند و اگر توبه نکرد عذابش در آخرت کند ثالث
شیخ المشایخ فرمود مراد از سلف در گذشتن تعالی از اکلین ربا است آنچه در جاهلیت و قبل تحریم خوردند در دنیا و از امره الی الله مراد کار و گذاره بنده بحکم او
تعالی نیز در دنیا در آینده زمان از اوامر و نواهی است یعنی آنچه امر کند یا نهی حلال کند یا حرام کند لقوله تعالی لیس لك من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم

لیس بنده تبع امر و نهی باشد **رابع** یعنی آنچه در کفر و قبل تحریم کردند در دنیا درگذر است **اما** در آخرت امر ایشان الی الله است اگر بخواهد بر سلف عذاب کند و اگر بخواهد بعدل عذاب او نماید **اقول** این مزعوم بعض و عیدیه باطل است زیرا که اگر کافر بود کفر اعظم از اکل ربا است **لیس** باجماع امت اسلام کفار او گردیده مواخذه کفر و آنچه واقع شده ندارد **واگر** در مسلمانان نازل است **لیس** ایشان را تنزیل تحریم رسیده **یا** نرسیده **اگر** رسیده گردند مسلم و لکن آیه دلیل بر سلف تنزیل میکند نه بر خلف تنزیل **واگر** نرسیده کردند **لیس** باتفاق اهل اسلام شرط تکلیف علم بتکلیف است و اینجا علم به تکلیف من الله نرسیده بود و تعذیب ایشان ظلم باشد بر خدا روا نیست مگر بنا بر قاعده جبریه که تکلیف مالایطاق جایز و اگر کافر را بجنت و نبی معصوم را بجهنم ببرد نزد ایشان بر خدا قبیح نیست **خامس** در مجمع نقل فرموده امر سلف او بعضی درگذشت که خدا مواخذه او نمیکند **در کافی** عن احدهما **و در تهذیب الاخبار** از حضرت باقر **و در عیاشی** عنهما علیهم السلام الموعظة التوبة یعنی موعظت توبه است **در کافی و در فقیه** از حضرت صادق علیه السلام مرویست

کل رباء اکله الناس ثم تابوا فانه یقبل منهم اذا عرف منهم التوبة یعنی هر ربائیکه مردم خوردند آنرا **لیس** از ان اگر توبه کرد خدا ابد توبه ایشان را **لیس** قبول میکند

از ایشان **در مجمع** از حضرت باقر مرویست من ادرک الاسلام و تاب مما کان عمله فی الجاهلیة وضع الله عنه ما سلف یعنی اگر دراک اسلام کند و توبه از عمل جاهلیت نماید خدا وضع و عفو ما سلف او می نماید **وازین** معنی اخبار بسیار اند **سوال** توبه رباخوار کافر و مسلم چه از کافر و مسلم مساوی و جایز و قبول هست یا نه **جواب** توبه مسلم و کافر بعد اسلام مساوی و قبول است و لکن فرق چند چیز دارد **ا** توبه کافر فقط اسلام دکافی از ان است **اما** مسلم **پس** توبه او ندامت بدل بر گذشته **و** ترک کلیس آن الان **و** عدم معاودت بآن در زمان آینده الی القیامة **یا** مدت العمر لوجه القبیح **یا** القبحه باشد **ب** مسلم آنچه از مسلم گرفته باشد بعد علم تحریم اگر چه سوزن باشد اگر عینا موجود باشد بصاحبش و جوبا رد کند والا بوارث او **و** اگر همه مفقود باشند رد مظالم بنام او کند قربة الی الله **اما** کافر آنچه در کفر **یا** قبل نزول تحریم گرفته رد بصاحبش واجب نیست اگر چه از مسلم ماخوذ باشد **اما** اگر وارث بداند که مورث مال ربا را جمع کرده **آیا** رد آن بصاحبش یا ورثه واجب است **آیا** نه **و آنچه** بدلیل ثابت است اینست که اگر از مسلمانان باشد و عین و صاحب معلوم رد کند والا خمس بکشد از حدیث حضرت صادق ع **در کافی و فقیه** مرویست

قال علیه السلام لو ان رجلا ورث من ابیه مالا و قد عرف ان فی ذلک المال ربا و لکن قد اختلط فی التجارة بغیره حلال کان حلالا طیبا فلیا کله و ان عرف منه شیئا معزولا انه ربا فلیاخذ رأس ماله و لیرد الربا و ایما رجل افاد مالا کثیرا قد اکثر فیه الربا فجهل ذلک ثم عرفه بعد فاراد ان ینزعه فما مضی فله

وید عه فیما یستانف **ملخص** آنکه اگر از پدر ربالی بماند و مال ربا را بشناسد که در آن هست و لکن او مخلوط در تجارت بحلال شده او حلال بر او است بخورد و اگر شئی معزول را بشناسد که او ربا عینا است ربا را رد کند و هر که بسبب مال کثیر حاصل از ربا باشد **لیس** آن را بشناسد و بعد اراده نزع آن می کند **لیس** آنچه از ان ماضی شد برای او ماضی هست و در آینده ترک کند **بحث تاسع** عاد یعود عود و عودا بمعنی رجوع **و** معادة از بیجا بمعنی تکرار الشئی مرة بعد مرة باشد **و** عیادة المریض بمعنی مصیر بسوی او برای دریافت حالش باشد **و عواد** بالضم مطاعم و نعم جمعش عواید باشد **و** معاد زمانی و مکانی است که در ان مصیر و ورود مرجع باشد چونکه در قیامت بسوی میدان جزا ارواح باقیه رجوع می نمایند **لهذا** بمعاد نامیده شد **و** عید یوم مجمع عظیم ماخوذ از عود بکسر عین و او یاء گردید بنابر آن آنرا عید نامیدند که تا قیامت این یوم مجمع فیه هر سال عود می کند **نزد** بعضی چونکه عواید و فواید مسلمانان اهل صیام از صوم در آن روز عاید است **لهذا** بعید نامیده شد **وابن سکیت** عید را ماخوذ از وعد میداند بعد تعلیب واو بجای عین **لیس** بکسره عین **یا** گشت عید نامیده شد زیرا که مواعد و عواید صیام سال بسال باهل صیام عاید است **و نزد** بعضی برای آن عید نامید که ماخوذ از عادت است چه عید یوم عادت بغرض سرور اهل ایمان را من الله مقرر گردیده جمع عید اعیاد است و با لحاظ یا در واحد بش آمد **و** عاید صله و منقوص و ضمیر لیست که راجع بسوی چیزی باشد **بحث عاشر** و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون **بدانکه** بالاخلاف سلف وعده بود و این تتمه آیه وعید است یعنی هر که عود کرد در اخذ ربا **لیس** ان جماعت ملازمین نار دوزخ همیشه خواهند بود **اما** مراد عود بعبوث استحلال است **یا** بغیر استحلال است دو قول است **اول** مختار اکثر اهل قبله است **ثانی** مختار وعیدیه معتزله و خوارج است **اما** نزد وعیدیه فاعل کبیره مخلد میباشد **اما نزد** خوارج بجهت آنکه فاعل کبیره کافر مستحق خلود است **اما قبل از جواب** حق از خوارج و وعیدیه معتزله

بیان قبول توبه

ربا و سلف عفو

عید و معاد

بحث





می بریم که متفق علیه امت است که از امت احدی غیر از پیغمبر معصوم نیست الا الخمسه اهل کسا که در شان ایشان آیه تطهیر نازل بالاتفاق است **لیس** شما دو فرقه هم غیر معصوم بنا بر آن باید که شما ابدا در نار باشید **اما** نزد خوارج هر عاصی ایشان کافر **اما** نزد وعیدیه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر باشد و فرقه ثالثه نیست **لیس** فرقه جنت غیر معصومین نباشد **لیس** از امت هر یکی ناری باشد **لیس** هم شما ناری می باشید اگر چه در آن شکی نیست **لیس** در اینجا ثابت شد که خود را خود ناری دانستید **اگر گفته شود** چرا از ما تائب ناجی می باشد **جوابش میگوئیم** سلمنا قبولیت آن چگونه قطعی گردد در منع امکان سهو و نسیان گناه بعد فعل آن **لیس** از همه فرقات **جواب** آنست اگر چه آیه من حیث اللفظ عام است و لکن با سباب نزول و براهین و دیگر مخصصات از محکمات نقل چون ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بکفار و بالنسبة کسیکه مستحل ربا باشد تخصیص یافته ثم الله اعلم **اشکال** لفظ من عاد مفرد و اولئک تا آخر بصورت جمع است این چگونه صحت شد **جواب** من تنکیر عمومیت دارد **لیس** اولئک راجع بسوی جمیع افراد باشد تا کمان بعض افراد نشود **در مجمع** روایت کرده قال علیه السلام اذا اراد الله بقریة هلاکا ظهر فیهم الربا یعنی وقتیکه خدا اراده کند هلاکت اهل ملکی و شهری را ظاهر میشود در ان ربا یعنی علامت و سبب هلاکت ایشان ربا میشود **تنبیه** آیه دلیل بر چند چیز است **ا** آیه دلیل بر اباحت جمیع انواع بیع از مواضعه مرابحه و مساوات و تولیه است الا ما اخرجه الدلیل منجمله آن نسیه و نسیه بر نسیه است **ب** نزد بعضی و همین محکی **در منهج** است که لوجوز قبله ما سلف عاده ربا واجب نیست زیرا که وجوب رد بعلم نهی از ان است نه بجهل از ان **جواب** لانسلم ذلک چه جایز که از دلیل ما سلف اثم باشد عفو مال بعد از ثبوت شرع و ورود حکم من الله بلی جاهل از مسئله معذور نیست الا فیما استثنی **ج** در آیه دلیل است که ربا از کبایر است زیرا که وعده نار علانیه داد

**قوله تعالی** یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَ یُرْبِی الصَّدَقٰتِ وَ اللّٰهُ لَا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ اَثِیْمٍ

**ترجمه** یعنی کم و کاست میکند خدا ربا او قطع می کند در دنیا برکتش را هر چند فراوان باشد چه عاقبتش نقصان و زیان دارد و میافزاید و برکت میدهد خدا صدقه را در دنیا و عاقبت بحسب حال صدقه دهنده از ده و هفتصد و هفتاد هزار تا صد هزار **ذیل** زیاد بر ان نیز چه در حلال برکت و در حرام غیر برکت است **آیا** نمی بینی خوک و سگ را که از سه تا ده فی مرتبه می زاید و گوسفند و بز اگر یک میزاید و خوک و سگ در هیچ جا ذبح و خورده نمیشود و بز و گوسفند هیچ شهری و بلدی باز دنیا نخواهد بود مگر آنکه در همه آنها صدها و هزارها لااقل در شام و صبح کشته و خورده میشوند **لیس** در اینجا بنظر عبرت و بصیرت بنگر که در حلال مهما چه قدر کثرت و برکت است و وافر اند و حرام چون سگ و خوک چه قدر قلیل و نایاب اند **لیس** گویا سبب آن بیان در ضمن توعید نمود که و خدای دوست نمی دارد هر ناسپاسی را که مرتکب گناه و مستحل ربا شود **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** محق یمحق محقا نقصان الشئ حالا بعد حال باشد **و** ازینجا محاق الهلال نقصان نور ماه باشد و محاق الشهر آخر ماه برای انمحاق هلال در ان باشد والمحق والنحق بمعنی هلک باشد **بحث ثانی** یمحق الله الربا و یربی الصدقات **آیا** مراد امحاق ربا و اربای صدقات در دنیا است **یا** در آخرت **یا** هر دو جا **اخر** جایز و صحیح است **اما در دنیا** تقلیل برکت و بقا و لعنت خلایق و خدا بر محصل او **و اما در عقبی** عدم ثواب ان و تعذیب الیم بعوض آن و اگر مستحل باشد خلود بر ان در جحیم باشد **اما ارباء صدقه** در دنیا بتکثیر و تزیید برکت در آنچه صدقه بر آورده شد **اما ارباء عقبی** تکثیر ثواب و تزیید اعواض آن باشد **رسول خدا** فرمود الربا و ان کثر فالی قل ربا اگر چه بذاته کثیر باشد قلیل است **یعنی** کفته شد که محق آن در دنیا سقوط عدالة مرابی و حکم بفسق او و الزام تحدید او و در آخرت الیم عذاب او باشد **اما ارباء** صدقات در دنیا نمو و برکت در مال او و زیادتی ثواب در آخرت او باشد چنانچه **خاصه و عامه** از حضرت رسول خدا ص روایت کردند الربا و ان کثر فالی قل مال ربا اگر چه کثیر العدد و الحاصل باشد و لکن نزد ما قلیل است **خاصه و عامه** از حضرت رسول ص روایت کردند

ان الله یقبل الصدقات و لا یقبل منها الا الطیب و یربیها لصاحبها کما یربی احدکم مهره او فصیلة حتی ان اللقمة لتصیر مثل احد یعنی بتحقیق خدا

قبول نمیکند مگر صدقات پاکیزه را و زیاده میکند برکت و توفیق و ثواب صاحبش را چنانچه شما مرلی پرورده بجائی و سمین و فربه ساختن کره اسب یا بچه شتر را
میشود حتی آنکه لقمه از آن برابر کوه احد میشود در معالم و مبانی ضحاک از ابن عباس روایت کرده یمحق الله الربا یعنی لا یقبل منها صدقة ولا حجا ولا
جهاد ولا صلة یعنی مراد از محق ربا آنست که خدا قبول نمیکند از ربا نه صدقه و نه مصرف جهاد و نه مصرف حج و نه این عمل نه صله ارحام را در مجمع روایت از
پیغمبر ص کرده قال علیه السلام یاتی علی الناس زمان لا یبقی احد الا اکل الربا فمن لم یاکله اصابه من غباره یعنی می آید زمانی بر مردم یعنی از آثار قیامتست
که باقی نمیماند احدی از مردم مگر آنکه سود بخورد و اگر نخورد لکن غبار و گرد آن بسوی او میرسد در عیاشی و مبانی مرویست از حضرت صادق ع که قال رسول
الله ص انه لیس شیئ الا وقد وکل به ملك غیر الصدقة فان الله تعالی یاخذ بیده ویربیه کما یربی احدکم ولده حتی یلقاه یوم القیمة وهی مثل
احد یعنی پیغمبر فرمود شیئی نیست مگر آنکه موکل بآن ملکی است بغیر صدقه چه جناب باری متوجه آن بذاته میشود پس اخذ آن بدست قدرت خود میکند نه بتوسط
ملك و زیاده در آن میکند چنانچه احد شما متوجه تربیت و تزیید اولاد خود میشوید تا آنکه ملاقی صاحب خود بروز قیامت میشود و حال آنکه او مثل کوه احد باشد در بزرگی
و نقل آن در مبانی فرموده که در حدیث آمده الذنب بعد الذنب عقوبة للذنب الاول نتزاد عقوباته واثامه ابدا ویتلف الله ماله فی الدنیا فلا
ینتفع اعقابه واولاده فیکون ممن خسر الدنیا والاخرة ذلك هو الخسران المبین وهو المحق الکلی یعنی گناه بعد گناه عقوبت برای گناه اول است
پس زیاده میشوند عقوبات و آثام او همیشه و تلف میسازد خدا مالش را در دنیا پس منتفع نمیشود عقب او و اولاد او پس بالنسبة رباخوار زیان
دنیا و آخرت است و همان خسران روشن است و همین را محاق کلی نامیدند در مبانی است ما نقص مال من صدقة و ما نقصت زکوة من مال قط
یعنی مال ناقص نمیشود از برآوردن صدقه و ناقص نمیشود زکوة از مالی هرگز و در الجنان نیز مرویست قال صلعم لا ینقص مال من صدقة ویربی
الصدقات ویضاعف یعنی پیغمبر ص فرمود هیچ مالی باخراج صدقه کم و ناقص نمیشود و خدا برکت و زیادتی میدهد در صدقات یعنی در مالیکه صدقه از آن
برآورده شد نکته در مجمع و مبانی فرموده که سر و نکته در آن اینست که مربی بطلب ربا زیادتی مال خود اراده میکند و مانع صدقه منع آن نیز بهر
حصول زیادتی مال میکند پس رایج گردید که سر قول تع اگر سبب نقصان دون النماء و صدقه سبب نماء دون النقصان من الله می باشد اشکال بسا دیده شد
که ربا مال بسیار و کثیر می باشد گرچه محسوس باقلیل و معدوم گفتن سفسطه است کلام باری مخالف محسوس نباید که باشد جواب چونکه نقصان و نفع در
حال یا در مال می باشد چنانچه در کافی و من لا یحضر است بحضرت صادق ع رسیده شد که بتحقیق دیدم که اکل ربا را مالش اکثر و بیشتر می باشد
و میشود و قال ع فای محق احق من درهم ربا یمحق الدین وان تاب منه ذهب ماله وافتقر یعنی حضرت صادق ع فرمود که کدام محاق و اهلاک زرگتر
باشد از درهم ربا که محو دین و اهلاک آن میکند و اگرچه توبه هم از ربا کرد لکن مالش ضایع و خود محتاج میشود در مبانی و کبیر ابن مسعود روایت کرده
قال ع الربا وان کثر فالی قل یعنی اگرچه از حیث المالیة کثیر باشد لکن نزد دین و نزد اهل ادیان و بصیرت و نزد خدا و رسول او قلیل است در تفسیر قمی مرویست
که حضرت صادق را عرض کرده شده که دیده شد مال مربی زیاده و کثیر میشود فقال علیه السلام یمحق الله دینه وان کان ماله یکثر یعنی در جواب آنحضرت
فرمود که خدا اهلاک دین او میکند اگرچه مالش کثیر شود بحث ثالث الاثیم بفتح همزه اسم بر متمادی در اثم از اثم یاثم اثما و ماثما فهو اثم است در
الجنان فرموده اثیم فعیل بمعنی اثم مفعول باشد بحث رابع والله لا یحب کل کفار اثیم مفسرین گفتند که کفار در اینجا ماخوذ از کفران بمعنی ناسپاسی
منعم ش شکر باشد پس بالاتفاق این توعید ربا خوار باشد و او را خدا ناسپاس نامید زیرا که ترک نعم محلله میکند و حرام جنگ میزند پس اخذ حرام تا ساسی
باشد لهذا فرمود که خدا دوست نمیگذارد یعنی جزا خیر نمیدهد یا راضی نیست بر ناسپاس متمادی و مقیم و متمسك گناه بزرگ را یا بر ماثوم را
اشکال کفار صیغه مبالغه از کفر است پس مراد خالی از این نیست که یا بسیار کننده کفر باشد یا بسیار گناه بر هر دو تقدیر لفظ دلالت میکند که
کفر یا گناه قلیل مضایقه نباشد و چرا اکل کافر ربا اثم نفرمود جواب آنکه در کبیر گفته که کفار فعال از کفر است و معنی آن مقیم بر کفر و اثم از
روی عادت باشد و عرب عادی مقیم بر شیئی را بکفاری نامند پس گویا مراد این باشد که هر کس اخذ ربا عادت کرد ابداً الیش غیر تحلیل انتهائیل تعبیر باستحلال



باشد پس در این کفار غیر مستحل و مستحل و مشرک داخل کافر پس گو یا ضم کفر با کفر میکند و از علو ادنی بسوی اعلی متصاعد میشود اما در
مجمع فرمود برای ان کل کافر نفرمود چه در آن تخصیص نوعیت بود و در کفار عمومیت است چه کافر باشد چه مستحل چه غیر مستحل ثم الله اعلم

قوله تعالی اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّکٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ۞ ترجمه

یعنی بتحقیق آنانکه ایمان آوردند و کردند عملهای نیک و شائسته را از فعل اوامر و ترک مناهی و برپا داشتند نماز را و دادند و ادا کردند زکوة مال و بدن را
باوقات و بشرائطه خود مر ایشان راست اجر و مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست بر ایشان ترس عذاب یا ترس ضیاع اعمال نیکیها کردند و
نمی باشند اندوهگین و غمگین در یوم العدالت والحسرة بدانکه لغت و معانی و تفسیر همه این الفاظ مکرر سابق مذکور شد حاجت اعاده نیست
آیا از لا خوف و از لا هم یحزنون زمان حال مراد است یا قیامت اصح و مشهور ثانی است و آیا از نفی خوف و حزن مراد نفی حزن و خوف از شدائد
قیامت است آیا نفی آن از متروکات فی الدنیا و انتقال از عالمی بعالمی است یا مراد نفی خوف و حزن از حصول جزا در آخرت و انقطاع زیادتی
ثواب در جنت در آن اقوال است آخر مختار اصح است سوال در و عملوا الصالحات جمیع اعمال حسنه و منها ترک معاصی و مناهی است و وقتیکه
بر جمع الصالحات الف و لام داخل شد فائده استغراق میدهد پس در آن اقامت صلوة و ادا زکوة داخل بود چرا انها را بالانفراد ذکر نمود این دلیل است
که صلوة و زکوة داخل در صالحات نیست جواب چونکه صلوة افضل اعمال بدنیه و اقرب طاعات الی الله است لهذا الصلوة معراج المومنین در
حدیث نبوی وارد شده و زکوة نیز افضل اعمال مالی است برای زیادتی شرافت انها ذکر انها بالانفراد فرمود تا توقیر انها در انظار و قلوب اکثر مقرر شود
چون آیه والملائکه و جبرئیل و میکائیل باشد اشکال جسیم این آیه اقوی دلیلی است بر آنکه بعد ایمان وصول ثواب و جزا مشروط بحصول همه صالحات و ترک
جمیع منهیات است زیرا که معطوف و عطف در حکم واحد بالاتفاق است چون جاء زید و عمرو و بکر و خالد مراد مجی و اجتماع همه ایشان است در موضع واحد
بحال واحد و لو بالتعاقب پس بنابراین بغیر معصومین این وعده شامل نمیشود پس قول وعیدیه و خوارج ثابت و دعوای غیر ایشان که مومن
فاسق قابل و مستحق جنت و ثواب بوجود ایمان در او باطل گردید و الا فایده بر ترتیب عطف حاصل نمیشود جواب اول ایمان فی الاصالت اصل
و اول و اعظم اعمال و مبتنی بر آن صحت همه انها است چنانچه شرک و کفر فی الاصالت اصل و اول منکرات است پس بثبوت اصل فرع تا بتست
پس لا بد مومن من جهت الایمان مستحق ثواب است والا لازم می آید هر دیگر عارف بالله بوده بالغ شد و قبل از ایجاب نماز و زکوة و صیام و فات
ذنی که عارفه بود و بعد بلوغ حائض گردید و بعد انقطاع حیض قبل اتیان صلوة و صیام و غسل و قبل ایجاب آن مرد مومن و مستحق ثواب ابدا نبا
واجماع و برهان قایم است که اینقسم مرد و زن قبل اتیان صالحات مثاب اند زیرا که عمل بر انها واجب نگردید ولکن مومن بودند در روض الجنان
بموضع دیگر نقل کرده آنچه موید ش باشد ملخص آنکه حنظله ایمان بعد طلوع آفتاب آورده و عقد نکاح کرد و زنش حامله گردید منادی ندا کرد الجهاد فابن
پس حنظله جنب برآمد شهید شد پیغمبر صلعم ح معرکه سیر کرد و فرمود که حنظله جنب شهید شد و ملائکه او را الحال در معرکه غسل جنابت میدهند مسمی بغسیل الملائکه
گردید و مورخین و اهل سیر و محدثین متفق علیه اند که حنظله بعد اسلام چهار ساعت زنده بود و هیچ عملی بعد ایمان بغیر جهاد بعمل نیاورد و واجب الجنت
بغیر ایقاع نماز و غسل و وضو بل بغیر هیچ علی فایز بهشت گردید و بعد شهادت او پسری عبدالله بن حنظله متولد شد جواب ثانی از اعلام آنکه
ذکر این خصال بعد ایمان بر این نیست که حصول ثواب و استحقاق آن منحصر و مشروط بر اجتماع اینها باشد بل برای وجوه دیگر است آ برای

ترغیب درایشان صالحات و تفخیم امر ایشان و تعظیم شان ب جمع این خصال بایات دلیل بر اعظم اجر از افراد و احاد است جواب آنکه در صدرش والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الی قوله ومن یفعل ذلک یلق اثاما معلوم است که شرک اعظم است محتاج در استحقاق عقاب بسوی عمل دیگر نیست پس جمع قتل و زنا با شرک برای آنست که مستحق بوعید هر یکی از اینها میشود لیکن لا انفراد از هر یکی باشد تذکره هرگاه این ذکر شد پس بدانکه در آیه هم ذکر این خصال بصورت بیان استحقاق ثواب بعمل هر یکی بعد ایمان است اشکال وعیدیه و خوارج لازم نمی آید ثم الله اعلم تنبیه در آیه دلیل بر دو چیز است آ بر آنکه اعمال از افعال جوارح اند و افعال جوارح داخل و جزء نیستند زیرا که عمل صالحات واقامت صلوة و ایتاء زکوة را بر ایمان عطف نمود و مغایرت بین المعطوف والمعطوف علیه لازم است ب دلیل بر بطلان احباط است زیرا که او تعالی ضامن ثواب بنفس این خصال شده و آنرا معلق بشرط ایمان محبط در زمان آتی نکرد و اگر گفته شود که مشروط بودن آن لازم است چنانچه وعید بر کفر مشروط بار تفاع توبه است جوابش میگوئیم که توبه در وعید کفر مشروط باجماع امت است و توبه بذاته مسقط عقاب نیست بل اسقاط عقاب خدا از روی تفضل میکند و بر احباط اجماعی نیست پس فرق بین الامرین لایح است

قوله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوْا مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبٰوا اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ۝ فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا فَاْذَنُوْا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُوْنَ وَلَا تُظْلَمُوْنَ ۝ ترجمه

یعنی ای گروه مؤمنین بترسید خدا را و ترک کنید و دست بردارید آنچه را باقی مانده از ربا است اگر شما مؤمنید پس اگر نکردید یعنی اگر ترک ربا و ترک اخذ بقیه آن نکردید پس بدانید یا آگاه سازید یکدیگر را بجنگ نار و عذاب از خدا و بشمشیر آبدار رسول او که قتل شما میکنند و اگر توبه کنید از ربا و از اخذ بقیه او پس برای شماست سرمایهای مالهای شما یعنی اصل مالهای شما ظلم نکنید و زیاده از راس المال از مدیون نطلبید شما و نه نقصان و نه ظلم کرده شود بر شما از تقلیل و تنقیص اصل و راس المال و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول آیا نزول این آیه در اهل مکه است یا در غیر ایشان در آن خلاف است و بنابر اول ایشان همیشه معامله بربا میکردند و بعد از فتح مکه این آیه در ایشان نازل گردید که خاصه راس المال اخذ کنید نه زیاده بران در تفسیر قمی نقل فرموده که در خالد بن ولید این آیه نازل گردید چه وقتیکه خالد عرض نمود که ربا بپدرم در بنی ثقیف است و پدرم ولید مرا وصیت باخذ آن از ایشان کرده پس این آیه در نهی خالد نازل گردیده و در مجمع و منهج و تبیان و الجنان از حضرت باقر علیه السلام مرویست که ولید بن مغیره در جاهلیت پول برای ربا میداد و آن باقی بر ثقیف بود و پسرش خالد بعد فوت پدر خود اراده اخذ آن کرد بعد از آنکه اسلام آورده بودند پس در آنوقت نازل گردید در معالم و الجنان و کبیر از عطا و عکرمه مرویست که آیه هذا در عباس بن عبد المطلب و عثمان بن عفان نازل شده چه ایشان خرما بسلف خریده بودند و نزد انقضاء اجل مطالبه کردند مدیون گفتند که اگر کل بشما بدهیم برای ما چیزی باقی نمیماند پس نصف را بگیرید و نیمه دیگر را مضاعف گردانید تا سال دیگر بدهیم پس این آیه نازل گردید که اصل مال خود بگیرید نه زیاده بر آن در الجنان و کبیر و معالم وغیر آن مرویست و همین قول سدیست که در عباس و خالد ولید نازل گردیده چه ایشان مشارکت در جاهلیت داشتند با بنی عمرو بنی عمیر از قوم ثقیف بودند بسلف میخریدند چون اسلام آمد مال ربا ایشان بر ثقیف بسیار جمع شده و اراده مطالبه کردند این آیه نازل گردیده و پیغمبر صلعم فرمود هر ربا و خون ناحق که در جاهلیت حاصل و جمع شده باشد او موضوع و متروک است و من وضع میکنم رباء عمم عباس بن عبد المطلب را و هر خونیکه در جاهلیت کرده باشند آنهم را وضع و ترک





کردم و اول خونیکه من وضع می کنم خون ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب پسر عم من است چه او مسترضع در بنی سعد بود و قتل او قبیله هذیل کرده بود در مجمع والجنان و معالم و کبیر از مقاتل مرویست که این آیه در چهار برادر ثقفی مسعود و عبد یالیل و حبیب و ربیعه و ایشان پسر عمرو بن عمیر عوف الثقفی بودند نازل گردید چه ایشان از بنی مغیره ربا میگرفتند چون اسلام آمد رسول صلعم طائف را گرفت و با ثقیف صلح کرد و ایشان ایمان آوردند و این چهار برادر نیز ایمان آوردند پس وقت حلول اجل مطالبه مال خود کردند و ایشان گفتند که دادن ربا در اسلام موضوع و متروک کردید مرافعه بحاکم مکه از جانب رسول صلعم عتاب بن اسید بود کردند و او از پیغمبر صلعم استفتا کرد این آیه در حکم ایشان نازل کردید بحث ثانی وذروا صیغه جمع ذر است و در اوائل بقره ذکر شد که ذر و دع دو صیغه امر بغیر ماضی و مصدر و بغیر فاعل و مفعول وارد اند بمعنی منع و اترک باشند و در سوای امر و نهی استعمال نمیشوند در الجنان فرموده ما بقی بفتح قاف قراءة حسن بصری است و همین لغت بنی طی است چه ایشان جاریه را جاراه و ناصیه را ناصات میخوانند و رضی و بقی را رضی و بقی بفتح عین میگویند پس بقا بمعنی آنچه ثابت لازم موجود باشد بحث ثالث یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین خطاب اگرچه من حیث النزول بالجمله خاص است لکن مجمع علیه است که حکمش عام است و ان کنتم شرط است جوابش محذوف چون ان کنتم مؤمنین فاتقوا الله و ذروا الربا است اشکال در ابتداء آیه خطاب یا ایها الذین امنوا بصورت واقع مع حرف النداء کرد و در آخر ان کنتم مؤمنین بصورت شرط ذکر فرمود با هم این دو خطاب منافاة دارند از ثبوت و عدم آن تناقض در کلام الهی نماید مع هذا جهل و شک او بودن تعالی لازم می آید و جهل و شک بر تعالی اصلا جایز نیست جواب نزد شیخ المشایخ ان کنتم در اینجا بمعنی اذ کنتم مؤمنین است چنانچه در آیه وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین است یعنی وقتیکه مومن شدید در مجمع و منهج بمعنی من کان مومنا فهذا حکمه باشد و نزد بعضی ان کنتم مومنین بتحریم الربا باشد نزد بعضی یا ایها الذین امنوا بالسنتهم و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین بقلوبکم باشد نزد بعضی ان کنتم امنتم فامنوا بتحریم الربا من بعد نزد بعضی ان کنتم مومنین بمعنی انکنتم مصدقین باشد در الجنان فرموده که اینجا بحسب عرف استعمال برای ترغیب و تحریص است چنانچه در قضایا و محاکات گفته میشود بمدعیین که اگر خداشناسی و خدا ترسی و قیامت را میدانی و حال آنکه او میداند و اینچنین کلمات برای اماده ساختن ذکر میشود و همین اصح و باقی بر ظاهر بلا تقدیر و لا زیادتی است تنبیه جمعی گمان کردند دلیل الخطاب ان کنتم مؤمنین دلیل است بر آنکه آکل ربا مومن نیست و قاضی ابوبکر گفته ان کنتم مؤمنین دلالت دارد که انسان کامل الایمان نمیشود با اصرار بر کبائر مگر بفعل جمیع اوامر و باجتناب از جمیع مناهی اشکال در آیه سابقه الا ما سلف و در اینجا و ذروا ما بقی چرا مکرر ذکر نمود جواب در الا ما سلف مراد ربا مقبوض و گناه اوست و در ذروا ما بقی من الربا ترک اخذ ربا باقیه از مدیون باشد پس ثابت گردید که هر دو متغایر المراد نیستند آیا خطاب بعد ایمان بمومنین در ترک اخذ ربا باقیه است که در حال کفر بر مدیون جمع شده بود یا عام از جماعه مؤمنین است چه از کفر رجوع بایمان کرده باشد چه فطرت او بر اسلام باشد و لکن بجهل تحریم یا با اعتقاد تحریم اخذ ربا میکرد و نیز بر مدیون باقی باشد اگرچه نزول ... لیکن حکم عام بعامه مؤمنین است سوال بعد توبه از ربا ترک باقی ربا واجب بالضرورت و باجماع امت و قرآن و سنت است اما آنچه اخذ کرده آیا رد آن واجب است یا نه آنچه بقرآن ثابت برای مسلم جدید است اینست که ربا مقبوضه از ما سلف است یعنی ماضی است اعاده آن واجب نیست والجمع مسلم فطری اخذ کرده اگر عینا مال و مالک را بداند رد آن عینا بمالک واجب است و الا بوارث و الا رد مظالم بنام مالک در راه خدا التصدق کردن واجب است و اگر مال را نداند پس آنقدر بدهد که یقین حاصل شود که زیاده بر این نبوده و اگر مالک معلوم و مال مجهول باشد باید با مالک در مال مصالحه کند و اگر مقدار مال و مالک هر دو را نداند پس اگر با مال حلال خلط شده خمس از آن بدهد و ما بقی برای او حلال است اشکال در اینجا ثابت شد که کافر در حال کفر مکلف بفروع نیست لهذا ربا مقبوضه در حال کفر سلف و ماضی است اعاده آن ندارد چنانچه بر مسلم اصلی اعاده آن واجب است جواب کافر در حال کفر مخاطب باحکام است لکن عند الاسلام الاسلام او صاحب شریعت کفاره معاصی و مناهی او گردانیده و قبول

اسلام عفو او فرموده بخلاف مسلم ذالی چه براو جهل از احکام معفو نیست **جواب شیخنا** المقداد آنکه واجب نیست بر کافر رد آنچه ماخوذ در کفر
باشد مگر آنکه عینا آن شی بعد اسلام موجود باشد و حرام براو نیز اخذ ما بقی رباست بخلاف مسلم چه براو رد ماخوذ و ترک ما بقی مطلقا واجب علی الاصح
است چه عالم بتحریم باشد یا عالم نباشد چه او را موعظت من الله آمده و ترک علم آن عذر برای او نیست ثم الله اعلم **بحث رابع** فاذنوا **اما** بمد همزه
و کسره ذال چون فآمنوا **یا** بسکون همزه و بفتح ذال هست در قراءة دو قول است **اول** قراءة حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام
مروی در کبیر و همین قراءة حمزه و کسائی و عاصم بروایت ابوبکر بمعنی فاعلموا از اعلام است **ثانی** قراءة عامه یعنی بالف وصل است **بحث خامس**
فاذنوا از اذن یاذن اذنا **در لغت** بمعنی سمعه و علمه باشد و اذنه اغلمه باشد و از اینجا اذان و ایذان اعلام خلق بتکبیر حی علی الصلوة بنماز باشد
**در الجنان** فرموده اصل کلمه از اذن بمعنی گوش باشد **و** گوش را باذن نامیدند که آله تحصیل علم مسموعات باستماع می باشد **و** اذان من الله
از اعلام من الله باشد **الحرب** بسکون راء مهمله واحد حروب بمعنی جنگ و مقاتله و منازله باهم باشد **یا** حرب مذکر است **یا** مونث در اهل
لغات دو قول است **اول** در صحاح از مبرد نقل کرده و هو اذا الحرب هفا عقابه مرجم حرب بلغی حوابه **ثانی** مشهور است چون تانیث
الحروب بار حرب بحرب حربا **و** حربته اغضبته باشد **و** احربته دللته باشد **فراء** گفته محاریب صدور مجالس اند و از اینجا محراب المسجد باشد **و** بمعنی غرفه
آمده **و** حرب بالتحریک نهب مال انسان باشد بنحویکه او را بی مال ترک کند **و** حراب و حربه آله قتل چون نیزه باشد کما ذکره الطریحی **اصمعی در**
**وجه تسمیه** محراب گفته بعد ذکر آنکه بیوت شریفه و مقامات عالیه و مکانی در صدر مسجد برای قیام امام جماعت است که برای آن چنین مقامات را محراب
نامیدند که مقدم مجالس و اشرف و اعلی مقام در مسجد است **نزد ابن الانباری** برای آنکه امام منفرد بمقام منفرد قائم میشود **نزد** بعضی چونکه
محراب در مسجد مقام شریف است برای ادای عبادة شریفه برای قیام شخص شریف که امام باشد تا ممتاز از غیر خود شود **در مجمع البحرین** فرموده
محراب المصلی ماخوذ از محاربه است زیراکه نمازگذار محارب و دفع شیطان در آنجا بنماز میکند **یا** باحضار نفس خود و محاربه بنفس خود از غیر الله الی الله میکند
**بحث سادس** فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله **آیا** خطاب هر دو گانه بکفار مرتدین باخذ الربا است **یا** بمومنین مصرین علی
اخذ الربا مفسرین دو قول دارند **ثانی** مختار رازی و قاضی ابوبکر مع جمعی دیگر است زیراکه مقدم بر این یا ایها الذین آمنوا است **پس** دو توجیه
مفسرین کردند **احدهما** ای مومنین اگر ترک معامله ربا و ترک اخذ ما بقی نکردید **پس** بدانید که حرب از جانب خدا لعنت و تحلیل قتل شما و از رسول او
بشمشیر او قائم است یعنی ملخص آنکه اگر اجتناب از ربا نکردید قتال از جانب خدا و رسول او در دنیا بشما عاید و در آخرت عذاب نار قائم است **ثانیهما**
ای گروه ربا گیرندگان اگر بعد وصول علم تحریم ربا منزجر و مجتنب از ربا نشدید **پس** یک دیگر را اعلام و اطلاع بدهید و برسانید که قتل شما در دنیا
از جانب خدا و رسول او آماده و در آخرت عذاب نار جهنم قائم است **در مجمع و مبانی و الجنان** و قتاده و ربیع از انس روایت کردند ان من
عامل بالربا استتابه الامام فان تاب والا قتل یعنی هر که معامله ربا کند توبه بگیرد او را امام زمان اگر توبه کرد فهو المراد والا او را بکشد **در کبیر** جابر انصاری
از رسول خدا روایت کرده قال النبی صلعم من لم یدع المخابرة فلیاذن بحرب الله یعنی هر که ترک سود نکند **پس** بداند که قتل خدا بر او قائم است **اقول** ابن اثیر
**در نهایه** گفته که مخابره ماخوذ اگر از خبر است و آن نصیب باشد **پس** مراد در اینجا از مخابره نصیب ربا باشد **و** اگر از خبیر است **پس** او مزارعه بر نصیب
معین باشد **پس** مراد در اینجا سود معین بر فواکه و مزارع است **و** خابرهم بمعنی عاملهم است **پس** مراد ترک معامله ربا باشد **در مجمع و مبانی** از حضرت
صادق مرویست قال علیه السلام اکل الربا یودب بعد البینة فان عاد ادب وان عاد قتل یعنی آنحضرت فرمود سود خور را بعد اقامت بینه بر آن تادیب کرده
شود **پس** اگر متادب شد فبها و اگر عود بسود باز کرد کشته شود **در الجنان و معالم** ابن عباس فرموده فقال لاکل الربا یوم القیمة خذ سلاحک
للحرب یعنی سود خوار را روز قیامت گفته میشود که سلاح جنگ بگیر با خدا مقاتله کن **نزد اهل معانی** حرب الله در دنیا لعنت الله و تحلیل قتل آکل ربا
و بر مستحل آن در آخرت احراق باتش جهنم باشد اعاذنا الله والمومنین جمیعا عن جمیع ذلک **سوال** چرا در بحرب تنوین داد و چرا تعیین آن نکرد و چرا





بحرب الله نفرمود **بل** بحرب من الله فرمود **جواب شیخنا** المقداد در **کنز العرفان** فرمود این تنوین نوعی است تا بر مبالغه عذاب و
اشد آن دلیل باشد چه کسی را که خود سلطان بجنگ او بیاید **البته** تهویل او از ید در انظار است از جنگ رئیسی و حاکمی **اما** بحرب الله نگفت
تا گمان نشود که شما بجنگ خدا بیائید و آمدن خدا بجنگ ایشان دلیل بر اعظمیت منکر ایشانست **اشکال** چگونه امر کرد بقتال و بحرب مومنین
و حال آنکه مراد در اینجا مومنین اند و خون ایشان محفوظ است **جواب** جمعی منهم زمخشری و قاضی ابوبکر گفتند هر که مصر بر معصیت ربا باشد و تائب
نشود حد او قتل او و مال او فیئ مسلمانان زیراکه با صرار مرتد شد **شیخنا المقداد** معترض شده و ضعیف شمرده زیراکه مصر غیر تائب مع اعتقاد
تحریم آن مرتد نمیشود **اقول** اگر توبه نکرد مع اعتقاد التحریم مره سوم کشته میشود چنانچه از خبر صحیح حضرت صادق دانستی **جواب بعضی**
آنکه این قتل برای مستحلین است بسبب استحلال مرتد شده **جواب بعضی** آنکه این خطاب بکفار و مشرکین است این غلط محض است **جواب بعضی**
این بصورت تهویل و تشدید نازل است تا بدانند که اکل ربا موجب قتل میشود نه نفس حرب **جواب بعضی** مراد از محاربه آنانکه منزجر نمیشوند **پس** اگر
اصحاب جمعیت باشند امام زمان با ایشان از اکشند چنانچه فیئه باغیه را امام قتل کرده و ابوبکر مانع زکوة را کشت **بحث سابع** رؤس جمع کثرت و ارؤس قلت از راس و فی الاصالة
مهموز العین است و بعضی چون بنی تمیم در راس بالف تجویز کرده اند **و** راس اسم طایفه و جمله است از کاسه سر الا دو گوش و بینی و روی و دهن تا گردن و آن اصل و ارفع بدن
است **و** از اینجا سر را راس نامیدند زیراکه ارفع بدن و اشرف و اعلی آن میباشد **و لهذا** وجوه و عزیز قوم را رئیس میگویند زیراکه او بجهت شهرت
و عزت ارفع المراتب از ایشان میباشد **و لهذا** سرمایه و اصل مال و متاع را راس المال می گویند زیراکه ممتاز از زاید و ارفع از نمو است **و** رواسی نیز کوه های
بلند را میگویند **اما نزد فقها** راس بر چهار نوع مراد می باشد **اول** راس المسح و آن فوق سر منبت موی نزد اصحاب با مقدم آن می باشد
**ثانی** راس الصایم و آن عبارت از آنچه مذکور شد مع الاذنین باشد **ثالث** راس الجنایة و آن مع آنچه ذکر شد تا منتهی نخ می باشد **رابع**
راس المغتسل و آن مع آنچه مذکور شد تا انتهای گردن بطرف اسفل بدن باشد **اما** لا تظلمون اول بصیغه معلوم ثانی بصیغه مجهول است **و**
بالعکس در قراء دو قول است **اول** قراءة عامه قراء **ثانی** بروایت آبان و مفضل مختار عاصم است **بحث ثامن** وان تبتم فلکم
رؤس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون این آخر با کلین رباست که اگر شما توبه بنهج مطلوب کردید از اخذ ربا **پس** علامت توبه شما آنست که برای شما
اصل مال و سرمایه اصلی از اموال شماست که بمدیون داده بودید **پس** بگیرید اصل مالهای خود را بدون زیادتی و ظلم مکنید شما مدیونین را باگرفتن زیادی
از راس المال و ظلم و نقصان کرده نشود شما را در اصل راس المال چنانچه میتوانند بگویند و بگیرند آنرا از شما چه شما آنچه تا این وقت از ربا گرفتید بعوض راس المال
مجرا و محسوب سازید از این خدا منع کرده اگرچه بلفظ نفی است لکن در معنی نهی است **تنبیه** در اوایل معنی توبه لغوی و شرعی ذکر شد که عبارة از ندامت
قلبی بر ما سلف و عزم جزم فی الحال که من بعد الی العمر مثل آن را مرتکب و فاعل نمیشود لقبحه او لوجه قبحه **و** اگر موجب تلافی چون قضا ما فات یا تعویض حق
رد ما اخذ اگرچه واجبست **آیا** جزو داخل توبه است **یا** خارج از آن آنچه اثبت بعقل و نقل است تا اینست و همین مختار محققین و من اصحابنا محقق نصیر
الملة وآیة الله فی العالمین **و** شیخنا المقداد و غیرهم است **سوال** آخذ ربا قابل توبه هست **یا** نه و بنا بر اول توبه او چگونه و چیست **جواب** در این
امت را دو قول است اصح بحسب قرآن و نصوص اخبار قابل توبه است **و توبه** او ندامت او بر فعل ما سلف لقبحه و ترک ما بقی و ایصال ما اخذ اگر عینه
موجود باشد باصل شخص **و** الا بفرع او و الا رد مظالم بر فقرا نمایم او صدقه کند و الا مثل آن و الا قیمت آن اگر در اسلام گرفته باشد اگرچه جاهل بحکم و تحریم
باشد **نزد کشاف** مصر آن مرتد و مالش فیئ مسلمانان است **نزد** ابوحنیفه بالکفار از حرمت آن مرتد و مال بملکش در حال ردة فیئ
مسلمانان است **نزد شافعی** مع الانکار مرتد و همه اموال او چه در حال ردة یا قبل بر آن فیئ مسلمانان است علی ما ذکره السعودی **و نزد**
**حنبلی** کل مال ورثه در این صورت متعلق **و نزد** ابن عباس اگر توبه کرد **پس** آنچه ماخوذ در اسلام است مال مدیون ست و الا گردنش بزنند و همین مروی از ائمه هدی
است لیکن قتلش بمرتبه سوم کرده شود اگر مصر بود **و نزد** جمعی محبوس کرده شود تا تائب شود و تمکین تصرف داده نمیشود اسلاما توبه بود بعد توبه اموال بورثه او داده میشود

قوله تعالی وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۚ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ ۖ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝

**ترجمه** واگر قرضدار ذوعسرة ومفلس باشد بنحویکه غیر کفاف روزی زاید او را حاصل نمیشود پس حکم شما در آنوقت مهلت دادن اوست تا هنگام وسعت او و اگر تصدق کنید قرضه ومال باقیمانده خود را بر قرضدار معسر بهتر است مر شما را یعنی ثواب صدقه کردن مال خود بر مقروض اکثر وبیشتر است از گرفتن حق خود از وی **یا** از دادن صدقه بغیر او اگر شما مصالح حکم الهی بدانید یعنی اگر بدانید که در صدقه دادن بابراء کردن آن ثواب غیر منتهای و مراتب ومنافع دوجهانی چه قدر دارید **بدانکه** هرگاه خدا تا اینجا امر باخذ مال خود فرمود **پس** متصل بآن امهال معسر ذکر نمود و **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در نزول این آیه **آیا** خاص در انظار و امهال رؤس اموال رباست **یا** عام در همه قروض مفسرین سه قول دارند **احدها** این آیه خاصه نازل در قرضه رباست این منقول از جماعتی از مفسرین منهم شریح وابراهیم نخعی وقاضی ابوبکر وغیرهم است زیراکه این انظار متصل بآیه رباست وقبل بر آن غیر ربا ذکر بیع امری نیامده **پس** حمل بر عموم بغیر نص ولا ضرورة باشد وسوید بن الخدری و **رازی و بیضاوی ودیگر آنها و بغوی** نقل کرده‌اند که هرگاه فلکم رؤس اموالکم نازل گردید بنی عمرو بن المربون راضی بر راس المال شده گفتند که ما طاقت محاربه خدا و رسول نداریم و توبه کردیم از تقاضای راس الاموال خود از بنی مغیره چه ایشان گفته بودند که معسر در این زمان از اداء راس المال شما میباشیم و مهلت میدهیم تا وقت انکار از تاخیر کردند **پس** این آیه در انظار نازل کردید قبول کردند **پس** تخصیص یافته باشد **ثانیها** عام در هر دین است اگرچه نزولش خاص در دین راس المال ربا باشد لکن حکمش عام در همه دیون است این قول منقول از جماعتی **در کبیر و در منثور و مجمع و منار** است منهم ابن عباس **و** ضحاک **و** حسن بصری **و** مجاهد مع جمعی دیگر **و** همین مروی از صادقین حضرت باقر و جعفر بن محمد علیهما السلام است **ثالثها** از نزول در دین رباخاصه است ولکن قیاس مقتضی همه دیون است وهمین محکی از ابوحنیفه **و** ثوری **و** جمعی از اهل حدیث است **بحث ثانی**
**آیا** ذو عسرة بضم سین است **یا** بسکون سین قراء دو قول دارند مختار ابوجعفر فقط بضم است واین دو لغت نیز اند **و آیا** فنظرة بکسر ظاء معجمه است **یا** بسکون ظاء وفتح نون **یا** فناظرة بصیغه فاعل مضاف الی الضمیر در قراءت نیز خلاف است آخر قراءة عطاء است یعنی منتظره **و آیا** میسره بضم سین است **آیا** بفتح سین **یا** هر دو جایز است زیراکه دو لغت است چون مقبرة ومقبرة ومشرقة ومشرقة ومشربة ومشربة **یا** هر دو حرکت لکن نزد اضافت بحذف تاء است در قراءت نیز خلاف است **در کشاف** آخر منقول است **و آیا** لفظ ان مفتوحه مصدریه است **یا** مکسوره است مشهور ان مفتوحه مصدریه است **و آیا** تصدقوا با دغام صاد مهمله است **یا** بلا ادغام **ثانی** قراءة عاصم و **اول** قراءة عامه قراء است **بحث ثالث** العسرة اسم از اعسار وان حالت تنگی ودشواری بعدم وجود وحصول مال بنحویکه باشد که گذاره نفس در ماکل ومشارب به بسختی وضیق وتنگی میشود ونقیضش یسر ووسعة است **و آیا** عسر حدی محدود در شریعت دارد **یا** نه **در مجمع** از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست انه قال هو اذا لم یقدر علی الفضل من قوته وقوت عیاله علی الاقتصار یعنی اعسار آنست که درویش قادر نمیشود بر حصول زیاده از قوت خود وقوت عیال خود بصورت میانه روی **نزد جبای** عسر تعذر از تحصیل زیادتی از قدر واجب النفقه بصورت شکم سیری باشد چه باعدام متاع وصنعت وحرفت باشد چه بکساد بازار ورخ وامثال آن باشد **نزد فخر رازی** اعسار حالت درویشی است که نیابد در ملک خود آنچه اداکند آنرا اعیانا ونیابد چیز را که اگر بفروخت آنرا **البته** اداء دین ممکن میشد از ثمن واگر داشته باشد **البته** بیع آن برای اداء دین واجب است اگرچه بقیمت قلیله ونرخ کم تر فروخته میشود وجایز نیست حبس چیزی مگر برابر قوت نفس خود وعیال واجب النفقه خود **و** نیز چاره ندارد از حبس لباس سرمایی وگرمایی ولباس نماز تا دفع حر وبرد خود بان کند **و آیا** اعتبار زی هست **یا** نه اصح اعتبار زی هست **لیس** صاحب غلام

دیگر



وکنیز وفرس وخانه بیع آن واجب است **یا** حفظ آن برای خود جایز ولازم است چه بغیر آن گذاره او مشکل و بنهایت بصعوبت می انجامد در آن تامل است **و اگر** کسی او را بذل مالی کند **آیا** اجابت وقبول آن بر او واجب است **یا** نه **و آیا** بر او اجاره نفس خود بخود مدین **یا** بغیر او واجب است **یا** نه در فقها دو قول است **بحث رابع** عسر اسم از عسر یعسر عسرا وعسارة بفتح اول بمعنی صعوبت وسختی وضدش یسر ومعسور ضدش میسور **و** عسیر ضدش یسیر بمعنی فراخی باشد **اما نظرة** بمعنی تاخیر ونظرة اسم انظار بمعنی امهال وتاخیر است چنانچه بعته الشیء بنظرة وبانظار بمعنی تاخیر باشد **و** از اینجا رب انظرنی الی یوم یبعثون بمعنی اخرنی است **در صحاح** گفته والنظرة بکسره ظاء بمعنی تاخیر وانظرته بمعنی آخرته واستنظره بمعنی استمهله وتنظره بمعنی انتظره باشد ومناظره بتخاصمین در کلام ودلیل یک دیگر بتامل نگاه کردن باشد **و** نظیر الشیء مثله باشد چه در ذات چه در صفات چه در هر دو باشد **اما میسره** مفعلة از یسر ویسار بمعنی فراخی ضدش اعسار باشد ومیسره ومیسور ویسار وغناء وسعة نظایر اند چنانچه عسر وضیق نظایر اند **بحث خامس** وان کان ذو عسرة **آیا** کان از افعال تامه در اینجا است **یا** از افعال ناقصه در نحات دو قول است **احدهما** انکه تامه است وذو عسرة اسمش بلا افتقار بخبر است **چون** شعر ربیع بن صبیع الفزاری -
اذا کان الشتاء فادفؤنی    فان الشیخ یهدمه الشتاء
**پس** در آنوقت کان بمعنی اذا وجد ذو عسرة ووقع وصار باشد علی قول **ثانیهما** ناقصه است **پس** محتاج بخبر است **پس** در آنوقت تقدیرش وان کان ذو عسرة غریما باشد **و قراءة** بعضی وان کان ذو عسرة باشد یعنی وان کان الغریم ذا عسرة باشد **بحث سادس** وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة یعنی هرگاه غریم وقرضدار شما صاحب عسرة ودرویشی باشد **پس** حکمش اینست که او را مهلت دهید تا وسعت وحصول مال وزوال درویشی او **نزد** بعضی حکمش اینست که قرضخواه انتظار وسعة او بکشد **در مجمع والجنان ومنار** فرموده که اگرچه فنظرة الی میسره بصورت خبر وارد لکن در واقع امر چون فانظره الی میسره باشد یعنی مهلت و تاخیر وانتظار کن تا حصول وسعة او وجایز نیست حبس معسور وضبط اذوقه نفس وعیال او که آن قوت لا یموت او باشد ونه ضبط لباس کفایه نماز وسرما وگرماه او **آیا** اعتبار زی او هست **یا** اعتبار زی ندارد **دلیل** عالی ووانی در این مساوی است در آن تامل **بل** اشکال است **و آیا** کافی در ادعاء اعسار قول قول غریم فقط است **یا** شهود عدلین وقراین قاطعه مطلوب است اصح ثانی است چه غریم غیر عادل غالبا از ادا حق منحرف **و آیا** امهال وانظار معسر واجب است **یا** مستحب مشهور بین الخاصة والعامة وجوب است **پس** در انظار معسر خلاف است سه قول گردند **احدها** انظار معسر واجب در هر دین شرعیست این مختار جمعی منهم ابن عباس وضحاک وحسن وهمین مروی از صادقین علیهم السلام است **ثانیها** انظار معسر در دین رباخاصة است این قول جمعی نیز منهم شریح وابراهیم نخعی وقاضی ابوبکر است **ثالثها** واجب بنص قرآن خاصة در دین ربا ودر دیون غیر آن بالقیاس است **سوال** از میسره چه مراد وحد آن چیست **نزد** جمعی مراد از معسر عاجز که ادای دین خود نمیتوان کرد بسبب قلت مال ومعیشت **اما میسره** او قادر نیست بر اداء دین خود چه بحرفت وصنعت وزراعت وتجارت بعد اخذ نفقه عیال واجب النفقه خود **در مجمع** از حضرت باقر علیه السلام مرویست مراد از میسره وصول خبر عسرة بامام زمان است **پس** آنحضرت قضاء دین او از بیت المال **یا** از سهم غارمین زکوة کند **اهل سیر** نقل کرده‌اند ملخص آنکه یهودی دعوا بر خاتم انبیا کرد چنین مال بمن دادن داری بینه نداشت وپیغمبر منکر از دین او بود **نزد** ابوبکر فرستاد واو بر پیغمبر دادن دین لازم کرد الا حلف بخورد **پس** عمر نیز حکم بهمین کرد **پس** عثمان نیز همین حکم کرد **پس** نزد مرتضی علی فرستاد قضیه را واو آنحضرت از پیغمبر دریافت نمود معلوم شد که آنحضرت انکار کرد از دادن دین با او **پس** علی فرمود که حقی از تو بر رسول الله نیست یهودی مبالغه کرد حضرت شمشیر گردنش زد پیغمبر پرسید که چرا کشتی یهودی را آنحضرت عرض نمود با نکار شما وحلف بر شما نیست زیراکه تو رسول الله نبی معصومی در همه امور دین ودنیا واقار بر دعاوی دلایل وافعال در همه احوال صادق مصدقی **پس** وقتیکه تو در همه صادقی در این چگونه تراعیاذا بالله کاذب ومنکر حق میدانستم وچگونه تو حلف عاید میساختم **پس** پیغمبر فرمود صدقت وقضیت ما قضی الله **بحث سابع** وان

تصدقوا خیر لکم در اصل تتصدقوا بود یک تا را حذف کردند پس بسبب آن مصدریه تعلیش در حکم مصدر چون تصدقکم علی الغریم خیر لکم
باشد یعنی تصدق دادن قرضه بقرضدار اگرچه خود در قرضدار خود باشد یا از بهر تعمیر رزا برا کند یا برابر آن از خود با و بدهد واز وبگیرد چه از جزء زکوة او را مجرا بگیرد علی
کل حال بهتر و ثوابش بیشتر از امهال و انظار است مر شما را که قرضه خود بگیرید ده و خواسنده اید یا بهر آنکه مال خود بگیرید چه درهم قرض بهجده درهم است و
عفو و ترک آن بمعسر فوایدش اکثر از آن قرضه است که داده بود و **نزد بعضی** مراد از این تصدق امهال است زیرا که پیغمبر فرمود لا یحل دین رجل
مسلم فیؤخره الا کان له بکل یوم صدقة یعنی مردی بعد از حلول اجل دین خود تاخیر معسر سلمی در اجل نمیکند مگر آنکه برای تاخیر او فی یوم ثواب صدقه است
**سوال** در حال تعسر غریم امهال و انظار واجب بنص قران و سنت و حبس او حرام است **پس آیا** تصدق دادن قرضه واجب است **یا** مستحب
**و اگر** مستحب باشد **پس** لازم است که هر دو خطاب واجب باشد **یا** هر دو مستحب **اما** ایجاب اول **و** استحباب ثانی مع الاشتراک فی الامر و الخطاب
ترجیح بلا مرجح غیر جایز باشد **جواب** هر خطاب تعلق بفاعل فعل یا بمفعول باشد **پس** در اینجا تعلق بمفعول دارد **لهذا** امر بر استحباب محمول
گردید و او مقتضی بالاصالة بر عدم ایجاب است و غایة ما فی الباب استحباب اکید حاصل میشود **پس** ترجیح بلا مرجح لازم نمی آید زیاده بر این باب
خطابات اصول فقه را ملاحظه کن تفصیل می یابی **بحث ثامن** ان کنتم تعلمون خطاب بتصدق کنندگان است یعنی هرگاه شما بدانید در
قرضدادن و بعد آن در امهال معسر و بعد آن تصدق نمودن قرضه بر مدیون معسر چه مراتب و چه ثواب است **یا** خطاب بفریقین قارض و مقترض
است یعنی اگر بدانید شما که در قرضدادن و بعد آن در ادا کردن آن چه ثواب است **نزد بعضی** ای فریقین آنچه خالق مدبر بشما میگوید از امر
و نهی و از عمل و ترک در آن مصالح و منافع برای شما است اگر شما بدانید از این یعنی بدانید که مصلح حکیم است **پس** جمیع آنچه بشما میفرماید عین
حکمت و مصلحت و فواید اتم و اعم بر آن شما در دنیا و آخرت است **تذکره** در **مجمع** و **الجنان** و **مبانی** روایت از ابن عباس و ابن عمر کرده که
آنچه آخر از قران نازل شد آیات ربا اند **در کشاف** و **در منثور** روایت کرده از ابن عباس آیه ربا آخر آیات منزله قرانی است که جبرئیل نازل آمد
و عرض نمود ای رسول خدا وضع کن این آیه را در راس آیات هشتاد و هشت سوره بقره **پس** در زندگی رسول بعد آن خلاف کردند **بروایتی**
بعد آن بیست و یک روز زنده ماند **و بروایتی** هشتاد و یک روز **و بروایتی** هفت یوم **و بروایتی** سه ساعت کما ذکره الزمخشری صاحب المدارک
**و در تفسیر زاهدی** است که ابن عباس گفت که ختم بوعید شد و پیغمبر بعد آن هفت روز زنده ماند و بروز دوشنبه از ثانی ربیع الثانی از دنیا انتقال فرمود
**و از علی ابن الحسین** ع روایت کرده که بعد آن پیغمبر نه شب زندگی کرد ثم الله اعلم **تبصره** خاصه و عامه روایت کردند قال النبی ص من انظر معسرا
او وضع عنه اظله الله تحت ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله یعنی پیغمبر فرمود هر که مهلت دهد غریم معسر را یا وضع کند او را قرضه او را بسایه عرش خود جا دهد
خدا او را در روزیکه سایه نباشد سوای سایه او **در کافی** مرویست که حضرت بمنبر رفته حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوة بر انبیا خواند بعد آن فرمود ای مردم
شاهد شما غایب را برساند الا و من انظر معسرا کان له علی الله فی کل یوم صدقة بمثل ماله حتی یستوفیه یعنی آگاه باشید هر که مهلت دهد معسر مقروض
را برای او هر یوم ثواب صدقه مثل مال اوست تا روزیکه استیفا کند آنرا **در ان بهم روست** که حضرت ابو عبد الله فرمود که مقروض هرگاه معسر باشد او را مهلت تا
وسعت او بدهید هرگاه شما عسرتش را دانستید **پس** تصدق کنید قرضه خود را بر او از آنچه بر اوست **در صافی و مبانی** از آنحضرت مرویست من اراد ان
یظله الله یوم لا ظل الا ظله قالها ثلثا فهابه الناس ان یسئلوه فقال فلینظر معسرا او لیدع له حقه یعنی هر که اراده کند که در سایه باشد روزیکه
سایه نباشد سوای سایه حق و آنحضرت این کلام را سه بار فرمود مردم هیبت خوردند که از او سوال نمایند **پس** خود فرمود بر آینه او مهلت دهد معسر را و ترک کند با و حق
خود را **در ان** مرویست قال علیه السلام خلوا سبیل المعسر کما خلاه الله یعنی راه کنید راه معسر را یعنی بگیرید از و حق خود را چنانچه خدا راه او را اخلاص کرده
**در تفسیر علی ابن** ابراهیم از عایشه مرویست که رسولخدا فرموده ما من غریم ذهب بغریمه الی وال من ولاة المسلمین و استبان للوالی عسرته
الا برء هذا المعسر من دینه و صار دینه علی وال المسلمین فیما فی یدیه من اموال المسلمین یعنی اگر متعرض قرضدار خود را نزد والی الاسلام ببرد و عسرتش



او برو ظاهر شود مگر بر والی لازم است که این معسر را از دین خود بری سازد و دین او بر والی مسلمانان لازم میشود که ادا نماید از آنچه در دست
اوست از اموال مسلمانان **در تفسیر قمی** است که هر که مالی بگیرد و ندانند **آیا** انفاق آن در اسراف کرده **یا** در معصیت **پس** صاحب مال
اصرار بر قضاء آن نماید و او سبیلی نداشته باشد **پس** بر صاحب مال امهال او است تا آنکه وسعت یابد و ادا نماید **و در عیاشی** قریب بهمین است
**در تفسیر قمی** است و اذا کان الامام العادل قایم فعلیه ان یقضی عنه دینه لقول رسول الله ص من ترک مالا فلورثته و من
ترک دینا او ضیاعا فعلی الامام ما ضمنه الرسول و ان کان صاحب المال موسرا و یتصدق بماله علیه او ترکه فهو خیر له یعنی اگر امام
عادل قایم باشد بر او واجب است ادا دین او برای فرموده پیغمبر هر که مالی را بگذارد **پس** برای ورثه اوست و هر که دینی **یا** ضیاعی و تلفی را بگذارد
بر امام زمان است آنچه رسول بآن ضامن شده یعنی ادا قرضه قرضداران معسر بر رسول و بعد او بر وصی و خلیفه اوست که بجای او قایم است
و صاحب مال اگر صاحب وسعت است تصدق کند مال خود را بر او **یا** ترک بمان قرضه معسر نماید **اقول** از خصایص نبوی و امام است میراث لا وارث
برای ایشان و قرضه معسر نیز ادا کردن بر ایشان واجب است **در معالم التنزیل و الجنان و مبانی** مرویست من انظر معسرا او وضع عنه انجاه الله
من کرب یوم القیمة یعنی پیغمبر ص فرمود هر که مهلت دهد معسر را **یا** قرضه او را وضع کند نجات میدهد خدا او را از کرب یوم قیامة **احمد** در زهد **و ابو
الدنیا** در کتاب اصطناع بالمعروف از ابن عباس مرویست قال صلعم من انظر معسرا او وضع له وقاه الله من فیح جهنم یعنی هر که امهال معسر
**یا** وضع قرضه او کند محفوظ دارد خدا او را از فیح جهنم و فیح عبارت از عفونت و بوی بد و خون و ریم جهنم باشد **ایضا** هر دو روایت کردند قال صلعم من
اراد ان یستجاب دعوته و ان یکشف کربته فلیفرج عن معسر یعنی هر که بخواهد استجابة دعاء خود و گشایش کرب و دفع آن شود **پس** تفریح کند
معسر را تا خیر **یا** ترک مال خود **در در منثور** از سعید جبیر مرویست هر که تصدق کند دین را بر معسر معدم بر آینه برای او اعظم اجر است و هر که
تصدق نکند دین خود را او عاصی نیست و هر که حبس کند در سجن معسر را **پس** او آثم است بر آقول تعالی فنظرة الی میسرة و من کان عنده ما یستطیع
ان یوذی عن دینه فلم یفعل کتب ظالما و هر که مستطیع بر ادای دین باشد نکند او باسم ظالم نوشته میشود **در منهج الصادقین** و نیز عامه
روایت کردند از عبد الله عباس که حضرت رسول فرمود هر که حق مدین خود را بدهد بر سرای او برساند همه حیوانات زمین بر او صلوات میفرستند **و** دعا میکنند
برای او همه ماهیان دریا **و** استغفار نیز میکنند برای او **و** هر گامیکه بر میدارد بعوض او در بهشت برای او درختی می نشانند **و** گناهش را می آمرزد
و اگر پول و مال داشته در تنگ و تاخیر کند در ادا قرضه از جمله ظالمان می باشد چه مطل الغنی ظلم است **و** هرگاه مدین بداند که غریم چیزی ندارد معسر است
او را مهلت دهد و مطالبه نکند **پس** غرق دریای رحمت الهی میشود **مسئله** بدانکه ابراء صدقه است **پس** لابد در آن نیت قربت شرطیت در جمیع
بنا و چون صدقه و حصر مدیون و قبول او در آن شرط نیست **و** تصدق دادن دین مندوب افضل از امهال و آن واجب است **قاعده کلیه مسلمانان**
است که واجب بعقل و نقل و اجماع افضل از مندوب و از ضروریات دین است بعضی ادعا کردند منکر آن کافر مرتد است الا در مستثنیات **منجمله آن**
سلام کردن مستحب و آن افضل از جواب سلام که واجب است **و** امهال و انظار معسر واجب و تصدق کردن دین بر معسر مستحب افضل از امهال واجب است
**تنبیه** در مجمع فرموده آیه دلالت بر دو چیز دارد **ا** هرگاه صاحب مال بداند که غریم معسر است حرام است حبس او و ملازمت و مطالبه او و از وجوب امهال
و تاخیر واجب است تا یسار او **ج** صدقه براس المال بر معسر افضل از انظار او است چه در تصدق کردن هم ثواب امهال و هم ثواب عطا است ثم الله اعلم
**سوال** اگر از غریم آنچه داشت گرفت **پس** در حال یسر بعد آن حق خود صاحب مال گرفته تواند **یا** ساقط شده و گرفته نمیتواند یا حقیت با
باقیست **جواب** پیغمبر فرمود وقتیکه مدیون را حاضر کردند خذوا ما وجدتم و لیس لکم الا ذلک یعنی بگیرید از غریم خود آنچه بیابید و بعد از این
شما را چیزی نمی رسد و این روایت را عامه و خاصه از سعید خدری کردند دلیل بر منع است که بعد آن چیزی از او گرفته نمیتوانند
**اقول** اگر اجماعی نباشد **پس** این خبر دلالت ندارد که اگر من بعد موسر شد از و بگیرید **بل** حقیت او باقی است ثم الله اعلم

قوله تعالی وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝

**ترجمه** یعنی ای مردم بترسید روزی را که همه شما بر گردانیده شوید دران روز بسوی خدا یعنی بسوی جزا از ثواب و عذاب تعالی **پس** ازان ادا کرده وداده میشود هر نفسی را جزا ثواب و عذاب بحسب کسب اعتقاد و اعمال کل بکل وجزو بجزو اگرچه برابر سر سوزن کار نیک یا بد کرده باشد وایشان در ایصال حق وجزا ستم کرده نمیشوند **بدانکه** هرگاه بعد ربا ذکر امهال نمود **پس** متصل ترهیب و تحذیر نمود بغیر یقین تا فریب یک دیگر ندهند و حقوق یک دیگر ضایع نسازند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** فخر رازی گفته این آیه در تهدید عظاماء صاحبان ثروه وجاه وجلال و انصار و اعوان عاملان سود نازل گردید تا بغلبه بال یک دیگر ضعفا را نخورند و نه نه‌ند واین توعید بلیغ لازم تر بود تا اعلی و ادنی و غالب و مغلوب باین خبر شده اقرب بطاعت و ابعد از معصیت باشند **بحث ثانی** اکثر عامه چون سیوطی و ابوعلیه و عبد بن حمید و نسائی و ابن جریر وابن منذر و ابن الانباری در مصاحف و طبرانی و ابن مردویه و بیهقی در دلائل مع غیرهم باسانید از ابن عباس روایت کردند که این آیه واتقوا یوما ترجعون فیه آخر آیات مما انزله الله است وبعد این چیزی نازل نشد و آنحضرت در منی بود **پس** از نزول این آیه هشتاد و یک روز بعد ان پیغمبر فوت شد **فخر رازی** و مقلدش **نیشاپوری** چنین نوشته اند که ابن عباس فرمود که این آخر آیه در نزول است و پیغمبر در حج بود و آیه ویستفتونک آیه کلاله نازل شد **و** بعد آن در عرفه آیه الیوم اکملت لکم دینکم الخ و بعد آن این آیه یوما ترجعون فیه الخ نازل گردید پیغمبر امر نموده جبرئیل این آیه را بر راس دوصد و هشتاد آیات بقره ضبط نمود و بعد نزول آن هشتاد و یک روز گذشته **یا** بیست و یک روز **یا** بعد هفت روز **یا** قبل سه ساعات پیغمبر وفات کرد **و در در منثور** در ذیل آیه بالا **و نیز در مجمع** روایات نقل کردند که بعد از آیات ربا غیر این آیه واتقوا یوما ترجعون فیه نازل نگردید **در مجمع و الجامع و منهج الصادقین و کبیر** نزول این از مفسرین چنین نقل کردند که وقتیکه آیه انک میت و انهم میتون نازل گردید رسول صلعم فرمود لیت شعری متی یکون ذلک کاشکی دانستمی که کی میرم **پس** سوره اذا جاء نصر الله نازل گردید **پس** از ان وقت مابین تکبیر احرام و قراءة بعد سکوت قلیلی سبحان الله العظیم وبحمده واستغفر الله واتوب الیه میگفت صحابه عرض نمودند که قبل ازین یا رسول الله چنین نمیکردی پیغمبر صلعم فرمود نعیت الی نفسی یعنی در نفس خبر مرگ من رسید **پس** پیغمبر زار زار و بعضی‌ها می گریست عرض نمودند ای پیغمبر از کجا گریه میکنی و حال آنکه خدا گذشته وآینده ترا آمرزید پیغمبر صلعم فرمود فاین المطلع واین ضیق القبر وظلمة اللحد واین القیمة والاهوال کجاست ضیق قبر و ظلمة لحد و کجا است شدائد و هولهای قیامت **پس** آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم نازل گردید وآنحضرت **پس** ازاین شش ماه زنده بود و حجة الوداع رفت و در راه آن آیه کلاله یستفتونک فی النساء الخ نازل شد **پس** در عرفه آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد **و جمعی** گفتند آیه الیوم اکملت الخ در هجدهم ذی الحجة نازل گردید در مقام غدیر خم حین مراجعت از حجة الوداع و بعد آن چیزی نازل نشد **و** بنا بر تقریر بالا **پس** از آیه الیوم اکملت لکم آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در مقام غدیر خم نازل گردید و امیر المومنین را در انجا نصب بر مسند خلافت نمود من کنت مولاه فعلی مولاه فرمود و بعد آن هشتاد و یکروز پیغمبر صلعم زنده ماند **پس** در بین این زمان آخر آخر آیه واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله نازل شد و بعد آن بیست و یکروز زنده ماند **و** بقول ابن جریج نه شبانه و روز **و** بقول سعید بن جبیر و مقاتل هفت روز بود و بروز دوم ربیع الاول و روز دوشنبه بوقت زوال آفتاب آنحضرت صلعم انتقال بدار البقا نمود **و در روایات اصحاب امامیه** علی الاصح والمشهور به بیست و هشتم شهر صفر سنه یازده از هجرت و بعد یکسال قیام سلطنت ملک اند شیرین شیرویه بن پرویز بن هرمز شهریار بن نوشیروان عادل پیغمبر بلا غروب دریای رحمت بی منتهای الهی گردید صلوات الله علیه و آله و الانبیاء اجمعین **اشکال** اخبار نزول صریح اند که آنحضرت سید الانبیاء والمرسلین واشرف الاولین والاخرین واعلم واعرف بدین وآئین



قراءت ویعقوب ... نبوی صلعم



رب العالمین بود مع هذا وعده عیلیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر چرا هول از مرگ و قبر و قیامت خورده میگریست این اقوی طعنی بر اسلام و آنکه آنحضرت حریص بیقاء خود در دنیای دنی لیام بود و او را لازم بود که نهایت مسرور بلقاء پروردگار خود باشد چنانچه مرتضی علی مبتهج بموت خود میشد و در معارک و مهالک خود را می انداخت و وقت وصول ضربة ابن ملجم خندان فزت برب الکعبة گفت و به پسران خود در جواب گفت والله یا بنی لا یبالی ابوک هل یسقط الموت علی ام اسقط علی الموت والله ان ابی طالب یلعب بالموت کما یلعب الصبی الجائع بثدی امه واین صفی ولی ووصی او بوده اقدام بر موت و تمنای او میکند و چنین پیغمبر که سید البشر باشد از موت بگرید و آنرا گریه دارد این چگونه جائز باشد و کراهت محمد صلعم و تمنای علی بموت چگونه جمع شود **جواب جمعی** آنکه این گریه و اضطراب پیغمبر صلعم بجهت تنبیه و تذکیر و تخویف و تهویل امت و صحابه بود نه بخوف نفسی از موت تا از ضلالت و خلافت و اختلاف این امت باز مانند چه وقت ضلالت و اختلاف شان رسید **اما قول** و فعل امیر المومنین برای آن بود که بموجب و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله نفس مبارک خود را برضوان باری فروخته بود میخواست که وفای آن نماید **پس** منافاة بین عملین محمد صلعم و علی ع نیست چه محمد صلعم منذر و علی ع هادی است بموجب آیه و افی هدایه انت منذر و لکل قوم هاد بودند محمد صلعم بصورة تنذیر و علی بصورة ابدا و رفتار میکردند جعلنا الله فداهم مع اولادی والعالمین جمیعا **بحث ثالث** واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله یوما اگرچه فی الاصالة ظرف زمان است لکن مفعول به واتقوا واقع شده چه واتقوا فی هذا الیوم جائز نیست و ما بعد یوما صفت اوست **آیا** ترجعون بفتح تا صیغه معلوم است **یا** بضم تا صیغه مجهول در قراء دو قول است **اول** قراءة ابو عمرو و یعقوب **ثانی** قراءة باقی قراء است **بحث رابع** هرگاه خدا بالا ذکر حدود و احکام نمود متصل بآن در اینجا تحذیر ایشان فرمود تا بذکر آن اقرب بتقوی بترک معاصی شوند بقوله واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله یعنی بترسید روز را که بر میگردید شما همه بسوی جزاء تعالی و نیک و ثواب و عذاب او هیچ چیزی در دنیا و اخرت از خدا و از علم او غایب نیست عقلا برای آنکه مجرد محض تعالی است **اما نقلا** و هو معکم اینما کنتم و غیر ذلک است **آیا** تحذیر از خود یوم قیمة است **یا** از لوازم و شدائد و اهوال آن معقول ثانی است زیرا که یوم وقت محدود از طلوع تا غروب از اعراض است باقی نمیماند و آنچه باقی ماند آلام حاصله و شدائد واقع لاحقه آن باشد **پس** ذکر یوم برای آن فرمود که حصول حقوق از عوائد و شدائد دران یوم میشود **پس** حصول وقت مستلزم محصول است **در اخبار** فرمود بنا بر قراءة اول که قراءة ابی باشد واتقوا یوما تصیرون فیه الی الله یعنی بترسید روز را که بیش خدا شما را در روز میرید **و** بنا بر قراءة ثانیه واتقوا یوما تردون فیه الی الله قراءة ابن مسعود باشد یعنی بترسید خدا را از روز شما حاضر کرده میشوید نزد خدا تعالی **اشکال** رجوع الی الله صادق و صحیح میشود مگر آنکه قبل رجوع نزد او و از و بر آمده باشند این ممکن نیست زیرا که او تعالی واجب مجرد لا یتجزی است ادخال و اخراج و انفصال از تعالی محال است **و علی** حفظه هم جائز نیست زیرا که در دنیا و آخرت همه معلومات و محفوظات نزد تعالی مساوی اند بالضرورة **و** مراد مکان و زمان و جهت هم نیست زیرا که این بر تعالی محال است **پس** بنا بر همه این شقوق اشکالات شتی در رجوع لازم می آیند **پس** باید وجوبا ازین رجوع خلق فی یوم القیمة الی الله معنی معقولی باشد و آن چیست **جواب اول** در معنی رجوع خلق الی الله دو معنی اند **احدهما** برای انسان سه حالت اند **حالة اول** در ابتداء ایجاد و کون در بطون مادران خود مالک نفع و ضرر و اکل و شرب اصلا نبودند **پس** در انحال متصرف امور ایشان بود مگر جناب باری خاصة **حالة ثانیه** بعد بروز از بطون مادران خود در ابتداء ظاهرا امور ایشان متکفل ابوین ایشان بود و بعد ان در ظاهر امور خود را خود متصرف ولو بالمعاونة والاسباب بودند **حالة ثالثه** بعد موت نیز چون حالت اولی خود تعالی در ظاهر و باطن در کل و جزء امور و احوال ایشان متولی است و ایشان اصلا تصرفی ندارند **پس** گویا رجوع ایشان فی القیامة اخبار ازین باشد که بدانید که چون که در بطون مادران در ایجاد شما ابتداء شما تصرفی و امری و حکمی نداشتید بغیر من **پس** همچنین شما امری و تصرفی در بعث خود نه ازید بعد بر آمدن و خروج از دنیا **پس** رجوع بحالت اولی گردید یعنی بعدم و بعد آن موجود میشوید و در امور شما در ایجاد و تربیت و اعطاء و منع خاصة من کفیل و متصرف شما باشم **پس** بنا بر این رجوع بر معنی حقیقت می باشد همه اشکالات زایل گردیدند **ثانیهما** تاویل مشهور و معروف از کافه متکلمین و مفسرین در معنی رجوع خلق الی الله

جواب اعتراض مشکل بموت نبوی صلی الله علیه

جواب اشکال رجوع خلق در قیامت

رجوع بوعده الهی از ثواب و عذاب و جزا افعال و اعمال می باشد بنا براین هم اشکال لازم نمی آید ثم الله اعلم **جواب ثانی** از بعض معاظم ائمه
در قیامت وقتیکه حشر و نشر خلایق میشود امر ایشان بالراس منقطع و ملک ایشان باطل و حکم و اعانهٔ ایشان بالکل منهدم امر و نهی بر احدی بغیر الله
باقی نمیماند چنانچه نداء از مصدر جلال الهی بار بار در رسد لمن الملك اليوم احدی را یارای نطق نمی باشد **پس** خود بخود جواب دهد لله الواحد القهار
**لهذا** آن یوم را بچنین وصف ذکر شود نه مراد رجوع مکان و نه رجوع علمی و حفظی است ثم الله اعلم **جواب ثالث** از شیخ المشائخ
**دبیر الجبال** است که رجع لازم و هم متعدی می آید و فرق میان آنها میشود **پس** مصدر لازم رجع رجوعا و مصدر متعدی رجع رجعا باشد و معنی اول
باز آمد و معنی ثانی باز آورد باشد **و بنا** بر لازم معنی چنین میشود که شما بعد حشر و نشر خارج از قبضه قدرة نمیتید بر گونه بخواهد تصرف شما مینماید و در رود شما
در عالم دیگر و انتقال شما از عالمی بعالم دیگر موجب بر آمدن شما از حیطه قدرت و تصرف او نیست و آن ملک ملک غیر واجب تعالی نیست **پس** گویا تنبیه
و زجر بلیغ است که گمان خلاصی نکنند چنانچه در دنیا از ملکی بملکی میروند از تصرف صاحب ملک اول بر می آیند **و بنا** بر تعدی معنی رجع رسانیدن الی
الله باشد **پس** شما را در آن روز بجای میبرند که حکم و امر سوای خدا هیچ کس ندارد و حرف الی ... و اذهاب و عود در این معنی رجوع میخوانند اگرچه بر سبیل ابتداء
باشد **بحث خامس** ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون واو و هم جمله حالیه است یعنی بالتمام و الکمال می یابد هر مکلف جزا جمیع آنچه از خیر
و شر **یا** از ثواب و عذاب عمل کرده و حال آنکه ایشان را یک سر سوزن کم از ثواب **یا** زیاد در عذاب **یا** در اعمال کرده نمیشود چه کسب فعلی می باشد یا
کسب غیر فعلی چون ثواب و عذاب چه اینها اگرچه کسبی نیستند لکن باکتساب اعمال حاصل میشوند **پس** جمعی آنرا از عین مکاسب شمردند **اشکال** هرگاه
توفى كل نفس فرمود **پس** ازان لا يظلمون تکرار بلا فایده غیر جایز باشد **جواب** لا يظلمون تکرار نیست **بل** برای ازاله ابهام است که ایفا حق و جزا
ایشان بالتمام و الکمال کرده میشود بنحویکه دران ظلم و ستم **یا** زیادتی در عذاب و نقصان در ثواب کرده نمیشود چه در ادا حقوق گاهی افراط و گاهی تفریط
و گاهی تنقیص کرده میشود و باین لفظ گمان آن زائل ساخته **ایراد** همین دلیل وعیدیه است که فساق بجهنم همیشه می باشند چنانچه انقطاع ثواب ظلم
و نقص است همچو انقطاع عذاب هم ظلم است **پس** واجب شد که جزاء عذاب بفساق دایم باشد **جواب** لانسلم که این عذاب دایم باشد زیرا که در آیه اشاره بآن
نیست فضلا عن التصریح **پس** غایة ما فی الباب است که جزاء مکاسب بصورت انتقاص و ازدیاد نمیباشد و هرگاه این مقرر گردید **پس بدانکه** ایمان بالاتفاق
افضل اعمال و اصل آن و اعظم ارکان است بطوریکه جزاء اعمال نیک و بد واجب است هم چنین جزاء ایمان که علت دایمه باشد واجب است و اگر جزاء ایمان مومن نرسد البته
ظلم است و خدا در اینجا نفی ظلم کرده **پس** قطع نظر از عقل و آیات دیگر موجب این کریمه ایصال جزاء ایمان واجب است **پس** انقطاع عذاب فساق مومن واجب است **پس**
قول وعیدیه باطل گردید **تنبیه** این دلیل است بر بطلان قول آنانکه میگویند اگر خدا جهنمی را بجنت و جنتی را بجهنم میبرد جایز است **پس** از روی عقل و نقل عدل تعالی ثابت گردید

**قوله تعالى** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ

يمل



يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝

**ترجمه** یعنی ای گروه مومنین چون معامله کنید با همی یعنی عقد بندی کنید از عقود معامله منجمله آن دین و قرض باشد تا وقت نام زده و برده شده
و معلوم و مقطوع به توقیت سنین و شهود و ایام **پس** بنویسید آنرا در صحیفه که مشتمل باشد بر وصف معامله و اسم جانبین از معامله کنندگان با هم و در مبلغ حق
و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید و بوجود آن اختلاف نکنید و باید که بنویسد آن کاغذ وثیقه دین را در میان شما نویسنده ذی عدالت باداء
و صدق بلا تفاوت و لا زیادتی و کمی در مال و اجل چه اگر کاتب عادل نباشد محتمل است که بتفاوت بنویسد **پس** اختلاف نماید **لهذا** نویسنده فاسق
نباشد و باید که اصلا اباء و انکار نکند هیچ نویسنده عادل از تحریر کاغذ دین و معامله چنانچه بیاموزانید او را چنانچه آموخت او را خدای یعنی بدان صورت
بنویسد که در شرع شما خدا برای شما مقرر کرده **پس باید** بنویسد و باید املا کند بکاتب آنکسی که بر او حق است یعنی کاتب بزبان مدیون بنویسد و مدیون
علیه بزبان خود تقریر کند و باید مدیون بترسد خدا را که پروردگار او ست و کم نکند مدیون در وقت املا و اقرار **یا** در وقت ادا از دین ماخوذ مکتوب شئ را
**پس** اگر باشد آنکسی که بر او حق است یعنی مدیون علیه جاهل بیخرد و بی وقوف چون مرد غیر رشید یا ناتوان عاجز چون کودک نابالغ و پیر خرف ضعیف
العقل **یا** غیر مستطیع که مطلقا طاقت و توانای کلام و فهم ندارد چون گنگ یا ذی الکنت که فهمانیدن مقاصد کرده نمیتواند **یا** مثلا مدیون علیه ... نیست که بربانها مدین و گواه
و شاهد نمیشود که او کلام بیاموزد و بگوید و املا و تقریر نماید **پس** تکلیف او نیست که در آن وقت باید املا کند ولی او که متولی امر و قیم او ست چون پدر
و وصی از پدر و حاکم شریعت و وکیل و نایب او که باین امور واقف باشد املا و اقرار صادق و راستی و برابر بلا کم و زیاد کند و گواه بگیرید بر معامله خصوص
بر معامله دین خود دو گواه را از مردان شما یعنی از مسلمانان که هم دین شما که بالغ و آزاد اند **پس دو** مرد شاهد همدین شما اگر مردان نباشند **پس یک** مرد
و دو زن را بجای یک دیگر شاهد سازند از آنکسانیکه خوش و پسندیده شما معامله کنندگان باشند **پس** راضی بر ایشان شوید از گواهان و بیان
علت تعدد شهود در زنان می فرماید تا چون فراموش کند یکی از آن دو زن گواهان **پس** باید که یاد دهد یکی از آن دو دیگر را که فراموش کرده چه بجهت غلبه

رطوبت نسیان برامزجه بزرگان و ضعف عقل غالب است **پس** احد ستکره تذکره ساهیه و ناسیه **یا** مجامیه محرفه نماید تا نسیان او زایل شود و باید انکار و
اباء نکنند گواهان از تحمل شهادت **یا** اداء آن وقتیکه خوانده و خواسته شوند بسوی تحمل **یا** بسوی اداء آن و ملول مشوید تا سهل شمارید تحریر
و تکتیب کاغذ دیانت را چه دین قلیل و حقیر باشد **یا** بزرگ بسیار تا اجل و انقضاء وقت مقرره او آن کتابت عند الدین راست تر است از روی
حجت عند الله یعنی نزد حاکم شریعت او قائم و صائب تر مر گواهی را چه کتابت مذکر شهود نزدیک تر است بآنکه بشک نیفتید در مقدار و زمان آن و در
شهود و احتمال اختلاف هست نزد کتابت بقاعده مزبوره **پس** استثنا کرد از کتابت یعنی اگر حاجت تحریر کتابت که متضمن دیانت نامه باشد نیست مگر
معامله بازرگانی بحضور خود دست بدست نقد بنقد **یا** جنس بنقد در میان خود دفعه کنید و بیکدیگر در همان آن برسانید **پس** قدحی و گناهی نیست بر شما
در آنکه ننویسید آنرا و گواه بگذارید شما وقت خرید و فروخت و اگر لا ابتیاء مجهول است **پس** یعنی آن چنین بیشود که باید رنج و ضرر رسانیده نشود یعنی اکراه
و اجبار کرده نمیشود کاتب را بر کتابت آن اگر او را ضرری **یا** نقصی **یا** فتنه و فسادی ولو بالقوة متصور شود **یا** اگر فعل معلوم فرض شود **پس** تفسیر
چنین باشد که باید کاتب رنجاند هیچ یکی از اهل معاملین بخیانت و خدعه و تغلیط کتابت دین و اگر کردید ای اهل معاملان اضرار بکاتب **یا** اگر
ای کاتبان اضرار کردید بیکی از دین و مدیون را **پس** بتحقیق او فعل منهی و ممنوع بشما لاحق است بکنید آنرا و بترسید خدا را از خلاف فرمان او
و تعلیم میدهد شما را خدا بمصالح دنیا و دین و خدا بهر شیء داناست بر او مخفی هیچ چیز نیست چه عمل شما باشد چه نیت شما چه مال کار شما است **و در**
**تفسیر** است چند بحث است **بحث اول بدانکه** هرگاه بالا احکام ربا و انظار معسر و تحذیر تام در مخالفت امر الله ذکر فرمود متصل بآن
ذکر قرض و بیع سلم بعوض آن نمود **و در کبیر** وجه ثانی در تنظیم آیه همین بیان فرمود که خداوند حکیم هرگاه بالا ربا را حرام نمود و بعوض آن بیع
سلم را جایز در این کرد تا آنچه در ربا حرام کرد در بیع بایع و مشتری حلال شود **لهذا** قال بعض العلماء لا لذة و لا منفعة یوصل الیها بالطریق الحرام الا وضع
الله سبحانه لتحصیل مثل ذلک اللذة طریقاً حلالاً و سبیلاً مشروعاً انتهی یعنی برای همین بعض علما فرمودند که نبود لذتی و نفعی که بصورت حرام
مکلف را حاصل و واصل میشد مگر آنکه او سبحانه تعالی بعوض و جای آن برای تحصیل مثل آن لذت و منفعت طریقی حلال و سبیلی مشروع معین و مقرر
نمود تا عسر و حرج و صعوبت بمکلفین حاصل نشود چه این امت مرحومه و دین و ملت ایشان سهله و سمحه است **تنبیه** هرگاه قول امام رازی
و منقول بعض علماء او را امامیه شنیدند **پس** گفتند که ما معاشر امامیه هم در باب متعه زن همین اعتقاد داریم که خدای مدبر حکیم زنا و رقص را حرام
ساخته بعوض آن متعه برای امت محمدی مقرر کرد که امت مرحومه است و دین و ملت او تعالی سهله و سمحه است تا گناه بالراس زایل و عوض آن نفعی
حاصل و حجت عاجز و مسافر و معسر منقطع گردد و تکلیف ما لا یطاق لازم نیاید و مصرح آن حدیث مروی **در تفسیر محمد بن جریر**
طبری و در **کبیر و نیشابوری** از حضرت امیر و در **جامع الاصول و نهایه ابن اثیر** جزری از ابن عباس در لغت شفی است
ما کانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امة محمد لو لا نهی عمر عنها ما احتاج الی الزنا الا شقی ای قلیل یعنی نبود متعه زن مگر رحمت خدا رحم کرد خدا با جرای آن
امت محمد را هرگاه عمر از آن نهی و منع نمیکرد هر آئینه محتاج بزنا نمیشد و زنا و جریان آن نمیکرد مگر شقی بالقات بروایت حضرت امیر و شقی بالفا
بروایت ابن عباس و آن بمعنی نهایه قلیل و نادر باشد **پس** منع عمر باعث زنا در دنیا تا قیامت شد این سنت حضرت شیخ فاروق ثانی است
**بحث دویم** تداینتم تفاعل از دان یدین دینا **در صحاح** گفته استقرض و صار علیه دین فهو داین و رجل مدیون باشد **در قاموس**
گفته الدین ماله اجل کالدینة بالکسر و آنچه را اجل نباشد **پس** او قرض است و بمعنی سوت و آنچه حاضر نباشد و جمعش ادین و دیون باشد و
دنته اعطیته الی اجل او اقرضته باشد **در کبیر گفته** تداین تفاعل از دین بالفتح باشد و معنی تداینتم دان بعضکم بعضاً و تبایعتم باشد
یعنی دین از یکی گرفتید و باهم معامله نمودید **آیا** در دین و قرض فرقی هست **یا** نه در اهل لغت بالجمله دو قول است چنانچه نزد صاحب قاموس دانستی **و**
**فخر الدین** گفته که نزد اهل لغت قرض غیر دین است چه انسان قرض میدهد دراهم یا دنانیر **یا** اجناس حبوب و متاع را مگر آنکه در آن اجل نمیباشد

اما



**اما** دین در آن اجل مجوز است چنانچه میگویند از دین ادان اذا باع سلعته بثمن الی اجل و دان یدین اذا اقرض و دان اذا استقرض باشد
از انشاد احمر است تدین و یقضی الله عنا و قد نری مصارع قوم لا یدینون ضیعاً **در مجمع و مبانی** نموده دانیت الرجل مداینة
یعنی معامله با او بدین کردم و دین از او گرفتم یا دین با او دادم و تداین القوم او الرجلان بیک معنی اند **و در کشاف** نیز همین گفته داینت الرجل
اذا عاملته بدین باشد **در کنز العرفان** تامل در این کرده زیرا که تفاعل باب لازم چون تضارب زید و عمرو و مفاعله باب متعدی است چون
ضارب زید عمرا **پس** تفسیر یکی از این دو باب بدیگر جایز نباشد زیرا که مباینة یعنی بسیار دارد **اما دین و قرض** در شریعت عبارت از دادن مالی
چه نقد باشد **یا** جنس بمستدین و مستقرض تا زمان معلوم و مقطوع بصورت تقرب الی الله بلا شرط زیادتی باشد و بعضی منهم از فخر رازی دانسته شد
که قرض دادن مال بشخصی بنیت تقرب بلا تعیین اجل باشد و دین با تعیین اجل **پس** بحلول آن مثل آن واپس دهد **بحث سوم** در نزول
این سه قول است **قول اول** قول ابن عباس که آیه هذا خاص در بیع سلم نازل گردید چه پیغمبر وقتیکه وارد مدینه شد و مسلمانان بیع سلف
در تمر و غله دو سال و سه سال میکردند **پس** پیغمبر آنرا جاری و باقی نهاد فقال من اسلف فلیسلف فی کیل معلوم و وزن الی اجل معلوم ثم ان الله تعالی
عرف المکلفین وجه الاحتیاط فی الکیل و الوزن و الاجل **پس** پیغمبر فرمود هر که سلف میکرد **پس** باید سلف کند در کیل معلوم و وزن معلوم
تا اجل معلوم **پس** از آن خدا تعریف کرد مکلفین را وجه احتیاط در کیل و وزن و اجل و فرمود وقتیکه شما معامله تداین بدین گردید تا اجل مقرر
**پس** بنویسید کاغذ دین را الحسیب آنچه خدا ذکر فرموده **و** همین را شافعی **و** عبد الرزاق **و** عبد بن حمید **و** بخاری **و** مسلم **و** ابو داود **و** ترمذی
**و** نسائی **و** ابن ماجه **و** بیهقی **و** امام رازی **و** بغوی **و** نیشابوری **و** غیرهم مع جماعتی دیگر **و** از اصحاب ما علامه طبرسی **و** شیخ المشایخ **و** شیخنا المفید و صاحب
مبانی و غیرهم از ابن عباس روایت کرده اند **و** **روایه دیگر** شافعی و اصحاب نور بالا و ابن جریر **و** ابن منذر **و** ابن ابی حاتم **و** طبرانی **و** حاکم
مع غیر ایشان از ابن عباس نقل کردند که این آیه در بیع سلف نازل شده **و در مجمع** فرموده قال ابن عباس الآیة وردت فی السلم خاصة
و کان یقول اشهد ان الله اباح السلم المضمون الی اجل معلوم و انزل فیه اطول آیة من کتابه فتلا هذه الآیة انتهی یعنی نزول
این آیه خاصة در بیع سلم است و گواهی میدهم که بتحقیق خدا مباح ساخت بیع سلم را که مضمون تا اجل معلوم باشد و در آن طویل ترین آیات
از کتاب خود نازل فرموده **پس** آیه اذا تداینتم خواند **قول اول** سلم و سلف هم وزن و هم معنی اند چنانچه بیاید الحال می آید **قول ثانی** راز
و غیر او نقل کردند که آیه خاصة در قرض نازل گردیده و این را ضعیف شمرده زیرا که قرض نزد ایشان مشروط با اجل نیست و این دین مشروط
با اجل معلوم است **قول ثالث** قول اکثر مفسرین است که در عموم بیاعات نازل گردیده **و در مجمع و مبانی** و غیر ایشان نقل کردند که
ظاهر آیه دافع و حاوی هر دین موجل است چه بیع سلم باشد **یا** غیر آن و بر آن اکثر مفسرین و فقها اند **اما بیوع** چهار نوع اند **اولها**
بیع العین بالعین و در آن مداینه نیست **البته** و آن از خود آیه برمی آید بلفظ الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم **ثانیها**
بیع الدین بالدین و آن باطل باجماع امت است و او داخل آیه نیست **ثالثها** بیع العین بدین و آن این است که بفروشد شی را بثمن موجل
**رابعها** بیع الدین بالعین و این است که بفروشد بمقابل مال حال سلعه را با اجل معلوم مساوی نرخ حال **یا** زیاده بر آن **پس** ثالث مع
سلف **و** رابع بیع سلم باشد فی الجمله فرقی دارند این دو بیع در تقدیم ثمن و تاجیل ثمن دارند **پس** این دو وجه آخر داخل آیه **بل** اصل در فرض اند
و بعضی سلم را سلف و سلف را سلم میدانند نزد ایشان در تقدیم و تاخیر ثمن و مثمن موجل فرقی نیست ثم الله اعلم **در مجمع البحرین** نموده
در حدیث ذکر بیع است و آن مثل بیع سلف از روی وزن لفظ و معنی میباشد و اسلمت الیه یعنی اسلفت باشد و کیفیت آن این است
که تسلیم ثمن الحال کند بمقابل شیء موصوف تا اجل معلوم و محروس از زیادتی و نقصان چه بد بود و اعوام باشد چه بشهور و ایام بذکر صفات مقصوده
باشد **بحث چهارم** علی ابن ابراهیم روایت کرده که در سوره بقره پنج حکم است و در این یک آیه پانزده حکم است یا ایها الذین امنوا

اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی **حکم اول** است فاکتبوه **حکم ثانی** ولیکتب کاتب ان یکتب کما علمه الله **حکم ثالث**
ولیملل الذی علیه الحق **حکم چهارم** ولیتق الله ربه ولا یبخس منه شیئا ولا یبخونه **حکم پنجم** فان کان الذی علیه الحق
سفیها او ضعیفا ولا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل **حکم ششم** واستشهدوا شهیدین من رجالکم **حکم هفتم**
فان لم یکونا رجلین فرجل وامراتان الی احدیهما الاخری **حکم هشتم** ولا یاب الشهداء **حکم نهم** ولا تسموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا
الی اجله **حکم دهم** ذلکم اقسط عند الله تا ان لا تکتبوها **حکم یازدهم** واشهدوا اذا تبایعتم **حکم دوازدهم** ولا یضار
کاتب ولا شهید **حکم سیزدهم** وان تفعلوا فانه فسوق بکم الخ **حکم چهاردهم** وان کنتم علی سفر **حکم پانزدهم** فان
امن بعضکم بعضا است **در کنز العرفان** بیست ویک حکم ضبط وثبت فرموده بالاجمال در آخر آیه ذکر خواهیم کرد **سوال** چرا خدا امر کرده
که کاغذ در عامه معاملات نوشته شود وبر آن سواهی عدول شهود ثبت وضبط شوند ودر تحریر آن تاکید عظیم وارد شده **جواب اول** آنچه معقول
بر آن صحیح منقول ومحکم کتاب الله ناطق است اینست که بتحریر آن اختلاف مابین عاملین در معامله ومقدار ووصف جنس وزمان اجل تفاوت
وکمی وزیادتی عند الحاجت نمیشود وآن اثبت واقوم للشهادة است چه در ادای شهادت لسانی امکان تفاوت واختلاف حین الطلب است
ودر تحریر قطع اعذار بایع ومشتری وکاتب وشهود است ودر آن بالکل والجز صورت تفاوت متصور نیست **جواب ثانی** جماعتی از محدثین
ومفسرین عامه آنچه نوشته اند اینست منهم طیالسی وابو یعلی وابن سعد واحمد حنبل وابن ابی حاتم وطبرانی وابو الشیخ در عظمه وبیهقی در سنن وسیوطی
در در منثور مع جماعتی دیگر از ابن عباس روایت کرده اند لما نزلت هذه الایه قال رسول الله ص ان اول من جحد آدم ان الله لما خلق آدم مسح
علی ظهره فاخرج منه ما هو ذرء الی یوم القیمة فجعل یعرض ذریته علیه فری فیهم رجلا یزهر فقال ای رب من هذا قال نعم ابنک داود قال
ای رب کم عمره قال ستون عاما وفی روایة اخری اربعون عاما قال آدم رب زدنی عمره قال لا الا ان ازیده من عمرک وکان عمر آدم الف سنة فزاد
اربعین او ثلثین سنة فکتب علیه بذلک کتابا واشهد علیه الملائکة وفی اخری زاده الله ولکن ما وقعت الکتابة والشهادة
علیه فلما احتضر آدم واتته الملئکة لقبضه قال آدم انی قد بقی من عمری اربعون عاما فقیل له انک قد وهبتها لابنک داود قال آدم
ما فعلت ذلک فابرز الله علیه الکتاب واشهد علیه الملئکة وفی اخری فلاجل انکار آدم امر عباده ان یکتبوا الشهادة فروی انه
کمل لآدم عمره الف سنة ولداود مائة عام انتهی ملخص همه روایات آنکه اول کسیکه انکار از معامله کرده آدم بود چه آدم وقتیکه عمر داود را نهایت قلیل دید چهل
سال یا سی سال از عمر خود باو بخشید **پس** حین احتضار آدم از بقیه عمر خود تعجب نمود خدا بالملک فرمود که تو از عمر خود به داود چهل سال یا سی سال هبه کرده بودی
آدم گفت من نه بخشیدم **و** در روایت دیگر است که ملک الموت گفت ای آدم چرا جحد میکنی وحال آنکه در وادی **دحیا** هبه بداود کرده بودی **پس** آدم گفت
بخاطرم نمی آید تا بدانم **پس** خدا بسبب انکار آدم امر در ذریه او نمود که هر کس از شما معامله کند باید کتابی وشهادتی بر آن ثبت نمایند تا عند الانقضا انکار و
اختلاف روی ندهد **و** همچو مروی در کافی از حضرت صادق **و** کافی **و** علل از امام محمد باقر است **ایراد جسیم** تعجب است که چگونه چنین جمهور محدثین عامه وخاصه
رطب ویابس را در مسانید وتفاسیر خود بگمان صحت ربط وضبط می نمایند وحال آنکه مثل این ضعیف وباطل نیست زیرا که اگر آدم دانسته انکار کرد تکذیب
خدا وملائکه کرد کدام کفر از این عظیم تر باشد که خود خدا اقرار کرده وبعد آن انکارش کان مشافهة نمود والبلیس بیک قیاس ملعون ابد شد **و اگر** از نسیان حلال
شد اول چگونه چنین ارثش فراموش او شد چه احوال شدید ومحافل ومشاهد ومجالس عظیم مشتمل چنین احوال فراموش آدمی نمیشوند وبفرض محال **اگر**
فراموش شده **پس** تذکیرهم یادش نمی آید وآدم را بعد تذکیر **اگر** یاد آمد چرا حتی اعلم گفت **پس** نیز دروغ گفت **واگر** واقعا یادش نیامد **پس** آدم صفی
چگونه نبی شد ودر نبوت وابلاغ احکام الله وبر راستی ایصال او مطابق واقع چگونه قطع ویقین حاصل میشود واز ادانی آدمی چنین مزخرف وباطل
صادر نمیشود فضلا عن مکمل الخلایق واعلمهم واعدلهم وازهدهم واصدقهم واعرفهم واعصمهم حاشا وکلا که چنین هزیانات بسوی آدم





صفی الله اسناد داده شده تواند **جواب** واقعا اخباریکه مطابق موازین وقوانین اصول باشند اگرچه صحیح الاسانید باشند چه اخبار احاد قابل
اعتماد در اصول دین چطلا نیستند اگرچه بسیار باشند زیرا که مورث ظن نیستند فضلا عن العلم وامور اعتقادی بر مانی انه عمل بظن صحیح نمیتوان شد سبحان الله
توثیق وتصحیح غیر معصوم که راوی این حدیث باشند تکذیب وتجهیل انبیا وایمه هدی که معصوم ومطهر اند لازم می آید این رای سخیف ضعیف العقل وجاهلی
قبول میکنند واثبت وبهمان معقول تر است که در بحث اول ودر جواب اول نیز ذکر شد **پس** اگر تاویل ممکن باشد مؤول بسازند والا طرح وترک آنها
واجب است زیرا که مخالف براهین ومحکمات کتاب رب العالمین وموجب تفضیح انبیا وایمه که سادات وهادات خلق اند لازم می آید والتفات
بچنین اخبار موجب اضلال وضلالت می باشد اعاذنا الله والمومنین جمیعا **ولهذا** اجل شریف علم الهدی رض در چنین مقامات طعن عظیم
بمحدثین چنین اخبار وروات فرمود شکر الله مساعیه فی صیانة حوزة دینه تبارک وتعالی **اقول** بدان **خبریکه** بطریق اهل بیت رسالت
آمده او محمول علی التقیه است زیرا که مطابقت بامر عامه دارد اگر صحیح هم شود **پس** حتی اعلم از آدم بمعنی حتی اعرف است یعنی تا بدانم که خدا
چه حکم کند **بحث پنجم** یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه مجمع علیه مفسرین است که خطاب بجماعه مکلفین مومنین
الی القیامت فرقا فقرتا وعده اعم است زیرا که حکمی وقانونی از قوانین دین ایشان باقی ومحتاج بآن دایما میباشد **ایا** در خطاب ذکور اناث
داخل اند یا نه مشهور اول است **و ایا** در خطاب زنان مردان شامل وداخل اند یا نه مشهور ثانی است بالقرینة والعلة والنصوص الجلیة
**پس** این خطاب می فرماید یعنی ای گروه مصدقین بدین محمد وقتیکه شما معامله کنید بداد دین یکی دیگر را تا زمانیکه نامزد شده تحدید چون تا فلان سنه
وتا فلان ماه وتا فلان روز فلانه ستی را بفلان صفت **پس** در چنین معامله حکم تعالی است که بنویسید آن مقدار وآن زمان محدود را **در الجنان** فرموده
در تداینتم همه انواع معاملات ومبایعات ومقارضات وهر معامله موجله ونسیه وسلم داخل است بغیر معامله نقدی دست بدستی غیر موجل چه حقیقه مؤجل
نباشد آنرا حال وعین ومعجل میخوانند ومیگویند **ایا** امر فاکتبوه واجب است یا مندوب درین امت خلاف است **اول** مختار قومی است منهم مالک وعطا وابن جریج وربیع وکعب و
نخعی ومحمد بن جریر الطبری **و ثانی** مختار جمهور است منهم سعید خدری **و** حسن **و** شعبی واکثر فقها امت وهمین قول اکثر امامیه است **ثالث مختار**
**محققین** آنست که اگر مامون نباشند دین خود بنویسند **پس** در آنوقت تحریر واشهاد واجب است واگر دیانت وامانت دارد چاینهایی تا ثابت
باشد حاجت تحریر وشهادت نیست **و ناسخ** این آیه فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته است **و نیز** میگویند تحریر واشهاد واجب نیست اما ممنوع هم نیست تحریر بلکه نالی الا
استحبابا ونزد جمعی چون ضحاک **و** حسن **و** شعبی **و** حکم بن عیینه اول تحریر کتاب واشهاد واجب بود وبعد آن منسوخ گردید **پس** از آن موجبا امر بالخلاف کردند تحریر کاغذ واجب
عینی بر اینسان است یا کفائی است **مختار** شعبی وجماعتی از مفسرین منهم رمانی وجوب فرض کفائی است **اشکال** تداینتم اگر بمعنی عاملتم باشد **پس** حقیقت
مفاعله مشترک در اثنین می باشد **پس** بنا بر آن بیع دین بدین لازم می آید وآن بالاتفاق باطل است **پس** صحت آن چگونه جایز باشد **جواب**
اگرچه بالا ذکر شد که نزد ما تداینتم از باب تفاعل لازمی است اشکال بالراس ساقط شد **و بفرض** آنکه بمعنی مفاعل باشد **پس** ما میگوئیم که مفاعل
در بر جا مشترک نمی باشد چون عاقبت اللص وسافرت **و ما** سوای این میگوئیم که تداینتم در آنوقت بمعنی تعاملتم بما فیه دین باشد اشکال بحمد الله
زایل گردید **سوال** تداینتم خود دلیل بر دین است **پس** لفظ بدین چرا ذکر اولا حاجت ذکر فرمود **جواب اول** ابن الانباری گفت تداین دو معنی
دارد **احدهما** تداین بالمال **ثانیهما** تداین بدین وجزاء باشد **پس** ذکر بدین تخصیص احد معنیین واخراج ثانی حاصل گردید وازاله
ایهام لازم بود **جواب ثانی** نزد صاحب کشاف دین برای آن ذکر فرمود تا ضمیر فاکتبوه باو راجع شود والا فاکتبوا الدین گفتن لازم میشد ودر آن
حسن نظم نبود **جواب ثالث** برای تاکید چون فسجد الملائکه کلهم اجمعون وایه ولا طائر یطیر بجناحیه **جواب رابع** بدین برای آن فرمود تا دین
صغیر وکبیر بای وجهیکه باشد تا از قرض وسلم وبیع عین الی اجل معلوم داخل وغیر اینها ازین خارج میشود **جواب خامس** تداین بمعنی
مداینه است در آن همه انواع دیون خصوص دین بدین داخل وشامل بود واین قسم باطل بود **لهذا** تداینتم را بدین ذکر فرمود تا بیع دین بدین

برای این قول رازی است **سوال** اجل چه معنی دارد و فایده تسمی چیست که بعد ان ذکر شده **جواب** اجل بالتحریک غایة الوقت در موت و حلول دین و مدة شئ باشد **در کبیر** گفته اجل در لغت وقت مضروب برای انقضای مدت باشد **و** اجل انسان وقت انقضای عمر او ست **و** اجل دین وقت معین مستقبل باشد **و** مشتق از تاخیر است چنانچه اجل الشئ باجل اجولا اذا تاخر باشد **و** الاجل نقیض العاجل است **و** اجل آمد **و** وقت و زمان و مدت قریب المعنی اند **اما** عند انقضاء اجل الحیوان و عمره تاخر او یک ساعت جایز است اگر کافر بنی بصورت اعجاز بطلبد **یا** جایز نیست **جمعی از متکلمین تصریح** بعدم جواز کردند زیرا که نزوزی دارد و نه زمانه حیوة و مصرحش آیه و لن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها **و** آیه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون **بلی** او تعالی صرف کفار و ازمان و السنه ایشان میکرد اند از چنین سوال با نبیا **و بعضی** فرمودند اگر کافری عینا تاخیر شخص زنی اجل میخواهد در آن وقت اگر مصلحت تعلق قرار گرفته باشد **پس** تاخیر حیات و زیادتی زمان او ممکن و جایز است اشکالی لازم نمی آید **اما** این آیات اخبار از ذی اجال بالذات اند از این نفی امکان از تاخر و تقدم نمیکند **و این هیچدان** با مشایخ عظام عراق و بعض علماء هند مدتی در این مسئله مباحثه و رسل و رسائل داشتم و جمعی مشافهه نزد سمع جمیع شقوقها سکوت محض نموده فرمودند که از غوامض مسایل است و انشاء الله در موضع خود بالتفصیل می آید **الجواب** المسمی زمان معلوم است که متعاملین تعیین و تقریر نمودند چون تا فلانه سنه یا تا فلانه ماه و بفلانه روز باشد تا هر ذی حقی متوجه ایصال و اخذ حق خود شود و نزاع و ضیاع حقوق ایشان نشود **و اگر** الی الحصاد و الی الدیاس یا الی قدوم الحاج وقت را مقرر کند مجزی نمیشود برای عدم تسمیه و برای قبول زیادتی و نقصان **در کنز العرفان** فرموده در اینجا اباحت تاجیل با اجل مسمی ثابت گردید چه دین فی الاصالت حق ثابت فی الذمه و آن اعم از موجل و غیر موجل است **آیا** شرط صحت مداین و مقارضه اجل است **یا** خیر ظاهر قران مقتضی است که بذاته مقتضی نیست ثم الله اعلم **سوال آیا** استدانه بذاته سایغ هست **یا** نه ظاهر قران اول است **و شیخنا المقداد** وغیره فرمودند اباحت استدانه عند الاضطرار که معلوم است زیرا که گاهی انسان مضطر در معائش خود بسوی آن میشود **پس** سایغ باشد و برای آنکه پیغمبر **و** حضرت امیر **و** جماعت ائمه هدی علیهم السلام تجویز کرده اند و افعال چون اقوال ایشان حجة اند **پس** اباحت و سایغ ثابت گردید **بلی** بغیر ضرورت **آیا** حرام است **یا** مکروه مشهور کراهت است لقوله ع ایاکم و الدین فانه مذلة بالنهار و مهمة باللیل یعنی بپرهیزید از دین که آن موجب خواری در روز و باعث غم و هم در شب است **و گاهی حرام** می باشد چون مستدین وقتیکه جز برای ادا آن نداشته باشد نه بالفعل و نه بالقوه و آن در اصل خدیعتست **و وقتیکه** قصد عدم رد آن کند **در کنز العرفان** فرموده اقوی آنست که اگر دائن مطلع بر حال خود نیست **پس** اخذ دین حرام و الا اشد کراهت دارد **پس** در این صورت قبول صدقه و ست اولی از استدانت است **و الخبر مروی** از حضرت نبوی شده که آنحضرت فرمود که حقتعالی دعاء سه کس را اجابت نمیکند **مردیکه** دینی بکسی دهد و گواه بر آن نگیرد و ننویسد **و مردیکه** مال خود را بسفیهی دهد و بقول خدا کار بند نشود چه او نهی از دادن مال بسفیهان کرده فی قوله و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و مردیکه زن بد داشته باشد و طلاقش ندهد غیر معمول و غیر معتمد است زیرا که از متفردات ابو هریره روایت دیگر باین مضمون نیامده **و اگر** صحیح بمویدات شود **پس** محمول بر غایت اهتمام در این سه چیز خواهد شد ثم الله اعلم **بحث سادس** و لیکتب بینکم کاتب بالعدل بکسر لام حسن بصری لیکتب خوانده **در اعجاز القرآن** فرموده **یا** فاقبل لام میاید بایدلام را بجزم بخوانی برای تخفیف و الا بکسور بخوانی **و** فاعلش کاتب است **آیا** بالعدل متعلق بلیکتب است **یا** بکاتب **بحث هفتم** این امر است بتحریر کاغذ مشتمل دیانت نامه و معامله یعنی بنویسید میان شما کاتب عادل تا به ادو راستی بلا تفاوت بحو یکه زیاده یا کم از حق معامله نشود و نه مضر یکی و موافق دیگر و نه مضر هر دو **بل** موافق هر دو حق باشد **و وجهی دیگر** آنکه بنویسد کاتب کتابت را بعدل ذاتی که متفاوت مختلف مضره اصح اول چه هر گاه کاتب عادل باشد کتابت عادله میکند و اگر نه **پس** از فاسق احتمال انتقاص و ازدیاد است **پس** نتیجه بنابر **قول اول** کتابت غیر عادل جایز نیست اگر چه کتابت عادله باشد **و بر قول ثانی** کتابت فاسق صحیح است لکن اگر کتابت





بالعدالت باشد و الا فلا **فعلی التقدیرین** این دلالت دارد که کاتب امین **یا** غیر امین فقیه معامله باشد و الا کما علمه نمیتواند بنویسد مگر آنکه ملی عبارت غیر او باشد **اشکال** فاکتبوه خطاب عام مطلقا است یعنی به مومنین چه معامله کننده باشد چه غیر معامله کننده باشد چه بر یکی از ینها نویسنده باشد **یا** نه و بغیر نویسنده تکلیف بالا یطاق است **پس از این** و لیکتب بینکم کاتب بالعدل چرا تکریر بلا فایده فرمود و الا لازم می آید که از فاکتبوه مراد هر یک از معاملین و از و لیکتب مراد کاتب ذی عدل بنویسد **پس** از سه نفر تحریر مطلوب است **جواب** لا نسلم که از عموم خطاب امر فاکتبوه کل مومنین معاملین و غیر معاملین مراد باشند چه غیر بلفظ اذا تداینتم بر آمده باقی ماندند متعاملین **پس** باینها خطاب اثبات و انضباط معامله خود از جانبین است یعنی دهنده آنچه داده و گیرنده آنچه بعوض آن بدهد با شرایط و ضوابط هر دو فریقین نمائید چه در یک کتاب ضبط نمائید **یا** در دو کتاب **پس** از و لیکتب بینکم ثابت شد که بثبت آنچه جانبین مامور گردیدند لا محاله محرران در بین ایشان با ستر ضاء جانبین کاتبی ذی العداله باشد تا کتابت عادله مطابق معامله جانبین بالتسویه بنویسد تا ضرر باحد جانبین **یا** باحد هما نرسد چه مدین و مدیون عالم عادل و عارف بتحریر باشند **یا** امی غیر عالم و غیر عادل باشند **پس** تکرار بلا فایده لازم نیامد چون آیه السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما معلوم است که خطاب قطع ید سارق بمسروق عنه و بخود سارق نیست **بل** بقراین و ادله خارجه بر امام دینی **یا** نایب او **یا** بمولی او ست **سوال آیا** تحریر کتاب دیانت بر کاتب واجب است زیرا که و لیکتب امر و هر امر واجب است **یا** غیر واجب است **پس** بر هر کاتب عادل عالم واجب عینی است **یا** فرض کفائی است **یا** اول واجب بود **پس** از این منسوخ بآیه و لا یضار کاتب گردید **پس** واجب نیست **جواب** در این است خلاف است **اول** قول جمعی که واجب عینی بر هر کاتب است تحریر آن بعد فراغ از معامله و همین قول سدی است **و قول** ربیع و اهل ظاهر مطلقا است **ثانی** واجب بر کاتب عالم تحریر آن کما علمه الله است نه بر هر کاتب **ثالث** قول مجاهد و عطا است که واجب بر کاتبی عینا است که او را هر دو معاملین بخواهند نه بر غیر آن **رابع** نزد حسن واجب عینی است بر کاتبی که غیر او یافت نشود تا حق کسی ضایع نشود و اگر غیر یافت شد **پس** واجب موسع است نه واجب بر او عینا **خامس** نزد شعبی و جماعتی واجب کفائی یعنی بر هر کاتب عالم عادل واجب است و لکن بر که اختیار تحریر نمود از دیگران وجوب ساقط شد **سادس** واجب مطلق در ابتدا بود لکن به نزول و لا یضار کاتب نسخ گردید این بزعم جمعی منهم ضحاک است **سابع** و لیکتب اگر چه در ظاهر صیغه امر غایب بکاتب عادل است و لکن آن بر سبیل ارشاد الی الاولی و الافضل بصورت اصلاح و اعانت است چون فاصلحوا بین اخویکم چون و تعاونوا علی البر و التقوی تبرعا و ندبا باشد نه بصورت ایجاب چه امر معانی بسیار دارد در هر جا محمول بر وجوب نمیباشد این اولی و المناسب بمقام است **شیخ المشایخ** فرمود همین مذهب ما و بیشتر فقهاء است که مندوب است نه واجب **سوال آیا** اخذ اجرت بر کتابت و شهادت آن جایز است **یا** جایز نیست **جواب** در آن دو قول است **اول** مختار قومی منهم جبائی است که اجرت ایشان از آن هر دو چیز جایز است **ثانی** قول فریق ثانی و من اصحابنا **شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی** است که لا یجوز ذلک عندنا **و نزد شیخنا المقداد** تفصیل است یعنی اگر بیت المال موجود باشد از آن رزق بگیرند زیرا که من باب المصالح است **و الا** اخذ اجرت از آمر به تحریر کند لا صالته عدم وجوب بذل النفقه مجانا **سوال** این مقتضی کاغذ و قلم و سیاهی است **آیا** اینها بر کاتب واجب است **یا** بر مدین **یا** بر مدیون **یا** بر هر سه نفر **جواب** در آن نیز است را خلاف است **اما نزد** اصحاب ما **پس** در مجمع فرموده که کاغذ بر صاحب دین است زیرا که کاغذ بدست او میماند و بر مدیون علیه و بر کاتب واجب نیست **در کنز العرفان** تفصیل است که قلم و مداد و کاغذ از بیت المال بگیرد زیرا که از مصالح دین است **و الا** **پس** اگر کاتب اخذ اجرت کرد قلم و سیاهی بر خود کاتب است زیرا که اجرت گرفته **و** کاغذ بر او واجب نیست **بل** وجوب کاغذ بر صاحب دین است زیرا که برای مصلحت او ست **و** بر مدیون علیه قطعا واجب نیست و آن از کما علمه الله است **بحث هشتم** و لا یاب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب **آیا** در اینجا کلام تمام شده **پس** از و لیملل الذی ابتدا است **یا** بر ان یکتب تمام شده و ابتدا از کما علمه الله فلیکتب

شده در آن دو قول است و بر هر یکی وجه وجیه است پس در تفسیر اما اول بعد نهی از چون قول تو لعبدک لا تقعد منا قم باشد پس بنا بر آن
انکار را ماه نکند کاتبی از کتابت کما علمه الله من الفقه پس باید نویسد آن کتاب دین را ثانی متعلق با بالا است که بنویسد میان شما کاتب
عادل و انکار نکند هیچ کاتب از تحریر آن و پس و من بعد آن کلام جدید شروع شد کو یا فلیکتب کما علمه الله پس بنویسد کتاب را چنانچه خدا تعلیم آن داد
و املا کند مدیون بر کاتب و ما علمه الله علم فقه متضمن ما یجوز و ما لا یجوز در تحریر دیانت نامه باشد و بنا بر این وجه کما علمه الله فلیکتب امر خاص بتحریر
ما علمه الله و ما قبلش امر عام باشد این دو توجیه از جمیع منهم الزجاج است **بحث ششم** املال و املاء بمعنی واحد دو لغت فصیح اما اول لغت
اهل حجاز و بنی اسد **ثانی** لغت تمیم و قیس علی ما نقله الفرا می باشند و قرآن بهر دو لغت آمده چون فهی تملی علیه از املی یملی املاء الا املی
یملی املاء بمعنی آنکه شخص مقصود خود را بغیر یا بکاتب تقریر کند تا بنویسد از مل یمل ملة و ملالة و ملولة بمعنی بستوه آمدن باشد چه انسان
را بذکر و تقریر مقصود ملال طاری میشود و بستوه می آید **لهذا** با ملاء و املال نامیدند **در لجنان** فرمود املال اعادة الشی مرة بعد اخری میبناشد
والحاح کردن چنانچه شاعر گفته الا یا دیار الحی بالسبعان امل علیها بالبلی الملوان بمعنی الح و **اصل** او هم از املال که ملال انگیختن باشد چه مملی یکی بعد
دیگر املا میکند ملال می انگیزد **ابخس** بباء موحده تحتانیه بعد آن خا معجمه فوقانیه از بخس حقه یبخسه بخسا بمعنی نقص حقه و ثمن بخس بمعنی ثمن ناقص و
کم از حق باشد و ضد سن زیاده باشد **در مجمع** فرمود بخس در اصل فقو العین باشد زیرا که فقا ادخال نقص بر صاحب عین است **بحث دهم**
ولیملل الذی علیه الحق ولیتق الله ربه ولا یبخس منه شیئا ایتها یمه عطف بر ما قبل اند به صفت یا بیان و صفی الله است باید املا تقریر و اقرار کند
و بزبان خود بگوید حق دین و مقدار و اجل آن را نویسنده آنکس برا وحق است یعنی مدیون باید و جوبا بزبان خود اقرار کند و بنویساند تقریر دین خود را مع مقدار
و اجلش را تا از زبان مدیون مقدار قرضه و اجلش دانسته و مقرر شود و باید همیشه خصوص در حال املا و تحریر آن بترسد مدیون خدا را که پروردگار اوست و این لفظ
رب برای ترغیب و ترهیب در ایجاز کرده تا تنقیص نکند حق مدین را چه خدا او را آفریده و تربیت نموده و روزی با و داده من بعد هم رازق و فی الواقع ادا ساز
او نعم است چه کفالة مربوب بر رب او علی کل حال است **اما** ترهیب برای آنست که بطور یاد آوری تو است مجوز رب مدین است پس من لی لا محاله حق بر مربوب
خود طوعا او قهرا از ظالم گرفته میرساند **و** بعد آن فرمود که مدیون مملی تا نقص ننماید چه درینجا چه عند الاداء خصوص حین الاملاء از دین مدین شی را چه قلیل چه
کثیر باشد **اشکال** چگونه حین وجود المدین والشهود والکاتب حال الاملاء مدیون در دین نقص کرده تواند و اگر در وجود اعیان نقص کرده تواند پس
در همه احوال تنقیص کرده میتواند **جواب** جایز و ممکن است که مدین ساده بی خبر محض و مدیون حریف و زرنگ محیل باشد در حین تحریر بکلمات مشتبه ذو معانی
املا کرده تا عند الاداء اختلاف شود و احرف و کلمات مملیه دال بر اقل از آنچه اخذ نموده باشد میکنند پس تنقیص ضرور حاصل میشود کاتب و شهود
عادل و خود مدیون میگوید بمدین که بحضور تو املا کرده چرا در الوقت انکار نکردی **بحث یازدهم** فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا
او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل چونکه مدیون مملی بر دو قسم میباشد **احدهما** متمکن بر املا پس حکمش فرمود که بزبان خود اقرار
و املا کند **ثانیهما** غیر مقتدر و غیر متمکن بر املا می باشد پس آنچه او را مانع از املا باشد و آن چند چیز است **احدها** اگر مدیون که بر ذمه او حق مدین
است سفیه باشد **نزد** مجاهد جاهل از املاء و تحریر و تقریر مقصود باشد **نزد** سدی و ضحاک طفل صغیر اگرچه ممیز مقر باشد **نزد** بعضی عاجز احمق بخفة
رای و عقل باشد **نزد** جمعی بالغ عاقل مصرف مال در غیر اغراض صحیحه بجهت خفة عقل و رای باشد موجب و لا تؤتوا السفهاء اموالکم این اقوی الوجوه
است **ثانیها** ضعیف العقل و مسلوب الفهم والفکر والرای چه نابالغ چه پیر خرف باشد چه مجنون و مغمی علیه مطبق باشد **ثالثها** ناتوان که قدرت
و طاقت بر ادا و املا نداشته باشد چه بمرض چه بخرس و لکنت زبان و کری گوش و امثال آن باشد بقول ابن عباس پس گویا ملخص و مآل کلام چنین شد
که اگر مدیون علیه سفیه مبذر یا ضعیف الحواس فی العقل **یا** غیر توانا بر املال باشد پس حکمش آنست که املا کند ولی او بعدل **و** در ضمیر ولیه دو قول است
**احدهما** قول اکثر منهم ضحاک و ابن زید و قاضی ابوبکر راجع الی مدیون علیه است **پس** مراد از ولی متولی و قیم طفل و سفیه و اخرس چون پدر و وصی و دلیل



و حاکم شریعت مع فقد آن ایشان است **ثانیهما** قول ابن عباس و مقاتل و ربیع آنکه راجع بسوی حق است **پس** بنا بر آن اگر مدیون
علیه عاجز باین اسباب باشد **پس** املا و تقریر بحق و راستی و مساوی کند ولی دین که مدین یعنی دین دهنده باشد زیرا که او ولی مال خود بصیر بآن میباشد
**در اینجا فروع** بسیاری ازین آیه مستخرج اند بجمله آنها **اول** ولایة بر سفها و ضعفاء و مجانین و آخرس ثابت است زیرا که مفقود الحواس
و ضعف و قلت عقل دارند **ب** هرگاه املاء ایشان قبول نیست **پس** عقود و معامله ایشان بالا ولی معتبر نیست **ج** استدانة ولی برای حاجت
مولی علیه جایز است **د** صلاحیت ذمه صبی و مجنون و سفیه برای تعلق دین بآن لا مطلقا **بل** با مباشرت ولی سبب دین را **پس** رد ارش بغیر
مال ندارد **ه** مراعات مصلحت مولی علیه و عدم نقص او بر ولی لازم است لقوله تعالی بالعدل **و** ولی صبی و مجنون پدر و جد پدری و بفقد ایشان
وصی از جانب پدر و پدر پدر و با عدم او حاکم شریعت است **و اما** سفیه اگر سفاهت او مستمر باشد **پس** بعد بلوغ نیز **پس** ولی او حاکم است **ز**
ترجمه اخرس و ابکم و اعمی و اعجمی بعربی و بالعکس مع عدالت المترجم جایز **بل** لازم است چه ایشان عاجز از املا اند مبادا تلف حقوق شوند **ح**
وجوب عدالت مترجم **و** عدالت مملی هم شرط است لظاهر و لیتق الله ولا یبخس **و** مقتضی وجوبش است **ط** شهادت اخرس و عجمی و هر که لغت دیگر نداند
مع التحریر و ترجمه بشرط عدالت صحیح است **ی** مراد در آیه از ولی قدر مشترک میان هر کس که قایم مقام در حق غیر تواند شد **پس** وکیل نیز داخل
در آن است **و در اینجا** سر قول رسول خدا اوتیت جوامع الکلم ظاهر گردید والحمد لله **بحث دوازدهم** واستشهدوا شهیدین من
رجالکم **شهادة** در لغت خبر قاطع واشهاد اخبار بالقطع والیقین و شاهد ادا کننده آنچه نزد او بود از علم با حوال شی چه بدیدن چه بشنیدن
باشد **و** شهید بکسر اول شاهد و امین در شهادت و آنکس که از علم او هیچ شیئ غایب نباشد **و** اصل آن از حضور و وضوح است **و** استشهاد طلب شهادت
باشد چه سین استفعال برای طلب است **اما** فرق مابین شاهد و شهید آنست که شاهد بمعنی حدوث **و** شهید برای ثبوت است **پس** اگر متحمل شهادت
شد شاهد است باعتبار حدوث شهادت و تحمل او و آنرا **و** بعضی بر عکس این گمان کردند زیرا که اطلاق شهید بر شاهد میکنند بعد از تحمل و بر عکس آن
**بحث سیزدهم** گواه بگیرید و بطلبید دو گواه را از مردان خود یعنی از مسلمانان خود تا شاهد ثابت بر معامله شما باشند **آیا** انخطاب واستشهدوا
بمتعاملین است **یا** بحکام و قضات عند اختلاف اهل معامله فی الاداء در مفسرین دو قول است **اول** اشهر و اکثر و انسب بمقام است زیرا که
ذکر حکام و اختلاف و موقع ادا هنوز نیامده **و اما** از من رجالکم مراد احرار و عوام از اهل السلام **نه** تنها محض اهل اسلام علما احرار باشند اگرچه عبید
باشند لکن کامل العقول باشند در آن نیز دو قول است **اول** مختار اکثر فقها است و مفسرین منهم مجاهد و سفیان و ابو حنیفه و مالک و شافعی است
**ثانی** قول اصحاب ما و همین مختار شریح و ابن سیرین **و** ابو ثور و احمد حنبل و عثمان لیثی مع جماعتی دیگر است که حریة شرط صحت شهادت نیست
**بل** عدالت شرط صحت است **اشکال** چرا من رجالکم فرمود و من رجال المسلمین نفرمود **پس** این قطع دلیلی است بر آنکه شاهدین از قرایب
متعاملین باشند نه بیگانه **پس** اگر بکسی قرایب موجود نباشند حرج و مرج و تکلف بسیار لازم می آید **جواب** مراد اقارب اهل معاملین خاصة
نیستند **بل** اعم مراد است چه مومنین باتحاد ملت واحده قرابت مجازی دارند و مصرح بآن انما المومنون اخوة است **پس** اگر بیگانه هم باشند
مراد اند **و** اگر اقارب کفار باشند داخل رجالکم نیستند چه باسلام قطع ارحام مابین کفر و اسلام شد و موید سخن آیه یا نوح انه لیس من اهلک انه
عمل غیر صالح باشد یعنی ای نوح این پسر از اهل تو نیست زیرا که او عمل غیر صالح دارد **پس** بجهت هم دین بودن اضافت رجالکم واقع شده
**پس** در آن همه اهل ایمان ذی عدالت داخل اند چه قریب باشند یا بعید ثم الله اعلم **بحث چهاردهم** فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان
ممن ترضون من الشهداء بدانکه این حکم برای عسر باشد یعنی **پس** اگر آن دو شاهد دو مرد نباشند یا یافت نشوند **پس** شاهد یک مرد و دو زن کجا
شود شهادت دهند از آنکه پسندیده شما باشند از گواهان و مراد از ترضون آنست که موافق رضا شما مدین و مدیون هر دو باشند **پس** اگر پسند یکی باشد
و او پسند دیگر نباشند **آیا** در شهادت داخل شده توانند یا نه ظاهر قرآن ناطق بر رضا هر دو فریق و همان افضل است **و مراد** از زمرة شاهد است

کردر دین امانت وصدق حدیث پسندیده باشد وآن دریافت میشود بستر وصلاح ظاهر شاهد واگر مراد از مرضی چنین باشد پس بهمه اشهد باشند لهذا جم غفیر تصریح کردند که مراد از مرتضی بودن شاهد ثابت العدالة **یا** ظاهر العدالت عند العاملین باشند **و در تقدیر** فرجل وامرأتان وجوه اند **اول** فان لم یوجد رجلان فلیکن رجل وامرأتان باشند **ثانی** فلیشهد رجل وامرأتان **ثالث** فالشاهد رجل وامرأتان باشند **رابع** فرجل وامرأتان یشهد کل واحد من ذلک الشهود وهمه اینها را علی ابن عیسی رمانی ذکر کرده **اشکال** چرا ممن ترضون من الشهداء فرمود وچرا مرضی عند الله او مرضی فی الدین نفرمود **جواب** چونکه شاهد مرضی عند الله وفی الدین برای آن نفرمود که مارا اطلاعی در معرفت مرضی عند الله نیست **لهذا** باستشهاد المرضی عند نافی الظاهر فرمود تا عسر وحرج لازم نیاید ثم الله اعلم **سوال** این آیه دلیل دارد که شهادت زنان با مردان قبول است **آیا** در هر جا **یا** در همین جا **جواب** اجماع امت است که گواهی زنان با مردان صرفا در دیون قبول **و** در ماسوای آن فقهاء امت خلاف کردند **نزد** اوزاعی وشافعی **و** مالک **و** ابوعبید **و** ابوثور **و** احمد حنبل گواهی زنان با مردان در همه چیز قبول مطلقا است الا در مال چه دران قبول نیست **نزد** ابوحنیفه **و** اصحابش **و** سفیان ثوری با مردان گواهی زنان در همه چیز نافذ وجایز است الا در حدود وقصاص **و نزد اصحاب امامیه** تفصیل است **اول** گواهی زنان مطلقا قبول نیست چه منضم با مردان باشند **یا** چون شهادت در رویت هلال وطلاق اگرچه عادلات باشند **ثانی** مطلقا شهادت زنان قبول است چه با مردان منضم باشند **یا** نباشند وآن چیزیست که زنان تعلق ونظر است ومردان را دران نظر نبود چون خون بکارت وحیض ونفاس ودریافت عیوب اندام ومحاسن زنان **و** شهادت چهار زن نافذ است در وصیت ومیراث وحرکت وحیات وولادت طفل که از مادر برآمد **و** اگر سه زن گواهی دهند در نصف ربع میراث ووصیت قبول است **و** اگر دو زن باشند **پس** شهادت ایشان قبول در نیمه ربع میراث قبول است **و** گواهی زن قابله تنها در ربع میراث ومستهل کودک زنده وحرکت او در شکم مادر پس بعد مردن مادر پس نزد فقهاء مردان قبول است **ثالث** گواهی زنان با مردان در چند جا جایز است **مجمل آن آ** در رجم که سه مرد ودو زن بر زنا محصنه گواهی دهند **و** اگر دو مرد وچهار زن گواهی دهند بر زنا محصنه رجم نکنند **بل** حد زنند **در المجنان** فرمود اگر یک مرد وشش زن گواهی دهند بر زنا **پس** زانی را از شهود حد مفتری بزنند **و** در قتل وقصاص وجراح شهادة دو زن ویک مرد چون در دین قبول است انتهی کلام شیخ المشایخ **تنبیه** شرط شاهد بلوغ وعقل واسلام وعدالت وارتفاع تهمت است **و عند اصحابنا** شرط ایمان بعد اسلام است چه عبد باشد خواه برای سید یا برای او **یا** برای غیر شهادت دهد **یا** آزاد باشد بخلاف اکثر عامه چه نزد ایشان حریت شرط است **اما** عند ابی حنیفه علی ما نقله بعض اصحابنا شهادت کفار نیز مجوز است این برخلاف قرآن است چون ذوی عدل منکم واین آیه ممن ترضون وفاسق غیر مرضی است **اشکال** چرا اکثر شهادت زن منظور ومعتمد شریعت نیست اگرچه عادله باشند **و** اگر در بعضی جا مقبول است بجای یک مرد دو زن چرا است **جواب اول** چونکه مرد وزن دو نوع مختلف الحقیقت اند **پس** آنچه مختلف الماهیت میباشد عقل مقتضی اختلاف وتفاوت لوازم وخواص است **پس** اختلاف احکام نیز لازم است **لهذا** از افعال واحکام زن تحمل شهادت واقامت آن نیست چنانچه جهاد وقضا وجمعه **یا** امامت والتقادی واحکام دیگر آن باب وتکلیف باو نیست الا ندرة **جواب ثانی** چونکه زن در اصل بالنسبة مرد ناقص در حقیقت وضعیف القوی والحواس والعقول اند **لهذا** اکثر احکام باو متعلق نمانده وبرای همین او را بالنسبة مرد یک سهم میراث میرسد **ایراد** پس در اینجا چرا با مردان شهادتش نافذ شد **جواب** این در حال عدم وجدان رجال ودر حال تعسر باشد یعنی اگر مردان میسر باشند حاجت بزنان نیست لقوله تعالی فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان فرمود **جواب ثالث** از جمعی آنکه در ائمه زن بجای رجل واحد بدو سبب میباشد **آ** بجهت ضعف عقل بالنسبة مردان **ب** آنکه بعلت برودت رطوبت در امزجه زنان نسیان اکثر واغلب است **لهذا** بجای یک مرد دو زن مقرر گردیده تا اگر بر یک زن نسیان طاری گردید زن دیگر او را تذکیر کند چنانچه اشاره با آن دران تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری باشد **ایراد** اگر چنین علت غائی باشد **پس** نسیان در رجال هم طاری میشود چنانچه غالبا

جند جا شهادة زنان قبول کلام مقبول است

جای که دو زن بجای دو مرد مقرر کرده و بعضی قبول شهادة نیست





دیده شد **جواب** چونکه طریان نسیان بر رجال از باب ندرت است وبزنان اغلب بلکه مقتضی ماهیت وحقیقت مزاجیه او است **پس** نادر کالعدم است اعتباری ندارد **و بعضی** از علما نقل فرمودند در هر جاییکه دو شاهد رجال مقرر گردیدند در انجا فی الواقع مقصود شهادت کامله واحده از هر دو است **و** در جاییکه چهار مقرر اند مراد ومقصود فی نفس الامر شهادتین است نه اربع **پس** در واحد ثانی ودر اثنین اربع برای تکمیل وتثبیت وتاکید وتذکیر اول است زن باید بالاولی مضاعف باشد چه او متباین ومتفاوت از او بسبب قلت وضعف حقیقت وخواص است ثم الله اعلم **بحث پانزدهم** دران تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری در قراء اختلاف است **قراة** حمزه است تنها ان بکسر الف از حروف شرط فتذکر را بالادغام برفع ومحلا مجزوم برای وقوع جزا شرط است وبسبب ادغام جزم ظاهر نمیشود **و اما** رفعش برای وجود فا بر تذکرا است چون ان تذکر معنی اگر یک تقدیر فانما اگر یک باشد **و قراة** باقی قراء منهم ابن کثیر وابو عمرو وقتیبه بفتح ان ونصب تضل بر ان وتذکر بتخفیف ونصب خوانده اند **اما** نصب آن تضل برای نزع خافض چه در اصل لان تضل بود **در کبیر** گفته نافع وابن عامر وعاصم وکسائی فتذکر بتشدید ونصب خوانده اند **و** حمزه بتشدید ونصب خوانده اند **و** ابن کثیر **و** ابو عمرو بتخفیف ونصب خوانده اند **بحث شانزدهم** ضلالت در لغت بمعانی بسیار آمده **آ** خلق ضلالت وگمراهی وکفر وفسق **ب** ضلالت برخلاف حق ومقصود **ج** بمعنی هلاکت وضیاع چون وما دعاء الکفرین الا فی ضلل بمعنی هلاک **و** آیه اکثم یجعل کیدهم فی تضلیل ای فی الضیاع والهلاک **در کبیر** در اینجا سه معنی دیگر افزوده **اول** بمعنی نسیان چون قول عز وضل عنهم ما کانوا یفترون بمعنی ذهب عنهم چه نسیان بمعنی ذهاب علم است **ثانی** بمعنی ضل فی الطریق اذا لم یهتد بمعنی از راه گم شده بنحویکه راه وی نیابد **ثالث** ابو عمر گفته واصل الضلال فی اللغة الغیبوبة یعنی اصل ضلالت در لغت بمعنی غیوبت باشد **بحث هفتدهم** در اینجا مفسرین وجوه دارند **نزد** اکثر منهم ربیع وسدی وضحاک در اینجا ضلالت بمعنی نسیان وتذکیر بمعنی ضد نسیان است **پس** بنابران در تقدیر کردند **احدهما** وامرأتان لاجل ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری یعنی دو زن را بجای یک مرد برای آن مقرر کردیم که اگر یکی از اینها فراموش سازد شهادت را **پس** زن دیگر تذکیر ویاددهی او کند تا یاد وی آید **ثانیهما** ارادت ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری یعنی دو زن را بر آن مقرر کردیم باراده آنکه اگر یکی را نسیان شد دیگر او را یاد دهد **و کشاف** از ابدع تفاسیر در فتذکر از ذکر نقل کرده ای فتجعل احدیهما الاخری ذکرا یعنی انهما اذا اجتمعتا کانتا بمنزلة ذکر الرجل الواحد یعنی شهادت زن واحد کم است **پس** وقتیکه هر دو جمع شده شهادت دهند برابر ذکر مرد واحد است **و** این قول نقل از سفیان بن عیینه **و** در کبیر نیز از ابی عمرو بن العلاء شده **ایراد** چرا در اینجا دو بار احدیهما را ذکر فرمود وحال آنکه از ثانی حاجت نبود **بل** فتذکر الاخری بس بود این از حسن کلام در افصح کلام الله بعید است **جواب اول** سبب تکرار برای آنست تا که فاعل مقدم بر مفعول باشد واگر فتذکر الاخری میفرمود **پس** بین الفعل والفاعل فصل لازم می آید وآن مکروه در افصح کلام بود **جواب ثانی** نزد جمعی اول احدیهما راجع الی احدی الشهادتین است **پس** تقدیرش گویا چنین گفتند ان تضیع احد الشهادتین من قوله ضلوا عنا ای ضاعوا فتذکر احدیهما الاخری یعنی اگر احد مرتین را شهادت ضایع وفراموش شد **پس** تذکیر کند یک زن زن دیگر را آنچه فراموش شده **پس** اول احدیهما راجع بشهادة **و** ثانی احدیهما راجع بدو زن فرار از تکرار باشد ثم الله اعلم **بحث هجدهم** ولا یاب الشهداء اذا ما دعوا در نزول آن نقل کردند منهم قتاده وربیع که عرب هرگاه معامله میکردند ومیخواستند که کسی را بر آن گواه گیرند هیچکس شاهد نمیشد وقبول تحمل شهادت نمیکرد **پس** این آیه نازل گردید **بحث نوزدهم** در معنی آیه ولا یاب الشهداء اذا ما دعوا خلاف گردید **نزد جمعی** چون مجاهد وعطا وسعید بن جبیر نهی است شهداء را از انکار وامتناع در اداء شهادت وقتیکه علم بشهادت داشته باشند بنحویکه ریب وشک در آن نداشته باشند **نزد** قتاده وربیع وقفال مراد از اثبات وتحمل شهادت انکار نکنند مطلقا وقتیکه بخوانند **نزد جمعی** وقتیکه بطلبند برای تحمل واداء واقامت شهادت اباء وانکار نکنند مطلقا **و** همین قول ابن عباس **و** حسن **و** زجاج **و** همین مروی از حضرت ابو عبد الله هم است **آیا** تحمل واداء واجب است عینا **یا** تخییرا **یا** مندوب است دران خلاف است علی ما نقله البغوی **نزد** بعضی مندوب است

حج: ابن عباس ..... نسیان بر مردان هم طاری است

معانی ضلاله مضلیه در لغة بسیار اند

تحمل واداء زیراکه نهی تنزیهی است حقیقتی بشهود لازم نیست تا بسبب آن واجب گردد نزد دیگران واجب است زیراکه بذاته هر نهی تحریمی
فی الاصالة است وصدش امر است وهر امر واجب است اگر شهود اجابت نکنند حقوق تلف میشوند واضاعت حقوق از خود واز اخوان مؤمنین
غیر جایز است پس اجابت واجب است پس آیا عینا تحمل واداء واجب معا است یا تخییرا یا تحمل مندوب ولکن اداء واجب عینی
یا تخییری نیست دران نیز خلاف است نزد بعضی تحمل واداء واجب عینی است مط نزد قومی تخییری نزد بعضی واجب کفائی مطلقا
تحمل واداء است نزد بعضی هر دو واجب عینی عند الطلب لتحملها واداءها است نزد قومی منهم الحسن است که ایشان مخیر اند اگر غیر ایشان
یافته شوند چه در تحمل چه در اقامت واداء والا عینا بر ایشان هر دو واجب است نزد جمعی منهم مجاهد وعطاء وعکرمه وسعید بن جبیر در اقامة
واداء آن واجب عینی است نه تحمل نزد شعبی شاهد بالخیار است مادام که شاهد نشده پس واجب عینی میشود نزد حسن وزجاج در تحمل واقامة
چه طلبند یا نه مخیر است وشیخنا المقداد نقل فرموده در ولا یاب الشهداء اذا ما دعوا گفته شد که این خاصیت در تحمل است نه در اقامة واگر حمل اقامة
کرده شود لازم می آید استعمال لفظ واحد فی نفسه در دو معنی معا وآن ممنوع است پس نهی از اباء مستلزم امر بر تحمل است لکن او فرض کفائی است
واگر غیر این شاهدین یافت نشوند پس واجب عینی میشود جواب اگر بصورت عطف باشد استعمال لفظ واحد فی نفسه در دو معنی لازم می آید چون
ولا یاب الشهداء اذا ما دعوا الی التحمل والاداء چون دع الخمر والزنا ولا ترتکب القتل والزنا **سوال** موجب واستشهدوا شهیدین تا ثابت گردید
که شهود لا اقل در عامه امور است دو نفر عادل باشند پس آیا اثنینیت در شاهد معصوم هم شرط است یا نه بل یک شاهد معصوم کافی است وبناء
اول تسویه بین المعصوم المطهر وبین غیر المعصوم لازم آید وعقل مقتضی تفریق بین المطهر وغیر المطهر است زیراکه معصوم مطهر معلوم الصدق وواجب
التصدیق است وبنابر ثانی که بوجود عصمت وطهارت معصوم شهادت یک نفر کافی ووافی است دلیل بر آن عقلی هست یا نقلی
یا هر دو معا قرآن است یا حدیث **جواب اول** خود سائل در سوال دلیل عقل ذکر کرده که طهارت وعصمت هر کس که بنص ثابت شده او معلوم الصدق
وواجب التصدیق در عامه امور دین ودنیا است پس در شهادت هم او متجاوز از تواتر صدها نفر متحد القول بل قول وفعلش علی ما ذهب الیه
جمهور الاصولیین حجه است چنانچه در ابلاغ وبیان حجت قاطعه است پس ایشان درین امت چهارده معصوم منهم محمد رسول الله وفاطمه زهراء
وعلی مرتضی وحسنین علیه وعلیهم السلام اند زیراکه بالاجماع امت است که آیه تطهیر در پنجتن پاک نازل گردید ودر غیر ایشان خلاف است امختار جمهور
امت است که باقی اقارب رسول وازواج وبالاتفاق هیچ صحابی در آیه تطهیر داخل نیستند ونیز سیر غیر پنجتن پاک دلیل قاطع است براینکه
غیر ایشان کسی معصوم نیست زیراکه از همه ایشان خطایا وکبائر ظاهر وصادر وواقع شده والا تکذیب وخلاف خدا ورسول وقرآن لازم می آید پس
قطع شد که غیر چهارده معصوم کسی معصوم ومطهر نیست اما ائمه شیعه از اولاد حسین علیه السلام بتنصیص ایشان در تطهیر ایشان شامل
ونیز بافعال وسیر ایشان قطع گردید که ایشان معصوم مطهر معلوم الصدق والطهر اند پس شهادت شخص واحد ایشان مقطوعی است **جواب ثانی**
بحدیث متواتر متفق علیه امت انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله وعترتی بلن تضلوا بعدی ابدا
وعده قطعی داده که در همه احکام وعامه امور باهل بیت اگر تمسک گردید ابدا گمراه وضال نخواهید شد پس هرگاه ارشد عموما به تمسک ایشان وضلالت
دران ممکن نیست پس شهادت ایشان هم یکی از جمله احکام وامور ایشان است پس شهادت واحد ایشان ضیاع وضلالت وهلاکت
وبطلان دعوای مشهود علیه نمیشود بل قطع واثبات مدعا **جواب ثالث** قضیه متواتره اهل سیر ومحدثین ومغازیست چنانچه در تواریخ وسیر
وحدیث وفقها ثبت وضبط است ملخص آنکه در تفسیر روض الجنان شیخ المشایخ ابو الفتوح آورده که پس از کارزار
بصره عبد الله بن قفل التیمی درعی پوشیده بود حضرت امیر ع فرمود این درع طلحه است آنرا بظلم از و گرفته عبد الله باو انکار نموده مرافعت بقاضی
شریح کردند ماجری ذکر نموده شریح گفت یا علی گواه بیار حضرت امیر امام حسن ع وقنبر را پیش کرد شریح قبول نکرد حضرت امیر ع فرمود قبحک

جواب اشکال آیا معصوم [illegible] است یا نه

حکایت قضیه مرافعه حضرت امیر نزد قاضی شریح

الله من حکمک





الله من حکمک در اینجا سه خطا به بار کردی **یکی** آنکه از امام گواه خواستی وامام مامون که مصون است عاجز و گواه طلبیده نمیشود **دوم**
گواهی امام حسن قبول نکردی این فرزند رسول است و حضرت رسول از یک نفر گواهی غیر معصوم خزیمه بن ثابت تنها حکم کرد واو را از روز
ذو الشهادتین از زبان رسول نامیدند **سوم** گفتی بگواهی غلام حکم نمیکنیم نمیدانی که گواهی بنده برابر آقا قبول است ونیز نمیدانی
که پیغمبر ص بگواهی من تنها حکم کرد وقتیکه بر خالد ولید گواهی دادم پیغمبر ص در آن وقت فرمود گواهی مرد قریشی برابر گواهی هفت نفر غیر قریشی است و گواهی
تو یا علی برابر هفت قریشی است و مرد قریشی را قوت برابر هفت نفر غیر قریشی است و قوت هفت قریشی است بخدا که دیگر حکم من بعد در میان دو کس
نکنی مگر آنکه اول مرا خبر بدهی **مرویست** که شریح من بعد بسبب این قضیه و تنبیه دست از حکم کشید و ابن سیرین مع جمعی دیگر حریة در شهادت
شرط نمیدانستند **ونیز در کتب سیر است** که شخص بر سید انبیاء ص دعوی مبلغی نموده پیغمبر انکارش کرد ابو بکر را امر فرمود که در این حکم
کن ابو بکر گفت یا مبلغ باو بده یا قسم بخور یا رسول الله پس عمر فرمود و عمر هم مثل ابو بکر گفت پس بعلی فرمود و او قضیه را فهمیده شخص را فرمود که پیغمبر
میفرماید من بالکل چیزی باو دادنی ندارم آن شخص قبول نکرد مرویست که حضرت امیر ع دفعة گردنش زد پیغمبر ص فرمود چرا کشتی او را عرض نمود که او مکذب
تو بود و تو نبی معصومی در همه افعال واقوال و دعاوی تو نبی معصومی واجب التصدیق والعمل و معلوم الصدق پس در همه امور هرگاه اقرار و
انکار تو نافذ بلا بینه ولا قسم باشد در این دعوی چرا دعوای تو یا رسول قبول وصدق بلا بینه ولا حلف نباشد پیغمبر ص فرمود تنقیح کردی آنچه
خدای بالای آسمانها تنقیح کرده بود **تنبیه** به ثبوت این ادله قطعی گردید که حکم معصوم واحد با هزار ها مساوی در همه امور است پس شهادت
معصوم واحد برابر صد گواه است **اشکال** در واستشهدوا شهیدین من رجالکم عموم ثابت است پس معصوم هم در رجالکم داخل است
زیراکه بر عمومیت آیه اتفاق امت است ونیز خطاب رجالکم بامت است ومعصوم هم داخل درین واخراج او از عموم بدلیل باشد وآن دلیل چیست **جواب**
چونکه متفق علیه امت است که خطاب واستشهدوا ومن رجالکم ثابت از زبان رسول است ورسول حاکم بالضرورة است پس حاکم ومحکوم
بالضرورة مقتضی مغایرت است والا دور لازم می آید وبطلان آن ضروریست **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید پس شهود رجال امت اند ومعصومین
از رجال امت محکوم نیستند بل ایشان از رجال محمدی اند که حکام شما باشند وبالاتفاق این خطاب بر رسول نیست پس رجال رسول داخل این
خطاب خاصة بالضرورة نیستند وجمهور مفسرین منهم زمخشری وبغوی ورازی ونیشابوری مع غیر ایشان هم عقیدی در آیه و
ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین فرموده اند ملخص همه آنکه اگر گفته شود که در وما کان محمد ابا احد من
رجالکم نفی عام وارد است پس پدران اب طیب وطاهر وحسن وحسین هم محمد نباشد جوابش میگوییم که رجالکم خطاب با امت است
نفی آن عموما میکند اما طیبین وحسنین از رجال امت نیستند بل ایشان از رجال محمدی اند واز رجال محمد ابوة محمد را سلب نمیکند بل از رجال
امت ابوة آنحضرت را سلب میکند تدبر تعلم **اشکال** بنابر ثبوت این چرا دعوای صدیقه طاهره بضعه رسول فاطمه زهراء ع در باب فدک شیخین و
تبعه ایشان الی حین قبول نکردند پس فاطمه زهراء پاره رسول الله ص اگر داخل آیه تطهیر بود واجب التصدیق ومعلوم الصدق در رجال بوده معهذا
بقول امامیه وجمعی از اهل سنت شاهد و گواه بر آن مرتضی وحسنین ع وام ایمن را آورد واگر ام ایمن غیر مطهر بوده لکن خود صدیقه فاطمه وعلی وحسنین
مطهر بودند وهر مطهر معصوم است ومراد و مآل از طهر نیست مگر آنکه متصف آن در همه افعال واقوال ودعاوی واقرار ودر همه احوال معلوم الصدق
ومقطوع البراءة از همه قبایح ومعاصی سهوی وعمدی واختیاری وغضبی وتاویلی واز خلل وخطا باشد پس رد دعوای ورد شهادت ایشان
تکذیب مطهرین معصومین است وآن کفر ونفاق محض است زیراکه تکذیب ورد قرآن ورسول وخدا است **وایا** در اینجا آل عبا مقصود بل الی
واصحاب طهر وعصمت در دعوا وشهادت صادق حق اند یا شیخین باطل وکاذب اند یا نعوذ بالله بر عکس واگر بر کذب وبطلان معصومین اعتقاد
یا فرض کرده شود در ارتداد وکفر او شکی وریبی نیست ودر ارتداد ومکذب ایشان چه گفته شود **جواب** در آن قضیه هولناک از ابتدا در سنی وشیعه

حکایت فیصله پیغمبر ... وحکایت علی

جواب اشکال رجالکم امام معصوم هم درین داخل است

جواب چرا اشهاد نمود علی وفاطمه وحسنین ع وعدم قبول شیخین شهادت ایشانرا

کلام شیخ عبد الحق دهلوی در باب فدک

نزاع کلی آمده وتا زمانه مهدی آخر الزمان در دنیا باقیست و در این مسئله جمهور علما سنت و عقلا ملت در حیرت اند **لیس نزد جمعی** محققین
ایشان این سوال را جوابست خدا به اند وایشان ولکن اهل بیت رسالت را در همه احوال بر حق میدانند وایمسلکش صلح کل صوفیه است
**ونزد جمعی** شیخین خطا کردند خطاء اجتهادی بود نه کفر وخطای اجتهادی بر ایشان معاف است **اما امامیه** در جواب ایشان میگویند
که اجتهاد بمقابل برهان وعلم ونص اصلا جایز نیست والا لازم می آید که اگر انبیا را تکذیب وقتل کنند خطای اجتهادی معاف باشد و
اگر تشریک در توحید تعالی از روی اجتهاد کنند مومن معفو باشد **لهذا** نزد امامیه رد دعوی وشهادت مطهرین را مرتد و کفار
بلاشک فیه میدانند **وبعضی** تاویل رکیک وبیهوده کردند بغیر جهالت بمطلبی نرسیدند خلاصه آنکه قصه فدک ورد شهادت ودعوای
مطهرین از اجله مزلة وضلالت نزد اعلام است وآنانکه تبصر وتدبر کردند ترک شیخین نمودند وباقی اسوله واجوبه این به تفصیل بمقام خود می آید
انشاء الله تعالی **ودر اینجا** تحیر از علما سنت بصورت نمونه از اجله محدثین متاخرین ایشان ذکر میشود چنانچه **در شرح مشکوة**
فاضل جلیل حضرت عبد الحق دهلوی می نویسد مشکل ترین قضایا قصیه حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها است زیرا که اگر بگوئیم که او جاهل از این سنت
بود یعنی حدیثکه ابوبکر نقل کرده وبموجب آن فدک گرفته بعید است از فاطمه **واگر** التزام کنیم که شاید اتفاق نیفتاده او را سماع این حدیث از آنحضرت
مشکل میشود که بعد از استماع از ابی بکر وشهادت سایر صحابه بر آن **پس** چرا قبول نکرد ودر غضب آمد **واگر** غضب او پیش از سماع حدیث بود
**پس** چرا برگشت از غضب خود تا آنکه امتداد کشید **و** تا زنده بود مهاجرت از ابوبکر وعمر کرد انتهی کلامه **و** برای آدم ذی شعور همین اشکال از چنین
فاضل معتمد مشهور بس وکافی ووافی است **اقول** در حدیث فدک **بخاری** وغیر آن مصرحست که فاطمه تا زندگی خود مهاجرت ابوبکر وترک
کلام کرد حتی وصیت کرد که اینها شریک جنازه من نشوند وقبر من نبینند چه این دلیل بر غایت تاذی او از ایشان است وحدیث متفق علیه امتست که پیغمبر فرمود
فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی **و** در دیگر من اغضبها فقد اغضبنی چنانچه در بخاری هم متعدد جا این حدیث است **بحث بیستم**
ولا تسئموا سآمة بمعنی ملال وتساهل وضجر از سام سیام سأما وسآمة ومراد از نهی لا تسئموا انبعاث وامادگی بر تحریر کتابت دین باشد **ابا**
یسامو ان یکتبوه بصیغ غیاب اند یا خطاب دران دو قراءة اند اشهر ثانیست **بحث بیست و یکم** ولا تسئموا ان تکتبوه صغیرا
او کبیرا الی اجله مفسرین در وخطاب سه قول دارند **احدها** بسوی اهل معامله است که ای اهل معامله شما ملال وضجرت منمائید از آنکه
بنویسید کتابت دین **ثانیها** بسوی شهود است که ای شهود شما سهل مشمارید وملال منمائید از تحریر شهادت بکتاب دین **ثالثها** بسوی کتاب
است که ای کاتبان شما سهل مشمارید تحریر کتاب دین را تا ترک آن نمائید **اما در ضمیر** تکتبوه نیز سه قول است **اول** آنکه راجع بسوی دین
وحق است یعنی ملال منمائید از نوشتن حق که دین قلیل باشد **یا** کثیر تا مدت مقرره **ثانی** بسوی کاتب است یعنی ملال منمائید از کاتب دین
چه کاتب نابالغ باشد **یا** بالغ این ضعیف تر است زیرا که بالا کاتب بالعدل ذکر شده وعدالت صحیح نمیشود مگر در بالغ **ثالث** راجع بسوی کتاب
است یعنی ملال منمائید از تحریر کتاب دین چه مختصر کتاب دین نوشته شود **یا** بزرگ بسیط مطول علی ما نقلها الکنز **رابع** در مجمع منقول است که ضمیر اجله راجع
بسوی اجل شاهد است یعنی بنویسید کتاب دین را تا اجل شاهد یعنی تا وقتیکه دران شهادت جائز است **اما وجه دیگر** مشهور است که بنویسید
کتاب دین را تا اجلیکه مقرر شده است از جانبین برای ادای دین وهمین اصح است **اشکال** در این آیه سه جا امر به تحریر فرموده تکرار در تحریر
بلا فایده باشد **جواب** عند ابتداء المداینة الی اینجا یک تحریر مراد است ولکن در اول مبتدا ثنین را امر تحریر است **اما** عند الاستشهاد بیان
تحریر شهادت است **و** در اینجا امر تحریر دین است چه قلیل باشد **یا** کثیر بصورت اجمال مختصر نوشته شود **یا** طویل که از اعلام آنکه تکرار تحریر **پس** بلا فائده
نیست **بحث بیست و دوم** اقسط اسم تفضیل از قسط یقسط قسطا بمعنی عدل ومیانه روی ومیانه حال **و** قسط یقسط قسوطا
از اجار **و** القسط الحصة باشد وسابق بیان این لفظ بتفصیل نوشته شد **و** اقوم نیز اسم تفضیل از قام یقوم بمعنی اثبت واعون باشد

وبعضی



جواب اقسط عند الله وعندکم نگفت

وبعضی گمان دارند که اقسط تفضیل از اقسط واقوم از اقام بقول سیبویه می باشند بر غیر قیاس **و بقولی** اقسط از قاسط واقوم از
قویم **یا** از قائم بمعنی ذی قسط وقویم وواو در آن صحیح چون در تعجب باشد . **وادنی** نیز تفضیل از دنی یدنو دنوا بمعنی اقرب ونزدیکتر باشد
**ان لا ترتابوا** افتعال از ریب بمعنی شک وریبه بکسر را اتهمش بمعنی تهمت وشک وحاجت باشد **در مجمع البحرین** نقل از راب یروب
ریبه در اصل بمعنی قلق نفس واضطراب او باب **و بعضی** راب یریب بفتح حرف مضارع گفتند **بحث بیست سوم** ذلکم اقسط
عند الله واقوم للشهادة وادنی الا ترتابوا ذلک اشاره بمکتوب کم خطاب باهل معامله است یعنی این مکتوب شما عادل تر وراست تر نزد خدا است
واثبت واعون برای شهادت واثبات حق می باشد ونزدیک تر است بآنکه شما در شک وخلاف بآن نیفتید بالنسبة آنکه بلا تحریر اگر شهادت
واقرار دین باشد چه مکتوب محفوظ ثابت است تفاوت بزیادتی وکمی نمیکند بخلاف لسانی چه دران سهو ونسیان واغراض وابهام واسماع
تفاوت واختلاف متصور است **اشکال** چرا اقسط عند الله گفت وعندکم نگفت وحال آنکه عند الله دون تحریر وتقریر حاضر وغایب مساوی
بلا تفاوت است **جواب** چونکه خود خدا در دنیا بلا واسطه قضا نمیکند **بل** بنیابة او خلیفة الله ونایب خاص او یا عام او حکم میکند وآن
حاکم اگر صاحب وحی والهام نباشد **البته** نزد او تحریر اثبت است چه محض ظهور کتاب فیصل بلا درنگ ولاشک فی اهل المعامله میکند
**لهذا** اقسط عند الله فرمود ثم الله اعلم سبحان من فی کلامه دقایق ولطایف وامتاز بذلک الدقایق واللطایف کلامه عن کلام
خلقه **بحث بیست وچهارم الا** الا در اینجا استثناء متصل است **یا** منقطع در آن دو قول است **و** بنا بر اول تقدیرش اذا تبایعتم
بدین الی اجل مسمی فاکتبوه الا ان تکون تجارة **و** بنا بر انقطاع ولکن اذا کانت التجارة نقدا حاضرا تدیرونها بید دفعة
**و اما** تکون بمعنی حدوث ووقوع است چنانچه در وان کان ذو عسرة **یا** تکون از افعال ناقصه **پس** تجارت خبر منصوب است در آن دو
قول است **و** برای همین بر جمهور قراء دو قول است **نزد عاصم** تجارت منصوب **و نزد باقی قراء** بالرفع است **اما تجارة**
اسم وعبارت از تصرف شخص در مال به نیت مشروع است چه مال حاضر باشد **یا** غائب برای طلب ربح از تجر الرجل یتجر تجرا وتجارة فهو تاجر و
جمع آن تجار بکسر اول بلا ادغام وتجار بضم اول والادغام وتجر وتجر **و اما** اتجر از باب افتعل مثل آن در معنی وبتجارت بردن باشد **بحث بیست
وپنجم** الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها یعنی ترک کتابت نکنید مگر آنکه اهل معامله تجارت حاضر و
نقد باشد نقل کنید ومیگردانید آنرا در میان خود فی الحال دست بدست بدون غیبت احد عوضین را در همان مجلس عقد یعنی یکی بدیگر دفعة معامله و
عوض میرسانید **پس** در آن وقت نیست بر شما قدح ومخالفت وحاجت در ترک کتابت آن چه معامله وزمان معامله باقی نیست **بحث بیست
وششم** یضار **اما** صیغه معلوم است **یا** صیغه مجهول **و** بنا بر اول اصلش یضارر بکسر را اول **و** بنا بر ثانی بفتح را **پس** ادغام کردند برای
اجتماع متجانست در قراء ومفسرین دو قول است **اول** قراءة ابو عمرو وقول حسن **و** قتاده وعطا **و** ابن زید **و** طاوس است **ثانی** مختار
باقی قراء وهمین قول ابن مسعود ومجاهد است **بحث بیست وهفتم** واشهدوا اذا تبایعتم ولا یضار کاتب ولا شهید **نزد**
اکثر مفسرین این حکم در مبایعه است اگرچه کتابت مرتفع است لکن شهادت باقیست چه احتمال است که بایع ومشتری تبادل اقوال **یا** اثمان واجناس
نمایند **اما** در اینجا شهادت واجبست زیرا که واشهدوا امر وهر امر واجبست **یا** مندوب زیرا که صیغه امر بصورت ارشاد وابدا هوارد است در مفسرین
دران دو قول است **اول** قول اهل ظاهر وجمعی از متفرقین علما **ثانی** قول حسن بصری وجمیع فقها است **و** اول ضعیفست زیرا که فرض
منسوخ بآیه فان امن بعضکم بعضا گردیده ثانی اولی وانسب است **پس** مفسرین دو قول دارند **احدهما** آنکه شاهد بدیه چون با این سابعه
کنید تا تخلف وتبدل نکنید وضرر رسانیده نشود کاتب را ونه شاهد را در حالیکه ایشان عذری باز تحریر کاغذ وتحمل شهادت داشته باشند عذر ایشانرا
وعذر ایشان قبول دارید والحاح واجبار بایشان نکنید **ثانیهما** ضرر نرسانند شما را کاتب وشاهد در تحریر وتحمل واداء شهادت مثلا بسبب کراهت

قلبی و بآوردن حیری عزر سے بنویسند و بران شهادت ثبت یا ادا کند چه برایع عزر یا بر مشتری باشد این ثانی الوجهین بنا بر بودن صیغه لا یضار صیغه معلوم باشد و همین قول ابن مسعود و عطا و مجاهد است **بحث بیست و نهم** و ان تفعلوا فانه فسوق بکم و اتقوا الله مفسرین درین دو قول دارند یعنی ای گروه معاملان اگر بعمل آورید آنچه نهی از ان کردم از اضرار کاتب و شاهد **یا** ای گروه کاتبان و شاهدان اگر شما اضرار بایع **یا** مشتری بر مرور اگر دید **لیس بتحقیق** او نافرمانی و بر آمدن شما از طاعت الهی باشد و ضرر آن بشما عاملان **یا** بکاتبان و شاهدان عاید میشود و بترسید خدا را از مخالفت خود بفرمان او در امور دین و دنیا چه بر امری متضمن مصالح و حکم است **لیس** در فرمانبرداری تعو اعتماد بر او تعالی کنید و تقوی پیشه باشید تا رستگار شوید **بحث بیست و دهم** و یعلمکم الله والله بکل شی علیم یعنی تعلیم میدهد شما را خدا الجمیع آنچه محتاج بسوی آن از امور دین و دنیا میشوید و حال آنکه خدا بهر شی و همه اشیا دانا است منجمله ان بیانات و اعمال و افعال نیک و بد شما باشد با متداد زمان و تطاول آن او را فراموش نمیشود **تنبیه** والله بکل شی علیم تنذیر و ضمنا توعید بر مخالفت است **سوال** درین جمله ثلثه متواتر و متعاقب اسم جلاله آمد یعنی در و اتقوا الله و در یعلمکم الله و والله بکل شی علیم **جواب** هر جمله ازینها بذاته مستقل است منجمله آن **اول** حث بر تقوی **ثانی** وعده بانعام **ثالث** برای تعظیم شان و مهابت تعالی باشد **در کنز العرفان** شیخ مقداد فرمود که درین آیه پانزده حکم است و برای تو زیاده ازان در بین ظاهر گردید

**قوله تعالی وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ ۖ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ ۗ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ ۚ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ○**

**ترجمه** یعنی اگر باشید شما ای گروه مؤمنین بحالت سفر و حال آنکه نیابید شما نویسنده را که بنویسد کاغذ دین شما **لیس** حکم او گروی است که فرا گرفته شده یعنی آنچه صاحب دین از مدیون گروی گرفته بگیرد و نزد خود نگهدارد تا ادای آن **لیس** اگر امین دارد بعض شما بعض دیگر را یعنی اگر یک دیگر را امین و ذی دیانت میداند **لیس** باید که ادا کند آنکس که امین داشته است چه مدیون باشد چه مدین وام و قرضه او را و انکار و کم و کاست نکند حق او را و باید بترسد خدا را که پروردگار او ست و مخفی مگذارید شهادة حق را و هر که کتمان آن کند **لیس** بدرستیکه گناهکار است دل او چه کتمان شی بدل است است از فعل ظاهر جوارح و خدا بجمیع آنچه میکنید از اظهار و کتمان و ادا و خیانت دانا است و بر او هیچ شی مکتوم نیست زیرا که مجرد محض است **بدانکه** جمعی گفتند که اقسام بیع سه اند بیع بکتاب و شهود و بیع برهان مقبوضه و بیع امانت **لیس** بیع اول در آیه ماقبل ذکر شد و در دو نوع بیع بالبرهان و بیع بالامانت را شروع اینجا کرد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** معنی سفر در آیه فمن کان منکم مریضا او علی سفر ذکر شد که بر آمدن از موطن و رفتن و طی مسافت مقصوره باشد **و در شریعة** عند اصحابنا بارادت مسافت هشت و چهار میل شرعی یا زیاده باشد **اما اشتقاق** از سفر یسفر سفرا در اصل لغت بمعنی ظهور و کشف باشد چه بسفر مسافر احالات و اخلاق و عادات و معاملات خلایق املاک دیگر مکشوف و واضح میشود **و نزد بعضی** بر آمدن از خانه الی الصحرا و مکنون بودن او و خالی از سکونت و حرکت او بمردم واضح میگردد از اسفر الصبح و اسفرت المرات عن وجهها یعنی

ظهور و وضوح



ظهور و وضوح و روشنی صبح و انکشاف روی زن از نقاب باشد **و** سفارت بکسر اول رسالت باشد برای انکشاف حال مسفور الیهم **و** سفر کنس بمعنی جاروب است چه بجاروب اظهار مافی تحت الغبار و انکشاف فرش از گرد و غبار میشود **و** سفر بمعنی ورق است که باد ظاهر شود و میاید **و** سفرة بضمه اول طعامیکه برای مسافر مصنوع و تیار کرده میشود **در مجمع البحرین** فرمود سفر کتاب و جمعش اسفار **و از همین** حدیث قرءت علی النبی سفرا سفرا یعنی آنکه خواندم بر نبی صلعم کتاب کتاب را یا سوره سوره را **و از اینجا** است اسفار التوریة چه او بمنزله اجزاء قرآن است **و** بنا بر آنچه محکی شده اینست که توریت مشتمل بر پنج سفر است **سفر اول** در آن ذکر ابتدا خلق و تاریخ آدم تا یوسف نبی است **سفر ثانی** در آن استخدام مصریین بنی اسرائیل را و ظهور موسی و هلاک فرعون و امامت هارون ع و نزول کلمات عشر است **سفر ثالث** در ان ذکر تعلیم خوانین بالاجمال است **سفر رابع** در ان ذکر عدد قوم و تقسیم زمین بر ایشان و احوال رسولان که موسی ایشان را بسوی شام فرستاده بود و اخبار من و سلوی و اضلال غمام باشد **سفر خامس** در ان ذکر بعض احکام شرعیه و وفات هارون و خلافت یوشع ع باشد هذا ما نقله الطریحی ره **بحث ثانی** رهن ماخوذ از رهن یرهن رهنا بمعنی دوام و ثبات باشد چنانچه رهن الشئ اذا دام و ثبت باشد و از اینجا نعمة راهنة بمعنی دایمه باشد **لیس** اصل رهن مصدر است چون رهنت عند الرجل و ارهنه رهنا بمعنی وضعت باشد **و** هر گاه از مصادر باسما منتقل میشوند عمل فعل از اسما زایل میگردد **لیس** در رهنت عند زید رهنا نصب بنا بر مصدریت نیست **بل** بجهت مفعولیت او ست و هر گاه اسم گردیدند **لیس** جمع آنها چون اسماء دیگر میشود **لیس** نحاة و اهل لغاة در جمع خلاف کردند **و** برای رهن دو جمع آمدند **احدهما** از رهن رهن چون سقف و سقف و اسد و اسد و قفل و قفل و نشر و نشر و خلق و خلق و امثال آن بخلاف زجاج چه نزد او جمع اسم فعل بنهایت قلیل می آید **ثانیهما** رهان چون بغل و بغال و نعل و نعال و لبس و لباس و کعب و کعاب **و** رهن و رهان باشد **و آیا** رهن جمع رهان و آن جمع الجمع است **یا** رهان جمع رهن در ان دو قول است **ثانی** مختار فرا و کسائی است **در شریعة** رهن عبارت از وثیقه است برای دین مرتهن نزد مرتهن **در کنز** فرمود اما رهن لغت قلیل است **و در شریعة** وثیقه است برای مدین تا که دین خود را از وا ستیفا نماید **بحث ثالث** نزد ابن کثیر و ابو عمرو فرهن بضم را و ها چون فعل **و نزد** باقی قرا فرهان چون فعال باشد **بحث رابع** و ان کنتم علی سفر و لم تجدوا کاتبا متفق علیه اکثر است که خطاب بمتبایعین و متداینین است اگر شما مسافر باشید و حال آنکه نیابید نویسنده را برای کاغذ دین و نه مشاهد برای آن **و** قول ثانی است نیابید کاتبی و نه کاغذی و نه قلم و نه دوات را برای تحریر کاغذ دین و نه شاهدی را برای آن **و** موید وی قراءة ابن عباس و ابو العالیه و ضحاک و ابن ابنازی است الم تجدوا کتابا جمع کاتب دلالة المداد و لا القلم و لا الصحیفة للکتابت باشد **در مجمع و منار** فرمودند خدا حکم وثیقه با خذ رهن نزد عدم تحریر و اشهاد در اینجا فرمود **سوال** آیا حکم ارتهان خاص در سفر است **یا** در حضر **یا** در هر دو جا **متفق علیه مفسرین** و فقها است که تخصیص رهن بسفر نیست **بل** در حضر و سفر جایز است چنانچه استدلال در هر دو حال جایز است **اما** ذکر در خصوص سفر برای آن آمده که اغلب در اسفار محرر و کاغذ و شاهد مفقود میباشد **و دلیل** بر آن فعل نبویه و آیمه هدی علیهم السلام است که در حضر رهن کرده اند چنانچه خاصه و عامه روایت کردند ان النبی صلعم رهن درعه عند ابی الشحم الیهودی و لم یکن ذلک فی السفر یعنی پیغمبر ص در مدینه طیبه درع خود را نزد یهودی ابو شحم نام به بیست صاع گروی نهاد برای انفاق عیال خود **و** همچو حضرت امیر علیه السلام مکرر گروی نهاد **قول ثانی** محکی مجاهد و از ضحاک است که آیه خاص در سفر است **لیس** تعمیم آن بر حضر دلیلی خارج میخواهد و آن نیست **جواب** ذکر شد که دلیل خارج از آن فعل نبوی ص و امیر المومنین ع و اجماع است **بحث خامس** فرهان مقبوضة در اعراب آن وجوه اند **اول** مبتدا محذوف است چون فحکمه رهان مقبوضة یعنی حکم آن رهان مقبوضه است **ثانی** خبر مبتدا محذوف است چون فعلیکم رهان مقبوضة **ثالث** فاعل فعل محذوف است چون فلیوخذ رهان مقبوضة یعنی در آن حال باید گرفته شود رهان مقبوضه یعنی بعوض کاغذ دین اخذ رهن بجای آن میباشد **آیا** شرط صحت رهن قبض آن هست یا نه مختار اکثر است شرط صحت آن قبض رهن است بنحویکه اگر قبض نکرد رهن

توریة مشتمل بر پنج سفر بود و هر سفر جزئی است

منعقد نمیشود و دلیل بر آن خود آیه است و مرویه محمد بن قیس از حضرت صادق ع لا رهن الا مقبوضا و همین مختار اکثر اصحاب ما است
نزد جمعی منهم مالک و سعدودی از اصحاب ما است که نزد ایشان ایجاب و قبول شرط است نه اقباض برای برائة اصل و عموم اوفوا بالعقود
و محمد بن قیس مشترک بین الضعف وغیره کپس روایت او ضعیف است و شرط قبض بدلیل الخطاب آیه غیر مسلم است و شیخنا المقداد در
کنز مایل و در تنقیح تفصیل آن بتفصیل فرموده ثم الله اعلم آیا ادامت رهن مراد است یا مسمای آن کافیست پس اگر اعاده
کند رهن را جایز است و رهن حاصل نزد ابوحنیفه استدامه رهن شرط است سوال در شی مرهون آیا شرط است که عین موجود حاضر
ممکن القبض باشد یا حاضر و غایب هر دو مرهون شده توانند جواب جمعی منهم رازی و شیخ مفید ادعای اتفاق و اجماع بر آن کرده چه شاع
و مجهول و غایب و رهن دین ممکن القبض نیست پس رهن دین و غایب صحیح نیست بلی اخذ رهن مقابل هر حق ثابت جسم مجهول الحال باشد
باشد جایز است سوال در شی رهن راهن یا مرتهن یا هر دو متصرف انتفاعی شده میتوانند یا نه مشهور عدم تصرف انتفاعی هر دو است
زیرا که حقیت یک دیگر در او مانع است و آن در دست مرتهن امانت است و تصرف انتفاع در امانت بر مرتهن جایز نیست اشکال پس رهن
حیوانی چون استخدام غلام و کنیزک و سواری اسب و الاغ و شیر و مسکه گاو را چه باید کرد اگر بتصرف خود مرتهن آرد رباخواند شد جواب اگر راهن
لوازم انقیاد داده پس کل منافع مال الرهن است و الا خدمت و رکوب و علف و دانه را مقابل کسوه و انفاق و اعلاف مجرا گیرد و اگر حصول
زاید از صرف بود بر راهن رد کند سوال مرتهن ضامن رهن است اگر ناقص یا تلف شد یا ضامن نیست جواب مع الافراط ضامن
است و الا ضامن نیست بخلاف ابی حنیفه چه نزد او مضمون مطلقا است اما مع الافراط باقل الامرین از قیمت و قدر دین اگر ادای دین متعذر بود
آیا مرتهن فروخته میتواند تا حق خود حاصل نماید و آنچه زاید شود بمالک رد نماید یا نمیتواند بفروشد ظاهر کنز صحیح است بیع آن ولکن بلحاظ
مالک یا باذن او یا توکیل راهن یا توصیه او و بعضی فرموده اند که اگر مالک مرتهن اذن بیع داده یا او را وکیل ساخته و الا پس مالک یا
بوارث آن الزام بیع او کند و اگر نکنند پس باذن حاکم شریعت مرتهن بفروشد بحث سادس آیا آیه فان امن بعضکم بعضا ناسخ آیه اذا
تداینتم بدین فاکتبوه هست یا هر دو محکم باقی در آن دو قول است اول مختار قوی است چه بخاری در تاریخ کبیر و ابوداود و نحاسی معا در ناسخ
و ابن ماجه و ابن جریر و ابن منذر و ابی حاتم و ابونعیم در حلیه و بیهقی در سنن و سیوطی در در منثور بسند جید از سعید خدری روایت کرده اند که او خواند آیه
انا اذا تداینتم بدین فاکتبوه پس گفت فان امن بعضکم بعضا ناسخ ما قبل است ثانی مختار اکثر است که محکم باقی است زیرا که آیه فاکتبوه
در حال عدم ائتمان متابعین است و آیه فان امن بعضکم در حال ائتمان پس حکم آن هذا ابن عباس گفته کما ذکره الرازی و النیشابوری
و لیس فی آیة المداینة نسخ یعنی در آیه مداینه نسخ طاری نشده و خبر واحد معارض متواتر ثابت نمیشود چه اصل عدم نسخ و استصحاب باقی است
پس بقاء هر دو بحال خود اولی از نسخ است و قول شعبی و قفال و اکثر مفسرین است بحث سابع امان و امانة و امنة محفوظیة
شیء من حیث الکل و ضد آن خیانت باشد و اصل امن یعنی محفوظ ثابت و نقیضش خوف است و امانت برای آن نامیدند که اسناء
حفظه او اند یا برای آنکه امانت مامور بحفاظت و مامون از خوف خیانت و هلاکت و تلف است و امانت و ودیعت مترادف اند ماخوذ
از امن یا امن چون سمع یسمع امنا و امانة و امنة و امنا بکسر اول فهو امین و امین شخص حافظ ذی دیانت و مؤتمن باشد و از اینجا است
محمد امین الله علی رسالته و مرویه ربیع الابرار زمخشری قال رسول الله فاطمة مهجة قلبی و زوجها قرة عینی و ولداها ثمرة
فؤادی و الائمة من ولدها امناء ربی و حبله الممدود بینه و بین خلقه فمن تمسک بهم سلک و من تخلف عنهم هلک یعنی آنکه فاطمه
زندگی دل من و شوهرش علی آرام و خنکی چشم و دو پسر او حسنین میوه دل من و امامان از اولاد فاطمه امینهای پروردگار من در خلق و ریسمان کشیده
شده ما بین خدا و خلق او پس هر که متمسک بایشان گردید ناجی و بجنت رفت و هر که تخلف کرد هالک و بجهنم رسید و از اینجا است مؤمن از آنجا





حسنی تعالی یعنی آنکه مطیع او تعالی بی خوف است از عذاب او تعالی و نیز او تعالی مطاع بی خوف است یا در وعده و وعید خود خاین نیست
نزد بعضی جایز است که او مؤمن یعنی مصدق قول خود بفعل خود می باشد و امان نجات از خوف و آمین بالمد یعنی اجب یا یعنی کک
و ائتمن افتعل از امن باشد بحث ثامن فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته و لیتق الله ربه یعنی فرموده اند که هرگاه
بیع رهن تمام شد شروع نمود در بیع بلا رهن و بنابر آن تفریع میکند پس اگر امین دارد در دیانت و عدم خیانت بعضی از
شما اهل معامله بعض دیگر را یعنی بایع مشتری را و مشتری بایع را امین بداند پس مفسرین در توجیه خطاب دو قول دارند احدهما آنکه
پس باید ادا کند آنکس که امین داشته شده یعنی مدیون علیه امانت مدین را که قرضه او بوده باشد بلا کم و کاست و بلا توقف عند حلول الاجل
و لا اعذار و بلا انکار و باید که مدیون علیه بترسد خدا را که پروردگار او است و این کلمه برای ترهیب و ترغیب است ثانیهما خطاب راجع بمرتهن
است یعنی پس مستر این رهن نگیرد از راهن بل باید رهنش بدائن عینا رد کند چه رهن امانت او باشد بلا تفاوت و لا تبدل و لا نقصان و
بترسد مستر معین خدا را که پروردگار راهن یا مرتهن است زیرا که از خیانت یک دیگر بی باک اند حاجت گرفتن رهن نیست این ثانی الوجه وجیه
و انسب بمقام است ثم الله اعلم بحث تاسع و لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه پس باز رجوع بسوی شهادت نمود
زیرا که حصول و بطلان حقوق منحصر بر شهادت اند و فرمود مخاطب بکافه شهود که کتمان کمیند شهادت را نهی تحریمی است و هر که کتمان شهادت
عند الطلب مع العلم کند پس تحقیق شان آنست که کاتم را گناه گار دلش است زیرا که محل اقرار است چنانچه دل محل تصدیق ایمان است
اشکال چرا تخصیص کرد قلب را بإثم و حال آنکه لسان شریکش باشد جواب اول چونکه قلب محل و منشاء اعمال و افعال هرگاه دانسته
کتمان شهادت در قلب کرد که اصل و منبع است پس تبع او بصورت ابتلاع او آثم است جواب ثانی از جمعی برای اظهار تغلیظ معصیت
قلب است چه نزد متکلمین فاعل و عارف و مامور و منهی فی الاصالة میباشد زیرا که اصل در بدن است سوال اگر بشهادت زور چیزی تلف شود
یا بلا حق داده شود ضامن آن حاکم است یا شاهد و آیا آخذ آن بحکم قضای نبی و امام معصوم متملک و متصرف شده میتواند یا نه و اگر آخذ
ناحق آن را بحیض آخذ تلف کرد و بعد شهود از زور رجوع نمودند پس غرامت آن بر شهود است یا بر آخذ متلف یا بر هر دو یا بر حاکم جواب
صورت اول آنکه ضامن آن شاهد است نه حاکم زیرا که حاکم بسبب ثبوت شهادت ایشان حکم کرده و جواب صورت ثانیه آنکه آخذ حق غیر
بحکم حاکم معصوم مالک و متصرف نمیتواند شد چه در آوایل این سیاره حدیث نبوی گذشت که فرمود اگر من بحسب قواعد شرع حکمی کنم و بخصم
مالی برسد و خود او بداند که حق من نیست ملک او نمیتواند شد بل بر او رد ش واجب است جواب صورت ثالثه آنکه اگر شی محکوم علیه را قابض تلف کرده
باشد پس از بیت المال غرامت مثل آن یا قیمت آن داده شود اگر ایشان یعنی شهود و مشهود له چیزی ... شته باشند و این مسایل از کتب
فقه در باب شهود و الله ولی التوفیق بحث عاشر و الله بما تعملون علیم این کلمه بعد از توعید تحذیر است باهل معامله یعنی ای اهل معامله خدا بجمیع
آنچه شما عمل میکنید از حق و ناحق دانا است هیچ چیزی بر او مستور و غایب نیست که از آن علم نداشته باشد در مجمع از پیغمبر روایت
کرده اند قال لا ینقضی کلام شاهد زور من بین یدی الحاکم حتی یتبوء مقعده من النار و کل من کتم الشهادة یعنی پیغمبر فرمود که منقضی
نمیشود کلام شاهد دروغ نزد حاکم مگر آنکه برای آنکه شاهد جای آماده میشود در نار جهنم و همچنین مخفی دارنده شهادة را جای در جهنم میشود تنبیه
در مجمع فرمود فان امن بعضکم الخ دلیل است بر آنکه اشهاد و کتابت در مداینه واجب نیست بل آن بر سبیل احتیاط است و ایضا آیه
دلیل است که کتمان شهادت مع العلم و شهادت دروغ از اعظم کبایر موعود بنار است چنانچه در مدارک و کشاف از ابن عباس مرویست
اکبر الکبائر الاشراک بالله و شهادة الزور و کتمان الشهادة و هم در اخبار اهل بیت الرسالت وارد است یعنی بتحقیق اکبر گناهان کبایر
شرک آوردن بخدا و شهادت دروغ و کتمان شهادت باشد در صافی و مبادی از بغوی در حدیث مناهی مرویست و نهی عن کتمان

الشهادة ومن كتمها اطعمه الله الحمر على رؤس الخلائق وهو قوله تعالى ولا تكتموا الشهادة يعنى پيغمبر ع نهى از كتمان شهادت فرموده كه هر كه
كتمان شهادت كند ميخوراند خدا گوشت اورا او بر رؤس الخلائق وهمين مراد از ولا تكتموا الشهادة است ثم الله اعلم

**قوله تعالى لِلّٰهِ مَا فِى السَّمٰوٰتِ وَمَا فِى الْاَرْضِ وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِىْٓ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ**

**ترجمه** يعنى مر خدا راست جميع آنچه در آسمانها است از كواكب و فرشتگان **يا** مراو راست عوالم روحانى كه در استتار غيوب مستور اند و مر او راست آنچه در زمين است از موالبد و اشيا **يا** عوالم جسمانى كه ظواهر اسما و مصادر افعال اند يعنى زمام كافه خلائق علوى و سفلى من حيث الكل و الجزء تعلق بخالق دارد و اگر آشكار اكنيد آنچه در نفسهاى شما است از عزائم و نيات **يا** پنهان داريد آنرا شمار ميكند خدا شما را بدان چيز يعنى در دفتر حساب شما ضبط مينمايد همه آنرا و جزا بحسب آن بشما ميدهد **پس** مى آمرزد خدا براى هر كس كه بخواهد يعنى قابل عفو و غفران باشد و عذاب ميكند كسى را كه بخواهد يعنى گناه گار را و خدا بر هر چيز توانا است از غفران و تعذيب **بدانكه** هر گاه قبل براين احكام شريعت را ذكر و تقرير نمود **پس** متصل بآن اختتام بر تهديد كرد تا قريب بطاعت بفعل اعمال و بعيد از تمردى بترك مناهى باشند **پس در تفسيرش** چند بحث اند **بحث اول آيا** اين آيه خاص است **يا** عام مفسرين دو قول دارند **احدهما** **پس** ايشان دو فرقه شدند **نزد فرقه واحده** اين آيه خاصه تعلق دارد بكتمان شهادت و اداى آن و بر آن ميفرمايد وان تبدوا ما فى انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله يعنى خواه شهادت را ظاهر و ادا كنيد **يا** كتمان و مخفى گذاريد خدا هر دو صورت را بحساب مى آرد و در دفتر حساب ضبط مينمايد بيانش و لا تكتموا الشهادة است همين قول شعبى و عكرمه و مجاهد و مروى مقسم از احد روايات ابن عباس است **نزد فرقه ثانيه** اين نازل در تهديد موالات كفار و منافقين است و بيانش در سوره آل عمران لا يتخذ المؤمنون الكفرين اولياء من دون المؤمنين الى قوله قل ان تخفوا ما فى صدوركم او تبدوه يعلمه الله باشد و اين قول مقاتل و واقدى است **ثانيهما** عام است و آن مذهب اكثر مفسرين است كه در عامه خطرات قلبى چه ثبت در قلوب شوند **يا** نه چه بعد ثبوت آثار انها در ظهور بيايد **يا** نه **پس** از اين آيه اين منسوخ است **يا** محكم باقى و در آن بدو قول خلاف كردند **احد القولين** انكه هر گاه آيه وان تبدوا الخ نازل گرديد **در كبير و نيشابورى** از ابن عباس روايت كردند لما نزلت هذه الاية جاء ابو بكر و عمر و عبد الرحمن بن عوف و معاذ و ناس الى النبى ص فقالوا يا رسول الله كلفنا من العمل ما لا نطيق ان احدنا ليحدث بما لا يحب ان يثبت فى قلبه وان له الدنيا فقال النبى ص فلعلكم تقولون كما قال بنو اسرائيل سمعنا و عصينا قولوا سمعنا و اطعنا فقالوا سمعنا و اطعنا و اشتد ذلك عليهم فمكثوا فى ذلك فانزل الله تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها لها ما كسبت و عليها ما اكتسبت ربنا لا تؤاخذنا الخ فقال صلعم ان الله تجاوز عن امتى ما حدثوا به انفسهم ما لم يعملوا او يتكلموا به انتهى يعنى هر گاه و ان تبدوا ما فى السموات الخ نازل گرديد آمد ابو بكر و عمر و عبد الرحمان ابن عوف و معاذ با جمعى از مردم نزد نبى ع عرض كردند كه تكليف كرده شد ما را بآنچه ما طاقت آن نداريم چه احد ما يعنى هر يكى از ما حديث در نفس خود ميكند بآنچه دوست ندارد آنرا كه ثبت در قلب او باشد و شود اگر چه براى او دنيا باشد پيغمبر بايشان فرمود كه شايد شما چون قول بنى اسرائيل در جواب خدا ميگوئيد كه شنيديم و عصيان نموديم **بل** بگوئيد كه شنيديم و اطاعت كرديم **پس** چنين گفتند و بر ايشان سخت و تلخ شد چنين و باين صورت تا يك سال ماندند **پس** خدا آيه لا يكلف الله نفسا



الخ نازل ساخت **پس** آيه بالا منسوخ شد بآن آيه گرديد **پس** از آن پيغمبر فرمود كه بتحقيق خدا گذشت و ترك مواخذه از امت من كرد از آنچه حديث كنند بآن نفس ايشان تا وقتيكه عمل بآن بكلام بيارند و مثل همين **احمد و مسلم و ترمذى و نسائى و ابو داود و ابن جرير و ابن منذر و ابن ماجه و حاكم و بيهقى و بغوى و سيوطى** مع جمعى ديگر از ابو هريره و ابن عباس نيز روايت كردند **تكبيه** بنا بر اين قول و اين روايت اجماع صحابه چه بر خبر چه بحضور چه بغياب نبوى بآباطل و ضلالت محض است فضلا عن الحجه چه بحضور آنحضرت بر روايات جمهور محدثين پيغمبر ص فرمود چون نصارى و يهود سمعنا و عصينا گفتند **بل** بايشان قولوا سمعنا و اطعنا فرمود كه بگوئيد **پس** چه اجماع كنند و تحكم ايت بر من قرآن و حديث متواتر باطل و از آنجه حديث و قرآن مويد شن نباشد چه صحيح نيست **پس** اجماع ما مى تواند دليل گردد از اجماع است بغير ضم معصوم يا مخالف قرآن بالا و لى باطل باشد تدبر بفهم **ثانى القولين** انكه اين آيه غير منسوخ است بچند وجه **اول** نزد اكثر مفسرين و اصوليين و متكلمين نسخ در احكام لاحق ميشود نه در خبر و اگر خبرى مشتمل امر و نهى باشد **پس** نسخ در امر و نهى خبر طارى ميشود و الا فلا و اين آيه از جمله اخبار است **پس** نسخ آن غير جايز است **ثانى** نهى و مواخذه از وساوس و هواجس و خطرات و حديث نفس غير ثابت خارج از مقدور بشر است زيرا كه خلو او در آنى از آن محال است **پس** از حكيم مر عادل محال است مواخذه بر غير مقدور چه امانى و تمنيات و خطرات از شهوات و وسوسات لا يعنى و لا تعتبر ميباشد **پس** اخراج آن از مواخذه بدليل **آيه** لا يكلف الله نفسا الا وسعها **و بحديث** ثابته چنانچه **بغوى** مع جمله محدثين و جمهور مفسرين روايت كرده كه قال صلعم ان الله تجاوز عن امتى ما وسوست به انفسها ما لم يتكلموا او يعملوا به يعنى موضوع از امت است وسوسه نفس است ما داميكه كلام و يا عمل بآن نكردند **در مجمع و صافى** مرويست قال النبى تجوز لهذه الامة عن نسيانها و ما حدثت به انفسها يعنى گذشته شد از نسيان اين امت و از آنچه نفس آنها حديث كند و بر آن اجماع امت منعقد است **و همين مختار** اصحاب ما است كه مراد از آيه امور اعتقاديه كه مكلف بآن بقلب اند مويد بش ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا است چه اعتقادات قلبى از اصول دين و آنچه از فروع دين تعلق بقلب دارد چون انما الاعمال بالنيات و عزم و عقد و امثال آن ميباشد **در كافى** حضرت صادق از حضرت رسول روايت كرده قال ص وضع عن امتى تسع خصال الخطاء و النسيان و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون و ما اضطروا اليه و ما استكرهوا عليه و الطيرة و الوسوسه و التفكر فى الخلق و الحسد ما لم يظهر بلسان او بيد يعنى پيغمبر فرمود موضوع و متروك از امت من نه خصال است **آ** خطا **ب** نسيان **ج** و آنچه ندانند **د** و آنچه بر آن طاقت ندارند **ه** و آنچه بآن مضطر شوند يعنى اكل جيفه عند العطب **و** و آنچه اكراه كرده شود بر آن **ز** طيره و خطرات بال **ح** و وساوس صدور و قلوب **ط** و تفكر در خلق خلقه **ى** و حسد مادامكه اظهارش بزبان و يا بدست نكردند **سوال** اگر اين وجه صحيح و ثابت شود و حكم عفو آن از كردند **پس** امر مواخذه باندكرد و آن منافى اين قول است **جواب** اين خبر ضعيف است چنانچه جمعى منهم الطبرسى و بعضى از معتزله و جبريه نيز شمرده اند **و** بفرض تصحيح اگر حمل و تاويل آن مطابق ممكن شود فهو و الا متروك است **در كبير** گفته اگر نسخ اين فرض شود چنانچه مزعوم بعض مفسرين است **پس** قولش ضعيف است بچند دليل **اول** اين نسخ وقتى صحيح شود كه امت قبل نزول لا يكلف الله مامور با حتراز از اين محالات باشد و بطلان آن كالنار ضروريست زيرا كه پيغمبر آنى ايشان را قبل لا يكلف مامور با حتراز ننموده و پيغمبر ص از ابتدا مقرر فرمود بعثت بالحنيفة السهلة السمحة **ثانى** حاجت بسمع نسخ وقتى لازم مى آيد كه آيه دلالت بحصول عقاب بر خطرات كرده باشد و در آيه اشاره نيست بر معاقبه بحصول خطرات **پس** آيه لا يكلف دليل بر نسخ نيست **ثالث** نسخ لاحق نميشود مگر با امر و نواهى نه بخبر و ما در اصول بيان كرديم در امر نسخ طارى نميشود **پس** قوانين بنسخ آن ضعيف است **رابع** ابن عباس فرموده آيه بالكل دليل بر عذاب و مواخذه نيست زيرا كه خدا يحاسبكم فرموده و يواخذكم نفرموده و محاسبه غير مواخذه است و اخبار ديگر موئد اين اند چنانچه مى آيند **تنبيه** هر گاه اين خبر نسخ ثابت شود در بناء تقرير بعضيه مثل التركبن طبقا عن طبق در اصحاب بالجمله ثابت گرديد كه بحضور نبوى **مقولهء** اسرائيل بموسى ع گفتند **و** **بروايت** نبوى تقولون كما قال اهل الكتابين من قبلكم سمعنا و عصينا يعنى شنيديم و عصيان كرديم ميگوئيد و بحضور پيغمبر ص هر گاه چنين بكنند **پس** از پيغمبر ص انحراف ايشان چه بعيد است با وجوديكه آيه لتركبن و حديث **بخارى و مسلم** كه جميع آنچه در امم سلف واقع شده در اين امت نيز واقع خواهد شد حذو النعل بالنعل ناطق باشد **لهذا** پيغمبر ص همين ترس كه مبادا مرتد شوند مخاطب بكافه صحابه كرر بتواتر فرمود انى تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى ابدا

کتاب الله وعترتی والیشان آخر منقلب طیفه یهودیه شده احد ثقلین که عترة طاهره او باشد وا برگشتند وخلافت از ایشان گرفتند وقران
ترک کرده ودین اسلام واحد را هفتاد وسه فرقه نمودند **بحث ثانی** لله ما فی السموت وما فی الارض بدانکه بعضی گفتند که لام لله لام
تخصیص است **و** بعضی لام ملک وتخلیق وتصرف است **پس** بنابران مدح خود باخبار واعلام میکند که جمیع آنچه در ملکوت اعلی واسفل از سما
وارض است خاصة ملک ومخلوق تعالی است شریکی در ایجاد موجودات هیچ وجه ندارد **پس** هر نوع که میخواهد تصرف ملک خود وآنچه در انها است میکند
مانعی ندارد وغرض از ذکر این تحذیر عباد است بآنکه شما بندگان هستید با طاعت سزاوار هستیم نه غیر من احدی **پس** آنچه بشما امر ونهی کردم وفرمودم اجرا
از ان نکنید چه مخلوق من در ملک من در تصرف منید اما در اعمال تکلیف شمار المختار ساختیم مخالفه نکنید **پس** این دلیل بر بطلان جبر است **تنبیه**
آنانکه معدوم را شیئ نمیدانند این را دلیل می آرند زیراکه در جمله ما فی السموات والارض حقایق اشیا وماهیات انها اند نه معدومات **جواب** آنانکه معدوم
را شیئ میدانند میگویند که این تمثیل موجودات از ما فی السماء والارض از تمثیل حسی است این نفی مقدورات از ممکنات نمیکند تا بطلان معدوم
از شیئ لازم می آید ثم الله اعلم **بحث ثالث** تبدوا از بدی الامر یبدو بدوا بمعنی ظهور ووضوح باشد فهو بادی وبادی الرای ظاهر الرای از اینجا باشد
**و اما** مهموز بدا القوم بدءا بمعنی خرجوا الی بادیتهم وبداله فی هذا الامر بداء بالمد نشأ له فیه رای واول الرای باشد **بحث رابع**
وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله یعنی ای گروه مکلفین هرگاه اظهار کنید یا عمل می آورید آنچه در نفسها ودلهای شما است
**یا** اگر مخفی ومستور در دلها نگه دارید یعنی عقاید صحیحه **یا** باطله را چه ظاهر سازید **یا** مستور دارید محاسبه آن کرده میشود **اول** مواخذه میکند خدا شما را
بآنچه ثواب وعذاب وعمل مواخذه ثابت ولازم بر عقیده وعزم موجب حدیث انما الاعمال بالنیات می باشد **ثانی** جزا از تکالیف ظاهره معمول
ومستوره اعتقادیه را بشما خواهد داد **از امام محمد باقر** ع تفسیر این آیه باین نهج وارد است که آنچه اظهار کنید از افعال ظاهره که مردم آن را مشاهده
کنند وبدانند وآنچه پنهان کنید از مردمان که آنرا ندانند حق سبحانه بر آن هر دو جزا میدهد شما را **ایضا در الجنان** از حضرت صادق آل محمد ع
روایت کرده مراد آنچه در دل دارید از اسلام یا پنهان کنی از ایمان **ایضا** از آنحضرت ع مرویست آنچه اظهار کنی از عمل جوارح یا پنهان کنی از عزم
وارادہ ونیت فعل **اما** حدیث نفس او داخل در تکلیف نیست لقوله تعالی لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم
**واز ابن عباس** مرویست که روز قیامت اعمال بندگان را بالتمام بر او احصا میکند از گفتار وکردار اعضا واندیشه دل **پس** آنرا که در دل
که مستحق آن باشد بفضل وعذاب کند بر آن کسی را بعدل خود **وهمین** قول حضرت باقر مختار جماعتی است **و نزد عایشه** ره است چنانچه
بغوی ورازی نقل کرده که خدا المحاسبه خلق میکند ظاهر گردند از اعمال خود **یا** مخفیه وبر آن معاقبه خواهد کرد مگر بر حدیث نفس چه در دنیا بر حدیث نفس که
مشتمل شر باشد مبتلا در دنیا فقط بغم وهم وحزن میسازد واز آن حساب وبر آن عقاب نمیکند وسن از پیغمبر ص مسئلت از این آیه کردم وآنحضرت
مثل همین سخن جواب دادند **در معالم و مشابه** از پیغمبر ص روایت کردند قال النبی صلعم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی
الدنیا واذا اراد بعبده الشر امسک علیه بذنبه حتی یوافیه به یوم القیمة یعنی اگر خدا اراده خیر به بنده خود کرد تعجیل در عقوبت او
فی الدنیا میکند واگر اراده ضرر او کرد نگاه میدارد او را با گناه خودش تا قیامت وایفاء آن میکند **ثالث** بعض جمهور میفرمایند آیه مشعر است
بآنچه اکتساب قلب نماید **پس** کسب قلب خالی از این نیست که بعد از انشاء حدیث واراده کند **پس یا** آنرا توطین در نفس نماید وعقد وعزم بر آن
نمیکند وداخل در وجود سازد ودر عمل میارد **یا** بخلاف آن یعنی بعد حدوث وخطور آن ثبت وضبط نکند **بل** از ان کاره باشد ولکن دفع آن
از نفس محال سببا شد **پس قسم اول** کسب صحیح وثابت بر آن جزا ثواب وعذاب مرتب است وبر آن وعده در قرآن مقرر است لقوله تعالی
ان السمع والبصر والفواد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی گوش وچشم ودل همه اینها ان را سوال کرده شود **و آیه** لا یواخذکم الله باللغو
فی ایمانکم ولکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم **و آیه** لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت در این باب وارد است **پس** این آیها از این باب است



له **از قسم ثانی** چه او از باب تکلیف **صحیح** وثابت اختیاری نیست **اما** مبنی حرکات وافعال ساهی ونایم معفو اند ثم الله اعلم
**بحث خامس** آیا فیغفر ویعذب بجزم آخر اند بنا بر یحاسبکم **یا** برفع آخر بنا بر استیناف چون فهو یغفر ویعذب دران دو قول است
**ثانی** مختار عاصم وابن عامر ویعقوب وابو جعفر است **اول** قراءة باقی قراء است **بحث سادس** فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء
والله علی کل شیئ قدیر یعنی **پس** خدای تعالی آمرزد آنچه اظهار از سوء اعمال وقبیح افعال کنند وآنچه مخفی نهاده از سوء ارادات ونیات وعزایم برای کسیکه
میخواهد ومستحق آن از روی فضل وکرم ورحمت خود وعذاب میکند کسی را که میخواهد بعدل وانصاف خود وخدا بر همه مقدورات قادر است وهیچ کلی از تواب
وعذاب وغفران وعدم ممنوع بر او نیست **در الجنان** از ابن عباس است یغفر لمن یشاء الکبیرة ویعذب علی الصغیرة یعنی می آمرزد کبیره
را هر کس که میخواهد وعذاب کند بر صغیره چه هر دو تمردی او اند لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون **و نزد** ابن عباس واصحاب تابع الجمهور من العامة آیه عام
است در جمیع اعمال وافعال جوارح وقلب چه خدا مواخذه نمیکند بر خطرات ووساوس شیطانی وهواجس نفسانی که در قلب ثابت نمی باشند وعزم وعقد
بران نکنند **پس** بر معفو وثابت از افعال قلبی جزا می یابند **هر وليست** قال صلعم لا یصیب المومن نصب ولا وصب ولا مخمصة ولا اذی
حتی الهم یهمه الا کفر الله به من خطایاه یعنی هیچ مومن را هیچ رنجی ودردی وگرسنگی واذیتی نمیرسد حتی همی وغمی که بآن مهموم ومغموم میشود مگر آنکه خدا
آنرا کفاره گناهان او میسازد ومیپوشاند **اشکال** در یغفر ویعذب چرا ابهام بلفظ لمن یشاء گذاشته **اما** بر خدا تقیه وتوریه جایز است این اقوی
دلیلی است بر آنکه **یا** خدا تقیه کرده ترس خلق **یا** همه کفار ومومنین را می آمرزد **یا** هر دو گروه را تعذیب میکند زیراکه آیه عام **پس** مغلوب هم عام است **جواب**
این صحیح بر مذهب جبری میشود چه نزد ایشان جزا بر خدا لازم نیست **پس** اگر کافر را جنت وانبیا را بنار ببرد جایز است **اما نزد عدلیه** این جایز
نیست **پس بدانکه** قول تو که آیا خدا تقیه کرده از خدا جاهلی چه او غالب بر غالب کمال ذات وقدرت است غم وهم وترس وخوف از لوازم جسم
ومغلوبیت ومقهوریت از لوازم امکان است او تعالی واجب قاهر غالب منیع مقتدر است بر او هیچ نقصی روا نیست **پس** ابهام بسبب مصالح
چند است **منجمله** آن تا بندگان عامل وغیر عامل بین الخوف والرجاء باشند وآنهم بذاته طاعت مستقله است **منجمله** اگر بلا ابهام میفرمود کار
سوی تو عید یعنی میشد **پس** عفو وقبول شفاعت در آن جایز نبود **پس** این دلیل **بل** نص صریح است بر عفو بلا توبه ودلیل بر عفو مشفوع
له **پس** باطل شد قول وعیدیه که فاسق مستحق نار ابد بلا توبه است **و** قول مرجیه که مومن عاصی را حاجت توبه نیست **اما جواب** قول آخر که کافر ومومن
هر دو ناجی اند **یا** هر دو ناری این است که این غلط محض است زیراکه براهین ومحکمات واجماع امت قطع کرده که کافر ومنافق بوجود علت دائمه که
کفر باشد مخلد نار دائمه است **اما مومن فاسق** بوجود ایمان دائم معلول دائم را مستلزم است وآن جنت باشد واینست نص ان الله لا
یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک **پس** معلوم گردید که مراد از غفران وعدم آن مومن فاسق بلا توبه غیر کافر است **و** ابهام مشیر آن است که اگر فاسد
العقیده واهل بدع بودند قابل عفو نیست **و اگر** صحیح العقیده عاصی بوده **پس** اگر بخواهد بفضل خود عفو کند وگر نه بعدل خود عذاب کند وفاسد العقیده
قابل عفو نیست **بل** او قسیم وتالی مشرک وکافر است ثم الله اعلم **تنبیه** آیه دلیل بر چند چیز است **آ** لفظ یحاسبکم دلیل بر بطلان قول آنانکه میگویند
که خدا حساب ثواب وعذاب نمیکند **ب** اثابت وتعذیب تعلق بمشیت دارد اگر بخواهد عاصی مومن را بعفو وشفاعت داخل جنت سازد **و اگر**
بخواهد بعدل اول عذاب کند بعد ادای حق نافرمانی برای وجود ایمان وجوبا بجنت ببرد **ج** که علم الغیب والشهادة وساوس صدور را میداند چون
اشیا ظاهر نزد علم او مساوی است **د** دلیل که خدا عادل هر ذی حقی را ایفاء حق میکند ثم الله اعلم **اشکال** در آیه بالا والله بکل شیئ علیم ودر این
آیه والله علی کل شیئ قدیر عام بلفظ کل است **پس** ذات واجب تعالی شامل است **پس** بنابران لازم می آید که ذات تعالی معلوم باری است وعالم وعلم
ومعلوم مقتضی مغایرت است **و** نیز ذات باری شیئ مقدور است **جواب** این دو لفظ مکرر در مجلد اول وثانی ذکر شد **و** در اینجا بالاجمال میگویم
که در متکلمین دو قول است **احدهما** ذات تعالی شیئ نیست **پس** داخل در اشیاء نیست **پس** بنابران این هر دو اشکال لازم ساقط شدند

لکن اشکال اعظم اصلی باقی است و آن اینست که خدا لاشی باشد و لاشی نیست مگر ممتنع الوجود و او تعالی واجب است نه ممتنع ثانیهما اگر اطلاق
شی بر ذات باری میشود لکن لا کالاشیاء پس معلوم باری ذات باری است مغایرت و قتی لازم می آید که علم و قدرت عین ذات نباشد
پس بنابراین اشکال ساقط شد اما باقی ماند مقدوریت ذات تعالی پس او محال است زیرا که واجب است و واجب بالذات بدایه مقدور نیست پس از عموم کل شی
واجب تعالی بر آمد بجهت آنکه ذات واجب تعالی عین علم و قدرت است پس مقدور شی ممکن باشد سوا قدرت است پس بانیه و مغایرت نیز در اینجا ثابت گردید اشکال باطل گردید

قوله تعالی آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

ترجمه یعنی ایمان آورد و تصدیق نمود رسول صلعم محمد بن عبد الله بآنچه فرو فرستاده شده است بسوی او یعنی بقرآن و آنچه در آن از دین و آئین
و محکم و متشابه و منسوخ و ناسخ است و مؤمنین امت تا قیامت قرن بقرن و عصر بعصر همه ایمان آوردند بخدا و تصدیق توحید او نمودند و ایمان
آوردند بوجود فرشتگان او که اجسام نوری طاهر قدسی اند و ایمان آوردند بکتابهای منزله الٰهیه را و رسولان او را از سلف و خلف و گفتند مؤمنین
که ما تفریق نمیکنیم و از یکدیگر در تصدیق جدا نمیسازیم میان هیچ یکی از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم که از آدم تا نبی خاتم همه انبیا برحق اند
بخلاف یهود و نصاری چه ایشان انکار از بعضی و تصدیق بعضی نمودند چون یهود که انکار عیسی و نصاری انکار محمد کردند و گفتند مؤمنان
مصدقان که قول ترا بار خدایا گوش کردیم و شنیدیم و امر ترا اطاعت بقبول کردیم و میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما و بسوی تست بازگشت ما
بدانکه هرگاه بالا ذکر احکام غریقه نمود پس عقب آن توصیف و مدح مؤمنین ذکر کردند که مؤمنین چه وصف و چه اعتقاد داشتند و در
تفسیرش چند بحث است بحث اول در نزول این آخر آیات سوره آیا مدنی اند یا مکی یا ارضی اند یا سماوی آیا بواسطه ملک وحی
شده یا بلا واسطه ملک آیا نهاری اند یا لیلی دران مفسرین خلاف کردند قول واحد مختار جمعی از جماعه آنکه در مدینه بعد نزول علن تبدوا
ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله بسبب انکار صحابه از ان و شاق شدن آن بر ایشان این آیه آمن الرسول الی آخر سورة البقره نازل
گردید پس بنابراین آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل امن بصورت اخبار از حال نبی و مؤمنین صحابه نازل گردید چه پیغمبر را
حین انکار فرموده بود آیا مانند یهود سمعنا و عصینا میگوئید بل سمعنا و اطعنا گوئید تا الیک المصیر پس بسبب این قول خدا اجابت و تخفیف ایشان
نمود لا یکلف الله نفسا الی آخر السورة متصل بذکر حال ایشان بلا فصل در روز نازل گردید قول ثانی مختار جمهور است و همین قول اهل بیت
عصمت و طهارت است که در لیلة المعراج عند مقام قاب قوسین او ادنی بمشافهه بلا واسطه ملک پیغمبر وحی شد و همین قول را نیز سیوطی در
تفسیر اتقان در نوع سادس عدد آنچه نازل بین السماء والارض و در انواع دیگر نقلا عن علمائه ثبت و ضبط کرد در صحیح مسلم
و معالم و در مشکوة و غیر آن از ابن مسعود مرویست که پیغمبر صلعم چون شب معراج منتهی بسدرة المنتهی شد سه چیز بآن حضرت عطا شد نماز
اول نماز پنجگانه ثانی خواتیم سورة البقرة ثالث غفران ذنوب موبقه مهلکه امت مادام که شرک نکنند و مشرک نشوند در ینابیع رو
کرده ملخص آنکه هرگاه سید کاینات در لیلة المعراج بمقام قاب قوسین رسید خطاب از مصدر جلال الٰهی در رسید یا محمد سل تعط یا محمد سوال کن
داده میشود آنحضرت التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات المبارکات جواب الٰهی السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته من الله
آمد پس رسول الله صلعم بموافقت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله



گفت پس حق تعالی آمن الرسول بما انزل الیه من ربه فرمود و حضرت رسول مناجاتی محتوی بر ایمان امت کرد پس خدا فرمود والمؤمنون
کل امن بالله الخ در کتاب الغیبه از پیغمبر خدا مرویست قال النبی صلعم اسری بی الی السماء قال العزیز جل ثناؤه امن الرسول
بما انزل الیه من ربه قلت والمؤمنون قال صدقت یا محمد لا نفرق بین احد من رسله یقولون ذلک یعنی پیغمبر فرمود وقتیکه مرا سیر
باسمان داده شد خدای عزیز فرمود آمن الرسول آنحضرت عرض نمود والمؤمنون کل امن لا نفرق بین احد من رسله الخ خدا فرمود راست
گفتی یا محمد در تفسیر قمی و عیاشی و نور الثقلین قریب المعنی از حضرت صادق عم مرویست ملخص آنکه این آیه در لیلة الاسری
بالمشافهه وحی شده نزدیک بمقام قاب قوسین او ادنی چون خدا امن الرسول فرمود پیغمبر مجیبا از جانب خود و از جانب امت شد والمؤمنون کل
امن بالله الی من رسله فرمود پس پیغمبر سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر عرض نمود پس خدا لا یکلف الله نفسا تا و علیها
ما اکتسبت فرمود پس پیغمبر ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا عرض نمود پس خدا لا اواخذک فرمود پس پیغمبر ربنا و لا تحمل علینا
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا فرمود پس خدا لا احملک فرمود پس پیغمبر ربنا لا تحملنا ما لا طاقة لنا به تا آخر عرض کرد پس خدا فرمود عطا کردم
ترا آنچه خواستی برای خودت و امت خودت فرمود در قمی زیاده است که حضرت صادق فرمود که وارد بر خدا احدی نشد که اکرم و اشفق از رسول
خدا باشد و برای امت این خصال طلبید و خواهد در احتجاج الائمه حضرت کاظم باسناد آبا از حضرت امیر عم در حدیث طویل همچو مع زیاده
دیگر روایت کرده در معالم و در مناقب مثل همین از ابن عباس نیز روایت کرده در کتاب تاویل الآیات الباهرة فی
فضائل العترة و غیر آن از کتب حدیث اهل سنت از ابا سلمی راعی نبی از پیغمبر صلعم روایت کرده قال صلعم لیلة اسری بی الی السماء قال الرب عز و جل
امن الرسول بما انزل الیه من ربه قلت والمؤمنون قال صدقت یا محمد من خلفت علی امتک قلت خیرها قال علی ابن ابی طالب قلت
نعم یا رب فقال یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتک منها فشققت لک اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا ذکرت معی فانا
المحمود و انت محمد ثم اطلعت ثانیة فاخترت علیا فشققت له اسما من اسمائی فانا الاعلی و هو علی یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا
و فاطمة والحسن والحسین والائمة من ولد الحسین من نوری یا محمد انی عرضت ولایتکم علی اهل السموات والارض فمن قبلها کان عندی
من المؤمنین و من جحدها کان عندی من الضالین یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم یا رب قال التفت فالتفت عن یمین العرش فاذا باسم
علی و فاطمة والحسن والحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی والحسن والمهدی فی وسطهم کانه کوکب دری فقال تعالی یا محمد
هؤلاء حججی علی خلقی و هذا القائم من ولدک بالسیف والمنتقم من اعدائی انتهی ملخص کلام آنکه سید عالم فرمود شب اسرا خداوند فرمود آمن
الرسول من عرض نمودم والمؤمنون خدا بعد تصدیق من فرمود کرا خلیفه در امت نهادی عرض نمودم بهترین آنها را خدا فرمود علی ابن ابی طالب را عرض کردم
آری پس خدا فرمود باول اطلاع از اهل ارض ترا برای نبوت برگزیدم پس اسمی از اسماء خود برای تو اشتقاق کردم و ذکر کرده نمیشوم در جای مگر آنکه
ذکر تو با من میباشد پس من محمود و تو محمدی پس از آن باطلاع ثانی علی را اختیار نمودم و برای او اسمی از اسماء خود را دادم من خدای اعلی او علی
ای محمد آفریدم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه نه گانه را از اولاد حسین از نور خودم ای محمد عرض کردم ولایت شما چهارده معصوم اهل آسمانها یعنی ملائکه را
و اهل زمین را هر که آنرا قبول کرد نزد من مؤمن است و هر که انکار کرد آنرا او از گمراهان نزد منست ای محمد دوست داری که ببینی آنها را عرض کردم آری
پس پیغمبر صلعم نظر بیمین عرش کردم ناگاه می بینم اسم علی و فاطمه و حسن و حسین تا مهدی آخر الزمان و مهدی درمیان ایشان چون ستاره درخشنده
بود پس خدا فرمود ای محمد ایشان خاصه حجتهای من بر خلق من اند و این مهدی قائم از اولاد تو بسیف منتقم از دشمنان من است انتهی و
باین مضمون در مسانید احادیث بسیار اند تنبیه این فرقه منهم شیخ المشایخ و صاحب منهج و صاحب مناقب نایند که اهل حدیث
متفق اند از آیه آمن الرسول تا آخر بقره مکی اند نه مدنی چه معراج باتفاق است در مکه واقع شده بحث ثانی آمن الرسول بما انزل الیه من ربه

بدانکه این تصدیق وشهادت خدا است برآنکه رسول الله ایمان وتصدیق کرد بقرآن وآنچه در آنست از اصول وفروع وامثال وقصص وجمله آیات آنرا بعد آنکه دانست وشناخت آنرا که منزل من الله است وشناخت رسول وحی وحامل آنرا که او جبرئیل باشد نه شیطان وحامل آن جن ستمرد نیست بادله قاهره ومعجزات باهره از ملک حامل بظهور آمد نه جه **متکلمین** متفق اند برآنکه جمیع آنچه نبی از بشر را در ابتدا برسد باید بصورت قطع ویقین پیغمبر بشر آنرا اخذ کند وبشناسد که آرنده ملک از خدا است نه شیطان **پس** از و معجزه بطلبد بطوریکه امت از مدعی نبوت معجزه می طلبد **پس** از جبرئیل بعد از آوردن آیات قرآنی محمد معجزه طلبیده **پس** جبرئیل بر صدق خود معجزه ممیزه بین الحق والباطل بآنحضرت نموده تا پیغمبر قطعاً دانست که این از شیطان واز کلمات او واز جادو وشعبده ونیرنجات وطلسمات وکهانت ودیگر انواع خدعات نیست **بل** محض کلام خالق ارض وسماء وحاملش ملک جبرئیل است **پس** هرگاه باین آنحضرت را علم الیقین حاصل گردید تصدیقش نمود وخدا از تصدیق واقعی محمد صلی الله علیه بلفظ امن الرسول بما انزل الیه خبر باد داد چه اول تصدیق طلبیدن بصدق **پس** از ثبوت آن خود نبی آنرا بامت برساند واست هم اول مصدق را در یابد **پس** از ان تصدیق کنند **لهذا** درانجا مناسب بود که اول ذکر ایمان رسول کند بعد آن ذکر ایمان امت کند **لهذا** ابتدا بلفظ امن بابنه کرد که مصدر وحی است وبعد آن بملائکه چه اخذ وحی از خدا است وآنچه اخذ نموده کتاب منزل است **پس** امر در سله گفت چه محض تنزل وحی اند چونکه ایمان رسول را در ظاهر شغلکه تکلیف با امت هست لیکن مرتبه او ارفع است **لهذا** بالانفراد او را ذکر نموده بر من ربه کلام را قطع کرد **پس** انزع المؤمنون استیناف کرده همین بحث از باب نظم واسلوب است وبطوریکه قرآن معجزه بفرط فصاحت است همچو معجزه بکمال نظم واسلوب است **لهذا** جمعی اعجاز قرآن را بنظم واسلوب قطع نظر از فصاحت میدانند **اشکال جسیم** امن الرسول بما انزل الیه من ربه دلیل قاطع است که آنحضرت ایمان آورد حین نزول قرآن وقبل نزول آن تا چهل سال غیر مؤمن بود وضد ایمان کفر است **پس** هر کس که کافر باشد اگر چه یک آن باشد لوسعت بنبوة **یا** بامت بموجب آیه لاینال عهدی الظالمین وباجماع امت نیز شده نمیتواند **پس** محمد بن عبد الله سید انبیا وخاتم ایشان بعد از چهل سال چگونه نبی شد **و آیا** آنحضرت قبل چهل نبی بود یا نه **اگر بود** غلط است زیرا که از متفقات امم سلف وخلف است که بعد چهل دعوای نبوت واظهار قرآن کرد وامی محض بود واز هیچکس تحصیل علم نکرد وخواندن ونوشتن نمیدانست **واگر نبود پس** غیر مؤمن بود وغیر مؤمن نبی وامام بیرهان شده نمیتواند **جواب اول** اشکال لازم نمی آید زیرا که درانجا تصدیق بما انزل الیه من ربه واین بالاتفاق قرآنست **پس** تصدیق تعلق بقرآن دارد واین نفی توحید وایمان قبل بر آن نمیکند وایمان بخدا وتوحید امر عقلی است وبآن مکلف هر عاقل قبل ورود سمع است **بلی** اشکال وقتی لازم می آمد که ایمان بخدا وتوحید وصفات او اگر سمعی می بودند **جواب ثانی** خود لفظ آمن دلیل است که آنحضرت سابق بتصدیق قرآن مؤمن موحد بقر صانع تعالی بالضرورت بود چه تصدیق مسبوق بتصور است زیرا که تصدیق قبل التصور **جواب ثالث** جایز است که آمن الرسول بمعنی لغوی خالص وآن تصدیق قرآن من الله باشد **پس** بنا بر این قبل نزول قرآن نه قرآنی بود ونه تصدیق وتکذیب قرآن چه قرآن معدوم الظاهر بود وآنچه موجود فی الخارج نباشد باو تصدیق تعلق نمیگیرد وتکذیب **پس** ضد آمن از روی شرع کفر واز روی لغت کذب است **پس** هیچ یکی لازم نمی آید باز هم دعوای مدعی بکفر باطل گردید **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید **پس بدانکه** اجماع امت وسنت متواتره ناطق وعقل قار وسیر آنحضرت دال است که آنحضرت قبل نبوت تا چهل سال موحد ومسلم بادله عقل بود واصول دین عقلی است حاجت به نقل وسمع ندارد وباتفاق موالف ومخالف آنحضرت عقل جزو کل **بل** عقل کل بود مثل او حکیم عاقلی در سلف نگذشته ودر خلف هم الی حین مثل او نیامده **پس باقی** ماند اینکه آنحضرت تا بعثت متعبد بشرعی بود یا نبود **واگر** بود کدام شریعت بود **پس** غیر مکلف بوده **یا** در شرعیات وعملیات بعقلیات رفتار میکرد درآن متکلمین خلاف نموده سه قول کردند **احد الاقوال** غیر مکلف بود زیرا که متعبد بشرعی نبود والا اهل آن فخرا اظهار میکردند دیده وشنیده نشده ونه خواندن ونه نوشتن میدانست **و** نه از کسی تحصیل کرده بود **پس** قبل از ورود سمعیات در عملیات هر مکلف مکلف نمیباشد **لهذا** آنحضرت معفو غیر مکلف در عملیات شرعیه بود واین ضعیف است وبیانش می آید

بیان آنکه نبی را در اول نبوت چگونه یقین حاصل میشود که این وحی ملک است نه شیطان

جواب اشکال الجسیم که آنحضرت تا چهل سال مسلم و موحد بود و دینی بود یا نبود و اگر بود کدام دین بود





**ثانی الاقوال** برخی از متکلمین درانجا توقف کردند نعم ولا اصلا نگفتند **ثالث الاقوال** مختار اکثر است که آنحضرت متعمل ومتعبد بود **پس** ایشان نیز خلاف کردند که کدام شریعت متعبد بود **نزد جمعی** بشرع ابراهیم **نزد** بعضی بشرع موسی **نزد** بعضی بشرع عیسی **نزد** بعضی بهمه شرایع **ونزد محققین** قبل از بعثت متعبد بهیچ شریعی نبود **بل** عمل بمحض وحی والهام بذاته میکرد **پس** آنحضرت قبل بعثت بذاته بود چه نبی من ینبأ الیه باشد **و** بعد از بعثت رسول الی غیره نیز گردید **و** همین قول اصحاب ما منهم مجلسی **و** از عامه فخر الدین رازی مع جماعه وهمین انسب واثبت بچند دلیل است **اول** آنحضرت اگر عمل بشرعی میکرد **البته** اهل آن ملة بمشهور میساختند وحال آنکه ندیدیم ونشنیدیم **ثانی البته** آنحضرت رعیت واست آن نبی میشد **پس** آن نبی افضل از آنحضرت میشد وبطلان آن بضروریه اسلام است **ثالث** باید علم آن شریعت سید السنت وآنحضرت نه سواد داشت ونه نزد کسی خوانده **بل** امی محض بود معهذا اعلم اولین وآخرین ونفعه آورد که از اعاظم معجزات مخصوصه آنحضرت میباشد **پس** عمل بحسب طبق بجا آوردن بلا تعلم ولا علم آن امی را محال است **رابع** آنحضرت بمفاد کنت نبیا وآدم بین الماء والطین من نبی بودم که قابلیت آن داشتم وحال آنکه آدم هنوز خمیر در آب وگل بود **وبروایة** دیگر نبی بودم قبل از آدم دو هزار سال **پس** هر کس نبی وقابل آن قبل از آدم دو هزار سال باشد او چگونه متعبد بحسب دین وعلم خود نباشد **خامس** هرگاه یحیی در صباوة وعیسی در گهواره نبی باشند وآتانی الکتاب واوصانی بالصلوة بگوید **پس** سید انبیا چرا قبل بعثت نبی بر نفس خود وعامل بعلم والهام نباشند **وایضا** حضرت مهدی آخر الزمان در دامن پدر خود مسایل غامضه را حل کند **و** حضرت امام محمد تقی در صباوة بر مسند امامت وخلافت مشرف شود ودر نه سالگی تا سه روز سی هزار مسایل معضله را از علما اعصار بحضور مامون الرشید بیان شافی بیان کند علی ما ذکره اهل السیر **پس** آنحضرت که سید انبیا ومنیب ایشان بوده چرا در صبائت وابتدا نبی بر نفس خود وعمل بالهام ووحی نکند **سادس** متفق اهل سیر است که پیغمبر قبل بعثت بکمال اخلاق وآداب آراسته وعبادات را بعمل می آورد چنانچه روایت کردند که قبل چهل سال آنحضرت بیست ویک حج بجا آورده ونماز میخواند **و** سه حرش حدیث مرویه خاصه وعامه از حضرت امیر است که صلیت مع النبی قبل الناس سبع سنین یعنی نماز با پیغمبر قبل از همه خلایق وقبل ادعا رسالته هفت سال خواندم **پس** ثابت گردید که تا چهل سال نبی بر نفس خود وعمل وعبادات بحسب وحی والهام میکرد ومامور با بلاغ بسوی غیر تا چهل سال نبود چون ابونا آدم نبی بر نفس خود بود تا ظهور ذریت او **و نبی** خاص ست واو من ینبأ الیه باشد چه بغیر برساند یا نه **اما** رسول آنکه امر که خود هم بعمل آرد وبغیر هم برساند **ومعلوم** است که آنحضرت قبل البعثة موید بملائکه وبظل غمام ومهر نبوت میان دو شانه او منقوش بود وبدین سبب پیدا شت **پس** هرگاه چنین ثابت باشد آن شخص چگونه نبی بر نفس خود نباشد وچگونه متعبد بشریعت غیر **یا** غیر متعبد معفو باشد **بحث ثانی** والمؤمنون کل امن بالله **نزد** بعضی این عطف بر آمن الرسول است **پس** جز دو کل آمن بالله باشد **ونزد** بعضی مبتدا وخبر والمؤمنون کل امن بالله الی قالوا باو جمله اولی بر من ربه تمام شده **آیا** والمؤمنون نقل قول رسول الله است امیکه زیرا که آنحضرت از جانب ایشان والمؤمنون عرض کرده بود **یا** قول تعالی حکایت از ایمان مؤمنین بلا نقل باشد بحسب روایات تنزیل دران دو وجه اند **بحث ثالث** والمؤمنون کل آمن بالله وملئکته وکتبه ورسله مراد از ایمان بعد اعتقاد قلبی تصدیق لسانی بوجود خدا وتوحید ولوازم آن وبملائکه وکتب منزله تعالی وهمه رسولان او است **وبنا** بر احد قرائة جماعتی از قراء ومفسرین کتابه که مفرد باشد **پس** مراد ازان قرآن **و** بنا بر کتبه که جمع باشد مراد همه کتب منزل الله **آیا** مراد از کل امن الرسول الله وهمه مؤمنین اند **یا** رسول الله مختص در ایمان بما انزل الیه من ربه **و** کل آمن تعلق بمؤمنین دارد دران دو قول است ظاهر قرآن مقتضی ثانی است **سوال** الوهملائکه وکتبه ورسله تفصیلی است **یا** محض تصدیق اجمالی **و** هر دو تقدیر معرفت ایشان بر ما واجب است عینا **یا نه ثانی القولین** مختار جمهور ومن اصحابنا شرف السیادة والسعادة علم الهدی است **اما ملائکه** در مجلد اول ماهیت وحقیقت ایشان بتفصیل ذکر شد که ایشان اشخاص واجسام لطیفه هوائی یا نوری قدسی مطهر ومعصوم بغیر صفت ذکوریت وانو

احوال نبی قبل از چهل سال نبی بر نفس خود قبل از آدم صفی الله

در هر آن و حال مطیع باری اند تغافل و تساهل و فتور اصلا ندارند نه توالد اینها تو اله و تناسل و نطف نیست و ایشان از همه اجناس حیوانات
اضعاف مضاعف اند خصوص تصدیق انان لازم تر است عینا که اعاظم و مشاهیر ایشان و ذکر اسماء اینها صراحة یا کنایه در قرآنست چون
عزرائیل و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و روح و کرام الکاتبین و رعد و غیر ایشان **اما کتب منزل الهیة** حق دانستن لازم اما
تفصیل و تعدید اینها واجب نیست چه در اینها خلاف بحسب اختلاف روایاتست **در بعضی** یکصد و هفتاد وارد است **اما ایمان و تصدیق**
اینها اجمالا واجب است بخصوص مشاهیر کتب را که در قرآن ذکر اینها است آمده چون صحف آدم و نوح و ابراهیم و موسی و توریة و زبور و انجیل
و قرآن واجب عینا است **اما** نیز واجب است تصدیق بآنکه قرآن افضل همه اینها حکمش باقی تا قیامت است زیراکه دین اسلام باقی است **اما** باقی کتب
خصوص کتب اربعه آنچه در اینها منزل من الله بود همه حق و صدق بود و بآمدن قرآن منسوخ الحکم و العمل گردید نزد **غیر** معرفت قرآن برما واجب نیست
الا کفای **اما رسل** بحسب آنچه مشهور و در صحاح فریقین آنچه مرویست هم مایة الف و اربعه و عشرون الفا چنانچه **بخاری** هم روایه کرده که صد و بیست
و چهار هزار نبی است که از جانب خدا آمده اند همه بر حق بودند و تصدیق آنانکه اسماء ایشان در قرآن مذکور است لازم است عینا بغیر معرفت نبی ما محمد بن عبد الله
چه معرفت او بر هر مکلف واجب عینی است زیراکه دین محمدی ما تا قیامت است **و** ایشان آدم **و** شیث **و** ادریس **و** نوح **و** هود **و** صالح **و** شعیب **و** ابراهیم
**و** لوط **و** موسی **و** عیسی **و** اسماعیل **و** اسحاق **و** یعقوب **و** یوسف **و** داود **و** سلیمان **و** ایوب **و** یونس **و** الیاس **و** خضر **و** هارون **و** یوشع
**و** تبع اند **اما** لقمان و سکندر را **آیا** از انبیای اند **یا** صلحی در است دو قول است **و** افضل اولو العزم صاحبان نسخ و شریعت پنج نفر اند **نوح و ابراهیم**
**و موسی و عیسی و محمد** **اما محمد** افضل و اکمل و خاتم همه ایشان تا قیامت است و ایشان مطهر و معصوم عند الامامیه از مهد تا لحد از همه کبایر و صغایر
و زلل و خطا و سهو و نسیان و در افعال و اقوال و اعمال و تاویل و حال خواب و بیدار در اختیار و اضطرار اند **و** ایشان اعلم بودند و علم ایشان از بشر
غیر معصوم بکسب و باجتهاد نبود **سوال** چرا اول رسله و کتبه و ملائکه نفرمود **بل** برعکس فرمود **جواب** نزد اکثر معتزله بحسب افضلیت و رعایت
رتبه ترتیب یافته **نزد** دیگر فرقات که انبیا افضل از ملایکه و کتب اند اگر ترتیبی ملحوظ باشد **پس** آخر انکس که ذکر میشود که منتهی الدرجه افضل از سابق
خود میباشد چنانچه میگویند دایت الوزیر و السلطان **پس** سلطان برای منتهای رتبه او در آخر ذکر میشود **جواب دیگر** آنکه نزد جمعی ترتیب اینها
بجهت نظم و اسلوب قرآنی که از اعجاز است سیما چه اول ذکر با الله است و بعد آن ملایکه چه ملایکه واسطه احکام و وحی من الله الی الرسل اند و تا وقتیکه
ملایکه بوحی نیایند سمع معلوم نمیشود لقوله تعالی و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب **پس** چاره از تقدم ذکر ملک نیست
**پس** آنچه ملک آورد او وحی و کتاب است **لهذا** بعد ملک ذکر کتب نمود و آخر رسول بشر میرساند **پس** از همین اسلوب تقدیم ملک بر کتب و
تقدیم کتب بر رسل واجب بود در انجا ترتیب داد ثم الله اعلم **اشکال** اصول ایمان و دین بذکر کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله ثابت
و قطع گردید که همین قدر اصول دین است که در آیه **هذا** مذکور است یعنی الهیت و تصدیق ملایکه و کتب و رسل و بآیات دیگر و الیوم الآخر قیامت
باشد **پس** اگر زعم امامیه صحیح و در اصول دین امامت من جانب الله بهبود **البته** در این آیه **یا** در آیات دیگر درج و داخل بذکر میکردید **پس** بعد از خروج
منهم آن از اصول واضح گردید **جواب اول** چونکه بموجب حدیث متواتر بین الخاصه و العامه یا علی انت منی و انا منک انت منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی ثابت گردید قطع نظر از ادله عقلیه که منصب نبوت و امامت واحد است نه دو اگرچه نبی اول درجه و امام ثانی درجه آن لاحق
است **لهذا** حاجت ذکر امام بالانفراد نماند و معلوم است که قبل از زمانه ختم نبوت بانبیا سلف نبی و رسول و خلیفه و امام میگفتند چنانچه بانبیا
بنی اسرائیل فرمود و جعلناهم ایمة یهدون بامرنا **و** بموسی فرمود کتاب موسی اماما و رحمة و این زمانکه ختم النبوت بر محمد بن عبد الله
تا قیامت شده نبی و رسول گفتن بغیر او جایز نیست **لهذا** بلفظ و خلیفه و وصی و ولی و امام تعبیر گردید **بلی** امام هر یک نبی است چون لوط با ابراهیم
**پس** حاجت ذکر جواب ثانی نماند و الله ولی التوفیق و التحقیق **اشکال** بذکر رسله لازم می آید انکار انبیاء غیر رسل یا شد تصدیق بایشان

بیان تعداد کتب منزله و انبیا و اولو العزم

جواب اشکال که اصول دین ...



واجب نیست چه بحسب لغت نبی من ینبا الیه بغیر رسول باشد **جواب** اگرچه بالجمله نبی و رسول در معنی تفاوتی داشته باشد لکن رسول اعم
بالنسبه نبی است چه رسول در اینباء للمحکوم بارسال ولی الغیر است **پس** هر رسول نبی است اما بحسب شریعت ثابت شده که نبی و رسول
یک تکلیف دارد و اشکال لازم نمی آید ثم الله اعلم **اشکال** لازم بود که کل آمن باشد بصیغه جمع میفرمود زیراکه مرجعش کل بود چرا نفرمود **جواب**
چونکه در اصل کلو احد بود **لهذا** آمن را بتوحید آورد **اشکال** هرگاه کل نقیض جز باشد **پس** در اینجا که همه مومنین را ایمان آورد نداین
خلاف محسوس است **جواب** بدانکه هرگاه کل مضاف بسوی واحد **یا** بسوی من باشد **پس** مراد از آن کل فرد گرفته میشود **پس** بنابران
چنین معنی میشود هر کس **یا** هر واحد که از انجمله افراد ایمان آورد او تفریق و تکذیب احدی از انبیا نمیکند اشکالی لازم نمی آید **بحث رابع** لا نفرق
**آیا** بصیغه جمع متکلم است **یا** بصیغه غایب در آن قراء را دو قول است آخر مختار یعقوب است **و** مضمر در الوقت راجع بسوی لفظ کل است
یعنی لا یفرق کلو احد من المؤمنین بین احد **بحث خامس** لا نفرق بین احد من رسله در اینجا قول مقدر است چه حکایت
مومنین کرده چه قول خود تعالی است چه بصیغه جمع متکلم مراد باشد چه غایب بر همه تقادیر تقدیر یقولون او یقول الله لا نفرق باشد **پس** باتفاق
جمهور مفسرین این تعریض باهل کتابین یهود و نصاری است چه یهود منکر عیسی و محمد و نصاری منکر محمد اند **پس** گویا مقصود چنین شد که مومنین
بعد ایمان بخدا و ملایکه و کتب و انبیا میگویند که ما تفریق و جدائی نمی اندازیم ما بین ایشان برعکس از رسولان او بعضی را تصدیق کنیم و بعضی را تکذیب نمائیم چنانچه
اهل کتاب کردند **و بقولی** گویا خدا میفرماید ما تفرق در انبیا نکردیم شما هم تفریق در ایشان نکنید **و در مصحف عبد الله بن**
**مسعود** لا یفرقون بین احد من رسله بنابراین قراءة حاجت حذف و تقدیر نماند و معنی و نظم انسب است **اشکال** هرگاه عدم تفرق
در انبیا باحدی **یا** بکل انبیا مراد باشد **پس** بالنسبه امم اوائل تکلیف بلا یا تیم باشد و آن تکلیف لا یجوز است زیراکه هنوز کل انبیا نیامده اند
آمدن ایشان میکنند و آن گویا تکلیف به تصدیق مرئی قبل وجود مرئی قبیح باشد **پس** تکلیف بامم سلف و خلف بآن حسن نباشد **جواب**
اشکال و تمثیل از حد اعتبار ساقط است و لکن ما میگوییم که تکالیف بعضی اعتقادی و قلبی اند در آن شرط رویت مرئی و حضور وجود او نیست
چون اعتقاد و تصدیق بوجود خدا و چون مجی مهدی و مجی دجال و عیسی و قیامت و امثال آن **و بعضی** عملی و فعلی اند در آن علم تکلیف و وجود
و حضور کاهی شرط است **پس** این تصدیق بکافه انبیا از باب اول است نه از باب ثانی در آن قبیحی و اشکالی لازم نمی آید چه مومنین خلف باشند
چه سلف **اما سلف** را باین جهت جایز است که بواسطه انبیا و کتب منزله خبر جمله انبیا باسماء و اوصاف مخصوصه رسانیده باشد **پس** تصدیق
آنانکه اینها نیامده بودند چون تکلیف بتصدیق قیامت و مهدی آخر الزمان و احوال آنها باشد چنانچه خلف را تصدیق سلف بحسب ذکر ایشان
در قرآن لازم است **بحث سادس** و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک و الیک المصیر **نزد** مفسر اعنی غفرانک **واحدی و عبد القاهر** نحوی
گفته نیز در سمعنا قولک و اطعنا امرک مفعول حذف است **پس نزد مفسرین** این وصف دیگر مومنین بعد لا نفرق است یعنی مومنین
میگویند شنیدیم قول ترا شنیدن قبول و اطاعت کردیم امر ترا با طاعت واجب و لازم بلا تخالف نه مانند قول یهودیان سمعنا و عصینا در اصل تعریض
هم بایشان میباشد و بیامرز گناهان ما را آمرزش خودت ای پروردگار ما کلمه تعطف و ترحم است **و** آن و بسوی تست بازگشت ما چنانچه از تست
وجود ما **اشکال** مصیر بمعنی رجوع و عود و وصول الی الشی باشد و مصیر خلق الی الله از روی جسمانی و مکانی محال است **پس** مصیر الیه چگونه
جایز باشد **جواب** در دو مجلد تکرار ذکر شد که اینچنین مصیر و رجوع الی الله از روی مجاز است زیراکه او تعالی نه جسم دارد و نه مکان و نه قابل انتقال
و انتقال الاجزا **پس** لا محاله ماول مصیر الی جزاء الله و امره من ثوابه و عقابه باشد نه غیر آن و باب مجاز واسع چون قول ابراهیم انی ذاهب
الی ربی سیهدین ای الی امره تعالی **تنبیه** بالا اصول دین را بلفظ بالله و ملائکته و کتبه و رسله ذکر فرمود **اما** ذکر معاد صراحة که احد اصول باشد
نکرده بود و در اینجا بالیک المصیر بیان نمود **اما عدل** از صفات فعل تعالی جز توحید **و** امامت جزء نبوة است بحمد الله کل خمسه در یک آیه باحسن بیان

جواب اشکال کل مومنین ... کیان ایمان آورد و ... کل من غیر معصوم

جواب اشکال مصیر الی الله ...

بیان نمود غم الله اعلم **تنبیه** آیه دلیل بر چند چیز است آ بنی و امام که اعظم بنی آدم و اشرف امم اند مشارکت دارند در تحصیل معارف و مکلف باکتساب اصول و فروع میباشند اگر چه ایشان بحسب کمال قابلیت خود مباین و ممتاز از بنی نوع خود میباشند **پس** باطل شد قول اهل معارف که معرفت و ایمان موهبی است نه کسبی چه هرگاه انبیا و ائمه سادات خلق مکلف بکسب معارف باشند امم بالاولی مکلف در اکتساب است ب اگر ترک بعض اصول کردند و اخذ بعض و لو اکثر اصول او ایمان و مومن نیست ثم الله اعلم **قوله تعالی**

## لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ

**ترجمه** یعنی حقتعالی فرمود تکلیف نمیکند یعنی امر و نهی نمیکند خدا هیچ نفسی را یعنی هیچ مکلفی را مگر بوسعت **یا** گنجایش و طاقت او برای اوست آنچه کسب کرده و بجا و بعمل آورده از نیکو نیها و بر اوست آنچه کسب کرده و بجا آورده از بدیها و گناهها یعنی یک ذره خیر و شر اگر کسی کرده باشد جزا آنرا قطعاً خواهد دید **و در تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** سابق مکرر بیان شد که تکلیف در لغة امر یا نهی شی است که در آن مشقت باشد ما خوذ از کلفت بضم کاف بمعنی مشقت **اما** وسع عبارت از ما یسع الانسان بنحویکه ضیق و حرج در ان متصور نشود **نزد فراء** وسع اسم چون وجد و جهد باشد **و نزد بعضی** بمعنی طاقت **و نزد بعضی** کمتر از طاقت باشد **بحث ثانی** **اما** لا یکلف الله نفسا حکایت قول مومنین است بنا بر ان بعد غفرانك و الیك المصیر تقدیرش چنین باشد قالوا لا یکلف الله نفسا الا وسعها **یا** قول الهی در جواب و اجابت غفرانك از مومنین باشد **پس** بنا بر ان قال تعا لا یکلف الله الخ در مفسرین دو قول است بر **توجیه اول** آنکه مومنین بعد غفران طلب تخفیف تکلیف خود بالنسبة امم سلف از خدا کردند بقوله لا یکلف الله یعنی و گفتند ایشان تکلیف نمیکند خدا زیادت بر طاقت **بل** کمتر از ان میکند و بر **توجیه ثانی** خدا در اجابت ایشان فرمود که خدا تکلیف نمیکند هیچ نفسی را مگر بوسع او **پس** در معنی آن خلاف کردند **نزد بعضی** یسیر باشد نه عسیر لقوله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر این محکی از ابن عیینه است **نزد بعضی** مراد بوسع سهل و خفیف است نه ثقیل لقوله تعالی یرید الله ان یخفف عنکم **نزد بعضی** مساوی طاقت نه زیاد بر ان چه وسع بمعنی طاقت و گنجایش آمده **نزد بعضی** بمعنی کمتر و مادون طاقت میباشد **اشکال** هرگاه بنص جلی در اینجا ثابت شد که خدا تکلیف زاید و شاق تر بعباد نمیکند **پس** تکلیفی زاید از طاقت و شاق تر بنفس کدام باشد که پدر را امر بذبح ولد خود بدست خویش کند و حال آنکه ذبح اناسی از عادة هم نیست **و اگر** گفته شود که آن بصورت مکافات بود **پس** میگویم مکافات بدید مسلم است **اما** ابراهیم و اسماعیل هر دو نبی جلیل خلیل معصوم و مطهر بلا گناه مستحق عوض جمیل بنا کعبه بودند بدل عوض جمیل ذبح ولدش امر کرد **و اگر گفته** شود که ذبحش مراد و مقصود نبود **بل** امتحانش مراد بود **پس** به تکلیف چنین فعل عبث و بدار بر تمه لازم می آید و عبث و بدار بر حکیم علیم عادل روا و جایز نیست **جواب** چونکه تفاوت انسانی و قوای و معارف انبیا کاه بدیهی انمه عیان را حاجت بیان نیست **و** انبیا و ائمه اصفیا خلق علیهم السلام و اول درجه عالم امکانی بدرجه اکمل اند که بنی نوع انسانی **بل** عالم امکانی را فوق بر آن متصور و متخیل نیست **تنبیه** هرگاه این مبین گردید **پس** بالنسبة انبیا القار نفس خود و آل و عیال خود بسبب طاعت خدا در هلکت شاق تر بالنسبة خود ایشان نیست اگر چه بالنسبة امم شاق تر باشد **آیا** نمی بینی حضرت امیر ع که در همه معارک خود را در مهالک می انداخت در لیلة الهریر امام حسن عرض نمود که تنها بلا لباس جنگ بر آمدن شما بجنگ و کارزار زی و صورة محاربین نیست آنحضرت فرمود ای پسر من در معارک وقتیکه داخل میشوم لا یبالی ابوك هل یسقط الموت علی ام اسقط علی الموت باک نمیکند پدرت از آنکه من بر موت وارد میشوم



یا موت بر من وارد میشود و پسر ابو طالب با موت بازی میکند چنانچه طفل گرسنه بپستان مادر را می طلبد و با و بازی میکند **و** بتمثیل محسوسی واضح ستر می نمایم که مثلاً یک من بار نسبة با آن مردمان که واقف و عادی تحمل بار میباشند همیشه بر میدارند و اگر کدام وقتی مثلاً دو من هم با و حاصل شدند با نهایت گران میشمایند بلا تردد و لا تساهل بر میدارند و بمنزل میرسانند **اما** با آنکه عادة و قوت تحمل بار نیست **پس** بانها مثلاً پنج سیر بار هم اشق و اثقل مینمایند **پس** در ینجا هم بحسب تفاوت احوال و قوی و قوة تکلیف عاید شامل و واصل و حاصل میشود **و** تکلیف زاید المشقت را تکلیف ما لا یطاق نمیگویند **جواب ثانی** امر با براهیم در ذبح ولد بصورت مکافات بد نبود **بل** چونکه ابراهیم امام الانبیا و خلیل خدا بود غرض در امر ذبح او اظهار حال انقیاد او در ذبح و به نوح در اشخاص عالی و دانی از نیک و بد در دنیا و آخرت بود تا خلت و امامت او بر الخلق واضح گردد و بحو دیگر سید کل باقتدا او سمعنا و اطعنا گویند و بکنند و بدانند که حق اطاعت چنین است که مامور بذبح ولد گردید عذر نکرد **پس** از عبث بر آمد زیرا که بعد امر بر آن ثواب لا ینتهی ثابت و مدح و ثنا او بر السنه علوی و سفلی تا قیامت جاری گردید **اما بدا** وقتی لازم می آمد که نقص و خلاف آن قبل از وقوع آن بصورت پشیمانی و ندامت اگر صادر میشد و آن در اینجا بالکل مفقود است **چه** مرد لیست وقتیکه ابراهیم کار در از حلق اسمعیل بغرض ذبح گردانید قادر بر استعمال اعاده شق مذبح فی الان نمود **پس** نه عبث و نه بدا و نه نسخ قبل الفعل لازم آید و نه اشکالی دیگر بحمد الله سبحانه **بحث ثالث** لها ما کسبت کسب در لغت طلب رزق و علیکه موجب و سبب حصول نفع و ضرر باشد **و** اصل باب جمع باشد چنانچه کسبت شیا بمعنی جمعته باشد **در الجنان** فرمود که کسب در لغت هر فعلی باشد که با و جر منفعت کند **و** از اینجا مرغان صید را کواسب میگویند که مرغان شکاری جمع صید برای منفعت خود و صاحبان خود میکنند **اما** در کسب و اکتساب **و** برای منفعت و مضرت فرقی هست لغتاً **یا** شرعاً **یا** فرقی ندارند در ان دو قول است **نزد واحدی** فرقی نیست لقول ذی الرمة الفی اباه بذاك الکسب یکتسب **نزد بعضی** فرق دارند چه کسب اعم برای نفس خود و برای غیرش باشد چنانچه میگویند کسب لنفسه و کسب لعیاله **در بیضاوی و در کشاف** گفته کسب خاص برای خیر است **و** اکتساب اعمال یعنی عمل جاذب بجد و کد و خواهش برای شر آنچه نسبت بنفس اماره بالسوء خواهش بدانه دارد **لهذا** در تحصیل شر احرص میباشد **پس** لازم گرفتن تخصیص شر را باکتساب نامیدند الله اعلم **بحث رابع** لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت این بصورت جزا هر عامل است چه عامل خالی از ین نیست **یا** فاعل خیر باشد **یا** فاعل شر **پس** بفاعل و عامل خیر وعده لها ما کسبت است یعنی جمیع آنچه از نیکیها بعمل آورده برای اوست جزا نیک او و بفاعل و عامل شر توعید و علیها ما اکتسبت است یعنی وزر و وبال و عذاب بر اوست بجمیع آنچه از بدیها و منکرات و قبایح بعمل آورده چه خالق عباد را لازم است که جزا اعمال بندگان خود از نیک و بد برساند و بد به **تنبیه** آیه دلیل است بر چند چیز **اول** بر بطلان قول مجبره که خدا تکلیف ما لا یطاق و لا یقدر بعباد میکند و بطلان آن بعقل و نقل است **اما عقل** **پس** از جمله آن کافی همین است که تعذیب بر تکلیف خارج از طاقت قبیح است چون اعمی را تکلیف بدیدن الوان و مزمن مقطوع الارجل و الایدی را تکلیف رفتن بهوا و تحریر بدست دادن آدمی را امر بپریدن میکند ادنی درجه عاقل تجویز ضرب و ایلام و ملام ایشان بآن نمیکند **اما** محکمات **نقل** **پس** از ان کل قرآن مملو و مشحون است چون این آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها **و آیه** و ما جعل علیکم فی الدین من حرج **و آیه** یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر **و لقوله** بعثت بالحنیفة السهلة السمحة یعنی مبعوث گردیدم بادین سهل و آسان **پس** در اینجا دو اصل ثابت شدند **احدهما** عبد موجد افعال اختیاریه خود است و اگر از ایجاد تعد افعال شان میبود چون رنگ بدن و شکل و صورت و قد و قامت ایشان **بالمرة** تکلیف ما لا یطاق و بغیر مقدور بود چه موجود ایجاد ثانیاً نمیشود **و** بنده قدرت بر دفع قدرة الله القویة القاهرة بالضرورت ندارد **پس** ثابت گردید که بنده موجد اعمال خود بقوه و قدرت خود است **ثانیهما** استطاعت قبل الفعل که شرط است ثابت گردید و الا کافر مامور بایمان قادر علی الایمان نمیشد **پس** امر بایمان تکلیف غیر مقدور بکافر بود **و جبریه** مخالفت کافه عقلا و کتب الهیه و انکار محسوسات کردند بقول الخیر و الشر من الله تعا عجب آنست که عین ایمان

بدعت مخترعه را اقرار دادند و هر که اعتقاد بآن ندارد مومن نیست نعوذ بالله من جعل الکبیرة دینا و ایمانا **ثانی** لها ما کسبت وعلیها ما
اکتسبت دلیل **بل** نص جلی بر احباط اعمال است زیرا که ثواب و عقاب بهر دو در یک شخص جمع کرد و سر حسن آیه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن
یعمل مثقال ذرة شرا یره **متجبائیه** میگویند اگرچه علی الاطلاق دلیل بر احباط است ولیکن نزد ما مشروط است **پس** تقدیرش چنین باشد لها ما
کسبت من ثواب الصلحة اذا لم تبطله یعنی ثواب دارد اگر مبطل آن بعد آن بعمل نیاورد وعلیها ما اکتسبت من عقاب الطالحة ما لم تکفره
بالتوبة یعنی عقاب معصیت دارد مادام که تکفیر او و توبه نکرد و جواب این مکرر در مجلدین اول و ثانی ذکر شد **ثالث** جمعی از متکلمین در اینجا استدلال
کردند که اطفال کفار و مومنین را خدا عذاب نمیکند زیرا که غیر مکلف اند و کسب و اکتساب ایشان اعتبار ندارد خصوص با طفال کفار **بل** مجانین و حمقا
بی عقل محض را تعذیب قبیح است زیرا که بلوغ و عقل و رشد ندارند **و** برای کفر والدین ایشان مواخذه ایشان ظلم عقلا و نقلا است **اما** عقل و آن
معلوم است که لا یعقل چون بهایم **اما** نقل **پس** منجمله آن این آیه است که ایشان نه کاسب اند و نه عامل و نه عمل ایشان اعتبار دارد **و** آیه
و لا تزر وازرة وزر اخری که بوبال و گناه کسی دیگری ماخوذ نمیشود **سوال پس** اطفال مومنین بموجب والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان
الحقنا بهم ذریتهم حکم اسلام دارند **پس** بتبعیت باید بجنت روند **اما اولاد مشرکین** اگر بجهنم روند زیرا که حکم تشریک بر ایشان نه جاری و نه
جایز است **پس** باید بجنت بروند چه جنت مامن کفار و محل مشرکین باجماع انبیا و امم و کتب سماویه نیست **پس** جای ایشان کجا است **جواب**
در اخبار مختلفه وارد است که در اعراف مابین جنت و نار مکان ایشان میباشد **و در بعضی** دیگر وارد است که خدمه اهل جنت میباشند **و نزد بعضی**
بعوض الام و عوض موت بجنت میروند چه در دنیا نه کافر بودند و نه حکم کفر داشتند این قول مختار اکثر عدلیه است **و در بعضی** روایات آمده که در خطایر
غیر جنت میباشند **اشکال** اگر تعذیب ایشان جایز نیست زیرا که هنوز کافر نیستند **پس** در دنیا چرا ایشان از فقها حکم تنجیس کردند و ایشان را از تغسیل
و تکفین و صلوة جنازه و تدفین بصورت مسلمانان منع میکنند **جواب** این اعتراضات فرقه حشویه اند چه ایشان قایل بکفر و ناری بودن ایشان به تبعیت
والدین اند **اما اکثر** فرق اسلامیه منهم عدلیه حتی جبریه بنجاة ایشان قایل در آخرة اند و حال آنکه اشاعره را نیز متابعت اخوان خود بحسب قاعده کلیه خود
لازم بود که جبر و ظلم باری جبر و ظلم نیست **و** در اینجا اکثر ترک مقتضیات مذهب خود نموده متابعت عدلیه کردند **تنبیه** هرگاه از این مبین گردید **پس** عدلیه
منهم **نصیر الملة والدین** در تجرید خود جواب آن داده که تبعیت ایشان با آبا خود در بعض احکام در دنیا جایز است و این لازم نمی آید که در کافر بودن در دنیا و آخرة تبع والدین
کرده شوند خصوص در تعذیب **و** همین قول فخر الدین رازی است **اشکال** آنچه در صحاح احادیث و اخبار وارد است ملخص همه آنها آنکه روز قیامت بعض تکفیر
کفار را امتحان بالقاء خود در مکانی کرده میشود که ظاهر بین نار و باطنش رحمت باشد **پس** آنانکه بمحض امر دفعة خود را انداختند ناجی میشوند **و آنانکه**
انکار از آن میورزند بنار برده میشوند چه آن دلیل آن است که در دنیا مشرک میشدند این چگونه تقریر آنچه از جمهور ذکر شد مطابق شود چه امتحان ایشان
خالی از این نیست **یا** ایشان را مکلف عاقل و کامل ساخته تکلیف بوده و در نار کنند **پس** این اشد ظلم و قبیح است زیرا که در دنیا غیر مکلف
ناقص بودند و بر عادل حکیم جایز نیست که در عالم تکلیف غیر مکلف بوده بعالمی دیگر مکلف کامل ساخته امتحان کند تا برای تعذیب غیر مکلفی اسباب
تعذیب ایشان قرار دهد **مع هذا** تقریع و تخدیع از باری بخلق لازم می آید بر غنی تم چگونه روا باشد **یا** ایشان را بهمین صورت غیر مکلفی حشر کند چنانچه
در دنیا بودند **پس** غیر مکلف را چگونه تکلیف کند و آن نیز قبیح چنانچه در دنیا بود **مع هذا** لازم می آید که قیامت محل جزا و تکلیف معا باشد و حال
آنکه خاص محل جزا باجماع انبیا و اتفاق کتب منزله است و تکلیف منقطع از حین موت است **جواب** حقیر را با مشایخ عظام و اصحاب خود
در این مسئله مباحثات و سوالات و اجوبه بدتی داشتم آخر قرار فرمودند که انحلال این مسئله بغیر حضرت حجة الله القائم مع جمیع شقوق مشکل است از عویص
و معضلات مسایل است **بدانکه** فی الحقیقه مسئله مشکل است **اما اگر تاویل** این اخبار صحیح و ممکن شود **پس** تاویل مطابق برهان کرده شود والا
توقف در آن اولی و تحویل علم آن الی الراسخین فی العلم کرده میشود چنانچه **مجلسی** هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله همچو ذکر نموده یعنی احادیث کثیره

بیان احوال اطفال کفار

دانلرین



**و تاویلش** شاید ممکن چنین میشود که امتحان با آنان کرده میشود که بالجمله بحد تکلیف بودند بالجمله نیز شعوری داشتند **اما** ادراک کلی
نداشتند چون مجانین بالغ مطبق و شیوخ فانی و ضعفاء عقول که ادراک نداشتند و اطفال مراهق چنانچه در مرویات صدوق **و** کلینی است
**و** مروی از ابن عباس که امتحان با طفال مراهق در قیامت کرده می شود و اطفال مراهق اطفالی اند که قریب البلوغ و آن
حد رسیده باشند ثم الله اعلم بهذا ما بینه **پس** این امتحان در قیامت من باب تحصیل الجزا باشد نه من باب التکلیف **قوله تعالی**

**رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا**

**ترجمه** یعنی پروردگارا مواخذه مکن و مگیر ما را اگر فراموش کردیم **یا** خطا کردیم **یا** باین معنی که اگر ترک یا گناه کردیم پروردگارا بار گران
و سنگین مساز بر ما بار ما را و تکلیف ما را **یا** وبال ما را چنانچه بار کردی بر آنانکه پیش از ما از امم سلف بودند **و در تفسیرش** چند بحث اند
**بحث اول** خطا با التحریک نقیض الثواب باشد **و** از اینجا ومن قتل مومنا خطاء و اخطاءت و تخطئت بمعنی وقوع شی و صدور او بلا اراده
و لا قصدا و عینا باشد **و خطاء** بکسر اول بمعنی گناه و از اینجا آیه ان قتلهم کان خطاء کبیرا یعنی اثما کبیرا از باب خطاء یخطاء خطاء و خطیئة
و خطیئة چون فعیلة اسم باشد **و** خطیئة و اثم و معصیة و ذنب نظایر اند و بگمان بعضی اصل باب غیر مقصود باشد **و برای آن** گناه را خطا
نامیدند که مقصود خدا نیست **یا** از حد شریعت خارج و غیر مقصود است **اما اصر** بکسر اول ذنب و عهد و ثقل و جمعش آصار باشد از اصر یاصر اصرا
**در مجمع** فرموده اصر اسم باشد اصل باب عطف است چه ثقل عاطف حامل بسبب ثقل و سنگینی میشود **بحث ثانی** ربنا لا تواخذنا ان نسینا او
او اخطانا اکثر مفسرین متفق اند که در اینجا قول مقدر است **لکن** در تقدیر قول بصورت حکایت چون قالوا ربنا از مومنین است **یا** بصورت
تعلیم چون قولوا ربنا مفسرین دو قول دارند **اول** مختار اکثر **ثانی** مختار حسن است **لا تواخذنا** یعنی بگوئید پروردگارا مگیر ما را بصورت
عقوبت **اشکال** مواخذه مشترک بین الاثنین است **پس** مواخذه خدا العباد مسلم معلوم است **اما** مواخذه عباد خدا را چگونه متصور و جایز باشد
**جواب اول** لا نسلم که در همه مواضع مفاعله برای اشتراک است فلو سلمنا **پس** نزد اهل معانی چون که نسیان عبد از نفس او بفعل تعالی است که در طبیعت
انسان آفریده **پس** گویا باعث نسیان خود نفس انسان و سبب آن او تعالی باشد **پس** لهذا گویا مواخذه را ذکر فرموده این بالجمله نسبت بجبریه موافق
باشد **جواب ثانی** شیخ المشایخ فرموده چونکه مکلف باختیار خویشتن کارهای میکند که مستحق عقوبت بآن میشود و اگر از آن ترک کند مواخذه عقوبت
با و عاید نمیشد **پس** گویا معاقب او بذنب او معین نفس او در ایذاء نفس او شده **لهذا** مواخذه را بمفاعله آورد گویا خدا معین نفس او در ایذاء
شده **جواب ثالث** عندی انسب و النسب آنست که خدا از بنده عقوبت اخذ میکند و بنده خدا را اخذ در طلب عفو بمقابل توحید و ایمان
از روی فضل و کرم او میکند **لهذا** بمفاعله واقع گردید ثم الله اعلم **بحث ثالث** ان نسینا او اخطانا در نسیان توجیهات کردند **اول** نسیان
بمعنی سهو است و آن در انسان بکثرت رطوبت مزاجیه طاری میشود **و** خطا مخالف عمد باشد **پس** گویا مراد آنست که بار خدایا مواخذه ما مکن بر آنچه
بصورت سهو و خطا بغیر اراده عمدی واقع شده **کلبی** گفته بنی اسرائیل امری را فراموش میکردند **یا** ناهی را بغلطی بعمل می آوردند در دنیا بعقوبت آن ایشان
را تعجیل میشد بآنکه بدر دروازه او گناهش نوشته میشد و طعامی و شرابی بر ایشان حرام میشد **پس** مومنین را بواسطه رحمة للعالمین تعلیم دعا شد
که طلب عفو ان کنند **پس** عفو از نسیان و خطا شد و از اینجا رحمة للبشر فرموده رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه یعنی برداشته
شد از امت من خطا و نسیان و آنچه بر آن ایشان را اکراه کرده شود **اشکال** اگر صدور و وقوع فعل **یا** ترک آن از روی فراموشی و بلا اراده و بی اختیار
بود در زمانی جایز باشد ظلم و تکلیف ما لا یطاق لازم می آید زیرا که این امر از اختیار و طاقت بشر غیر معصوم بالاتفاق خارج است **و اگر**

اشکال مواخذه مشترک ... بین

جواب ثانی شیخ المشایخ

جواب اشکال که
چگونه مواخذه بر
نسیان

برنسیان وخطا، لا اختیاری بحد العقل وصحیح النقل عقاب ومواخذه نیست پس امر بسوال ودعا بغفران در اینجا چه معنی دارد غیر تحصیل
حاصل چیزی نیست وچرا بحکم کلی تحریم بعض مطاعم ومشارب وتحریر آن معصیت بر ابواب شان نوشته میشد **جواب** آن نزد جبریه
تکلیف مالایطاق جائز است واین از آن باب است **امانزدعدلیه** جوابش بوجوه بسیار است **اول** قطعی همین معنی نیست
وبالفرض **پس** میگوئیم که دعا در اصل عبادت است ومرتب بر تذلل وحصول ثواب **لهذا** امر بدعا در عفو نسیان وارد شد چون رب
احکم بالحق معلوم است که خدا غیر حق نمیکند تعبدا باید بگوئیم تا بطاعت وثواب مستفیض شویم **اما** تحریم بعض طعام وتحریر معصیت بر دروازه
ایشان از روی عقوبت نباشد چنانچه ترک اکثر اطعمه واشربه بر بعض وفصد وحجامت بکسی از روی عقوبت نیست **بل** بوجه تغیر مصلحت وتبدل
حکمت میشد یا برای تشدید تکلیف وغایت زجر از معصیت باشد **ثانی** نزد بعضی مواخذه ناسی از روی عقل غیر ممتنع است ولو سلمنا
**پس** آنچه سودی به نسیان از اسباب باشد **پس** دعا برای عدم مواخذه بر اسباب عمدی من العباد باشد چون مثلا شخصی خونی
در جامه خود دیده واو سیداند که مرا نسیان میشود وعقل مقتضی ازاله آن الحال است وترک کرد تا بعد نسیان نماز در آن خواند **و** مانند آنکه تیر انداز
ببیند سیداند مثلا که عمری حیوانات مملوکی بآن سمت میباشد تکلیف او عدم صید در آنوقت است **پس** فراموش کرد بحیوان مملوکی تیر رسید
**پس** گویا سبب را باسم سبب یاد فرمود **ثالث** هرگاه ناسی بداند که بر نسیان مواخذه دارم در نتیجه آن بالضرورة استدامت میکند
وآن ادامت تذکر شاق بر نفس بود بعید نیست که از دعا طلبیدن تخفیف از ادامت تذکر باشد واول اقوی است **وجه ثانی** در تفسیر آنکه
نسیان بمعنی ترک باشد چون نسوا الله فنسیهم بمعنی ترکوا الله وترکهم **وخطا** بمعنی ذنب باشد چه ضد صواب است اگرچه عمدا باشد **پس** بنابر
این بامر خدا دعا واستغفار میکنند پروردگارا عقاب مکن ما را بر ترک طاعت وبر فعل معصیت تو **وجه ثالث** محمول بر حقیقت باشد که بار خدایا
مواخذه مکن ما را آنچه بسهو وغفلت **یا** بلا اراده ولاقصد از ما صادر وواقع شده خداوندا نها را اجابت نموده وبر زبان ایشان با بینان
که انست مرحومه است ماخوذ نمیشوند در سهو وخطا وغفلت وجبر واکراه **رابع** مواخذه مکن ما را اگر عصیان کردیم بصورت جاهل **یا** عامد این قول
ابن عباس وعطا است **تنبیه** این دعا دلیل است بر عفو اصحاب کبایر چه سهو وخطا لامحاله ماخوذ نیست **پس** باقی ماند گناه عمدی
**پس** بطلب عفو آن مامور شدند **پس** عفو کبایر عمدی بلا توبه بمحض طلب جائز باشد **پس** باطل شد قول وعیدیه **بحث رابع** ربنا ولا تحمل علینا
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا این دعا ثانی است که بقول وطلب آن مامور گردید که پروردگارا کلمه تعطف وترحم است که سنگین وثقیل مکن بر ما عهد ومیثاق وا‌وامر
ونواهی چنانچه سنگین وثقیل کرده بودی بر پیشینیان ما یعنی بر یهود چه ایشان بترک ادنی امری وبارتکاب ادنی معصیتی در دنیا معاقب می شدند ومسخ میگردیدند وعذاب
رنگارنگ بر ایشان دفعة نازل میشد **ومفسرین** در اصر دو توجیه کردند **احدهما** مراد از اصر میثاق وعهد باشد یعنی بار خدایا بر ما
تغلیظ میثاق وعهده مکن تا از عهده وعمل آن عاجز شویم وبران مواخذه میکنی چنانچه بپیشینیان بان تغلیظ ومواخذه کردی لقوله تعالی
واخذتم علی ذلکم اصری بمعنی عهدی ومیثاقی این قول جمعی است منهم مجاهد **و** عطا **و** قتاده **و** ضحاک **و** ربیع **و** مقاتل **و** سدی **و** کلبی **و** ابن جریج
**و** قفال است **ثانیهما** مراد از اصر شدة وثقل شریعت وکثرت اعمال با لازم مکن تا از ایشان عاجز ومستحق عقوبت شویم چون پنجاه صلوة ودفع ربع
مال زکوة وغیر آن این قول اکثر متاخرین است وهمین قول عثمان **و** عطاء خراسانی **و** مالک بن انس **و** ابی عبیده مع جماعتی دیگر از تابعین است
**قفال** گفته هرکه در سفر خامس توراة نظر کند میداند چه مواثیق وعهود غلیظه بر ایشان گرفته شده بود وبعهد مخالفت میکردند **لهذا** دفعة
ایشان را مواخذه نازل میشد حتی **در در منثور** عایشه رض از زن یهودیه نقل کرده که میگفت که عذاب قبر یهود بر عدم استبراء از بول
مقرر گردید **و** نیز **منقول** است از توریة یهود که اگر قطره بول بجامه یا ببدن ایشان میرسید نمیبریدند آنجای جامه نبود **و** بجای بعض ایشان
در تخصیص مکان تنها با ظروف والبسه تنها ناطهر داشت واگر بجامه جنب شخصی بالباسی میرسید مقراض میشد تا وقتیکه بحمام غسل

بعض احکام شریعت
یهود



نمیکردو **و** زنیکه می زائیده تا چهل روز نجس وحکم عام در ترک معاشرت ومباشرت با او بود **و** در شب وروز پنجاه نماز وربع مال برکوة دادن واجب
بر ایشان بود وغنیمت بر ایشان نیز حرام بود وامثال آن بسیار است **پس** محض بترک امری یا بفعل منهی دفعة وجوه شان تغیر ومسخ **و**
خسف وبلاها وعذابهای دیگر دفعة گرفتار میشدند **و** ببرکت نبی الرحمة از چنین اثقال واز تعجیل عذاب بر این امت مرحومه خداوند رحیم
بفضل وکرم خود گذر کرد وبشیر بآن ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم یعنی وضع کردیم وترک نمودیم ازین امت اثقال اعمال
واغلال افعال که ثابت بودند بر ایشان **ولقوله ع** بعثت بالحنیفة السهلة السمحة **و** قال علیه السلام رفع عن امتی المسخ والخسف
والغرق یعنی من بدین سهل وآسان آمده ام وبرداشته شد از امت من مسخ شدن وتغیر وتبدل وغرق شدن وتعجیل عذاب در دنیا **و**
**حق سبحانه تعالی** در آیه وما کان الله معذبهم وانت فیهم وعده آن بایشان داده یعنی خدا تعجیل تعذیب ایشان در دنیا نیست و
حال آنکه تو نبی ایشان در ایشان میباشی یعنی خدا مواخذه ومعاقب ایشان در دنیا بوجود تو نیست **تنبیه** خدای صادق القول آنچه بایشان
است وعده داده والحمد لله نافذ وجاری وساری الی آخر سیزده صد سال است ومن بعد هم تا قیامت همین وعده جاری وباقی است **پس**
این اعظم برهان بر صدق نبوت محمد است زیرا که آنچه وعده داده آن خبر مطابق مخبر بظهور آمد **پس** مخبر به صادق وواقعی **پس** نبی بر حق آمد
**اشکال** وما کان الله معذبهم وانت فیهم گویا مشروط است بآنکه تا وقتی که تو در ایشان موجود وزنده باشی است تو محفوظ از مسخ
وخسف وتغیر وتبدل وغرق ونزول عذاب است **اما** بر نجات ومحفوظ بودن ایشان بعد موت آنحضرت نیست **جواب** در صواعق محرقه در
ذیل این آیه از این اشکال داده بقوله صلعم اشار الی وجود ذلک المعنی فی اهل بیته وانهم امان لاهل الارض کما کان هو صلی الله علیه
امانا لهم وفی ذلک احادیث کثیرة یاتی بعضها یعنی پیغمبر صلی الله علیه از این معنی اشاره کرده که در اهل بیت طاهرین او آن معنی موجود است
بدلیل انفسنا وانفسکم نفس رسول الله بجای رسول الله اند **لهذا** فرمود که بتحقیق اهل بیت من امان ونجات برای اهل زمین اند
چنانچه خود آنحضرت امان اهل زمین بودند ودرین معنی احادیث بسیار اند که بعض آنها ذکر خواهند شد **و** **بعد آن** گفته ومنها النجوم
امان لاهل السماء واهل بیتی امان لامتی اخرجه جماعة یعنی از جمله آن احادیث اینست که پیغمبر ص فرمود ستارگان امان ونجات اند
مر اهل آسمان را واهل بیت من امان ونجات برای امت من اند از غرق وخرق ومسخ وخسف ونزول عذاب تا قیامت زیرا که بموجب آیه ابناءنا
وانفسنا اولاد ومنبتی ونفس رسول بجای رسول اند یک حکم دارند الا در اطلاق اسم نبوة فقط بر ایشان **و** **باز گفته** اهل بیتی امان لاهل
الارض فاذا هلک اهل بیتی رضی الله عنهم جاء اهل الارض من الآیات کانوا یوعدون یعنی پیغمبر ص فرمود اهل بیت طاهرین من امان ونجات
برای اهل زمین اند **پس** وقتیکه فوت شوند اهل بیت من بیاید خدا از ایشان امان ونجات او میباید اهل زمین را آیاتیکه بآن موعود گردیده بودند پیشینیان
**و** **بعد آن گفته** وفی اخری لاحمد فاذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء واذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض یعنی احمد حنبل روایت
کرده که پیغمبر ص فرمود اهل بیت من امان برای اهل ارض اند چنانچه ستارگان امان اهل آسمان اند **پس** وقتیکه نجوم رفتند اهل آسمان میروند ووقتیکه
اهل بیت عصمت وطهارت از دنیا بالکل رفتند اهل زمین هم بعالم فنا بعذاب میروند **بعد آن گفته** وفی روایة صححها الحاکم النجوم امان
لاهل الارض من الغرق واهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فاذا خالفها قبیلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس
**در مرویه** صحیحه حاکم است که ستارگان امان برای اهل زمین از غرق اند واهل بیت من امان برای امت من از ضلالت اختلاف اند **پس**
وقتیکه مخالفت آل من کنند قبیله از عرب یعنی جمعی از اصحاب وتابعین وغیر ایشان **پس** متمسک باغیار ایشان در خلافت ودر اخذ احکام شوند
**پس** مختلف المذاهب گردیده آن گروه قوم وفوج ابلیس میشوند ومیگردد یعنی مرتد وکفار بترک اهل بیت میشوند تدبر کن چه کلام است **بعد آن**
**گفته** وجاء من طرق عدیده یقوی بعضها بعضا انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی وفی روایة مسلم ومن تخلف

احادیث اهل بیتی امان
لاهل الارض بطرق صحیحه

عنها غرق وفي رواية هلك يعني در احاديث ديگر باسانيد متعدده يعني متواتره كه بعض انها بعض ديگر تقويت اسناد ميكنند كه پيغمبر فرمود
جز اين نيست كه مثال اهل بيت من در شما امت تا قيامت چون مثال كشتي نوح است هركه سوار اين كشتي آل محمد شده نجات از طوفان خلاف
وضلالت يافته ودر روايت **صحيح مسلم** است وهركه تخلف از سفينه اهل بيت عصمت نمود در درياي گمراهي غرق وهلاك است

**بعد از آن گفته** وانما اهل بيتي فيكم مثل باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له وفي رواية غفر الذنوب انتهى كلام ابن
الحجر يعني پيغمبر فرمود جز اين نيست كه اهل بيت من در شما امت مثل باب حطه كه باب توبه در بني اسرائيل بود هركه درين باب حطه اهل بيت من
داخل شد مغفور در دنيا وآخرت است وتمام گناهان او آمرزيده شدند **تنبيه** در اينجا حق را دانستي وصريح آورده كه هر گاه قبيله عرب يعني
بني تيمي وعدوي وعثماني **و** اموي وعباسي هر گاه مخالفت ايشان گردند فوج ابليس شدند وآن قوم ملعون گرديد **ايراد** اگر گفته شود كه مراد
در اينجا خاص اهل بيت عصمت اند **يا** عام بني علوي وفاطمي **واگر** خاص ائمه هدى باشند **پس** يازده نفر ايشان منقرض شدند **پس** تا قيامت
بعد امام حسن عسكري بن علي النقي است مصون ومحفوظ نماند وحال آنكه بقدر اخبار صحيحه كثيره مقتضي بقاء ايشان تا قيامت است واز ائمه هدى موجود باقي
كسي نيست **واگر** عام بني فاطمه وعلي مراد اند **پس** خود ايشان نيز غير مطهر وغير معصوم عصاة وفساق مغضوب ومعتوب الهي قابل مسخ وخسف
ونزول عذاب سماوي بعضه ور معاصي اند نبايد ايشان مراد باشند **پس** اشكال اول بعد امام حادي عشر بر حال خود باقي ماند **جواب** في الواقع ازين
آيه وما كان معذبهم واحاديث متكاثره عامه قطع نظر از خاصه مراد اهل بيت عصمت وطهارت اند كه در جميع احوال حكم نبي بجاي نبي معصوم و
مطهر باشند وعصاة وفساق سادات بقطع ويقين مراد نيستند زيرا كه خود ايشان مستحق عقوبت وعقاب بمعاصي ومناهي اند **پس** ايشان ائمه
اثني عشر بالضرورت اند **مذكوره** هر گاه اين مبين گرديد **پس** در اينجا باين آيه واحاديث صحيحه **وخبر متواتر** اني تارك فيكم الثقلين
ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي ابدا كتاب الله وعترتي ولن يتفرقا حتى يردا علي الحوض واجب وثابت گرديد كه در هر زمان وعصر الى
القيامت با قرآن واهل بيت يكي از ائمه معصومين موجود باشد تا هرج ومرج وضلالت امت ونزول عذاب بر ايشان لازم نيايد **و امام** دوازدهم ايشان محمد بن
الحسن مهدي هادي با آخر الزمان الى القيامت از زمان پدر خود متولد شده خود از انظار بشر بجهت مصلحتي غايب ومستور چون **عيسى** در آسمان **و** خضر در زمين
چنانچه از اشقياهم دجال بطال بكتوم الانظار ميباشد ووعده حتمي وقطعي است كه قرآن واهل بيت در دنيا هرگز جدا نميشوند تا در ورود ايشان بر كوثر
**اما اثبات** وجود او الى بقاء التكليف امكان است بسياري زنده اند ودر بقاء مهدي چه استبعاد است وحال آنكه او حجة الله امان زمين **و** حجة فاطمه
از جانب عامه وخاصه ثابت است **پس** ايمانش وتصديق باو واجب است والا انكار معجزات قرآني وصحاح احاديث لازم مي آيد ومنكر ومكذب آن كافر است
بالاتفاق است **سوال** خداوند حليم عادل وارحم واكرم بود چه علت وسبب است كه بيهود تغليظ وتشديد تكاليف واحكام باغلظ مواثيق واشد
عهود مقرر نموده وباين امت اخف تكاليف واسهل احكام واعمال تعيين نمود وحال آنكه همه اولاد يك آدم بودند بسيد ومالك تسويه عبيد واولاد وخدم
در افعال واحكام عند العقل لازم است **جواب** چونكه تفاوت اشخاص بحسب امزجه واجسام وقوى وطاقت بديهي است عيان را حاجت بيان نيست
**پس** تسويه در افعال واعمال عبيد مع تفاوتهم في القوة والاحوال قبيح است **لهذا** تفاوت تكليف بين الاشخاص المختلفة عند العقل واجب
است **لهذا** مختلف الاحكام امور گرديدند **تنبيه** هر گاه اين ذكر شد **پس جواب** ان زد جبريه انكه فعل او هيچ غرض وعلة نيست يفعل
ما يشاء ويحكم ما يريد لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون **اما جواب عدليه** چونكه افعال حكيم تعالى معلل باغراض صحيحه نافعه عايد الى الخلق ومنوط
بمصالح اند لازم وواجب نيست كه علل واسباب با مبرهن باشند عموما **بل** كافيست كه او تعالى حكيم وافعالش مشتمل بصلاح واصلاح اند **پس** جايز است
كه تغليظ تكليف بيهود مصلحت بود ودر اين امت مصلحت نبوده **بل** موجب فساد وافساد بود **لهذا** تغير بتخفيف از غلظ يافت چه بسبب نسبت كسي مصلحت
مي باشد ونسبت شخصي ديگر همان وزن وثقل مفسد ومضر بغير ميباشد چنانچه طبيب دواي وغذاي كسي خاصيه وكسي ديگر مثل آن قليل يا غير آن



ميدهد مع اتحاد المرض والجسم ولكن بتفاوة امزجه والاحوال **جواب ثاني** چونكه غلظة وشدة وحدة وجهالة وقساوة ودناءة همت در
طبايع يهود معلوم وبخلاف اين است كه بالنسبة ايشان ضعيف القوى والجثة وزكي الطبع كريم الخلق ولطيف المزاج عالي همت سليم الفهم
بودند **لهذا** حكمت ومصلحت مقتضي گرديد كه بيهود تغليظ وتشديد احكام وتكاليف وباين امت تخفيف احكام وشريعت باتم شد والله اعلم

**قوله تعالى رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ** ﴿۱۰﴾ **ترجمه**

يعني دعاي سوم است كه اي پروردگار را حمل مكن بر ما چه تحميل تفعيل بمعني وضع بر ديگر براي معني مبالغه است كه بثقيل بار حامل برخاسته و
حركت كرده نميتواند مجازا بمعني آنكه بار اعمال وافعال ثقيله را زياده بر ما ميند از وحمل مكن بر ما بار چيزي كه طاقت تحمل وبرداشتن آن نداريم
ما در گذراز ما تحميل وتقرير وتعيين آن وبيامرز ما را گناهان ما را ورحم كن بما ومهرباني باش تو مولي وآقاي وولي امور وخلعت هاي **پس**
ياري ده ما را برگروه كفر كنندگان **ودر تفسيرش** چند بحث اند **بحث اول** آيا عام **يا** خاص **يا** كلي **يا** مدني علويست **يا**
سفلي ذران خلاف است وآن بالا است فمورا بتدا الايحلف استد ذكر شد **اما** تحميل تفعيل بمعني بار كردن بر گردن وبر پشت غير باشد از حمل
يحمل حملا وحملت الشيء على ظهري ميگويند **و** حمل بكسر اول باري كه بر سر يا بر پشت باشد **و** از اينجا حمل بفتح اول وسكون ميم جنين در شكم
حامل زن آبستن راميگويند زيرا كه بار ولد در شكم با پشت خود برداشته **و** حمل تحريك بمعني بره وجمع او حملان **و** اول برج دوازده كانه
سماوي باشد **و** تحمل واحتمال بمعني واحد برداشتن وبرداري نيز باشد وتحملت الشيء بمعني برداشتن مع تكلف باشد **و** احتمال نيز احد
وجوه وشقوق معاني كلام باشد **اما** طاقت وقدرت وقوة بيك معني توانائي باشد **در كبير** گفته طاقت اسم از اطاقت چون طاعت
از اطاعت وجابت از اجابت بموضع مصدر باشند وطوقني الله اداء حقك بمعني قواني على اداءه باشد **و اصل** باب از وسع است وطاق
آنچه منعطف از ابنيه براي وضع شي باشد جمعش طاقات وطيقان است **بحث ثاني** ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به **نزد جمعي**
ربنا كلمه تعطف باشد شروع در مسئلت بآن كرد يعني پروردگارا ميند از بر ما آنچه طاقت وقوة تحمل آن نداريم از عذاب عاجل ومواخذه آجل چنانكه
عليل ميگويد لا طاقة لي على الصلوة القائمة **نزد جمعي** اين دعا بصورت تعبد است اگرچه في الواقع چنان نيست چون امر رب احكم
بالحق **و** چون قول ابراهيم لا تخزني يوم يبعثون وچون لئن اشركت ليحبطن عملك معلوم است كه خدا حكم بحق ميكند **پس** اينان نيز حمل
كردند آنچه لا يطاق است چيست **نزد** بعضي مطلق اعمال كثيره زايده است چه صحابه وقتيكه تكاليف سلف را از كتب ايشان ديدند
نسبت بطاقت خود اشق وازيد ديدند عرض كردند خدايا مثل انها اعمال شاقه زايده بر طاقت ما باشند بر ما تحميل مكن **نزد بعضي** حديث النفس و
وسوسه باشد **نزد بعضي** وهمين محكي از مكحول است كه لا طاقت غلمت است وغلمت شدت شهوت باشد **نزد** ابراهيم حسب مراد امت
**نزد** محمد بن عبد الوهاب عشق مراد است **نزد** ابن جريج مسخ قردات وخنازير مراد است **بغوي** نقل كرده شماتت اعداء مراد است
**نزد** بعضي فرقه قطعيه مراد است **نزد** بعضي مطابقه ظاهر اعمال با باطن در همه احوال محال است واليشان معذرت از مواخذه آن
ميكنند **نزد زمخشري وبيضاوي وصاحب مباني** مراد بلايا وعقوبات نازله است **در** بيضاوي لغة يا تكاليفيكه بآن
طاقة البشريه باقي نميماند ثم الله اعلم **اشكال** مرور تكرار ولا تحمل علينا اصرا ودر ولا تحملنا ما لا طاقة لنا چيست **جواب** نزد جبريه از اول مراد

تکالیف شاقه چنانچه بر سلف بود باشد نزد علما از نانی نفی عقوبات نازله و تکالیفکه طاقت بشری بآن فانی و زایل گردد لهذا
تخفیف در صلوة و صیام بسفر این امت را لاحق گردید و مانند آنکه در حال عطب و قحط اجازت اکل جیفه داده شد و امثال آن
شرعیات بسیار اند تکرار بلا فایده لازم نمی آید جواب جبریه تکلیف مالایطاق هرگاه بعقل و نقل باطل گردید لیس تاویل لاطاقة لنا
واجب است اول انه بحسب مذاق و استعمال خود لا طاقة لنا گفتند و مراد از ان لا طاقتیم لما اشق و اثقل باشد نه محال و ممتنع چنانکه میگو
لا استطیع ان انظر الی فلان فراد مستثقل است شاعر گفته انک ان کلفتنی مالم اطق ساءک ماسرک منی من خلق در
حدیث نبوی معمول همه فقها است قال النبی صلی الله علیه و آله للمملوک طعامه و کسوته و لایکلف من العمل مالا یطیق یعنی غلام و کنیز را طعام و کسوة
بدهند لکن تکلیف مالایطاق یعنی شاق بآن نکنند قال تعالی الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا یعنی تو شاق میشود ثبات با من بر صبر
و معلوم است که طاقة ثبات بر کلام خضر داشت جواب ثانی از معتزله آنکه غرض از سوال شان آنکه با بیشان تکلیف بما لا قدرة لهم نکند
این مسئلم نیست که لایطاق در اصل مجوز بود و الا ورد با حکم بالحق لازم می آید که خدا باطل حکم میکرد و برو حکم باطل جایز بود جواب حکم جواب
بحث ثالث مولی معانی بسیار در لغت دارد منجمله آن ولی امر و رب و ناصر و منعم و منعم علیه و محب و ناصر و غیر ذلک انشاء الله تعالی در
آیه انما ولیکم الله بتفصیل می آید بحث رابع واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکفرین این دعا را
عطف بر ماقبل است یعنی پروردگارا محو گناهان ما کن و درگذر از ان و بپوشان گناهان ما را با مرزش و رحم کن ما و در هر دو حال یعنی حال طاعت و
بعد معصیت در دنیا و آخرت تو ای آقای ما یا متولی همه امور یا یاری دهنده ما لیس یاری ده ما را بر گروه کفار و مشرکان سوال چرا در اینجا ذکر ربنا
نکرد و حال آنکه مقام مقتضی ندا است جواب چونکه دعا ماقبل ابتدای بود در انجا نداد را نداء بود لیس وقتیکه بنده در تضرع و تذلل و ابتهال و التماس
باشد لیس قرب او نزد آقای متعال بزیاده تر میشود لیس در ابتدا بنهایت بعید بود ندس بعد ابتدا هر درجه بدرجه قرب پیدا کرد و ندو هرگاه بنهایت
قرب رسید ندحاجت مواصلت نماند لهذا در آخر بتلفظ ندا ورده اشکال این الفاظ سه گانه قریب المعاد و متحد المال اند چه هرگاه
ذکر عفو نمود حاجت واغفر وارحم نماند یا اگر ارحم گفت عفو و غفران لازم او بود جواب اول هر لفظی از این الفاظ ثلاثه متضمن اسمی از
اسماء الحسنی است خدا امر فرموده فله الاسماء الحسنی فادعوه بها لهذا این الفاظ ذکر گردیدند جواب ثانی هر لفظی از ین متضمن معنی خاصی است چون فاعف غرض
از ان محو معصیت در دنیا واغفر ستر او در عالم اعلی و آخرة است تا مفتضح نشود چه بسا میشود که بعد اظهار جرایم عفو میشود وارحم طلب
مهربانی در دنیا و آخرت است چه در روز قیامت هولهای شدیده ظاهر میشوند و آن اهوال هر یکی از زنگ و به شامل میشود لیس طلب
رحم در هر حال کرده اند ثم الله اعلم در خبر هرویه خاصه و عامه است که در مقام قاب قوسین پیغمبر صلی الله علیه و آله این دعا کرد غفرانک ربنا والیک
المصیر خدا فرمود آمرزیدم شما را لیس محمد صلی الله علیه و آله عرض نمود که لا تؤاخذنا ان نسینا فرمود مواخذه نمیکنم شما را لیس پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض نمود
ولا تحمل علینا اصرا خدا فرمود که بشما تشدید امر نمیکنم لیس آنحضرت صلی الله علیه و آله عرض نمود ولا تحملنا مالا طاقة لنا به خدا فرمود شما را حمل بر آن نمیکنم
لیس پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض نمود واعف عنا واغفر لنا وارحمنا حق تعالی فرمود عفو کردم شما را و بخشیدم شما را و رحم کردم شما را و یاری میدهم شما را بر
قوم مشرکین و کفار لهذا اکثار در قرات این دو آیه مستحب موکد است خاصه و عامه از بشیر بن نعمان روایت کردند قال
النبی صلی الله علیه و آله ان الله تعالی کتب کتابا قبل ان یخلق السموت والارض بالفی عام فانزل منه آیتین ختم بهما سورة البقرة فلا
یقران فی دار ثلث لیال فیقرب بها الشیطان پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بتحقیق خدا نوشت کتابی را پیش از آفرینش آسمانها و زمین دو هزار سال لیس
فرو فرستاد از ان دو آیه را لیس خوانده نمیشوند در خانه سه شب مگر آنکه شیطان قریب آنخانه نمیشود در خبر دیگر است که انزل الله آیتین
من کنوز الجنة کتبهما الرحمان بیده قبل ان یخلق الخلق بالفی سنة من قرئهما بعد العشاء الاخرة اجزءتاه عن قیام اللیل یعنی خدا

دوایه



دو آیه از خزاین جنت فرستاد نوشته بود آنها را خدای رحمان بدست خود پیش از انکه بیافریند خلایق را دو هزار سال هر که آنها را بعد عشاء
آخرت بخواند کفایت میکند آن خواندن از قیام شب در حدیث است من قرء الاثنین من آخر سورة البقرة کفتاه یعنی هر که این آیه
از آخر سورة البقرة بخواند کفایت میکند جمیع دنیا و آخرت او را و در بعض روایات آمده که سرور عالم و آدم صلعم هرگاه این دعا را
تمام کرد ملایکه همه آمین گفتند لیس این اثم ابو القاسم هم ملتمس بارگاه جناب اله بهین فقرات است تا این فقیر را نیز در همین زمره داعیان مومنین
داخل و شامل سازد و علم را خالص مخلص برای وجه خود همیشه بگرداند از ریا و سمعه حفظ دارد خصوص این تفسیر شریف لوامع را مقبول درگاه
خود گرداند فان اصبت فبتوفیقک وان اخطات فلا تواخذنی بفضلک و کرمک و قونی واعنی علی تمام بقیته
بلطفک وانعامک والهمنی التطبیق وعلمنی التفسیر والتاویل والتوثیق برحمتک وافتح لی سبیل علم کتابک انک انت
مولایی وانصرنی علی القوم الکفرین حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر تمام شد سورهٔ مبارکهٔ بقره

## سورة آل عمران مدنی وهی مایتان آیة

سورة آل عمران در آن چند بحث اند بحث اول آیات آن دویست آیه است الا یک آیه نزد شامی و دو صد آیه نزد باقیان و
خلاف در هفت آیه است نزد کوفی الم یک آیه والانجیل آیه ثانیه وانزل الفرقان را نمی شمرد و نزد بصری و رسولا
الی بنی اسرائیل آیه است و شامی ترک کرد و آیه نشمرد التوریة والانجیل را و مقام ابراهیم نزد او و ابو جعفر آیه است نزد ابو جعفر
مما تحبون آیه نیست و نزد اهل حجاز حتی تنفقوا مما تحبون یک آیت است بحث ثانی رکوعات آن بیست است
در الجنان فرمود کلماتش سه هزار و چهار صد است اما حروفش چهارده هزار بالعدد و بیست و پنج حرف است در کشاف
نقل کرده حروفها ۱۵۲۲۶ و کلماتها ۳۲۸۵ و نیشاپوری در غرائب التنزیل فرمود حروفها ۳۴۲۴ و کلماتها ۵۴۸۸ است حقیر
بمقصود شان نفهمیدم بحث ثالث سورة آیا مدنی است کلا یا بعض آیاتش مکی اند مشهور اول است و همین قول ابن عباس و قتاده و
مجاهد و علی ما حکی بعض الاعلام متفق علیه جمیع مفسران است الا در اتقان بعض آیاتش را مکی نقل کرده بحلبی خود نزولش می آید در
در منثور و در فضایل القرآن ضریس و نحاس در ناسخ و بیهقی در دلایل از ابن عباس نقل کردند نزلت سورة
آل عمران بالمدینة یعنی سوره آل عمران در مدینه نازل گردیده بحث رابع تسمیه سور قرآنی بالاضافت است چون سورة البقره و سورة
آل عمران و سورة النساء و غیر اینها اشکال تخصیص سوره بیک چیز چرا باشد و حال آنکه در آن اشیاء دیگر اند لیس بر ان اسناد بچیز دیگر
میتواند شد یا نه و ثانی ترجیح بلا مرجح باشد بل قضایا و احکام دیگر اکثر از ان میباشد که با آن اسناد و اضافت کردند و بر اول خصوصیت
و فایده آن ظاهر نگردیده جواب آنچه مشهور بین المفسرین است اینست که تسمیه هر سوره بالاضافت بشئ خاصه است نه بشئ دیگر از غیر آن
چه سوره در اصل مستقلا در ان نازل گردیده اگرچه او آیه واحده باشد و اشیاء دیگر در آن مذکور بالتبع اند اما تسمیه انها منصوص من الله یا من الرسول
است یا من الناس است مشهور تخصیص است و در حین نزول آیتی از سورتیکه نازل میشد جبرئیل میگفت این آیه را در فلان سوره در فلان جا
بنویسید چنانچه در آخر آیه ربا ثم توفی کل نفس را دیدی که جبرئیل پیغمبر صلی الله علیه و آله را عرض نمود که این آیه را بر راس دویست و هشتاد آیه از سوره بقره ثبت و ضبط
کن ثم الله اعلم بحث خامس ثواب تلاوت در ثواب الاعمال قرآن ناطق حضرت صادق علیه السلام فرمود من قرء سورة البقرة
وآل عمران جاء یوم القیمة یظلانه علی راسه مثل الغمامتین او مثل الغیابتین یعنی المظلتین یعنی هر که سورة البقرة و آل عمران را بخواند

می آید در روز قیامت آن هر دو سوره کسایه می افگنند بر سر او مثل دو لخته ابر **یا** مثل دو تا به ان سایه وار باشند **در الجنان و مجمع و منا** سفیر هما نیز و ادر **و در تفاسیر عامه** نیز مرویست قال صلعم تعلموا سورة البقرة و آل عمران فانهما الزهراوان یظلان صاحبهما یوم القیمة کانهما غمامتان او غیابتان او فرقان من طیر صواف یعنی پیغمبر ص فرمود بیاموزید سوره بقره و آل عمران را چه آنها دو ستاره درخشنده اند سایه می افگنند بر صاحب خود در قیامت چون دو قطعه ابر یا چون دو تا به ان **یا** چون دو فرقه جانوران پر پهن بال کشیده سایه افگن **در الجنان و مجمع** مرویست قال صلعم من قرء سورة آل عمران اعطی بکل آیة منها امانا علی جسر جهنم یعنی پیغمبر ص فرمود هر که تلاوت کند سوره آل عمران را داده میشود او را بهر آیتی امان برات نجات و امن بر جسر جهنم **در الجنان و مجمع و در در منثور** نیز از ابن عباس مرویست قال ص من قرء سورة آل عمران یوم الجمعة صلی الله علیه و ملائکته حتی تجب الشمس یعنی پیغمبر ص فرمود هر که سوره آل عمران را روز جمعه تلاوت کند صلوات میفرستند بر او خدا و ملائکه او تا آنکه آفتاب غروب کند **در الجنان** است هر که در شب آدینه سوره آل عمران را تلاوت کند فردای قیامت او را در بیابد همچون برق بر صراط بگذرد

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمٓ ۝ اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ ۝ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَاَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ ۝ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ ۝ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِاٰيٰتِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ ۝ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ ذُو انْتِقَامٍ ۝ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْفٰى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَآءِ ۝

**ترجمه** الٓمٓ مفتاح سوره است خدا ذات واجبه مستجمع جمیع صفات کمال و جلال مستحق الوهیت و سزاوار عبادت است نیست هیچ معبودی مستحق الوهیت و عبادت مگر او یعنی ذات خاص واجب بقا قطع نظر از صفات خدای زنده که حیات هر زنده با یجاد او ست قایم بذات خود بی زوال بر پا دارنده غیر خود را فرو فرستاد او تعالی بر تو قرآن را براستی و بحق و درستی در حالیکه تصدیق کننده و مطابقت دهنده است او با آنچه پیش از او از اصول دین چون توحید و نبوت انبیا و معاد باشد و فرو فرستاد کتاب توریة و انجیل را پیش از قرآن هدایت راه نماینده مر آدمیان را یعنی بنی اسرائیل و نصاری و فرو فرستاد فرق کننده را چون چون صحایف دیگر و زبور یا خود قرآن را که موجب تمیز بین الحق و الباطل است بتحقیق آنانکه کفر کردند بآیات خدا که منزل الهی بودند و آن کتابهای آسمانی خصوص قرآن باشد یعنی بموجب ما انزل الله رفتار نکردند **بل** تحریف و تبدیل و انکار بآن نمودند مر ایشان راست عذاب سخت و خدا غالب لا یمنع و قادر لا یمنع بر عذاب کفار صاحب و خداوند عقاب و غضب بر ایشان است بدرستیکه خدای را پوشیده و مخفی و مستور نیست بر او چیزی از کائنات در زمین و در آسمان زیرا که او تعالی مجرد محض محیط باشیا علم او ست **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در بیان فرمودن تا ذو انتقام پنج آیت اند بلا خلاف نزد کوفی الٓمٓ آیه است و غیر ایشان بالعکس شمرده‌اند **بحث ثانی** عزیز ذو انتقام الفرقان چهار را ترک کرد در نزول این دو قول است





**قول اول** منقول از مقاتل بن سلیمان است که اول این سوره در یهود است و آن در اول سوره ذکر شد که ابو یاسر بن اخطب مع جماعت خود نزد رسول خدا رسیده گفتند الف یکی و لام سی و میم چهل است **پس** اجل امت تو قلیل است الخ **و بمجمع بخاری** در تبار تفسیر ابن جریر و سیوطی از ابن عباس نقل کردند **قول ثانی** اکثر مفسرین مثل طبرسی **و** شیخ التبیان **و** صاحب تبیان مع تبعه ایشان از اصحاب ما رح و از عامه بغوی و نیشاپوری **و** فخر رازی مع جمعی کثیر از کلبی و محمد بن اسحاق **و** ربیع بن انس روایت کردند که ابتدا این سوره تا آخر آیه مباهله در نصاری نجران نازل گردید **و بروایت مجمع** از اوایل سوره تا قریب هشتاد آیه در نصاری نجران نازل گردیده و ایشان شصت سوار بودند بمدینه آمده و چهارده از اشراف و اکابر بودند و سه آدمی از این اربعه عشر **یکی** از ایشان امیر ایشان اسمش عبد المسیح بود بغیر رای او امری نمیشد **دوم** سید و ذو رای و کارگذار بود که بغیر مشاوره و رای گرفتن از او کاری اصلا نمیکردند **و** اسمش ایهم بود **سوم** اسقف و صاحب مدارس و علوم اعلم عصر و مقتدای اهل زمان خود همه بود **لهذا** ملوک روم برای او کنائس و معابد در اکثر بلاد خود بنا کرده بود و مال و دولت از همه نصاری نزد او می آید و معزز میداشتند برای اعلمیت و دارا ... **و** اسمش ابو حارثه بن علقمه احد بنی بکر بن وائل بود و این برادری همراه داشت اسمش **بروایت کبیر** کرز بن علقمه بود و او بالاغ ابو حارثه تعست الابعد گفت مرادش از این نفر بن حضرت بود **پس** حارثه در جواب گفت تعست آنگه کرز گفت چرا **پس** ای حارثه گفت والله این شخص همان نبی است که ما انتظار او داشتیم کرز گفت **پس** چه چیز ترا منع از ایمان باو میکند حارثه گفت که عطا ملوک و وصول اموال کثیره و اگر او را ایمان بیاریم تمام ضبط و قطع میشود **پس** در قلب برادرش این جای گرفت تا آنکه آخر اسلام آورد و از برادر خود همیشه این سخن را یاد میکرد **پس** این جماعت همه ذی اموال بودند و البسه مزین ذی جمال پوشیده در مسجد رسول ص داخل و مشغول نماز خود بسوی شرق شدند پیغمبر ص صحابه را مانع شد از تعرض ایشان **پس** از آن در مذاکره با رسول الله بودند که رسول خدا ایشان را دعوت باسلام کرد و ایشان گفتند ما اسلام داریم پیغمبر ص فرمود غلط و دروغ میگوئید چگونه اسلام دارید معتقد بالهیت و ابنیت عیسی دارید و شما را و لدیت عیسی و عبادت صلیب و اکل لحم خنزیر و حصول مال دنیا و عطایای امرا مانع از قبول اسلام است **پس** ایشان گفتند کیست پدر عیسی و چگونه بلا پدر پسر متولد میشود آیه آمد مثل عیسی در ولادت چون آدم است که او را از خاک آفریده پدر و مادر هم ندارد و پیغمبر ص فرمود **آیا** شما نمیگوئید که خدا حی قیوم است موت ندارد و عیسی موت و فنا دارد همه نصاری گفتند آری **پس** پیغمبر فرمود **آیا** شما نمیگوئید که ولدی نمیباشد مگر شبیه پدر همه گفتند آری **پس** پیغمبر فرمود **آیا** نمیگوئید که خدا قیم علی کل شیء است و آن را ایجاد میکند و حفظ مینماید و رزق او میدهد **پس آیا** عیسی مالک و قادر بر این همه است همه گفتند نه **پس** پیغمبر فرمود **آیا** شما نمیدانید که بر خدا هیچ شیء مخفی و مستور نیست نه در زمین و آسمانها **آیا** عیسی همه آنها را میداند بغیر اعلام و تعلیم همه گفتند نه **پس** پیغمبر ص فرمود که پروردگار ما تصویر در ارحام میسازد و عیسی را در رحم مادر صورتش را نسبت بطوریکه خواست **آیا** میدانید این را همه گفتند آری **پس** پیغمبر فرمود **آیا** میدانید که پروردگار ما اکل و شرب و جماع و حدث و اجزا ندارد و عیسی را مریم حمل گرفت چون حمل گرفتن زنان و وضع کرد او را چون وضع کردن زنان و عیسی غذا میخورد و شیر از پستان می مکید چون خوردن و مکیدن صبیان و بعد آن آب و طعام میخورد و بول و غایط میکرد مانند دیگران همه گفتند آری میدانیم **پس** پیغمبر فرمود **پس** چگونه او خدا یا ولد واجب تعالی باشد چه او تعالی واجب قدیم بلا این صفات **و** عیسی حادث و فانی متصف باین صفات است **و در حدیث حضرت امام در احتجاج** زاید این است که پیغمبر ص فرمود بنا بر زعم شما لازم می آید که خدای قدیم واجب حادث گردد بحدوث این ولد حادث **یا** لازم می آید قدم ولد حادث که عیسی باشد بوجود والد قدیم **پس** این محال چگونه ما بر جایز باشد **پس** نصاری مبهوت شدند و دو فرقه گردیدند **یکی** انکار محض از ولدیت عیسی کرد **دیگر** گفت که ما نمیگوئیم ولد صلبی او باشد **بل** بجهت کرامت او بولدیت گرفت **پس** خدا او را پسر خواند تا شرافت او بر خلایق حاصل شود **پس** پیغمبر فرمود ابوة و بنوة از صفات حیوانات است بر واجب تعالی اطلاق آن نمیشود

بیان نزول و اوایل سوره آل عمران

بیان نزول این آیات سوره آل عمران

واگر چنین جایز نباشد لیس یا دم عمی و بنوح شیخی و با ابراهیم اخی گفتن از خدا تعالی جایز باشد و مرتبه عمومیت و شیخیت و اخوت اعظم از نبوت باشد با هم
عیسی را بالنسبة این الفاظ کرامتی نماند لیس نصاری حیران شده گفتند بر ما امر تو مشتبه شد ودر روایة نزول است که ایشان گفتند
که اما عیسی را روح الله و کلمة الله میگوئید لیس پیغمبر فرمود آری لیس نصاری گفتند لیس است مارا در حجه بر زعم خود با و لیس آیه فاما الذین
فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه الآیه نازل گردید و نصاری گفتند مارا اشتباه طاری گردید لیس پیغمبر صلعم فرمود بیائید مباهله با این کنیم تا صادق
از کاذب ممتاز شده کاذب مستاصل شود لیس نصاری گفتند مارا مهلتی ده تا در امر خود تاملی بکنیم بعد آن خواهیم آمد با تو لیس از ابتدا این سوره
تا هشتاد آیات مشتمل البیت و نبوت ورد و قدح ایشان نازل گردید بحث ثانی آیا میم الم ساکن است برای آنکه حروف مبنی بر سکون میباشد
لیس وقف بر آن لازم و از الله لا اله ابتدا با همزه مفتوحه چون قطعیه باشد یا الم الله با میم مفتوحه و فتحه او از الف الله است لیس میم را
با لام الله وصل نمودند و توقف بر میم جایز نباشد زیرا که الف وصلی و لام الله ساکن لیس برای التقای ساکنین فتحه دادند در قراء و نحات دو قول
است اول که بسکون میم و قطع همزه الله باشد مختار ابوجعفر و اعشی و برهمی از ابوبکر از عاصم است ثانی که بفتح میم و وصل بالام الله نمود
الف را در تلاوت بیندازند مختار باقی قراء و نحات است اشکال اگر حرف چون الف و لام و میم مبنی بر سکون چون واحد اثنان ثلثة باشد
لیس قاعده کلیه اذا حرک الساکن حرک بالکسر چرا اینجا کسره ندادند و فتح دادند جواب زجاج گفته در تلفظ الم میم مسبوق بالیا است و اگر کسره
در اینجا میدادند کانه توالی کسرتین یکی یا دیگر مع عاین کسره در قرب جمع شده اثقل میشد و فتحه اخف الحرکات است لهذا فتحه همزه الله با جهت
مجاورت بمیم دادند تا خفت در تلفظ و دلیل بر وصل همزه الله باشد ابو علی فارسی تعرض نموده چه در حیر و اجیر یا سابق بر را در اینجا توالی کسرتین
بود ثقل نیافت اشکال آیا الف و لام هر دو تعریفی اند یا فقط لام تعریفی است بنا بر اول چرا الف او در درج بیفتد لیس باید نقصان
در تعریف لازم می آید زیرا که در الرجل گویا الف و لام بمنزله شیء واحد باشد لیس با القاء نصف شیء شیء از حقیقیة و از معنویة افتاد چه الف تنها جزء لام
تنها بیفتد لیس در الرجل لام چگونه با دغام الف در را ساقط میشود و بنا بر ثانی لیس لام در واقع تعریفی است نه الف لیس ذکر الف و
لام التعریف غلط باشد جواب مذهب سیبویه است که ان حرف التعریف هی اللام الساکنة فقط اه یعنی تحقیق حرف تعریف بذاته لام ساکن
است و ابتدا بالسکون محال است لیس لابد در ابتدا اینش همزه وصلیه مفتوحه بفتحه خفیفه آوردند تا نطق بلام میسر شود و اگر بجای همزه
حرفی دیگر و توصل آن بنطق لام ساکن تعریف میسر شود لیس حذف همزه در اینصورت صورة و معنی و حقیقة و حکما جایز باشد لهذا نزد او
اسقاط همزه مطلقا جایز است اما نزد اکثر هر دو تعریفی اند لکن همزه فی الاصالة وصلی است و اگر ماقبل همزه را وصل بالام کردند همزه لفظا
افتاد و لکن معنا باقیست این قول اکثر قراء و مختار رازی است اشکال علی القولین لازم نمی آید اما ادغام الف در را الرجل نیست که اشکال
لازم آید بل ادغام لام ساکن در را است لیس الف و لام تعریف بر حال خود هر دو باقی اند ثم الله اعلم بحث ثالث الم رمزی از خدا
الی النبی است تا غیر او بر آن واقف نشود لهذا معنی مقطوعی من الله و الرسول و الائمه علیهم السلام وارد نیست لیس توجیهاتیکه در
رؤس سور بحسب حروف کرده مثلا با آنکه الف اشاره بالاء نعمیه و لام کنایه از لقاء کریم قدیم تعالی و میم بمحبت خدای عظیم لیس قس بر این قیاس
و تخمین عشرات وجوه از هر لفظ ظاهر اند چون الف الله و انا الاحد و انا الاکبر و احمد و لام چون جبرئیل و خلیل و جلیل و جمیل و لطیف
و میم چون انا المحمود لنا المعبود انا غیر مولود انا المجید و محمد و امثال آن بسیار اند لیس در انچه تکلیف تحقیق معانی آن نه شده و نصی
قاطع و بیانی ساطع نیامده و حکمی از احکام شرعیه هم بر آن منحصر و معطل نمانده تکلیف در آن عند العقل و صحیح النقل در کلام الله المجید الحمید الذی
لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه غیر جایز است والمخبر در بعض مرویات معصومین تاویل آن وارد شده چنانچه در معانی
الاخبار از حضرت صادق عم مرویست که مراد از الم آل عمران انا الله المجید است تنبیه بعضی در اینجا فرموده اگر صحیح شود اخبار احاد آ



محل قطع و یقین نیست معهذا در آن ایشان اغراض صحیحه دارند لیس تاویل آن بموردی وارد است و ترد بعضی ...
مطابق با دل عامه صادر شده اند باید از اصحاب با تفسیر کبیر موسوم بمفتاح الجنان فی حل رموز القرآن و صغیر مرغانی و از عامه متعدد و
تفاسیر اند خصوصا تفسیر اتقان بین ازینها باید ملاحظه کرده شوند تا تفصیل بیابی اشکال بنا بر این سرهای سوره قرآنی مهمل باشند زیرا که
معانی ندارند لیس الحجه بلا معنی باشند مثل چیز بی موضوع باشد و در کلام عرب دیده و شنیده نشده در کلام باری چگونه مهمل باشد جواب
این اشکال در اول سیاره الم ذلک الکتب گذشت که منجمله آن الفاظیکه با آن تهجی کرده میشود اینها اسماء اند و مسمیات اینها حروف مبسوطه
اند که با اینها ترکیب کلمات داده میشود چون صاد اسم صه و ضاد اسم ضه و قاف اسم قه و نون اسم نه و را اسم ره و میم اسم مه و ما در اینها
بصورة وقف ملحق گردید در اصل ص و ض و ق و ن و ر و م بودند و هرگاه علمیة و اسمیة آنها بالاتفاق ثابت گردید لیس موضوعیت
قطعی الثبوت و اهمال باطل گردید و غرض ما در اینجا آنست که از جانب صاحب وحی و شریعت مقصود اینها و نه بیانی شافی بصورت
قطعی رسیده و نه تکلیف با در تحقیق معانی آنها باشد لیس چرا متکلف باموری شویم که عند الله معذور نباشیم و در حدیث است
لا تتکلفوا بما لم یکلفکم الله فما لکم فیه عذر یعنی تکلف مکنید با نچه خدا شمارا تکلیف نداده لیس شمارا در آن عذری نباشد خلاصه آنکه
مهمل بلا معنی نیست الا آنکه از الفاظ متشابه المعانی است و معنی عینی آنرا بصورت قطع قرار نمیتوانیم داد و آنرا بغیر خدا و رسول و اهل بیت عصمت
او نمیدانند چه کانه معلوم است که بینه و بین النبی این هر حرفی رمزی از مطلبی میباشد چنانچه از کسی بصدیق خود گفته میگذارد که در حال کلام مر با
ع یا ص یا ح یا خ یا ق بسر ذکر میکنیم مراد مثلا رسول و عبد الله و صادق و حسین و خلیل و ق میباشد لیس احدی نمیتواند
بگوید که این احرف از مهملات اند ثم الله اعلم بحث رابع الله لا اله الا هو مبتدا و خبر الحی القیوم صفة او ست و در قراءت شاذه
الحی القیام است و همین مروی از حضرت نبوی صلعم و حضرت جعفر بن محمد الصادق و ابن مسعود و عمر خطاب و ابراهیم نخعی و اعمش و زید بن علی
ابن الحسین عم است بحث خامس الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خدای جامع جمیع صفات کمالیه و جلالیه است نیست لایق
الوهیت و سزاوار عبادت سوای او تعالی که اشاره بسوی عین حقیقت ذات مقدسه واجب تعالی است که معلوم خود واجب تعالی است زنده بذات خود
و زندگی هر ذی حیاتی با حیا او تعالی قایم بذات خود بر پا دارنده غیر خود است لیس این رد نصاری است یعنی خدائیکه با این صفت باشد چگونه
او را ولد و زوجه باشد در مجمع از ابن عباس مرویست که الحی القیوم اسم اعظم تعالی است و خوانده همین آصف بن برخیا صاحب سلیمان
عرش بلقیس را از شهر سبا نزد سلیمان قبل از چشم زدن برداشته آورد در حدیث دیگر از حضرت رسالت پناه مرویست که اسم اعظم
الهی در سه سوره است سورة بقره و آن الله لا اله الا هو الحی القیوم و در آل عمران الم الله لا اله الا هو الحی القیوم و در
سوره طه و عنت الوجوه للحی القیوم باشد باقی تفسیر و اجوبه اشکالات در دو مجلد اول و ثانی مکرر ذکر شد حاجت اعاده نیست اشکال
از لوازم و خواص اسم اعظم است که برای هر چیزی و غرضیکه بخوانند واجب الحصول و الاجابت فورا میباشد و نسبا اهل دعوات این اسما خصوص
اسم حی و قیوم و علی و عظیم خوانند و میخوانند نه اثری است و نه اجابتی و نه قضاء حاجتی و نه مرده زنده میشود لیس این چنین احادیث
مصنوعی محض اند یا در اینها اسم اعظم که با آن اجابت دعا و زنده شدن مرده واجب است فورا فی الاصالة نمی باشد جواب اجمالی آنکه اسم
اعظم تعالی باید عند الاکثر اسم ذاتی تعالی باشد که بغیر اعتبارات و لا اضافات اطلاق شود و آن بغیر لفظ هو و بغیر لفظ الله در نمیشود نه هم اسماء
الله نمیباشد چه بغیر این همه اسما اعتباری اند لیس یا اضافی اند یا سلبی یا اضافی و سلبی هر دو اند و عظمة اسم ذات اعظم و اکثر
از اسما او صافی و اضافی میباشد چه ذات اصل و صفت فرع تابع لازم او ست تنبیه هرگاه این واضح شد لیس بدانکه اسم
اعظم عینا بغیر انبیا و ائمه از جانب تعالی منصوص قطعی نشده تا این الزام عاید و حاصل شود دیگر آنکه اگر منصوص میشد هم بنص قطعی جلی با لیس

جواب اشکال الم آنکه الم معنی
سر سوره قرآنی قطعی
نباشد مهمل باشد

جواب اشکال الحی القیوم اسم
اعظم نیست چرا بخوانند
...

وجوب اجابت غیر موثر حقیقی تم عند المصلحت میباشد نه بغیر آن و انبیا وایمه عند اذنه تم دعا بان اسم سکنند لهذا واجب الاجابة میباشد
اما حصول احیاء اموات و اشکال آن از خوارق عادات بتاثیر آن مختص معصومین از ملایکه و انبیا وایمه هدی میباشد چه چنین امور من باب المعجزات
برای تصدیق نبوت و امامت و دعاوی ایشان واجب و لازم است تا از اغیار و ادیا ممتاز و سرافراز باشند و از امت این چنین ظهور کرامات و خوارق
خوارق عادات لبشریت جایز نیست زیرا که در ان تمیز و فرق از نبی و ولی معنی بوار غیر ایشان حاصل نمیشود لهذا مختص ایشان باشد اشکال
هیچ وجه عاید نمیشود ثم الله اعلم **بحث سادس** نزل علیک الکتب بالحق مصدقا لما بین یدیه مصدقا حال از کتاب است یعنی
خدا ایکه این صفات مذبوره وارد فرو فرستاد بر تو یا محمد کتاب معلوم را و آن قرآن بالاتفاق است در حالیکه تصدیق کننده است قرآن با آنچه پیش
روی او است یعنی از ادیان و کتب و اخبار انبیا و امم سلف و احوال ماضیه و قرون هالکه ایشان باشد پس ازان دو توجیه کردند احدهما
انکه قرآن مصدق آنچه انبیا و کتب خبر بآن داده اند پس خبر و مخبر به مطابق واقع نازل شده پس در آن دلیل بر صحت نبوة محمد است زیرا که خبر و مخبر به
مطابق بعلم او آمده پس خبر آن محمدا ست لیس نبی است ثانیهما دیگر ادیان و کتب سلف اخبار از نبوة محمد است پس قرآن هرگاه مصدق او
باشد پس نبوة او بر مخالف و موالف قطعی گردید اشکال چگونه قرآن مصدق ادیان و احکام سلف باشد و حال انکه قرآن باتفاق مسلمانان
ناسخ جمیع ادیان و کتب سلف است جواب قرآن مصدق همه ادیان و کتب منزله سلف است بانکه تنزیل آنها من الله است و هر یکی آنها در
محل خود حق و واجب التعمیل بودند اشکال بین یدیه یعنی پیش روی و دست باشد و آن صادق و شامل بزمان آتی تا قیامت میشود نه بزمان گذشته
و تعبیر نمودن از عکس چون حبشی زنگی را کافور گفتن غیر معقول باشد جواب یدیه در اصل معنی آنچه زیر نظر و پیش روی و دست باشد و ازان مستعار
کرده استعمال میکنند بر آنچه غایت ظهور و نهایت واضح باشد پس اگر تعلق بزمان ماضی داشته باشد مخصوص باو میشود و الا باستقبال اما در اینجا
باتفاق مفسرین تعلق باحوال ماضی دارد زیرا که مصدق به قبل از مصدق باشد و آن منسب الادیان و کتب سلف لهذا تفسیر شرح نمودند
کردند بجهت ظهور احوال ایشان بوجهی که گویا پیش روی و زیر نظر است ثم الله اعلم سوال چرا در نزل الکتب بتفعیل گفت و انزل التورية
بافعال فرمود و حال انکه هر دو منزل اند جواب شیخ المشایخ و زمخشری و بغوی انکه قرآن نجوما نازل گردید اما توریة و انجیل بخلاف آن
دفعة و جملة واحدة نازل گردیدند لهذا قرآن مختص به تنزیل گردید تا تفعیل دلالت کند بر نزول تدریجی و بر تکثیر تنزیل جواب دیگر بعضی
محققین بر ایشان افزودند که هرچه تنزیل باشد او واجب الاثبات و مندوب الترتیل است و قسمی دیگر از جنس آنا نازل شده آن را [illegible] میگویند
او واجب الاثبات و الترتیل نیست ثم الله اعلم **بحث سابع** آیا توریة و انجیل دو اسم عجمی اند یا عربی در اهل اشتقاق و تفسیر دو قول است
قول اول مختار جمعی ازیشان زمخشری و بیضاوی و فخر الدین رازی و مسعودی و نسفی اول است پس توریة عبرانی و انجیل سریانی است و
همین السبب است زیرا که کتاب توریة بزبان عبرانی و انجیل سریانی بود و منزل الیهم مع رسولان ایشان عرب نبودند و موید حسن قراءة الانجیل
بفتح همزه قول حسن بصری است زیرا که افعیل بالفتح از ابنیه عرب بنهایت نادر و شاذ است بل بقول جمعی نیامده پس آنکه هر دو اسم معنی دارند
یا نه وانچه در معالم گفته اینست که معنی توریة بعبری نورا است یعنی نور شریعت باشد چه در توریة شریعت یهود بود و معنی انجیل بسریانی انقلیون
است و معنی آن انجیل بعربی اکلیل باشد قول ثانی مختار جماعتی هر دو عربی اند پس ایشان در اشتقاق و اصل و معانی اینها خلاف کردند اما
توریة پس در توزین توریة سه قول اند احد الاقوال نزد بصریین و خلیل فوعلة بود [illegible] واو است پس واو اول مبدل از تا است [illegible]
بنجاة و ترات و تخمة و تکلان کردند پس ازان یا را برای فتح ماقبل الف کردند توراة شد و لکن بیا اکثر مینویسند بر اصل کلمه چون توریة ثانی
الاقوال قول کوفیین و فراء است که توریة بر وزن تفعلة چون حوقلة و دوخلة و حیعلة بفتح تا و سکون واو و فتح را و یا پس یا را برای فتحه
ماقبل الف کردند توراة شد ثالث الاقوال بر وزن تفعلة چون توصیة و توقیة و توصیه بلغت طی است چه ایشان را مکسور را الی الفتح

نقل



نقل کرده توریه خوانند چنانچه در جاریه و ناصیه جاراة و ناصاة خوانند لیس ازین در معانی توریه بحسب اختلاف اشتقاق اختلاف و علمای
آن کردند نزد بعضی توریة ماخوذ از قول عرب وری الزند اذا خرجت ناره و اوریته انا بمعنی اظهرته و اخرجته و ازینجا است آیه افرایتم النار
التی تورون یعنی آتش که روشن کرده میشود ظاهر کرده میشود و شعله بود پس برای ان کتاب یهود توریة نامیده شد زیرا که دران شریعت روشن
و ظاهر برای یهود بود و شریعت نور و ضیاء ظاهر برای است می باشد و نزد بعضی برای ظهور حق بآن و نزد بعضی از توریة بمعنی
کتمان سر و اعراض بغیر که مندرس تصریح و تلویح باشد و ازینجا است حدیث کان رسول الله اذا اراد سفرا وری بغیره ای عرض بغیره یعنی هرگاه اراده سفر
میکرد اظهار مقصود نمیفرمود اگر کسی میپرسید تعریض بغیر میکرد تا کفار کید کرده نتوانند و چونکه عبارت توریة مشتمل معاریض بغیر تصریح بود لهذا
بتوریة نامیده شد و انیقول مختار اکثر اهل سیر و تواریخ است اما انجیل و او افعیل بکسر همزه نزد زجاج و علی ابن عیسی از نجل بنجل است چنانچه
میگویند لعن الله ناجلیه و الدیه پس بنا برین نزد بعضی اصل کتب نصرانیه است نزد بعضی کتاب علم ایشان است نزد بعضی
اصلیت مرجوع الیه نصاری نزد بعضی ماخوذ از نجل بمعنی فرع و خروج و ازینجا ولد را نجل میگویند زیرا که فرع پدر و خارج از صلب پدر و از
رحم مادر شده پس برای آن انجیل نامیدند که فرع توریة است نزد بعضی برای برآمدن حق ازان و نزد بعضی ماخوذ از نجل بمعنی
کشادگی عین پس برای توسعه نصاری بآن ازانچه مضیق بر اهل توریة بود نزد ابو عمر شیبانی از تناجل بمعنی تنازع باشد چه مابین
یهود و نصاری دران تنازع واقع است لهذا این کتاب را بانجیل نامیدند و اصح آنست که هر دو عجمی اند و در اعلام شرط نیست که غیر
علمیت معنی مطابق با مسمی شرط باشد **بحث ثامن** و انزل التوریة و الانجیل من قبل هدی للناس در هدی دو قول است احدهما
مفعول له ثانیهما حال یعنی خدا فرو فرستاد کتاب توریت را بر موسی و انجیل را بر عیسی پیش از انزال قرآن برای هدایت یهود و نصاری یا در
حالیکه هر یک ازین دو کتاب هدایت کننده یهود و نصاری بود و چونکه هدی مصدر است تثنیه و جمع بمصدر نمیشود شیخ المشایخ فرمود لیس
جایز است که مصدر بمعنی هادی اسم فاعل باشد اما ر ان را بالانفراد وصف بالحق و کتابین را اینجا وصف بهدی فرمود تنبیه بتقیید من قبل
اثبات کرد که توریة و انجیل قبل نزول قرآن هدایة بودند و بعد نزول قرآن که ناسخ اینها باشد هدایت نباشند زیرا که منسوخ گردیدند پس بعد
نسخ مقصود نباشد و آنچه مقصود و محکوم بعمل نباشد آن هدایة نباشد اشکال چگونه وصف توریة و انجیل عموما بهدایت کرد و حال انکه اینها هر دو
باعتقاد مسلمانان قبل نزول قرآن محرف و مضل بودند جواب وصف اینها بهدایت بعد تحریف نکرد بل اینها هدایت قبل التحریف و قبل النسخ بودند برای
دو قوم خود **بحث تاسع** و انزل الفرقان نزد بعضی مراد ازین زبور است این بنهایت بعید است زیرا که دران دلایل و احکام حلال و
حرام نبود بل محض مواعظ بود پس او چگونه مفرق شده تواند کما ذکره الرازی نزد بعضی مراد دیگر کتب منزله اند نزد بعضی مراد از فرقان
نصرة اسلام است نزد ابو مسلم مراد ادله قاطعه و براهین ساطعه بین الحق و الباطل نزد بعضی حجة قاطعه محمدی بر کسیکه حجة در امر عیسی کند
نزد جمعی هدی للناس و انزل الفرقان وصف کتب ثلثه است یعنی توریه و انجیل و قرآن هدایت اند و نازل ساخت همه اینها را فرق بین الحق
و الباطل و نزد سدی در آیه تقدیم و تاخیر چنین است و انزل التوریة و الانجیل و الفرقان هدی للناس و نزد جمعی دیگر و انزل الفرقان
وصف قرآن بصورت انفراد است زیرا که فرقان نمیتواند شد تا وقتیکه اعجاز نباشد و همه کتب انبیا ما نهما معجزه نبودند بخلاف قرآن چه او بتمامه معجزه مفرق
حق و باطل است پس او لا محاله قرآن است لهذا قرآن را بالانفراد شمرد تا از منزلات ممتاز بوصف زاید باشد اشکال بنا برین تکرار در اتحاد
محل لازم می آید و آن غیر جایز است جواب چونکه بعد توریة و انجیل قرآن را بصفت فرقان بار دیگر ذکر فرمود تا ممتاز از ینها بصفت زایده باشد
و آن صفت در قرآن انجاز است و اعجاز مفرق بین الحق و الباطل میباشد تکرار بلا فایده لازم نمی آید ثم الله اعلم در مجمع و جامع بروایت
ابو عبد الله سنان از حضرت ابو عبد الله ع انه قال ع الفرقان هو کل آیة محکمة فی الکتاب و هو الذی یصدق فیه من کان قبله من الانبیاء

یعنی فرقان آیه محکم در کتاب الله باشد و او خبر نیست که تصدیق کند دران کسی را که از انبیا سابق باشد **ودر تمی وعیاشی** عنه ع است الفرقان
هو کل امر محکم والکتاب هو جملة القران الذي یصدق فیه من کان قبله من الانبیاء ملخص آنکه فرقان هر امر محکم است و کتاب جمله قرآنست که تصدیق
دران کسی که قبل آن از انبیا سابق بود یا تصدیق و آن کند هر کس را که از انبیا سابق بوده **درکافی** مروی از حضرت صادق علیه السلام است القران
جملة الکتاب والفرقان المحکم الواجب العمل به یعنی قران جمله کتاب و فرقان محکم واجب العمل بآن باشد **در علل الشرایع** از حضرت نبوی علیه
السلام مرویست که قران الفرقان برای آن نامیده شد که متفرق الایات و سورها نازل شده یعنی هر آیتی از آیتی و سوره از سوره علیحده و متفاوت الاوقات
نازل گردیده و هر آیه و سوره بغیر الواح و بغیر صحف نازل گردیده و توریة و انجیل و زبور همه یک یک جمله دفعه واحده در الواح و اوراق نازل گردیده **بحث**
**عاشر** ان الذین کفروا بایات الله لهم عذاب شدید **یا** مراد از این عامه کفار و مشرکین **یا** خاص منکران قران مشهور عموم است اگرچه
لفظ منتظم با قصه اهل کتاب است **بدانکه** خداوند جل شانه درین الفاظ قلیله معانی جزیله و کل اصول دین درج کرده در ابتدا آیه الهیة **و** جمیع آنچه باو
تعلق دارد از صفات و بعد آن نبوات **و** آنچه بآن تعلق دارد **و** بعد این ذکر توعید و آن متضمن معاد است یعنی آنانکه کفر کردند و منکر شدند آیات خدا مراد
عام است از نشانها و دلایل بر وجود خدا و انبیا و کتب و شرایع و احکام او تعالی باشند مر ایشان راست عذاب سخت دردناک **بحث حادی عشر**
والله عزیز ذو انتقام این تهویل بعد ذکر عذاب است که غالب قاهر است مانع از تعذیب عصاة نیست شئی او را چه عزت در اصل قاهر غیر مغلوب و غیر ممنوع
است و اصل باب عزة امتناع است **و** از اینجا ارض عزاز یعنی زمین ضیق السلوک بسبب صعوبت آن باشد **در مجمع** فرمود میگویند والعزیز
یعنی منیع است بحیثیت آنکه قادر لنفسه است او را چیزی عاجز نمیسازد **اما انتقام** در اصل گرفتن قصاص حق بعقوبت افتعال از نقمت بالکسر
والفتح از نقم ینقم نقاما بفتح اول و نتقاما چون تکلما بمعنی مکافات بالعقوبة و جمعش نقم چون کلم و بکسر اول چون عنب و نقمات چون کلمات باشد
و غرض تهویل کفار و عصاة است بآنکه خدا بالنسبه بکفار ذی عقوبت است مقابل حقوق خود قصاص میگیرد بایقاع عقوبت اعاذ الله والمومنین
من ذلک **بحث ثانی عشر** ان الله لا یخفی علیه شيء في الارض ولا في السماء این تحذیر دیگر بعباد است که بر تصریح چیزی در ارض و سما
مستور و مکتوم نیست زیرا که مجرد محض خالق است **لیس** جمیع آنچه در ارض و سما موجود در انها وقوع و صدور می یابد چگونه بر واجب مجرد
مخفی و مستور میماند **اشکال** چرا والله بکل شيء علیم في الارض والسماء نفرمود و بجای آن لا یخفی فرمود و حال آنکه اول اعم بالنسبه از لا یخفی بود
**جواب** چونکه در اول بالجمله ابهام و اجمال است و در ثانی افصاح والفصاح با فهام مع التهویل و تمثیل عدم اختفا شيء في الارض والسماء
بر فهم بوجه اکمل باشد **لهذا** این را اختیار فرمود **جواب** بعض اعلام آنکه این تعریض بنصاری است در باب اعلام و علم عیسی ان
بعض اشیاء ما نبیهما بآنکه عیسی علم ذاتی ندارد و از بعض آنچه اعلام بشما میکند او بتعلیم من می باشد و بر من هیچ چیزی در بین ارض و سما
مخفی نیست زیرا که من واجب مجردم هیچ شيء نیست مگر آنکه آفریده من میباشد **لیس** بهمه وجوه علم بمعلومات بلا کسب و لا تحصیل دارم و آن ازلی است
**اشکال** قول حضرت اهل بیت رسالت ع او تیناعلم المنایا والبلایا و فصل الخطاب است **و قول** حضرت امیر ع است سلونی قبل ان
تفقدونی سلونی عن طرق السماء فانی اعرف من طرق الارض و متفق اند امامیه که ایشان علیهم السلام علم کان و ما یکون بالتفصیل دارند **لیس**
بر ایشان نیز شئی از ارض و سما مخفی و مستور نباشد **لیس** اختصاص خدا بلا یخفی علیه شيء في الارض ولا في السماء نباشد **لیس** مرحج خاص باو تعالی
نباشد **جواب** چه قدر ضعف عقل سایل درینجا لایح است که ما بین علم واجب مجرد و علم ممکن فرق نمیکند و علم باری تعالی ذاتی است
و علم ایشان موهبی بصورت اعجاز داده شده **و** معلومات تعالی لا یتناهی و علوم ایشان متناهی اند کجا واجب و کجا ممکن است
او سع الله علی وعلیك الفهم واکمل العقل **و** علوم ایشان علیهم السلام حصولی است زیرا که او از عالم اجسام اند **و علم باری**
**تعالی** علم حضوری است زیرا که واجب مجرد است کل معلومات نزد او منکشف و حاضر و غیر مخفی و غیر مستور است بخلاف غیر تعالی **قوله تعالی**

بدانکه این کلمه ... اصول دین است

جواب اشکال ... علم ... حضوری ... باشد



**هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**

**ترجمه** یعنی هرگاه بالا هو الحي القیوم فرمود و بعد آن لا یخفی علیه ذکر نمود **لیس** آن وصف خاصه خود متصل بآن بیان فرمود که او تعالی خداییست
که شما را از اصلاب پدران بر می آرد چون ما مهین و در ارحام مادران قرار داده صورة میدهد شما را که نر یا ماده و در ارحام مادران بهر کیفیت که میخواهد
و مشیت و اراده تعالی بر آن قرار یافته باشد نیست الهی قابل الوهیت و لایق عبادت و طاعت مگر همان خدائیکه غالب قادر لا یمتنع سنجیده کار
درست کردار است **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** تصویر تفعیل یعنی جعل شئی بر صورتی که قبل از ان بر ان نبود از
صار یصور صورة اذا اماله فهی صورة چه صورت مایل بسوی شکل ابوین یا بسوی هیئت شبیه می باشد **لیس** واحد لغة تصویر عبارتست
از گردانیدن شئی بر صورتی و صورة هیئة حاصله است برای شئی نزد ایقاع تالیف و ترکیب و ترتیب اجزا آن که اصل آن از صار یصور اذا اماله باشد
چه مایل بسوی شکل ابوین می باشد **در مجمع** وغیر آن فرموده هیئة و شکل و صیغه و صورت متقارب اند **اما فرق** بین الصورة والصیغة
آنست که صیغه عبارت از آنچه موضوع باشد تا دلالت کند بر امری از امور **و** صورت چنین نیست چه صورت دال نیست از جعل جاعل شئی بر هیئة
**اما ارحام** جمع رحم و اصل آن از رحمت بمعنی عطوفت و رقت است و آن محل قرار نطفه در بطن زن است چنانچه محل قرار نطفه در صلب پدر است
**و برای آن** این عضو را رحم نامیدند که آنانکه دران بوارد شدند مشترک در رحم اند **لیس** آن موجب عطوفت و رحمة و رقة در بین شان میباشد
**المشیة** یعنی اراده است کما ذکره الطبرسی **و** لکن نزد متکلمین فرق بین المشیة والاراده بعموم و خصوص است سابق ذکر شد **بحث**
**ثانی** آیه جمله مستانفه است و کیف منصوب در موضع مصدر چون ای لنوع یشاء باشد و جمله یشاء در موضع حال از یصورکم است چون ای کاینا في الارحام
شاء ایا مریدا ای نوع اراده کم باشد **بحث ثالث** هو الذي یصورکم الخ رد نصاری است چه عیسی را ابن الله و خالق طیر از گل میدانستند
حق تعالی فرمود که خدا کسی است که صورت میدهد شما را و عیسی را در تاریکی ارحام مادران در حالیکه شما آب غلیظ بلا شکل و لا صورة و لا ترکیب و لا اعضا
و لا هیکل و لا مونث و لا مذکر بودید و کسی را صورة صبیحه ملیحه و کسی را صورت منکره قبیحه و کسی را سفید و کسی را سیاه و کسی را صورت و لوازم ذکور
و کسی را صورة و لوازم اناث و کسی را باد ذکور و اناث معا چون خنثی مشکل میسازد بهر نوع که میخواهد و اراده میکند میشود بلا آلة و لا کلفة و لا تفکر و لا
تروی و لا تبدل و لا تغیر **و** عیسی را ابن الله است **لیس** کدام آفریده او را و کدام او را صورة داده در رحم مریم و تصویر خود بمقصود در حال عدم
محال است و چرا چون افعال پدر خود بلا مادة و لا آلة چون تصویر و تخلیق طیر از سیاه و ایجاد حیات بلا تکلف نمیکند **لیس** بدانید که نیست خدائی سوای
او که واجب غالب قادر لا یمتنع دانا **یا** سنجیده کار درست افعال و کردار بجمیع الوجوه میباشد در افعال او رخنه یا نقصی و خللی اصلا متصور نیست
**لیس** آنکس که بچنین حقیقت باشد او الهی حق مستحق معبودیت باشد و عیسی بخلاف این می باشد چه او تعالی آب را تصویر در ظلمات ارحام
**و** در پیه چشم بینای **و** در استخوان گوش شنوای **و** در لخت گوشت زبان ناطقه و کلام **و** از قطره خون دل معرفت و منزل آن می آفریند از این
کل عالم امکان اگر مجتمع شود اصلا ممکن نمیشود **تذکره** در دو مجلد اول مکرر ذکر شد که حکمت را اگر در صفت ذات میشماری **لیس** حکیم
علیم است **و** اگر از صفات فعل میشماری **لیس** درست کار و کردار سنجیده افعال و اطوار است و هر فعلی از تعالی مشحون بمصلحت و درستی لا یقال
است هر چه را بهر صورتی و نوعی که آفریده همان مقتضای او بود نه غیر آن **بغوی** روایت کرده که تا چهل روز نطفه بعد آن علقه بعد آن مضغه
میشود **لیس** ملکی می آید رزق او و عمل او و اجل او و اگر شقی خواهد بود شقی و اگر سعید خواهد شد سعید مینویسد **ودر تفسیر نور**
**الثقلین** روایت از ابو حضرت ابو عبد الله ع کرده ان الرحم اربع سبل فی ای سبیل سلك فیه الماء کان منه الولد واحد واثنان و

معنی تصویر

و ارحام

ثلثه واربعه ولا يكون الى سبيل الكرمن واحد يعني براي بچه دان چهار راه است بهر راهيكه دران مني داخل شد ولدي ازان ميشود از يك راه يك واندوه دو وازسه راه سه وازچهار راه چهار ولد ميشوند وازيك راه زياده ازيك ولد نميشود در نور الثقلين از حضرت ابو عبد الله مرويست ان الله خلق للرحم اربعة اوعية فما كان في الاول فللاب وما كان في الثاني فللام وما كان في الثالث فللعمومة وما كان في الرابعة فللخوال يعني بتحقيق خدا آفريد براي رحم چهار غنچيه پس اگر مني دراول قرار گرفت ولد شبيه بپدر است واگر دوثاني قرار گرفت شبيه بمادر است واگر بثالث قرار گرفت شبيه باعمام است واگر برابع قرار گرفت شبيه باخوال ميشود اقول درانيجا تا بت شد سبب آنچه اطبا قرار داده اند در انعقاد تعدد اولاد كه يكدفعه رحم براي دخول مني و قرار آن ميل اربعه واوعيه اربعه دارد اگر مني زياده زائد در اوعيه متعدده آن داخل شد يعني در دو واوعيه يا درسه اوعيه قرار گرفت اولاد متعدد باذن الله بيكدفعه ميشوند تنبيه آيه دليل است بر وحدانيه موجود تعالى با كمال علم وقدرة وحكمت او پس باطل شد قول غاليه دعغومنه نصارى ومسلمانان كه عيسى خدا و ابن الله وموجد خلق است و همچو قول معغومنه كه خدا امور احياء وايجاد واماتت و تدوير افلاك و تقسيم ارزاق تحويل بعلي نمود سوال هر مصور تصوير صورة ميكند پس تخصيص آن بجناب باري چگونه ميشود جواب چونكه مصور ان نقل تصوير ميكنند بر صفحات والواح وجناب باري اختراع وايجاد صور بر آب مني در ارحام ما دران بطريق ابتدا و اختراع بنهج بديع و تركيب غريب ميكند بغير آلة ولا كلفة ولا لمس ولا تردد ولا فكر وبغير طول زمان وبعد آن جان دران مي آفريند واگر كل عالم مجتمع شود كه ايجاد مثل پشه و ذباب و مور چه نمايد بتوانند يا از غيران نمايند او را التصوير و جان دهند ابدا نميشده ونخواهد شد فتبارك الله احسن الخالقين والحيوا مروي در مجمع از حضرت جعفر بن محمد عليه السلام هست پس اين فرق بين وبائن در مصوريت خدا و غير اوست تدبر تفهم

قوله تعالى هُوَ الَّذِيٓ اَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتٰبَ مِنْهُ اٰيٰتٌ مُّحْكَمٰتٌ هُنَّ اُمُّ الْكِتٰبِ وَاُخَرُ مُتَشٰبِهٰتٌ فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَآءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَآءَ تَاْوِيْلِهٖ وَمَا يَعْلَمُ تَاْوِيْلَهٗٓ اِلَّا اللّٰهُ وَالرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ يَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهٖ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّآ اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝

ترجمه يعني آن خدا ايست كه فرو فرستاد بر تو يا محمد كتاب يعني قرآن را ازين كتاب آيات دو قسم اند احد قسمين ان كتاب آياتي اند محكم و متقن يعني آياتي اند كه ظاهر و باطن آن يكي مطابق مقصود و معمول عليه اند همان آيات اصل و معظم قرآنست و قسم ثاني آيات آياتي متشبه المعاني بمشابه الالفاظ اند يعني در الفاظ آن معاني متعدده است پس در مقصود آن اشتباه حاصل ميشود لهذا ظاهر ان مقصود و مطلوب نيست زيرا كه منافي محكم است يا مقصود آن ظاهر نيست بوجود كثرت معاني لفظي دران پس آنانيكه در دلهاي ايشان كجي وتمايل از كفر و شرك و نفاق است در بودن اين من الله شك و تردد ميكنند پس اتباع و پيروي ميكنند ايشان چيزيرا كه متشابه المعاني از قرآن باشد بغرض طلب فتنه و فساد و آن القاء شبهه در قلوب جهال و تلبيس حق و تشكيك آن و اظهار تعارض آيات بضعفا باشد و طالب تاويل آن ميشوند تا متابعت آن بوفق مدعي و مقصود خود نمايند و نميدانند تاويل متشابه را سواي خدا فقط و علي قول كلام قطع شد و باكثر موموات است



بامابعد يعني تاويل آن نميدانند سواي خدا و ثابتان و ماهران و راسخان و حاذقان در علم ميگويند ايمان آورديم بمحكم و متشابه قرآن همه آن از جانب پروردگار ماست و ياد نميكنند و پند پذير نميشوند مگر خداوندان عقول صافيه و خالصه زاكيه خاليه از زار جاس الاوهام و در تفسير بيست چند بحث اند بحث اول در شان نزول است كه چون آنحضرت بركافه خدا و رسول او تا اينجا القا براهين قاهره و حجج قاطعه بر نصارى در عدم الوهيت عيسى گرديد پس از انقطاع ايشان گفتند كه آيا شما عيسى را روح الله و كلمة الله نميگوئيد آنحضرت فرمود آرى پس ايشان گفتند بس است ما را همين قول اسما پس اين آيه در رد ايشان نازل گرديد و جمعي چون شيخ المشايخ و سيوطي در اتقان و در منثور و در معالم و غير ايشان از ابن عباس و در معاني و نور الثقلين از حضرت باقر روايه كردند ملخص آنكه جمعي از يهود چون حي بن اخطب و كعب بن اشرف و امثال ايشان پيغمبر را گفتند كه آيا بر تو الم نازل گرديد آنحضرت فرمود آرى پس ايشان گفتند كه بحساب جمل ما ميدانيم كه مدت عمر امت تو شصت و يك سال است آيا ديگر چيزي داري آنحضرت فرمود آرى و آن المص است ايشان گفتند اين زياده از آنست كه يكصد و شصت و يك سال است آيا ديگر چيزي داري حضرت فرمود آرى الر است ايشان گفتند اين دو صد و سي و يك سال است پس آيا ديگر داري آنحضرت فرمود آرى المر ايشان گفتند اين دو صد و شصت و يك است يا محمد با نيمفردات امر تو بر ما مختلط و مشتبه گرديد نميدانيم كه قليل را بگيريم يا كثير را چگونه ايمان بياريم پس اين آيه محكم و متشابه نازل گرديد بحث دوم محكمات جمع محكم و او اسم مفعول از احكم يحكم احكاما فهو محكم و ذاك محكم از حكمة و حكم در لغة بمعني مضبوط متقن باشد در مجمع محكم ماخوذ من احكمت الشيء اذا اتقنته و اتقنته باشد در كبير نيشاپوري از قول حاكمت و حكمت واحكمت بمعني رددت و منعت باشد چون مانع ظالم حاكم و مانع فرس از اضطراب و كجرفتاري باختيار نفسه حكمة اللجام گويند و از اينجا حديث احكم اليتيم كما تحكم ولدك بمعني امنعه يعني منع كن يتيم را از افساد و اقدام بر قبيح و مضرت چنانچه ولد خود را منع از ان ميكني پس وثيق و منيع و متقن و محكم قريب المعني باشند اما متشابهات جمع متشابهة و او واحد اسم فاعل از تشابه يتشابه تشابها فهو متشابه بمعني متماثلات مانند يكي بديگر باشد از شبه يشبه شبها كسر اول و شبها بالتحريك فهو شبيه بمعني مثل و نظير و مانند باشد اگر ماخوذ از شبه بالتحريك يا بالكسر باشد بمعني مماثل و مشابه يكي بديگر باشد و اگر ماخوذ از شبه بالضم است پس بمعني التباس و پوشيدن حقيقة باشد پس متشابهات بمعني مشكلات امور از سبب التباس باشد و متشابه و متشبه و مشابه و مشتبه قريب المعني اند بحث سوم در اصطلاح مفسرين و اصوليين حدود اين كلمه نهايت مختلف وارد اند چنانچه بعض محققين فرمودند كه متشابه ضد محكم است پس محكم عبارتست از آنچه متضح باشد پس بمعني آن و بمعارف لغة ظاهر و روشن باشد و مقصود آن بلا مشقت و بلا تاويل حاصل ميشود نزد بعضي محكم آنست كه عاري از خلل و خالي از زلل باشد نزد بعضي محكم معني واحد داشته باشد و در متشابه وجوه معاني موضوعه متعدده باشد نزد بعضي محكم ظاهر آن مطلوب معمول و معقول باشد و متشابه ظاهر آن منافي او غير مطلوب باشد نزد بعضي محكم آنست كه بلا تامل و لا استدلال معني آن حاصل شود و متشابه آنست كه بغير تامل و لا استدلال معني آن حاصل نميشود و ما در ذيل تفسير وجوه ديگر نقل خواهيم كرد و در اينجا ميگوئيم هر لفظيكه موضوع براي معني باشد خالي ازين نيست يا محتمل و محتمل غير نباشد پس او نص باشد يا محتمل غير باشد پس او نيز يا محتمل احدهما بصورة راجح علي الاخر باشد يا نه بل متساوي الاحتمالين باشد اما اول كه احدهما راجح علي الاخر هست بالنسبة الى الراجح پس او مسمي بظاهر است اما بالنسبة مرجوح مئول باشد اما ثاني كه محتمل هر دو بالسويه باشد پس لفظ بالنسبة الى هر دو معا مشترك و بالنسبة الى كل واحد منهما على التعيين مجمل باشد پس اين تنويع و تقسيم حاصل شد كه لفظ يا نص يا ظاهر يا مئول يا مشترك يا مجمل باشد اما نص و ظاهر پس هر دو مشترك اند در حصول ظاهر الا نص كه راجح مانع از غير است اما ظاهر راجح غير مانع از غير پس اينقدر مشترك موسوم به محكم باشد اما مجمل و مئول اين هر دو مشترك اند بر آنكه دلالت لفظ بر انها غير راجح است اگرچه مرجوح نيست پس غير مرجوح

مجمل است اما مؤول جدا از مجمل این است که او غیر راجح بود بلکه مرجوح است نه بحسب دلیل منفرد پس این قدر مشترک مسمی بمتشابه است
زیرا که عدم فهم در هر دو قسم معا حاصل است وباقی تفصیل این از کتب اصول فقه در باب وطیبی وسیوطی در اتقان از عامه و
صاحب مبادی از خاصه چنین نقل کرده که مراد از محکم آنست که معنی آن واضح باشد و متشابه بخلاف آن چه لفظیکه قابل معنی است پس
احتمال غیر دارد یا ندارد ثانی نص است اما اول که احتمال دارد یا دلالت بر غیر راجح است یا نه اول را ظاهر می نامند اما ثانی مساوی
باشد یا غیر مساوی اول را مجمل می نامند و ثانی را مأول چه اشتراک بین النص والظاهر مسمی بمحکم باشد و مشترک که بین المجمل والمأول باشد
مسمی بمتشابه باشد بر تعلم ان فی کل نوع انواع اخر هذا کلام الله العلی الاکبر کیف یعارضه البشر ولو کانوا مظاهرین جمیعا الی یوم المحشر

**بحث رابع** سعودی در منه آیات گفته ظرف خبر و آیات مبتدا یا بالعکس تاویل است اول اوفق ثانی ادخل بجزالة است در مجمع فرموده
که جمله من مبتدا و خبر در موضع نصب است بر حال الذی انزل تقدیرش انزل الکتاب محکما و متشابها و من ام الکتاب جمله در موضع رفع بجهت وقوع صفت
آیات و اخر عطف بر آیات و آن صفت مبتدا المحذوف چون و آیات اخر و متشابهات صفت بعد صفت باشد اما اخر نزد اکثر جمع اخری غیر منصرف
است و سبب منع صرف او بعد صفت عدل است چه اخری معدول از او آخر یا از آخر است یا از الاخر مستعمل بمن از باب اسم التفضیل است و نزد
کسائی غیر منصرف زیرا که صفت واقع شده و در الجنان حکایت از کسائی کرده که اخر جمعیست که بوزن او واحدی نیست پس جمع او بجای
دو سبب است و از بعضی نیز حکایت کرده که این جمع را اخل بر واحد کردند واحد او اخری است و آن منصرف نیست اما الفاظ ام یعنی مادر در لغت
حقیقت ام موضوع را اصلیست که از ان تکون شئ میشود لهذا والده را ام و مکه را ام القری نامیده و جمع ام علی المشهور امهات است پس
اصلش امه باشد و نزد بعضی جمعش امات آمده در صحاح جوهری گفته عرب میگویند امهات للناس و امات برای بهایم **بحث خامس**

هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات اولی است از ترک احد الروایات در بحث اول ذکر شد
که در کدام فرقه این آیه نازل شد نزد قتاده در رد بر آنان نازل است که بر باطل خود متشابهات احتجاج کنند الی العبارة پس آیه عام است در آن
داخل فرقه مارقین و قاسطین و ناکثین است چه ایشان بر بطلان خود تاویل متشابهات میکردند عموم اولی از خصوص است نزد ابن جریح
خاص در منافقین است که ایشان ضعفا را بمتشابهات در شک می انداختند نزد کلبی خاص در جماعه یهود است نزد ابن عباس
خاص در یهودانی است که بحساب جمل مدت قلیل این امت از سر سور قرآنی استخراج کرده بودند نزد جمعی منهم الربیع خاص در وفد نصاری
نجران است که احتجاج در عیسی بروح الله و کلمة الله کرده بودند و نزد بعضی خاص در هر دو فرقه یهود که بحساب جمل حجه بر قلة مدة و وفد
نجران که بر عیسی بروح الله حجه آورده بودند و عموم ممکن است **البحث خامس** در تفسیر این فقرات یعنی او خدائیست که فرو فرستاده یا محمد بر تو
قرآن را از ان قرآن آیات دو قسم اند احدهما محکم که ظاهرش مفید یک معنی واضح است و همان آیات واضحة المعانی اصل و مرجع کتاب
یعنی مقصود در عمل از قرآن است ثانیهما آیاتی دیگر اند که بتعدد معانی در الفاظ آیات متشابهات معانی آن مشتبه و مشکل و ملتبس میشود که کلام
معنی از این وجوه معانی حق است یا بمقابل محکم معانی آیات دیگر معارض و منافی می باشند پس شبه و شک میشود در مقصود آن یا آنکه آیات
قرآن دو قسم است که بمقابله یک بدیگر متماثل و متشابه باهم اند منافاتی مابین ندارند یعنی وقتیکه متشابه را عارض بر محکم سازند منافاة در بین اینها
بالکل نمیباشد اگرچه بظاهر در متشابهات منافات باشد یا ظاهر آیات دیگر منافی باطن خود میباشند چه تفسیرش دلیل بر معنی و تاویلش دلیل
بر معنی دیگری می باشد پس مشکل و ملتبس میشود در یافتن حق از آن آیا ظاهرش مقصود است یا باطنش و تاویلش چون یا عند اجتماعهما تطبیقهما
یا حصل منهما مرادا اما عند الانفراد از محکم ظاهر و از متشابه باطنش مقصود می باشد **بحث سادس** مفسرین در تفسیر محکم و متشابه خلاف کرده اند
نزد جمعی چنانچه در مجمع ثبت و در معالم و الجنان محکی است که مراد از محکمات آنست که مراد ظاهر من مقطوع و معلوم بغیر قرائن

بیان محکم و متشابه و مجمل و ظاهر و غیر آن



قرینه باشد بلا ادلتی که دلیل شود بر آن برای وضوح معنی آن چون لا یظلم الناس شیئا و آیه ولا یظلم مثقال ذرة و نحو آن آیاتیکه در معرفت
مراد محتاج بدلیل و استمداد نباشد اما متشابه آنست که مرادش از ظاهرش بلا دلیل و لا قرینه غیر معلوم باشد پس بالتباس معنی آن مشتبه
میشود چون واضله الله علی علم واضلهما السامری این قول مجاهد است نزد جمعی محکم ناسخ باشد و بر آن عمل باید کرد و متشابه منسوخ باشد
با آن ایمان باید آورد و عمل نباید کرد و همین قول قتاده و ضحاک و ربیع و سدی و همین بروایت عطیه احد اقوال ابن عباس و همین نیز
کافی و در تفسیر نور الثقلین مروی از حضرت ابو جعفر است و در حدیث طولی مقصود ما در اینجا نیست داخله و حات من المتشابهات
والمحکمات من الناسخات یعنی منسوخات متشابه اند و محکمات ناسخات اند نزد علی ابن ابراهیم محکم آنست که تاویلش در تنزیلش باشد
اما متشابه پس آنچه از آیات قرآن لفظش واحد و معانی آن مختلف و متعدد باشند در تفسیر عیاشی مرویست که از حضرت صادق ع
پرسیدند از محکم و متشابه فقال علیه السلام المحکم ما یعمل به والمتشابه ما اشتبه علی جاهله یعنی آنحضرت فرمود محکم چیزیست که عمل بآن کرده میشود
اما متشابه آنچه مشتبه بر جاهل آن میشود نزد ابن عباس بروایت دیگر از محکمات آیات ثلاثه سوره انعام است قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم
و نظیر آن آیه بنی اسرائیل وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه است و از متشابهات آیاتیست که یهود مشتبه گردید و آن حروف هجی سوره قرآنی اند نزد
علی ابن طلحه روایت ثالثه از ابن عباس است که محکمات قرآن حلال و حرام و حدود و احکام است که بآنها عمل باید کرد و ایمان باید آورد و از متشابهات
امثال و مواعظ و مقدم و موخر است بآن عمل نباید کرد و لکن ایمان باید آورد و در صافی در مقدمه رابع همچو مروی از حضرت ابو عبد الله است که محکم
ایمان داریم و عمل می آریم و متشابه بآن ایمان داریم و لیکن عمل نیکنیم در الجنان محکی از محمد بن جعفر بن الزبیر است که محکم آن باشد که متحمل
محتمل معنی ثانی نباشد الا یک وجه اما متشابه آن بود که تحمل وجوه بسیار باشد بغوی نقل کرده که محکم چیزیست که خدا بر جای آن خلق را واقف
ساخته و متشابه آنست که خدا علم آن مختص بخود گردانیده نزد اصم محکم چیزیست که دلیل آن واضح و لائح باشد چون آیه خلقنا النطفة علقة و
آیه وجعلنا من الماء کل شئ حی و آیه وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم و متشابه چیزیست که محتاج در معرفت آن تدبر
و تامل باشد چون آیاتیکه بعد از خاک شدن بهمان صورت زنده گرداند چه تامل میباید که اول از محض عدم بوجود آورد او قادر است که بعد فنا نیز زنده کرده
میتواند شیخ المشایخ و رازی نقل کردند محکم آنست که تحصیل علم به بدلیل جلی یا خفی ممکن مکلف باشد او محکم است و جمیع آنچه سبیل بتحصیل
معرفت آن ممکن نباشد چون علم بوقت قیام ساعت و علم بظهور مهدی و دجال و نزول عیسی ع و علم مقادیر ثواب و عذاب و امثال آن پس این متشابه
است در الجنان نقل کرده که محکم آن باشد که در آن خلاف نباشد و متشابه آن باشد که در او علما خلاف کرده باشند مخالفت قول یک دیگر نزد
ابن زید محکم چیزیست که الفاظش مکرر نباشد و متشابه آنچه مکرر الفاظ چون قصه موسی و غیر آن باشد نزد محمد بن الفضل محکم سوره توحید و متشابه
قدر است **تنبیه** بدانکه جمعی از محدثین عامه و خاصه قرار دادند که در حدیث رسول و امام علیهم السلام نیز احادیث دو قسم محکم و متشابه ثابت اند زیرا که
احادیث تابع قرآن اند پس تابع مثل متبوع میباشد و آن احادیث متشابه احادیث مشکله و اخبار و معانی و غیر آن میباشند اما از طرف اصحاب
در عیون الاخبار قال علیه السلام ان فی اخبارنا متشابها کمتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن فردوا متشابهها الی محکمها ولا
تتبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا انتهی ملخص انکه بتحقیق در احادیث محکم و متشابه چون محکم و متشابه قرآن است پس متشابه اخبار را بجانب محکم رد کنید
بر محکم و اتباع متشابه نکنید گمراه میشوید در خصال مرویست که ان امر رسول الله مثل القرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه
الخ حضرت امیر ع در حدیث طولی فرمود که امر رسول الله مثل قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه دارد و گاهی کلامش دو وجه خاص و عام
دارد و هر دو حدیث نیز در نور الثقلین مرویست **اشکال لا ینحل** بموجب آیه الر تلک آیات الکتاب الحکیم و آیه الر کتاب احکمت آیاته
ثابت میشود که کل قرآن محکم است زیرا که کتاب شامل کل و جزء است پس کل محکم است و بموجب آیه کتابا متشابها مثانی تقشعر ثابت گردید

اشکال در محکم و متشابه

کہ کل قرآن متشابہ است **و بموجب این آیہ** فیہ آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات ثابت گردید کہ بعض قرآن
محکم وبعض آن متشابہ است **و** متشابہ بند محکم است **پس** این تناقض باشد چہ بثبوت یکی دیگر زایل است واجتماع ہمہ این انواع یعنی قرآن
محکم وہمہ متشابہ من حیث الکل وبعضش متشابہ وبعضش محکم بودن در حال واحد محال است **جواب** ہیچ اشکال لازم نمی آید زیرا کہ مراد از محکم
بودن کل قرآن آنست کہ قرآن کلام فصیح الالفاظ صحیح المعانی والاغراض من اولہ الی آخرہ است نہ آنکہ بعض کثیر الفصاحت وبعض قلیل
الفصاحت وبعض با معنی والغرض وبعض بلا غرض ولا فایدہ باشد وہمہ انواع آیات او افصح از ہمہ کتب منزلہ سلف ومولفہ خلف است وعجز
بنا وثیق ومکان وثیق را کہ حل وخرابی آن ممکن نباشد محکم می نامند **اما جواب** آنکہ کل قرآن متشابہ است مراد از آن اینست کہ کل آیات قرآن
باہم در فصاحت وبلاغت وجازۃ وجزل ونظم واسلوب ومعانی متشابہ ومماثل یک دیگر اند اینست مقصود از آیہ ولو کان من عند غیر اللہ لوجدوا
فیہ اختلافا کثیرا ودر قرآن بالکل والجزء تفاوتی وکمی وزیادتی در این اشیا نیست **الجواب** آنکہ بعض قرآن محکم وبعض دیگر متشابہ است
مراد من ذکر شد کہ بعض آیات آن مفہوم بر خاص وعام است وآن محکم است **والخبر** مفہوم عام نیست الا بالبیان والدلیل والفکر والتعمق وآن
متشابہ باشد بحمد اللہ سبحانہ بالکل اشکالی لازم نمی آید بہمہ وجوہ حق صحیح وثابت است **اشکال جسیم** از مطاعن قرآن نزد ملاحدہ وزنادقہ اینست
کہ در قرآن محکم ومتشابہ است واین ہر دو قسم مقطوع ومعین نیستند کہ کدام محکم وکدام متشابہ عینا است والاختلاف در مفسرین در این محکم
ومتشابہ نمیشود وایقدر ہر کس میداند کہ بعض آیات منافی بعض است چون **آیہ** یضل من یشاء ویهدی من یشاء **وآیہ** واضلہ اللہ علی
علم **وآیہ** واضلهم السامری **وآیہ** ومن یضلل اللہ فلا هادی لہ منافی **آیات** ان اللہ لا یرضی لعبادہ الکفر **وآیہ** ان اللہ
یامر بالعدل والاحسان وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی **وآیہ** واللہ لا یحب الفساد **وآیہ** انحن صددنکم عن الهدی **وآیہ**
من شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر **وآیہ** وجوہ یومئذ ناضرۃ الی ربها ناظرۃ منافی **آیہ** لا تدرکہ الابصار وهو یدرک الابصار
**وآیہ** الرحمن علی العرش استوی منافی لیس کمثلہ شیء است وامثال این متنافیات بسیار اند **معہذا** وصف آن بعدم منافات
میکنند آیہ ولو کان من عند غیر اللہ لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا واین اختلاف ومنافات کدام منافی اعظم باشد **جواب اول** نزد اہل اسلام
اگرچہ آیات قرآن دو قسم محکم ومتشابہ در ہمہ کتب اللهیہ اند ما بین فی الواقع منافات ندارند **چہ** غرض خدا در محکم تصدیق وتعمیل معا است
زیرا کہ معانی آن واضح ولایح واصل قرآن اند **ودر متشابہ** غرض فقط تصدیق بغیر عمل است بسبب تکاثر معانی آن **واحد معانی**
آن الهی مطابق محکم ونقل ومقصود عقل است وآن معلوم باری ومعلوم راسخین فی العلم است **وراسخین فی العلم** علی کل حال
علماء اہل بیت عصمت وطہارت اند کہ در خانہ ایشان نازل گردید **معہذا در حدیث** متفق علیہ است انی تارک فیکم الثقلین تا
قرآن ومبلغین آن ایشان را مقرر الی القیامت ساختہ تا بیان محکم ومتشابہ نمایند **پس** اگر احد معانی آن معلوم باری وراسخ لابد است **پس** ہمان
معقول ومطابق محکم است **پس** ... منافات ... گردید **باقی** ماند راسخ کجا ومتشابہ چرا است بیان شرح الحال می آید **جواب**
**ثانی** ... اگر دید **پس** ... آیات ... بذاتہا محکم باشد **یا** متشابہ قطعا **یا** متشابہ ومحکم باشند لیکن سوء ردی وسعی
معقول ... وباہم منافات ندارند **اما اضلال** اضافی متفاوت بحسب تفاوت مضاف الیہ میباشد **پس** اضلال تعالی بمعنی اہلاک
وتعذیب وجزا ابدا واست **اما اضلال** سامری ... بمعنی دلالت بر خلاف حق وآن گمراہی باشد **پس** چون آیہ اضلہ اللہ منافی
ان اللہ لا یرضی لعبادہ الکفر **ومنافی** آیہ ان اللہ یامر بالعدل الخ نمیباشند **اما آیہ** الی ربها ناظرۃ بمعنی منتظرہ است **پس** منافی
آیہ لا تدرکہ الابصار نمیباشد **وآیہ** علی العرش استوی بمعنی استیلا است **پس** منافی آیہ لیس کمثلہ شیء نمیباشد ثم اللہ اعلم
وباقی تفصیل این آیات بمواضع خود خواہی شناخت **اشکال** کتاب اللہ کل وجزو وجوبا ہدایہ محض باید باشد **و** قرآن چنین نیست زیرا کہ خالص

محکم نیست



محکم نیست **بل** متشابہ ہم دارد **وضلالہ محض** ہم نیست زیرا کہ متشابہ محض نیست محکم ہم دارد **بل** ہدایت وضلالت معا است زیرا کہ
با آیات محکمہ متشابہ بالاتفاق است بر عادل علیم انزال متشابہات غیر جایز وقبیح است زیرا کہ این موجب اضلال وتحیر واختلاف مکلفین است **و** لازم می آید
کہ مرید ضدین معا است واراده ضدین ممتنع وقبیح بر تعالی است **پس** در اینجا قول جبریہ صحیح کہ جبر محض است **ونہ** قول عدلیہ کہ عدل محض است **بل**
قول ثالثی بروز کرد کہ نہ مرید کفر ونہ ایمان ونہ ضلالت ونہ ہدایت محض است **بل** غرض حیرت بندگانست تعالی اللہ عن ذلک **واگر گفتہ شود**
کہ محکم قرآن مقصود ومعمول است ومتشابہ آن غیر معمول بجہہ عدم تعیین معنی آن می باشد لازم می آید کہ بعض قرآن معمول وموضوع وبعض آن مہمل غیر موضوع
است **پس** در انزال آن چہ فایدہ است **بل** عدم آن از وجودش بہتر است چہ بوجود آن مع عدم تعیین نوع دیگر اشتباہ در محکم ہم طاری میشود بر خدا
لازم بود کہ در یک قسم عبارت بیان وواضح ارادہ ومقصود خود ذکر میفرمود تا ہمہ خلایق را رفع اشتباہ وہم حجۃ قاطع من اللہ میشد وہم ایشان را تکالیف
واضح میگردید **جواب بدانکہ** مجمع علیہ امت محمدی است وانانکہ ادنی درجہ علم وعقل وانصاف دارند کہ کل قرآن موضوع ذی معنی است وبرای
آن علوم عربی چون لغت **و** اشتقاق **و** صرف ونحو ومعانی وبیان واصول **و** تفسیر **و** تاویل **و** ترجمہ **و** غیر آن موضوع گردیدہ **تنبیہ** ہرگاہ این ثابت
**پس** بدانکہ کل قرآن وجز آن از محکم ومتشابہ عین ہدایت است اصلا ضلالت واہمال را بذیل وساحت آن امکان تطرق نیست بچند دلیل **اول** خالق کلام
باتفاق کافہ عقلا وملل غنی بالذات فیاض مطلق خیر محض است **پس** آنکس کہ چنین باشد صدور قبیح از او محال است **ثانی** باتفاق کافہ عقلا و
ملیین خدای غنی عالم بالذات است وخالقیکہ علیم بالخیر والشر والحسن والقبیح باشد صدور قبیح از او ممتنع باشد ودر فعل خیر وحسن مرح است ودر
شر وضرر وقبیح ذم است خدائی غنی متعال اصلا وابدا مذموم نمیباشد چہ معلوم است کہ ادنی درجہ عاقل بحسب تعقل لازم اقدام بقبیح وضرر ومضر نمیکند
ونمیخواہد **پس** خالق عقل وعالم حسن وقبیح چگونہ مرتکب قبیح وضرر واضرار میشود **ثالث** داعی الی الحسن وصارف عن القبیح علم بانہا می باشد
چون علم ما باحراق آتش وما بدن خود را نزدیک ما ونمیرسانیم فضلا عن الالصاق بہا **پس** بثبوت این اجمال ثابت گردید کہ محکم ومتشابہ قرآن عین حق و
ہدایت است نہ ضلالت ونہ تحیر مکلف **واما** غیر مکلف در تعمیل متشابہ بر قصور فہم وعلم ونقص ادراک خود می باشد **بلی** اگر کتابی از حذاق حکیم و
علیم باشد مشتمل حقایق لایحہ واضحہ ودقایق غامضہ کہ قاصرین عقل وعلم از ادراک کل دقایق وحقایق آن عاجز باشند **پس** این قصور قاصرین است
جہت عدم قابلیت خود ایشان کہ نمی فہمند معترف ومصدق بآن میباشند **پس** بوجود این حال در حمی خداوند ایشان را تکلیف تحصیل مقصود آن نفرمود
ما ظلم لازم نیاید **پس** بوجود این قصور ذم بکتاب وبعیار آن وحاذق حکیم علیم عاید نمیگردد کہ مہمل ولایعنی بعض آن ہست **سوال** چہ سبب است
کہ خدای متعال در قرآن متشابہ وضع کرد **و** چرا خالص محکمات را وضع نکرد تا اختلاف مذہب نمیشد **و** چرا علم متشابہات را مختص بخود وبراسخین
فی العلم گردانید وراسخین کدام اند **جواب اول** از امامیہ است کہ سبب وعلہ خاص در انزال متشابہ وتخصیص علم آن بخدا وراسخین فی العلم آنست **تا**
کہ دعوای نبوۃ متنبی **و** دعوای خلافہ وامامۃ قایل حسبنا کتاب اللہ ان هذا الرجل لیهجر ویهذی مع اصحاب واحزاب او باطل **و** اشتباہ امامت
ایشان زایل گردد **و تا** قیامت بر تبعہ ایشان حجۃ اہل حق امامیہ کردہ تواننند کہ مدعیان خلافہ غاصبہ جاہل از محکمات قرآن وعاجز از حفظ سورہ بقرہ
آن تا مدت العمر خود **و** غیر واقف از منسوخ وناسخ بودند **و** حسبنا کتاب اللہ چگونہ بر زبان راندند والحال چرا بر حسبنا کتاب اللہ اکتفا نمیکنند **و** بکمینی یعنی نسو
کار سکنند نہ بکتاب اللہ **و تا** در حال نہی مسایل وقضایای شرعیہ فضیحۃ وغیر قابلیت ایشان در حق عالم الی قیامت واضح شود **و تا** تعبیر خطاب مدعی
احزاب واصحاب او ان عمر ابن خطاب یتعوذ باللہ من معضلۃ لیس لها ابو الحسن ع یعنی پناہ بخدا میبرد عمر از مسایل معضلہ کہ برای حل آن علی ابن ابیطالب
حاضر نباشد **و** لولا علی لهلک عمر صدہا جا از زبان خودش ظاہر وجاری گردد **و** مریدانش بگوشہای خود بشنوند **و** بہمین مضمون حدیثی از حضرت امیر ع
**در کتاب احتجاج** شیخ الطبرسی **ودر تفسیر نور الثقلین** مرویست کہ خدای بسعۃ رحمت خود بخلق وبعلم خود بآنچہ احداث
کنند مبدلان از تفسیر کلام تعالی تقسیم کلام خود بسہ نوع نمود **پس قسمی** را گردانید کہ عالم وجاہل آن عارف باشند **قسمی دیگر** گردانید کہ عارف

آن سوای معانی ذهن وذکاء لطیف فهم وسلیم عقل فهمد تا صحیح ومتمیز شود جاهل از عالمیکه خدا شرح صدر او کرده وقسم سیوم آنکه گردانید که نمیفهمد او را
مگر خدا وانبیا وراسخان علم وانما فعل ذلک لئلا یدعی اهل الباطل من المستولین علی میراث رسول الله صلی الله علیه وآله من علم الکتب ما لم یجعله لهم ولیقودهم
الاضطرار الی الایتمار لمن ولاه امرهم فاستکبروا عن طاعته وتعززوا افتراء علی الله عز وجل واغتروا بکثرة من ظاهرهم وعاونهم وعاندوا
الله جل اسمه ورسوله صلی الله علیه وآله وسلم انتهی معنی جز این نیست برای آن متشابه در قران نهاد تا دعوا دعا کرده نتوانند اهل بطلان ومنافقان
که مستولیان خلافت غصبیه گردیده گان میراث رسول الله را از نااهل بیت در علم کتاب الله آنچه را که خدا داده باشند خطی وراهی مر ایشان را بآن وبرای آن
متشابهات را نهاد تا پیش کشند مدعیان آنرا بصورة اضطرار والجا بسوی تامر وتعلم واخذ علم آن از والیان امر آنکه حضرات ائمه عشره باشند پس عنان
خلافت تکبر کردند از اطاعت امام زمان وعزت یافتند بسبب افترا بر خدای عز وجل ومغرور گردیدند بکثرة مظاهران ومعاونان خود بر اخذ آن از ما
وعناد کردند خدای جلیل ورسول جمیل را **جواب ثانی** آنکه محکم بوجهی چون متشابه ومخالف از جهتی دیگر است پس معرفة این هردو حاصل نمیشود
مگر بعد معرفة حکمت واضع که او اختیار قبیح نمیکند پس تحصیل این ثابت میشود واز آنکه محکم بوضع لغة محتمل نیست مگر وجه واحد را ومتشابه محتمل وجوه
است محتاج بفکر ونظر واجتهاد تا محمول وماول بوجه مطابق بمحکم گردد **جواب ثالث** در سائی فرمود متشابه دو قسم است **احدهما** علمش
ممکن الحصول پس در آن حث مر علما را است بر نظر که موجب حصول است علم بغوامض آن وموجب تحشار دقایق آن چه صرف همم در تحصیل معرفة آن
از اعاظم قربات وسبب ظهور تفاضل وتفاوة مراتب ودرجات است چه اگر کل قران محکم میبود البته محتاج بتاویل ونظر واستدلال نبود
پس منازل ومراتب خلق مساوی در دنیا وآخرة میماندند وفضل عالم زکی مدقق بر غیر ظاهر نمیشد **ثانیهما** متشابهیکه علمش ممکن الحصول والوصول
الیه بغیر الله والانبیا والائمه الهدی نیست چون سور قرانی پس در آن نیز فواید شتی ثابت اند آ ابتدا عباد بتوقف بر آن وتوقف در آن ب
تفویض وتسلیم وتعبد اشتغال بآن از جهة تلاوة چون وجود منسوخ در قرآن اگرچه عمل بآن نیست ولکن تصدیق آن بصورة تعبد واجب است ج وتبکیت
معارضین واصغا اعراب د واقامة حجة بر ایشان چه ایشان خلاف فصاحة وبلاغة واهل لسان وواقف بمعانی لغات خود وماهر در آن بودند
مع هذا چنین الفاظ وآیات بلسان ایشان مطابق مذاق ایشان بر ایشان نازل گردید عاجز از وقوف بر معانی آن ومقصر از تحصیل آن پس این
نیست مگر اعظم برهان که این منزل من عند الله است زیرا که عجز ایشان از وقوف اعجاز آن باشد والا هر طفلی واقف معانی لغات خود میباشد و
مفاهیم کلام غیر را می فهمد **جواب رابع** از جار الله زمخشری بوجوه چند است آ اگر کل قران محکم میبود ماخذیات قران بر مردم نهایة باسانی وسهل
حاصل میشد اعراض بسوی آن یحتاجون فیه بغیر فحص وتاویل وبغیر نظر واستدلال میکردند ولو فعلوا ذالک لعطلوا الطریق الذی لا یتوصل الی معرفة
الله وتوحیده الا به پس اگر در فروع چنین راه سلوک میکردند **البته** در طریق اصول دین خود هم بصورة تقلید بلا تفحص دلیل رفتار میکردند
وحال آنکه معرفتها اصول دین از معرفة الله وتوحید وصفات نعم مطلوب ومقصود وصحیح نیست مگر بنظر واستدلال ب در وضع متشابه امتحان وابتلاء
منافق وتمیز بین الثابت المحق والمتزلزل فی الحق ج در وجود متشابه تفاوح علما باتعاب قرایح ایشان در استخراج معانی ورد آنها بسوی محکم از اعظم فواید جلیل
وعلوم جمه ونیل درجات عند الله است د در وجود متشابه مومن معتقد هرگاه اعتقاد دارد که مناقضه واختلاف ومنافات در کلام حکیم مدبر نیست پس
آنچه مناقضه ظاهریه می بیند صرف همت خود در توفیق وتطبیق آنها میکند وعلم بر دو حاصل مینماید تا هر دو را بطریق واحد در انظار معاند اظهار نماید و
بخودش الطمینان زاید وقوة کلی در عقاید خود وملکه تطبیق وتوفیق وتوثیق او را حاصل گردد ثم الله اعلم **جواب خامس** از فخر الدین رازی و
نیشابوری پنج وجه است **وجه اول** بوجود متشابهات وصول الی الحق اشق واصعب است پس مشقت زاید مستلزم ثواب زاید است **اما**
عقلا معلوم است **اما** نقلا لقوله تعالی ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین ولقوله افضل الاعمال
احمزها انما اشقها باشد پس برای تحصیل ثواب در قران متشابهات وضع شدند **وجه ثانی** هرگاه کل قران محکم میبود **البته** مطابق مذهب واحد



بود پس از صرح بطلان کل مذاهب سوای آن مذهب بود وآن منفر ارباب مذاهب از قبولش واز نظر بود وانتفاع بآن وقتی حاصل میشد که مشتمل محکم
ومتشابه میبود پس بوجود آن صاحب هر مذهبی جد کند در اثبات مذهب خود ونظر وتامل در مذهب مخالف خود میکند پس مبالغه ایشان محکمات مفسر
متشابهات میشوند وطریق خلاصی مبطل از باطل خود ووصول الی الحق باین نهج حاصل میشود **لهذا** متشابهات با محکمات موضوع شدند
**وجه ثالث** هرگاه قران مشتمل محکم ومتشابه باشد ناظر در اختیار مذهبی محتاج بسوی استدلال میشود واستدلال نمیشود مگر بدلیل عقل پس از ظلمت
تقلید مکلف بر می آید وبحق مضیئی بضیاء استدلال میرسد واگر محکم خالص میبود محتاج بدلایل عقلیه نبود پس اختیار دین بجهل وتقلید میکرد وتقلید در
اصول وفروع مطلوب ومقصود نیست **وجه رابع** هرگاه قران مشتمل محکم ومتشابه باشد لا محاله محتاج بتعلم طریق تاویلات وترجیح بعض بر بعض میباشد
پس چاره نیست صاحب دین را از تحصیل علوم کثیره چون لغت ونحو واصول فقه وحقیقة ومجاز پس بجهت این هم کمالات انسانی وهم تحصیل
دین واعتقاد وآئین بتکلف بروجه اتم واکمل حاصل میشود **لهذا** متشابهات موضوع شدند **وجه خامس** سبب اقوی اینست که قران مشتمل بر
دعوت کل خواص وعوام است وطبایع عوام عاری وخالی بوفاراز ادراک اکثر امور وحقایق اند پس کسیکه از عوام در اول امر شنید که موجودی بغیر جسم
وبغیر متحیز ولا مشار الیه ثابت است گمان میکند که در اینجا نفی وعدم است پس معطل میماند پس اصلح چنین بود که ایشان مخاطب شوند بالفاظ مناسب
که دال بر توهمات وتخیلات باشند پس خطابات سابقه ولاحقه مخلوط دلیل او بر حق شدند پس قسم اول خطابات از باب متشابهات وقسم ثانی خطابات که
بآن کشف امر شد در آخر گردید محکمات باشند ثم الله اعلم **جواب سادس** از بعضی آنکه کل خلایق از اعلی وادنی مکلف الی یوم القیامة اند وتفاوت
ایشان در عقل وفهم وعلم معلوم است پس الفاظیکه واضح ولایح اند عام شامل خواص وعوام والفاظیکه ذو معانی اند مختص بخواص بجهت کمال ایشان
می باشد اما میدانی کلموا الناس علی قدر عقولهم **لهذا** در خود آیه وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم فرمود پس اول موسوم بمحکم وثانی
موسوم بمتشابه گردید ثم الله اعلم **اشکال** ثابت گردید که کل آیات قران خالی از این دو نوع نیست محکم است یا متشابه پس ایا محکم مزیتی بر متشابه دارد
یا بر عکس است یا متساوی اند **بنابر اول** باطل گردید قاعده اصلیه مقرره که جمیع کلام الله در مرتبه واحده مساوی است چه او منزل از خدای واحد
بالحکمه است **وبنابر ثانی** خلاف اجماع وقران لازم می آید چه محکم را ام المتشابه در قران خدا نامیده وام بمعنی اصل ومرجع می باشد واصل افضل از فرع
بالضرورت است **جواب** در مجلد اول وثانی ذکر شد ودر اینجا میگوئیم اگرچه قران فی الواقع کلام حق کلام الله المنزل منه تعالی بالسویة است ولکن بعض
بر بعض مزیة دارد چنانچه خلایق متفاضل ومتفاوة بالضرورة اند اگرچه من حیث الخلقة مخلوق یک خالق تعم اند پس آیاتیکه مشتمل توحید وصفات و
معارف تعالی اند خارج از قران این کلام افضل است پس در قرآن در افضلیت بالاولی اند **لهذا** سوره توحید **وآیة الکرسی وآیه قل**
اللهم مالک الملک واوایل آیات سوره حدید واواخر آیات سوره حشر وآخر آیه بنی اسرائیل از غیر خود افضل اند که در آنها ذکر توحید نیست واسماء
واسماء ملایکه وانبیا را وخارج از قران مزیة دارند ودر قران بالاولی افضل اند از غیر خود چه معلوم است که اسم ابلیس وعزازیل وفرعون وهامان مزیتی ندارند
الا در قران مس آنها محدث را جهت وجود چنین اسما در آن بلا طهارت جایز نیست پس مزیة اسما الله وانبیا وملایکه از اسما آنها معلوم ثابت است
پس باین جهة مزیة محکم بر متشابه لازم است اشکالی لازم نمی آید **ابو اد** بنابر این تنفر از جرح وتنقیص مفضول لازم می آید **جواب** هیچ لازم نمی آید چه
مرجحات دیگر بر آن موجود اند منجمله آن کافیست که محکم ومتشابه هر دو منزل از خدا اند وماسوای این محکوم التلاوة متشابهات وبر آن ثواب وارد
**اشکال** چرا ام الکتاب فرمود وامهات الکتاب نفرمود **جواب اول** چونکه مجموع محکمات جملة در تقدیر شی واحد است چنانچه جمله متشابهات در تقدیر
واحد است چنانچه در وجعلنا ابن مریم وامه آیة وبلفظ آیتین نفرموده زیرا که مجموع آنها واحد است **جواب ثانی** ام الکتاب در اینجا تعلق
بهر آیتی بالانفراد دارد کانه کل آیة من المحکمات ام کل آیة من المتشابهات ثم الله اعلم **بحث سابع** زاغ یزیغ زیغا بمعنی مال یمیل میلا وازینجا زاغت
الشمس وزاغ البصر باشد وازاغه عن الطریق بمعنی اماله باشد وآن بمعنی انحراف وکجی باشد **اما ابتغاء** بمعنی طلب باشد **اما فتنه** اصل ازبه

بیان معانی فتنه

اختبار و امتحان و ابتلاء یکی باشد و از ینجا است فطنت الذهب بالنار یعنی اختبرته و نزد بعضی خلصته باشد **در کبیر** گفته فتنه در لغة استظهار باشد یعنی از نار بر آوردن و بمعنی علو در آن باشد و فلان مفتون بطلب الدنیا میگویند یعنی غلو نمود و از حد در تحصیل آن کرد **و در قرآن** فتنه بده معنی آمده چنانچه در **کتاب توحید** فرموده **اول** بمعنی ضلالت **ثانی** بمعنی اختبار چون و فتناك فتونا بمعنی اختبرناك اختبارا **و** الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون بمعنی لا یختبرون **ثالث** بمعنی حجة چون ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا ما کنا مشرکین یعنی حجتهم **رابع** یعنی شرک چون والفتنة اشد من القتل یعنی الشرک اشد من القتل است **خامس** بمعنی کفر چون الا فی الفتنة سقطوا یعنی فی الکفر **سادس** بمعنی احتراق بالنار ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات بمعنی احرقوا **سابع** بمعنی عذاب چون یوم هم علی النار یفتنون یعنی یعذبون **و آیه** ذوقوا فتنتکم هذا الذی کنتم به تکذبون بمعنی عذابکم **و آیه** ومن یرد الله فتنته یعنی عذابه فلن تملك له من الله شیئا **ثامن** بمعنی قتل چون ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا یعنی ان خفتم ان یقتلوکم **و آیه** فما آمن لموسی الا ذریة من قومه علی خوف من فرعون وملئهم ان یفتنهم بمعنی ان یقتلهم **تاسع** بمعنی صد چون وان کادوا لیفتنونك عن الذی اوحینا الیك یعنی لیصدونك **عاشر** شدة المحنة چون ربنا لا تجعل فتنة للذین کفروا یعنی محنة **و آیه** ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین یعنی محنة فیفتنونك بذلك **صدوق** فرمود که علی ابن ابراهیم بن هاشم یکی دیگر افزوده که بمعنی محبة چون انما اموالکم واولادکم فتنة بمعنی محبة **لیس** از نقل این **صدوق** فرمود در اینجا هم بمعنی محنة بالنون است نه محبة بالباء لقول النبی ع الولد مجهلة محنة مبخلة **بحث ثامن** فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله **لیس** اینها که از روی تقلید و تعصب در دلهای ایشان کجی است و آن شک **یا** نفاق **یا** کفر محض باشد **لیس** پیروی میکنند آنچیز را که متشابه و معنی آن بر ایشان از کتاب مشکل شده تا حجة کنند و دلیل گردانند مزعوم باطل خود را بر باطل و غرض در آن طلب ضلالة و اضلال و افساد دین و ناس **یا** طلب تلبیس و تشکیك بر ضعفاء مسلمین که این نقیض قرآن در خود و قرآن سنت بقول المجاهد **یا** بغرض طلب شرف در عوام و تحصیل مال از خواص **یا** طلب شرك و کفر باشد بروایة حضرت ابی عبدالله و همین قول ربیع و سدی است **یا** بطلب بقاء ناس با آنکه زمان است محمدی نهایت قلیل است و دیگر اتباع متشابهات میکنند بغرض طلب تاویل آن یعنی طلب تاویلش و آن عملش علی قول باشد **یا** تفسیرش **یا** عاقبت امر آن باشد **یا** اصل یعنی ان میطلبد **سوال** این اهل زیغ کدام اند و زیغ چه باشد **جواب** بالا در در بحث ذکر شده که در آن دو قول است **احدهما** خاص اهل نجران بودند **نزد** بعضی جمعی از یهود بودند **نزد** بعضی هر دو گروه بودند **نزد** قتاده و زجاج کفاری اند که منکر حشر و نشر اند **ثانیهما** عام است شامل جمیع مبطلین که حجة متشابه بر اباطیل خود مینمایند و خصوص سبب مانع از عموم نیست **لیس** در این جمله اهل اسلامیهم داخل اند غیر ملة ناجیه این مختار محققین است چه هر یکی بمتشابه حجة بر مذهب خود و بر بطلان غیر میکنند این اولی است ثم الله اعلم **اما فتنه** هم ذکر شد که **نزد** بعضی ضلاله **نزد** بعضی کفر **نزد** بعضی شك **نزد** بعضی نفاق **نزد** بعضی تغیر عوام با اظهار مفاسد و غیر آن **بحث تاسع** بیان معنی و کشف **و** تفسیر و تاویل **نزد** مبرد **و نزد** بعضی تعبیر یتحد المعنی باشد **نزد** جمعی همه اینها یکی بالجمله معنی خاص دارد و مآل همه اگرچه یکی باشد **نزد** اکثر معنی از عنیت یعنی بمعنی مراد و مقصود و ظهور و تکلف باشد چه **نزد** ابن سکیت و کسائی ماخوذ از عنت الارض بالنبات اذا اظهرته بمعنی ظهور باشد **لیس** بنا بر آن غرض از لفظ معنی اظهار مراد و مقصود از تحت لفظ باشد و عنی به بمعنی کذا قصده واراده باشد **و نزد** بعضی ماخوذ از عنیت بهذا الامر اذا تکلفته باشد **لیس** بنا بر آن مراد از لفظ معنی بر آوردن مقصود و مراد از قول بکلفة باشد اول اکثر و انسب باشد **اما کشف** بمعنی ظهور مراد و اظهار آن از بطن لفظ باشد **اما بیان** توضیح و تشریح مقصود از لفظ و کلام باشد ماخوذ از بینونة چه ببیان معنی مباین از مبهم **یا** واقع آن مباین از جهل و نادانی میشود **اما تفسیر** تفعیل از فسر بفسر فسرا بمعنی ابانه و نظر طبیب بسوی بول مریض باشد تا استدلال نماید بر تشخیص مرض کند **لیس** بنا بر اول هر لفظ ارجع بسوی معنی خود میشود **لیس** تفسیر ارجاع الفاظ قرآنی بسوی معانی مقصود باری باشد **و** مفسر لفظ قرآن را بسوی معنی میبرد **و**

معنی زیغ و اهل آن

بیان معنی کشف و تبیین و تفسیر و تاویل



بیان معنی تفسیر و تاویل لغةً و شرعاً

**بنا بر ثانی** چونکه مفسر نظر بالفاظ قرآن نموده معانی مقصود باری از آن باستدلال بر می آرد **لهذا** آنچه بعد نظر از لفظ بر آورده شده او تفسیر باشد **و نزد** جمعی تفسیر از فسر **و** فسر مقلوب سفر بمعنی ظهور و کشف از اسفرت الصبح اذا اظهر و وضح باشد **و** از اسفرت المرأة عن وجهها باشد **لیس** تفسیر در لغة کشف غطاء و اظهار و ظهور آنچه الفاظ بر آن مشتمل و حاوی و متضمن باشد **اما تاویل** ماخوذ از آل یؤل اولا بمعنی رجوع باشد **در کبیر** گفته تاویل تفسیر باشد اصلش در لغة مرجع و مصیر باشد از قول آل الامر الی کذا اذا صار الیه واولته تاویلا اذا اصیرته الیه **در مجمع** والجنان و **منتهی** فرموده تاویل انتهای شیء و مصیر آن و ما یؤل الیه امره فی اللغة باشد **اما** در اصطلاح اهل تفسیر تفسیر و تاویل یک تعریف و معنی دارند **یا** هر یکی بالانفراد معنی دارد در مفسرین دو قول است **ثانی القولین** اختیار جماعتی است که تفسیر و تاویل نزد ایشان بمعنی واحد اند **لیس** نزد ایشان معنی و تعریف هر دو کشف المراد عن المشکل باشد یعنی تفسیر و تاویل کشف و اظهار مراد از لفظ مشکل باشد **لقوله تعالی** سانبئك بتاویل ما لم تستطع علیه صبرا **و** لقوله تعالی واحسن تاویلا بمعنی تفسیر یعنی بیان و کشف مراد در هر دو جا باشد **اقول** اگر بعضی مقام تفسیر و تاویل بیک مقام بمعنی واحد باشد مسلم **اما** عموما غیر مسلم است زیرا که خدا در باب یوسف فرمود ویعلمك من تاویل الاحادیث در اینجا بالاتفاق مراد تعبیر رویای صادقه و کاذبه با آنچه مآلش و مطابقش بشود **و** همین آیه وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم از تفسیرش علیحده شمرده و آن عرف لفظ از ظاهر باشد و باقی بیانش می آید **اول القولین** مختار اکثر محققین است که هر یکی بذاته معنی جداگانه دارد **لیس** هر دو آن **نزد اهل تفسیر** مختلف اند **نزد جمعی** التفسیر کشف المراد عن اللفظ المشکل باشد تفسیر کشف مراد از لفظ مشکل باشد **اما تاویل** رد احد المحتملین الی ما یطابق الظاهر یعنی تاویل رد احد محتملات یا محتملین بسوی آنچه مطابق ظاهرش باشد و همین نیز مشهور و اکثر است **نزد بعضی** ما التفسیر هو الکلام فی اسباب نزول الآیة وشانها وقصتها و معانیها و تلویح مواد و توضیح انواع آیاتها و اقسامها و ناسخها و منسوخها یعنی تفسیر عبارتست از کلام کردن در اسباب نزول آیات و شان و قصه و معانی آنها و تبیین و تنویع آیات آن و اقسام آن از عام و خاص و مقید و مطلق و ناسخ و منسوخ آن **اما تاویل** هو صرف الآیة الی معنی محتمل من طریق الاستنباط من لفظ الکتاب والسنة بما یوافق ما قبلها وما بعدها بغیر مخالفة الکتاب والسنة **و زاد** بعضهم وللعقل یعنی تاویل عبارت از صرف آیه بسوی معنی محتملیکه از خود قرآن و سنت رسول مستنبط میشود و مطابق و موافق ما قبل و ما بعد آیه مسؤله باشد بنوعیکه اصلا مخالفة قرآن و سنت و عقل نباشد **نزد محصلین** التفسیر فی الاصطلاح علم یبحث فیه عن کلام الله تع المنزل للاعجاز من حیث الدلالة علی مراده تعالی یعنی تفسیر عبارتست از علمیکه بحث کرده میشود در آن از کلام منزل تعالی بصورة اعجاز از حیثیت دلالة بر تحصیل مراد و مقصود تع **اما تاویل** هو ارجاع الکلام وصرفه عن معناه الظاهری الی معنی اخفی منه لانه ماخوذ من آل یؤل اذا رجع وصار الیه یعنی تاویل عبارتست از ارجاع کلام و صرف آن از معنای ظاهری آن بسوی معنی که خفی تر است از آن **و نزد** بعضی بر عکس این می باشد یعنی صرف معنی خفی آن بسوی معنی ظاهری **محکمات** قرآنی و براهین عقلی معا باشد زیرا که اصل لفظ ماخوذ از آل بمعنی رجوع و گردیدن از حالی بسوی حالی دیگر باشد **و از ینجا** حدیث علی ع ما من آیة الا و علمنی تاویلها ای معناها الخفی الذی هو غیر المعنی الظاهری لما تقرر من ان لکل آیة ظهرا وبطنا والمراد انه اطلعه علی تلك المخفیات المصونة والاسرار المکنونة انتهی یعنی آیتی از قرآن نیست مگر آنکه حضرت رسول مرا معانی مخفیه آنرا که غیر معنای ظاهری اند تعلیم داده چه باتفاق اهل اسلام مقرر گردیده که برای هر آیتی ظهری و بطنی است و آنحضرت علی را بر آن مخفیات مصونه و اسرار مکنونه و رموز باطنه مطلع ساخته **اما فرق** در تفسیر و تاویل **شیخ** المشائخ **در مجمع البیان** فرموده که کشف معانی آیات محکمات را تفسیر میگویند **و** بیان معانی آیات متشابهات و ذکر وجوه احتمالات از متشابه مینامند **و شیخنا الطریحی** تعریف باین کرده که تفسیر کشف مراد از لفظ مشکل باشد **و** تاویل رد احد محتملات الی ما یطابق الظاهر میباشد **در نهایه ابن الاثیر** تفسیر از آل الشیء یؤل الی کذا بمعنی رجع وصار الیه باشد **و** المراد بالتاویل نقل ظاهر اللفظ عن وضعه الاصلی الی ما یحتاج الی دلیل لولاه ما ترك ظاهر اللفظ یعنی مراد از تاویل نقل ظاهر لفظ از وضع اصلی بسوی آنچه محتاج بدلیل است چه اگر آن دلیل نمیبود **البته** ترك ظاهر لفظ نمیشد و از ینجا حدیث عایشه رض

فرق مابین تفسیر و تاویل

کہ پیغمبر تاویل آیہ فسبح بحمد ربك واستغفره در رکوع و سجود خود بلفظ سبحنك اللهم وبحمدك میفرمود این فقرات ماخوذ ازین آیہ اند اما
راسخ از رسخ یرسخ رسوخا فهو راسخ بمعنی ثبوت شئی فی موضعه ونضب ونش آب در زمین یعنی فرو رفتن آب در زمین و قرار گرفتن آن در بطن او
باشد نزد بعض مفسرین راسخ فی العلم آنکس که حاذق و بنهایت ماهر و واقف بهمه انواع و رموز علم کانه رای العین او و او در ان فرو رفته ما علم در او فرو رفته
چون روح و خون در بدن که بقای وجود بثبوت یک دیگر باشد و مؤیدش حدیث نبویست افضل الراسخین فی العلم قد علم جمیع انزل الله علیه من
التنزیل والتاویل **بحث عاشر** وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم در آنکه هر گاه خدا بالا ذکر نمود که اهل زیغ بد و سبب اتباع متشابه
میکنند **احدهما** بغرض فتنه و آن اضلال و ابطال بالقاء شبهات در ضعفا باشد **ثانیهما** بغرض باطل تاویل باطل بر بدنما و مقصود باطل خود
**پس** حقتعالی برد اهل زیغ نمود که تاویل آن یعنی معنی مقصود متشابه نمیدانند مگر خدا و آنانکه ثابت و حاذق و ماهر در علم اند **پس** در اینجا چند مسئله اند **مسئله**
**اولی** آیا توقف بر الا الله است و کلام منقطع شده **پس** واو والراسخون استیناف و ابتدا از راسخون است یا وقف نیست مگر بر فی العلم در قرا و نحاة و مفسرین دو
قول است **اولهما** مختار جمعی منهم عایشه رض و حسن و جبائی و مالك بن انس و کسائی و فرا و احد الروایتین ابن عباس است **و ثانیهما** مختار کافه مفسرین و قراء و نحی و منهم ابن عباس و مجاهد و
ربیع بن انس و اکثر متکلمین و اکثر امامیه و همین مرد اکثر احادیث نبویه و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و همین قول اکثر معتزله است
**مسئله ثانیه** بر علم متشابهات اطلاع ممکن الحصول والوصول هست یا احدیرا علم و اطلاع بر ان ممکن الحصول نیست بغیر الله چه علم آن خاصه تعم است
در مفسرین دو قول است و منشاء این خلاف خلاف در وقف بر الله یا بر فی العلم است **پس** بنا بر توقف بر الله احدیرا تاویل متشابه جایز نیست
**و بنا بر توقف فی العلم** علم متشابهات راسخین را ممکن **بل** حاصل و تاویل جایز است مطلقا **قول ثالث** در قائلین ناشی شده و آن اینست که متشابه
دو قسم است **احدهما** آنکه علم آن غیر الله احدی نمیداند و بندگان را امکان و جایز نیست که بر آن اطلاع یابند بحسب استدلال و استنباط و عقل چون قیام
ساعة و مقادیر ثواب و عذاب جنت و جهنم و مدة غیبة مهدی ع و دجال و ظهور ایشان و نزول عیسی و باران و عمر دنیا و مدة بقا این است و معانی اوایل سور و امثال
و غیر آن **ثانیهما** امکان الاطلاع و ممکن الحصول و جایز التاویل بحذاق علما و ماهرین جمیع فنون عقلیه و نقلیه میباشد و آن آیاتی اند که ذو الوجوه و معانی
لغوی بسیار دارند **پس** تاویل آنها باحد معانی موضوع که مطابق عقل و محکم نقل باشد میتوانند کرد و مؤیدش آنچه **در در منثور** سیوطی **و در کتاب**
**الوقف** الانباری در متعدد روایات از ابن عباس **نقل** کرده اند که تفسیر قرآن بر چهار صورة است **تفسیر** که از علما میدانند **تفسیر** که احدی
از امت بجهالت آن معذور نیست و آن علم حلال و حرام باشد **تفسیر** که از عرب میدانند بسبب لغة خود ایشان **تفسیر** که تاویل آن نمیدانند احدی
سوای خدا **پس** کسیکه ادعای علم آن کند او کاذب است و الا اکثر قرآن معطل میماند و حرج و مرج بسیار لازم می آید **و** در اکثر مواضع تکلف غیر تکلف میکرد و تحدی
و حث و ترغیب در تحقیق و تدبر معانی در کل قرآن کرده چون افلا یتدبرون القرآن **و آیه** کتاب انزلناه الیك مبارك لیدبروا آیاته **و آیه** بلسان عربی
مبین **و** فصلناه علی علم **و** افلا تعقلون **و** افلا تعلمون **و** تبصرون **و** تنظرون **و** بر ترک آن ذم عظیم نموده و توعید فرموده ان هم الا کالانعام بل هم
اضل سبیلا **و** صم بکم عمی فهم لا یعقلون و امثال آن بسیار می باشند **ایو** جه مختار محققین **و** همین انسب است چه خدا اخطاب و ذم نمیکند بر ما لا یطاق **و**
**در مجمع** فرمود که صحابه بتوقف از تفسیر آیتی نفر نمودند **بل** اجماعا همه صحابه تفسیر جمیع آیات قرآنی میکردند و بغیر تفسیر آیتی را نگذاشتند و نگفتند که این متشابه است
متوقف فیه است الا از اوایل سور قرآنی که اکثر اعراض کرده بودند در ان توقف نمودند و همچو تابعین **مسئله ثالثه** در تحقیق راسخین فی العلم ایشان
خلاف کرده اند **نزد** جمعی ایشان صحابه و بعد آن تابعین اند **نزد** بعضی کل علما امت **نزد** بعضی مسلمانان شده علماء اهل کتاب چون سلمان فارسی **و**
عبد الله بن سلام **و** ابی ابن کعب **و** کعب الاحبار **و** لیث و امثال ایشان که علم کتب اولین و آخرین داشتند **نزد** بعضی از صحابه تا قیامت علما امت که جامع علوم
عقلیه و نقلیه و ادبیه باشند **و** ضحاک گفته کالحصاة فی المبانی که راسخان اگر تاویل متشابه ندانند **پس** ناسخ و منسوخ و حلال و حرام را نمیدانند و نه محکم از
متشابه **پس** غیر مکلف باشند راسخین در علم کدام اند **و نزد** بعضی راسخ فی العلم کسی است و همان مروی **در در منثور** به روایة ابودردا



و انس مالك که پیغمبر ع فرمود هر که صادق در حدیث و بری الیمین و عفیف البطن و فرج و مستقیم القلب باشد او راسخ فی العلم است **و در معالم**
منقول است که مجاهد میگفت من از راسخان هستم **و نزد** جمعی فقط ابن عباس است زیرا که برای ابن عباس پیغمبر ص دعا کرده اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل
**در الجنان و مبان و در مجمع و در منثور** از ابن جریر و ابن منذر و ابن الانباری و مجاهد روایة کردند قال ابن عباس انا ممن یعلم تاویله **و در دیگر**
ابن جریر و ربیع روایة کردند والراسخون یعلمون تاویله و یقولون آمنا مخص هر دو آنکه ابن عباس گفت که راسخین تاویلش میدانند و من از جمله ایشان هستم **نزد**
**امامیه** این راسخین فی العلم رسول خدا و ایمه اثنا عشر از عترة محمد ع اند و اثبات باحادیث از عترة و شیعه مینمایند **اقوال** اول ابن همدان بعرض میرساند
**اکر** صحابه و تابعین راسخ میدانی ایشان ع اهم و اقرب و اهم اجله و اقدم صحابه بودند **پس** ایمه ساداتی راسخین اند **اکر** علما امت مراد میگیری ایشان نیز از اوایل
و سادات امة اند **پس** ایشان راسخ بالا ولی اند **اکر** علما جامع علوم عقلیه و نقلیه مراد میگیری احدی از دوست و دشمن منکر نیست که ایشان ع مرجع آن ایشان و
منبع معقول و منقول اند **اکر** علماء اهل کتاب دیگری و ایشان نیز سید ایشان و اعلم آن و اول و آخر اند **اکو** مراد زهاد و عدول علما است **پس** ایشان
ابنا و انفس رسول معصوم و مطهر در قرآن بآیه تطهیر اند **پس** ایشان بالا ولی باشند **و اکو** مراد ابن عباس است **پس** او یکی از ادنای تلامذه علی ع بالاتفاق
است و در علی اذن واعیه نازل شده **پس** ایشان ع بالا ولی راسخ فی العلم باشند **و** بر همه این تقادیر سرور انبیا و ایمه هدی از عترة او راسخ فی العلم
باحادیث عامه و خاصه ثابت است **تتمه** اخبار که در ایشان وارد اند شمه از ان بصورة انموذج تو بنویسیم **در مسند** خود احمد حنبل **و**
**در مناقب** نسائی **و در شرح السنة** بغوی باسانید خود از سعید خدری روایة کردند قال رسول الله ص ان منکم من یقاتل علی تاویل
القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابو بکر انا هو یا رسول الله قال ص لا فقال عمر انا هو یا رسول الله قال لا و لکن هو خاصف النعل و کان علی
قد اخذ نعل رسول الله و هو یخصفها فقضی ان علیا یقوم بالقتال علی تاویل القرآن کما قام هو علی تنزیله یعنی رسول خدا فرمود به تحقیق بعض شما ای صحابه
کسی هست که قتال با مارقین و قاسطین و ناکثین میکند بر تاویل قرآن چنانچه من قتال کردم بر تنزیل آن **پس** ابو بکر گفت او من هستم پیغمبر فرمود نه **پس** عمر گفت
او من هستم پیغمبر فرمود نه بلکه او خاصف نعل است و او علی بود که در نعلین آنحضرت همیشه پینه میکرد **پس** علی راسخ فی العلم است چه بالاتفاق این خبر مطابق واقع بر آمد
که علی بقتال فرقات سه گانه مزبور مشغول شد **و همین** روایة حافظ ابو نعیم **و** خوارزمی **و** صاحب مطالب السول **و** در شرح نهج البلاغة **و** اهل
مغازی **و** سیر **و** تواریخ در مقام قتال کفار مسلمین بعینه روایة کردند **در صواعق و تاریخ الخلفا** از عبد الله بن عیاش ابن ربیعه روایة
کردند کان لعلی ما شئت من ضرس قاطع فی العلم و کان له القدم فی الاسلام و الصهر رسول الله ص و الفقه فی السنة و النجدة فی الحرب و الجود فی
المال یعنی بود داشت علی آنچه میخواهم از دندان قاطع در علم **و** قدیم الاسلام بود طرفة العین از مهد تا لحد شرك و کفر نکرده بود **و** داماد رسول بود **و** فقه
در حدیث و دلاوری در جنگ **و** سخاوة و بذل مال بفقرا داشت **در صواعق و تاریخ الخلفا** از ابن عساکر راویة ابن مسعود که افرض
اهل المدینة و اقضاها علی **و** قالت عایشة انه اعلم من بقی بالسنة یعنی علی اعلم بعلم فرایض اهل مدینه است و عایشه گفته علی اعلم بالسنة از سایر اصحاب
که بعد رسول الله باقی ماند **و** مسروق میگفت که منتهی شد علم کل اصحاب رسول بسوی سه نفر منجمله ایشان علی و ابن عباس و ابن مسعود می باشند **در صواعق**
**و تاریخ الخلفا** از حاکم بسند صحیح روایة کردند ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعلی انك تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله یعنی ای علی
به تحقیق تو قتال بر تاویل قرآن خواهی کرد چنانچه من قتال بر تنزیل آن کردم **پس** علی را مخصوص تاویل قرآن گردانید خطاب بکم با صحاب است او. و حدیث ثانی آورده اند
محدثین منهم سیوطی **و** ابن حجر **و** ابن طلحه **و** شهرستانی **و** ترمذی **و** مشکوة **و** ابو نعیم **و** احمد **و** رازی **و** نیشاپوری **و** ثعلبی **و** واحدی و غیرهم جم غفیری روایة
از عایشه کردند قال رسول الله ع علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض **و** در روایة ام سلمه بید و از حیث ما دار یعنی رسول خدا فرمود علی
با قرآن و قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند تا وارد شوند بر حوض کوثر **و** بروایة دیگر هر دو در دنیا باهم دور میکنند تا بقا دوران **جمله** با خدا میگوید کل قرآن
با علی دور میکند و در قرآن بالاجماع محکم و متشابه است **پس** علوم همه قرآن تاویل و تفسیر و تنزیل با او در دور میکند **شهر** شیا **و ابن عمرو** و **زهرا**

گفتند دور علی با قران و حق دو دوران اینها با علی در همه احوال سلم التبوت و مجمع علیه کل امت است جمعی منهم احمد و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی
و ابن طلحه و غیر ایشان روایة کردند که از حضرت رسول ص پرسیده شد از حال علی فقال النبی ص قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس
جزء واحدا یعنی علی را نه جزء حکمت داده شد خاصة و جزء دهم آن بکل دنیا و دران علی شریک ایشانست ابن حجر و سیوطی و ابن طلحه و غیر ایشان
روایة کردند قال علی سلونی عن طرق السموت فانی اعلم بها من طرق الارض در تاریخ الخلفا و صواعق و غیرهم روایة کردند لم یکن احد من الصحابة
یقول سلونی الا علی یعنی از صحابه نبود بل هیچ یکی الی حین نگفته بغیر علی که مرا سوال کنید از راههای آسمانها به تحقیق من داناترم باینها از راههای زمین ابن
حجر و سیوطی و نبیره ابن جوزی و غیرهم جم غفیر روایة کردند قال علی انی کنت اذا سئلته انبانی واذا سکت ابتدانی یعنی حضرت امیر ع فرمود من چون
رسول را وقتیکه سوال علم از هر چیز میکردم بلا درنگ سیفرمود و اگر ساکت میشدم ابتداء در تعلیم من خود آنحضرت میفرمود جمله مفسرین و محدثین
و سیوطی و ابن حجر روایة کردند حلف علی بالله نعم انه لم ینزل آیه الا انه یعلم فی شیء نزلت و این نزلت و علی من نزلت والله تعالی اعطانی قلبا واعیا و لسانا
لسانا متکلما و در کشف الغمه از جمله محدثین نقل کردند که ابو الطفیل سیگفت علی مکرر بر منابر در مشاهد فرمود سلونی عن کتاب الله تعم فانه
ما من آیة الا و انی اعلم بها انها فی اللیل نزلت ام فی النهار او فی البر او فی الجبال نزلت ام فی سهل مخص بر دو روایة حضرت فرمود سوال کنید و بپرسید مرا از قرآن والسلام
از ان نازل نگردیده مگر آنکه میدانم در آسمان آمده یا در زمین شب نازل شده یا روز یا بر کوه نازل شده یا در زمین برابر و در که و برای که و بر که و مرا خدا عقل
عقول و قلب حافظ و فهم وافر و زبان بیان عطا کرده تعلبی و نبیره ابن جوزی و همه محدثین روایة کردند قال علی والذی فلق الحبة و برء النسمة
لو ثنیت لی الوسادة لحکمت بین اهل التورية بتوريتهم و بين اهل الانجيل بانجيلهم و اهل الزبور بزبورهم و بين اهل القرآن بفرقانهم والذي نفسي بيده
ما من رجل من قريش جرت عليه المواسى الا و انا اعرف له آية تسوقه الى الجنة او تقوده الى النار یعنی قسم بخدائیکه دانه را شکافد و آدمیان را پیدای کند اگر برای
جلوس من مسکاوسند گسترده شود یعنی مردم مرا آرام و تمکین دهند هر آئینه عینا حکم میکنم در اهل توریة بموجب توریة و باهل انجیل بانجیل ایشان و باهل زبور بزبور ایشان
و باهل قرآن بقران ایشان و قسم بخدائیکه جانم در دست اوست نیست آدمی از قریش که بر او استره جاری شده باشد مگر آنکه میدانم و میشناسم من که کدام کس بجهت حکم
نازل شده بسوی بهشت میرود یا بسوی جحیم او را می رساند ایضا جم غفیر از آنحضرت روایة کردند لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من تفسیر بسم
بسم الله الرحمن الرحيم یعنی حضرت امیر فرمود که اگر من بخواهم هر آئینه اینقدر تغسیر و تاویل بای بسم الله کنم اگر بنویسند هفتاد بار شتر تیار میشوند و ابن عباس را از اول شام
تا دمیدن صبح تفسیر بسم الله کرد و ابن عباس عرض نمود ما و کرم حیزی است لیس آنحضرت همین حدیث بالا بیان فرمود در تفسیر عیاشی و صافی
و نور الثقلین در متعدد احادیث و صافی و غیر اینها از صادق آل محمد علیهم السلام مرویست قال نحن الراسخون و نحن نعلم تاویله یعنی اهل بیت
عصمت و طهارت راسخان در علم هستیم و ما میدانیم تاویل قران را در عیاشی از باقر علوم او لین مرویست یعنی عندنا تاویل القرآن کله در تفسیر
قمی و مناقب و صافی و نور الثقلین و مجمع و در تفاسیر عامه قریب بهمین نیز از حضرت ابی جعفر ع مرویست ان رسول الله ص افضل الراسخین فی العلم
قد علم جميع ما انزل الله عليه من التنزيل والتاويل وما كان الله لينزل عليه شيئا لم يعلمه من التاويل و اوصياءه من بعده يعلمونه كله یعنی به تحقیق رسول
خدا افضل راسخین در علم است همه انزل الله علیه را از تنزیل و تاویل میدانست چه چیزی بر او نازل نساخت که تاویلش تعلیم او نکرده و اوصیاء ضمیر او من بعده او کل تاویل میدانند
در کافی و صافی و مناقب و نور الثقلین از حضرت باقر علیه السلام است ان الراسخ فی العلم من لا یختلف فی علمه یعنی به تحقیق راسخ فی العلم کسی است که اختلاف در علم
خود نکند اقول لهذا در بیان خود ایشان علیهم السلام گاهی تردد و تردید یا حواله و یا اسناد بغیر معصوم بغیر احتجاج نکردند و ایشان بصورة دیگران از غیر معصوم
اخذ نکردند و عدم تردد و تردید و عدم حواله الی غیر المعصوم از کلام و سیر ایشان ع بهترین و اضح است در نور الثقلین از حضرت امیر مرویست لخرش اینست
و قد جعل الله للعلم اهلا و فرض علی العباد طاعتهم بقوله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یعنی به تحقیق خدا گردانید برای علم اهلی را و فرض کرد بر خلق
طاعت ایشان از القول خود و ما یعلم تاویله الخ اقول بطرق اهل بیت رسالت احادیث باین مضمون لا تعد وارد اند و یک جمله قلیله از نور الثقلین بیان به در





تاویل این آیة از اهل بیت رسالت وارد است چنانچه در کافی و مناقب و صافی و نور الثقلین از امام ابی عبد الله مرویست منه آیات
محکمات تاویل بحضرت امیر و ائمه هدی از اولاد اوست و لفظ اخر متشابهات تاویل بفلان و فلان است و واما الذين في قلوبهم زيغ تاویل بتبعه و
اهل ولایة ایشان است که طالب فتنه اضلال و ضلالة اند و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم امیر المومنین و یازده فرزند او اند که ایشان
مالکان ایشان میدانند در نور الثقلین از کافی روایة هشام بن سالم از حضرت صادق ع کرده ان القرآن الذی جاء به جبرئیل الی محمد ص سبعة
عشر الف آیة یعنی آیاتی که به پیغمبر جبرئیل آورده هفده هزار آیات بودند در نور الثقلین از مجمع نقل کرده که جمیع سورهای قرانی یکصد و چهارده و جمیع
آیات آن شش هزار و دو صد و سی و شش آیه اند اقول در اینجا بعدل و انصاف هویدا میشود که مفسرین عامه علماء امته تا صحابه یا علماء مسلمان شده اهل کتاب
یا ابن عباس یا مجاهد را از راسخین فی العلم میدانند و اهل بیت رسالت را که علم ایشان کل و جزو از رسول و تاویل و تنزیل و از ایشان جبرئیل و از خدا
جبرئیل آورده دارند زیرا که اقرب اقارب و اقدم اصحاب و محرم رسول بودند و حدیث فریقین بر آن و بر اعلمیت ایشان متواتر و تکاثر وارد اند که مجال انکار و تاویل
نیست پس ایشان را راسخ فی العلم و ثابت در متشابه ندانستن و نگفتن نزد اهل نصفة و عدالة این نمیگویند و نمیدانند مگر تجاهل و اعراض و تعصب و عناد
اعاذنا الله والمومنین جمیعا با وجود ادعا که ایشان مقتدای آنها اند و قران و ایشان تا قیامت از هم جدا نمیشوند اشکال اینجا جمله مفسرین منهم رازی
و نیشاپوری و سیوطی و زمخشری و بغوی بل جمله محدثین که ابو بکر صدیق گفت نمیدانم وقتیکه پرسیده شد او را از آیه فاکهة و ابا فقال ابو بکر و ای سماء
تظلنی و ای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله ما لا اعلم و حال آنکه این آیه از اشد محکمات است ابن عساکر در تاریخ و ابن الانباری در مصاحف
و نصر المقدسی در کتاب الحجة متعدد روایات نقل کردند ملخص همه آنکه ان عمر بن الخطاب جلد صبیغ الکوفی فی مسئلة عن آیات القرآن حتی اضطرب الدماء
فی ظهره فترک ظهره دبره ثم ترکه حتی برء ثم عاد له ثم ترکه حتی برء ثم دعی به لیعود له فقال صبیغ ان کنت ترید قتلی فاقتلنی جمیلا و ان کنت ترید تداوینی فقد
والله برئت فاذن له الی ارضه و کتب الی موسی الاشعری ان لا یجالسه احد من المسلمین ملخص آنکه صبیغ کوفی از عمر خطاب سوال از آیات چند کرد و عمر چندان زد
که از پشت او براه مقعدش خون ظاهر شده تا از دبر او بر آمد چندی بهمین احوال انداخت صبیغ گفت اگر قتل من غرض داری پس قتل با حسن وجه کن و گرنه الحال والله بهتر
شده ام چرا بار بار مرا اذیت میکنی جواب نمی آید پس عمر او را رها کرده بجانب حکم خود ابو موسی اشعری را که هیچ یکی از مسلمانان عراق و کوفه با او مجالسه و مواکله نکنند
و امثال این در دیگر قصص با اعراض و غلطی میکردند پس زدن این قدر تا آنکه طلب علم قران کنند و لو للاشتباه چه ازاله شک و شبهه بر عالم خصوص بر خلیفه زمان
و حافظ قران و دین منعقد واجب است او بعوض آن زدن اینقدر بلا اذن و لا حد یدی شرعی کجا و چرا باشد جواب نزد جمهور غیر اهل بیت رسول ص احدی بکل تفسیر و تاویل قران
عالم نبود و پس است بر این شهادت خود ابو بکر کیف اقول فی کتاب الله ما لا اعلم که مشایخ ثلثه واقف محکم نبودند فضلا عن المتشابهات و در زدن خطا
کردند و همین اعتراض امامیه و کلبی اهل سنت در کتاب مثالب صحابه و نظام معتزلی سنی در کتاب نکت بر ایشان است جواب بعض
اهل سنت آنکه البته نمیدانستند و لیکن شتم و ضرب برای آن بود تا تفسیر قران برای و قیاس نکنند در ضلالة نمی افتند و شاهد ان ان ... واس ...
ابلیس است چنانچه در فردوس الاخبار دیلمی و غیر او بسیاری روایة کردند اقول پس ... و بقیاس در شرع و احکام رفتار کرده
و متابعه خلفاء خود نکردند پس اگر فعل خلفاء حق بود بر فقهاء ایشان که تبعه ایشان بودند اتباع شان واجب بود پس این تابع و دلیل بطلان بر دو می باشد
بحث دیگر قوله تعالی یقولون آمنا به کل من عند ربنا بجهت خلاف بالا در اعراب و تعلق این جمله ... دو قول دارند اول آنکه ... و
الراسخون مبتدا مستانفه است پس ... ایشان خبرش یقولون آمنا باشد یعنی راسخین فی العلم میگویند ... همه کل قران از محکم و متشابه از
جانب پروردگار ماست دران شکی نیست پس بنابراین راسخین فقط مکلف اند بتصدیق متشابه نه بعلم و نه بعلم چه علم آن مختص بخدا است و باین المسموت ...
عامه و خاصه ناطق اند که ما ایمان بمتشابه داریم نه مکلف تحمیل چه علم آن مستور است ثانیهما نزد آنکه وقف بر فی العلم است پس نزد ایشان جمله یقولون
حال از راسخین است پس تقدیرش چنانست والراسخون قائلین آمنا بالله او بالکتاب کل من عند ربنا یعنی حال راسخان اینست که اقرار میکنند

ومیگویند ایمان بخدا داریم بکتاب الله داریم وهمه کتاب از محکم و متشابه که فرستاده پروردگار ماست و همین قول ابن عباس و ربیع و محمد بن جعفر ابن
الزبیر و ابی مسلم اصفهانی صاحب الکراسة و همین مروی از حضرت ابی جعفر علیه السلام است **اشکال** اگر راسخین علم متشابه دارند پس در
علم آن شریک خدا باشند چه مثل و مساوی او تعالی علم متشابه دارند و شریک خدا در ذات و در صفات ذات بالاتفاق باطل است پس چگونه
خدا ایشان را شریک خود در علم قرار داد **جواب** اجمالی آنکه علم خدا ذاتی حضوری و علوم غیر الله بالاتفاق کسبی حصولی می باشد پس بنابراین فرق ممیز
واضح گردید که شریک باری راسخین نمیباشند چه ایشان علم ذاتی ندارند پس جمیع آنچه حاصل شده خالی ازین نیست **یا** اکتسابی باشد **یا** سوهبی لهی
بالهام و وحی الهی پس مشارکت نعم لازم نمی آید **بلی** باین جهت قطعی شد که علم راسخین فوق علوم غیر راسخین و مدارج ایشان بقصوی درجه امکان
می باشد متصور و متبرر **اشکال** علم متشابهات راسخین **یا** بصورة قطعی بود و چگونه قطعی شد **یا** ظنی بود بنابر **اول** مدح ایشان بقول آمنا چگونه
صحیح شود چه تحصیل علم ضروری بایجاد در قلوب ایشان **یا** بوحی والهام مدحی نباشد زیراکه بلا مشقة ولا اکتساب ایشان را حاصل گردید **و بنابر ثانی**
که ظنی بوده پس کسی باشد پس کسی اگرچه ممدوح هست ولکن تصدیق در ایمان من جهة الظن بالاتفاق در اعتقادات غیر مقصود و لایجوز است زیراکه ما خلا
ظن شک هست و مدح ظان چگونه اعلی از عالم بالقطع میتواند شد پس علی التقدیرین مدحی ندارند **مقدمه جواب** بدانکه راسخین **یا** معصومین و
مطهرین انبیا **یا** غیر معصوم پس **جواب اول** نزد آنانکه بانبیا وایمه اجتهاد جایز است پس ایشان و غیر ایشان هر دو فریق اجتهاد مینمایند ببراهین عقلیه و
قطعیه نقلیه و قراین معنویه پس ترجیح میدهند احد وجوه معانی متشابه را تا بحد یقین و قطع نزد ایشان میگردد و قبل ازین اعتقاد بصورة یقین دارند که کل
قرآن من عند الله است دران شکی نیست پس بنابرین هیچ اشکالی لازم نمی آید **جواب ثانی** آنانکه تجویز اجتهاد برانبیا وایمه نمیکنند پس ایشان بدو نوع
گفتند **نوع اول** نبی ما وائمه علیهم السلام در اول اعتقاد دارند که کل قران من عند الله هست **اما** علم آن از محکم و متشابه من حیث الکل والجزء بوحی والهام
چه دفعة چه تدریجا بایشان حاصل میشود پس بعد نظر و تامل تحصیل و حفظ و ضبط و ثبت آن کانه نزل نسبة بایشان اکتساب هست و این اول درجه تکلیف
ایشان می باشد بحسب حال خود ایشان **و** بوحی والهام ضروری نمیشود و نمیگویند چنانچه محصلات عقلیه قاطعه ضروری نمیشوند و نمیگویند **بل** این هر دو نوع عقلی
و سمعی از علوم قطعیه اند **و** از ضروریات و بدیهیات و محسوسات و آنچه در شخص آفریده شود دران اختیار شخص نباشد **نوع ثانی** غیر انبیا وایمه از علما راسخ
اگر مراد از راسخین باشد پس ایشان نیز تصدیق بمحکم و قران دارند لکن احد وجوه معانی متشابه را ترجیح ببراهین عقلی و بقطعیات نقلی و قراین معنوی
داده ایشان را لوجه قطعی میگردد پس کسبی باشد و کسی ممدوح باشد ثم الله اعلم **بحث ثانی عشر** در ما یذکر الا اولوا الالباب که مکرر ذکر شده که لب خالص
و صاف و مغز شی بلا آمیز باشد پس درینجا مراد عقل خالص و صاف بکمال درجه میباشد بنحویکه دران آمیز شی نباشد چنانچه در مجلد ثالث تفصیلش می آید
**اما** این فقره متمم قول راسخان هست **یا** قول تعالی مشهور ثانی نیست که او تعالی مدح راسخان برای ذهن نقاد و عقل کامل خالص و فهم صاف حسن تامل و نظر
و تدبر در آیات الله از محکم و متشابه نموده پس گویا مراد چنین باشد که شد که محکم و متشابه نمیباید تحصیل و تطبیق آن نمیکنند مگر صاحبان عقل خالص و فهم صافی
**تنبیه** جمعی نقل کردند که آیه دلیل است بر علو شان علم کلام و متکلمین که بحث در معرفة الله و تفسیر در قرآن نمیکنند مگر بدلایل عقل و تطبیق نمیدهند
آیات ذوالوجوه را مگر ببراهین عقلی و قطعیات نقلی **دیگر** دلالة بر فضل عالم و علومیکه تعلق بقرآن دارد منجمله آن علوم اشتقاق ولغة و صرف و نحو و اصول
فقه و دیگر علوم شرعیات ثم الله اعلم **دیگر** دلیل است که هر کسیکه متبحر در علوم نداشته پس او مجاز در تفسیر محکم نیست فضلا عن المتشابه زیراکه او معانی الفاظ نمیداند
پس این است معنی حدیث من فسر القران برایه فلیتبوء مقعده من النار یعنی هر که تفسیر قران برای بلا اطلاع علوم قران کند برائینه ا از برای خود جای
جای خود را در جهنم ثم الله اعلم **دیگر** درینجا فضل اهل علم خصوص راسخان ایشان بر کافه خلایق واضح و ثابت گردید **در فردوس دیلمی**
مرویست از علی علیه السلام الانبیا فوق العلماء بدرجة والعلماء فوق الشهداء بدرجة والشهداء فوق الصدیقین بدرجة والصدیقون فوق
المومنین بدرجة یعنی مرتبه انبیا بلند و زیاده از علما بیکدرجه می باشد و آن درجه نبوة است و علم ایشان بوحی **و** مرتبه علما فوق از شهدا بیکدرجه علم است



**و** مرتبه شهدا فوق صدیقین بیکدرجه **و** مرتبه صدیقین فوق مومنین بیکدرجه است **در فردوس** از حضرت امیر علیه السلام مرویست الانبیاء قادة والفقهاء
سادة ومجالستهم زیادة او زیارة یعنی انبیا پیشوایان خلق و فقها سادات ایشان اند و مجالسة علما زیادة یا زیارة برای جالس است **قوله تعالی**

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۝ **ترجمه**

یعنی پروردگارا میچان و مایل مساز بوا نهادن دلهای ما را از دین حق بسوی اتباع باطل **یا** میل مده قلوب ما را از ترک محکم بسوی تمسک متشابه بعد
از آنکه راه نمودی و دلالت بحق کردی و ببخش ما را از نزد خود رحمتی را که توفیق مثبت بر حق و طاعت باشد بدرستیکه تو بخشنده بسیاری پروردگارا بتحقیق
تو جامع و فراهم آرنده همه مردمانی برای جزاء و حساب روزیکه نیست در حصول آن شکی بتحقیق خدا اخلاف و تبدیل نمیکند و موخر نمیگذارد وعده خود را **او دل**
**تفسیر** شیخ **بحث اول** ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا بعضی گفته اند از درینجا معنی این بیانیه هست یعنی بعد از
هدیتنا **شیخ المشایخ** فرموده که این حکایه راسخین هست پس بحسب قرینه درینجا قول مقدر است الراسخون یقولون ربنا یعنی راسخین فی
العلوم میگویند بصورة دعا پروردگارا منحرف مساز قلوب ما را بعد از آنکه راه نمودی و دلالة بر حق بازاحه علة و نصب ادله و تکمیل عقل و حواس و ارسال رسل
و انزال کتب و بیان حق و باطل کردی **اما** قلب و فواد و خاطر از اسمای قلوب اند و برای آن دل القلب نامیده اند که بخطرات از حالی بحالی میگردد و مقلوب میشود
و خاطر نیز برای آن نامیده اند که محل خطرات هست گاهی چیزی و گاهی چیزی دیگر در او خطور میکند **اشکال** درینجا بلا تزغ قلوبنا ثابت شده که اعوجاج
قلوب مضاف الی الله است پس معلوم گردید که اهلاک و اضلال و اثبات و ازاله آن من الله است و موید این **حدیث** دعا هست نوشته **الحدیث**
قال النبی صما من قلب الا وهو بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء ان یقیمه وان شاء ان یزیغه ازاغه یعنی پیغمبر ص فرمود هیچ دلی نیست مگر آنکه
او در دو انگشت از انگشتهای خدا رحمن است و قتیکه میخواهد دل را ثابت و قیم بر ایمان میگذارد و هرگاه میخواهد اعوجاج و انحراف او از ایمان کج و منحرف میسازد
**امام دعا** میفرمود و دایم همیشه میخواند اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک **وایضا** فرمود والمیزان بید الرحمن یرفع قوما و یضع آخرین
**جواب بدانکه** این آیه باصول دین تعلق دارد و دوامه در آیه دو قول اند **نزد جبریه** از آیات محکمات مطابق مذهب ایشان است بنابر آنکه جبر و
ظلم و فاعل کل از کفر و ایمان و نیک و بد خدا است **نزد عدلیه** آیه از متشابهات است زیراکه مخالف براهین قاطعات عقلیه و محکمات نقلیه چون
من شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر باشد و خدا فاعل قبیح و راضی بکفر و ضلالة بموجب لا یرضی لعباده الکفر نمیباشد پس باید وجوها آیه لا تزغ
قلوبنا موول باشد پس نزد ایشان در تاویل آن وجوه اند **اول** بدعاء لا تزغ قلوبنا مقصود ادامه بر هدایة باشد پس گویا آل دعا ایشان اقم
قلوبنا دائما علی الهدایة بعد اذ هدیتنا باشد یعنی قایم بصورة دایم باقی دار دلهای ما را بعد هدایت انها اشکالی لازم نمی آید **ثانی** لطف بر دو قسم است
عام که دران کافر و مومن مشترک هست و آن بالاتفاق بهر دو حاصل و وصول است **وخاص** و آن توفیق و تایید و تسهیل امر بان مکلف را میشود
و تخته یل صدیق است پس اگر خدا بنده را بخود واگذار د بسبیل شهوانی و وسوسه شیطانی مایل از حق بسوی باطل میگردد پس راسخان میخواهند و میگویند
که خدایا توفیق دلهای ما باز مدار تا تسلط نفس شهوانی و شیطان چنین انحراف کنند چونکه اضافه ازاغه الی الله برای آنست که توفیق اقامه و منع موانع
باسباب الله میباشد چون دعا لا تسلط علینا من لا یرحمنا بمعنی لا تخل بیننا و بینه باشد چونکه در اصل دعا عبادت **ثالث** است پس بصورة تعبد ماذون گردید
در دعا لا تزغ قلوبنا چون رب احکم بالحق و معلوم است که او تعالی بغیر حق حکم نمیکند **و دعا** ابراهیم ع و لا تخزنی یوم یبعثون معلوم است که خلیل الرحمن را

خزی بقیامة دامنگیر نمیشود ود عا داتنا ما وعدتنا علی رسلک معلوم است که آنچه وعده داده است تبدل آن از تعالی محال است ایراد
آنچه خدا کردنی است و مطابق مصلحت و در علم تعالی است و تعالی لا محاله خواهد کرد دعا کنند یا نکنند جواب نزد متکلمین جایز است که بعض امور را در علم
ازل معلق بر دعا گذارد که اگر دعا کنند قابل حصول و وصول میشود و اگر دعا نکنند قابل آن بحسب مصلحت نباشد جواب دیگر آنکه در علم ازل دا
کرزید در فلانه وقت برای فلانه مطلب دعا خواهد کرد لیس اعطاء مدعا او منحصر بر دعا او گذاشته اشکالی لازم نمی آید ایراد دیگر بنا بر این دعا کردن
چون ربنا لا تظلمنا و لا تکفرنا و لا تجر علینا جایز باشد یعنی خدایا ظلم مکن ما را و کافر مساز ما را و بر ما جور و ظلم مکن جواب نزد عدلیه دعا با چنین
کلمات از بندگان جایز است بدو وجه آ آنکه این چنین دعا از بنده جرأة و متضمن تسخیط است ب استعمال چنین الفاظ در کسی میشود که او جاهل و عادی
جاری بجور و ظلم یا راضی بآن یا فاعل آن باشد و او تعالی عالم غنی برتر و منزه از آنست لقوله لیس بظلام للعبید رابع جایز است که راسخان
التماس از نفی اصل سبب زیغ کرده باشند و آن سبب امتحان و تکلیف صعب باشد یعنی خدایا تکلیف با صعب و امتحان مکن ما را که فاعل و تارک آن
بشدة نمیتوانیم شد لیس آن تکلیف و امتحان صورت زیغ و نفرة قلوب ما از جانب تعالی باشد چنانچه در آیه فلما کتب علیهم القتال تولوا باشد لهذا از اعت
اسناد الی الله شده خامس شیخ المشایخ فرمود که نفی عقوبة خذلان باشد یعنی عقوبة بازاغه مکن ما را چونکه با عصیان کردیم و زیغ و انحراف نمودیم
و تو ازاغة ما را بصورة عقوبة زیاد مکن چنانچه در آیه فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و آیه و مکروا و مکر الله سیبا شد یعنی بزیغ و مکر ایشان خدا ایشان
رها کرد در زیغ و مکر تا زیاد کنند مستحق بعذاب الیم شوند و آیه فزادهم رجسا الی رجسهم سادس نزد جبائی لا تزغ قلوبنا سن ثوابک و رحمتک
و عن علم المتشابهات الخ یعنی خدایا منحرف و محروم مساز دلهای ما را از ثواب و رحمة خود و از حصول علم متشابهات مراد از این اطمینان در تحصیل
ثواب بر سوخ علم متشابهات و القا و اثبات علم متشابهات و الیقان و اذعان باشد و وجوه دیگر ضبط کرده اند چنانچه در کشاف نقله لا تبتلینا
ببلایا تزیغ فیها قلوبنا یعنی مبتلا مساز ما را ببلاها ئیکه منحرف میشوند در آن دلهای ما و همین قول اصم است چنانچه بیانش آیه و لو انا کتبنا علیهم
ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیل نزد کعبی لا تزغ یعنی نام منه ما را بکفار اما جواب حدیث قلوب الناس از اصحاب ما
شرف السیادة علم الهدی و از معتزله ابن ابی الحدید باطل محض و از مفتریات مجبره و مشبهه شمرده و اکثر در ابتدای دیباجه کتاب خود گفته که من در نقل احادیث
از اهل بدعة و اهوا بهتر و ثابت و صحیح تر از خوارج ندیدم و شارحین بخاری در مقدمات رواة او مطاعن رجال او را بالتفصیل در شروح آن و بعضی بالاف
ضبط کرده برجال بخاری رجوع نموده حال دریافت میشود لیس آنچه ضعف بچنین صفت باشد محل اعتماد نیست و فضلا عن الحجة جواب ثانی سلمنا که
حدیث دعا صحیح است لیس در اصول فقه مقرر کردیده اول آنکه خبر واحد محل ظن نیست ثانی آنکه معارض برهان و قاطع نقل نمیشود و الا لازم
می آید برای امر ظنی ترک معلوم قطعی و ترک معلوم قطعی الثبوت لحوق ظن بعارضه نزد اهل الادیان و العقلاء جایز نیست لیس بغرض تصحیح اگر امکان
تاویل بما لا یخالف العقل و صحیح النقل باشد اولی از ترک است لیس این دو خبر و دعا را حاد محمول بر مجاز بالضرورة است زیرا که خدا جسم و اجزا و لوازم جسمانی
باتفاق اهل اسلام غیر مجبره و مشبهه ندارد لیس لا محاله مجاز است و اقرب مجاز اقدم است لیس در حدیث دو حرف شرط اذا و انشاء موجود است لیس
مشروط معلق بر مشیة است فاذا فقد الشرط فقد المشروط دیگر اسلام و کفر اجباری اگر مقصود میبود البته قلوب در دو انگشت قدرة او
اگر بخواست قایم میکرد او را بر هدایت اگر میخواست کج و منحرف میساخت پس اگر جبر لیس ع اخبار قدرت است اما دعا پس او محمول است بر توفیق در دوام و اقامة است او در آن و الا
لازم می آید که در انبیا عدم اقامة و عدم ثبات بر دین متصور و جایز باشد و آن ممتنع و محال بالاتفاق است و وجوه دیگر اند بلحاظ بسط ضبط آن مناسب
ندانستیم ثم الله اعلم بحث ثانی هب از وهب یهب هبة بمعنی تملیک شیء بغیر ثمن باشد لیس هبة و نحله و صله نظایر اند و بعضی ضم بآن عطیه
هم کرده اند اما در لدن پنج لغة اند آ لدن بفتح لام و ضمه دال و سکون نون ب بضمه لام و دال ج بفتح لام و سکون دال و کسر نون د
لد بحذف نون هـ لدی بیا در قاموس گفته لَدُن و لَدَن و لَدِن چون کتف و لَدْنٍ بجر و لُدْ چون کم و لَدُ چون منذ و لدا چون قفا و لدن





بضمتین و لُدْن بضم اول و آخر ظرف زمانی و مکانی چون عند در صحاح گفته لدن ظرف مکان غیر متمکن بمنزله عند باشد در مجمع
البحرین گفته لدن بمعنی قرب از عند باشد و لدن و عند و لفظ و قرب همه بمعنی نزدیک اند بحث ثالث وهب لنا من لدنک رحمة انک انت
الوهاب هرگاه در ابتدا او تطهیر قلوب را خواستند لیس از آن مطلب عالی غای طلب نمودند تا محل و مقر آن خالص و صاف برای آن باشد چه
عالی بموضع ملوث دانی د نود قرب نمیکند و قرار نمیگیرد بقولهم پروردگارا ببخش و عطا کن از نزد خود رحمة را هر آینه که تو بسیار بخشاینده هستی مفسرین
درین رحمة توجیهات کرده اند نزد بعضی مراد لطف است تا لعطاء آن من بعد ثابت بر ایمان بمانیم چنانچه در ابتدا بآن هدایة یافتیم نزد بعضی عنا
خاصه عطا کن بو بآن فهم معانی متشابهات حاصل شده عند التعارض ثبات حاصل گردد نزد بعضی مراد از رحمة نعمة است بر روایة
شیخ المشایخ حضرت صادق فرمود که مراد از رحمة طلب لزوم خدمة و دوام طاعة نفع بر وجه سنت نه بر طریق بدعة رازی گفته که مراد از رحمة علم
چه ایشان بعد تطهیر قلب تنور آن بانوار معرفة و توحید و تقویت اعضاء و جوارح بطاعة و صحت حواس و اعضا و سلامتی عقل و ایمان از طریان
خطرات و ثبات و سهولة عند سکرة الموت و عند ظلمة القبر و عفو عند الحشر و نجاة عند الصراط طلبیده اند لیس این رحمة شامل امور دنیا و آخرت
عند است بعد ابن اهل از خاص است در عیاشی از حضرت صادق ع مرویست اکثروا من ان تقولوا ربنا لا تزغ الخ و لا تأمنوا الزیغ یعنی
اکثر بگوئید این آیه را و بی خوف نمانید از زیغ در کافی حضرت موسی ابن جعفر بهشام فرمود ای هشام خدا حکایة قوم صالحان باین آیه لا تزغ
قلوبنا الخ فرمود چه ایشان وقتیکه دانستند که قلوب میل و عود بعمیان و ردات میکنند چه خدا را نمیترسد هر که تعقل از خدا نمیکند و هر که تعقل از خدا نکرد عقل قلب او بر معرفة
نمیماند و آن را آدمی در دل خود می یابد و می بیند و ثبات قلب حاصل نمیشود مگر آنکه قول و مصدق فعل او و سر او موافق علانیه او باشد الخ بحث رابع
ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد این فقره ثانیه دعائیه از راسخان است و در اینجا نیز قول مقدار است چون
یقولون ربنا یعنی میگویند راسخان ای پروردگار بتحقیق تو جامع همه مردمانی در روز قیامة برای جزا آنکه شک و شبه در آن نیست یعنی در اقامت
یوم القیامة و در ایصال جزا بدرستیکه خدا خلف وعده یا خلف میعاد یا خلف دعاء راسخین نمیکند و بنا بر آخر وجه در ابتدا خطاب بود در
آخر بصورة غیاب چون حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم باشد لیس تقدیر من گویا فاغفر لنا انک لا تخلف ما وعدتنا باشد نزد بعضی
از ان الله جمله استیناف اخبار عن الله باشد و در مجمع فرمود میعاد بمعنی وعده چون بمعنی وقت در لغة باشد و جایی گفته وعد و عدة
و موعدا و میعادا همه یکی اند اشکال لفظ میعاد آیا بمعنی وعده است یا بمعنی وعید است یا بهر دو معنی بنا بر اول اگر مخالفة وعده
نمیکند لیس از اینجا لازم گردید که مخالفة وعید نخواهد کرد و بنا بر ثالث دو ثالث نیز ثابت گردید که مخالفة وعده و وعید نخواهد زیرا که بدلیلیکه خلف
وعده مکذب صادق باری قبیح است همچو خلف وعید قبیح مکذب تعالی است لیس فاسق بغیر عذاب اصلا نخواهد ماند جواب این آیه خاص
در وعده است لکن قول وعیدیه غیر مسلم زیرا که فاسق عندهم بالتوبة و عندنا بالتوبة و العفو داخل و شامل وعید نیست لیس وعید عام نیست
و در خاص هیچ کس انکار ندارد حکمة مناظره ابو عمرو بن علا با عمرو بن عبید گفت که در اصحاب کبایر چه میگوئی ابن عبید گفت که انجاز و انفاذ
وعده واجب است همچو انجاز وعید بر تعالی و اجب است آیا بر خدا تجویز کاذب و مکذب نفس خود میکنی ابن علا گفت نه لیس ابن عبید گفت تحقیق حجة
تو ساقط گردید ابن علا منقطع گردید اقول در قول هر دو عمر فلاح و حجة کاهی نیست و ابن ادی غلام علی بن ابی طالب در جواب ابن عمرو بن عبید
حیرت ساند که عمرا اول قیاس وعده بر وعید کرده و حال آنکه قیاس وعده بر وعید نیست چه فرق بین البابین آنست که وعده حق بنده بر تعالی و وعید حق تعالی
بر بنده است اما در اول تخلف و تبدل موجب تکذیب باری بنفس خود لازم می آید لهذا اول جایز نیست اما در ثانی که حق الله باشد ترک دعوی حق
خود جایز و ممدوح است زیرا که بجود و کرم مشهور کسی که حق خود را اسقاط کند او ملوم نمیباشد بل ممدوح می باشد بلی تکذیب نفس باری بوقتی لازم می آید که اگر او تعالی
جزمی عینا مقید را خلاف میکرد چون بابلیس ان علیک لعنتی فرمود و در عموم تکذیب کذب لازم نمی آید اما عمر ثانی قیاس باصحاب کبایر من

مناظره ابو عمرو بن علا و عمرو بن عبید معتزلی

حیث العموم کرد چه از اصحاب کبایر تایب و معتق خارج است و هر عموم خالی باشد خطا کرد لیس چون ثالث ثلثه لولا علی لهلک عمر این عمر بن هم لولا
عبد علی ابو القاسم هلک النعمان بگویند ایراد اما بالا نگفته در عموم اگر در بعض اجزا تخلف طاری شود کذب شمرده نمیشود لیس در عموم وعده
و وعده هم همین احتمال است چه او تعالی بهر فاعل حسن تعداد ثواب را معین و صریح بیان نفرموده جایز است که هیچ دران تنقیص و تبدیل طاری کرد
جواب بالا ذکر نیز شد که ثواب معین فی علم الله حق محسن بر خدای صادق غنی و سریع است لیس آنچه در معلوم تعالی مقدار حق اوست تنقیص
آن برابر یک سر سوزن جایز نیست زیرا که او تعالی غنی صادق است محتاج معسور نیست دیگر تنقیص حق غیر بر خدا
بغیر سبب قاطع جایز نیست قبیح است بخلاف اسقاط حق چه دران مدح و ثنا به تعالی جایز است ثم الله تعالی اعلم

قوله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَآ اَوْلَادُهُمْ مِّنَ اللّٰهِ شَیْئًا وَاُولٰٓئِکَ هُمْ وَقُوْدُ النَّارِ ۝

ترجمه یعنی بتحقیق آنانکه کفر کردند چه وفد نجران چه یهود قریظه و نظیر یا کفار قریش یا جمله مشرکین باشند بمال و آل خود مینازند و مفاخرت
مینمایند و طعن بنبی و مسلمان میزنند که مفلوک بوده دعوای حصول دین و دنیا مینمایند هرگز دفع نکند ولی نیاز نمیسازد ایشان را مالهای ایشان و آلهای
ایشان که بکثرة انها مباهاة مینمایند از مواخذه و عذاب خدا هیچ چیز را نه در دنیا و نه در آخرة و در دنیا دیدی که اگر کسی مبتلا بمحنتی و مرضی میشود اگر کل دنیا
و کل خلایق را بعوض خلاصی خود از ان بدهد خلاصی و تخفیف او نمیشود تا وقتیکه خدا نکند و آنگروه همان جماعتیست که بایشان روشن شود آتش جهنم
یعنی چنانچه آتش دنیا بسوزانیدن هیزم روشن میشود همچو در آخرة بعوض هیزم آدمیان میسوزند و روشنی و شعله نار جهنم از آدمیان می افروزد و میباشد
اعاذنا الله والمؤمنین من جمیع ذلک برحمته الواسعة هو ارحم الراحمین و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول آیا
این آیه عام است یا خاص مفسرین دو قول دارند احدهما عام در جمله کفار از اهل کتاب و غیر کتابست اگرچه در ورودش خاص باشد لکن
مانع از عموم نمیباشد ثانیهما خاص لیس در ایشان نیز بدو قول خلاف شد اول در یهود قریظه و بنی نظیر است ثانی در وفد نجران خاص
چه ابو حارثه بن علقمه برادر خود گفت که من میدانم که این محمد صلعم نبی برحق است ولکن عطایای ملوک و اموال از ما منع میشود و معطل میمانند و این
اولاد و اقارب و این کثرة تابعین بمحض اظهار نبوة او از ما بر میگردند لیس حق تعالی در جواب ایشان این آیه نازل فرموده که آنانکه کفر کردند بی نیاز
نمیسازد ایشان را اموال ایشان و نه کثرة اولاد و نه تابعین ایشان از عذاب خدا چیزی را اگرچه ملاء الارض از طلا یا عوض ان کل غلامهای دنیا به انها
برگز قبول کرده نمیشود تا خلاصی یک طرفة العین بیابند این قبول کردن فعل سلاطین محتاج و طامع است و خدا عادل غنی بلا حاجة است هیچ چیز
نزد تعالی بعوض کفر شان کفایة نمیکند و در لفظ من درینجا سه قول اند نزد اکثر مضاف محذوفست چون من عذاب الله شیئا باشد نزد ابو عبیده
خود من بمعنی عند الله شیئا است نزد مبرد بر اصل خود بمعنی غایة است چون لن تغنی عنهم عناء ابتداء و انتها باشد بحث ثانی الوقود بفتح
واو حطب و هیزمی است که بان آتش افروخته میشود از وقد یقد وقودا بالضم افروختن و ایقاد نار باشد بحث ثالث و اولئک هم وقود
النار مرجع اولئک ان الذین کفروا هم برای تاکید است یعنی همان گروه کفار هیزم نار جهنم اند که باجسام ایشان نار افروخته میشود و بدل از هیزم سوخته
میشوند چنانچه در آیه دیگر فرموده فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة و در جای دیگر حصب جهنم فرمود لیس این بیان منتهای عذاب است
و فوق بران عذاب ازید نیست اعاذنا الله والمؤمنین جمیعا اشکال چنین توعید غلیظ یعنی موجب قساوة و ادامة مشرکین بر کفر و طغیان میشود
چه هرکس میداند و میشنود از زبان سلطان که مر العذاب الیم میکشد او مصر بر قبیح خود بل زیادتی دران میکند لیس آنچه موجب اضلال و زیادتی کفر و شرک
شود اگرچه زجر باشد بر تعالی جایز نیست جواب چنین مسئله مکرر در دو مجلد سابق ذکر شد که کفار و مشرکین این کلام را کلام باری نمیدانند و محمد صلعم را صادق

جواب اشکال مشکل زیرا تعیید عیسی جایز باشد





در ایشان من الله نمیدانند لیس موجب تمادی و اصرار ایشان نمیشود ایراد لیس بنا بر این تقدیر در انزال زجر و توبیخ بایشان چه فایده
است مل فایده نیست خواه ایشان را ترهیب و ترغیب کرده شود یا نه جواب دران اتمام حجة و قطع معذرة ایشان و امادگی صدقین بر طاعة است ثم الله اعلم

قوله تعالی کَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوْبِهِمْ وَاللّٰهُ شَدِیْدُ الْعِقَابِ ۝

ترجمه یعنی حال کفار مذکور چون حال آل فرعون و قوم است و مانند حال آنانکه پیش از قوم فرعون بودند چون عاد و ثمود و غیر ایشان دیده و دانسته
تکذیب کردند و دروغ پنداشتند آیات و علامات توحید و وجود ما را لیس گرفت ایشان را خدا بگناهان که تکذیب انبیا و معجزات ایشان باشد
و خدا سخت عقوبت است یعنی عقوبت خدا بنهایة سخت است برای کفار و مشرکین و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول
داب مصدر از داب فی العمل اذا کدح وجد و تعب فی العمل باشد در مجمع فرمود داب بمعنی عادة از داب یداب دابا و دابا اذا اعتاد الشئ
و تمرن علیه و داب بمعنی اجتهاد وجد است چنانچه داب فی کذا دابا و دوبا بمعنی اجتهد و بالغ فیه باشد در کبیر دابت الشئ اداب دابا و
دوبا بمعنی سار فلان یوماد ابا یعنی اجتهاد در سیر کرد گردش بکرد و ذکر این اصل موضوع لغوی است و اصل باب از جد و کد است و بعدان نقل کردند بسوی
شان و امر و حال و عادة چنانچه هذا داب فلان بمعنی عادته و دابه باشد نزد بعضی دوب و داب بمعنی دوام باشد بحث ثانی کداب آل فرعون این
کاف تشبیه آیا متعلق بمحذوف است چون عادتهم کعادة آل فرعون لیس کاف در موضع رفع برای وقوع خبر مبتدا باشد یا متعلق بوقود النار
است چه دران فعل مقدر است چون تتقد النار باجسامهم کما تتقد باجسام فرعون لیس کاف بموضع نصب جمله حالیه است یا متعلق بلن
تغنی عنهم مثل مالم تغن عن آل فرعون باشد دران وجوه اند بحث ثالث نزد ابن عباس و عکرمه و مجاهد و ضحاک و سدی عادة این کفار
در انکار و جحود چون عادة آل فرعون در انکار رسول و تکذیب آیات و کتب منزله است و نزد ابو روق و ابن زید فعل ایشان چون فعل آل فرعون است
نزد ربیع و کسایی و ابو عبیده سنت ایشان چون سنت و طریقه آل فرعون است نزد مقاتل شباهت ایشان کاشباه آل فرعون است نزد
اخفش کامر آل فرعون نزد قطرب کحال فرعون و همین قول زجاج است نزد بعضی اجتهادهم و تجهم کتعبهم و اجتهادهم باشد یا تشبیه در کثرة
مال و آل ایشان بالیشانست یا تشبیه در جحد و انکار یا تشبیه عذاب خدا بانها چون عذاب آل فرعون یا همه وجوه اند ظاهر حمل بر عموم اولیست و همین
قول قفال است چه اگر کثرة آل و مال و لشکر موجب نجاة عذاب تعالی میبود البته هیچ سلطان خصوص نمرود و فرعون و امثال ایشان مبتلا
بعذاب و مرض و موت و آلام دنیا نمیشدند لیس در آخرة چه سود دهد و هیچ نفس و پدر زنی بسوی پسر نگاه نمیکند هرکی مبتلا بحال خود میباشد بحث
رابع والذین من قبلهم کذبوا بایتنا آیا این جمله مستانفه است یا عطف بر کداب آل فرعون است دران دو وجه اند نزد سعودی
از کذبوا احال از آل فرعون مع تقدیر قد واقع شده چون داب هولاء کداب الذین من قبلهم وقد کذبوا باشد بحث خامس نزد بعضی
حال اهل کتاب این زمان چون حال فرعونیان و حال کفار قریش و جمله مشرکین چون احوال پیشینیانست که تکذیب بآیات الله و بانبیا میکردند
نزد جمعی احوال و عادة مشرکان و کفار این زمان محمد صلعم آیا عموما تا قیامت چون احوال و عادة فرعونیان و عادة و احوال کفار که پیش از فرعون
چون قوم ثمود و عاد بودند میباشد که تکیه و ناز بر کثرة مال و آل و قوة خود کرده تکذیب رسل و کتب و معجزات میکردند و دانسته و شناخته چه دانسته قبیح
کردن اقبح و اشد منکرات باشد بحث سادس فاخذهم الله بذنوبهم والله شدید العقاب این بیان تعذیب شان بتقریع باشد
یعنی چونکه ایشان اول منکران بودند لیس اخذ کرده گرفت و مواخذه نمود خدا ایشان را بسبب اقلاع گناهان که مستحق بآن گردیده بودند و خدا سخت
کننده است عقوبة کفار را آیا در دنیا یا در آخرة یا در هر دو جا عقوبة سخت کننده است دران خلاف است آخر مختار بعضی است بموجب ادخلوا

ال فرعون اشد العذاب چه در دنیا ایشان را بعقوبة تا قیام قیامت اخذ نموده بلا فصل در عذاب قیامة ایشان را داخل میسازد آل
خدا از عدلیه عادلست چگونه جایز است که از دنیا الی ابد الآباد یا در دنیا و در آخرة دو بار عذاب نکند بندگان ضعیف را جواب چنین بنظر در
دو مجلد سابق ذکر شده که شرک و کفر در اصل اکبر و اشد جمیع معاصی مستحق عذاب دایم است معهذا اگر در ان نیز طغیان بسیار کردند البته مستحق
عذاب مضاعف میگردند پس بالاستمرار تا ابد الآباد یا در دنیا و آخرة معاً اگر عذاب کنند را ابطال حقوق ستحقه نمیباشد بلی شدید برای آن بیان
فرمود که عذاب او بالنسبة راست و آن اشد از عذابهای دیگر است ثم الله اعلم اشکال شدید العقاب بمعنی آنست که خدا سخت عقوبة است
و حال آنکه خود خدا عقوبة نیست بل فعل اوست پس چگونه خود را سخت عقوبة شمرد جواب اول شدید فعیل و جایز است که بمعنی فاعل
باشد از شدة و مضاف بعقاب شده پس در اصل شدید فی العقاب است بسبب اضافة فی حذف شده پس معنی چنین است که خدا اشده و سختی
کننده در عذاب است جواب ثانی از بعضی آنکه در اصل عذاب الله شدید است تقدیم و تاخیر کردند برای زیادتی تهویل چنانچه میگویند السلطان
والشجاع شدید الضرب ای ضربه شدید ثم الله اعلم تنبیه در آیه شعار است باینکه هرکه تصدیق محمد ص و قران نکند در دنیا از ماخوذ بقتل
وسبی اموال و آل و ازواج می شود و در آخرة داخل نار جهنم عاذنا الله و المومنین جمیعاً برحمة الواسعة و هو ارحم الراحمین

قوله تعالی قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ○

ترجمه یعنی ای محمد ص بگو مر آنان را که کفر کردند عموماً یا خصوصاً صنادید قریش را در واقعه احد که زود باشید در دنیا مغلوب خواهید شد و در قیامت
جمع کرده میشوید و برده میشوید بسوی جهنم و بد بهاریه زشت جای گاهیست جهنم و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول در نزول
این آیه روایات مختلف اند روایه اولی مختار جمع غفیر است که این وقتی نازل شد که رسول خدا ص بعد فراغ از جنگ بدر مراجعت بمدینه طیبه نمود
و یهودیان در سوق بنی قینقاع مجتمع بودند و بروایة علی بن ابراهیم نام آن سوق نبط است پیغمبر فرمود ای یهود اسلام بیارید قبل از آنکه بشما
برسد آنچه بکفار قریش در بدر رسید و شما میدانید که من نبی موعود در کتب شما میباشم مخالفة مکنید پس یهود گفتند یا محمد ص مغرور مشو بقتال آنانکه
باب حرب و قتال را نمیدانستند و اگر با ما قتال میکردی میدیدی که حرب چیست پس این آیه نازل گردید و همین مروی محمد ابن اسحاق بن یسار باسناد
خود از عکرمه و سعید جبیر از ابن عباس است و همین مروی اصحاب ما است و نزد مقاتل این آیه نازل در مشرکین مکه است پس پیغمبر ص کفار مکه
را بروز بدر فرمود که الآن شما مغلوب و بروز حشر بجهنم کشیده میشوید نزد کلبی که روز بدر لکفار قریش هزیمة خوردند پس یهود گفتند که
این نبی امی است که ما را موسی از همین بشارة داده و در کتب خود نعت همین را می یابیم ردآو و رایه او مکنید و بعضی از ایشان گفتند که تعجیل مکنید دفعه
دیگر مش را می بینیم پس در یوم احد برگاه اصحاب رسول گریختند یهود را شقاوة لاحق گردید گفتند این او نیست پس عهد یکه میان نبی و میان ایشان
بود نقض کردند پس کعب بن اشرف و ابوسفیان از مکه با شصت سوار عرب و یهود بر کلمه واحده اتفاق نمودند و بمدینه آمدند پس این نازل گردید
که شما مغلوب در دنیا و در آخرة محشور خواهید شد بسوی جهنم در کبیر روایتی دیگر نقل کرده که این آیه در جمعی از کفار با عیانهم نازل گردید که ایشان
بر کفر عیناً خواهند مرد لکن درایه تعیین ایشان نیست که کدام اند عبد الرزاق در مصنف و سیوطی در در منثور از عکرمه روایه کردند
که در ایل ... نازل گردید و آیه و ذ یعدکم احدی الطائفتین ... و آیه حتی اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب لیقطع طرفاً من
الذین کفروا و آیه الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم بطراً و آیه قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا الخ نیز نازل گردیدند بحث ثانی
ایا این دو صیغه ستغلبون و تحشرون تا مخاطب اند یا بیا غیاب در قراء دو قول است ثانی مختار اهل کوفه غیر عاصم اول مختار باقی قراء است





بحث ثالث حشر در اصل جمع بعد تفرق باشد و حاشر یکی از اسماء نبی ما در کتب سلف است و در وجه تسمیه او بحاشر وجوه گفته اول
چون که آنحضرت در آخر زمان آمد و حشر خلق در زمان او میشود ثانی چونکه او خاتم الانبیا است در قیامت او حاشر اولین و آخرین می باشد بامر الله
ثالث چونکه در زمان خلیفه دوازدهم مهدی آخر الزمان همه بر دین او مجتمع میشوند لهذا صاحب این دین را خدا حاشر نامیده یعنی جمع کننده
است او کل خلایق را در آخر زمان بر ملة واحده خود ثم الله اعلم اما جهنم یکی از اسماء طبقات نار یا اسم کل طبقات نار است که خدا با آن بندگان عصاة
را عذاب میکند غیر منصرف برای معرفه و تانیث است اعاذنا الله و المومنین جمیعاً ایا در اصل عربیست یا عجمی در ان دو قول است نزد آنانکه عربیست
ماخوذ از جهنام بکسر جیم و ها و دا و غام نون بمعنی چاه بعید القعر بلا با باشد پس گویا آن جهنم را جهنم نامیدند چه آن مقام عصاة بعید الاخر است و نزد بعضی
موضع الغلظة الشدة و الکراهة است برای آن بجهنم نامیده شد چنانچه در نهایة حدیث دعا نبوی نقل کرده که از همین باب است من یکلنی الی عدم
بجهنمی و نیز حدیث فتجهمنی القوم بمعنی تلقونی بالغلظة و الشدة و الوجه الکریه و نزد آنانکه عجمی است پس نزد جمعی فارسی معرب است
کما ذکره الجوهری و غیره نزد بعضی جهنم ماخوذ از جهنام و آن تعریب کهنام عبرانی است کما ذکره ابن الاثیر ثم الله اعلم اما بئس فخر رازی نقل
کرده که ماخوذ از باسا بمعنی شر و ضر رسنده محض باشد و از ینجا آیه و اخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بمعنی شدید در غایة ضر رسنده است
اما مهاد فراش و موضعی است که بران خوابیده و نشسته شود و از ینجا مهد گهواره را میگویند که طفل بران میخوابد و آرام میکند بحث رابع
قل للذین کفروا الخ خطاب ابلاغ بحضرت رسالت مآب ص است اما در مخاطبین کلام است که خاص اند یا عام چنانچه در نزول ذکر شد پس
پیغمبر علیه السلام حسب الامر بکفار قریش یا یهود قریظه و نظیر یا یهود مدینه اخبار فرمود که شما عنقریب در دنیا مغلوب شده پس محشور بسوی جهنم میشوید
و مخصوص بالذم در اینجا محذوف است یعنی بد قرارگاهیست جهنم مر شما را این قول حسن است و نزد بعضی بد چیزی آماده کرده شده مر شما را و نزد
بعضی نهایة تمهید قرار داده برای نفوس خود و نزد بعضی فراش مهد است مر ایشان را اشکال جبریه در اینجا تکلیف ما لا یطاق تجویز میکنند
زیرا که توعید عینی بجماعتی از کفار عیناً و مشافهة کرد بعد مغلوبیت محشور الی النار خواهید شد و تبدل این خبر محال است زیرا که کذب و مخالف علم باری
لازم می آید و آن محال است و مستلزم المحال محال است پس ایمان و اطاعة ایشان محال است پس امر بایشان در ایمان محال الخ تکلیف ما لا
یطاق است پس این امر عبث و عین جبر و ظلم است پس اخبار سورة شقاوة ایشان کردید جواب ابتدا الکلام در این است که اخبار بصورة
وعده و وعید مطلقاً من الله جایز است یا جایز نیست متکلمین دو قول دارند اولهما مختار اکثر جبریه است که مومن محض وعده و بکافر
محض وعید جایز است دلیل بر آن خبر عشره مبشره و آیات توعید با بلیس و ابو جهل می آرند که بایشان وعده و وعید عیناً وارد شده و مخالفة
آن محال است ثانیهما شرذمه از عدلیه مختلف بدو قول شدند احدهما مطلقاً اخبار مشافهة با عیان جایز نیست چه آن موجب اغوا
مومن و اغوا الکافر میشود و آنچه موجب فساد باشد بالمشافهة و الاعیان مطلقاً جایز نیست و این را از متفرق معتزله بغدادیه و بصریه حکایت
میکنند ثانیهما وعده و وعید بالمشافه و بغیر مشافهة عموماً جایز نیست بل خاص جایز است اما خاص وعده مومن محض عصمة شرط است
تا اغوا لازم نمی آید اما در غیر معصوم شرط موافاة و صیانة او فی معلوم تعالی الی حین الموت است پس آنچه از پیغمبر بشارات اصحاب
کرام اربعه سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و امثال ایشان مارد است از ینجا است اما بشارة عشره مبشره نزد ایشان بشارة نه گانه از افتراهای موضوعه مصنوعه مریدان
شان بخلاف احوال و سیر و واقعه ایشان می باشد پس مشهور و معلوم دلیل بطلان و افک انهامی باشد چنانچه تکذیب این خبر از شرح ابن الحدید دریافت میشود اما در کافر بحث
فی علمه تعالی وعده عینی چون بابلیس علیک لعنتی جایز است و در غیر او تنذیر تعریضی است نه عینی بالمشافهة و این قول مختار محققین صحابه
ما امامیه است تنبیه هرگاه این مقرر گردید پس بدانکه هیچ اشکالی لازم نمی آید چه ما میگوییم که کافر یا معلوم الزوال عن الکفر هست یا نه
و در تحذیر و تنذیر او اول کلام نیست و با او وعده عینی دادن جایز نیست و توعید گاهی واقع و صادر عیناً باو نشده اما ثانی پس در ابتدا

اورا امر ونهی ودعوة بصورة اتمام حجة وقطع معذرة است لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل **ودر آخر** اگر بخواهد مشافهة توعید
عینی باو کند جایز است چه در آن توعید انزجار مکلفین دیگر ولطف است تا قریب بطاعة وبعید از معصیت شوند **لیس** نه عبث لازم می آید ونه تکلیف
مالایطاق ونه جبر وظلم ونه مورث اغراء ترک تکلیف میشود زیرا که او توعید را صادق از خدا میداند **لیس** اخبار موجب شقاوة وقساوة او نمیشود و
اگر صادق میداند نمیشد **البته** متمرد ومخالفة او فی الواقعه منکر دو نمیشد فالحمد لله **تنبیه** آیه دلیل بر دو چیز است | این آیه اخبار بالغیب
در مستقبل زمانست این بصورة فراست وقیافه ونه امر اتفاقی نیست زیرا که صریح فرموده که مغلوب خواهید شد **و** نحو الم غلبت الروم فی ادنی الارض
وهم من بعد غلبهم سیغلبون **لیس** اخبار بالغیب معجزه است ومعجزه از براهین وشواهد قاطع نبوة است **لیس** محمد صلی الله علیه وآله نبی صادق است زیرا که
اخبار بالغیب در مستقبل کرد وخبر مطابق مخبر به بعد اخبار بهر دو جا بوقوع آمد **لیس** معجزه است **لیس** محمد نبی صادق است **ب** آیه دلیل بر معاد
جسمانی وتعذیب کفار بنار است بموجب آیه وتحشرون الی جهنم زیرا که احد القسمین فوری است ستغلبون واقع شده وانچه غیر فوری است
او هم واقع خواهد شد یقینا چه در اول صدق او ثابت گردید **لیس** در ثانی هم صادق است والحمد لله **سوال** چرا در اول فقره ستغلبون بسین گفت
ولفظ تحشرون بلاسین وحال آنکه هر دو صیغه مستقبل بودند **جواب** چونکه سین استقبال برای تقریب زمان استقبال بسوی حال موضوع گردیده
**لیس** سین را برای همین در تغلبون آورد تا اظهار کند که کفار ویهود خصوص آنکه آن موعود عینا کردیده ذلیل وخوار ومغلوب در دنیا در عنقریب زمان
گردند والحمد لله گردیدند **اما** تحشرون بصیغه استقبال بلاسین آورد تا دلالة کند که در زمانه آینده غیر فوری محشور للجزا خواهند شد **فتم الله اعلم**

**قوله تعالی قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿۱۳﴾**

**ترجمه** یعنی ای مسلمانان **یا** ای یهود **یا** ای قریش بود مر شمارا علامتی ونشانی در درستی بر نبوة محمد صلی الله علیه وآله در قتال دو گروه که باهم ملاقی بقتال یکدیگر
شدند در راه خدا واز این دو گروه یک جمعی صف کشیده یعنی مسلمانان معروف کارزار بودند وقتال میکردند در راه خدا بعدد اصحاب طالوت سه صد
وسیزده تن که از نهر با او گذشته بودند وازان گروهی دیگر غیر مومن یعنی کافر بوده میدیدند یعنی گروه مومنین گروه کفار را دو برابر خود میدیدند دیدنی معاینه
وآشکارا چه کفار نه صد وپنجاه تن تا آخر جمع شدند ودر ابتدا شش صد وپنجاه بوده باشند چه خدا مومنین را وعده داده بود فی قوله مایة صابرة یغلبوا
مائتین وخدا موید ومدد یاری خود است هر که را میخواهد یعنی مومنین را معین شد وخواهد بود بدرستیکه در تغلیب قلیل بر کثیر هر آینه عبرتی وموعظتی ونصیحتی
است بر اخداوندان بینای وبصیرت چه مردمان قلیل بی سامان را غالب گردانید بر کثیر اهل سامان **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث
اول** فئة بمعنی طایفه وجماعة مردم بمعنی فئون وفئات از فاء یفئ فیئا وفیئة بمعنی رجع باشد **و برای** آن جماعة وطائفه اهل جنگ را فئة
نامیدند که رجوع وآمد ورفت یکی به دیگر میباشد **ونزد** بعضی چونکه یک طایفه مقاتلین بسوی طایفه دیگر مخاصمین بتعرض قتال شان روی می آرد
**ونزد** بعضی چونکه فئة از فئ بمعنی ظل باشد چه بصف کشیدن ایشان مقابل اهل قتال **یا** مطلق باجتماع در جای سایه ابدان ایشان زیر پاهای ایشان
می افتد وتابش آفتاب را نسخ میکند **اما** التقا افتعال از لقا بمعنی محاذاة ومقابل ومواجه یکدیگر اگرچه باهمین دو امی باشد والتقا ولقی وتلاقی واجتماع
نظایر اند **بحث ثانی** وجه اتصال ونظم آیه باماقبل آنکه هرگاه بالا رسول خدا مامور گردید که بکفار ستغلبون وتحشرون برساند **لیس** ایشان گفتند که کارزار
تو در مدینه بامردمان بی درک از جنگ افتاد هر آینه خود دیدند اگر با ما واقع شد میدیدی حال ما وحال خود **را لیس** این آیه آمد که آیه ونشانه حقیقة مر شمارا بود روز



وجه تسمیه ... باشد نصیحت (marginal note)



بدر همین کافی بود که کار مامر دمان قلیل بی سامان با مردم کثیر باسامان آزموده کار افتاد وایشان مغلوب وذلیل وخوار گردیدند **بحث ثالث**
لقد کان لکم بدانکه سعودی گفته که اینجا جواب قسم مقدر روا واقع شده چون لقد کان **لیس** لام قسم مقدر است **یا** والله قد کان لکم لیتها المعترض
بعد دهم علی عدوهم آیة عظیمة علی صدق ما اقول لکم انکم ستغلبون یعنی قسم بذات خود مر به تحقیق بود مر شمارا ای مغرور آن بعدد خود مرد
خود آیه بزرگی بر صدق آنچه گفته بودم شمارا که زود مغلوب خواهید شد **بحث رابع** باین خطاب لکم کدام مخاطب است **نزد** بعضی مخاطب مشرکان
قریش اند **نزد** بعضی یهودان اند که گفته بودند پیغمبر را اگر با ما کارزار میکردی میدانستی **نزد** بعضی خطاب بمسلمانانست **و** بمچو خلاف در قراءة
یرونهم است که **یا** بیا، غایب است **یا** بتای خطاب **لیس** مفسرین نیز در این غیاب وخطاب خلاف کردند بانکه **یا** با بصیغه معلوم است
**یا** بصیغه مجهول **ونیز** در مرجع دو ضمیر یرونهم ومثلیهم که مراد کفار بدر اند **یا** کفار یهود مدینه وبنی قریظه ونضیر **یا** مسلمانان **لیس** بهر وجه معنی متوجه
است ودر تفسیرش می آید **سوال** چرا کانت لکم آیه بتانیث نفرمود وحال آنکه آیه مونث است **جواب** بغوی گفته چونکه آیه در اینجا بمعنی بیان گشت
یعنی کان لکم بیان است **لیس** بلحاظ معنی بتذکیر آورد **جواب** فراگرفته چونکه مابین کان وفاعلش فاصله لکم واقع شده در انوقت در تذکیر
فعل وتانیث آن تخییر است **بحث خامس** قد کان لکم آیه فی فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله **مفسرین** متفق اند
که در اینجا تقدیر احدهما **یا** منهما فئة است یعنی بتحقیق بود مر شمارا ای مسلمانان **یا** ای ناقضان عهد محمد وقایلان بانکه اگر با کارزار کرد
میدیدی **یا** ای جمله کفار قریش ویهود **یا** ای کفار مکه آیتی وعلامتی واضح وروشن بر صدق محمد ونبوة او در دو گروهیکه باهم قتال کردند ویک گروه ازان
دو گروه فرقه بود که قتال برای رضا خدا در راه خدا میکرد ومجمع علیه امة است که آنگروه مومنین با رسول خدا در جنگ بدر بود **اشکال** آیه فی فئتین التقتا
چرا فرمود وفی فئة نفرمود چه آیه در فرقه واحده محقه اسلامیه بود نه در فئتین این صریح است که آیه وکرامة در هردو گروه مومن وکافر معا بود **جواب اول**
آیه در گروه واحده اسلامیه بلاشک بود واشکال وقتی ثابت میشد اگر فئة تقاتل فی سبیل الله بعد فئتین ذکر نمیبود واین گویا در معرض
تخصیص بعد تعمیم بصورة بیان وبدل واقع شده **لیس** گویا چنین مراد شد که آیه در گروه مقاتل فی سبیل الله بود **جواب ثانی** سلمنا بازهم
بازهم اشکال لازم نمی آید زیرا که آیه در دو گروه حین الاقتتال حاصل گردید که فئة قلیله بی سامان وبی آلات غالب آمد بر گروه کثیر باسامان وآلات
کثیره **بحث سادس** واخری کافرة یرونهم مثلیهم رای العین وگروه دیگر کافر بود ازان دو گروه میدیدند دشمنان خود را برد و چند خود
آشکارا ودیدن بحس بصر باشد نه بدل فقط **اما آنکه** خطاب لکم وکرارة بیهود میدانند آنها میگویند ترونهم بتا خطاب است **و** همین قراءة اهل مدینه
ویعقوب است یعنی ای یهود میدیدید شما فئة کفار را دو برابر مسلمانان وکفار باکثرة ووفور اسباب وآلات واجتماع ومهارة ومسلمانان بقلة
وبی اسباب وآلات چگونه اهل بدر را القتل آورد چه جمعی از یهود برای تماشا ببدر حاضر شده بودند این ممکن نیست که جمع قلیل مع قلة آلات وآداب
حرب غالب ومنصور گردد مگر باعانت الله وآن اعانت در اینجا مخصوص آیه ونشانه حقیقة اهل حق است **وانانکه** بغیاب بخوانند **لیس** ایشان خلاف
کردند **نزد جمعی** خطاب لکم ویرون نیز عاید بمشرکین است اول خطاب برای تقریر آیه وافهام آن بایشان بعد آن عدول بغیاب برای نقل
حال شان کردند **نزد** بعضی خطاب لکم بیهود ویرونهم ذکر حال کفار است چه ایشان میدیدند که مسلمانان دو چند ایشان اند وخداوند قلة ایشان
در اعین ایشان قبل از شروع در قتال آورد تا حریص بر قتال ایشان شوند **لیس** وقتیکه مصروف قتال شدند دو چند ایشان مسلمانان را در انظار
ایشان آورد وکفار را در انظار مسلمانان قلیل نمود تا جرأة بر قتال ایشان کنند تا کفار کشته شدند وصریح آن آیه واذ یریکموهم اذ التقیتم فی
اعینکم قلیلا ویقللکم فی اعینهم باشد ملخص آنکه یک دیگر را در حال التقا قلیل می نمود تا قتال در بین شما واقع میشود **نزد بعضی** این
رویه برای مسلمانان بود چه در اصل کفار دو چند مسلمانان بودند شش صد وبیست وشش آدمی بودند **یا** سه چند قریب هزار بودند چونکه
بموجب وعده خدا ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین یعنی یک مومن دو چند کافر باشد وعده داده بود **لهذا** کفار را در انظار

جملۀ اشکال العین معنی ... (marginal note)
تقابل (marginal note)

ایشان قلیل یا برابر عدد مسلمانان **یا** کمتر می نمودند **و** همین مروی از ابن مسعود است قال نظرنا الیهم فرأیناهم یضعفون علینا ثم نظرنا الیهم فما رأیناهم یزیدون علینا رجلا واحدا ثم قللهم الله تعالی ایضا فی اعینهم حتی راوهم عددا یسیرا اقل من انفسهم حتی قال ابن مسعود حتی قلت لرجل الی جنبی تراهم سبعین قال اراهم مایة ملخص آنکه ابن مسعود گفت نگاه کردیم بسوی کفار دیدیم که دو چند اند **پس** در مرتبه ثانیه دیدیم که از ما زاید نبودند **بل** یک نفسی زاید نبود **پس** از آن تقلیل در عیون ایشان کرد تا آنکه عدد قلیلی بنهایه کم دیدند از عدد نفوس خود ابن مسعود بشخص نزدیک خود گفت **آیا** می بینی ایشان را که هفتاد اند شخص گفت بلکه صد می بینم **پس** در انظار ایشان از هفتاد تا صد نمود **و نزد** بعضی بمسلمانان عدد کفار دو چند مینمود این غلط محض است **و اصح** آنست که رویة تعلق بکفار دارد تا آیه حجة بر ایشان باشد و صحت میدید اگر بمسلمانان باشد آیه حجة بر کفار نمیشود **دیگر** پروهم متصل باخری کافرة است **نزد بعضی** رویه تعلق بحاضرین واقعه دارد باین معنی که کفار در اصل نه صد و پنجاه آدم **و** چند مسلمانان بودند و در ایشان هفتصد شتر صاحبان اسپ همه یکصد آدم بودند زره پوشیده **و** باقی همه فی نفر یک زره بود و اسباب و آلات حرب برکی بالا از هر جنس متعدد و متوافر بود سرگروه ایشان بروایة **کبیر** ابو جهل و ابو سفیان پدر معاویه با صد اسپ بیش و کوتل بودند **و بروایة معالم** سرگروه کل کفار عتبه بن ربیعه بن عبد الشمس با صد اسپ بود **و بروایة الجنان و سیوطی و بغوی** ملخص آنکه این آیه در جنگ بدر نازل گردید **و** مسلمانان در آنوقت **سه** صد و سیزده مرد پیاده بعدد اصحاب طالوت که از نهر با او گذشته بودند **و** هفتاد و هفت آدم از مهاجرین **و صاحب رایت** و سرگروه ایشان علی ابن طالب بود **و از انصار** دو صد و شش آدم پیاده صاحب و سرگروه ایشان سعد بن عباده انصاری بود **و** کل شتر در فوج اسلام هفتاد **و** دو مادیان بودند **و** چهار آدم یک شتر برای آب و غله بود **و** یک فرس مادیان از آن دو برای مقداد ابن اسود و ثانی آن برای مرثد بن ابی مرثد بود **و از دروع** شش درع **و از سیوف** هشت شمشیر کل در جیش اسلام بودند **و در شهدای بدر** بالجمله اتفاق است که در آنروز و مقام کل مسلمانان چهارده شهید از مهاجر **و** هشت نفر از انصار شدند **امداد کفار** خلاف کردند از امیر علیه السلام مرویست و نیز از ابن مسعود که یک هزار آدم **و نزد** قتاده **و** عروه بن زبیر **و** ربیع از نه صد تا هزار آدم کشته از کفار شدند **و** همین اول واقعه و ابتدای حرب مسلمانان با کفار بود باتفاق **و** سبب آن عیر ابو سفیان بود ثم الله اعلم **اشکال** بنا بر قول آنانکه میگویند خطاب بکفار و یهود در لکم و ترونهم است چگونه بخطاب تعالی مشرکین قابل گردیدند و شرافة آنکس که با او خود سلطان سخن گوید و خطاب کند بالنسبة آنکس که با او سخن نگوید مشهود است و کافر و مشرک قابل تشریف نیست **جواب** کلام سلطان عالی خالی از دو صورت نیست **یا** با رعایای سطیعه خود میباشد **یا** با متمرده **پس** با مطیعه اگر بحسب رضا هم خطاب و هم کلام شد **البته** تشریف و تعظیم او برین نوع و امثال او حاصل گردید **و اگر** با متمرده هم کلام شد آن کلام بسبب کمال غیظ برای اثبات حجة و قطع معذرت میباشد و آنرا کلام مطارحه می نامند **پس** در ان تعظیم و قابلیت نیست چنانچه در هم کلام شدن خدا با شیطان بلفظ ما منعک ان لا تسجد لما خلقت بیدی بشیطان غیر طرح و قهر و لعنت مزیتی حاصل نشد **پس** همچو در اینجا هست **و ما سوای** آن ما میگوئیم کلام بلا واسطه نشده **بل** بواسطه نبی الخطاب رسیده بالکل اشکالی نیست **اشکال** این آیه منافی آیه سوره انفال و یقللکم فی اعینهم باشد **پس** در کلام تعالی منافاة نباید **جواب** علی کل حال اشکال لازم نمی آید چه بیان کردیم که در اول خداوند قلة مسلمانان در انظار ایشان آورد تا کفار اقدام بر قتال نمایند و حین اقتتال دو چند نمود تا هزیمة و رعب بخورند و خدا مقصد بر سیمه ممکن نیست منافاة ما بین ایتین لازم نمی آید **و بنا بر** قولیکه رویة تعلق بمومن دارد **پس** در آنوقت این دو آیه بدو گروه تعلق دارند **آیه** و یقللکم فی اعینهم مودن مسلمانان در اعین کفار بقلة باشد تا اقدام بقتل مومنین نمایند **و در آیه** تسلیم مودن کفار در اعین مومن دو برابر خود ایشان باشد **پس** آیت در معجزه غرابة زیاده تر باشد **جواب ثانی** جار الله زمخشری گفته ملخص آنکه تقلیل و تکثیر مسلمانان در انظار کفار در احوال مختلفه میباشد چه در ابتدا قلیل و در حین لقا کثیر نمودند چنانچه فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس



و لاجان و در یک حال **و آیه** وقفوهم انهم مسئولون بحال دیگر است چه تقلیل جماعتی در وقتی و تکثیر آنها در مرتبه دیگر در همان حال قتال ابلغ و اغرب در قدرة و اظهار آیه باشد **اشکال** چگونه بر تعالی تغریه و تلبیس جایز باشد چه تلبیس کار ابلیس و آن امر قبیح است **و** کافر و مومن هر دو بند گمان خدا اند اگر بلا تلبیس و اغتشاء قلیل را تقویة و اعانة میکرد **البته** هیچ چیز مانع او نبود و خوف از کسی نداشت و چنین فعل فعل متخوف بر نقص خود میباشد **لهذا** تلبیس میکند **پس** امر قبیح را مسلمانان بلباس نیک چگونه بر تعالی تجویز مینمائید **جواب** نزد جبریه چونکه قبیحی قبیح بر تعالی نیست زیرا که مالک الملک است هرچه میکند همه حسن است نزد ایشان اشکالی نیست **اما نزد عدلیه** خدا حکیم عالم بالاصلح است **پس** جمیع آنچه موافق صلاح و ازاله فساد از عالم و آدم میباشد میکند و علم بحسن حسن و قبح قبیح صارف قدرة اوست از اقدام بر قبیح **بلی** قادر لا یمتنع تعالی است **و لکن** بندگان ذی عقول و شعور و علوم در اعمال تکلیفیه خود فاعل ذی الاختیار اند مهما امکن مخالفت عقل و علم خود نمیکنند **پس** اخفاء تعالی از تلبیس ابلیس متباین گردید که غرض ابلیس در تلبیس اضرار و اضلال و افساد است **و** غرض در اخفای باری اصلاح و نظم عالم و آدم است **تنبیه** هرگاه این مقرر شد **پس** علة این تقلیل و تکثیر لایح گردید که فئتین هر دو گروه ذو العقول فاعل ذی الاختیار بودند اقدام باقتتال یکدیگر نمیکردند خصوص گروه مسلمانان که قلیل العدد و الالات و سامان و بلا تجربه در حرب بودند اقدام نمیکردند زیرا که مقتضای عقل نبود **پس** خداوند برای اشاعة دین خود و اضاعة کفر تقلیل و تکثیر در انحال در جانبین نمود تا این سبب رفع ضلالة و ظهور هدایة شود اشکالی لازم نمی آید و در این مصالح دیگر اند انشاء الله در جاهای دیگر بتوفیق ذکر خواهد شد والله ولی التوفیق **جواب ثانی** چونکه سابق ذکر شد که از قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون الی هذه الآیة بصورة اخبار نازل شد **پس** بنا بر ان بالجمله اشکال زائل گردید **جواب ثالث** در باب عیسی علیه السلام باتفاق نصاری و اسلام یهود را اشتباه عیسی در غیر او تا ایشان بگمان خود عیسی را بصلیب برده کشتند و حال آنکه کشته نشد فجوابکم جوابنا **اشکال** اراد از این رأی العین رویة بالبصر است بقید و اضافه آن الی العین و آن چشم بسر باشد نه بدل **پس** تقلیل کثیر **یا** تکثیر قلیل مخالف المشهودات اختلاف حسیات سفسطه محال عقلی است زیرا که بنا بر این لازم می آید که موجود جسمانی حاضر غیر مرئی و معدوم غیر موجود مرئی اند و چگونه کثیر ایشان را قلیل نمود **جواب** اصل این مسئله خلافی متکلمین اسلام است که نزد حصول شرایط بین الرائی و المرئی و سلامتی حاسه بصر **آیا** رویة مرئی واجب الحصول است **یا** واجب الحصول نیست **بل** جایز است که اصوات هایله نزد صحة اسماع و جبال رفیعه را نزد عیون نا شنویم و نه بنیم **و** اعمی خود در مشرق باشد **و** بقه را در مغرب و ما بین هر دو فاصل ظلمات و بحار و جبال حایل باشند جایز که باین حال اعمی او را از انجا بحس بصر ادراک کند **اول** مختار عدلیه از معتزله و امامیه و فلاسفه **بل** مختار کافه اهل عقل و اولیا است که رویة مع الشرائط واجب الحصول و نزد فقدان ان فقدان الحصول است **ثانی** مختار جبریه و سوفسطائیه است کما ذکره الجلالی **و** عضدی **و** صاحب المواقف **و** المقاصد **و** شارحیها **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید **پس** بنا بر این ایجاد دو قول اند **احدهما** قول جمعی از ائمه است که رویة در اینجا بمعنی رویة بالقلب بمعنی ظن و گمان است بچند دلیل **اول** آنکه ترونهم متعدی بدو مفعول است احدهما مثلیهم ثانیهما رأی العین است **و** اگر بمعنی رویة بصر میبود بدو مفعول حاجت نداشت **دوم** آنکه رای بمعنی رویة دل است **سوم** رویة دیدن چشم است **و** رویا دیدن بخواب است چنانچه رای الفقها میگویند آنچه باجتهاد ظن در دل حاصل از بنه رابت بمعنی قلبی **و** رایا و فی النوم رویا **پس** نزد این فرقه این رویة در اینجا رویة قلب بمعنی گمانست **پس** نزد ایشان ستادیل **اولها** بآنکه تکثیر ایشان بمود چه ملائکه موجب و امداد ما که بثلثة آلاف من الملئکة برای مدد اهل بدر نازل گردیده بودند **و** فخر رازی گفته اگرچه نزول ملائکه صحیح است در اینجا خاصه ذکر فئتین است قصه ملائکه در آن داخل نیست **و ثانیها** بردنهم مثلیهم کرای العین یعنی میدیدند چون دیدن چشم یعنی گمان ایشان بحد یقین رسیده بود **و ثالثها** یرونهم رأی العین ابتلاء افادی الی ما عن لهم من الرأی یعنی بیادی النظر تا آنکه رای قرار کرد و چند اند کما اختاره شیخ المشایخ **و** همین قول طبرسی **و** فخر الرازی **و** اهل آن صاحب مبانی **و** جم غفیری از خدمای معتزله است **ثانی القولین** قول جبریه است که مراد باین معاینه بصر و ادراک بحس عین چون ادراک و حس مبصرات دیگر است که در لبس و اشتباه و ظن نباشد **پس** بنا بر ان تسلیم

علی الحال است **قول ثالث** آنکه از محصلین عدلیه وجبریه است که مراد در اینجا رویة بحس بصر و معاینه بالعین است زیرا که این رویة بالعین بخارق
عادة واقع شده وخارق معجزه باشد نه برای قلب وآن تخمین واندازه است **جه اول** معلوم محسوس **ثانی** مظنون مشترک ومشکوک است
است ودران چه فضل است که خدا بجه پیش آید **پس** در کیفیت ارادة وتقلیل وتکثیر آن وجوه اند **اول** خدا قادر لا یمتنع است جایز است که بغبار
یا بباد یا بملک بعض ایشان را پوشیده باشد **ثانی** ممکن است که در سوارانی رویة آفرید وآن بعض را پوشیده دون البعض **ثالث**
جایز است که در وقت رویة در زوایای عیون ایشان سد نور کرده باشد تا کثیر قلیل نموده **رابع** جایز است که در وقت رویة در عین عیون ایشان
علتی بیافریند تا کثیر قلیل وقلیل کثیر نماید چنانچه در عین احول از نزدیک یکی با ثنین ودر بعد مرئی کبیر صغیر مینماید وصغیر کبیر مینماید **خامس**
غرض از تقلیل تحقیر وتهوین است **و** در تکثیر توقیر وتهویل است ودر عیون فئتین دفعة آفرید تا اول بر یک دیگر اقدام کنند بعد آن قوم موالف را
قوی وحریص گرداند تا قوم مخالف را ذلیل ومغلوب ومقهور سازند **اقول** این قول ثالث اصح القولین وانسب بمقام و وجوه این اسباب
همه محتمل اند **بلی** محال عقلی وجهل سوفسطائی ومعدوم مشهود ومشهود معدوم علی حال هما بالکل لازم نمی آید ثم الله اعلم **اشکال** احد اقوال
مفسرین است که ایشان یعنی کفار سه هزار بودند سه چند مسلمانان مثلیهم دو چند چرا فرمود این مخالف واقع است **جواب** لا نسلم که سه چند بودند
وخبر واحد معارض قطعی چون مثلیهم باشد نمیتوانند شد **وبفرض** تسلیم **پس** فرا جواب داده که مثالش چنان است که نزد آدمی یک درهم باشد
موجود است ومیگوید احتیاج الی مثلیه **پس** بفهم دو چند بار دیگر سه چند میشود **اقول** این تعسف غیر مطابق است والاقطع الاثبت هو الاول
ثم الله اعلم **بحث سادس** ایّد یؤیّد تایید از تفعیل یعنی تقویت از آد یئید ایداً والاید بمعنی قوة وطاقة باشد **و** از اینجا او تعالی
بذا لقوة ذا الاید فرمود **اما عبرة** بفتح اول وسکون ثانی تحلب دمع واشک چشم باشد **و** بکسر اول اسم از اعتبار ماخوذ از عبر یعبر عبرا وعبارة
**در قاموس** گفته عبر الرؤیا عبرا وعبارة وعبرها فسرها واخبر بآخر ما یؤول الیه امرها بمعنی بیان وتفسیر شی واخبار بآنچه رجوع کند
امراو **و** عبره عبودا بمعنی قطع ونفوذ از احد جانبین بسوی جانب دیگر باشد **در کبیر و مجمع** گفته عبرة بمعنی اعتبار باشد **و** برای آن آیه را
بعبرة نامیده که او وجود آن از مرتبه جهل بسوی علم عبور وگذر میشود چه اصل او از عبور **و** تبیین فی الاصالة نفوذ میباشد از یک طرف بطرف دیگر **و**
برای همین کلام را عبارة نامیده چه کلام متکلم از و عبور بسمع مخاطب میکند **و** عبارة الرؤیا **و** تعبیر آن از همین معنی است چه تعبیر بردن معاد خواب بسوی
دیگر است **و** معبر مفسر ومؤول خواب باشد **و** معتبر باشی تارک جهل او واصل بسوی علم او میباشد **و ابصار** جمع البصر بحرکة چشم ونظر در یافت
قلب باشد **و** بصیر بمعنی مبصر وعالم باشد **و** بصیرة عقیدة القلب باشد **فخر رازی** گفته از اولوا الابصار صاحبان عقل مراد اند **بحث سابع**
والله یؤید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار **اما** این کلام تتمه وداخل مقول محمدیست که مامور بقول ان فی قوله قل للذین کفروا
بود **یا** واو مستانفه بصورة جدیده واستیناف تصدیقا لمقالته علیه السلام دران تامل است ولکن نزد معودی بر دو وجه محتمل است **یعنی** وخدا تعالی
قوة میدهد بیاری خود هر که را بخواهد **و** یاری **یا** بفعل است چون اعانة ومدد بینی در غزوات **یا** قولیست چون آنحضرت را بحجه وقول یاری داده چنانچه
در مجادله ومحاجه وفد نصاری نجران با آنحضرت یاری کرده تا منقطع شدند **یا** نصرة بالعاقبة الحمیدة باشد چنانچه با آنحضرت الی اختتام سیزده صد سال
حسن بیعت ونفاذ دین او و قوة اهل اسلام وتکثیر ونشر ان در آفاق عالم والحمد لله با آنحضرت هر سه حالة ظاهرا وباطنا حاصل گردید صدق الله وصدق
رسوله والله **پس** از ان تعالی فرمود بتحقیق در تکثیر وتقلیل ودر غلبه عدیم العدة بر اکثر ذوی العدة والحدة مع الاسلحة والالات والتجربه برابینه آیة ذی عبرة روشن وموعظة بر
مر اصحاب بینایان واهل عقول است **تنبیه** ارادة قلیل کثیر وکثیر بقلیل مع تهویل وقتل وتذلیل کثیر بر دست قلیل معجزه روشن وآیه مبرهن است

قوله تعالی زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِینَ وَالْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ





الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ۝

**ترجمه** یعنی زینت داده شده یعنی آراسته شده برای مردمان دوستی خواهشها وآرزوها نفسانی حیوانی یعنی مردم را میلان کلی است بمشتهیات
نفس حیوانی از زنان که در اصل دام شیطان اند واز پسران که محبوب طبایع والدین میباشند واز قنطارهای فراهم آورده شده وگرد آگرد نشانده یا دفین شده
از طلا ونقره **و** قنطار بمنزله ظرفی برای مبیح بول چون از پوست گاو **یا** خرجین **یا** صندوق وخلیطه برابر هشت هزار دینار یا در هم زیاد **یا** کم میباشد وخواهش
اسپهای نشان کرده شده چنانچه در کتیره نشان خیل وگاو وگوسپند مینمایند تا مستبدل نشود **یا** نشانهای خلقی که عیب وهنر اسپها بآنها ظاهر گردد چون مطلق
الیمین وغره محجل وابلق وغیر آن وخواهش جمیع چهار پایان مواشی چون بز وگوسپند وشتر وگاو وگاومیش وحرص وخواهش کشت زار زمینها برای
زراعة خود اینها که یاد کرده شد ند در نظر مردمان نه جز نیست که تمتع ونفع از آن بردارند در زندگانی دنیا وخدا معبود بحق وخداوند مطلق است نزد او ست
نیکوی بازگشت یعنی نعمتهای آخرت چه دران دوام وبقا بخلاف این میباشد **بدانکه** ابو حارثه نصرانی گفته بود برادر خود که این نبی برحق است
اگر تصدیق او نمائیم تمتع دنیا از دستم میرود **پس** خدای عالم الغیب قرآن در این آیه بصورة تنفیر میفرماید **ودر تفسیر** ش چند بحث است
**بحث اول** زیّن تفعیل از زان یزین زینة بکسر اول ما تزین به یعنی آنچه زینت ورونق کرده ویافته شود **و** از اینجا یوم العید را یوم الزینة نامیده
**و** زین بفتح اول ضد شین باشد **و** ازدان افتعال از زینة باشد **اما شهوات** بالتحریک جمع شهوة **در الجنان** فرمود بتحریک های آن باشد
تا فرق میان جمع اسم چون تمرة وتمرات وثمرة وثمرات ومیان صفة باشد چه او بر وفق واحد خود می آید ساکن العین چون ضخمة وضخمات وعبلة وعبلات
اما در لغة دعوة ورغبة باشد از شهیه چون رضیه یشهی شهوة بمعنی دعی ورغب باشد **در مجمع** میگوید اشتهی یشتهی شهوة واشتهاء **و**
**در مدارک التنزیل ومجمع ومنتخب** است الشهوة توقان النفس الی الشیء باشد **در معالم التنزیل** گفته الشهوة وهی ما تدعو
النفس الیه باشد **سعودی** گفته الشهوة نزوع النفس الی ما تریده **در کبیر** گفته استیناس النفس باللذات الجسمانیة **نیشاپوری**
گفته الشهوة نوع محبة بالشیء این ضعیف است زیرا که خدا حب الشهوات دو شیء من حیث الاضافة شمرده وحب لازم شهوت میباشد نه نوع او **بعضی**
گفته هی المیل الشدید الی اللذات **در الجنان** فرموده شهوة در اصل در حیوان من حیث الخلقة چیزی **یا** معنی باشد که ایجاب حصول مشتهی کند وان
از جمله اعراض مخصوصه است وقدیم تعالی خاصة بقدرة کامله خود آنرا در حیوان آفرید **و** از جمله اصول نعم در حیوان است غیر تعالی برایجاد ان قدرة ندارد این
اصح الوجوه است **اما** در اصل شهوة خیر محض است **یا** شر محض **و** آنچه عند جمهور المتکلمین اقطع واثبت است اینست که بالذات خیر محض است
**ولکن** بعد تعلق وتصرف متصف بمدح وذم میشود چون ذکر وفرج اگر تصرف واستعمال بنهج عقل وشرع کرد ممدوح اند والا مذموم **و بعض**
**جبریه** گفته شر محض است چه همه مفاسد ناشی از وانده واین بنا بر قاعده کلیه خود ش باشد که فاعل وخالق کل شر وخیر او تعالی است این غلط وجهل
محض بالنسبه حکیم عادل مدبر است وبیانش می آید **اشکال** چرا شهوة را در آدمی آفرید بسبب آن تمام مفاسد دین ودنیا برپا اند واگر آنرا نمی آفرید البته
معلوم است که اصلا فسادی ونزاعی وشرارتی در دین ودنیا واقع نمیشد این اقوی دلیلی است که غرض تعالی از مردمان نیست مگر ضلالة کل **یا** ضلالت
بعض **پس** معلوم شد که فاعل شر تعالی است **جواب عدلیه** آنکه بما واجب ولازم نیست تحصیل علل کل از موجودات **بل** برما آنچه واجب عینی است
اینست که خداوند عادل حکیم مدبر است از فساد وقبیح ومنکر اصلا وابدا راضی وبآن امر وفاعل نیست وآنچه اراده **یا** میکند عین حکمت ومصلحت و
صلاح بندگان چه در دنیا چه در دین چه در هر دو معا میباشد چه حال عقل وعلم دانسته مهما امکن بر غیر معقول وغیر معلوم اقدام نمیکند ونمیر تجویز نمیکند
**پس** فاعل عقل وعلم چگونه اقدام بر قبیح ومنکر کند مع غنایه وعدم حاجته تعالی الیه **جواب ثانی** آنکه چونکه عالم وآدم بغرض تخلیف وابتلا خلق

شده ند وبغیر آن قابل ومستحق نعمات دائمه نمیشدند پس لامحاله باید در دنیا اشیاء مزینه و در مکلف طبیعه خواننده بیافریند و ایشانرا نامی و زاجر
از قبیح و منکر چون رسول جو بر و آن عقل دراک و کتاب و رسول اشر همیشه باشد مقرر گرداند تا قبیح و منکر لازم نیاید پس اگر بعد اثبات و تقرر این
امری از و واقع شود از سوء اختیار عباد است نه من الله **جواب ثالث** بعض معاظم فرمود خلق شهوة در انسان من اسباب تعیش و بقاء نوع
او میباشد چون زبان مثلاً برای نطق کلمات محسنه خلق کرده نه برای قول دشنام **و** عورتین را برای تناسل بقاعده مقرره آفریده نه برای زنا
پس بنده فاعل مختار است چه بحسن صرف نماید **یا** بقبیح **بحث ثانی** زین للناس حب الشهوات اکثر مفسرین در اینجا گفتند که مراد از
شهوات مشتهیات نفسانی است نه خود شهوات چه خود شهوة بالذات شی واحد **پس** بصورة مستعار بر مشتهیات شهوات اطلاق کرد چنانچه در مقدور
قدرة **و** در مرجو رجا **و** در معلوم علم میگویند **و نزد** بعضے شهوات بر ظاهر خود باقی بمعنی دعوات و رغبات فی الامور باشد **تنبیه** هرگاه این عرب
گردید **پس** بدانکه خدا فرمود که زینت داده شد مردمانرا حب ودوستی مشتهیات والناس باسم جنس آورده تا دلیل باشد که کافه بشر بسته کشهوة اند
ولکن متفاوته در مشتهیات اند و در آنها انبیا و اصفیا و اولیا داخل اند چه معلوم هست که بشری نیست مگر آنکه نفس شهوانی دارد و بغیر نفس شهوانی ملک
است علی المشهور **و** دران دلیل بر ابطال غالیان و نصاری است که علی و عیسی خدا اند **پس** مفسرین دو قول دارند **احدهما** قول حسن است
که مزین شهوات و موجب و مورث و مرغب آن خدا است چه خالق نیک و بد و نفع و ضر خدا است واحد بر الغیر او خلی نیست **ثانیهما** قول علیه
پس ایشان مختلف بسه قول شدند **قول اول** قول حسن بصری است و او قسم میخورد که مزین شهوات و محبوبات نفسانی شیطان است زیرا که هیچ کس
آن باز میدارد از رضا خدا و از طاعة امور او و این آیه بصورة ذم وارد است چنانچه برای همین ابهام در مزین و در متمم آیه والله عنده حسن المآب
و در آخر قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم فرمود **اشکال** اگر مزین شیطان باشد **پس** مزین شیطان در کفر و ضلالة کیست اگر خدا است مسلم و اگر شیطان خود
است دور لازم می آید و اگر غیر خدا و غیر شیطان باشد **پس** تسلسل مالا نهایة لازم می آید و بطلان همه این ظاهر است **جواب** لامحاله قول حسن ضعیف و این
اشکال بر او عاید است **قول ثانی** مزین این خدا است زیرا که او تعالی بعد ایجاد آن میل در طبایع آفرید و در آن زینة داد بجهت ابتلاء و امتحان و تشدید
تکلیف تا وسیله سعادة ابدیه گردد اگر بصورة مرضیه رفتار نمایند و از اسباب تعیش و بقاء نوع ایشان بود **و** مصرح آن آیه انا جعلنا ما علی الارض
زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا محض آنکه ما زینت دادیم آنچه بر زمین است تا بیازمائیم و امتحان کنیم ایشانرا که کدام یکی از ایشان عمل نیکو میکند **و آیه**
قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق محض آنکه بگو که حرام ساخت زینة خدا که برای بندگان بر آورد و از ارزاق طیبه ساخته
**و آیه** هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا او خدا است که آفرید برای شما جمیع آنچه در زمین است **و آیه** کلوا مما فی الارض حلالا طیبا **و**
مجاهد برای همین زین را بصیغه معلوم و فاعلش را خدا میدانند و میخوانند **و** برای همین صاحب بن عباده میگفت که شراب آب بارد در تابستان حمد خدا را
از اقصای قلب بر می آرد **قول ثالث** تفصیل دارد که زینة دنیا بدو سبب است **احدهما** را مزین خدا و آن واجب است **یا** مندوب **یا** مباح
یعنی در فعل و ترک آن نه ثواب است و نه گناه **پس** او من الله است **ثانیهما** مزین آن شیطان است و آن خاصه حرام و محظور بحت است **اما**
مکروه او تابع تنزیه و تحریم است و مزین آن شیطان است **و** این قول ختار جبائی **و** قاضی ابو بکر **و** جمعی از اصحاب ما چون شیخ المشایخ **و** ثانی مختار جمعی
دیگر از اصحاب ما است اگر چه آخر سدید تر است ولکن اول بلا اشکال است **و جواب اشکال بالا** آخرین گفته میتوانند که در محرمات مزین دو مولی ابلیس لعین
باشد **اما** مزین ابلیس هم و اعده و خدا تعالی بصورة تخذیل واستدراک تا مستحق جمیع اجزاء اهلیه گردد چون سلطان عادل مدبری سبزه را بهمه احکام د امور مملکت بغرض
امتحان باو موده و تزیین داد **پس** از تمرد او ورا رها کرده تا مستحق سیاست او بالکلیه گردد ثم الله اعلم **سوال** چرا زین للناس خاص فرمود حال آنکه
در شهوة کل حیوانات مشترک اند لازم بود که زین للحیوان حب الشهوات بفرماید **جواب** اگر چه در کل حیوانات میل شهوات کانه حالة غریزه و دران مشترک
اند لکن تخصیص انسان برای آنکه اشرف کل حیوانات در جمیع صور و افضل و اکمل العقل از همه اینها و علامه همای در جمیع اینها **بل** در جمیع موجودات و غرض در تزیین

مشهوت



شهوة ایشان تناسل و توالد و تعمیر ارضین و تعبد رب العالمین و مظهر قدرة تعالی و مساوات عقلا و مکلفین اند **پس** بجهت خصوصیت ایشان
تخصیص یافته ثم الله اعلم **بحث ثالث** النساء بکسر اول و مد الف **و** نسوة بضمه اول و کسره آن و سکون سین مهمله و فتحه واو **و** نسوان بکسر
اول و فتحه واو کک اسم برای جمع زنان بلا واحد باشد **یا** ماخوذ از انس بضم اول بمعنی میل و خواهش است **یا** از نسی الشی بمعنی ترک شی باشد **یا**
از نسیان بمعنی سهو و غفلة در اصل اشتقاق دران اقوال اند **و در وجه تسمیه** زن بنساء بسبب اختلاف آخذ آن خلاف کردند **نزد**
**بعضی** ماخوذ از نسی الشی باشد چه نساء بمعنی تاخیر است **پس** ایشان نیز توجیهات کردند **ا** آنکه مردان مقدم در تکالیف و زنان موخر
شامل میشوند **لهذا** بنساء زنانرا نامیدند **ب** چه مردان خود حامی زنان میشوند و زنانرا از مهالک و متاعب موخر میگذارند **لهذا**
بنساء نامیده شدند **ج** چونکه آدم در ابتدا و حوا در آخر آفریده شد **لهذا** بر دختران او به نساء نام نهادند **د** چونکه زن بعد تزویج اخذ شوهر و ترک اولاد
خود مینماید چه شوهر حق اولی و اطاعتش واجب عینی می باشد **لهذا** بنساء نامیدند **و بعضے** فرمودند که همه وجوه محتمل اند **و نزد** بعضے ماخوذ از انس
بمعنی موانست و میلانست چه انس و میل مرد بزن معلوم است **یا** برای آنکه میل و انس زن بمرد زیاده از مرد است بنحوی که گذاره او بلا مرد نمیتواند شد
**لهذا** بنساء نامیده شد **و** همین وارد در خبر است **و** در خبر خاصه و عامه است که آدم ع هرگاه بعد نفخ روح بیدار شد حوا را پیش خود دید پرسید که تو کیستی
بسیار نفس من بتو انس میکند حوا عرض نمود که من حوا ام برای موانسته تو آفریده شدم **پس** از آن روز زنان بنساء نامیده شدند **و نزد بعضی**
ماخوذ از نسیان است **پس** ایشان در تسمیه بنساء توجیه کردند **آ** چونکه ماده برودة در زن زیاده از حرارة است **لهذا** اکثر طبیعت او مرطوب و بکثره
نسیان او غالب است **لهذا** او را بنساء نامیدند **ب** وقتیکه مرد با زن جمع میشود **پس** مرد غافل **بل** هر دو غافل از مواخذه و مرارات و
آلام دنیویه و اخرویه میشوند تا جماع و موانسته میکنند **ج** مرد و زن وقتیکه در نظر یکدیگر آیند **پس** بمحض رویة و وقوع در قلب یکدیگر مقتضای عقل
در مین نسیاً منسیاً میشود **ایا** نمی بینی چه قدر علما و عقلا و حکماً با وجود کمالات عقلی و علمی و حکام و امراء نزد زن چون بهیمه وحشی میشوند زیر پای زن
و در میان دو ران بجای بول و براز آدمی آمده و غافل می نشینند کجا رفت عقل و علم و حکم و حکمة و صولة کانه ناسی است هیچ خیال این امور ندارد
**و بعض عارفین** در اینجا میگویند که لم و علة در اتیان آدمی بمجامعت زن از زیر پای میان دو ران او برای آن مقرر گردید تا بر متکبر ذلة
خود در زیر پای و میان دو ران او بماند بخلاف دیگر حیوانات چه بر همه اینها جماع رجال اوره **یا** بر پشت او سوار شده میکنند **و وجه دیگر** آنکه جماع بمواجهه یکدیگر در آدمی از
برای آن گردید که حسن آدمی در روی او میباشد و جماع مع ملاحظه حسن صورة الذمی باشد بخلاف دیگر حیوانات **بحث رابع** والبنین در حال رفع بنون جمع سالم ابن در اصل
بنو بفتح اول **و** جمع قلة او ابناء و اصل ابن بنو بکسر باء باشد چون جمل **پس** در لغة بنت بزیادتی تاء تانیث بمعنی دختر و ابن بسر **و** ولد بمعنی مولود چه پسر باشد چه دختر **پس**
**و** ابن **و** بنت **و** صبی **و** صبیه **و** ولد بیک معنی اند **اما نزد** جمعی اگر تکوین شی از شی شود **پس** او ابن و ولد باشد **نزد** جمعی از اهل اللغة و اطبا اگر از دو نطفه نر و ماده متکون شود او ابن و ولد باشد
قطع نظر از آنکه آن متکون و متولد نر باشد یا ماده **نزد** محققین اگر از دو نطفه نر و ماده منعقد و متکون شد **پس** او ولد و ابن حیوان است **و اگر** از یک اصل
و بیخ متکون شد **پس** او خاصه ولد غیر الحیوان از جمادات چون اشجار و احجار و غیر اینها باشد **و** اطلاق ابن و ولد بنا بر ابن منفصل **ایا** هر دو بصورة
بحقیقة اند **یا** بمجاز ظاهر جمعی از اصولیین هر دو بحقیقة اند **اشکال** عیسی ابن مریم از یک اصل متکون شده **پس** او ولد باشد نه ابن و خدا او را
عیسی ابن مریم خوانده **جواب** بنا بر تقریر اول اشکالی لازم نمی آید چه ابن و ولد بیک معنی اند **اما** بنا بر ثانی **و** ثالث **دوانی** گفته چونکه عیسی از
یک ماده متولد شده بجهت آن ولد است **اما** در اصل ماده واحده او ع جایز است که در نصف آن قوة عاقده **و** در نصف دیگر آن قوة منعقده
قادره مطلق بسپارد و آن منعقد و مکون است **پس** باین لحاظ ابن مریم فرموده باشد اشکالی لازم نمی آید ثم الله اعلم و انشاء الله بحث آن بجای خود
به تفصیل می آید **و نزد اهل شرایع** ابن مولود نیست که از والدین بنهج مشروع متکون و متولد میشود **ایا** در این و ولد چه فرق هست
**یا** نه بعضے از اعاظم اصولیین عامه تفریق کردند بآنکه **ابن** خاص علم بر مولود شرعی انسانی کردید **لهذا** میراث میبرد و احکام بران مرتب میشوند

**اما ولد** عام است چه بنکاح چه بزنا بعمل باید چه از انسان باشد چون ابن زید چه از حیوان دیگر باشد چون ولد الفرس والبقر والمعز چه از نبات باشد چون ولد النخل والشجر وغیر ذلک چه از متجانسین باشد چه از غیر متجانسین **لهذا** واجب واحد تعالی لم یلد ولم یولد بغرض تعمیم فرمود ولد بکن له اب ولا ابن نفرمود ثم الله اعلم **اما نزد اهل معانی** وجه تسمیه اولاد بابن و ولد وصبی و طفل بحسب اشتقاق میباشد **اما ابن** چه او ماخوذ از بنا بتقدیم باء موحده ونون از بناء البیت بمعنی تعمیر و ترتیب خانه و نقیض آن هدم باشد چه ابن تعمیر پدر است **لهذا** بابن نامیده **و نزد بعضی** از بنیه الشیء باشد چه ابن بنیاد آب است مبنی و بجای پدر میباشد **لهذا** آل و میراث باو بعد او تفویض میشود و اکثر احکام او براو جاری و نافذ و شامل میشوند **و نزد بعضی** از بانی الشیء است چه بودن پدر بانی مبانی او کانه معلوم است بابن نامیده شد والشاء الله باقی در آیه ابناءنا و ابناءکم می آید **اما تسمیه ولد** برای آنست چه از نسل و اصل والدین تکون میشود **لیس** بنا براین ولد جزء اصل والدین باشد **لهذا** بر یک دیگر متصاعداً و متنازلاً الی الابد حرام ابد اند **اما تسمیه صبی** بالصاد المهملة والباء الموحدة برای آنست که نقل کرده اند **نزد بعضی** ماخوذ از صبا رفلان و صبائت النجوم ای خرج باشد چه ولد خارج از صلب و رحم پدر میشود **لهذا** بصبی نامیده اند **نزد** خلیل و بصریه از صبی یصبو بمعنی تاخیر و ترک باشد چونکه ولد متروک و موخر والدین میباشد **لهذا** بصبی نامیده **و نزد** بعضی از بصریه مولود اسمائی دارد **و** از حین ولادة ولد میگویند **و** در حین رضاع و ارتضاع رضیع میگویند **و** از وقت انقطاع شیر صبی میگویند چه او ترک الضرع واللبن است **و** قریب البلوغ را ولد مراهق میگویند **و** در حال کمال او بعد آن بالغ میگویند **و** بعضی قریب البلوغ را طفل میگویند چه ماخوذ از طفلت الشمس للغروب باشد یعنی حرکت کرد آفتاب برای غروب چه طفل حرکة از نابلوغی الی البلوغ میکند و این تفصیل قول محققین است **لیس** بنا براین در اصل صبی صفة باشد اگر چه علم گردید ثم الله اعلم **بحث خامس** من النساء والبنین بدانکه خدا مشتهیات هشتگانه را شمرد و اول انها زنان و ثانی اولاد باشد چه ابتدا بزن فرمود برای آنکه اتم لذة و اول و اصل لذاید و کثیر الاستیناس و نهایة مرغوب و سکون و آرام و غایة امتحان و افتتان برجال بزنی باشد چنانچه او تعالی فرمود خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة یعنی خدا آفرید مر شما را از نفسهای شما جفتهای شما را تا ساکن شوید و آرام گیرید و میل نمائید بسوی ایشان و گردانید در میان شما دوزن محبة و رحمة را **در مجمع و منا...** از سید عالم مرویست قال صلعم ما ترکت بعدی فتنة اضر علی الرجال من النساء وقال النساء حبائل الشیطان **و زاد** فیهن حبائل الشیطان و محامل الخذلان یعنی پیغمبر ص فرمود نگذاشتم بعد از خود فتنه و امتحانی سخت تر و مضر تر بر مردان از زنان چه زنان دامهای شیطان و محل خذلان اند **در الجعان** مرویست قال ع النساء حبائل الشیطان لا یخلون رجل بامراة فان ثالثهما الشیطان یعنی زنان دامهای شیطان اند خلوة نمیکند مردی با زنی مگر به تحقیق سوم انها شیطان است **و بعد آن** فرمود **لیس** ایشان گاه دام شیطان و گاه مشغول شیطان و گاه خود شیطان میباشند و به تحقیق شیاطین زنان اند برای ما آفریده شدند و پناه می بریم بسوی خدا از شر شیاطین **در منا...** از پیغمبر ص مرویست قال ان اخوف ما اخاف علی امتی النسوان یعنی بتحقیق خائفتر چیزیکه می ترسم بر امة خود وآن زنان میباشند **در مجمع و نهج** از حضرت امیر ع است ان المراة کلها شر و شر ما فیها انه لا بد منها وهی عقرب حلوة اللسعة یعنی زنان شر اند وانچه در انها است شر است و مرد را چاره از ان نیست واو عقرب است و نیش این عقرب زن شیرین باشد **در کافی و نور الثقلین** از حضرت ابو عبد الله مرویست ما تلذذ الناس فی الدنیا والاخرة بلذة اکثر لهم من لذة النساء وهو قول الله عز وجل زین للناس الی اخره ان اهل الجنة ما یتلذذون بشیء من الجنة اشهی عندهم من النکاح لا طعام ولا شراب ملخص الکلام لذتی بر نمیدارند مردم در دنیا و اخره که اکثر از لذت زنان باشد یعنی الذ از زن لذتی در دنیا و اخره نیست چنانچه در آیه زین للناس او تع ذکر فرمود و اهل جنت در جنت بنکاح اشد و اکثر میباشد و بطعام و شراب جنت این قدر لذة نمیگیرند **در اصول کافی و نور الثقلین** از حضرت ابو عبد الله ص روایة کرده قال رسول الله ان اول ما عصی الله به ست حب الدنیا وحب الریاسة وحب الطعام وحب النوم وحب الراحة وحب النساء

تسمیه متولد و صبی

بابن و ولد و صبی و طفل و اطفال

معانی بر انها

بیان آنکه افضل لذائذ است





یعنی پیغمبر ص فرمود اول چیزیکه با آن عصیان بخدا کرده شد شش چیز اند حب دنیا **و** حب ریاسة **و** حب طعام **و** حب نوم **و** حب راحة **و** حب زنان **اما ثانی اولاد** را بعد زن ذکر فرمود چه اولاد ثمره فواد و برای والدین در دنیا بنیاد و بقاء نسل و همت سبیل بر حیوان مصروف باشان میباشد و خود را در مهالک و محارب و متاعب می اندازد و حامی و حافظ ایشان خود می باشد چنانچه **در الجنان و مجمع و منا... و منهج** مرویست که رسول خدا ص از اشعث بن قیس پرسید که از دختر حمزه صحیح فرزندی هست قیس گفت پسری دارم اگر بدل آن جفنه ترید داشتمی **البتة** با آن مهمانی کردمی مراد دوست تر بودی پیغمبر ص فرمود چرا چنین میگوئی انهم لثمرة القلوب وقرة الاعین وانهم مع ذلک لمجبنة مبخلة محزنة یعنی پسر آن ثمره دل و نور و روشنائی چشم مع ذلک سبب جبن و بخل و حزن اند **در علل و خصال** مرویست قال النبی ص اولادنا اکبادنا اولاد اکباد ابناشکال هرگاه اولاد اکباد و ملح عظام و مهجة فواد اند چنانچه احدی از این منکر نیست **لیس** چرا ازواج را مقدم بر اولاد شمرد و حال آنکه اکثر علة در نکاح تناسل است **لیس** اولاد کانه علة باشند و علة لزوماً مقدم بر معلول می باشد در اینجا بر عکس است **جواب** در تقدیم نسوان دو وجه اند **احدهما** آنکه امهات اصول بنین و محل و منشاء انها اند بلحاظ اصلیت تقدم زنان ذکر شده که احد الاصلین بنین است **ثانیهما** چونکه در نساء تلذذ صوری و معنوی نخود بر حال از شهوة رانی است و در بنین تلذذ معنوی روحانی **لهذا** نسوان را مقدم بر بنین شمرد چه عند تغلب شهوة البهیمة امساک مشکل تر میباشد **لهذا** النسب بود که مقدم ذکر نماید ثم الله اعلم **سوال** بنین جمع ابن بمعنی پسران نرینه میباشد چرا ذکور ذکر کرد خاصة و حال آنکه هر دو ذکور و اناث ثمره فواد و پاره های اکباد اند لازم بود که والا و لاد ذکر کند تا نر و ماده را شامل میشد **جواب** اگر چه اولاد چه ذکور چه اناث ثمره فواد اند لکن محبة و میل و التفات اب به پسر اکثر میباشد زیراکه اولاد پسران محسوب و منسوب الی الاب میشوند نه اولاد دختر بغیر انبیا خصوصاً اولاد دختر خاتم الانبیا با آنحضرت محسوب و منسوب شده و از خصائص آنحضرت بنص القرآن تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم **و** اخبار متفق علیه منجمله آن **مروی صواعق محرقه** او از طبرانی نقل کرده قال صلعم ان الله عز وجل جعل ذریة کل نبی فی صلبه وان الله جعل ذریتی فی صلب علی ابن ابی طالب یعنی پیغمبر فرمود بتحقیق مقرر کرد ذریة هر نبی در صلب او و بتحقیق ذریة مرا گردانید و مقرر فرمود در صلب علی **در صواعق** از حاکم **و** از صاحب کنز المطالب فی بنی ابی طالب نقل کرده قال ص ان علیاً دخل علی النبی ع وعنده العباس فسلم فرد علیه ص وقام فعانقه وقبل ما بین عینیه واجلسه عن یمینه فقال له العباس اتحبه قال صلی الله علیه وسلم یا عم والله لله اشد حباً منی ان الله عز وجل جعل ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب هذا وزاد الثانی انه اذا کان یوم القیامة دعی الناس باسماء امهاتهم ستراً علیهم الا هذا وذریته فانهم یدعون باسمائهم لصحة ولادتهم ملخص آنکه روزی علی ع آمد پیغمبر ص بعد دادن جواب سلام دفعة استاده معانقه علی کرده ما بین دو چشم علی بوسید و بطرف راست خود جا داد او را عباس عرض کرد که **آیا** علی را دوست داری پیغمبر ص فرمود **بلی** یا عم بخدا قسم باشد حب تند دوست دارم نه بقرابة چه بتحقیق خدا ذریة هر نبی در صلب او مقرر کرد اما ذریة مرا در صلب این علی مقرر کرد **و در روایة دیگر** زیاده است که پیغمبر ص فرمود وقتیکه روز قیامة می شود ندا کرده شود مردم را باسماء مادران ایشان تا حال نسب ایشان مستور باشد و مفتضح اهل زنا نشوند مگر این علی و ذریة او چه ایشان طیب و ندا کرده میشوند باسماء خود ایشان برای صحة ولادت ایشان **ابو یعلی و طبرانی و ابن حجر** از پیغمبر ص روایة کردند قال ص کل بنی ام ینتمون الی عصبة الا ولد فاطمة فانا ولیهم و انا عصبتهم ملخص آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود هر اولاد مادر منتمی و مضاف بسوی عصابه مادری میشوند سوای اولاد فاطمه چه من ولی ایشان و من عصبة ایشان میباشم و این مضمون اخبار بحد تواتر اند **بحث سادس** والقناطیر المقنطرة این موصوف با صفة است قناطیر جمع قنطار از زنه ع بمعنی مال کثیر است **آیا** وزن فعلال است **یا** فنعال در ان دو قول است **و در صحاح** گفت قنطار معیار برای دراهم و دینار است تحدید آن غیر معین **در مجمع و منا...** فرمود نه اصل باب از احکام است چنانچه قنطرت الشیء احکمته میگویند **و** قنطر بکسر اول و اهیه باز قنطرة و او بنا معقود بر در باد نهر از کنار بسوی کنار دیگر برای عبور خلایق بفارسی جسر میگویند **در حاج** گفته قنطار ماخوذ از عقد شیء و از احکام باشد و از اینجا جسر را قنطره میگویند که از یک

جواب در تقدیم

بیان حدیث

هر سوی که دیگر سخن یا جوب معقود و مضبوط میباشد و نقنطار مال کثیر را برای آن نامید که صاحب آن معقود و متوثق بآن در دفع اصناف نوایب روزگار می باشد **و ابو عبیده** نقل از عرب کرده که این وزن نیست بغیر آن دیگری یافته نشده **اما مقنطرة** مفعول قنطرة صفة قناطیر بغرض بیان محصله واقع شده چون درهم مدرهمه و دینار مدنره یعنی قناطیر محصله واقعه موجوده باشد **و نزد بعضی** بغرض تاکید مقنطره وارد شده چه گاهی خود مفعول تاکید واقع میشود چون حجرا محجورا و نسیا منسیا **و** گاهی فاعل چون **قول شاعر** و موت مائت ... مراد تاکید است **اما ذهب** طلا و اسم خاص او باشد از ذهب یذهب مذهبا و ذهابا و ذهوبا بمعنی رفتن و گذشتن **و** جمعش اذهاب و ذهوب و ذهبان چون زعفران **و** بمعنی کیل معروف در یمن باشد **و** مذهب **و** در **مجمع البحرین** فرموده که آن موضعیست که در آن غایط کرده میشود **و** از اینجا حدیث است کان امیر المومنین اذا اراد الحاجة وقف علی باب المذهب الخ یعنی وقتی که حضرت امیر ع را حاجت بشریه میشد توقف بر دروازه کنیف میکرد **و مذهب** نیز بمعنی جای که در آن اهل ملل بسوی دین است **و** نزد فقها میل و رای فقیه در مسئله بسوی آنچه باشد **اما در علم کلام** عبارة از طریق گذر و رفتار خود در اصول دین باشد و آن مضاف و منتهی الی اول واضع و سالک ذلک الطریق چون مذهب امامیه و مذهب معتزله و مذهب جبریه **اما فضه** او اسم نقره ثانی النقدین از فض بعض فضا بمعنی کسر و تفرقه و ختم کتاب باشد **پس** ذهب و فضه زر و سیم باشد **اما در وجه تسمیه** زر بذهب و سیم بفضه علما بمعانی وجوه گفتند **شیخ المشایخ** و بعضی فرمودند برای آن زر را بذهب نامیدند که میرود و باقی نمیماند **و** برای آن سیم را بفضه نامیدند که منفض و متفرق میشود و بیک جا همیشه نمیماند **و نزد بعضی** طلا را برای آن ذهب نامیدند که فقر را از صاحب خود زایل و غنا باو حاصل میسازد **و نقره** را برای آن بفضه نامیدند که کسر فقر و حاجت و تفرق آن از صاحبش میکند **پس** ذهب و نقره بر مسکوک و غیر مسکوک اطلاق میشود **و** بیانش در آیه الذین یکنزون الذهب والفضة انشاء الله بتفصیل می آید **بحث سابع** والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة عطف بر حب الشهوات است یعنی زینت داده شد مردم را محبة خواهش در جمع طلا و نقره این ثالث و رابع مشتهیات بحسب تدریج ذکر است در تحدید قنطار اهل لغات و مفسرین خلاف کردند **نزد** ربیع و غیر او مال بسیار بر هم نهاده و گرد آورده شده باشد **نزد** ابن کیسان مال بی اندازه باشد **نزد** ابو عبیده قنطار مال کثیر غیر محدود عند العرب باشد **نزد** ابو هریره بفرموده نبوی دوازده هزار اوقیه باشد **نزد** معاذ جبل **و** ابی بن کعب **و** عبد الله بن عمر یک هزار و دو صد مثقال باشد **و در مجمع** یکهزار و دو صد اوقیه بقول معاذ جبل و ابی ابن کعب و عبد الله عمر باشد **و نزد** ابن عباس **و** حسن **و** ضحاک یکهزار و دو صد مثقال باشد **و در الجنان** بروایه انس از پیغمبر مراد دو هزار یا دوازده صد دینار باشد **و بروایه** سعید جبیر و عکرمه صد هزار و صد من و صد رطل و صد مثقال و صد درهم باشد چه اسلام آمد در مکه صد نفر بودند که هر یکی از ایشان قنطاری داشت چنانچه در الجنان و کشاف از ایشان نقل کرد **و نزد** حکم قنطار زر باشد از زمین تا آسمان کما حکی عن شیخ المشایخ **و نزد** بعضی دوازده درهم این ثانی احتمالین حسن است **نزد** سعید بن المسیب هزار درهم و همین منسوب بقتاده است **نزد** بعضی هفتاد هزار و همین قول مجاهد و عطا باشد **نزد** شریک چهل هزار دینار باشد **نزد** سدی علی ما ذکره شیخ المشایخ چهار هزار دینار باشد **نزد** بعضی متاع و عقار قنطار باشد **و رازی** نقل کرده که دیة حر آدمی و آن دوازده هزار درهم باشد **و نزد** جمعی قنطار بمقدار پری پوست گاو نر از طلا باشد **و** این قول ابو نصر **و** فراء **و** منقول زمخشری و مختار ابو حمزه ثمالی **و** علی ابن ابراهیم **و** اکثر اصحاب ما **و** همین مروی از حضرت ابو جعفر باقر ع است **در کتاب خصال و نور الثقلین** اصبغ بن نباته از حضرت امیر ع روایه کرده الفتن ثلث حب النساء وهو سیف الشیطان وشرب الخمر وهو فخ الشیطان وحب الدینار والدرهم وهو سهم الشیطان من احب النساء لم ینتفع بعیشه ومن احب الاشربة حرمت علیه الجنة ومن احب الدینار والدرهم فهو عبد الدنیا یعنی سه چیز فتنهای دنیا اند **ا** حب زنان و آن سیف شیطان است **ب** و شرب خمر و آن مصید شیطان است **ج** و حب دینار و درهم و آن سهم یا تیر شیطان است هر که دوستی زنان دارد منتفع بعیش و زندگی خود نمیشود و هر که دوستی اشربه دارد جنت براو حرام میشود و هر که حب زر و سیم دارد او بنده دنیا است **و در**



**نور الثقلین** مرویست قال علیه السلام الذهب والفضة حجران ممسوخان فمن احبهما کان معهما یعنی طلا و نقره دو سنگ مسخ شده اند **پس** هر که اینها را دوست دارد با اینها محشور میشود **سوال** چرا طلا را مقدم بر فضه ذکر فرموده و جای اعلی اخر میباشد **جواب** چونکه اول و افضل تقدیم است **لهذا** در اتیان ارشد در جه آنچه اقوی و اعلی میباشد و آنرا در اول و ابتدا میشمارند **دیگر** آنکه ذهب سریع الذهاب قلیل الحصول والبقاء میباشد و آنچه اقل الحصول والبقاء باشد آنرا غالبا در ابتدا ذکر آن میکنند ثم الله اعلم **بحث ثامن** والخیل المسومة بمعنی فرس یا اسپ است یا واحد است یا جنس یا جمع بلا واحد یا با واحد **و** واحد آن خائل **پس** جمعش اخیال و خیول است واصحاب الخیول در لغات خیالة است چنانچه سابق بتفصیل ذکر شد **و در قاموس** این وجه آخر نیز نقل کرد بقوله والخیل جماعة الافراس لا واحد له او واحده خائل لانه یختال ج اخیال وخیول **و بعضی** گفتند که ماخوذ از خال الشیء یخال خیلا وخیلة وخیلا نا **اما در وجه تسمیه** فرس بخیل وجوه دارند **در مجمع** فرموده لاختیالها فی مشیها برای آن بخیل نامیده شد چه رفتار او بناز و تبختری باشد **و بعضی** فرمودند برای الخیل نامیدند که صاحبش در انظار خلایق متخیل العظمه و کبر میشود یا برای آنکه صاحبش بوجود او و در کوب بر او اختیال و ناز میکند **اما مسومة** یا ماخوذ از سامت الابل سومة و سومتها تسویما و بجرائی **و** ساندرن بمعنی چریدن **یا** از سمة و سومه بمعنی علامة و نشان چه من الله باشد چون البلق و محجل و ذی غره **یا** من الناس باشد چون داغ کردن بر رانها و رویها حیوان تا متمیز از غیر شوند **یا** از سیما و سیمیا و سیمه بمعنی حسن حال و علامة نیک بر حال در اهل لغة خلاف است و همه وجوه محتمل اند **بحث تاسع** والخیل المسومة عطف بر حب الشهوة من النساء و اسبان بمرتبه پنجم مشتهیات برای استراحت ابدان و آرام ارواح و برای عزت دنیاوی با شکوه مسومه مفسرین خلاف کردند **نزد جمعی** منهم سعید بن جبیر و ابن عباس و ربیع انس مراد ازین کلمه اسپان چرنده که بچرا فرستاده باشند میباشد **نزد جمعی** از مسومه اسپان حسن الوان و صورة و رفتار و سیرة میباشد **پس نزد** اصم ابلق بدن مراد اند **نزد ابو مسلمه** مراد اسپان ذی علامات و اضحه چون غرهای پیشانی و محجل یعنی بر دو دست و پاهای شان سفید باشند **نزد عکرمه** و قفال و مجاهد المطهمة الحسان یعنی اسپان نیکو اندام جمیل صورة مراد اند **نزد بعضی** اسپان معلمه مراد اند یعنی قواعد رفتار در جنگ و جهاد با اینها آموخته باشند **و** همچو مروی از ابن عباس است **نزد** ابن زید اسپان اماده و مهیا بجهاد مراد اند **نزد** مبرد اسپان جهان معروف مراد اند **نزد بعضی** مراد بر قسم اسپ اصیل نیک ذات و رفتار مراد است **در الجنان** از حسن و ابو عبیده و اخفش نقل کرده که کلمه اسپانی است که بآنها مالک داغ کرده باشد تا متمیز از غیر شوند **در الجنان و منهج** قاسم بن حسن از پدر خود امام حسن ع و او از پدر خود حضرت امیر ع و او از حضرت رسول ص روایه کرده وقتیکه خدا اراده فرمود که اسپ را بیافریند باد جنوب را گفت که من از تو خلقی ایجاد خواهم کرد که عزة اولیا و دوستان من و جمال اهل طاعة و مذلة دشمنان من باشد باد عرض کرد یعنی فرشتگان موکل باد عرض کردند خدایا امر و حکم مر تراست **پس** اسپ را از جنوب خلق فرمود و گفت که من ترا از چیز غریب آفریدم و خیر را در پیشانی تو نهادم و غنایم را بر پشت تو جمع کردم و صاحب و مالک ترا بر تو مهربان کردم و ترا برین بی پر گردانیدم فانت للطلب وانت للهرب **پس** تو برای طلب خیر و برای گریز از مهر بانی و نگاه میدارند مردی بر پشت تو مردانی را سوار میکنم که تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر من کنند و تو به تسبیح و تهلیل ایشان تسبیح و تهلیل میکنی و بعد آن فرمود که اسپ تسبیح و تهلیل نباشد مگر آنکه اسپ شنیده شود و مانند آن جواب میگوید **پس** چون ملائکه صفة اسپ شنیدند و خلقتش را دیدند عرض کردند بار خدایا ما ملائکه تسبیح و تهلیل تو میکنیم ما را نیز مثل بنی آدم بده **پس** ح برای ایشان اسپان ابلق آفرید که گردنهای شان چون گردنهای شتران بخاتی و چون اسپ را بزمین فرستاد و پای بر زمین نهاد شیهه کرد خدا فرمود برکت من بر تو باد و شیهه تو دلهای دشمنان را میترساند **سوال** مفاد این خبر چگونه صحیح میشود چه اسپها اکثر بکفار و ملاحده میباشند **جواب** غرض ازین خبر آنست که در اصالت اسپ برای اولیاء الله آفریده شده برای عزة و حرمة او **و ایشان** روایه کردند که چون بر آدم اشیا عرض نمود و ندا شد یا آدم آنچه ازین اشیا میخواهی برگزین و اختیار کن برای خود آدم اسپ را اختیار کرد خدا فرمود ای آدم عزت خود و عزت فرزندانت را برگزیدی و اختیار نمودی **در منهج** مرویست قال النبی ص الخیل فی نواصیها

یعنی میمنت اسب در اشقر و آن اسب سرخ رنگ یعنی کرنگ است **در الجنان** مرویست قال النبی صلعم الخیر معقود بنواصی الخیل الی یوم القیمة
یعنی پیغمبر فرمود که خیر و برکت پیچیده و بسته بموهای پیشانی اسپان تا قیامت است **در الجنان و منبع** مرویست قال النبی صلعم الافراس ثلثة فرس للرحمن
فرس للانسان فرس للشیطان الخ یعنی اسپان سه صنف در دنیا می باشند اسپی برای خدا مهربان **و** اسپی برای آدمیان **و** دیگری برای شیطانست
**اما** اسپیکه برای خدا است آنست که در راه خدا برای جهاد کفار بربندند **و** اسپیکه برای آدمیان است اسپی است که برای نسل و نتیجه نگاه میدارند
**و** اسپی که برای شیطانست اسپی است که برد وانیدن او گرو بندند **در الجنان** از ابوذر غفاری مرویست که رسول خدا صلعم فرمود که اسپی تازی
نیست مگر آنکه مأذون است که هر صبح بگوید بار خدایا مرا بکسی که نزدیک او از همه اهل و مال او دوست تر باشم **در الجنان** و هم روایة کرده که رسول
خدا فرمود اسپان را باز بندید و غبار از پیشانی ایشان پاک کنید و در گردن ایشان چیزی ببندید بغیر زره و کمان و اسپیکه بگیرید و بگذارید در اصل
کمیت اغر محجل باشد یعنی بر پیشانی او نشانه بزرگ سفیدی و دستهای و پای او سفید **یا** اغری اغر محجل یعنی گرنگ **یا** ادهم اغر محجل یعنی مشکی **در** **قلیان** غره
پیشانی داشته باشد چه میمنت خیل در سرخ رنگ است **در الجنان** مرویست که پیغمبر خدا صلعم اسپ اشکل را مکروه میداشت و اشکل آن باشد
که یک دست یا یک پا او محجل باشد و سه عضو او یعنی دو پای و یکدست مطلق **یا** یکی مطلق باشد **بحث عاشر** والانعام والحرث این ششم
و هفتم مشتهیات میباشد **اما** انعام جمع نعم این اطلاق نمیشود مگر بر جمله اجناس اربعه شتر و گاو و گوسپند **یا** بر جنس واحد بالانفراد اطلاق میشود
**یا** نه علامه طبرسی **و** رازی نقل فرموده که نمیشود مگر بر شتر تنها خاصه بصورة تغلیب انها **اما** بانعام آنها را برای آن نامیده اند چه ماخوذ از نعمت و
آن در اصل غایت و نفعی به بنده میباشد و انتفاع عباد از اینها مشهور هر کس است **یا** برای آنکه آدم ضعیف بودن اینها قوی صاحب نعمت میشود
**اما حرث** ذکر معنی آن در آیه و یهلک الحرث والنسل گذشت **پس** مراد آنست که از مشتهیات در مرغوب طبایع بنی نوع انسانی نیز انعام است
و زراعة و زمین کشت زار برای زندگانی میباشد **بحث حادیعشر** ذلک متاع الحیوة الدنیا یعنی همه این مشتهیات هفتگانه تمتع و نفع
برای آدمیان است در زندگانی دنیا و راغب و محتاج بانها میباشد **قاضی ابوبکر** گفته **پس** چگونه بلذات این اشیا و اضافه تزیین
الی الله قبیح باشد **بلی** حرمة و قبیح بالعرض گاهی بانها لاحق میگردد و در انوقت تزیین من الله نیست **بحث ثانیعشر** والله عنده
حسن المآب آب بلا اب یؤب اوبا و ایبة و مآبا بمعنی رجوع و بازگشتن باشد و در مجلد اول ذکر شد که آب در رجع بیک معنی اند **و** **یا** مآب اسم ظرف است **یا**
مصدر میمی جمعی تصریح آخر فرموده اند **مفسرین** در اینجا به دو قول رفته اند **احدهما** آنانکه مزین این اشیا شیطان را میدانند **پس** ایشان میگویند
که این کلمه والله عنده حسن المآب تهوین و تحقیر این اشیا و تنفیر خلق از انها باشد که نزد خدا مقصود حسن مآب است یعنی رغبة الی حسن الآخرة مطلوب است
**و** مؤیدش قل اؤنبئکم بخیر باشد **ثانیهما** آنانکه مزین اینها خدا را میدانند این ترغیب بخلق است که اکتساب حسن آخرت باین اشیا نمائید تا بواسطه
اینها متوسل نعمات دائمه اخروی شوند **پس** گویا مراد چنین است که نزد خدا حسن عاقبة و خیریة آخرة شما با عطا و ایجاد این اشیا مطلوب و مقصود است
نه آنکه معروف تحصیل اینها در شب و روز بالاستمرار میباشید تا از امور عقبی شما باز میمانید ثم الله اعلم **اشکال** تمّ بر دو قسم است **احدهما** جنة
**ثانیهما** نار **پس** نار گویا چه جنت در انجا میباشد و اطلاق حسن المآب بصورة عموم چگونه جایز میباشد چه خالی بودن نار از حسنیت معلوم است
**جواب** مقصود بالذات جنت است **لهذا** حسن المآب بصورت عام ذکر کرد **اما** نار **پس** او مقصود بالعرض است چه خلق خلایق
برای رحمت خود کرده نه برای عتاب **و** مؤیدش **قول تعالی** سبقت رحمتی غضبی باشد و در اینجا اسرار غامضه اند ثم الله تعالی اعلم

**قوله تعالی قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي**

من

بیان فضل الیمن و نیکی داشتن انها

جواب اشکال تمّ

در حسن المآب داخل باشند



**مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ**

**ترجمه** یعنی بگوای محمد صلعم **آیا** خبر بدهم شما مردم مؤمنین را **یا** عموم مردم را بهتر و خوشتر از نهاکه بالا مذکور شد مر آنان را که تقوی پیشه اند و پرهیز
از کفر و شرک و بدعات و معاصی میکنند نزد پروردگار ایشان برای ایشان بوستانهائیست که جاریست از تحت قصور و اشجار اینها نهرهای جاری
بر روی زمین بلا شگافهائی اند در حالیکه جاوید همیباشند بر سبزگاران در اینها و زنهای حوری و انسی پاک از اقذار و ارجاس و پاکیزه از عیوب
خلقی و خلقی اند و مر ایشان راست در ان خشنودی از خدا و آن بهتر از نعم دنیا و آخرتست و خدا بینا باحوال و آمال **و** اعمال و ایمان بندگانست
**و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی اؤنبئکم بهمزتین خوانده اند **اما** از نافع و ابی عمرو روایة مختلفه
وارد است **بحث ثانی** قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم هر گاه بالا ذکر نعمات دنیا کرد **پس** متصل بآن ترغیب بسوی آخرة نمود چه نعمات دنیا خالی
از ضرر و فنا و انقطاع نیست **اما** اخروی دائمی خالی از مضرت میباشد **پس** خطاب قل بالاتفاق بسید عالم است که بگو یا محمد صلعم **آیا** خبر بدهم شما را
بهتر از این نعمات و اشیاء مذکوره **بحث ثالث** در اینجا مفسرین سه توجیه دارند **اول** منتهای استفهام قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم
است **پس** للذین اتقوا عند ربهم الخ مقول قل و بیان آن باشد یعنی مقول قل اینست که آنانکه تقیا اند برای ایشان نزد خدا جنان
و جنانست **ثانی** اؤنبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا **پس** مقول قول بصورة استیناف و ابتداء عند ربهم جنات تجری الخ باشد
**ثالث** قل هل اؤنبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم **پس** ابتدا از جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها است و تفسیر انها جنات
**اشکال** در آیه بالا نعمات هفتگانه را ذکر نمود هر گاه این آیه را برای ترغیب از آن ذکر فرمود لازم بود که تفصیل میداد **جواب** در مجلد اول ذکر شد
چونکه جنت اسم جا و بوستان و انهار و آنچه در اوست میباشد و مصرحش فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین است **پس** جمیع نعمات متصوره
از مطاعم و مشارب و ملابس و محاسن منظر و تلذذ در ان داخل است حاجة تفصیل نبود **بلی** خالدین فیها برای آن ذکر فرمود تا گمان نشود که چون
جنات دنیا باشد که گاهی موجود گاهی معدوم گاهی سبز و گاهی خشک گاهی فواکه دارد و گاهی ندارد و گاهی در ان داخل و گاهی از ان خارج میشود
**اشکال** ضمیر من تحتها الانهار دلالة میکند که تحت جنات انهار اند نه در جنات و تحت الجنات چگونه می باشند **جواب** این در جلد اول گذشت
**اول** آنکه جنات بر انهار موضع اند چنانچه در دنیا قصور و اماکن سلاطین از میان آب بعض جا بلند کرده اند **پس** بنا بر این در اینجا حذفی و تقدیر
نیست **ثانی** در اینجا حذف و تقدیر است و آن من تحت اشجارها و تحت قصورها الانهار باشد یعنی زیر درختها و مکانهای جنت جویهای آب
و عسل و غیر اند **هر دو لیست** که انهار جنت آخرة بر روی زمین بلا شگاف و لا اخدود میروند و آب انهار شیر و جریان و سریان نمیکنند بخلاف
انهار دنیا چه اگر نهری در اینجا جاری میباشد بغیر شگاف زمین نمیرود چه اگر بغیر آن میرود بر روی زمین منتشر میشود **اما** حقیقة از شیر و عسل و انگبین این انهار حکمی **یا** مثل انها باشند
مشهور و او لیست و بحث او و اشکال آن بجای خود می آید **اشکال** خلود بمعنی دوام لا ینقطع و لا ینفک وجود وجود عن کونه باشد خلود دوام آن چگونه ثابت میشود و دو موجب
هو الاول والآخر **و** بموجب کل شیء هالک الا وجهه **و** کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ظاهر شد که در قیامت کل جز فانی و باطل محض میشود الا ذات واجب تعالی چه او
بیک حال موجود باقی است و الا این آیات مذکوره غیر مطابق **یا** منافی میشود **جواب اول** نزد جمهور متکلمین بعض اشیا که عود انها مطلوب نیست معدوم
محض کالکان میشوند و بعض اشیائیکه عود انها مقصود و واجب است **پس** از جمله این اشیا جهنم و جنت است **پس** فنای این اشیا متفرق الاجزا
من حیث انه متفرق و خارج عن الترکیب و الانتفاع **پس** متفرق الاجزا العبد فلسا الترکیب اطلاق هالک و فنی میشود **و** من حیث ان الاجزاء بالذات
بعد التفرق موجود اند اگرچه مرکب و مصور نیستند باقی اند **پس** بنا بر این قول اشکال لازم نمی آید خلود جنت و اهالی آن و مفسدان آن ثابت است

جواب اشکال انقطاع نعماء

اشکال انهار ... هیچ ... میشوند

جواب اشکال در فنای جنت و جهنم

منافاتی ندارد **جواب ثانی** خلدین فیها حال از اهل جنت است **پس** این آیه اخبار از اهالی ان بعد دخول ایشان دران میباشد و لهذا
لازم نمی آید چه مراد آنست آنکس که داخل جنت شد ابدا اخراج ازان و زوال ندارد **جواب ثالث** جمعی از جمله اخبار و آثار میگویند جهنم و جنت عند
القیامت اگر ساعتی معدوم و فانی شود **لیس** دفعة همان عود بقدرة الله کما کان میکند انعدام بزمان قلیل نادر کالعدم است این قول خالی از اشکالات
نیست **بحث رابع** وازواج مطهرة ازواج جمع زوج بر شوهر و زن اطلاق میشود و زوجه خاص بر زن اطلاق میشود در اصل زوج جفت
ضد طاق باشد **و** برای آن منکوحه و ناکح را زوج نامیده اند که متناکحین ثانی یکدیگر میشوند **آیا** مراد از ازواج زنان دنیا اند **یا** زنان جنت آخرة که آسمی
بحور میباشند **یا** هر دو معنا ظاهر لفظ ازواج بصورة تنکیر مقتضی عموم است **و** حمل بر عموم اولیست چه اجماعست که اهل جنان را هر دو قسم زنان داده
میشوند **اما مطهرة** صفة ازواج واقع شده **پس** لفظ مطهرة جامع و حاوی کل است یعنی باهل جنت زنانی داده میشوند که انها پاک و پاکیزه
اند از همه عیوب خلقیه و مذمومات خلقیه و از اقذار و ادناس و اجارس صوریه و معنویه از بد صورتی و بد مزاجی و بد خلقی و زشت کلامی و از حیض و نفاس
و استحاضه و بول و غایط و غیر انها از جمیع بدیها و از جمیع ما یتنفر عند الطبایع منزه و پاک و پاکیزه آفریده شده اند **آیا** از منی و از انزال آن عند الجماع مطهر اند
**یا** نه دران تامل دارم **و جمعی** تصریح کردند که در جنت مجامعة هست ولکن تناسل و توالد ندارند و باین مضمون صحاح اخبار وارد اند **پس** بنا بران
منی در رجال و زنان جنت نباشد چه منی از اجله اقذار و اخباث میباشد **در تفسیر عیاشی و نور الثقلین** از حضرت ابو عبد الله علیه السلام
مرویست در ذیل فیها ازواج مطهرة قال ع لا یحضن و لا یحدثن یعنی حیض و حدثی ندارند **و** باین مضمون احادیث کثیره بطرق خاصه و عامه وارد اند
**اشکال** مرویست که زنان جنت خصوص حوریه را هر قدر که جماع کرده میشود بکارتش عود چون فوراً که جنت میکند گویا که جماع اصلاً باو واقع نشده بود این
چگونه صحیح میشود که شیء جسیم آله باشد با دخال کشادگی فرج و قطع و نزع بکارة میشود و بمحض استخراج آله فرج بحالت اول میماند گویا که هیچ چیزی گاهی داخل
او نشده **جواب** اعاده بکارة و فرج بحالت اولی ممکن چون فوراً که جنت میباشد **آیا** نمی بینی که آب تالاب زنگدار اگر سنگ **یا** عصا میاندازی زنگش
از جای عصا و سنگ از چهار طرف دور شده **پس** متصل میشود گویا زنگ آب هیچ حرکت نکرده بود **و در احتجاج** زندیقی همچو سوالی کرده بود بقوله کیف
تکون الحوراء فی کل ما اتیها زوجها عذراء قال الصادق ع لانها خلقت من الطیب لا تعتریها عاهة و لا یخالط جسمها آفة و لا یجری فی ثقبها
شیء و لا یدنسها حیض فالرحم ملتزقة ملدم اذ لیس فیه لسوی الاحلیل مجری یعنی چگونه در هر اتیان شوهر فرج حوریه پاکیزه میشود حضرت صادق
علیه السلام فرمود برای آنکه ولادة او از طیب است و او را آفتی و عاهتی مخلوط و طاری نشده و در فرج او شیء داخل نشده و فرج او بحیض مدنس نمیشود و بدن
او بگوشت نرم مملو و باهم چسپیده است نیست دران بغیر احلیله مجرای **تنبیه** در دین اسلام قطعی هست بنحویکه احدی را مجال انکار و تاویل نیست
که جناب بتول بضعه حضرت رسول زوجه سیف الله المسلول فاطمه زهراء سیده زنان دنیا و آخرة است **پس** سیده حوری های جنت میباشد زیرا که از
همه اخباث و انجاس صوریه چون حیض و نفاس و استحاضه و امثال ان و الواث و ارجاس معنویه مطهر و پاک و پاکیزه در هر حال است بخلاف ازواج و مستوره
رسول صحیحه همه ایشان را و ماه بماه حیض و نفاس و غیر آن جاری بود و بر آن صحاح همه اسلام خصوص صحاح سته اهل سنت خصوص صحیح نسائی **و** ابو داود
**و** ترمذی **و** مشکوة ناطق و مشحون اند و باره از نصوص نبویه بطرق سنیه سابق بر این در همین مجلد دیده و انشاء الله عنقریب در ذیل آیه یا مریم ان الله
اصطفاک و طهرک خواهی شنید **در سنن ابو داود** از عایشه رض مرویست قالت کنت اتعرق العظم و انا حایض فاعطیه النبی
فیضع فمه فی موضع الذی فیه وضعته الخ یعنی عایشه رض میگوید که من استخوانی ذی گوشت را بدندان میگرفتم و میخوردم و من حایض بودم پیغمبر ص دهن
خود همان جا نهاد که من نهاده بودم **ایضا در سنن** خود روایه کرده عن عایشه قالت کان رسول الله ص یضع راسه فی حجری فیقرأ و انا حایض
یعنی عایشه میگوید پیغمبر ص سر خود در حجر و دامن من می نهاد و تلاوة میکرد و من حایض بودم **در سنن** نیز مرویست عن عایشه قالت قال لی رسول الله
صلعم ناولینی الخمرة من المسجد قلت انی حایض فقال النبی ان حیضتک لیست فی یدک یعنی عایشه رض میگوید پیغمبر ص امر فرمود که از مسجد مرا سجاده

جواب اشکال عود بکارت در زنان جنت بعضی بعضو بعضو

بیان حائض بودن ازواج نبی و عایشه و منزه بودن فاطمه طاهره از آن

نسخه اردو



سرخ آورده بده من گفتم که من حائضم آنحضرت ص فرمود که در دست تو حیض نیست **در ترمذی** قالت عایشه اذ حضت امرنی ان اتزر
عائیشه گفت که وقتی که من حائض میشدم پیغمبر مرا امر میکرد که لنگ ببندم **در ترمذی ایضا** قالت عایشه کنت ارجل راس رسول الله ص
و انا حائض یعنی من شانه بموی نبی ص میکردم و حال آنکه من حائض بودم **بدانکه در صحیح نسائی و صواعق** روایه کردند
قال النبی ص ان ابنتی فاطمه حوراء آدمیه لم تحض و لم تطمث انما سمیها فاطمه لان الله فطمها و محبیها علی النار یعنی پیغمبر فرمود بتحقیق
دختر من فاطمه حوریه آدمیه در دنیا است نه حیض دارد و نه خونی از عادات زنان می بیند و برای آن او را فاطمه نامید که خدا به تحقیق او را و محبان
او را بعید از نار جهنم گردانید و آنرا او و بر محبان او حرام ساخت **بزار و ابو یعلی و طبرانی و حاکم و حافظ ابو نعیم و ابن حجر**
**صواعق و غیر ایشان** روایات بسیار کردند قال النبی ص ان فاطمه قد احصنت فرجها فحرمها الله و ذریتها علی النار یعنی پیغمبر
فرمود به تحقیق فاطمه زهرا حفظ دامن خود فرمود **پس** حرام گردانید خدا او را و ذریتش را بر نار جهنم **در نصف اول بخاری** در باب مناقب
فاطمه روایه کرده قال النبی ص فاطمه سیدة نساء اهل الجنة یعنی به تحقیق پیغمبر ص فرمود فاطمه سردار و افضل زنان اهل جنت است **در صواعق**
در باب تاسع فضایل حضرت امیر ع گفته و اخو رسول الله بالمواخاة و صهره علی فاطمه سیدة نساء العالمین و علی برادر رسول خدا بمواخاة و داماد
او بر فاطمه سیده زنان عالمیان است و بیان سیادة به تفصیل در **کتاب ناصر العترة الطاهرة** درج کردم و در آیه مریم در همین سوره ذکر
سیادة ایشان خواهم کرد **اگر گفته** شود که در دنیا احتباس دما ثلثه دم زنان است زیرا که خون از نسوانیکه در سن من تحیض باشند نیاید نقصان است و
یاس از تولد ولد است **پس** نزم چگونه مدح میشود **جواب** احتباس دما در دنیا از سن تحیض من باب التعریض می باشد **اما** آنکه از اله و اعدام آن
من باب تطهیر او از انجاس و الواث و اخباث صوریه بجهة عدم ایجاد ماده فی الاصالة باشد **البتة** فوق بر آن مدح بر زنان دنوی نیست سیما در شان
ایلاد و تولید خدای مهربان آفرید چنانچه بصدیقه طاهره فاطمه زهرا و بمریم مادر عیسی کرد **البتة** قطعا از تعریض و مرض بر آید **و** انهم احد وجوه و اسباب
سیادة و افضلیت فاطمه بر حوریان جنت است چه ایشان باکره اند حیض و نفاس و تولد و تولید ندارند و فاطمه مع الکمال ... تولید داشت
**اشکال** لا نسلم که نیامدن **یا** نبودن خون حیض و نفاس مدح **یا** ذم باشد چنانچه دختران باکره تا سیزده و چهارده سال اغلب نمی بینند **بل** آنها
حیض و نفاس فی الاصالة ندارند **پس** انها بالاتفاق نه مذموم و نه ممدوح نمیباشند **پس** نبودن حیض چگونه فاطمه را ممدوح و سیده باشد
والا لازم می آید که هر دختری قبل الحیض سیده زنان دنیا و آخرة باشد **جواب** من لم یجعل الله له نورا فما له من نور **بدانکه** لازم و عادة مقرره من الله
در زنان عند البلوغ احداث و اجراء حیض و استحاضه و نفاس است **پس** زنیکه در عمر سن تحیض باشد و نیاید **البتة** او مریض غیر مولده مذموم
عقلا و نیز بالجملة نقلا میباشد چه این نقصان در او ست **اما** قبل البلوغ نیامدن حیض و نفاس بجهت عدم بلوغ او کمال طبیعة میباشد **پس**
در این هر دو حال و در حالت یاس که آخر عمر سن نقصان عند العقلا و الحکما و العلما و ان کان نه معلوم هست بخلاف سیده زنان عالمیان
کرامة و شرافة لها من الابتداء الی الانتهاء آن ماده خبیثه بجسد او دران نیافریده و از ایشان زایل ساخته و انها را از آن پاک و پاکیزه گردانیده و اطیب
و اطهر من حین الخلقة آفریده مع هذا ولادة داشتند **پس** اشرف زنان دنیا و آخرة میباشد **پس** نقصان و وصف ... نمیباشد **پس** اعجاز
خارق العادة البشر و صاحب آن ذی العظمة و الفضل و الشرف باشد و صاحب العظمة و الشرف سید میباشد **بحث خامس** ... **ابا**
رضوان بضم را و کسر آن مصدر است چون طغیان **و** کفران و رجحان و شکران **یا** اسم ... چون حرمان و غفران و ریان و کتمان
در قراءة دو قول است **اول** قول عاصم و همان قول قراء **ثانی** قول باقی قراء است **در الکشاف و کبیر** نقل کسره و ضمه کرده و گفته که دو لغة
و بضمه لغة قیس غیلان است **بحث سادس** و رضوان من الله و بر استیفا خوشنودی خدا در جنت هست **بدانکه** متقین میفرمایند که قوا
دو درجه دارد **اولهما** منفعة جسمانی و آن نعمات جسمانیه در جنت جسمانی میباشد تا خلایق متنعم و متلذذ در عالم جسمانی بنعمات جناب میشوند **ثانیهما**

بیان فاطمه مطهره سیدة النساء عالمیان است

جواب سوال که حیض در وقتش نیامدن غیر مذموم از امراض است پس فاطمه چه معنی دارد

جواب اشکال که نیامدن حیض از امراض ... بر باب بلوغ

روحانی واعظم نعمات روحانی رضوان باری مع النعیم باشد یعنی خدا از روح وتن ایشان ومباهی بایمان واعمال ایشان در جنت میباشد پس آن
اعظم سرور ایشان را از منافع وازان تلذذ حاصل میشود **و حکما** المبین میگویند جنات وما فیها اشاره بسوی جنت ونعمت جسمانیه
است **و** رضوان اشاره بجنة روحانیه وباعلی مقامات جنان روحانیه است **چ**ه رضوان عبارة از تجلی نور جلال الهی در روح عبد است تا عبد مستغرق
در معرفة حق گردیده در ابتدا از آن بنده راضی ودر انتها آن مرضی گردد واین است مراد از آیه راضیة مرضیة **و** رضوان من الله اکبر ذلک هو
الفوز العظیم **پس** رضوان تعم در جنت جسمانی اعظم واکبر نعمات جسمانی میباشد **در معالم والجنان و منبا** از سعید خدری مرویست که
پیغمبر ص فرمود ان الله تبارک وتعم یقول لاهل الجنة یا اهل الجنة فیقولون لبیک یا ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک فیقول هل رضیتم فیقو
یا رب ومالنا لا نرضی یا ربنا وقد اعطیتنا مالم تعط احدا من خلقک فیقول الا اعطیکم افضل من ذلک فیقولون یا رب وای شیء
افضل من ذلک فیقول احل علیکم رضوانی فلا اسخط علیکم بعده ابدا یعنی خدا باهل جنت میفرماید ای اهل جنت ایشان میگویند لبیک و در دو
**پس** میفرماید **آیا** راضی شدید میگویند چرا راضی نشویم وحال آنکه دادی ما را آنچه باحدی ندادی از خلق خودت **پس** خدا میفرماید **آیا** افضل از این بدهم
اهل جنت میگویند چیست افضل از این خدا میفرماید خوشنودی من افضل از آن میباشد که من بعد سخط من بشما ابدا طاری نمیشود **در الجنان** فرمو
که در جنت چند چیز بهتر از جنت اند **ا** خلود در جنت که ابدا زوال ندارد **ب** جوار وقرب محمد وآل محمد ص **ج** رضوان خدا که فوق بر اینها در جه در جنت نیست
**سوال** رضوان از انفعال قلوب بالجمله مستلزم تغیر ابدان وامزاج است بر خدا ایگونه جایز باشد **جواب** در مجلدین اول وثانی مکرر ذکر شد که مراد از
غضبان ورضوان باری ذم وعذاب ومدح وثواب است **دیگر** این اوصاف ابتدائی وغایتی دارند **پس** ابتدا اشهود وسمع بد ونیک سبب
تغیر میشود مرید انتقام وانعام میشود وخدا حالة ابتدای ندارد زیرا که جسمانیت ندارد **پس** غایة آن دارد وآن اینست که باری منتقم ومنعم بعذ
وثواب میباشد **و** آنرا تعبیر بغضب ورضوان فرموده اشکالی لازم نمی آید **بحث سابع** والله بصیر بالعباد این فقره مشتمل لطف شامل ترغیب
وترهیب متقیانست تا اعزا واغوا لازم نیاید وقریب بطاعت وبعید از معصیة دائما باشند **پس** مراد از بصیر بودن تعم عالم بالمبصرات است
یعنی خدا عالم بمصالح عباد است آنچه انسب واصلح بحال ایشان میداند میکند **نزد** جمعی عالم باعمال ونیات واحوال عباد از امور دنیا ودین است
میداند سهو وتغیر ندارد علم او **پس** بحسب ایمان واعمال ایشان جزا نیک وبد میدهد ثم الله اعلم **تنبیه آیه** دلیل است که در آخرت اجسام در دو جا حاضر بوده است

قوله تعالی اَلَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ اِنَّنَآ اٰمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝ اَلصّٰبِرِیْنَ وَالصّٰدِقِیْنَ وَالْقٰنِتِیْنَ وَالْمُنْفِقِیْنَ وَالْمُسْتَغْفِرِیْنَ بِالْاَسْحَارِ ۝

**ترجمه** یعنی متقیان آنان اند که میگویند پروردگارا بدرستیکه ما ایمان آوردیم وتصدیق دین اسلام از روی اعتقاد واقرار بآن بلسان کردیم
**پس** بیامرز برای ما گناهان ما را ونگاهدار ما را از عذاب نار جهنم وبعد این وصف دیگر کرد ایشانرا متقیان آنان اند که صبر وحبس نفس خود نمایند بر
اطاعة تعم بفعل اوامر وترک مناهی وراست گویان باشند در قول وفعل وعمل ونیت بعد از ایمان آوردن ومطیعان وفرمان برداران دائما باشند
مر خدا را ونفع دهنده باشند اموال وعلوم را بخود وبیگانه در راه خدا وبرای رضا او از واجب وسنت واستغفار کنندگان باشند در نماز وغیر آن با وقات
سحر وآخر شب **بدانکه** این اوصاف متقیان است **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** اعراب الذین یقولون
ربنا چند وجه است **نزد** بعضی مجرور المحل برای اتباع للذین است **پس** صفة للذین است چون للذین اتقوا الذین یقولون ربنا **پس** همین ذکر



رضوان وغضب حالت ابتدائی وانتهائی دارد



تقوی باشد **نزد** بعضی مجرور محل است برای آنکه صفة بالعباد واقع شد چون والله بصیر بالعباد الذین یقولون ربنا **نزد** بعضی منصوب
المحل بر مدح مع باقی صفات **نزد** بعضی مرفوع المحل است علی التخصیص چون هم الذین یقولون ربنا **بحث ثانی** قول عام وکلام خاص
بمعنی تلفظ بالفاظیکه مشتمل معانی باشند **در مجمع** فرمود فرق میان قول وکلام اینست که در قول معنی حکایة میباشد **و** کلام همچو نیست
**اما** ذنوب جمع ذنب بفتح ذال معجمه وسکون نون بمعنی اثم یعنی گناه **در ق** جمع الجمع او ذنوبات است **و در صحاح** گفته ذنب بالتحریک
واحد الاذناب بمعنی دنباله حیوان که در عقب میباشد **و** ذناب بکسر اول نیز عقب هر شیء است **و** ذنوب بفتح اول وضم ثانی دلو بزرگ باشد **و بر**
آن گناه را ذنب نامیدند که در عقب لاحق وحاصل میشود **نزد** بعضی برای آنکه گناه چون دنباله حیوان بانسان معاصی میشود **در مجمع** فرمود
مغفرت ذنوب برفع تبعه باشد ودر رفع وجرم بمعنی واحد اند **و** فرق در بین اینها اینست که اصل ذنب از اتباع است چه او از ما یتبع علیه العبد از قبیح
عمل او چون تبعه ودنباله باشد **و جرم** اصل آن قطع است چه جرم وجریمه قبیحی است که فاعل آن را قطع از ثواب طاعة میشود **بحث ثالث**
الذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار یعنی این مقال متقیان است **نزد** جمعی این اقوی دلیلی که مکلف بمحض ایمان قابل و
مستحق رحمة ومغفرة میشود **پس** ثابت شد که افعال جوارح داخل در ایمان وعین آن نیستند **اگر گفته** شود که چرا ایمان عبارة از طاعة وفعل اوامر
وترک معاصی نباشد **جوابش** میگوئیم آیات واخبار بسیار صریح اند که ایمان امری واعمال فعلی دیگر غیر آن باشد **اگر گفته**
شود که طاعات لاحقه از الصابرین اه لیا معتبر در ایمان نیست **جوابش** میگوئیم که وسیله نجاة بذاته محض ایمان است **ولکن** مکر این
طاعات بصورة مخصوصه مومنین مطیعین است **در مجمع البحرین** از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که جمیع ذنوب منحصر در چهار وجه است
که خامسی ندارند حرص **و** حسد **و** شهوة **و** غضب یعنی اینها اصول ورؤس همه ذنوب اند **اشکال** اگر بمحض ایمان قابل مغفرة وعفو باشند **پس** ایشان بمحض
ایمان مغفور شدند طلب مغفرة چه معنی دارد **جواب اول** چونکه گناه در دو حال واقع شده **یا** قبل الایمان **یا** بعد الایمان **و اگر** اول است **پس** او مغفور بمحض
ایمان شده چه ایمان کفاره او باجماع امتست **پس** لامحاله طلب مغفرة از گناه بعد الایمان است یا غرض نا آنست که بایمان مستحق غفران میشود نه بقاء کفر **جواب**
**ثانی** بعضی فرمودند جایز است که بعد از ایمان اگر طلب مغفرة گردند **پس** بصورة تعبد وانقطاع باشد چه عفو گناه بذاته بر تعم واجب است کما حققه المحققون ثم الله اعلم
**بحث رابع** الصابرین جمع صابر بمعنی حبس نفس از جمیع معاصی تعم **پس** از اینجا صح دیگر متقیان است که متقیان آنان اند که صبر وتحمل طاعات
وعبادات وترک معاصی نمایند **بعضی** فرمودند که مراد از صبر عام است یعنی سکونت وادامة بر جمیع طاعات کنند از ادا واجبات ومندوبات
وترک محظورات وآرام در جمیع ما ینزل به از شداید محن ومکاره باشد **در ارشاد دیلمی** فرمود که حقیقة صبر تجرع غصص نزد مصایب و
احتمال بلایا ورزایا باشد **و** غایة صبر آنست که فرق میان محنت ونعمة نکنند وترجیح دهد محنت را بر نعمة بجهة حسن عاقبت او **و** صبر سکون عند البلاء
مع تحمل اثقال محنة نزد عظم آن باشد **و صبر** بر سه قسم است **صبر** بر مشقة طاعة **و صبر** بر مصیبة **و صبر** بر انزوا از معصیة **در**
**ارشاد دیلمی** روایة کرده اوحی الله الی داود ع تخلقوا باخلاقی فان من اخلاقی انا الصبور والصابران مات مع صبره مات شهیدا وان عاش عاش عزیزا
یعنی خدا وحی بداود نبی کرد که اخلاق کنید باخلاق من واز جمله اخلاق من اینست که من صبورم یعنی حلیم وبردبارم وصابر اگر با صبر خود مرد شهید مرد واگر زنده
ماند زندگی عزیز بلا ذلت میکند **دیلمی** روایة کرده که صبر نصف ایمان است ویقین ایمان کل است وهر که صبر بر مصیبة کند تا آنکه رد کند آنرا بحسن ع کتب
الله له بکل صبرة ثلثمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی علو العرش ومن صبر علی الطاعة کتب الله له ستمائة درجة
ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی السماء ومن صبر عن المعصیة کتب الله له تسعمائة درجة کما بین تخوم الارض الی العرش یعنی برای
صابر بر مصیبتی سه صد درجه نوشته میشوند ما بین الدرجتین فصل باشد چون فصل قعر زمین تا علو عرش اعلی **و** هر که صبر بر طاعتی نماید برای او شش صد درجه نوشته میشوند
فصل ما بین درجتین چون فصل قعر زمین تا آسمان باشد **و** هر که صبر از معصیتی نماید برای او نه صد درجه چون ما بین قعر زمین تا عرش باشد **بحث خامس** والصادقین

وصف ثانی متقیانست وآن عبارة از قول حق مطابق واقع یا از تطبیق بین بین القول والفعل یا تطبیق بین الایمان والعمل یا
بین الظاهر والباطن چه صادق در لغة مخبر باشئ علی ما هو باشد **و بعضی** فرمودند اطلاق صدق گاهی بر قول وفعل ونیت میشود
**پس** صدق در قول ظاهر وروان محابته از کذب باشد **و** صدق در فعل اتیان الفعل وترک انصراف ازان باشد قبل از اتمام او چنانچه میگویند
صدق فلان فی القتال **و** کذب فلان فی القتال یعنی انصرف قبل الاتمام **و** صدق نیة امضاء عزم واقامته بران تا آنکه بفعل رسد **پس** اینجا
تمام مراد است **در مصباح الشریعة** است ادنی حد الصدق ان لا یخالف اللسان القلب ولا القلب اللسان یعنی ادنی حد راستی
اینست که مخالفت نکند زبان دل را ودل زبان را **و نیز فرمود** هرگاه بخواهی که بدانی **آیا** خودت صادقی یا کاذبی نگاه کن در صدق معنا
وعقد دعوی خودت **در مصباح الشریعة** حضرت صادق آل محمد ع فرمود صدق نور متشعشع در عالم خود چون آفتاب که با آن روشنی
هر شئ بغیر نقصان واقع بر هر معنی میشود **و** الصادق حقا هو الذی یصدق کل کاذب بحقیقة صدق ما لدیه وهو المعنی الذی لا یسع
معه سواه او ضده صادق بحق کسی است که تصدیق هر کاذب میکند بحقیقة صدق خود واو معنی موجود است که گنجایش با او ندارد سوای او یا ضد
او چون آدم علیه السلام که تصدیق کذب ابلیس بسبب قسم کاذب او کرد **در جامع الاخبار** روایة کرده قال رسول الله ص المؤمن اذا کذب من
غیر عذر لعنه سبعون الف ملک وخرج من قلبه نتن حتی یبلغ العرش فیلعنه حملة العرش وکتب الله علیه بتلک الکذبة سبعین زنیة
اهونها کمن یزنی مع امه یعنی رسول خدا فرمود مومن وقتیکه دروغ بغیر عذری گفت لعنت میکنند براو هفتاد هزار ملک وبوی بد از دل او عفونتی که میرسد
بعرش **پس** حاملان عرش براو لعن میکنند ومینویسد خدا براو بآن دروغ گناه هفتاد زنا را آسان ترین آنها اینست که گویا زنا با مادر خود کرده **در**
**جامع الاخبار** از حضرت صادق علیه السلام مرویست الکذب مذموم الا فی امرین دفع شر الظلمة واصلاح ذات البین یعنی هر کذب
مذموم است مگر در دو امر **احدهما** در دفع شر ظالمان **ثانیهما** اصلاح ذات البین **حضرت موسی ع** پرسید یا رب ای عبادک
خیر عملا قال من لا یکذب لسانه ولا یفجر قلبه ولا یزنی فرجه پروردگارا کدام بنده بهترین اعمال نزد تست حق تع فرمود بنده که زبانش دروغ نگوید
ودل او اراده فسق وفجور نکند وفرج او زنا نکند **از امام حسن عسکری ع** مرویست جعلت الخبایث کلها فی بیت وجعل مفتاحها الکذب
یعنی همه خبایث گناهان در خانه بدن آدمی مقفل اند وکلید آنها دروغ است **بحث سادس** والقانتین وصف ثالث متقیان باشد جمع
قانت در مجلد اول وثانی به تفصیل ذکر شد که در لغة قنوت بمعنی نماز ودعا در نماز وطاعت ودوام باشد مفسرین در اینجا خلاف کردند **نزد** قتاده
فرمان برداران خدا در نهان وآشکارا باشند **و** همین قول سعید جبیر است **نزد** زجاج قانتین بمعنی دائمین علی الطاعة والعبادة باشد **نزد**
القضاة قانتین قائمین بواجبات باشند **نزد** جمعی محض قنوت کنندگان در نماز وتر فی اللیل باشد چه از صفات مخصوصه متقیان شب خیزی وقیام
واحیا آن بدعا وقنوت ومناجات باری باشد واسع الاحوال والاوقات فی الاجابة باشند **نزد** بعضی عم است **بحث سابع** والمنفقین وصف رابع متقیان
جمع منفق از نفقه بمعنی اطعام وبذل لوجه الله باشد **و** برای آن سبب اول را نفقه نامیدند که یکی سبب دیگر میگیرد وبظاهر باقی نمیماند زیرا که ماخوذ
از انفق ماله بمعنی نفده باشد یعنی رفت نماند **و نزد** بعضی ماخوذ از نفق نفوقا بمعنی هلک چه مال بانفاق واکل هلاک میشود واز اینجا است
نفاق منافق چه او بفساد عقیده وکتمان کفر هلاک است **و** مفسرین نیز در این خلاف کردند **نزد** بعضی مراد انفاق مندوبه است **نزد** بعضی
انفاق واجب النفقة از اهل وعیال وغلام وکنیز وبهایم وغیر آن مراد است **نزد** بعضی انفاق واجبه چون خمس وزکوة مالیه وبدنیه ونذور
وکفارات وصدقات لازمه **نزد** جمعی عام شامل انفاق جمیع مفروضات ومندوبات وهمین قول طبرسی وشیخ المشایخ وبغوی وفخر رازی مع جمعی
دیگر است **در ارشاد دیلمی ودر الجنان** وغیر آن مرویست ما طلعت شمس قط ولا بجنبها ملکان یقولان اللهم اعط کل
منفق خلفا وکل ممسک تلفا یعنی هیچ روزی آفتاب بر نمی آید مگر آنکه بدو پهلوی او دو ملک اند هر دو میگویند بارخدایا عوض بده هر نفقه

احادیث در حال کاذب است

بیان معنی نفقه و انفاق





دهنده را وهر ممسک بخیل را تلف دار عوض را هلاکت وتلف **ابن بابویه** روایة کرده الرجال اربعة سخی وکریم وبخیل ولئیم فالسخی الذی یاکل ویعطی
والکریم الذی لا یاکل ویعطی والبخیل الذی یاکل ولا یعطی واللئیم الذی لا یاکل ولا یعطی مردم چهار صنف اند یکی سخی دوم کریم سوم بخیل
چهارم لئیم سخی کسی است که خود میخورد وبغیر میدهد **و** کریم کسی است که خود نمیخورد وبغیر میدهد **و** بخیل کسی است که میخورد ونمیدهد **و** لئیم کسی است
که نمیخورد وبغیر هم نمیدهد **حضرت صادق ع** فرمود السخی الکریم الذی ینفق ماله فی حق یعنی سخی کریم است که انفاق مال خود در
حق کند نه در غیر حق **دیلمی روایة کرده** که وللسخی ثلث علامات العفو بعد القدرة واخراج الزکوة وحب الصدقات یعنی سخی سه علامة دارد
ا عفو بعد قدرة ب واخراج زکوة ج ودوستی ورداون صدقات دارد **دیلمی** روایة کرده قال النبی ص لما خلق الله الجنة قالت یا رب لمن
خلقتنی قال لکل سخی تقی قالت رضیت یا رب پیغمبر ص فرمود هرگاه خدا جنت را آفرید عرض نمود پروردگارا برای چه مرا آفریدی خدا فرمود برای
هر سخی پاک وصاف جنت عرض کرد راضی شدم ای پروردگار من **دیلمی** روایة کرده قال النبی ص رایت علی باب الجنة مکتوب انت محرمة علی کل
بخیل ومرائی وعاق ونمام پیغمبر فرمود ص دیدم بر دروازه جنة نوشته بود ای جنت تو حرام کرده شدی بر هر بخیل وبر هر ریا کننده وبر عاق والدین
وبر هر چغل خور وبدگوی **بحث ثامن** والمستغفرین بالاسحار وصف خامس متقیانست جمع مستغفر از غفران بمعنی طلب آمرزش
در اصل از ستر شئ باشد **اما** اسحار جمع سحر وآن وقتی است قبل فجر صادق چه بمعنی مخفی ومکتوم بظلمة لیل **یا** برای آنکه خفاء شخص در آن وقت از
انظار اشخاص ناظرین اغلب میباشد **لهذا** بسحر نامیده شد **و** اصل باب خفا است واز اینجا سحر است چه حیله او مخفی الا انظار است **بحث**
**تاسع** در مراد مستغفرین بالاسحار مفسرین اختلاف کردند **نزد** مجاهد وقتاده وکلبی مراد نماز گذاران بنافله تهجد در سحر اند وبیانش کانوا قلیلا من
اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون باشد **و همان** از حضرت رضا ع بواسطه پدر خود از حضرت ابی عبد الله روایة کرد **و نزد** جمعی بنهم
زید ابن اسلم مراد از مستغفرین نماز صبح کنندگان بجماعت اند **نزد** بعضی مراد آنکه صبح را در ابتداء دمیدن صبح بخوانند **یا** نافله وتر یا صبح در ابتدا
بخوانند وبعد آن دعا واستغفار کنند چه رسول خدا ص اکثر نماز صبح را در غلس یعنی در تاریکی فجر میخواندند این محکی از حسن است **نزد** بعضی مراد سایلین
مغفرة وتوبه در سحر اند **در مجمع ونور الثقلین** از ابی عبد الله ع مرویست ان من استغفر الله سبعین مرة فی وقت السحر فهو من
اهل هذه الایة یعنی هر که استغفار هفتاد بار در وقت سحر کند او از اهل این آیة است **در مجمع** از انس روایة کرده که پیغمبر ص فرمود ان الله عز وجل
یقول لانی لاهم باهل الارض عذابا فاذا نظرت الی عمار بیوتی والی المتحابین والی المتهجدین والی المستغفرین بالاسحار صرفته عنهم یعنی خدا
میفرماید من بهمه عذاب باهل زمین میکنم **پس** وقتیکه عامران خانهای مرا می بینم یعنی اهل مساجد را ومسجد ومتهجدین ومحبین ومستغفرین اسحار را
می بینم صرف عذاب از اهل زمین میکنم **در نور الثقلین ودر خصال** از حضرت ابی عبد الله ع مرویست من قال فی وتره اذا اوتر استغفر
الله واتوب الیه سبعین مرة وهو قائم فواظب علی ذلک حتی تمضی له سنة کتبه الله عنده من المستغفرین بالاسحار ووجبت
له المغفرة من الله تعالی **و** مثله فی الفقیه یعنی هر که در نماز وتر استغفر الله واتوب الیه هفتاد بار بگوید در حال قیام وبران مواظبت نماید
تا یک سال میرسد او را از مستغفرین در اسحار واو را مغفرة من الله واجب میشود وهمچو در کتاب من لا یحضر مرویست **در در منثور** از حضرت
صادق ع روایة کرده من صلی من اللیل ثم استغفر فی آخر اللیل سبعین مرة کتب من المستغفرین یعنی هر که نماز شب کند **پس** استغفار
در آخر شب نماید هفتاد بار او از مستغفرین نوشته میشود **در در منثور** از انس روایة کرده امر نا رسول الله ان نستغفر بالاسحار سبعین
استغفارة یعنی رسول خدا ما را امر فرمود که استغفار در اسحار هفتاد بار کنیم **خاصة وعامه** از سعید خدری روایة کردند ان داود ع
سئل جبرئیل ای اللیل افضل فقال جبرئیل ما ادری الا ان العرش یهتز فی السحر یعنی داود نبی ع از جبرئیل پرسید که کدام وقت شب بهتر است
جبرئیل فرمود نمیدانم مگر عرش اعظم الهی بجنبش در سحر می آید **شیخ المشایخ وبغوی** روایة کردند ان لقمان قال لابنه یا بنی لا تکن

اعجز من هذا الديك يصوت بالاسحار وانت نايم على فراشك یعنی لقمان گفت ای پسرک من عاجزتر مباش ازین مرغ خروس که او صدا در سحر میکند و تو در خواب بر فرش باشی **در الجنان** از امام سعد مرویست که حضرت رسول ص فرمود که خدا سه آواز دوست دارد آواز خروس **و** آواز آنکس که قران بخواند و آواز آنکس که در سحر استغفار کند **بغوی** روایه کرده ینزل الله الى السماء الدنيا كل ليلة حين يبقى ثلث الليل فيقول انا الملك من الذى يدعونى فاستجيب له من الذى يسئلنى فاعطيه من الذى يستغفرنى فاغفر له یعنی ندا خدا با سمان دنیا هر شبی می آید در ثلث آخر از شب میگوید من پادشاه و مالک خلق ام کیست که مرا بخواند اجابة او کنم کیست که از من مسئله نماند او را اعطا کنم کیست که از من طلب آمرزش میکند و او را بیامرزم **اشکال** چرا مستغفرین را تقدیم کرده بر مستغفرین و حال آنکه استغفار در تعظیم و اجلال الله بنزله خدمة گذاری تعم باشد مقام سابق مقدم بر انفاق بود زیرا که او با مر خدا معامله با غیر الله بود **جواب** چونکه این آیه در شرح عروج عبد از ادنی بسوی اعلى و اشرف مقام باشد **لهذا** ابتدا از آن صبر و تحمل بعد از آن صدق بعد از آن قنوت بعد از ان انفاق بعد از آن استغفار مقرر نمود چه معامله بنده با خدا **یا** بصورة توسل است **یا** بصورة طلب **اما توسل یا** بالنفس است چون حبس او بر فضائل و منع او خود و غیر را از رذائل و مشتمل بر دو است **یا** بدنیست **پس** ادیا قولی است چون صدق **یا** فعلی است چون قنوت که لازم طاعتست **یا** بالسن چون انفاق در سبل خیر **یا** طلب است چون استغفار چه طلب مغفرة از اعاظم مطالب **بل** جامع همه مطالب است **لهذا** در آخر ذکرش کرد **اما** تخصیص آن بالاسحار برای آنست که آنوقت محل ارتیاض بنده **و** دیگر اسرع الاوقات در اجابت **و** وقت **و** مقام خلوة در طلب حوایج و عرض مطالب میباشد **تنبیه** شیخ المشایخ **در الجنان** فرمود که در تفاسیر اهل بیت عصمة و طهارة علیهم السلام این آیه خاصه در حضرت امیر مومنان ع نازل گردیده **اقول** در این شبه نیست که اوصاف خاصه معصومین اند ظاهر و باطن على كل حال مستمر بود برابغير ایشان محال است

قوله تعالى شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَۙ وَالْمَلٰٓئِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَآئِمًۢا بِالْقِسْطِؕ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُؕ ۝ اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ۫ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْؕ وَمَنْ يَّكْفُرْ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ فَاِنَّ اللّٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝ آیتان **ترجمه**

یعنی گواهی بحق داد خدا **یا** اعلام نمود **یا** حکم بحق کرد که به تحقیق او ست خدای بحق از روی تحقیق نیست معبودی لایق الهیت و قابل عبادة سوای او تعم و گواهی داد نه همه فرشتگان و گواهی داد نه صاحبان و خداوندان علم از سلف و خلف بر وجوب وجود خدا و وحدانیت او در حالیکه هر یک از ایشان که فالهل علم **یا** هر یک از اهل علم قائم و محکم و بر پا اند بعدل و انصاف در ادای شهادة و حدانیة تعم **یا** خدا بر وحدانیة خود قائم بعدل است بنصب دلائل و براهین بر آن که نیست خدائی عزیز او تعم غالب که بمنع دانای للجهل **یا** محکم کار درست کردار هر آینه که دین پسندیده نزد خدا دین اسلام است نه یهودیت و نه نصرانیت و اختلاف نکردند در حقیقت اسلام **یا** در حقیقت ادیان خود آنانکه داده شد کتاب ایشان را یعنی یهود و نصاری مگر اختلاف ایشان بعد از آمدن علم با ایشان واقع و حاصل شد یعنی قبل آمدن دین اسلام معتقد و متمنی بحق اسلام بودند و بعد از آمدن آن انکار نمودند از روی بغی و حسد در میان ایشان **یا** مراد از بغی طلب ریاسة و جاه در میان خود باشد و هر که انکار کند بآیات خدا که قرآن و دیگر معجزات محمدی میباشند **پس** هر آینه که خدای





زود حساب کننده یعنی زود بر پا دارنده روز حساب است و آن قیامة باشد **بدانکه** هرگاه بالا ذکر ارباب دین نمود **پس** متصل با آن ذکر حقیقة دین فرمود **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در ثواب تلاوت این آیه اخبار حسان و صحاح بطرق خاصه و عامه بسیار وارد اند **خبر اول** قریب الالفاظ بطرق خاصه و عامه چنانچه **در در منثور** از حضرت امیر ع مرویست که حضرت رسول ص فرمود که سوره فاتحه **و** آیة الکرسی **و** روایة شهد الله تا سریع الحساب **و** آیه قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب معلق بعرش بودند ما بین اینها و خدا حجاب حائل نبود این آیات عرض نمودند که **آیا** ما را میفرستی بسوی مخلوق عصاة خدا فرمود من حلف خوردم که نمیخواند شما را احدی از بندگان من عقب هر نماز الا جعلت الجنة ماواه ثم قال ولا اسكنته حضيرة القدس ولا نظرت اليه بعيني المكنونة كل يوم سبعين نظرة ولا قضيت له كل يوم سبعين حاجة ادناها المغفرة ولا اعيذه من كل عدو ونصرته منه مگر اکرام میکردم برای قاری اینها جنت را ماوی او و الا ساکن میسازم او را در حضرت القدس و الا نگاه میکنم او را بچشمهای مکنون خود هر روز هفتاد نظر و الا بر میارم او را هر روز هفتاد حاجة ادنای آن مغفرة باشد و الا پناه میدهم او را از هر دشمن و یاری میدهم او را از او **و مثل** همین ابو ایوب انصاری از رسول خدا ص روایه کرده **خبر ثانی در منثور** از زبیر بن عوام روایة کرده که شنیدم در عرفه رسول خدا ص این آیه شهد الله را تا العزیز الحکیم خواند بعد آن میفرمود وانا على ذلك من الشهدين **و** در روایة دیگر است که وانا اشهد ان لا اله الا انت العزيز الحكيم فرمود **و** قریب همین از زبیر در مجمع **و** الجنان روایة کرده **خبر ثالث** خاصه و عامه روایه کردند که غالب قطان در کوفه آمد نزدیک اعمش منزل کرده و اعمش بعد از نافله تهجد آیه شهد الله خواند بعد آن گفت و انا اشهد بما شهد الله به واستودع الله هذه الشهادة وهي لي وديعة عند الله مکرر گفت بعد آن نقل کرد که بواسطه عبد الله ممن رسیده قال صلعم يجاء بصاحبها يوم القيمة فيقول الله عبدى عهد الي وانا احق من وفى بالعهد ادخلوا عبدي الجنة که رسول خدا فرمود آورده میشود صاحب تلاوة این آیه روز قیامة **پس** خدا میفرماید بنده عهد من کرد در توحید و من سزاوارترم که وفا بعهد خود کنم یعنی خدا عهد کرده هر که بر توحید بمیرد من او را بجنت می برم **پس** ای ملایکه داخل سازید بنده مرا بجنت **خبر رابع در مجمع و منبانی و در مدارک** مرویست قال صلعم من قرء هذه الاية عند منامه خلق الله سبعين الف خلق يستغفرون له الى يوم القيمة یعنی رسول خدا ص فرمود هر که آیه شهد الله را نزد خواب خود بخواند خدا تعم هفتاد هزار خلق را می آفریند تا استغفار میکنند ایشان برای او تا قیام قیامة **خبر خامس** در الجنان روایة کرده که حضرت رسول ص فرمود هر که این آیه را در میانه شب بخواند آوازهای او حجاب ها را میدرد و آسمانها میرسد تا زیر عرش و خدا میفرماید که این آیه را ثبت در صحیفه عمل او نمایند و در میان طاعات تابش نور او چون تابش نور ماه در ستارگان می باشد **خبر سادس** در روض الجنان مرویست که پیغمبر ص فرمود هر که این آیه را بخواند هشت در بهشت برای او میگشایند و هفت در دوزخ بر او می بندند **خبر سابع** در الجنان مرویست که هر کس بعد آیه شهد الله چهار بار اللهم اني اشهد لك واشهد ملائكتك وحملة عرشك وسكان سمواتك وجميع خلقك باني اشهد ان لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك وان الانبياء رسلك وان الانبياء قد بلغوا ونصحوا این کلمات را بخواند حق تعالی برای او برات از دوزخ میدهد **خبر ثامن** در مجمع و در منثور مرویست که قال سعيد بن جبير كان حول الكعبة ثلثمائة وستون صنما فلما نزلت شهد الله خررن كلها سجدا یعنی سعید جبیر روایة کرد که دور کعبه سه صد و شصت بت بودند **پس** وقتیکه این آیه شهد الله نازل گردید همه اصنام بروی بر زمین افتادند **و در اخبار اهل بیت عصمة ع** است که وقتیکه امامی متولد میشود بمحض تولد اول کلامیکه میکند همین است که آیه شهد الله را میخواند و این از خصائص و طریق شناختن امام معصوم ع است **بحث ثانی** در نزول این آیه مفسرین دو قول دارند **احدهما** آنکه در نصارای نجران نازل شده کما نقله البغوی **ثانیهما** شیخ المشایخ **در الجنان** و بغوی **در معالم** و واحدی در اسباب النزول از کلبی نقل کردند که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند هرگاه مدینه منوره را مشاهده کردند یکی بدیگر گفت که چه شبیه است این مدینه بمدینه نبی امی آخر الزمان و هرگاه داخل بر سید عالم

وآدم شدند باوصاف پیغمبر ما گفتند دستها ساختند **یس** بر دو یهود گفتند انت محمد قال صلعم نعم قالوا وانت احمد قال صلعم انا محمد واحمد قالوا

له فانا نسئلك عن شيء فاذا اخبرتنا به امنا بك وصدقناك فقال نعم الخ **آیا** تو محمدی پیغمبر صلعم فرمود آری **یس** گفتند آیا تو احمدی آنحضرت

فرمود آری من محمد واحمدم **یس** گفتند که ما از تو سوال از چیزی میکنیم اگر خبر آن مطابق دادی **یس** ما تو ایمان می آریم و تصدیق نبوة تو نمایم پیغمبر صلعم

فرمود آری بر دو علما یهود گفتند خبر بده ما را از عظیم شهادة در کتاب الله عز وجل **یس** در آنوقت این آیه شهد الله نازل گردید **اقول** اختلافست

این در ذیل واولوا العلم می آید که مراد از اول علم ائمه اهل البیت اند **بحث ثالث** در شهد الله انه لا اله الا هو **ایا** همزه انه مفتوح است

**یا** مکسور در قراء و مفسرین دو قول است **ثانی** مختار ابو علی فارسی است زیرا که کلام تمام بر شهد الله شده و ازانه ابتدا کرد **و همین** کسره را

زجاج از ابن عباس روایة کرده **و اول** مختار باقی قراء است یعنی انه بالفتح است **در الجنان** از قراءة شاذه ابو الشعثاء و ابو نهیک

شهدا ما الله بتقدیر هم شهداء الله نقل کرده یعنی صابران الخ شهداء الله اند **و قراءة** مشهوره شهد الله بالفعل **و** منصوب المحل علی

الحال او المدح عند المهلب باشد **بحث رابع** سابق دانستی که شهادة در لغة بمعنی اخبار بخبر قاطع از شیء مشهود و بیان معاینه و اظهار

معلوم و حضور عند الشیء باشد **و** نیز شهد بمعنی حلف و قسم خوردن باشد **در مجمع** فرمود حقیقة شهادة اخبار بشیء از مشاهده **یا** از

مایقوم مقام الشهادة باشد **آیا** در اینجا شهادة خدا و ملایکه و اهل علم بیک معنی است **یا** متفاوت در محققین دران کلامی است و در تفسیر شیخ

اشاره بآن میشود **بحث خامس** شهد الله گواهی داد خدا مفسرین در معنی شهادة و کیفیة اداء آن خلاف کردند **نزد** مجاهد شهد الله

بمعنی حکم الله و حکم الملایکه واولوا العلم بیک معنی باشد **نزد** ابو عبیده شهد الله قضی الله باشد بنا بر این هم شهادة ملایکه و اهل علم بمعنی

جایز باشد **نزد** مفضل شهد الله بمعنی اعلم الله الخلق بتوحیده باشد بنا بر این شهادت ملایکه و اهل علم بمعنی اعلم جایز باشد **نزد** زجاج حقیقة

آن علم الله و بین ذلک است باین معنی هم ملایکه و علما مجوز است چه شاهد عالمیست که بیان میکند آنچه معلوم دارد **و** ازینجا شهد فلان عند فلان بمعنی

بین ما علم و در ذکر و بیان مقرون بالعلم خدا و غیر او مشترک اند **و در مجمع و مبانی** نقل کرده که شهد الله بلغة قیس قال الله است **و نزد**

جمعی منهم ابن کیسان شهد الله بمعنی اظهر الله توحیده بخلق الدلایل علی توحیده و وجوده یعنی خدا اظهار کرد توحید ذات خود را بنصب ادله و خلق ایات

محکم متقنه بحسن تدبر **یس** بنا بر این شهادة ملایکه و اهل علم بمعنی تصدیق باشد بالله و اظهار دلایل و بیان آنها بخلق باشد **بغوی** گفته شهادة

خدا اخبار و اعلام و شهادة ملایکه و مؤمنین اقرار و تصدیق باشد **ابن عباس** گفته خلق الله الارواح قبل الاجساد باربعة الاف سنة و خلق

الارزاق قبل الارواح باربعة الاف سنة فشهد بنفسه لنفسه قبل ان خلق الخلق حین کان ولم یکن سماء ولا ارض ولا بر ولا بحر فقال شهد الله

انه لا اله الا هو یعنی خدا آفرید ارواح را قبل الاجساد چهار هزار سال و روزیها را قبل الارواح نیز چهار هزار سال آفرید **یس** خدا شهادة داد بنفس خود

بر وحدانیة ذات خود قبل از ایجاد خلق و بود نعم و خال آنکه آسمان و زمین و بر و بحر پیدا نشده بود **یس** در انحال شهد الله انه لا اله الا هو فرمود

**بحث سادس** انه لا اله الا هو این بیان و تفسیر شهادة است یعنی خدا شهادة داد که نیست معبودی بحق قابل الوهیت و لایق عبادة مگر او تعالی

ولفظ هو را خاص در اینجا آورد تا بلا اعتبار دلالة بر غیر مسمی گردد و آن ذات مقدسه است که خاصه او معلوم تعالی است و فی الواقع مشار الیه بلفظ

هو نمیشود مگر واجب الوجود زیرا که غیر او فی الواقع والاصالة موجود بالذات نیست **لهذا** از مضمرات خاصه اسم ذات تعالی این را جمعی شمرده اند

**سوال** چرا انا متکلم نفرمود **جواب** چونکه در غایة تعظیم و تشریف و تعظیم زیاد از لفظ انا است ایراد **یس** در انی انا الله العزیز الحکیم

چرا بلفظ هو ذکر خود نکرد **جواب** چونکه در اینجا ابتداء کلام با موسی بود برای دفع استیحاش موسی بود تا موسی متوحش نشود و او را اطمینان و ثبات

حاصل کرد و اینجا منتهای از کمال توحید باد قایق لطیفه در کمال دین ذکر فرمود و این مقام منتهای توحید است که فوق بر آن ذکر توحید ممکن نیست

بتدریج تعلیم چه قاعده مقرره در هر فن است که در ابتدا تحقیق از مبادی و در انتها از غایات نموده میشود که مبادی از مدرکات حسیه و غایات از مدرکات

معقوله



معقوله غامضه میباشد ثم الله اعلم **و خطبه** الحمد لله الذی لا یقال هو هو ولا ما هو ولا کیف هو ولا این هو ولا حیث هو الا هو در بحار

دقایق هو را امیر سید الاکمل الخلایق و من هو اعلم الحقایق چون خاتم الانبیاء و سید الاوصیاء علیه و علیهم السلام الصلوة والتحیة **نقط اشکال** لفظ هو

اطلاق نمیشود مگر در غایب محدود و غیر مشهود **یس** ذات مقدسه تعالی **اگر** غایب محدود است مشار الیه محدود است و آنچه محدود است مشار الیه

**یس** او غیر واجب است **و اگر غایب** غیر مشهود و غیر محدود است **یس** مجهول الحقیقة والهویة است و آنچه مجهول الحقیقة باشد معدوم

الماهیة است و معدوم الماهیت قابل اشاره نیست **یس** اطلاق لفظ هو در اینجا لغو محض **یا** محدود محض باشد **جواب** در اصل این مسئله

متکلمین دو قول دارند **احدهما** احدی حقیقة ذات مقدسه تعالی نمیدانند غیر معلوم است چه مغایرت بین عالم و علم و معلوم لازم آید

این محال بر تعالی است **یس** بنا بر این اشکال بالجمله عاید است **ثانیهما** جناب باری را ذات مقدسه خود معلوم است **یس** آنکه علم و قدرة را عین

ذات میدانند نزد ایشان مغایرت باعتبار است و اشکال بالراس زایل شد **تنبیه** بنا بر این اگر هو را اسم اشاره مراد میگیریم **یس** مشار الیه

معلوم باری است نه تحدید ذات باری و نه مجهولیت ذات و نه لغو اطلاق هو لازم می آید **و** اگر هو اسم علم است **یس** اشکال بالراس ساقط گردید **اشکال** عینه اثبات خود خدا او خود او

تعالی شاهد است **یس** چگونه خود مدعی شاهد باشد و در دعاوی شهادت لغیار مطلوب و مقبول میباشد **جواب اول** از ابن عباس شهد الله انه بکسر همزه است

وان الدین به فتح همزه **یس** تقدیرش چنین شد شهد الله ان الدین عند الله الاسلام وانه لا اله الا هو جمله معترضه است **یس** شهادة تعالی باینکه

دین اسلام منزله اقرار تعالی در حقیقة دین باشد **اقول** این قراءة نادره و غیر معمول و اعتراض بر قراءة مشهوره است اشکال ازین هر دو قراءة نازل

نشده **جواب ثانی** چونکه وجود خدا در ازل و ابد و انعدام کل ما سواه در هر دو طرف کانه معلوم است **یس** گویا شاهدی بالذات در ماضی

واستقبال بخود نیست غیر تعالی **لهذا** شهادة بر توحید خود بذات خود داد چون در قیامة بعد افنا خلق لمن الملک الیوم صدا و ندا مکرر از خدا

صادر و ظاهر میشود احدی موجود نباشد که جواب دهد **یس** بذات خود جواب لله الواحد القهار میدهد **و** در بین الطرفین شهادة خلق هم شامل

شهادة تعالی شد **و** موید دیگر حدیث مرویه مذکوره ابن عباس است که قبل ایجاد همه اشیاء شهد الله گفته بود **جواب ثالث** چونکه شاهد حقیقی بر توحید

ذات تعالی غیر الله نیست و نبود زیرا که همه خلایق مخلوق و موجود بایجاد او اند و بر شیء را بثبات دلیل بر وحدانیة خود آفریده و گردانیده **یس** نصب این

دلائل و ایجاد آنها شهادة تعالی بر توحید تعالی است **یس** آنرا تعبیر بشهد الله کرده چه وجود او بایجاد هر موجود و ظهور او باظهار هر ظهور ثابت و وجدان

او حاصل از هر شیء و معرفة او کامل بهر و اصل از هر رو فی است **جواب رابع** جایز است که شهادة بمعنی تصدیق و اقرار مستند در دعوای

بندگان توحید وارد شده باشد **یس** بنا بر این اشکالی اصلا باقی نماند **جواب خامس** چونکه احدی از انه ذات تعالی منزه و واحدی

حقیقة آنرا غیر خود تعالی نمیداند **یس** شهادة تعالی شهادة حقیقی بر حقیقة ذات و شهادت کل من سوی الله شهادت است بر صفات ذات **لهذا**

تقدیم کرد شهادة خود را بر توحید ذات خود **یس** ازان شهادة صفات ذاتی از جانب خلق چه در مقام توحید جمع بر دو واجب بود **لهذا** لا اله

الا هو بیان فرمود ثم الله اعلم **اشکال** معرفة و توحید باتفاق عقلی است نه سمعی **یس** شهادة خدا بانه لا اله الا هو لغو و عبث است و الا تو

آن کس صحیح میشود که میگوید بمعرفة و توحید خدا نیز سمعی است **یس** بعقلی باطل شد **و** بنا بر این اتمام حجة بمشرکین نمیشود زیرا که برسول گفته

میتوانند که من هنوز نمیدانم که تو با مرسل تو صادق است یا نه **و** هرگاه تصدیق برسول مفقود باشد تصدیق بکتاب او بالاولی مفقود باشد **یس**

چرا در قرآن توحید وارد شده **جواب** مجمع علیه حکما و متکلمین ائمه و متفق همه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام است که معرفة خدا و توحید او عقلی است

دران شکی نیست و الا حجة الله بر احدی اتمام نمیشود و افحام انبیا و انقطاع ایشان عند الاحتجاج لازم می آید **یس** قول بعض مرجیه و بعض

جبریه و بعض محدثین ایشان بسمعیت آن باطل محض و جاهل است **بلی** غرض ذکر تاکید مدرک نقلی است تا جهال اهل تقلید در عرفان

گویند که توحید سمعی نیست و عقل جازم نیست **بل** بعرفان **یا** بتقلید فقد و حاصل میشود **تنبیه** برگاه زینها مقرر گردید **یس** درو رود

توحید سمعاً چند سبب اند **اول** سمع تاکید عقل کرد چه آنچه بعقل معلوم باشد سمع در آن لغو و عبث نمی باشد **بل** سوید و موکد مش میباشد چنانچه در سمعیات اگر عقل قایم شد سوید و موکد مش بالضرورة می باشد **ثانی** ورود آن در کتاب الله بصورة تصدیق عقلی باشد چه جایز است که گاه عقل ضعیف شده خطا میکند **پس** در اینجا بعض جلی و تصدیق کلی بعقلی حاصل کردیده که عقل خطا نکرده **بل** مصیب محض و مطابق واقع تحصیل کرده سکون و اطمینان کلی حاصل و ثابت گردید **ثالث** جایز است که این شهادة بمنزلهٔ اظهار و بیان جامع جمیع اجزاء توحید باشد که عقل اجمال متذکر و مقال تقریر آن با حسن ترتیب در اجزل الفاظ نباشد چنانچه میدانی که هزارها حکما در هزارها سال تحریر توحید کرده دفاتر را مملو از آن نمودند باز هم عشر عشیر آن ثبت و ضبط کرده نتوانستند در همین لا اله الا هو که دو فقره بظاهر حروف **عشره** باشند توحید ذات و صفات با کمل درجه و اتم صورة درج فرموده و فواید شتی در ذکر آن میباشد این محل تحریرش نیست **اشکال** شهادة در اصل اظهار و ادار مدرک بصر و سمعی میباشد و بالنسبة خدا سمع و بصر مفقود **پس** شهادة خدا چگونه باشد **جواب** خدا اعلم مدرکات دار **پس** این اعتبار شهد الله فرمود **بحث سابع** والملائکة و اولوا العلم برد و عطف بر شهد الله اند تقدیرش چنین میشود شهد الله و شهد الملائکة و شهد اولوا العلم باشد **ایراد** اگر والملائکة عطف بر شهد باشد لازم بود که فعلش مونث چون شهدت باشد چه فاعل و قیتیکه جمع میباشد فعلش مونث آورده میشود چون شهدت الملائکة باشد **جواب** بلی اگر فاعل با عطف بلا فاصله باشد البته فعل و احد مونث بر فاعل جمع آورده میشود چونکه والملائکة معطوف بعد جمله معترضه است **لهذا** برای او فعل تانیث بضرورت نیست چه رعایة فاعل اول بر عی است **بحث ثامن** والملائکة و اولوا العلم یعنی شهادة داد خدا بر وحدانیة خود و شهادة دادند ملایکه و شهادة دادند خدا و نیز آن علم بر توحید خدا **اما شهادة** خدا بایجاد خلق و دلایل بر توحید خود است **اما شهادة** ملایکه **پس** او بیان دلایل و عظمة آنچه معاینه کردند از عظیم قدرة و بسط املاک و افلاک از سمک تا سماک او تعم و آنچه فیهما بینهما نزد انبیا و رسل باشد **اشکال** شهادة کسیکه تخصیص او انصار ما را دید نشود و کلام او مسموع اسماع ما نشود **پس** چگونه شهادة او حجة گردد **جواب** بطوریکه شهادة تعه حجة گردد اگرچه ما ملایکه را نمی بینیم و قول شان نمی شنویم لکن انبیا و اصفیا ایمه می بینند و می شنوند **لهذا** حجة میباشد خلاصه آنکه دان بدلایل عقلی و قراین اصلی باشد چه اول و افضل و اقدم رسل بشری رسول عقلی که جوهر مضی می باشد **پس** در وجود و شهادة ایشان نقل قطعی و قبولیة عقلی با کافیست **اما شهادة** علما **پس** ایشان از وحدانیة تعه آنچه دانستند وی دانند در تقریر و تحریر آورده اند و بخلایق بیان نمودند و تا قیامت بیان خواهند کرد ببراهین قاطع و شواهد ساطع از دلایل واضح **بیضاوی** گفته شهادة ملایکه اقرار و شهادة مومنین ایمان و اعتقاد بآن میباشد **در مبانی** فرمود شهادة ملایکه اقرار بکبریائیت و عظم قدرة او تعه و ذات او برای قومی فعلاً برای قومی و قولاً برای قومی باشد **اما شهادة** اهل علم ایمان بآن و عیان و اظهار و بیان آن بخلق باشد **تنبیه** این اعظم مراتب علما است که خدا شهادة ایشان قرین و مقابل شهادة خود ساخت زیراکه بعد شهادة ملایکه شهادة ایشان اقرار داد **آیا** شهادة این هر سه صنف مساویست **یا نه** در آن دو قول است **احدهما** مساویست زیراکه در اصل شهادة عبارت از اخبار و اعلام مقرون بالعلم است **پس** این معنی مفهوم واحد حاصل در حق الله و در حق ملایکه و اهل علم مساویست چه او تعه بخویکه در کتب منزله اخبار توحید کرد همچو ملایکه و علما اخبار و اعلام و بیان و اظهار و اثبات توحید تعه کردند **بل** در اثبات و بیان بندگان کلفه و مشقه عظیمه است **پس** در استشهاد علما بشیر ثواب و مدارج از دیاد شهادة ملک بالضرورة باشد زیراکه در تحصیل و ادای آن کلفه و مشقة کثیره است و آنچه اشد و اشق باشد لا محاله او فضل و اکثر من الملایکة فی الثواب باشد **پس** درجه علما اعلی و اکثر و افضل از ملایکه باشد **واما نقلی** پس بجهة آن این آیه شهد الله **وایه** انما یخشی الله من عباده العلماء **و** از سنت صحاح احادیث و اخبار که بتواتر وارد اند چنانچه بصورة مونه بیانش می آید **ثانیهما** شهادة خدا منتقاوة و مباین از شهادة غیر تعه است زیراکه شهادة تعه صحیح نمیشود مگر بایجاد ادله و نصب دلایل و خلق آن **و** شهادة ملایکه از غایب بالذات و شهادت بشر ایمان یا اقرار یا اظهار حاصل باشد اگرچه بر سه را در یک آیه شهد الله جمع کرد چه باختلاف جنسیت احوال و احکام مختلف میشوند چون ان الله و

جواب اشکال شهادة ... (marginal note, partly illegible)



وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و معلوم است که صلوة تعه رحمة و غیر صلوة ملایکه و آن استغفار غیر صلوة بشر و آن دعا باشد **پس** اجتماع و اقتران افعال و اقوال اجناس مختلفه بحسب لوازم مختلف میشوند **اما لا محاله** شرافت معلم و علما بر کافه دنیا و انام بدرجه قصوی رسید که فوق بر آن عالم امکانی را متصور نیست **پس** شهادة خدا اظهار توحید بنصب دلایل و خلق آن برای کافه انام **و** شهادة ملایکه برای رسل و ایمه اصفیا **و** شهادة انبیا برای ایمه هدی **و** شهادة انبیا و ایمه برای علما **و** شهادة علما در توحید برای عامه بشر باشد

**باب** فضل علم و علما **در مجمع و منابع** از جابر بن عبد الله مرویست قال النبی صلعم ساعة من عالم متکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین عاما یعنی عالمیکه تکیه زده بر فرش نشیند نگاه و فکر در علم خود کند یک ساعت او در آن حال بهتر از عبادة عابد است که هفتاد سال عبادت کند **در منابع** از حضرت رسول کریم صلعم مرویست خیر الدنیا والاخرة مع العلم و شر الدنیا والاخرة مع الجهل یعنی خیر دنیا و آخرة با علم و شر و بدی دنیا و آخرة با جهل است **در منابع** مرویست خیر امتی علماءها و خیر علمائها حلماءها یعنی بهترین امة من علما امة و بهترین علما حلیمان علما اند **در منابع** مرویست فضل العالم علی العابد سبعین درجة کل درجة سبعین عاما لان الشیطان یضع البدعة للناس فینظرها العالم فیزیلها والعابد مشغول بعبادته یعنی زیادتی عالم بر عابد هفتاد درجه است و هر درجه هفتاد سال راه است چه شیطان وضع بدعة برای مردم میکند و عالم آن را دیده زایل میسازد و عابد مشغول بعبادة خود است **خاصه و عامه** در اصول خود روایة کردند قال صلعم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی پیغمبر صلعم فرمود علما امة من چون انبیا بنی اسرائیل اند **در مبانی** مرویست من صلی خلف عالم تقی من العلماء فکانما صلی خلف نبی من الانبیاء یعنی هر که نماز در پشت عالمی متقی از علما با جماعة بخواند گویا نماز با پیغمبری از انبیا بجماعة خواند **در مبانی** مرویست قال صلعم من احب ان ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی صور المتعلمین اما والذی نفسی بیده ما من متعلم یختلف الی باب عالم الا کتب الله له بکل قدم عبادة سنة و بنی له بکل قدم مدینة فی الجنة و یمشی علی الارض والارض تستغفر له و یصبح مغفورا له و قد شهدت الملائکة لهم انهم عتقاء الله من النار پیغمبر صلعم فرمود هر که دوست دارد که ببیند آزاد کرده خدا را از جهنم پس باید نگاه کند صورتهای علم آموزندگان را قسم بکسیکه جانم بدست اوست که آمد و رفت طالب علمی بدروازه عالمی نیست مگر آنکه می نویسد خدا برای او بهر قدمی عبادة یک سال و بنا میکند برای او بهر قدمی شهری در جنة و در حال مشی و رفتار بر زمین استغفار میکند زمین برای او و صبح مغفور میکند و ملایکه برای شان شهادة میدهند که اینها آزاد کرده خدا از نار اند **در منابع** مرویست قال من طلب العلم لیحدث به الناس ابتغاء وجه الله اعطاه الله اجر سبعین نبیا یعنی هر که طلب علم میکند تا که بآن حدیث بمردم کند بطلب وجه الله عطا میکند خدا او را اجر هفتاد نبی **در منابع** مرویست قال صلعم مداد العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی سیاهی قلم علما افضل از خون شهیدان است **در مبانی** قال صلعم عظموا العلماء فانکم تحتاجون الیهم فی الدنیا والاخرة یعنی پیغمبر صلعم فرمود تعظیم کنید علما ملة خود را بتحقیق شما محتاج بسوی ایشان در دنیا و آخرة هستید **در منابع** است قال صلعم من خدم عالما سبعة ایام فقد خدم الله سبعین الف سنة پیغمبر صلعم فرمود هر که خدمة عالم هفت روز بکند بتحقیق خدمة کرد خدا را هفتاد هزار سال **در منابع** است قال صلعم من اکرم عالما او متعلما فکانما اکرم سبعین نبیا یعنی هر که اعانت و انعام و اکرام کند عالمی یا متعلمی را که انعام و اکرام کرد هفتاد نبی را **در مبانی** است قال صلعم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم پیغمبر صلعم فرمود زیادتی عالم بر عابد چون زیادتی من بر ادنای شما است **در فردوس الاخبار دیلمی** از حضرت امیر علیه السلام روایة کرد قال صلعم الانبیاء فوق العلماء بدرجة والعلماء فوق الشهداء بدرجة والشهداء فوق الصدیقین بدرجة والصدیقون فوق المومنین بدرجة یعنی انبیا فوق از علماء یکدرجه دارند **و** علماء فوق شهدا یکدرجه دارند **و** شهدا فوق صادقین یکدرجه دارند **و** صادقان فوق از مومنین یکدرجه دارند **ایضاً** از آنحضرت روایة کرده الانبیاء قادة والفقهاء سادة و مجالستهم زیادة او عبادة یعنی انبیا پیشوایان و پیش کننده خلق بجنت اند

باب فضل علم و علما

احادیث در فضل علما و دینی

وفقها سادات و مطاع بکرم خلق اند و صحبة با ایشان موجب زیادتی مدارج دنیا و آخرة جالسین میباشد یا صحبة ایشان عبادة است بصائر
از انس روایة کرده الانبیاء احیاء فی قبورهم یصلون یعنی انبیا زنده در قبور اند نماز میخوانند **در مبانی** است قال ص ان لطالب العلم شفاعة
کشفاعة الانبیاء پیغمبر ص فرمود برای طالب علم شفاعتی هست عند الله چون شفاعة انبیاء ع **در مبانی** است قال ص طلب العلم فریضة علی
کل مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم پیغمبر ص فرمود طلب علم فرض بر هر مسلم است آگاه باشید بتحقیق خدا دوست دارد باغیان یعنی طالبان علم
**در مبانی** است قال ص من حقر طالب علم فقد حقرنی و من حقرنی فله النار پیغمبر ع فرمود هر که تحقیر طالب علمی کند بتحقیق تحقیر من کرده
و هر که تحقیر من نماید برای او نار دوزخ است **در مبانی** است الناس اثنان عالم و متعلم و الباقی کالهمج لا خیر فیهم یعنی پیغمبر ع فرمود مردم
دو صنف اند یکی عالم دیگر متعلم و باقی چون مگسهای ریزه یا گوسپندان لاغر اند در آنها اصلا خیری نیست **در مبانی** انما العلم ثلثة آیة
محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل یعنی علم منحصر در سه است یکی علم آیة محکمة ثانی علم فریضه عادله سوم سنة قایمه
و آنچه سوای اینها باشد او فضل و زیادة است **در مبانی** است حضرت صادق از حضرت امیر ع روایة فرموده ان من حق العالم ان لا تکثر علیه
السؤال و لا تأخذ بثوبه و اذا دخلت علیه و عنده قوم فسلم علیهم جمیعا و خصه بالتحیة دونهم و اجلس بین یدیه و لا تجلس خلفه و لا
تغمز بعینک و لا تشر بیدک و لا تکثر من القول قال فلان و فلان خلافا لقوله و لا تضجر بطول صحبته فانما مثل العالم مثل النخلة تنتظر
متی یسقط علیک منها شیء و العالم اعظم اجرا من الصائم القائم الغازی فی سبیل الله ملخص آنکه از حق عالم است که بر او تکثیر سوال مکن و جامه
او را مگیر و وقتیکه بر او داخل شوی و نزد او قومی باشد بر همه ایشان سلام کن و عالم را مخصوص بتحیة زاید بگردان و پیش روی او بنشین و پس پشت
او منشین و اشاره بچشم خود در حضور او مکن و بانگشت خود در روبروی او نیز اشاره مکن و قیل و قال برابر او در مجلس مکن مخالفة قول او و ملول صحبة او مشو
چه مثال عالم چون درخت خرما ایست انتظار بکن که کی از و چیزی و ثمری ساقط شود که بخوری و عالم بزرگتر اجر دارد از روزه دار قایم دایم غازی در راه
خدا **در مبانی** از آنحضرت مرویست من تعلم العلم و عمل به و علم لله دعی فی ملکوت السموات عظیما فقیل تعلم لله و عمل لله و علم لله یعنی هر که
علم آموخت و عمل با آن کرد و تعلیم برای خدا او و یاد کرده میشود در ملکوت آسمانها ببزرگی میشود که آموخت لله و عمل کرد از الله و تعلیم داد از الله **در
مبانی** از آنحضرت مرویست اذا مات المؤمن الفقیه ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء یعنی وقتیکه مومن فقیهی بمیرد رخنه در دین اسلام
پیدا میشود سد آن هیچ چیزی نمیکند **در مبانی** از آنحضرت مرویست مجالسة اهل الدین شرف الدنیا و الاخرة یعنی مجالسة اهل دین
شرف دنیا و دین است **در مبانی** از آنحضرت مرویست الکمال هو العلم و العلم رضوان الله یعنی کمال علمست و علم رضوان الله است
**در مبانی** از حضرت باقر ع مرویست الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبة و تقدیر المعیشة یعنی کمال کل کمال تفقه
در دین و صبر بر مرگ و محنت و بر تقدیر و تقتیر روزیست **در مبانی** است و العلم یشفع لصاحبه و حق علی الله ان لا یخزیه یعنی علم شفیع
صاحب خود است و حق بر خدا است که عالم را خوار و رسوا نسازد در دنیا و آخرة **اقول** این اخبار مرویه مبانی مروی اکثر در کتب اصول معتمده اصحاب
اند **در احتجاج** مرویست که از حضرت حجة الله القائم صاحب الزمان ع در توقیع مبارک برآمد و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة
احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله یعنی در حوادث واقعه رجوع کنید ای مومنین بسوی راویان حدیثهای ما بتحقیق ایشان حجة
من بر شما اند و من حجة خدا ام **در الجنان و جمیع و مبانی** از سید عالم و آدم حدیثی جامع مرویست قال ص تعلموا العلم فان تعلمه لله حسنة
و مدارسته تسبیح و البحث عنه جهاد و تعلیمه من لا یعلمه صدقة و تذکره قربة لانه معالم الحلال و الحرام و منار سبیل الجنة و النار
و الانیس فی الوحشة و الصاحب فی الغربة و المحدث فی الخلوة و الدلیل علی السراء و الضراء و السلاح علی الاعداء و القرب عند الغرباء یرفع
الله به اقواما فیجعلهم فی الخیر قادة یقتدی بهم و تقتبص بآثارهم و ینتهی الی رایهم و ترغب الملائکة فی خلتهم و باجنحتها تمسحهم و فی صلوتهم

تستغفر لهم



تستغفر لهم و کل رطب و یابس یستغفر لهم حتی حیتان البحار و هوامها و سباع الارض و انعامها و السماء و نجومها الا و ان العلم حیوة
القلب و نور الابصار و قوة الابدان یبلغ العبد منازل الاحرار منازل الابرار و مجلس الملوک و الذکر فیه یعدل بالصیام و مدارسته بالقیام و به یعرف
الحلال و الحرام و به توصل الارحام و ان العلم امام العمل و العمل تابعه تلهمه السعداء و تحرمه الاشقیاء ملخص کلام معجز نظام سید اکرم اینست که علم را
بدرستیکه آموختن علم حسنه است و درس آن تسبیح و بحث از و جهاد و تعلیم آن بکسی که نمیداند صدقه و مذاکره آن قربة است زیرا که معالم حلال و حرام و نشان
راه جنت و نار است و انیس عالم در وحشة و رفیق در غربة و کلام کننده در خلوة و دلیل بر مسرت و مضرت و سلاح بر اعداء و موجب تقرب نزد غربا در
غربة است رفیع میسازد خدا بان قومهای را **لیس** بگرداند ایشان را در خیرات پیشوای روشن تا اقتدا کرده شود ایشان را و باعمال ایشان
پیرو شوند و براهای ایشان منتهی شوند و بنگرند و رغبة کنند فرشتگان که در حلقه ایشان شوند و ببالهای خود ایشان را میمالند و در نماز برای ایشان
استغفار میکنند **بل** هر رطب و یابس برای ایشان استغفار مینمایند حتی ماهیان دریاها و سوام آب و درندگان و گزندگان زمین و چهارپایان
آن و آسمان و ستارگان آن آگاه باشید بتحقیق علم زندگی دل و نور چشمها و قوة بدنها است میرساند بنده بمنازل آزادگان و بمجلس پادشاهان
و ذکر و فکر آن برابر صیام و درس آن برابر **بل** بهتر از قیام شب بعبادة است و بهمین حلال و حرام شناخته میشود و بان توصل بارحام میشود و علم امام عمل
و پیش رو او و عمل تابع او و بان ملهم میشوند نیکان و محروم میگردند اشقیا **بحث تاسع** مراد از اولو العلم آنانی اند که اقل اهل معرفة و واحد اینه مدارک
ساطعه و براهین قاطعه تحصیل کرده باشند چه شهادت مقبول نیست تا وقتیکه مشهود یا قایم مقام مشهود نباشد چنانچه سید عالم ص فرمود اذا علمت مثل
الشمس فاشهد و این درجه عالیه بهیه و مرتبه شریفه بالاتفاق و الاجماع نیست مگر برای اهل علم **لیکن** این آیه و اهل علم یا خاص است یا عام در
اصولیین دو قول است **اولهما** مختار جمعی از عامه و اکثر **بل** کل امامیه است **لیس** ایشان نیز خلاف کردند **نزد** بعضی و بعضی دیگر فقط انبیا مراد
**نزد امامیه** انبیا و ائمه اهل البیت خاصة اند زیرا که شهادت تکیه قرین با شهادة خدا و ملئکه باشد **البته** او عرفان بالعلم الصورة عین الیقین
و حق الیقین باشد و عین الیقین و حق الیقین ممکن نیست الا انبیا و ائمه و ملائکه را **لیس** وجوبا و قطعا مراد از اولو العلم انبیا و ائمه اهل البیت عصمة اند
و مصرح آن خطبها و احادیث ایشان که مروی در کتب خطب و حدیث و سیر عامه و خاصه است چنانچه جمعی چون **ابن طلحه شافعی و ابن حجر
و جلال الدین سیوطی و امام حافظ ابو نعیم** و غیر ایشان روایة از حضرت امیر ع کرده اند که در رسنا هر خلق بر بالای منابر میفرمود
واحدی از خلف و سلف اقدام بذکر آن نکرده غیر علی ع لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر غطا بشریت از من برداشته شود هر آینه معرفة و توحید
الهیکه در بدو عمر و تکلیف حاصل کرده ام در یقین و علم من یک سر سوزن زیادتی نمیشود یعنی بیکدرجه یکدفعه در ابتدا آنچه از معرفة تعالی بمن حاصل شد
بارتفاع و انکشاف حجب بشریت هم همان درجه معرفة بمن بیک حال باقیست تفاوة و زیادتی از اول مرتبه نمیکند و میشود **اشکال** این مرتبه
اگر چه صحیح و ثابت از سید الموحدین امام الاولین و الآخرین علی بن ابی طالب است لیکن مناجاة با آیه قل رب زدنی علما و یقینا و الحقنی بالصالحین دارد
چه بسید انبیا امر شد که رب زدنی علما و یقینا بگو و علی ع وصی و تالی و تابع او است و دعوای تنازع منافی این لفظ ما ازددت یقینا میشد چگونه
صحیح و مطابق شود **جواب اول** از این اشکال مشکل در مجلد اول بتفصیل ذکر شده لکن در اینجا میگوئیم که زمان تکلیف دو زمان باشد
**اولهما** ابتدای **اخیرهما** انتهای و بدیهی است که زمان ابتدای تکلیف چون زمان انتهای نمیباشد **لیس** رب زدنی علما و یقینا
در ابتدای تکلیف باشد **و قول** لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بعد انتهاء و کمال تکلیف پیدا شده مصرح آن آیه الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی باشد **پس** معلوم شد که رب زدنی در ابتدای نبوت است چه آیة مکی است و اکملت الیوم آیه مدنی و انتهای نبوة است و قول علی ع در بعد
بحمد الله منافاتی ندارد ثم الله اعلم **جواب ثانی** از بعض محققین آنکه علوم الهی غیر متناهی اند لیس رب زدنی از علوم غیر متناهیه الهی باشد و قول امیر المومنین ع از علم معرفة و توحید که یکه
در اول حاصل کرد که کمال تقاوه و مزید زیادتی ندارد و مصرح حدیث متفقه است که علمنی رسول الله ص عند الموت الف باب یفتح من کل باب الف باب انا اسد علمه **در تاریخ الخلفا**

اقوال علوم اهل البیت بلحاظ سؤال سلیمان

**ودر صواعق ودر مطالب السؤل ودر تذکره خواص الامه** ابن جوزی **وابن سعد** علی روایة از امیر
والله ما نزلت آیة الا وقد علمت فیما نزلت واین نزلت وعلی من نزلت ان ربی وهب لی قلبا عقولا ولسانا ناطقا یعنی والله آیتی در قرآن نازل
نشده مگر آنکه میدانم که درچه ودر که ام وقت وبرکه نازل شده بتحقیق خدا مرا قلب یاد گیرنده وزبان بیان کننده داده **ودرهمین کتب** نیز
مرویست قال علی سلونی عن کتاب الله انه لیس من آیة الا وقد علمت وعرفت بلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل حضرت امیر عم فرمود سوال
کنید مرا از کتاب الله چه آیتی نیست مگر آنکه میشناسم که بشب نازل شده **یا** بروز **یا** در زمین نرم برابر **یا** در کوه نازل شده **در مطالب السؤل**
**ودر کبیرین** رازی ونیشاپوری در متعدد مقامات از حضرت امیر عم نقل کرده علمنی رسول الله الف باب ویستنبط من کل باب الف
باب وذلك من علوم اخر یعنی رسول خدا مرا هزار باب تعلیم داده از علوم دیگر واز هر بابی هزار باب علم من کشوده میشود **همه اهل کتب** زبوره
خصوص ابن طلحه وغیر او از حضرت امیر علیه السلام روایة کرده سلونی قبل ان تفقدونی فان فی جوانحی علما جما **وکك** سلونی عن طرق السماء
فانی اعرف بها من طرق الارض یعنی حضرت امیر عم مکرر بر بالای منابر در مشاهد خلق فرموده واحدی قبل وبعد باین کلمه اقدام نکرده که بپرسید وسوال
کنید مرا قبل از آنکه من نیابید بتحقیق در دو جنب من علم کثیر است همه آن بلعاب دهان رسول الله عم حاصل شده سوال کنید مرا از راه‌های آسمان چه بتحقیق
من عارف تر وواقف ترم بآن راه‌ها از راه‌های زمین **ایضاً** در خطب حضرت امیر عم است که بالای منابر مکرر فرمود انا عالم المنایا والبلایا انا
صاحب العصا والمیسم یعنی من علم منایا وبلایا دارم مراد از منایا علم مرگ وابتلاء خلایق تا قیامة به بلیات است ومن صاحب عصا ومیسم هستم
اشاره بآنکه در قرآن وحدیث است که دابة الارض مابین رکن ومقام نزد قرب بقیامت ظاهر میشود وبر پیشانی هر مومن عصا سلیمان می زند نوشته
میشود **هذا مومن** حقا وبر پیشانی هر کافر انگشتری سلیمان میزند نوشته میشود **هذا کافر حقا** وآن دابه کنایه بآنحضرت است **و**
**ایضاً** اتفاق مفسرین در آیه اذن واعیه **است وایه** ومن عنده علم الکتاب عند الاکثر در شان اوست **بطرق اهل بیت عصمة** عم
مرویست که حضرت امیر عم ودیگر ائمه مکرر فرموده‌اند اوتینا علم الانساب وعلم الکتاب وفصل الخطاب یعنی داده شد ما اهل بیت عصمة عم وطهارت
ووحی را علم انساب خلایق وولادة ایشان که هر ولدی را والد او کیست وکدام حلال زاده وکدام حرام زاده الی القیمة باشد وداده شد ما را علم کتاب الله
تفسیراً وتاویلاً وتنزیلاً وترتیلاً اجمالاً وتفصیلاً منسوخاً وناسخاً محکماً ومتشابهاً خاصاً وعاماً بجمیع انواع وعلم فصل الخطاب که بآن حق از باطل جدا
وحکم مطابق واقع کرده میشود **اقول** از کمال منتهای علوم ایشان کتب هفتاد وسه ملت مملو ومشحون اند بر متتبع آنها متضح است که احدی
از دوست ودشمن منکران نیست **اشکال** مفاد صحاح این اخبار چگونه صحیح ومطابق قرآن میشود چه این از علم الغیب است وآن
مخصوص بخدا تعالی است فقط لقوله تعالی لا یعلم الغیب الا هو وپیغمبر صلعم از اطلاع آن از نفس خود انکار محض فرموده کرده فی قوله لو اعلم الغیب
لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء یعنی پیغمبر عم در جواب سائلین فرمود که اگر من علم غیب میدانستم **البته** استکثار خیر میکردم وهر ضرر
آینده میکردم چه اگر علم آن میداشتم **البته** تدبیر دفع آن وحفظ خود از مضرات قبل ورود آن میکردم وحال آنکه من هم مثل شما بشری ام مانند
شما به نیک وبد وخیر وشر مبتلا میشوم **پس** اگر چنین نبی متبوع مطلع نفی محض وفقد بحت در عدم علم غیب از خود اظهار کند ائمه عم تبعه او وادعای کشف
لذو هر کمالات کردند آنها چگونه منافی قرآن وقول پیغمبر علیه السلام دعوای بزرگتر از داشتن در خود علم منایا وبلایا وعلم انساب نمایند **جواب** اصل
این مسئله در علم کلام مبرهن شده خلافی در اسلام نیست **بل الجمله** در اهل ادیان نخواهد بود که اکثر انبیا **بل** جمله انبیا بالاجمال **یا** بالتفصیل اخبار واعلام
باهم خود از مغیبات کرده‌اند **اما** در آن اعلام واخبار بصورت اعجاز مخبر من الله میشدند چنانچه در افعال واعمال وامور دیگر ملهم ومخبر میشدند ودر این
کتب تواریخ وسیر خلف وسلف مملو ومشحون اند **واما** معجزه فعل الله خاصة بر دست برگزیدگان خود از اصفیا انبیا واوصیا جاری میسازد
نه فعل کسبی ونه فعل طبعی ونه لازمه ذاتی ایشانست **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید **پس** از جمیع آنچه ایشان خبر داده ودانسته اند

اشکال بنفی علم غیب از نبی

بیان عدم علم غیب از خود در روز قیامت

آن بالضرورة



آن بالضرورة از اعجاز است **پس** تجمیع آنچه سید انبیا وعترت هدی عم ازین باب فرموده‌اند من باب الاعجاز است ومتصف ومشروط بمعجزه بودن
نبی باجماع امم ومشروط بودن ائمه هدی بآن مجمع علیه امامیه است زیرا که نبوة وامامة در اصل منصب متحد اول مرتبه آن نبی وآخر آن امام اگرچه بصورة
تبع نبی است چه بغیر معجزه امتیاز واظهار صدق وکذب محال وممتنع است **و** مشیر بآن آیه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من
ارتضی من رسول یعنی خدا عالم الغیب است اطلاع نمیدهد بر علم غیب خود احدی را مگر آنکس را که برگزیده وپسندیده او از رسول است وقطع کرد که او را
اطلاع بر بعض مغیبات گاهی بالاجمال وگاهی بتفصیل میدهد **پس** بثبوت این ثابت گردید که علم طرق سموات وحالات مفصله اینها و
علم منایا وبلایا وعلم انساب وفصل خطاب رسول الله را لازم ولعترت طاهره او عم از جمله معجزات خارقه داده شده تا محق از مبطل وعالم از جاهل مباین وظاهر
وباهر گردد اشکالی بحمد الله لازم نمی آید **جواب ثانی** بعض معظم محدثین اصحاب ما آنکه ائمه هدی را بواسطه سید انبیا عم صحایف عدیده وهر صحیفه مشتمل علمی
جداگانه چون صحیفه جفر **و** جامعه که دران علم کان وما یکون میباشد **و** صحیفه مشتمل انساب خلایق که دران علم بولادة ایشان باشد **و** چون صحیفه
که مشتمل منایا وبلایا باشد خاصة من الله آمده او را دخلی بعلم الغیب نمیباشد **بل** از جمله معجزات مخصوصه ایشان میباشد وغیب فی الواقع علمی است
که مخصوص بخدا تعالی باشد بغیر الله هیچ خلقی قابل اطلاع آن نباشد وآنچه غیر را اطلاع بآن داد اگرچه باعتبار خلق او را مجاز غیب اطلاق شده میتوانند ولکن علم
غیب حقیقة وخاصة همانست که بغیر او تعالی اطلاع بآن نمیشود **پس** بنا بر این هم اشکالی باقی نماند **اما جواب** آیه لو اعلم الغیب بنا بر جواب ثانی آنکه مابین
قول نبی وعلی علیهم السلام بالکل منافاتی نیست **و** بنا بر قول اول لو اعلم الغیب مأول بغیر اعلام الله تعالی باشد چه معلوم است که هر نبی ووصی در اصل حقیقة
ذات ولوازم بشری مثل ما یان اند چنانچه ما علوم را بغیر تعلیم وتعلم نمیدانیم همچنین ایشان هم عم علم غیب **بل** کل علوم را بغیر تعلیم واعلام من الله نمیدانند
ومبین آن فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول باشد ثم الله اعلم **اما از کتب امامیه** کثرهم الله **در تفسیر**
**عیاشی** از حضرت باقر عم علوم الاولین والآخرین مرویست قال علیه السلام ان اولی العلم الانبیاء والاوصیاء عم هم قیام بالقسط والقسط هو
العدل یعنی بدرستیکه خداوندان علم انبیا واوصیا ایشان اند وایشان قایم بعدل اند **در تفسیر نور الثقلین** است که مرزبان قمی از
حضرت ابوالحسن عم از قول شهد الله الخ پرسید قال علیه السلام هو الامام علیه السلام آنحضرت فرمود مراد از لفظ اولو العلم امام هر زمانست **در**
**بصائر الدرجات** است که علی وشا از حضرت ابوالحسن الرضا عم پرسید که مراد از اولو العلم قائما بالقسط کیست قال علیه السلام هو الامام یعنی آنحضرت
فرموده اولو العلم در هر زمان خود امام قایم بالعدل والقسط است وبهمین مضمون اخبار لا تعد اند **پس** بنا بر این اولو العلم خاص انبیا وائمه هدی عم میباشند چه
شهادة کسی که حجة چون شهادة خدا قرین ومعادل او در اثبات باشد **البته** لامحاله او نبی وامام معصوم قایم بالعصمة والعدالة باشد نه جهال ذی ضلالة
جایز الخطایا والزلل بحسب آرا باطله خاطئه خود هم در بطلان وضلالة اند دیگران هم را در ضلالة وجهل می اندازند **ثانی القولین** مراد اولو العلم
که عام است خلاف کردند **نزد ابن کیسان** جمیع صحابه از مهاجرین وانصار اند **نزد مقاتل** مع جمعی دیگر مراد از اولو العلم مومنین
اهل کتاب اند چون عبدالله سلام وکعب الاحبار ونیز امثال ایشان **نزد سدی وکلبی** کما نقله البغوی وغیره مراد علماء امته
الی یوم القیامه اند **قول ثالثی** است مختار محصلین که مراد از اولو العلم خاص وعام مع است بآن معنی که در ازمنه انبیا وائمه اند وبعد ایشان
صحابه وبعد از صحابه تابعین وبعد از تابعین علما بلکه قابل وقایم بمقام منصب نبوة وامامة الی یوم القیامه حفظه خلق ودین وماحی ومبطل شرک وکفر
وبدعات مبطلین اند نه جهال ضالین ومضلین متبدعین **زمخشری** گفته مراد از اولو العلم اعاظم علما اند که اثبات وحدانیة تعالی وعدل
او بحجج ساطعه وبراهین قاطعه مینمایند وایشان خاصة علما عدل اند یعنی معتزله نه غیر ایشان از جبریه وبدعیه از ملل باطله **در الجنان** شیخ
المشایخ بمقاتل معترض شده که هرگاه از اهل العلم علما اجهود ونصاری مجوز باشند **پس** علما اهل بیت عصمة وطهارت که ائمه اثنا عشر اند چرا مراد نباشند چه
معلوم است که بسیف ذو الفقار وبسیف لسان او مشرکین کفار واهل کتاب طوعاً وکرهاً بعضی اظهار اسلام آوردند وبعضی بقتل آمدند **و**

بیان مراد از اهل العلم

بعضی جزیه دادند و عماد اسلام را از ابتدا الی انتها قایم و محکم او ساخته و بدست و بخوف او همه مسلمانان شده و بر ملا عام لو کشف الغطاء و سلونی او کرر فرموده و اذن واعیه بالاتفاق در شان او و نحن الراسخون فی العلم زبان او و من عنده علم الکتاب در قرآن وصف او و عالم بکتب اوایل و او آخر بالاجماع اوست چنانچه از کتب خاصه و عامه قول و سابق بران دانستی که مکرر میفرمود لو ثنیت لی الوسادة و جلست علیها لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم و باهل الانجیل بانجیلهم و باهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن بقرآنهم حتی یزهر کل کتاب من هذه الکتب و یقول یا رب ان علیا قد قضی بقضائک یعنی حضرت امیر عم فرمود اگر بالشی برای من گسترده شود و من بر آن نشسته حکم کنم باهل توریة بتوریة ایشان و باهل انجیل بانجیل ایشان و باهل زبور بزبور ایشان و باهل قرآن بفرقان ایشان تا آنکه هر یکی از این کتب اربعه فخر کند و بصورة مباهات بگوید بار خدایا بتحقیق علی حکم کرد بقضای تو پس مقصود تو عدول و اعراض از این شخص بسوی جهال ضال و مضل جایز نیست یا بجهل یا بتعصب عناداً اعاذنا الله و المؤمنین عن ذلک جمیعاً **بحث عاشر** قایما بالقسط در نصب قایما خلاف کردند **قول اول** حال است **پس** ایشان در ذو الحال خلاف کردند **نزد** جمعی ذو الحال الله است تقدیرش شهد الله قایما بالقسط خدا در شهادت توحید خود قایم بالعدل است دران تجاوز و تنزل نکرده **و نزد** بعضی حال از هو است چون لا اله الا هو قایما بالقسط این حال موکد باشد چون انا عبد الله شجاعا و چون لا رجل الا عبد الله شجاعا **قول ثانی** نزد بعضی نصب آن بنا بر صفة منفی است چون لا اله قایما بالقسط الا هو چه فصل بین الموصوف و الصفة جایز است **قول ثالث** نصب آن بنا بر مدح است و تنکیر مدح جایز است چنانچه در شعر هذلی آمده ویأوی الی نسوة عطل و شعثا مراضیع مثل السعالی **قول رابع** نزد حسن بصری قایما بالقسط حال از هو و در آیه تقدیم و تاخیر است چون شهد الله انه لا اله الا هو قایما بالقسط و شهد الملائکة انه لا اله الا هو قایما بالقسط و شهد اولوا العلم انه لا اله الا هو قایما بالقسط باشد و در کبیر نقل **قول خامس** کرده که قایما حال از اولی العلم است یعنی حال کل واحد منهم قایما بالقسط فی اداء الشهادة **و سادس** آنکه حال از الله و از ملائکه و از اولوا العلم و قع شد تقدیر کلو احد من الله و الملائکة و اولی العلم قایما بالقسط فی اداء الشهادة **در کشاف** از قرائة عبد الله مسعود نقل کرده القائم بالقسط بنا بران بدل از هو باشد یا خبر مبتدا محذوف **و نزد** ابو حنیفه قیما بالقسط باشد **بحث حادی عشر** فیروزآبادی گفته القسط بکسر اول بمعنی عدل باز مصدر بر سه وجه باشد دران واحد و جمع مساوی است چون عدل از قسط یقسط بکسور العین و مضارع بفتح از مضموم العین مضارع باشد **در نهایه ابن اثیر** گفته القسط از احد اسماء الحسنی بمعنی عادل از قسط یقسط بمعنی اذا عدل و قاسط جایر و ظالم باشد **در مجمع البحرین** است اما القاسطون بمعنی جایرون از قسط یقسط قسطا و قسوطا بمعنی جایر باشد و اقساط بمعنی عدل و از اینجا قایما بالقسط و ان خفتم الا تقسطوا باشد **و ضابطه** آنست که آنچه از قسط است بمعنی جور و ظلم و آنچه از اقسط باشد بمعنی عدل است **بحث ثانی عشر** قایما بالقسط بمعنی قایما بالعدل تا شد یعنی خدا قایم است بتدبیر یعنی جاری کننده امور خود بطریق استقامة **پس** استقامة امور یا بدنیا تعلق دارد یا بدین **اما دنیا پس** او انظر کن در ارض و سما و صیف و شتا و دوران فلک و شمس و قمر و در نزول باران و ترتیب اشیا و از سنوتر کیب عناصر و اعضاء حیوان و تصویر ایشان و اختلاف صور انواع و حسن و قبح و غنی و فقر و صحت و سقم و طول عمر و قصر و لذة و الم و عقل و جهل و بلادة و فطانة و نظم و انتظام و بقا و فنا و هر چیزی بقدر معین و خاصیة مقرر است **پس** در اینجا ثابت و قطعی شد که هر شی را که بهر صورة و شکل و هیکل و ترتیب و ترکیب آفریده همان حق اوست بغیر آن او را نمیبایست و این همه عدل و عین حکمة و صواب است **و بنگر** در امور دین چون تقسیم و تعیین ارزاق و آجال و ثواب و عقاب و امر و نهی و جهنم و جنت و جزاء اعمال و افعال **و بیر** و تظهر ظاهر و باطن ایشان با دنی عاقل سلیم لایح و واضح است که همه اینها بانصاف و عدل است چه معلوم است که او تعالی غنی مطلق عالم از ازل ازال و قادر لا یزال حکیم مدبر بر حق است نقص و حاجة و جهل بوجه من الجهات بساحت کبریائی او لاحق نمیشود **لهذا** افعال و امور و احکام او منوط بمصالح و حکم اند و همه آنها بغایة محکم و متقن



بوجهی اند که نقص را در آنها مجال نیست و اینست عدل و انصاف **و فخر الدین** از زمخشری نقل کرده و زعم ان الآیة دالة علی ان من جاز الرؤیة او ذهب الی الجبر لم یکن علی دین الله الذی هو الاسلام یعنی بزعم زمخشری آیه دلیل است بر آنکه هر که تجویز رؤیت یا جبر بر رفته کند او بر دین اسلام نیست **بحث ثالث عشر** لا اله الا هو جمعی در وجه تکرر لا اله الا هو گفتند که غرض تاکید و مزید اهتمام بمعرفة و بادله توحید باشد چون اسد اسد و غرض ازین نهایت کیاست **و نزد** جمعی **دیگر** غرض از اول بیان آنست که مستحق توحید واجب تعالی است و سوای او کسی نیست و از ثانی آنکه او تعالی قایم بعدل و تدبیر خلق و نظم عالم و آدم است دران ظلم و اعتساف نیست یعنی در اول غرض توحید ذات خاصه و در ثانی غرض توحید در صفات افعال خاص **و** همین قول مختار نیست **بحث رابع عشر** العزیز الحکیم این اشاره بکمال قدرة و علم است چه قدرة تمام نمیشود مگر بتفرد در استقلال و عدل حاصل نمیشود مگر بکمال و دوام اطلاع بر مصالح و احوال و الله اعلم **تنبیه** خاصه و عامه چون فخر رازی **و** نیشاپوری **و** ابو بکر قاضی **و** ابی الحدید در اینجا گفته که این آیه دلیل است بر افضلیت و اقدسیت علم کلام و اشرفیت متکلمین زیرا که شرافه هر علم بحسب شرافة معلوم میباشد و اشرفیت این معلوم کانه ضروری است زیرا که صحة همه علوم بر ثبوت این معلوم است **و** معلوم این علم مشتمل بر معارف تعالی و مباحث خود ذات و صفات خدای و نبی و دین و کتاب و معاد می باشد و اینها اصول دین اند **پس** افضلیت این علم و اشرفیت علما این فن بر فنون و علما دیگر ثابت و واضح تر از آفتاب روشن تر است **لهذا** در اینجا شهادة متکلمین را قرین و مساوی شهادة خود او تعالی شمرده اند **و کافی** در فضل آن اهین است و آن مجمع علیه امم است که جاهل از معرفة اصول دین کافر محض **و** عبادة بغیر معرفة معبود و دین هرگز صحیح نیست **و** جاهل از علم فقه عمداً فاسق است نه کافر و همین قول اصحاب ما است **و در اینجا** مروی از سید العلما الموحدین علی امیر المؤمنین عم است اول الدین معرفته و کمال معرفته توحیده و کمال توحیده نفی الصفات عنه **و در خطبه دیگر** است اول الدین توحیده الخ یعنی اول دین معرفة او تعالی و کمال معرفة او توحید او و کمال توحید او نفی صفات زائده از وست **و بطرق اهل بیت عصمت** عم مرویست چنانچه **کلینی** روایت کرده سئل الصادق عم ای الاعمال افضل بعد المعرفة قال ما من شی بعد المعرفة یعدل هذه الصلوة و لا بعد المعرفة و الصلوة شی یعدل الزکوة و لا بعد الزکوة شی یعدل الحج و فاتحة ذلک کله معرفتنا و خاتمته معرفتنا المخلص آنکه حضرت صادق آل محمد صلعم را پرسیده شد کدام عمل از همه اعمال بعد معرفة اصول دین افضل باشد آنحضرت فرمود نیست هیچ شی بعد معرفة اصول که عادل و مساوی فضل نماز باشد و نیست بعد معرفة و بعد نماز شی که عادل زکوة باشد و نیست شی بعد زکوة که مساوی فضل حج باشد و فاتحه و خاتمه همه اینها معرفة ما اهل بیت رسالة باشد **اقول** فاتحه معرفة خدا و رسول و دین و خاتمه آن ما اهل بیت رسالة عم مستقیم اشارة بانکه معرفة خدا و دین میسر نگردد مگر بمعرفة ما چه ایشان وسایل و معرفان خدا و خلفاء الله بغیر توسل ایشان مطلب میسر نگردد و هر کی ابتداء و اختتام در معرفة خدا و دین با ایشان نکند جاهل و ضال است **و** همین معنی حدیث نبوی صلعم انا مدینة العلم و علی بابها و من اراد المدینة فلیأت بالباب یعنی من شهر علمم و علی در او و هر که اراده دخول مدینة العلم و دین کند بر او لازم است که ابتدا در دخول خود باین باب کند و هر که بغیر این باب داخل شود بمقصود نمیرسد و بلا حاصل و لا تحصیل بر می آید و الله اعلم **بحث خامس عشر** اصل دین در لغة جزاء و بعد آن طاعة باشد و برای آن طاعة را دین نامیده اند که سبب جزاء میباشد و از اینجا بدین تدان باشد **در قاموس و صحاح** گفتند بالکسر بمعنی جزاء **و** اسلام **و** عادة **و** عبادة **و** مواظب امطار **و** طاعة **و** ذل **و** داء **و** حساب **و** قهر **و** غلبه **و** استعلا **و** سلطان **و** ملک **و** حکم **و** سیرة **و** تدبیر **و** توحید **و** ملة **و** ورع **و** معصیة **و** اکراه **و** سکافاة از دان یدین دینا اذا اطیع باشد **و در شرع مقدس** چنانچه سابق در هر دو مجلد بتفصیل گذشت که الدین اسم لجمیع ما یتعبد الله به باشد یعنی دین اسم جمیع آنچه با آن عبادة کرده میشود خدا را **و جمعی** فرموده اند الدین هو وضع الهی لاولی الالباب یتناول الاصول و الفروع یعنی دین عبارة است از طریقه وضع الهی برای اولوا الالباب و صاحبان عقل و فهم و آن شامل اصول و فروع است و حق آنست که دین در اصل طریقه موضوعه فی الدنیا برای رفتار بسوی خدا است تا مفید اختتام الطریق بمنزل مقصود رسیده نفع آن بصورة جزاء در از زمان و مکان بیابد **بحث سادس عشر** اسلام اصل آن سلم است **پس** معنی اسلم دخل فی السلم و الطاعة باشد **در مجمع** فرموده اصل سلم سلامة چه او انقیاد بر سلامة باشد

تفسیر قسط

معنی دین لغة و شرعاً

وصالح هجاید است که اصل اسلام تسلیم باشد زیرا که تسلیم قبول واذعان امر الله باشد و تسلیم از سلامة باشد زیرا که دران تادیه حق بر سلامة از فساد باشد لیس اسلام اداء طاعات بر سلامة از دغل و غلو باشد در کبیر در معنی اسلم در اصل لغة سه وجه اند اول آنکه اسلام معیار تمازد خول در انقیاد و متابعة چه در دین اسلام انقیاد تسلیم و متابعة او امر و نواهی او باشد و از ینجا است آیه ولا تقولوا لمن القی الیکم السلم یعنی لمن صار منقادا لکم ثانی من اسلم بمعنی دخل فی السلم چون اسنی و اقحط چه سلم بمعنی سلامتی باشد ثالث نزد ابن انباری بمعنی سلم مخلص خدا در طاعة او باشد چنانچه اسلم الشیئ لفلان میگویند چه اسلام بمعنی اخلاص فی الدین والعقیدة لله میباشد اما در لسان شریعة اسم بر دین محمد از اصول و فروع است در مبانی و بیضاوی گفته الاسلام هو التوحید والتدرع بالشرع الذی جاء به محمد کما قال رضیت لکم الاسلام دینا یعنی اسلام توحید و تدرع و تلبس بشرع محمد باشد چنانچه فرموده راضی شدم و شمارا با اسلام از روی دین و قتادة گفته اسلام شهادة لا اله الا الله و اقرار بجمیع ما جاء به محمد من عند الله و همان دینی است که من الله آورده و آنرا شریعة برای خلق خود وضع کرده و بر سولان آن بشارة داده علی بغیر آن قبول و مجزی نیست اما اسلام و ایمان یکیست بجو یکه میان معنی این هر دو فرق نمیباشد یا ما بین مغایرة و مباینت میباشد در علماء اسلام سه قول اند اول اکثر فرق اهل اسلام و همین قول جمهور امامیه ست و طبرسی و شیخ المشایخ و صاحب مبانی و جمعی از اعاظم متکلمین اصحاب ما اختیار کرده اند و در مجمع تصریح کرده که اسلام و ایمان نزد ما واحد است بسه دلیل اول آیه ان الدین عند الله الاسلام مقتضی آن که دین مقبول عند الله نیست سوای دین اسلام و اگر ایمان غیر اسلام باشد پس بنابر این لازم می آید که ایمان غیر دین اسلام باشد ثانی نص ثمل و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه پس اگر ایمان غیر اسلام باشد البته وجوبا ایمان قبول نباشد زیرا که او دین اسلام نیست ثانی قول فرقه از معتزله و جمعی از اصحاب ما و جمعی از محدثین جبریه و عدلیه که اسلام و ایمان متباین اند لقوله تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا یعنی گفتند اعراب که ما ایمان آوردیم خدا فرمود در رد ایشان بگو یا محمد که ایمان نیاورده شما ولکن بگوئید که اسلام آوردیم و درین نص جلی ست که اسلام غیر ایمان است ثالث قول جمعی از محققین بصورت جمع بین الدلیلین باشد و آن اینست که اسلام اقرار لسانی در ابتداء و ایمان تصدیق قلبی در انتها است و همین مروی در بسیاری از اخبار فریقین است و فرق در ایمان و اسلام بعموم و خصوص است چه هر مومن مسلم ست و هر مسلم مومن فی الواقع نیست چنانچه در حدیث کافی آمده که اسلام شهادة لا اله الا الله و محمد رسول الله است بمحض اقرار همین مقرر شد محقون الدم مصون الاموال میشود در ذراری والعیال والاال و بر آن جریان حکم طهارة در امور ایشان چون صحة ذبایح و مناکح و مواریث میشود اما ایمان اعتقاد و ثبات هدی در قلوب می باشد و آنچه از اعمال ظاهر میشود پس ثواب و عذاب بر مرتبه بر او میباشد و در تفسیر علی ابن ابراهیم از حضرت ابو جعفر ع مرویست ان الله فضل الایمان علی الاسلام بدرجة کما فضل الکعبة علی المسجد الحرام بدرجة یعنی تحقیق خدا فضیلت داد ایمان را بر اسلام بیک درجه چنانچه فضیلت داد کعبه را بر مسجد حرام اقول درین اشارة است که بطوریکه مسجد الحرام در خارج محیط کعبه ست همچنین اسلام در ظاهر محیط ایمان و متمکن در باطن قلب چنانچه کعبه در باطن مسجد الحرام میباشد و تصریح درین حدیث لاحق است در کافی از حضرت ابو جعفر ع مرویست که اسلام شریک ایمان نیست و ایمان شریک اسلام است او این هر دو مجتمع میشوند در قول و فعل کما صارت الکعبة فی المسجد والمسجد لیس فی الکعبة وکذا الایمان لا یشرک الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان وقد قال تعالی قالت الاعراب آمنا الخ یعنی چنانچه کعبه در مسجد است و مسجد در کعبه نیست همچو ایمان و اسلام است و از ینجا است آیه قالت الاعراب آمنا باشد علی ابن ابراهیم روایة کرده که حضرت امیر علیه السلام در خطبه فرموده برا ینه نسبت میدهم اسلام را بنسبتی که قبل و بعد من بآن منسوب نشده باشد و آن اینست که اسلام تسلیم و تسلیم یقین و یقین تصدیق و تصدیق اقرار و اقرار اداء و اداء عمل باشد و مومن اخذ دین خود از خدا کرده و ایمان مومن در عمل او شناخته میشود و کافر بکفر خود و بانکار از دین معلوم میشود ایها الناس دینکم دینکم فان الحسنة فیه خیر من الحسنة فی غیره وان السیئة فیه تغفر وان الحسنة فی غیره لا یقبل یعنی ای مردم دین شما دین شما است که حسنه و فعل نیک در آن بهتر و افضل حسنات

بیان فرق میان اسلام و ایمان و معنی اسلام لغةً و شرعاً

ایمان اخص و اسلام اعم است





در غیر آن دین از ادیان باشد و گناه در آن مغفور و حسنه در غیر آن غیر مقبول باشد اینقول اجمع است نزاع درین آنست که اوامر و نواهی و اعمال و افعال واجبه یا از افعال قلوب داخل و جزء ایمان اند یا از افعال جوارح غیر داخل در ایمان اند مختار معتزله و جمعی از محدثین عامه و خاصه چنانچه یک باب کلینی از ابن اتخاذ مصرح است که اعمال از افعال قلوب داخل و جزء ایمان است و بنابران اگر عملی را ناقص یا ترک کرد نقصان یا ترک ایمان کرد ثانی مختار جمهور فرقات اسلامیه مع اصحاب ما است و بنابرین اعمال اوصاف ایمان و متممات اند نه داخل ایمان بحث سابع عشر در کسر و فتح ان الدین عند الله الاسلام دو قراءة اند یعنی انه فتحه و دران کسره و آن قراءة مشهوره مختار اکثر است و قراءة ثانیه مختار کسائی و ابن عباس است پس نحاة دو قراء در تقدیرش سه قول دارند اولها شهد الله انه لا اله الا هو ان الدین عند الله الاسلام ثانیها تقدیرش شهد الله انه لا اله الا هو وان الدین عند الله الاسلام ثالثها قول بصریین آنست که ان الدین بدل از انه لا اله الا هو است در مجمع فرموده هر که فتح بان میدهد نزد او ان الدین بدل از یکی از سه چیز واقع میشود یا از انه لا اله الا هو و تقدیرش چنین باشد شهد الله ان الدین عند الله الاسلام یا بدل اشتمال باشد چه اسلام مشتمل بر توحید و عدل است یا بدل از قسط باشد چه دین اسلام قسط و عدل است و قول ثانی آن مکسره است پس دران خلاف نیز کرده اند آ در انه و ان هر دو را فتح جایز است ب کسره بهر دو جایز است ج فتح اولی و کسره ثانیه د کسر اولی و فتح ثانیه پس هر که فتح بهر دو میدهد شهادة را بر ان ثانیه آورده و حرف اضافت از اولی حذف کرده تقدیرش چنین میباشد شهد الله انه لا اله الا هو ان الدین عند الله الاسلام و هر که این هر دو را کسره داد معترض اولی بر تعظیم شد چون لبیک ان الحمد والنعمة لک و هر که کسره بثانیه داد پس بنابران شهد الله حکایة باشد لهذا موج شهد الله را بمعنی قال الله بر لغة قیس غیلان تقریر کرد و هر که فتح اولی و کسر ثانیه کرد چنانچه همین اجود و قراءة اکثر قراء است پس بنابران شهادة بر اولی یعنی انه لا اله الا هو واقع شد و از ثانی استیناف کرد و هر که کسره اولی و فتح بثانی داد اولی جمله معترضه و شهادة را بر ثانی آورد و اینست ملخص قیل و قال در کسر و فتح این آیه بحث ثامن عشر ان الدین عند الله الاسلام پس مفسرین نیز اختلاف کرده اند نزد جمعی طاعة نزد خدا اسلام است نزد بعضی تسلیم بخدا و با نبیا و اوصیاء اسلام است نزد بعضی انقیاد و اذعان بطریقه محمد ص اسلام است نزد بعضی توحید و عدل تعالی اسلام است پس بنابرین رویة الله و جبر و خیر و شر کفر و غیر اسلام باشد و همین مراد و آل قول جار الله زمخشری است نزد جمعی طریقه مرضیه محمدیه که موضوعه الهیه در بندگان تا قیامت برای عبادة و طاعة ایشان برای خدا باشد نزد خدا اسلام باشد نه غیر آن از یهودیة و نصرانیت چه آنچه حق از ان بود بحی محمد آن منسوخ کردید و منسوخ مقصود نیست اشکال چگونه نزد خارج اسلام شهادة خدا بر حقیة دین اسلام و حصر آن بر آن قبول کرده چه توقف الشیئ علی نفسه لازم می آید زیرا که خود محمدیان مدعی و خود شاهد بر آن میباشد و آن عند العقول والشرایع قبول نمیباشد فضلا عند الخصام جواب بچند وجه قبول و قطعی است اول متفق علیه موافق و منافق و اهل سیر و تواریخ است که محمد ص قبل نبوة بنهایة صادق امین عادل بوده پس کسیکه شهادة دوست و دشمن صادق امین باشد البته قول او عند العقل و نزد هر شرع مجوز و نافذ میباشد پس شهادة نافذ و صحیح در حقیة دین اسلام و بطلان و غیر آن می باشد ثانی معجزه بوة مقارن آن مصدق آن اورد و آن معجزه خارق عادة بشر باشد و از جمله آن اخبار بغیب تا مدة العمر و شق قمر و انباع آب کثیر با آنکه کل لشکر و بهایم سیراب شده و با خود نیز بر داشتند و اشباع خلق کثیر از غذا قلیل بکرر و رد آفتاب بعد غروب برای نماز حضرت امیر ع بدعا آنحضرت ص شده و نزول ملایکه برای امداد او در جنگ بدر واحد و نزول قرآن و آن از اعاظم معجزات قاهره او تا قیامة باقی و کلام کردن گوسفند مشویه یهودیه در مخبر عمر که بیستوم مسموم تنبیه هر گاه چنین از آنحضرت ثابت و قطعی باشد پس جمیع آنچه آورده و فرموده همه حق و مطابق واقع است پس توقف شیئ علی نفسه و دور لازم نمیاید والحمد لله ثالث وقتی که حضرت رسول دعوی رسالة و نبوة و دعوة بوحدانیة خدا کرد حجر و مدر و شجر گواهی داده بآن با آنکه چنانچه خرمای صیحانی بنواحی مدینه از ان نوع درختها معروف و بر عام و خاص اند و در الجنان

جواب اشکال المخولی ... وحکم مدعی و توحید ... چگونه تمام میشود

**ومنها** مرویست خلاصه هرگاه رسول الله دعا لا اله الا الله کرد اعرابی بپیغمبر ص گفت که کیست شاهد تو براین امر توحید و رسالة پیغمبر ص فرمود
این درخت خشکیده بناحیه این دشت **پس** اعرابی با مر حضرت رسول ص خطاب بدرخت کرد که رسول خدا ترا میطلبد درخت دفعة سبز گردید دفعة
با بیخهای خود زمین را بریده نزد حضرت رسول ص حاضر شد و آمد **پس** پیغمبر ص با آن درخت خطاب کرده فرمود ای درخت گواهی میدهی که من کیستم
و بیخ آمده ام درخت دفعة بنطق آمد بزبان فصیح اول سلام بر آنحضرت کرد بعد آن گفت که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک محمد رسول
الله **پس** درخت بامر آنحضرت باز مراجعة بموضع خود نمود **و** همچو در احتجاج **و** تفسیر امام همام در سورة بقره بزیادتی مرویست **بحث تاسع**
**عشر** وما اختلف الذین اوتوا الکتب باتفاق در اینجا ما نافیه بدلیل حرف استثناء که الا من بعد ما جاءهم العلم باشد **وایضاً**
اتفاق است که این آیه در اهل کتاب نازل شده **لکن** این کتاب عام است **پس** مراد دین واحد یا فرقه واحده است **یا** عام و مراد از الکتاب
جنس است در آن دو قول است **اولهما** مختار احد فریقین است **پس** ایشان خلاف کردند **نزد** ربیع بن انس مراد از این آیه یهود
از کتاب توریة است لما قربت وفاة موسی سلم التوریة الی سبعین حبرا و جعلهم امناء علیها و استخلف یوشع بن نون فلما مضی قرن بعد
قرن اختلف ابناء السبعین من بعد ما جاءهم العلم فی التوریة بغیا بینهم و تحاسدا علی طلب الدنیا یعنی هرگاه قریب شد وفات موسی تسلیم کرد
توریة را بسوره و ربیعه هفتاد نفر یهود را و ایشان را امین بران گردانید و خلیفه خود گردانید بر ایشان یوشع بن نون را **پس** وقتیکه دو قرن زمان
گذشت اولاد هفتاد نفر اختلاف کردند بعد آمدن بایشان علم در توراة از روی بغی و حسد بر طلب دنیا و ترک معلوم کرده متابعة هوا و هوس
کردند بغرض تحصیل ریاسة و حظوظ دنیا تا آنکه خون ریزی و قیل و قال و قتال عظیم برای اخذ و طمع خلافة در بین ایشان واقع شد کما ذکره البغوی
**پس** هر گروهی شخصی را خلیفه گردانید کما ذکره الزمخشری والنسفی **و** همین مروی در همه تفاسیر عامه منها کشاف و کبیر **و** نیشاپوری
**و** در منثور **و** معالم التنزیل و غیر آن در همه تفاسیر اجمالا **یا** تفصیلا مذکور است **تنبیه** امامیه و هرکه از اهل انصاف است میگویند که
این قصه چه شبیه باین امت است چه محمد قران و اهل بیت ع خود را بقوله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتم بهما لن
تضلوا بعدی ابدا یعنی قران و اهل بیت را بامر صحابه بشما سپردم اگر این هر دو را متمسک شدید بعد من ابدا گمراه نخواهید شد بصحابه و امة سپرد کرد
**و** بر ایشان چون یوشع در خم غدیر قریب بایام موت علی را خلیفه گردانید بقوله علیه السلام الست اولی بانفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه
فعلی مولاه آیا نیستم اولی در تصرف بنفسهای شما همه اصحاب گفتند آری **پس** محمد ص فرمود هر کس را من اولی بتصرف بودم **پس** علی بجای من اولی
بتصرف او در همه امور دین و دنیا است **و** در این امة بعد گذشتن سه روز **بل** در همان وقت بمحض فوت نبی هر یکی از اقوام عرب بگفت
منا امیر منا امیر آخر مهاجر و انصار اتفاق کرده گفتند منا امیر و منکم امیر گفتند والی الحال بهمین جهت هفتاد و سه ملة در دین اسلام را
گردید و قتل عظیم واقع شد **پس** هر فرقه احدی را این وقت سرگروه خود مقرر ساخته **تبصره** اهل سنت نیز در اینجا ثابت کردند که موسی یوشع
را خلیفه خود در امة گردانیده **پس** این امة چگونه بلا خلیفة الله و لا خلیفة الرسول تا قیامت باقیمانند تدبر بصیر **نزد** محمد بن جعفر الزبیر مراد
از این اهل کتاب نصاری و از کتاب انجیل است **و** اختلاف بعد حصول علم از انجیل در عیسی کردند بعضی عبد الله و رسوله گفتند **و** بعضی ابن الله و
ثالث ثلثه شمردند و قرار دادند **وثانیهما** نزد آنانکه مراد از کتاب جنس است **پس** عامه اهل کتاب مراداند این قول جمعی منهم جبائی است **لیکن** ایشان
نیز در کیفیت خلاف اختلاف کردند **زمخشری** نقل کرده که مراد همه اهل کتاب اند و ایشان اختلاف در ایمان بانبیا کردند **پس** ایشان بعض
انبیا ایمان آوردند و بعض نیاوردند **و نزد** جمعی هر دو گروه از یهود و نصاری مراد اند چه ایشان ترک دین محمد کرده نبوة را در خود خواستند
و گفتند که قریش امی اند و ما یهود و نصاری احق بنبوة میباشیم **نزد** بعضی مراد اختلاف یهود و نصاری است چه یهود عزیر ابن الله و
نصاری مسیح ابن الله گفتند **و** یهود گفتند لیست الیهود علی شیء و نصاری گفتند لیست الیهود علی شیء **پس** بنابراین باوجود آن علم

توراة



توراة **یا** انجیل باشد **یا** قران و اسلام باشد **نزد** بعضی یهود و نصاری مراد اند که خلاف در نبوة محمد ص کردند بعضی از ایشان ایمان آوردند
و بعضی انکار محض و ترک نبوة او بغیا و حسدا کردند **پس** بنابراین مراد از علم قرآن **یا** آیات باره محمد ص **یا** صفات و نعت محمد ص که در توراة
و انجیل بود و آن سورث علم نبوة محمد ص گردید **بحث عشرون** الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم مکرر ذکر شد که بغی بمعنی ظلم و تعدی
و گذشتن از حق و در اصل از باب طلب باشد **اما** در نصب آن دو وجه اند **احدهما** نصب آن بنا بر مفعول له بودن للبغی باشد چنانچه میگویم
جئتک طلبا للخیر ای لطلبه و منع الشر ای لمنعه **ثانیهما** مفعول مطلق چون بغوا بغیا **یا** حال و ما بغی الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم
العلم بغیا **پس** اختلف بمعنی بغی باشد **اما** استثناء در اینجا مفرغ در اعم الاحوال والاوقات باشد یعنی اختلاف اهل کتاب نمیباشد مگر بعد
حصول و وصول علم بحقیقة و حقیة شیء چه این عادة ایشان در همه احوال و اوقات است از روی حسد باطن ترک حق همیشه بغرض طلب ریاسة
میکنند نه بر اشک و شبهه و خفاء حق بر ایشان بل علم داشتند **اشکال** چگونه ایشان بعد حصول علم قطعی ترک حق معلوم کردند چه علم صارف از ضد حق میباشد خصوص
مع الادلة المتباینة المختلفة و برجم غفیر جمیعا چگونه ترک معلوم دفعة جایز باشد و اگر این مجوز باشد **پس** اعتماد بر تواترات و متفقات ایشان
اصلا و ابدا حاصل نمیشود و باقی نمیماند چه این از اقطع ادله است که برجم غفیر ترک حق معلوم دفعة جایز است **جواب** در آن دو قول است **قول**
**اکثر** عدم امکان و عدم جواز بر جموع کثیره مطلقا است **پس** نزد ایشان این اول است **اول** آنکه از این جماعت قلیل مراد است که بر ایشان
تجویز اختلاف و ترک معلوم است چه ایشان بآن حد نبودند که اختلاف در ایشان محال باشد **ثانی** نزد ایشان مراد عین علم نیست که
انحراف و اختلاف بسبب حصول آن ممتنع گردد **بل** مراد از این علم دلایل بر حصول علم اند چه آنچه مورث علم میباشد اختلاف و ترک آن جایز میباشد
**قول ثانی** مختار جمعی است که بر جماعت چه کثیر باشد چه قلیل بجهت غرض متحد ترک و اختلاف جایز است و غرض همه ایشان در اینجا طلب ریاست
و عناد بحق معلوم بوده **لهذا** ترک مقتضای عقل و معلوم و متابعت هوا و هوس کردند چنانچه در دو عسکر کثیر دو سلطان هویدا است
بغرض وصول و حصول وظایف جیفه و ریاسة دنیویه خاص و عام اقدام بر قتال یکدیگر میکنند **تنبیه** هرگاه این سر بر ین گردید **پس**
چه تعجب است از این امة و صحابه که ترک خلافة حقه معلومه علی ع و اخذ اغیار او بغرض نفسانی و تحصیل شهوانی کجا نکنند معهذا وعده این امة است
بمصداق آیه کریمه لترکبن طبقا عن طبق طبق بطبق درجه بدرجه مرتکب شوند بجمیع آنچه در امم سلف واقع شده و احادیث نبویه مفسر این مضمون
در بخاری و فتن مسلم **بل** در صحاح سته لا تعد اند **در ترمذی** در باب لترکبن سنن من قبلکم از مجلد ثانی مرویست ان رسول الله لما خرج
الی حنین مر بشجر للمشرکین یقال لها ذات انواط یعلقون علیها اسلحتهم قالوا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط فقال صلعم سبحان
الله هذا کما قال قوم موسی اجعل لنا الها کما لهم الهة والذی نفسی بیده لترکبن سنة من کان قبلکم انتهی و همین در همه صحاح سته است ملخص
رسول خدا ص با اصحاب خود بمقامی نزدیک مکه که حنین باشد رسید و بر درختی گذر کرد که از ذات انواط میگفتند مشرکین و کفار از تعظیم میکردند و اسلحه خود بر او
می آویختند **پس** صحابه بحضرت رسول عرض کردند که یا رسول الله ص مقرر کن برای ما درخت ذات انواطی را چنانچه برای کفار مقرر ذات انواط است **پس**
پیغمبر در آن وقت فرمود سبحان الله این قول شما چون قول یهود بموسی است که ای موسی با خدا بگذار و مقرر کن چنانچه مشرکان خدایان اند و قسم بخدا که
جان من در ید قدرت او است هر آینه هر آینه مرتکب و سوار خواهید شد سنة و طریقه و ملة آنانکه پیش از شما اهل کتاب و مشرکین بودند در بخاری زیاده کرده که صحابه عرض کردند یا اهله یهود و
نصارا اند پیغمبر فرمود پس کدام اند **در ترمذی** نزدیک همین روایة کرده قال صلعم لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض یعنی ای صحابه رجوع نکنید بعد من
که بعض شما بعض دیگر را گردن زند **در ترمذی** همین جا است قال صلعم اذا فسد اهل الشام فلا خیر فیکم لا تزال طایفة من امتی منصورین لا یضرهم
من خذلهم حتی تقوم الساعة یعنی پیغمبر ص فرمود وقتیکه اهل شام فاسد شدند **پس** اصلا خیری در شما باقی نمیماند همیشه یک طایفه از امة من منصور
میباشند ضرر نمیرساند ایشان را تخذیل ایشان تا قیام قیامة **در ترمذی** نزدیک همین است قال ص انما اخاف علی امتی ائمه مضلین

لا تزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی امر الله یعنی پیغمبر صلعم فرمود جز این نیست که من میترسم برامتہ خود امامان گمراه وگمراه سازندگان را که امتہ را تا قیامة در ضلالت می اندازند همیشه یک طایفه از امتہ من بر حق ظاهر یاری دهنده حق را ضرر نمیرساند ایشانرا هر که تخذیل وتذلیل کند بایشان باشند تا قیام مهدی یا قیامة **اقول** اگر ترک تعصب کرده بعین بصیرة بنگری بلا تامل تصدیق میکنی که اکثر صحابه بطمع جیفه دنیا وریاسة آن ترک حق کرده اخذ باطل واختلاف در دین وقتل عظیم مومنین کردند لیکن قتل وتخذیل ایشان اهل حق را باطل وتخذیل نمیتوانند کرد تا قیامة چنانچه **در سر العالمین وکشف ما فی الدارین** در مقاله چهارم شیخ الاسلام **غزالی** در مقام غدیر خم انصاف داده وحقیر آنچه تنقیح غزالی در آخر حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه است مینویسم عینا هر مومن لازم است که بر صفحات دل خود بنویسد لکن اسفرت الحجة وجهها واجمعت الجماهیر علی متن الحدیث فی یوم غدیر خم باتفاق الجمیع وهو یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر ابن الخطاب بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای ومولا کل مومن ومومنة وهذا تسلیم ورضی وتحکیم ثم بعد هذا غلب الهوا لحب الریاسة وحمل عمود الخلافة وعقود البنود وخفقان الهواء فی قعقعة الرایات واشتباک ازدحام الخیول وفتح الامصار سقاهم کاس الهوا فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون انتهی کلامه حاصل مضمون آنکه لکن روشن شد وجه حجة ودلیل وجمهور امتہ اجماع کردند بر صحة وتواتر حدیث غدیر خم بر امامة وخلافة علی ابن ابی طالب بجای رسول از جانب خدا ورسول او و **علی هذا** عمر بن خطاب در آنوقت اول همه دست ببیعة آنحضرت زده واز زبان ریخت وه وه ای ابو الحسن صبح کردی بحالتیکه ولی منی وولی هر مومن ومومنه **پس** ازین غزالی گفته که این فعل عمر وقول او تسلیم امر خلافة باو ورضا عمر در آنوقت برا وحکم دادن عمر بعلی بر خود عمر واقع بود **پس** ازین غالب شد بر عمر واصحاب او هوا وهوس نفسانی وشهوة حیوانی برای دوست داشتن او واصحاب او ریاسة را وبرداشتن ستون سنگین خلافة خدا ورسول او وبر جهای رایة وعلم وپیچیده شدن باهم بباد وخواهش کردن جنبش چرعلمها در هوا وشنیدن آواز علمها وسلاحها بر رفتار لشکر وحرکة ایشان که نمودار میشود ودوست داشت که بنظرش بیاید مشبک نمودن پایهای اسپان وپیادگان لشکر بسبب رفتن ایشان چه آنکس که دور بنگرد در رفتار لشکر قاعده دان نظامی را در حال قدم برداشتن ونهادن رائی را مینماید که ایشان پاهای خود را بصورة مشبک بر میدارند ومیگذارند وخواهش کرد فتح شهرها را تا در اطراف واسماع نشر کند شهرة آنرا **پس** دوستی این امور عمر وامثال او واصحاب را از جام هوای نفس وخواهش شراب مستی آنها را داد وخورانید وایشانرا برداشت تا خلافة خدا ورسول از علی گرفتند وبر خود کشیدند وبر خود نام خلیفة الله نهادند وعود کردند وبرگشتند بسوی خلاف اوایل وپیشینیان یعنی شرک وکفر ویهودیت وحق ووصایة رسول را که در غدیر خم بایشان کرده بود چون یهود **پس** پشتهای خود کردند لم یسمعوا ولا یعلموا انداختند **پس** خریدند وبدل کردند بآن قیمتی نهایة اندک را **پس** غایة بد چیزی خریدند بعوض آن **تبصره** تامل کن غزالی وامثال او چه کلام حقیق به تحقیق وتدقیق کرده ان تاملت تبصرت وکفاک ان عزلت التعصب والحمیة والعناد کفاک ان شاء الله تعالی **بحث احد وعشرون** ومن یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب این توعید باختلاف کنندگان فی الحق بعد حصول العلم است **پس** مفسرین در کفر کنندگان بآیات خدا اختلاف کرده که این آیات چه بود **نزد** جمعی علم است یعنی جمیع دلائل وبراهین وحجتهای خدا عقلی ونقلی مراد از آیات اند **نزد** بعضی معجزات انبیا واوصیا از موسی ع تا محمد ص وتا مهدی آخر الزمان اند **نزد** بعضی خاص توریة است **نزد** بعضی خاص انجیل است **نزد** بعضی خاص قرآن است **نزد** بعضی هر چهار کتب منزله توراة وزبور وانجیل وقرآنست **نزد** سعودی دین اسلام است زیرا که مشتمل آیات ناطقه ومعجزات باهره است **نزد** بعضی همه این وجوه اند این اقوی **و** حمل بر عموم عند الامکان اولی است ثم الله اعلم **پس** خدا در توعید ایشان فرمود هر که کفر وانکار خدا کند بتحقیق خدا زود حساب کننده است یا سریع الجزا است **و** حقیقة حساب آنست که اخذ کنی خود نیکی وبدی او را آنچه بر توهست **تنبیه** هر چند هر دلیل است **اول** علم کلام وعلمای آن اشرف وافضل از غیر آن میباشند **ثانی** اختلاف برامتہ وجرم عظیم بعد حصول علم جایز نیست



وافعی است **ثالث** هر که ترک مقطوع معلوم عقلی ونقلی کند اگر از دین باشد منکر دال او کافر است ثم الله تعالی اعلم

**قوله تعالی** فَإِنْ حَآجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلّٰهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ ۗ وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ ۚ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوا ۖ وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ ۗ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ۝ **ترجمه**

**پس** اهل کتاب یهود ونصاری نجران در مقام جدال آمده خصومة باتو کنند **پس** بگو تو یا محمد ایشانرا که اذعان وتسلیم کردم وروی دل خود یا ذات خود گردانیدم بر خدا یعنی همه امور وافعال واعمال ونیات من بر آخدا اند وهمه امور آنانکه پیروی من اند وبگو یا محمد در آنانرا که کتاب داده شد ایشانرا وبگو کفار قریش وعرب را که ناخوان ولا کتاب اند **آیا** اسلام آوردید یعنی اسلام بیارید **پس** اگر اسلام بصدق دل آوردند **پس** بتحقیق راه یافتند بمقصود کلی واز بادیه ضلالة بمقصد اصلی رسیدند واگر اعراض کردند وبرگشتند وپشت باسلام کردند تو هیچ ضرر نیست وجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست وبس وخدا بینا وعالم باحوال بندگان در هر حال است **بدانکه** هرگاه بالا ذکر اختلاف ایشان در دین خود ایشان فرمود وعادة طبیعة ایشان قدیم لجاجت وجدال بیهوده است **پس** اگر بشما بخصومت پیش شدند تو در جواب ایشان چنین بگو **و** در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** در فان حاجوک فا تفریعیه است **و** محاجة جدال **و** تحاج بمعنی خصومت وحجة بحق **یا** بباطل از حج بحج یعنی غلبه وکثرت اختلاف وتردد باشد **و** در اینجا مراد جدل وخصومة بصورة لجاجة باشد **بحث ثانی** درین تحاج ومحاجه مفسرین گفتند که خصومة کنندگان **نزد** بعضی یهود تنها **و نزد** بعضی وفد نجران تنها بودند **نزد** بعضی هر دو معا یهود ونصاری بودند **نزد** بعضی اهل کتاب ومشرکین عرب بودند **اما محاجه** آن بروایة شیخ المشایخ **و** بغوی این بود که پیغمبر خدا ص قوم موسی وعیسی ودین ایشانرا یهودیة ونصرانیة نامید **پس** ایشان بد آمد گفتند لستا علی الیهودیة والنصرانیة لم سمیتنا بذلک فانما الیهودیة والنصرانیة نسب الشرک الیهم والدین هو الاسلام نحن علیه فانزل الله فقل اسلمت وجهی لله یعنی بار یهودیة ونصرانیة نیستیم چرا ما را بآن نامیدی چه یهودیة ونصرانیة بمعنی نسبت شرک بسوی ایشان باشد ودین ما اسلام وما بر آن می باشیم **پس** فرمود بگو یا محمد ص در جواب ایشان اسلمت وجهی لله **اشکال** هرگاه مخالف بمحاجه وخصومة پیش نبوی آمده بودند واحتجاج خود پیش کردند چرا خدا امر بقول اسلمت لله بمعنی خود فرمود این اعراض باشد واعراض بوقت انقطاع استعمال میشود **پس** معلوم شد که محاجه کفار اقوی بود وبرای عدم اظهار انقطاع اسلمت لله گفت **جواب** بنا بر نزول معلوم گردید که فقل اسلمت جواب مطابق بغیر انقطاع ولا اعراض باشد **و** تفصیلش اینست که اگر شما دعوای اسلام میکنید ومن مسلم همه اقوال واعمال وافعال ونیات من خالص لوجه الله اند اگر شما در ادعا سابقین **پس** اظهار وعمل بآن لازم است وحال آنکه اقوال وفعل شما منافی دعواست لفا منقطع گردید نه اعراض لازم ونه اشکال حاصل میشود **بحث ثالث** فقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن **یا** اتبعن بحذف یا آخر است **یا** بالیا است در قراءة وقول است **اول** مختار عاصم **و** کسائی وحمزه الکتفا واجتزاء بکسره کردند **و** همین در مصحف ابن مسعود است **ثانی** کسع الیا باشد مختار باقی قراء است بنا بر اصل **در مجمع** فرمود که حذف یا در اواخر آیات احسن است چه شبیه بقوافی است **اما** در وسط آیات خصوص اگر ما قبل یا محذوف النون باشد چون ومن اتبعن نیز احسن است **و** اگر نون نباشد نیز حذف یا مع بقاء الکسره جایز لتقلیل اللفظ والاحرف چون هذا غلام **و** اجود اثبات یا است **اما** در سکان یاء ...

**بحث ثالث**

حال و در فتح تخییر است نقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن بصورت ایجاب خطاب بحضرت رسالت مآب است اما در اسلمت چهار توجیه کرده‌اند **اولها** وجهی یعنی تسلیم کردم نفس و جان خود مر خدا را و نیز تسلیم کرد آنکس که پیرو منست **ثانیها** اسلمت وجهی یعنی اخلصت و اخلصت بذاتی طاعة و اعرض از غیر واجب تعالی سوی او و نعم کردم جز غیر او قابل و مستحق طاعة و عبادة نیست و این قول فراء است چه اسلام بمعنی اذعان و اخلاص و وجه بمعنی ذات است چنانچه میگوئی اسلمت الشیء الی فلان یعنی اخلصته وله اشاره که غیره **اما** وجه بمعنی ذات تعبیر کل شیء هالک الا وجهه یعنی ذاته باشد **ثالثها** در اینجا تقدیر است چون اسلمت وجهی یعنی وجه عملی لله یعنی جمیع اعمالی که از من صادر میشوند **لیس** وجه اتیان آن بعبودیة تعالی بانقیاد برای الهیه او ست **رابعها** یعنی روی آوردم بخدای وحده بقلب و لسان و جمیع جوارح مع آنکس که پیرو تابع منست **اشکال** چرا وجهی را در اینجا تخصیص داد و حال آنکه قلبی گفتن الزم بود چه اعتقاد با و تعلق دارد و چه از جوارح ظاهره واحده است **جواب** بنابر آنکه مراد از آن ذات است اشکال از راس ساقط گردید **وجواب ابن عباس** آنست چونکه ابراهیم ع امام الانبیا بود و متبع ملل وجهی گفت چنانچه آنحضرت اسلمت لرب العالمین و وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض فرمود و قول آنحضرت بعد الزام کفار بتوجه خود و نعرض توجیه خلق بود **جواب ثالث** در تخصیص وجه چه بمعنی ذات چه بمعنی روی باشد اینست که وجه در اصل ظاهر است و اقبال و اعلی آن باشد **لیس** اگر مراد ذات باشد **لیس** ظاهر آن روی بدن باشد و توجه بظاهر کل بدن توجه مع الحقیقة باشد **واگر** مراد احد جوارح باشد **لیس تخصیص** از آنها بوجه خاصة برای آنست که اشرف و اعلی بدن و جوارح است و در آن بها و همه ظاهر و لایح است اگر وجه بخضوع آمد کل بدن و جوارح بخضوع می آیند و با قبال و توجه وجه توجه کل حاصل میشود بخلاف قلب چه بعض امور او تعلق بجوارح ندارد **لیس** وجه مستلزم ظاهر و باطن است و قلب مستلزم هر دو گاهی نمیباشد والله اعلم **سوال** از و من اتبعن مراد کیست **جواب** بعضی گفتند مراد صحابه اند **نزد** بعضی صحابه و تابعین اند **و نزد** بعضی اولوا العلم و راسخین فی العلم از امه اند **نزد** جمعی عموم مؤمنین از صدر اول الی القیمة اند **نزد** بعضی از اصحاب محققین آنانکه غیر منافقین باشند مراد اند **نزد** جمعی از اصحاب ما امامیه مراد بالخصوص معصومین مطهرین و بالتبع کل مخلصین مؤمنین از صحابه و امة الی القیامة اند این حق بچند دلیل است **اول** لفظ و من اتبعنی عموم است **لیس** مقتضی افراد نیست از هر فرد واحد که اتباع او امر و نواهی علی کل مطابق و واقع حاصل نمیشود مگر از معصوم مطهر و او در زمان پیغمبر ص غیر اهل بیت فاطمه و حسنین نبود **ثانی** و من اتبعنی اخبار است باید که خبر مطابق مخبر به علی الدوام باشد و خبر معصوم مطابق علی الدوام در همه اعمال و افعال و اقوال نمی باشد چه امتناع آن کما هو معلوم است **لیس** وجوبا معصوم و من تحت العصمة و فوق العدالت باشد **اما معصوم مطهر** باجماع و قرآن و سیر و تواریخ در زمان رسول ص علی و فاطمه و حسن و حسین اند **وبعد** ایشان نه امام معصوم از ذریه بتول و اعقاد رسول الی القیمه اند **اما** آنانکه در مابین العصمة و عدالة اند از صحابی چون سلمان منا اهل البیت و عمار و ابوذر و مقداد و جابر و امثال ایشان باشند **ثالث** حافظ ابونعیم در حلیه بسند از امام جعفر بن محمد روایة کرده که **آیه** یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین در علی ابن ابی طالب نازل گردید هو الذی امن قبل الکل و اتبعه اکثر من الکل چه علی کسی است که ایمان قبل الکل و متابعة پیغمبر ص اکثر از کل کرده **در کتاب کشف الغمه** از محدث حنبلی عبد الرزاق روایة کرده که آیه حسبک و من اتبعک در علی خاصة نازل شد و بعد آن گفته بتحقیق علی رئیس و سید مؤمنین است **همه محدثین** بچندین اسانید روایت کرده‌اند که انه اول من اسلم یعنی علی اول مسلمانانست **در صواعق و سیوطی** گفتند نقل بعضهم الاجماع علیه یعنی بعض محدثین نقل اجماع براند **همه محدثین** خصوص سیوطی **و** صاحب صواعق **و** ابن طلحه **و** غیره ابن جوزی روایة کردند که قال علی بعث رسول الله ص یوم الاثنین واسلمت یوم الثلثا یعنی حضرت رسول مبعوث بیوم دوشنبه شد و من اسلام بیوم سه شنبه آوردم **وایضا** روایة کردند که در مشاهد خلق و صحابه مکرر فرمود و صلیت مع رسول الله ص قبل الناس بضع سنین یعنی علی فرمود که من با رسول خدا قبل از همه مردم هفت سال نماز خواندم **در مطالب السؤل** و غیر او در جواب

جواب وجه تخصیص وجه بگفت



| | | | |
|---|---|---|---|
| محمد النبی اخی وصنوی | | | وحمزة سید الشهداء عمی |
| وجعفر الذی یضحی ویمسی | | | یطیر مع الملائکة ابن امی |
| وبنت محمد سکنی و عرسی | | | منوط لحمها بدمی و لحمی |
| وسبطا احمد ولدای منها | | | فایکم له سهم کسهمی |
| سبقتکم الی الاسلام طرا | | | غلاما ما بلغت اوان حلمی |
| واوجب لی ولایته علیکم | | | رسول الله یوم غدیر خم |
| فویل ثم ویل ثم ویل | | | لمن یلقی الاله غدا بظلمی |

**ترجمه** ملخص آنکه محمد نبی برادر و صنو ثانی من که از یک بیخ می باشد و حمزه سید شهدا عم من و جعفر که صبح و شام و طیران بالملائکه مینماید برادر مادری است و دختر محمد ساکن خانه من زوجه من است مخلوط شده خون و گوشت او بخون و گوشت من و دو نبیره محمد دو ولد من اند پس کدام یک شما را سهمی و حظی مثل سهم من است پیشی کردم سوی اسلام در ابتدا طفولیت طفل بودم و بحال بلوغ نرسیده بودم و واجب کرد ولایت مرا بر شما خدا و رسول او بروز غدیر خم پس جهنم او پس جهنم او جهنم او برای کسی که بلاقی خدا شود فردا قیامت بظلم من **اما ترجمه اشعار دیگر جناب امیر علیه السلام** من بمادر نبی برگزیده ام شکی در نسب من نمی باشد این تعریض در ولادت انبیا راست چه نسب ایشان مشکوک می باشد بسبب او تربیت یافته شده‌ام و دو سبط نبی اولاد من اند جد من و جد رسول الله صلی الله علیه و سلم یکی می باشد و فاطمه دختر محمد زوجه من می باشد تصدیق کردم او را و حالانکه همه مردم در ظلمت ضلالت و شرک و انکار بودند.

**جابر انصاری** روایت کرده که من این اشعار را بحضور سید انبیا شنیدم که علی خواند

| | | | |
|---|---|---|---|
| انا اخ المصطفی لاشک فی نسبی | | | به ربیت و سبطاه ولدی |
| جدی وجد رسول الله منفرد | | | و فاطم زوجتی لا قول ذی فندی |
| صدقته وجمیع الناس فی بهم | | | من الضلالة والاشراک والنکد |

جابر گفت که رسول خدا تبسم کرد و فرمود صدقت یا علی **بحث رابع** امیین در حال الصبی جمع امی و امیون در حال رفعی جمع امی و امی بمعنی من لا یعلم الکتابة ولا یعلم التلاوة والقراءة من الکتاب باشد یعنی هر که نوشتن و خواندن از روی کتاب ندانسته باشد **و** بر آن ناخوانا امی می خوانند و مبنا منسوب به او براصل ولادت و خلقت ناخوانی باقیست و تفصیل ام و ماخذ آن سابق بیان شد **بحث خامس** قل للذین اوتوا الکتاب والامیین ءاسلمتم خطاب قل بحضرت رسالت مآب است که یا محمد بگو اهل کتاب ایشان بالاتفاق یهود و نصاری اند و امیین کفار عرب اند **و در کبیر** گفته اهل کتاب همه داخل اند چه محق در دعوای کتاب باشند چون یهود و نصاری چه کاذب باشند چون مجوس **و** در امیین غیر عامه کفار داخل اند چون عبده اوثان و اصنام و کفار عرب اهل طبایع و دهریه و غیرهم **آیا** اسلام آوردید بعد وضوح حجة و ازاله علة چون اسلام دین حق و اتباع من لطف دین او شما سماوی مشترکست **اهل معانی** در اینجا میگویند که همزه اسلمتم بظاهر استفهام ولکن مراد تقریر و ان تقریر بمعنی امر چون اسلموا است چنانچه آیه فهل انتم منتهون بمعنی انتم انتهوا است **سوال** چرا کفار عرب یا کفار غیر اهل کتاب امی یاد فرمود اگر سببه نادانستن کتابت باشد پس شکی نیست درین که اگر اکثر عالم بکتابت نبود لیکن در هر قرن در هر جموع ایشان جماعتی لامحاله واقف خواندن بودند پس چگونه عموما نفی آن از ایشان نمود و اگر غیر آن باشد او چیست **جواب اول** شیخ المشایخ فرمود برای آن کفار عرب اکثر پیش از رسول بودند امی خواندند زیرا که ایشان را کتابی سماوی تا آن زمان نیامده بود و نه ادعا آن کردند پس باین جهة وصف ایشان بامیین بصورت تشبیه بد صبی لا یعلم ولا یکتب کرده شد این اوجه است **جواب ثانی** یعنی آنکه اکثر ایشان از اهل کتابت و قراءة نبودند و براصل ولادت و امهات بلا سواد بودند **واگر** بعضی نوشتن و خواندن میدانستند او کالنادر والنادر کالمعدوم میباشد کثیر را تغلیب داد بر قلیل و این قاعده عقلا و حکما است ثم الله اعلم **بحث سادس** فان اسلموا فقد اهتدوا پس اگر ایشان اورند تحقیق هدایت و رستگاری دنیا و آخرت یافتند **مرویست** که آنحضرت بر سه فرقه یاد فرمود و ایشان اسلمنا گفتند پس پیغمبر فرمود ای یهود شما گواهی میدهید که عیسی کلمه خدا و عبد او ست در جواب و معاذ الله گفتند **و** نصارا را گفت که آیا شما شهادت میدهید که عیسی عبد الله و رسول او ست **و** در جواب گفتند معاذ الله پس آیت وان تولوا الخ نازل گردید بصورت تسلی برسول خود **بحث سابع** وان تولوا فانما علیک البلاغ والله بصیر بالعباد یعنی بصورت تسلی برسول خود فرمود یا محمد اگر ایشان برگشتند از دعوی اسلام سوی م

جواب ... مسئله ... امی

خود پس تو تکلیفی غیر ابلاغ نیست و خدا بحال و مآل و اعمال بندگان بینا و داناست هر کس را بحسب حال او جزای افعال و اعمال خواهد داد پس این وارد بمورد توعید و تهدید است **اشکال** وان تولوا صحیح نمیشود مگر بر آنچه در ابتدا روی از آن آورده و بعد آن از آن بسوی آن برگشته باشد و اسلام نیاوردن یهود و نصاری و مخاطبین معلوم ست پس تولوا چگونه صحیح شود **جواب اول** بعضی گفتند که مراد برگشتن ایشان از قول و دعوی ایشان باسلمنا القول معاذ الله باشد **جواب ثانی** نزد محققین آنکه چونکه پیش روی ایشان اسلام و پیغمبر بود و او را ترک کرده پشت خود دادند پس گویا نزد ما آمده ایمان نیاوردند و برگشتند و آنرا تعبیر بان تولوا فرمود و این صحیح است ثم الله اعلم **تنبیه** در آیت دلالت است که اسلام و کفر کردن باختیار بندگان است لقوله فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا پس قول جبریه و مفوضه معتزله باطل گردید **قوله تعم**

**إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ**

دو آیه اند **ترجمه** یعنی بدرستیکه آنانکه انکار و کفر بآیات و نشانهای خدا می کنند و می کشند پیغمبران را بغیر حق و قتل آنان می کنند که ایشان امر بعدل و عدل و ترک اتباع غیر ائمه حقه و ترک قول الخیر والشر من الله مینمایند از مردم یعنی علما مومنین پس بشارت ده این هر گروه قتله را بعذاب دردناک همان گروه آنانند که باطل و تباه شد عملهای ایشان در دنیا و آخرت و نیست ایشان را کسی از یاری دهندگان در دو عالم **بدانکه** هرگاه در آیت بالا ذکر برگشتگان از دین کرد پس درین آیه اوصاف سه گانه ایشان نیز بآن ضم نمود **و در تفسیرش** پنج بحث اند **بحث اول** این آیه در جمله کفار و مشرکین یا در اهل کتاب است یا محض در اهل کتاب یهود و نصاری پس ازین آیا اهل کتاب سلف مراد اند یا معاصرین نبوی یا خطاب بمعاصرین است **ولکن** مراد اهل کتاب سلف اند و در آن خلاف است اصح آنست که ذکر حال اهل کتاب سلف بخلف معاصرین نبوی بصورت زجر و تقریع و تجریح است تا موجودین از کردار سلف بیزار و از اقدام خود بر مثل افعال ایشان مجتنب باشند **بحث ثانی** ان الذین یکفرون وصف اول ایشان ست که بتحقیق آنکه انکار و کفر بآیات خدا میکنند **آیا** مراد حجج بینه و معجزات واضحه و کتب منزله سلف اند **یا** خلف یعنی از محمد **یا** از سلف الی خلف و در آن خلاف است اصح همین وجه آخر است که هر کس هر حجه و هر آیتی و کتابی را از سلف الی محمد انکار کرده یا می کند داخل در یکفرون است **اشکال** این فقره الذین یکفرون بآیات الله مقتضی ست که ایشان کافرین بجمیع آیات خدا من الاولی الی الاخری بودند **و اگر** مراد یهود و نصاری اند نسبت با ایشان این صحیح نمیشود زیرا که ایشان مقر بصانع و علم و قدرت و تدبیر و جزا و معاد بودند **و اگر** مراد مشرکین باصنام و وثنیان اند مسلم ولکن آیه در ذکر اهل کتاب خاصه است **جواب** لا نسلم ذلک بل جائز که ایشان برگشته اند از دین خود بالرأس و منکر خدا بالاصالت شده باشند پس درین حال اشکالی باقی نماند **جواب ثانی** جائز است که از آیة الله معهود سابق و آن قرآن و محمد باشد **و** قرآن مشتمل آیات است پس انکار بقرآن واحد انکار جمیع آیات باشد باز هم اشکالی باقی نماند **و** موید ان یکفرون صیغه استقبال است چه ایمان الان بقرآن ایمان بجمیع ما سلف و خلف است ثم الله اعلم **بحث ثالث** ویقتلون النبیین بغیر حق وصف ثانی متولیان از ادیان است یعنی ایشان بعد تکفیر بآیات الله قتل پیغمبران بلا سبب ناحق میکردند **و در قرأة** یقتلون انواع اند **قرأة** مشهوره یقتلون است **و نزد** حسن یقتلون بالتشدید و قتل ایشان باشد **و** یقتلون الذین یأمرون نیز چنین **و نزد حمزه** ویقاتلون **و نزد** عبدالله مسعود وقاتلوا **و نزد** ابی یقتلون النبیین والذین یأمرون **اشکال** الظاهر یقتلون النبیین مشعر و مفهم است بآنکه ایشان قتل جمیع انبیا کردند و حالانکه ایشان کل بل نصف بل ثلث انبیا هم بقتل نیاوردند چه بر صیغه جمع النبیین الف و لام استغراقیست **جواب** لا نسلم ذلک بل الف و لام آن محمول بر معهود است نه بر استغراق **اشکال** بغیر حق مشیر است که قتل انبیاء صفیا بحق کشتن جائز است **جواب** این دلیل خطابست آن



جمهور اصولیین غیر حجه و باطلان آن مکرر در مجلدین سابق ذکر کرده ایم و چنین کلام بر مذاق اعراب وارد شده چنانچه میگویند لا یدجی خیره پس مراد از چنین کلام بوجه من الوجوه خبری نزد او نیست **و** ازین باب آیات بسیار اند چنانچه و من یدع مع الله الها آخر لا برهان له پس مراد نیست که هر کس را برهان بر اله دیگر باشد پس اله دیگر ثابت شود بل برهان اصلا و ابدا بر اله دیگر نیست **و** رفع السماوات بغیر عمد ترونها بلند کرد آسمانها را بغیر ستونیکه شما می بینید و حالانکه در ظاهر و باطن سماوات عمود مرئیه و غیر مرئیه ندارند **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید پس تا ویلش بچند وجه است **احدها** قتل انبیا کردند بخلاف حق یعنی قتل انبیا همیشه برخلاف حق میکردند چه ایشان بداة معصوم اند پس در آن تنبیه بعظم گناه و جرم ایشان اند است **ثانیها** جائز است که ایشان بزعم باطل خود قتل انبیا بطریقه عدل و حق دانسته کرده باشند و حالانکه طریقه ظلم و خلاف حق همیشه است **اشکال** لفظ یکفرون و یقتلون صیغ استقبال اند مقتضی استقبال آیندگان فعل در زمانه آینده است و حالانکه قتل ایشان در زمانی واقع شد این اخبار چگونه صحیح شود خصوص اگر مقصود در خطاب معاصرین نبوی باشند معلوم است که ایشان در آن عصر قتل نبی نکردند پس معاصرین یا عبث خطاب یا الزام بلا ملزم بودن ایشان یا ظلم لازم می آید و لا تزر وازرة وزر اخری آیه ناص بر این مرام نیز هست **جواب اول** نزد بعضی این حکایت سلف بخلف است پس بشارت بخلف از احوال بد سلف باشد چه بسبب شرف و عظم آبا یاد نام و سوء آنها شرف و اساءت و دناءت باولاد عاید می باشد **آیا** نمی بینی شرافت آل رسول پس وصول خمس بایشان بشرافت رسول است **جواب ثانی** نزد بعض اعاظم این طریقه اسلاف اخلاف بود چونکه اخلاف اسلاف و اصحاب متابعی دانستند و ماضی افعال و اعمال ایشان الی حین بودند پس صنایع اب گاهی مضاف الی الابنا میشوند خصوص عند رضائهم بفعلهم پس بموجب انما الاعمال بالنیات و المرید کالفاعل بر خلف و سلف حکم واحد جاری شد پس این بشارت عقاب با ایشان باین سبب متوجه کرد **جواب ثالث** آنکه آباء ایشان قتل انبیا و امر آن بر عدم عمل مستمرا از زمان موسی تا بعد عیسی نیز میکردند **و** در آن مجال انکار نیست چنانچه ذکر آن می آید و لکن اخلاف شان از معاصرین اراده قتل نبوی و مومنین کرده بودند مثل و خول آن هیگر و بدند لکن عصمت و صیانت و حفاظت خدا وند متعال شامل حال حضرت نبوی و مومنین شد پس قتیکه از روی رغبت و رضا در تدبیر و صدد آن بودند این اسم علی المجاز من التسلط الی خلف اطلاق بر هر دو نوع جاری و شامل شده چنانچه میگویند النار محرقة والسم قاتل یعنی ذالک من شأنها اذا وجد القابل پس نه ظلم و نه عبث لازم می آید و نه مخالف آیه و لا تزر وازرة لازم می آید **جواب رابع** اما افعال اضیه التعبیر باستقبال چون یکفرون و یقتلون برای آن کرد چونکه کفر و قتل سلف در ازمنه سلف واقع شده بود و لکن مثل آن در ازمنه آینده واقع میشد و موجود لهذا الصیغ استقبال وارد شد چه آنچه مکرر و مستمر واقع میشود متکلم را در حکایت آن چاره نیست مگر آنکه صیغ استقبال ذکر کند چون قول ابراهیم انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری چه او مکرر خوابها دیده که ذبح می کنم و گمان اینکه باز خواهم دید یا خواهم کرد لهذا بلفظ اری و اذبح گفت و رایت و ذبحت نگفت چه نزد صرفیان در فعل مستقبال دو زمان اند ابتدا و حال و آخر استقبال **و** غرض درینجا شمول هر دو قتل سلف و خلف را ابتدا و آینده بود ثم الله اعلم **بحث رابع** ویقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس وصف ثالث است که قتل امران بعدل کردند از مردمان غیر انبیا یعنی کفار بنی اسرائیل قتل انبیا برای دعوة بتوحید و قتل غیر انبیا از مردمان امر کنندگان بمعروف و عدل و نهی کنندگان از منکر و ظلم میکردند **آیا** بالقسط مراد امیست که مردم را امر را اعتقاد بعادل بودن تعالی میکردند که همه افعال و اعمال او بعدل و حکمت و مصالح اند نه بجبر و ظلم و بعدم خیر و شر من الله **یا** مراد به بالقسط آماده کردن ایشان بر عدالت و میانه روی و نیکوئی و منع از ارتکاب منکرات و قبایح **یا** مراد هر دو صورت معا و اعم است در آیه سه قول است **اول** مختار جمعی از عدلیه **ثانی** مختار جبریه و بعضی از عدلیه است **ثالث** محکی از جمعی از محققین عدلیه است و تعمیم اولی و امکانست **تنبیه** بعض عدلیه معتزله و امامیه میفرمایند که درینجا ثابت کردید که در اهل کتاب ادیان و امم سلف هم فرقه جبریه چون جبریه این امت بودند و آمران عدلیه را بجهت امر بعدل و اعتقاد کردند بعدل تعالی جبریه می کشتند پس جبریه این امت چون جبریه و قدریه یهود و نصاری هم مان سابق شان باشند اعاذنا الله من سوء الاعتقاد ثم من جعل ذلک احسن الاعتقاد والذین اتبعهم **بحث خامس** در آمران بعدل بعد اتفاق بر آنکه ایشان غیر انبیا

بودند خلاف کردند **نزد مقاتل** ایشان یعنی سران ملوک از سبط ملوک بودند چه کار سلوک شان با امر انبیا از منه خود نظم ملک عالم و آدم بود میکردند
اگر ستا مر نمیشدند با ایشان قتال کرده راه میساختند عصاة را و منکران بنی اسرائیل جمعی از امر آن بعدل از قوم ملوک برای امر بعدل و ترک منکر بقتل
آوردند **در معالم** ابن جریج **و در الجنان** از ابن معقد بن ابی سکن نقل کردند که این امر آن بعدل تبعه انبیا و معتقدین کمال ایشان بجای انبیا
امة را امر و نهی میکردند چه وحی بلا کتاب بر انبیا نازل میشد پس انبیا را بوقت بلاغ وحی با ایشان میکشتند و بعد شهادت ایشان تبعه و معتقدین ایشان
امر بقسط و اعتدال و نهی از بغی و طغیان و منکر میکردند پس ایشان هم را میکشتند **و در درمنثور** ابن منذر از سعید بن جبیر مرویست که در ایام
قحط سالی پادشاهی از بنی اسرائیل گفت که خدایا باران ببخش و الا تو را ایذا میکنم مقربان پادشاه گفتند چگونه خدا را در آسمان ایذا میرسانی ملک گفت
که اولیا او را در زمین میکشم این ایذا اوست پس باران فرستاد و قول چنین حماقت از جهلای بنی اسرائیل بعید نیست تا ارسال باران بعد این القول **حاصله**
**و عامه** روایت کردند که ابو عبیده و جراح حضرت رسول را پرسید که کدام آدم در اشد عذاب بقیامت باشد قال علیه السلام رجل قتل نبیا او امر بمعروف
و نهی عن منکر ثم قرء هذه الایة الخ یعنی در جواب سید انبیا فرمود آن کس در اشد عذاب باشد که پیغمبری را کشته باشد یا مردی را
که امر و نهی کرده و برای آن او را بکشد پس این آیه شاهد این مرام آورده **و** بعد این پیغمبر فرمود که بنی اسرائیل چهل و سی نبی را در اول ساعت از روز قتل
کشتند **پس** از ایشان یکصد و دوازده آدم از زهاد و عباد بنی اسرائیل تا کلمان انبیا را امر بمعروف و عدل و نهی از ظلم و منکر کردند پس همین امر آن را
بجا در آخر ساعت همان روز کشتند **در الجنان** از ابن مسعود مرویست که قال النبی بئس القوم قوم یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس بئس
القوم قوم لا یامرون بالمعروف و لا ینهون عن المنکر بئس القوم قوم یمشی بینهم بالتقیة یعنی سید انبیا فرمود بد قومی قومیست که قتل کنند و بر خانه امر بعدل
و معروف را از مردم **و** بد قومی قومیست که امر معروف و نهی منکر نمیکنند **و** بد قومی قومیست که مشی کنند مومنین در ایشان بتقیه **خاصه و عامه** روایت
کردند که مردی برخواست از حضرت رسول از افضل جهاد سوال نمود که کدام است فقال صلعم افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر پس پیغمبر خدا فرمود افضل
جهاد کلمهٔ حق گفتن نزد پادشاه و رئیس جابر و جائر و قاهر باشد **در خصال و نور الثقلین** مرویست قال النبی لم یعمل ابن آدم عملا اعظم
عند الله تبارک و تعالی من رجل قتل نبیا او اماما او هدم الکعبة التی جعلها الله تعالی قبلة لعباده او افرغ مائه فی امرأة حراما مخصر فرمان حضرت سید البشر
آنکه بزرگترین گناهکار نزد الله کسی است که قتل پیغمبری و امامی یا انهدام کعبه که قبله بندگان خداست کرده یا منی خود را در فرج و رحم زنی بصورت حرام
بریزد **و فیهما** مرویست اخر آنچه حضرت امیر اصحاب خود را تعلیم داد احذروا السفلة فان السفلة من لا یخاف الله فیهم قتلة الانبیاء و هم اعداؤنا یعنی ای صحابه
ای امت بترسید از مردمان دنی ذات و رذیل صفات و سفله مزاج و سفیه خصلت چه سفله و رذیل کسی است که ترس و خوف خدا و لحاظ او ندارد و این اراذل و ادانی
قاتلان انبیا و همان دشمنان ما اند **در کافی** حضرت صادق آل محمد از رسول خدا حدیث قدسی نقل نموده ان الله عز و جل یقول ویل للذین یختلون الدنیا بالدین
یختارون الدنیا بالدین و ویل للذین یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس و ویل للذین یسیر المومن فیهم بالتقیة الی یغترون ام علی یجترون الخ
یعنی خدا میفرماید وای است مر آنان را که اختلال و اختیار دنیا بدین کردند با آنکه مصروف دنیا شب و روز بودند و خیال و اعتنا بدین و با مومن آن نمودند **و**
وای است مر آنان را که قتل از مردمان آمر بالقسط و العدل میکنند **و** وای است مر آنان را که مومن آمر در ایشان بصورت تقیه گذران کنند آیا بمن افترا میکنند
که امر و نهی نیست آیا بر علم و کرم من جرأت میکنند در ارتکاب معاصی و تمکین نمیدهند آمرین را در ادای امر و نهی تا آخر حدیث **در کنز العرفان**
مرویست قال صلعم لتامرن بالمعروف و لتنهون عن المنکر او لیسلطن الله علیکم شرارکم ثم تدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم یعنی پیغمبر فرمود هر آینه امر بمعروف و نهی از
منکر کنید و الا مستولی بر شما اشرار شما و بدترین خلق میشوند و ترک می کنند خیار و برگزیدگان خود را پس مستجاب نمیشوند یا دعوت خیار شما مجاب نمیشود
**در کنز العرفان** از حضرت امیر علیه السلام مرویست هما خلقان من اخلاق الله و کفی بذلک فضیلة لمن اتصف بهما یعنی امر و نهی دو خلق از اخلاق
خدا اند و کافیست همین در فضل و عظم آنها مر کسی را که متصف بآن دو باشد **تنبیه** آیا امر معروف و نهی منکر مطلقا واجبست **یا نه جمهور امة**





باول رفته که بانبیا مطلقا واجبست اگرچه خوف قتل و ضرر داشته باشند یا نه چه اگر نهی بر زبانی تقیه کنند تعطیل ابلاغ و هدایه و تسلط و تسلیط ضلالة و کفر
لازم می آید **و** همین قول **شرف السید ابا علم الهدی** است **اما در غیر انبیا** آیا مطلقا جایز است **یا** واجب **یا** غیر واجب
**بل** بغیر حصول شرایط غیر جایز باشد در علماء امة خلاف است **اول** مختار علی ابن عیسی رمانی **ثانی** قول حسن بصری چه ایشان هر دو باین **آیه** استدلال
بجواز و بوجوب امر و نهی مطلقا کردند چه انبیا باشند چه ائمه چه علماء امة **و حسن** گفته که امر و نهی عند الخوف در رتبه و منزلة تالی نبوة است **لهذا**
پیغمبر فرمود که افضل جهاد قول کلمهٔ حق نزد سلطان جابر قاهر است **ثالث** مختار اکثر است که امر و نهی غیر انبیا مشروط بشرایط است **اول** آمر و ناهی عالم
بمعروف و منکر باشد و الا شاید بالعکس امر و نهی کند **ثانی** امر و نهی متعلق بما یتوقع فی الاستقبال است چه امر و نهی از ماضی عبث باشد **ثالث** مظنون
**یا** معلوم آمر و ناهی تاثیر امر و نهی خود بوده باشد چه اگر معلوم **یا** اغلب مظنون او عدم تاثیر باشد وجوب ساقط است **رابع** آمر و ناهی مامون و بی خوف
از وصول ضرر بر نفس و مال و آل و عیال خود **یا** بر احدی از مومنین بالفعل **یا** بالقوة باشد و الا وجوب مرتفع است **پس در مجمع الجامع و منار البیان**
متعرض رمانی و حسن باین شرایط شدند فاذا فقد الشرط فقد المشروط **بلی** اخبار که مطلق بر عمومیت وارد اند محمول بر مظنون سلامتی و عدم حصول مفسده
خواهند شد **اما** مقتول گردیدن امر آن سلف محمول بر همین شده که مظنون شان تجویز تاثیر و عدم مفسده بود **یا** آنکه در ادیان سلف شرایط مزبوره مشروط
نبودند و در دین خاتم النبوة افعال سلف حجة نمیتوان شد **و بعضی** حمل کردند بر افضلیت عند الخوف ثم الله اعلم **سوال** امر و نهی **آیا** واجب اند **یا** نه
**پس** از آن عقلی است **یا** سمعی **پس** از آن **آیا** علی الاعیان واجبست **یا** علی الکفایة **و** دلیل بر این همه چیست **جواب** وجوب این هر دو متفق علیه علمای
اسلام و مجمع علیه امت است **اما** در عقلی و سمعی خلاف کردند **اول** یعنی عقلی مختار احد فریقین **و** همین قول شیخ الطایفة الناجیة الشیخ ابو جعفر الطوسی
است زیرا که این هر دو از الطاف نعم مقرب بندگان الی الطاعة و مبعد ایشان از معصیة اند **و** لطف در اصل واجب است **و** در این بالجمله اشکال است چه
بنا بر این لازم می آید وقوع هر معروف و ارتفاع هر منکر **یا** اخلال تعالی بواجب حقیر در این اشکال نظر دارم چه منسوب الیه گاهی مختلف نمیشود و گاهی میشود
**ثانی** قول ثانی فریقین است که سمعی است **و** همین قول شرف السیادة و السعادة علم الهدی است **اما** در عینی و کفائی نیز خلاف کردند **اول** نزد
احد الطائفتین عینی **و** همین قول شیخ الطائفة **و** محقق است **ثانی** قول ثانی طائفتین **و** همین مختار شرف السیادة علم الهدی است **نزد** قائلین بالاول
دلیل عموم آیه کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر **و نزد** قائلین بثانی که کفائی است **آیه** و لتکن منکم
امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر خاص بقومی باشد **پس** کفائیست **و** در این بحثی عظیم و شریف تتبع مطالب عالیه است
ان شاء الله در بعض مواضع خود ضروریه آن ذکر خواهیم نمود **پس آیا** امر و نهی شامل اصول دین است **یا** بفروع در آن نیز دو قول دارند **ثانی** اصح است
زیرا که امر و نهی بعد ثبوت اصول از باب شریعة است **نزد** بعضی تعلق باصول و فروع دارد **اما** باصول برای آنکه در اصل امر و نهی از الطاف مقربه اند
**لهذا** متکلمین این باب را شامل در امور دین کردند و بحث از آن مینمایند **اما** بفروع برای آنکه تعلق بآن احکام و حلال و حرام و واجب و مستحب و مکروه است
**لهذا** فقها در فقه کتاب الامر و النهی درج کردند ثم الله اعلم **بحث سادس** فبشرهم بعذاب الیم خبر ان الذین یکفرون است و فا در آن
برای آن آورد که شبیه بجزا چون من یکفر فبشرهم بعذاب الیم است **بدانکه** در این **آیه** کبائر ثلثه را تعداد کرد **ا** یکفرون **ب** یقتلون
النبیین **ج** یقتلون الذین یامرون **پس** توعید ایشان هم بسه گونه واقع شد **پس** گویا چنان بیان کرد که آنان که کفر کردند بشارت دهید ایشان را بعذاب
دردناک لاینقطع **و** معنی **و** استعمال بشارة **و** فرق بین الانذار **و** تبشیر در ذیل **آیه** و بشر الذین امنوا و در غیر آن مکرر ذکر شد **اشکال** فبشرهم
توعید عینی است چگونه بر حکیم عادل جایز باشد که بعد انفصال هزار سال زیاد بذریه و احفاد قتله انبیا زبان برساند **جواب** این در ذیل اشکال ثالث به تفصیل ذکر
کرده شد که سلف ایشان کفر و قتل کردند و خلف ایشان در زمان محمد صلعم حول قتل او و قتل آمران این امة گردیده بودند و لکن حفظ خدا شامل آنحضرت شد محفوظ
ماندند **لهذا** توعید بهر دو سلف و خلف شامل و عاید است **و بعضی** میگویند که این اخبار بخلف از تعذیب سلف است این ضعیف است **بحث سابع**

شرایط امر و نهی

آیا امر و نهی عقلی است یا سمعی

آیا امر و نهی واجب علی الاعیان یا علی الکفایه

آیا امر و نهی در اصول یا فروع

جواب اشکال که چگونه بعد هزار سال بر احفاد قتله انبیا توعید کرد

معنی امر و نهی عند الخوف

اولئك الذين حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة وما لهم من ناصرین این **و** توعید بقاتلان انبیا و بقاتلان آمران است **و** مفسرین در اینجا دو فرقه شده اند بدو وجه تفسیر کردند **احدهما** مجوزان حبط و آن گروه جبریه است **و** بعضی از معتزله است که نزد ایشان کفار و قاتلان انانی اند که باطل و ساقط گردید همه اعمال حسنه ایشان در دنیا و آخرة یعنی در دنیا خون و ال و مال ایشان محفوظ نیست **بل** محلل گردید با قدام شان بر چنین اعاظم آثام و در آخرة مستحق ثواب آن اعمال حسنه نمیباشند و همه منافع ثواب شان بالراس والاصالة زایل گردید گویا اصلاً کرده بودند **ثانیهما** غیر مجوزان حبط عدلیه امامیه و اکثر معتزله اند **چه** نزد ایشان احباط ظلم قبیح بر تعم اصلاً بعقل و نقل جایز نیست در دو مجلد سابق مکرر ادله آن ذکر شد **لیس** نزد ایشان آن جماعة کفار و قتله آنانی اند که همه حسنات ایشان از ابتدا عمل الی الانتها و اخر العمر بصورة خلاف واقع بعمل آورده بودند در اینوقت اظهار و جاری کرده شد بر ایشان حکم عدم حصول ثواب در دنیا و آخرة **اما** در دنیا بعدم حفظ جان و مال و ال و در آخرة ادخال شان در عذاب ابد باشند و نمیباشد اصلاً و ابدا امر ایشان نزایاری دهنده در تخفیف و خلاصی از آن **در الجنان** فرموده اصل کلمه حبط آن بود که شتر گیاهی بخورد و بآن شکمش بیاماسد **لیس** بسبب آن هلاک شود و از روی مجاز آن را در هلاک و بطلان عمل استعمال کردند **اما** در دنیا بطلان عمل اظهار ریا و کفر و نفاق ایشان باشد تا ممدوح نمانند **اما** در آخرة اصلاً ثواب و نفع بر آن مرتب نگردد و نه هر چه از ابتدا بر وجه مخالف و غیر مطابق بجا آورده بودند و آن فی الاصالة **نزد** جمعی از عدلیه نفاق باشد **و نزد** جمعی دیگر این کنایة بموافاة باشد و آن عبارة است که عاقبت اگر با ایمان فنت ثواب عمل خود می یابد چه حصول ثواب عمل مشروط و معلق بر ایفا با ایمان است والا فلا **تنبیه** در آیه دلیل است که امر و نهی از لوازم نبوة است و تالی نبوة حفظ خلق و دین آمران و ناهیان اند **لیس** مدارج ایشان بعد نبوة اعلی مراتب است ثم الله تعالی اعلم **قوله تعالی**

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِیْنَ اُوْتُوْا نَصِیْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ یُدْعَوْنَ اِلٰى كِتٰبِ اللّٰهِ لِیَحْكُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلّٰى فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ ۝ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّاۤ اَیَّامًا مَّعْدُوْدٰتٍ وَّغَرَّهُمْ فِیْ دِیْنِهِمْ مَّا كَانُوْا یَفْتَرُوْنَ ۝ آیتان **ترجمه**

یعنی یا محمد ص **آیا** نمی بینی یعنی ببین بسوی آنانکه داده شد ایشان را بهره قلیلی از علم توریة که خوانده و طلبیده میشوند بسوی کتاب توریة تا حکم کند در میان ایشان همان ذی نصیب **یا** نبی آخر الزمان ص و آن حکم رجم زانی است بحسب توریة **لیس** روی میگرداند فرقه علما ایشان از حکم ما انزل الله فی التوریة و همان گروه اعراض کنندگان از حق ثابت واضح اند این اعراض ایشان از ما انزل الله فی التوریة برای آنست بدرستیکه گفته اند ایشان که مس نمیکند ما را آتش جهنم مگر روزی چند از هفت تا چهل روز با یام گاو ساله پرستی و این قول و گمان مخترع فریب داد و مغرور ساخت ایشان را در دین و کیش خود چه چیزها افترا می بستند **یا** فریب و غرور ایشان در دین خود بچیزیست که افترا آن میبافتند و عقوبة الهی را منقطع میشمارند و سهل میدانند **بدانکه** در اینجا اظهار عناد بدین و اعراض از ما انزل الله فی التوریة نمود تا مردم واقف باشند که اهل کتاب عمل بکتاب خود هم نمیکنند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** نصیب فعیل از نصب ینصب بمعنی حظ و آن سهم و بهره از شی باشد **در مجمع** فرمود که نصیب از شی باشد و آن قسم مجهول برای من اصیف الیه باشد **و برای** آن حظ را نصیب نامیدند **چه** او قسم مجهول لمن اصیف الیه باشد **نزد** بعضی برای آنکه او مقدار و اندازه محدود برای شخص است **نزد** بعضی از اینجا نصاب اندازه معین و مقرر در زکوة باشد **در قاموس** است واهل النصب المتدینون ببغضة علی



لانهم نصبوا الله ای عادوه ناصبی و اهل نصب متدینین در دین خود ببغض علی ع میباشند چه ایشان عداوة علی را مقرر کردند **اما** دعا استدعاء فعل از غیر می باشد **لیس** گاهی بصیغه امر **و** گاهی بخبر **و** گاهی بدلالة **اما** حکم و خبر قولی **یا** چیزیست که فصل دهد حق را از باطل ماخوذ من الحکمة بمعنی منع باشد **بحث ثانی** الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتب معانی و اشکالات الم تر مکرر در دو مجلد سابق ذکر شد حاجة اعادة نیست ملخص آنکه این استفهام بصورة تعجیب بر رسول است از سوء صنیعه اهل کتاب خصوص از یهود **یا** محمد **آیا** نمی بینی یعنی **آیا** منتهی نشد علم تو بسوی آنانکه داده شد ایشان را قدر و سهمی از علم کتاب توراة **لیس** در اوتوا نصیبا من الکتاب بالجمله مفسرین اتفاق دارند که مراد اهل کتاب اند **اما** آیا هر دو فرق از یهود و نصاری اند **یا** فقط یهود اند **و آیا** علماء ایشان مراد خاصة اند **یا** عوام ایشان **یا** کل مراد اند **یا** بعض در مفسرین خلاف است **اصح** آنست که بعض معاصرین از علما یهود مراد اند و در نزولش می آید **چه** عوام علم کتاب نداشتند **بحث ثالث** یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم **مسعودی** گفته که این جمله استیناف مبین برای محل تعجیب است مبنی بر سوال مقدر ناشی از صدر کلام است کانه قیل ماذا یصنعون فقیل یدعون الی الکتاب الله **و** فاعل لیحکم واحد مضمر بنا بر اکثر حضرت نبوی ص **و** بنا بر احتمالی راجع بسو فردی از الذین اوتوا نصیبا من الکتب است **بحث رابع** یعنی آنانکه نصیب علم توریة داشتند خواسته شدند بسوی حکم کتاب الله تا حکم کند رسول خدا ص **یا** آنکس که علم کتاب دارد **یا** کتاب الله حکم کند در میان ایشان **اما** این کتاب الله فرقان حمید است **یا** توراة **یا** جنس کتب منزله در آن سه قول است **اولها** قول حسن و قتاده و محکی در الجنان نیز از سدی است **اگر گفته** شود چگونه بسوی کتابی ایشان را طلبیدند که ایمان و اعتقاد بآن و مبنی او نداشتند این عبث باشد **جواب گفته** میتوانند که بعد اقامت حجج قاطعه و ادله داله بر آنکه قرآن منزل من الله هست **ثانیها** قول اکثر مفسرین است که مراد در هر دو جا از کتاب توریة است **و** بعضی احتمال داده اند در هر دو جا مراد توراة و انجیل معا است **ثالثها** از محتملات زمخشری است ثانی اصح و انسب بمقام مطابق عقل و ما قبل و نقل است چنانچه در نزول این **آیه** می آید **سوال** در چه مطلب این دعوة و محاکمه الی کتاب الله بود **جواب** در آن خلاف است در نزولش می آید و با جمال در اینجا میگوئیم که **نزد ابن عباس** دعوة علما یهود **و بروایتی** یهود و نصاری را بود الی التوریة والانجیل تا حجة کرده شود بآن ایشان را بر نبوة محمد ص چه ایشان علم بنعت و صفة و نبوة محمد ص از روی کتب خود داشتند و ایشان انکار از آنحضرت کردند تا ملزم کردند **و** همین قول جماعتی منهم ابومسلم است **و** همین احد روایات نزول این **آیه** است **و نزد** جمعی منهم ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم است که تا حکم کند دین ابراهیم ع اسلام است و آنحضرت سلم **و همین** ثانی روایات از ابن عباس در نزول است که انه صلعم دخل مدرسة الیهود وفیها جماعة منهم نعیم بن عمرو والحارث بن زید فدعاهم الی الاسلام فقالوا من انت قال ص انا محمد فقالوا وعلی ای دین انت قال علی ملة ابراهیم فقالوا ان کان یهودیا فقال ص هلموا الی التوریة فابوا عن ذلک فانزل الله هذه الآیة یعنی پیغمبر داخل شد بمدرسه یهود در آن جماعة علما اعلم عصر خود نعیم بن عمرو و حارث ابن زید بودند پیغمبر ایشان را دعوة باسلام کرد یهود گفتند که تو کیستی و چه دین داری آنحضرت فرمود من محمد و منم ملة ابراهیم است یهود گفتند که ابراهیم یهودی بود آنحضرت فرمود بیائید نعم الحاکم بآن توراة است ابا و انکار از محاکمه توریة کردند **نزد جمعی** منهم کلبی و ابو صالح است **و** همین ثالث روایات ابن عباس است که تا حکم در رجم زنا کند چه در عصر آنحضرت زنی و مردی از شرفا خاندان یهود زنا کرده بودند **لیس** بشرافة ایشان و طمع خود در رجم شان دیده و دانسته بود **لیس** مرافعه بسوی آنحضرت کردند شاید او امر رجم را از ایشان بردارد آنحضرت امر رجم ایشان بحسب کتاب ایشان فرمود ایشان انکار آنحضرت کردند **لیس** آنحضرت فرمود میان ما و شما حکم توراة است اعلم علما خود را بطلبانید **لیس** عبد الله ابن صوریا در خیبر را از فدک طلبید آنحضرت امر کرد که توراة را بخوان ابن صوریا دست بر **آیه** رجم نهاده ترک کرده **لیس** پیش آن خواند **لیس** عبد الله سلام گفت بر **آیه** رجم دست نهاده و او را نخواند بی دست بردار **لیس** عبد الله سلام آن را بحضور ایشان از توراة خواند بانکه المحصن والمحصنة اذا زنیا وقام علیهما البینة فرجما یعنی مرد محصن و زن محصنه وقتیکه زنا کنند و بر آن بینه قائم شود **لیس** ایشان را رجم کنید **لیس** یهود بغضب آمدند و منصرف شدند **لیس** این **آیه** نازل گردید **و در روایة مجمع والجنان و معالم** در آیة توریة

جواب اشکال که یهود را
حکم بسوی کتابی
خواستند که اعتقاد
بان نداشتند

اینقدر زیاده است وان کانت المرءة حبلی تربص حتی تضع مافی بطنها **نزد جمعی** چون حسن وضحاک وقتاده ومحکی از سدی که مراد از اوتوا نصیبا اهل کتاب واز کتاب الله قران ومحاکمه در نبوة محمد است **چه** یهود ونصاری از نبوة آنحضرة منکر بودند **پس** ایشانرا دعوة الی القران شد تا قران حکم فیما بینهم وبینه باشد **پس** قران حکم کرد که یهود ونصاری بر غیر هدی اند نعمان بن اوفی مع دیگر از یهود ونصاری اعراض کردند این **آیه** نازل کرد **در معالم التنزیل** این را نیز از ربع روایات ابن عباس شمرده **بحث خامس** ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون یعنی **پس** برگردید فرقه از اهل کتاب از رجوع الی کتاب الله واز حکم آن بعد از علم ایشان که رجوع الی ما انزل الله واجب است وحال آنکه ایشان اعراض کننده بودند یعنی برگشتن ایشان از دعوة الی کتاب الله **یا** از خود کتاب الله بحالت اعراض مع علم ایشان که آن امر حق بود **چه** عادة ایشان اعراض از حق همیشه است **نزد بعضی** مراد از تولی فریق منهم فرقه علما **وان** وهم معرضون فرقه ثانیه عوام است چه تولی خواص عوام ایشان هم اعراض از استماع حق وحجج دادکردند واول انسب است **چه** وهم حال از فریق واقع شده **یا** جمله اعتراضیه است که دیدن ایشان اعراض است **بحث سادس** غر یغر غرا وغرورا وغرة بکسر اول فهو غریر ومغرور بمعنی فریب دادن **و** غرور دنیا وشیطان است زیرا که آدمی بآن فریب میخورد **و** از همین جا حدیث امیر المؤمنین است غری غیری غری اهل الشام کما ذکره اهل السیر وابن ابی الحدید وغیره **و** بالضم اباطیل واکاذیب باشد **در الجنان** **و** **مجمع** فرمودند که غرور اطماع باشد در آنچه صحیح نباشد بطمع آن **و** افترا دروغ بستن وبافتن باشد از فری فلان کذبا یفریه فریة **و** فری بمعنی شق وقطع باشد **و** فریت الارض بمعنی سرتها وقطعتها باشد **و** فریت المذبوح اوداجها باشد یعنی از مذبوح رگهای چارگانه او را دریدم وبریدم **در الجنان** فرمودند که در اصل باب آن قطع باشد وبر آن کذب موضوع را بافترا نامیدند **چه** مفتری قطع وصول منافع ومحاسن ومحامد مفتری علیه از انظار وقلوب خلایق بذکر این کذب میکند **اما** فرق میان کذب وافترا اینست که قول غیر مطابق واقع اگر اسناد بغیر نکرد کذب باشد واگر قابل اسناد الی غیره کرد افترا میباشد **بحث سابع** ذلک مبتدا وبانهم الخ خبرش **یا** ذلک خبر مبتدا محذوف چون شانهم ذلک بانهم **بحث ثامن** ایاما معدودات صفة ایاما واقع شده ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات یعنی این تولی واعراض شان از کتاب الله بجهت آنست که گفته بودند که مس نمیکند ما را نار جهنم مگر روزی چند که شمرده شده اند **نزد** اکثر منهم ربیع وقتاده ایام معدوده ایام عبادة گاو وساله چهل روز میباشند **نزد** حسن هفت روز **نزد** جبائی ایام منقطعه وزمان قلیل میباشند **نزد جبائی** این دلیل است بر آنکه فساق را خروج از نار ابدا جائز نیست چه فساق وعصاة سلف وخلف در یک سلک اند **جواب** لا نسلم که این یهود ونصاری فساق باشند **بل** ایشان بکفار مرتد گردیدند بانکار از رجوع الی کتاب الله وبانکار نبوة محمد صلعم وهر که کافر ومرتد باشد محبوط الاعمال مخلد فی النار وجوبا میباشد وآنکس که مومن فاسق است بسبب ایمان انقطاع عذابش لازم است **بحث تاسع** وغرهم فی دینهم ما کانوا یفترون وفریب داد ایشانرا در دین خود ایشان آنچه دروغ می بافتند ودر این افترا اختلاف کردند که چه بود **نزد** قتاده افترا شان نحن ابناء الله واحباؤه باشد یعنی فرزندان خدا ودوستان وی میباشیم **لهذا** در جهنم نمیسوزیم **نزد** مجاهد افترا شان همین لن تمسنا النار الا ایاما معدودات وآن ایام عبادة العجل باشد غیر آن **نزد** دیگران ان اباءنا الانبیاء یشفعون لنا باشد یعنی پدران ما انبیاء خدا اند شفاعت خواهند کرد **نزد** بعضی قول شان آنکه انه تعالی وعد یعقوب ان لا یعذب اولاده الا تحلة القسم یعنی خدا وعده بیعقوب داده که عذاب نمیکند اولاد او را مگر برای حل قسم **لهذا** ایشان وارد نار شده دفعة بر آورده میشوند **نزد بعضی** همین قول شان نحن علی الحق وانت علی الباطل باشد **تنبیه** نزد بعضی در این **آیه** اشاره که توهین وتقلیل شمردن عذاب الله موجب زیادتی عذاب باشد اعاذنا الله والمومنین من العذاب القلیل والکثیر جمیعا

**قوله تعالی فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه ووفیت کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون**

معنی غرور وافترا

تعیین ایام معدوده ایام گوساله پرستی



**ترجمه** یعنی پس چگونه باشد حال ایشان وقتیکه جمع کنیم همه ایشانرا برای جزا وحساب روزیکه شکی نیست در وقوع وحصول آن وادا ووفا کرده میشود بصورة تمام وکمال بهر نفسی را جزا جمیع آنچه کسب کرده باشد وحال آنکه ایشان را ظلم کرده نمیشود در ادا جزا بزیادة **یا** کمی آن **ودر تفسیر** چند بحث اند **بحث اول** کیف در اصل از اسماء مبهمات غیر متمکن مبنی الآخر بر فتحه بسبب التقا ساکنین یاء وفاء باشد **واما** فتحه سوای کسره برای یاء دادند تا تقیل نشود **یا** مشتق است **یا** جامد دران دو قول است **اول** نزدی در احادیث وخطب معصومین علیهم السلام است چون وهو الذی کیف الکیف حتی صار کیفا فعرف الکیف بما کیف لنا من الکیف **ودر قول متکلمین** کیف از امور عامه از اعراض است **در قاموس** گفته این قیاسی است وسماعی دران نیست **پس کیف** موضوع برای سوال از احوال است **جوهری** وغیر او گفتند برای استفهام از احوال است چون کیف زید اراده از آن دریافت صحة وسقم وعسر ویسر اوست **نزد سیبویه** کیف ظرف است **نزد اخفش** این جائز نیست **نزد ابن مالک** نه زمان است ونه مکان **بلی** اگر برای تفحص حال ذکر کنی در آنوقت ظرف مجازی باشد نه حقیقی **و** هرگاه کیف برای استفهام موضوع گردید **پس گاهی** حقیقی استفهام باشد چون کیف زید **وگاهی** غیر حقیقی باشد چون کیف تکفرون بالله در اینوقت بمورد تعجب وارد بصورة نفی است **وگاه** خبر واقع میشود قبل آنچه مستغنی از آن نباشد چون کیف انت وکیف کنت **وگاه** حال باشد قبل آنچه مستغنی از آن باشد چون کیف جاء زید **وگاه** مفعول مطلق چون کیف فعل ربک فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید **وگاه** شرط واقع میشود مقتضی فعلین که هر دو متحد اللفظ والمعنی باشند **لکن** غیر مجزوم چون کیف تصنع اصنع نه کیف تجلس اذهب **و** عطف واقع نمیشود چنانچه مزعوم بعضی میباشد چنانچه در این شعر

اذا قل مال المرء لانت قناته … وهان علی الادنی فکیف الاباعد

**وگاه** بآن متمم فعلی کرده میشود **نیز** مجازاة بآن صحیح میشود چون کیف ماتفعل افعل **تنبیه** در مجمع والجنان وکبیر فرمودند ملخص همه آنکه کیف موضوع برای سوال حال ومعنی آن در اینجا تنبیه بصیغة سوال بر حال من یساق الی النار ودر آن بلاغة واختصار شدید است چه تقدیر شرح این آن ای حال یکون حال من اغترار بالدعاوی الباطلة حتی اداه ذلک الی الخلود فی النار **یا** محل اعراب او رفع است زیرا که خبر مبتدا محذوف باشد **اما** **الیوم** نزد فرا لام بمعنی فی یوم باشد برای آنکه حروف صفات بعضی قائم بمقام بعض میشود این ضعیف است **و** اکثر واصح آنست که این لام بر معنی خود است **لهذا** در اینجا مضاف محذوف چون لجزاء یوم لا ریب فیه است **حتی** نقل کردند که اگر لام را بمعنی جزائی خود نمیبود **البته** دلالت بر جزاء وادا آن نمیکرد چون جئته لیوم الجمعة یعنی لما یکون فی یوم الجمعة من الصلوة **بحث ثانی** فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه واین رد مزعوم اهل کتاب بصورة شده تهویل وتوعید است که **پس** حال الجماعة چگونه باشد وقتیکه همه ایشان را جمع کردیم برای جزاء وحساب روزیکه در قیام وحصول آن شکی نیست **بحث ثالث** ووفیت کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون سابق مکرر ذکر شده که وفا ضدش غدر وبمعنی تمام وکمال ووفور باشد **یا** **آیه** خاص است **یا** عام ظاهر اکثر عام است اگرچه سبب نزولش خاص اهل کتاب باشند **اما** در تفسیر آن **پس** مفسرین دو قول دارند **احدهما** آنکه بوفور وکثیر داده میشود هر آدمی را جزاء جمیع آنچه کسب وعمل کرده از ثواب وعقاب **اشکال** اگر بمعنی ایفاء ووفور وکثیر باشد این بر قول عدلیه در تعذیب صحیح نمیشود **چه** زیادتی تعذیب از حق ظلم باشد **جواب** نزد عدلیه این توجیه بوفور ضعیف است **و** بفرض تسلیم **پس** توفیر جزاء بتوفیر اعمال شان باشد یعنی بتعدد وتکثیر آنها تکثیر جزاء است ثم الله اعلم **ثانیهما** عطا کرده وداده میشود تمام وکمال هر عاملی را بحسب عمل خود حق جمیع آنچه حقش باشد از ثواب وعذاب وحال آنکه همه ایشان را نقصان وکم کرده نمیشود از ثواب وزیاده از حق نیز کرده نمیشود از عذاب **چه** عدل وانصاف مقتضی اعتدال وعدل وانصاف است **در الجنان وسعودی** از ابن عباس مروی است ان اول رایة ترفع یوم القیمة من رایات الکفر رایة الیهود فیفضحهم الله عز وجل علی رؤس الاشهاد ثم یامر بهم الی النار یعنی اول علمیکه برداشته شود بروز قیامة از رایات کفر رایة یهود باشد **پس** خدا مفتضح ورسوا میسازد ایشانرا بر سر شهاد وجمعیت جمیع یوم القیامه **پس**

بیان معانی لفظ کیف باللغة واصطلاح واشتقاق

جواب اشکال استعداد زیادتر از حق

در اعیان خلایق اول امر میفرماید که یهود را بجهنم ببرید بر سوای تام **تنبیه** در **آیه** دلیل بر چند چیز است | دلیل بر حشر و نشر جسمانی **ب**
بر ایصال جزا بنیک و بد باهل استحقاق و اعمال بالتمام والکمال **ج** دلیل آنست بر بطلان حبط و بقاء اعمال نیک و بد **اشکال** انما حبطت اعمالهم
در اینجا و وفیت کل نفس ما کسبت فرمود **پس** این منافاة بین الایتین باشد **جواب جبریه** چونکه خیر و شر و جبر و ظلم بر خدا روا است **پس**
اگر جمعی را بجنت ببرد و جمعی را بجهنم بر مالک الملک جایز است و اختیار دارد **پس** اگر جمعی را حبط اعمال جبر کند و جمعی را بالتمام والکمال اعمال باقی گذارد و
ثواب و عذاب بمقابل آن برساند اشکال ندارد **چه** عدل و انصاف بر تعه واجب نیست یفعل الله ما یشاء ولا یسئل عما یفعل وهم یسئلون
**جواب عدلیه** چونکه حبط عمل صالح عند العقل ظلم و صحیح بالنقل است چون **آیه** فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره **و آیه** ومن یعمل مثقال
ذرة شرا یره ثابت باقی و جزا بر آن واجب است **پس** حبطت اعمالهم مؤول و مشروط بموافاة و بوقوع آن اعمال بنهج مطلوب باشد **و اگر**
بنهج مطلوب و مشروط بعمل نیاورده **البته** جز نهیب بر آن مرتب نمیشود زیرا که در اصل و ابتدا صحیح و ثابت نبوده **پس** بالآخر جزا نیز ندارد و
این را تعبیر بحبط نموده **تنبیه** هرگاه این ذکر شد **پس آیه** و وفیت کل نفس منافی حبطت نمیباشد **چه** این دلیل است بر آنکه هر عمل نیک
و بد موجود و لازم الجزا بحسب مقدار است **پس** بحمد الله منافاة بالراس زایل و عدل تعه ثابت و واجب گردید **اشکال آیه** و وفیت **آیا**
خاص است **یا** عام اگر عام است **پس** نزد وعیدیه در اینجا قطع گردید که عصاة مؤمنین وجوبا برای استیفاء حقوق خود بجهنم بروند **و نزد** غیر وعیدیه
صاحب کبیره وجوبا بجنت برود اجتماع ضدین در محل واحد لهذا جمله ممتنعات است تخلص صاحب کبیره از نار باین آیه محال **پس** مخلد بودن او قطعی گردید
**جواب** بعون الله الوهاب اول ما میگوئیم که مکلفین من حیث الکل منحصر در کافر و مؤمن است **پس** مخلود کافر مجمع علیه **بل** امم است **اما**
مؤمن **پس** او یا معصوم و عادل است **پس** او بالاتفاق والاجماع مخلد فی الجنة است **اما فاسق** او عاصی مع بقاء الایمان والتصدیق
هست **یا نه ثانی** کافر مخلد فی النار است **اما اول پس** او لوجود العلة الدائمة مستحق معلول دائمیست و آن خلود بجنت باشد و این ثابت عند العقل و
النقل والاجماع است **اما عقل پس** از جمله آن همین وجود علة دائمه در او است و معلوم است که توحید و عبادة صد ساله را یک جرعه خمر ...
بجرعه مبطل ثواب و جزا صد ساله توحید او نمیشود **معهذا** خدا غنی کریم است حاجة بایلام و تعذیب عباد ندارد **و** در تعذیب ایلام عباد
است **و** ایضا نزا بالضرورة مر اثابة و انعام از روی فضل خود آفریده **پس** باید ثواب دایم بمؤمن عاصی واجب باشد **اما اجماع** امم بغیر وعیدیه
معلوم و متصفح بر متتبع کتب ملل است **اما نقل** بجمله آن ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک **و آیه** یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا وعده قطعی بغفران همه ذنوب مؤمنین را داده **پس** باید مؤمن عاصی
بالضرورة بجنت برود **و باقی ماند** این آیه **پس** این دلیل است که هر نیک و بد را ایفاء جزا کنند **و** در این آیه بوجه من الوجوه اشعاری و اشاره نیست
که مؤمن عاصی ابدا مخلد آباشد **پس** اگر عفو و شفاعة شامل او نشده لا محاله از این آیه این ثابت گردید که عاصی استیفاء ثواب و عذاب نماید **پس**
خالی از این نیست **یا** اول مثاب بجنة میشود **پس** بنار منتقل شود این بالاجماع باطل است **چه** هر کس داخل جنت بیوم قیامة شود ابدا از جنت
بر نمیآید **یا** معذب بنار اول شود بعد ایفاء حق نافرمانی از نار بر احصول جزاء ایمان و اعمال بر آید زیرا که و وفیت کل نفس ما کسبت **و** فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره ... **پس** این صحیح مطابق معقول و منقول و اجماع است **پس** بهمین حق است **اگر گفته** شود چرا با ایشان معامله بمحابطه **یا** بموازنه کرده نشود **جوابش** را
که در مجلد سابق ذکر نمودیم که این هر دو باطل انه چه محال و ترجیح بلا مرجح لازم میاید و آن باطل است والله ولی التوفیق وهو خیر رفیق و شفیق وهو حسبی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر

**قوله تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء**

جواب اشکال آیه من الله و معنی حبط اعمال

بیان بطلان موازنه و محابطه و عدم خلود مؤمن در نار



**و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب**

**ترجمه** یعنی بگو ای محمد بار خدایا خداوند پادشاهی و هر شیء مملوک تو متصرف در آن تو ئی میدهی پادشاهی و ملک خود را هر کرا میخواهی و میستانی
ملک را از هر که میخواهی و ارجمند و معزز میسازی هر کرا میخواهی و خوار و ذلیل و بیمقدار میگردانی هر کرا میخواهی بدست قدرت تو همه خیرات و نیکیها است بدرستیکه
تو بر هر چیز توانائی بادشاه را گدا و گدا را بادشاه طرفة العین میگردانی تو در می آری شب را در روز یعنی در وقت نزول و ورود آفتاب بنقطه انقلاب شتائی تا زمان
نزول آفتاب بنقطه انقلاب صیفی از اجزاء شب میکاهی و در اجزاء روز ها می افزائی تا وقتیکه در اول جدی اقصر ایام سال باشد در اول سرطان اطول ایام
سال میشود و در می آری روز را در شب یعنی در باقی ایام و شهور سال از اجزاء شب کم و کاس میکنی و در شب بان اجزاء روز می افزای تا آخر جوزا اقصر لیالی میشود و
در آخر قوس طویل میشود و بر می آری زنده را از مرده چون جوجه از بیضه و بر می آری مرده را از زنده چون نطفه از حیوان زنده **یا** عالم را از جاهل و جاهل را از عالم
و روزی میدهی از خزانه رحمة و فضل واسع خودت هر کرا میخواهی غنی را فقیر و فقیر را غنی میگردانی و عطاء روزی میکنی تو بهر کس که میخواهی بی شمار و بی اندازه
**تحقیق بدانکه** در آیات بالا هرگاه مکاید و سوء اعمال و اقوال کفار و منافقین ذکر نمود **پس** اینجا ذکر عزت و شرف و ذلة و وسعة فرمود **و در**
**تفسیر بین** چند بحث اند **بحث اول** در ثواب تلاوة این آیه و خواص و ثواب آن بسیار در کتب ادعیه و عجایب و غرایب مشایخ اصحاب ما
و عامه در اداء قرضه و عزة و رفعة بعد استعمال آن نقل کرده اند **در مجمع و مبانی و معالم التنزیل** بغوی از قرآن ناطق جعفر بن
محمد الصادق باسناد آباء طاهرین خود از رسول الله علیهم السلام روایة کرده **و در الجنان** همین روایة را کما هی از ابو هریره از سید انبیاء روایة کرده
که چون حقتعالی خواست که سوره فاتحه **و آیة** الکرسی **و آیة** شهد الله **و آیة** قل اللهم مالک الملک را تا بغیر حساب بزمین بفرستد و همه اینها
معلق آویخته بعرش الله العظیم بود ما بین اینها و او تعالی حجابی نبود آیات بزبان حال عرض نمودند پروردگارا ما را بزمین و بدار الذنوب و ذلة و بسوی عصاة
مردم میفرستی و حال آنکه ما معلق بمحل قدس و بطهور و پاکیزه آویخته و پیچیده بودیم فقال الله و عزتی و جلالی ما من عبد یقرأکن فی دبر کل صلوة
مکتوبة الا جعلت الجنة مثواه علی ما کان فیه فی اخری و اسکنته حظیرة القدوس و نظرت الیه بعینی المکنونة فی یوم سبعین نظرة
و الا قضیت له فی کل یوم سبعین حاجة ادناها المغفرة و اعذته من کل عدو و حاسد و نصرته علیه و لا تمنعه دخول الجنة الا ان یموت
یعنی خدا در جواب آیات مذبوره فرمود قسم بعزة و جلالة خودم که هیچ بنده نمیخواند شما را در تعقیب هر نماز واجبه یومیه مگر آنکه میسازم بهشت را آرامگاه او بر آنچه در آن
باشد و ساکن میسازم او را در حظیره قدس و بچشم رحمة و مهربانی مکنونه خودم باو مینگرم در هر روز هفتاد بار هفتاد نظر و بر می آرم هر یوم هفتاد حاجة او را
که ادنای آن مغفرة است و پناه میدهم او را از هر دشمن و حاسد و یاری میدهم او را بر او و منع نمیکنم او را از دخول جنت مگر موت یعنی بمحض موت داخل
جنت میشود **در فردوس الاخبار دیلمی** روایة کرده از دعاهای ... اللهم کما اولجت اللیل فی النهار والنهار فی اللیل اولج علی و علی اهل
بیتی الرحمة و لا تقطعها عنی و لا عنهم ابدا قاله ... اذا خرج من اللیل **در مجمع و الجنان و در منثور** مرویست که معاذ جبل روزی بمجلس
حاضر نشد **پس** سید انبیاء از سبب امتناع از او پرسید معاذ عرض کرد یا رسول الله ... از یوحنا یهودی بر من چند وقیه گندم قرض بود و او منتظر من
بر در من بود و چند بار اراده حضور کردم نتوانستم **پس** پیغمبر فرمود آیا دوست داری ای معاذ که خدا دین ترا ادا سازد اگر چه برابر بری زمین باشد
معاذ عرض کرد آری یا رسول الله **پس** آنحضرت فرمود بخوان آیه قل اللهم مالک الملک را تا بغیر حساب و بعد آن رحمان الدنیا والآخرة

ثواب آیه قل اللهم

بخواندن این آیه قرض ادا میشود

ورحيمهما تعطي من تشاء منهما وتمنع منهما من تشاء ونعز من تشاء اقض عني ديني **وددر رواية** در منثور اين زياده است
ارحمني برحمة تغنيني بها عن رحمة من سواك اللهم اغنني من الفقر واقض عني ديني وتوفني في عبادتك وجهاد في سبيلك انتهى پيغمبر ص
فرمود اگر بر تو قرض طلا بقدر روی زمين باشد خدا ادا خواهد کرد **در مهج الدعوات و در نور الثقلين** از اسماء بنت زيد از رسول خدا ص
**وسيوطي و طبراني** نيز از ابن عباس روايت کردند قال رسول الله ص اسم الله الاعظم الذي اذا دعي به اجاب قل اللهم مالك الملك
تؤتي الملك الى قوله بغير حساب رسول خدا ص فرمود که اسم اعظم خدا وقتيکه بان خدا خوانده شود اجابت داعي ميکند و آن در سوره آل عمران در آيه قل اللهم
مالك الملك تا بغير حساب است **و در در منثور** بهمين مضمون روايت ديگر از ابن عباس است **اقول** شيخنا بهاء الملة ميفرمايد که من بسالی نهايت
لاچار بسبب قرضه بسيار و لا شمار گرديدم و صورت ادايش در نظرم بهيچ وجه نبود آخر الامر برين آيه کريمه بوعده سيد البشر ص که معاذ جبل در تلاوت آن واده بود
چند روزی خواندم **ليس** ناگاه خدا همه قرضم من دفعة ادا ساخت و بعد نعاية وسعت گذرانيدم **و در اطيبان القلوب** ملا محسن فيض قصه غريبه از مروان
نقل کرده که بادشاهی ڈبه مرواريدی بوزيری سپرده بود و اطفال او انهارا ريزه ريزه کرده بودند به برکت تلاوة اين آيه تلافی از آن کرده شد **اقول**
حقير هم راوقتی که حاجتی و عسرتی و ذلتی طاری ميشود حقير همين را در ايام متعدده بلا تعداد متصل مهما امکن ميخوانم الحمد لله نعم هر وقتيکه خواندم مطلب
رسيدم **و** در اين شکی نيست که اگر آدمی با خلاص قلب خصوص بعد و تر در آخر پاس شب بخواند البته موسع في الرزق و معزز بين الخلق ميگردد و قرضه او
ادا ميشود بفضل الله تعالى **در مبادي** از صاحب در نظيم نقل کرده من اکثر تلاوة هاتين الايتين في اعقاب الصلوة المفروضة والنافلة
وعند منامه نال الرزق والسعة والخير واتم ما في يده وحصل مراده يعني هر که اکثر تلاوة اين دو آيه مالك الملك را در تعقيب نمازهای واجبه و نوافل
و نزد خواب خود بخواند روزی باو ميرسد و وسعة و خير روی باو ميدهد و ثمر ميرساند آنچه در دست او ست و مراد ميرسد **و بعد اين** از رسول خدا ص
روايت کرده هر که حاجتی دارد و قضای آن بخواهد **ليس** در سجده بعد نماز آيه قل اللهم تا آخر بخواند و بعد آن باسماء حسنی خدا را ياد کرده مطلب خود را ذکر کند
بر می آيد بفضل الله **بحث ثاني** آيا اين آيه خاص است يا عام و مراد از ملک حقيقی است يا مجاز در ان خلاف است چنانچه در نزول و تفسير اشاره بان خواهد
**بحث ثالث** در نزول اين دو آيات مختلف اند **اول** حسن بصری گفت که خدا به نبی خود امر کرد که سوال و دعا کند باين آيه بانکه بدهد او را ملک فارس
و روم و ذلة و فقر عرب را رد و دور گرداند **ليس** دعا آنحضرت مجاب گرديده چنانچه دعا انبيا ديگر مستجاب گرديده و وقتيکه ايشان را امر بدعا کردن شد
**سيوطي و بغوي و ابن جرير و ابن ابي حاتم** از قتاده روايت کرده که نبی ما سوال کرد خدا را که ملک فارس و روم بامت او بدهد **ليس** آيه مالك الملك الخ
نازل گرديد و بعد آن جبرئيل آمد آيه رب ادخلني مدخل صدق واخرجني مخرج صدق الخ **ليس** آنحضرت نيز باين آيه سوال کرد **ليس** خدا هر دو مسئله نبی خود را عطا کرد
**ثاني** جم غفير از مفسرين خاصه و عامه از ابن عباس و انس مالک روايت کردند که وقتيکه حضرت رسول ص فتح مکه کرد وعده داد امت خود را
بافتتاح ملک فارس و روم **ليس** منافقين و يهود گفتند هيهات و هيهات کجا است محمد ملک فارس و روم و ايشان اعز و امنع از آن اند
ايا محمد را مکه و مدينه کفايت نکرد تا طمع فارس و روم ميکند **ليس** اين آيه قل اللهم مالك الملك در جواب شان بصورة رد شان و اعزاز مسلمانان
نازل گرديد که مالك الملك هر کس را بخواهد ملک و عزة بدهد و هر کس را بخواهد از او ملک بگيرد و ذلة بدهد **ثالث** خاصه و عامه منهم **ثعلبي و طبرسي**
**و شيخ المشايخ و فخر رازي و نيشابوري** و غيرهم در روايه طويله آورده اند ملخص مطلوب انکه در جنگ احزاب حضرت
رسالت مآب ص باد شاه سلمان گرد اگرد مدينه طيبه حفر خندق ميکردند چونکه سلمان مردی قوی و مرتبه او نزد نبوی ص زياده تر بود در مهاجر و انصار
بروايه ثعلبي نزاعی روی داد مهاجر گفتند السلمان منا و انصار گفتند السلمان منا و همچو اوس و خزرج منا گفتند **بروايه الجنان**
جانبين اسلحه بر داشتند بنا بر قتال آغاز کردند **ليس** پيغمبر ص تشريف آورده فرمود لا منکم و لا منکم بل السلمان منا اهل البيت يعني سلمان نه از شما است
بلکه از ما اهل بيت نبوة است قضيه خاموش گرديده مصروف حفر شدند ناگاه از بطن خندق سنگ سختی بزرگی چون تله عظيمه ظاهر

گرديد

بعد نماز فريضه

خبر از ملک روم

ورود حديث السلمان منا اهل البيت



گرديد کلنگها و معاول بان سنگ کارگر نشد **ليس** پيغمبر معول را گرفته يک ضرب بسنگ زده ثلثی از آن سنگ پريده و در اثنای شعاعی
از آن چون چراغ روشنی هويدا شد در شب تار و برق از کوه های مدينه تا بمداين رسيده و کنگرهای ايوان کسری بنظر حاضران چون دندان کلاب نمودند
پيغمبر تکبير و اصحاب نيز با او گفتند **ليس** بضرب ثانی نبوی ص ثلث ديگر پريد و نوری از ان چون مصباح ظاهر گرديده از نور آن قصورهای صنعای يمن
ظاهر گرديد **ليس** با پيغمبر ص اصحابه نيز تکبير گفتند **ليس** بضربه سوم ثلث آخرش هم متلاشی شده از شعاع برق آن سرخی قصور روم نمودار شد آنحضرت
فرمود **ابا** ديديد اينست جبرئيل مرا خبر و وعده ميدهد که امة من برين بلاد سه اطراف ظاهر خواهد شد و ياری و فتح بر اين املاک ميابند **ليس** شما
بشارة باد **ليس** منافقين تعجب نموده گفتند شمارا امانی و آرزوهای باطله و وعدهای کاسده او بافتتاح املاک و اطراف روم و مداين و يمن و صنعاء
و غير آن و او بخوف احزاب حفر خندق ميکند چه بخوف بروز کرده نميتوانند و حال بشارة افتتاح املاک ديگر ميدهد **ليس** در آيه واذ يقول المنافقون
في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا و اقل آن فرمود **ليس** اين آيه قل اللهم مالك الملك در رد منافقان و يهود بصورة جواب و وعده
بمومنين ضمنا نازل گرديده که مالك الملك هر کس را بخواهد ملک و عزة و روزی بغير حساب ميدهد و از هر کس که بخواهد ميستاند در کتب مغازی تفصيل است **تنبيه**
در اينجا ديدی مرتبه سلمان فارسی کجا رسيد که سيد البشر او را از اهل بيت شمرده **و** اين بکمال اخلاص و طاعة او باشد **و** در حرم سرای سيد النساء ع محرم بود
و از کتاب **نفس الرحمن في احوال سلمان** که خاص در فضايل سلمان ميباشد از بعض فضلاء معاصرين جناب ملا حسين نوری نام تفصيل
در باب **اشکال** اين قول السلمان منا اهل البيت دليل است که از زمره اهل بيت نبوة باشد **ليس** انچه بر ايشان جايز و ثابت است بر سلمان اثبات
و جايز باشد منجمله آن ايشان معصوم و مطهر و هاشمی بودند و روزی شان خمس بود **ليس** بسلمان هم همين احکام باشد **جواب** مجمل کلام
انکه عصمة و طهارة از لوازم و شرايط نبوة باتفاق امة و امامة باجماع اماميه و محتاج بنص جلی است چون و يطهركم و يذهب عنكم الرجس باشد و سلمان
باجماع امة نه از اولاد و نه از آل رسول حقيقة و نه نبی و نه امام بود و نه نص جلی بر طهارة او وارد شده **ليس** لا محاله السلمان منا محمول و ماول بمجاز باشد
**و** آنچه اقرب مجاز در اينجا است اينست که سلمان بغاية اخلاص و مودة بما و در کمال ايمان و ايقان و علم و تقوی و عدالة چون اهل بيت ما است
**و مثل هذا** بصورة تشبيه السلمان منا اهل البيت واقع شده چون قول تو خراس گوسپند است و معلوم است که خراس و گوسپند
دو نوع مختلف اند و تشبيه در چاقی و بزرگی مرغ با گوسفند وارد شده و مشبه و مشبه به بالضرورة دو شئ مختلف اضعف و اقوی ميباشند **ليس** تشبيه سلمان
باهل بيت در کمال ايمان و زهد و کمال عدالة و اخلاص ميباشد نه در غير آن و باقی تفصيل اين سوال در **کتاب ناصر العترة الطاهرة**
کرده ام من شاء فليرجع اليه **بحث رابع** اللهم در اصل و در معنی يا الله بود **و** ميم مشدد بعوض يا و نداء در آخر الله آوردند اللهم گرديد
**و** اين ابدال نداء بميم از خصايص اسم است چنانچه دخول التعريف و حرف نداء و تاء و واو قسم و الحاق باء تانيث از خصايص اسم است و ضمه برهاء اللهم
بجهة مناداى معرفه باقی نهادند **يا** در اصل يا الله ام بخير يعني ای خدا قصد تو بخير کردم **ليس** بکثرة استعمال از اول حرف نداء را حذف و از ام همزه را حذف
نموده **ليس** الله را با ميم ترکيب کردند اللهم گرديد چون هم چه او در اصل اُم بود و ميم مدغم در آخرش ملحق شده **يا** هلم در اصل لم بود و هاء تنبيه به لم
کما زعمه علي ابن عيسى در آخرش ضم کرده هلم گرديد در نحاة و اهل لغة دو قول است **اول** قول بصريه و همين مختار خليل و سيبويه و زجاج
است بچند دليل منجمله آن يا اللهم جايز نيست و در کلام عرب نيامده **ثاني** مختار کوفيان و همين قول فراء است **و فراء** ميگويد کدام جبر بليغ
است که بنا بر اصل يا الله ام **يا اللهم** با حرف اصل در کلام جايز نيست و کلام عرب با حرف نداء وارد شده **و انشاد** شعراست **شعر**

انا ما حدث الما اقول يا اللهم يا اللهما **قول شاعر ديگر** وما عليك ان تقولي کلما سبحت او صليت يا اللهما

**نزد بصريه** اين شعر غير معروف و غير معتمد است از نحو و لغة تفصيلش باب **در النشان** از ابو رجاء العطاردی آورده که ميم اللهم جامع هفتاد
نام خدا است که در اول انها ميم باشد چون ملك **و** مالك **و** محيي **و** مميت **و** منعم **و** محسن **و** مکرم **و** مفضل **و** معين **و** ممد الخ

جواب اشکال السلمان منا اهل البيت

اشتقاق و ترکيب کلمه اللهم

و غیر آن و هر که لفظ را باللهم بخواند بهفتاد نام خواند **بحث خامس** مالک الملک **در الجنان** فرمود مالک الملک بفتح میم و کسر لام نیز خوانده اند **و** در نصب این نحاة دو قول دارند **احدهما** قول اکثر و همین مختار سیبویه نیز هست که ثانی منادای مضاف منصوب بنداء است چنانچه در قل اللهم فاطر السموات و الارض هست و نصب بنابر نعت جایز نیست زیرا که لفظ اللهم مجموع اسم و حرف ندا فی الاصالة هست و این مجموع را وصف ممکن نیست **ثانیهما** قول مبرد و زجاج است که نصب آن بجهة وقوع صفت اللهم و آن منادای مفرد بجای یا الله مالک الملک و صفته ممتنع با میم نمیباشد چنانچه با لفظ حرف ندا ممتنع نمیباشد **بحث سادس** لغة اشتقاق و ملک در ذیل آیه طالوت ملکا گذشت **در کبیر** گفته ملک در اصل بمعنی قدرة و مالک قادر باشد **پس** مالک الملک بمعنی قادر ذی قدرة باشد **اما** قدرة خلق بر مقدور با قتدار قادر لایزال تعالی **واما** مالک الملک عبارة از چنین است که او تعالی قادر بذات مقدسه خود بر جمیع مقدورات است **لهذا** جمیع ممکنات را از عدم بعرصه وجود آورده **پس** اجناس و انواع مقدورات و ممکنات در حیز تصرف و قدرة او اند کل و جزء موجود و معدوم **و** همین فرق ظاهر گردیده چه وقتیکه غیر الله مالک الملک گفته شد معلوم شد که او متصرف امور مملکت بحسب اقتدار تعالی بر او باشد **واما** وقتیکه بخدا مالک الملک گفته شد **پس** مراد آنکه جمیع آنچه سوای خدا است ملک مقدور تعالی است و او تعالی قادر متصرف در آنها بقدرة ذاتیه خود هست **اما** مالک قادر متصرف **و** مَلِک بفتح میم و کسر لام غالب قاهر متصرف **و** مِلک بکسر میم و سکون لام **و** مُلک بضم میم یک معنی اند یعنی جمیع آنچه مقدور و جایز التصرف باشد **ایا** مالک الملک بودن باری حقیقة هست **یا** حکما ظاهر قرآن اول است چه بغیر او تعالی قادر حقیقی نیست **و ایا** مالک الملوک بغیر تعالی اطلاق جایز است **یا نه** **شیخ المشایخ** عدم جواز آن بر غیر تعالی تصریح کرده لورود النهی عن النبی صلعم منجمله آن **اعشی** حضرت نبوی را مدح کرد فی قوله یا مالک الملک و دیان العرب فنهاه رسول الله عنه و قال مه فان الله مالک الملک یعنی اعشی پیغمبر را بمالک الملک و دیان عرب مدح کرد و از آن پیغمبر نهی و منع فرمود نباید بگوئی چه مالک الملک خاص خداست **و نیز** نزد رسول الله شاعری بادشاهی را بمالک الملوک یعنی بشاهنشاهی مدح کرد قال النبی صلعم لا تقل فان الله مالک الملوک و در اینجا ثابت گردید که مالک الملک خاص یکی از اسماء تعالی باشد بغیر او دیگری را اطلاق آن شایع حقیقة و مجازا نیست **بحث سابع** قل اللهم مالک الملک خطاب قل مجمع علیه است که بختمی مرتبت است **ایا** دعائی است **یا** بیانی در آن دو قول است **اول** مختار حسن و قتاده و غیر اوست **ثانی** مختار جم غفیر است که بصورة رد و بیان است یعنی بگو یا محمد ای خدای مالک الملک یعنی مالک هر مُلک و مِلک و مالک هر نوع و جنس و مُلک و کونی چه علوی چه سفلی دنوی و اخروی چه حیوانی چه نباتی چه معدنی چه هر ذره از ذرات ممکنات و موجودات باشند مقهور قدرة تو اند کلا و جزء او هر مالکی و مُلکی و مملوکی سوای تو هالک و باقتدار تو قادر تا زمانی و وقتی است فی الواقع مالک الملک و مالک مُلک کون و وجود و عدم و مُلک الملوک و الاملاک توئی سوای تو احدی را مالکیت ملک نیست و **نزد زمخشری** مالک جنس ملک توئی و تصرف مُلاک در مایملکون توئی کیف تشاء و تفعل ما تشاء و لا تفعل ما لا تشاء توتی من تشاء و تنزع من تشاء **نزد زجاج** مالک العباد باشد **نزد بعضی** مالک امر دنیا و آخرتی **نزد بعضی** مالک اسمانها و زمینها توئی **نزد مجاهد و سعید** مالک نبوة **نزد جمعی** از امامیه مالک نبوة و امامة که مرتبه متحده است میباشد و بیانش در مابعدش می آید **در الجنان و معالم** مرویست که در بعض کتب منزله الهیه است انا الله ملک الملوک و مالک الملوک قلوب الملوک و نواصیهم بیدی فان العباد اطاعونی جعلتهم علیهم رحمة و ان عصونی جعلتهم علیهم عقوبة فلا تشتغلوا بسب الملوک و لکن توبوا الی اعطفهم علیکم ملخص آنکه خدا فرمود که من خدای بادشاه بادشاهان و مالک سلاطین ام دلهای بادشاهان و موهای پیشانی های ایشان در دست قدرة من است اگر بندگان اطاعة من کردند میگردانم ایشان را رحیم و مهربان بر بندگان و اگر معصیت من کردند میگردانم ایشان را عقوبة و عذاب بر بندگان **پس** سب بادشاهان مکنید **بلکه** توبه بسوی من نمائید تا ایشان را مهربان بر شما گردانم **اشکال** مالک الملک فرمود و ملک الملوک **یا** مالک الملوک نفرمود چه در قول بادشاه بادشاهان رفعة و غرابة شان تعالی ازید و اظهر از مالک الملک بود **جواب اول** آنکه مُلک عام و مِلک خاص است و هر مَلِک مالک مُلک فی الاصالة نمیباشد چه اغلب بقهر و ظلم و جبر متسلط



معنی لفظ مالک الملک بر عبارت جمعی اهل ایمان



میشود بخلاف مالک الملک چه هر مالک مُلک بملک خود فی الواقع است و هر مَلِک مالک و متصرف بهر منافع شئی نمیباشد خصوص در احیاء و اماتة و ایجاد و تصحیح و تمریض اصلا قادر نمیباشد **پس** مباینة او از مشارکت حاصل شد **لهذا** بلفظ اعم مالک الملک خود را وصف کرد چه او تعالی فی الواقع مالک مُلک و هر شئی مملوک او بهمه وجوه و انواع است سوای او را علی الحقیقة این وصف نیست **جواب ثانی** مَلِک الملوک و سلطان الاملاک نگفت بل مالک الملک برای آن فرمود تا همه کس بدانند که همه مالکان و هر سلطان و مَلِک و سید فی الواقع مملوک این مالک اند و در مُلک و سلطان و سید این ظاهر و حاصل نمیشد ثم الله اعلم **بحث ثامن** تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ این فعل و فاعل و مفعول جمع جمله در موضع نصب بنابر حال **و** عامل در ان حرف نداء و ذو الحال اللهم یا مالک میباشد **بحث تاسع** این فی الواقع امور و بیان بعض وجوه تصرفات وارد شده تو مالک ملکی عطا میکنی و میدهی مملکت و مُلک را هر کس را که میخواهی و نزع میکنی و بر می آری مُلک و مملکت را از هر کس که میخواهی **پس** مفسرین در ایتا این مُلک و نزع آن از دیگر و حقیقة فی الاصالة بقول خلاف کردند **احد الاقوال** خاص از مُلک مراد امور دنیا اند **و در عرف** مُلک عبارة از مجموع اشیاء میباشد از تکثیر مال و جاه و اقتدار **اما** در تکثیر مال داخل مُلک صامت و ناطق از انسان و مواشی و بهایم و دُور و ضیاع و حرث و نسل و سیم و زر و جواهر و غیر آن باشد **اما** تکثیر جاه **پس** در ان داخل رفعة و علو و منزلة در اعیان خلق و هیبة و اطاعة او در قلوب غیر او باشد **اما** از اقتدار منصور و مظفر و مقبول القول و نافذ الامر بودن باشد **تنبیه** هرگاه این بالاجمال ذکر شد **پس** بدانکه اکثر امته باین رفتند که از تؤتی الملک مراد حصول چنین امور بکسبی من الله **و** از تنزع الملک اخراج چنین امور از کسی بعد از انکه متصف و متخلع باین چنین امور باشد **پس** متصف از اسلطان و مَلِک و مالک **و** مملوکش را مُلک نامیده نداعطاء و انعام آن **و** اخراج از ان کل و جزء من الله میباشد **یا** بظالم **و** عالم **و** فاجر **و** عادل عطا **و** اخراج مساوی من الله هست **یا** بجبار و عادل من الله **و** ظالم و فاجر و کافر من عند نفسه بقهر و تسلط و بغلبه است لا من الله **بل** آنچه من الله باو هست اینست که اسباب و آلات تحصیل امور باو و بغیر او بصورة اشتراک و مساوات من الله هست در اینه دو قول است **اول** قول جبریه و ظاهریه و اهل حدیث است که نیک و بد را مُلک **و** دولت **و** قهر **و** غلبه کلا و جزء من الله هست زیرا که فاعل و موثری سوی الله کسی نیست **ثانی** قول جمعی از عدلیه هست چه تمکین ظالم و تسلیط مفسد قبیح است بر تعالی قبیح اصلا روا نیست **پس** ایشان خلاف کردند **نزد** بعضی بحسب مصلحة و بمقتضای حکمة الهیه قسمة کرده و نصیبی مقرر نموده بانکس سپرده و از و میستاند چه کافر باشد چه مسلم **لکن** بر او اقامة عدل و انصاف و داد بین الخلق سپرده **پس** بنده بعد از ان مختار است چه قایم بعدل و انصاف باشد چه بظلم **و** فسق **و** جور **پس** بنابراین قول مالک الملک عام شامل کل و دو مُلک آخر خاص بعضی از کل اند **و** همچو قول زمخشر نیست **نزد بعضی** اینا مُلک بمومن صالح بحسب استحقاق میکند اگر قیام بعدل و انصاف کند و بیانش آیه طالوت است ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم **ما** نزع مُلک از ظالم فاجر بسبب ظلم و فجور او میکند **و** اگر ظالم بود او را اصلا نمیدهد و او را از عطا و اخذ مانع است **و** بیانش آیه لا ینال عهدی الظالمین **و** همین قول کعبی مسمی بابو القاسم بلخی است **و** جبائی زیاد کرده که این مختص بعدول ملوک است **اما** بظالمین عطاء مُلک اصلا جایز نیست **بل** بعباد خود منع از اطاعة و از ادنی میل کردن ما و توعید شدید بر آن نموده فی قوله و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار یعنی ادنی میل بسوی ظالم مکنید و الا نار دوزخ بشما مس میکند چنانچه روزی حلال من الله است و از حرام آن نهی و منع و حکم بترک و برائت الی المالک و جوبا کرده **پس** چگونه تصور شود که خدا مُلک بکفار و فجار بدهد و امر باطاعة ایشان نماید **در الجنان** شیخ المشایخ فرمود سبحان الله هر گاه مُلک و سلطنت دنیا بر او جبار و کفار من الله مجوز باشد **بل** بد هد **پس** امامة که جزء نبوة و ریاسة عامه الهیه در امور عامه کافه بشر از دین و دنیا باشد چگونه باختیار و بدست خلق باشد که هر کس را که خدا خلیفه و امام نساخت خلق او را امام و نایب خدا و رسول او ساز و خلیفه و امام و سلطان دین میشود **و** بعد آن او را خلیفة الله و خلیفة الرسول مینامند و حال آنکه او فعل الله نیست و فعل تعالی نمیدانند علی الخصوص جبریه که نزد ایشان صحیح اثری و فعلی بندگان اصلا ندارند **بل** کل و جزء من الله هست الا خاصة این خلافة مشایخ که خلائق از مریدان بدستهای خود ساخته و نهاده و مجعول ایشان میباشند سهذا بر ایشان

جواب دقیق در اشکال مالک الملک و جواب مالک الملوک نگفت

معنی مُلک سلطان نبوة و امامة من الله ...

اسم خلفاء الله و خلفاء الرسول بینامند چه صادق می آید قول تعالی ان هم الا اسماء سمیتموها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها یعنی ایشان نیستند و حقیقتی ندارند
مگر اسماء چند که نام نهادید شما و پدران شما انها را بآن و خدا نازل نکرد آن اسماء را از جانب سماء **نزد جمعی** اسباب و آلاتیکه بندگان تحصیل ملک و دولت یا
نزع آن یکی از دیگر کردند آن اسباب فی الاصالة برای تحصیل حلال داده شده **پس** رعایة اسباب من الله ملک و دولة شمرده شده **نزد بعضی** بصورة
ابتلاء و امتحان به هر نیک و بد من الله داده و گرفته میشود این قول با قول اول قریب و متین است **نزد** بعضی و همین قول کلبی است که مراد از عطاء ملک عطاء
دنیا بمحمد ص و باصحاب او باشد و از تنزع الملک اخذ او از صنادید قریش و عرب و روم و فارس است **نزد** بعضی تؤتی الملک خاص حصول آن بعرب و تنزع
خاص اخذ آن از فارس و روم باشد **نزد** بعضی مراد از تؤتی الملک عطاء ملک دنیا بآدم و اولاد او تا قیامة و نزع آن از ابلیس و جنود او باشد **نزد** بعضی
عطاء ملک بموسی و بنی اسرائیل و سلب آن فرعون و قوم او باشد **ثانی الاقوال** نیز مراد خاص است ملک دین است **پس** ایشان نیز خلاف کردند **نزد**
**ابن عباس** و سعید جبیر مراد از ملک عطاء دولة نبوة محمد ص و از نزع ملک نقل آن از بنی اسرائیل الی محمد ص باشد چه یهود میگفتند که نبوة در اولاد یعقوب
بود و باولاد اسمعیل چگونه رسید خدا در جواب شان گویا فرمود که خدا مالک الملک است هر کرا که خواهد و مصلحة میداند و او را نبی میگرداند و هر کس را که میخواهد از و می ستاند
**جمعی از اصحاب ما** میفرمایند مراد از عطاء ملک من الله ملک نبوة و امامت است چه این ملک مرتبه متحده اولش نبوة آخرش امامت است **پس** آخر این
ملک نبوة در ابتداء بمحمد ص داد **پس** از و این ملک نبوة را باسم امامة و خلافة با ائمه اثنا عشر عترة مطهره محمدی داد و نزع آن از غالبین جابرین کرد چه ایشان غصب
خلافه آن برای و اهوای خود شده بودند و کافر و فاسق اگر از روی غلبه و جهل مرتکب این شود او مالک و متصرف نمیشود لقوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین
**اما دلیل** بر آن آیه فقد اتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و اتیناهم ملکا عظیما و آل ابراهیم محمد ص و ائمه اثنا عشر ع **و** کتاب قرآن **و** حکمة علم آن
**و** ملک عظیم در زمان محمد ص بنبوة **و** بعد او بآل طاهر او همان مرتبه باسم خلافة و امامة باشد **نزد سدی** مراد از ملک دادن نبوة بجمله انبیاء و
آدمیان و نزع آن از ملائکه است چه وقت ایجاد آدم و استماع انی جاعل فی الارض خلیفة تمنای آن بخود کرده بودند خدا نزع آن یعنی ترک تمنای
شان کرد چه نزع بمعنی ترک نیز آمده **نزد** بعضی مراد از عطاء ملک دادن نبوة بهر زمان بنبی هر زمان **و** نزع رفتن آن از نبی سابق باشد **نزد بعضی**
کما حکاه شیخ المشایخ و غیره از من لا یعقل **آنکه** مراد دادن نبوة بصخر که نام جن از خدمه سلیمان بود و نزع نبوة از سلیمان و باز رسیدن
نبوة بسلیمان و اخذ آن از صخر باشد چه بروایت مفتریه میگویند که سلیمان وقتیکه بخلا رفت صخر متصور و متشکل بسلیمان شده از جاریه او
انگشتر سلیمان گرفته **پس** مدتی نبی شد و طواف بازواج آنحضرت کرد و احکام نبوت را جاری ساخت چه نبوة سلیمان ع بحیده با انگشتر بود
**اقول** جمهور علماء در کفر این قول و در بطلان بحیده بودن نبوة با انگشتر شکی ندارند بچند شرط **اول** نبوة عهد الله در ازل از ال باعیان اشخاص
گردیده **ثانی** نبی الله قبل نبوة و بعد نبوة معصوم و مطهر باشد چه بغیر معصوم درجه نبوة و امامت نمیرسد لقوله تعالی لا ینال عهدی
الظالمین **ثالث** هر نبی سوید بتصدیق من الله در آن می باشد تا تغریر و تلبیس و تمویه لازم نیاید و آن تصدیق معجزه است
**رابع** نبی جنس امة باشد نه غیر آن و در اینجا بالنسبة صخر جن همه این شروط مفقوداند **و** چگونه ممکن و متصور شود که جن ناپاک عاصی بمسند
نبوة بفریب بنشیند و بزنهای سلیمان مدتی دور کند و احکام نبوة باین حال جاری سازد و جن و شیاطین خود را با نبیاء و ائمه متشکل سازند چه شیطان متمثل
بانبیاء و حجج الهی بمفاد عموم ان الشیطان لا یتمثل بی شده اصلا نمیتوانند **و** باخذ انگشتر سلیمان بغرض تسلیم که نبوة با و منوط و بجای معجزه او بود نبی شود چگونه ملاذ
الهی تصدیق او و تسخیر همه اشیاء باو مسخر شوند **و** این ترهات و واهیات قصاصان را اصلا و ابدا در دین اعتباری نیست و ان شاء الله تعالی بجای خود
بالاستیفاء نوشته میشود **سوال** بنا بر این ثانی الاقوال ترک نبی سابق و عزل او و نقل نبوة او الی الآخر مجوز باشد چون سلطنت دنیا این
چگونه جایز باشد **جواب** چونکه در علم کلام مبرهن گردید که نبوة عهد معهود الله و آن قابل نقل و عزل و تحویل اصلا نیست الا جهل تعم لازم میآید و آن ممنوع است
بل هی مزعوم باطله حشویه که نزد ایشان ملائکه و انبیاء علیهم السلام از بدو عمر الی آخر جایز **بل** صادر الخطایا و المعاصی اند مجوز باشد عزل سبب از نبوة

بیان عدم جواز نسخ نبوة از سلیمان نبی بسبب جن صخر نام [illegible]



**اما نزد امامیه** که امامة در اصل جزء نبوة است **پس** این هم معهود تعالی بشخصی معلوم من الله میرسد قابل عزل و نقل نیست چه شرایط خلافة و
امامة شرایط نبوة عینا اند **الا** نزد جمعی اهل سنت خلافه بسبب صدور ظلم و معصیت قابل عزل و نقل میباشد زیرا که منصوص من الله نیست **و نزد** جمعی دیگر
قابل عزل مطلقا نیست اگرچه امام فاسق و فاجر و متجاهر بفسق باشد چنانچه از خلفاء سلف و امویه و عباسیه ظلم و جور و فسق بجهر بحد لا تعد ظاهر شده زیرا که ایشان باتفاق جمعی خلیفه
شده‌اند مخالفة اجماع سلف جایز نیست اگرچه در دین خرابی و ضرر برسد چنانچه دعوا و مفاسد **و** در دو شرح آن باین تصریح کردند در باب **تنبیه** هرگاه
این مقرر گردید **پس** جواب این سوال بدو وجه است **اولهما** هرگاه خدا نبوة را در قومی تا زمانی مقرر کرد **پس** از آن قوم و شخص دیگر منتقل گردید
چون از بنی اسرائیل بعد انقطاع و انصرام زمان نبوة ایشان به بنی اسمعیل محمد بن عبد الله ص منتقل گردید **پس** باین معنی نقل نبوة الی الغیر و عزل قوم
اول از آن صحیح باشد **اما** عزل نبی در حال نبوة از نبوة اصلا و ابدا جایز نیست زیرا که در آن بداء و جهل ع و توهین دین و نبی الله لازم و تغیر حاصل میشود
تعالی الله عن ذلک **ثانیهما** بنا بر این تفسیر معنی نزع محروم و ترک بعدم عطا باشد نه بمعنی سلب و نه بمعنی نقل و عزل شخص ثم الله اعلم **اما نزع**
**ملک** بوجوه است **ا** ثبوت **ب** ترک **ج** سلب **د** اخراج **ه** عزل **و** زوال اسباب و آلات **ز** تغلب **ح** نقل و تفویض
و غیر آن **جا** و **رازی** شمرده اند هر جای بحسب حال استعمال میشود **نزد بعضی** از تؤتی الملک عطاء ملک علوم و معارف و حلم دادیان شخصی باشد
و از تنزع الملک اخراج آن علم و نقل از صدر و قلب عالمی بصورة تدریس باشد لقوله تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا **نزد بعضی**
مراد عطاء صحة بدن و سلب صحت از آن باشد لما حکاه **شیخ المشایخ نزد بعضی** عطاء ملک عقل و زوال آن میباشد **نزد بعضی** عطاء ملک
شب خیزی و عبادة و مناجاة باری و از نزع ملک عکس آن و شب خوابی باشد **ثالث الاقوال** عام جامع جمیع انواع ملک دنیوی و دینی در آن و دولة
دنیا **و** دولة دین چون نبوة و امامة و علم و عقل و حکمة همه داخل اند و مانعی ندارد **پس** حمل مع الامکان بر عموم اولی و افضل است و تخصیص بغیر دلیل غیر جایز
است **و** همین قول رازی **و** نیشاپوری **و** قاضی ابوبکر رازی **و** بعض اصحاب ما است ثم الله اعلم **بحث عاشر** و تعز من تشاء و تذل من تشاء
بدانکه عزة و ذل متناقض اند و بمعنی قوة و غلبه در لغة و بمعنی شرف در عرف استعمال شده **اما** مفسرین در بیان این دو لفظ نیز توجیه بسیار کردند **نزد بعضی**
اعزاز بالایمان و طاعة **و** اذلال بالکفر و المعاصی مراد است **نزد بعضی** اعزاز مومن بتعظیم و ثناء و مدح در دنیا و در آخرة بثواب کثیر دایم **و** اذلال کافر در
دنیا بقتل و سبی و جزیه **و** در آخرة بعذاب الیم مراد باشد **نزد بعضی** عزة نبوة محمد و امامة آل اطهار او و ذلة محروم گردیدن دشمنان ایشان از این منزلة
از دنیا تا آخرة باشد **نزد بعضی** مراد از اعزاز عزة و تعظیم محمد و آل ع و اصحاب او بذکر و فرستادن صلوات و بلند شدن اذان بر منابر و ذکر اسماء ایشان با خدا در
محافل و شادی در خطب کتب و بغلبه و ثبوت حقیة ایشان در عالم الی القیامة و در آخرة رفعة منزلة و قبول شفاعة او و تقسیم آب کوثر در محشر و ایصال ناجی بجنت و ناری بسقر
و غیر آن باشد **و** از اذلال خذلان دشمنان ایشان و قطع نسل و استیصال دشمنان چون مقهور گشتن کفار قریش و خفاء شخصیت بنی امیه و مروانیه و عباسیه با ثبوت
آنکه ملکها انقراض بوده کانه معدوم الوجود و مفقود الاثر در دنیا اند **و** در آخرة بعد خزی و خذلان معذب و مغلول و مذلل در سقر میباشند **نزد بعضی** اعزاز بالغنی
و ذلة بالفقر باشد **نزد بعضی** عزة بقناعة و صبر و ذلة بحرص و طمع باشد لقوله ص عز من قنع و ذل من طمع **نزد** بعضی عزة رفعة بکسبی و ذلة حسد بکبود
باشد **نزد بعضی** عزة حصول و وصول ملک دنیا و ذلة هلاکة و تلف آن باشد **نزد بعضی** عزة وصول و حصول ملک بحرب و ذلة عزل
ملک و اخذ او از و بقتل و جبر و سبی و ضرب و نهب باشد **نزد بعضی** عزة جود و سجود و ذلة بخل و امساک و اعراض از عبادة و سجود باشد **نزد**
**بعضی** عزة نصرة در مهالک و محارب قولی و فعلی و ذلة مقهور و مغلوب و مقطوع القول و گریزپای من محل الثبات باشد **نزد بعضی** مدح
حسن صیت و ذلة عکس آن و از خیر حرمان باشد **نزد محققین** این هم عام شامل همه وجوه مع غیر آنها میباشد **اشکال** چگونه نزد
عدلیه تعز و تذل عام بدست خدا جایز باشد و در اینجا عموما ذکر آن بالنسبة مومن و کافر موجود **جواب** عزة و ذلة دنیائی است یا دینی و اخروی **اما**
**دنیوی پس** بالنسبة کافر مطلقا بحسب اقتضای علم و مصلحت جایز است چه او بجهة کفر ممنوع از آن نیست **اما** عزة اخروی بلا کافر جود

جواب اشکال آنکه عزل نبی از نبوة جایز نیست [illegible]

کفر و شرک ممنوع و محال است زیرا که عزت دین بجهة عدم ایمان از و مفقود است **لیس** مستحق بان نیست فاذا فقد الشرط فقد المشروط **اما**
ذلة مومن و خواری لجهة الاستحقاق از مومن نیز در دنیا و آخرة ممتنع است لفقد الکفر فیه **واگر** مراد از عزة و ذلة در دنیا و آخرة خاص گرفته شود **لیس**
در انوقت تاویلش چنین میباشد که هر مومن در دنیا و آخرة عزیز و هر کافر در دنیا و آخرة ذلیل فی الواقع است اگرچه علی الظاهر بخلاف نماید **واگر** مراد عزة
و ذلة عامه دنوی باشد **لیس** در انوقت بحسب حکمة هر کس را بداند از مومن و کافر موسع بدارد و هر کس را بخواهد معسر بدارد و این بصورة جزاء نمیباشد **بل**
بصورة مقتضای حکمة نظم و تدبیر میباشد در ان قدحی بتعالی عاید نمیشود چنانچه در نظم سلطانی این حال بخوبی واضح است **اشکال** اگر از عزة
نصرة غالب باشد از احد جانبین اعادی و از ذلة مغلوبیة و مقهوریة و مقتولیة جانب ثانی تصور کرده شود **لیس** یزید بن معاویه معزز و سید الشهداء
مقهور ذلیل عیاذاً بالله خواهد بود و درین شکی نیست که انحضرت با اصحاب و انصار و اقارب و احباب مقتول و شهید گردیده نهب اموال و سبی ذراری و
نسوان مغلول و معقول بر شترهای بلا پالان بکشوف الوجوه تا شام چون اسیران ترک و دیلم داخل مجلس یزید لعین ساختند و چرا خدا تمکین چنین
کفار فجار را بر چنین ابرار اظهار داد که باین نحو تذلیل انجناب کردند **جواب اول** لا نسلم ذلک چه عزة منسوبة متعلقه بعاوی دار دو عاوی متباین متفاوت
بحسب اضافات میشوند **لیس** درینجا دعاوی سید الشهداء مضاف الی الله تعالی اند چه جدش سید انبیا و پدرش سید اوصیا و برادرش و خود او دائمه هدی
و معصوم و مطهر بقرآن و حدیث و اجماع و عقل اند **لیس** انکسیکه نبی برحق یا خلیفه مطلق صحیح و ثابت باشد قطعاً همه افعال و اقوال و اعمال او در
همه احوال بحق اند نطرق بطلان اصلاً و ابداً بسوی او ممکن و متخیل نیست **لیس** تذلیل مذلان و تخذیل مخذلان بایشان ضرر نمیرسانند **انبیا**
نمی بینی که تعزیه و ماتم آن بزرگوار قطع نظر از عالم علوی بعد عالم سفلی در بنی نوع انسی و جنی در هر عشره محرم یوم فیوم سال بسال قایم و می افزاید تا قیامت
افزوده میشود و یقیناً انشاء الله تعالی باقی میماند **لیس** شهادة انحضرت باین حال غایة رفعة و منتهای علو منزلة و عزة در دنیا و آخرة و به دشمن و قاتل او
رسوائی و لعنت و ذلة ابدی در دنیا و آخرة بعوض عزة و نصرة عاید و حاصل گردیده والحمد لله **جواب ثانی** انبیا و ائمه رکن رکین دولة الهیه و اعظم
عمایدملکیه اند **بل** سوای ایشان رکنی و عمادی نیست چه ایشان بالتشبیه بمنزله وزیر مملکت و نایب السلطنة میباشند تکالیف ایشان متفاوت و مختلف بحسب
تفاوت احوال عالم و ادم میباشد **علم الهدی و مجلسی** در مجلد امامت بحار و فتن و تقتل فرموده ملخص انکه در ابتداء دعوة و در اکثر از منه
احاد ایشان تن تنها در الاف برای دعوة الی الحق و نظم عالم و انتظام آدم مبعوث و مامور میشوند **لیس** تخذیل و تذلیل و حبس و ضرب و قتل و احراق
و القاء و نهب و سبی اموال و ذراری و آل و ناموس از دست اعادی طواغی بایشان ضرر نمیرسانند **بل** کفار بخود فی الواقع رسانیدند **ولکن** بجهل
و طمع ادراک و التفات بان نمیکنند و ایشان باداء کارگذاری و حق رسانی مستحق مرتبه اعلی و بدولة سرمد و سعادة ابد و برضوان خدا و ند احد در دنیا
و آخرة میرسند **اما** دنیائی این سالیانه و یومیه شور و شین و مین در بنی خلق **اما** اخروی **لیس** مدارج عالی و منافع صوری دایمی در جنب بهشتیان
**وبالنسبة** اعادی در دنیا ذم و لعن **و** در آخرة عذاب الیم سرمدی لاینقطع آن بآن می افزاید و میباشد **لیس** کشته شدن ایشان ذلة
نیست **بل** عین عزة و سعادة است **جواب ثالث** انبیا و ائمه هدی حجج الهیه معصوم و منزه و مطهر اند از اصل و اول تکالیف ایشان ابلاغ
امر و نهی و زجر و ابداء است اگرچه بران کشته شوند و کشته شدن ایشان اگرچه بصورة ذلة باشد چون احراق بنار و القاء در قاذورات و پای مال
ساختن بسم اسپان باشد و این نزد معز و مذل خلایق نهایة عزة و نهایة رفعة برای ایشان باشد چه این تذلیل که نه عاید الی الله تعالی است و او تعالی عزیز مطلق
بالذات است تذلیل مذلان و تخذیل مخذلان بساحة کبریائی عز اسمه اصلاً و ابداً اسناد و عاید شده نمیتواند **لیس** ایشان علیهم السلام ابداً ذلیل و خوار
شده نمیتوانند اگرچه اراده تذلیل شان ایشان کرده باشند چه تذلیل ایشان تذلیل خدا است و تذلیل خدا اصلاً و ابداً ممکن و متصور نیست تدبر تفهم **جواب**
**رابع** اذلال مومنین اصلاً جایز نیست چه جای انبیا و ائمه زیرا که ایشان قطعاً اولیا و احباب اند اگرچه ایشان را در دنیا بجهت مصلحتی و حکمتی مبتلا بر
قتل و نهب و سبی و حاجة الی الغیر و پریشان حال و فقیر میسازد و ان اذلال نیست اگرچه بصورة اذلال نماید **بل** آن فی الواقع عزة یا موذی الی





العزة است چه در دنیا چه در آخرة چه در هر دو جا میشود **لیس** کانه چنین چیز بمنزله حجامة و فصد و مسهل است و در آخر انها موذی الی السلامة
میشود و این بصورة عقاب و توهین و تذلیل نمیباشد **لیس** انجال چون همان حال است **جواب خامس** در تمکین ظلمه بر چنین برره
مصلحتی است شامل لطف تا بندگان قریب بطاعة و بعید از معصیة شوند چه در ائمه هدی ع خلق شبه و اعتقاد الوهیة داشتند شهادة در ایشان
برای آن مقرر در مصلحة گردید تا ائمه هدی مستفیض بمدارج عظمی و خلق بری از تقریر الوهیة در ایشان شوند چه انکس که کشته شود بالضرور بقاء او
خدا نیست و این غایة حجة تعالی بر جهال نابینایان است چنانچه **در اکمال الدین و علل الشرایع و احتجاج الائمة**
**و مقتل بحار و مقتل عوالم** مرویست که شخصی از نواب حضرت حجة الله المهدی ع شیخ ابوالقاسم حسین بن روح را گفت **یا** حسین
بن علی ولی خدا بود شیخ فرمود آری **لیس** گفت **ایا** قاتل او لعین عدو الله بود شیخ فرمود آری **لیس** سایل گفت **ایا** چگونه جایز است که
خدا دشمن خود را بر دوست خود مسلط سازد **لیس** شیخ انچه فرمود ملخص آن اینست **بدانکه** خدا مخاطب مردم بشهادة عیان و هم کلام
ایشان بمشافهه لسان نمیشود لامحاله رسولان بشر را از جنس و صنف ایشان بسوی ایشان مبعوث ساخت تا قول شان قبول نمایند و نفور
و نفرة از غیر جنس خود نکنند چه جنس بجنس مایل و از غیر جنس نافر است **لیس** و قتیکه ازین رسول بشر اکل طعام و مشی فی الاسواق و خواب دیدند
گفتند که شما مثل ما بشر هستید چگونه از شما قبول کنیم **لیس** ایشان در ازمنه خود معجزاتی موافق حال اهل زمان خود آمدند و خلق از مثل آن عاجز
گردیدند بعضی بطوفان **و** بعضی بآتش در بردن نار بعد القاء او در آن **و** بعضی بفلق بحر **و** بفجر عیون از حجر **و** بگردانیدن اژدها عصا یابس **و** بعضی
بابراء اکمه و ابرص **و** احیاء موتی **و** اخبار بما کل و ذخایر **و** بعضی بانشقاق قمر **و** کلام کردن بهایم چون شتر و گرگ و غیر آن آمدند و مردم عاجز
گردیده تصدیق ایشان کردند **لیس** از اندازه خدا لطف او شامل حال بندگان گردید که انبیا با این معجزات گاهی قاهر غالب و گاهی مغلوب
مقهور میشدند چه اگر ایشان ع در همه احوال غالب و قاهر میشدند و مبتلا و ممتحن باین احوال نمیشدند هر آینه مردم ایشان را خدا بغیر واجب تعالی میگرفتند
و میساختند **لیس** ایشان را بمحن و بلایا مبتلا ساخت و اظهار آن در خلایق از دوست و دشمن نمود تا مردم بدانند که ایشان در همه بشریت مثل ایشان
اند مالک نفع و دفع ضرر خود نیستند در همه احوال شاکر و صابر و متواضع و مطیع تعالی و در فرمان و اختیار او اند و لیعلم العباد ان لهم ع الها هو
خالقهم و مدبرهم فیعبدوه و یطیعوا رسله و تکون حجة الله تعالی علی من تجاوز الحد فیهم وادعی لهم الربوبیة او عاند و خالف و عصی
و جحد بما اتت به الانبیاء و الرسل و لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حیی عن بینة انتهی و برای انکه تا بدانند که گمان کردن
ایشان ع خدائی است که او خالق و مدبر ایشان است و مردم عبادة او تعالی و اطاعة رسولان او کنند و حال ایشان نمایند و همین ابتلاء و قتل
و تعلل ایشان حجة تعالی میشود بر انکس که تجاوز نماید از حدود انسانیت ایشان ع را ایشان بادعاء ربوبیت و المعصیة ایشان یا اسماء انت و عبادة
و عصیان و انکار نماید بآنچه انبیا و رسولان بسوی ایشان از خدا آوردند تا هلاک شود هر که هلاک شود از بینه هلاک شود و هر که زندگی کند از حجه بینه
تمام شد جواب نواب حضرت حجة الله **در بصائر الدرجات و آخر مقتل عوالم** در باب فی العلة التی لم یکف الله قتلة الائمة
عن قتلهم و ظلمهم مرویست آخر حدیث اینست قال الباقر ع فی الجواب ما کان الذی اصابهم من ذلک یا حمران لذنب اقترفوه و لا لعقوبة
معصیة خالفوا الله و لکن لمنازل و کرامة من الله اراد ان یبلغوها فلا تذهبن فیهم المذاهب یعنی حضرت باقر ع فرمود انچه حضرت امیر
و ائمه اهل البیت ع را رسید از قتل و نهب و سبی ای حمران نه بسبب گناهی که اکتساب آن کرده باشند و نه بصورة عقوبتیکه بسبب مخالفت خدا کرده باشند
**ولکن** برای تحصیل منازل عالیه و کرامت رفیعه من الله که خدا اراده ایصال و ابلاغ انها بایشان کرده **لیس** شما در ایشان
بوصول اشیا مذاهب قرار مدهید **در خصال الشیعه** ابن بابویه از حضرت جعفر بن محمد علیهم السلام روایة کرده در حدیث طویلی بعض
بعض فقرات آن را نقل میکنیم قال ع ان ایوب ابتلی سبع سنین من غیر ذنب و ان الانبیا لا یذنبون لانهم معصومون مطهرون

لا يذنبون ولا يرتكبون ذنبا صغيرا ولا كبيرا الخ يعني ايوب عم مبتلا شد بغير آن بغير گناه چه انبيا گناه نميكنند زيرا كه معصوم و مطهر اند مذنب و
مرتكب گناه صغيره و كبيره نميشوند تا آنكه قال النبي اعظم الناس بلاء الانبياء ثم الامثل فالامثل وانما ابتلاء الله عز وجل بالبلاء العظيم
الذي يهون معه على جميع الناس لئلا يدعوا له الربوبية اذا شاهد وا ما اراد الله ان يوصله اليه من عظائم نعمة الله تعالى متى
شاهد وا ليستدلوا بذلك على ان الثواب من الله تعالى على ضربين استحقاق واختصاص الخ يعني پيغمبر اعظم الناس در بلا انبيا اند
**پس** از ان امثل **پس** امثل و اشبه ايشان باعظم بلايا مبتلا ميشوند و جز اين نيست كه خدا مبتلا ميسازد ببلاء عظيم انبيا را تا در انظار مردم ايشان را
سبك نمايد و در ايشان ادعاء ربوبيه و الهيت نكنند بوجود مشاهده ثواب عظيم و كرامت جسيم و تا بدانند كه ثواب دو قسم ميباشد يكي استحقاقي ديگر اختصاصي
وليعلم انه يسقم من يشاء ويشفي من يشاء متى شاء وكيف شاء باي سبب شاء ويجعل ذلك عبرة لمن شاء وشقاوة لمن شاء وسعادة
لمن شاء وهو عز وجل في جميع ذلك عدل في قضائه وحكيم في افعاله لا يفعل بعباده الا الا صلح لهم ولا قوة لهم الا به ملخص آنكه و حكمة در
مرض و قتل و تعيل ايشان منجمله آن اينست كه مردم بدانند كه او تعالى سقيم ميسازد هر كرا ميخواهد و شفا ميدهد هر كرا ميخواهد بهر كيفيت كه بخواهد و بهر سبب كه بخواهد و
ميگرداند آنرا عبرة براى هر كه بخواهد و ميزيان سعادة و شقاوة هر كه ميخواهد ظاهر ميسازد و او در همه حال قاضي عادل و حكيم در افعال و اقوال است بايد كاري
نميكند مگر آنچه اصلح باشد و قوة طاقت آن داشته باشند **در قرب الاسناد** و عوالم ابن بكير حضرت صادق عم را از آيه وما اصابكم من
مصيبة فبما كسبت ايديكم پرسيد كه آنچه بحضرت امير و اهلبيت عم رسيد از چه رسيد فقال ان رسول الله كان يتوب الى الله كل يوم سبعين مرة
بغير ذنب يعني آنحضرت فرمود آنچه بعلي عم و اهلبيت او رسيد بكسب ايدي نرسيد چه ايشان معصوم بودند و رسول خدا توبه الى الله هر روز هفتاد بار
ميكرد يعني آن توبه بسبب گناه نبود **بل** براي تحصيل زيادتي مدارج بود **در معاني الاخبار** حضرت صادق عليه السلام در ذيل همين
آيه بجواب سائل فرمود كه و هم اهل بيت طهارة معصومون فقال رسول الله ص كان يتوب الى الله تعالى ويستغفره في كل يوم وليلة مائة مرة
من غير ذنب ان الله تعالى يختص اوليائه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب يعني علي و آل علي را باكتساب معاصي اين قتل و نهب و سبي
نرسيد چه ايشان اهل بيت عصمة و طهارة معصوم و محفوظ از معاصي و ذلة اند رسول خدا توبه و استغفار را در هر شب و روز صد بار ميكرد بغير گناه چه
تحقيق خدا اوليا و احباب خود را مختص بمصائب ميگرداند تا ايشان را اجر و ثواب جزيل بران مصائب برساند بغير گناه **اقول** ملخص مقال
و منتهاي مآل چنين ميباشد كه آنچه از جانب خلائق بانبيا و ائمه عم اذيت و محنت ميرسد او ذلة نيست **بلي** آنچه بغير انبيا از خدا ولو بالواسطه برسد او في الاكثر
ذلة است و تكاليف انبيا و ائمه عم من الله همين است **پس** بر تكاليف اعاظم اجور جزيله دارند **معهذا** لطف تعالى بمعتقدين ايشان شامل ميباشد
كه بحصول اين احوال مختلفه چون مرض و مغلوب شدن ايشان عم اينست تا در انبيا و ائمه مرتبه زايده از بشريت قرار ندهند چنانچه يهود در عزير و نصاري
در عيسى و مجوس در زردشت قرار داده اند ثم الله اعلم **بحث حادي عشر** بيدك الخير و بمعني دست كه عضو مخصوص و نعمت و قوة و قدرة در لغة
باشد و معني اول بالنسبة تعالى مطلقا ممتنع است **پس** لا محاله معني اخيري در اينجا مراد است زيرا كه خدا از جسم و لوازم جسم منزه است **بلي** اما الخير
از خاريجير خيراسم آنچه در ان رغبة كل باشد چون عقل و ايمان و عدل و انعام و احسان و مال و بركاة و غيرة و ضدش شر است **بحث ثاني عشر**
بيدك الخير انك على كل شيء قدير خير الف و لام جنس است يعني بدست تو جميع انواع خيرها و بركتها است از كل و جز چه بالوسائط چه بلا وسائط
باشد **پس** جميع آنچه از نافع و ضار از جناب باري صادر شده همه بحكمت و علم و مصلحت و همه آن خير است في الاصالة خير و قبح نيست بدرستيكه تو بر هر چيز
قادر و توانائي يعني براي ايجاد و اعدام و اعاده و تسليط و منع بر هر چيزي از خير و شر و نفع و ضر توانائي **اشكال** بيدك الخير تخصيص ميدهد كه خير در حيطه
قدرة است نه شر و اگر هر دو در حيطه قدرة و مقدر ميبودند البتة ذكر هر دو معا لازم بود **پس** در اينجا قول بلخي و نظام معتزلي ثابت گرديد كه شر مقدور
باري نيست **لهذا** تخصيص بصورة حصر بخير داد **جواب** در تخصيص چند وجه گفتند **اول** شيخ المشايخ فرمود اين دليل الخطاب است

وان حجة



و آن حجة عند الجمهور نيست **ثاني** بذكر خير اكتفا كرد براي آنكه خير اشرف و اغلب و اكثر است چنانچه در سرابيل تقيكم الحر اكتفا بحر كرد و حال آنكه تقيكم الحر
والبرد مراد هر دو است و على كل شيء قدير مبين آن بصورة تاكيد **پس** زعم بلخي و نظام باطل است **ثالث** زمخشري گفته براي آن ذكر
خير مختص كرد چه سابق آن الى المؤمنين و از همان كافرين منكر بودند **پس** گويا تقدير چنين باشد بيدك الخير تؤتيه اوليائك على رغم من
اعدائك **رابع** در عبارة كشاف و بيضاوي گفته براي آن خاصة ذكر خير رفت چه كل افعال تعالى از نفع و ضار صادر بحكمة و مصلحة اند **پس** كل آنها
در خير داخل اند اگرچه علم بتفاصيل همه آنها ما را حاصل نباشد **خامس** براي آن ذكر خير كرد چه بر كس قادر بر خير باشد **البتة** لا محاله او قادر بر
شر و ضر است و اكتفا براحد فردين مستلزم نفي فرد ثاني نيست **سادس** براي آنكه خير مقتضي بالذات و شر مقتضي بالعرض ميباشد چه شر
جزئي يافته نميشود مگر آنكه متضمن بخير كثير است **سابع** براي مراعات ادب في الخطاب مختص ذكر خير آمد **بلي** در همه احوال خير و شر دو توام اند
**پس** ممكن مقدور بالذات اند نه ممتنع بالذات و هرگاه ممكن الحصول و وجود شر و ضر ميبود **البتة** ممتنع الوجود مي بود و آنچه ممتنع بالذات
ميباشد حصول آن على كل حال محال ميباشد **پس** ثبوت اين قول بلخي و نظام باطل گرديد **سوال** مراد از نقيض خير شر ميباشد و آن
چه معني دارد اگر مراد فعل منكر و قبيح عقلي است لازم مي آيد كه خدا فاعل قبائح است **پس** جبر بندگان نيز ثابت گرديد و اگر غير قبيح و منكر است
آن چيست **جواب** مراد از شر سوء و بدي است اطلاق بر قبيح و ضر ميشود چنانچه خير اطلاق بر حسن و نفع ميشود **تنبيه** هرگاه اين مقرر گرديد **نزد جبريه** خير و شر
**پس** حسن و نفع و قبيح و ضر همه اينست **پس** جميع انواع نيك و بد چه از بندگان صادر ميشود چه از خود خدا كل و جزء بلا واسطه از خدا است
و سواي او فاعلي و موثري اصلا و ابدا نيست **اما نزد عدليه** **پس** نزد بلخي و نظام و تبعه ايشان آنچه خير است كل و جز آن در
افعال خود تعالى من الله هست **و جمله** قبائح از شيطان و از خود بندگان اند حتى آنكه قبيح و منكر از مقدور و امكان تعالى **بل** بر افعال
بندگان چه خير باشد چه شر بران نيز قادر نيست **اما نزد ديگر معتزله** آنكه خدا همه افعال تكليفيه را بعباد تفويض كرده و خدا
قبيح و چه در همه افعال خير و شر ايشان اصلا دخلي ندارد **اما نزد اماميه** و جمعي از متفق بل اعتزاليه تفصيل است **بانكه** افعال
و اقوال و صنايع مضاف الى العباد باشند يا مضاف الى الله فقط يا اليهما معا **اما اول** كه اضافه و تعلق خير و شر بافعال و اقوال و
ارادات عباد باشد و اين ضروري **بل** اكثر بديهي است چه مشهود و محسوس است كه بندگان فاعل افعال و اعمال تكليفيه خود بالضرورة اند قطع نظر از نقل
و عقل حسن شاهد است و انكار محسوس سفسطه است **بلي** اسباب و آلات و قوي ايشان براي غرض ديگر من الله هست **و** خدا خلقت و توفيق
و خذلان دارد در ان قبيح و منكر من الله نيست و الا لازم مي آيد كه بر آهنگر حد باشد نه بر قاتل شمشير **و** تبر **و** تير **و** سنان زيرا كه فاعل آن آهنگر
است و آن باجماع اهل شرايع و اهل عقل نيست **پس** بطلان اين وجه واجب شد **پس** قبح فعل و حسن خاص و عامل آن آدمي است
**اما ثاني** كه تعلق خير و شر بافعال و اقوال و ارادات تعالى باشد اگرچه هر دو مقدور و در حيز قدرة تعالى اند **لكن** تعالى فاعل قبيح و منكر اصلا نيست
زيرا كه قبيح عقلي است و علم عالم صادر از قبيح مي باشد خصوص وقتيكه داعيي و حاجتي عالم را نداشته باشد چون علم با احراق آتش صادق از
لمس با آتش است **پس** قبيح انفعال از خدا محال ميباشد **اما ثالث** كه از هر دو معا باشد اينهم محال است زيرا كه اشتراك دو فاعل
در فعل واحد مع دو علة تامه يا ناقصه لازم مي آيد **پس** بطلان اينهم ضروري باشد **پس** در بعض سمعيات آنچه وارد است كه خير و شر من الله
و ايجاده تعالى است مراد از ان آنچه بظاهر نافع و ضار است ميباشد بران بصورة مجاز حسن و قبيح اطلاق ميشود اگرچه بظاهر ضر است **لكن**
چون خوك **و** سگ **و** كافر **و** تلخ **و** زهر **و** مرض **و** بعض قتل **و** مرگ اين من باب القبيح في العرف و معدود و محسوب ميشود **و** آنچه از حلو **و** حسن
صورة **و** حصول مال **و** آل **و** راحة **و** صحة **و** نعمة **و** ملك **و** رفعة است آن نيز من باب الحسن معدود و محسوب ميشود **پس** معلوم شد
كه جميع آنچه خدا از نفع و ضر ميكند همه عين خير است و شر را كه بمعني قبيح و منكر است بسوي او مجال نيست **بحث ثالث عشر**

ایلاج ادخال شی در غیر بصورة ضیق باشد از ولج یلج ولوجا و لجاؤ و لجه بمعنی دخول **و** وليجة بمعنی بطانة آدمی و آن داخلان و واقفان خاص
از اهالی محرم الاسرار او باشد **و** لجة شی که میش روی فنا قوم باشد **و** لوج و دخول یک معنی اند **ولكن فرق** آنست که دخول شی از جنس او باشد
**یا غیر او اما** ایلاج و ولوج ادخال و دخول غیر جنس در محل ضیق باشد **بحث رابع عشر** تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل
اینهم چون ماقبل در بیان اقتدار خود بر ایقاع افعال مقدوره باشد **پس** مفسرین در اینجا در ایلاج دو قول دارند **احدهما** آنکه مراد از ایلاج و
ادخال آنکه در کرماه از شب کم و کاس کرده در روز داخل میسازد و می آفزاید و ایلاج و ادخال اجزاء روزها کاهیده در شبهای سرماه داخل میسازد این
مختار اکثر منهم قول ابن عباس **و** حسن **و** مجاهد میباشد **تنبیه** ابتدای انتقاص شب با بتداء انتقال آفتاب بجوزا اقصر لیالی سنة نه ساعة و
تا پانزده ساعة میشود **اما** اطالة شب وقتیکه آفتاب در قوس باشد اطول لیالی سنة تا پانزده ساعة میشود و روز نه ساعة **قاعدهٔ کلیه**
برای استواء و اعتدال شب و روز در سال با آفتاب دو حد اند اگر آفتاب از ان حرکة کرد **پس** روز و شب سعا بحرکة نقصان و زیاد می آیند **احدهما**
ورود آفتاب در برج حمل **ثانیهما** ورود او در میزان **پس** بورود آفتاب در برج جدی اقصر ایام سنه **و** در سرطان اطول ایام سال میباشد
**و** بورود او در برج جوزا اقصر لیالی **و** در برج قوس اطول لیالی میباشد خلاصه آنکه انتقاص احدهما موجب زیادتی دیگر لازم است و از این دائره در یاب




**سوال** چرا در اینجا در ایلاج لیل و نهار تکرار واقع شده **جواب** فائدهٔ تکرار لیل و نهار برای
تنبیه بر امر غریب است و آن حصول زیادتی و نقصان سعا در یک آن در هر دو واقع میشود **لكن**
در هر دو بقعه بحسب اختلاف بقعات مختلف میگردد **پس** وقتیکه شمال و جنوب از خط استواء منحرف
و مختلف باشند چه مسکون باشند **یا غیر** مسکون **پس** در انوقت صیف شمال شتاء جنوب و صیف
جنوب شتاء شمال میگردد کما قرر فی علم الهندسة **و** تنبیه بر آنست که از یک سال شهور اثنا عشر یا شش ماه
گرماه و شش ماه دیگر سرماه شده یک زمان را دو وقت **پس** چهار نوع سرد و گرم قصیر و طویل ساخت
تدبر کن الفاظ قرآن را چه دقائق و حقایق را احاطه کرده فسبحانه ما اجزل کلامه و ما اکثر بیانه واضح برهانه

**ثانیهما** آنکه مراد از این ایلاج ایتان و آوردن یکی بجای دیگر باشد یعنی ایجاد شب بجای روز باشد تا آنکه ظلمة آن نور روز را فرا میگیرد و ایجاد روز بجای
شب باشد تا آنکه نور روز فرا میگیرد ظلمة شب را بروشنی خود همین قول جبائی است **بحث خامس عشر** میت ضد حی است **یا** با دغام یاء است
**یا** بتخفیف در قراء دو قول است **اول** قراءة نافع و حمزه و کسائی و حفص است **ثانی** به تخفیف مختار قراء است **اما** مبرد گفت که مجمع علیه بصریین است
با دغام و بلا ادغام بیک معنی دو لغة اند چون سید و سید و هین و هین و لین و لین لقولهم لیس من مات فاستراح بمیت انما المیت میت الاحیاء
در بین ما ت و من لم یمت مساوی اند **و غیر او** تفرق دارند و لغة کردند که میت بتخفیف آن باشد که در او حیوة نباشد **و** بالادغام آنکه در او حیوة باشد **پس** شود در مرجع
والحنان و مبانی **و کبیر** گفتند آنچه گفتند به تشدید بمعنی کسی است که بمرده و بالتخفیف بمعنی مرده باشد **اما** برای مرد میت و برای زن میتة
و برای غیر آدمی میتة بفتح اول بلا ادغام میگویند که جمعش میتات و جمع اول اموات و موتی و میتون است **در قاموس** گفته میت مخفف من مات است
و میت و مایت من لم یمت است **اما نزد اهل اشتقاق** از مات یموت موتا **و** بعضی گفتند از مات یمات **و** بعضی گفتند میت موتا
فهو میت **و** میت **و** مایت باشد کما فی القاموس **و** اصل میت میوت بود چون سید و سیود از ساد یسود باشد و او را یا کرده در دو یا ادغام کردند **پس**
کسره و او ندمیت شد **در حدیث** است النوم اخ الموت خواب برادر موت میت شود مراد از تسمیه خواب بموت تمثیل و تشبیه میباشد نه حقیقة
**اما** که چه تمثیل و تشبیه خواب بموت برای آن است که خواب حالة استراحة است روح و بهر از معا **پس** بحصول آن تعطیل حواس و ادراک و عقل و حرکة
اختیاری میشود و زمان طول النوم را نایم نمی یابد **و** نایم در حال نوم غیر مکلف است چنانچه مرده را لفقد **و** عدم حیوة زوال حس **و** حواس **و** ادراک **و** حرکة **و**

فهم



فهم میشود و تسبیح سی را درک و فهم نمیکند غیر مکلف چون جماد محض میگردد **پس** وقتیکه بالجملة مماثلة و مشابهة در بینهما ثابت شد **پس** اسم اخوة باین جهت برا او
جاری کردید گویا ابتدا در درجه موت نوم باشد **بحث سادس عشر** یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی مفسرین وجوه دارند **نزد** جمعی
منهم ابن عباس **و** ابن مسعود **و** مجاهد **و** قتاده **و** سدی مع جم غفیری زنده را از مرده و مرده را از زنده بر می آرد چون بر آوردن مرغ از بیضه **و** حیوان از
نطفه و نطفه از حیوان و مرغ از تخم باشد **نزد** کلبی خاصة مرغ زنده از بیضه و بیضه از مرغ باشد **نزد** فرا پاک و طیب از پلید خبیث بر می آرد **نزد**
بعضی و ابن جبیر خوشه غله و فاکهه از حبه و حبه از فاکهه و از خوشه باشد **نزد** بعضی کلمه حکمة و نیکی از دل مرده کافر و هفوه و سقطه از زبان عارف باشد
**نزد** حسن **و** ابن جریر **و** ابن منذر **و** ابن مردویه مومن را از کافر و کافر را از مومن بر می آرد **و** همین مروی از حضرت باقر و جعفر علیهم السلام **و** همین
قول سلمان فارسی **و** ابن مسعود است **در در منثور در اسماء و صفات** بیهقی مرویست از سلمان قال خمر الله طینة آدم اربعین
یوما ثم وضع یده فیه فارتفع علی هذه کل طیب و علی هذه کل خبیث ثم خالط بعضه ببعض ثم خلق منها آدم فمن ثم یخرج الحی من المیت و یخرج المیت
من الحی یخرج المومن من الکافر و یخرج الکافر من المیت بمحض آنکه وقتیکه خدا خمیر کرد طینة آدم را تا چهل روز و خدا دست قدرة در آن وضع کرد **پس** مرتفع شد
بر آن هر پاک و پلید **پس** خلط و مزج کرد بعض طینت را با بعض دیگر **پس** آدم از آن آفریده شد **لهذا** مومن از کافر و کافر از میت بر می آید **اقول** این حدیث طینة خالی از اشکال نیست
**و مرویست** که خالده بنت الاسود بن عبد یغوث بر پیغمبر داخل شده آنحضرت فرمود این کیست عرض کردند که احد خالات تست پیغمبر فرمود سبحان الذی یخرج الحی
من المیت چه او زن مومنه صالحه است و پدرش کافر متعصب بود **نزد** قفال این محمول بر همه وجوه است **و** در جمله آن احیاء ارض بعد موت و یبس آن باشد
چه از زمین مرده یابس بعد از انزال باران و ایصال رطوبة سبزه میروید و بعد سبز بودن خشک اند و انیست مراد از آیة یحیی الارض بعد موتها **اشکال**
بر آوردن مومن از کافر و بر عکس بچه سبب است لفظ یخرج باب افعال و اخبار طینت همه دلیل اند که مخرج آن او تعالی است **پس** این مستلزم جبر است **جواب**
جبریه و محدثین میگویند که سبب آن اختلاف و خرابی طینه آدم است از طینة خبیث کافر و از طینت طیب مومن بر میآید **اما نزد عدلیه** آنکه اگر
با تسلیم و تصحیح اخبار طینة هم باشیم **پس** جمهور میگویند که طینة در اصل تاثیر در ایمان و عدم آن ندارد **بل** اینها بمجاز و تمثیل وارد اند **یعنی** خدا در ازل میداند
نیک و بد با ایمان بکفر **و** مصیر **و** مآل هر یک که فلانی از حین ولادة و ابتداء نیک است یا بد **پس** از ان مومن میشود **یا** کافر استحالی لازم نمی آید ثم الله اعلم
**اما سبب** ظهور کفر و ایمان نیست مگر تکلیف با ایمان چه آن مومن از کافر بعد کمال ممتاز میشود و خلقی و مادی را اصلا اعتبار و اکتفا نیست **بحث**
**سابع عشر** و ترزق من تشاء بغیر حساب **اما** رزق عام است **یا** خاص ظاهر اکثر عام است **پس** در تفسیر بغیر حساب خلاف کردند **نزد** زجاج رزق میدهد بغیر
تنگی و بلا تقتیر و لا تعسر و لا تضییق هر کس را که بخواهد **نزد** بعضی اهل جنت را در جنت لا تحد و لا تعد و لا تحصی بغیر حساب و لا اندازه میدهد **نزد** بعضی خدا هر کس را که
میدهد بغیر اندازه و بلا حساب میدهد چه کسیکه بپیمان و بحساب میدهد چون ده سیر یا بیست سیر این فعل مقتر است خدا هرگز بچنین صورة روزی نمیدهد **نزد**
بعضی روزی هر کس میدهد بغیر حساب یعنی تفضل بغیر استحقاق میدهد چه هر کس را با استحقاق میدهد **پس** او بحساب دادن است اگر این صحیح شود امتن الوجوه و اوجه همه است **و نزد**
بعضی رزق بندگان بحساب اعمال و مقابل آن نمیدهد **بل** ارزاق هر حیوان بموجب فورب السماء انه الحق مثل ما انکم تنطقون بر نفس و ذات مقدس
خود لازم بلا اعتبارات کرده چه کافر باشی چه مومن **نزد** بعضی روزی میدهد بلا گمان مرزوق چه بسا احیان بانقطاع سعاصی عاصی **یا** غریب الوطن فقیر نا امید
میباشد از حصول و وصول روزی و خدا در هر مکان و زمان و در حال نا امید بر ذی حیوتی را روزی میدهد **نزد** بعضی بغیر قطع آنچه مقرر کرده همیشه بلا حساب
میرساند **نزد** بعضی اسباب رزق و خود رزق را برای همه حیوانات لا تحد و لا تحصی و لا حساب آفریده و به هر حیوانی آنچه رزقش میباشد باو میرسد و میدهد و آن
بدادن و خوردن در خزاین خدا کم نمیشود **نزد** بعضی همه وجوه محتمل و همه ایرا آیه متحمل و ممکن است **پس** حمل بر عموم اولی و افضل باشد **ایا** روزی حرام و
حلال میدهد **یا** فقط حلال میدهد در متکلمین دو قول اند **اول** مختار جبریه است که بصورة حرام و حلال روزی از خدا است چه خالق و فاعل همه خدا است
**ثانی** مختار عدلیه است چه اسناد حرام بخالق انام قبیح و آن محال است **پس** آنچه من الله هست با مر و فعل تعالی حلال و طیب خالص است و روزی حرام از

فعل خود مکلف است نه من الله تعم چنانچه در اوایل مجلدین تفصیل ذکر کردیم **اشکال** بنا بر قول عدلیه اگر رزق طیب و حلال کل من الله
هست **پس** قسط اسلی حیوانات مرده را بر دم و حیوانات دیگر بری و بحری چون میتات جیفه مردم و حیوانات مرده نجس و حرام ذاتی چون
سگ و خوک و کافر را طعمه حیوانات دیگر مقرر کرده این اقوی دلیلی است بر بطلان قول عدلیه **جواب** در این شکی نیست که حیوانات دو صنف
اند **احدهما** مکلف چون آدمی بالغ و رشید و کامل **پس** برای او در کمال حال او روزی شی طیب و طاهر آفریده و مقرر کرده یا امر نموده که تحصیل
کند و اعمال نماید **اما** در حال عذر و عسر و مرض اعم حال او مبدل شده **پس** حکم رزق او هم مبدل شده **پس** در آنوقت برای او محرمات و غیر محللات را اجازه داده
**چه** در آنوقت از حکم این تکلیف بالجمله خارج میباشد **و** در تغیر حال مکلف تغیر حکم کمال عدل و انصاف تعم میباشد **پس** در این حال عذر
**اما** نجس غیر محلل برای این شخص طیب و محلل گردیده **یا** حرام بر حال خود باقی است **لکن** برای این خاص حکم تحلیل لاحق شده **یا** حرام بذات
هست **لکن** معفو باو شامل شده ظاهر قران عفو باشد لقوله تعالی فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور الرحیم **ثانیهما** نوع
حیوانات غیر مکلف **لیکن** بجهت عدم تکلیف اینها و بفقد قابلیت احرام و نجس بالنسبة احوال و ارزاق ایشان عقلاً و نقلاً عاید و شامل نمیشود **پس**
برای هر نوعی از این حیوانات قسم روزی مقرر کرد **چه** آن طعمه بر آنها حلال باشد **یا** حرام مرده جیفه باشد **یا** زنده **یا** فضله آدمیان **یا** غیر آن **و**
همه آن روزی اینها میباشد **و** اعطاء چنین ارزاق من الله بچنین حیوانات لازم است قدح در عدل تعم و قاعده را عاید نمیشود زیرا که اینها مکلف
بالذات نیستند **پس** تکالیف و احکام تکلیف باینها شامل و عاید نمیشود **اشکال** این اکثر وجوه چگونه صحیح و ثابت میشوند چه ما اکثر دیدیم که مستحقین
فقیر و مفلوک اند و بسا از افاقه میشود و بعض خرها چون آدمی صورة مال و دولة بحدی وافر و کثیر دارند که در اماکن نمیگنجد بحسب حال قابل زیر بار نبودند
**پس** بغیر حساب بالنسبة بر کس صحیح و ثابت نمیشود و انبیا و ائمه علیهم السلام و علما و حکما و عقلا اکمل خلایق بوده محتاج با حمق کفار و فجار بودند
و میباشند **مع هذا** ظاهر قران عطا روزی بلا حساب باشد و عطا بلا حساب و لا حد خصوص بغیر مستحق اسراف و تبذیر غیر عدل باشد خدا
چگونه چنین جایز باشد **جواب اول** نزد متکلمین ارزاق و انفاق بالنسبة بر فرد حیوان باندازه زیست و کفاف واجب و لازم است **اما** عند العدلیه
عقلاً **و** عند الجبریه تفضلاً سمعاً و الا عبث لازم می آید بر تعم جایز نیست **اما زیاده** بر کفاف و زیست تفضلاً عقلاً و سمعاً عند الفریقین بلا
استحقاق جایز فی المصلحة است **چه** نبی باشد **چه** صفی **چه** ولی **چه** حکیم **چه** علیم **چه** جاهل **چه** کافر باشد **یا**
این انفاق زاید و توسیع تعلق بجز انداز د تاجر و ظلم لازم می آید **بل** این منوط باغراض صحیحه و مصالح تسلیمه و نظم و اغلب با ابتلا و امتحان **و** بصورة تکلیف است میان
میباشد و تفاوة زیادتی و کمی در آن مجوز است و شرط صحة آن کمال بلوغ **و** رشد **و** علم **و** عمل **و** ایمان نیست **بل** مشترک است اشکالی ندارد
**جواب ثانی** مراد از بغیر حساب این است که روزیکه این حد میدهد که اندازه و مقدار آن نمیدانند **چه** آن جهل تعم لازم می آید و آن محال است **پس** مراد آنست
که آنقدر که شخصی مقدر کرده همان اندازه باو بلا حساب میدهد زیاده بر آن **چه** تعدید و کیال لازمه جاهل است و تعم جاهل نیست **پس** بنا بر این اسراف و
تبذیر و غیر عدل لازم نمی آید **چه** آنکس که تعم علیم و حکیم باشد و همه افعال و اقوال و احکام او منوط بحکمة و علم باشد اسناد سفاهة **یا** جهل **یا** اسراف
و تبذیر و ظلم باو ممتنع باشد **چه** مصالح و حکم آن را ما نه ایم یا نه ایم **جواب ثالث** تسلیم عموم نداریم زیرا که من یشاء است و لفظ من معرفه است **یا**
نکره اگر معرفه است **پس** مراد احاد معروف معلوم است **و** اگر من نکری است **پس** مراد تقلیل است بهر دو صورة اشکال بحمد الله زایل است
**جواب رابع** فقیر و مفلوک بودن اکمل خلایق و افضل ایشان چون انبیا و اوصیاء و علما و حکما مستلزم توهین شان ایشان نیست **چه**
مال دنیا چون جیفه عند العقلا است طلاب آن چون کلاب باشند و کلاء برای تحصیل آن مبعوث نگردید **نقران ناطق جعفر بن محمد**
**الصادق** ع در جواب سایل فرمود ندای سایل دنیا و مال آن برابر بر پشه عند الله قدر ندارد **ایا** نمی بینی که انبیا و ائمه ع دوستان خدا اند **یا** دشمنان
خدا عرض نمود دوستان خدا اند آنحضرت فرمود **پس ایا** دوست برای دوست افضل میخواهد و میجوید و میدهد **یا** خبیث و زشت و بلا دوام سایل عرض

جواب اشکال مشکل ... حیوانات مضطر ... آدمی چرا زیاده روزی ...

جواب چگونه انبیا و اوصیا فقیر ... روزی ... بعضی کفار را ... وسعت داده



نمود **بل** بهتر دایم میدهد **پس** آنحضرت فرمود در اینجا بدانکه دنیا و مزخرفات آن اگر افضل و دایم میبود و قدری میداشت **البته** با انبیا و ائمه
و علما و حکما و مومنین که دوستهای خدا اند بدنکار با ایشان میداد نه بدشمنان خود چون کفار فرعون **و** نمرود **و** شداد **چنانچه** دولة آخرة
خاصة و کلاً با انبیا و مومنین بصورة عوض و جزا داده و بکفار یکه ذره نداده **پس** معلوم شد که دنیا و دولة اهل هیچ اعتبار و رتبه برابر بر پشه ندارد
**لهذا** در دنیا انبیا و ائمه ع و مومنین را از آن محروم محض نهاد **عامه** باشاید خود **و** از خاصه **شیخ الطایفه و شیخ**
**مفید** از حضرت رضا ع باسناد اباء طاهرین خود از سید انبیا علیهم السلام روایة کردند که خدا میفرماید ای بنی آدم شما ضال هستید مگر آنکس که او را هدایة
کردم **و** شما همه فقیر و محتاجید مگر آنکس که او را غنی ساختم **و** شما همه هالکید مگر آنکس که او را نجاة دادم **پس** سوال کنید مرا کفایة میکنم شما را در رشد شما

وان من عبادي من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلك وان من عبادي من لا یصلحه الا الغناء ولو افقرته لافسده ذلك وان

من عبادي من لا یصلحه الا الصحة ولو امرضته لافسده ذلك وان من عبادي من لا یصلحه الا المرض واصحت جسمه لافسده وان من

عبادي من لیجتهد فی عبادتی وقیام اللیل فالقی علیه النعاس نظرا منی الیه حتی یصبح ویقوم وهو ماقت لنفسه زاد علیها ولو خلیت بینه
و ما بین ما یرید لید خل العجب بعمله الخ ملخص آنکه بتحقیق بعض بندگان من است که او صلاحیة ندارد مگر بفقر و اگر او را غنی میساختم **البته** فاسد میساخت
او را و بعض بندگان من است که صلاح ندارد مگر غنا و اگر او را فقیر میساختم **البته** او را فاسد میساخت و بعض بندگان من است که صلاحیة ندارد بجز صحة اگر او را
مریض میساختم **البته** او را فاسد میساخت و بعض بندگان صلاحیة ندارد مگر مرض و اگر او را صحیح الجسم میساختم **البته** او را فاسد میساخت
و بعض بندگان من است که اجتهاد در عبادة من و در قیام شب میکرد **پس** خواب بر او غالب میسازم از روی نظر رحمة از من تا صبح و بیدار شد و او بعد
بیداری دشمن نفس خود و غضبناک و رد کننده بر او میباشد و اگر او را رها میکردم میان آنچه اراده میکرد **البته** او را عجب داخل شده عملش فاسد میشد
و هلاکة او در آن بوده و راضی از نفس خود میشد بگمان آنکه فایق بر عابدان شدم و تجاوز از حد مقصر آن کردم **پس** آن متباعد از من میشد چه او
گمان داشت که من تقرب بالی اسد کردم **آگاه** باشید که اعتماد نکنند عاملان بر اعمال خود اگرچه اعمال حسنه باشند و نا امید نشوند گناهگاران از مغفرت من
بگناهان خود اگرچه کثیر باشند **لکن** برحمة من القا کنید و بفضل من امید دارید و بحسن نظر من مطمئن باشید بجهة آنکه من مدبر بندگان خودم بآنچه
مصلحة ایشان باشد و من بایشان لطف کننده دانا ام انتهی الحدیث **اشکال** در این آیه و ترزق من تشاء بغیر حساب **و** در آیه ولو
بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض منافاة کلی و بین است چه در آیه بالاعموم توسیع و در آیه لاحقه عموم تقتیر است **پس** جمع آن محال و این
خلاف محسوس است **جواب** اول اصلاً منافاة بین الایتین نیست **چه** رزق بحسب خطاب بمعنی انت الرزاق لکل مرزوق میباشد و در این
شکی نیست که او تعم رازق هر ذی حیوة و مرزوق میباشد عموماً **اما** در **آیه ثانیه** بیان زیادتی رزق بر استحقاق مرزوق بر خلاف مصلحة و خلاف
مقتضای حکمه و علم میباشد که اگر بچنین صورة بسط روزی عموماً کرده میشود **البته** موجب فساد و طغیان ایشان میشود **و** مصرحش مرویه مزبوره
شیخین **از حضرت رضا** ع میباشد **پس آیه اولی** در سوره دیگر **و آیه** ثانیه در سوره دیگر میباشد منافاة در بین اینها اصلاً نمیباشد
ثم الله اعلم **تنبیه** در آیه دلیل است که عزة و ذلة حقیقة در دنیا بالجملة و در آخرة بالکلیة و جمیع خیرات و رزق واسع من الله و محلل و مباح است **پس** باطل شد قول مفوضه
معتزله و مفوضه شیعه که خدا در امور بندگان اصلاً دخلی ندارد و مکلفین با انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام همه امور مملکت خود را سپرده آنچه میخواهند در عالم و آدم میکنند

قوله تعالی لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَاۤءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ ۚ وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ
مِنَ اللّٰهِ فِيْ شَيْءٍ اِلَّاۤ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقٰىةً ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ ۗ وَاِلَى اللّٰهِ الْمَصِيْرُ ۝

حدیث قدسی در بیان احوال عابدان

جواب اشکال منافات بین ایتین ترزق ... و ایه لو بسط الله الرزق

ترجمه یعنی فرا نگیرند مومنین صادق العقیده کفار را که دشمنان دین اند دوست و متولی امور خود از غیر مومنین و سوای ایشان چه دوستی صحیح و ثابت مطابق واقع درین حاصل نمیشود مگر آنکه هم دین و هم مذهب باشند و هر مومن که با کافر دوستی کند پس نیست آنکس از جانب خدا و از حکم او و تعهد او در چیزی یعنی از جانب خدا بهره در آن دوستی نمییابد یا از دین خدا بعد نهی از آن بهره و نصیبی ندارد یا او دوستی با مر خدا و از جانب تعه نیست مگر آنکه بترسید و بپرهیزید از کافران و از ضرر و محبة ایشان ترسیدنی و پرهیزیدنی و میترساند شما را خدا از ارتکاب مناهی و از عمل معاصی که منجمله آن محبة و موالات با کفار و مشرکین باشد از عذاب نفس خود چه عذاب او تعه از قهاریت واجب تعه است یا از عذابیکه متوجه تعذیب بذات مقدسه خود میشود چه سلطان وقتیکه خود یا بحضور خود متوجه ضرب و تعذیب مجرمی میشود البته او بجهة کمال غضب و قهر و سخط اشد عذابها میکند و میباشد و شما را بغیر چاره بسوی جزا و عدل تعه کذر و بازگشت است بدانکه بالاهر گاه ذکر ملک و عزة و وسعت روزی از جانب خود بنیک و بد فرمود چونکه ملک و عزة و وسعة موجب و سبب آمد و رفت خلایق میباشد پس متصل بآن ذکر فرمود که مودة و موالات مومنین بغیر مومنین با کفار و مشرکین نباشد چه حصول امر دنیا در کافرین محبة و مودة نسزد اگرچه کفار آبا و ابنا و عشیره مومن باشند و در تفسیر این چند بحث اند بحث اول آیا این خاص است یا عام یا نزولش خاص اما حکمش عام در آن سه قول اند ثالث الاقوال مختار محققین است پس آیا در منافقین نازل است یا در موافقین صحابه یا در منافق و موافق نازل گردیده در آن نیز خلاف است و جمع جایز و ممکن است چنانچه در نزول خواهی شناخت بحث دوم ابن جریر و ابن اسحاق و ابن ابی حاتم و فخر رازی و نیشاپوری و بغوی و سیوطی و شیخ المشایخ و صاحب منار از ابن عباس روایه کردند جماعتی از مسلمانان با یهود چون حجاج بن عمرو و کعب الاشرف و ابن ابی الحقیق و قیس بن زید دوستی باطنی میکردند بغرض آنکه مسلمانان را بفریبند پس رفاعة بن منذر و عبدالرحمن بن جبیر و سعد بن خیثمه انجماعت انصاریان را منع از موالات و مباطنه کردند ایشان مصر و متمادی بر آن بودند پس این آیه در اجتناب مودة عامه و خاصه نازل گردید در معالم و کبیر و الجنان و مبانی روایه از مقاتل کردند در حاطب بن ابی بلتعه فقیر او خاصة نازل گردید چه ایشان مودة با کفار مکه داشتند و این آیه در نهی ایشان نازل گردید چه همه اهل سیر و مغازی و تاریخ و حدیث و تفسیر در جنگ مکه نوشته اند که ابن نامه حاطب بکفار مکه مشتمل عزم و حال رسول و مسلمانان نسبت باهل مکه نوشته بود و بفرموده حضرت رسول صلعم حضرت امیر ع و زبیر در پی این نامه رفتند در راه زنی بیوه را یافتند در خواست و تفحص نامه از او کردند هرگز منافتند زبیر اراده برگشتن کرد حضرت امیر ع گفت حضرة رسول امر قطعی از اخذ نامه ازین فرمود و الله گاهی رسول خدا غلط نفرموده و من بغیر نامه مراجعت نخواهم کرد شمشیر خود از غلاف کشید زن امان خواسته نامه حاطب را از موی سر خود بر آورد بخدمت رسول صلعم نامه و حاطب را حاضر فرمود پیغمبر صلعم فرمود چرا چنین تمامی واخبار از احوال خدا و رسالت پناهی صلعم بعد منع از اظهار آن کردی حاطب عرض کرد بگمان آنکه اگر کفار بر ما غالب آمدند این نوشته من برای من و عیال من رفاهیتی باشد پیغمبر صلعم او را امر توبه و نهی از مثل آن فرمود و بعضی میگویند جمعی از صحابه عرض کردند اگر اجازة دهی این حاطب منافق و اصحابش را گردن بزنیم آنحضرت فرمود بگذار او را چه او از اهل بدر است شاید خدا از اهل بدر درگذشت پس این آیه نازل گردید اقول نزد اصحاب امامیه نزد فرقه سعیدیه که شاید از اهل بدر بگذرد خلاف محکم منقول از قرآن و سنت و مخالف برهان معقول است لامحاله این قول از مفتریات باطله محض است چه او منافق محض مخرب دین اسلام بود اعتقاد بوعده قرآنی و افعال و اقوال رسالت پناهی نداشت پس منافق بحت بود و بمفاد آیه ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار داخل در هفتم طبقه جهنم ابد الآباد است زیرا که کافر است و کافر منافق اگرچه بدری اگرچه کسی از قرابت باشد چگونه بگذرد و گذشتن اصلا جایز نیست جواب ثانی وعده عفر اهل بدر آیا عام یعنی بمنافق و مومن یا خاص بمومنین بود که در علم الله مومن باشند و بر آن بمیرند اول ضروری البطلان و مجمع علیه امت و قرآن است که کافر ابدا و اصلا ناجی نیست و جنت محل کفار و مشرکین نیست و منافق باجماع است کافر ناری و قرآن ناطق بخلود آن منافق در نار است

جواب در نقض ... معفور الله





وایضا آیه بیعة رضوان در بدر لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم صریح است که این وعده خاص بمومنین که زیر درخت بیعة بر قتال کرده بودند و بعد آن خلاف آن نکردند و نگریختند و نیز اجماعی امت که مطیع و ابی منافق بودند و مطیع را عمر خطاب حد هم زده پس وعده غفران بمنافق الحال نباشد اما ثانی که بمومنین بدون منافقین وعده است این مسلم و لکن کلام در دو مقام است احدهما در اثبات ایمان و موت ایشان بر آن ثانیهما آیا بشارة بوعده عینی بمومن غیر معصوم مشافهة دادن جایز است یا نه نزد جمهور امة اصلا و ابدا جایز نیست اگرچه ایمان و موت ایشان بر آن معلوم تعه باشد چه در آن اغرا و اغوا ایشان میباشد و آنچه موجب آلودگی فسق و فجور مکلفین بکردد اطلاع بآن بغیر جایز است پس خبر اعملوا ما شئتم غفر الله لکم قطع نظر از ضعف سند باطل محض است پس تجویز غفران اهل بدر عموما بوعده عینی باطل باشد در کبیر و نیشاپوری و معالم بغوی و الجنان و مبانی از کلبی مرویست که ابن عباس این آیه در منافقین و سر گروه ایشان عبدالله ابن ابی منافق مع اصحابش باشند نازل گردیده چه ایشان کفار بودند دوستی با یهود و نصاری داشتند و ایشان را اخبار از احوال پیغمبر صلعم و مسلمین میرسانیدند تا اهل کتاب و مشرکین واقف شده ظفر بر ایشان یابند پس این در ایشان خاصة نازل شده و مومنین اجتناب از چنین افعال نمایند در در منثور از ابن جریر و ابن منذر و ابی حاتم از طریق علی رض و ابن عباس روایه کردند که این آیه نازل در نهی عموم مومنین از موالات کفار شده نهی الله المؤمنین ان لا یلاطفوا الکفار و یتخذوهم ولیجة من دون المومنین الا ان یکون الکفار علیهم ظاهرین فیظهرون لهم اللطف و یخالفونهم فی الدین یعنی آیه در نهی عامه مومنین الی القیامة نازل گردید که با کفار موالات و ملاطفه نکنند و ایشان را دوست داخل فی الامور الباطنة و واقف اسرار نگیرند و نگردانند بغیر مومنین مگر آنکه غلبه کفار بر ایشان باشد پس در آن وقت اظهار لطف کنند و مخالفة در دین با ایشان داشته باشند این است معنی الا ان تتقوا منهم تقاه و همین قول زمخشری و تبع او چون سعودی و بیضاوی و صاحب مدارک است چه الحب فی الله والبغض فی الله باب عظیم در دین و ایمان است در کبیر و نیشاپوری و الجنان و مبانی است که ضحاک از ابن عباس روایه کرده که این آیه در عبادة بن صامت که مومن متقی خوش عقیده بود نازل گردید چه او را حلیف و ندیم از یهود پانصد آدم بودند یوم الاحزاب عرض کردند یا نبی الله آیا اجازة میدهی که با این پانصد آدم یهود بجنگ احزاب بر آیم و ایشان مددگاران من باشند پس این آیه در نهی آن فعل وارد و نازل شد بحث ثالث لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء من دون المومنین بر تحذ لا نهی و من دون المومنین بموضع حال است عامه مومنین را تا قیامة نهی از موالات کافرین بغیر مومنین نموده اگرچه کفار آبا و ابنا و اقارب و عشایر باشند و بامضمون آیات بسیار وارد اند چون لا تجد قوما یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و آیه لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء و آیه لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء چه بسبب قرابة باشد یا صداقة یا باسباب دیگر از معاشرت و مبرات و نعمة و ارسال تحفه و غیر آن چه همه انواع حرام و منهی محض است بغیر مومنین یعنی غیر مومنین را محبوب و اولیا امور خود مسازید و مگیرید چنانچه در آیه دیگر فرمود و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض چه محاباة و موالات نمیسزد مگر در اتحاد ملة و الا تمام رشتهای قرابة و صحابة منقطع شده لهذا بنوح جواب ذی عتاب در ولدش آمده یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح و در آیه انما المومنون اخوة مواخاة و معاونة و موالاة بعوض آن بصورة حصر ذکر فرمود یا مراد از ولایة محبة است یا نصرة و معاونة چه زبان باشد چه بدل و بدن چه بمال باشد یا ولی بمعنی متولی امور است در آن وجوه اند نزد بعضی مراد محبة محض و نصرة و معاونة و تصرف در امر فرو ع و تابع او اند یا معاشرة جمیله و ملاحظه و لقاء ظاهره بغیر اعانة و نصرة و تولیة و بغیر محبة جایز است یا بالمحبة و بغیر المحبة مطلقا جایز نیست اگرچه اقارب و اولیاء نعم باشند اول محکی از جمعی از فقها است که غیر ممنوع جایز است خصوص عند الحاجة و الرفاهیة لنفسه یا برای دیگری از مومنین این اصح است مگر نزد ابن عباس چه او ملاحظه خالی هم مطلقا جایز نمیداند کما ذکره فی المجمع و منقول است که سید ابن طاوس بعض علماء زهاد را از نزد شخص مومنی از اهل کار سلطان عباسی برای سفارش موسی فرستاد پس گفته حسبنا کان للعالم قلم را قط زده سفارش نوشت پس العالم قط قلمش بشکست

جواب در غفران ... عموما ...
... طاوس ... قط زد ... سفارش قط قلم را شکست

مرد دربارهٔ پرسید چرا چنین کردی عالم گفت که مبادا بعد کار من باین قسط کار ظلمه کنی و بنویسی و من معین تو در آن باشم **اما ثانی** که محبة و لوازم
او باجماع امة منهی منکر حرام محض ست **اما ثالث** در غیر محبة دو قول است اکثر بها حرام و غیر جایز است **پس ۱** یا این غیر جایز از اکبر کبایر است
**یا** کفر است **ثالث الاقوال** بقوة و اعانت بمال و جان بلا مودة اکبر کبایر است **اما** بالمودة کفر است **چه** محب کفر راضی بالکفر و راضی
و تصویب نیز بصوب کفر است و مصوب کفر بلا تقیه کافر بالضرورة است **سوال** لا نهی یتخذ المومنون چرا خاص شامل باشد بانکه مومنین کافرین را ولی امور
خود نگیرند **پس** این نهی از محبة کفار منکند **سلمنا** چرا نهی شامل همین نباشد که مومنین اگر کفار را تنها ولی گیرند و محبة کنند جایز نیست **و اگر**
فریقین یعنی مومنین و کفار هر دو باهم محبة و موالات کنند در انحال نهی شامل اصلا نمیشود **جواب** اگرچه این هر دو احتمال در آیه محتمل قایم اند
**لکن** بآیات دیگر و اخبار قطع کرده که مودة و موالات کفر مومنین را مطلقا حرام و غیره جایز نیست **چه** جانب ثانی محبة کنند **یا** نکنند **و** بدلیل عقل که کفر
منافی ایمانست **پس** محبة ایمان در مومنین مع الکفر و الکافرین اجتماع ضدین در محال واحد محال کانه معلوم است **پس** کافر محبة مومن داشته
باشد **یا** نه مطلقا منهی است ثم الله اعلم **سوال** **آیا** محبة اهل بدعة و ضلالة از اهل اسلام در این داخل است **یا** نه و بهر دو تقدیر دلیل چیست **جواب**
داخل در این بعقل و نقل است **اول** عقل بر که مکلف را قطعی گردید که غیر مذهب اسلامیه شیعه اثنا عشریه بدعة باطل محض اند **پس** از جمیع بدعات باطله برائة و
بیزاری و نفی و نفرة واجب است و الا جمع متنافیین لازم می آید **لهذا** در کلمه جلیله لا اله الا الله محمد رسول الله مقرر کرده **چه** در ابتدا نفی جمیع الهه و
نبوة کاذبین کرد و بعد نفی اقرار و اعتقاد الهیت واجب تعالی و نبوة محمد مصطفی ثابت کرد **ثانی** نقل چون یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم
اولیاء بدعی باطل فاسق **یا** کافر است و هر فاسق و کافر عدو الله است عدم موالات با اعداء الله منهی غیر جایز مطلقا است **بل** بموجب **حدیث**
**نبویه** متفق علیه امة الحب فی الله و البغض فی الله عین دین و ایمانست **چه** حق دوستی با دوست آنست که دوست دوست او باشد و با دشمن دوست
دشمن باشد **شعر** تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک ۞ لیس النوک عنک بعازب ۞ و من شاء البسط فلیرجع الی کتابنا
**براهین اللعنة علی الملاعنة** چه این کتاب در اثبات همین مسئله است **بحث چهارم** و من یفعل ذلک شرط فلیس من الله
فی شیء جزاء شرط است و در اینجا تقدیر است چون فلیس من دین الله فی شیء یعنی هر که مودة با کفار کرد **پس** او را از دین اسلام هیچ چیز و بهره نیست **نزد** بعضی فلیس من
من الله فی شیء یعنی نیست او را از ولایة خدا چیزی **بل** خدا از و بری و بیزار است زیرا که او اولیاء الله نیست **بل** از اعداء الله است **چه** در او محبة اعداء الله
باقی و لباس اسلام از و منزوع است **تبصره** در اینجا بیزاری از جمله اعداء دین واجب عینی بر هر مکلف مقدم بر تصدیق میباشد **ف** در اینجا جمعی از اساطین
منهم الصدوق رح **در اعتقادات** خود میفرمایند و اعتقادنا فی البراءة انها واجبة من الاوثان الاربعة یغوث **و** یعوق **و** نسر **و** هبل **و** الا
الاربعة فاللات **و** العزی **و** مناة **و** الشعری **و** من عبدهم و من جمیع اشیاعهم و اتباعهم و انهم شر خلق الله و ان لا یتم الاقرار بالله و برسوله و
بالائمة المعصومین الا بالبراءة من اعدائهم و مخالفیهم انتهی و مثل همین کلام مجلسی **و** شارح مفاتیح است **یعنی** ملخص انکه اعتقاد ما امامیه آنست که برائت
و بیزاری واجب عینی ست از او ثان چار کار کانه یغوث **و** یعوق **و** نسر **و** هبل **و** از انداد چار کانه لات **و** عزی **و** مناة **و** شعری **و** از جمیع عبده **و**
اشیاع **و** اتباع و اولیاء ایشان واجب **و** اعتقاد بانکه اینها بدترین خلق الله اند و اقرار بخدا و رسول و ائمه علیهم السلام تمام و ثابت نمیشود مگر ببرائت از اعداء ایشان و مخالفین
و مخالفان و معاندان ایشان و برائت ایشان بعد از بیزاری ایشان لعنت واجب است **و** بعد نماز لعنت ایشان بالاسما مستحب موکد است چنانچه در مجلد
صلوة **در باب التعقیب و سائل** حر عاملی یک باب نوشته **و در ریاض الدرجات** در جزء سادس **و** در جزء العاشر یک
باب اللعن باسمائهم ثبت کرده و مجلسی در ربیع و فتن بحار **و** شارح مفاتیح نیز مثل صدوق **بل** اصرح از و ذکر فرمودند در رساله **براهین اللعنة** راد را
**چه** در آن تفصیل است **بحث پنجم** الا ان تتقوا منهم تقیة **قراءة** یعقوب و سهل تقیة چون بقیة بفتح با و کسر قاف و فتح واو غام یا است و همین
قراءة حسن **و** مجاهد **و** ضحاک **و** ابو رجا **و** حمید است **نزد** باقی قرا تقاة است **و نزد** کسایی تقاة با اماله است **و نزد** نافع و حمزه بین التفخیم

عدم جواز محبت کفار · جواب سوال اعتبار کفار (حاشیه)

جواب سوال محبت با اهل ضلال و بدعة حرام است (حاشیه)

ذکر عقاید علمای امامیه در برائت از اعداء الله (حاشیه)



است **بحث ششم** تقیه بروزن فعله مصدر چون تودة و تخمة از اتقی تقیه بلا ادغام و تقیه و اتقاء و تقوی **در صحاح** گفته تقاء
تقیه است چنانکه گفته میشود اتقی تقیه و تقاه چون اتخم تخمة **در قاموس** گفته اتقی تقیة و تقی و تقاء بکسر تا چون کسا **و** اسم او تقوی باشد
**واحدی** گفته تقیة تقاة و تقی و تقوی و اگر اتقیت گفتی مصدر ش اتقاء باشد و در اینجا تتقوا تقاة فرمود و اتقاء نفرمود **چه** تقاة اسم
موضع مصدر است چون جلس جلسة و رکب رکبة ماخوذ از وقی یقی وقایه بمعنی حفظ باشد **در الجنان** فرمود گفته میشود توقیته تقاة و تقی و تقیة و اتقاء
از اتقی **در مجمع** فرمود اصل تقاة وقاة بود واو مضموم را بدل بتا مضمومه کردند چه عادة صرفیانست که همیشه ضمه واو کسره و یا و فتحه را ساکن کنند و ابدال
واو بتا بر اقرب مخرج او بتا و برای ثقل ضمه بر واو **پس** تقیه و تقاة بمعنی ترس و خوف باشد **در مجمع البحرین** فرمود التقیة و التقاة اسمان موضع الاتقاء یعنی
بنهادو اسم بجای اتقاء اند **و تقیه** را برای آن تقیه نامیدند که صاحب آن خود را و قایه و حفظ خود از وصول اذیة و ضرر میکند **و توریه** و تقیه قریب اند
**چه توریة** بمعنی اخفاء المقصود من الحق فی الکلام باشد **چه** اخفاء ماخوذ از وری المیت فی القبر است **پس** بنا بر آن توریه پوشانیدن
مطلب در کلام باشد چون من انکر واحدا من العشرة المبشرة فعلیه لعنة الله مراد از من انکر واحدا حضرت امیر علیه السلام است یعنی هر که یکی را از عشره
مبشره انکار کند بر او لعنت خدا باد **پس** مطلب را در کلام پوشانید **نزد بعضی** ماخوذ از وراء الظهر است **پس** بنا بر این توریه عبارة است
از انکه مطلب عقب و خلف آن کلام پوشیده است یعنی کلام خالی از مطلب و مقصود است **اما تقیه** قول یا فعل لا یجوز لخوف وصول الضرر
علی نفسه او ماله او آله بالفعل او بالقوة مع اطمینان القلب علی خلافه باشد و آن جایز در آن وقت است و اگر خوف نبود **البته** این قول و
فعل اصلا جایز نبود **و تقی** باتفاق خاصه و عامه اسم و لقب امام نهم محمد بن الرضا علیهم السلام باشد **در مجمع البحرین** است که برای آن انحضرت را
تقی نامیدند که آنحضرت خدا ترس بسیار بود **پس** خدا او را حفظ و وقایه کرد از شر و ضرب مامون الرشید وقتیکه سکران بر او داخل شد و باو ضرب شمشیر زد و گمان کرد
که او را کشتم و در حصه بدنش را مسموم **و نزد اهل شریعة** تقیه عبارتست که اظهار بر زبان کند خلاف آنچه در دل از اعتقادش باشد بترس خوف
جان **یا** مال **یا** آل **یا** عرض **یا** ابرو **چه** بالفعل **یا** بالقوة باشد **بغوی** گفته تقیه عبارة است که مدارا با کفار از روی زبان کند و قلبش مطمئن
بالایمان باشد **سعودی** گفته مراد از تقیه عند الخوف از کفار اظهار موالاة مع اطمینان نفس بعداوة و بغض و انتظار زوال مانع باشد **در کشاف**
گفته مراد از تقیه معاشرة ظاهره با کفار یا مخالفة باطنی مع اطمینان قلب بعداوة و بغض و انتظار زوال مانع باشد **و** بعضی فرمودند تقیه حذر نمودن از
اظهار ما فی الضمیر من العقاید و شعائر دین باشد **بحث هفتم** الا ان تتقوا منهم تقیة الا استثنا از جمله لا یتخذ است **پس** تقدیر چنین شد لا یتخذ
المومن الکافر موالیا فانه لا دین له الا ان تتقوا منهم تقیة فانه علی الذین یعنی موالی کافر لا دین است بالکل بهره از دین ندارد مگر انکس که تقیه دوستی
کند **پس** متقی صاحب دین است **و** جمعی فرمودند در اینجا تقدیر فاتقوا التقیة است یعنی **پس** نگاه دارید خود را از ایذاء و شر ایشان تقیة یعنی در ظاهر با ایشان
متابعة و موالات کنید مع مخالفة باطنی و اطمینان قلبی خود **و** اینجا خطاب تتقوا بمومنین بالاتفاق است **لکن** خطاب بعد از غیبا بصورة التفات
و مزید تاکید و تقریر مطلب و آن در اینجا تقیه باشد **در مجمع** فرمود این آیة دلیل بر وجوب تقیه است **آیا** جایز **یا** واجب **یا** بجائی جایز و بجائی واجب
**یا** غیر جایز حرام محض است در امة خلاف است **اول** مختار اصحاب ما **و** جمعی از صحابه **و** جمعی از سنیان چون شافعی **و** حسن **و** رازی **و** نیشابوری
**و** جم غفیری از ایشانست **ثانی** واجب ایقول شیخ الطایفه در تبیان **و** شیخ المشایخ **در الجنان** و تبعه ایشانست **و** شیخ الطایفه
فرمود ظاهر الروایات تدل علی انها واجبة عند الخوف علی النفس یعنی ظاهر اخبار دلیل بر ایجاب تقیه عند الخوف بر نفس باشد **ثالث** تفصیل یعنی
بجای تقیه جایز **و** بجائی واجب **و** وقتی ترک آن افضل **و** این قول شیخ مشایخ اولین و آخرین مولینا السعید الحمید **الشیخ المفید** **و**
همین مایل شرف السیادة و السعادة علم الهدی **و** قریب بهمین خاتمة المفسرین شیخ طبرسی و تبعه اوست **و** همین قول شدید است **در کنز**
**العرفان** شیخ مقداد تقسیم کرد **اول** حرام است تقیه در ریختن خون غیر بغیر حق **چه** تقیه برای حقن دم است نه برای سفک آن **ثانی**

بیان جواز تقیه (حاشیه)

معنی تقیه در لغت (حاشیه)

بیان تقیه و اقسام آن واجب است (حاشیه)

یا جایز یا حرام (حاشیه)

تقیه مباح است عند تصور الضرر **ثالث** واجب و آن در سوای این دو جا باشد **و** اگر ضرری متوقع نباشد در آنوقت تقیه مباح است **یا**
مستحب این قول منقسم را باصحاب خود اسناد کرده **رابع** قول سعید جبیر **و** مجاهد **و** تبعه ایشان از متاخرین علماء امة از اهل سنت جماعت
**چه نزد** ایشان در ابتداء در ضعف اسلام و قلة اعوان واجب بود **و اما** بعد تقویة اسلام مطلقاً جایز نیست **باب اثبات تقیه**
و ابطال قول منکرین از نبوة جواز آن بادله عقل **و** اجماع اہل بیت عصمة **و** آیات قرآن **و** صحاح اخبار **و** قول **و** فعل جمهور صحابه **و** معتبرین فضلاء
علماء امة است **و** در اینجا بالاجمال چند دلیل مختصر مینویسیم **اما عقل پس** بر آنکه علة محوجه الی التقیة بالاتفاق خوف است **پس** خوف در
اول باشد **یا** در آخر **چه** در قوة و شوکة باشد **یا** در ضعف حفظ خود از تلف و دفع الم و ضرر و ایذاء از نفس عند العقلاء بمقتضاء عقل واجب است
**پس** آن صیانة و دفع **چه** بتغیر حال **یا** بقول **یا** بفعل **یا** بصرف مال باشد بالضرورة واجب است **و** موید شد بعموم و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة است
یعنی القا مکنید نفوس خود را در ہلاکة و مضرة و الم **پس** مثبوت علة معلول ثابت شد **ثانی** اجماع اہل بیت عصمة و طہارة بر جواز **بل** بوجوب تقیه الی
القیامة ثابت و بر متتبع ملة و کتب ایشان متضح است و آن حجة بجهة عصمة و طہارة ایشان و بجهة اعلمیة و اقربیت ایشان و اہل البیت اعرف بما فی البیت
معروف است **پس** تقیه عند الضرورة و الخوف جایز کامی بود و اجب جابی باشد **ثالث** آیات قرآن منجمله آن این **آیة** لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء
تا قول نعم الا ان تتقوا منهم تقیة باشد و خوف اعم است **چه** از کثرة کفار باشد **یا** به قلة برجان باشد **یا** بر آل **یا** بر آل بالفعل باشد **یا** بالقوة تقیه
جایز و ثابت است از یرا که ترس ثابت **اما قتل پس** از قرآن **و آیه** الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان نص جلی است بر آنکه اگر مخالف قلب گفت **یا** کرد و
قلبش ثابت بر ایمان باشد مضایقه ندارد **پس** بنص قرآن عند المخاویف تقیه الی القیامة ثابت **پس** بجایی جایز و جایی واجب و جایی ترک تقیه اولی
باشد **ثالث اخبار پس** از آن قضیه عمار یاسر است و در تواتر آن خلافی و شکی نیست **و نیز** بطرق خاصه و عامه مرویست که دو آدم **نزد** مسیلمه
کذاب گرفتار شدند احد ہمارا گفت **آیا** میگویی محمد رسول خداست صحابی گفت آری **پس** گفت **آیا** شهادة میدہی که منم رسول خدا ام صحابی گفت آری
**پس** رہا شد و بمرد صحابی دیگر گفت تو چه میگویی صحابی گفت محمد رسول الله مسیلمه گفت شهادة میدہی که من نیز رسول خدا ام صحابی گفت در رسیت بار من کرام
و اول رہا و ثانی را قتل کرد حضرت رسول خدا فرمود که مرد مقتول بر یقین و صدق خود در رفت هنیئاً له **و اما** ثانی **پس** او مرخص در تقیه بود بر او وزر و وبالی
نیست **پس** این قضیه متواتر عار افعال و اقع نص جلی بر جواز تقیه عند الخوف و الضرر است **آیا** قتل صحابی و قتل ابوین عمار افضل است **یا** قصه
خلاصی صحابی و عمار در آن دو قول است مختار اکثر قضیه قتل افضل است **و** روایة عمار خبر واحد است معارض نمیشود **و** ہمین قول شیخ مقداد است **شیخ**
**المشایخ** از ابن مسعود روایة کرده قال خالطوا الناس و صالحوهم بما یشتهون و دینکم لا تکلمنه یعنی ابن مسعود گفت خلط با مردم کنید و مصافی
با ایشان نمایید و دست بدست ایشان بدہید آنچه خواهش از شما کنند **و لکن** دین خود را از رخنه محفوظ دارید یعنی بدل ایمان و دین را نگاہدارید
و بزبان عند الضرر بگوئید آنچه میخواہند **اہل سیر و شیخ المشایخ** روایة کردند که صعصعة بن صوحان از اصحاب امیر المومنین ع با اسامه بن زید
را گفت که پدرت مرا از تو دوست تر میداشت و من ترا دوست تر از فرزند خود میدارم **و لکن** ترا وصیت به دو خصلة میکنم خالص المومن و خالف الکافر
یعنی با مومن در ظاہر و باطن یکسان خالص باش و با کافر بر خلاف آن یعنی با زندگانی خوش در ظاہر و در باطن بخلاف آن رفتار کن **در در منثور** ابن
جریر **و** ابن منذر **و** ابو حاتم از علی ع و ابن عباس روایة کردند که خدا نهی کرد مومنین را از ملاطفه با کفار در آنکه ایشان را دوست و واقف و داخل اسرار خود
گیرند الا ان یکون الکفار علیهم ظاہرین فیظہرون لهم اللطف و یخالفونهم فی الدین و ذلک قوله الا ان تتقوا منهم تقیة یعنی مگر آنکه کفار ظاہر و غالب بر
مسلمانان باشند **پس** مومنین در آنوقت اظہار لطف و مخالفة در دین بباطن نمایند و اینست مراد از لفظ الا ان تتقوا تقاة **در در منثور** ابن
جریر و ابی حاتم از ابن عباس روایة کردند در ذیل آیة الا ان تتقوا منهم تقاة فالتقیة باللسان من حمل علی امر یتکلم به و هو معصیة لله فیتکلم به مخافة
الناس و قلبه مطمئن بالایمان فان ذلک لا یضره انما التقیة باللسان یعنی تقیه بزبان است **پس** کسی که محمول شود بر قول معصیة و کلام بآن از

خوف

باب اثبات تقیه و ابطال قول منکرین آن از عقل و نقل

قصه مسیلمه کذاب و قتل یک صحابی



خوف مردم کند و دلش مطمئن بالایمان باشد به تحقیق قول لسانی او را ضرر در دین نمیرساند **چه** تقیه لسانی است **در در منثور** عبد حمید **و** ابن جریر
**و** حاکم مع تصحیح آن **و** بیهقی در سنن بطریق عطا از ابن عباس **در آیه** الا ان تتقوا منهم تقاة روایة کردند التقاة التکلم باللسان والقلب مطمئن
بالایمان و لا یبسط یده فیقتل و لا الی اثم فانه لا عذر له یعنی تقیه کلام بزبان باشد و دل مطمئن بایمان و دست دراز نکند بقتل کسی و نه بفعل و عمل گناہی
**چه** معذور در خون کردن نمیباشد **در در منثور** از مجاهد روایة کرده مراد از تقاة مصانعة فی الدین و مخالفة است یعنی با کفار ہم صیغه شود
و در دین مخالف ایشان باشد **در در منثور** از ابو العالیة در این آیه روایة کرده التقیه و لیس بالعمل یعنی مراد از این آیه تقیه قولی است نه عمل
و نه فعل **در معالم التنزیل و در منثور و کبیر و نیشاپوری** وغیر آن از حسن بصری نقل کردند قال التقیة جائزة الی یوم القیمة یعنی
حسن گفت تقیه جایز تا قیامت است **و** ابو رجا نیز ہمین منقول است **و** از قتاده نیز ہمین نقل کرده که مراد تقیه است **در کنز العمال** متقی **و در**
**تبویب جمع الجوامع** در کتاب الاخلاق من باب المداراة طاوس روایة کرده ان ابا ایوب الانصاری کان یصلی قبل خلافة عمر فلما استخلف
عمر ترکهما فلما توفی رکعهما فقیل ما هذا فقال ان عمر یضرب علیهما یعنی ابو ایوب انصاری دو رکعة نماز قبل خلافة عمر میخواند و در زمانه عمر ترک کرد و بعد وفاة
او باز خواند از و پرسیدند ابو ایوب گفت عمر بران میزد **در فتاوی قاضیخان** در باب الجمعة است ابراہیم نخعی و ابراہیم بن مهاجر در خطبه بکلام مشغول شدند **پس** از
نخعی پرسیدند فقال النخعی انی صلیت الظهر فی بیتی ثم رحت الی الجمعة تقیة یعنی نخعی گفت من ظهر را در خانه خود خواندم و بجمعه بصورة تقیه حاضر شدم
**زمخشری** در ذیل آیه لا ینال عهدی الظلمین آورده و کان ابو حنیفة یفتی سرا بوجوب نصرة زید بن علی و حمل المال الیه و الخروج معه علی
اللص المتغلب المتسمی بالخلیفة کالدوانقی و اشباهه یعنی ابو حنیفه فتوا بسر میداد بر نصرة زید بن علی و حمل مال بسوی او و بخروج با او بر دزدیکه نام خود
بغلبه خلیفه ساخته چون دوانقی و اشباه او **و** ابن عباس نفی تراویح **و** نفی عول **و** عصابه **و** اظہار متعه نکرد مگر بعد فوت عمر و از و پرسیدند ابن عباس فرمود
تا آنوقت از مهابت عمر و بخوف او ظاہر نمیساختم و این را ائمه اہل سیر **و** تواریخ **و** سیوطی **و** ابن ابی الحدید **و** غزالی بتفصیل ظاہر کرده اند و اخبار و اقوال
و افعال اکثر عامه در ثبوت این ثبت و ضبط اند این محل تحریر آنها نیست **اما امامیه پس** مذہب ائمه اہل بیت بر تقیه و اجماع علماء ملة ایشان
کافه از خلف و سلف الی حین بر ثبوت آن اتفاق دارند و بر آن عمل مینمایند حتی حضرت صادق آل محمد ع و حضرت باقر ع فرمودند التقیة دینی و دین آبائی
و لا ایمان لمن لا تقیة له یعنی تقیه دین من و دین آبای من است و ہر که تقیه ندارد ایمان ندارد **و** در خبر دیگر است و ہر که تقیه نکند او از ما نیست یعنی از شیعیان ما نیست
**در اعتقادات** صدوق **و المحاسن** از حضرت ع مرویست الریاء مع المومن شرک و مع المنافق فی داره عبادة یعنی ریا با مومن کردن شرک
و با منافق در خانه او عبادة است **در تفسیر عیاشی و نور الثقلین** مرویست کان رسول الله ص یقول لا ایمان لمن لا تقیة له لان الله تع
قال الا ان تتقوا منهم تقیة یعنی حضرت صادق ع فرمود که حضرت رسول ص فرمود ایمان ندارد آنکس که تقیه ندارد **چه** خدا الا ان تتقوا فرمود **در کافی**
مرویست قال علیه السلام التقیة ترس الله بینه و بین خلقه یعنی تقیه سپر خدا میان او و میان خلق اوست **در کافی** از آنحضرت مرویست التقیة
فی کل شیء یضطر الیه ابن آدم و قد احل الله له یعنی تقیه در ہر شیء است که مضطر بآن آدمی میشود و بتحقیق خدا آنرا حلال گردانیده برای مضطر **در**
**محاسن** مرویست التقیة فی کل ضرورة و صاحبها اعلم حیث تنزل به یعنی تقیه در ہر ضرورة است و صاحب آن داناتر است که چه باو نازل شده
**در کافی** از حضرت صادق ع مرویست که میفرمود لا والله ما علی وجه الارض من شیء احب الی من التقیة یعنی بخدا قسم نیست بر روی زمین شیء دوست
تر نزد ما از تقیه **در احتجاج** حضرت امیر ع در قصه یونانی بیونانی فرموده و آمرک ان تستعمل التقیة فی دینک فان الله تع یقول لا یتخذ المومنون
الایه و ایاک ثم ایاک ان تتعرض للهلاک و ان تترک التقیة التی امرتک بها فانک شائط بدمک و دماء اخوانک معرض لنعمک و نعمهم
للزوال مذل لهم فی ایدی اعداء دین الله و قد امرک الله باعزازهم یعنی ای یونانی امر میکنم ترا باستعمال تقیه در دین خود **چه** خدا آیه الا ان
تتقوا منهم تقیة فرموده تو باد تو باد عمل بتقیه و بترسی از ترک آن و بر حذر باش از آنکه متعرض ہلاک شوی بترک تقیه که امر بعمل آن کردم به تحقیق

بیان احادیث که در تقیه عند الضرورت وارد است

اگر تارک شدی موجب سفک خون خود و خون برادران دینی خود شدی معرض زوال نعمة خودت و نعمة برادرانت شدی ایشان از ذلیل در دست
دشمنان خدا ساختی و خدا ترا امر باعزاز برادران کرده **اول** اقوال و اخبار در این باب بطرق خاصه و عامه بحدی وارد اند که بالانفراد اگر ضبط شوند جلد
گیری میشود **تنبیه** هرگاه این ذکر شد **پس** تقیه ثابت شد **امّا** گاهی واجبست **و** آن وقتی است که وصول مضرت یقینی باشد **و** گاهی
جایز **و** آن وقتی است که وصول ضرر و عدم آن هر دو محتمل مساوی باشد **و** گاهی تقیه غیر جایز **بل** ترک آن واجبست **و** آن بسه صورة منصور
میشود **اول** بغلبه اهل حق بر باطل بالقوة و الفعل چون امراء و رؤسا و تعلقداران بسبب ریاسة و عزة هیبة شان غالبست **پس** اگر وصول ضرر بایشان
منصور نباشد ترک تقیه و اظهار شعایر اسلام بر ایشان واجبست **ثانی** بکثرة و اتفاق اهل حق و مسلمین و قلت مخالفین و مشرکین **ثالث**
بسلطان غالب **پس** سلطان دو قسم اند **احدهما** مومن و مسلمان چون سلطان ایران و روم و بخارا و کابل **چه** ایشان بحمد الله از اهل
اسلام سلاطین قویه در املاک خود اند **لهذا** تقیه در آن املاک از مخالف و کفار غیر جایز است **بلی** سب بزرگان ایشان در آن املاک علانیه و
بالمشافهه ایشان جائز نیست اگر یقین بوصول مضرت الی المومنین در غیر این بلاد باشد **ثانیهما** سلطان قاهر غالب منتظم چون سلاطین فرنگ
**چه** ایشان قاعده ضبط و ربط کرده اند که موسی بدین خود و عیسی بدین خود **پس** در ملک و حکم ایشان هر یکی از اهل ملل و نحل مسلم **و** کافر **و** نصاری
**و** یهود **و** مجوس **و** هنود **و** لادین متجاهر بادیان خود اند خصوص اهل اسلام متظاهر **و** متظافر **و** متکاثر اند هیچ کسی با کسی غرض ندارد این چنین تعدیل
و تثبیت هم بفضل الله است و همه اهل ملل و نحل در امن و امان اند **پس** در اظهار شعایر اسلام و ایمان غیر سب بزرگان ایشان در مشاهد اعیان
مَنعی و خوفی نیست **پس** تقیه در آن جایز نیست **تبصره** در احکام تقیه **دو امام اهل السنّت** فخر الدین و نیشاپوری ضبط کرده اند
المسئلة الرابعة اعلم ان للتقیة احکام کثیرة و نحن نذکر بعضها **الحکم الاول** ان التقیة انما تجوز اذا کان الرجل فی قوم کفار و یخاف
منهم علی نفسه و ماله فیداریهم باللسان و ذلک بان لا یظهر العداوة باللسان **بل** یجوز ایضا ان یظهر الکلام الموهم للمحبة و الموالاة و لکن بشرط
ان یضمر خلافه و ان یعرض فی کل ما یقول فان التقیة تاثیرها فی الظاهر لا فی القلوب یعنی برای تقیه احکام کثیره است و ما بعض از ذکر میکنیم حکم
اول آنکه تقیه جایز وقتی است که مرد در قوم کفار باشد و از ایشان ترس بر نفس خود و بر مال باشد **پس** با ایشان مدارای زبانی کند و عداوة لسانی
ظاهر نسازد **بل** کلامی موهم محبة و موالاة ظاهر سازد مشروط بآنکه مضمر خلاف آن باشد و اعراض در همه مقولات کند **چه** تقیه را در ظاهر تاثیر است
نه در قلوب **الحکم الثانی** للتقیة هو انه لو افصح بالایمان لیصل الضرر الیه و الحق حیث یجوز له التقیة کان ذلک افضل و دلیله ما ذکرناه فی
قصة مسیلمة یعنی حکم ثانی تقیه اینست که اگر او افصاح ایمان کند **البته** باو ضرر میرسد و حق در محل تقیه آنکه اظهار ایمان نماید **البته** او افضل است
و دلیلش آنچه در قصه مسیلمه ذکر شد **الحکم الثالث** للتقیة انها انما تجوز فیما یتعلق باظهار الموالاة و المعاداة و یجوز ایضا فیما یتعلق
باظهار الدین فاما ما یرجع ضرره الی الغیر کالقتل و الزنا و غصب الاموال و الشهادة بالزور و قذف المحصنات و اطلاع الکفار علی عورات المسلمین
فذلک غیر جایز **البته** حکم سوم تقیه اینست که جواز تقیه تعلق باظهار موالات و معادات دارد و گاهی مجوز است در آنچه تعلق باظهار دین دارد **امّا**
آنچه ضرر آن رجوع الی الغیر کند چون قتل و زنا و غصب اموال و شهادة دروغ و دشنام و قذف زنان عفیفه شوهردار و اطلاع دادن بکفار بر عورات
مسلمانان و آن غیر جایز است **البته** **الحکم الرابع** ظاهر الایة تدل علی ان التقیة انما تحل مع الکفار الغالبین الا ان مذهب الشافعی
ان الحالة بین المسلمین اذا شاکلت الحالة بین المسلمین و المشرکین حلت التقیة محاماة علی النفس یعنی حکم چهارم تقیه اینست که ظاهر آیه دلالت
میکند بر آنکه تقیه حلال است مع غلبة الکفار است مگر مذهب شافعی است که اگر حالتیکه با آن مسلمانان را تقیه جایز میشود و آن در اصل خوف است **پس**
اگر آن حالة مثل و مشابه و مشترکه حاصل شد **چه** از مسلمانان **چه** از مشرکان تقیه کردن حلال از مسلم و کافر شد برای حمایة و صیانة نفس خود **پس**
از مسلم مخالف مذهب موذی نیز تقیه حلال شد **الحکم الخامس** التقیة جائزة لصون النفس و هل هی جائزة لصون المال یحتمل ان یحکم



فیها بالجواز لقوله صلعم حرمة مال المسلم کحرمة دمه و لقوله صلعم من قتل دون ماله فهو شهید و لان الحاجة الی المال شدیدة و الماء اذا بیع بالغبن
سقط فرض الوضوء و جاز الاقتصار علی التیمم دفعا لذلک القدر من نقصان المال فکیف لا یجوز ههنا یعنی تقیه جایز برای صیانة جان است
و احتمال دارد که تقیه برای حفظ مال نیز مجوز باشد برای قول پیغمبر صلعم که حرمة مال مسلم چون حرمة خون او باشد **و** برای قول آنحضرت صلعم که هر کس قتل نزد مال شد
او شهیدست **و** برای آنکه حاجة بسوی مال شدید است **چه** آب هرگاه در گرانی قیمت بحد غبن رسید فرض وضو ساقط و اقتصار بر تیمم جایز برای دفع نقصان
مال **پس** چگونه برای اضاعة مال تقیه جایز نباشد **الحکم السادس** قال مجاهد هذا الحکم کان ثابتا فی اول الاسلام لاجل ضعف المومنین
فاما بعد قوة دولة الاسلام فلا و روی العوف عن الحسن انه قال التقیة جایزة للمومنین الی یوم القیمة و هذا القول اولی لان دفع الضرر عن النفس
واجب بقدر الامکان انتهی عین کلامهما حکم ششم تقیه اینست که مجاهد گفت این تقیه ثابت در اول اسلام برای ضعف مومنین بود **امّا بعد**
قوة آن نه **و** از حسن مرویست که تقیه جایز برای مومنین تا قیامة است **و** این قول اولی است برای دفع ضرر از نفس **چه** دفع ضرر واجب بقدر امکانست
**اقول** همین قول حسن مختار جم غفیر است چون غزالی **و** شافعی **و** احمد حنبل **و** صاحب فردوس الاخبار **و** صاحب جواهر النفائس احمد بن ابراهیم **و**
ملا علی قاری در شرح فقه اکبر در امامة ابوحنیفه **و** زمخشری در ذیل آیه لا ینال عهدی **و** در تبویب جمع الجوامع سیوطی در کتاب الاخلاق آن
**و** در کتاب الفتن او **و** در فتاوی قاضیخان در باب جمعه از کتاب الصلوة **و** در تاریخ صغیر بخاری **و** در شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید در باب تعجیل
الصلوة مشکوة **و** همین مروی از مسلم و صحیح بخاری در باب الاکراه و غیر آن مع جمعی دیگر از محدثین است **اشکال** بر جواز و ثبوت تقیه اگر شخصی متصور
در ظاهر بصورة و لباس کافر بود **پس** از مردن او **یا** در احراق او تقیه بر اولیاء مومنین باقیست تا آنکه او را بسوزانند **یا** تقیه باقی نیست هر دو
تقدیر دلیل چیست **پس** بر تقدیر اول قبح و منکر حال نیست ثابت و بموجب خبر متفق علیه من تشبه بقوم فهو منهم لایق گردید و عقل از چنین تقیه نفار است
**پس** در اصل تقیه مع ضرورة الحال بدین درجه جایز نباشد **جواب** تقیه لامحاله مجوز و بآن مرخص اند و ترخیص بقرآن و حدیث صحیح عموما ثابتست اما
متقی دو اعتبار دارد **احدهما** آنکه خود متقی از بلاد کفار است **ثانیهما** وارد و گرفتار ناگاه در کفار و بلاد ایشان گردیده **پس** بر هر دو تقدیر
بر او مع الامکان و الاقتدار بهجرة از چنین دیار واجب عینی است و الا اگر کف از احراق او هم گشتند و او باطمینان بر اسلام مرده **پس** بر اهل اسلام واجب است
که او را مع الامکان و لو بالدفاع خلاص سازند در حیوة و بعد ممات و الا احراق مومن بآتش ضرر یا اثر بهم رسانند چنانکه در قتال و جهاد مع حضور النبی و الامام
علیهم السلام اگر کدام مومنی را زنده **یا** مرده بآتش سوزانند ضرر بحال او هم رسانند بالاجماع و العقل **اما** **جواب** حدیث من تشبه بقوم فهو منهم
مورد علیحده دارد غیر این و آن حالة اختیار باشد **چه** شخصی که در حال اختیار خود را مشابه و مشاکل قومی و ملتی نماید در لباس و گفتار و کردار
بلا اعتقاد بآن **پس** او بظاهر معدود و محسوب از آن قوم میشود **امّا** مع الاعتقاد **پس** در دنیا و آخرة او مبعوث و محشور در زمره آن قوم میشود
اشکالی لازم نمیاید ثم الله اعلم **باب تقیه انبیا و ائمه علیهم السّلام** بدانکه در جواز تقیه بر انبیا ائمه سه قول دارند **قول**
**اول** مختار اکثر اهل سنت است که مطلقا تقیه جایز نیست چنانچه دلیل **اول** تقیه فی الاصالة نفاق است و نفاق بر انبیا جایز نیست **ثانی** اظهار کذب
و کفر و ارتکاب بر قبایح و شنایع در هیچ حال بر انبیا و لو بتقیه غیر جایز و ممنوع محض است و الا وثوق و اعتماد بر حال و بر قول و فعل ایشان باقی نمیماند فایده
بعثت باطل میشود **ثالث** هر نبی مبعوث برای اداء و ابلاغ و اظهار دین الله است اگر او تقیه از خوف و ترس هجوم **و** بلوی **و** ضرب **و** شتم خلق
کند **البته** در هیچ وقتی دین الله قایم و ثابت و ظاهر نمیشود **رابع** اگر تقیه بر انبیا جایز میشود **البته** ابتداء از زمان بعثة بالاولی تقیه
بود و حال آنکه ابلاغ بر نبی عینا واجبست **چه** گشته شود **یا** نه **چه** تکذیب بر او دهند **یا** نه چون جبرئیل ننیز علیه السلام لامحاله بر انبیا اداء و ابلاغ واجب
عینی است **بلی** من الله اینقدر مهلت باید که تا حکم الله را اداء و ابلاغ نماید و حجة الله بگوش خلق برسد و الا نقصان غرض لازم می آید و آن غیر جایز
است **خامس** اگر تقیه بر انبیا در وقتی جایز نباشد **البته** اظهار کفر در وقتی بر نبی مجوز باشد و اجماع است که نبی ابدا بطرفة العین مظهر

ولمتبس بکفر ولو قهراً وجبراً نباشد ولقوله لاینال عهدی الظالمین **سادس** نبی داعی الی الله مدعی ادعاء نبوة است و اگر او تقیه و اخفا
نبوة خود نماید **البته** حجة الله باطل میشود **لیس** باین ادله تقیه نزد ایشان بر انبیا اصلاً وابداً جائز نیست **و** بمذهب شرف السیادت والسعادة
**علم الهدی** و تبعه اوست بعضی دیگر از اصحاب ما چنانچه او محکی در **کتاب اکمال** است **قول ثانی** تقیه بر نبی وامة در ابتداء بعثة بود
و بعد شوکة وقوة اسلام تا قیامت مرتفع گردید این قول سعید جبیر و مجاهد است **قول ثالث** بر انبیا در بعض احیان بغیر ابلاغ عینی **چه**
بد زبان نبوة باشد **یا** آخر در بعض امور که اظهار و ابلاغ آن واجب عینی نباشد و باخفای آن فسادی در دین لازم نیاید تقیه جائز است **بل** اگر اظهار
آن موجب فتنه عظیم در خود دین و هزیمة جیش مسلمین عاید گردد **لیس** بالجمله تقیه بحسب وقت در چنین مواضع و مواقع لازم است چون امهال
بمشرکین بمکه از ابتدا الی غزوه مکه و صلح حدیبیه و صلح صفین و امثال آن **و** این قول مختار امامیه و اهل سیر عامه و جمعی از مورخین اسلامیه است
**و قول** مذهب همین است که انبیا گاهی اگر بحسب خوف و فتنه عظیمه و قلة انصار و اعوان و بحسب مصالح تاخیر در ابلاغ و اظهار غیر عینی با مر اسلام نمایند
عیب ندارد و هیچ حرج و مرج در دین بتقیه نمی آید **چه** امور خدا منوط بمصالح و حکم اند **لیس** آنچه بمقتضای مصلحة و حکمة باشد در اوقات و امکنه
متفرقه باشخاص متفاوته مختلفه بتدریج ابلاغ میشود والا لازم می آید که جمیع احکام دینیه در یک وقت بکافه امة و خلق ابلاغ میشد بتفریق وصول
اینها ثابت شد که تقیه و اخفا یعنی در بعض احوال در بعض امور جائز است **و** همین در فن تفسیر **و** حدیث **و** سیر **و** تواریخ مسلمین یعنی تقیه
و توریه انبیا ثبت و ضبط است محال انکار آن و صورة ضبط آن اینجا محال است **در مواهب لدنیه** قسطلانی روایة کرده قال ابو عبیدة
بن عبد الله بن مسعود ما زال النبی ص مستخفیا حتی نزلت فاصدع بما تؤمر فخرج هو واصحابه و بعد کلام قالوا وکان ذلک بعد ثلث سنین
من النبوة وهی المدة التی اخفی رسول الله امره یعنی نیز ابن مسعود گفت که پیغمبر خدا ص مستتر و مستخفی بود تا آنکه آیه فاصدع بما تؤمر نازل گردید **لیس** آنحضرت
واصحاب او جهار در اسلام و احکام آن کردند و گفتند که این امر فاصدع بعد از بعثت و اسقضه سه سال از مدة نبوة نازل گردید و در این مدة سه سال آنحضرت
اخفاء امر سفیر مود **اهل حدیث خاص و عام** روایه کرده چون جبرئیل ع دو بار در عرفه و در جحفه آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی من ربک آورد و سعیر ع
عصمة خود و دین خود هر بار خواست **لیس** مرة ثالثه در مقام خم غدیر با وعده والله یعصمک من الناس نازل شد **لیس** حضرت نبوی بین رفتار فرمود
الله من کنت مولاه فعلی مولاه فرمود **کما رواه السیوطی و** این صریح است که پیغمبر تا این وقت در تقیه بود **در کتاب الانبیا بخاری** بعد
چند ورق **بل** در متعدد مواضع بچندین سند **و نیز مسلم** با سانید عدیده روایة از عائشه کردند قال النبی ص الم تری ان قومک لما بنوا الکعبة اقتصروا
عن قواعد ابراهیم فقلت یا رسول الله الا تردها علی قواعد ابراهیم قال ص لولا حدثان قومک بالکفر یعنی پیغمبر ص بعائشه فرمود **آیا** نمی بینی که به تحقیق
قوم تو وقتیکه بنا کعبه کردند موخر از مقام ابراهیم و منحرف از قواعد او ساختند عائشه عرض کرد چرا ای رسول الله کعبه را رد بر قواعد ابراهیم و بمقام او نمیکنی
پیغمبر فرمود اگر قوم تو قریب و نزدیک بکفر نبودند **اقول** این دو معنی دارد **احدهما** آنکه اگر قوم تو حدوث کفر و ظهور ارتداد نمیکرد **البته** میکردم
**ثانیهما** آنکه ایشان جوانان کفر اند **چه** قبل ابراهیم کافر بودند تغییر کعبه بسوی قواعد ابراهیم کفر را بار حادث و ظاهر میسازند **لیس** همه مردم میدانند
که حضرت بترس ارتداد ایشان بتدیل و تغییر کعبه بسوی مقام اصل نکرد **در بخاری و مسلم بل** در صحاح ستة در احوال انبیا علیهم السلام در مقام
ابراهیم روایة کردند والله ما کذب ابراهیم قط الا ثلث کذبات یعنی بخدا گاهی ابراهیم دروغ نگفته مگر سه دروغ **ا** در الوهیت مخاطب بنجم هذا ربی
**ب** انی سقیم **ج** بزوجه خود نزد سیدان گرچه این کیست گفت هذه اختی **اقول** اگر آنحضرت دروغ گفته کاذب است **بل** عند خدا اخذ اگفته معاذ اذا
بالله مرتد کافر گردید **لیس** کاذب و کافر نبی نمیشود لقوله تعالی لاینال عهدی الظالمین **چه** طوعاً او کرهاً گفته باشد **اگر چه** نزد امامیه این
حجة و صحیح نیست **ولکن** نزد اهل سنت حجة است زیرا که در اصح الکتب حدیث ایشانست **لیس** کذب اول را حمل بر فرض کردند **اما ثالث** را حمل کردند
بر تقیه که ساره خواهر من است یعنی در دین خواهر من میباشد و امثال این اخبار بسیار اند **بیضاوی** وغیر او در ذیل آیه ولبثت فینا من عمرک



سنین گفته ملاعم کان بعاشیهم بالتقیة یعنی موسی با فرعونیان بابن سالها تقیه میکرد زانیه **اما جواب** دلیل اول آنکه تقیه در اصل نفاق
است باطل است زیرا که نفاق ببطان کفر و اظهار اسلام باشد **و** تقیه برخلاف این کتمان ایمان و اظهار خلاف آن باشد معهذا باستثنا الا ان تتقوا
بعد نفی اثبات دین متقی کرد **لیس** وقتیکه نص بر دین متقی ثابت در قرآن باشد اشکال بالکل زایل شد **اما جواب** دلیل ثانی بتقیه بر انبیا اظهار کذب
و کفر لازم می آید باطل است **چه** جائز است که خدا از وصول چنین حال ایشان مانع و حایل شود والا توریه در کلام میکنند **چنانچه** در سیر
مرویست که فرعون مومن آل فرعون گفت که این مردم میگویند تو از الوهیت من منکری آنحضرت فرمود شما در باب فرعون چه میگوئید گفتند اله و رازق
و محیی و ممیت ماست **لیس** آنحضرت فرمود گواه باش ای فرعون اله **و** رازق **و** محیی **و** ممیت ایشان اله **و** رازق **و** خالق **و** محیی **و** ممیت
منست فرعون خوش شده گفت بار دیگر از هیچ کس منافی این قول را تحمل نمیکنم مراد از این اسما واجب حقیقی تع بود **و هم** مرویست که شخص خارجی بر حضرت
صادق ع داخل شد مخاطب با بو جعفر طاق گفت ما تقول فی العشرة المبشرة فقال من انکر وحدا منهم فعلیه لعنة الله یعنی چه میگوئی در عشره
مبشره بالجنة ابو جعفر گفت هر که انکار کند یکی را از ایشان بر او لعنت خدا باد خارجی خوش و خرم بر آمد **و** توریه در واحداً منهم آن بود یعنی هر که انکار علی ع
از ایشان نماید بر او لعنت خدا باد **لیس** وثوق و اعتماد از انبیا زایل نمیشود **چه** اهل دین میدانند که کفر نکرده و دروغ نگفته **اما جواب** دلیل ثالث آنکه
ما تجویز تقیه بر انبیا عموماً در جمیع احوال و در کافه امور نمیکنیم الا در خاص موضعی و امری که ایصال و ابلاغ آن غیر واجب عینی و غیر فوری باشد **لیس** هیچ
وجه تعطیل دین و آئین لازم نمی آید **اما جواب** دلیل رابع آنکه اگر نبی تنها مامور بایصال و ابلاغ رسالت باشد اشکال ندارد **چه** در ابتدا یا
در آخر وجوباً و عیناً برساند والا انتظار اعوان کند و همچو در بدو نبوة نبی ما باشد که اول ادعا نبوة کرد و بگوش مردم دفعه رسانید **لیس** انتظار اعوان کرد
**اما جواب دلیل پنجم** که ما در تقیه انبیا تجویز اظهار کفر نمیکنیم و بالفرض اگر اظهار کرد لسانی بصورة توریة بود نه بحقیقة و آیه لاینال عهدی نفی نبوة
و امامت از معتقدین مشرکین و کافرین ذاتی میکند و گرنه بقول و بمرویه بخاری ابراهیم خلیل عیاذاً بالله سه کذب گفت اعظم آنها تکذیب در الوهیت بود
محمد ص در حین تلاوة سوره والنجم اذا هوی برغم شمالات و عزی را خدا خواند **لیس** نبوة ایشان بالراس باطل و زایل شود **اما جواب دلیل سادس**
که نبی مدعی نبوة خود اگر اظهار نکرد حجة باطل شد آنیست که متفق علیه امتست که آنحضرت بموجب وکنت نبیا وآدم بین الماء والطین قایل نبوة بود و تا
اربعین از عرش محکوم بار سال گردید چرا تا سه سال بعد آن توقف کرد کما سمعت انفاً عن القسطلانی در اداء آن جواب کم جوابنا **باب تقیه ائمه**
**هدی علیهم السلام** بدانکه در تقیه ائمه هدی ع و در عدم آن امة نیز دو قول دارد **احدهما** مختار اکثر اهل سنت است که امام نایب مناب نبی است
هرگاه امام تقیه کرد امة گمراه میشود **یا** تعطیل **و** حیرة **و** هرج **و** مرج لازم می آید **لیس** بودن و نبودن خلیفه رسول و امام مساویست و اختلاف در دین
و احکام و آئین لازم می آید **لیس** امام و خلیفه رسول را نیز تقیه غیر جائز باشد **ثانیهما** مختار اکثر فرقات شیعه و مجمع علیه فرقه امامیه مع بعضی
از اهل سنت است **چه** بدلیلیکه بر انبیا تقیه مجوز است همان دلیل با ائمه تقیه جائز است **و** تقیه اهل بیت رسالة ع خصوص ائمه اثنا عشر معلوم
و متفحص بر متتبع کتب سیر **و** تواریخ امة **و** کتب احادیث ایشانست **چه** مقابل بر امامی ع فرعونی و نمرودی از بنی تیم و عدی و از بنی امیه و عباسیه در
صدد قتل او و ذریه و شیعه او بوده **لیس** تقیه برای صیانة دین خاتم النبیین کردند تا دین قایم و بالجمله ظاهر شد **اشکال** هرگاه تقیه با ائمه اهل البیت ع
جائز **بل** نزد جماعتی واجب باشد **لیس** چرا سید الشهدا ع تقیه چون ابا و اولاد خود نکرد و ترک تقیه هم گناه است و اگر گناه هست **لیس** دیگر ائمه چرا کردند
و صاحب الزمان بزعم شیعه الی حین مختفی از ظلمه وجبره است علی التقدیرین معاصی بر معصومین لازم می آید **جواب اول** احوال ائمه چون احوال انبیا
علیهم السلام بحسب اختلاف ازمنه و اماکن و تفاوت اشخاص امة مختلف و متفاوت میباشد چنانچه می بینی بدر شخص حضرت امیر ع در ابتداء خلافت برای فقد
اعوان زاویه نشین گردید و نزد حصول اعوان و انصار جهاد با مارقین و ناکثین و قاسطین کرد و عند عدم التمکن مصالحه نمود **لیس** برای امامی آنچه
والنسب بحسب زمان و اشخاص دانست بعمل آورد **لیس** محل تعرض بحضرت سید الشهدا باقی نماند **جواب ثانی** ائمه هدی علیهم السلام خاص مامور

و معمول بحسب صحایف سماویه منزله علی رسوله میباشد چه خداوند جل شانه نزد حضرت رسول صلعم برای بر ایامی صحیفه فرستاد مشتمل و متضمن
جمیع تکالیف و امور و احکام عصر خود پس جمیع آنچه در آن ضبط و ربط است در مدت عمر خود میکنند و لسید الشهداء ارواحی و ولدی و ابابی له الفداء
آنچه نوشته بود بعمل آورد و اخبار در این باب صحیح صحایف در اصول کافی و امامت عوالم و امامت بحار و فتن و وافی و کشف الغمه اربلی
و احتجاج الائمه و کشف الغمه عاملی ارزانی و در شواهد النبوة و در سلسلة الذهب جامی و غیر او نیز
صحایف مختومه الذهب نقل کرده اند صورة ذکر آن اخبار و ذکر بعض صحایف اینجا نیست انشاء الله تعالی بجای عبارة بعض صحایف بعض ائمه
را ذکر خواهیم کرد اشکالی عاید نمیشود **جواب ثالث** مولینا محدث مجلسی در مجلد **مقتل بحار** فرموده ملخص و مجمل کلام هدایة نظام
ائمه طهارة و عصمة آنانکه ببراهین قاطع و حجج ساطعه ثابت گردیده باشد **پس** چون و چرا بالنسبة ایشان عبث **بل** اگر با عتقاد اعتراض باشد
کفر محض است **چه** ایشان مع العصمه عقل کل و عالم جزو کل بودند بر علمی و فعلی را العلم و حکم و مصالح النسب بحال و اصوب بمقام میباشد
بجا آوردند خواه عقل ما آن لم را ادراک کند یا نکند چون محدثات حضرت خضر علیه السلام بحضور موسی و موسی علیه السلام کلیم جلیل بوده لم افعال خضر را ندانست **جواب**
**رابع** علیه و لم در شهادة سید الشهدا اقامة دین و اظهار حق بر خلق و تنقید امة از ظلمة ضلالة و جهالة میباشد **چه** با معاویه غاویه طاغیه
حضرت امیر و امام حسن علیهم السلام بسبب خیانات و خیالات عاطله باطله اهالی کوفه و لشکر مصالحه کرده بودند و خلافه حقه زمام دادن با آن ناری تفویض
نموده بودند **پس** اکثر جهال آن زمان گمان کرده بودند که الحال بنی امیه مستحق خلافه گردیدند و بر ایشان علاوه بر این اجماع واقع شده چنانچه
جمعی از تبعه الیقان الی حین همین گمان باطل دارند **و** سید الشهداء روحی له الفداء این راد السنة تن بصلح و بیعه یزید لعین نداد و بشهادة
فایز گردید تا حجة الله در خلق تمام و تا قیامة قایم باشد که قبل بر آن حضرت امیر و امام حسن علیهما السلام بر رضا خلافه را با معاویه کفره نداده بودند **بل** بجز
و تقیه بسبب فقدان اعوان برده بودند **پس** در اینجا اسلام بعد انعدام و ذهاب آبروی آن مستفیض شدن آنحضرت بشهادة برگردید و الا خلافه را
تا قیامة حق اهل بیت عصمة و طهارة نمیدانستند **اشکال** سلمنا **پس** مفاد و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة چرا آنحضرت با قلة اعوان
و اعیان رفتار مثل آباء و اولاد خود نکردند و مبنی مرتکب گردید **جواب اول** تو گفتیم احوال انبیا و ائمه هدی علیهم السلام بمقتضای ازمنه و اشخاص
مختلف و متبدل میشود چنانچه بسفر **و** حضر **و** عسر **و** یسر **و** صحة **و** سقم احکام یک شخص مختلف میشوند **مجلسی** رح فرموده که در ازمنه
آباء و اولاد ائمه علیهم السلام دین باطل نشده بود بخلاف زمان سید الشهداء علیه السلام **چه** بتسلط امویه از دین و آئین باقی نمانده بود الا رسم و اسم **و اگر**
سید الشهداء شهید نمیشد این اسم و رسم هم زایل و باطل بالاصالة میشد **لهذا** واجب گردید با آنحضرت که فدا جان شریف خود دین نماید تا اشاعة
آن الی القیمة بالتفصیل باقی بماند **و** انبیا و ائمه در چنین وقت موقوف بر حصول اعوان و انصار نمیباشند چنانچه بیدوا زمنه انبیا در کرور ها آدم یک
شخص ادا حق و ابطال باطل میکند تا زنده بماند یا نه **جواب سید مرتضی** در تنزیه الانبیا و تبعه او به تفصیل این مسئله را ضبط کرده اند
مجمل و ملخص همه آنکه **چه** اهل کوفه و همه اعیان و ارکان آن بخلف چندین هزار طومار کرر با آنحضرت فرستادند که ما هادی نداریم و الا دین حدت از دست
ما رفت و از دنیا رفت دعوای ما و شما در قیامة عند الله است **پس** آنحضرت بموجب لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل کمر بسته با جان و مال و آل خود بکوفه آمد
**پس** عذر کوفه را دیده معهود عهدی آنحضرت نزدیک کرد در دفاع کفار **پس** لاجار شده دفع ایشان کرد تا وقتیکه فایز برضوان الله گردید و کفار مستحق عذاب
ابدی شدند حق از باطل جدا شد اللهم العن من قتل بنت ابن نبیک مظلوما العنا وبیلا و عذابا جزیلا و اجعلنا من شیعتهم و انصارهم
و احبائهم و الطالبین بثارهم مع قائمهم بحقهم علیهم السلام امین یا رب العالمین **اشکال** اگر آنحضرت فایز بدرجه شهادة گردید و دین را قایم و
دایم ساختند شما شیعه امامیه **بل** کل فرقات شیعه چرا واویلا و جزع و فزع سال بسال و یوم فیوم برمیدارید و قایم میکنید این مستلزم حمد و شکر میباشد
که بدرجه قصوی شهادة فایز گردید **جواب** این سوال مزخرف واهی مکرر در سلف ذکر شد و لیکن اینجا میگویم که معاشر امامیه این واویلا را برابر آن کردیم

دیگر



و میکنند مبلوا انکار مخالفان دینیه و دوستان امویه انکار از شهادة آنحضرت کنند که واقع نشده و چگونه کلمه گویان شام و کوفه سبط رسول
خود را علانیه بقتل **بلی** آوردند چنانچه در غصب خلافة از ایشان و احراق باب فاطمه و ضرب و ایذاء بضعه رسول با ثبوت آن انکار ملائی مینمایند بتدبر
و تفهیم **جواب ثانی** سرور هم بمقابل وصول بمنزلة شهادة در دنیا باشد کفر و ردت محض بلا شک است **چه** آن دلیل بر رضا بر قتل انبیا و اولیا میباشد
و رضا بقتل و فوت انبیا و اولیا در حکم فاعل و قاتل میباشد و آن بلا شک نفاق میباشد اگرچه بحصول شهادة او را اجرا آن درجه قصوی حاصل
شده **چه** وجود نبوتی افضل از عدم است خصوص وجود نبی و امام و فضل آن معلوم العقلاء است **لهذا** بر هر مکلف حفظ نبی و امام بجز
نفس خود او واجب است و این است معنی **آیه** النبی اولی بالمومنین من انفسهم و امام نائب نبی مثل او است **بلی** گریه و البکاء و اقامة عزاداری بر مصیبت
آنحضرت با مر صاحب الشریعة بجای حمد الهی بما مقرر کرده **چه** حمد و شکر با تفاق لوحی از طاعة و عبادة میباشد و بامضمون اخبار کثیره بطرق
عامه و خاصه وارد شده **لهذا** جزاء آن در حدیث من بکی و تباکی و ابکی وجبت له الجنة رواه اهل المغازی و المقاتل و الحدیث منهم
الحافظ ابو نعیم عن النبی صلعم **بحث هشتم** و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر در اینجا مفسرین دو قول دارند **احدهما** در این دو جا
حذفی است و آن **نزد** بعضی یحذرکم الله عقاب نفسه و الی جزاء الله المصیر یعنی تحذیر میکند شما را خدا از عذاب نفس خود و بسوی جزاء او رجوع
و برگشت دارید توعید صریح است در موالات کفار از اکبر کبایر باشد **ثانیهما** نزد ابو مسلم در اینجا تقدیر نیست **بل** لفظ
نفس تاکید الله واقع شده **پس** **نزد** بعضی خدا شما را تحذیر از نفس و ذات خود مینماید **چه** اگر موالاة کفار کردید خود خدا بذات خود متوجه
شما میشود و معلوم است وقتیکه پادشاه بغایة سخط متوجه عاصی شد لا محاله اشد عذاب بمجرم میکند در این تغلیظ شدید و یاس است از آنکه
غیر او معذب شما نمیباشد **بلی** نفس بر ذات از روی مجاز اطلاق میشود **پس** در اینجا ثابت شد که بمجاز بر ذات الله نفس الله اطلاق جایز است
**نزد** بعضی اطلاق نفس بر ذات و ماهیة نمیشود **چه** نفس غیر ذات است **پس** **نزد** او ضمیر نفسه راجع الی المنهی است بنابر آن تقدیر چنین
شد یحذرکم الله نفس فعل المنهی و هو موالاة الکافر یعنی تحذیر میکند خدا شما را از عین فعل منهی و آن در اینجا دوستی کفار باشد و قت قیام
جزا بسوی نعم برگشت دارید **تنبیه** در آیه دلیل است که تقی عند التقیه مومن است نه منافق زیرا که استثنا بعد نفی از جمله کرد ثم الله اعلم
**اشکال** نفس بسکون عین اسم است **یا** اسم از ما یتنفس به الانسان او الحیوان در آنوقت متحرک میباشد و آن در اصل **نزد** بعضی هوا
و باد است که از راه دماغ و دهان حیوان از قعر بدن و اندرون او بر می آید و مثل آن بجای آن فرو میرود و بقا روح حیوانی و زندگی او بسبب او
میباشد بدلیل آنکه اگر این دم و نفس از حیوان بسته میشود میمیرد **پس** این نفس عین حیوة و هم موجب بقا از لوازم حیوانی و این حادث بلا شک
است **پس** اطلاق آن بر نفس الله اطلاق لوازم جسمانی است **پس** نعم حادث باشد و خدا حادث نباید باشد **یا** معنی دیگر باشد و آن چیست **جواب**
لا نسلم و لو سلمناه **پس** بنا بر قول ثانی از وجه تفسیر اشکال از اساس ساقط باشد و آن قول جمهور است **واما** بنا بر اول که اطلاق نفس بر حقیقة نفس
مجاز میشود اگرچه حقیقة و ماهیة فی الاصالة مجرد محض باشد و اقرب مجاز اینجا آنست که او تعالی موجد نفس است **لهذا** بر خود اطلاق کرده و **نزد**
بعض متکلمین جایز است که در اینجا مضاف الیه محذوف باشد که یحذرکم نفس عقابه اشکال ندارد و گاه اطلاق نفس بر سفراء و امراء او تعالی
میشود **و** از اینجا در زیارة حضرت امیر **یا** نفس الله القائمة باشد **چه** در خلق بجای او بنیابة او تعالی حکم میکنند **و** از همین باب مجاز در زیارت
سید الشهداء علیه السلام **یا** ثار الله و این ثاره باشد نه من باب الحقیقة **لیستم الله اعلم** بمراد کلامه **قوله تعالی**

قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و الله علی کل شیء قدیر

ترجمه یعنی بگو یا محمد صلعم اگر پنهان دارید شما آنچه در سینهای و دلهای شماست از موالات کفار یا آشکار اکنید آنرا میداند همه آنرا خدا و میداند جمیع آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست و خدا بر هر شی مقدور تواناست بدانکه امام رازی گفته هرگاه در آیه بالا خدا نهی کرد مومنین را از موالات کفار ظاهرا و باطنا مستثنی کرد از آن تقیه در ظاهر و دنبال آن وعید را شامل کرد تا باطن را مطابق ظاهر وقت تقیه نکردانند لهذا فرمود که ظاهر و باطن را خدا یکدرجه میداند و در تفسیرش چند بحث اند بحث اوّل صدور جمع صدر یعنی اول و اعلی و مقدم و طایفه از هر شی باشد از صدر یصدر صدرا در صحاح گفته صدره آنچه اشرف از اعلی صدر او باشد و بصدر سینه انامیده اند برای آنکه مسکن و سقف قلب است و از آن ارادات صادر و جاری میشوند و مصدر اسمی جامد مذکر و مونث در آن مساویست تثنیه و جمع آنرا میشود و نزد احد فرقین محل صدور و اشتقاق میباشد چون از ضربه ضرب یضرب صادر و ماخوذ شده و نزد دیگران فعل اصل و مصدر از آن بر میباشد کوفیان و بصریان هر دو بر مذهب خود دلیلها ذکر کرده اند از علم صرف و اشتقاق در باب بحث ثانی قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه شرط و جزا در اینجا جمع شده لهذا در یعلمه جزم برای شرط است اما و یعلم ما فی السموت جمله عاطفه است یا استینافیه در آن دو قول است اکثر ثانیست و مفسرین در اینجا دو توجیه کردند احدهما هرگاه در آیه بالا نهی از موالات کفار عموما کرد نعمان رخصت اجازه داد و تقیه ممکن بود که مبادا اظهار موالات کسی کرد و مورث موالات باطنی شود لهذا بصورت تهدید و توعید بلیغ در اینجا فرمود که بگو یا محمد صلعم بمتقیان جمیع آنچه در سینهای خود پنهان دارید یا آشکارا نمایید همه آنرا خدا میداند تا بعید تر از موالات باطن با کفار باشند ثانیهما قول کلبی است خطاب تخفوا او تبدوه بکفار است که خدا همه میداند آنچه شما در قلوب خود از تکذیب نبی مستور دارید یا حرب و جنگ و قتل او را ظاهر میسازید عامل و جاهل از وی هیچ نیست زیرا که خالق مجرد است سوال چرا بجای قلوبکم صدور گفته و حال آنکه مصدر و مخزن همه نیک و بد دل است جواب چونکه صدر مکان قلب است لیس ان اضافه مکانی ذکر یافت یا برای آنکه جمیع آنچه از دل ناشی میشود همه آن اول صادر بسوی صدر میشود بعد از آن منتشر میشود لیس آنچه بصورت جزم و عزم باشد آن قصد و اراده باشد و آنچه بلا جزم باشد آن وسوسه و خیالات و موهومات باشد تا همه این انواع داخل در آن باشند یعنی جزمی و غیر جزمی شما را میداند اشکال بنابرین توعید بر وساوس صدور نیز باشد و هیچ بشری از وساوس صدور خالی نیست لیس محاسبه و مواخذه بر آن ظلم باشد زیرا که تکلیف مالایطاق است و مواخذه بر وساوس صدور غیر جازمه از امت محمد صلعم مرتفع بقرآن و عقل و اجماع است جواب این در آخر سوره بقره گذشت اینجا میگوییم که این اعلام بخلق است که خدای عالم الغیب والشهادة بظاهر و باطن خلق عالم است چه مصدور شما و رصد و رشما مقصود شما باشد یا غیر جازم و غیره مقصود باشد چه ظاهر سازید یا مخفی و مستور بدارید همه آنرا میداند جز آنکه سبب تکلیف مقدور معمول میباشد اشکالی لازم نمی آید اگرچه جزا بر مقدور است اما غیر مقدور را ایشان متذکر میکرد تا بین الخوف والرجاء باشند اشکال اینجا ان تخفوا او تبدوه شرط و یعلمه جزا آن متاخر لیس بعد حدوث شرط جز الیش متاخر حاصل میشود بنابرین علم باری حادث میشود جواب در فن کلام مبرهن است که علم تعالی ذاتی است تبدل و تجدد آن محال است لیس بدانکه علم تعلقات و اضافات و اسناد بالاشیا فی الخارج دارد لا فی الحقیقة لیس اضافه و اسناد بحسب اعتبار است نه فی الواقع لیس اشکالی ندارد تعالم تفهیم بحث ثالث و یعلم ما فی السموت الی آخر الآیة تفسیرش و دقایق و اشکالاتش مکرر ذکر شده حاجت اعاده نیست که تعالی عالم جمیع معلومات است و قادر بر کل مقدورات و ممکنات است اینچه موجود باشد یا معدوم کل باشد یا جزء همه اینها قادر و همه اینها را بالتفصیل میداند لیس اعمال ضمایر چگونه بر او مخفی و مستور رو بر ایصال جزای آن چگونه غیر قادر باشد تنبیه بعض متکلمین گفتند نیز این دلیل است که خدا علم بماهیت و حقیقت الم و لذة و سفادیر اینها دارد زیرا که از افعال مقدوره و مصدوره و معلومه اوانند و الا حصول و صدور اینها محال بود بلی لذة ادراکی عقلی وجدانی اند باتفاق متکلمین اسلام بر تعالی جایز نیست زیرا که از لوازم جسمانی است اما نزد حکما الم مطلقا بر تعالی جایز نیست لکن لذة عقلی را بتعالی مع صاحب باقوت



فقط از متکلمین امامیه تجویز کرده اند چونکه از صاحب شریعت در این بیانی نیامده لهذا سکوت از آن اولی است اگرچه تجویز لذة عقلی را عقل کرده لکن مبادا بوجهی مناسب حال تعالی نباشد و ما نه انیم آنرا لیس عذری نباشد

قوله تعالی يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۗ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ترجمه

یعنی ای مردم بترسید کو بانقدیر است روزی را که می یابد هر کسی از عمل کنندگان آنچه عملی کرده باشد از نیکوئی حاضر کرده میشود نزد او و صحایف حسنات او و میابد آنچه از عمل بد کرده باشد یعنی عمل نیک و بد هر کس در قیامت حاضر ساخته مینمایند لیس در آن وقت دوست دارد و تمنا کند هر عاملی یا عامل گناه اگر میان آن شخص و میان آن عمل زمانی بعید و طول کاش فاصل میبود و میترساند و تحذیر میکند خدا شما را از عقاب نفس خود یا از نفس عمل یا از نفس آن روز و خدا مهربان است بر بندگان بدانکه دنبال این آیه متضمن ترغیب و ترهیب انزال کرد تا خوف و رجا مساوی باشد و در تفسیرش چند بحث اند بحث اوّل در عامل یوم وجوه گفتند اوّل والی الله المصیر یوم تجد باشد ثانی سابق آیه و یحذرکم الله نفسه یوم تجد ثالث والله علی کل شی قدیر یوم تجد رابع اذکروا و تخافوا و احذروا یوم تجد باشد و لکن در ما عملت من خیر دو وجه اند احدهما موصوله و عملت جمله صله او باشد نه شرطیه ثانیهما مصدریه باشد یعنی عملها باشد و ما ثانیه از ما عملت من سوء نیز دو وجه دارد احدهما موصوله و واو عطف بر ما قبل بمحل نصب باشد ثانیهما مجاز اتی باشد بحث ثانی اما بفتح ضاد منصوب علی المفعول از احضار و آن ماخوذ از حضر بمعنی بحضور و عیان آوردن است یا محضر بنابر فاعل یا از حضور باشد در قرائت دو قول است اوّل قرائت مشهوره ثانی قرائت بعضی منهم عبید بن عمیر باشد اما در نصب محضرا دو قول اند منصوب علی الحال از تجد است اگر مراد از تجد وجدان باشد و منصوب بنابر آنکه مفعول ثانی از تجد اگر بمعنی علم باشد بحث ثالث یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء یعنی بترسید شما روزی را که می یابد یا میابند هر ذی حیوتی از قسم مکلفی آنچه بعمل آورده از طاعت و خیر در حالیکه حاضر کرده شود نزد او با مر الله تعالی می بیند یا می یابد هر نفسی هر عملی را از اعمال و افعال بد و زشت خود آنچه در دنیا کرده چه هر ذره از نیک و بد در دنیا آوردن مثبت و ضبط عند الله است ذره ذره می بیند و بر آن جزا می یابد اشکال نفس عمل از جمله اعراض لا جسم است احضار اعراض بعد انعدام محال است لیس احضار عمل غیر جایز و غیر ممکن میباشد جواب متکلمین و مفسرین در احضار این عمل بدو وجه میباشد احدهما مراد از احضار عمل احضار و صحایف حسنات و سیئات است نه خود عمل چه عمل از جمله اعراض محض عمل باطل و منعدم شد و آنچه از عالم جسمانی نباشد اعاده او محال است و همین قول تعالی است انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون و قال فینبئهم بما عملوا احصاه الله و نسوه لیس احضار دفاتر را تعبیر باحضار اعمال فرمود همین احد فریقین منهم قول ابومسلم و جبائی است و مجوز مروی از حضرت صادق علیه السلام در جواب زندیق دیصانی است ثانیهما مراد از احضار عمل احضار جزائیش باشد از ثواب و عقاب چه احضار دفاتر سلطان جاهل ساهی مغلوبی میکند مبادا اتفاقی یا انکاری لاحق شود و انکار مجال خلق و جهل و سهو و نقصان و زیادتی در اعمال خلایق بر تعالی ابدا جایز نیست محال است اشکال لفظ نفس چرا فرموده چه در نفس داخل از همه حیوانات هر ذی حیوتیست و لازم بود که کل مکلف بگوید تا مکلفین از جن و انس داخل میشدند و غیر مکلف بری می آید و اگر مراد بعث همه انواع حیوانات است چنانچه اعتقاد عدلیه بموجب و اذا الوحوش حشرت و در طیر امم امثالکم فرموده میباشد لیس عمل نیک و بد در این آیه ذکر است باین قید غیر مکلفین بر آید نیز اینها اصلا علی جزائی بر آن

ندارند و اگر مراد خاصه مکلفین اند چنانچه ظاهر ایمین آیه است **پس** غیر مکلفین کل خصوص مجانین و اطفال نیز بر آمدند **پس** با ایشان حشری و
نشری و جزائی نباشد **جواب** چونکه از بالا ذکر مؤمن و کافر آمده و مکلفین ایشان خطاب متوجه است **لهذا** این آیه هم بصورة وعده و وعید
شامل با ایشان خاصة میباشد **پس** مراد از کل نفس جمیع افراد مکلفین اند **اما** غیر مکلفین را بعث و نشر و عوض آلام هست و انها با آیات
دیگر ثابت اند لازم نیست که همه امور و احکام دین و دنیا بیک آیه **یا** بیک سورة ثابت باشند **اشکال** بقید کل نفس ثابت شد که غیر ذی نفس را حشر نباشد
**پس** بنا بر این سولود یکه جان نیافته سقط شد با و حشر نباشد **جواب** در حشر غیر انسان و جن که از غیر مکلفین باشد در قیامة دو قول است **اما** در
حشر انسان اگرچه مضغه ساقط شده اتفاق بالجمله که واجب البعث است زیرا که علة غائی در عالم امکانی انسانست **و اما** داخل در کل نفس شود
میتوانیم سقط بی نفس قابل نفس هست ثم الله اعلم **بحث رابع** در اوائل ذکر شد که وَدَّ یَوَدُّ وُدًّا وَوَدًّا وَوِدَادًا بمعنی تمنیت و بمعنی
احببت باشد **اما** امد بمعنی غایة منتهیه و بمعنی غضب باشد از امد یامد امدا فهو آمد **راغب اصفهانی** گفته زمان و امد و ابد
متقاربند **ولکن فرق** آنست که زمان عام در سیده و غایة است **اما** امد زمانی که او را غایة محدود باشد **اما** ابد زمانیکه انتها ایش محدود و مقرر نباشد
**اما** بعید فعیل از بَعُدَ بعد بُعدًا فهو بعید و مبعود و در ضد قریب باشد **اما** در اعراب تود **در الجنان** فرموده که وجه روا اند جزم در جزا **و** رفع بر تقدیر ...
**در کشاف** گفت و ما عملت مرفوع بالابتداء و تود مرفوع بالخبر است چون والذی عملته من سوء تود هی البعد و صحیح نیست که ما عملت
شرطیه باشد برای رفع و همان قراءة مشهوره است **در مجمع** فرموده اگر تود واقع بجای جزائی بود هر اینه تود مفتوح **یا** منصوب میبود و احدی
آنرا مفتوح و مکسور نخوانده **بحث خامس** تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا یعنی نفس عاصی بسوء در قیامة نزد احضار و اراءة صحایف
اعمال زشت تمنا کند که اگر میان معاصی او و خود او مسافه بعیده از زمان و از مکان میبود و این روز اینعمل را نمیدید **نزد بعضی** زمان غیر
منتهی تمنا کند **نزد بعضی** بمعنی مسافه و مکان بعید را تمنا کند اینقول سدیست **نزد بعضی** مراد بعد ما بین المشرق و المغرب باشد اینقول مقاتل
و بعضی میگویند علی ای تقدیر مراد بعد عدم حضور و عدم حصول جزا باشد **بحث سادس** و یحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد
این تحذیر خدا از نفس اعمال ایشان **یا** تحذیر ایشان بعقاب خود برای انتهاء تهویل است و غایة تاکید در اخلاص و اجتناب از شرک و معاصی است **اما**
خدا رؤف و مهربان ببندگانست و از ان نیز توجیهات کرده اند **نزد** حسن از جمله رافة او نعم تحذیر ایشان از عذاب نفس خود است **نزد بعضی** از جمله
رافه و رحمة الله نعم بعباد امهال ایشان تا توبه و قبول آن باشد چه امهال و قبول توبه ایشان بر او نعم واجب نیست **بل** محض فضل و مهربانی نعم
بعباد است **اشکال** چگونه در محل واحد بلا فصل تحذیر و رافة را که ضدین اند جمع کرد و چگونه اینها جمع میشوند **جواب اول** تا خلایق بین الخوف
والرجاء باشند و عادة نعم است در جائیکه توعید آید **یا** وعده آید لا محاله ذکر هم را از دیک ذکر فرمود **لهذا** در یک محل در ذکر جمع کرد **جواب ثانی**
یحذرکم الله نفسه توعید کفار و عصاة والله رؤف بالعباد بمؤمنین زهاد عاملین صالحات است چه بر العباد الف و لام معهود است **و** هر جاکه
در قرآن مذکور است مراد عابدین مخلص اند چنانچه سوید بن آیه عینا یشرب بها عباد الله **و آیه** و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا
**پس** گویا چنین مراد شد که خدا میترساند کفار را از عقاب نفس خود و بشارة میدهد مؤمنین را از رحمة و رافة خود **اشکال** ندارد **اشکال** رافة و رحمة
از رقة است و اینها از افعال قلوب اند بخدا چگونه این صحیح شود **جواب** در دو جلد اوائل مکرر ذکر شده که خدا از جسم و لوازم جسم منزه است **و لکن**
این اوصاف دو حالة دارند مبادی و غایات **اما** مبادی تعلق بجسم دارند و او تعالی ندارد **اما** غایات پس اطلاق اینها بر نعم بابن اعتبار قصوری نیست
کما ذکره جماعة من المتکلمین **لیس** از مهربانی نعم اگذشتن از عاصی و عفو او و قبول توبه و شفاعة در او باشد ثم الله اعلم **تنبیه** نزد وعیدیه آیه
دلیل بر نعم دیه فیهاف و نجاة صلحا است **نزد** امامیه وجه بر این وعده و توعید بر آنست که بندگان در خوف و رجا باشند تا قریب بطاعة و بعید از
معصیت باشند **نزد بعضی** توعید کفار و وعده بعصاة مؤمنین است اگرچه این قریب است **و لکن** آن انسب بحال قران است ثم الله تعالی اعلم

جواب اشکال کل نفس حکیم نفس نبات با شد

جواب اشکال تخلیف و رافت چگونه جمع شده است و جواب اشکال رافت و رحمت چگونه بر خدا حمل بشد از اوصاف قلبی است



**قوله تعالی قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوْبَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ**

**ترجمه** یعنی بگو یا محمد صلعم امة را اگر شما دوست دارید خدا **لیس** متابعة و پیروی قول و فعل من بکنید تا دوست دارد شما را خدا و می آمرزد مر شما
گناهان شما را و خدا آمرزنده مهربانست **بدانکه** هرگاه مالا قوم را دعوة با یمان کرد بر سبیل وعده و وعید دنبال آن دعوة کرد بمتابعة محمد صلعم
چه بعد محبت او ایمان و دوستی خدا حاصل نمیشود مگر باتباع آنحضرت صلعم **و تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** نزول این آیه
بروایات مختلفه اند **اول** در روایة است که کفار قریش در مسجد الحرام مجتمع بودند و سجده باصنام خود میکردند حضرت رسول صلعم واقف ایشان شد
**لیس** فرمود ای معشر قریش قسم بخدا شما بتحقیق ملة ابراهیم خلیل ع را ترک کردید قریش گفتند **یا** محمد ما عبادة این اصنام حبا لله میکنیم تا ما را نزدیک
الی الله سازند **لیس** این در رد ایشان نازل گردیده **قول ثانی** این آیه خاصه در رد یهود نازل گردیده **چه** ایشان نحن ابناء الله
واحباؤه میگفتند یعنی ما پسران خدا و دوستان نعم هستیم **قول ثالث** این آیه خاص در رد نصاری نازل گردیده **چه** ایشان میگفتند که ما تعظیم
مسیح حبا لله میکنیم **رابع** ابن جریر و ابن منذر و غیر ایشان از حکیم ترمذی و از حسن روایة کردند که اقوامی میگفتند **یا** محمد صلعم ما خدا دوست
داریم **لیس** این آیه نازل گردید که اگر خدا را دوست دارید **لیس** محبة محمد کنید او محبة خدا است **قول خامس** آیه عام است **لیس** این قول
جامع الاقوال است که در مسلمانان و کفار قریش و یهود و نصاری نازل گردیده **چه** حمل بر عموم ممکن و آن اولی و افضل از ترک و طرد باشد
**چه** آیه من حیث اللفظ عام است ثم الله اعلم **بحث ثانی** سابق در آیه والذین آمنوا اشد حبا لله بیان شد که خلة و محبة و مودة
بمعنی دوستی و صداقة و میلان نفس در حیوان هست **اول** خاص **ثانی** عام **و ثالث** اعم **اما** محبة متضمن ارادة و مودة متضمن تمنا میباشد
**در بیضاوی و مبانی و سعودی** گفتند که المحبة میل النفس الی الشیء لکمال ادرکته فیه بحیث یحملها علی ما یقربها الیه
یعنی محبة میل نفس بسوی شیئ است برای کمالیکه ادراک کرده در آن بحیثیتیکه حمل میکند بر امر انکه قریب سازد آنرا بسوی او **لیس** بنده وقتیکه دانست
که کمال حقیقی نیست مگر خاص برای خدا و هر کمالیکه از خود **یا** از غیری می بیند **لیس** هم آن من الله و بالله و الی الله است **لهذا** حب او نباشد فی
الاصالة مگر برای خدا و فی الله و همان مقتضی طاعة و رغبة او فیما یقربه میشود **لهذا** محبة اینجا مفسر بارادة طاعة شده و آن مستلزم اتباع رسول
است **در مجمع و الجنان** فرمودند محبة ارادة است گاهی مضاف بسوی مراد باشد **و** گاهی مضاف بمتعلق مراد میباشد چون احب زیدا و احب اکرام
زید و در ارادة میگوئی ارید اکرام زید و نمیگوئی ارید زیدا زیرا که این برای وجود قوة است که صرف محبة در موضع میل طباع میکنند بصورتیکه جاری مجرای
شهوة میشود **لیس** معامله اضافه میکنند **و متکلمین** گفتند ان المحبة من جنس الارادة و الارادة لا تعلق لها الا بالحوادث و لا بالمنافع یعنی
محبة از جنس ارادة است و ارادة را تعلقی نیست مگر بحوادث و لا بمنافع **امام رازی و صاحب شوارق** این قول را ضعیف شمردند
چه اگر تعلق بالحوادث و المنافع دانسته **لیس** برای غیر باشد در آن دور و تسلسل لازم می آید **لهذا** باید شئ محبوب بالذات باشد چنانچه ما
سیدانیم لذة محبوب للذات است همچو کمال محبوب للذات است و این بحث طول می انجامد از کتب کلام در یابد **اما** احببت فلانا فهو محبوب جایز مستعمل
است **یا** حببت فلانا فهو محبوب بمعنی مفعول این باب از مجرد میباشد در اهل موضع دو قول است **اول** قول کسائیست **ثانی** مشهور **و فرا**
گفت اول متروک غیر فصیح است کما ذکره فی الجنان **بحث ثالث** قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله الخ و یحببکم الله مجزوم
بجزا شرطست **اما** قل خطاب بحضرت رسالت مآب است که امة را **یا** مشرکین قریش و یهود و نصاری را بگو اگر شما دوست دارید خدا را **لیس**
متابعة دین من کنید تا دوست کند خدا شما را این قول ابن عباس است **نزد** دیگران اگر در دعوای محبة خود بخدا راست گوئید **لیس** متابعة من

بیان معنی محبت بنزد لغویان و نزد متکلمین

بیان معنی محبة عبد و محبة خدا للعبد

در قول و فعل و امر و نهی من مطلقا کنید خدا شمارا دوست میکذارد و جز محبة رسول بشما السنت که می امرزد گناهان شمارا و ساقط بسیار عذاب آنرا و ثواب میدهد بعوض آن و خدا اکثیر المغفرة و رحمة است در دنیا و آخرة **بحث رابع** محبة چند درجه دارد **اول** عام و آن عبارة از جانب عبد از السنت که بنده برگاه نعمات غیر متناهیه در خود و بسوی خود لا تحصی و لا تعد ادراک کند و از اعظم نعمات ابتدای بعد عدم محض وجود دوامی یقین میکند که مرا موجدی واجب است و بعد آن نعمات دیگر را در خود و برای خود حس میکند میلانی در دلش پیدا می شود بسوی این منعم موجد که او را بشناسد و بیابد **لیس** بوجدان این درجه بالجملة عقلش مقتضی اطاعة این منعم موجد در اوامر و نواهی میشود و در تحبون الله فاتبعونی تصریح آن باشد **اما** محبة عام باری بعباد عامه اثابة و ایصال نفع و اسقاط عقاب در دنیا و آخرة بمقابل آن باشد و اینست صریح در تتمه آیه یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم **اقول لیس** بنا بر این محبة الله بر آل محبة اطلاق بصورة مجاز شده نه بر حقیقة **چه** میلان نفسی از لوازم جسمانی باشد بر واجب تعالی جسم و لوازم جسمانی ممتنع است **نه الخصوصیه غویه** مقرر کرده اند که بمحبة خدا نماز و روزه و همه تکالیف شرعیه بحصول محبة ساقط میشود و نیز هر حرام حلال و مباح میشود بنا حال و صعق و نعره و صفق میگذارند چنانچه همین **در کشاف** جار الله زمخشری بصورة ذم ذکر کرده محبة العباد لله مجاز عن ارادة نفوسهم اختصاصه بالعبادة دون غیره و رغبتهم فیها و محبة الله عباده ان یرضی عنهم و ان یحمد فعلهم الی قوله فمن ادعی محبته و خالف سنة رسوله فهو کذاب و کتاب الله یکذبه و اذا رایت من یذکر محبة الله و یصفق بیده مع ذکرها و یطرب و ینعر و یصعق فلا تشک فی انه لا یعرف ما الله و لا یدری ما محبة الله و ما تصفیقه و طربه و نعرته و صعقته الا انه تصور فی نفسه الخبیثه صورة مستملحة معشقة فسماها الله بجهله و دعارته ثم صفق و طرب و نعر و صعق علی تصورها و ربما رایت المنی قد ملاء ازار ذلک المحب عند صعقته و حمقی العامة علی حوالیه قد ملؤا اردانهم بالدموع لما رقفهم من حاله انتهی غیر کلامه ملخص ترجمه محبة بندگان برای خدا مجازاً از اراده نفوس ایشان خاصه بعبادة تعالی است نه بغیر او و محبة تعالی به بندگان ارضاء ایشان از خود بشناو و تحمید و تمجید فعل او باشد **لیس** علامة محبة شما اطاعة رسول تعالی و اتباع او در همه احوال در همه امور او و محبة تعالی شما غفران از معاصی و نجاة شما از نیران باشد **لیس** برکه ادعای محبة او تعالی کرده مخالفة سنت رسول او نماید با بوا النفوس خود **لیس** کذاب باطل و کتاب الله تعالی مبطل و مکذب اوست و وقتیکه به بینی دعوای محبة الله میکند و صدا بدست زدن بر دست دیگر مینماید و بذکر هو هو در طرب و سرود آید و نعرهای خر بلند نموده بی حال و بی هوش خود را میسازد **لیس** تو شک مکن در انکه او خدا را نمی شناسد و محبة خدا را نمیداند که چیست **و** نیست دست زدن و طرب و نعره و بی حالی او مگر برای تصور در نفس خبیثه شریره او صورة نمکین شیطانیه دل ربا نیکه عاشق او گردیده و آن صورت متصوره متخیله ملیحه شیطانیه را خدا نامیده بجهل و فساد و خبث باطن خود **لیس** این تصفیق و طرب و نعره و صعق بر تصور آن صورة از ایشان صادر میشود **و** بسا اتفاقی می بینی یا دیدم که آن شخص محب منزل شده و زیر جامه او مملو و پر از منی گردیده نزد طرب و صعق او **و** حمقاء عوام بدور آن محب جاری المنی که عاشق صورة شیطانی بجهة رفاقة او و رقة قلبی خود میگریند تا انکه سرهای آستینها و رومالهای ایشان تر گردیده بکمان انکه او واصل بمقام رسیده شده نعرها و دست زدنها بر آن میکند که در مستی شراب این صورة معشوقه شیطانیه از و الحال بعد ارادة خود متفارق و متباعد کردیده **سبحان الله** چه کفر و شیطنت را محبة الله و طاعة و عبادة و دین او قرار داده اند اعاذنا الله و المومنین جمیعا عن کل ذلک برحمة الواسعة **تعجیب** فخر رازی از بیان زمخشری ترشده و گفته خاض صاحب الکشاف فی هذا المقام فی الطعن فی اولیاء الله تعالی و کتب هیهنا ما لا یلیق بالعاقل ان یکتب مثله فی کتب الفحش انما اجترء علی الطعن فی اولیاء الله فکیف اجترء علی کتبه مثل ذلک الکلام الفاحش فی تفسیر کلام الله تعالی نسئل الله العصمة و الهدایة انتهی کلامه **اقول** چنین شیاطین مجسمة ضاله مضله مخربه دین الله اند لعمری قد حقق الکلام فیهم جار الله غایة التحقیق و همین تلبیس ابلیس است **امام رازی** ایشان را بفضل خود در اعارف محق ممیز کامل از محق و مبطل میدانست و اگر ایشان را اولیاء الله فرقه خود دانسته خیلی عجب است **و اگر غزالی** یا ابن العربی چنین میگفتند **البته** سزاوار بود **چه** خود صوفیه بودند **و** در بعض کتب کلامشان همین رار هی نقلی دیدم الحال یاد نمی آید که کدام کتاب است

عبارة امام رازی در ... جار الله زمخشری

اول



در ذیل آیه ثالث ثلثة سبحان الله نصاری را مشرک برای تثلیث میگویند **و انانکه** همه اشیا و عوالم را عین خدا میدانند انها را چرا مشرک بحث نمیگویند **درجه ثانیه** محبة خاص است **لیس** محبة خاص الهی تعالی القاء عنایت و احسان مخصوص بعبد مخصوص بوجه مخصوص لایق بحال او باشد تا از دانی ممتاز در دنیا و آخرة شود **اما** محبة عبد مخصوص بحصول عنایة و احسان مخصوص در او اینست که عبد بوجود آن تجافی از دار فانی غرور و ترقی بسوی عالم نور برای انس حق تبارک و تعالی وحده میکند و وحشة از جمیع ما سواه مینماید تا آنکه همه هموم او هم واحد میگردد **و** باین مرتبه در این امة حضرت ولایت مآب علیه السلام مخصوص بود نه غیر او **و دلیل بران حدیث خیبر** که متفق علیه امتست قال صلعم لاعطین الرایه غدا رجلا کرارا غیر فرار یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فبات الناس یدوکون لیلتهم ایهم یعطاها فاعطی علیا و ارسله و فتح الله علیه **چه** کل صحابه تمام شب بیدار بوده از یکدیگر میپرسیدند که کدام کس داده میشود **و بزیادتی صحیح مسلم** خصوص عمر گفت خوابیده خیمه بخیمه میگردید و از این حال ازو مردم میپرسیدند حتی انکه قسم خورد که والله ما تمنیت الامارة الا هذا الیوم یعنی بخدا من تمنای امیری هیچ وقتی نکردم چون تمنای آن روز **اقول** اگر در صحابه یا در احدی از آن ازواج اقارب و دیگر آنحضرت این صفة میبود **البته** تمنا و تمام شب بیداری و احوال پرسی نمیکردند خصوص عمر **چه** تحصیل حاصل بود و الا عدم ایمان کل صحابه لازم می آید زیرا که هر مومن من حیث الایمان محبوب خدا است و خدا هم محبوب هر مومن است **لیس** اگر ایشان مومن بودند چرا تمام شب مضطرب و بیقرار و متمنی بودند و اگر این مرتبه بجهة ایمان داشتند **لیس** این محبة غیر از ایمان و غیر از ثواب آن باشد که اصلا و ابدا در ایشان نبود و متمنی آن تمام شب هر یکی بود و تدبر تفهیم **تنبیه** هرگاه این مرتبه محبة مختص حضرت امیر علیه السلام ثابت گردید **لیس** این جهة حضرت رسول صلعم وعده قطعی فرمود کرار غیر فرار یفتح الله علی یدیه فرمود و مفتوح بدست او گردید صدق الله و رسوله و نحن علی ذلک من الشاهدین و الذاکرین **لهذا** در مدت العمر حضرت امیر علیه السلام نفس مبارک خود را در همه معارک بمهالک می انداخت چنانچه همه اهل تواریخ **و** سیر **و** مغازی **و** حدیث خصوص جماعتی از اهل تفاسیر چون **رازی و نیشاپوری و بیضاوی و کشاف** در ذیل آیه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ثبت کرده اند که در لیلة الهریر حسنین و محمد بن حنفیه حضرت امیر علیه السلام را در جامه نازک دیدند که بین الصفین نماز میخواند و میجنگید عرض نمودند که یا ابت ما هذا زی المحاربین اینچنین بزرگوار این اسلحه و باین لباس نازک پوشیده جنگیدن داب و باب محاربین نیست قال علیه السلام یا بنی لا یبالی ابوک علی الموت سقط ام علیه سقط الموت یعنی در جواب ایشان حضرت امیر علیه السلام فرمود ای اولاد من وای حسن پدرت علی باک و خوف ندارد در معارک و مهالک از انکه من بر موت می افتم **یا** موت بر من می افتد و نیز دیگر زیاده است که والله ان ابن ابی طالب یلعب بالموت کما یلعب الصبی بثدی امه و یاخذه و بحذا قسم تحقیق پسر ابو طالب بازی با موت میکند و دنبال او می دود **چنانچه** طفل گرسنه شیرخواره پستان مادر خود را میگیرد و با آن آرام میگیرد و بازی باو میکند **اما درجه ثالثه محبة** درجه اخص است **لیس** آن از خدا عبارة است از کشف حجاب از قلب **و** عقل و روح و تمکین او از رفتار بر بساط قرب وحدة تعالی **اما** از بنده اخص عبارة است که بعد حصول این مراتب غایت او چون حاضر و شاهد و بعید نزد او قریب مشهود او باشد **و** منشاء آن نزد تجلی صفات جمال و جلال میباشد **لیس** او را لوازم جسمانی حایل و مانع از حصول کمال طرفة العین ابدا نمیکردند **اقول** این مرتبه هم در مولینا سید العارفین و الموحدین امام الاولین و الاخرین امیر المومنین علیه السلام موجود بود نه در غیر او چنانچه جمهور اهل سیر **و** مناقب چون ابن طلحه شافعی **و** ابن فورک و غیر ایشان از آنحضرت نقل کردند که در مشاهد خاص و عام بالای منابر مکرر میفرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر از من پردهای بشریت و حظوظات برداشته شوند معرفة من تفاوت نمیکند **بل** همان درجه است که در ابتدا داشتم **و** محدثین چون ترمذی **و** مشکوة **و** سیوطی **و** صواعق از آنحضرت نقل کردند که مکرر در مشاهد خاص و عام میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی و فی اخری سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض پیر سید از من قبل از انکه من نیابم و بپرسید مرا از راههای آسمانها **چه** من بانها واقف ترم از راههای زمین **اما درجه رابعه محبة** درجه خاتمیة است **و صاحب منازل غزالی و صاحب مبانی** در اینجا فرمودند ملخص همه انکه این آخر جز غیر منتهیه از اخص عنایة مکنونه بلکنونه مخزونه مختومه فیاض مطلق مختص برای اکمل الکملاء

معنی محبة خاص خدا و عبد و او علی علیه السلام است

واعقل العقلا واعلم العلما والعرفا واقرب مقربین بارگاه الهی باشد وبعد حصول این محبة مختومه مکنونه مخزونه جاذبه ما دمه دریا ماهیه سیده اکمل
ناشی شده موجب تجلی ذات وکشف صفات کمال جلال وجمالی برفهم وعلم وعقل او شده اراده وصول وقرب بآن بنماید لیس ابن علی با معرفه ودرین محیط
وحدة غیرمتناهیه که عمق وساحل ندارد طیران وغواصی وشناوری بالاتصال میکند فریاد ماهو وکیف هو واین هو وحیث هو بنماید از معدر وحدة
جلال الهی ندارد لا هو ولا کیف هو ولا این هو ولا حیث هو لا هو میشنود ومیدود وبی بنماید لیس این درجه مختص اکمل خلایق سید الانبیاء است
ودراینجا آنحضرت فرموده ما عرفناک حق معرفتک وما عبدناک حق عبادتک و امینت سر تسمیه آنحضرت خاصه بمحمد حبیب الله وبابراهیم
خلیل الله نامیده نه حبیب الله اما امیر نیز در مرتضی علی حاصل بود چه در خطبه خود بآن اشارة کرده الحمد لله الذی لا یقال هو هو ولا ماهو
ولا کیف هو ولا این هو ولا حیث هو الا هو فمن قال هو هو فقد اشار الیه الخ وحدیث طیر متفق علیه امة غاهد متواتر ومکرر است که پیغمبر
سه بار دعا کرد اللهم ائتنی باحب الخلق الیک فجاء علی فاکل معه یعنی بار خدایا دوست ترین کل خلایق که نزد تو باشد او را نزد من بفرست تا این طیر مشوی را
باهم بخوریم لیس علی آمده هر دو آن جانور بریان را خوردند و احب صیغه افعل تفضیل است باتفاق مقتضی زیادتی بر غیر است واین احب دراینجا
صفات نبوی خلق است وخلق اسم جنس است معهذا قاعده مقرره نحاة واصول است که الف ولام بر جنس فائده استغراق میدهد لیس
مراد کافه مخلوقات علوی وسفلی است و ایک خطاب بخدا دلیل دیگر است برانکه محبوب ترین جمیع خلایق خودت نزد من بفرست لیس احب از جمیع مخلوقین
کسی باشد که فوق بران زیادتی حب دیگر ممکن ومتصور نباشد لیس به ثبوت این معلوم گردید که محمد وعلی علیهما السلام محبوب ترین کل خلایق نزد خدا
اند بدرجه خاتمه لهذا محمد را خاتم الانبیا وعلی را خاتم اصفیا واوصیا اول واول اوصیا آخر میگویند تنبیه جمعی از محققین در چنین
مقام فرموده اند وقتیکه در بنده چنین مرتبه حاصل گردید لیس جمیع حرکات وسکنات کانه حرکات وافعال ذات محبوب میشوند واز اینجا است این
آیه ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و آیه من اطاع الرسول فقد اطاع الله وحدیث قدسی من اهان ولیی فقد اهاننی و حدیث
قدسی متفق ومرویه امة چنانچه از خاصه شیخ بها الملة واز عامه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول آورده لا یزال العبد
یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به وفی اخری ولسانه الذی ینطق به ویده الذی
یبطش به ورجله الذی یمشی بها وان سئلنی اعطیته وان استعاذنی اعیذنه وفی اخری اذا دعانی اجبته واذا ناجانی ناجیته الحدیث یعنی همیشه
بنده من بعد ادای واجبات تقرب بنوافل بسوی من میجوید تا انکه من او را دوست میگذارم لیس وقتیکه او را دوست خود ساختم سمع او میشوم که بآن
سخن میشنود و چشم او میشوم که بآن می بیند و زبان او میشوم که بآن نطق میکند و دست او میشوم که بآن حمله وجنگ میکند و پای او میشوم که بآن راه
میرود و اگر از من سوال میکند عطایش میکنم و اگر استعاذه میکند بخانش میدهم و در دیگر روایة است وقتیکه مرا ندا میکند ندایش به لبیک جواب میگویم
و وقتیکه با من راز میگوید با او راز میگویم وحدیث ترمذی در مشکوة از اینجا است وقتیکه پیغمبر در جنگ طایف بگوش علی راز میگفت
صحابه گفتند فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال صلعم ما انتجیته ولکن الله انتجاه یعنی مردم میگفتند که پیغمبر با این عم خود علی در راز گفتن
طول داد لیس پیغمبر برمردم فرمود من مختص با او راز نمیگویم ومنتخب برای ذکر اسرار نساختم بلکه خدا او را برای ذکر اسرار خود منتخب ساخته اسرار میگوید
اشکال از این قدسیه جسم تعدد یا حلول اتحاد ثابت گردید جواب این آیات واحادیث بمجاز وارد اند نه بحقیقه چه جسمانیت ولوازم آن بر تعالی
محال وممتنع است لیس لامحاله افعال واقوال او کانه افعال واقوال تعالی اند وکانه دیدن او دیدن خدا وشنیدن او شنیدن خدا و زدن او زدن خدا ودادن
و گرفتن او زدن ودادن و گرفتن خدا و رفتن و گفتن و حرکة او کانه حرکة خدا اگر برا وجاری بود همیشه چنانچه وزیر مقرب کامل را میگویند
که گوش وچشم ودست پادشاه است یعنی جمیع آنچه این میگوید یا این میدهد یا میکند یا نمی بیند خود پادشاه میدهد ومیکند ومی بیند نه مذهب
متصوفه وحدتیه وحلولیه چه او کفر محض است اعاذنا الله والمومنین عن ذلک جمیعا در مبانی البیان از عرفا مدارج محبة را

بار



باسمای خاص نقل فرموده اراده و آن میل قلب الی النبی میباشد بعد آن الفة و آن مقارنه بشی میباشد پس انس و آن عبارة از رویه آن بکمال مع السکون
می باشد لیس مودة و از رسوخ داشتن وبیان میباشد لیس خلة و آن صداقه متخلله در جمیع اجزاء بدن میباشد بنحویکه اراده هوای خود را نمیباشد
لیس شغف و آن شدة ولوع بذکر و افتتان باو بعد ذهول از غیر او میباشد لیس شعف و آن تغلغل حب در قلب میباشد
میباشد لیس استنهار و آن شدة شغل باو وکفر بجمیع غیر او میباشد لیس وله و آن ذهول از غیر او بشدة حزن یا طرب میباشد
لیس هیمان و آن ذهاب عزة وذبول جثه بظهور نار محبة وحیرة روح بمعرفة وحدة میباشد لیس شوق و آن نار محبة در قلوب میباشد
بوجود آن تمام ارادات وتعلقات وعوارض قلبی سوخته میشوند لیس عشق و آن غلیان حب در باطن محب میباشد بنحویکه همه حظوظ سوا حظ
محبوب بخود زایل میشود و آن غایة در محبة و وقتیکه عشق زیاده میشود لیس سکر و تیه میباشد و آن ذهاب محب از محبة برویة محبوب
میباشد چون زنان مصر بمحض رویة یوسف ع دستهای خود را بدل ترنج قطع کردند محسوس شان نگردید انتهی وذکر اصطلاحات ایشان برای اطلاع
ذکر کردم و انواع محبة ووجود همه انها من الله مختص در مولینا علی وهمه انواع انها از علی برای خدا با تفصیل در کتاب ناصر العترة الطاهرة ذکر کرده ام
من شاء فلیرجع الیه بحث پنجم از ان کنتم خطابات علی الاصح بعامه مکلفین است تا قیامة لیس دراینجا دو مسئله ثابت شد اول آنکه
عند المتکلمین چنانچه از اصحاب ما آیه اسدی العالمین در کتاب الالفین فی الامامة فرموده که این آیه وخطابات عامه آن لیس که
است بر ثبوت عصمة در انبیا وائمه هدی علیهم السلام چه اگر ایشان جایز الخطا یا غیر معصوم ولو فی بعض الاحیان میبودند البته امر و خطابات
عام بکافه خلایق در جمیع اوان واوقات در همه امور خود باتباع معاصی نیز میباشد و امر بعموم یا در متابعة معاصی بر عالم الغیب والشهاده قبیح و محال است
والا خطاب عبث یا تکلیف ما لا یطاق واشد ظلم باشد بر غنی علیم تع مطلقا جایز نیست لیس عصمة وطهارة انبیا وائمه سماً نیز واجب گردید
اشکال غایة ما فی الباب آنست که ایشان معصوم ومطهر بعد نبوة وامامة باشند نه قبل از آن چه شما معاشر امامیه از مهد تا لحد عصمة وا جبه
میدانید و از این آیه او ثابت بل بآن اشعار نیست جواب آن در آیه لا ینال عهدی الظالمین ذکر شد که ظالم وفاسق هرنبی وامام از مهد تا لحد اصلا
اطلاق جایز نیست و آن ظالم وفاسق را نمیرسد قطع نظر از آن نفور وعدم سکون وعدم میلان قلوب لازم می آید و در ذیل آن آیه ملاحظه کن به تفصیل
سیابی ثانیهما نزد اصولیین این آیه دلیل است بر تقلید معصومین ع چه اصول دین باشد چه فروع دین چه از وحی بگویند چه
از رای خود و برای ایشان هم مصئون ومعصوم از زلل وخطایا علی کل حال است ثم الله اعلم در کافی وعیاشی از حضرت صادق علیه السلام
مرویست هل الدین الا الحب ثم تلا هذه الآیه وقال فی حکم الرسول من امر الله والرسول بحبه واتباع عترهم الائمة والاوصیاء فان کال المحبة لا ینال
الا بهم یعنی دین نیست مگر محبة بدلیل این آیه و در حکم رسول است کسیکه مامور از خدا ورسول ع گردید بحب و باتباع او وتحقیق کمال محبة حاصل نمیشود مگر
تمسک محبة اوصیاء او در کافی از آنحضرت مرویست من سره ان یعلم ان الله یحبه فلیعمل بطاعة الله ولیتبعنا الم تسمع هذه الخ یعنی هر که بخواهد که بداند
که خدا او را دوست دارد البته طاعة خدا و پیروی ما اهل بیت طهارة کند آیا این آیه را نشنیده بحث ششم ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم
جزم یغفر بجهة عطف بر یحببکم الله که جزا واقع شده باشد یعنی هرگاه شما دوستی خدا میخواهید و در دعوای آن صادقید لیس متابعة من کنید خدا دوست دارد
شما را ومی آمرزد گناهان شمارا بسبب متابعة من وخدا بسیار آمرزنده ومهربان ببندگان است یعنی نتیجه دوستی احسان وانعام واعانة محبوب است لیس
اعاظم احسان بشما غفران معاصی است اما معاصی سلف وخلف یا معاصی سلف فقط ومعاصی خلف تو به در آن امة را دو قول است اول مختار
اکثر امة ثانی مختار معتزله است اشکال بغفر ملة اسلام چگونه بر وعده یحببکم الله ویغفر لکم اعتماد کرده میتوانند جواب چونکه نبوة او ثابت است لیس هر کس که ثابت با
سمع دعاوی و دواعی و اقاریر و اوامر و نواهی و وعد و وعید او ثابت اند فاذا ثبت الملزوم ثبت اللازم اشکال ندارد تنبیه باین چند خبر استنباط آن که غفر معاصی سلف
وغفران معاصی خلف بلا توبه بمتابعة رسول مقطوعی است چه بغفر صیغه استقبال است لیس باطل شد قول منکر تکفیر وغفران بلا توبه ثم الله تعالی اعلم

قوله تعالى قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ۞ ترجمه

یعنی بگو ای محمد صلعم امّت خود را یا یهود و نصاری و قریش یا مسلمانان را که اطاعت کنید خدا را و رسولش را پس اگر اطاعت ایشان نکردید و برگشتید از اطاعت ایشان پس
بتحقیق خدا دوست نمیگذارد کافران و برگشتگان را **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** آیا آیه بالا و این آیه عام است **یا** خاص بعضی
دو قول دارند **و** نزد قائلین بعام خطاب بکافه مکلفین امم الی یوم القیامة از مسلمانان و نصاری و یهود و مجوس و هنود و مشرکین است **و** قائلین
نیز خلاف کردند **نزد** بعضی در نصاری نجران **یا** بکل نصاری است که نحن ابناء الله میگفتند **نزد بعضی** در یهود است که نحن احباء الله میگفتند **نزد**
ضحاک در کفار قریش است که اصنام پرستی میکردند **نزد** بعضی در منافقین است اصح عام است **بحث ثانی** در نزول این آیه بحسب اختلاف خصوص
و عموم نیز خلاف کردند **در کبیر و معالم** روایه کردند که هرگاه آیه ان کنتم تحبون الله نازل گردید عبد الله ابن ابی منافق باصحاب خود گفت که محمد صلعم
طاعة خود را چون طاعت خدا لازم گردانیده و مردم را همچو نصاری امر بدوستی خود مینماید و واجب میگرداند که ما او را دوست داریم چنانچه نصاری عیسی را دوست داشتند
پس آیه قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول نازل گردید **در روض الجنان** بطرق عامه و خاصه و نیز **در منهج الصادقین**
از حضرت امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام روایه کردند که چون یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد حضرت
رسول صلعم خطبه خواند ایها الناس ان الله امرکم ان تطیعوه و تطیعونی فی وصیتی و وزیری و خلیفتی فی حیوتی و اولی الامر بعدی و فاتی و خیر من اخلف
بعدی علی ابن ابی طالب الا و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله
و من فارق الله فعلیه لعنة الله یعنی ای مردمان بتحقیق خدا امر کرد شما را که اطاعت کنید خدا را و مرا در تمسک به پیروی وصی من و وزیر من و خلیفه من در حیوة
و والی امور بعد من او صاحب تصرف جمیع امور شما بعد من او بهترین آنکسی است که میگذارم او را خلیفه و جانشین در اهل و امور و امت خود هم و او علی ابن ابیطالب
است آگاه باشید هر که اطاعت میکند علی را بتحقیق مرا اطاعت کرد و هر که اطاعت کرد مرا بتحقیق اطاعت کرد خدا را و هر که مفارقت کند علی را بتحقیق مفارقت کرد مرا و هر که
مفارقت کرد مرا مفارقت کرد خدا و هر که مفارقت کرد خدا را پس بر او لعنة خدا باد **و چون** این حدیث و خطبه بگوش اوس بن بشیر التیمی رسید او بمنافقه
علی گفت ابیتم یا بنی هاشم الا المخاریق یعنی ای اولاد هاشم شما بغیر از حیله و تزویر چیزی دیگر نمیکنید چرا شما بخصوص بعد نبوة بولایه باشید و ما نباشیم
حضرت امیر علیه السلام در جوابش فرمود ابیت یا اوس الا الکذب یعنی ای اوس بغیر از دروغ و افترا چیزی نمیدانی نحن المبرؤن من القبایح من ذریة ابراهیم
واختار نا لاجل ذلک یعنی ما مبرا و منزه از همه قبایح و ذریه ابراهیم سیاتیم **لهذا** خدا ما را بر آن برگزید **و** اوس گفت ما نیز از فرزندان آدمیم و ذکیانیم
و نوبیان از فرزندان سلم بن نوح هستند و ایشان هم دو پیغمبر بودند **پس** پیغمبر صلعم وقتیکه ما جری بینهما شنید فرمود و اسد جراوس بخواهم کرد تا نزول وحی **پس**
دفعة جبرئیل علیه السلام در رد اوس بآیه قل اطیعوا الله تا والله سمیع علیم نازل گردید **شیخ المشایخ** بعد نقل این حدیث نزول فرمود که معنی این آیات
نظم نمی پذیرد تا سبب نزول معلوم نشود **پس** بسبب ظهور نزول این آیه معانی آیات معلوم و ثابت گردید **بحث ثالث** قل اطیعوا الله و الرسول
خطاب قل در ابلاغ امر الله بحضرت رسول صلعم و خطاب اطیعوا الجملة امة تا قیامة است **اگرچه** سبب نزولش خاص باشد و مراد از آن عام است یعنی
بگو یا محمد صلعم حاضرین را عصر بعصر که اطاعت کنید خدا را بالاصالة من جهة الذات و الصفات **و** رسول او را بجهة نبوة او **و چه** عنوان رسالة از موجبات اطاعت
در همه امور دنیا و دین از اقوال و افعال و اوامر و نواهی و اعمال و کم و زیاد در آن نکنید **و** متفق علیه امت است که هر دو خطاب واجب اند **در معالم
التنزیل و مبانی** روایه کرده قال النبی صلعم کل امتی یدخلون الجنة الا من ابی قالوا و من ابی قال علیه السلام من اطاعنی دخل الجنة و من عصانی فقد ابی
یعنی فرمود همه امة من داخل جنة میشوند مگر منکر **پس** صحابه پرسیدند منکر کیست آنحضرت فرمود هر که اطاعه من کند داخل جنة میشود و هر که عصیان

وتابعین کرده‌اند اطاعت امیر علیه السلام بر همه ایشان لازم است و اعلی بعضی ...

وناقرمانی



و نافرمانی من بتحقیق ابا و انکار من نمود **اقول** از اعظم امور خدا و رسول صلعم اطاعت حضرت امیر علیه السلام و ائمه طاهرین است و اکثر ایشان اطاعة ایشان نکردند
تا یک فرقه خوارج و معاویه و طلحه و زبیر و عایشه و فرقه ایشان انکار و لعن و سب بر آنحضرت میکردند و با او قتال نمودند **و** فرقه دیگر او را خلیفه رابع بعد ثلثه
الی حین میدانند **در بخاری و مسلم و ترمذی و مشکوة بل** در جمیع صحاح سته است قال رسول الله صلعم من اطاعنی فقد اطاع
الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع امیری فقد اطاعنی و من عصا امیری فقد عصانی و معلوم است که خلافت خلفاء ثلثه بنص و نصب پیغمبر صلعم
نزد اهل سنت نیست **بل** باتفاق و باجماع امة است **پس** لفظ حدیث امیری بخلفاء ایشان بغیر حضرت امیر علیه السلام صحة نمی بندد **چه** خلافه و امامة نزد
امامیه بنص و نصب است **در بخاری و مسلم بل** در جمیع صحاح سته متفق علیه است قال النبی صلعم فمن اراد ان یفرق امر هذه الامة
وهی مجتمعة فاضربوه بالسیف یعنی پیغمبر صلعم فرمود هر که اراده تفرقه این امة کند و حال آنکه مجتمع باشد **پس** او را گردن بشمشیر بزنید **غزالی و ابن
و شهرستانی** گفتند اول کسیکه تفرقه بگرفتن خلافه از این امة نمود و رد اطاعة پیغمبر در اتیان قرطاس و دواة نزد او کرد عمر بود **ایضاً** در اینجا
مروی است قال صلعم من اراد ان یشق عصا کم او یفرق جماعتکم فاقتلوه پیغمبر صلعم فرمود هر که اراده پاره کردن عصاء جماعه شما نماید **یا** اراده تفریق جماعة
شما کند **پس** او را گردن بزنید **اقول** اینهم منافقین صحابه در ابتداء خلافه نکردند کسی گردن ایشان نزد **ایضاً** در اینجا روایت است اذا بویع
للخلیفتین فاقتلوا الاخر یعنی پیغمبر علیه السلام فرمود وقتیکه دو خلیفه را در یک زمان بیعة کرده شود آخر را بکشید **در مجلد خامس شرح
نهج البلاغة** مرویست قال رسول الله صلعم اذا رایتم معاویة ابن ابی سفیان یخطب علی منبری فاضربوا عنقه فقال الحسن فو الله ما
فعلوه و لا افلحوا یعنی پیغمبر علیه السلام فرمود وقتیکه شما می بینید که معاویه بر منبر من خطبه میخواند گردنش را بزنید حسن بصری گفت قسم بخدا نکردند و نه
مردم رستگار شدند و آن ملعون خلافه را از علی و حسن علیهما السلام گرفته **در سیر و ملل و نحل** شهرستانی **و** ابن ابی الحدید آورده که پیغمبر صلعم در مرض
خود مامور کردانید که تحت امارة اسامة بن زید جمله مهاجرین و انصار بروند تا دو بار و صحابه قبول نکردند و بر آنحضرت فضلا عن الرد اعتراض کردند **پس** در مقام
خود را بر ما اجله مهاجر و انصار امیر گردانید آنحضرت بار سوم فرمود که اعتراض شما را شنیدم لعن الله من تخلف عن جیش اسامة تاکید بسیار در بر آمدن
ایشان و لعنة بر متخلف کرد **ابن ابی الحدید** گفته **پس** اول کسی که از این قافله برگشت ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح بود **تنبیه** از
صحاح اخبار و روایات ثابت و واضح گردید که اکثر صحابه بباطن و نیز بظاهر اطاعة آنحضرت ننمودند او نکردند **پس** ایشان محبوب خدا نمیباشند
**بل** مغضوب تعالی اند زیرا که ضد حب بغض است **پس** مبغوض فاسق مغضوب است بموجب لا ینال عهدی الظالمین اصلاً خلیفه نمیشوند تدبر تفهم **بحث
رابع** فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین **یا** تولوا صیغه جمع ماضی است **یا** مضارع در اصل تتولوا بود یک تا را حذف کردند در آن دو قول است
**در کشاف** هر دو وجه محتمل است **پس** معنیش آنکه اگر اعراض کردند از اطاعة خدا و از اطاعة رسول او **یا** بر میگردند از اطاعة خدا و رسول **پس**
خدا دوست ندارد کافران یعنی معرضان و متمردان را **در مجمع** فرمود که ایشان را ثواب نمیدهد **چه** نفی حب بغض اثبات شد که ضد من باشد
و اینگونه ابلغ است از قول انه یبغض الکافرین و باین لفظ نگفت **چه** در آن توهم میشد که شاید بوجهی مبغوض و بوجهی محبوب باشد چنانچه
بوجهی عالم بشیء میباشد و بوجهی جاهل **اشکال یا** بمحض اعراض و ترک طاعة کافر شدند زیرا که لا یحب الکافرین تعریض بمعرضین علم باشند
**یا** بفساد اعتقاد اگر ترک کردند **و** بنابر اول کفر اکثر امة و صحابه خصوص کفر عمر **چه** اکثر و مکرر ترک اطاعة در اوامر و نواهی کردند **پس** بغیر معصومین احدی
در دنیا مومن مطیع نباشد **پس** قول وعیدیه معتزله بالجمله ثابت گردید که فاسق نه مومن محض است و نه کافر محض **بل** بین المنزلتین است **و** بنابر ثانی
قرینه تخصیص منیست **پس** حمل بر خاص محال باشد **بل** آیه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی صریح است که هر کس محب خدا باشد اتباع و اطاعة خدا
و رسول او نماید و الا فلا **جواب اول** نزد آنانکه این آیات در رد یهود و نصاری و مشرکین عرب **یا** در منافقین نازل شدند **پس** اشکال با آنها ساقط گردید زیرا که
ترک اطاعة ایشان بجهة کفر و شرک و نفاق سابق بود **جواب ثانی** نزد آنانکه این آیات عام اند **پس** نزد ایشان ماول است بچند وجه **وجه**

وهم در غیر نبوت و امامت عامل بر ایشان ... ساهیں ...

جواب ... اعتراض بمحض ... یا باعتقاد ...

اول اگرچه نزولش خاص اما حکمش عام است پس لا یحب الکافرین تعریض بتارکین اطاعة است چه ترک طاعة نمی کنند مگر از انکه کافر باشد یا کافر گردد پس بوجود و حصول کفر ترک طاعة کنند خدا ایشانرا دوست ندارد جواب ثانی از بعض محققین انکه طاعة مستحب باشد یا واجب پس اول مکلف کافر نمیشود و آن بالجمله متفق علیه است اما ثانی پس او یا بالمشافهه باشد چون فاعل او ترک هذا پس در کفر تارک آن دو قول است احدهما مرتد گردید اگرچه اعتقاد بحقیقة و عظمة آمر و ناهی داشته باشد چون ابلیس چه او مع وجود اعتقاد و توحید تعالی سجده بآدم نکرد کافر مرتد گردید ثانیهما اگر ترک اطاعة در اصول دین کرده او کافر مرتد گردید چون ابلیس و دیگر تبعه او چه او در اصل انکار از نبوة آدم کرد اما اگر ترک او امر فروع و بالمشافهه کرده باشد فاسق است نه کافر اقول این توجیه ثانی ضعیف است زیرا که اصول و فروع در حال مشافهه یک حکم دارد اما ثالث پس او خطاب عینی بالمشافهه نباشد پس اگر ترک اطاعة امر واجب در ان حال کرد پس اگر بانحا لغة اعتقاد کرد کافر است والا مومن فاسق است و همین اصح است اما مخصص آیه دلیل عقل و نقل از آیات دیگر و صحاح اخبار است پس تخصیص مع التعمیم بجهة تطبیق واجب و قول عز له و عیدیه باطل است ثم الله اعلم اما در صحابه بعضی منافق و اکثر موافق جایز الخطا یا بجهة غیر عصمة بودند اگر از موافقین گاهی خطیه سرزد کفر بر ایشان اطلاق نمیشود تنبیه در لا یحب الکافرین دلیل است که خدا کفار را لاجل الکفر دوست ندارد و مرید ثواب ایشان نیست پس مرید کفر ایشان نیست والا مرید ثواب ایشان میبود و عدم ثواب کفار بالاتفاق ثابت است پس نبودن خدا مرید کافر و کفر ثابت گردید و منفی محبة خود از کفار بعض و عدم اثابة ایشان بحمد الله واضح گردید دیگر ثابت گردید که محبة خدا و اطاعة او بالاصالة و محبة رسول و اطاعة او بمحبة و اطاعة خدا و امر او است محبة و اطاعة عترة طاهره بمحبة و اطاعة رسول است و موید ش حدیث مروی در فریقین است ملخص آنکه ای مردم دوست دارید خدا را برای آنکه خالق و منعم و مغذی و مربی شما است و دوست دارید مرا بجهة نبوة و امر تعالی و دوست دارید ذریه مرا بجهت من فقط

قوله تعالى اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَ نُوْحًا وَّ اٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَ اٰلَ عِمْرٰنَ عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ۝ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْۢ بَعْضٍ ؕ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ ۝ ایتان ترجمه

این دو آیه بدرستیکه خدا برگزید از کل خلایق آدم صفی را ابو البشریة و بعطا نبوة و تعلیم اسما و اسجاد ملایکه و بابوة ابنیا و اصفیا و برگزید نوح نجی را به نبوة و طول عمر و ترتیب سفینه و اجابة دعا و نسخ شریعه سابقه و نجاة طائفه با او و برگزید خود ابراهیم را بخلة و امامة و نبوة و برد نار بر او و بنا کعبه و ذبح اسمعیل یا برگزید اولاد ابراهیم را چون اسمعیل و اسحاق و یعقوب و داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و خاتم الانبیا و ائمه هدی علیهم السلام را چه همه ایشان ذریة ابراهیم اند و برگزید آل عمران را که موسی و هارون باشند بنبوة و تکلیم بالله و بمعجزات غریبه یا اولاد عمران بن ماثان بن عاد را که پدر مریم بتول و عیسی از و باشد یا مراد از آل عمران اولاد حضرت ابو طالب اند چه نام او عمران بود و آن جعفر و عقیل و طالب و علی و ائمه احد عشر مطهر و ذریة طیبه ایشان از بتول فاطمه اند میباشند بر عالمیان زمان خود ایشان در حالیکه این جمله مذکورین فرزندانی اند که برخی از برخی یعنی اولاد پسندیده از آبا و امهات پسندیده بیک سلسله اند یکی از دیگر در دنیا و آخرة جدا نمیشوند و خدا شنوا است مر اقوال باطله یهود را که نحن ابناء الله و احباؤه میگفتند و مزخرفات نصاری را که عیسی ابن الله دعوا میکردند و قول منافقان را که محمد محبة و اطاعة خود بر کافه خلق و محبة و اطاعة علی و آل علی را چون محبة خدا و طاعة تعالی ایمان و واجب عین میداند دانا است بنیات و اغراض فاسده و اعمال کاسده و احوال ضاله ایشان را بدانکه هرگاه بالایجاب محبة و اتباع و اطاعة انبیا ذکر کرد دنبال او سبب و دلیل آن بیان فرمود و بیان آن در چند بحث است بحث اول





در نزول این آیات بالا دیدی که خلاف کردند نزد بعضی در رد و الزام منافقین نازل گردید نزد بعضی در رد نصاری و یهود و الزام ایشان نازل گردیده در معالم التنزیل از ابن عباس روایت که قالت الیهود نحن ابناء ابراهیم و اسحاق و یعقوب و نحن علی دینهم فانزل الله هذه الآیة ان الله اصطفی هؤلاء بالاسلام و انتم علی غیر دین الاسلام یعنی یهود گفتند ما از اولاد ابراهیم و اسحاق و یعقوب میباشیم و ما بر دین ایشان هستیم پس این آیه اصطفا نازل گردید چه ایشان همه بر دین اسلام بودند و شما بر غیر دین اسلامید و اگر شما اولاد و اتباع ایشان چنانچه دعا میکنید پس واجب بود که چون آبا خود مومن و مسلم میبودید و حال آنکه شما بر دین اسلام نیستید بحث ثانی اصطفا و اختیار بالیا المثناة التحتانیه و اجتبا بالجیم المعجمه و انتخاب بالخاء المعجمه بیک معنی برگزیدن و برچیدن جید از شی صافی خالص میباشد و غرض از این تمثیل بما یشابه من الشی الصفی النقی از کدورة و تیرگی و آمیزش از غیر میباشد نزد بعضی این مبالغه است در انتخاب شی اجود از جید خالص یعنی جید تر از جید و نیکتر میباشد چنانچه میگویند از اشیا جید اجود و از لذید الذ و از طیب اطیب برداشت این در اینجا انسب است چه همه مومنین جید و طیب و صفی اند اجود و اطیب و اصفی ایشان انبیا و اصفیا اند اما اصطفا افتعال تغلیب تا افتعال بطا مهمله برائی وقوع صاد افتعال و برای مطابقه صاد بطا از صفی یصفو صفا و صفوة نزد بعضی اسم است سه لغة دارد بضمه اول و فتحه و کسره آن بمعنی شی صاف و پاک و خالص محض از کدورة و خلط غیر بالکل و الجزء باشد یا در اینجا صفائیه و تربه انبیا و اوصیا ذاتی مراد است یا صفائی یا روحانی مراد است حق عموم صفائیت انبیا و ائمه بل اصح و انسب صفاء و تربة ایشان بهمه وجوه مراد است چه در کمال و صفاء روح و کمال بدن و صفات او و میلان قلوب و رفع نفرة میباشد لهذا واجب است که هیچ نبی و ولی وصفی ناقص الاجزا از جسمانی و صفاتی و کمالات بشری نباشد بل برکی اکمل افراد بشری وجوبا باید باشد در مجمع و مبانی فرمودند واجب است که مصطفاة الله مطهر و معصوم و منزه از همه قبایح و منکر و از ارادة آن باشند چه خدا برنمیگزیند مگر آنکس را از ابتدا تا انتها که پاک و پاکیزه از همه الواث صوریه و معنویه و ظاهر و باطن او یکسان و یک صورة در ولادة و عصمة و طهارة باشد والا کذب و فریب از نعم لازم می آید و آن محال است پس مساوی است که این مصطفاة زنان باشند چون مریم و فاطمه زهرا یا مردان باشند چون انبیا و ائمه و بعد این فرمودند که اصطفا بر دو وجه است احدهما انه اصطفیه لنفسه ای جعله خالصا له یختص به یعنی مراد از اصطفیه النفس آنست که برای نفس خود او را خالص مخلص خاصه گردانیده و برای مناجاة خود و امور تنهاده والثانی انه اصطفیه علی غیره ای اختصه بالتفضیل علی غیره و هذه الآیة علی هذا الوجه یعنی او را برگزید بر غیر او یعنی او را تخصیص داد بر اعتبار تا شرافة و زیادتی منزلة و رفعة او بر اغیار ظاهر و لایح باشد تنبیه هرگاه این واضح گردید پس آنانکه خدا اصطفا و اجتبا کند پس انها لا بد باید معصوم و مطهر باشند والا اصطفا صحیح نمی شوند پس زعم صوفیه که مشایخ ایشان اولیا مصطفیه خاص و برتر از انبیا باشند باطل و لغو محض آدم فریبی می باشند چه غیر نبی و امام اصلا قابلیة درجه و مقام ایشان ندارد تنبیه حلیمی در منهاج و غزالی و فخر رازی و نیشابوری و صاحب مبانی در این اصطفا تفصیل داده ملخص همه انها بدانکه انبیا علیهم السلام مشترک در بشریة اند لهذا امر تعالی قل انما انا بشر مثلکم میگفتند اما لا بدا ایشان مخالف نوع خود در جمیع قوی جسمانی و روحانی میباشند زیرا که مکمل خلایق و نوع خود اند و الا تکمیل ناقص و مساوی محال و متعذر است پس قوای همه ایشان یا مدرکه اند یا محرکه اما مدرکه پس آنها حواس ظاهر یا باطنه اند اما حواس ظاهره پس او باصره و سامعه و شامه و ذائقه مع الناطقه و لامسه باشند و واجب است که در ایشان همه انها اقوی و اکمل باشند بحدیکه در بنی نوع انسانی هیچ کس فوق بر او یا مثل و مساوی او نباشد والا ترجیح بلا مرجح و عدم انقیاد لازم می آید پس فائده و غرض از بعثة و تکمیل ناقص از دست ایشان معطل بل باطل میشود یا اگر از غیر جنس او یا از جنس او ولکن از غیر امة او و فوق از و یا مساوی او در عصر او باشد جایز نیست یا نه در ان تردد است چه مساوات بل افضلیت خضر نبی در علم باطنی از موسی ثابت است و او در عصر موسی

ولکن از امته کلیم الله بوده **اما قوة باصره** انبیاء هم در جمیع حیاة تم منصوص است و موجب **آیه** ونری ابراهیم ملکوت السموات والارض ابراهیم و جمیع ملکوت اعلی و اسفل را از زمین دفعة بچشم سر دید بجهة آنکه خدای قدیر قوة باصره او را اقوی گردانید **اما بنی ما بایه** ما زاغ البصر و ما طغی و لقد رای من آیات ربه الکبری آنحضرت هم در ملکوت اعلی ملکوت سفلی و اعلی را دید **و** از خصایص آنحضرت است آنچه در مشرح خود سید یعقب سر هم همان صورة میدید **و** دین امت حدیث اتموا صفوفکم و تراصوا فانی اراکم من وراء ظهری یعنی پیغمبر صلعم باصحاب فرمود قایم و محکم برابر سازید صفوف جماعة را **چه** من شما را میبینم آنچه از پس پشت من میباشد **و** نیز حدیث زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها یعنی پیغمبر فرمود نموده شد برای من کل روی زمین **پس** من دیدم باراتت تمه مشارق و مغارب زمین را **و** در روز حفر خندق فرمود که من دیدم قصور شام و فارس و روم را **و این** مستبعد از انبیا نیست **چه** منقول و محکی است که زرقا یمامه از مسافه سه روزه شی را می بیند **و** نسر **و** باز **و** شاهین **و** چرخ **و** اجناس او از اعاظم جوارح صیاد صید خود را از صد فرسخ می بیند و هر قدر که بلندی شوند اگرچه برابر سوزن صید در زمین باشد خوبتر و نیک تر می بیند **و هدهد** هر قدر که از زمین بلند میشود دعید و قرب آب را در زمین نیک تر و خوبتر می بیند و همچو اکثر قوی باصره هلال و ستاره باریک را در روز روشن و چاشت بیک نگاه باین مسافه بعیده می بیند **پس** نبی وصفی که اشرف و اکمل خلایق است اگر قوة باصره او اقوی و اکمل و اتم نباشد این حیوانات بیکاره و برائیان ستاره در روز اقوی و افضل البصر از نبی و صفی میباشند عند العقل غیر مجوز و قبیح است **اما قوة سامعة** انبیا نیز اقوی از کل است چنانچه میدانی که سلیمان سخن نمل را از مسافة فراسخ و ایلم چند شنید و فهم معانی آن کرد **و** نزد فلاسفه فیثاغورس بریاضة نفس خود حفیف الفلک و دفیف الملک می شنید **و اما بنی ما** اطیط آسمان شنید و فرمود اطت السماء وحق لها ان تئط ما فیها موضع قدم الا وفیه ملک ساجد لله **پس** آواز آسمان و ثقل ملایکه شنید **و** پیغمبر کلام گرگ و شتر فریادی و کلام قنفذ اعرابی شنید **و** نیز صوت و صول سنگ در جهنم لیلة المعراج شنید **و** همچو علی دوی ملایکه می شنید و اشخاص ایشان را همیشه میدید و کلام اژدها در مسجد کوفه شنید و همچو او **و** امام علی ابن موسی کلام شیر و گنجشک می شنیدند و بهمان زبان با ایشان کلام میکردند **و اما قوة مشامه** پس کافیست که یعقوب از مسافت چند یوم بوی یوسف را شمید فی قوله انی لاجد ریح یوسف **و** محکی است که مورچه از مسافه فراسخ بوی روغن و شیرینی **و** پلنگ در دریا از مسافة ایام بوی سیت میبابند و بسوی آن میدوند **اما قوة ذایقه** کافیست در آن که پیغمبر با فرمود ان هذا الذراع یخبرنی انه مسموم یعنی شانه مسمومه گوسفند که زن یهودیه در خیبر بریان کرده آورده بود بمحض چشیدن فرمود که این مرا خبر میدهد که من مسموم ام **اما قوة ناطقه و بیانیه** **پس** در او حاجة اظهار نیست **چه** او بدرجه اکمل و اتم است که عالم امکانی را فوق بر آن ممکن نباشد **چه** دار و مدار نبوة بر بیان است او ابلغ حجج قاطعه و براهین ساطعه منحصر بر بیان است **اما قوة لامسه** در آن کافیست که ابراهیم خلیل را نار نمرودی سرد گردید و او تاثیر نکرد **و** چون سمندر که در نار نشو و نما میکند **و** نعامه اخگرهای آتش را فرو میبرد و در ابدانشان تاثیر نمیکند **سوال** در لامسه ابراهیم ع **آیا** قوة لامسه **یا** دافعه **یا** منافیه للنار آفریده چنانچه در سمندر و نعامه نهاده **یا** بغیر آن **و** آخر مشکل است **جواب** چونکه او تعالی قادر مطلق غیر موجب است **پس** جایز غیر بعید است که یکی از اینها **یا** خاصیة ملایمه و موافقة لطبیعة النار در آنحضرت دفعة ذاتیا فرید **یا** خاصیة منافیه ملتصق خود ذات آن نایره ناشی سازد اشکال ندارد **اما** برای تشریف و اعجاز انبیا و ائمه تقویة و تبقیه احساس حواس و ادراک هر درجه قصوی لازم است تا اعتراض و نقص و حجة و عذر باقی نماند بهر کونکه باشد بر تمه لازم است **اما حواس باطنه** **پس** از جمله انها **قوة حافظه** است که بمحض شهود و سمع کتب منزله و احکام موحی بها ما مضیه و آتیه عالم و آدم یاد میگیرند و کافیست در آن آیه سنقرئک فلا تنسی **اقول** قول علی ع نیز از این باب است که میفرمود بر بالا منبر انا عالم المنایا والبلایا وانا صاحب العصا والمیسم **و حدیث** اوتینا علم الکتاب و فصل الخطاب والانساب الی یوم الحساب **و حدیث** سلونی قبل ان تفقدونی ان فی جوانحی علما جما **و حدیث** سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض **اما**

[illegible]

قوة ذکاء



**قوة ذکاء** کافیست در ان قول امیر المومنین علی ع علمنی رسول الله الف باب من العلم فاستنبطت من کل باب الف باب یعنی رسول خدا صلعم مرا هزار باب را تعلیم داد و من از هر بابی از آن هزار باب دیگر بر آوردم و این حال ولی است **پس** چگونه حال نبی باشد **اما قوة محرکه** ایشان **پس** کافیست در آن عروج الیاس **و** ادریس **و** عیسی **و** محمد علیهم السلام بسوی آسمان باهمین ارواح مع الاجساد دفعتا **اما** **قوة روحانیه عقلیه** ایشان نیز واجب است که اعقل اهل زمان و امة خود باشد و نبی ما عقل کل و جز است **چه** عقل کل بمقابل عقل ایشان ضیایی ندارد **بدانکه** نفس قدسیه نبویه بماهیة خود مخالف سایر نفوس و در لوازم آن نیز میباشد چون صفاء روحانیة موجب کمال جسمانیت و صفائیة آن موجب کمال ذکاوة و فطانة و حریة و استعلاو ترفع از جسمانیة و شهوة نفسیه میباشد **چه** بقدر صفائیة روح نقاوة و طهارة بدن و حواس مدرکه و محرکه میباشد **پس** اگر صفائیة و طهارة و نورانیة در ان غالب باشد موجب انجذاب الی عالم الارواح والقدس اکثر حاصل شد **پس** از مبادی سافله همیشه بسوی غایات عالیه متعالیه مجذوب گردیده مستفیض بانوار فایضه بالفیض مطلق میگردد **لهذا** برای تکمیل ناقصین و تعلیم جاهلین و تربیت عارین و مرشد طالبین و مصطفاة علی العالمین مبعوث میگردیدند **ابن سینا** در اینجا نهایة تدقیق نموده **و** در مجلدین اول و ثانی عینا ذکر شد ملخص آنکه نفس ناطقه انسانی اقوی و اکمل همه نفوس نوع حیوانی است معهذا نفس انبیا و اصفیا علیهم السلام اقوی و اکمل و اشرف بنی نوع خود میباشد **چه** ایشان علیهم السلام اشرف و سلاطین ایشان برای تکمیل **و** تدبیر و تربیت **و** تهذیب ایشان می آیند و فوق بر ان عالم امکانی را ممکن و متصور نیست که افضل و اکمل شود و ایشان بعد از درجه الهیت و ما فوق درجه امکانیت میباشند قریب است که بایشان ارباب ارضین و اهالی آن اطلاق شود **پس** غایة کمال ارواح و ابدان و حواس ایشان و نهایة درجه اتم او صاف روحانی **و** جسمانی **و** علمی **و** عملی **و** عقلی **و** ریاضی ایشان را مستمرا حاصل است **لهذا** ایشان از جهل **و** سهو **و** نسیان **و** طغیان **و** خطا **و** بغی **و** غفلة اصلا و ابدا ممکن و جایز نیست **تنبیه** هرگاه این مقالات ارباب علوم و عقول را دانستی **پس** مدانکه امامة فی الاصالة درجه نبوة است زیرا که نایب و خلیفه نبی بجای نبی امام است باید با یجوز علیه و ما لا یجوز بر هر دو یکی باشد الا ما استثنی و آنچه در **حدیث** متواتر یا علی انت منی وانا منک وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ثابت گردید که ایتان وحی بجبرئیل و اطلاق اسم نبی در ختم نبوة بر او مستثنی گردید **اما** بر اتحاد فعل و منزلة حدیث قدسی سورة برائة است **چه** اول ابوبکر را برای تلاوة آیات بمکه فرستاد **پس** دنبال او علی را فرستاد و فرمود آیات از ابوبکر گرفته بمدینه برگردان و نوادار رسالة باش لکن **پس** ابوبکر بر سید **آیا** در من چیزی نازل شده پیغمبر فرمود که جبرئیل ع پیام آورد لا یبلغن رسالتک الا انت او رجل منک او قال من هو منک یعنی رسالة ترا بلاغ و ادا هرگز هرگز کسی نکند **چه** قابل آن کسی نیست مگر خود تو یا محمد صلعم **یا** مردی از نسل تو **یا** از اهل تو **پس** علی را فرستادم کما هو مروی فی الترمذی **و** المشکوة **و** الکشاف **و** غیر آن **پس** مصطفاة خلق کافه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام بالسویه میباشند الا آنکه خلیفه تابع نبی است **بحث ثالث** ان الله اصطفی آدم و نوحا مفسرین توجیه کرده اند **نزد** جمعی خدا برگزید آدم صفی ابو البشر و نوح نجی را بجهة کمال ذات و صفات و قابلیت آن برای نبوة **نزد** بعضی برگزید آدم و نوح را از کافه خلایق مع انبیاء لاحق را نبوة **چه** غیر ایشان را بآن سرفراز نفرمود و بعد درجه الهیت آنچه منتهای مرتبه امکانی است نبوة و بعد او امامة است **نزد** بعضی ایشان را بعد تکمیل ذوات **و** صفات و تصفیه و تنقیه ایشان بنبوات **و** معجزات و دین و شریعة ممتاز و برگزید **نزد** بعضی برگزید آدم را بآنکه او را بلا واسطه بدست قدرة آفرید **و** از روح خود او دمید **و** تعلیم کل اسما باو نمود و کل ملایکه را باین کالبد خاکی سجود او ورد و او را خلیفه و معمر زمین و ابو البشر و نبی گردانید و در یک شعبه او که شیث باشد تا ادریس **و** از او تا نوح نبوة و دیعة نهاد **و** برگزید نوح را بعد کمال طول عمر و نبوة و اجابة دعا او برامة و غرق امة ذی معصیة و نجاة مع اهالی او و بعد او نبوة او را در ذریة او تا محمد صلعم نهاد و چون ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد خاتم الانبیا از سلاله طیبه صفیه طاهره او و ائمه هدی الی یوم القیامة نیز از اولاد او باشند **پس** ست در اصطفا فضلا

بیان انکه [illegible]

بیان انکه امامت و نبوة در درجه متحد است

من ان یکون بنیا **نزد** بعضی برگزیده ایشان از ابهه این وجه داین صورة جمع بین الاقوال جایز و حسن باشد **بحث رابع** معنی
آل یعنی ذریة **و** لولاد با اهل **و** عشیرة واقارب اودن که متحد الاصلاب دالارحام میباشند **و** گاهی مراد نفس شخص واتباع واصحاب وامة
تابعه میباشد **پس** تفضیل اول بنا بر حقیقة وتفضیل ثانی بنا بر مجاز میباشد وتفصیل این لفظ در کتاب **المال فی تفسیر الآل**
در کتاب **مطالب السؤل** من شأن آل الرسول میباشد **و** نیز حقیر در کتاب **ناصر العترة الطاهرة** در مجلد اول ذیل
آل فرعون ذکر کرده **اما در وجه تسمیه** اولاد وذریه بآل **نزد اهل معانی** آنست که آل در اصل بمعنی رجوع وعود باشد از
آل یؤول اولا بمعنی رجع الامر الیه چه رجوع اولاد وامور ذریه اولاد واحفاد الی الاباء والاجداد در جوع امور ومواریث واحکام وامور اباء واجداد الی الاولاد
والاحفاد کانه مشهود برای العین است **لهذا** ذریة **را چه** ذکور باشند **چه** اناث بآل نامیده اند **اما اطلاق** آل بعد این بخاندان
معالی الانساب والشرف **چه** دینی باشد **یا** دنیائی مختص گردیده چون آل ابراهیم وآل یاسین وآل عمران وآل محمد علیهم السلام **اما**
اهل دنیا چون آل فرعون وآل نمرود از اهالی نامی دنیای دنی که می باشند نیز اطلاق میشود **و** بر اولاد دنی ذات ورذیل صفات اطلاق نمیشود چون
آل زبال وآل دلاک وحجام وامثال آن **اما عمران** بضم اول بمعنی بنیان خانه ضد خرابه کما فی مجمع البحرین **و** بکسر اول **اما** عربی است
**یا** معرب ظاهر عربی کما هو ظاهر الاخبار وآن اسم ماخوذ از عمر بعمر عمرا بمعنی ایام زندگی وزیارة وآبادی باشد کما هو ظاهر صحیح المشکل صحیح است **و اما**
**عمران** اسم علم سه آدمی **اول** عمران پدر موسی وهارون ع عمران **بن** یصهر **بن** قاهث **بن** لاوی **بن** یعقوب **بن** اسحاق **بن**
ابراهیم خلیل الله باشد **ثانی** عمران جد عیسی پدر مریم **بن** ماثان **بن** عازار **بن** ابی یوز **بن** ربابل **بن** سالیان **بن** یوحنا
**بن** یوشیا **بن** اموس **بن** منشا **بن** حزقیا **بن** آحز **بن** یوثم **بن** عزریاهو **بن** یهورام **بن** یهوشافاط **بن** آسا **بن** رحبعم **بن**
سلیمان نبی **بن** داود **بن** بیشا **بن** عوفید **بن** بوعز **بن** سلمون **بن** نحشون **بن** عمیناذب **بن** رم **بن** حصرون **بن** بارص
**بن** یهودا **بن** یعقوب **بن** اسحاق **بن** ابراهیم خلیل الرحمان باشد **و نزد** وهب بن منبه وحسن ومحمد بن اسحاق نیز نقل کرده که عمران
بن اشهم بن عمون از اولاد سلیمان بن داود می باشد **و** مابین این دو عمران یک هزار وهشتصد سال شمسی فاصله باین اصلاب می باشد واین
متفق علیه اهل انساب وسیر وتواریخ است **اما** اسم مادر موسی در مجلد اول ذکر شد **اما اسم مادر مریم** کدزن این عمران باشد عنقریب در ذیل آیه
واذ قالت امراة عمران بیان خواهد شد **اما ثالث عمران** بن عبد المطلب **بن** هاشم **ابن** عبد مناف **بن** قصی **بن** کلاب **بن** مرة **بن**
کعب **بن** لوی **بن** غالب **بن** فهر **بن** مالک **بن** النضر **بن** کنانه **بن** خزیمه **بن** مدرکه **بن** الیاس **بن** مضر **بن** نزار **بن** معد
**بن** عدنان **بن** الیسع **بن** الهمیسع **بن** یافث **بن** محل **بن** قیذار **بن** سلیمان **بن** حماد **بن** قیدار **بن** اسمعیل **بن** ابراهیم خلیل
الرحمن میباشد سید قریش ومرجع ومخدوم همه ایشان **بل** سید ومرجع کل عرب بود اباء واجدادا الی ابراهیم خلیل ع **و کنیة** این عمران ابو طالب
است **چه** عند النسابه اولاد ذکور آنحضرت طالب **و** عقیل **و** جعفر **و** علی امیر المؤمنین بود در عرب خاصیة است که پدر باسم ولد اکبر مکنی گردد
**چه** آن ولد بعد آن زنده بماند **یا** بمیرد **و** طالب ولد اکبر او بوده فوت شد وبهمان کنیت مشهور گردید **بحث خامس** وآل ابراهیم
وآل عمران علی العالمین این عطف بران الله اصطفی است یعنی خدا برگزید از روی ذات وصفات وکمالات صوری ومعنوی دنیوی واخروی
بصورة کل وجز باعطا نبوة ودین وکتاب وآئین وسفاخر ومناقب ودرجات عالیه ووصیت وثواب جمیل آل ابراهیم وآل عمران را بر عالمیان
زمان خود **رازی و نیشابوری** گفتند هرگاه خدا اصطفا آدم ونوح کرد **پس** این فرقه تا ابراهیم رسید ومنشعب بدو شعبه گردید
یکی یعقوب نبوة **و** بعضی .... اسمعیل .... ظهور ..... قدسیه محمدیه گردید **پس** از عیسی نور نبوة ونور .... ومحمد ....
.... تا ..... دین و .... امة آنحضرت باقیست **و** موید این بشارات کتب وصحف منزلة الهیه چون توریة وانجیل وزبور وصحف .... و





دانیال وغیر ایشان می باشد **اشکال** عالمین جمع کثرت از عالم مفتوح اللام اسم ما هو معلوم الله تعا بغیر ذاته تعا میباشد و
معلومات تعا لا تنتهی است وبقاعده نحاة واصول وقیتیکه بر جمع خصوص بر کثرة الف ولام استغراق داخل میشود لامحاله فائده استغراق
میدهد **پس** باید وجوبا افضل ایشان بر جمیع عالمیان سلف وخلف از همه علویات وسفلیات باشد وتخصیص آن بعالمیان از منه وجود
تخصیص بلا مخصص غیر مقبول میباشد **جواب اول** تخصیص این عام باجماع واخبار واقع شده **و** علی بن ابراهیم **قمی** گفته که این
آیه از ایات متیست که لفظش عام ومعنی آن خاص است **چه** تفضیل داد ایشانرا بر زمان عالمیان خود **جواب ثانی** اگر حمل لفظ بر عموم میکنیم
تناقض لازم می آید **چه** اگر بگوئیم که ایشان افضل کل عالمیان اند **پس** لازم می آید که هر یکی از ایشان افضل از دیگر است **و** اگر حمل
کنیم که افضل عالمیان خود **یا** از افضل از جنس خود اند باین تناقض حاصل نمیشود **پس** برای ازاله نقض حمل بر عالمین از منه خود **یا**
جنس خود الزم است **جواب ثالث** جمع تکثیر بر استغراق خود باقیست **چه** هر یکی در زمان خود افضل عوالم واو ادم خود
از سمک وسماک است ودر آنوقت هم معلومات لا تعد اند اشکال ندارد وهم است آیه در باب بنی اسرائیل انی فضلتکم علی العالمین **جواب**
**رابع** همین اقوی واثبت است که جمیع انبیا خصوص مذکورین فی الایه من جهة النبوة افضل جمیع عالمیان سلف وخلف اعلی وسفلی
اند **چه** عدول از ظاهر قران مهما امکن ولا ضرورة جایز نیست باقی ماند که خود این انبیا فی انفسهم در بین خود **یا** متفاوت ومتفاضل اند **یا** نه وما
میگوئیم **اگرچه** از این آیه لایح نیست **ولکن** باجماع وآیه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض ثابتست ونبی ما محمد بن عبد الله ع
از همه ایشان افضل بالاجماع است والحمد لله اشکال بالراس زائل گردید **بحث سادس** در این آل ابراهیم وآل عمران خلاف کردند
**نزد** بعضی مراد از آل در این هر دو لفظ نفس خود ابراهیم ونفس خود موسی است لقوله تعالی مما ترک آل موسی وآل هارون یعنی نفس موسی
وهارون **پس** ابراهیم را برگزید بنا بر کعبه وذبح ولد وبرد نار نمرود وبعطا نبوة وخلة وامامة وبقا نبوة در ذریه او تا محمد وعطاء امامة بذریه آخرین
او که علی وآل او باشند **و** موسی را برگزید بکلام بر طور بلا واسطه ومعجزات قاهره وغرق اعدا او بیک دفعه ونجاة او ومع اهل ملة او باشد **و نزد**
بعضی از آل عمران مراد نفس خود عمران است **اقول** ضعف وجه اول وبطلان ثانی ظاهر است **چه** باول عدول از موضوع لغة بلا ضرورة
لازم می آید **و** در ثانی هم عدول از ظاهر است وبرای آنکه باتفاق امة صحیح عمران از انبیا نیست اصطفاء غیر نبی علی الکاملین و بر کافه
عالمین چگونه جایز باشد **نزد اکثر** مراد از آل ابراهیم خود ابراهیم **و** اسمعیل **و** اسحاق **و** یعقوب **و** سلیمان **و** داود **و** یونس **و** زکریا **و** یحیی **و** عیسی ع اند
مع دیگر انبیاء وائمه از ذریه ابراهیم **اما** سرکرده آل ابراهیم محمد خاتم النبیین وعلی خاتم الاوصیاء والمرضیین المطهرین می باشند **چه** ایشان
باجماع امة از ذریه وآل ابراهیم اند **اما** مراد از آل عمران اولاد واحفاد عمران است **لیکن** ایشان در این عمران ودر آل او نیز خلاف کردند
**نزد** حسن ووهب منبه این عمران بن اشهم بن عمون از اولاد سلیمان بن داود نبی باشد کما فی المعالم **نزد** دیگران عمران بن
ماثان بن عازار باشد وآل او دختر او مریم ونبیره او عیسی ع باشد **چه** مریم را برگزید بر زنان عالمیان وعیسی را برگزید بآنکه بلا والد به نفخ
جبرئیل ع آفرید ونفخ روح او بلا واسطه کرد وبعد آن او را نبی اولو العزم گردانید **نزد جمعی** این عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی
بن یعقوب وآل او موسی وهارون میباشد وایشانرا بر عالمیان برگزید **نزد جمعی** از امامیه این عمران نام ابو طالب ع عم حضرت رسول
وپدر علی وآل او علی وائمه احد عشر میباشند **و همین** مذکور در توریة است که عمران اسم ابو طالب پدر رئیس اثنا عشر است **و** همین قول شیخ
المشایخ ابو الفتوح رازی است **نزد اکثر امامیه** در قراءة اهل بیت عصمة وطهارة وآل ابراهیم وآل عمران وآل محمد علی العالمین
است **و** همین مروی در اکثر اخبار اهل بیت ع او نیز موید آن اخبار واقوال اخیار اهل سنة وجماعة است **و** حقیر در اینجا بصورة تیمن وتبرک
بر خی را ضبط میکنم **ثعلبی** در تفسیر آیه باسناد خود که اعمش از ابو وائل روایة کرده قال قراءت فی مصحف عبد الله ابن مسعود ان

الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل محمد علی العالمین **پس** بنابر این روایة آل عمران آل محمد میباشند **و در ذخیرة المآل** فی
شرح عقدة اللآل فی فضیلة الآل **شهاب الدین** احمد بن عبد القادر الحفظی این روایة ثعلبی را نیز ذکر کرده **و در تفسیر در منثور** ابن جریر
وابن منذر **و** ابن ابی حاتم از ابن عباس رض روایة کرده‌اند در آیة وآل ابراهیم وآل عمران قال هم المومنون من آل ابراهیم وآل عمران وآل یس وآل محمد
علی العالمین یعنی خدا برگزید آدم ونوح وآل ابراهیم را وآل ابراهیم مومنین از اولاد ابراهیم اند وآل عمران وآل یس وآل محمد را بر عالمیان **در**
**غایة المرام** زیاده بر آن اینست لقوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهم المومنون وهذا النبی والذین آمنوا والله
ولی المومنین که ابن عباس دلیل بر قول خود این آیه را آورده که بتحقیق اولی الناس واقرب ایشان بابراهیم مومنین تابع اند واین نبی محمد بن عبد الله
وآنانکه ایمان آورده‌اند وایشان ائمه اثنا عشر اند وخدا ولی مومنان است **در در منثور** از ابن ابی حاتم وابن سعد **و در مناقب**
**شهر آشوب** از محمد بن سیرین بیک سند روایة کرده‌اند که بفرموده حضرت امیر ع مردم را امام حسن ع جمع در مسجد فرمود و بار اول بالای منبر خطبه خواند
سیوطی ترک حدیث کرده وگفته وتکلم ثم نزل فقال ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم **و ابن سیرین** کلمات حدیث را ایمه ضبط کرده
ثم قال ایها الناس ان الله اختارنا لنفسه وارتضانا لدینه واصطفانا علی خلقه وانزل علینا کتابه ووحیه وایم الله لا ینقصنا احد من
حقنا شیئا الا انتقصه الله من حقه فی عاجل دنیاه وآجل آخرته ولا یکون علینا دولة الا کانت لنا العاقبة ولتعلمن نباه بعد حین ثم نزل فقال
ابوه علی م بابی وامی ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی امام حسن ع فرمود ای مردم بتحقیق خدا اختیار کرد ما را برای نفس خود و برگزید ما
اهل بیت را برای دین خود و رتبه عالیه صافی داده جید ما را بر مخلوق خود و فرو فرستاد بر ما کتاب خود و وحی خود قسم بخدا قطع نمیکند احدی از حق ما شیئی را مگر
آنکه قطع میکند خدا حق او را در عاجل دنیا و در آجل آخرة او و دولتی بر ما کسی را نمیباشد مگر آنکه عاقبة آن برای ما اهل بیت است و هر آینه زود میدانید
بعد انقضاء زمانی **پس** امام حسن از منبر زیر آمده وحضرة امیر ع مخفی مانده این را می شنید او را بوسیده فرمود پدرم و مادرم فدای تو باد توئی مراد از ذریة
بعضها من بعض یعنی تو از آن ذریتی میباشی که برخی از آنان از برخی دیگر است وخدا شنوا و دانا است **در مواهب لدنیه** در ذیل آیه
از ابن عباس روایة کرده انه قال محمد من آل ابراهیم وقال فیها ان محمدا وآل محمد من اهل بیت ابراهیم یعنی ابن عباس گفت که محمد از آل
ابراهیم است **و** قسطلانی در آن گفته بتحقیق محمد وآل محمد از اهل بیت ابراهیم است **در الجنان** مرویست که معروف بن خرّاز جماعة تابعین
تابعین را نقل کرده که ابن عباس در موسم حج حدیث میکرد ناگاه اعرابی عمامه سیاه پیدا شد وگفت معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی
فانا جندب بن جنادة البدری الغفاری صاحب رسول الله ص سمعته یقول فی هذا المکان والا صمتا اذ ناه ان الله اصطفی آدم ونوحا و
آل ابراهیم وآل عمران علی العالمین الی والله سمیع علیم فاما الذریة من نوح والآل من ابراهیم والسلالة من اسمعیل والعترة الهادیة والذریة
الطاهرة من محمد ص والصدیق الاکبر علی ابن ابی طالب فانها الامة المتحیرة بعد نبیها لو قدمتم من قدمه الله ورسوله واقررتم من اقرهما لما عال
ولی الله ولا طاش سهم فی سبیل الله ولا اختلفت الامة بعد نبیها الا کان تأویله عند اهل البیت فذوقوا بما کسبتم وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون ملخص ترجمه آنکه حضرت رسول ص در این مقام بعد تلاوة آیة اصطفی فرمود **اما** ذریة از نوح است وآل از ابراهیم وسلالة از اسمعیل و
عترة هادیه و ذریه طاهره از محمد ص وصدیق اکبر علی ع ای امة متحیره بعد از نبی اگر تقدیم میکردید آنکس را که خدا ونبی مقدم کرده و مقرر میگذاشتید مقرر
ایشان را **البته** امة تا قیامة اختلاف نمیکردند و در ضلالة نمی افتادند **چه** هیچ چیزی نیست مگر آنکه تأویل آن نزد اهل بیت او میباشد و زود ظالمان
میدانند که بسوی آتش دوزخ خواهند شتافت **اقول** خداوند جل شانه زینت دنیا وآخرة را بانبیاء وائمه اطهار علیهم السلام **چنانچه در عرائس**
ثعلبی فی باب ما زین الله به الارض گفته وزینها بالانبیاء علیهم السلام وزین الانبیاء بالعترة ابراهیم الخلیل وموسی الکلیم وعیسی الوجیه و
محمد الحبیب صلوات الله علیهم وهم اهل الکتاب والشرایع واولوا العزم یعنی خدا زینت داد بارسال انبیاء زمین را وزینت داد انبیاء را بچهار نفر

حدیث در زینت الارض بانبیاء وزینت انبیاء بائمه

بحار الانوار تمام آل عمران آل محمد اند و افضل الانبیاء





ابراهیم خلیل وموسی کلیم وعیسی وجیه ومحمد حبیب ع وایشان اهل کتاب وشرایع واولوا العزم بودند **و زینها** ایضا بآل محمد ص وزینهم
ایضا بالعترة علی وفاطمه والحسن والحسین رضی الله عنهم ونیز زینت داد زمین را بآل محمد وزینت داد آل محمد را بچهار آدم علی وفاطمه وحسن وحسین ع
**اما بطرق امامیه** اخبار لا تحصی‌اند **در مجمع و منار و روض الجنان** ذکر کرده‌اند فی قراءة اهل البیت ع وآل محمد علی العالمین وقالوا
ایضا ان آل ابراهیم هم آل محمد الذین هم اهله یعنی در قرائت اهل بیت نبوة بعد آل عمران وآل محمد علی العالمین است ونیز ایشان ع فرمودند مراد از آل
عمران آل محمد وایشان اهل بیت او اند **قمی روایت** کرده قال العالم نزل وآل ابراهیم وآل عمران وآل محمد علی العالمین فاسقطوا آل محمد من الکتاب
یعنی حضرت موسی کاظم فرمود وآل محمد از قران منزل ساقط کردند **در امالی شیخ الطایفه** از حضرت صادق روایة کرده وآل محمد علی العالمین هکذا
نزلت **عیاشی** روایة کرده که حضرة باقر ع در ذیل آیه فرمود نحن منهم ونحن بقیة تلک العترة یعنی ما از جمله مصطفاة آل ابراهیم وما بقیه آن عترة
میباشیم **عیاشی** وآل محمد علی العالمین فوضعوا اسما مکان اسم یعنی آل عمران را بجای آل محمد وضع کردند **عیاشی** باسناد خود روایة کرده از
ایوب ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل عمران علی العالمین فقال لی ابو عبد الله ع وآل محمد کانت فمحوها وترکوا آل ابراهیم وآل عمران یعنی حضرت ابو
عبد الله ع ایوب را فرمود که وآل محمد ص را از این آیه محو کردند وآل ابراهیم وآل عمران باقی نهادند **شیخ طوسی** باسناد اهل البیت روایة
طولی در ذیل این آیه نقل کرده آخرش اینست رسول خدا ص مخاطب باصحاب کساء فرمود فانتم صفوة الله من آدم وآل ابراهیم وآل عمران وانتم الاسوة من
اسمعیل والعترة الهادیة من محمد صلعم اجمعین یعنی ای اهل البیت شما برگزیدگان صاف وپاک وخالص از بنی آدم واز آل ابراهیم واز آل عمران
میباشید وثمار هسط اسمعیل میباشید وشما عترة هادیه ذریه طاهره از محمد میباشید **اقول** این معانی اخبار بسیار اند **پس** جمع همه این اخبار تواتر معنوی
حاصل کردید که قراءة اهل البیت ع آل محمد است **پس** آل محمد از اجلة مصطفاة معصوم ومطهر اند وغیر معصوم وغیر مطهر وبت پرست اصلا وابدا
قابل رسالة وامامة بابن آیه وبآیه لا ینال عهدی الظالمین نمیشود **اشکال** تفضیل وتخصیص آن جماعتی که بوجود آمده‌اند جایز وصحیح است **اما** آنانکه
هنوز بوجود نیامده‌اند قبل العمل تفضیل ایشان بر موجودین چگونه مجوز باشد **پس** نزول آیه اصطفی قبل وجود همه ائمه هدی غیر مجوز باشد **پس** اصطفاء
آل محمد صحیح نباشد **جواب** متفق علیه مفسرین است که این آیه بصورة اخبار نازل گردیده وخبر به مقدم باشد **یا** موخر مساوی نیست **ولکن** علی
الحالین شرط است که خبر ومخبر به مطابق باشد **جواب ثانی** آنکه معلوم باری بود که اصلاح مکلفین تمام نمیشود مگر بوجود ایشان بعینهن او مانع
وکمال وتقدیم در اخبار واعلام بآن بصورة تقدیم بشارة ایشان واخبار واعلام از حسن شمایل وافعال ایشان باشد غرض در آن تشویق مکلفین
واظهار جلالة قدر ومنزلة وتقریر آن در منتظرین سامعین باشد تا داعی ایشان الی القبول والانقیاد باشد این هم از جملة الطاف مقرره است والحمد لله
**سوال** این آل محمد کدام اند **جواب** در معانی الاخبار از حضرت صادق آل محمد از معنی آل پرسیدند فقال آل محمد ع من حرم الله علی محمد نکاحهم یعنی
حضرت فرمود آل آنحضرت آنانی اند که خدا حرام کرد بر محمد نکاح آنها **پس** بنابر این کافه ذریه او از اولاد و ذریه فاطمه بر او حرام ومحرم واقرب قرایب او تمامه
اند **و نیز** از آنحضرت ع است ان آل محمد ع ذریته واهل بیته الائمة الاوصیاء وعترته اصحاب العباء وامته المومنون الذین صدقوا بما جاء
به من عند الله المتمسکون بالثقلین الذین امر بالتمسک بهما کتاب الله وعترته وهم من اهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا یعنی بتحقیق آل محمد ذریه پیغمبر است **اما** اهل بیته او امامان واوصیاء او اند **اما** عترة او اصحاب عبا اند **اما** امة او مومنین مصدقین اند بانچه
پیغمبر آورد از نزد خدا متمسک بثقلین اند که قران وعترة او میباشد **و** همین اهل بیت نبوة وعصمة اند که در ایشان آیه تطهیر نازل است وهمینها موجب حجت الخلیفة
علی الامة بعد علیهم السلام وخلیفه او برامة بعد آنحضرت اند **بحث سابع** ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم لغة واشتقاق ذریه در رای
ومن ذریتی بتفصیل ذکر شد منجمله آن **نزد** بعضی ذریة بر وزن فعلیة چون قمریة اند زمعنی صغار نسل باشد همین قول زجاج است **نزد** بعضی از
ذرو ره بر وزن فعولة دو راء را از عام و واو را یاء کرده‌اند از ذرء الخلق بشد **اما** نصب آن **اما** بنابر حال از معمول اصطفی است **یا** بدل از نوح **یا**

جواب اشکال که تفضیل قبل وجود آل محمد است

جواب سوال که آل محمد کیستند

از آلین یا از همه یا نصب بنا بر مدح دارد در نحاة خلاف است اول مختار اخفش ثانی مختار زجاج و باقی وجوه مختار باقیانست بحث
ثامن نزد بعضی همه اینها ذریه واحده متسلسل و بعض اینها منشعب از بعض است نزد بعضی بعض ذریه از بعض در توحید و دین و نبوة و اخلاص
و طاعة میباشد چون قول تعه در منافقین المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض چه مراد اشتراک نفاقی است نزد بعضی اصطفا
فی حال کونهم بعضهم من بعض در مجمع نقل فرموده که بعض اینها از بعض در تناسل و توالد است چه همه اینها ذریه آدم است پس از ان ذریه
نوح پس از ان ذریه ابراهیم و همین مروی از حضرت ابوعبدالله است که ذریه مصطفویه بعض ایشان از نسل بعض است و همین قول جبائی است
عیاشی و در نور الثقلین روایه کرده که از آنحضرت پرسیده شد محجة چیست که آل محمد اهل بیت او باشند آنحضرت بعد تلاوة این آیه فرمود
ولا تکون الذریة من القوم الا نسلهم من اصلابهم یعنی ذریه نمیباشد مگر نسل آنقوم از اصلاب و همین معنی موضوعی وارد در الجنان مرویست که از امام
حسن عسکری از ذریه پرسیده فرمود حسن عسکری ام پسر نقی علی بن محمد و نقی از هادی محمد بن علی و محمد هادی از رضا علی بن موسی و رضا علی از کاظم موسی و موسی
کاظم از جعفر صادق و صادق جعفر از باقر محمد و محمد باقر از سجاد زین العابدین و سجاد از شهید مظلوم کربلا حسین بن علی است و در اینجا بسیار کرسیت پس
فرمود حسین از علی ابن ابی طالب است و از فاطمه زهرا دختر رسول الله میباشد و بطرق عامه قریب بهمین وارد است چنانچه طبرانی و صاحب
ذخیرة المآل فی فضایل الآل و در مقصد ثانی در ذیل آیه رابعه عشر از بریده که از یمن بمدینه برای شکوه علی مغضب آمد پس کسی باو گفت
که بگو پیغمبر را که علی جاریه از خمس اختیار برای خود نموده و پیغمبر وا را باب می شنید پس پیغمبر غضبناک بر آمد و فرمود ما بال اقوام ینتقصون و فی اخری یبغضون
علیا من ابغض علیا فقد ابغضنی و من فارق علیا فقد فارقنی ان علیا منی وانا منه خلق من طینتی وانا خلقت من طینة ابراهیم وانا افضل
من ابراهیم ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بریدة اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریة الخ ملخص ترجمه آنکه پس پیغمبر فرمود چه شد اقوامی را که نقص
علی میکنند و بغض باو دارند هر که بغض بعلی دارد بمن بغض دارد و هر که مفارقة از علی نماید از من مفارقه کرده چه بتحقیق علی از منست و من از علی ام علی پیدا
از طینت من شده و من از طینت ابراهیم پیدا شده ام و من افضل از ابراهیم ام با اهل بیت نبوة ذریتی میباشیم بعضی از بعض مسلسل ای بریده آیا
ندانستی که حق خمس علی در آن مال زیاده از جاریه است بحث تاسع والله سمیع علیم در این نیز وجوه اند نزد بعضی خدا شنوا و دانا باقوال و اظهار
و اعمال و افعال و نیات فاسده یهود و نصاری و منافقین است هیچ از و غایب نیست پس بنا بر ان توعید است آخر این آیه و اولش بیان مشرف
بصورة بشارة است نزد بعضی شنوا باقوال ذریه و دانا بمضمرات و مصالح و بقابلیة ایشان است برای آن اینها را تفضیل بر غیر داد بنا بر این کل آیه
بصورة اخبار است نزد بعضی شنوا القول حسنه زن عمران از نذر او و داناست بآنچه مضمر میگذارد او و در این تنبیه است بر استحسان اقوال ان ثم الله تعه اعلم
بحث عاشر متکلمین در اینجا دو بحث دارند احدهما آنچه در عقل مقرر گردیده و موید من این آیه بصورة نص میباشد که هر نبی افضل و اکمل
امة خود بهمه وجوه از روی ذات و صفات و ایمان و علم و قول و فعل باشد تا تفضیل مفضول لازم نیاید و مساوات او هم احدی از امة نباشد چه از
تساوی رجحان و میلان و رجوع باو نمیباشد فایده نبوة و بعثة آن باطل میگردد بخلاف شیخ غزالی چه او در اعتقاد محکی شده انبعاث
افضل واجب نیست بل اگر کافری باصفات رذیله ادعا نبوة کند و موید بمعجزه خارقه باشد مصدق پس حاصل و تصدیق او در امر مرسل الینا واجب است
اقول شیخ غزالی اگر این کلمه از اهل نحل خود اگر چه بتجویز تفضیل مفضول جمعی از ایشان در امامة میکنند منفرد شده تعجب از و نیندار تنبیه
نزد امامیه امامة و نبوة در اصل منزله و رتبه مساوی و احدند پس شرایط نبوة و امامة واحدست الا ما اخرجه الدلیل پس از جمله شرایط اینها نیست آنچه و امام از سلاله طیبه طاهره نبوة
باشد نه غیر آن در امامة آخر الزمان الملم از آل محمد خاصه باشد نه غیر آن از آدم تا خاتم ولادة او بنکاح شرایع باشد نه بزنا و نه بحرام چنانچه خاصه و عامه از انس
بن مالک روایه کرده که جمعی از نبی کنده ادعا میکردند که این خاتم انبیا و نسب او از سلسله ایشان میباشد پیغمبر آنرا شنیده نفی و انکار ایشان
کرده فرموده انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الی ان عد الی ابراهیم الخلیل ثم قال و ما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی الخیر منهما خرجت





من ابوی من نکاح ولم اخرج من سفاح حتی انتهیت الی ابی و امی فانا خیرکم نفسا و خیرکم ابا و امام یعنی آنحضرت فرمود من محمد بن عبد الله ام
پسر عبد المطلب پسر هاشم تا اسمعیل پسر خلیل نسب خود را شمرد پس فرمود که گاهی دو فرقه مردم نشدند مگر آنکه خدا مرا در خیار و برگزیدگان ایشان
وضع کرد و در هر زمان از والدین هر زمان بنکاح حلال شرعی متولد شدم نه از زنا تا آنکه منتهی شدم بهمین صورة به پدرم عبد الله و مادرم آمنه بنت وهب ایدم
پس من افضل و بهتر همه شما خلایق از روی نفس و از روی پدر و مادر میباشم بخلاف غیر نبی و خاندان او چه اکثر ایشان در زمان
جاهلیة بزنا و حرام و از نطفه خوک و شراب و از اصلاب و ارحام حرام و عباد اصنام متولد شدند و ذوزهمان در جواب طعن علامه حلی
در کشف الحق در سطاعن امیه بنابر تسلیم کرده با آنکه این ولادة معاویه و عمر خاص باین صورة طعن نیست زیرا که در جاهلیة ولادة اکثر مردم ملک
همه عالم بهمین طور بود غیر ولادة سید عالم و آدم محمد صلعم و حقیر در رساله براهین اللعنة بعض انساب امیه ضاله چون معاویه و عمرو عاص
و غیر آن از کتب عامه بتفصیل نوشته ام دوم پیغمبر و امام اعقل و اعلم و اشجع و ازهد و اسخی و ثابت الرای و اشد مجاهد قولی و فعلی و علمی باشد
سوم مبرا و منزه از فظاظة و غلظة و دناءة و بخل و حسد و کینه و رذیل صفات و از صورة منکره و اخلاق ذمیمه و از امراض منفره باشد چه
در آن تنفیر است اشکال بنا بر این قصه خضر و موسی چه معنی دارد و زیادتی او بعلم باطن بر موسی ثابتست جواب این محتاج به تفصیل می آید
ان شاء الله تعه اینجا اقل جواب نسبت که خضر نبی تابع بعیسی خود بوده و از امة موسی نبود پس اشکالی بحمد الله باقی نمانده اشکال در مرض منفر حضرت ایوب نبی
شکی نیست حتی آنکه در روایات خاصه و عامه وارد است که بدن مبارکش عفونت و کرم کرده بود و مردم بلد او را خارج شهر تا دو فرسخ بر مزبله
انداخته بودند حتی آنکه قاطرها والاغها بفرط عفونته او رم از رفتار بتنگ آمده میکردند جواب این اخبار و قصص ملخوذ از قصص و کتب یهود و مخالف
براهین عقل و اجماع امة و کتاب الله المجید اند پس التفات و اعتماد بر اینها نمی باشد بلی آنچه از مرض شدید و تلف آل و مال او در بعض صحاح
وارد است و حسن باب الامتحان جایز برای اظهار کمال او و بالبین است و آن مرض باین صورة نبود که ذکر کرده شد ثم الله اعلم ثانیهما اینکه لا تا اینکه
که این آیه دلیل است بر آنکه انبیا و ائمه علیهم السلام افضل همه ممکنات و موجودات اند بلفظ العالمین که صیغه جمع کثرت مع الف و لام استغراقی میباشد
و جمعی میگویند که کل مخلوقات بر دو قسم اند مکلف و غیر مکلف و کافه عقلا و علما و امم متفق اند که مکلف افضل بالضرورة از غیر مکلف است
پس این امة نیز اتفاق دارد بر آنکه اصناف مکلفین چهار اند فقط ملایکه و شیاطین و جن و انس اما ملائکه در تولد ایشان
دو قول اند احدهما تکون و تولد ایشان از ریح است لهذا ایشان را هوائی و روحانی می نامند و قادر بر طیران سریع و بر حمل عرش و
بر تحمل اثقال دیگر اند ثانیهما از محض نور اند لهذا ایشان را قدسی نورانی می نامند و قایم و دائم قوی بر اخلاص و سکان عالم سموات
و ارضیات و طاعات و عبادات اند طرفة العین غفلة و سر سوزن تفاوت در مامور نمیکنند و فتور و ملال باین جهة نمیباشد اما جمع قولین ممکن
است بآنکه فرقه از ملایکه هوائی و روحانی و دیگر نورانی است و بعضی حمل کردند بر آنکه ارواح شان از نور و ابدان ایشان از ریح اند اما
شیاطین در این شکی نیست که تولد شان از نار و دخان و آن موجب خلقتنی من نار لهذا همه ایشان متمرد و کفار و ذی ذریة و اخراب
میباشند لقوله تعالی ففسق عن امر ربه افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی وهم لکم عدو اما جن در این هم خلافی نیست که خلقت ایشان
بموجب و خلق الجان من مارج من نار از نار است و اما ایشان و شیاطین جنس واحد اند یا غیر جنس چون ملایکه و شیاطین در ان متکلمین
خلاف دارند نزد جمعی از معتزله متحد الجنس اند اگر شر محض اند پس ایشان محض مسمی بشیاطین اند و اگر خیر محض اند پس غیر شیاطین مسمی بجان
و جن اند نزد فرقه دیگر ملک و جن و شیطان یک جنس اند اگر خیر محض اند ملایکه اند و اگر مشترک در خیر و شر اند جن اند و اگر شر محض اند چنانچه همین اند
پس شر محض شیاطین محض اند لهذا شیطان گاهی تابع ملک و گاهی در جن و گاهی بالانفراد از شیاطین در قران شمرده شده و اول اصح و اقوی است
زیرا که ملک و شیطان دو جنس نور و نار اند اما انس در اینهم خلافی نیست که از عناصر اربعه مرکبه موجود شده خاکیت او غالب است و اول ابتدا این موجود

این آدم ابو البشر است نکون اوفی الاصالة من سلالة من طین است لیس در افضلیت واشرفیت این نوع نزد عقلا بالجمله خلافی هست اصح آنست که آدم افضل است زیرا که هر ذره از سمک تا سماک و از فرش تا عرش و از ملک تا فلک الافلاک برای او آفریده شده و آنچه سبب وعلة غائی در ایجاد انها باشد بالضرورة او افضل از مسبب و معلول میباشد و برای آنکه آدمی قابل جمیع کمالات است بخلاف ملایکه و جن بلی خلاف نیز در اینست که آیا انسان از ملک افضل است یا بشر افضل از ملک نزد معتزله مطلق ملک از مطلق بشر علی کل حال افضل واکمل است چه نبی باشد چه صفی چه ولی چه امام چه غیر ایشان زیرا که ایشان از نور و ریح معصوم و مطهر کافه میباشند بخلاف انسان لیس لذا این آیه اصطفی نزد ایشان مأول و محمول بر نوع و جنس آدمیان عوالم خود ایشان می باشد اما نزد دیگر فرق که انسان از همه ملک و فلک افضل مطلقا است زیرا که هر شی برای انتفاع ایشان آفریده شد نزد محققین ایشان خواص بشر چون انبیا وائمه هدی علیهم السلام از خواص ملک چون اسرافیل و میکائیل و عزرائیل و روح و حاملان عرش افضل اند اما عوام بشر از عوام ملک افضل اند حقیر در این مسئله تردد دارم زیرا که اجماعیست که کل ملایکه معصوم وکل بشر نیز غیر معصوم اند الا جمعی از ایشان چون انبیا وائمه اطهار که معصوم اند لیس در افضلیت انبیا وائمه هدی علیهم الصلوة فقط بجز نوع که باشد از کافه ملایکه و عالیان علوی و سفلی بموجب قرآن و منجمله آن این آیه ان الله اصطفی آدم الخ باشد شکی نیست اما در غیر انبیا وائمه هدی و صدیقه طاهره زهرا و مریم بتول علیهم السلام توقف دارم چه غیر ایشان همه آدمیان غیر معصوم وهمه ملایکه معصوم اند غیر معصوم اصلا و ابدا افضل از معصوم نمیشود مگر آنکه از لفظ افضل اکثر الثواب و ازید النفع مراد میگیرند لیس در آنوقت جایز است که هر حلم مومن افضل و اکثر الثواب از هر ملک باشد والا فلا زیرا که بشر نفس نفار شهوانی و تسلط شیطانی دارد و ضعف بالنسبة انواع دیگر می باشد معهذا این را مغلوب و مقهور ساخته اختیار مقتضای عقل و نقل نموده انقیاد نمایند البته اشق است و آنچه اشق باشد جزاء او اکثر باشد و موید من حدیث افضل الاعمال احمزها بمعنی اشقها باشد بخلاف ملایکه ثم الله اعلم اشکال در آل ابراهیم و آل عمران حضرت صدیقه زهرا ع و مریم بتول داخل است یا نه اگر داخل اند تناقض لازم می آید چه رجال قوام زنان و مردان افضل زنان باتفاق عقلاء و الشرایع اند اگر داخل نیستند لیس اخراج شان از آل ابراهیم و عمران بلا دلیل قاطع لازم می آید و حال آنکه بحسب لغة و شرع در آل و ذریة ذکور و اناث داخل و شامل اند جواب بموجب خبر صحیح متفق علیه انه ما کملت من النساء الا اربعة آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلوات الله علیهم البتة که از کل زنان دنیا همین چهار زن در قوی اعلی و عقل و علم و حواس سماوی و کامل اند و تکمیل ایشان ممکن و جائز و آثار کمال شان هم عند الاعیان محسوس و مشهور شده و مخبر صادق ع ازان خبر داده لیس ثبوت کمال اینها مساوات اینها با رجال عالمیان ثابت گردید و طهارة و عصمت مریم و فاطمه بقرآن چون یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و طهارة فاطمه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا نیز ثابت لیس اصطفاء ایشان بر عالمیان نیز بلا اشکال ثابت گردید لیس در آل هر دو داخل اند اما فضل آسیه و خدیجه بر زنان عالمیان خود ثابت است اما در فضل ایشان از ملایکه که معصوم میباشند حقیر تردد دارم چه در ایشان اگر چه عدالة هست ولکن عصمة و طهارة شان بنص ثابت نیست و معصوم از غیر معصوم بالضرورة افضل است ثم الله اعلم و باقی تفصیل در کتاب ناصر العترة الطاهرة ذکر کرده ام و ان شاء الله عنقریب در قصه مریم ان الله اصطفاک می آید و هو ولی التوفیق و التحقیق و التدقیق

**قوله تعالی اذ قالت امرأت عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم ۝**

**ترجمه** یعنی یاد کن ای محمد وقتیکه زن عمران یعنی زوجه او حامل شد گفت ای پروردگار من بدرستیکه من نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است از اولاد در حالیکه آزاد کرده شده باشد از تعلقات من و امور دنیا تا اطاعة و عبادة و فرمان برداری برای تو خاص و خالص کند و برای غیر تو مدة العمر کاری کند



لیس قبول کن از من بدرستیکه تو شنوا سخن و دانا بمقصد منی و در تفسیر من چند بحث اند **بحث اول** امرءة بهمزه وصل بهمزه اللام در آخرش تا تانیث اسم مونث بمعنی زن مقابل مرء است ایا بمعنی انسان یا بمعنی رجل و بر زوجه هم اطلاق میشود چنانچه در این آیه بر زوجه اطلاق شده و مذکرش امرء بلا تا اسم مرد مقابل زن و در زوجه میباشد در صحاح و صراح و مصباح و قاموس بالف وصل و بغیر آن هر دو استعمال میشود در صحاح زیاد کرده که مرة بها بلا همزه هم تحرک الراء استعمال میشود اما در اصل سه لغة دارد بفتح را علی کل حال و ضم آن و معرب علی کل حال و جمع ندارد در قاموس کاهی جمعش مرؤن مسموع گردیده و مری بفتح اول چون امیر مجرای طعام و شراب راس معده و کرش ملصق بالحلقوم میباشد و مری و مبتنی نظایر بمعنی گوارا و ملایم موافق طبیعة و مروة بمعنی الانسانیة حمیدة الخصایل باشد اهل معانی در وجه تسمیه مرد و زن بمرء و مرة وجوه گفته اند بعضی گفتند که نزد اهل اشتقاق ماخوذ از مری یمری مرأ و مراة فهی مریة بمعنی هنیئ الطعام حمید المغبة صاحب المروة است چه زن بالنسبة مرد و مرد بالنسبة زن گوارا مرغوب الطبیعة میباشد لهذا مرء و مرة مرد و زن را نامیدند نزد بعضی ماخوذ از مرت الارض مرانة فهو مرية بمعنی حسن هواها باشد لیس مرء و زن حسن هوا و نیک خو ایشان در مواانسته در بین خود دارند لهذا مرء نامیده شدند یا از مره مروءة بمعنی ذو مرة باشد چه مرد بالنسبة زن و زن بالنسبة مرد ذو مرة و کفیل یکدیگر در امور خانداری میباشد لهذا بآن نامیدند یا از مروة بمعنی انسانیة است چه مرد و زن انسان اند برای آن مرء و مرة مذکر و مونث انسی را نامیدند و برای همین غیر انسی را امرء و مرة نمینامند **بحث ثانی** اذ قالت امرأت عمران در عامل اذ نحاة خلاف کرده اند نزد اخفش و مبرد اذ برای ظرف زمان گذشته است و او منصوب بتقدیر فعلی در هر جا میباشد و در اینجا فعل مقدر اذکر یا محمد اذ قالت باشد و همین کثیر در کتاب الله است نزد زجاج عامل او اصطفی است تقدیرش اصطفی آل عمران اذ قالت امرأة عمران باشد این ضعیف است زیرا که اصطفا قبل قول عمران واقع شده و همین اعتراض ابن الانباری است نزد علی ابن عیسی ربانی متعلق بسمیع علیم اذ قالت امرأة عمران باشد یعنی وقتیکه زن عمران دعا کرد خدا سمیع و علیم بود این بالجمله قوتی دارد اشکال بنا بر این قول سابق سمیع میباشد و استماع عند القول و الذکر واقع میشود نه قبل هر وقوع قول والا تغیر سمع و علم تع لازم می آید جایز نیست لهذا اشکال دارد جواب ازین که چنین خواهد بود که در معلوم تع بود که زن عمران چنین خواهد گفت در آنوقت سمیع علیم بان میباشد و تغیر در متعلقات و نسب سمع و علم لاحق میشود نه در علم تع نزد ابو عبیده اذ در اینجا لغو زایده و اصل قالت امرأة عمران باشد و محل اعراب اذ ندارد نزد اکثر این ضعیف است زیرا که الغا و زاید قرار دادن کردن قران بلا ضرورة جایز نیست اول اقوی و اشهر و اکثر است **بحث ثالث** اذ قالت امرأة عمران خطاب اذکر بحضرت ختمی مآب ع و در ذکر این قول اظهار اعجاز آنحضرت از مغیبات مطابق ما وقع منهم میباشد اما در سبب منقول از زن عمران نیز روایات مختلف اند نزد عکرمه چون که زن عمران عقیمه بود از ابتدا او را اولاد نمیشد و زنان مغبوط باولاد میباشند خصوص وقتیکه تولد کسی می بینند لیس زن عمران برای همین بصورة نذر دعا کرد اللهم هب لی ولدا فنذرت لک محررا گفت نزد محمد بن اسحاق زن عمران عقیمه بود روزی جانوری را دید که در سایه درختی اطعام بچه خود میکند طبیعتش بحرکة آمده طلب اولاد کرده نذر نمود نزد حسن بصری زن عمران ملهم شد بعطاء ولد نزد بعضی در بیداری چون مادر موسی فاقذفیه فی الیم نزد بعضی در خواب چون ابراهیم ذبح ولد دید لهذا طلبید نزد بعضی خدا وحی کرده بود بعمران که من تو پسری خواهم داد که ابراء الاکمه و الابرص و احیاء موتی کند و او رسول بنی اسرائیل خواهد بود و عمران حکایت این بزوجه خود کرد لیس او دعا کرد زن عمران بمریم حامله شد لهذا او را نذر کرده که خادم بیت المقدس خاص و خالص باشد و نزد وضع او دید که دختر است لهذا ولیس الذکر کالانثی گفت و همین مروی در کافی و تفسیر قمی و مجمع البیان از حضرت ابو عبدالله علیه السلام است و همین اصح است و قریب بهمین در تفسیر عیاشی هست اشکال اینجا تفاوت وحی چگونه شد چه وعده پسر بود دختر شد جواب تفاوت نشد چه وحی مطلق بود که تو ولدی خواهیم داد و رسول خواهد شد و ولد اعم از پسر و دختر و بر ولد ولد و ولد دختر در لغت

معروفا میشود لیس مطابق شد **بحث رابع** بالا ذکر شد در خلاف عمران آیا پدر موسی است **یا** پدر مریم اصح و اکثر ثانی است **چه**
نزد اکثر در میان این عمران هشتصد و یکسال فاصله بود **در معالم** نقل کرده که ما بین ابراهیم و موسی فاصله هزار سال بود **و** ما بین موسی
و عیسی نیز هزار سال بود **و** بنی ماثان رؤس و احبار و ملوک بنی اسرائیل تا عمران بود **لیس** عیسی از ایشان رسول بنی اسرائیل گردید **کشاف**
**و سعودی** و غیرهم نقل کرده اند که دختر عمران ابو مریم نام داشتند و زن اعتراض کرده اند خواهر بزرگ موسی بود **و** بروایتی کلثوم خواهر موسی زوجه قارون نام داشت ثم الله اعلم
**و** تطبیق و توفیق بین القولین ممکن است که شاید موسی دو خواهر داشت یکی مریم دیگر کلثوم فالله اعلم بالاحوال **بحث خامس** در نام امرأة
عمران در میان علماء انساب و سیر خلاف است علی الاکثر **بل** علی المشهور حنه بود **در کافی** حضرت کاظم عم در جواب نصرانی فرمود اما ام مریم
فاسمها **مرثار** و هی وهیبة بالعربیة یعنی مادر مریم مرثار است و او یعنی مرثار یا مریم در عربیة بمعنی **وهیبه** یعنی موهوبه باشد **و در روایات**
**اصحاب ما** الامیه اینها دو خواهر بودند **احدهما** حنه در نکاح عمران بن ماثان عند الاکثر **و** همین قول ابن عباس و مقاتل باشد **نزد**
محمد بن اسحاق عمران بن ماثان بن سانم بن امور بن میشا بن خرقیل بن احریف بن یوام باشد **نزد** بعضی عمران بن اشهم از اولاد سلیمان
بن داود بن ایشان بهوذا بن یعقوب بن اسحاق نبی باشد **و** از همین مریم مادر عیسی متولد شد **ثانیهما** ایشاع نام و این هر دو دختر فاقوذا
بن قبیل در نکاح زکریا بود **لیس** حنه و ایشاع دو خواهر و مریم و یحیی دو اولاد دو خواهر و دو خاله زاد بودند علی ما رواه القمی **و** العیاشی رح عن الباقر عم
**و** دلیل علیه ما فی تفسیر الامام **و** الصافی و غیرهما **و** از عامه فی الکبیر **و** نیشا پوری **و** بیضاوی و غیران می باشد **و** همین مروی در بغوی است
قال النبی صلعم فی شان یحیی و عیسی عم هما ابنا خالة یعنی ایشان دو پسر خاله بودند **و بعضی** اهل سیر **و** در تفسیر سعودی نیز منقول است
که ایشاع اخت حنه از مادر و اخت مریم از پدر بود **و** عمران در ابتدا مادر حنه را در نکاح آورد و ایشاع از و متولد شد **لیس** از آن عمران حنه را در نکاح
آورد **چه** در شرع ایشان نکاح اولاد ربایب حلال بود و مریم از و متولد گردید **لیس** ایشاع بنابراین قول خواهر مریم **از** پدر و خاله او از مادر بود و زکریا
اخت حنه از ام بود انتهی ترجمه کلامهم **و** مشهور و منصور بلا تکلف قول اول است که دو خواهر سکه از یک پدر و مادر حنه و ایشاع نام بنکاح عمران و زکریا بودند
**و** از ایشان مریم **و** یحیی اولاد از دو خواهر اند ثم الله اعلم بحقیقة الحال **بحث سادس** نذرت از نذر ینذر بکسور و مضموم العین نیز فی المضارع
نذرا و نذورا فهو ناذر در اصل لغة وعده بر نفس خود و ایجاب و الزام شی بر خود بشرط باشد چون علی لله ان شفی مریضی **سنّوا** اما علی آن التصدق بدینار
نذر نیست این عهد است زیرا که مشروط نیست و نذر لله کذا و نذر نذرا بمعنی اوجبه باشد **و در شریعة** بهمین معنی بغیر نقل باشد **و** نذر مشروط است
چون لله علی کذا ان وقع کذا **و** غیر مشروط چون لله علی کذا **اول** مجمع علیه است **ثانی** در انعقاد آن و بودن آن از خلاف است **مختار**
**علم الهدی** آنست که نیست و تفصیل آن سابق ذکر شد **اما محرّرا** مفعول تفعیل چون حررته تحریرا بمعنی اعتقته یعنی آزاد کردم او را **دیگر**
از حررت الکتاب تحریرا بمعنی اخلصته من الفساد و اصلحته عن الغلط و التواریخ **لیس** محررا آنچه خالص باشد منیا باشد **و** ماخوذ از حر یحر حرة
و حریة بمعنی آزادی و خلاصی از تعلقات باشد **چه** وقتیکه غلام **یا** کنیز را آزاد کردند از قید غلامی و کنیزی بر آمد و همه افعال و اعمال و مال
و مآل او مر او را خود بن خالص و خاص گردید نه برای آقا **در الجنان** فرموده که اصل تحریر کلمه اخلاص است چنانچه رجل حر و طین حر خالص باشد
را میگویند که بغیر آمیزش باشد **و حر** بضم اول آزادی و خلاصی از قید باشد **و حر** بکسر اول عطش باشد و از اینجا است قول شان اشد
العطش حرة علی قرة **و حر** بفتح اول ضد برودة گرمی باشد و برودة ضد گرمی سردی باشد **و حریر** جامه از ابریشم باریک باشد **و حریرة**
بفتح اول و رابع غذائی از شیره گندم با نبات طبخ میکنند **در صحاح** مطبوخ با شیر باشد یعنی فرنی شاید باشد **بحث سابع**
انی نذرت لك ما فی بطنی محررا **نزد** اکثر نصب محررا بر حال از لفظ ماست یعنی الذی محررا **یا** زن عمران با دعا قبل تحمل حمل این صیغه نذر گفته
**یا** بعد حمل در آن دو قول است **ثانی** در کافی **و** مجمع مروی از حضرت ابو عبد الله عم است و مفسرین در این تحریر خلاف کرده اند **نزد** شیعی محررا مخلصا صافیا للعبادة

فی بیان ذریة عمران

ما بین یحیی و عیسی و مریم و ایشاع از انساب ایشان ...





باشد داو غیر از طاعة تو طاعتی از او بین وغیر ایشان ابدا و صلا نکند **بعض علماء رجال** از مقدس اردبیلی حکایت کرده که روزی
با مروالده بکر بلا آمده بغسلیلی برای او خریده بلا زیارت سید شهدا برگشت نعلین بوالده داده رخصت خواست که بکربلا برای زیارت برود والده پرسش از سبب
آن پرسید که چرا زیارت نکردی او جواب داد ز سوده که خالص و خاص برای زیارت از خانه بر نیامده بودم بل بالاده کفش خریدن بر آمده بودم **اقول** اگر
حکایت صحیح است نعلیه در الله دیگر **نزد** مجاهد خادما للبیعة و الکنایس یعنی او را لازم کردم که خادم معابد و مساجد تا مدت العمر باشد **نزد** جعفر بن زبیر
عتیقا من امور الدنیا لطاعتك باشد یعنی آزاد از همه امور دنیا مختص برای طاعت و عبادت و خدمت معابد باشد **نزد** بعضی خادم مدرسین کتب
اللبیه باشد **اصم** گفته که برای بنی اسرائیل سبی و غنیمه نبود بلکه اولادهای خود را در مدارس و معابد بصورت تحریر میگذاشتند تا حین بلوغ یا ماده
العمر خدمت مدرسین و طلاب و معابد میکردند و بعد بلوغ او را تخییر در بقاء و ذهاب میدادند و اگر بقاء را اختیار میکرد بعد آن تا مدت العمر خارج نداشتند
و هیچ مرتبی و زاهدی و عابدی نبود از بنی اسرائیل مگر آنکه از نسل ایشان اولاد در بیت المقدس بودند **اشکال** ما فی بطنی کلمه ما نکره است دلالت
خاص بر اولاد نمیکند پس لفظ محررا صفت و حالیه ما چگونه صحیح میشود **جواب** کلمه ما تعریفی است بدلیل ما بعد آیت و الله اعلم بما وضعتها انثی پس معلوم
گردید که منوی معهود شان ولد نرینه بود و صفت تحریر بهم محتوات بطن اصلا مستعمل نیست سوای اولاد **سوال** ازین آیت ثابت گردید که نذر اولاد
چه ذکور چه اناث برای معابد و مساجد جائز است چنانچه در شرائع سلف مجوز و مستعمل بود **جواب** جمعی از خاصه و عامه منهاشیخ المشائخ **و** فخر رازی
**و** نیشاپوری و غیر ایشان تصریح کرده اند که نذر اولاد و روزه صمت در شریعت سلف مجوز و جاری بود اما در شریعت ما غیر موجود و لا یجوز است و نسخ ما ماسخ این شرع از شرائع سلف باشد در خصال اسلام
ممتنع عند العقل و النقل نیست چه باختلاف اشخاص و ازمنه اختلاف مصالح احکام چون باختلاف امراض ابدال و اختلاف معالجه دادویه مجوز بل واجب است **اشکال** بعض اهل کتاب نسخ
متروک اگر فی الاصالة حسن بود پس محال است که حسن قبیح و قبیح حسن گردد پس چگونه تبدل و ترک آن جائز باشد و الا جهل لله بعواقب امور و بدل لازم آید
**جواب** اگرچه در تجویز نسخ و وقوع آن اجماع امت و قرآن و سنت و عقل ناطق است غیر ابو مسلم اصفهانی **اما** جبریه را سزاوار بود که چون نصاری
در شرائع میگفتند که هیچ شی قبیح نیست زیرا که نزد ایشان اگر خدا خوک و باده را حلال میکرد حلال میشد و گوسفند را اگر حرام میکرد حرام میشد پس ما میگوئیم
جمیع آنچه مشروع و مجوز و مستعمل بود و آنچه امضی الاصالت حسن یا قبیح بود چونکه خدا عالم بالا صلح است چنانچه در فن کلام مبرهن گردیده پس در علم
ازل میدانست که فلان شی تا فلان وقت برای فلان جماعت صلاح و منفعت است و بعد آن مفسده و مضرت است پس نباید بعمل آید چنانچه فلان دوا
تا فلان وقت برای فلان مریض نافع است و بعد آن ضار نباید که استعمال کند هیچ اشکال لازم نمی آید الا آنکه حسن و قبح عارض میشود و حسن
و قبح عرضی لاحق است ذاتی چون ظلم بعد حلال حیض حرام بجرت عرضی است و آن معقول و مشهور الاعیان است **بحث ثامن** فتقبل
منی انك انت السمیع العلیم تقبل از باب تفعل از قبل یقبل قبولا بمعنی اندشی برضا او باشد **و واحدی** گفته اصل آن از
مقابلت زیرا که مقابل بجزا باشد بین النذر و العهد و الیمین از همین جا بود اشده نذر عهد است که من علیکم فلان
شی ایکم تو فلان چیز مقابل آن من بکنم **پس** با تفاق مفسرین تم دعا اول حنه است بعد تحمل و قبل تولد است یعنی پس ای پروردگار
من نذر من قبول کن از من بدرستیکه تو شنوا اندار و سمعه و تضرع منی اینه دل منی دو اقف بمصالح عباد و امانی **در**
**اصول کافی و نور الثقلین** از حضرت ابو عبد الله مرویست قال ان الله اوحی الی عمران انی واهب لك
ذکرا سویا مبارکا یبرء الاکمه و الابرص و یحیی الموتی باذن الله و جاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث عمران امرأته حنه بذلك و هی ام مریم فلما
حملت کان حملها بها عند نفسها غلام فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی و لیس الذکر کالانثی لا یکون البنت رسولا یقول الله عز و جل و الله اعلم بما وضعت فلما وهب الله لمریم عیسی کان هو الذی بشر به عمران و وعده ایاه فاذا قلنا فی
الرجل منا شیئا فکان فی ولده او ولد ولده فلا تنکروا ذلك یعنی آنکه خدا وحی بعمران کرد که من تو ببخشم پسری
مساوی مبارک که ابرار اکمه و ابرص و احیاء مردگان باذن الله کند و او را رسول بنی اسرائیل گردانم پس چون عمران این حکایت بزوجه

حکایت مقدس اردبیلی

خود کرده و نامش حنه مادر مریم بود لیس نزد تحمل حمل او در نفس خود یقین داشت که پسر است لهذا او را نذر کرد و اگر او پسر گمان میکرد
البته نذر بیت المقدس نمیکرد لیس وقتیکه مریم را عیسی علیه السلام موعود مبشر بوجود آمد لیس امام فرمود وقتی مادر مردی چیزی میگویم لیس رو
او یا در ولد و ولد او میباشد انکار آن حدیث در قول و راوی نمیکنید در صحاح خاصه و در صحاح سته عامه و ثعلبی در تفسیر خود آورد قال

قال رسول الله حسبك من نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه امراة فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلعم
بس است از زنان دنیا اولین و آخرین چهار زن در کمال منزلت و منتهای رفعت عند الله تعالی مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد
و فاطمه بنت محمد ع در الجنان و منهج الصادقین از اسما بنت زید مرویست چون خدیجه کبری حامله از صدیقه طاهره گردید خدیجه بیم دعا
کرد بار خدایا تو دانای که من از زن عمران بهترم و محمد بهتر از عمران افضل است لیس من هم این مولود که در شکم دارم محرر برای تو گردانیدم او را از حج
قبول کن الهی تو شنوای دانای باحوال و مصالح بندگان لیس نوز دعا خدیجه کبری باتمام نرسیده که جبرئیل امین دفعة بر سید المرسلین نازل گردید

نل یا محمد لخدیجه ان الله تعالی یقول لا اعتاق قبل الملك خلی بینی و بین صفیتی فانی املکها هی ام الائمة و عتیقی من النار یعنی یا محمد خدا
تو سلام میرساند و میفرماید بگو خدیجه را که خدا میفرماید که آزاد کردن پیش از ملک نمیباشد و اگذار حمل خود را بمن چه او صفیه و برگزیده منست
و مادر امامان و آزاد کرده من از دوزخ لیس خدیجه گفت دلم خوشحال گردید چه مادر ائمه هدی تا قیامت منست اشکال اگر گفته شود
که ایا شما الحال نگفتید که نذر هذا ا دردین ما منسوخ گردید و شرایع و سابق در اسلام منیست لیس نذر خدیجه چگونه جایز باشد این تناقض
بین است جواب نسخ منحصر بوحی و امر و نهی است لیس جایز است که این دعا خدیجه در ابتداء اسلام بود قبل نسخ و جایز و ممکن که نذر صدیقه
خدیجه کبری ممنوع باشد تا کرامت و شرف و رفعت او در همه عالمیان دنیا و آخرة از اولین و آخرین واضح و لایح باشد لیس ایراد جواز قبل النسخ
بحمد الله اشکالی ندارد ثم الله اعلم اشکال حنه مریم را نذر بیت المقدس کرده تا خدمت بیت الله کند و خدیجه کبری صدیقه زهرا را نذر کدام بیت
الله کرد تا مطابقت در نذرین حاصل شود جواب تطبیق در همه اجزاء نذر شرط بالاتفاق نیست تا اشکال عاید شود معهذا در آیه و اتوا البیوت
من ابوابها و در آیه فی بیوت اذن الله ان ترفع و تذکر فیها اسمه می آید که این بیوت اول بیوت نبوة و امامة میباشند لیس فاطمه را نذر بیت
الامامة کرد و از آیه احد عشر خصوص مهدی هادی قائم تا نه عشر از وی بعمل آمد که عیسی عقب او نماز میخواند و بفرموده او بحضور او جهاد میکند و دجال کشته شد را
و از مریم یک عیسی بعمل آمده و بس و از فاطمه آیه احد عشر افضل از عیسی میباشند تدبر تبصر اشکال تقبل مبنی از باب تفعل از قبول بمعنی اخذ
شی با تقبل باشد چه در اصل مصی گرفتن آن می باشد چنانچه میگویند اقبلت الیه هذا فلم یقبل ثم الجانة و تضرعت الیه فتقبل مبنی لیس
چرا فقبل مبنی نگفت و تقبل گفت و از این با منظر اربار ی بالالحاح و قبول او بعد از آنکه مرغوب و مرضی تعالی نبود لازم می آید تعالی عن ذلک جواب اول
از واحدی که او از احد ایمه عربیه و تفسیر است تقبل برای مقابله اجزاء می آید چه او نذر کرده بود و مقابل جزاء او قبولش باشد لهذا بلفظ تقبل
گفته اشکال از اساس زایل گردید جواب ثانی لا نسلم فلو سلمنا لیس میگوییم که او نذر کرده بود و در نذر و ارسال تحف قبول و عدم قبول
متطرق و متوهم میباشد لیس تقبل را برای آن ذکر گردانیده مطلوب معقول تقبول باز عطیه او تعالی باشد و قبول کرد چه بدون تحقیق جید مقبول قبول
بشی نذر ممتنع می باشد و برای آنکه چه در باب سلاطین جواب ثالث برای آن تقبل فرمود که تا از جمیع تصرفات و تعلقات ابا
و خدمات لازمی ایشان بالکل بر آمده خاص و خالص بصورة مطلق برای تعالی بماند مدارج والدین و وله مزد او اکثر و اعلی و ازید گردد جواب رابع
بالحاح النجا و اضطرار بار لازم نمی آید زیرا که خدا قاهر و قادر الا یمتنع است و دعا عبادة است در آن الحاح والتجا ادب و شیوه تذلل پسندیده است و کافیست
بیان که بنده ذلیل محتاج بامرار التماس والحاح میکند در انجاح مرام و اجابة کلام والا هیچ عاقلی عنی الحاج و سوال نمیکند ثم الله تعالی اعلم
تنبیه در مجلد سابق بکرر شد که مراد از سمیع و علیم تعالی علم او سبحانه بمسموعات و مبصرات بحسب اعتبارات است نه لوازم جسمانیه

حکمت و علم بوجه الهی و فاطمه
بنت محمد ع مادر شیعه

اصطفا دو برگزیده
فضیلت حضرت زهرا

جواب اشکال احد
تقبل و فقبل مبنی تقبل



قوله تعالی فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ
كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝

ترجمه لیس وقتیکه وضع کرد حنه زن عمران آنچه در بطون او بود گفت ای پروردگار من بتحقیق من وضع کردم او را مونث نه مذکر و خدا دانا تر است
با آنچه وضع کردم یا در وضع کرد و زائید او را او بنیست و نیباشد مذکر چون مونث در امور نذور یا قابل خدمت معابد و مساجد در میان مردان و تحقیق من
این عطیه ترا باسم مریم عابده نام نهادم و بتحقیق من در پناه و حمایة تو می برم و میسپارم او را و ذریه او را از ضرر و سوء شیطان دور رانده شده ملعون
تو و لعن خلق و در تفسیر ش چند بحث است بحث اول وضع یضع وضعاً در لغة بمعنی حط و نهادن باشد و وضعت الحمل بمعنی
ولدت باشد و بعضی گفتند در اصل نهادن و گذاشتن چیزی بالجمله بموضع اسفل بعد از آنکه در بلندی ولو قلیلا باشد چونکه ولد از شکم مادر بسوی زمین
فرود آمده و برمی آید لهذا تولد ولد را بلفظ وضع تعبیر میکنند اما در مرجع ضمیر وضعتها اختلاف کردند نزد بعضی بسوی زن عمران است این
ضعیف است نزد بعضی بسوی ما است و ما صلاحیة واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مونث دارد نزد بعضی بسوی مبطون است آنچه فی الامالة
مونث بود یا بسوی نفس یا بسوی نسمه یا جبلة است کما نقل فی الکشاف والکبیر و غیرهما بحث ثانی فلما وضعتها قالت
رب انی وضعتها انثی رب کلمه تعطف و ترحم بحذف یاء متکلم و انثی حال از ضمیر وضعتها است و مفسرین متفق اند که این حکایة قول مادر مریم صورة
حزن حنین تولد مریم است که بزمین از شکم رسید و دید که این مولود دختر است نه پسر چیزی تا آنوقت آنچه نذر کرده بود و اولاد ذریه بود نه اناث
لیس وقتیکه زائید زن عمران آنچه در شکمش بود عرض بدرگاه خالق نمود ای پروردگار من بتحقیق من وضع کردم آن مولود را در حالیکه او مونث است
و در ضمن این مضمر است که او امید داشت که مولود مسعود من پسر خواهد بود نه دختر چه در خبر است که بعمران وحی شده بود که من بتو پسری مبارک رسول
الی بنی اسرائیل خواهم داد لهذا نذر مطلق کرده بود در نور الثقلین و فی الکافی بسند مرویست و آخر من اینست قال ابو عبد الله ع
فاذا قلنا فی الرجل منا شیئا فکان فی ولده او ولد ولده فلا تنکروا ذلك یعنی حضرت صادق ع فرمود وقتیکه بار به دمی از شیعه خود خبری را بگوییم لیس او
در مولود او یا اولاد او یا اولاد اولاد او میشود و ما نی را آن مکنید ایا نمی بینید که بزن ما یحمد عمران الهام بعطا ولد مبارک رسول شد لیس از خبرش در بیت دو
حاصل شد قریب بهین در عیاشی از حضرت باقر ع است اشکال این آیه قالت رب انی وضعتها انثی ولیس الذکر کالانثی قول مادر مریم صحیح
است که بصورة اخبار و اعلام بخدا گفت یا بصورة تعجب و الارضائی در حصول انثی گفت و بنابر اول جاهل از معرفة خدا بود و آنکس که باین درجه قصوی الجهل
بخدا باشد او چگونه محل وحی و الهام و حصول چنین شرف ولد مبارک چون مریم و از وجود عیسی گردد و بنابر ثانی عدم رضا بقدر و قضا و بعطاء تعالی
باشد بار هم مذموم است جواب لا نسلم ذلک که او جاهل بخدا و بصورة اعلام و عدم رضا این گفته باشد بل بر کمال معرفة او ما قبل آیه رب انی نذرت لک
الخ دلالة دارد لیس این کلمات برای اندوه خود بصورة معذرة گفت که او را عتیق و خادم مسجد کرده بود چونکه در حال حمل گمان داشت که پسر میباشد چنانچه بالهام هم شنیده
بود لیس وقتیکه دختر دید متردد گردید دختران در خدمتگاری مردان عباد و معابد عادت نبود و بعضی میگویند که بصورة معذرة معرض گردانیده امر الهی را در و با
بعد آن متقرر کرد که لا محاله باید معابد بغرض رسید زیرا که نذر مطلق کرده بود لهذا در آخر این مولود را از حفظ میباشد از شیطان رجیم گرد اصلا اشکال
لازم نمی آید ثم الله اعلم بحث ثالث در بما وضعت قرار دو قول دارند احدهما بصیغه متکلم مرفوع التاء باشد این قراة جمعی منهم ابن
عامر و ابو بکر از عاصم و یعقوب و همین مروی از حضرت امیر ع است ثانیهما بصیغه تانیث غایب است این مختار عامه قراء است در کشاف

جواب اشکال مادر مریم گردانیده بود
از وجوه بیان اعراض شد

قرائت ابن عباس بخطاب مونث بکسر تا نقل کرده **بحث رابع** والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی **ایا** این
حکایت قول حنه هست **یا** قول تعالی مفسرین را نیز دران دو قول ست **احدهما** اگر صیغه متکلم ست پس قول حنه است پس بنابران بعد از دیدن
کراین مولود مقصود و خدمت بصورت معادت و برعایت حکم نذر وضعتها انثی گفت لیس مصلحت تعالی و حکمت او در تولید مونث بلا اجمال دانسته
گفت که خود خدا او داناتر ست بآنچه وضع کردم پس مطلقا ولیس الذکر کالانثی والله اعلم بما وضعت بیانش باشد یعنی نیست چون زن درهمه امور
و احکام و خدا داناتر ست بآنچه وضع کردم **ثانیهما** بنا بر سکون تا یا بکسره تا قول تعالی در جواب او دسلی وضعتها انثی
بتقدیر قال تعالی والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی باشد یعنی هرگاه حنه گفت که خدایا دختر وضع کردم خدا فرمود که من داناترم
بآنچه حنه وضع کرد **یا** میدانم من ای حنه آنچه تو وضع کردی که مرد چون مونث نمیباشد **و مفسرین** میگویند که ولیس الذکر کالانثی
تعریض از حیض و نفاس واز سکون زن در مردان سے باشد چه آن در مردان متهم میشود حقتعالے تسلی داد او را که من داناترم بآنچه در زنان میباشد
**اما** هیچ چیزے و مریم از این خوف مدارچه او معصومه و مطهره و مصطفیه بر زنان عالمیان خود است او ارفع ست ازانکه چنین الواث و ارجاس و
اخباث و بتمتلیا شده او عاید شوند هم زنان مطهر و مصطفیه از همه این پاک و صاف مبراے باشند چنانچه **در اخبار** خاصه و عامه مرویست و
بعض مکرر حدیث نقل گردید که پیغمبر صلعم فرمود فاطمة حوراء انسیة او دمیت لم تطمث ولم تحض یعنے فاطمه حور آدمیه است لهذا خون نفاس حیض
هرگز اصلا نے بیند **در صحیح ابوداؤد** بیامده حدیث انکه ازواج نبی خصوص عائشه و حفصه ماه بماه حائض مے شدند **در اخر**
**جامع ترمذی** ست در باب ملجاء فی ترجل رسول الله صلعم عن عائشة قالت کنت ارجل راس رسول الله وانا
حائض یعنے عائشه مے گوید که من شانه بموے سر رسول خدا صلعم مے کردم در حالیکه من حائض بودم **پس اگر عائشه** مطهره و معصومه می بود البته
ملوث باین اخبث ارجاس ماه بماه نمیشد و این آیه لیذهب عنکم الرجس ویطهرکم میباشد **و** این تکذیب رسول و قرآن و خدا لازم مے آید و
آن محالست پس مطهره و معصومه نه حیض دارد و نه نفاس و نه انزال منی باحتلام والحمد لله که این امور در غیر مریم و فاطمه علیهما السلام همه زنان عالمیان
و ازواج رسول صلعم و اقاربا و داشتند تا فرق بین المطهر و غیر المطهر ظاهر شد **اشکال** اگر این روایت صحت دارد که خدا به حنه یا بعمران
وحی کرده بود که بتو پسر مبارکے بیرا و الکمه و ابرص رسول نبی اسرائیل باشد میدهیم **و** مثل قول حنه انی وضعتها انثی الخ بصورت **تعجب** ست پس حنه
داد بنا بر این مخالفت وعدہ بدالازم می آید که ابدا جائز نیست **واگر نه** پس مطلوب حنه نذر دعا پسر بود لهذا ولیس الذکر کالانثی گفت یعنے
مطلوب من دختر نبود بل پسر بود پس سوال آن چیزے جواب از چیز دیگری پس باین جهل و تفاوت در علم و فهم تعالے لازم مے آید و تفاوت و خلاف
برتعالی موجب نقص تعالے ست تعالی الله عن ذلک **جواب اول** بدا یعنے حدوث رائے بعد رائے موجب نقص و پشیمانی باشد و
این برتعالی اصلا و ابدا جائز نیست زیراکه مجرد تعالی علم حضوری دارد حضور و غیوب نزد او مساوی ست تفاوت نیکند **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید
واگر روایه هم صحیح شود پس اشکالے ندارد زیراکه این نذر موعد بود که آنچه الان بتو میدهیم همان مذکور مذکر باشد بل فرموده بود که بتو مولودے میدهیم همچنین صفت
پس را و اولاد او لاتو بر ذریه مولود و ولد اطلاق مطلقا مے شود چه همه آنها اگرچه تا قیامت متناسل شوند اولاد اند نکاح در آنها بر و حرام ست **جواب**
**ثانی** اگر گوئیم که وعده مذکوره کرده بود بل به خواهش خود ولد خواسته بود جهل و تفاوت در علم برتعالی لازم نمے آید چه او عالم الغیب والشهادت ساسے
و غائب نزد او عیان ست و امور و افعال او منوط بمصالح و حکم اند بجهت مقتضای حکمت او داده حنه دختر داد پس حنه در آنوقت گفت بار خدایا مطلوب من نرینه در مسند ذر بود
بهوشت صدر که چون مونث در احکام و امور بلوازم نمیباشد **و** این دلیل ست که او تعالی بلا داده مصالح میکند آنچه میکند **و** اراده دیگر با الحاح او لجاد مضطر نمیشود **و نیز** دلالت دارد که زن عمران نهایت عارف باحکام
خدا بود لهذا ولیس الذکر کالانثی فرمود **اشکال** در شرائع مقرر و معلوم که نادر را اگر مسند در معهود بجسب معنی او مطابق حاصل نشد پس ایفا در نذر عنا واجب نیست **و**
اینجا بجسب ولیس الذکر کالانثی **و** بجسب مرد به سالقه ثابت گردید که مسند در مولوی معقود حاصل نشد **پس** انعقاد این نذر چگونه لازم گردد لهذا ایصا آن بخدمت بیت الله



واجب گردیده **جواب اول** چونکه از قول ما نذرت لک ما فی بطنی محررا لازم و واجب عینی گردید **چه** نذر مطلق و بهام مقتضی عموم میباشد
**و** لفظ ما مقتضی ماده زیاده تر میباشد **چه** لفظ اکثر و اغلب در غیر ذوی العقول استعمال میشود **لیس** ایصال مریم به بیت الله واجب گردید
**جواب ثانی** جایز است که در شرایع سابقه نذر برآیت الله جایز بوده چنانچه از جمله اخبار و اقوال اخیار در یافتی و خواهی شناخت ثم الله اعلم
**اشکال** تشبیه ضعیف بقوی میباشد چون زن قوی کامل است پس برعکس لازم بود که ولیس الانثی کالذکر میفرمود و برعکس تشبیه داد این مستحسن نیست
**جواب** چونکه او را اول الهام ذو وحی شده که تو ولدی رسول میدهیم یا سوی در نذر حنه پسر بوده **لیس** حنه وقتیکه انثی دید در آنوقت تعجبا گفت
که این مذکر موعود نیست مذکر چون بصفات مونث ممتاز باشد چنانچه لیست الشمس کالکوکب عرب میگویند و غرض از این بیان و اظهار کمال الاقوی مع
تقریر و تشبیه او بمقابل ضعیف و نفی قوه و کمال او میباشد چنانچه از تشبیه ضعیف یا قوی غرض اثبات صفتی قوی در او و نفی مقابله او با قوی
و الاصالة میباشد **لیس** لام برای عهد است **در بیضاوی و در حواشی او و مبانی** گفتند مخصص کلام همه آنکه جایز است که لام برای جنس
باشد **لیس** قول حنه در معنی ولیس الذکر والانثی سیئین بالسین المهملة بمعنی المتثلین فی النذر و التحریر و العقل و الفعل و الاستقامة والخدمة
فلاجل ذلک جعل الاصل فرعا والفرع اصلا فی الاثبات کقولک القمر کوجه زید و البحر ککفه والمقصود من هذا المبالغة فی نفی التشبیه و الجنسیة
فی اعم الاوصاف و اغلبها یعنی مرد و زن مساوی و برابر در نذر **و** آزادی **و** عقل **و** فعل **و** استقامت **و** خدمت نمیباشند بالضرورة **لهذا** در تشبیه اصل را
فرع و فرع را اصل در اثبات مطلب و تقریر آن گردانید چنانچه قمر چون روی زید و بحر کف او ست میگویند و مقصود در چنین مقام مبالغه در نفی تشبیه
جنسین با عم اوصاف و اغلب آن میباشد ثم الله اعلم **جواب ثانی** سعودی گفته که حنه وقتیکه تامل کرد حکمت الهی در این مونث دانست **لیس**
الله اعلم بما وضعتها گفته **لیس** از آن باو واضح گردید و گفت ولیس الذکر کالانثی فی الفضل یعنی مذکر فضل چون مریم ندارد **بل** بالنسبه مریم ادنی فضیلت
و مرتبه و منزلت دارد این اوجه الوجهین است **و** موید ش حدیث صحیح است ما کملت من النساء الا اربع چنانچه می آید **بحث خامس** وانی
سمیتها مریم لغت عبری است و عطف برانی نذرت با جمله معترضه در بین است **و** سنف انکه این هم حکایة قول حنه است که تحقیق نام نهادم آن انثی را
بلفظ مریم و معنی مریم در لغت ایشان عابده باشد **سوال** چرا بلفظ مریم نام نهاد نه بغیر آن **جواب** بغرض تقرب الیه تعالی و بطلب عصمت و عفت و عدالت
و زیاده او از خدا نام اسم او مطابق بمسمی باشد چنانچه زهرا الزهرا او بفاطمه نامیده شد چه نور او وقت قیام او بنماز بجگاه چنانچه خورشید و برایه بعینی تابید بوسط آسمان خورشید **اما**
در تسمیه زهرا بفاطمه پیغمبر صلعم دو وجه بیان فرمود **احدهما** ان الله تعالی فطمها مع ذریتها و شیعتها من النار رواه **فی الصواعق** یعنی خدا
باز داشت فاطمه و ذریه و شیعه او را از نار جهنم چه فطم و فطام در لغت باز داشتن طفل از شیر و از عادت باشد **ثانیهما** پیغمبر صلعم فرمود ان ابنتی فاطمة حوراء
ادمیة لم تحض ولم تطمث انما سمیها فاطمة لان الله تعالی فطمها و محبیها علی النار یعنی بتحقیق فاطمه دختر من از حوریان آدمی است چونکه حیض و نفاس
اصلا ندارد **چه** ازان پاک و مطهرست و خدا او را فاطمه نام نهاد زیراکه تعالی فاطمه و محبان مخلص او را از جهنم آزاد کرد و باز داشت ازان کما فی الصواعق
و رواه الحافظ ابونعیم **و در اخبار خاصه و عامه** وارد است فی احد الروایات ما کملت من نساء العالمین الا اربع **و** فی اخری حسبک من نساء
العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم امرأة فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلعم **و در خبر** اما بیه **بل** در کتاب
**المودة** همدانی شافعی هم زیاده است که فاطمه خیر منهن **و در عامه و خاصه** است که فاطمه سیدة نساء العالمین **در دیگر** سیده نساء الجنة **در**
**دیگر** سیدة نساء المؤمنین **در دیگر** سیده نساء الدنیا **اقول** ازین هر دو صحیح بالجمله فاطمه افضل این هر سه **و** افضل زنان کل عالمیان و افضل زنان جنة
و افضل زنان همه مومنین و افضل زنان دنیا است فالله اعلم **تنبیه** جمعی از محققین خاصه و عامه گفتند در این تسمیه مریم دلیل است که اسم و مسمی
و تسمیه امور متغایر اند **لیس** قول اشعری باطل گردید **سوال** چرا مادر مریم متولی تسمیه گردید و حال آنکه تسمیه از لوازم پدری میباشد **جواب**
رازی گفته چون که بحسب حال شدن حنه بمریم پدرش عمران قبل وضع او فوت گردید و همین مروبست **بحث سادس** و انی اعیذها بک و ذریتها

من الشیطن الرجیم اعیذ صیغه متکلم مضارع از عاذ یعوذ عوذا و عیاذا و معاذا بمعنی التجا و پناه بردن خود لهذا متعدی بباء
با عین لیس اعیذ به پناه آوردن و به پناه رسانیدن غیر الی الغیر باشد چونکه غرض قایل در اینجا همین بود لهذا باعیذ ذکر کرد بحث سابع
این قول حنه و فقره ثانیه دعائیه میباشد لیس مفسرین در سبب اعاذه او خلاف کردند نزد حسن چونکه مریم را نذر عتیق برای خدمت بیت المقدس
نهاده بود چونکه شیطان لعین مغوی خلایق خصوص مضل زنان میباشد لهذا برای اضلال او اعاذه او کرد نزد بعضی چونکه مریم زن بود و اکثر زنان
مبتلا و ملوث میشوند بآفات و بلیات و بسبب ضعف قوی و عقل ذهول و نکول از ادامه اقامه و اطاعه مینمایند لهذا اعاذه او کرد تا مصون و
محروس و معصوم باشد این اصح الوجوه است نزد جمعی از طعنه شیطان و از لمس و مس او کرد چه مولودی متولد نمیشود مگر آنکه جن و لاکن شیطان
او را مس بدست خود میکند و طفل مولود بر آن همین در آن وقت آواز گریه بلند بر می آرد چنانچه مروی از حضرت نبوی ص است قال ما من مولود
الا و للشیطان همته حین ولد فیستهل صارخا من مس الشیطان ایاه الا مریم و ابنها یعنی آنحضرت فرمود هیچ مولودی در دنیا نیست مگر
آنکه شیطان او را مس میکند وقت ولادت او لیس آواز گریه بلند میکند از دست کردن شیطان با او سوای مریم و پسر او که با تهاشا مس نکرد و نه بوقت ولادت
زیر اما اعاذه صیغه استقبال کرد تا عصمت خداوندی محفوظ از شرور و وساوس شیطانی بالاستمرار در زمانه آتی مریم و ذریه او باشد ابا
مراد از ذریه فقط عیسی است یا کسی دیگر با او و بعید او آنچه ثابت است اول است چه مریم را غیر عیسی اولادی دیگر و از عیسی نیز اولادی بعمل نیامد زیرا که عیسی
مدة العمر بعدم تمکین بهود با زوجه نگرفت لیس مراد از جمع برای تنظیم عیسی در اینجا و احد است ثم الله اعلم اشکال چگونه مفهوم این خبر ممکن
مولود ثابت شود چه ثبوت آن منافی معقول و صحیح منقول است منجمله آن اول اگر ابلیس متمکن و مقتدر بلمس و ایذا باشد البته اهلاک
صالحین در ابتدا او اسهل است از اغوا در کبر لیس صالحی در دنیا باقی نمیماند ثانی اگر مس شیطان مولود متاذی شده بصراخ می آید لیس بعد
اثر لمس او صراخ و بکا او دایم و قایم بلا فاصله تا مدة العمر باید شده ببطلان ثانی اول باطل است ثالث اگر عدم لمس مریم و شیطان بر عصمة و نبوة
عیسی نکرد لیس در این امر نبوة جمله انبیا و ایمه نزد امامیه مشترک باشند چه همه معصوم اند بل از مریم و عیسی بعضی اعظم و اکمل و افضل اند تخصیص بلا مخصص
قاطع مع وجود علة قاطعه اشتراک غیر مقبول باشد رابع اگر بجهة خبر باشد اول صحة آن معلوم نیست زیرا که راوی او ابو هریره است و اهل
رجال در او طعن کرده اند که او خلیفه ثانی را خیانت در مال اقرار کرده و عمر او را تازیانه هم زد برای آنکه کثیر الروایة میباشد مسلما لیس خبر واحد حجة قاطعه
چگونه میشود مع وجود منافی عقلی و نقلی اما نقلی چون قرآن لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین لیس مفهوم آیه مشترک در همه مخلصین
معقول و اثبت میباشد که غایة ابلیس وسوسه است که بندگان مخلص که معصومین میباشند وسوسه او نمیرسد جواب اول این اعتراض اهل عدل
خاصه و عامه است منهم قاضی ابوبکر رازی و مناشرف السیادة و تبعه او و همین را امام رازی تسلیم کرده لهذا در کشاف و مبانی گفتند و ما
یروی من الحدیث فالله اعلم بصحته فان صح فمعناه ان کل مولود یطمع الشیطان فی اغوائه الا مریم و ابنها فانهما کانا معصومین و کذلک
کل من کان فی صفتهما انتهی عین عبارة الکشاف یعنی آنچه از حدیث مروی شده خدا دانا تر است بصحة آن اگر صحیح شود لیس تاویلش آنست که در
هر مولودی شیطان طمع اغوا او دارد سوای مریم و پسر او چه این هر دو معصوم باشند و همچو هر کس در صفة ایشان از اصفیا و صلحا معصوم باشند این
تاویل جید است جواب ثانی بگمان حقیر این خبر اگر صحیح شود لیس تخصیص مریم و عیسی در آن بخصوصیت برای آن وارد شده باشد تا زعوم باطل
یهود در باره مریم و پسر او عیسی باطل گردد چه ایشان بالنسبة انبیا دیگر گمان باطل در ولادة نداشتند بخلاف عیسی و مریم و در ان کمال ترغیب
بخلق است چه اگر سلطان حکیم مدبر مستقلی توصیف سلطان سابق بکمال کند غرض او در آن تقریر و اظهار عظم و شوکت و حقیة سلطانی در
انظار رعایا میباشد و تبریر حال او اشاره او نبوی وجود آن حال در اقران و امثال میباشد ثم الله اعلم بحث ثامن همچو حضرت رسول ص
برای علی و فاطمه و ذریه ایشان اعاذه بخدا از شیطان رجیم کرد چنانچه در حصن حصین ابو داود سجستانی و در صواعق ابن حجر



در عروسی حضرت فاطمه ع حضرت رسول ص ام ایمن را فرمود که این علی برادر منست ام ایمن گفت که او را دختر در عقد میدهی پیغمبر ص فرمود آری لیس پیغمبر ص
نزد فاطمه آمده فرمود که ای فاطمه آبی بیار لیس قدحی از آب آورد آنحضرت در آن بعد مضمضه آب دهن خود ریخت لیس آن آب را بر سر فاطمه زهرا و بر سینه
او پاشید و قال اللهم انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطن الرجیم یعنی پیغمبر در حال پاشیدن آب بر فاطمه دعا کرد بار خدایا بتحقیق من در
پناه تو می آرم دختر م فاطمه و ذریه او را از تسلط و لمس و سهم شیاطین لیس از این دعا کرد برای علی و فرمود با و آبی بیار لیس علی آب آورد و مثل اول
در آن هم کرد لیس بر سر علی و بر دو شانه او پاشید و فرمود اللهم انی اعیذه بک و ذریته من الشیطن الرجیم ثم قال ادخل باهلک علی اسم الله تعالی
و برکته یعنی بار خدایا به پناه تو می آرم علی و ذریه او را از شیطان رجیم بعد آن فرمود ای علی داخل شو با اهل خود بخانه خود یا داخل ساز اهل خود را انجا بغود
بر اسم خدا و بر برکت او در صواعق گفته که امام احمد حنبل و ابو حاتم مثل همین روایة نیز کردند در صواعق روایة کرد که با مر جلیل جبریل ع
نازل کردید که عقد فاطمه را با علی کن لیس صحابه را جمع نموده خطبه الحمد لله المحمود بنعمته خطبه مشهوره در عقد فاطمه است لیس از اجتماع علی و
فاطمه پیغمبر ع بایشان دعا فرمود فجمع الله شملهما و طیب نسلهما و جعل نسلهما مفاتیح الرحمة و معادن البرکة و امن الامة یعنی جمع کند
خدا امور ایشان را و پاک گرداند نسل ایشان را و بگرداند نسل ایشان را کلیدهای رحمة و معدن برکة و امان خود یا امین امت من و موید ش حدیث
مرویه احمد اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهب اهل بیتی من الارض لذهبت الارض باهلها یعنی پیغمبر
فرمود اهل بیت من امان و نجاة اهل زمین اند چنانچه انجم امان اهل آسمان اند و وقتی اهل بیت من بالکل از زمین بر و ند هر آینه زمین با همه اهل خود برود
یعنی خراب و هلاک شود لیس علی شنیده در سجده افتاد پیغمبر باز فرمود بارک الله الیکما و بارک فیکما و اعز جدکما و اخرج منکما الکثیر الطیب
یعنی خدا مبارک کند شما را و برکة دهد در شما و عزیز گرداند جد شما و برآرد از شما اولاد کثیر پاک را در صواعق روایة کرده که انس بن مالک گفت والله
لقد اخرج الله منهما الکثیر الطیب و اخرج اکثره ابو الخیر القزوینی الحاکمی یعنی قسم بخدا دعا پیغمبر ص مجاب و از علی و فاطمه نسل کثیر طیب و پاکیزه
را برآورد و عالم را از اولاد ایشان مملو گردانید و اکثر دعوات نبوی بفاطمه و علی ابو الخیر حاکم قزوینی ثبت و ضبط کرده در صواعق از نسائی بسند
صحیح روایة در عروسی فاطمه نقل کرده آخر ش اینست فلما کان لیلة البناء قال یا علی لا تحدث شیئا حتی تلقانی فدعی صلعم بماء فتوضاء
ثم افرغه علی علی و فاطمه رض فقال اللهم بارک فیهما و بارک لهما فی نسلهما و فی روایة لقائهما و بالترکات و الجماع و فی اخری فی شبلیهما
قال الشبل ولد الاسد فیکون ذلک کشفا و اطلاعا منه ص علی انهما تلد الحسنین فلاجل هذا اطلق علیهما شبلاین و هما کذلک انتهی ملخص آنکه در شب
زفاف پیغمبر ص علی فرمود که قبل احداث شئی یعنی قبل الجماع مرا ببینی لیس علی آمده پیغمبر ص وضوئی کرده بر علی و فاطمه انداخت آن آب را لیس دعا فرمود
بار خدایا برکة ده در این هر دو و در نسل این هر دو و در حرکات این هر دو و در دو شیرچه این دو که حسنین ع باشند ابن حجر گفت حسنین همچنین بودند
امام رازی و نیشاپوری در تفسیر سوره کوثر گفتند ملخصه آنکه کوثر کثرة انسال محمدی میباشد یا نمی بینی که چه اعلام و صلحا و اذکیا این سلسله
جلیله بر آمدند چون حسن و حسین و علی و باقر و جعفر و موسی و رضا و نقی با وجود آنکه بنی امیه و بنی عباس با نتها درجه بنی فاطمه را بقتل آوردند معهذا
در زمان امویه یک زین العابدین از اولاد حسین باقی ماند و اینقدر از و اولاد و ذریه او در دنیا است که قطعه زمینی از آبادی مسلمانان باقی نخواهد بود مگر که
بنی فاطمه از آن عبور کردند و در هر ملک مسلمانان ساکن اند لیس این سجاده ادم ثالث از آل محمد خواهد بود انتهی ملخص المطلوب والحمد لله اشکال اخبار دعا
نبویه عموما به بنی فاطمه و علی و نجود ایشان بحدی وارد اند که بلا شک بعد اجتماع انها تواتر معنوی حاصل میشود لیس در اعاذه و برکة و کثرة و صیانة و طیب
نسل ایشان دعا سید انبیا بالضرورة مجاب است چه رد دعا نبی ممتنع است لیس معهذا عال و مضل فاسد العقیده مرتکب اشنع و اقبح اعمال
زنان و رجال آل محمد میباشند و در صحاح خاصه دعا به صریح بعدم نجاة آل محمد و ذریه وارد است چنانچه طبرانی و بزاز و حافظ ابو نعیم
و احمد حتی ابن حجر در صواعق روایة کردند قال ص ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و وارد است یعنی فاطمه

عفت وحفظ خود کرده **پس** خدا جزاء لها ذریتش را بر نار جهنم حرام گردانید **جواب اجمالی** آنکه بالضرورة ذریه ایشان اخص وخاص وعام است
**اما اخص** چون ائمه هدی علیهم السلام التحیة والثنا مجمع علیه اند وعقل ونقل است که ایشان طیب وطاهر و سبار کرانند **پس** ناجی اند **اما خاص**
چون صحیح العقاید والاعمال ذوی العدالة والتقوی از غیر معصومین سادات اند در ایشان شکی وبالجمله خلافی در ایشان نیست که بر فصیح العقیدة وصالح العمل ناجی نیست
**اما عام** **پس** ایشان نیز دو قسم اند **احدهما** سادات فساق یعنی صحیح العقاید فاسد الاعمال اند **پس** جمعی از خاصه وعامه بموجب اخبار که فیهم
**وایه** ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات تصریح کردند که خداوند چنین ذریه را **اگر** با توبه رفتند **پس** در نجاة ایشان در آن کلامی نیست
**واگر** بی توبه از دنیا رفتند **پس** جاری است که بحضرت سید الانبیا وعلی مرتضی وفاطمه زهرا علیهم السلام در قیامة برای ادا وعده خود تعظیماً واجلالاً لهم
خواهند بخشید چنانچه باتفاق اهل سعادت عباس عم رسول صلعم حضرت رسول ع وعقیل را بعلی در حال شرک در دنیا بخشید **پس** عاقبة بخیر گردیدند **ثانیهما**
فاسد العقاید والاعمال اند یعنی که از بنی فاطمه باشند **پس** در این شکی نیست که ایشان ناری محض اند شفاعة مشرک وکافر ضال مضل بعقل ونقل واجماع
قبول نیست وایشان تعظیم ندارند بموجب ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک چه جنت بر کافر ومشرک حرام است چون ابولهب وابوجهل
سیباشند **ایراد** دعوات نبوی ووعده های ربانی بالنسبة این فرقه عام اند چون واجعل نسلهما کثیراً طیباً تخصیص بعض دون البعض بلا دلیل
غیر مجوز باشد **جواب** تخصیص اینها باجماع ونقلیات وبعقل است **پس** **نزد بعضی** محمول بر معصومین **نزد جمعی** بر فرقین مذکورین
اخص وخاص **نزد** بعضی بر همه افراد خاص وعام است **اقول** محقق نزد حقیر **آنکه** از این عموم بعض افراد کافر مستثنی است چنانچه بنوح وعده داد
بود که اهل ترا از غرق نمیسازم **پس** نوح نزد غرق پسر خود عرض کرد که این پسر من است جواب با عتاب آمد که یا نوح لیس من اهلک انه عمل غیر صالح یعنی
از اهل تو نیست زیرا که او عمل غیر صالح دارد یعنی فاسد العقیده والعمل بالکفر است **واگر** جار القوم والعسکر کله بگویند **پس** بنا بر آن احدی از ایشان لا محاله
بر اغلب واکثر کل قوم اطلاق میشود **پس** هیچ عموم در اینجا بر اکثر اطلاق شده **وبعض معاصرین** مشافهة تقریری کردند ملخص آن نسبت
**بدانکه** اگر کدامی از بنی فاطمه صحیح النسب باشد **پس** در این شکی نیست که عاقبة او محمود میگردد ونغیر بصیرة وتوبه از دنیا بر نمیرود زیرا که نسل او صحیح
**و** خاصیة لازمه این نسل طیبه همین است که بطیب یا اقل تو به آز دنیا بر آیند **واما** هر کس ادعا این نسبة بکند ومدة العمر بر فسق وفجور وضلالت باشد
**پس** در آخر بر کفر ونفاق بمیرد در آن هم شکی وشبه نیست که او قطعاً از نسل ایشان نیست لا محاله او جعلی است با آنکه در دعوای سیادة این مدعی بدروغ **باشد بلکه**
باشد چنانچه اهم رض باهل پنجاب وکشمیر اکثر واغلب است که در اینها از صد یک یا دو سید میباشند **و** درعیان حقیر در این بلاد هند وپنجاب وعرب وعجم رفته اند
سیادة کردند با وجود انکار اصل خبره بلاد ایشان خود واولاد ایشان مشهور بسیادة تا این بلاد نزد جهال **و** نزد بی خبران از احوال ایشان میباشند **بلکه**
اگر جمعی ثقات وعدول ایشان با ایشان میگویند که این سید نیست جهال باور تصدیق میکنند **یا** فی الواقع خلل در نسل او باشد **چه** رد دعا
سید الانبیا وافضل البشر محال است **پس** نفی مدعی النسب واجب است بنسبة نفی اجابة ومنافاة دعا خیر الانام علیه وآله السلام **قاعدۀ کلیه**
هر که از ذریه آنحضرت منافق وکافر صحیح باشد خالی از این نیست **یا** او اصلاً وابداً از بنی فاطمه فی الاصالة نیست **لهذا** کافر ومنافق گردیده **یا**
ضرور عاقبتش بتوبه وبخیر میگذرد چنانچه عباس وعقیل ودیگر بنی هاشم را عاقبة وخاتمه بخیر گذشت تایب ومومن شدند **و** قریب بهمین مضمون بعض
اخبار وارد اند بموضع خود ذکر اینها نیز خواهد شد **ایراد** در جعفر چه گفته میشود چه فریقین متفق اند که او فاسق ضال بکذب پدر خود وامام عسکری بوده
**جواب** نسبة بجعفر کذاب احتمال توبه است **چه** از حضرت حجة الله القائم ع روایتی در آخر **در احتجاج** وارد است ومن انکرنی فلیس
منی وسبیله سبیل ابن نوح واما سبیل عمی جعفر وولده فسبیل اخوة یوسف ع یعنی منکر امامة من چون ولد نوح است **اما** سبیل عم جعفر چون سبیل
برادران یوسف است یعنی اول فسق کردند آخر موفق بتوبه شدند **سوال** یا در ادعا سیادة عدم انکار اهل خبره بلدی وشهادة اهل انساب واقوام ملکی شرط
است **یا** بحکم مجتهد ومهر او سید میشود یعنی سکوت مع الکار ومعارضة اهل خبرة بلدی **یا** آنکه تصدیق مجتهد وبمهر وحکم سیادة او کرده میشود **یا** نمی شود



**و** خمس با وبا این حال داده میتوانند **یا** **جواب** مجتهد بالفاظ شهادة **یا** باشتهار وبسیادة ظاهری مهر وحکم بسیادة وداد خمس با وسیتوانند داد
**اما** اگر معارض ومنکر بلدی از نقاة اهل انساب واهل خبره واقوام ملکی **یا** شیاع وشهرة در خاص وعام باشد بر خلاف آن نباشد واگر باشد
**پس** در اینحال مهر وحکم مجتهد باطل است **چه** در این **قاعدۀ کلیه** اگر هر کس از اهل خبره بلدی سید بودن بلا تردد میدانند **یا** انکار
اهل بلد او باد عموماً اشتباه سید **پس** این شخص سید نیست ونه خمس باو بدهند **و** حکم حکام بر این شخص حجة نمیباشد **چه** در انساب حجة قول اهل خبره
وانساب وشیاع **پس** تصدیق مجتهد چنین شخص سید نمیشود ثم الله اعلم بالاحوال والمآل والسلام علی محمد واله الطیبین

**قوله تعالی** فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ
كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ۖ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا ۖ
قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا ۖ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۖ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

**ترجمه** یعنی **پس** قبول کرد وفرا پذیرفت مریم را پروردگار مریم بقبول وپذیرفتن نیکو وجید جهت خدمت خانه خود ورویانید او را یعنی نشو ونما
وتربیت داد بمریم نشو ونما وتربیت نیکو وبهتر یعنی پرورش یافت بر صلاح وعصمة وسداد ومعرفة وفرا سپرد وکفیل مریم گردانید زکریا را تا او را مربی
دهد واو را تربیت وحفظ نماید **پس** بعد انفصام مریم را در محراب مسجد بقفل تنها مینهاد هر وقت زکریا داخل بر مریم میشد از غرفه داخل میشد یعنی
هر وقتیکه زکریا می آمد در مسجد را وا کرده داخل بر مریم در محراب مسجد خود میشد مییافت زکریا نزد مریم در آن غرفه روزی را یعنی قرص نان وکاسه شیری
**یا** میوه تابستانی در زمستانی وبر عکس **پس** مشاهده حصول این روزی ناگهانی نزد مریم زکریا گفت ای مریم از کجا واز که آمده است این روزی
نزد تو مریم در جوابش گفت آن روزی من از نزد خدا می آید بدرستیکه خدا روزی میدهد هر کس را که میخواهد بی شمار **یا** بلا استحقاق **بدانکه**
حنه مریم را نذر نهاده عمه وعفة او از نعو طلبیده ایفاء نذر خود وایصال او در بیت الله کرده خداوند نذر او را قبول نمود ودر این آیه متصل با قبل
ذکر آن فرمود ودر آن چند بحث است **بحث اول** فتقبلها ربها بقبول حسن هر دو ضمیر راجع بمنذوره است که خدا قبول نمود مریم منذوره را
بقبول نیک یعنی اخذ کرد او را بجست رضا خود **و** مفسرین در قبول حسن خلاف کردند **نزد** حسن قبول حسن عبارة است که مریم را معصوم ساخته کامل
وعارف وقابل خدمة خانه خود گردانید تا پاک وپاکیزه از همه لوازم زنان واز نقصان باشد **نزد جمعی** حنه وقتیکه تضرع کلی در قبولیت مریم نمود **پس**
مریم را بحیض وضع صاف وپاک دید از آنکه ملوث بخون نفاس وسره باشد **چه** از خصایص معصومین است که سطهر ومختنه واز آلودگی نفاس **و** ناف
**و** غسل مولود میباشند **و** ایشان در شکمهای مادر منکون در حیض نمیشوند **و** ایشان از هیچ پلیدی ونجاست در اصلاب وارحام مادران طاهر
نمیشوند **و** ایشان نطفه صافیه طاهره از لقمهای طیب وطاهر جنت آخرة حاصل ومتولد میشوند وبنکاح شرعی از موحدین اباء **منتقل** صلب بصلب
ورحم برحم میشوند **و** از اینجا است حدیث **مروی** در خاصه وعامه که پیغمبر فرمود وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی الله فی الخیر منهما خرجت
من ابوی من نکاح ولم اخرج من سفاح حتی انتهیت الی ابی وامی هذا فانا خیرکم نفسا وخیرکم ابا وآما **و** بطرق **امامیه** اخبار بسیار منجمله آن
در زیارة سید الشهدا ع است اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخة والارحام المطهرة لم تنجسک الجاهلیة بانجاسها ولم تلبسک
من مدلهمات ثیابها یعنی شهادة میدهم ای حسین که تو نور بودی در اصلاب عالیه پدران عالیمقدار ودر ارحام پاکیزه مادران ترا نجس نساخت

ایام جاهلیة بانجاس وارجاس جاهلیة یعنی از نطفه حرام ونجس وبلا نکاح بر نیامدی و نه نموشاید تر از تاریکی کفر وظلمة جاهلیة هیچ جامه
ارجاسهای نجس ونحس **لیس** اگر بطهر وان اصلاب ساجدین طیبین موحدین وارحام طاهرات بنکاح واغذیه حلال شرعی از آدم تا اینجا ذم همیشه بوده
**البته** وصف خود عند الاعیان وحاذقین علما انساب وعند الله نمیکردند **نزد** بعضی چونکه قبل مریم غیر پسران محرر خدمت خانه نمیکردند الا
مریم **لیس** او را خدا قبول کرد برای خدمت خانه وبجای پسر راضی شد وآنرا تعبیر بقبول حسن فرمود **نزد** ابن عباس بروایة ضحاک چونکه مریم سلوک بطریق
حسن وسعید کرد وآنرا تعبیر بقبول حسن کرده **نزد** بعضی چونکه ولدی از خدا خواسته وهمان نذر نموده کرده **لیس** از تولد دید که دختر است تفزع والحاح
بسیار در اخذ وقبولیت او نمود البسیار کرد وخدا آن شر را بجای پسر پسندید وراضی شد وقبول نمود **لهذا** او را بقبول حسن تعبیر فرمود **نزد** بعضی
چون متولد شد دفعة حنه او را بیاورده پیچیده باحبار بیت المقدس تسلیم نمود چونکه دختر رئیس وامام ایشان بود هر یکی طمع کرد که من کفیل او شوم
آخر الامر قرعه باسم زکریا بر آمد کفیل او زکریا کردید چونکه مریم بقبول بارگاه بود **لهذا** ایشان همه سابقه در اخذ میکردند وآنرا تعبیر بقبول حسن
فرموده ثم الله اعلم **بغوی** نقل کرده که تقبل بمعنی تکفل وقیام بشان او باشد **لیس** بنا بران چنین باشد که خود خدا کفیل مریم شده بسبب آنکه
اخذ او برضا خود کرده بود **سعودی** نقل کرده که قبول عبارة از ما یقبل به الشیء چون سعوط لما یسعط به باشد **چه** این مخصوص مریم
بود که او را بجای نذر قبول کرد **نزد** بعضی در اینجا مصدر مقدر است چون فتقبلها بامر ذی قبول حسن باشد **ونزد** بعضی تقبل بمعنی استقبل
چون تقصی بمعنی استقصی وتعجل بمعنی استعجل باشد یعنی در ابتدا هو لادت استقبال مریم بقبول حسن کرده **اشکال** تقبل از باب تفعل از مزید
فیه بمعنی قبول بتثقل بصورة عدم رضی و عدم اعتنا برای غیر مطبوع وغیر مرغوب بودن او باشد **واما** قبول مصدر قبل یقبل قبولا بمعنی اخذ برضا
بلا کراهة باشد لازم بود **یا** تقبلها بتقبل حسن بگوید **یا** قبلها بقبول حسن بگوید چنانچه انبتها نباتا حسنا از یک باب گفته **بل** نزد مجوزا
جمع کرده **لکن** هر دو افاده دو معنی مطابق میکنند **لیس** اشکال اینست که خدا راضی باخذ مریم در ابتدا بود **یا** نه اگر بود **لیس** تقبل بمعنی
قبول بشدة وکراهة قلیله معنی دارد **واگر** نبود **لیس** محال است که خدا را کسی مضطر ساخته غیر مرضی او را مرضی او سازد زیرا که تقبل افاده نوع
تکلف بر خلاف طبع **واما** قبول افاده اخذ بر رفق طبع میکند **جواب اول** آنکه اول **اما** مصدر تقبل تقبلا است **یا** مصدر او تقبل قبولا و
قبل قبولا برای هر دو یکی است در اهل وضع خلاف است **و جمعی** چون طبری **و** شیخ المشایخ **و** بغوی سح غیر ایشان نقل کرده که مصدر تقبل قبول است
اگر چه از قبل قبولا فی الاصالة میباشد **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید که قبول مصدر تقبل است **لیس** قبول وتقبل بمعنی اخذ بار رضا یک معنی دارد مد
چنانچه تکلمت کلاما یک معنی دارند **و نیز** تکرم کرما **و** انبت نباتا بمعنی کرم کرما **و** نبت نباتا **ما** انبت انباتا میباشد **لیس** بنا بر این اشکالی نیست
**جواب ثانی** نزد اکثر مصدر قبل یقبل قبولا **اما** بفتح اول است **یا** بضم اول در ان نیز دو قول است **اول** قول سیبویه است که فقط مصادر
پنجگانه بر وزن فعول مفتوح الاول آمده اند چون قبول وطهور **و** وضوء **و** وقود **و** لوغ **و** بعضی زیاده کرده وزوع را در **مجمع** نقل فرمود
الا نزد اکثر اگر وقود را مصدر بدانند بضمه میخوانند **ثانی** مختار زجاج است **تغلب** از ابن الاعرابی فتحه وضمه هر دو در قبلته قبولا وقبولا تجویز کرده
**تنبیه** هرگاه این مقرر گردید **لیس** بنا بر تسلیم میگوئیم که برآن مولف اعتنائی آورد چه زن عمران ولدی عوض نذر او ابی دید **لهذا** التماس
والحاح وتفزع در قبولیت او بجای محرر نذر کرد بسیار کرد **لیس** خدا کامله تقبل بمعنی القبول حسن متصل بیان واظهار کرد تا نوع تکلف در قبول بر خلاف
طبع زایل گردد **چه** آن مرواجب با لک آن هر ممتنع است **جواب ثالث** سلمنا که تقبل بمعنی قبول نشده وتقبل باشد **لیس** حاصل معنی این شد اعتنا
واهتمام تام بقبول کردن نباشد **چه** نذیره عالیه صفیه قابله کامله بود وهر چه اعظم بها باشد منذورات وتحف از اعاظم نازنین میباشد **البته** سلطان
چنین تحف ومنذور را باشد اعتنا واهتمام وتوجه تام متوجه میشود ودستگیر دوباره هم اعتراض مفتر من باقی بحمد الله نماند **لیس** این استار حصول شده عنایتی با آن شد
ثم الله اعلم بحقیقة الحال **بحث ثانی** دانبتها نباتا حسنا شیخ المشایخ فرموده که این مصدر هم از غیر باب است **و** مفصل گفت تقدیرش انبتت

معنی قبول حسن

قبول جز اشکال بر لفظ ... قبل بمعنی لفظ ... زیرا که لفظ

---



فانبتها فنبتت نباتا حسنا چنانچه در والله انبتکم من الارض نباتا فنبتتم نباتا باشد **نزد** رازی انبا تا حسنا است چنانچه در آیه دیگر بمعنی انبا تا
است **اما** در لغة انبات از باب افعال بمعنی رویانیدن واز نبت ینبت نباتا بمعنی روئیدن شی چه نبت شی روئیده باشد **چه** او را زمین جیر
در غیر آن **و** منبت جائی روئیدن **و** عانه طفلا باشد که موی زهار در ان می روید **و** این نباته اصبغ بن نباته از اجله اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است **بحث**
**ثالث** وانبتها نباتا حسنا یعنی رویانید وبر آورد او را مریم نبات نیکو بالا نبات نیک **نزد** بعضی مریم را اینک اندام خوش وپیش الرجه **و** کامل العقل
**و** فصیح البیان **و** عفیف الفرج **و** مطهر آورده **نزد** بعضی مراد از انبات حسن آنست که مریم را چند تولد نشو ونما وبنبت لحم وعظم فی یوم چندان می بود
که مولود دیگر در یک سال با آن حد میرسد این مروی از ابن عباس است **و** در اخبار اهل بیت در خصایص معصومین علیهم السلام وارد است که
نشو ونما ایشان در هر روز چندان میباشد که مولود غیر معصومین علیهم السلام بیک سال بآن حد میرسد **نزد** بعضی انبات او در رزق وغذا او کرد تا آنکه در
ایام قلیل زنی تام القامة بالغ قایم شد این مختار ابن جریح است **نزد** ابن عباس بروایة دیگر هرگاه نه ساله شد در روز صیام ودر شب قیام
میکرد وبجوی که غالب در طاعات بر همه احبار شد **نزد حسن** بروایة قفال آنکه مریم از حین ولادة کلام میکرد چون پسر خود عیسی وشیر وپستان
زنی نگرفت **چه** بحض تعلم مادرش در بیت المقدس القاء کرد غذا ورزق او از صغر تا کبر او از جنت می آمد **و** مجمع البحرین فرمود این انبات
بصورة مجاز مستعار است از ترتیب وتربیت او من الله با آنچه مصلح حال ومناسب مآل او بود **نزد** بعضی انبات او ببنات حسن کنایه از رویانیدن
عیسی از او باشد اگر این صحیح شود **البته** بلا تکلف است **و** نزد بعض متاخرین همه این وجوه در او حاصل وثابت شده ووقوع همه آن ممکن جاهل
**لیس** حمل بر عموم اولی وافضل است زیرا که نص عینی قاطع بر ترجیح یک موجود نیست **تنبیه** نزد مسلمانان صدیقه طاهره فاطمه زاهره علیها السلام
چونکه بضعه محمدی صلعم خیر البشر است لا محاله از مریم **بل** سیده وافضل واکمل مریم وزنان عالمیان است **لیس** او مقبول تر بقبول حسن ومنبت او
بنبات حسن بیست از کتب سیر فرقات مسلمانان خصوص از امامیه باب تا فضل او تبوالیح وواضح گردد **اما** دلیل عقلی بر اکملیت وافضلیت او همین قدر
بس است که از نطفه صافیه طاهره سید الانبیاء صلعم است وکل وجز آنحضرت افضل است **لیس** فاطمه بالضرورة افضل زنان آخرة وزنان جنت وزنان کل
از اولین وآخرین است **لهذا** او را پیغمبر صلعم فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی در خبر صحیح متفق علیه فرموده **و** کجا سید البشر وکجا پدر مریم تدبر
**اما مادرش** خدیجه بنت خویلد واو هم اول صدیقه در اکمل وافضل جمیع زنان عالمیان بالاتفاق است وما در مریم از کمل زنان بالاتفاق نیست
**لیس** کجا حنه وکجا خدیجه **لیس** با این جهت هم افضل واکمل است از مریم **اما شوهرش** علی ابن ابی طالب که تحریر وتعداد فضایل او کل ملک وجن وانس از ابتدا
دنیا تا انتها عاجز اند **بمرویه** ابن عساکر از ابن عباس که قال رسول الله صلعم لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل
علی ابن ابی طالب یعنی اگر درختهای عالم دنیا کل قلم گردند وکل دریا مداد دنیا سیاهی شوند وکل جنیان وانسیان حساب کنندگان شوند هر آینه فضایل علی
بشمار وحصر آورده نمیتوانند **و** در خبر دیگر است که کل ملایکه کاتب وکل جن وانس محاسب شوند عشر عشیر فضایل علی را شمار کرده نمیتوانند **و**
**در خبر دیگر** است که هر آینه اقلام وبحار با اشجار وصحایف سموات مملو بکتابة آن شود **یا** با تمام رسند هم عشر عشیر فضایل علی با کمال واتمام نرسند **و** ابن اثیر جزری در نهایه
گفته

| ما ذا یقول الشخص فی وصف علی | | وفضله ... المنازل |
|---|---|---|
| ... الله ان فضله لا یحصی | | ووصفه الجمیل لا یستقصی |

**لهذا** در او جمعی از عقلا بالوهیت شبه کرده اگر چه غلط
نیست **لکن** او فوق الخلایق بعد ختم انبیا است
با این جهت هم فاطمه افضل است **اما اولادش** افضل حسنین دو سید شباب اهل الجنة اند واهل جنت همه انبیا واصفیا وعلما ومؤمنین اند ایشان
سید وسر دار اهل جنان اند **چه** جد ایشان سید موجودات بغیر الله **اما** پدر ایشان هم بعد آنحضرت سید خلایق **اما** مادر ایشان هم سیده ساده زنان
اولین وآخرین از دنیا وجنت **تتمه** **لیس** آنکه از این خلیله سادات دنیا متولد ومتکون میشوند ودر دامن ایشان تربیت یابند لا محاله ایشان سید حرم زنان اهل
جنان باشند **لیس** از این جهت هم فاطمه افضل است **و** مانند که علی علیه السلام بنا بر این از انبیا افضل باشند لا محاله اعتقاد امامیه چنین است بعد ختم انبیا

حدیث لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب ... ما احصوا فضائل علی

ائمه هدی افضل انبیا و ملایکه اند چنانچه مکرر در مجلدات سابق ذکر شد و ان شاء الله ذکر خواهد شد **اما ذریه** او پس از مطهرین اولاد او نه امام پر
کل اند خصوص مهدی آخر الزمان که قایم آل محمد از اولاد او وعیسی او نازل شود **لیس** بهمین جهت هم فاطمه افضل است و مریم غیر یک عیسی اولادی و ذریتی نداشت **اما**
**ذریه** دیگر او از غیر معصومین معلوم هر کس است که در کثیر اولاد او سوره کوثر لوعده حتمی نازل شده تا انقراض عالم ان شاء الله تعالی از ذریه فاطمه عصر
بعصر ملک و زمین با هم مملو و معمور است و مریم را این نبود **لیس** باین جهت هم فاطمه افضل از مریم است **اما ذریه** او خدا در سوره فاطر وعده قطعی بجهت
راده فی قوله ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات الی قوله تعالی جنات عدن
یدخلونها یحلون فیها الی قوله ولا یمسنا فیها لغوب **اما سنت** در قبولیه او و ذریه او بقبول حسن سنی و شیعه دفاتر خود را مملو از آن ساخته
اند **خبر معروف مشهور** قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الانساب و فی اخری کل نسب و سبب ینقطع یوم القیمة غیر نسبی
و سببی و صهری یعنی بتحقیق هر نسب و سبب در قیامت منقطع بغیر نسب و سبب و مصاهرت من بیا شد **چه** خویشی از ایشان از دنیا و آخرت میشود
**در القاب** سر ازی **و در صواعق** از ابن عباس روایت کرده قال النبی ص سئلت ربی ان لا ازوج الا من اهل الجنة ولا اتزوج الا
من اهل الجنة یعنی پیغمبر ص فرمود سوال کردم خدا را که من بزوجیه ندهم و بزوجیه نگیرم کسی را مگر آنکه همه آنها از اهل جنت با من باشند **در صواعق**
از عمران بن حصین مرویست قال ص سئلت ربی ان لا یدخل احدا من اهل بیتی النار فاعطانی یعنی پیغمبر فرمود که سوال کردم خدا را که هیچ یکی را
از اهل بیت من در نار داخل نسازد و هم **حاکم و طبرانی و ابن حجر** روایت کردند سئلت ربی ان لا ازوج الی احد من امتی ولا یتزوج
الی احد من امتی الا کان معی فی الجنة فاعطانی ذلک یعنی سوال کردم خدا را که من زنی از امت نگیرم و نه بزنیت از من کسی را نمی گیرد مگر آنکه
با من در جنت باشد **لیس** خدا داد بمن آنرا **اقول** باین مضمون اخبار لا تعد ولا تحصی اند بعد جمع رواة شان بلاشک تواتر معنوی حاصل میشود
**لهذا** کل فرقات مسلمانان جد و کد و وصیت میکنند در خویشی خود با پیغمبر ص **اشکال لیس** بنا بر این اخبار ظاهر شد منافی قول امامیه که
بعض از ازواج و بعض از امادا آنحضرت بجهنم میرفتند **جواب امامیه** در علم کلام مبرهن گردید که ایمان مشروط بموافاة است و هر که مومن تمیرد با جماع
است و قرآن او بجنت اصلا نمیرود چه منافق مومن نیست **و نیز** آنکس که مرتد بمیرد **لیس** از سلف و خلف از اولاد و ازواج و اعراس و اصهار که
منافق یا مرتد بمیرد جوابا عند النقل والعقل والاجماع بجهنم میرود که شفاعت و عفو و قرابت و مصاهرت خلاص نمیشود چنانچه بدو زوجه نوح و لوط قرابت
و زوجیت و پسر نوح کفایت نکرد **بلکه** رد دعای نوح کرد چون رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین خدا تعالی فرمود یا
یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین سوال نوح را در نجات پسر خود سوال
جاهلین شمرد و از چنین سوال نهی کرده و علت آن بیان کرد که او عمل صالح ندارد **لهذا** از اهل بیت نمیباشد صریح فرمود **لیس** در اینجا هم همین حکم
عینا باشد **در صواعق** و از غیر او ذکر شد که قال النبی ص ان فاطمة احصنت فرجها فحرمها الله و ذریتها علی النار **طبرانی و ابن حجر**
**واحمد** و غیر او روایت کردند قال ص کل بنی انثی ینتمون الی عصبتهم الا ولد فاطمة فانا ولیهم وانا عصبتهم وانا ابوهم یعنی پیغمبر فرمود هر اولاد دختر نسبت
منتمی و منسوب میشوند بسوی عصب و اصل خود سوا اولاد و ذریه فاطمه **چه** من ولی ایشان و عصبه ایشان و پدر ایشان هستم **طبرانی و**
**صاحب صواعق** روایت کردند من الله تعالی نزل جبرئیل وقال ان الله غیر معذب بک ولا احد من ولدک یعنی پیغمبر ص فرمود که جبرئیل از خدا وعده قطعی
آورده که بتحقیق خدا عذاب نمیکند ترا و نه هیچ کس را از اولاد تو **و در روایات دیگر** زیاده است من صلب ورحم خرجت منهما ومن حجر ربک
ومن کفلک **و** مراد از صلب عبدالله **و** رحم آمنه بنت وهب والدین پیغمبر **و** مراد از حجر از فاطمه بنت اسد مادر علی **و** از تکفیل پدر او ابوطالب است
**ایضا** در این ها وارد با فقرات بیالا است و بعد آن فرمود یا بنی عبد المطلب **و** در دیگر یا بنی هاشم انی قد سئلت الله عزوجل لکم ان یجعلکم
رحماء نجباء وسئلته ان یهدی ضالکم ویؤمن خائفکم ویشبع جایعکم یعنی پیغمبر ص فرمود ای عبد المطلب و بنی هاشم بتحقیق من سوال کردم خدا را



و خواستم از و که مکرر داند شما همه بنی هاشم را رحماء و نجباء و خواستم که خدا هدایت کند گمراه شما را و بی خوف سازد خایف شما را و شکم سیر گرداند گرسنه شما را بود نیا
**اقول** در اینجا امامیه میگویند که ابوطالب و عبد الله و آمنه همه مومن موحد بودند و بجنت میروند و ثابت شد الحمد لله ذکر کردیم که هر کس از نسل محمد و علی ع
باشد عاقبتش بتوبه و ایمان باشد و الا او نسل و ذریه محمد نیست **بل** بعمل و جهل دعوا سیادة کرده **در جامع سیوطی** مرویست قال ص
یا علی اذا کان یوم القیمة انت وولدک علی خیل بلق متوجین بالدر والیاقوت فیامر الله بکم الی الجنة والناس ینظرون یعنی پیغمبر فرمود
**ای علی** روز قیامت حاضر کرده میشوی تو و اولاد تو بر اسبهای ابلق در حالیکه تاج بدر و یاقوت پوشیده باشید و بهر خدا بجنت میروید و مردم بشما می نگرند **در**
**صواعق** از دیلمی روایه کرده قال ص نحن بنو عبد المطلب سادات اهل الجنة انا وحمزة وعلی وجعفر بن ابی طالب والحسن والحسین والمهدی
یعنی پیغمبر فرمود که ما بنی عبد المطلب سادات اهل جنت هستیم من و حمزه و علی و جعفر طیار و حسنین و مهدی آخر الزمان **در صواعق** مرویست یا علی اما
ترضی ان تکون رابع اربعة اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن والحسین وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا خلف ازواجنا **در مناقب**
**احمد حنبل و صواعق** مرویست قال ص لعلی اما ترضی انک معی فی الجنة والحسن والحسین وذریتنا خلف ظهورنا وازواجنا خلف
ذریتنا وشیعتنا عن ایماننا وشمائلنا **ملخص** هر دو روایه آنکه پیغمبر فرمود بعلی **ایا** راضی شدی که تو با من در جنت باشی و حسنین و ذریه ما عقب سر ما
و زنان ما دنبال ذریه ما و شیعه ما از راست و چپ ما میباشند **اگر** باعث طول نمیشد از کتب امامیه بر می نوشتیم و ان شاء الله بجای دیگر خاص از امام
می نویسیم **اشکال** با وجود این عموم از صحاح اخبار امامیه خاص از علی و فاطمه و ائمه احد عشر از آل رسول طاهر و معصوم و ناجی قطعا میدانند نه دیگر را از
غیر ایشان از آل محمد این اعجب است **جواب** فضل ذریه رسول هرگاه بنصوص ثابت گردید **لیس** عصمت ایشان هم امری سمعی محتاج بنص است
و در غیر این چهارده معصوم نصی بر عصمة و طهارة ایشان نیست **لهذا** هر کس را مطهر و معصوم شمردن بقیاس باطل است **ایا** ائمه نبی در یکی هفت
پنج انگشت متفاوت در قوة و قامة اند متحد الاصل اند **اما** ندبو تعلم **و ایا** مر اد از فضل ایشان کثیر الثواب والمدارج است **یا** کثیر المحاسن والمحامد
ظاهرا اول است ثم الله اعلم **بحث رابع ایا** لفظا بالادغام است **یا** بالتخفیف در قراء دو قول است **و** بنا بر اول زکریا مفعول المکفل
و بر ثانی مرفوع المحل بفاعل باشد چون ضمنها الله زکریا وضمها زکریا **و سعودی** از فتقبلها وانبتها وکفلها همه صیغ را بصیغه ...
امر نقل کرده **لیس** بنصب ربها یا بنا بر نداء یا بحذف حرف ندا باشد **اما زکریا** نزد حمزه و کسائی و حفص از عاصم مقصور چون زکری است **و نزد** ...
قرا ممدود است **در مجمع** نقل فرموده در زکریا سه لغت مد و قصر و تشدید است **اما انساب زکریا** لیس نسابه متفق اند که از اولاد سلیمان
بن داود است **و یا** در اینجا از مفسرین نقل انساب اسکنم **در معالم التنزیل** است زکریا بن آذن بن مسلم بن صدوق از
اولاد سلیمان بن داود باشد **در عرائس التیجان** ثعلبی گفته که زکریا بن برخیا بن آذن بن مسلم بن صدوق بن ...
بن داود بن سلیمان بن مسلم بن صدیقه بن ناحور بن سلوم بن شفاساط بن ایا بن رحیعم بن سلیمان بن داود ...
اسم علم عبری میباشد **ایا** لفظ زکریا معنی موضوعی در لغت دارد چنانچه مریم داشت **یا نه** چه دانی الی حین واقف بآن نشده ام **و** لازم نیست ...
و حملا معنی مطابق سوا علمیت باشد **بحث خامس اما** کفل یکفل کفلا و کفولا بمعنی آنکس که متوجه کسی شود **در مجمع** فرمود کفیل ...
است گفته میشود کفلته اکفله کفلا و کفولا و کفالا فانا کافل اذا کفلت مؤنته **و** قایم بامر ... 
بکفالة صغیر **و** مکفول عنه در فقه آنکس است که بر او دین باشد مکفول له و مکفول به ... و کفیل آنکس است که بر او دین ثابت باشد ...
**الکفل** مگر ذو الکفل **نزد** بعضی الیاس نبی است **نزد** بعضی یسع **نزد** بعضی نبی از انبیا بعد سلیمان ...
... **نزد** بعضی نبی بود **یا** عبد صالح بود **اما** ...
... **نزد** بعضی چونکه کفیل قضا بعلم خود میشد **لهذا** بآن موسوم گردید **نزد** بعضی ...

نجات داد و ازان برهانید و خود عذاب و ایلام ظالم را کشید لهذا بان مسمی گردید اما محراب یعنی غرفه در مکان و مقام استادن امام برای
نماز جماعة در مسجد باشد در اصل محراب اشرف و اعلی مقام مجلس باشد زجاج گفت محراب در اصل مکان عالی است و بعد آن بر مقام امام جماعة
در مسجد علم گردید در وجه تسمیه آن بمحراب گفتند که محراب مفعال از حرب یحرب حربا باشد چه عابد مصلی در انقام حرب با هوا و نفس و دیو
شیطان میکند بحث سادس وکفلها زکریا بنابر قراءة اول خدا کفیل گردانید زکریا را امر مریم وبنابر قراءة ثانیه ضم کرد زکریا مریم را
بسوی خود بجهة خویشی خود با مریم که شوهر خاله یا خواهر نیز بود وبروایة مسعودی بار خدایا کفیل مریم گردان زکریا را نزد اهل سیر ملخص این قصه آنکه
چون بجهة تولد مریم لف او بپارچه کرده نزد احبار بیت المقدس بردو ایشان مبیت و نه آدم بودند و اعظم و مرجع همه ایشان زکریا بود توراة
مینوشتند چونکه این دختر امام و بادشاه ایشان بود هر یکی طمع او کرد تنازع شده بنا قرعه نهاده بر قلم هر یکی نام صاحب خود او نوشته به نهر جاری
انداختند نزد ثعلبی و سیوطی ناسخ نهر اردن بود و اقلام را دفعة دران القا کردند و اقلام بقعر نهر نشستند و قلم زکریا بالا آمد لیس همه راضی
بکفالة زکریا طوعا او کرها شدند لیس زکریا اولی باو بنبوة و بقرعه و بخویشی کرده و خویشی باو نزد اکثر آن بود که خاله مریم نزد زکریا بود و نزد
بیهقی و در منثور سیوطی از ابن عباس و ابن مسعود و جماعتی از صحابه نیز زکریا خواهر مریم بود فقال زکریا انا احق بها عندی اختها زکریا حجة
پیش کرده بود که من بمریم احق زیرا که در نکاح من خواهر مریم هست لیس زکریا مریم را برده بزن خود داد تا بلوغ او در خانه خود در غرفه او را نزد خود و
خواهر خود مینهاد و بعد بلوغ بمسجد برد وبروایة دیگر در ابتدا بمسجد غرفه بلند بنا کرد و نردبان بلند شده پس سکونة بامریم میکرد وبروایة
دیگر از ابتدا در دل مسجد برده نزد خود در محراب مسجد او را مینهاد و جا داد و وقتیکه بیرون از مسجد یا از غرفه خانه بر می آید لیس نردبان از درون بر
میداشت و هفت در آنرا مقفل ساخته میرفت و مریم تا آمدن زکریا در درون محبوس می ماند وبروایتی برای او مرضعه آورد او شیر میداد وبروایة
دیگر بل از ابتدا در محراب مسجد برای او مسکن می آمد و بعد انفصام رزق یک قرص نان و شیر در هر وقت از جانب خدا باو می آمد و میخورد اصح
آنست که او را روزی من الله بعد بلوغ می آمد و قبل آن نمی آمد لهذا زکریا حین دخول بر او تعجب آمده ازان رزق پرسید که از کجا آمد بحث
سابع کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا رزق اسم مرزوق عام است لیس وقتیکه از خانه یا از مسجد برمی آمد اقفال بهایة
محکم بسته میرفت روزی یا هر وقتیکه زکریا در میکشاد داخل محراب بر مریم میشد میدید که نزد او غذائی است در زمان رزق و در حقیقة رزق مفسرین
خلاف کرده نزد بعضی این در ابتدا از زمان بود و مریم در محراب بود در حال صبابت او و رزق شیری بود چه مریم از حین ولادة پستان
زنی نچشیده قالت هو من عند الله کلام مریم در ابتدا از صبابه در محراب بود در رساله مدح الخلفا شیخ عز الدین عبد السلام شافعی گفته
احسن از مریم فاطمه زهرا کلام در شکم مادر کرده بقوله فلما حملت خدیجة بفاطمة کانت تحدثها من بطنها وتونسها فی وحدتها وکانت تکتم
ذلک عن رسول الله فدخل النبی صلعم یوما فسمع خدیجة تحدث فقال صلعم لها یا خدیجة لمن تحدثین قالت لاحدث الجنین الذی فی
بطنی فانه یحدثنی ویونسنی قال لخدیجة ابشری فانها انثی وانها النسلة الطاهرة المیمونة فان الله جعلها من نسلی وسیجعل من نسلها
خلفاء فی ارضه بعد انقضاء وحیه فما برح ذلک النور یعلو واشعته فی الآفاق تنمو حتی جاء الملک فقال یا محمد انا محمود وان الله بعثنی ان
ازوج النور من النور الی آخر قصه تزویج فاطمه ع ملخص ترجمه آنکه حضرت خدیجه وقتیکه حامله بفاطمه شد و او از درون شکم با مادر خود کلام میکرد و با او موانسة
در وحدة مینمود و این را از حضرت رسول ع مخفی میکرد لیس نبی روزی آن کلام را شنید از خدیجه پرسید که با کدام همکلام بوده خدیجه عرض نمود که با این
جنین که در شکم است کلام میکنم و او با من موانسة میکند و مرا تسلی و تشفی میدهد لیس پیغمبر فرمود ای خدیجه بشارة باد ترا که این جنین دختر است از نسل
طاهر و نیز از نسل این وعده خدا از ین نسل من خلفا در خود در زمین خود بعد انصرام وحی خود میگرداند لیس این نور همیشه من بعد در علو و نشر در
آفاق بود تا آنکه ملک محمود فرود آمد که برای عقد بستن نور با نور در زمین فرستاد تا آخر وقوع قصه عروسی فاطمه تحت سدرة المنتهی باشد نزد اکثر



این زمان و اینکلام و این طعام در محراب مسجد بعد بلوغ و کمال مریم بود چه در ابتدا او از مراضع زنان شیر خورد بعد نه سالگی بمسجد آورد لیس این
این روزی نزد مریم من الله آمد و آن رزق نزد بعضی فواکه غیر موسم صیفی در شتاء و شتائی در صیف می آمد نزد بعضی یک قرص نان و پاره
شیر هر وقت در محراب پیدا میشد یا کفی قرص نان و کاسه آب گوشت یا گوشت می آمد و همین مشهور است اما این روزی در دنیا بود یا از جنت آخرة
یا از ما شاء الله در آن خلاف است اول مختار جمعی از معتزله است چه نزد ایشان ظهور خارق العادة و معجزه بغیر انبیا جایز نیست
زیرا که تمیز بین النبی و غیره نمیماند و بتوقیر ساحر سحره از خرق بر می آید اعتنا باعجاز انبیا نمیماند سنانی غرض نبوة غیر جایز باشد لیس این رزق
از خلق بر مریم می آمد و موید این می آرند که روایت البغوی و شیخ المشایخ و غیرهما از محمد ابن اسحاق که این روزی مریم از یوسف نجار می آمد
و سببش این است که در زمانی در بنی اسرائیل قحط سختی پدید آمد زکریا پیر شده و از تحصیل ارزاق کفالی عاجز میشد مردم این حال را دیده که زکریا از
کفالة عیال و مریم عاجز گردید بنا کردند که مریم را کفیل کسی شود که الحال قرعه برآو برآید لیس قرعه بنام یوسف نجار بن یعقوب پسر عم مریم
بر آید لیس مریم قدرتی در یوسف دید فرمود ای پسر عم غم مخور روزی رسان خالق است لیس یوسف هر روز روزی از مکاسب خود بمریم
در کنیسه می آورد خدا آنرا باصلاح مریم زیاده میساخت و برکت میداد و زکریا وقتی که دید ازین رزق قلیل یوسف بسیار بعد اکل این هر دو
و باقی و فاضل میماند پرسید یا مریم این زیادتی از کجا آمد مریم گفت این زاید من الله هست یعنی زیادتی از برکة خداست لیس معجزات مریم و فاطمه
محمول بر معجزه محمدی و زیاکرده اند یا بر قرب مجیء عیسی ابزار ارهاص نامیدند اقول قول معتزله ضعیف هست کافیست بر بطلان آن در اینجا قول
زکریا انی لک هذا والا حیل یا تحصیل حاصل از زکریا از معجزه خود لازم می آید ثانی نزد اکثر از جنت آخرة یا بر خدا می آمد ثالث مختار
محققین از ما شاء الله من این و من حیث شاء الله می آمد و همین اجود بلا اشکال است اشکال اگر از جنت آخرة بود لیس آن موعود است که اکل
و شارب آن ابدا گرسنه و تشنه نمیشود و بول و غایط ندارد و این هر چهار چیز داشت بدلیل آنکه مریم هر صبح و شام غذا می آمد و اگر جنت آخرة می بود البته
گرسنه نمیشد و هر دو وقت نمیخورد دیگر اکل و شرب آن موعود بعد قیام قیامة است نه قبل آن لیس چگونه مریم در هر شب و روز گرسنه میشد
و میخورد و چگونه باو قبل قیامة آمد مخالف اجماع است و قرآن است جواب مجوزین آن چنین خواهد بود بطوریکه در جنة بلا انقطاع و لا انفصال
اکل و شرب نمایند گرسنگی و تشنگی موجع و ملجا نمیشود لیس مجوز در دنیا میباشد اما جواب اکل و شرب غذا و آن جنت در دنیا بر معصومین
جایز بل مکرر در اولی و او آخر انبیا و اولیا را حاصل شده نه بغیر معصومین و اکل و شرب موعود مشروط بقیام قیامة در صورة جزائی میباشد
و این بصورة جزا نیست بل برای اظهار علو شان منزل علیه و تعظیمه میباشد اشکال بحمد الله لازم نمی آید اما جواب عدم حصول بول و غایط
ازین غذا اخروی مشروط در جنت هست که در انجام بالکل تحلیل میشود و فضله ازان در انجا باقی نمیماند چه تاثیر آب و هوا و انقام با
چه بلطافة الغذا چه بسبب هر دو معا اما در دنیا که ملکی کثیف بالذات است و آب و هوا و طبیعة در اینجا اثری دیگر دارند اگر بعض آن
فاقبل در طبیعة بماند اشکالی عایی نمیشود ثم الله اعلم اقول جواب معتزله در آخر آیه می آید بحث ثامن قال یا مریم انی لک هذا قالت هو
من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب لیس وقتیکه زکریا نزد مریم رزق را در محراب بصورة عجیب و غریب دید زکریا گفت ای مریم
از کجا این رزق آمد مریم در جوابش گفت که آن رزق از جانب خدا می آید و بتحقیق خدا روزی میدهد هر کس را که میخواهد بلا استحقاق یا وافر زیاده
بما استحقاق سیده تنبیه بحضرت فاطمه زهرا اکرمن الله از جانب خدا نیز بصورة مهمانی می آمد چنانچه عموما خاصه و عامه
مفسرین و محدثین و اهل سیر همه آنها را ذکر کرده اند در نیشاپوری و بیضاوی و سیوطی و ثعلبی و زمخشری با جم غفیر
از خاصه و غیر او روایه کرده اند که صلعم جاع فی زمن قحط فاهدت فاطمه رض رغیفتین و بضعة لحم اثرته بها فطلبت ابوها فرجع رسول الله
صلعم بنتی با بلیه فکشفت عن الطبق فاذا هو مملو خبزا و لحما فبهتت علمت انها نزلت من عند الله فقال لها النبی انی لک هذا فقا

هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال الحمد لله الذی جعلک شبیهة سیدة النساء بنی اسرائیل ثم جمع رسول الله علی ابن ابی طالب والحسن والحسین وجمیع اهل بیته حتی شبعوا وبقی الطعام کما هو فاوسعت فاطمة علی جیرانها ملخص آنکه پیغمبر خدا ص در بعض ایام قحط سالی بنهایة گرسنه شد **پس** فاطمه دو قرص نان و دو قطعه گوشت بجنبه بهدیه فرستاده شد فاطمه بنفس خود آنحضرت را اختیار و ایثار کرد و دید عالیمقدار خود را طلبید **پس** حضرت رسول ص مراجعة فرموده بیار ای دختر آنچه داری **پس** فاطمه سر طبق گشوده **پس** او را لبالب مملو از نان و گوشت دیده و مبهوت شده دانست که این من عند الله است پیغمبر فرمود این از کجا آوردی فاطمه ع از نزد خدا او روزی میدهد هر کس را که بخواهد بی پایان و لا شمار و لا استحقاق **پس** پیغمبر در آن وقت فرمود حمد سکنم خدا را که ترا مثل سیده زنان بنی اسرائیل گردانید **چه** او هم را روزی من الله می آمد و تو هم من الله می آید و همین گفتی که آنچه او بزکریا در جواب گفته بود **پس** رسول خدا علی و حسنین و اهالی آن بیت را جمع فرمود شکم سیر خوردند و طعام چنانچه بود باقی ماند **پس** فاطمه بر همسایهای تو سعه داد **و همچو** در کافی است و بروایة محمد بن کهند ر در هفت شبانه روز **و نزد** جمعی تا چهل شبانه روز اهل البیت خوردند **اما در تفسیر عیاشی** بروایة حضرت باقر علیه السلام **و نور الثقلین** اینقدر است آنکه حضرت امیر ع طلب طعام کرده بود نبود **پس** از مراجعة دید که حضرت رسول در خانه او نشسته و فاطمه نماز میخواند ما بین ایشان طبقی مغطی برای دگوشت بود نبی پرسید که این از کجا آمد فاطمه عرض نمود من عند الله **پس** همین فرمود آنچه بالا ذکر شد **و** در آخرش اینست که آن جفنه نزد ما است حضرت قایم ع از آن میخورد **تنبیه** در آیه دلیل است که رزق من الله بتفضل بلا استحقاق میباشد و با بتداء میدید **چه** ان الله یرزق نقل و حکایة امر باشد **چه** اخبار من الله بصورة استیناف **و نیز** بر جواز ظهور و صدور معجزات از غیر انبیاء از صلحا و نیز قول امامیه و جبریه و اکثر ملل اسلامیه است **و نزد معتزله** ظهور معجزات از صلحا غیر انبیاء دلیل بر جواز ارهاص یعنی بر قرب مجی کدام نبی است **پس** معجزات مریم محمول بر قرب مجی عیسی **نزد بعضی** آنها معجزات زکریا بود مذا ثبت اول است **اشکال** از غیر انبیا اگر معجزات ظاهر شود تصدیق انبیا محال **و نفور و** عدم اعتنا بایشان لازم **و** معجزه خارق العادة است اگر از غیر انبیا هم ظاهر گردید از خرق بتوفیر بر می آید **جواب** لانسلم که تصدیق محال گردد نیز ممیز نمانده و باسیکو هم که بذاته نفس معجزه مصدق نبیا باشد **چه** مصدق ممیز دعوا است اگر قبل معجزه دعوا کرد **پس** معجزه مطابق دعوا اظهار کرد نبی یا امام است **و** اگر دعوا اصلا نکرد و معجزه اظهار کرد کرامة است **پس** دعوا ممیز است **اما جواب** دافع نفور و عدم اعتنا هم دعوا است و هیچ لازم نمی آید **اما جواب** از خرق عادت هم بر نمی آید چنانچه بتعدد انبیا و اظهار معاجز ایشان در یک زمان توفیر از خرق بر نمی آرد **جواب دیگر** معجزه از نبی و امام بعد ادعا واجب الصدور و الظهور است بخلاف صلحا و اولیا **چه** ظهور آن از ایشان واجب نیست **و فرق** در معجزه و کرامة [illegible] **و بضافة** **چه** منسوب الی النبی و الامام مع الدعوا معجزه [illegible] **و فخر رازی** مع جمعی دیگر در کتب کلامیه قطع کرده که معجزه [illegible] اولیاء از ظهور معجزه از صلحا و اولیاء طهارة و عصمة شرط است [illegible] **اول** مختار بعض محققین است چون آصف بن برخیا وصی صفی سلیمان **و مریم** [illegible] **و نزد جمعی** از اصحاب ما عدالة و تقوی [illegible] **سوال** آیا یک قسم معجزات از غیر انبیا و ائمه [illegible] **جواب** [illegible] **در دو بعض جمهور محققین** از متکلمین [illegible] **الا اعلی** چون [illegible] **و یا** آمدن وحی با و بواسطه جبرئیل **یا** [illegible] انقلاب عصا [illegible] **پس** انقلاب لحم و دم و نفخ روح حیوانی در او و امثال آن [illegible] **بلی** [illegible] عروج جسمانی چون عروج نبوی میباشد **اما** برای صلحاء [illegible] **و** انبیاء [illegible]





دعا و اثبات ارزاق و فواکه در غیر موسم و لا اسباب الدنیویة و قال انها جایزات معاجز انبیاء و ائمه هم چنانچه این نوبخت تفصیل آن داده این معقول و معقول است ثم اعتقد تعلیل اعلم

**قوله تعالی هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ۝ فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ۝**

**دو آیه اند ترجمه** یعنی نزد زکریا وقتیکه روزی مریم فواکه غیر موسمی را من الله دید **پس** در آن مکان **یا** در همان وقت دعا کرد زکریا پروردگار خود را بصورة تضرع و خضوع گفت زکریا ای پروردگار من ببخش مرا از نزد خود ذریة و نسل پاکیزه را از همه آلایش گناه و قبیح مراد از آن یحیی است چنانچه مریم را فواکه تازه غیر موسم را میرسانی و میدهی بدرستیکه تو بتفضل و کرم خود شنونده و اجابة کننده دعائی **پس** ندا و صدا کردند زکریا را فرشتگان خداوند در حالیکه زکریا ایستاده نماز میخواند در محراب که اشرف و اعلی مقام و جای ایستادن امام جماعة در مسجد میباشد مروی است که او جبرئیل بود بدرستیکه خدا البشارة و مژده میدهد ترا به پسری اسمش یحیی باشد حالة یحیی تصدیق بخدا و دین و نبی یعنی مومن میباشد بکلمه لا اله الا الله که از جانب خدا آمده **یا** بعیسی که از یک کلمه کن بعمل آمده و در حالیکه او بهتر و بهتر و بزرگ قوم می باشد و حالة یحیی حصور باشد و آن مبالغه در حبس شهوة باشد در حالیکه یحیی نبی از جمله سلالة **یا** از نیکان و شایستگان باشد **بدانکه** هر گاه سابق و بالا ذکر مریم و کرامة او کرد متصل با و ذکر شوهر خاله او یا شوهر خواهر او کرد **چه** هم عصر و کفیل مریم بود دعا در همانوقت در همان مکان کرد و بیانش در چند بحث است **بحث اول** هُنَالِكَ در اصل هنا چون ذا از ذاک بود لام برای دلالة بر بعد و برای تاکید و تعریف بر کاف خطاب داخل کردند **اما** لام را کسره برای التقاء ساکنین کردند چنانچه در ذلک کسره دادند **هنا یا** برای حاضر قریب استعمال میشود **یا** بر غایب بعید **طبرسی و سعودی** تصریح کردند برای غایب **پس** بمعنی ذلک المکان باشد **در الجنان** فرمود که هنا اسم اشاره برای غایب باشد چنانچه هذا اشاره بحاضر باشد و کاف برای خطاب است **پس** این سه صورة دارند هنا و هناک و هنالک چون ذا و ذاک **و** ذلک **و هنالک** از اسماء ظروف است چون ستی و این و ثم و حیث و عنوحین **و** غیر آن **آیا** این هنالک و هناک و هنا در بین خود فرقی دارند **یا نه** **و نیز آیا** موضوع خاص برای مکان شدند **یا** برای زمان **یا** مشترک در هر دو **اهل** موضوع خلاف دارند **در مجمع** فرمود هنا برای قریب **و** هنالک برای بعید **و** هناک برای ما بین ایهما باشد **و مفضل بن سلمه** گفت که هنالک با غلب در مکان بعید استعمال میشود **در کشاف** گفته هنا و ثم و حیث گاهی برای زمان استعمال میشوند **زجاج** و در حال استعمال میشود چون قول تو ها هنا قلت کذا ای من هذا الوجه **رازی** استعمال آن در زمان و مکان هر دو تجویز کرده لقوله تعالی فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرین این اشارة بالاتفاق بمکان است **و** لقوله تعالی اذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا بمعنی فی ذلک المکان **اما زمانی** چون قول تعالی هنالک الولایة لله الحق **پس** این اشاره بحال و زمان است و همین صحیح است **اما** هنا و هنالک عموما عند الاکثر برای مکان **و** عنو حین برای زمان مستعمل اند **تنبیه** نتیجه بر این تقریر در مکان معلوم بعید **یا** زمان معلوم بعید دعا واقع شد نه در قریب **و** الحِنو بکسر اول و سکون و سط بمعنی وقت است **بحث ثانی** هنالک دعی زکریا ربه در آن محراب که نزد مریم نشسته بود زکریا **یا** در آن وقت زکریا دعا کرد و خواند پروردگار خود را **و** این مسئله مقتضی سبب است که بوجود آن زکریا دعا کرد در آنه دو قول است **احدهما** هر گاه زکریا غذا و فواکه شتائی در صیف و صیفی در شتا شب و روز نزد مریم دید که من الله می آید **پس** مشاهده خوارق عادات زکریا

منع ولد برای خود در حالتیکه یاس پیری و عقم زوجه خود نموده مسئله تحقق عادة کرد و خداوند باو ولد عطا کرد و این قول قول سواد اعظم از جمهور است
و ایشان اتفاق اند که تجویز ظهور خوارق از غیر انبیا و ائمه مینمایند **ثانیهما** هرگاه زکریا کرامة و منزلة مریم و عفت و تقوی و صلاح او دید **لیس** در آن وقت
از زیاد تمنا و رغبة در حصول ولد نجیب و شریف و عزیز **و** کریم علی الله چون مریم باشد از **ایشاع** یا یوسه و عقیمه که خواهر مریم **یا** خاله او که زوجه زکریا بود
**و** منقول مختار معتزله است که منکر از ظهور کرامات و ارهاصات صالحین اند **اشکال** بنا بر این جهل زکریا از نبوة خود و شک در قدرت خدا بوقوع خوارق
لازم می آید **چه** او مسئله خوارق نکرد مگر نزد مشاهده کرامات مریم **لیس** در آن وقت عالم با جوال شده سوال خارق نمود جهل و شک بر نبی الله اصلاً
و ابداً در هیچ امر جایز نیست **جواب اول** عالم بنبوة خود و بقدرة الله بود **لکن** تا آن وقت مشاهده ظهور کرامات نکرده بود **لیس** مشاهده
موجب بعث و سوال او گردید اشکالی لازم می آید **چه** خواهش شئ در وقتی مستلزم نیست که طالب و داعی آن قبل بر آن جاهل از آن بود **زیرا**
مشاهده شئ موجب رغبة شخصی دیگر میشود **ایا** خلیل الله رب ارنی کیف تحیی الموتی نگفت **جواب ثانی** از بعضی آنکه عالم بجواز ظهور الکرامات
بود **اما** تا آن وقت ماذون من الله نبود **یا** عالم بوقوع و عدم آن در نسبة خود نبود **لیس** وقتیکه کرامات خدا بر مریم غیر حجة الله دید ماذون در دعا
**یا** متیقن بوقوع آن در نفس خود گردید سوال نمود اشکالی لازم نمی آید **اشکال الا** یا زکریا دعا بطلب ولد در آن مکان نزد حصول خوارق بریم
بلا فاصله در قریب زمان کرد **یا** بعد انصرام زمانی و ایامی **والّا** قرب زمان ثابت نیست **چه** هنالک اشاره بمکان **یا** بزمان بعید است **لیس**
بلا غلط باشد **جواب** بنا بر آنکه اشاره بمکان است **لیس** اشکال ساقط است **و** بنا بر آنکه زمان مراد است **لیس** هنالک اخبار تعالی از دعا زکریا
است که در وقتیکه نزد مریم غذا غیبی آمد در آن وقت زکریا زبان دعا کشود هیچ محذور لازم نمی آید **چه** حین نزول قرآن واجب تعالی اخبار از آن واقعه
سابق میکند **بحث ثالث** دعی زکریا ربه دعی یدعو دعاء بضم اول و مد الف و دعوة در لغة بمعنی رغبة و خواندن و طلبیدن چیزی با شد
**و در شریعة** دعا اسم عبادة قولی است که بنده ذلیل بجهة حاجة خود از منعم و اجب غنی جلیل بصورة تذلل و تضرع میخواهد و التماس میکند و مطلب خود
میجوید **اما** در اینجا همین مراد است و خدا از آن حکایة میکند که در اینجا خواند و خواست زکریا پرورد کار خود را و آنچه خواست او دنبال بصورة بیان است
**بحث رابع** نزد جمهور متکلمین دعا از اقرب طاعات و قربات عند الله هست **لهذا** در آن حث و ترغیب در کتب منزله عموماً وارد است
بلا خلاف **اما** یا مشروط در دعا الکان لك الصلاح فیه ملفوظاً او منویاً هست **یا** نه اول مختار اکثر خصوص عدلیه است **لیس الا** این شرط برای
عامه عباد است **یا** برای خاصه بندگان چون انبیا و ائمه علیهم السلام که اولیا امور خلایق اند **مختار اکثر محققین** تفصیل است که در امور
دین و در دنیا و آخرة این شرط مطلقاً نیست **چه** انبیا و ائمه باشند **یا** عوام الناس **اما** در امور دنیا چون طلب ولد و زوجه و زوج و توسیع رزق و
امثال آن از مباحات و محللات برای عوام بندگان الکان لك الصلاح فیه لفظاً یا منویاً باشد لازم است و الّا دعا مستدل بامر منعم عالی میشود و غیر
جایز است **اما در انبیا و ائمه** که متولیان خلایق اند در ایشان مشروط باذن باری بوحی و الهام است زیرا که اجابة دعا ایشان مطلقاً واجب است ایشان
اشرف و افضل خلایق اند **واگر** دعوة ایشان رد و غیر مجاب گردید **لیس** توهین و تصغیر ایشان لازم آید و بسبب آن تنفر و نفور خلق از ایشان لازم می آید و آن موجب نقصان
و منافی فائده بعثة است و ایشان از آن وجوه مبرا باشند **اما سبب** در این جهة است که اگر دعا بلا اذن کرد **لیس** امضاء و اجابة او صلاح باشد **یا**
نباشد **واگر** باشد **لیس** غیر مصلحت و غیر حکمة را میطلبد دعا مبدل بامر میشود و امر از عبد دانی ذلیل بسلطان عالی قبیح است **دیگر** محال است که مخالف مصلحت
و حکمة مجاب کرد **لیس** توهین او و تنفیر خلق بآن لازم می آید **واگر** مجاب گردید مخالف علم واجب و مجوزیة خدا تعالی باشد بر تعالی چنین اصلاً و ابداً جایز نیست
**لهذا** واجب گردید که انبیا و ائمه دعا نمیکنند مگر باذن تعالی و نه میخواهند مگر آنچه مرضی تعالی باشد **و بعضی** گویند که انبیا نواب تعالی اند و ایشان را اگر اذن
مطلق داده و بیان هم کرده باشد که گاهی مجاب و گاهی غیر مجاب میشوید **لیس** اگر گاهی مجاب نشدند نه نقص نبوة و نه نفرة لازم می آید **و** همین مختار
فخر رازی مع تبعه او از متکلمین متاخرین است این ضرور البطلان ببراهین بالا است مع وجوه دیگر که ذکر آنها موجب طول میگردد **اشکال** اگر

دعا بلا اذن

جواب اشکال زکریا بچه یحیی بعد مشاهده

دعای انبیا و ائمه علیهم السلام غیر مشروط باذن الله



دعا بلا اذن و الامرضی باری نمیباشد و رد دعای ایشان برای همین محال است **لیس** رد دعای نوح در طلب نجاة پسر خود با عتاب نازل
کردید **یا نوح انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لك به علم انی اعظك ان تكون من الجاهلین** **ورد** دعا ابراهیم بقوله
لا ینال عهدی الظالمین در طلب امامة و نبوة برای ذریة خود مثل نازل گردید **ورد دعا** موسی در طلب رویة الله لقوله لن ترانی نازل گردید **و**
اگر این باذن و مرضی باری بود **لیس** چرا رد ادعیه اجله انبیا علانیه مع العتاب نازل گردید **جواب** بالا اثبات کرده اجابة دعا انبیا واجب مطلقاً
است **چه** ایشان بلا اذن و لارضا کاری و دعائی نمیکنند **لیس** رد دعا ایشان محال است **لیس** تاویل این واجب گردید **اما** تاویل
همه آیات اینست که ایشان بعد استیذان سوال کردند و سوال دعا نبود **بل** تحصیل علم سمعی برای خود و اظهار نفی چنین امور من الله با منه بود تحدید
محدوری و اشکالی عاید نمیشود و الله ولی التوفیق **بحث خامس** لدنك با کاف خطاب است در اصل لدن بود و او یازده لغة دارد چنانچه
در **صحاح و قاموس** مذکور است **لَدَن** بفتح اول و ثانی و ساکن الوسط **ولَدَن** بفتح اول و ثانی و سکون آخر **ولَدِن** چون
کتیف بفتح اول و کسر ثانی مع اعراب آخر **ولُدُن** بضم اول و آخر و سکون وسط **ولَدْن** بفتح اول و سکون ثانی و کسر آخر چون جیر **ولَد** چون
کم بفتح اول و سکون ثانی بلا نون **ولُد** چون مُذ بضم اول و سکون ثانی بلا نون **ولَدا** چون قفا بفتحتین مع الالف بلا نون **ولُدُن**
بضمتین و سکون نون **ولَدُ** بفتح اول و ضم دال بلا نون **ولَدا** بفتح ظرف زمانی و مکانی چون عند میباشد **در الجنان** نقل از فرا کرده
که چهار لغة دارد فتح لام و ضم دال **و** حذف نون **و** بفتح لام مع سکون دال و فتح نون **و** بضمتین **اما حکم او** حکم مذ و منذ است در عمل جر
و رفع **در مجمع** فرمود عند مبنی نیست **ولکن** لدن مبنی است اگرچه بیک معنی و از اسما ظروف اند زیرا که در او ابهام است و در جواب این واقع
نمیشود چنانچه این زید میگویند در جواب میگویی عندك و لدنك نمیگویی **اما ذریة** بمعنی نسل است واقع بر واحد و جمع و مذکر و مونث
میشود **و** گاهی صفة ذریة بتانیث لفظی برای رعایة لفظ واقع میشود **و** گاهی بلا تانیث می آید برعایة معنوی چون ذریة طیبة و ذریة طیب میگویند
اسماء اجناس باشند **اما** در اسماء اعلام محض تذکیر می آید **چه** در اینجا مراد شخص واحد معین است **لیس** جاءت الطلحة جایز نیست **بحث سادس**
قال رب هب لی من لدنك ذریة طیبة انك سمیع الدعاء این دعا زکریا است یعنی زکریا گفت بکلمه تعطف ای پروردگار من بخش مرا از نزد
خود ولد پاک و صاف را از انجاس و گناه تحقیق تو قبول و اجابة کننده دعا و سوال بندگانی **سوال** زکریا فقط یحیی بود **یا** اولاد کثیره **و** بنا بر
ثانی اجابة او در واحد و رد دعای او چون ابراهیم و من ذریتی در باقی اولاد شد **و** اول چگونه ثابت میشود **جواب** مطلوب او واحد بود نه تعدد
**و** قرینه بر او آخر آیه ان الله یبشرك بیحیی باشد **چه** سابق ذکر شد که ایشان ماذون و مرضی که بر میطلبند و ذریة بر واحد و جمع اطلاق میشود
**اشکال** ندارد **اما اشکال** لدنك مستلزم تحدید در جسم و مکان لست از نبی بالنسبة خدا لدنك گفتن **چه** معنی دارد **جواب** این مجاز گفته
در حصول ولد در دنیا خداوند اسباب مقرر کرده تحصیل سبب مسبب حاصل میشود **و** منجمله آن عدم عقم و عقر و شیخوخت بحد یاس بنا شده در زوجین زکریا
این هر دو حاصل بود **لیس** مایوس از حصول ولد بودند **لیس** لدنك بجای من قدرتك و عطیتك خاصة بغیر توسط سبب جاری گردیده اشکالی ندارد
ثم الله اعلم **تبصرة و تذکره** در کتاب مستطاب **اصول کافی** محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلام **و در نور الثقلین** نیز از او روایت
کرده قال علیه السلام من اراد یحبل له فلیصل رکعتین بعد الجمعة یطیل فیهما الرکوع و السجود ثم یقول اللهم انی اسئلك بما سئلك به زکریا
اذ قال رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین اللهم هب لی ذریة طیبة انك سمیع الدعاء اللهم باسمك استحللتها و فی اماناتك اخذتها
فان قضیت فی رحمها ولدا فاجعله غلاما و لا تجعل للشیطان نصیبا و لا شرکا یعنی آنحضرت فرمود که هر که بخواهد زنش حامله شود **لیس** دو رکعة نماز
چون صبح قربة الی الله بخواند بعد نماز جمعه **یا** بعد روز جمعه طول دهد در رکوع و سجود آنها **لیس** بعد از نماز این دعا اللهم اسئلك الخ بخواند **ذریت** در
**و مبانی** مرویست که حرث بن مغیره گفت که عرض کردم حضرت ابو عبد الله الصادق علیه السلام را که ای فرزند رسول من از اهل بیتم که همه استقرار نطفه برای من

نقل از ابن لدنك

جواب اشکال لدنك

زکریا بطلب ذریة طیبة

عمل برای اولاد

احدی باقی نماند پس فقال علیه السلام وانت ساجد رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین
یعنی آنحضرت فرمود علیه السلام سوال بکن در حالیکه بسجده باشی از رب هب لی تا آخر الی الوارثین روی گفت که من همین کردم **پس** خدا ابن علی وحسین دو پسر
خود بداد باین مضمون روایتها بسیار وارداند که این دو آیه برای طلب ولد خوانده شود و بسیاری الی الآن خوانده اند و نفع یافتند اولاد و ذریه کرامت فرمود
**بحث سابع** فنادته الملائکة در قراء دو قول است **نزد اهل کوفه** غیر عاصم فناداه الملائکة بتذکیر و اماله لفظی باشد **و نزد**
**باقی قراء** فنادته بتانیث برای جمع ملائکه است میگویند در تذکیر و تانیث فعل مخیری **و** ابن مسعود در همه قرآن بتذکیر میخواند برای رغم مشرکین
**چه** میگفتند الملائکة بنات الله **و در الجنان** از ابن عباس همچو روایه کرده **و هو** حال از مفعول نادته است **اما نداء** بضم و کسر و مد نیز
بمعنی صوت و صدا او **و** نادی ینادی مناداة و نداء بمعنی صلح به و تنادوا بمعنی یکدیگر را باهم صدا کردن **و** بعضی گفته اصل باب بمعنی جمع از ندی القوم
ندوا و نداء بمعنی اجتمعوا باشد **چه** صدا منادی بمسامع منادای هر رسیده کانه صدا ندا کننده با منادی جمع میشود **بحث ثامن** فنادته
الملائکة وهو قایم یصلی فی المحراب یعنی وقتیکه زکریا دعا خود تمام کرد **پس** بلا فاصله در جواب دعا او صدا کردند ملائکه در حالیکه زکریا استاده نماز میخواند
در محراب یعنی وقتی ملائکه او را ندا و صدا کردند که او متلبس بنماز بود **بغوی** گفته چونکه زکریا رئیس احبار بوده تقریب قربان و فتح و غلق باب مسجد
و مذبح بذمه او بود و احبار داخل نمیشدند تا وقتیکه زکریا اذن نمیداد و در میکشود **پس** در بسته بود که مردی سفید پوش خوش شکل در مسجد دیده و او را
صدا کرد **اما** ندا کننده در عالم بالا بود **یا** در عالم سفل **اما** نزدیک بود **یا** بعید اصح آنست که در قرآن هیچ یکی از این مذکور نیست **و** ندا میگویند که صوت
بلند عالی که از بعید باشد **و اما** در نماز واجب بود **یا** در مندوب در قرآن هیچ از آن تصریح نیامده **الا** انکه بعضی گفتند که اینقدر واضح گردید که در دین ایشان
نماز مشروع بود **و بعضی** گمان کردند که در نماز واجب لیلی **یا** صبحی بوده **چه** صلوة در اصل بر فرایض در قرآن اطلاق شده چون اقیموا الصلوة
و نماز غیر واجب را بغیر صلوة ذکر فرموده چون نافله و تهجد و از مطلق صلوة نماز واجب اغلب مراد میباشد ثم الله اعلم **سوال** ندا کننده جمیع ملائکه بودند
چنانچه ظاهر قرآن جمع کثرة بالف و لام استغراقی است **پس** بنا بر آن در یک آن صداهای کثیر از فوق و تحت و قع شده باشند **یا** واحدی از جمع ندا کرده
**پس** بر هذا تخصیص واحد اطلاق جمع خلاف موضوع و استعمال باشد بر نفع خلاف واقع نقل جایز نیست **جواب** ظاهر مفسرین آنست که منادی
ملک واحد بود و آن ملک جبرئیل بود **و** همین قراءة در مصحف ابن مسعود است که فناداه جبرئیل **و** همچو مروی از ابن عباس است **اما جواب** در اطلاق جمع
بر واحد بچند وجه است **اول** انکه جبرئیل رئیس ملائکه است و او تبعه دارد **پس** صدا او کانه صدا تبعه اوست **چه** اتباع او مامور در اتباع آن اند و
ممکن است که تبعه او بصورة شهود تصدیق او کرده باشند **پس** بنا بر این ناد ته الملائکه برحقیقت باقیست **ثانی** رئیس واحد را تعبیر بصیغه جمع برای تعظیم
میکنند **پس** ملائکه برای تعظیم جبرئیل واقع شده **ثالث** نزد زجاج اتاه النداء من هذا الجنس الذین هم الملائکة یعنی او را ندا از صدا از جنس
ملائکه آمد **رابع** این بنا بر مجاز است چنانچه میگویند فلانی راکب خیل و ملبس ثیاب و آکل اطعمه و اشربه و عنده الاموال و معلوم است که او راکب یکی از اسبها
و پوشنده همه جامه ها و خورنده همه انواع طعامها و شرابها نیست **بل** مراد بعض است اشکالی ندارد بحمد الله علی کل حال **خامس** نزد بعضی مراد
جا به النداء من جهة الملائکة ثم الله اعلم **سادس** در مجمع نقل فرموده که نادته جماعة من الملائکة یعنی او را جمعی از ملائکه صدا کردند یعنی متابعت
جبرئیل و تعظیما للنبی و لتوقیره فی الملاء الاعلی **چه** بشارت از سلطان اعلی صادر میشود خاص حاضران اکثر مستبشر به را اندرا آن میکنند والله اعلم
بحقیقة الحال والمآل **بحث تاسع** ان الله نزد ابن عامر و حمزه بکسر همزه باراده قول باشد یعنی قال ان الله **و نزد** باقی قراء بفتح همزه بمعنی بان
**پس اما** یبشر از تفعیل بضم یا و فتح شین است **یا** بفتح یا و سکون باء موحده و ضم شین لغة تهامة از ابواب مجرده است در آن نیز دو قول است
**اول** مختار اکثر قراء **ثانی** مختار حمزه و کسائیست **اما** حمزه و کسائی یحیی را با لاماله برای یا **و** باقی قراء بتفخیم میخوانند **بحث عاشر**
ان الله یبشرک بیحیی قول منادی ملک بصورة رسالة و حکایة من الله است که بتحقیق خدا البشارة میدهد خدا بتو عطا میکند ولدیکه نامش یحیی باشد

وقیل



وقیل بر او احدی باین اسم مسمی نگردیده بود **اما** یحیی اسم عجمی است **یا** عربی در آن دو قول است **زمخشری و سعودی و**
**قرطبی** گفتند که عجمی است زیرا که ایشان عرب نبودند و یحیی معرب است **چه** در کتب اوائل نامش حیا بود **و** در عربی یحیی کردند فعلی التقدیرین
**در کشاف** گفته غیر منصرف است **پس** بنا بر اول چنانچه همین ظاهر است سبب منع صرف او تعریف و عجمیة چون موسی و عیسی است
**و بنا** بر ثانی که عربی است غیر منصرف برای تعریف و وزن فعل چون یعمر و یعسوب و غیر اینها باشد **پس اهل معانی و اشتقاق**
در وجه تسمیه او بیحیی وجوه گفتند **نزد** ابن عباس چونکه یحیی از حیوة بمعنی زندگی باشد **چه** خداوند بعطاء یحیی صلب و رحم عقیم والدین شیوخ
او را احیاء کرد **لهذا** بیحیی نامیده شد **نزد** قتاده خدا یحیی را بالایمان احیا کرد **لهذا** بیحیی نامیده شد این ضعیف است زیرا که ایمان
تکلیفی است باکتساب حاصل میشود بر امور خلقی مدح و ذم و ثواب و عذاب بمنی باشد **نزد** بعضی خدا قلب او را بنبوة احیا کرد باید تخصیص بلا مخصص
باشد **نزد** بعضی احیا او دین در آن زمان و عبادة و آئین کرد **لهذا** بیحیی نامیدند **و نزد** بعضی خدا دل او را بالعصمة زنده کرد **لهذا** گاهی
تغیر و ترک اولی نکرد **نزد** حسن بن فضل خدا او را احیا کرد بطاعة و عبادة این هم تخصیص بلا مخصص است **چه** همه انبیا **بل** همه مکلفین را بموجب
و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون برای معرفة و عبادة ایجاد کرد **ثعلبی** از شیخ خود ابو القاسم جنیدی نقل کرده که او را بیحیی نامید برای
انکه شهادة یافت و شهدا احیاء عند ربهم مرزوق و زنده اند پیغمبر صلعم فرمود من هوان الدنیا علی الله ان یحیی بن زکریا قتلته امرأة یعنی از پستی و
آسانی دنیا است که یحیی ابن زکریا را زن فاحشه زانیه کشته **و** این وجه هم تخصیص بلا مخصص باشد وجه اول اقوی الوجوه بلا اشکال است **در معالم**
**التنزیل** نقل کرده وقیل معناه یموت یعنی معنی یحیی یموت است یعنی می میرد **اما زهادة یحیی** از کل انبیا معروف است بنا بر این اهل سیر
و تواریخ از کتب در سیر یحیی بالانفراد ترتیب داده اند **خاصه و عامه** روایة کردند که یحیی ابدا تغیر و غیظ و هم همه معصیة نکرد **ثعلبی و شیخ**
**المشایخ** از ابن عباس روایة کردند قال النبی صلعم ما من احد یلقی الله عز وجل وقد هم بخطیئة او عملها الا یحیی بن زکریا فانه لم یهم ولم یعمل
یعنی پیغمبر صلعم فرمود احدی از بندگان ملاقی خدا نمیشود و حال آنکه او هم همه خطائی کرده **یا** بعمل آورده باشد سوای یحیی زکریا **چه** او هرگز همه و عمل
معصیة نکرد **اقول** اگر این صحیح شود **پس** مراد از من احد عموم بندگان باشد بعد از آن استثنا بیحیی شده **چه** همه انبیا از عزم و همه معاصی
و عمل آن منزه اند **یا** محمول بر آنکه ترک اولی و هم همه منافی آن کاهی یحیی نکرده **شیخ المشایخ** روایة کرده که سید الساجدین علی ابن الحسین علیهما السلام
را از فضیلة حضرت امیر بر سید ند آنحضرت فرمود مختصر کریم **یا** مطول عرض کردند مختصر **پس** آنحضرت فرمود ما عزم بمعصیة قط یعنی حضرت امیر علیه السلام
گاهی عزم و اراده معصیة نکرده **و کتابی زین الفتی فی مشابهة علی بیحیی** که عاصمی از اعاظم اهل سنت و جماعة است افضلیة علی علیه السلام
از یحیی **بل** از جمیع انبیا از آدم تا عیسی ضبط و ثبت کرده براهین و آیات و اخبار صحیحه ناطقه و شواهد ساطعه وارد از ملاحظه کن تا بدانی علی علیه السلام کیست
**بحث حادی عشر** مصدقا بکلمة من الله حال از یحیی است و در تفسیر تصدیق و در معنی کلمه خلاف کردند **نزد** ابو عبیده یحیی مصدق
کلمة الله و کلمة الله کتاب الله و آیات و احکام او باشد لقول العرب انشد فلان کلمته یعنی قصیدته اگرچه قصیدة طویله باشد **نزد** بعضی جایز است
که تصدیق کلمه طیبه لا اله الا الله از صفات او باشد **چه** کلمه طیبه کلمه بلحاظ معنی میگویند و در اکثر واحدة باشد **پس** واحدة کلمه واحده باشد **نزد** اکثر
تصدیق او بکلمة بود و او عیسی باشد لقوله بکلمة من الله **و** لقوله تعالی انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله وکلمته **سوال** چرا عیسی را بکلمه نامید
**جواب** در آن وجوه اند **اول** انکه حصول عیسی با مرکن بلا آب ولا بر تخلیق و تکوین او شده **پس** مشابه بدیعات و فطریات بوده چنانچه بآن مشعر
قوله تعالی ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون است **پس** مسبب را سبب نامیدند چنانچه مخلوق را الخلق و مقدور
را القدرة و مرجو را رجا و مشتهی را شهوة نامیدند و این باب در لغة مشهور است **ثانی** انکه عیسی در طفولیت کلام بانی رسول الله آتانی الکتاب
و اوصانی بالصلوة والزکوة **لهذا** بکلمه نامیده شد چنانچه مردم صایم را صوم و مفطر را فطر و فلان را جود و اقبال میگویند **ثالث** کلمه چنانچه

وجه تسمیه عیسی بکلمة الله

مفید معانی و حقایق میباشد عیسی همچنین میباشد **چه** بوجود او حقایق شرعیه و اسرار الهیه واضح گردیدند **لهذا** بلفظ کلمه نامیده شد **و بمثل** همین سبب او را و قرآن را روح نامید **چه** با یجاد و ارسال هیچ از کنده شدن عالم و بایجاد روح از گنده و تلف شدن بدن محفوظ میماند **لیس** بارسال قرآن انبیا و عیسی دین و خلق از گندگی ضلالة و غوایت و از عذاب ابدیه سالم و محفوظ ماندند چون قول تعالی در باب قرآن و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا باشد **رابع** چونکه بشارة عیسی در کتب امم و انبیا سلف من الله بانی اخلق نبیا بلا اب وارد شده بود **لهذا** بکلمه نامیده شد **خامس** گاه آدمی را بلفظ لطف و فضل و بغیر آن مینامند چنانچه پادشاه منصف را عدل الله و ظل الله میگویند همچو بعیسی کلمة الله و روح الله نامیدند زیرا که مردم از کلام او نفع و از وجود او راحت و هدایة میبایند **تنبیه** در اینجا مزعوم اشعری باطل گردید که کلمة الله و کلمه کن قدیم ازلی قایم بذاته است زیرا که لفظ کن قول است و قول بالاتفاق عرض و بقا او بذاته مستحیل است **لیس** قایم با واجب ازلی هم نیست زیرا که مرکب با اصوات و تقدم و تاخر حروف دارد **لیس** الخ مرکب و مقدم و موخر باشد او بالضرورة حادث است **و مصرحست** نیز آیه ان مثل عیسی کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون است **اما در کیفیة**

کیفیة تصدیق یحیی بعیسی

**تصدیق** یحیی بعیسی دو وجه اند **احدهما** اکثر مشهور و مختار جمهور است **چه** مادر یحیی و مادر عیسی هر دو خواهر بودند باهم ملاقی شده یکدیگر را گفتند که من حامل ام **لیس** مادر یحیی بمادر عیسی گفت که آنچه در شکم من است در خود میبایم که او سجده میکند آنچه در شکم تست **لیس** یعنی مصدقا بکلمة من الله در حال حمل تصدیق یحیی بعیسی باشد **در تفسیر امام همام علیه السلام** در ذیل واستشهدوا شهیدین من رجالکم فرمود ملخص آنکه از صیانة کامل العقول و ملحق بایشان نساختن اگرچه چهار نفر را عیسی و یحیی و حسن و حسین ع را و بعد ذکر قصه ایشان فرمود مریم را زکریا در ون مسجد مقفل میگذاشت و سوراخ کوچکی از بام صومعه برای دخول هیچ وا مینهاد و فرود آمده نزد او رابر میداشت **لیس** روزی مریم را شکم دار دید بفزع آمد که مردم میگویند بغیر تو نزد او کسی نمی آمد و نمیماند بغیر تو کسی او را حامل نساخت **لیس** نزد زوجه خود که خواهر کبری مریم و مریم خواهر صغری او بود ذکر کرد **لیس** گفته او مریم را نزد زوجه خود حاضر ساخت و زوجه او چونکه خواهر بزرگ مریم بود بتعظیم بر نخواست **لیس** یحیی باذن الله تعالی در بطن مادر خود بدو دست خود مادر خود را بر داشت و او را هیچ بدن استاده کرده ندا نمود یا امة تدخل الیک سیدة النساء العالمین مشتملة علی سید رجال العالمین فلا تقومین لها فانزعجت و قامت الیها و سجد یحیی وهو فی بطن امه لعیسی بن مریم فذلک کان اول تصدیقه له یعنی ای مادر مرا داخل بتو سیده زنان عالمیان میشود در حالیکه مشتمل است بر سید مردان عالمیان خود **لیس** تو چرا نمیخیزی برای او **لیس** مادر خود را یحیی از زمین بر داشت تا استاده تعظیم او کردند و یحیی در بطن مادر خود سجده برای عیسی کرد و همین اول تصدیق یحیی بعیسی بود **بعد** آن امام ع فرمود و مقابل این دو سید ختم انبیا فرمود که حسن و حسین دو سید جوانان اهل جنة اند سوای دو پسر خاله عیسی و یحیی علیهم السلام **اشکال** نصاری اگر عیسی درجه الهیت نداشت **لیس** یحیی چرا در شکم مادر خود سجده برای عیسی افتاد چنانچه خود شما نوشتید **جواب** سجده در لغة بمعنی خضوع بصورة تذلل باشد **لیس** در اینجا اگر منقول صحیح شود مراد از آن تعظیم یحیی بعیسی بود تا نبوة او در خلق ثابت و ام مریم و زکریا تهمت زایل گردد **جواب ثانی** سلمنا که بسجده مراد سر افکندن بخاک باشد **لیس** سجده تعظیمی در ادیان سلف جایز بود و الا آدم کل ملائکه **و** والدین یوسف مع برادرانش چگونه سجده میکردند **چه** تعبید عباد بمخلوق غیر جایز ضروری البطلان است **ثانیهما** نزد جمعی از محققین آنکه یحیی شش ماه در عمر زیاده از عیسی ع بود **لیس** از ولادة عیسی یحیی مکلف بتصدیق عیسی گردید و اول شهادة داد که ای عیسی تو کلمة الله و روح الله و رسول اوئی **و** مرویست که عمر یحیی در آن وقت هفت ساله بود چنانچه علی ع قبل البلوغ تصدیق نبوی کرد **و** این از احد معجزات و اقوی اسباب اظهار نبوة عیسی گردید **چه** در مردم یحیی مقبول القول بود زیرا که ایشان او را صادق و زاهد زمان و منزوی از اهل دنیا میدانستند و شک و ریب در تولد عیسی از قلوب مردم بتصدیق یحیی زایل گردید اتباع عیسی نمودند این اقوی و انسب بحال از اول است

جواب اشکال النصاری در سجده یحیی بعیسی





**در در منثور** از ابن جریر و قتاده گفتند که یحیی بصدق عیسی و بر سنت و منهاج او بود **تنبیه** در اخبار خاصه و عامه بسیار وارد و جمعی از عامه بر آن اجماع امة اثبات کردند که علی ابن ابی طالب اول مصدقین بحضرت رسول بود **و** عمر او هم هفت سال بود **اهل سیر** ذکر کردند چون فاطمه بنت اسد حامله بعلی شد **لیس** وقتیکه پیغمبر می آمد فاطمه بی اختیار بتعظیم او بر خواست عباس و ابو طالب وغیره او را گفتند که محمد طفل مربوب تست او را تعظیم میکنی فاطمه گفت این امر با اختیار من از این جنین که در بطن من است میباشد **لیس** فاطمه را عباس و ابو طالب بر زور نگاه داشتند آنحضرت که آمد این هر دو نفر بدو طرف دور بر زمین افتادند فاطمه برخواسته تعظیم ختمی مرتبت کرد دانستند که از اختیار فاطمه خارج است چنانچه روایة کردند اول من اسلم علی **و نیز از علی** روایة کردند که بعث رسول الله یوم الاثنین واسلمت یوم الثلثا **و نیز** از و روایة کردند که صلیت معه قبل الناس سبع سنین ملخص آنکه اول کسی که اسلام آورد علی بود و پیغمبر روز دوشنبه مبعوث گردید و علی بروز سه شنبه اسلام آورد قبل از همه مردم و هفت سال علی با پیغمبر ص نماز خواند **و از اینجا** است اشعاری که آنحضرت بجلایق ابن حجه کرده چنانچه **نبیره جوزی و ابن طلحه شافعی و سیوطی و ابن حجر مکی** نقل کردند که آنحضرت در جواب معاویه نوشت **اشعار**

| | | | |
|---|---|---|---|
| محمد النبي اخي وصنوي | وحمزة سيد الشهداء عمي | وجعفر الذي يضحي ويمسي | يطير مع الملائكة ابن امي |
| وبنت محمد سكني وعرسي | منوط لحمها بدمي ولحمي | وسبطا احمد ولداي منها | فايكم له سهم كسهمي |
| سبقتكم الى الاسلام طرا | غلاما ما بلغت اوان حلمي | واوجب لي ولايته عليكم | رسول الله يوم غدير خم |
| فويل ثم ويل ثم ويل | لمن يلقى الاله غدا بظلمي | **ابن طلحه** گفته که علی در زمان بنی امیه این اشعار را انشا میکرد با بر گفت کس من برهم میر | |
| شنیده خندیده تصدیق او کرد | انا اخو المصطفى لا شك في نسبي | به ربيت وسبطاه هما ولدي | جدي وجد رسول الله منفرد |
| وفاطم زوجتي لا قول ذي فند | صدقته وجميع الناس في بهم | من الضلالة والاشراك والنكد | ترجمه اینها در مجلد ثالث گذشته |

**خاصه و عامه** روایة بسیار کردند ملخص مضمون همه آنکه از انبیا سلف و از ائمه خلف مسیح ولدی شش ماه تولد و نشو و نما کرد غیر یحیی و حسن و حسین علیهم السلام **چه** ایشان شش ماه در شکم مادر بودند **بحث ثانیعشر** وسیدا عطف بر مصدقا حال است **اما سید** در صحاح گفته در اصل بر وزن فیعل **و در معالم** فیعل ماخوذ از ساد یسود سیادة و سوددا و سیدد و سؤددا بالهمزة فهو سید هم سادة در اصل سیود بوده واو یا کردیده ادغام کردند سید شد **در معالم** سید رئیس متبوع منتهی و مطاع قوم باشد **در نهایه** ابن اثیر جزری گفته سید اطلاق میشود بر رب **و** مالک **و** شریف **و** فاضل **و** کریم **و** حلیم **و** متحمل اذیة قوم **و** زوج **و** رئیس **و** مقدم مطاع **و** جمعش اساود من الناس نیز آمده **و** سادة **و** سادات **و** سیاید بر غیر قیاس باشد **در مجمع** فرمود که سید ماخوذ از سواد شخص و سیاهی او باشد **لیس** گفته شد که سید القوم بمعنی مالک سواد اعظم باشد و آن شخصی است که اطاعة او بجهة مالکیت او واجب باشد **و** این لفظ استعمال باضافه و تقیید میشود **اما** بصورة اطلاق و باضافه سید السادات نیز سزاوار نیست مگر خاص بخدا **و از اینجا** است حدیث جاء رجل فقال انت سید فقال النبي ص السید الله بمعنی الذی یحق له السیادة و یجب له علی الخلق الطاعة یعنی مردی گفت تو سیدی پیغمبر ص فرمود سید خدا است باین معنیکه سیادة حق او و بر خلق طاعة او واجب است **و در شریعه محمدیه** سید بعد از علم بر رسول و بر آل رسول خصوصا و عموما گردیده و آل او علی و فاطمه و اولاد ایشان خاصة باجماع میباشند چونکه بر ایشان سید علم گردید برای آنکه ایشان مطاع و مخدوم امة بجهة الرسول من الله اند **اما** سیادة نعم لذاته و لعموم نعمه و الائه علی خلقه باشد **و اما** انبیا خصوص نبی ما سادات من الله لنبوتهم میباشند **و اما** ائمه هدی بجهة النبی ع و لکمالهم سادات من الله میباشند **اما** ذریة ائمه هم سادات خلق لجهتهم میباشد بخلاف ذریة انبیا دیگر چه ایشان را سادات گفته نمیشود و نه نص در اینها وارد شده **اما** بر اولاد علی بغیر بطن فاطمه زهرا اطلاق سید میشود **یا** مختص بذریة زهرا ع **یا** بهر دو گروه **و** آخر مشهور بغیر خلاف

است چه علی سید از اخص ال محمد است پس کل و جزو او سید است چه از بطن مبارک صدیقه طاهره باشد یا از بطون دیگر ازواج
بلی اولاد طاهره نجیب الطرفین واشرف بیکدرجه از ان انی اند که از بطن صدیقه نباشند چنانچه حضرت امیر ع در جواب محمد بن الحنفیه در حرب صفین
همین فرمود که ای محمد تو فرزند منی لهذا ترا بجهاد میفرستم واما حسین اگرچه برادران تو اند لکن ایشان اولاد سیدة النساء و فرزند
سید الانبیاء والمرسلین اند و بعض نسابه فرمودند در اصطلاح حال اگر علوی گفته شود پس مراد عام میباشد یعنی اولاد علی از هر زوجه که
میباشند و اگر فاطمی گفته شد پس ازین مراد اولاد خاص علی از بطن فاطمه اند ظاهراً در این قدری بینت و نزد نسابه سیادة
بر هاشم مقرر کردید چه انحضرت فرمود از خلایق برگزید عرب را و از عرب قریش را و از قریش هاشم را و اورا سید عرب و عجم گردانید و از بنی هاشم
مراد علی و فاطمه و ذریه ایشانند و مثل همین بسیار احادیث در شفا قاضی عیاض و مواهب لدنیه قسطلانی اند و
ابا در اصل سیادة اسم ذات است یا از صفات پس ا یا اینجا اولست یا ثانی اصح آنست که از صفات است ولکن بالنسبة بنی فاطمه
علم بر ذات کردیده تنبیه هرگاه این مقرر گردید پس هاشمی و علوی و فاطمی و سید علم بر آنان گردید که از ذات و اولاد هاشم و علی و فاطمه
باشند و زیاد بر این تفصیلاً از کتاب المطالب فی انساب آل ابی طالب بباب بحث ثالث عشر و سید وصف ثانی
یحیی است پس مفسرین در معانی آن وجوه گفتند در تفسیر امام ع سید یعنی رئیس در طاعة الله بر اهل اطاعة او باشد نزد
صادق آل محمد ص سید یعنی کائن مع الحق صدقا سابق عن الخلق وصفا وحالا وخلقا باشد نزد ابن عباس سید یعنی حلیم
بردبار در کردار و گفتار باشد نزد سعید مسیب فقیه عالم باشد نزد سعید جبیر سید مطیع خدا باشد نزد مجاهد
کریم علی الله باشد نزد قتاده سید یعنی عالم عامل ذی ورع باشد نزد عکرمه سید کسی است که او را غضب گاهی غالب نشده
نزد ضحاک سید کسی است که حاسد و معاند نباشد نزد یعنی قانع و صابر و شاکر علی کل حال باشد نزد یعنی سخی باشد نزد یعنی
خلیل مطاع مخدوم باشد نزد یعنی متبوع در ریاست دین باشد نزد یعنی حلیم طبع نقی الذات و حسن خلق داشته باشد نزد قاضی
سید مقدم مرجوع الیه در دین و قدوة خلایق در امور باشد نزد زجاج در خصال حسنه سرآمد زمان خود باشد نزد ابوبکر وراق راضی بقدر
و قضاء الهی باشد نزد بسطامی بلند همت باشد نزد علی ترمذی متوکل علی الله در همه احوال باشد نزد زمخشری سید
از سیود قومه یعنی یفوقهم فی الشرف باشد و یحیی فائق قوم خود و همه مردم بود بانکه مرتکب سیئه نگردیده نزد قاضی ابوبکر سید لفظی است
حاوی و جامع همه این وجوه چه در اصل سردار و رئیس باشد و رئیس اهل زمان خود شده نمیتواند تا وقتیکه در همه اوصاف دینی و دنیوی خلقی
و خلقی و ذاتی ازید و اکثر و اشرف و اکمل و اجمع نباشد تا ترجیح بلا مرجح و تفضیل مفضول و خرمخالف مجبر لازم نیاید پس همه این وجوه را لفظ سید
شامل و حمل بر عموم اولی بل الزم است ثم الله اعلم اشکال یحیی را خدا در قران سید خواند و محمد ص که باعتقاد مسلمانان خاتم الانبیاء و افضل
ایشان بوده چرا بلفظ سید نخواند بل بلفظ عبده خواند و مابین این لفظین فرق بسیار است پس سید الانبیا نام نهادن بانحضرت من عند
انفسهم باشد چه در اخبار صحاح مسلمانان وارد است که انحضرت مکرر نهی فرمود گاهی بلفظ لا تفضلونی علی الانبیاء و در بعضی لا تفضلونی
علی یونس و در بعضی علی یحیی و در بعضی ادعونی نبیا و رسولا کما سمانی الله ولا تسمونی سیدا پس از نهی او ازین قول اطلاق سید لا یجوز علیه
بلا دلیل غیر مقبول باشد جواب اول کل کائنات الکلیت والفضلیت او در فن کلام مبرهن و فن سیر مشحون بعقل و نقل بسیار است تو ملاحظه این دو فن
باد پس ثبوت آن ادله و اجماع و سنت متواتره سید الانبیا را است چه انحضرت خاصه نطق بأهوا انفسانی نمیفرمود مگر آنکه بنص وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی او وحی محض و کلام تعم بود پس احادیث مشتمل سیادة انحضرت و آل او الحال الصورة نمونه شنو خاصه و عامه
امة باسانید خود روایة کردند قال رسول الله صلعم انا سید ولد ادم ولا فخر یعنی پیغمبر فرمود که من سید اولاد ادمم فخراً نمیکنم بل از روی





اعلام و اخبار من الله ذکر میکنم در ترمذی و مشکوة سعید خدری روایة کرده قال ص انا سید ولد آدم یوم القیمة ولا فخر و بیدی
لواء الحمد ولا فخر وما من نبی یومئذ من آدم فمن سواه الا تحت لوائی در بخاری مرویست قال ص انا سید الناس یوم القیمة و بطرق
امامیه نیز همین مرویست یعنی پیغمبر ص فرمود که من سید اولاد آدمم و سید مردمم در روز قیامة فخر نمیکنم بل اخبار از امر واقع میکنم و بدست من لواء حمد است
فخر نمیکنم و هیچ پیغمبری نمیباشد از آدم و سوای او مگر آنکه زیر لوای من در قیامة میباشند در کتاب کشف الیقین علامه از خوارزمی
روایة کرده قال النبی ص لعلی انت السید فی الدنیا والسید فی الاخرة الی قوله لیلة اسری بی اوحی الله الی فی علی سید المسلمین و امام المتقین
و قاید الغر المحجلین ملخص آنکه پیغمبر ص فرمود ای علی تو سید در دنیا و سید در آخرتی در شب معراج خدا بمن وحی کرد که علی سید مسلمانان و امام متقیان
و پیش رو سفید دست و پایان است در فضایل صحابه بیهقی و در صواعق ابن حجر مکی و در مواهب لدنیه
قسطلانی روایة کردند انه ظهر علی ابن ابی طالب من البعد فقال ص هذا سید العرب فقالت عایشة الست سید العرب فقال انا سید
العالمین و هو سید العرب یعنی هرگاه حضرت امیر ع از دور ظاهر شد پیغمبر ص فرمود این علی سید عرب است عایشه عرض کرد آیا تو یا رسول الله سید عرب
نیستی پس پیغمبر فرمود که من سید عالمیان اولین و آخرینم و در همین کتب ثلثه و در سند حاکم بتصحیح سند رجال او از ابن
عباس روایة کرده قال ص انا سید ولد آدم و علی سید العرب یعنی من سید اولاد آدمم و علی سید عرب است در مواهب از هشام بن
عروه روایة کرده قال ص ادعوا لی سید العرب فقالت عایشة قلت یا رسول الله الست سید العرب فقال ص انا سید ولد آدم و علی سید
العرب در مواهب لدنیه از جابر مرویست قال ص ادعوا لی سید العرب فقالت عایشة الست سید العرب فقال ص ما ذکر
فی السابق در حلیة الاولیاء و در دلائل امام ابو نعیم و در مطالب السئول بن طلحه شافعی و نبیره
ابن الجوزی روایة از امام حسن بن علی ع کردند قال قال لی رسول الله ص ادع لی سید العرب یعنی علیا فقالت عایشه الست سید العرب
فقال ص انا سید ولد آدم و علی سید العرب فلما جاء ارسل الی الانصار فاتوه فقال لهم یا معشر الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا
بعده ابدا قالوا بلی یا رسول الله قال ص هذا علی فاحبوه بحبی واکرموه بکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم عن الله تعالی ملخص ترجمه
آنکه پیغمبر ص فرمود که سید عرب را برای من بطلبید یعنی علی را عایشه گفت آیا تو سید عرب نیستی انحضرت فرمود که من سید اولاد آدمم و علی سید عرب است پس انصار را
فرمود آیا دلالت کنم شمارا بر آنچه اگر متمسک شدید بعد آن ابداً گمراه نخواهید شد آری گفتند پیغمبر فرمود که او این علی ابن ابی طالب است پس از تمسک
او را دوست دارید بمحبت من و اکرام او کنید برای من تخصیص و تحقیق کلم جبرئیل از خدا همین امر آورد که بشما گفتم در حلیه و در مطالب
سئول از انس روایة کردند قال ص یا انس برای من آب وضو بیار پس پیغمبر ع بعد وضو دو رکعة نماز خوانده بمن ندا کرد یا انس اول من یدخل علیک
من هذا الباب امیر المومنین و سید المسلمین و قاید الغر المحجلین قال انس قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار کتمته اذ جاء علی فقال من
هذا یا انس فقلت علی فقام ص مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح عرق وجهه بوجهه و عرق وجه علی بوجهه فقال علی یا رسول الله لقد
رأیتک صنعت لی شیئا ما صنعت بی قبل قال وما یمنعنی وانت تؤدی عنی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیه بعدی ملخص مطلوب
آنکه پیغمبر ص فرمود ای انس اول کسیکه ازین در داخل شود بر تو او امیر مومنان و سید مسلمانان و پیش رو سفید دست و پایان و خاتم اوصیاء اولیا است
و آخر یان آنس در دل گفت خدایا او را از جماعت انصار بگردان پس ناگاه علی داخل شد پیغمبر ع پرسید کیست انس گفت علی است پس انحضرت برخاسته
بعبورة مستبشره معانقه کرد پس عرق روی خود در روی علی بوجه خود میمالید علی گفت ای رسول خیری با من میکنی که گاهی نکرده بودی پیغمبر ص فرمود چرا
نکنم تو ادای دین و احکام نبوة من بعد من میکنی و بشنوانی مردم را آواز من یعنی می علی بیان من کلام مرا تقریر میکنی و مختلف فیه امة را بیان و واضح
میگردانی کل دلالة لامیه حتی بخاری و مسلم روایتهای بسیار کردند قال ص یا فاطمه اما ترضین ان تکونی سیدة نساء المومنین و در دیگر

سيدة نساء هذه الامة و در دیگر سیدة نساء اهل الجنة و در روایات **جامع الاصول** و در **جمع صحیح سته** سیدة
نساء العالمين و در **ترمذی و مشکوة** حسبك من نساء العالمين مريم بنت عمران وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد واسية
امراة فرعون ملخص همه اخبار آنکه فاطمه سیده زنان این امة و زنان اهل جنة و سیده عالمیان سلف و خلف است در **اولئك هم خير**
**البرية** خاصه و عامه روایة کرده اند که بهترین اهل زمین علی و آل علی اند چنانچه **مجلسی از فخر رازی** و او از ابن مسعود **و علامة**
از مناقب ابن مردویه از حذیفه یمانی روایة کرده اند ان رسول الله صلعم قال علي خير البشر ومن ابى فقد كفر یعنی بتحقیق رسولخدا فرمود علی بهترین بشر
است و هر که انکار آن نماید کافر است **و** بهمین لفظ و مضمون حافظ ابونعیم **و** ابن مغازلی و غیرهما بسیار روایة کرده اند **در کتاب مودة**
**فی القربی در مودة ثالثه همدانی شافعی و فردوس** روایة کرده که راوی از ابن عباس قال علی پرسید قالت ذلك خير البشر لا يشك
فيه الا كافر یعنی عائشه گفت او بهترین بشر است شك در آن نمیکند مگر کافر **ایضا** روایة کرده قال صلعم انت يا علي خير البشر ما يشك فيه الا
کافر **ایضا** از حذیفه روایة کرده قال خير البشر علي من ابى فقد كفر **ایضا** از جابر روایة کرده قال ص علي خير البشر من شك فيه فقد كفر **ایضا**
روایة کرده ابی سالم از جابر از حال علی پرسید قال جابر كان علي من خير البشر فقلت كيف تقول فيمن يبغض عليا قال ما يبغضه الا كافر **ایضا**
روایة کرده است که ابن مسعود گفت قرأت سبعين سورة على رسول الله وقرأت البقية على خير هذه الامة بعد نبينا یعنی هفتاد سورة قرآن را بر نبی خواندم
و ما بقی قران بر بهترین این امة بعد نبی خواندم و او علی ابن ابی طالب ع اخبار سیادة و خیاریة علی بحدی وارد اند که احدی انکار از تواتر معنوی کرده نمیتواند **در**
**مسلم و ترمذی** مخاطب با مام حسن بالای منبر رسولخدا فرمودان ابنی هذا سید یصلح الله علی یدیه بین فئتین یعنی این حسن پسر من
سید است اصلاح سکند خدا بر دست او میان دو گروه عظیم **در ترمذی و مشکوة و تاریخ سیوطی و صواعق** نقل
احمد حنبل از خدری **و طبرانی** از عمر **و** از علی **و** از جابر **و** ابوهریره **و** اسامه بن زید **و** براء **و ابن عدی** از ابن مسعود روایة کرده اند ان
النبي قال ص الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة **در صواعق** نقل ابن عساکر از علی **و** ابن عمر **و ابن ماجه و حاکم** از ابن
عمر به واسناد خود **و طبرانی** از قره **و** از مالك بن حویرث **و نیز حاکم** از ابن مسعود روایة کرده اند ان النبي ص قال ابناي هذان الحسن
والحسين سيدا شباب اهل الجنة وابوهما خير منهما یعنی بتحقیق رسولخدا ص فرمود این دو پسر من حسن و حسین دو سید جوانان اهل جنت اند
و پدر ایشان بهتر از ایشان است **در صواعق** از ترمذی و احمد و نسائی **و** ابن حبان از سعید خدری روایة کرده قال لي صلعم اما رايت
هذا ملك لم يهبط الى الارض قط قبل هذه الليلة استاذن ربه ان يسلم علي ويبشرني ان الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وان
فاطمة سيدة نساء اهل الجنة یعنی پیغمبر ص بمن فرمود که ایا می بینی این ملکی است که گاهی قبل بر این بزمین نازل نشده بعد حصول اذن از خدا برای اسلام
بر من و برای بشارة من آمده که بتحقیق حسن و حسین دو سید جوانان اهل جنت اند و فاطمه سیده زنان اهل جنة است **در صواعق** از طبرانی
روایة کرده قال ص الحسن والحسين شنفا العرش وليسا بمعلقين یعنی پیغمبر فرمود حسنین دو گوشواره عرش غیر معلق میباشند **تنبیه**
چونکه این محل استیفا نیست **پس** کافی در اثبات سیادة محمد و آل او همین باشد صلوات الله علیهم **اما جواب ثانی** صاحب مبانی البیان نقلا
عن بعض المفسرين انكرلم وعلة در ذکر یحیی بسید و در ذکر محمد ص بعبده اینست که یحیی را گفتند چیز انحیزی عبید برای خدمة و نیستی مکانی را برای سکو
یحیی فرمود لا احب ان يقال لي سيد العبيد والدار وغيرهما فاني لست من السيادة في شيء وان محمدا ص قال انا سيد ولد ادم فلذلك قال ليحيى سيد
ولسيد الكائنات عبد انتهى یعنی یحیی گفت من دوست ندارم که مرا سید فلان عبید و سید خانه **یا** غیر آن بگویند **چه** من قابل سیادة نیستم
و محمد ص گفت من سید اولاد آدمم **لهذا** یحیی را خدا سید و سید کائنات را عبد نامید **اقول** اینقول از تار عنکبوت ضعیف تر است **چه**
عبد فضائل لا تحصى از سید اند در ذیل سورة اسری تفصیل انشاء الله ذکر خواهیم نمود چنانچه مرجئی مع لم ان در رسالة **حج العروج** ذکر کرده شد



**وحكمة** ذکر عبده اینست که تا جهال امة چون غالیان نصاری در عیسی و غالیان مسلمانان علی و محمد را خدا نگویند **اما جواب**
**ثالث** انکار آنحضرت از سیادة خود **نووی و قاضی عیاض** گفتند که این انکار در ابتداء نبوة بود که تا آنوقت وحی الهی در قول
و ذکر انا سيد العالمين و سيد ولد ادم نیامده بود **اما** بعد اجازة در اظهار آن اول منسوخ گردید اشکالی لازم نمی آید **اما جواب**
ولا تسموني سيدا در خود حدیث است قال ادعوني نبيا ورسولا كما سماني الله نعم ولا تسموني سيدا كما تسمون رؤسائكم فاني لست
كاحدهم ممن يسود كم في اسباب الدنيا غرض از ین نهی سیادت از خود نیست **بل** نهی از سیادتیکه بمال دنیا بر اهل دنیا اطلاق میشود میباشد
**سوال** خصام چگونه دعوای خود مدعی قبول کنند و چرا در قران ذکر سیادة نیست **جواب** دعوای مدعی برای خود ببینة قاطعة و حجة صادقة
ساطعة ثابت میشود و آن در انبیاء معجزه باشد **پس** ثبوت لازم ملزوم نیز ثابت گردید **اما** آنچه گفتند که در قرآن ذکر سیادة نیست **پس جواب**
اینست که از تمام احکام الله در قران ذکر بظاهر نیست **پس** آنچه مکلف نباشد و نزد بر اهل دین نبوة کسیکه ثابت شد **پس** هرچه او بیارد و
بگوید تمامی آن من الله است **چه** در کتاب الله بیارد **یا** در غیر آن خصوص این نبی صاحب وما ينطق عن الهوى است همه اقوال
و افعال او من الله هست **سوال** سیادة ذاتی از کدام وقت جاری و ثابت گردید و در کدام قوم خاص و چگونه مختص گردید و آن کدام قوم است
**جواب** مجمع علیه امة است که آن خاص در هاشم و در اولاد هاشم من الله نازل شد **اما** سیادة هاشم بعد محمد و علی ع با تفاقست **و** شافعی **و** مالک
بهمین قطع کرده و همین منصوص متواتر در فریقین **پس** در آل محمد و علی سیادة منصوص یعنی بر اینها تا قیامة باقیست **جلال الدين**
**محلی** گفته که سادات اولاد هاشم اند کفو اینها در نکاح احدی از خلق نمیتواند شد و بر ایشان لفظ اشراف هم در عرب اطلاق میشود و لفظ
واحد آن شریف میباشد و شرافت بنی هاشم بجهة ورود نص در تحریم صدقه در صحیح مسلم اولاد علی و عقیل و جعفر و حمزه اند و همین اصطلاح سلف
است ثم انما حدث التخصيص الشريف بولد الحسن والحسين في مصر خاصة من عهد الفاطميين لانهم اقرب الى الرسول من كل قريب اليه
فتخصيص السيادة لهم وتزييد الشرافة لاجل الاباء والام فان جدهم اشرف الانبياء سيد الاولين والاخرين محمد بن عبد الله وابوهم علي
سيد مقرب الى الرسول منصوص بالسيادة والسعادة الابدية من الله والرسول وامهم فاطمة البتول بضعة الرسول منصوصة بسيدة
نساء الدنيا والجنة وان الحسن والحسين كل منصوصان بانهما سيدا شباب اهل الجنة فمن ولد منهما ذكرا وانثى فهو سيد الى القيامة ويجب
على اجمع الخلق تعظيمهم ابدا الخ ملخص ترجمه آنکه **پس** تخصیص لفظ شریف در اطلاق سیادة باولاد حسنین از جهة فاطمه در مصر یافته شد برای آنکه ایشان
خاصة اقرب رسول از هر قریب اند و هر کس را قرب بآنحضرت زیاده تر است خصوصیت او زیاده تر است **پس** هم اولاد علی و فاطمه تا قیامة سادات و شرفا خاص
اند **چه** ابا ایشان حضرت رسول و علی و فاطمه و حسنین بحسب نصوص من الله والرسول سادات خلق اند **پس** اولاد ایشان هم مرد و زن تا قیامة بقطع
سادات هست اند در این خلافی نیست و بر خلق تعظیم ایشان دائما واجب است **اما** اولاد علی را از بطون غیر فاطمه بشرف و سیادة علی الجباء و علوی میگویند
**اما** از بطون فاطمه فاطمی و حسنی و حسینی و نجیب الطرفین بوجود قرابة پدری و مادری معا زیاده شرافة بر علوی دارند ثم الله اعلم **اشکال** چگونه
قطع شود که محمد و آل محمد مختص سادات خلق تا قیامة اند و حال آنکه خدا یحیی هم را سیدا و حصورا نامیده و تخصیص سیادة بمحمد و آل او تخصیص بالمخصص
غیر معقول و لا مقبول باشد **جواب اول** چون مسلمانان را در این انکاری نیست که یحیی نبی ع سید بود **اما** سیادة او وصفی خاص با و بود **پس** کلام در ذات
که او **یا** سید خلایق تا قیامة بود **یا** نبود مشهور **بل** متفق اهل کتاب نیز هست که آنحضرت نبی بنی اسرائیل بود **پس** آنحضرت سید از منه
خود بود نه سید از منه آتیه الی القیامة زیرا که افضلیت و سیادة عیسی بر یحیی معلوم است و ختمی مرتبت محمد بن عبد الله سید اولین و آخرین باجماع امة
قطعی است **پس** باین جهة تخصیص سیادة یحیی بازمنه خودش باشد **جواب ثانی** چونکه نبوة و وجود یحیی در زمانه خودش بموتش منقطع گردید
زیرا که نبوة و دینش آنرا باقی نماند **اما** دین محمد تا قیامة باقی است بر آنکه سید و خاتم النبيين است **پس** بقای دین او تا قیامة جمیع احکام او خاصة

باقی است **لیس** باین جهة سیادة او لادا و تا قیامة باقی است **لیس** بعدم وجود یحیی و دین او مخصص او زایل خصوصیت سیادة آل محمد
ثابت باقی و واضح گردیده دعوای مدعی باطل گردیده **جواب ثالث** چونکه سیادة یحیی وصفی خاص با وبوده **لیس** خاصیة خاصه شئ بر گر عاید
و ناشر نمیشود بخلاف سیادة آل رسول **چه** او ذاتی **لهذا** باقی در نسل او تا قیام قیامة است ندبر تعلیم **بحث رابع عشر**
و حصور از حصر بحصر حصرا بمعنی حبس باشد و حصر الرجل بمعنی اعتقل بطنه باشد **و** حصور صفة کسی است که کتمان سر خود و حبس آن نماید **و** بمعنی ضیق
بخیل باشد **و** بر ممتنع عن الجماع اطلاق میشود **و** انچه محیط شئ باشد و برای همین دیوار و در شهر را و قلعه نیز حصار در بعض عرف میگویند **و** حصیر
از اینجا بوریا را میگویند که گیاه او بیافتن از نشر محصور است **ا** یا بریسمان **یا** بلا ریسمان محصور و بافته باشند **بعض** فقها تصریح کردند
که بوریا آنست که بریسمان بافته شده **و** انچه بلا ریسمان بافته شده او حصیر یعنی محصور العلف بلا ریسمان می باشد **بحث خامس عشر**
و حصور او صف ثالث یحیی است در معنی حصور مفسرین سه قول دارند **قول اول** انکه او داخل لعب و لهو و اباطیل نمیشد و خواهش باغذیه لذیذه
نمیکرد حتی انکه علف خشک میخورد چنانچه **اهل سیر حکایة** کردند که روزی ابلیس علانیه ملاقی یحیی شد و یحیی از هر چیز و اسباب او میپرسید
که این چیست و برای کیست آخر ابلیس گفت این مصید برای علما و غذا برای انبیا است آنحضرت پرسید من کاهی غلبه کردی ابلیس گفت آری
یک روز یک لقمه غذا از عادة زیاده خوردی از عبادة تمام شب معطل ماندی آنحضرت قسم خورد که من گاهی مساوی اشتها غذا نخواهم خورد ابلیس
هم قسم خورد که منهم من بعد امور و اسباب خود احدیرا اطلاع نخواهم داد **لیکن** تا چندی گیاه سبز میخورد آخر آن هم را ترک نموده گیاه خشک ساییده
نهایة قلیل تا مدة العمر خود میخورد **و نیز مروی است** که اطفال او را ببازی میطلبیدند آنحضرت میفرمود که من برای لعب و لهو آفریده نشدم
و این قول سر داست **قول ثانی** نزد جمعی انکه مراد از حصور ممنوع عاجز از مقاربة زنان بالراس است **لیس** ایشان در سبب آن خلاف
کردند **نزد** سعید بن مسیب آلة او نهایة باریک چون تار جامه لاغر بود **و نزد** ضحاک اصغر الاله چون دانه نخود بود **نزد** بعضی عنین بود طبع
ذکر سخ نمیشد **نزد** بعضی منزل اصلا نمیشد **چه** اصلا منی نداشت **نزد** بعضی رجولیت داشت **ولکن** ممنوع من الله گردیده بود
بنحویکه جماع متعذر دبر او غیر مقدور بود **لیس** بنابر این حصور فعول بمعنی مفعول **لیس** حصور بمعنی محصور چون رکوب بمعنی مرکوب و حلوب بمعنی محلوب
باشد **قول** نزد جمهور این اقوال قول ثانی ضعیف **بل** باطل است زیرا که اگر احدی از این وجوه با وسیبود **البته** مدح و ثنا با و لاحق نمیشد و
بالاتفاق این آیه بمدح او وارد شده **چه** برامور خلقی مدح و ذم عاید نمیشود و در اینجا مدح او میبا شد **و** برای انکه این وجوه بالنسبه رجال عیب
کلی و نقصان ظاهری است بر انبیا اصلا عیب و نقص لاحق نمیشود **قول ثالث** مختار جمهور و همین قول ابن عباس **و** ابن مسعود **و** حسن **و** قتادة
**و** سعید جبیر **و** عطا **و** سدی **و** ابن زید است که آنحضرت مقاربة زنان نمیکرد نه برای آفتی و مرضی و نقصی **بل** برای عفة و زهد حصر نفس خود از شهوات
میکرد برای همین مورد مدح فعل اوست **لیس** بنابر این حصور بمعنی فاعل چون اکول بمعنی اکل و شروب بمعنی شارب و ظلوم بمعنی ظالم و غشوم بمعنی
غاشم باشد **و** همین اصح و اقوی است **سوال** این لفظ حصور دلیل بر افضلیت ترک نکاح است **لیس** ترک نکاح در اسلام افضل از فعل نکاح
باشد **جواب** درین مسئله فقها را امة دو قول دارند **احدهما** مختار اکثر امة و اکثر اصحاب با امامیه بعقل و نقل است **اما عقل** بصورة اجمال انکه
علة غائی در ایجاد بنی نوع انسانی بصورة ذکور و اناث تحصیل نسل برای تعمیر زمین و توحید رب العالمین است **لیس** منا که افضل بلا ضرورة و عند العزوبة
برای حفظ خود واجب است **دیگر** دین خاتم الانبیا ناسخ جمیع ادیان سلف است **و** اصل در اینجا نکاح و تناسل و استصحاب باقیست **لهذا**
محقق **در شرایع** جواب داده بانکه مدح بر ترک آن در غیر شرع ما بوده و ان مستلزم این نیست که در شرع ما هم ممدوح باشد **و بعضی**
فرمودند که جایز است با ینمدح یحیی زکریا فقط مخصوص باشد نه غیر او از اهالی دین او و فضلا عن ادیان الاخر **لیس** این وصف از خصایص خاصه یحیی باشد
**اما نقل** واز ان قران و سنت مملو است چون فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع **و** آیه **و** انکحوا الایامی منکم **و اما**





از جمله صحاح احادیث چون تناکحوا تناسلوا فانی اباهی بکم یوم القیمة ولو بالسقط **وحدیث** النکاح من سنتی و من رغب
عن سنتی فلیس منی **لیس** نکاح کردن بلا ضرورة مستحب موکد افضل **و** با لضرورة و الخوف واجب عینی است ثم الله اعلم **تنبیه** غالی
در کتاب زین الفتی **و** ابن ابی الحدید **و** ابن طلحه **و** غزالی **و** بنیره جوزی **بل** همه اهل سیر در زهد علی ابن ابی طالب فرمودند که علی ازهد الخلایق بود
سه بار دنیا را طلاق داد بنحویکه رجعة ابدا اندارد **و** در مدة العمر صبح و شام یک کف سویق **یا** نان جوی خشک میخورد **جمعی** از صحابه روزی پرسیدند
که یا علی چرا این قرصهای خشک نان جو بیرا در قفل میگذاری و هیچ احدی طمع خوردن انها نمیکند فرمود برای انکه مبادا نبات من با نها روغنی مدهند
**و** در تمام عمر خود بغیر ضیا فتها از هجده صاع تا بیست صاع جو بعض اهل سیر ثبت کرده اند که خورده **بحث سادس عشر** و نبیا من الصالحین
این وصف چهارم یحیی است **ایا** سن بعضیه است **لیس** بنابران نبی از بعض صلحا بود **یا** سن بیانیه است **لیس** از جمله انبیا صالحین بود در ان
دو قول است **و** اکثر ثانیست **چه** نبی نیست مگر انکه او صالح و زاهد میباشد **لیس** نزد مفسرین یحیی نبی شریف رفیع المنزلة از جمله انبیا
صالحین است **ایا** یحیی از انبیا متبوعین بود **یا** از تابعین در ان دو قول است مشهور ثانیست که تابع رسول صاحب دین بود **و ایا** تابع دین ابراهیم
میکرد **یا** موسی **یا** بحسب ز بور مردم را احکام میرسانید **یا** تابع عیسی در ان اهل سیر خلاف کردند کافیست بما که نبی شریف عالی منزلة بود تفصیل
و تحقیق زیاد بر این واجب نیست ثم الله اعلم **اشکال** هر نبی صالح است **چه** غیر صالح ابدا نبی نشود **لیس** وصف یحیی بصلاح تحصیل حاصل
باشد و الا در صلاح در اینجا معنی خاص دیگر باشد و آن چیست **جواب** چونکه اکثر اشیا خالی از سه درجه نمیباشند ادنی و اوسط و اعلی **لیس** یحیی
**لکن** در اقصی مرتبه صلاح بود **لهذا** پیغمبر در شان او فرمود که یحیی هرگز بمعصیتی نکرد و اراده او از بدو عمر تا آخر او نکرده یعنی نه ترک اولی کاهی و نه اراده
او کاهی نموده **وسعودی** گفته سببش انکه یحیی از اصلاب انبیا ابا وجدا بوده **لهذا** او را من الصالحین وصف کرده یعنی ناشی منهم
**نزد** بعض دیگر کائنا من جملة المشهورین بالصلاح بود **و** اصح اول است که در اقصی مرتبه صلاح نبوة بود **و** از این باب است دعا سلیمان وادخلنی
برحمتک فی عبادک الصلحین **و** دعا یوسف توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین **تنبیه** در آیة دلیل است که مطلق اولاد خصوص پسر
خصوص پسر ان صالح از اجله و منتهای نعمات دنیویه است زیرا که ان الله یبشرک فرمود و بشارة در نعمات عالیه استعمال میشود ثم الله اعلم

**قوله تعالی قال رب انی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر و امراتی عاقر قال کذلک الله یفعل ما یشاء**

**ترجمه** یعنی زکریا گفت ای پروردگار من از کجا و چگونه بهم رسد مرا پسری و حال انکه فرا رسیده مرا پیری و بزرگی عمر و زن من که او زوجه منست نازاینده از ابتدا
تا انتهای عمر پیری است حقتعالی در جوابش فرمود همچنین حال شما هر دو است میدانم خدا میکند انچه میخواهد **چه** مقدورات خارج از قدرة واجب غالب
قاهر مقتدر نیست **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** قال رب انی لی غلام انی از ظروف بمعنی این **و** محتمل است که
بمعنی کیف باشد **اما** غلام اسم هر طفل است تا ابتدار شباب **در مجمع** فرمود غلام بین الغلومیة باشد و غلوبة شباب باشد **در قاموس**
غلام ماخوذ از غلم یغلم غلما و غلمة بالضم **و** اغتلم بمعنی غلبه شهوة و شدة طلب نکاح برای شهوة باشد **و** غلیم منبع آب جاییکه طلب ظهور میکند
**وجه تسمیه** طفل جوان از همین جا باشد **چه** در او بسبب جوانی غلبه منی و شهوة حاصل شده طلب ظهور و اخراج
ان میخواهد میکند **و** غلمة بالضم شهوة ضراب باشد و فحل مند غلام باشد **و غلمان** جمع کثرة **و** غلمة بکسر اول جمع غلام بمعنی اطفال جوان **اما**
در غلمان جنت خلاف است **نزد** بعضی ایشان اطفال نابالغ کفار برا خدمة اهل جنان باشند **نزد** بعضی اطفال پیدا شده جنان چون حور پیدا
جنت بلا تناسل و لا توالد برای خدمة اهل جنت میباشند و دیگر وجوه اند بجای خود می آید **بحث ثانی** این جمله استینا فیه است و قایل بالاتفاق

زکریا است **اما** در مراد از رب ایجاد دو قول است **احدهما** آنکه مراد از رب ملک **چه** جبرئیل یا غیر او باشد **چه** منادی ملائکه بودند **پس** رب بمعنی مربی من نزد جمعی **ونزد** کلبی بمعنی سیدی است **چه** جبرئیل مربی بزرگ است **پس** خطاب زکریا برب بجبرئیل باشد این ضعیف است بیانش در آخر می آید **ثانیهما** مراد از رب خالق عالمیان است و روی بخالق آورد تا بلا واسطه بخدا انطلب خود عرض نماید و در یابد **ایا** بشارة من الله بود **یا** از غیر او در آنج دو قول است **بحث ثالث** انی یکون لی غلام هرگاه زکریا بشارة ولد شنید انی لی غلام گفت **پس** در این سه وجه است **اوّل** از کجا مرا پسر میدهی از همین زن عاقر پیر **یا** از زنان دیگر **ثانی** کدام حالت مرا پسر میدهی **و ایا** بحالت پیری باشم میدهی **یا** بجوانی مرا و زنم را گردانیده میدهی **ثالث** من پیر را و زوجه پیره مرا اگر اولاد دهی آن ولد کدام زنان باشد الحال **یا** من بعد **چه سفیان بن عیینه** نقل کرده که دعاء زکریا قبل سمع بشارة بشصت سال بود **پس** وقتیکه بشارة آمد عرض او دریافت بود که الحال مرا اینولد میدهی **یا** بعد تاخیر دیگر **بحث رابع** وقد بلغنی الکبر بلغ یبلغ بلوغاً بمعنی وصول بلغت الیه و بلغ الطفل بمعنی آنکه از طفولیت بر آمده و با بتدا جوانی رسیده **یا** قابل جماع شده **در شریعة** نزد امامیه و بعض عامه علامة بلوغ انسان سه چیز میباشد **آ** در سیر رویدن موزهار **ب** باحتلام و انزال منی **چه** در خواب **چه** در بیداری باشد **ج** باتمام پانزده[15] سال بخوبی قمری میباشد اگر قبل بر این بانید و چیز بالغ نشده **اما دختر** در و چیز اول با طفل مشترک است و اگر با آن دو چیز حاصل نشد **پس** باتمام نه سالگی میشود **اما ظهور** حیض علامة بلوغ نیست **بل** او دلیل است که قبل از حیض او بالغ شد **چه** حیض نمی آید تا وقتیکه بالغ نشده **و** ابلاغ و تبلیغ بمعنی ایصال **و** بلاغ اسم **و** منز بمعنی ایصال است **اما کبر** مصدر از کبر یکبر کبراً بمعنی اسن باشد **اما** تکبیر بمعنی گفتن الله اکبر در نماز **یا** غیر او باشد **اشکال** در بلغنی الکبر بمعنی اسنت که پیری آمد من و می گر حج معنی دارد **پس** بنا بر این بلغنی البلد و امثال آن جایز باشد **جواب اوّل** بغوی گفته این بلغنی الکبر مقلوب بلغت الکبر است چنانچه الزنا فریضة الرجم مقلوب الرجم فریضة الزنا است **جواب ثانی** طبرسی و رازی از اهل معانی نقل کرده که هر شی که تو مبادرت و مصادفه کردی و با در رسیدی **پس** آن شی هم مصادفه کرده و تو رسیده **اما** بلغت البلد جایز است و بلغنی البلد جایز نیست **چه** انسان بصورة طلب بسوی بلد سیر در آمد آن بلد بسوی انسان محال است بخلاف بلغنی الکبر **چه** پیری لازمه بنی نوع انسانی بمنزلة طالب واحد و انسان هم بسوی پیری بمرور انقضاء ایام سنین آتی واحد باشد **پس** گویا هر یکی از این هر دو طالب یکدیگر باشد **لهذا** بلغنی الکبر جایز و بلغنی البلد غیر جایز باشد **جواب ثالث** شیخ المشایخ قولی دیگر نقل فرموده که بلغ از آن افعالی است که بطرد و عکس هر دو بار آید یعنی در و فاعل مفعول و مفعول فاعل بگردد و از جمله آن ادرکت ونلت واصبت باشد و همچو بلغت است چون بلغنی کذا و بلغت کذا و نلت کذا و نالنی کذا هر دو بیک معنی اند و فرق در فاعل و مفعول نمیباشد **چه** فاعل مفعول باشد **یا** مفعول فاعل باشد اول ضعیف اخر اقوی از ثانی است ثم الله اعلم **بحث خامس** وامراتی عاقر از عقر یعقر عقارة و عقرا فهو وهی عاقر در این مرد و زن بلفظ مساوی است چون حامل و حایض و طامث و مرضع باشد یعنی غیر زائیده و نطفه تولد نگیرنده باشد **و** عقر و عقم بیک معنی اند و اصل باب قطع است **ایا** عقر و عقم مختص بزنان طاری میشود **و یا** بهر دو مرد و زن را در فقها دو قول است **و در مجمع البحرین** فرموده عاقر و عقیم لفظی است اطلاق بر مرد و بر زن هم میشود **اما عقر و عقم** در اصل مرضی و آفتی در رحم او طاری میشود و آفت آن انواع دارد **آ** بصغر زن رحم صغیر میباشد **لهذا** قابل اخذ نطفه نمیباشد چون زن نابالغ **ب** پیری لاغری رحم میشود **پس** قوة ماسکه در او نمیماند **لهذا** نیز قابل اخذ نطفه نمیماند **ج** گاهی رحم ملتحم میشود قابل نطفه نمیماند **د** گاهی زن نهایة لحیم و چاق میباشد **پس** رحم او ذی شحم و ذی لحم بسیار میشود و نطفه میلغزد قابل نطفه نمیماند **ه** گاهی زخم و جرح در رحم پیدا میشود قابل نطفه نمیماند **و** دهان رحم بمرض **یا** بدرد **یا** بهادن دوا در آن بسته و مسدود میشود **ز** برودة و حرارة زیاده از اعتدال در رحم میشود قابل نطفه نمیماند **ح** گاهی زن قبل **یا** بعد از مرد بزمانی منزل میشود **چه** وقتیکه مرد و زن معا برابر بحال جماع منزل شدند و در رحم افتی نباشد قوة عاقده و منعقده یکجا حاصل میشود

علامات بلوغ دختران و اطفال

جواب اشکال الرحم مقلوب ... رحم معنی ...

بیان سبب عقم مرد و زن





رحم نطفه میگیرد و الاقلاط **ط** گاهی در اصل خلقة مرد و زن عقیم و عاقر میباشد اگرچه منی و صلب و رحم هر دو بری از آفة و علة میباشند **ولکن** اصلاً نطفه منعقد نمیشود **اما عقم مرد** هم بامراض طاری میشود منجمله آن رقیق بودن منی مرد ثم الله اعلم و تفصیل این از کتب طب دریافته میشود **بحث سابع** وقد بلغنی الکبر وامراتی عاقر در اینجا حال از زکریا است یعنی پروردگارا چگونه **یا** بچه کیفیة مرا ولد میدهی و حال آنکه دریافته است مرا یاس پیری و زنم را نیز عقیم از ابتدا عمر نازائیده است علاوه بر آن پیر هم است و قوی و قوة فانی بپیری گردیده **کلبی** گفته بشارة ولد بزکریا در وقتی رسید که از ایام عمر ش نود و دو[92] سال گذشته بود **ونزد** بعضی نود و نه سال منصرم شده بود **ونزد ضحاک** در آنوقت زکریا بعمر یکصد و بیست سال **و** زنش بعمر نود و هشت سال بود **وهمین** قول ابن عباس است **بحث ثامن** قال کذلک الله یفعل ما یشاء در عائد قال دو قول دارند **احدهما** عائد بمجیب زکریا و او ملک است **ثانیهما** او عائد الی الله و او تعالی بلا واسطه باو جواب داد **پس** مفسرین نیز در ما بقی آیه خلاف کردند **نزد زمخشری** و تبعه او گفتند کذالک الله مبتدا و خبر است یفعل ما یشاء بیانش باشد یعنی خدا متصف بهمچو صفة است میکند آنچه میخواهد **نزد اکثر** تقدیرش کذالک الحال است الله یفعل علاحده است یعنی زکریا چونکه شیخوخت خود و عقر زن عرض کرده بود حقتعالی **یا** جبرئیل جوابش داد که بهمین حال پیری و عقم شما شما را ولد میدهیم بر وفق عادة و خلاف آن خدا بر همه اشیا مقدوره قادر است میکند آنچه میخواهد **اشکال** زکریا نبی بالاتفاق بوده اول طلب ولد کرد و بعد سمع بشارة تحیراً بصورة استبعاد و تعجب انی لی غلام الخ گفت **و** اگر بصورة شک گفت باز هم باعرف عرفاً خصوص بانبیا جایز نیست **و** اگر ممتنع دانسته **پس** طلب ولد با و جایز نبود و چگونه ممتنع را طلبید **و** اگر مقدور و ممکن دانست **پس** انی لی غلام گفتن لا یجوز است علی کل حال جایز نبود **جواب اوّل** چونکه من حیث العادة هر کس میداند که خلق آن از نطفتین مرد و زن است هرگاه بانها عارضه مانع لاحق نگردید باشد و در اینجا از اشد موانع در ظاهر عقم و شیخوخة بوده **پس** حصول ولد ممکن مقدور نعم علی کل حال دانسته در ابتدا طلب ولد کرد **اما** بشارة چونکه در حصول و الصورة مبهم بود **پس** در آخر بصورة دریافت انی لی غلام گفت که **ایا** بهمین حالة عقر و شیخوخة با ولد میدهی **یا** بانقلاب شیخیت بجوانی **یا** از زنی جوان دیگر حقتعالی فرمود کذلک الله یفعل ما یشاء باو رفع ابهام کرد بانکه بهر حال و صورة خدا قادر است بحمد الله اشکالی لازم نمی آید **جواب ثانی** از جهة آنکه حصول ولد باسباب است چونکه در حصول آن اسباب را معدوم دید **لهذا** بصورة استفهام انی لی غلام گفت **جواب ثالث** نزد ابن عیینه دعاء رب هب لی من لدنک ذریة طیبة اجابة و بشارة بعد شصت سال شنید و گمان کرد که بالفعل مصلحة نعم نباشد **پس** کانّه زکریا را دعا نسیاً منسیاً گردیده بود **پس** از انصرام این زمان طویل هرگاه بشارة ولد شنید در خود مجرای عادة مفقود دید لاجرم بحسب تعجب گفت نه بصورة شک در قدرة الله اشکالی لازم نمی آید **جواب رابع** چونکه ملائکه بشارة ولد داده بودند **پس** زکریا رجوع کرد بخدا تا بلا واسطه شنود که اول باشد چنانچه بنده اگر بشارة و مژده خبری از وسائط سلطان برای خود میشنود **پس** مستبشر برای خوشی خود میخواهد که از زبان خود سلطان بشنود **جواب خامس** مسلماً که باستعجاب گفته **پس** تعجاب از آیه الهی کرده که چگونه مرا در حال پیری و عقم ولد میدهد چنانچه آدمی از عطیه سلطان تعجب میکند که مرا چگونه این درجه و منزلة داد و غرض از آن بزرگ شمردن شی باشد **جواب سادس** از عکرمه و سدی آنکه زکریا بشارة از ملائکه شنیده بود **پس** شیطان او را در شک انداخته که این بشارة از شیاطین بود **چه** اگر از خدا میبود **البته** بلا واسطه تو وحی میکرد چنانچه اکثر امور را تو بلا واسطه میگوید **پس** برای رفع اشتباه انی لی غلام گفته **اقول** قاضی ابوبکر متعرض این جواب شده که بر انبیا شک و اشتباه در کلام ملائکه و شیاطین جایز نیست **چه** اگر این جایز باشد **البته** وثوق از جمیع شرایع و احکام الله زایل شود **و** انبیا فرق در کلام ملائکه و شیاطین لا بد از ابتدا باید بدانند تا خود نمی بصورة قطع باشد که این شیطان نیست **بل** ملک وحی بوحی الله است **وان ممیز** نیز بظهور معجزه از وصل وحی است **پس** قول عکرمه و سدی باطل است **چه** ادنی درجه آدمی نیک و بد آدم را بیک نظر و سخن در مییابد و انبیا اول درجه خلایق باشند بخوبیکه

جواب اشکال معضل زکریا

جواب استبعاد

نهی الله جبرا ... عطاوالکل کرده ...

فوق ہر ایشان عالم امکانی را حصول و وصول ممکن نیست و ایشان نیک و شیطان و وحی و وسوسہ را تمیز نہ ہند **لیس** اسناد این قول اطلاق نمیسزد فضلاً
عن الا علی **تنبیہ** در آیہ دلیل است کہ خدا مشیت و مصلحہ میکند آنچہ میکند **و** نیز مشیر است کہ در دعا ان مشیت لفظا بگوید **یا** منوی بدارد

**قولہ تعالیٰ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّيْۤ اٰيَةً قَالَ اٰيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَّبَّكَ كَثِيْرًا وَّسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ**

**ترجمہ** یعنی زکریا گفت ای پروردگار من مقرر کن **یا** ظاہر گردان برای من علامتی و نشانہ را تا دلالت کند مرا بر حاملہ شدن استماع بوالیبین خدا **یا** جبرئیل از جانب خدا
گفت کہ نشانہ تو بر حصول ولد آنست کہ تو ناطق بودہ سخن نکوئی در نطق آن با مردم قادر نباشی تا سہ شبانہ روز **یا** سہ روز فقط مگر بصورۃ رمز و اشارۃ و یاد کن
پروردگار خود را بسیار و تسبیح و تقدیس بکو مر او را در شبانگاہ و بامدادی **ذکر** بالابرگاہ بشارۃ ولد من اللہ مقرر گردید **لیس** متصل بآن طلب علامۃ برای استدا
وصول و حصول ولد نمود **در تفسیر این** چند بحث اند **بحث اول** آیہ را سہ وزن گفتند **اول** فعلہ بسکون چون طایہ و غایہ **ثانی**
آیہ فعلہ بالتحریک **ثالث** آیہ فاعلہ منقوص است **و** علی ابن عیسی این را ضعیف شمردہ بمعنی علامۃ و نشانہ **و** جمع او آیات و آی **و** آیا **و** جمع
الجمع آیاء بمعنی شخص و عبرۃ **و** امارۃ **و** کلام متصل تا انقطاع از قران باشد **و** در مجلد اول تفصیل ذکر یافتہ کہ در اصطلاح مفسرین و متکلمین
ایچہ معنی دارد و نشانہ و معجزہ را برای آن آیہ نامیدند **چہ** آن چیز دلیل بر صدق آرندہ و بر وجود نعمہ میباشد **بحث ثانی** قال رب اجعل لی آیۃ
در قایل اتفاق است کہ زکریا بودہ **اما** در رب ہمان دو قول بالا است کہ مراد از رب خود واجب تعالیٰ **یا** جبرئیل بمعنی ای مربی و سیدی چہ اطلاق رب بر غیر حق
جایز است **و** اصح اول است زیرا کہ در آن از ظاہر عدول نیست یعنی گفت زکریا ای خالق من **یا** ای مربی من جبرئیل بگردان و مقرر کن برای
من در تعلق حمل چنین ولد علامتی و نشانہ تا ابتدای حصول او بدانم **لیس** در حمد و شکر بیفزایم **اشکال** چرا علامۃ بر حصول ولد طلبید این دلیل
کہ زکریا علیہ السلام بر قول و وحی الٰہی اعتماد نداشت و الا بشارۃ ان اللہ یبشرک بیحیی کافی بود و تا اینوقت شک بازنگار در این امر کرد با دانی این
جایز نیست فضلا عن الانبیاء **جواب اول** نزد بعضی چونکہ زکریا اول دعا کردہ و بعد انقضاء زمانی مدید بشارۃ اجابۃ بیبشرک بیحیی بلا قید زمانی شنید
**لیس** غرض در طلب این علامۃ فی الاصالہ دریافت زمان بود **یا** عاجلاً **یا** آجلاً باشد **و مؤید** این نیز تفاوت در سن یحیی و عیسی بشش ماہ
و بقولی سہ سال میباشد **و** ہمین مختار سعودیست **جواب ثانی** سوال آنحضرت در تحقق مسئول و وقوع حبل برای آن بود **چہ** علوق
حمل در ابتدا امری خفی است غیر عالم الغیب و الشہادۃ بر آن مطلع نمیباشد **لیس** بحصول علم آن نعمۃ جلیلہ مصروف شکر و حمد حق از ابتدا باشد
و تاخیر حمد و شکر تا ولادۃ و وضع او ننماید **جواب ثالث** چونکہ آدم اگر معسر **یا** مشتاق در امری میباشد اگر خبر حصول فرحش و وصولش بالاجمال
باقتضاء بشریہ و لازم شوق و عسرت آن امر را عاجلاً طالب میگردد **لقولہ تعالیٰ** وخلق الانسان عجولا چونکہ زکریا از ابتدا تا این زمان
تولد از اولاد خود ندیدہ بود **لہذا** غرضش فی الاصالہ تعجیل الحصول بود و این مقتضای بشریت است مضایقہ در ان انبیا ندارند **جواب رابع**
جایز است کہ آنحضرت وقتیکہ وعدہ قطعی از خدا در حصول ولد برای خود شنید بمردم اظہار کردہ باشد و مردم گفتہ باشند کہ کی تو میسد شد و علامۃ او چیست
**لیس** آنحضرت برای بیان ایشان این عرض کردہ باشد **چہ** بجہۃ این توقیر زکریا و حمل در انظار و قلوب زیاد کرد **واللہ اعلم** **بحث ثالث**
رمزاً بفتح را مہملہ و سکون میم **و** بالضم نیز **و قرائۃ** یحیی بن وثاب بضمتین جمع رموز چون رسول و رسل است **و رازی** نقل بفتحتین
کردہ جمع رامز چون خادم و خدم و او حال از زکریا باشد **و** معنی او از رمز یرمز رمزاً بمعنی اشارۃ و ایما **چہ** بشفتین **یا** بعینین **یا**
بحاجبین **یا** بفم **یا** بید **یا** بلسان میباشد **چہ** رمز بگفتہ اصل رمز حرکۃ باشد چنانچہ ارتمز بمعنی تحرک باشد **و** از نیجا دریای متلاطم و متحرک را راموز
میگویند **بحث رابع** قال اٰیتک الا تکلم الناس ثلثۃ ایام الا رمزاً در این قایل نیز خلاف است خدا **یا** جبرئیل گفت از جانب خدا کہ



علامۃ شناخت حمل در استماع بیحیی برای تو اینست کہ کلام نکنی تو مردم را تا سہ یوم مگر برمز و کنایہ و اشارۃ و ایما **و** اینقول قتادہ است **نزد**
مجاہد تحریک شفتین **نزد** بعضی رمز بمعنی تر از است یعنی کلام نکنی با مردم مگر بصورۃ تر از معنی با شارۃ چون کلام اخرس **اما** نہی از کردن
کلام با ناہی شدہ **لیس** زکریا برای نہی تعمداً کلام با مردم نمیکرد و قدرۃ بر نطق داشت **لیس** بنا بر این نفی معترض نہی میباشد **یا**
قادر در این سہ روز بر کلام اصلا نبود **چہ** خدا سبب کلام او سلب نقار قدرتہ علی نطقہ و صحتہ ببنیتہ کردہ تا برای خود زکریا این نیز اعجاز باشد و ہم
علامۃ بر تعلق حمل و قرار یافتن آن در شکم ایشاع باشد **بعض** مفسرین در آن دو قول دارند **اول** مختار ابو مسلم است کہ بغیر شکر و تسبیح و ثنا
مقابل این نعمۃ ہیچ نکنی مگر عند الضرورۃ بالاشارۃ **ثانی** مختار اکثر برای اعجاز و اعلام است تا خود زکریا واقف شود و در انہ **قول ثالث**
در این باب **عطاء** دارد او گفتہ کہ مراد از این کلام نکردن صوم سہ روز میباشد **چہ** در شریعۃ ایشان بود کہ اگر صوم میگرفتند کلام نمیکردند
مگر برمز و اشارہ **و** قول ابو مسلم خالی از لطف و لنبیتہ نیست **و بنا بر قول ثانی** **یا** اعقل لسان او از کلام بصورۃ اظہار اعجاز و اجلال
او بود **یا** بصورۃ عقوبۃ در این جماعۃ نیز دو قول است **ثانی** مختار قتادہ است **چہ** بمشافہۃ ملایکہ و سمع بشارۃ طلب علامۃ بر حصول
ولد کرد **اشکال** مراد از رمز عام است **یا** خاص و آن چیست **و اما** از جنس کلام ہست **یا** نہ **و اگر** از جنس کلام است استثنا چگونہ
صحیح می شد **لیس** آدم اگر حلف خورد کہ من در روز کلام با احدی نکنم **اما** برمز حنث میشود **یا** نہ **جواب** در لغویین و مفسرین در آن اختلاف
است **نزد جمعی** عام است چنانچہ بالا از **قاموس** شنیدی کہ بمعنی اشارہ و ایما است **چہ** بچشم **و چہ** بحاجب **چہ** بلب
**چہ** بدست **چہ** بزبان باشد در اصل حرکۃ باشد **و نزد بعضی** مختص بتحریک شفتین من غیر نطق و بلا صوت باشد **و قرا** گفتہ
رمز از زبان خاص بغیر صوت و آن کلام خفی شبیہ ہمس باشد **نزد** بعضی بکلمہ مبہمہ خفی المعنی دال بر معنی مقصود بمخاطب واقف چون م
بمعنی محمد **و** ع بمعنی علی **و** ح بمعنی حسن مثلاً میباشد **تنبیہ** ہرگاہ اینقدر گردید **لیس** مفسرین و اصولیین در رمز دو قول نیز دارند
**احدہما** از جنس کلام است **چہ** او کلام خفی بلا صوت باشد **لیس** نزد ایشان استثنا متصل است الا آنکہ در اجہار صورۃ ممنوع بود
**اما** بودن آن از جنس کلام باین جہۃ است **چہ** او بزبان تلفظ دارد سوای اجہار صوت **ثانیہما** از جنس کلام نیست **بل** او اسم حرکات
مفہمہ جوارح باشد و حرکات و اشارات مفہمات جوارح را رمز مینامند چون حرکات اخرس نہ کلام و الفاظ ملکہ تلفظ بیابند **چہ** مرکب با صوت باشد
**یا** نباشد او را کلام لامحالہ گویند و الا نکس کہ صوتش لستہ است براو تکلیف خواندن سور در نماز نباشد و بالاجماع خواندن واجب است **بلی** در اینوقت
استثنا منقطع باشد چون فسجد الملائکۃ کلہم الا ابلیس **تذکرہ** در فقہا ہم بسبب اختلاف اصل دو قول است **سوال** **یا** در ثلثۃ ایام توالی شرط و لیالی
داخل است **یا** شرط و داخل نیست **بنا بر اول** قول بصوم ایام ثلثۃ باطل گردید **جواب** ظاہر قران توالی ایام و لیالی ثلثۃ نیز در آن داخل است
لقولہ تعالیٰ فی سورۃ مریم الا تکلم الناس ثلث لیال سویا **لیس** باجتماع آیتین ثابت گردید کہ ایام ثلثۃ متوالی مع اللیالی میباشد **اما جواب**
عطا چنین خواہد بود کہ در شریعۃ ایشان در روزہ وصال جایز بود **بحث خامس** ابکار بکسر اول در اصل مصدر از ابکر یبکر ابکارا بمعنی بر آمدن برای
امری در اول روز میباشد **و** مثل آن بکر و ابتکر و بکر و بکرۃ بضم اول آخر روز باشد **و** اصل باب تعجیل باشد **اما** ابکار بفتح اول جمع بکر بفتحتین چون سحر و اسحار
**و** بکسر اول زن عذرا یعنی شوہر نادیدہ و دوشیزگی او نا رفتہ باشد **اما** مراد از بکارۃ ندیدن فرج آلہ مرد از ابتداء وجود است **لیس** بنا بر آن مردی
فرج نادیدہ هم از ابتدا او بکر باشد **یا** مراد فرج ملتحم بمین و یسار و درون آن بر فم رحم پردہ رقیقی میباشد **و** اصح ثانیست **چہ** اول اعفیف میگویند
**اما** برای آن اول روز و ابتدای آن را ابکار بکسر ہمزہ نامیدند **چہ** آنوقت تازہ ظہور یافتہ **اما** عشی و العشیہ بفتح آخر روز **و** جمعش عشایا
و عشیات باشد **در مجمع و کبیر** فرمودند عشی از حین زوال شمس تا غروب باشد **شعر** فلا الظل من برد الضحی تستطیعہ
ولا الفیء من برد العشی تذوق **اما** فی از حین زوال آفتاب تا انتہاء غروب باشد **اما** ابکار **لیس** بآن نامیدند وقتی را کہ ابین طلوع الفجر

ضحی باشد **در مجمع** فرموده از حین طلوع افتاب تا ضحی باشد **اما** عشا بالکسر اول از تنزدیک غروب آفتاب تا صدر لیل باشد **در قاموس** عشا بالکسر اول ظلام **و** از ابتدا مغرب تا عتمه **و** از زوال شمس تا طلوع فجر باشد **و** عشی بکسر عشا چون سما طعام عشی باشد **و** عشی مقصور ضعف حشیم و سو بصر باشد و اصل باب ظلمة است **بحث سادس** واذکر ربک کثیرا وسبح بالعشی والابکار خطاب واذکر بزکریا میباشد یعنی یاد کن پروردگار خود را در اینجال بسیار **نزد** جمعی مراد از تسبیح تنزیه تعظیم با آخر روز و اول روز باشد **نزد** بعضی مراد صلوة ما بین ظهر و مغرب و ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب این قریب است باین آیه اقم الصلوة طرفی النهار **یا** ما بین طلوع آفتاب تا زوال و بنا بر این قول ثانی نماز او مطابق دین اسلام **و** بنا بر تا جایز است که ایشان را وقت نماز غیر وقت ما باشد **چه** او شریعة دیگر است

**قَوْلُهُ تَعَالَى وَإِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يٰمَرْيَمُ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰىكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰىكِ عَلٰى نِسَآءِ الْعٰلَمِيْنَ ۝ يٰمَرْيَمُ اقْنُتِيْ لِرَبِّكِ وَاسْجُدِيْ وَارْكَعِيْ مَعَ الرّٰكِعِيْنَ ۝ ترجمه**

یعنی یاد کن یا محمد وقتی را که گفتند ملایکه یعنی جبرئیل ع مشافهة بمریم ای پرستار خدایا ای زن مریم نام بدرستیکه خدا برگزید ترا برای طاعة و عبادة **یا** قبول کرد ترا از جمله زنان برای خدمة خانه خود و پاک ساخت ترا از لوث شرک و از قاذوراتیکه زنان را دامن‌گیر چون حیض و نفاس و خصال ذمیمه و از گناهان کبیره و صغیره و از اراده آن و برگزید ترا بر زنان عالمیان خود ای مریم قیام کن در طاعة و فرمان برداری آفریننده خودت را و سجده یعنی سر خاک بینداز و رکوع **یا** تذلل و خضوع و خشوع کن برای خالق خودت با رکوع کنندگان که در بیت المقدس بصورة جماعة **یا** بجماعة نماز میخوانند **و در تفسیر** **بتن** چند بحث اند **بحث اول** اذ قالت الملئکة عطف بر اذ قالت امرأة عمران باشد **اما** اذ قالت الملایکة جمله ملایکه مراد اند زیرا که جمع کثرة بالاستغراق است **یا** جماعتی از موکلان و تبعه ملک وحی مراد است **یا** بعض واحد ملایکه **یا** او غیر جبرئیل است **یا** جبرئیل **و** اما این کلام بنا از بعید بوده **یا** بالمشافهة با مریم واقع شده در مفسرین خلاف است مختار اکثر آخر است یعنی جبرئیل واحد مراد و بالمشافهة با او کلام کرد چنانچه در سوره مذکور است و برای تعظیم او را بجمع ذکر فرموده **اشکال** جمع را واحد شمردن تخصیص بالمخصص غیر مقبول ولایجوز میباشد **و اگر** او جبرئیل باشد **پس** نزول ملک وحی بر غیر انبیا لازم می آید و نزول ملک وحی با لوحی بر غیر انبیا بالاجماع باطل ولایجوز است **جواب اجمالی** آنکه الف ولام عهد در اینجا جایز و مبشر واحد و آن بموجب سوره مریم تخصیص یافته **چه** دران تصریح است بتمثل شدن جبرئیل و هم کلام شدن او با او **اما جواب** آنکه اگر جبرئیل باشد نزول ملک وحی بر غیر نبی لازم می آید چند وجه است **منجمله آن** در اخبار خاصه و عامه وارد است قال صلعم ان فی کل امة محدثون غیر نبوة یعنی در هر امة جمعی بغیر نبوة میباشد که با ایشان ملایکه حدیث میکنند **در نهایه ابن اثیر و در مجمع البحار کجراتی** ذیل خبر و قد کان فی الامم محدثون فان یکن فی امتی احد فعمر ابن الخطاب گفته اند انهم الملهمون والملهم هو الذی یلقی فی نفسه الشیء فیخبر به حدسا و فراسة وهو نوع یخص الله به من یشاء من عباده الذین اصطفی یعنی محدث ملهمی است که در نفس او من الله شی القا میشود **پس** خبر با آن از روی حدس و فراست میدهد و آن نوعی مخصوص من الله برای کسی از بندگان برگزیده میباشد **در صحاح و در قاموس** گفته محدث بالدال و فتح دال مرد صادق ظن چون محمد الصادق باشد **در مجمع البحرین** فرموده در حدیث است ان اوصیاء محمد محدثون ای محدثهم الملئکة و فیهم جبرئیل من غیر معاینة و از وصف فاطمه است انها المحدثة العلیلة ملخص هر دو حدیث آنکه یعنی اوصیاء محمد حدیث کرده شده اند یعنی حدیث کننده ایشان ملایکه و در ایشان جبرئیل بغیر معاینه میباشد **و** از اینجا است که فاطمه محدثة است یعنی با او هم کلام ملایکه و جبرئیل میشوند نه بصورة وحی **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید که ملایکه **یا** جبرئیل اگر متمثل بصورة آدمی شده با مریم و فاطمه که برگزیدگان خلق اند بغیر نبوة و بغیر





وحی کلام کند اشکالی لازم نمی آید چنانچه واقع هم شده با مرتعه با مادر موسی و مریم و با فاطمه زهرا و ائمه هدی علیهم السلام **و** صحیفه فاطمه از املاء جبرئیل و تحریر حضرت امیر ع در کتب حدیث امامیه مشهور و معروف است **بلی** اشکال در آن وقت بود که ملک وحی جبرئیل اگر بصورة خود می آمد **یا** میفرمود ان الله یوحی الیک چنانچه با انبیا ان الله یوحی الیک ویامرک وینهیک میگوید **و اگر** بغیر این صورة با متلی بکلام کند آن کلام وحی نیست **بلی** این کلامی است که در بیان آن ملک وحی ماذون میباشد که از جانب خود بگوید چنانچه از سورة مریم تو واضح میگردد و باقی کلام در ضمن بحث آخر خواهد آمد **بحث ثانی** یا مریم ان الله اصطفیک وطهرک واصطفیک علی نساء العالمین این کلام انشاء بصورة اخبار من الله است **پس** محققین مفسرین گفته اند که این دو اصطفاء بدو معنی اند **لهذا** در یک کلام بالاتصال وارد شده اند والا در افصح کلام تکرار بلا فصل بمعنی واحد افصح باشد **پس** در توجیهات آیه خلاف کردند **نزد** بعضی مراد از اصطفاء اول قبولیة او در نذر **و** از تطهیر تنزیه او اقذار و لوازم زنان چون از حیض و نفاس و استحاضه و از دیگر نجاسات صوریه و معنویه باشد **و** از اصطفاء ثانی برگزیدن او بولادة عیسی بلا آب بر کافه زنان اولین و آخرین **چه** باحدی از زنان دنیا اولین و آخرین این دو صورة حاصل نشده یعنی قبولیة زن برای خدمتگذاری بیت الله و تولید او بلا مس رجال نشده **پس** بنا بر این حاجة تخصیص در عالمین نماند **نزد** بعضی مراد از اصطفاء اول تربیت و تغذیه مریم از طفولیة من الله بود زیرا که مادر بعض وضع او را در بیت المقدس القا کرد خود خدا برای او شیر و غذا میسر ساخت **و** از تطهیر تنزیه او از کفر و شرک و معصیة بجای تصدیق و ایمان و ایقان و طاعة خالق مراد است **و** از اصطفاء ثانی برگزیدن و فارغ نهادن او در بیت الله برای خدمة بیت الله و طاعة و عبادة اله باشد **پس** بنا بر این برگزیدة زنان عالمیان بنی اسرائیل باشد نه بر غیر ایشان **در مجمع** از حضرت ابو جعفر مرویست اصطفاء اول آنکه مریم از ذریة و سلالة انبیا بود **و** طهارة از سفاح و از نکاح مردان باشد **و** اصطفاء آخر بولادة عیسی نبی روح الله بلا نسل بشر باشد **نزد** بعضی اصطفاء اول تربیت و تادیب و تکمیل او بدرجه رجال باشد **و** تطهیر تبریه و تنزیه او از تهمة یهود باشد **و** اصطفاء ثانی تکلیم عیسی و شهادة او بر براءة مادر خود از سفاح و بر نبوة خود مر باشد **و نزد** بعضی اصطفاء اول مقبولیة خدا **و** طهارة او عفة و صیانة و عصمة و حفظ او از همه قبایح و از ارجاس و انجاس صوری و معنوی باشد چنانچه در **اخبار اهلبیت** وارد است که معصومین پاک و پاکیزه ناف بریده غسل داده ختنه کرده متولد میشوند و بول و غایط ایشان دیده نمیشود **چه** زمین موکل بفرو بردن همه کثافتها است **و** از اصطفاء ثانی زیادتی درجه او بر زنان مومنین بنی اسرائیل **چه** عالمین تخصیص یافته بزنان بنی اسرائیل باخبار آیته و بادله از براهین عقلیه **نزد** بعض متاخرین همه این وجوه محتمل اند **پس** حمل بر همه انها ممکن و اولی است **بحث رابع** مفسرین و محدثین خاصه و عامه اکثر متفق اند که عالمین در اینجا خاص است اگرچه بلفظ عام وارد شده **پس** این آیه از آن آیات است که لفظ عام و معنیش خاص باشد **پس** مراد خاص زنان عالمیان بنی اسرائیل تا زمانه محمد است **سوال اول** ثابت گردیده بنص صحیح و صریح متفق علیه امة که حسبک من نساء العالمین آسیه بنت مزاحم **و** مریم بنت عمران **و** خدیجه بنت خویلد **و** فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله یعنی بس و کافیست از برگزیدگان کل زنان عالمیان دنیا و آخرة این چهار زنان مذکوره **سوال ثانی** در بین خود این اربع **آیا** تفاضل ثابت و حاصل است یا نه **و اگر** تفاضل دارند **پس** کدام افضل است و دلیل بران چیست **جواب** دران امة دو قول دارد **احدهما** مختار جمعی از عامه است که هر چهار ازین زن در بین خود مساوی اند تفضیل یکی بر دیگر ثابت نیست **پس** سکوت اولی است **ثانیهما** متفاضل اند **پس** این فرقه ثانیه از امة خلاف کردند **نزد بعضی** از ائمه سلف آسیه افضل از همه است **و** این قول نهایت ضعیف است و قایل او معروف نیست **نزد طایفه** از اهل سنت مریم از همه افضل است لقوله تعالی واصطفیک علی نساء العالمین **و لقوله** علیه السلام لفاطمة یا فاطمة انک سیدة نساء اهل الجنة بعد مریم ابنت عمران **جواب آیه** اگرچه عام است لکن تخصیص یافته بآیه و کنتم خیر امة **و** تواتر صحاح اخبار آیته متفق علیه امة **اما جواب حدیث** آنکه خبر واحد حجت نمیشود زیرا که غایة آن ظن است و واحد معارض تواتر و تکاثر صحاح نمیشود **و اگر** این خبر صحیح شود تاویلش ممکن است که لفظ بعد بلا اضافة بودن جایز و در اکثر کلام بلا اضافة مستعمل است

معنی دو اصطفاء وکیفیت مریم

جواب سوال از آنکه از این چهار زن کدام افضل است

چنانچه من جاء اولا یقولون زید بعد عمر پس مراد چنین خواهد شد که افضل زنان فاطمه بعد او مریم است تا تطبیق حاصل گردد **نزد بعضی**
مریم و فاطمه مساوی اند **لقوله ص** الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنة وفاطمه سیدة نساء اهل الجنة الا ما کان من مریم بنت عمران
**جواب** این هم خبر واحد است معارض نمیتوان شد و ما ورای آن تاویلش کرده شد **اول** الا بمعنی غیر و سوی میباشد **پس** تقدیر چنین میشود فاطمة
سیدة نساء اهل الجنة غیر ان نکون فاطمة مریم یعنی فاطمه سیده زنان عالمیانست سوای آنکه فاطمه مریم باشد **چه** این هر دو تحت نیستند **اقول**
این دعوای همین مدعی است **ثانی** بعضی الاحرف استثنا **و لکن** لفظ ما فیه است **پس** تقدیر چنین میشود فاطمة سیدة النساء الا ما کانت
فاطمة من مریم یعنی فاطمه سیدة النساء است **لکن** فرق آنست که فاطمه دختر محمد ص است اما از مریم بنت عمران نیست **اقول** این تاویل خالی از اشکال نیست
**ثالث** بعضی الاحرف تنبیه ولفظ ما نافیه است **پس** تقدیر چنین میشود فاطمة سیدة النساء واخبرکم ان فاطمة ما کانت مریم یعنی فاطمه سیده
زنان است **لکن** شما را تنبیه میکنم و خبر میدهم که فاطمه دختر محمد ص چون مریم دختر عمران نیست یعنی این مرتبه دیگر است با و نه آنکه مساوی او باشد **اقول** در همه این سه
تاویل حقیر تردد دارم **رابع** ظاهر خبر بر حال خود است **پس** الا بمعنی غیر **و** لفظ ما بمعنی الذی موصوله **و** ما بعد ش صله او **پس** اسم کان راجع بسوی ما
باشد **پس** تقدیر چنین میشود ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة سوی الذی صار وحصل من مریم وهو حصول عیسی عنها بلا زوج وان فاطمة قد
کان لها الزوج علی ما یعنی فاطمه سیده زنان عالمیانست مگر چیزیکه از مریم حاصل شده وان ولادة عیسی از و بغیر شوهر باشد و دران مریم مستثنی باشد **پس** این
کرامت مریم از فاطمه متفرد است **و** این استثنا منقطع باشد ثم الله اعلم **نزد محققین امامیه** فاطمه زهرا ع افضل مریم و همه زنان دنیا و آخرة اند
بعقل و نقل **اما عقل پس** او آنست که فضل من نفسه میباشد **یا** من اواحقه **یا** منتسب باو هر دو جانب **پس** در فاطمه زهرا از همه جوانب جمع و حاصل اند
**اما** از جانب پدر **پس** او اکمل و افضل کائنات بالاجماع است و فاطمه بالضرورة جزو آنحضرت است و جزو افضل افضل است **پس** فاطمه از همه افضل است
**مصرحست** حدیث فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و معلوم است که عمران چون محمد ص بالضرورة نیست **اما از جانب مادرش** بموجب
ما کملت من العالمین الا اربع **و** حدیث فضلت خدیجة علی نساء امتی کما فضلت مریم علی نساء العالمین و معلوم است که مادر مریم حنه چون خدیجه سیده
زنان و زوجه سید عالمیان نبوده **اما از جانب شوهرش** چون علی مرتضی نفس رسول الله بنص آیه انفسنا و انفسکم مثل آنحضرت است **و** بسبب نقل
و اختلاف جمعی از عقلاء است که علی **ایا** خدا است **یا** بنده اگر چه خدا نیست **لکن** بعد خواجه کائنات اشرف موجودات علی است **اما از جانب** اولاد
و ذریتش که احد عشر از ایشان ائمه مهدی مظهر خلفاء الله و امناء الله در ارض خصوص آخر ایشان مهدی الزمان همه ایشان برگزیدگان خلق اند **و** باقی ذریة او
سادات خلق تا قیامت موجود اند **و** مریم را یک ولد عیسی نبی الله و او را یازده ولد مثل عیسی اند و عیسی عقب حاد یعشر از اولاد او نماز میکند و امام واجب الطاعة
او باشد **لهذا** با او بر روی او عیسی جهاد میکند و دجال را میکشد **تنبیه** هرگاه این مقرر کردید **پس** افضلیت او مقرر کردید **انما**
**من عند نفسها پس** کتب سیر و تواریخ و احادیث ائمه را ملاحظه کن علماء امة بالانفراد در مناقب زهرا کتب تدوین و تالیف کرده اند **پس**
معلوم شد که بضعة و پاره سید خلایق من عند نفسه و العلایق واللواحق افضل از مریم و از همه زنان دنیا و آخرة است **اما نقل پس** از قرآن و
بطرق موالف و مخالف مشحون و ناطق در فضل او است **و** ما در اینجا بصورة نمونه یکی از هزار **بل** دانه از انبار از کتب عامه ذکر میکنیم **باب فی**
**فضائل فاطمة الزهراء** خاصه و عامه از حضرت رسول ص روایه کرده اند آخرش اینست قالوا یا رسول الله قلت مرارا ان فاطمة بنتی حوراء
انسیة وانها و مریم بتول فما معنی البتول فقال ع ان فاطمة لم تحض ولم تطمث فکذا مریم فان ذلک فی بنات الانبیاء مکروه **در کتاب**
**المودة فی القربی** همدانی شافعی روایه کرده قال ص انما سمیت فاطمة بالبتول لانها تبتلت من الحیض والنفاس لان ذلک یعیب فی بنات
الانبیاء **و** در روایة ابونعیم و احمد حنبل زیاد است انه نقصان فی بنات الانبیاء لم تحض ترجمه بر دو روایة آنکه صحابه پرسیدند که یا رسول الله فرموده که فاطمه دختر
من حوریه آدمیه است و فاطمه و مریم بتول است و بتول چه معنی دارد پیغمبر ع فرمود بتول بمعنی نبودن و نیامدن خون حیض و استحاضه و نفاس بغیر مرض از روی





اجلال من الله باشد **چه** بودن اینها در دختران انبیا مکروه و نقصان و زوال آن کمال ایشان واجب است **در نهایه** ابن اثیر در این لغة
بتول مینویسد که تبتل انقطاع از زنان و ترک نکاح باشد و امراة بتول منقطعه از مردان باشد که خواهش مردان نمیکند و بها سمیت مریم ام عیسی و
سمیت فاطمة البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا وحسبا وقیل لانقطاعها عن الدنیا الی الله تعالی یعنی از برای همین مریم را بتول
نامیده شد که او نکاح نکرد و شهوة برو نداشت **و** فاطمه را بتول برای آن نامیدند که منقطع از زنان دنیا و زمان خود بود از روی فضل و دین و حسب و شرف
**و بعضی** میگویند برای انقطاع او بالراس از دنیا بسوی خدا **بخلاف ازواج رسول ص** و همه زنان اقارب آنحضرت **چه** ایشان عادة حیض
را ماه بماه میدیدند و داشتند چنانچه سابق حدیث ترمذی از عایشه رض دانستی و نیامدن آن بر زنان عیب و نقصان است بخلاف این دو سیده در حرم شریف
شنیدی که پاک بودن دختران و مادر آن انبیا و ائمه هدی واجب **و** بودن آن در ایشان عیب و نقصان است **در کتاب المودة فی القربی**
در مودة سابعه از ام سلمه رض روایة کرده که رسول خدا ص فرمود مردم را بمؤمنین بلفظ مؤمن نامیده بوجود امیر المومنین علی و اگر علی از امة من ایمان نمی آورد
احدی از امة من مؤمن نمیشد و نمیبود **و** علی را خدا مختار نامیده زیرا که خدا او را از خلق اختیار نموده و برگزیده **و** برای آن او را مرتضی نامیده زیرا که
خدا او را ارتضا کرد و برگزید **و** برای آن او را علی نامید **چه** او عالی است **و** قبل از او احدی بعلی نامیده نشده و سمیت فاطمة بتولا لانها
تبتلت کل لیلة تمام یرجع بکرا و سمیت مریم بتولا لانها ولدت عیسی بکرا انتهی یعنی پیغمبر فرمود برای آن فاطمه را بتول نامیده چه او بعد از
شوهر دیدن هر شب بر میگردید بکارة خود **و** مریم را بتول نامید زیرا که در حال بکر عیسی از و متولد شد **اشکال** چگونه شما عین عیب و ذم را مدح میشمارید
**چه** نیامدن حیض زنی را که در سن حیض باشد باتفاق اطبا نقص و ذم و عیب محض است **و** چگونه بعد از ازاله و انشقاق بکارة بکارة عود
میکند **جواب** این در سیپاره اول در ذیل ازواج مطهره ذکر کردید **اما جواب** اینجا آنکه در این انکاری نیست که زنیکه از من تحیض باشد حیض
او **البته** نقص او است **اما** به بعض صالحات مطهرات برای تطهیر و تعظیم او از لوازم و خصائص او باشد **چه** جائز است که او را در اصل خلقة
ولود بیافرینند و از این الواث وارجاس و اخباث حیض و نفاس نیز پاک بیافرینند خواه ماده آن نجاست را از ایشان بالراس زائل کردانند **چه** آن
ماده را مبدل بعرق کردانند چون اهل جنة **پس** او ذم و عیب او نمیباشد **بلی** در آنوقت عیب بود که اگر حیض را مسدود میساخت چون زنان مفقود الحیض را
اولاد نمیشود **یا** عقیم **و یا** یائس میگردانید و حال آنکه اینها اولاد و تولد دارند **لهذا** امامیه میگویند که خوراک و غذا و نشو و نما معصومین و مطهرین از
رحم بحیض نمیباشد **چه** ایشان فرد اخص الخواص بشر اند تا از دیگران دائما ممتاز باشند **لهذا** اهل سیر و حدیث نوشته اند که مطهرین ناف
بریده ختنه کرده پاک و پاکیزه متولد میشوند حاجة غسل من بعد ندارند چنانچه **در مواهب لدنیه** در ولادة خاتم النبیین ص نوشته **اما**
**جواب عود بکارة** بعد مجامعة هر وقت آنست که بکارة فی الاصالة التحام احلیله زن تازه شوهر نادیده میباشد **اما** در معصومات و مطهرات
خدای قادر برای اجلال آنها بعد انشقاق آن اعاده آن دفعة میکند چنانچه دل مشقوقه را با التیام می آرد او مشکل و محال نیست **پس** اینهم محال
نیست **و جواب حضرت صادق** ع با ابو شاکر دیصانی از مجلد اول و ثانی بیاید که او بنهج دیگر فرموده **و** بر طاهر بودن اینها از این
دماء ثلثه آیه تطهیر در فاطمه و طهرک در مریم نص جلی است **سوال ایا** بول و غائط و خون و منی معصومین مطهرین طاهر است **یا نه روزبهان**
تصریح طهارة اینها کرده **و** همین مقتضای ظاهر عموم قرآن از **آیه** وطهرک واصطفیک **و از آیه** تطهیر میباشد **اگر** مراد **پس** معصومین
**ایا** غسل و وضو و تطهیر مخرجین میکردند **یا** نمیکردند **اگر** میکردند **پس** ادعا طهارة اینها باطل محض میباشد **جواب** تطهیر اینها بجهة ظهور نجاست
نیست **بل** آن من باب ازالة الخبث و الحدث میباشد و لازم نیست که هر خبث نجس باشد چنانچه طهارة جامه و بدن از بول و سرگین گاو و گوسفند
و کبوتر و گنجشک برای نجاست نیست تدبر تعلم **در مودة سابعه همدانی** از ابوذر غفاری روایه کرده که اصل مطلوبش آنکه رسول خدا
صلعم فرمود که خدا نظر کرد بلا کیف و لا زوال و مرا اختیار کرداند **پس** مرا سید الاولین و الاخرین و انبیاء و مرسلین کردانید و مرا رکن و مقام و حوض و زمزم

وشعر اعلی وحمرات عظام زاد که یمین او صفا ولیسار او مروه است ومرا خدا عطا کرد چیز یرا که باحدی از انبیا وملایکه مقربین نداده واصحاب عرض
کردیم که او چیست قال ص اعطانی فاطمه العذراء یرجع کل لیلة بکرا ولم یعط احدا قبلی من النبیین والحسن والحسین ولم یعط احد مثلهما واعطانی
صهرا مثلی ولیس لاحد صهر مثلی واعطانی الحوض وقسمة الجنة والنار ولم یعط ذلک الملائکة وجعل شیعته فی الجنة واعطانی اخا مثلی ولیس لاحد اخ مثلی الخ
پیغمبر ص فرمود که خدا مرا اعطا کرد فاطمه عذرا را که هر شب نزد شوهر خود باکره میشود واحدیرا از انبیا چنین نداده شد وبمن داده شد حسنین ومثل ایشان باحدی داده
وداده شد مرا دامادی کو مثل وشبیه آن باحدی دامادی داده نشد وداده شد مرا حوض کوثر وقسمه جنت وجهنم وآن بملایکه داده نشد وشیعه داماد من علی را وعده
جنت قطعا داده شد وداده شد مرا برادری که مثل من باحدی برادری مثل برادر من علی داده نشد آه **اقول** کجا دختر سید انبیا وکجا دختر بت پرستان ونطفه
شراب وخوک **در مودة سابعه** از ابن عباس روایة کرده قال ص افضل رجال العالمین فی زمانی علی وافضل نساء الاولین والاخرین
فاطمة افضل مردان عالمیان در زمان نبوة من این علی وافضل زنان اولین وآخرین فاطمه است **در مودة خامسه** از ام سلمه رض روایة کرده
قال ص لولم یخلق علی لما کان لفاطمة کفو یعنی پیغمبر ص فرمود اگر علی آفریده نمیشد هر اینه برای فاطمه شوهری از کفو پیدا نمیشد **در مودة ثالثه**
روایة کرده قال ص ان الله اطلع علی الدنیا فاختارنی علی رجال العالمین ثم اطلع الثانیة فاختار علیا علی رجال العالمین ثم اطلع الثالثة فاختار الائمة
من ولده علی رجال العالمین ثم اطلع الرابعة فاختار فاطمة علی نساء العالمین یعنی خدا باطلاع اول از اهل دنیا مرا برگزید واختیار نمود بر مردان عالمیان
پس بنظر ثانی اختیار نمود علی را بر مردان عالمیان بعد آن بنظر ثالث برگزید ائمه را از اولاد تو بر مردان عالمیان بعد آن بنظر رابعه برگزید فاطمه را بر زنان
عالمیان **در مودة ثالثه** روایة کرده قال ص خیر رجالکم علی ابن ابی طالب وخیر شبابکم الحسن والحسین وخیر نسائکم فاطمه بنت محمد صلعم
یعنی بهترین مردان شما علی وبهترین جوانان شما حسنین وبهترین زنان شما فاطمه دختر محمد ص است **اقول** نکه گمان کنی که سید علی همدانی رافضی یا متفرد بود بلکه
کامل وستند در اهل سنت بود از کتب رجال فضائل کمالات واهل سنت بودن او در باب وباین سند ومضمون چون امام احمد حنبل وابو نعیم وابن مغازلی
ومحمد بن احمد مکی مع جمهور دیگر روایة کرده اند **بدانکه صاحب نفحات** در حال این نوشته هو علی ابن شهاب بن محمد الهمدانی کان جامعا للعلوم
الظاهریة والباطنة وله فی علوم الباطن تصانیف مشهورة مثل کتاب اسرار النقطة **و** شرح کتاب فصوص الحکم **و** شرح قصیدة الخمریة
الفارضیة انتهی البقا من مرویاته ووجد ثانی مجلدات له خمسا وثلثین تصنیفا وکان ذلک المجلد لعبد الکریم القاضی فی کشمیر بایام امارة
الملک الجلیل الجلیل **اورنک زیب عالمکیر** ومن جملة الخمس والثلثین مجلدات کتاب المودة فی القربی فی مناقب رسول الله واهل بیته
علی وفاطمه والحسن والحسین ومناقب خدیجة الکبری رضی الله عنهم اجمعین **در خصائص نسائی** هست قال ص یا فاطمة اما ترضین ان تکونی
سیدة نساء هذه الامة وسیدة نساء العالمین فضحکت **در خصائص** بروایة عائشه رض آورده قال ص اما ترضین ان تکونی سیدة نساء
هذه الامة ونساء المومنین فضحکت **در خصائص** از ابو هریره آورده که پیغمبر ص فرمود که این ملک آسمانی گاهی بزمین نیامده الا الحال برای
بشارة دادن باینکه ان فاطمة بنتی سیدة نساء امتی وان حسنا وحسینا سیدا شباب اهل الجنة **و** بزیادتی همدانی وابوهما خیر منهما **در**
**ترمذی ومشکوة وخصائص** بروایة ابی سلمه آورده فاطمة سیدة نساء اهل الجنة **در در منثور** ومریم بنت عمران وخدیجة
بنت خویلد وفاطمة بنت محمد ص یعنی برگزیده خدا از زنان کل دنیا همین چهار زن از جمله ایشان فاطمه باسند صحیح روایة کردند **در معالم التنزیل بغوی و در**
**کبیر ونیشاپوری وثعلبی در تفسیر وعرائس و در در منثور** از احمد حنبل **و** ترمذی مع التصحیح **و** ابن منذر **و** ابن
حبان **و** حاکم قال ص حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران وخدیجة بنت خویلد وفاطمة بنت محمد ص وآسیه امرأة فرعون **و** همین را
ابی شیبه از حسن بصری روایة کرده **و در در منثور** ابن عساکر از ابن عباس روایة کرده قال ص سیدة نساء اهل الجنة مریم بنت عمران ثم فاطمة ثم
خدیجة ثم آسیه **در در منثور** از ابن عساکر بطریق مقاتل از ضحاک از ابن عباس روایة کردند قال ص اربع نسوة سادات عالمهن مریم بنت



عمران وآسیه بنت مزاحم وخدیجة بنت خویلد وفاطمة بنت محمد ص وافضلهن عالما فاطمة یعنی چهار زن سادات زنان عالمهای خود اند اما افضل
همه اینها فاطمه است **در در منثور** بطریق ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایة کرده قال ص فاطمة سیدة نساء العالمین بعد مریم وآسیه
وخدیجة یعنی فاطمه سیده زنان عالمیان است بعد او مریم بعد او آسیه بعد او خدیجه **در مودة حادیعشر همدانی** مرویست که وقتیکه
تزویج علی با فاطمه واقع شد پیغمبر ص بفاطمه فرمود راضی باش بآنچه خدا برای تو راضی شده وبرگزید برای تو ان الله تع اطلع الی اهل الارض فاختار منهم
رجلین احدهما ابوک والاخر بعلک **چه** تحقیق خدا نگریست باهل ارض **پس** برگزید از همه ایشان دو آدم را یکی پدرت دیگر شوهرت باشد **در مودة**
**حادیعشر** روایة کرده قال ص اذا کان یوم القیامة نادی مناد من وراء الحجب غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت محمد ص علی الصراط **در صواعق**
از ابو ایوب انصاری روایة قال ص اذا کان یوم القیامة نادی مناد من بطنان العرش یا اهل الجمع نکسوا رؤسکم وغضوا ابصارکم حتی تمر فاطمة
بنت محمد علی الصراط فتمر مع سبعین الف جاریة من الحور العین کمر البرق **حافظ ابو نعیم وصاحب صواعق** باسناد دیگر
از ابو هریره روایة کردند قال ص اذا کان یوم القیامة ینادی مناد من بطنان العرش ایها الناس غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة الی الجنة وفی اخری
فکل الناس یغضون الا ابوها وبعلها وذریتها الی یوم القیمة ملخص همه آنکه بروز قیامة از بطن عرش ندا میشود ای اهل محشر همه شما سرها را نگون
سازید وچشمهای خود را ببندید تا فاطمه زهرا از صراط بسوی جنة بگذرد **پس** با هفتاد هزار کنیز از حور العین باشند از صراط چون برق بگذرد وهمه
خلایق چشمهای خود را می بندند سوای پدرش وشوهرش وذریتش که تا قیامة پیدا شده باشند **در صواعق** روایة کرده انه صلعم ارسل اباذر رض یناد
علیا فرای رحی تطحن فی بیته ولیس معها احد فاخبر النبی ص ذلک فقال یا اباذر اما علمت ان الله ملئکة سیاحین فی الارض قد وکلوا بمعونة
آل محمد ص یعنی رسول خدا ص اباذر را برای طلب علی فرستاد **پس** در خانه علی دید که آسیا خود بخود میگردد وآرد میریزد بی آنکه کسی آنرا بگرداند یا دانه بیاندازد
ونزد او کسی نبود **پس** اباذر بخدمت نبوی اینحال عرض نمود آنحضرت فرمود **ابا** ذر ندانستی که ملایکه مر خدا راست ودر زمین سیاح اند خدا ایشانرا
وکیل کرده است برای اعانة آل محمد ص یعنی این آسیا را ملایکه موکل آل محمد میگردانند **و** در روایة حافظ ابو نعیم **و** در روایة امامیه سلمان وارد است
یعنی اباذر وسلمان هر دو دیدند وروایة کردند **شیخ المشایخ** از ابن عباس روایة کرده قال ص اما ابنتی فاطمة سیدة نساء العالمین من الاولین
والاخرین وهی بضعة منی وهی نور عینی وثمرة فوادی وروحی التی بین جنبی وهی الحوراء الانسیة متی تقدم فی محرابها بین یدی ربها ویظهر نورها
لملائکة السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض یقول الله الملائکة انظروا الی امتی فاطمه سیدة نساء امائی فانها بین یدی ترتعد فرائصها
من خیفتی وقد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدکم انی قد امنتها وشیعتها من النار ملخص آنکه پیغمبر ص فرمود اما دخترم فاطمه بتحقیق او سیده زنان
عالمیان از اولین وآخرین است واو پاره گوشت من ونور عین من ومیوه دل من وروح من در دو جنب من وحور آدمی از من است در محراب پیش پروردگار
مشغول عبادة او میشود ومی درخشد نور او ملایکه آسمانرا چنانچه می درخشد نور ستارگان باهل زمین خدا میگوید ملایکه را بنگرید بسوی کنیز من فاطمه که سیده
زنان وکنیزان من میباشد واو را میش روی من اندامهایش میلرزند از خوف من وروی بدل خود بر عبادة من آورده شاهد میگذارم شما را ای ملایکه
که من بتحقیق بی خوف ومامون کردانیدم او را واو شیعه او را از نار **سوال** آیا مریم افضل از خدیجه است **یا** بر عکس **جواب** در آن نیز خلاف از محدثین علما
سلف بالجمله بنظر آمده که **نزد بعضی** مریم افضل از خدیجه وخدیجه افضل از آسیه است **نزد بعضی** آسیه افضل از خدیجه **نزد بعضی** بالعکس **نزد**
بعضی مریم افضل از فاطمه **پس** از آن خدیجه **پس** از آسیه **و** بهمین مضمون سیوطی از ابن عساکر از ابن عباس بترتیب روایة کرده **اما اصح**
**الاقوال** اینست که فاطمه افضل ازین هر سه واز همه عالمیان دنیا واخرة است وباقی هر یکی ازین سه افضل عالمیان خود است **و** آیا مریم افضل
از خدیجه هست **یا** افضل نیست حقیر تردد دارم زیرا که مریم بنص جلی قرآن وسنت مطهره ومعصومه است **و** در خدیجه نص جلی در تطهیر نیست ومعصوم از غیر معصوم
بالضرورة افضل است **و دیگر وجه تردد** حقیر در خدیجه عموم قول تع است کنتم خیر امة اخرجت للناس **چه** در امة مرد وزن داخل **پس**

خدیجه هم در این داخل است لهذا مریم افضل از این امة نمیتواند شد ایراد اگر گفته شود که بنا بر قول هذا لازم می آید که حضرت مریم از هیچ یکی از زنان مومنات این امة افضل نیست زیرا که همه زنان امة داخل در آیه کنتم خیر امة باشند جواب اانانکه خدیجه را افضل از مریم میدانند بسبب همین آیه است وجمعی از عامه مفسرین تاویل عالمین بآن میکنند که مریم افضل زنان عالمیان خود است واما حقیر درین نیز تامل دارم نزد محققین مریم و خدیجه مساوی اند چه سیوطی و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن جریر و ابن مردویه و بغوی روایة کردند بقول النبی صلعم خیر نسائها مریم ابنت عمران وخیر نسائها خدیجه بنت خویلد و در مسلم از ابو هریره مرویست که جبرئیل آمده به پیغمبر صلعم عرض کرد اینست که خدیجه آمد نزد تو وبا خود ظرفی دارد در ان ادام وطعام وآب دارد فاذا هی اتتك فاقرء علیها السلم من ربها ومنی وبشرها ببیت فی الجنة من قصب لا صخب فیه ولا نصب پس وقتیکه نزد تو برسد برو بخوان سلام خدا وسلام من وبشارة ده اورا بخانه در جنت که از یک لخته جواهر مجوف که دران تعب ولعب نیست سیوطی و ابن جریر و همدانی و ابن حجر روایة کردند قال صلعم فضلت خدیجة علی نساء امتی کما فضلت مریم علی نساء العالمین پس بصورة جمع میان ادله متعارضه وتطبیق انها حاصل نمیشود مگر آنکه خدیجه و مریم مساوی اند الا از آسیه افضلست اشکال از این آیه واخبار بالا وار حدیث کمل من الرجال کثیر ولم یکمل من النساء الا اربع مریم وفاطمة وخدیجة و آسیه عصمت وارتضاء وانتخاب وقابل الهام ووحی ونزول ملک ثابت کردید واز این حدیث کمال ذات وعقل وصفات بانتهاء درجه در انها حاصل بود چه کمال اطلاق نمیشود مگر بر تمام وانتهای شی پس نبوة وامامت بایشان حاصل یا جایز باشد وانچه در مردان انبیا وائمه شرط است در ایشان حاصل است پس انبی وامام خلق کردیدن ایشان را مانعی نیست پس لا محاله ایشان نبی بودند اگر دو زن آخر در ختم النبوة نبی الی الغیر نبودند بجهة ختم نبوة البتة دو زن اول نبی بودند چه انها را مانعی نیست جواب بلی در این مسئله امة را نیز دو قول است احدهما انکه این هر چهار قابل نبوة وامامة بودند اما دو زن آخر انبیا نشدند زیرا که ختم النبوة است و در زمان او و بعد او الی القیامة اطلاق نبی بر غیر محمد بن عبد الله جایز نیست اگر چه لا محالة قابلیت واهلیت نبوة بدرجه نبوة بودند پس در این زمان خدیجه وفاطمه از اولیاء الله مطهر محدث بودند و شیعه فاطمه را حجة الله برای همین میدانند اما دو زن اول آسیه و مریم نبی بر نفس خود و بر جمعی از معاصر زنان خود و نیز بر بعض مردان زمان خود بودند ثانیهما قاضی عیاض و نووی و قسطلانی مع جمعی دیگر نقل کردند که جمهور بر خلاف این اند و این قول و قائل غیر مشهور و لا معروف ستاگر چه استدلال از این آیه واخبار بالا بر نبوة زنان خصوص بنبوة آسیه و مریم کرده چه نبوة زنان در هیچ زمان به ثبوت نرسیده الا آنکه با این اخبار و آیه کمال انها ثابتست و این مستلزم نیست که هر کس کمال باشد نبی یا امام باشد بل جایز است که او از اولیاء الله واز کملاء باشد و امام رازی گفته زنان از انبیا گاهی نبودند لقوله تعالی وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری پس هیچ یکی از نها نبی وخلیفة الله بر خلق نبود بل انها از صدیقات واز اولیاء الله بودند واجماع امة بر خلاف قول مزبور منعقد گردید لهذا عمل بر مشهور لازم است اشکال پس نزول جبرئیل وملایکه نزد مریم وفاطمه وهم کلام شدن ایشان بایشان عبث باشد جواب نزد اصحاب ما واکثر ایة کرامة واجلال الهم باشد یا محمول از ارهاصات انبیا یعنی دلیل بر وجود ومجی انبیا چون بر عیسی ومحمد علیهم السلام باشد و این تجویز نزد اکثر اشعریه ومعتزله با محمول بر آنکه از مریم معجزه زکریا واز فاطمه معجزه محمد باشد و این هم بقول معتزله است ونزد بعض ایشان این کلام بصورة نفث در روع والقاء در قلب باشد چنانچه این زعوم فرقه دیگر از معتزله است سوال هر گاه این چهار زن خصوص مریم و صدیقه طاهره زهراء افضل واکمل واطهر زنان عالمیان دنیا وآخرة ثابت گردید پس عقد نکاح ایشان با غیر معصومین غیر مطهرین جایز است یا نه وجمعی از نصاری میگویند که مریم زوجه یوسف نجار غیر معصوم بود این جایز وواقع بود یا نه جواب جایز نیست چه معصوم ومطهر عقلا معلوم است که حبیب الله ورفتار او در همه احوال بر رضی خدا است بخلاف غیر معصوم چه او در اصل جایز الخطایا ولسبب آن اطلاق ظالم وفاسق بر او جایز باشد پس تسلیط فاسق بر معصوم طاهر وایجاب اطاعتش بر معصومه مطهره لازم می آید وغیر معصوم کفو معصوم نیست ووجوب الاطاعة بر زوجیت عند العقل مجوز اصلا نمی باشد





پس قول نصاری در زوجیة مریم باطل وغلط محض است ونصاری تحقق در دین ندارند چه ایشان ممکن الوجود را خدای واجب الوجود میدانند اما از نقل پس بسیار اخبار بطرق سنی وشیعه مشتمل این وارد اند منجمله آن در ترمذی و مشکوة وغیر انها وارد است که از غیر معصومین فلان وفلان نزد پیغمبر خواستگاری سیده زنان کرده بودند آنحضرت اعراض نموده فرمود من منتظر امر الهی در عقد فاطمه میباشم دیگر مرویات احمد و ابو نعیم وغیره است که پس وحی نازل گردید که خدا امیفرماید فاطمه نور را است ومن نور را با نور زیر عرش خود عقد نکاح بستم دیگر حدیث مرویه همدانی وغیر او نص در این باب است که لولا علی لما کانت لفاطمة کفو یعنی اگر پایه علی در عرصه وجود موجود نمیبود هر اینه فاطمه را کفوی برای نکاح نبود پس علی وفاطمه در اصل خلقة وفطرة کفو یک دیگر آفریده شدند ودر اینجا همین کافیست سوال جمعی از اهل سنت عایشه را از فاطمه افضل میدانند باشند لال روایاتی چند جواب این خبط وجنون میباشد چگونه دختر ابو بکر افضل از دختر سید موجودات وافضل کاینات شده تواند چه بالضرورة ولد جز اصل ولب لباب والدین میباشد وکل وجز سید عالم بعقل ونقل واجماع افضل واکمل واشرف میباشد پس کجا ابو بکر و کجا سید رسل واین کانه تفضیل ابو بکر بر سید رسل باشد چنانچه ثلثه را افضل از علی دانستن ظلمة را افضل از نور دانستن خلاف عقل ونقل عین جهل می باشد والحق مخالف عقل وصحیح متفق نقل ومخالف محسوس باشد باطل محض میباشد مگر آنکه بگویند دلیل باید که عایشه ترک آیه وقرن فی بیوتکن بخروج بامام زمان خود وجهاد با مردان مسلمانان افضل از فاطمه باشد چه فاطمه بل هیچ زنی از بدو فطرة سوای عایشه جهاد نکرده بحث خامس یا مریم اقنتی لربك واسجدی وارکعی مع الراکعین باتفاق مفسرین با منقول وخطاب ثانی از جانب خدا بواسطه ملایکه بمریم است آیا این خطابات واجب اند یا مستحب موکد مختار جمعی اول است پس مفسرین در مراد این خطاب بحسب اختلاف لغات واخبار خلاف کردند چنانچه در سوره بقره در ذیل وقوموا لله قانتین بالتفصیل ذکر شد نزد بعضی اقنتی ادیمی نزد بعضی اطیلی القیام فی الصلوة نزد بعضی دعی فی الصلوة کما هو داب صلوة المسلمین باشد اما در واسجدی نیز خلاف کردند نزد بعضی اسجدی خطاب بصلوة است لقوله عم اذا دخل احدکم المسجد فلیسجد بمعنی فلیصل نزد جمعی بمعنی سجده است که سر بر خاک نهادن باشد یعنی اعم از آنکه خاص در نماز باشد یا در غیر آن چون سجده شکر نزد بعضی اول امر بقنوت بعد آن بسجود نماز بعد آن برکوع نماز کردید اما درکوع پس نزد بعضی بمعنی تواضع باشد نزد بعضی رکوع بمعنی رکوع نماز باشد وتاویل ظاهر قران از مقررات شرایع بلا ضرورة غیر جایز باشد اصح الاقوال همین است که قنوت بمعنی دعا در نماز پس بسجده ورکوع بارکوع کنندگان جماعة باشد ونزد بعضی بسجده ورکوع کن چون ساجدان وراکعان این قول جمعی وطبرسی است مرویست هر گاه مریم ندا قنوت وسجود ورکوع از ملایکه شنید پس بهم چنانچه باقامة وادامة بر نماز کرد که اقدام او متورم شده خون وریم از اقدام اش میچکید تنبیه در اینجا آیه هر چند جز دلالت دارد که در شرایع سلف نماز واجب بود ب نماز شان چون نماز مسلمانان مشتمل قنوت وسجود ورکوع بود بلی تقدیم سجود بر رکوع من جهة الترتیب نیست چه واو عطف مستلزم ترتیب نیست بخلاف ثم چون جا دعم لازم نیست که عمر عقب زید آمده باشد نزد جمعی سلمنا پس جایز است که در شریعة ایشان تقدیم سجود بر رکوع باشد وتغایر شرایع در ترتیب بعض امور قدح نمیکند ج در ملل سلف جماعة بود چنانچه در سوره بقره در نقل بنی اسرائیل بعنا رکعوا مع الراکعین فرمود ومحو در اینجا اشکال وارکعی مع الراکعین چرا فرمود جواب اگر چه امامة زنان بزنان جایز است لکن امامة زنان بر مردان ابدا ولو بالحائل جایز نیست پس در اینجا خطاب بمریم نمود که نماز زرا با راکعان جماعة کنند کان کن پس معلوم کردید که در جماعة مردان زنان نماز بجماعة در آخر صف مردان یا بحائل وغیره بخوانند جایز بل ارجح وافضل وهمین قول جماعتی منهم جبائی است جواب آنکه نماز بجماعة مختص بهمین امة میدانند اینست که سجود ورکوع کن چنانچه ساجدان وراکعان عمل میکنند وهمین قول مختار طبرسی وتبعه او از اصحاب ما است اشکال از ارکعی مع الراکعین چرا مراد امر بمریم در امام جماعة شدن بمردان نباشد جواب ممانعة امامة زن بمردان از ادلة خارجه واز خود این خطاب ثابتست چه ارکعی صیغه امر بزن مشتمل زنان حال ولفظ مع الراکعین دلیل است که مخاطب بارکعی الحق با راکعین مردان بصورة متابعة باشد چه مراد از مع نیست مگر الحاق والصاق بمخاطب مؤنث بصورة تبعیة ثم الله اعلم اشکال مع الراکعین

خاص چرا فرمود مع الساجدين چرا نفرمود جواب چونکه سجده اعم است از آنکه در نماز باشد یا در غیر نماز بخلاف رکوع چه رکوع حقیقی نمیباشد مگر در نماز لیس وقتیکه مع الراکعین قید کرد خاص رکوع نماز ثابت کردید لیس نمازیکه رکوع ندارد او در اصل نماز نیست وغرض در اینجا نماز بجماعة است برای تعیین عبادة ورفع ابهام در علل مع الراکعین گفت واسجدی مع الساجدین نگفت ثم الله اعلم تذکره در علل الشرائع ومعانی ونور الثقلین مرویست قال الصادق علیه السلام سمیت فاطمة محدثة لان الملائكة كانت تهبط من السماء فتناديها كما تنادي مريم بنت عمران فتقول يا فاطمة ان الله اصطفيك وطهرك واصطفيك على نساء العالمين يا فاطمة اقنتي لربك واسجدي واركعي مع الراكعين فتحدثهم ويحدثونها فقالت لهم ذات ليلة اليست المفضلة على نساء العالمين مريم بنت عمران فقالوا ان مريم كانت سيدة نساء عالمها وان الله عز وجل جعلك سيدة نساء عالمك وسيدة نساء الاولين والآخرين ملخص ترجمه آنکه حضرت صادق ع فرمود فاطمه را محدثه برای آن نامیده شد که ملایکه سماوی با او هم کلام وهم نداء میشدند ونزد او فرود می آمدند چنانچه نزد مریم می آمدند لیس ملایکه گفتند بتحقیق خدا برگزیده ترا از جمله زنان برای عبادة خود و پاک گردانید ترا از جمیع معاصی کبایر وصغایر وار ادوات آنها واز انجاس وارجاس صوریه ومعنویه وبرگزیده ترا از نسب و اولاد و شوهر بر زنان عالمیان ای فاطمه ع دعا و قنوت در نماز بطول بخوان و سجده نماز وشکر بکن ورکوع نماز با جماعة رکوع کنندگان بکن لیس فاطمه علیها السلام در مکالمه با هم شبی بملایکه گفت اما مریم از افضل زنان عالمیان نیست ملایکه گفتند مریم سیده زنان عالم خود بود و تو سیده زنان عالم خود و سیده زنان اولین وآخرین در صواعق از ابو الشیخ حدیث طویلی روایه کرده ثم قال ايها الناس ان الفضل والشرف والمنزلة والولاية لرسول الله ص وذريته فلا تذهبن بكم الاباطيل یعنی رسولخدا فرمود ای مردم بتحقیق فضل وشرف ومنزلت ورفعه وولایة برای رسول الله وبرای ذریه اوست لیس شمارا بسبطلان واهالی آن نبایرید اهل اباطیل شمارا گمراه نسازند یعنی بتفضیل اغیار بر اهل البیت قوله تعالى

ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

ترجمه یعنی همه مذکورات بالا از قصه زن عمران وزکریا ویحیی ومریم از اخبار مستوره ومخفیه بود والقا میکنیم بسوی تو ومطلع میسازیم ترا بر آن بوحی زیرا که نبودی نزد ایشان وقتیکه احبار بیت المقدس انداختند قلمهای خود را یا قرعه انداختند بقلمهای مشتمل ومتضمن بر آنکه کدام یک از ایشان کفیل وقایم حال امر مریم شود وحال آنکه نبودی تو نزد ایشان وقتیکه خصومه باهم میکردند در اخذ وتعهد مریم ولا در تفسیر این چند بحث است بحث اول انباء جمع نباء از نباء ینبأ نباء بمعنی خبر از نباء مخفی وانباء از تو باشد ونزد اکثر از اینجا نبی ماخوذ از نباء بمعنی مخبر عن الله بلا واسطه بشر باشد و نبی بالیاء وهمزه بمعنی طریق واضح الی الله باشد لیس بنابر این نبی واضح سبیل الی الله می باشد ونزد بعضی نبوة بمعنی رفعه لیس نبی مرفوع المرتبه از کل امة عند الله می باشد اما غیب مکرر ذکر شد که از غاب یغیب غیبا وغیبة وغیابا وغیوبا ومغیبا جمیع آنچه مخفی ومستور از تو واز حواس تو باشد غیب بحسب اضافه وارشاد اطلاق میشود واصل آن ستر باشد اما نوحی باب افعال اوحی یوحی ایحاء از وحی یحی وحیا از باب وعد یعد وعدا در اصل وحی مصدر باشد وجمع وحی باشد ودر لغه وحی بمعنی اشاره وکتابه ومکتوب ورساله والهام وکلام خفی ومر وصوت خفی وجمیع آنچه القا بغیر کنی ودر کتاب الله بهمه این معانی آیات وارد اند در مجمع البحرین فرموده که بعد آن لفظ وحی اغلب مستعمل در ما یلقی الی الانبیاء از جانب خدا گردید در الجنان فرموده وحی بمعانی بسیار آمده ومنجمله آن وحی ارسال فرشته باشد بسوی نبی زمان برای اعلام مصالح امور دین یا دنیا یا هردو در مجمع فرموده ایحاء القاء معنی الی الغیر بوجه خفی باشد وبمعنی رسال الی الانبیاء چون اوحی الله الیه بمعنی ارسل الله ملکا باشد وبمعنی الهام چون اوحی الی النحل باشد وبمعنی القاء بانه رب اوحی لها بمعنی القی الیها وبمعنی ایماء میباشد چون فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة وعشیا بمعنی اشار الیهم وبمعنی کتابه باشد چون قول رؤبة لقدر کان وحاه الواحی وقال فی سور من ربنا موحیه بمعنی کتب الکاتب باشد بحث ثانی ملک وحی خاص از ملایکه باتفاق امم جبرئیل است وهمین وحی در آسمانها باطراف واکناف سموات نزد اصناف ملایکه



میرساند وهمین با انبیاء لبشر میرساند اما بغیر انبیاء نزد اولیاء الله هم همین می آید یا غیر او اصح آنست که جبرئیل وغیر جبرئیل هم از ملایکه نزد ایشان میرسند بصورة وحی چه مجمع علیه آنست که وحی بغیر انبیاء جایز نیست اما نزول جبرئیل بغیر وحی نزد غیر انبیاء جایز است چنانچه نزد مریم ونزد فاطمه ع آمده وبا ایشان متمثل بصورة آدمی شده هم کلام میشد واین کلام نزد اکثر مأول بالهام است ثم الله اعلم اما خود وحی چهار انواع دارد گاهی خداوند بقلوب انبیاء وملایکه واولیاء بل در قلوب وشعور حیوانات ایجاد والقاء امری بلا واسطه احدی میکند در این نوع همه مذکورین مشترک اند وگاهی بسوی ملک نداء میشود که بلغ هذا الى فلان وقل لفلان الله يوحي اليك او يقول لك كذا این مشرف انواع وحی مختص بانبیاء است وگاهی انبیاء در منام می بینند وخدا در آنوقت بلا واسطه ایجاد الفاظ در انظار وقلوب ایشان میکند چه قلوب انبیاء بیدار می باشد واز خصایص ایشان است لیس رؤیای صادقه از وحی اللهیه اند اما در این غیر انبیاء شریک اند یا نه اکثر روایات صراحة دارند که غیر انبیاء از اولیاء الله در این امر شریک ایشان اند ولکن بحسب شخصیت اسم مرئی مبدل میشود مرئی نبی وحی و مرئی امام الهام و مرئی مطابق واقع از غیر ایشان رؤیای صادقه میباشد شرف السیادة علم الهدی بغیر تصدیق تعبیر رؤیه انبیاء را قبل از خواب یا بعد از خواب باشد از وحی نشمرده بل عمل ایشان بر آن خواب بلا قطع جایز ندانسته این کمال تحقیق در این مرام است تجایی خود مفصل می آید وگاهی نداء سبک چون صدای جرس بمسامع انبیاء میرسد واز این باب اخبار خاصه وعامه وارد است چنانچه در بخاری هم از هشام بن عروه روایت کرده قال ص احیانا یاتینی مثل صلصلة الجرس وهو اشده علي وگاهی کلام خفی در سید آن بگوشهای بلا رؤیه احدی میشنوند وایشم بحسب اضافه اشخاص نام مبدل میشود وگاهی در ایشان علم ضروری می آفرینند وگاهی روشنی ظاهر میشود وکلامی از آن میشنوند اما تحکیت کسی نمی بینند وگاهی از اجرام علوی وسفلی که عادة کلام در آنها نیست کلامی میشنوند چون شنیدن موسی از شجره زیتون وشنیدن محمد ص در مقام قاب قوسین از پرده غیبی یا با انطاق حیوانات صامت از کلام الهی است یا نه اصح آنست که از کلام الله است وغیر این انواع دیگر است اما جبرئیل وحی را از میکائیل ومیکائیل از اسرافیل می آرد وبدست اسرافیل لوح یا زیاقوت احمر است لیس وقت وحی لوح بپیشانی اسرافیل میخورد لیس اسرافیل بلوح می بیند در آن مراد الهی نوشته میباشد وبسفرا میرساند وبروایة دیگر اسرافیل از روحانی می آرد که بزرگتر همه ملایکه است وفوق او احدی نیست واو مسمی بروح است نظر او بلوح محفوظ است لیس روح آنچه جدید بر لوح محفوظ می بیند که الحال بقدرة کامله تعالی تازه نوشته شده با سرافیل میگوید واو بمیکائیل واو بجبرئیل لیس جبرئیل بحسب امر تعالی اهل سماء یا اهل زمین را میرساند وگاهی ملایکه هم صدای میشنوند وگاهی کلام از ارکان عرش ولوح واز غیر آن استماع میکنند وگاهی در قلوب ایشان ایجاد والقاء میشود لیس بخلایق میرسانند ثم الله اعلم بحقیقة کلامه واین ملخص اخبار صحاح خاصه وعامه است بحث ثالث ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك این جمله مبتداء وخبر واشاره است بآنچه بالا ذکر شد از زن عمران ومریم وزکریا ویحیی همه آن از اخبار غائبه مستور از احساس وعلم وعقل تو بود یا محمد ما القاء واعلام آن بتو میکنیم اشکال امریکه در کتب سلف البته وکتب سیر وتواریخ اهل کتاب ثبت وضبط بود چگونه آنرا غیب نامیده وچگونه نفی آن از محمد ص کرده که تو نمیدانی وحال آنکه تحصیل آن بدراسته وسماع ممکن بهر کس بود وچگونه امر اکتسابی را معجزه محمد ص قرار داده ومعارضه واتیان آنچه جایز وممکن یا ممکن عادی غیر خارق باشد او چگونه معجزه باشد جواب چونکه فی الواقع غیب اطلاق نمیشود مگر باضافه اگرچه فی الواقع او غیر حاصل وثابت موجود فی الحقیقة باشد تنبیه هرگاه این تقریر کردید لیس ذکر این امر از محمد ص معجزه بچند وجه است منجمله اگر مجمع علیه کافه امم است که آنحضرت امی محض بود خواندن ونوشتن از بد وعمر نمیدانست زیرا که در ملک قوم امی مبعوث گردیده ونشو ونما از مبداء تا زمان بعثت در انها کرده بود ودر مکه وقریش عالمی نبود وآنحضرت نزد احدی از علماء در آن ملک یا در ملک دیگر نیاموخته بود ونه بصحبته ونه بدراسته ونه بسماع حاصل کرده بود وطرق علوم وتحصیل آن منحصر بر درس وسمع وشهود باشد واین هر سه صورة باتفاق امم بالنسبة آنحضرت مفقود ومعدوم محض بود لیس بنوبتی معلوم است که آنحضرت در زمان مریم وانبیاء

مزبور نبود **لیس** علم القطعی باحاصل شد که اخبار چنین امور بعد انقضای **ج** یا شش صد سال غیر از اعلام و اخبار عالم الغیب و الشهادة تعالی نباشد **لیس** بالنسبة محمد این امور غیب و ظهور آنها از اعاظم معجزات قاطعه بر صدق نبوة او باشد **تدبر تبصر** **سوال** چرا از باب سحر و کهانه و تسخیر جنیات نباشد **چه** مقال خصام را مجال است **جواب** مقال خصام مجال ندارد **چه** القا امور علمی از جن و شیاطین و کهانه ممکن نیست **چه** باین نبوة انبیا مشکوک میگردد و از آن التبس و رفع شک بر باری از رو لطف لازم است **جواب ثانی** بالفرض و التسلیم **لیس** میگوئیم که سحر و کهانه و تسخیر را مجال تفصیل جزئیات نیست و این تشخص مغیبات سلف را بلا انقطاع و لا ضغطه با اهل علم و کتاب و مرة بعد مرة و کرة بعد کرة و کرات میفرمود احدی را مجال تکذیب و انکار او نمیماند و علاوه بر آن سوی آن خوارق عادات دیگری می آورد **لیس** زعم سائل باطل گردید و الحمد لله **بحث رابع** لدی و لدن در اضافه بامضمر چون لدنک و لدیک و لدیهم و لدنه در معنی یکی از ظروف مکانیه اند **لیس** لدن و لدی و عند نظایر اند **اما اقلام** جمع قلم و آن در لغة بمعنی معادل **منجمله** ان بالتحریک اسم آله که بآن کتابة کرده میشود **و** سهمی که در جاهلیة بجهة قمار مینامیدند و سهامیکه در جاهلیة آنرا تقسیم میکردند **و** قلامه آنچه از ریزه قلم تراش می افتد **و** مقالم الرمح کعوب و بندهای نیزه باشند **و** مقلمه بکسر اول دعا، قلم یعنی قلمدان باشد **و** قلم یعنی قطع و قص ناخن **یا** غیر آن باشد **در مجمع** اصل باب قطع ظرف شی باشد **و** قلم تقلیما برید او را بریدنی **در مجمع البحرین** فرمود قلم یعنی مقلوم چون حفر بمعنی محفور **و** قبل از تراش نامش قصبه یعنی **و** بعد تراشیدن نامش قلم باشد **بروایتی** اول کسیکه کتابة کرد آدم بود و او قلم را تراشید **و بروایتی** ادریس بود **و** در علم بالقلم دو قول است **احدهما** ملکی است نامش قلم **ثانیهما** نام آله است که بآن تحریر میکنند اول او را خدا آفرید **و** بوقلمون جامه رومی که متلون بالوان رنگارنگ مینماید **و** اقلیما نام دختر آدم است **و اقلیم** بکسر اول واحد اقالیم سبعه است **در مجمع البحرین** فرمود در عربیه و عجمیه او دو قول است **و** برای آن قلم را قلم نامیدند زیرا که شی مکتوب بآن از پریشانی و از فراموشی مقطوع و ثبت است **یا** برای آنکه قبل تراش او نامش قصبه و بریدن و تراشیدن او را قلم نامیدند **و اقلیم را** برای آن اقلیم نامیدند که حدود اربعه او از عرض طول قطع از املاک و اراضی دیگر کرده شد تا حدود یکی از دیگر ممتاز و منفرد باشد **نکته** مدانکه نزد حکما زمین کروی شکل آفریده شده دو ربع جنوبی **و** یک ربع شمالی آن در آب غرق است و ربع رابع او از جانب شمال مکشوف و خارج از آب است و این را ربع مسکون بجهة سکونت خلق و آبادی ایشان میگویند **و** در همین ربع مسکون هفت اقلیم و جز آن از دشت و کوه محصور و داخل است **و نزد حکما هیئة** عرض ربع مسکون را از خط استوا تا نود درجه تخمینه کرده اند **و** از آنجمله سی درجه از سمت قطب شمالی خارج نموده عرض اقالیم سبعه را در شصت یافته اند **و** عدم قابلیت آبادی سی درجه مذکوره بنا بر غلبه برودة به بعد آفتاب می باشد **و** هفت اقلیم مانند هفت مطوله از مشرق تا مغرب در ربع مسکون واقع است برابر یکدیگر **و** خط استوا از زمین چین شروع از برکنک و رکه از زمین چین است **و** مستقر شیاطین مشهور بر آمده **و** بر جزیره جکوت گذشته بعد آن بجزایر ارض ذهب **و** بر جنوب سراندیب و جزایر زنگبار رسید **و** بسمت شمال جبال قرگذشته **و** بر جنوب سیاهان مغرب در آمده بجاوقیانوس منتهی میشود **و در این ربع مسکون** بعد طرح غیر آباد آبادی را بهفت اقلیم و هر اقلیمی در طول و عرض محدود مع طول شب و روز و بلاد هر اقلیمی بعدد است رجوع در تفصیل این بکتب حکما هیئة نما چون تذکره محقق طوسی و شرح آن **و** شرح جغمینی **و** مفرح القلوب **و** تقویم البلدان و غیر آن **و** محکی از بعض حکما فرنگ شده که **امریکه** خارج از این ربع مسکون است **لهذا** او را دنیا نو و دنیا دیگر نامیدند **و حکما نجوم** این اقالیم سبعه را مضاف و منسوب بسبع سیاره مینمایند **چه** هر یکی منسوب بستاره است **جنانچه صاحب مؤید الفضلاء** نقل کرده که **هندوستان** بزحل **و چین** بمشتری **و ترکستان** بمریخ **و خراسان** یعنی ایران بشمس **و ماوراء النهر** یعنی توران بزهره **و روم** بعطارد **و بلخ** بقمر و این مخالف قرار داد فلاسفه میباشد **و انجیر** حکما فرنگ در این ازمنه وضع کردند نام اقالیم و املاک و بلاد و حدود و جبال و در هر اقلیمی انجیر را درج در کتب ریاضی کرده اند اکثر آنها مشهور الاعیان ایشان میباشند ثم الله اعلم **بحث خامس** و ما کنت لدیهم اذ



از غیب بیخبر چیزی نگفته اشکال ... باشد

معنی قلم و اقلیم و وجه تسمیه انها بان

بیان ربع مسکون از زمین و هفت اقلیم و تقسیم نمودن حکما



یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم این جمله حالیه نزد اکثر و در اینجا تقدیر است لینظر ایهم یکفل مریم است یعنی یا محمد و حال آنکه حاضر نبودی تو نزد ایشان و قتیکه انداختند قلمهای خود را تا ببینند که کدام از ایشان متکفل امور مریم میشود **و** مفسرین در این دو جا خلاف کردند **احدهما** در اقلام و در کیفیة آن **نزد** بعضی مراد از اقلام همین قلمهای معروف اند که با آنها کتابة توریة میکردند **نزد** بعضی مراد از اقلام عصاها اند **نزد** ابومسلم مراد از القا ترک اقلام اند و سبقت کردند در اخذ مریم و در کفالة او **ثانیهما** کیفیة القاء اقلام **نزد** بعضی هر یکی بر قلم خود نام خود نوشته در دریا انداختند و شرط کردند قلم کسی که بر خلاف جریان آب جاری شود مریم در کفالة او باشد **لیس** قلم کسیکه بر خلاف جریان جاری شد کفیل مریم شد **نزد** دیگران عصا کسی که بر خلاف آب جاری شد کفیل مریم گردید **نزد جمعی** قلم کسی که در آب می نشست او محروم بود و از آنکه بر روی آب می آمد امر برای او بود **نزد** عطا اقلام اقداح بودند **نزد ابومسلم** عادة بنی اسرائیل در امر متنازع فیه اسما خود را بر رقعات می نوشتند و بر سهام می انداختند **لیس** بنام کسیکه سهم بر می آمد باو میدادند چنانچه در یونس همین کردند و سهم بنام او بر آمد و بر مریم نیز انداختند و در این آیه و در آیه یونس اخبار از آن سنت فساهم فکان من المدحضین **و** همین در عرب هم رسم بود که در تقسیم لحوم جزور و دیگر اقسام مشترکه غلات و غیره قرعه می انداختند **رازی** گفته و سهم شبیه قداح عرب است که با آن تقسیم لحم جزور میکردند **و** همین مروی در **در منثور** از ابن عباس است **قاضی ابوبکر** گفته اول اصح است **اما** این القاء قرعه در کفالة مریم در ابتدا او بود **یا** در بین زمان در ایام قحط سالی **یا** در پیری زکریا **و اما** زکریا در این قرعه اندازی واختصام شریک بود **یا** نه در آن نیز خلاف است **نزد جمعی** در ابتدا ولادة بود و قلم زکریا بر عکس جریان آب جاری گردید متکفل مریم با این جهت زکریا گردید **نزد** بعضی این اختصام در آخر مریم در پیری زکریا بود و زکریا در این قرعه اندازی و اختصام اصلا نبود **چه** او عاجز بهم از کفالة مریم گردیده بود و اصح اول است **بحث سادس** و ما کنت لدیهم اذ یختصمون این عطف بر اذ یلقون است یعنی ای محمد و حال آنکه نبودی تو حاضر شاهد وقتیکه بنی اسرائیل باهم خصومت در اخذ مریم و کفالة او کردند غرض در این تعجیب نبوی در حال ایشانست **و** در سبب رغبة و خصومة مفسرین نیز خلاف کردند **نزد جمعی** چونکه عمران امام و رئیس ایشان بود **لهذا** هر یکی راغب شد که کفیل دختر امام خود شود سبقت و طمع در آن میکرد بخلاف این امته که در اخذ آن دو قه دختر پیغمبر و قطع آن سبقت و طمع کردند تا فدک از او گرفتند و دعوایش منظور نکردند **نزد** بعضی چونکه مادر مریم او را تحریر بر آخذ بیت الله کرده بود **لهذا** سکنه بیت الله حرص در کفل او میکردند **نزد** بعضی چونکه ایشان اهل کتاب بودند امر مریم و عیسی در کتب خدا دیده و شنیده بودند **لهذا** حرص در کفالة او میکردند **نزد** بعضی همه این وجوه محتمل **لیس** حمل بر همه این امور ممکن و افضل است **سوال** مختصمین خویشان مریم بودند **یا** عباد و زهاد و سکان بیت المقدس **یا** خدام بیت **یا** افاضل علما و شرفا و احبار و رهبانان **جواب** در آن خلاف نیز هست و شکی نیست که ایشان خواص عرفا و علما، و اهل رغبة در دین بودند **و اما** این اختصام قبل الاقراع بوده **یا** بعد الاقراع **یا** این خصومتی دیگر غیر این بوده در آن نیز خلاف کردند الله اعلم بالاحوال و المآل **تنبیه** جمعی از علماء و خاصه گفتند که در آیه دلیل است بر مشروعیة اقراع در سلف **و** نیز دلیل است که قرعه راه خلیتی در تمیز حق بقرآن و سنت **اما قرآن لیس** از جمله آن این آیه **و آیه** یونس فساهم فکان من المدحضین **اما سنت لیس** از جمله آن آنچه مروی **در مجمع و مبانی** از حضرت صادق آل محمد مرویست ما تقارع قوم ففوضوا امرهم الی الله الا خرج سهم المحق یعنی هیچ قومی قرعه اندازی نکرد بعد تفویض امر خود الی الله مگر آنکه بقرعه سهم محق بر آید از باطل **در مجمع و مبانی و نور الثقلین** از حضرت باقر مرویست اول من سوهم علیه مریم بنت عمران ثم تلا هذه الآیة اذ یلقون اقلامهم الخ و السهام ستة ثم استهموا فی یونس ثم کان عبد المطلب وله تسعة بنین فنذر فی العاشران یرزقه الله غلاما ان یذبحه فلما ولد عبد الله لم یقدر ان یذبحه و رسول الله فی صلبه فجاء بعشر من الابل فساهم علیها و علی عبد الله فخرجت السهام علی عبد الله فزاد عشرا فلم تزل السهام تخرج علی عبد الله و یزید عشرا فلما ان صارت مائة خرجت السهام علی الابل فقال عبد المطلب

بیان کیفیت قرعه و اختلاف در آن

اشاره در آیه بر عمل بقرعه و انکار اهل سنت

ما انصفت بني قلطو السهام ثلثا نفرجت على الابل فقال الآن علمت اخذ بني قد رضي فنحرها ملخص ترجمه انكه اول سکه بر او سهم انداخته شد مریم بود بموجب این آیه اقلامهم وسهم قرعه قدیم سنت در اوان انبیا است **وزیادتی** از اینجا در مجمع و مبانی است **پس** از واستیهام و قرعه انداختن در یونس کردند **پس** از وی در عبد الله پدر رسول الله ودر شتر عبد المطلب قرعه انداختند **چه** او نذر کرده بود که اگر خدا مرا ده پسر بدهد یکی را ذبح سکنم و خدا ازو ذبح عبد الله بعبد المطلب مانع شد زیراکه ختم انبیا در صلب او بود **پس** ده ده شتر زیاده میکرد و بار بار بر عبد الله می آمد تا آخر صد شتر و قتیکه رسید قرعه بصد شتر آمد تا سه بار همین کرد و در همین صد شتر قرعه آمد عبد المطلب گفت خدا بر انصاف خوبی کرد تا دیه آدمی تمام آمد قبول کرد و الآن سنت است که خدا راضی بصد شتر بعوض عبد الله کرد دیت **پس** صد شتر را نحر کرد در کتاب **خصال** و کتاب **فقیه** مثل همین مرویه نور الثقلین است **اقول لهذا** حضرت رسول در مفاخر خود ذکر فرموده انا ابن الذبیحین یعنی من پسر دو ذبیح اسمعیل وعبد الله ام **تنبیه** بالجمله مرویه قرعه توسع و اختلاف بعوض چیزی که آیه ثابت کرده **یا** مقرعه و قطع حکمی **یا** مشکوک که ظاهر شانی است ثم الله تعالی اعلم

# قوله تعالى إِذْ قَالَتِ الْمَلٰئِكَةُ يٰمَرْيَمُ إِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۝ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصّٰلِحِينَ

**ترجمه** یعنی یاد کن ای محمد وقتیکه گفتند ملایکه یعنی جبرئیل ای مریم دختر عمران بدرستیکه خدا البشارة و مژده بخیر میدهد ترا بیک کلمه کن که بسبب نفوذ این امر عیسی از کتم عدم بوجود بیاید را آن از جانب او تعالی اسمش مسیح عیسی پسر مریم روشناس و تمام القدر و العزة در دنیا و آخرة و از جمله مقربان بارگاه تعالی در حالیکه است و کلام میکند عیسی پسر مراد از این تو از حین ولادة یا وقتیکه قابل گهواره میشود در آنوقت کلام با مردم میکند و در حال کهولت که اختتام ایام جوانی وابتدا پیری وقت ظهور دو موی سیاه و سفید باشد کلام با مردم در تصدیق و تقریر دین محمد و قتل دجال میکند و او از انبیا شایسته ناموران میباشد

**و در تفسیر** چند بحث است **بحث اول** **یا** عامل اذ در اینجا و ما کنت لدیهم اذ قالت الملائکه است **یا** بخصوص اذ قالت الملائکة **یا** ما وصفت من قصة زکریا و یحیی اذ قالت الملائکة **یا** عطف بر اذ قالت امرأة عمران در ان خلاف است اصح ما اشکال آخر است و الا لازم می آید که القاء اقلام و بشارة تخلیق عیسی بمریم در حال صبوة در لحد باشد که بر قول حسن بصری که از حین ولادة کامل العقل و النطق مریم را کرداننده بود

**بحث ثانی** اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرك بکلمة منه من در اینجا بالاتفاق برای ابتدا غایة متعلق بمقدر چون بکلمة کائنة او صادرة منه عز و جل میباشد **و** بعضی احتمال داده که ضمیر منه راجع بمفهوم کلمه و آن لفظ کن مذکر باشد **یعنی** وقتیکه گفتند ملایکه اگرچه جمع است مراد واحد جبرئیل است ای مریم **آیا** از بعید این ندا شنیده **یا** نزدیک ظاهر سوره مریم نزدیک است که بتحقیق خدا بشارة میدهد ترا و بصیغه مضارع برای آن گفت که در زمان استقبال آن مبشر به حاصل میشود بکلمه که فی الاصالة آن کلمة لفظ کن است از و تعالی **و** بنا بر قول دیگر که بشارة میدهد ترا بکلمه و آن کلمه اسم مسیح عیسی باشد **اشکال اول** **یا** خود از کلمه عیسی است **یا** نه **و** اول صحیح نیست زیراکه کلمه کن از اعراض بلا روح و لا جسم بالضرورة است **و** بنا بر ثانی که عیسی نفس کلمه نیست چنانچه همین است **پس** جسم عرضی **یا** بالعکس گفتن تعبیر بضد شی غیر او کردن بخلاف واقع غیر جایز بر اصدق الصادقین باشد **جواب** در این شکی که عیسی غیر کلمه کن است حاجت بیان عبارت اینست **اما** چونکه بسبب آن امر عیسی حاصل و موجود گردید **لهذا** بصورة مجاز مسبب را بسبب نامیدند چون عالم را نور الله **و** سلطان عادل را ظل الله **و** سخی باذل را جواد و جود **و** ظالم فاحش را ظلم ادم عادل و منصف را عدل مینامند و باب مجاز واسع است **اشکال ایراد** بنا بر این امر کن مختص عیسی بوجود گردیده **یا** کل عالم ممکنات و موجودات **اگر** اول است مسلم **و اگر** ثانی است تخصیص بلا وجه و مخصص و لا فائده باشد مع ثبوت اشتراک عمومیت **جواب** **بلی** کل عالم کن در حیز وجود آمده **اما** عیسی چونکه بلا پدر بمحض کلمه بوجود آمد **لهذا** باسم کلمه



اجابت قرعه از الانبیاء برای نبی علیه السلام

جواب اشکال کلمه بلفظ کن



مختص گردید برای تعظیم او و ارغام یهود **و شیخ المشایخ** وجوه دیگر نیز نقل کرده چونکه عیسی در مهد تکلم قبل الوقت کرد **لهذا** عیسی را کلمه نامیدند **دیگر** آنکه مبعوث بود بکلمه لا اله الا الله عیسی رسول الله و لا انجیل کتاب الله **لهذا** عیسی را کلمه نامیدند **بحث ثالث** اسمه المسیح عیسی ابن مریم مبتدا و خبر است **اما** ضمیر اسمه راجع بسوی مفهوم کلمه و آن مذکر است **و** مسیح لقب او را مقدم بر اسم برای توقیر او چون سلطان ناصر الدین شاه باشد **و** عیسی اسم بدل **یا** عطف بیان مسیح **و** ابن مریم صفة عیسی میباشد **اما** مسیح و عیسی هر دو فی الاصالة عجمی اند **یا** عربی **و** آیا جامد **یا** مشتق **و** آیا بر هر تقدیر معنی دارد **یا** نه در اینجا معانی و اشتقاق دو قول است **اولهما** قول ابو عبیده و لیث آنکه در اصل هر دو لفظ جامد عبرانی بودند و آن مشیحا به معنی مبارک **و** ایشوع بمعنی مولود و بلا آن که دو حرف آخر التعریب نموده ذکر ابنا مسیح **و** عیسی کردند **چون** یهود در امور **و** میشیا **یا** موشی را موسی کردند **چه** عادت عرب قدیم است که اگر لفظ عجمی در زبان خود استعمال مینمایند لا محاله تقلیب و تبدیل حرفی از او لا قل میکنند و همین صحیح تر است **ثانیهما** مختار اکثر است که هر دو لفظ مشتق عربی اند **و** مسیح لقب عالی چون صدیق مشتق میباشد **و** مشتق شدن وجه لقب و معانی و بحث آن بالتفصیل ذکر میشود **اما عیسی** ماخوذ از عاس یعیس عیسا بمعنی لون سفید یکه غالب آن حمرة باشد **چه** آنحضرت سفید لون بود **لهذا** عیسی نامیده شد **و** جمعش عیسون و موسون آمده **بحث رابع** ملایکه بعد بشارة مریم بکلمه تقریر لقب و تعیین اسم و صفة میکنند تا ممتاز از غیر و اشتباه باشد **چه** اسم ما یتمیز به الشیء عمن سواه باشد **و اسم** علامة شناخت مسمی و امتیاز از غیر او باشد **و** لقب وصفة خاصیه او برای تشریف و توقیر او و مباینت او از جنس خود او ذکر میشود **لهذا** اول لقب و بعد آن باسم و بعد آن بصفة عیسی را ذکر نمود **اشکال** وصف عیسی با در ش بعیسی بن مریم چرا کرد فقط ذکر عیسی کافی بود و معروف است که انبیا و ائمه فقط در دنیا و قیامة باسم و اسناد اب یاد کرده میشوند **چه** انساب ایشان بعلم قطعی است نه ظنی **و** نزد یهود این اقوی دلیلی است بر زعم و اهی ایشان عیاذا بالله **و** نزد نصاری بر الهیة عیسی باشد **جواب** چونکه این اعلام به مریم در بین ذکر اسم مسرت **و** بخلق **و** ابطال کفر یهود با اختصار لفظ و لا اطالة قبل حدوث او بصورة الجاز برای او میباشد که آن ولد بلا نطفه اب حادث میشود **پس** نسبت او بسوی مادرش کرده تا ادعاء الهیة و تهمت نصاری و یهود باطل گردد و خود مریم متحیر نماند **اشکال** اسمه عیسی مریم تسمیه عیسی قبل حدوث او مخالف واقع بر ملایکه چنین اخبار غیر جایز باشد **جواب** اگرچه یبشرك بکلمة استقبالی است این ذکر تسمیه هم در استقبال اخبار میباشد یعنی وقتیکه کلمه مبشر به حاصل و حادث میشود اسمش در آنوقت چنین میباشد **پس** خبر مطابق مخبر واقع حاصل شد بحمد الله اشکالی نماند **جواب ثانی** آنچه خبر داده اند او در علم الهی و قدرة یزدانی معلوم و مقرر و مقدر بود **پس** بمعلوم مقدر اسم نهادند مخالف واقع نمیباشد **بحث خامس** اسمه المسیح عیسی ابن مریم مفسرین دو تقریر دارند **احدهما** آنکه آن کلمه مبشره من الله را اسمش مسیح عیسی میباشد **ثانیهما** آنچه بکلمه مبشر به حادث و حاصل میشود اسمش مسیح عیسی پسر مریم میباشد **پس** در اشتقاق مسیح و معنی او خلاف کردند **احدهما** مسیح ماخوذ از مسح بروزن فعیل بمعنی فاعل میباشد **پس** این جماعة در معنی آن نیز خلاف کردند **نزد ابن عباس** چونکه عیسی مسح ذی عاهتی و آفتی و مرضی بنکرد مگر آنکه باذن الله از آن دفعة افاقه و بری میشد **پس** سبب را باسم سبب نامیدند و آن بسیار چون علیم بمعنی عالم و قدیر بمعنی قادر و رحیم بمعنی راحم **نزد** بعضی چونکه او اطفال یتامی را دست بر آخدامی مالید **لهذا** بمسیح نامیده شد **نزد کلبی** چونکه ابرص و اکمه و اعمی را دست می مالید **لهذا** بمسیح نامیده شد **چه** لمس و مس و مسح قریب المعانی اند **ثانیهما** مسیح از مسح فعیل بروزن مفعول میباشد چون قتیل بروزن مقتول **پس** نیز خلاف کردند **نزد** بعضی ممسوح الذنوب و الاثام تطهیر بود **نزد** حسن و سعید ممسوح بالبرکة و الیمن بود **چه** موضعی و شهری و دهی و جائی وارد نمیشد مگر آنکه بورود او در آن یمن و برکت لازم و حاصل بود **نزد** بعضی ممسوح القدمین بود یعنی تمام پای او بزمین میرسید و خم و کعب در پای نداشت **نزد** بعضی ممسوح بدهن زیتون بود و هر کس که او را میدید گمان میکرد که از موی سر او قطرات دهن میچکد **نزد** بعضی ممسوح بدهن طیب و طاهر و مولد شده بود چنانچه بدن ختم انبیا معطر و معنبر متولد شده بود **و** این از خصایص انبیا است **و** آن علامتی برای ملایکه است تا بدانند هر کس که بدنش معطر متولد شود





عربی است **یا** عبری **یا** لفظ عیسی بمعنی

جواب بر دو قبل نفوذ البشارة بلفظ عیسی بن مریم داده شد

بیان معانی مسیح کلمه

او نبی و آن علامة نبوة اوست نزد بعضی وقت ولادة او جبرئیل او را به وبال خود مسح کرد تا مصون از مس شیطان و امراض دنیا باشد نزد بعضی بنفخ جبرئیل متولد شده لیس بسبب لمس نفخه بمسیح نامیدند **ثالثها** مسیح ماخوذ از سیاحة بمعنی گردش باشد چونکه آنحضرت بسبب خوف یهود شب بجائی و روز بجائی بود و چند روز متوالی بجای قرار نگرفت لیس بنابراین میم در این زایده باشد **و در الجنان وکبیر** وغیرهما نقل کرده از احمد بن یحیی که مسیح بر وزن مفعیل میم اصلی و کسر آن و الادغام از برای مبالغه ماخوذ از مساحة الارض بمعنی قطع و پیمایش زمین باشد چه آنحضرت بخوف یهود قطع و پیمایش آن باقدام میکرد لهذا بمسیح نامیدند **رابعها** نزد عمر بن علا مسیح بمعنی فرشته باشد چونکه عیسی در بشر چون فرشته صورة و سیرة بود **نزد** نخعی مسیح بمعنی صدیق باشد و کذاب باشد لیس چونکه نبی الله عیسی علیه السلام صدیق تعالی و دجال بطالق کذاب باشد **و شیخ المشایخ فخر رازی** فرموده اند که این هردو قول ضعیف اند زیرا که لغوی و اشتقاقی ندارند و عدول بلا ضرورة از موضوعیت غیر جایز است بالاتفاق **اقول** اگرچه این دو وجه متحمل همه وجوه میباشد **ولکن** اصح الاقوال قول ابن عباس و عطا و ضحاک است که دست بذی آفتی و عاهتی و مرضی را میکرد گم الکمه من حیث الاعجاز باذن الله او صحیح و سلیم میشد و همین ثابت باخبار است ثم الله اعلم **اشکال متلازم** هرگاه مسیحیت عیسی با معانی صحیحه موجه باشد لیس مسیحیت دجال بطال چه معنی دارد **چه** خیریت عیسی و شریت دجال بطال معلوم اهل اسلام است لیس اطلاق مسیح بر باطل و نیز بر عاطل عادل نیک مع اتحاد اللفظ و المعنی چگونه صحیح و جایز باشد **و شعر** در شل می آرند یقتل المسیح المسیحا **جواب** هرگاه لفظ در لغة بمعانی کثیره متضاده وارد و ثابت باشد لیس بمعنی او بحسب اقتضاء مقامات مستعمل میشوند چنانچه نجو بمعنی غایط و زمین مرتفع و مکان عالی و ابر وغیر آن میباشد لیس هرجا بحسب قابلیت و اهلیت و مقتضی مقام معنی آن گرفته میشود **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید لیس بدانکه لفظ مسیح بمعانی مزبوره را حاوی است چنانچه **در صحاح و قاموس** گفته اند که مسیح بمعنی قطعه نقره **و** عرق **و** صدیق **و** درهم اطلس **و** ممسوح بدهن **و** برکة **و** مولود مبارک **و** شوم **و** یمین **و** کثیر السیاحة **و** ممسوح الوجه **و** خشن الوجه **و** کذاب باطل وغیر آن باشد لیس باتفاق مسلمانان عیسی نبی الله مولود مبارک متن صدیق باشد **چه** محال است که نبی ملوث بذم و عیب باشد لیس مسیح در باب عیسی بهمین معانی مستحسنه وجوبا میباشد **اما دجال** او هم باجماع اهل اسلام ممسوح الوجه و مطموس العین شوم بدهین کذاب باطل باشد لیس نسبت دجال بمسیح مراد وجود بهمین معانی مذمومه باشد نه بمعانی و اوصاف حسنه زیرا که دجال ضد نبی است **فخر رازی و نیشاپوری و شیخ المشایخ** فرموده اند **اما** دجال را مسیح بدو وجه نامیدند **احدهما** چون که آن ملعون ممسوح احد العینین است یعنی نیم روی بی چشم صاف و بی چشم میباشد **ثانیهما** یمسح الارض ای یقطعها فی المدة القلیلة یعنی آن ملعون حین الخروج در مدة قلیل کل روی زمین را گردد و قطع همه آن مینماید مگر مکه و مدینه و بیت المقدس را **چه** ملائکه از دخول در آنها مانع میشوند **لیس** امام مهدی امام هادی آخر الزمان که خلیفه دوازدهم خاتم الانبیاء است حضرت عیسی آن کافر دجال را بقتل می آرد **و اما** دجال بطال از سنه دو صد و شصت یا پنج هجری متولد شده و هر دو یعنی حضرت عیسی علیه السلام و دجال شقی غایب از انظار اکثر آدمیان میباشند و عیسی او را با لشکر اسلام هلاک خواهد گشت **و فیروزآبادی در شرح مشکوة الانوار** پنجاه وجه در وجه اشتقاق مسیح و معانی او ذکر نموده چونکه موجب طول کتاب میشد **لهذا** ننوشتیم **اما در اشتقاق دجال** و وجه تسمیه او بآن بسیار آمده **آ** از دجل البعیر طلاه بالحناء و عم جسمه باشد چونکه آن ملعون عامه روی زمین را میگیرد **لهذا** بدجال نامیدند **ب** از دجل الرجل چون که آن ملعون اکذب کذابین است **لهذا** بدجال نامیدند **ج** از دجل بمعنی قطعها و ضربها چونکه آن ملعون نواحی زمین بقدم قطع میکند **لهذا** بدجال نامیدند **د** از دجاله بمعنی الرفقة العظیمة باشد **چه** آن ملعون با جنود و رفیقها عظیم و کثیر میباشد **لهذا** بدجال نامیدند **ه** از دجال بمعنی السرجین باشد **چه** آن ملعون روی زمین را بکشتن خود نجس میسازد **یا** باتباع او خلایق و بهایم و مواشی کثیر میباشد بهر طرف که بگردد براز سرگینهای انها را میسازد **لهذا** بدجال نامیدند **و** از دجل التبنی اذا موه بطلی و غطی باشد چونکه آن ملعون تطمیع و تمویه و تلبیس بسیار میکند **لهذا** بدجال نامیدند **ز** از دجال الذهب باشد چونکه آن ملعون بر دنیا سیکه در کنوز طلا

جواب اشکال که مسیح بمعنی صدیق و کذاب هردو چگونه جایز باشد

نکات وجوه معانی دجال

نقره



نقره را با خود نمودار میگرداند **ح** از دجال الماء باشد چونکه آن ملعون بکمال سحر خود با خود کانه چشمهای آب و شیر و عسل میگرداند **لهذا** بدجال نامیدند **اشکال** از قدیم عادة الله جاری و ساری است که اولاد از نطفتین منعقد شده متولد میشوند و این معلوم هرکس است در آن صورة انکار اصلا و ابدا است و انعقاد ولد بغیر آب عادی و جاری گاهی نبوده **لیس** تولد ولد بغیر نطفه کانه ممتنع باشد **اما قرآن لیس** او هم مثبت همین است آیه فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا **لیس** از این آیه معلوم گردید که روح الهی بصورة بشر سوی متمثل گردیده متعرض مریم شده و او نشناخت که خدا او روح او متمثل شده **لیس** مریم حامله گردید **لیس** بجهت این در اصل حقیقة آن حمل کلمة الله و روح الله میشد زیرا که اصلش روح الله باشد و بظاهر ناسوتیت ناسخ عیسی است **بجهت** نظر که اصلش متمثل به بشر گردیده همچو فرعش متمثل در عالم ناسوت به بشر شده ناسخ عیسی باشد چنانچه بزعم مسلمانان جبرئیل بصورة آدمی متمثل میشد و فی الحقیقة او آدمی نبود **لهذا** جم غفیر از نصاری عیسی علیه السلام را خدا میدانند **و بعضی** از ایشان میگویند که اگر عیسی من حیث الکل خدا نیست **لکن** لا محاله بمفاد و نفخت فیه من روحی من حیث الحلول و الاتحاد خدا است **لیس** بدین جهة هم من حیث اللاهوت اله و من حیث الناسوت بشر است **چه** روح او روح خدا و بشریت او از مادرش میباشد **و اگر گفته شود** که مراد از روحنا جبرئیل است **لیس** ما میگوئیم این غیر مسلم عند الخصم است و بفرض تسلیم بازهم ثابت گردید که عیسی ولد جبرئیل و او قدسی است **لیس** عیسی غیر جنس باشد زیرا که جبرئیل من جهة الولادة است و اعتبار ابوت دارد که امهات **و الا** ذو اعتبار بشری من جهة الام **و** ذو اعتبار قدسی بجهة فرشته بودن آب او میباشد بازهم مزعوم با نص قران و زعم مسلمانان ثابت گردید که عیسی بشر فی الواقع نیست باکافی همین قدر از ادله خصام است **جواب اول** بصورة اجمالی و اقناعی بعقل و نقل است **اما عقلی** بعد واجب بالذات کل متصورات خارج از این نیست ممکن و ممتنع **اما ممکن** در اصل ذات خود اهلیت و قابلیت اراده مرید واجب قادر قاهر دارد و بحسب مراد او واجب تعالی میشود **لیس** هر ممکن مقدور است **اما ممتنع لیس** او فی الاصالت اصلا و ابدا اهلیت هستی و قابلیت اراده مرید و تصرف ندارد **لیس** این محال بالذات میباشد **فتنبه** هرگاه این مقرر گردید **لیس** ترکیب اجسام و تالیف انها بر وجهیکه حیوة و فهم و نطق در آن حاصل شود بالذات امریست ممکن مقدور و او تعالی هم قادر قاهر مطلق علی جمیع الممکنات و المقدورات است مانعی ندارد **لیس** برایجاد شخصی بلا ابوت بصورة تولد تو الد واجب تعالی قادر مطلق است و آن امر مقدور و ممکن است استبعاد عند الداعی و المصلحة بر حکیم تعالی نباید کرد و نیست **نعم** ثبوت امکان آن عقلا مخبر صادق مصدق بمعجزه از تکوین و وقوع او خبر هم داده **لیس** تصدیق مخبر صادق در صحة ثبوت و حصول او بچنین صورة واجب است **لیس** روح عیسی بلا اب اگرچه خارق العادة باشد عقلا و نقلا ثابت است **و الا** باید هیچ خارقی از بدو دنیا الی حین از خدا و از جمیع انبیا اصلا و ابدا جایز نباشد و صادق نشود و حال آنکه در زمین زمین و آسمان همیشه حوادث ظاهر و صادر شده اند و میشوند مشهود الاعیان اهل هر عصار است **اما نقلی لیس** از جمله آن قرآن صحیح متواتر است چون ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب در جواب سایلان ترسایان این مسئله خاصة نازل و سامعین از سمع آن مبهوت گردیدند **چه** عیسی از مادر از یک نطفه زن فقط متکون گردید و متولد شد مماثلة با آدم دارد **بل** تکوین و تخلیق آدم و حوا باتفاق اهل ملل و نحل ابتداء فطرة آدم بانسبت ملا تناسل و لا ابوین از محض خاک آفریده شدند **بل** اغرب و اعجب از عیسی است **چه** ایشان نه پدر و نه مادر داشتند **اما قول** با آنکه عادة بدین جاری است **جواب** اینست لا نسلم ذلک **چه** در ابتداء ایجاد عالم ارض و سما و ما فیهما همه انبیا و بهایم و حیوانات و حشرات بحری و بری بلا تناسل والدین و لا ماده آفریده شدند **و ماسوای آن** مشهود الاعیان همیشه در همه املاک اکثر حیوانات و صدها نوع خنافس و حشرات در ایام برسات در شب و روز در در بطون فواکه و بقولات و در سرگین و فضلات آدمی کرمها بلا تناسل متکون میشوند **و موش** از مدر **و مار** از شعر و خاک **و عقارب** از بادنجان از زمین شوره زار نیز بلا تناسل متکون میشوند **و سلمنا** که عادة الله در ایجاد آدمی بلا اب جاری و عادی نیست **لیس** هم مادة از امکانیت او را برنمی آرد و الا لازم می آید که ممکن ممتنع و ممتنع ممکن بگردد و این محال است تدبر نعلم **جواب ثانی** بقاعده فلاسفه بدو وجه می باشد **وجه اول** نزد اهل طبایع حدوث حیوان و انسان بر سبیل توالد بغیر تناسل ممتنع نیست **چه** با متزاج مقدار عناصر اربعه باندازه معینه در مدة مقرره

جواب اشکال تولد عیسی بلا پدر

دقیق و مفصل

مزاجی پیدا میکند **پس** او مستعد فیضان نفس مدبره بدن وجود با میشود بجهة استعداد وحصول مزاج مخصوص بوجه مخصوص **تنبیه** هرگاه عند
الفلاسفه نزد حصول مزاج حدوث نفس ناطقه دران بدن برای تدبیر او واجب گردید **پس** مسلمانان در اینجا چه قصور دارند که میگویند تکون اگر ان مدبر
واجب قادر علی الاطلاق است بوجود داعیی وحکمتی ومصلحتی در ایجاد مقدور ممکنی ناسخ شخص عیسی باشد وایجاد او بغیر ماده ولا تناسل چون آدم وملائکه و
ابلیس ودیگر حیوانات بیافرینند تا دلیل الله وحجة بر وجود ووحدت تعالی باشد **وجه ثانی** نیز بقاعده فلاسفه اینهم کالاصول نزد ایشان میباشد که
گرچون تصورات وتخیلات ذهنیه موجب وسبب حدوث حوادث کثیره در باطن بدن وخارج آن میشوند وآن امور جدا **بل** بدیهی وضروری اند چون
تصور ملائم موافق موجب ابتهاج وسرور وفرح **وقوة** وشجاعة میگردد **و** تصور غیر ملائم منافی موجب حصول کیفیة غضب وسخونة شدیده وخوف وضعف وحزن
وحین باشد وحاصل وظاهر میشود واین اگر مشهود الاعیان هر کس باشد **پس** همین تخیل وتصور کافی در علوق وحصول ولد در رحم باشد **پس** بکمال
وثبوت همه این امور قول در حدوث عیسی بچنین نوعی از انواع وبواسطه چنین احوال در تولد عیسی بغیر پدر باشد چه اشکال دارد **اما جواب آیه** فتمثل
لها بشرا سویا اگرچه از همین وجه لایح گردید **ولکن** بصورة تشریح وتوضیح در این وجه آنچه بعض حکما الهیین **و** بعض متکلمین **و** جلال الدین
دوانی در **شرح اخلاق محقق طوسی** ذکر فرموده ملخص مآل همه ابها در اینجا ثبت وضبط میکنیم والله ولی التوفیق **بدانکه**
هرگاه تخیل وتصور ذهنی موجب حدوث حوادث ثابت باشد **پس بدانکه** نطفه مرد حار قوة عاقده دارد از جانب کلیه وخصیه راست می آید
**و** نطفه زن بارد قوة منعقده دارد از جانب خصیه وگرده چپ می آید **پس** وقتیکه نطفتین در یکجا در رحم مجتمع میشوند باراده حق واجب تعالی ولد منعقد
میگردد چنانچه مشهود ومحکی اکثر **و نیز** بعض اطبا عصر نزد حقیر حکایة کردند که بعض ماکیان بغیر خروس وماده کبوتر بغیر نر تخم دادند ومیدیدند وحصول
این تخم هم بهمین سبب است وازان تخم بازها تخم خاکی نام کردند **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید **پس** بنا بر این قاعده چون جبرئیل متمثل بصورة بشر
سویّ خوش هیکل نزد مریم حاضر گردید در حین مکالمه با او لاهب لک غلاما زکیا متوازم بشری جایز است که در تخیل مریم نزد آن صورتحال متصور گردد
**چه** روح ونفس شهوانی امیل واجذب بصورة خوش است **پس** ممکن وجایز است که هر دو نطفه را از هر دو جانب مریم مع خواص ولوازم
آن قادر قاهر تعالی در آن آفریده در رحم او مجتمع ساخته دفعة عیسی منعقد گردد تا آیتی وعلامتی وحجتی وبرهانی واضح بصورة ابتلا بر وجود وقدرة تعالی در اهل عصر
او وآخرین خلایق تا قیامة باشد این محال وممتنع نیست وهیچ محذوری لازم نمی آید وهمه هذیانات یهود ونصاری درباب آنحضرت اینجا باطل گردید ثم الله
اعلم **اما جواب آیه** بقاعده اسلام آنکه مراد از روح الله بلغة **و** اصطلاح جبرئیل وازاحد اسماء او میباشد **و** را خود خدا وروح او تعالی شمردن با هوا
نفس شریره خود باشد کفر محض وباطل بحت باشد بچند دلیل **اول** بقول تعالی فارسلنا الیها روحنا **چه** ارسال نمیکند نفس خود را **بل** غیر را ارسال میکند
**چه** معلوم **بل** بدیهی است که بدن بارسال روح نمیمیرد **پس** بنا بر قول واهی نصاری خدا عیاذا بالله مرده باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **ثانی** قول
خود روح است انما انا رسول ربک دلیل بر مغایرة مرسل ورسول ومرسل الیه است وصریح گفته که من رسول پروردگار توام هرگاه این ثابت در خود آیه باشد
استدلال واهی نیز باطل است **اما جواب** آنکه **لهذا** جمعی اورا عین خدا وجمعی بصورة حلول واتحاد خدا میدانند بچند وجه است اگرچه سابق ذکر شد
**اول** کافه عقلا واهل ادیان متفق اند که او تعالی واجب قدیم ابدی واحد لا تجزی بهت نوع وجنس ومثل ندارد **پس** حلول واتحاد در جنسین وغیر جنسین
محال غیر جایز است **ثانی** نطفه از عالم اجسام جزء خاص بدن میباشد **و** اگر تولد عیسی از تعالی تصور شود **پس** لا محاله خدا ناقص میشود بخروج آن جزء حادث
اکبر آمد وحال آنکه احدی از عقلا نمیگوید که ناقص الذات خدا است **ثالث** خدا قدیم واجب است بالاتفاق اگر از وعیسی متولد شود **پس** خدای قدیم حادث
گردد زیرا که عیسی بالضرورة حادث جدید است نه قدیم **یا** عیسی حادث جدید بالضرورة بود قدیم گردد زیرا که پدر مثل خدای قدیم است وبغیر از احد انقلابین چاره
**چه** معلوم است که یکی قدیم ودیگر حادث است **پس یا** هر دو قدیم **یا** هر دو حادث بگردند **و** تقلیب قدیم حادث **یا** حادث قدیم شدن از اجله ممتنعات ضروری البطلان
است **رابع** اگر خود خدا عیسی گردیده باز هم قلب قدیم بحدوث وبالعکس لازم می آید باطل است **واگر** محل خدا حلول در عیسی کرده **پس** بزعم نصاری بالاتفاق



عیسی بدست یهود شهید مغلوب ومصلوب گردیده **پس** کانه عین خدا مرده **پس** خود مرده در حال موت خود را چگونه زنده کرده **چه** جزء او بالضرورة مرده خلاف
حی جماد محض است **و** بعد او چگونه الی حین تیدا شدند ونظم عوالم علوی وسفلی کدام کرد او خدای دیگر غیر عیسی باشد **واگر** بعض خدا در عیسی حلول کرد اگرچه خدا بسیط
مطلق لا یتجزی می باشد **پس** آن جزء معتبر در خدا بود **یا** نبود **اگر** معتبر بود باز جزء معتبر جدا از خدا ناقص گردیده ومرده **پس** باز همین محذور لازم می آید **و**
**اگر** آن جزء معتبر در الوهیت نبود **پس** حلول واتحاد فی الواقع نبود **معهذا** تجزی تعالی لازم می آید **خامس** اگر ابنیت عیسی من باب التکریم
وتعزیز او باشد در آن تعزیز نیست زیرا که بغیر او شیخی وسیدی وربی وابی وعمی برای تعظیم گفتن جایز باشد ودران تعظیم زاید از ابن است **معهذا** این
صفات ابوت وبنوت وامومت صفات حیوانات است نه صفات واجب تعالی اینهم باطل محض است **سادس** با گفتیم که غیر جنس غیر جنس را کفو بالضرورة نمیباشد
**پس** چگونه جبرئیل شوهر مریم وپدر عیسی شده میتواند وحال آنکه در اتحاد جنسیت واختلاف نوعیت چون بز وفیل جوز وجنس شده نمیتواند فضلا عن مباین
الماهیة والجنسیة عیاذا بالله **و** ملک جنس اول حیوانات نوریست **بعد** آن جن وشیطان ناری **بعد** آن انسان خاکی میباشد **پس** اتحاد وحلول
وتزوج وتولد **و** تولید یکی از دیگر ندارند محال وممتنع میباشد **چه** نطفه ملک آدمی ونطفه آدمی ملک من حیث الماهیت گردیدن محال می باشد **معهذا**
ملائکه توالد بلا تناسل دارند متصف برجولیة وانوثیت وشهوانیت نفسانی از اکل وشرب وبول وغایط ومنی وجماع ندارند **تنبیه** بر ثبوت این
ادله قاهره اشکال باطل گردید اگرچه مبحث طول کشید چاره نبود **چه** زندگی را اعتبار نیست واگر بسوره مریم رسیدیم باز در آنجا بنوعی دیگر بشنو انشاء الله تعالی
**بحث سادس** وجیها از وجه الرجل بوجه وجاهة فهو وجیه بمعنی شرف وقدر ومنزلة رفیعة در دنیا دارد **یا** در دین **یا** در هر دو جا **و** برای آن
شخص رفیع را وجیه نامیدند که ماخوذ از وجه بمعنی روی وآن اعلی بدن باشد وبسبب آن از دیگر ممتاز میشود چونکه تعلق این بوجه است **چه** روی خود
هر طرف که میکند او را رفعة حاصل میشود **و** در **کبیر** نقل کرده که وجیه کریم است واشرف اعضاء انسان وجه است **پس** وجه را استعار از کرم
وکمال آوردند **سعودی** گفته وجاهة تخصصی که در دنیا وآخرة مردم بسوی او توجه کنند وروی آرند در امور دین ودنیا **اقول** اهل اسلام حضرت
علی را کرم الله وجهه میگویند ورضی الله عنه نمیگویند **و** در سبب آن خلاف کرده **نزد بعضی** از اهل سیر چونکه در جاهلیة هر طفلیکه در مکه وحوالی آن متولد میشد
اول او را آورده نزد صنم هبل که اعظم اصنام در کعبه بود بسجده او می انداختند وغباری از وبر داشته در چشم ودهن طفل در ابتدا او اول می انداختند **و** مرتضی علی
که متولد شد بمحض قول لا سر بخاک مختص برای خدا کواحد انداخته لا اله الا الله وحده گفت **و** ابوجهل **و** ابولهب هرچند خواستند که خاک وغبار هبل در دهان
وچشم آنحضرت وسر او را بسجده او بنهند باعجاز وکرامة او متمکن نشدند وتمکین نداد **لهذا** خاصة او را عند الذکر کرم الله وجهه میگویند **چه** روی او
گاهی از مهد تا لحد بغیر الله سجده ومعصیة نکرده **و** رضی الله عنه غیر او را برای معاصی سلف وخلف میگویند **نزد بعضی** چونکه وجه بمعنی ذات کریم وشریف
است **پس** کرم الله برای گرامی ذات مقدسه او میگویند **نزد بعضی** ذات وصفات ومراتب او در دنیا وآخرة عالی وگرامی تر است **لهذا** کرم الله با او میگویند
**نزد بعضی** چگونه روی او گاهی بمدة العمر غیر الله خم نشده وفروتنی وتواضع وتذلل بغیر الله نزد احدی نکرده **لهذا** باسم علی وباین دعا در حیوة وممات او
کرم الله وجهه بآنحضرت ع نزد اهل اسلام مقرر گردید **نزد بعضی** چونکه او خلیفه وجة الله علی کافة الخلق بود **پس** بکمال قرب او عند الله توجه او بجزی توجه
خدا میباشد **لهذا** بکرم الله وجهه باو میگویند **و نزد بعضی** چونکه نبی وامام وخلیفه از جانب خدا میباشد **پس** ایشان را وجه الله برای آن میگویند **چه**
ایشان طرف خدا وجانب تعالی وجانب دار تعالی میباشند **و** از اینجا **در خطبه** اوست انا وجه الله انا عین الله انا لسان الله انا قدرة الله انا
عبد الله ولا حول ولا قوة الا بالله **پس** کرم الله وجهه برای آن باو خاصة میگویند **و نزد بعضی** بهمه این وجوه مع وجوه دیگر اینها عامه من الله والرسول
در اهل اسلام مقرر گردیده وحمل بر عموم اولی است **بحث سابع** وجیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین **ایا** وجیها حال از مبشر که هذا الولد وجیها
**و** مفسرین در معنی وجیها وجوه دارند **نزد** حسن در حالیکه آن ذی جاه در دنیا بنبوة **و** در آخرة بعلو منزلت در جنة **و** از مقربان بارگاه خدا در هر دو جا میباشد
یعنی بارگاه مقرب باشد **پس** هر چه بحسب مصلحة از سلطان بخواهد باو میدهد **نزد بعضی** او وجیه یعنی رفیع از افراط وتفریط نصاری ویهود از بندگان

مقربان درگاه احدیت در هر دو جهان میباشد **نزد** بعضے او ذی قدر و شرف در دنیا و آخرت بنبوة و شفاعة و از مقربان احدیت است **لهذا**
ابراء ابرص و اکمه داعمی و مرضی باذن الله میکرد **نزد** بعضے مقرب بثواب الله در آخرة است **در کشاف** است که وجاهة در دنیا بنوة و تقدم
بر مردم و در آخرة شفاعة و علو درجه در جنت و مراد از مقربین رفع او الی السماء و صحبة او بملائکه باشد **اشکال** تخصیص عیسی باین مدح تخصیص بلا
مخصص باشد **چه** هر نبی در دنیا و آخرة ممتاز باین مدح و از جمله مقربان میباشد **جواب بلی** همچو است **لکن** این حال عیسی را برای آن ذکر فرمود
تا افراط و تفریط نصاری و یهود را از او زایل سازد و تقریر عظمة او بحسب حال او نماید **چه** سلطان وقتیکه بنسبة بعض حکام مرسله خود افراط و تفریط
از رعیة او می بیند برای ایشان تقریر حال و شان و حقیقة او بذکر و تبقر بر می آرد اگرچه حکام دیگر او هم همین یک درجه میباشد **اما** در مختلف فیه عقلاء
تاکید در تاسیس مینمایند **و** اینجا همین نهج آیة وارد است ثم الله اعلم **بحث ثامن** در و یکلم الناس خلاف است **نزد** بعضے و یکلم عطف بر
وجیها است **نزد** بعضے واو حال است **پس** وجیها حال و یکلم جمله حال دیگر است **نزد** بعضے عطف فعل بر محل و آن فاعل مضارع باشد **و** این
قول آخر نزد بعضے غیر جایز است زیرا که فعل عطف بر اسم نمیشود **بحث تاسع** مهد مصدر میمی و اسم ظرف مکان از مهد یمهد مهدا و مهادا
موضع و مضجع طفل وقت رضاع میباشد **پس** این عام است **چه** دامن و بغل مادر باشد **یا** گهواره **یا** زمین **یا** غیر آن چون گهواره برای استراحت
طفل **و** مهدت الفراش مهدا و مهادا بمعنی بسط فراش کردم **و** جمعش مهده و امهاد باشد **اما** کهل او هم حال **یا** عطف بر محل مهد است **چه** مهدا
بموضع حال چون صغیرا واقع شد یعنی یکلم صغیرا و کهلا **و** کهل چون اجل نام عمر آدمی است **چه** آدمی از ابتدا ولادة تا نهایة دارد **آ** در شکم مادر تشمش جنین
**ب** مولود ورضیع تا انفصام دارد **ج** صبی بعد انقطاع شیر علی خلاف **د** طفل تا سال عاشر **ه** غلام تا بلوغ علی خلاف **و** مراهق تا ابتداء بلوغ
**ز** شاب تا سی سال **یا** چهل علی خلاف **ح** شیخ بعد پنجاه **ط** هرم فانی بعد هشتاد باشد **اما** در لغة کهل شخصی است که قوة خود را جمع و شباب
خود را تمام کرده باشد **پس** گویا اختتام جوانی و ابتداء پیری باشد **پس** دو مویه سیاه و سفید میباشد ماخوذ از اکتهل النبات اذا قوی و طال و تم باشد
گو یا منتهای جوانی مراد باشد **پس** در این سنون اهل لغة نیز خلاف کردند **نزد** بعضی هر که تجاوز از سی سال کند کهل باشد **نزد** بعضے سی و چهار
سال کهل باشد **نزد** بعضے از سی و چهار تا پنجاه یک کهل باشد **و** جمعش کهول و کهلول و کهال و کهلان و کهل باشد **اما** صالح فاعل صلح الشی
یصلح صلوحا چون دخل یدخل دخولا **و نزد** بعضے هر دو مضموم و ماضی مفتوح و مضارع مضموم در لغة بمعنی ضد فساد باشد **در مجمع البحرین**
صالح کسی است که ادای فرایض کند بنحوی که آن فساد در ایمان و دین و ثواب خود نکند **در مجمع البحرین** فرمود بفتحتین نیز لغة ثالثه باشد **عبد صالح**
ذو القرنین **و** عیسی **و** علی ابن ابی طالب در قرآن میباشد **و در حدیث** اذا ضللت فنادیا صالح ارشدنا الی الطریق رحمک الله یعنی
وقتیکه راه را گم کنی صدا کن ای صالح هدایة کن و برسان ما را براه صحیح **در مجمع البحرین** است ذلک لما روی من ان البر موکل به صالح و البحر موکل
به حمزة یعنی مروی است که موکل خشکی در زمین شخصی است که نامش صالح است و موکل دریا نامش حمزه میباشد **بحث عاشر** در یکلم الناس فی
المهد و کهلا و من الصالحین یعنی و آن ولد کلام میکند با مردم در حال مهد و کهل و از جمله نیکان شائستگان در دنیا و آخرة باشد **و** مفسرین در مهد و کهل
وارند **احدهما** در دامن مادر **یا** گهواره معروف عند الولادة کلام با مردم میکند **ثانیهما** کلام با مردم در حال صغر و کبر ابنیا و ائمه را یکسان و یک
حال میباشد **پس** در تفسیر آیه وجوه اند **نزد** بعضے و او کلام مردم مراد در دامن مادر بجهت ولادة بصورة اعجاز میکند تا خود ش و مادرش بری از تهمة یهود
گردد **و** در جوانی نوعی از احکام و شریعة تا کلام در صغر دلیل و حجة بر قبولیت او در کبر باشد و در جمله صالحان انبیا چون نوح و ابراهیم و موسی نبی شد **نزد**
بعضے در کهولة و در صغر داعی الی الله و در حال کهولت یعنی بعد نزول از سماء و در جمله صالحان که مهدی آخر الزمانست میباشد تا با ایشان معاونة
در هدایة نصاری و یهود و قتل دجال نماید **سوال** کلام او در صغر **البته** معجزه است **اما** در ذکر کهولة چه فایده است **جواب** بسبب علما تفسیر
بوجوه گفتند **اول** این آیه بصورة رد بر وفد نجران **یا** بر عموم نصاری است که عیسی متغیر و منقلب از صغر بکبر میشود **و اگر** عیسی خدا می بود او را سنون دو



و ایام و شهور نمیگذشتند و متغیر از حالی بحالی دیگر و از قوة بضعف نمیشدند **چه** خدا را صغر و کبر و ضعف و قوة و تغیر نمیباشد **ثانی** این رد بر یهود
و دلیل بر براءة مادرش از تهمة ایشان و حجة بر نبوة خود ش است **چه** آنکس که بر طهر تولد نیابد چگونه در طفولیت کلام کند و اظهار بنوة خود و احکام
شریعة نماید بلکه همراه خدا ابنی گردانیده و من وصیته در اقامة نماز و ادا زکوة فرموده و چگونه قابل این منصب گردد **چه** نفوس شریره خبیثه نجسه قابل
مسیح کرامة و کمال من الله نمیگردد **ثالث** نزد بعضے این آیه بصورة بشارة بمادرش آمده تا بداند که پسرش از صغر تا کهولة زنده و باقی است **رابع**
نزد ابو مسلم و زمخشری این بصورة اخبار با هم سلف و خلف است که انبیا در صغر و کبر کلام بیک حال میکنند و صغر و کبر انها تفاوة در کلام و بیان احکام
الله نمیکند **خامس** این آیه در بیان حقیقة حال انبیا و ائمه هدی و کمال انهاست که از ابتداء ولادت **بل** در فطرة قابل و حامل نبوة و امامة میباشند
**و** از نبی است حدیث و کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین **چه** ایشان خلفاء الله اند **تا** فرق بین بین خلفاء الله و میان خلفاء الخلق باشد **چه**
ایشان مجعولات امة اند **لهذا** تا پیری هر و بر تو اباد نا کهنه نمیدانند **و** سوره بقره مدة العمر ایشان را یاد نمی ماند **و** قابل تلاوة و ادا، چهار آیه سوره براة
متضمن چهار حکم نمیباشند چنانچه یحیی در هفت سالگی نبی بموجب و آتیناه الحکم صبیا **و** امام محمد تقی در شش **یا** هفت سالگی **و** امام دوازدهم مهدی
آخر الزمان بروایتی **و** بقول ابن طلحه شافعی **و** غیره ابن جوزی مع امامیه در پنج سالگی **یا** شش سالگی امام کافه خلق گردیدند **و** بمردم مستجاب و رده بزرگ
مسئله غامضه که اعلام اعصار از انها عاجز بودند بیان و حل کردند **و** در ابتداء ولادة حضرت ختمی مرتبت **و** حضرت ولایت مآب نیز کلام کردند **و** امام حسین کلام
نزد سوال سلمان **و** امام موسی کاظم با ابو حنیفه **و** امام محمد تقی بمامون خلیفه خبر از صید ماهی بچه زنده که باز او از میان جو آسمان در منقار خود نزد مامون آورده
بود داد **و** مهدی آخر الزمان کلام با حکام الله و قرآن و شریعة و دین در حال ولادت و رضاعة با حلیمه خاتون عمه خود کرد از کتب سیر سنی و شیعه این قصص را دریاب
والله ولی التوفیق **اشکال** چگونه طفل در حال ولادة کلام کند و چگونه صبی نابالغ نبی شود **چه** نه او مکلف است **و** نه نماز و روزه بر او واجب
و نه شهادت مجوز **بل** باتفاق کافه عقلا و اهل ادیان و ملل در هیچ امر عقلی و شرعی طفل مکلف نیست **چه** بلوغ و کمال عقل ندارد **پس** نبی بودن
یحیی و عیسی در صباوت و کلام کردن ایشان در حال ولادت بصورة حجة و نیز کلام کردن ائمه هدی و امامه گردیدن ایشان از ولادت و صبوة لغایة الطفولیة
نامعقول و غیر مقبول است زیرا که تکلیف غیر مکلف قبیح است بر تعالی جایز نیست و هر گاه خود مکلف نیست **پس** بر دیگر مکلف بتکلیف او حجة نمیشود **و اگر** در صباوت
باین مخلع گردیدند تا در کهولة و بلوغ آن امر را جاری گردانند عبث لازم می آید **چه** عند العقل شخصیکه قابل و لایق امری نباشد با وی در این حال دادند تا بعد
قابلیت و حصول اهلیت آن را متصرف شود نیز غیر جایز است زیرا که او در این زمان مجبور و ممنوع التصرف شرط است اعتبار حال دارد نه استقبال **جواب**
ممتنع نیست **بل** ممکن و جایز است که مدبر حکیم علیم عز و جل هداة خلق را از بدو فطرت بکمال خلقة و با تمام حواس و عقول و اعضا بیافریند و معلوم است که ایشان
اکمل و افضل افراد مخلوقات و حیوانات در جمیع احوال اند **و** از بنی نوع امکانی افضل انسان است و انسان اشرف و افضل و اکمل انبیا و ائمه میباشند بنحویکه
فوق بر ایشان احدی را از عالم امکانی و انسانی بودن و رسیدن محال میباشد **و** غرض در ایجاد و بعث ایشان نیست مگر تکمیل غیر ایشان **پس** لازم گردد
که ایشان در اصل خلقة و ابتداء فطرة متصف بقابلیت و باهلیت کمالات باشند تا تفاوة و فرق میان ایشان و غیر ایشان حاصل گردد **تنبیه**
هر گاه این مقرر گردید **پس** عند الداعی و المصلحة اگر کسی را از این نوع در شکم مادر و حین ولادت بنطق بیارد **یا** او را در صباوت مع وجود کمال قابلیت نبوة و امامة
و ماده دفعة بالغ و کامل گردانیده نبی و امام بصورة خرق عادة سازد **و** همین از احد معجزات او هم باشد جایز **بل** واقع غیر ممتنع است هیچ اشکالی لازم نمی آید
**و** مخبر صادق از وقوع خبر هم داده **پس** شکی نماند در حصول آن **اما** خبر او در نبی شدن یحیی بحال صباوت **آیه** و آتیناه الحکم صبیا باشد **اما** بعیسی
در حین ولادت **آیه** انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا است **اما** اظهار اسلام کردن علی ع در حال طفولیت مجمع علیه امة محمد است **و** امام در خلافة نشستن
امام هشتم محمد بن علی در حال هفت سالگی **یا** هشت متفق علیه اهل سیر است و در همان عمر مامون الرشید خلیفه عباسی دختر خود ام الفضل را بعقد ش داد **اما** بر امامة
نشستن امام مهدی آخر الزمان خلیفه دوازدهم نبی آخر الزمان مع مجمع علیه امامیه و اعتقاد جماعتی از فحول حضرات سنیه چون ابن فورک صاحب فصول المهمة ...

جواب تخصیص عیسی باین مدح مع اشتراک انبیا چرا باشد

جواب اشکال تکلم عیسی و یحیی و محمد تقی و مهدی در طفولیت

و ابن طلحه شافعی صاحب مطالب السؤول و نبیره ابن جوزی در تذکره خواص الامة و غیر ایشان میباشد **جواب ثانی** اینکه ادعای عیسی نبوة خود

در صغر و حصول شرایط آن در کبر عبث نیست چه در آن وقت اگر ادعای نبوة خود نمود و متولی اجرای احکام آن در کبر گردید ران دو فائده واضح است

اول آنکه مستلزم اعجاز و [illegible] بود **ثانیهما** همان کلام متضمن دعوای نبوة خرق عادة اعجاز او بر صدق و نزاهة او باشد از لعب و عبث براءة

و دلیل بر قابلیت و اهلیت او بنگر دد و عند کثیری جایز است که عیسی و یحیی در ابتدای ولادت نبی و حجة بر نفس خود تا بلوغ باشند **سوال** آنچه عیسی در مهد متکلم

شد نتیجه بود **جواب** کلام او همانست که در سوره مریم مذکور است چنانچه در **اصول کافی و نور الثقلین** از ابو جعفر علیه السلام روایت است ملخص آنکه

عیسی در حین کلام در طفولیة غیر مرسل الی احد بود **آیا** نشنوی کلام عیسی که من عبد الله ام من خدا کتاب داد و مرا نبی و مبارک گردانید و من وصیة

بقیام نماز و اداء زکوة کرد تا وقتیکه زنده باشم **سوال** ظهور معجزه از عیسی بتکلم **آیا** معجزه مریم است **یا** معجزه عیسی **و** اگر از مریم است **لیس** صدق

عیسی در دعوای نبوة نمی باشد **جواب** در آن خلاف است **نزد** جبائی المعجزة لعیسی مقرون بود **چه** او نفع عیسی را در گهواره کامل العقل گردانیده

نبی ساخته باو وحی کرد با آنچه بتکلم موفق **نزد** بعضی معجزه مریم برای براءة بر زبان عیسی جاری ساخت **و** غیبت حین النبوة مقرون بمعاجز دیگر از ابراء اکمه و ابرص

کرده **چه** اول باید دعوای نبوة کند بعد اظهار اعجاز مقرون بدعوی بلا فصل نماید **نزد** ابن الاخشید تکلم عیسی بر تأسیس و ارهاص نبوة خود متحقق بود که

در قرب آن نبی گردید **از اصحاب ما صاحب مجمع و مبانی** فرمودند که هر دو وجه اول و ثالث عند ما مجوز است **و** وجه ثانی هم محتمل است **سوال**

چند سال آنحضرت مبعوث گردید در زمین چند بود **آیا** عقد نکاح کرد **یا** نکاح نکرد **آیا** چون یحیی حصور بوده **یا** غیر حصور **لیس** جز آنکه **جواب** مشهور است

که آنحضرت غیر حصور بود **ولکن** او در جای آرام میترس یهود نداشت **لهذا** زوجه گرفته نتوانست **در مجمع و کبیر و در منثور** مضبوط است

که او در زمین تا عمر سی و سه سال و بزیادتی کبیر و شش ماه رسیده بعد آن مرتفع بآسمان شد **ایراد** بنا بر این عمر عیسی بکهل نرسیده بوده و یکلمهم صغرا و کهلا

چگونه صحیح شود **چه** کهولة مابین جهل و پنجاه **یا** پنجاه و شصت سال باشد **جواب** ما بین سی و پنجاه کهولة میباشد **لیس** کهل اطلاق میشود **اما** بعضی

از خاصه و عامه چون حسین بن فضل بجلی وغیر او برای او همین میگویند که کهولة در ایام رجعة با امام مهدی آخر الزمان میباشد **ایراد** کهولة بعد تای

سال باشد و نزول او در زمان مهدی بعد انقضای هزارها سال میباشد و آن بالضرورة ایام کهولة **بل** ایام پیری غیر عادی باشد پیر فانی کهل گفتن چگونه است

است **جواب اول** چون ایام و سنون و شهور و دهور در دنیا میگیرند و عیسی در غیر این عالم است در آن عالم جایز است که ایام نگیرند چون اهل بهشت

**جواب ثانی** جایز است که بجهة اعجاز او را ایام و شهور و دهور نگیرند چنانچه **از اشقیا** ابلیس و دجال بطالب را **و اما صلحا** خضر و الیاس و ادریس

و مهدی را ایام و دهور نمیگیرند **لیس** حین ظهور مهدی و عیسی بعمر کهل خواهند بود و اشکالی لازم نمی آید ثم الله اعلم **دیگر** جایز است که در اعمار طویله کهولة

بحسب آن عمر می باشد چون آدم بعد سه صد یعقوبی نهصد سال **و** نوح بعد نهصد سال بعمر کهولة داخل شد **لیس** بعیسی و مهدی علیهما السلام **و** بدجال لعین و ابلیس

رجیم هم بحسب اعمار ایشان در وقتی کهل گفته میشود که مقابل آن عمر باشد نه با عمر **اشکال** چون که کلام کردن مولود در ابتدای تولد مشتمل بر دعوای نبوة

خود و شریعة خود و براءة دیگر از اعجب و اغرب امور است **لیس** نصاری میگویند **آیا** این کلام تنها با مادر خود کرده **یا** بحضور جمعی کرده **و اگر** بحضور

احاد باشد در معاجز که حجة بر خلق گردد محسوب نیست زیرا که نقل واحد حجة بر غیر شده نمیتواند **و اگر** بحضور جمعی است که موجب قطع و یقین گردد و تکثیر جماعات تو

توارد و اعی در نقل میباشد و کتمان آن از جم غفیر و جور آرا مختلفه محال است و اگر این واقعه غریبه حقیقی میداشت **البته** یهود و نصاری واقف میشدند

**چه** اخفاء امر غریب محال آنکه احدی از ایشان نقل کرد خصوص نصاری که در محبة او اوا اط کرده و ایشان قاطبة از وقوع آن منکر محض اند **لیس** تسلیم

این امر نمیکنند **جواب اول** مفسرین آنکه چون کلام عیسی متضمن عبودیة خود و براءة مادر [illegible] بود [illegible] مخالف اعتقاد [illegible]

[illegible] **لیس** [illegible] واقع بر عایة مذهب باطل خود کتمان نمودند **اما** [illegible] کتب الله [illegible] مذهب [illegible]

[illegible] **جواب ثانی** [illegible] آنکه چون مریم در حمل عیسی نزد یهود متهم بود و کلام عیسی برای براءة مادر [illegible] اسماعیلیین [illegible]



قلیل بودند و اختفا در حجة از خصم که مخالف مذهب و دعوای خود ایشان باشد **و** برای خوف **و** ترس اعادی اخو یا بر جمیع قلیل جایز است **لیس**

وقتیکه سامعین در ابتدا از ضرر و خوف و تکذیب یهود سکوت از نقل آن ورزیدند لا محاله مکتوم و مخفی ماند تا آنکه در قرآن خبر آن گردید **جواب ثالث**

اهل سیر آنکه کل نصاری از این واقع منکر نیستند **چه جعفر ابن ابیطالب** وقتیکه در حبش بر بادشاه نجاشی بحضور جمیع ارکین دولة و اهالی

و اقارب او سوره مریم را خواند **لیس** نجاشی و اصحابش نهایة گریستند تفاوة بین واقعة عیسی و المذکور فی هذا الکلام نجاشی با اصحاب خود گفتند **تنبیه**

لفظ صالح دلالة بر عصمة انبیاء دارد **چه** صالح ظاهری و جزئی مراد نیست **بل** کل جز در ظاهر و باطن مطابق مطلوب منهج اکمل و اتم مراد او آن حاصل نمی شود مگر از معصوم ثم الله اعلم

**قوله تعالى قالت رب انى يكون لى ولد ولم يمسسنى بشر قال كذلك**

**الله يخلق ما يشاء اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون ۝ ترجمه**

یعنی مریم وقتیکه بشارة تولید ولد از زبان ملائکه شنید در آنوقت مریم گفت ای پروردگار من چگونه و بکدام کیفیت بمن ولد حاصل میشود و حال آنکه مرا مس و مست

آدمی نکرده یعنی تا اینوقت شوهر ندیدم و اولاد بواسطه شوهر حاصل میشود ملک موکل که جبرئیل باشد در جوابش گفت همچو حال است که تو هستی و گفتی یعنی بلا مس

شوهر خدا می آفریند آنچه را میخواهد چون خدا امری و فعلی را اراده و مقرر میکند **لیس** جز این نیست که خدا میگوید مر آن فعل را که معلوم و مراد اوست بشو

و باش **لیس** میشود و بحسب اراده او صورة وجود میباید **و در تفسیر** این چند بحث است **بحث اول** سوال و جواب مریم با ملک موکل

است **یا** با خدا مختار اکثر اول است **و** بنابر آن قول مریم بلفظ رب بجبرئیل بمعنی سیدی **و** بمعنی تربیت کننده او ست **چه** جبرئیل از ابتدای ولادة

او را تربیت بغذا و آب وغیر آن میکرد و هر مربی را رب گفتن جایز است **اما باقی** وجوه تفسیر در اول و سابق بر این ذکر گردید حاجة اعاده نیست **سوال**

این یکون قول مریم تعجب در قدرة الهی باشد بر کاملات تعجب جایز نیست **جواب** اینهم در قصه زکریا بتفصیل رفت **چه** غرضش دریافت بود

که **آیا** بهمین صورة بلا مس شوهر بخرق عادة مرا ولد میدهد **یا** بمس شوهر **لیس** بعد جواب شنید که بهمین حال بلا مس شوهر میدهد **و** این تعجب در خرق

عادة است که بچنین صورة مرا ولد میدهد **بحث ثانی** در اعراب فیکون رفع بنا بر اخبار **یا** نصب بنا بر عطف بر یقول باشد **لیس** تقدیرش انه

ان یقول الکون فیکون بلا مهلة **و** جزم برای آن نداده که جواب امر نیست اول اصح است **اشکال** کن فیکون خطاب معدوم در حال عدم میکند غیر

جایز است **جواب آن** در سیاره اول بتفصیل ذکر رفت که مراد از این اظهار کمال انقیاد ممکن چون امر و مامور فوری باشد **یا** سرعة ایجاد شی و تسهیل

در حصول آن بر نفع بلا اسباب بلا الآلة و لا فکری و لا تروی است **چه** باین صورة هم بر ایجاد قادر است بلا ماده و لا مدة و لا امتناع او **نزد** بعضی

کلمه کن علامتی برای ملائکه مقرر است تا بدانند که وقت ایجاد و عرض آفرینش فلان شی رسیده **اشکال** مریم سیده زنان بنی اسرائیل بود **یا** سیده

زنان عالمیان **آیا** در دنیا بعد ولادة عیسی شوهر کرد **یا** نکرد **و** بر تقدیر ثانی ممنوع من الله بود **یا** غیرت خود نخواست **و** بر تقدیر اول شوهر

کدام بود و چه نام داشت **آیا** معصوم و مطهر چون مریم بود **یا** نبود **و اگر** مطهر نبود **آیا** عقد نکاح زن معصوم و مطهره با غیر معصوم جایز است **یا** نه و

بر هر دو تقدیر چه دلیل دارد **جواب** بعض نصاری میگویند که عقد با یوسف نجار از خویشان خود کرد **و** بعضی از مسلمانان [illegible] بعضی

ایشان میگفتند که در ابتدا **و** بعضی در آخر میگویند **اما** نزد کافه مسلمانان از ابتدا تا آخر شوهر نکرد **اما علة** آن بعضی میگفتند [illegible]

خاصة بود و هر که محرر میبود **چه** زن **چه** مرد بود منع نکاح ایشان در اصل تحریر بود زیرا که عبادة و طاعة خالص برای خدا [illegible]

نکاح حاصل نمیشد و در ان اطاعة شوهر کردن نیز میباشد این منافی تحریر و نذر میباشد **و** در شریعة ایشان انکاح کردن [illegible]

هذا مریم عقد نکرد و قول نصاری در نکاح او با یوسف نجار باطل محض نزد مسلمانان است زیرا که مریم صدیقه معصومه مطهره مصطفاة
زنان عالمیان خود بود و باتفاق نصاری و مسلمانان یوسف نجار چنان نبود بل او غیر مطهر بود و عقد نکاح مطهر با زن مسلمه غیر مطهره جایز است
اما نکاح زن مطهره معصومه مصطفویه غیر جایز عقلا و نقلا نیز هست و از جمله نقلیات همین حدیث کافیست لولا علی ما کان لفاطمة کفو
پس با دلیل عقل این حدیث بمنزله نص بر منع نکاح میباشد ثم الله اعلم سوال هرگاه مریم در دنیا نکاح نکرد و نزد مسلمانان در جنت
نکاح هست حتی آنکه هیچ زنی و مردی بلا نکاح در جنت های نمیمانند و بر آن اجماع امة نقل کردند پس این مریم سیده زنان را در آخرة نکاح است
یا چون در دنیا منفرد را نجا هم میماند و اگر بکنید آن ناکح کدام است جواب بلی آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران از ازواج خاتم الانبیاء
عالمیان ع میباشند اهل سیر روایة کردند که آنحضرت وقت احتضار بخدیجه کبری فرمود که بدو ضره خود سلام من برسانی و آنها آسیه و مریم میباشند
و امامیه میگویند که این دو زن در آخرة عوض دو زن منافقات که در دنیا بودند بعقد آنحضرت داده میشوند اشکال آنچه در صحاح اخبار بیان
وارد است که آنحضرت فرمود لا ینقطع سببی و نسبی یوم القیمة و در دیگر از واجنا خلف در یا ناچه معنی دارد و در دیگر فرمود مراد او عده داده
آنکس که از ذریة تو و از خویشان تو باشد چه زن تو داده باشد یا گرفته از تو باشد او در آخرة با تو باشد جواب سابق در این جلد گذشت
که از این علم مراد خاص است زیرا که باجماع ائمة منافق دکافر بجنت نمیرود پس آنکس که از ذریة و خویشان و ازواج و اقارب رسول کافر و منافق و مرتد
گردید و مرده باشد پس باجماع و قرآن ان الله لا یغفر ان یشرک به ابدا الاباد بجنت نمیرود ثم الله اعلم تنبیه اکثر اهل سیر نوشته اند که حبل
مریم بعد چهارده سال حامله بحضرت عیسی گردید و بعضی کم و بعضی زیاد کرده اند اما نام سلطان معاصر مریم و عیسی تا دوازده ساله
شدن آنحضرت بنقل ثعلبی و غیر او هردوس الملك نا شریع و پس بموت هردوس ابشان کر نختند از جور یهود بقریه ناصره نام و در آنجا اگر راند تا
مردم بمسلم معتقد آنحضرت شدند و بعد از این عیسی بالنرانصاری نامیدند اما دعوة نبوت وقت مبعوث شدن او عند الاکثر بل علی المشهور بعد رسیدن او بعمر سی سال بود ثم الله اعلم

قوله تعالی وَيُعَلِّمُهُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ ۝ وَرَسُوْلًا اِلٰى بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ۙ اَنِّيْ قَدْ جِئْتُكُمْ بِاٰيَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ ۙ اَنِّيْٓ اَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ ۚ وَاُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَالْاَبْرَصَ وَاُحْيِ الْمَوْتٰى بِاِذْنِ اللّٰهِ ۚ وَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَاْكُلُوْنَ وَمَا تَدَّخِرُوْنَ ۙ فِيْ بُيُوْتِكُمْ ۭ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۝ ترجمه این دو آیه

یعنی و خدا تعلیم بدهد و بیاموزاند او را علم همه کتب منزله سلف و بیاموزاند او را علم دانشوری را که علم حلال و حرام و سنن و شریعة و معرفة
باشد و بیاموزاند او را علم توریة و علم انجیل و میکرداند او را پیغمبر و میفرستد او را بسوی فرزندان یعقوب و سخن میگوید با ایشان با آنکه من تحقیق
آمده ام شما را برسالة و پیغمبری و براستی دعوای خود آورده ام علامتی و نشانه را از جانب پروردگار شما و آن پنج نوع میباشد یکی آنکه من تحقیق

جواب سوال که اگر مرغ در آخرت شوهر بگیرد او کدام کس است

جواب سوال که معنی لا ینقطع سببی و نسبی چیست



میسازم برای شما از جنس گل مانند شکل مرغ پس در آن میدمم بدهان خود از نفس خرم پس میشود او بصورة طیری و جانوری پرنده باذن
و اذن خدا و آن نزد اکثر خفاش و او معروف و مشهور برای همین بمرغ عیسی است و میگویند او دفعه بسوی جو آسمان پس دفعه مرده بزمین
افتاد آیه دیگر آنکه و بری میگردانم و روشن میسازم چشم کور مادرزاد را از کوری و نابینائی آیه سیوم صاف و پاک میسازم مبروص
پس را از داغهای سفید و اندام افتاده و گوشت گندیده مجذوم را صحیح میگردانم آیه چهارم و زنده میگردانم مردگان را باذن و فرمان خدا
و تکرار اذن الله برای دفع الوهیت میباشد و آیه پنجم آنکه خبر میدهم شما را بآنچه شما میخورید و آنچه ذخیره در خانهای خود شما کرده اید در هستی
در این امور پنجگانه برای علامتیست مر شما را واضح بر صدق مدعای من اگر هستید باور از ندگان و ایمان آرندگان بخدا بدانکه هرگاه ذکر
عطاء ولد بمریم مشتمل اوصاف ذاتی و بدنی فرمود پس متصل بآن ذکر اوصاف علمی و عملی مع بیان غرض خود در ایجاد نمود تا بمریم اطمینان تولد
و حسن ابتداء و انجام او باشد و در تفسیر این چند بحث است بحث اول ویعلمه اما بیا بصیغه غایب است یا بنون از صیغ
جمع متکلم در قراء دو قول است اول قراءة اهل مدینه و عاصم و یعقوب و سهل است و ایشان در عطف دو وجه دارند احدهما عطف
بر ان الله یبشرك ویعلمه ثانیهما بر یخلق ما یشاء باشد و ثانی مختار باقی قراء است پس ایشان در این جمله نیز دو قول دارند احدهما
این کلمه عطف بر نوحیه است ثانیهما جمله مستقله اعراض و عدول از غیاب بسوی تکلم است بحث ثانی آیا این کلام ملائکه با مریم است
یا بلا واسطه کلام خدا است باختلاف قراء نیز در مفسرین دو قول است علی التقدیرین این بشارت دیگر بمریم از ولادت و صفات حمیده عیسی است بحث
ثالث ویعلمه الکتاب والحکمة والتوریة والانجیل مفسرین در کتاب و حکمت خلاف کرده اند نزد بعضی مراد از الکتاب جنس کتب منزله سلف از آدم
تا موسی است و بعد آن کتاب موسی و کتاب خود عیسی ذکر فرمود برای زیادتی تو قیر آن دو کتاب اظهار آنها از جمله عام خاص باسم توریة و انجیل ذکر فرمود چون
والملائکه جبرئیل باشد نزد جبائی این کتاب منزله من الله غیر توریة و انجیل است و آن زبور داود میباشد نزد جمعی منهم ابن جریح مراد از این
کتاب تعلیم کتابت و تحریر است چه در روایت اعطی الله عیسی تسعة اجزاء من الخط ولسائر الناس جزء یعنی خدا عیسی را نه جزء خط و بسایر مردم یک جزء
داد اما حکمت مکرر در مجلدین گذشت که در اصل ماخوذ از حکمة و آن منع باشد در البحمان فرمود مراد از حکمة علم است و علم عام تر از حکمة بود
و حکمة خاص تر باشد پس مفسرین در آن نیز خلاف کرده اند چنانچه سابق دانستی که نزد بعضی حکمة علم فقه است نزد بعضی علم سنن نزد جمعی
جمیع اصول دین از ابتدا انتها تا معاد و تفصیل جزئیات باشد اقول این قول آخر بنهایة قوة دارد چه علم اصول دین کل مرتب بر ادله عقلیه و نقلیه
و همه آن درج در کتب الهیه است و همین علوم شرعیه اند پس همه آن علوم در کتب الهیه ثبت و ضبط است و اما حکمة منفرده چون حکمة فلاسفه
مراد است پس او غیر از کتب الهیه ماخوذ باشد هذا اینجا اگر امنفرد از کتب الهیه شمرده یا حکمة منزله الهیه مراد است یا مراد حکمة ماخوذه من
کتب الالهیة چون علم اصول دین و علم احکام فرعیه استدلالیه در آن دو قول است چنانچه در مجلد اول تفصیل دانستی و اوضح الاقوال اول رازی است
ملخص آنکه در اینجا این امور اربعه یکی عطف بر دیگر است و عطف بالجمله مقتضی مغایرة میباشد پس مراد از کتاب تعلیم خط و کتابت است و
مراد بحکمة تعلیم علوم نظریه عقلیه که خارج از کتب منزله میباشد از حقایق اشیا و تهذیب اخلاق و آداب و امثال آن کمال انسان آنست که عارف
لذاته و عارف بخیر و غیر برای عمل بآن باشد و مجموع همه اینها مسمی بحکمة باشد پس وقتیکه انسان در اول ابتدا از عالم بخط و کتابة و محیط بعلوم عقلیه
گردید پس از آن اگر علوم شرعیه تحصیل نماید لا محاله بحصول کمال مبادی غایات هم بنهج اکمل و بطریق اتم و اقوم حاصل میشوند پس عیسی را اول کمیل
در علوم عقلیه و ادبیه و آداب بدنیه گردانیده متصل بآن علوم نقلی و معارف و احکام که کتب توریة و انجیل مع کتب منزله دیگر بآن متضمن بودند داد چه
در کتب الهیه اسرار ربانیه و مکنونات یزدانیه بسیار مستوری باشند تا مشتمل حقایق و دقایق و شقایق علوم الهی را باکمل ما تم وجوه باز دهد علوم است تا
وقتیکه آدمی متعلم علوم کثیره و لوازم ضروریه و حاوی اینها نباشد اسرار کتب الهیه را کما ینبغی من حیث الکل والجزء درک نمیکند پس از اینجا معلوم

بیان اعطاء حکمة بعیسی بمعنی آن

گردید که عیسی حاوی علوم عقلیه و نقلیه مع جمیع دقایق و حقایق و شقایق به تعلیم معلم کل گردیده ثم الله اعلم **بحث رابع** در رسولا الی
بنی اسرائیل دران نحاة و مفسرین خلاف کرده اند **نزد** جمعی درانجا و نبعثه رسولا مقدر میباشد **پس** تفسیر نزد ایشان چنان میباشد که او را
تعلیم خط و حکمة عقلیه و علوم شرعیه و اسرار کتب منزله توریة و انجیل میدهد و مبعوث میسازد او را برسالة بسوی اسرائیل **نزد** زجاج درانجا تقدیر
ویکلم الناس رسولا باشد یعنی عیسی کلام کند مردم را بعد حصول کمالات برسالة برای قول تعالی قد جئتکم **و** بعد این گویا تقدیرش ویکلمهم رسولا با
قد جئتکم بآیة باشد **نزد** اخفش زیادتی واو جایز است تقدیرش چنین باشد ویعلمه الکتاب والحکمة والتوریة والانجیل رسولا الی بنی اسرائیل
یعنی او را تعلیم این علوم کرده درحالیکه او را برسالة بسوی یهود فرستاد **اشکال** این آیه رسولا الی بنی اسرائیل نص صریح است که عیسی خاص رسول
بنی اسرائیل از تبعه موسی و مکمل توریة بود نه رسول مستقل بسوی کافه خلایق **چه** در انجیل شریعة و احکام و فرایض و حدود نبود بغیر پند و نصایح و
تکمیل اخلاق **ولیکن** **پس** عموم نصاری و مسلمانان ازینجا باطل گردید **جواب** اکثر یهود منکر محض الی حین از نبوة عیسی اند **بلی** بنقل بعض اعلام
که بعض یهود میگویند که عیسی اول نبی نبود و اگر بود بسوی بعض بنی اسرائیل بود نه بسوی کل بنی اسرائیل **چه** عیسی شریعتی نیاورد **بل** او مامور
در شرایع و احکام بتوریة بود **و** توریة چون قرآن مشتمل احکام و شرایع و قصص و مثل است **اما** انجیل **چه** ازان بغیر مواعظ چیزی نیست **پس** کسیکه
که شریعتی و دینی مستقل نباشد او چگونه رسول اولو العزم مبعوث بسوی کل گردد **اما نزد نصاری** مبعوث بسوی کل بنی اسرائیل بود چونکه نزد ایشان
نسخ احکام و شرایع غیر جایز است **پس** نزد اکثر ایشان او مامور در عمل شرایع و احکام بتوریة بود **لهذا** شرعی جدید نیاورد **پس** خود مع تبعه
خود عمل بتوریة میکرد **نزد قومی** از جهال نصاری چونکه خود او عامل و عابد بحسب وحی بود و عمل خود او بشرایع کافی و مجزی از نصاری نیست **لهذا**
برای نصاری فروعی و عملی و شرعیتی نهاد و الیشان از همه آن معفو اند **اما نزد مسلمانان** او از انبیا اولو العزم صاحب دین و شریعة مستقل
بسوی کل بنی اسرائیل **بل** بسوی کل خلایق تا محمد صلعم بود **و** شریعة او بغیر انجیل بوحی و از توریة چیزی بود **چه** در انجیل بغیر پند و مواعظ و تادیب و تکمیل
اخلاق چیزی از احکام و شریعة نبود **اما** نبی کل بودن او با جماع امة میباشد **و** بعضی از مسلمانان هم ادعا کردند که عیسی مختص بنی بنی اسرائیل بود نه بکل
خلایق بدلیل این آیه و همین مرویست **در خصال و نور الثقلین** از حضرت باقر ع ان الله ارسل عیسی الی بنی اسرائیل خاصة و کانت
نبوته ببیت المقدس یعنی عیسی مختص رسل خاص بنی اسرائیل و نبوة او تا بیت المقدس بود ثم الله اعلم **جواب دیگر** ممکن و جایز است که در ابتدا مبعوث
الی بنی اسرائیل باشد بعد آن بعموم خلق باشد **جواب دیگر** جایز است تاویل این آیه بانکه عیسی از ابتدا مبعوث بسوی کافه خلق بود **ولکن** بنی اسرائیل
تخصیص در ذکر برای آن یافتند که ایشان اول واشد منکرین و از اقوام او بودند و در ایشان پیدا شده و حاضرین حضور بودند اول بتکلیف نجود و باقرب عشیر
**پس** حاضرین مکرر **پس** ابعد را میباشد چنانچه ختمی مرتبت بموجب وانذر عشیرتک الاقربین بعد آن بدیگر مردم تکلیف کرد **و در مبانی**
دعیر او ست که اول انبیا بنی اسرائیل یوسف بود **و** بقول بعضی دیگر اول انبیا ایشان موسی و آخر ایشان عیسی بود ثم الله اعلم **بحث خامس**
انی قد جئتکم بآیة من ربکم **و** این جا بعضی تقدیر میکنند فیقول لهم انی قد جئتکم بآیة من ربکم **پس** این بشارة مریم گویا حکایة ابتداء بعثة و کلام
عیسی با بنی اسرائیل نیز باشد که تحقیق من نبی شما میباشم آدم بشما همه بنی اسرائیل را بدلالتی لایح و حجتی واضح از جانب پروردگار شما که او دلیل قطعی بر صدق
من میباشد و آن جنس آیات آینده را مابعد میباشد **اشکال** جئتکم و ربکم برد خطاب جامع جمیع مکلفین بنی اسرائیل نواحی و اکناف و اطراف میباشد
و آن دلالت دارد که همه ایشان در یکوقت در یک مکان مجتمع باشند و اجتماع همه بنی اسرائیل در یکوقت و یک مکان از جمیع اطراف و اکناف دنیا محال و ممتنع
است **پس** این خطاب جمله صحیح نمیشود **دیگر** اینخطاب برجال است **پس** زنان ایشان **یا** مکلف نبودند بدین او **چه** در خطاب کم زنان داخل
بالاتفاق نیست و برای ایشان خطاب کن منفرد موضوع است و او درانجا مفقود است **واگر** مکلف و مخاطب بودند **پس** کدام دلیل شامل میشود
**چه** این خطاب خاص است **جواب اول** بالضرورة ولا خلاف معلوم است که این قد جئتکم بآیة من ربکم حکایة قول و مآل ابلاغ عیسی در ازمنه



باشد **پس** حکایة خطابات و محاکی خطاب اصلی نمی باشد **پس** ثبوت این دعوی باطل گردید **جواب ثانی** خطاب در اصل مصدر
لغة القاء کلام بسوی غیر باشد **و** گاهی در اصطلاح اطلاق بر کلام موجه الی الغیر میشود **اما** در خطاب شفاهی تقدم حضور و وجود مخاطب با نعم
عاقل قابل سمع و فهم مفهوم خطاب شرط است **یا** حضور شرط نیست **بل** وجود و قابلیت شرط است اگرچه همه غایب باشند **یا** جمعی حاضر موجود
اگرچه جمعی از مطلوب مخاطبین غایب باشند **یا** هیچ یکی ازاین شرط نیست در اصولیین خلاف است چونکه این مسئله خیلی بزرگ است محل تقریر آن
بسط کتاب میشود **لهذا** رجوع بکتب اصول فقه کرده شود **تنبیه** هرگاه باجمال باین اشاره کرده شده **پس** میگوئیم که کل موجودین
نه حاضرین خاصه زیرا که حضور و اجتماع کل بنی اسرائیل از جوانب اربعه در یک مکان در یکوقت برای استماع خطاب غیر واجب است برای عدم امکان
آن چه دران تکلیف مالایطاق لازم می آید و آن باطل عقلا و نقلا است **پس** اصل غرض ایصال و ابلاغ خطاب و تکالیف است ولو بوسایط
پس وسایط رسل و رسول اصل باشند **یا** رسایل و دفاتر و فرامین و زبر او بایشان ولو بتخالف و امتداد زمان **چه** در خطاب شفاهی مکاتیب داخل اند والا
خطابات همه کتاب الهی با اهل هیچ عصری حجیة خطاب نخواهد شد و بقاء حجیة خطابات کتب خدا بالعقل و اتفاق اهل ادیان ثابت و واضح است **پس**
هیچ اشکالی طاری نمیشود **اما جواب** از دخول زنان درین خطاب آنکه اگرچه در خطاب زنان چون یا ایتها المومنات و چون کنتن و انتن بالاتفاق
رجال داخل نیستند **ولکن** در خطاب رجال چون یا ایها المومنون **و چون** وقد جئتکم **و** چون اقیموا الصلوة واتوا الزکوة **اما** زنان داخل
اند **پس** مشترک در آنها میباشند **یا** داخل نیستند زیرا که صیغه واحد هر یکی ازاین خطابات از واحد مونث و واحد مذکر منفرد است شامل یکدیگر نمیشود و برای
هر نوعی خطابی موضوعی منفرد است **یا** در خطاب جمع مذکر گاهی زن بحسب قرائن خارجه و محفوف بعقلیه و بحسب اقتضاء خطاب داخل میشود نه عموما و نه
من حیث الاشتراک وضعا دران نیز خلاف است **ثالث** اوجه الوجوه و اثبت است بچند دلیل **اول** بعض خطابات رجال مقتضی و مستوی مذکر
و مونث میباشد لقولهم ایها القوم و یا اهل القریة و یا سکان البلد فانفروا و ادخلوا دران مرد و زن داخل اند **ب** مخاطب بابلیس و آدم و حوا
اهبطوا الجنة تغلیب مردان و قابلیت مقام اختصاص برجال یافت اگرچه فی الواقع خطاب درانجا موضوع للرجال است **لکن** عقلا معلوم است که زنان
مکلفات داخل اند چنانچه اطفال و مجانین و اموات بدلیل خارج خارج اند **ج** چونکه بمفاد الرجال قوامون علی النساء اکثر خطاب برجال عاید میشود زیرا که متبوع الله
زنان و غلام و کنیز تبع اند بصورة تبعیة **پس** شکی نیست که زنان مطلقا در چنین خطابات مردان داخل در چنین مقامات شامل میشوند نه بجهة اشتراک موضوعی
تدبر تعلم **بحث سادس** در انی دو قول است **احدهما** بکسره اول و آن قراءة نافع است **پس** **نزد** بعض نحاة از انی اخلق جمله استینافیه باشد
در ماقبل او کلام منقطع گردد **نزد** بعضی انی بیان و تفسیر آیه باشد **چه** جایز است که جمله ابتدائیه تفسیر شود **ثانیهما** بفتح همزه باشد **پس** بدل از
آیه چون وقد جئتکم انی اخلق باشد **اما** در الطیر دو قول است **قراءة** اهل مدینه و یعقوب طایرا درانجا در مایده است **نزد** ابو جعفر
کهیئة الطیر در هر دو جا باشد **نزد** باقی قرا القراة مشهوره الطیر باشد **بحث سابع** خلق یخلق خلقا در اصل مصدر بمعنی تقدیر و تعویز
و ایجاد شئی بصورة اختراع بلا مثال باشد **غزالی و شیخ مقداد و بهائی** فرق در خالق و مصور و صانع و موجد و محدث به تفصیل
اند ملخص آنکه خلق در ابتدا اراده ایجاد شئی بمعنی اندازه او بعد آن ایجاد و اختراع ماده او بعد آن تصویر و تقریر او بر صورة مقدره او باشد **و** گاهی خلق بمعنی
خالق و اکثر بمعنی مخلوق استعمال میشود **و** جمع او خلایق باشد **و** خلیقه بمعنی طبیعه **و** بمعنی خلایق باشد **و** ازاینجا است مرویه عایشه در قاتل خوارج
یقتلهم خیر الخلیقة **و** خلقة بکسر اول و سکون لام بمعنی فطرة باشد **و** رجل خلیق و مختلق بمعنی تام الخلق **و** خلق بمعنی سجیه حسنه و خالص موسی باشد
**و** ثوب خلق بمعنی جامه بالی و کهیئه مذکر و مونث دران مساوی است **و** خلوق نوعی از طیب است **و** تخلق و اختلاق بمعنی افترا و کذب بحث ساخته غلط
**اما طین** بکسر اول اسم معروف گل باشد از طان لیطین طینا **و** طینة اخص ازو و بمعنی خلقة و جبلة **و** طینت البیت تطیینا **و** طنت السطح
**و** طان فلان کتاب بمعنی ختم و نقش آن بگل کرد **ابن سکیت** گفت طانه الله علی الخیر بمعنی ختمه باشد **و** تطیین بمعنی تلطیخ به باشد **اما هیئة**

ازهار یعنی هیئة بمعنی حال حاضر موجود باشد در قاموس است که هیئة حال شی و کیفیة او باشد در صحاح است الهیأة الشارة
و بمعنی فلان حسن الهیئة است و هیئت الشی بمعنی اصلحته باشد اما طیر بمعنی جانور پرنده است که دران چرنده داخل نیست از طار یطیر طیرا باشد
اگرچه الحال سیر دیا عادة پریدن نباشد چون مرغ خانه و امثال او و برای آن جانور را الطیر نامید چه در اصل قابل طیران و پریدن می باشد اما
نفخ بالخاء معنی ان نفس و باد از نفخ ینفخ نفخا و نفخة و نفاخة از باطن می باشد و نفخة سه لغة دارد بضم اول و سکون و بفتحه و سکون و بالتحریک بمعنی
باردار بودن شکم و انتفخ بمعنی باد گرفتن باشد بحث ثامن انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله آیا خود عیسی
در ابتدا خود بخود طیر ساخت یا بطلب ایشان در آن دو قول است و اما آن طیر واحد بود پس غیر خفاش چیزی دیگر نیافرید یا انواع طیر متعدد ساخت
در آن خلاف است اکثر و اشهر اول است یعنی عیسی حاضر بنی اسرائیل را فرمود تحقیق من تسویه و تصویر میکنم مرغ را از گل چون هیئة پرنده پس بدمم نفس خود را
دران پس ازان میشود جانور پرنده بامر خدا و قدرة او مرویست هرگاه عیسی دعوای نبوة کرد مردم ازو طلب معجزه بخلق خفاش کردند و برای آن
خاصة طلب ایجاد خفاش کردند چه او اکمل طیور است خلقا و ابلغ دلالة علی القدرة زیرا که او مشترک الخلقة در انسان و در پرنده و چرنده است
چه او دو پستان دارد در سینه چون زن و بچگان را شیر میدهد و دندان دارد و آب میخورد و او حیض و نفاس دارد و ازان پاک میشود و اولاد
چون حیوان دیگر میزاید و او خنده میکند چون خنده انسان و میپرد بی پر و بال بلکه و نمی بیند و چشم نمی گشاید در روشنی روز و نه شب روشن
بل می بیند و می پرد و میخورد در دو ساعة یکی غروب دیگر بعد طلوع فجر پس عیسی قدری گل آورده و او را اندازه کرد بصورة خفاش پس
در سنفه دهان او دمید خداوند جل شانه در همان آن گل را مبدل بلحم و دم و عظم کرده در او روح آفرید دفعة خفاشی بحرکة آمده از پیش روی مردم بسمت آسمان
پرید تا از نظر ایشان غایب گردید پس او را مرده در زمین افتاده دیدند تا فرق و ممتاز گردد فعل الله از فعل بنده باشد در خصال و ثقلین مرویست
که در مسجد کوفه سایل از شام پرسید که خبر ده مرا از شش چیز که از رحم بر نیامد حضرت امیر فرمود که آنها آدم و حوا و کبش اسمعیل و عصای موسی و ناقه صالح
و خفاشیکه او را عیسی ساخت و این حدیث بطرق عامه نیز هست اشکال آیا قبل از عیسی خفاش بود یا نبود و اگر بود پس چه اختصاص بمرغ عیسی
از ان زمان الی حین موسوم و مشهور گردید و اگر نبود پس این خفاش موجود از نسل اوست یا از نسل غیر او جواب مشهور آنست که قبل عیسی بود
و بعد خلق و موت او نیز تا قیامت خفاش موجود خواهد بود اما شهرة آن مرغ بمرغ عیسی برای آن گردید که بمثل و باندازه او آفرید و بعضی میگویند که قبل
او نبود اما علی القولین او در همان ساعة مرده بود و این خفاش از نسل او نیست بل بهیئة او خدا بعد او آفرید تا مشابه بمرغ عیسی در خلق موجود
باشد اول اشهر بل مشهور است و اگر ثانی اثبات شود قدحی ندارد ثم الله اعلم اشکال ایجاد طیر بصورة اختراع بلا مثال کرد و دران لحم و دم و حیوة
آفرید یا تصویر و تقدیر از گل بنا بر اول عیسی بلا شک اله و خالق چون خالق حقیقی باشد نصاری چرا ملامة باشند و اگر تصویر و تقدیر کرد عیسی خلق چرا
گفت و چرا اسم خالق بر خود اطلاق لایجوز ساخت و نبی باید معصوم در اقوال و فعال و حرکات و سکنات در همه احوال باشد جواب تقلیب طین بلحم و دم
و عظم و ایجاد او بلا ماده و ایجاد حیوة در او از عباد از اجلة محالات و ممتنعات است از دست کسی تا اینوقت نشده و تا ابد الاباد بدست کسی نخواهد شد این ضروری
بل بدیهی متفق علیه کافه عقلا و ام است حاجة بیان و بطلان نیست اما الجبر از دست عیسی واقع شده تقدیر و تصویر گل بصورة مخیله طیری نمود
پس ازان بدهان خود در سنفه دهان او باد دمید خداوند جل شانه برای تصدیق نبوة او قلب ماهیة او بلحم و دم دفعه و نزد آن ایجاد حیوة در او کرد پس مصور
و مقدر بالاتفاق خالق اطلاق میشود و نیز از احد معانی لغوی وارد هیچ اشکالی لازم نمی آید اما معانی خلق اهل لغة و نحاة و مفسرین بسیار
نوشته اند آ چون آیه فتبارک الله احسن الخالقین بمعنی مقدرین و مصورین میباشد ب بمعنی اختراع شی بلا ماده و لا مثال باشد چون خلق
السموات والارض و امثال آن مراد ازینها ایجاد شی با ابتدا بلا مثال باشد ج بمعنی کذب و دروغ و غلط باشد چون آیه در سوره شعرا ان هذا الا خلق
الاولین یعنی کذب الاولین د عنکبوت چون و تخلقون افکا هـ ص چون ان هذا الا اختلاق و کاذب را ابراء تقدیر و تصویر کذب نیز خالق میگویند

خاصیت خفاش که از نوع انسان و حیوان جمع کرده

اشکال آیا قبل عیسی خفاش بود یا نبود

جواب در خالقیت عیسی و جواز آن

بیان معانی خلق

شعر اورده



شعر اورده الرازی وغیره ؛ ولانت تفری ما خلقت ؛ وبعض القوم یخلق ثم یفری ؛ ولا یعطی بایدی الخالقین ولا ؛ ایدی
الخوالق الاجید الادم ؛ اما استشهاد نیز رازی و غیر او آورده اند یقال خلق النعل اذا قدرها و سواها و خلاق مقدار خبر میباشد
تنبیه هرگاه این ثابت گردید پس بحسب حال بر واجب تعالی و بغیر او اطلاق میشود تذکره در اینجا قول معتزله و امامیه ثابت
گردید که عباد در افعال تکلیفیه خود موجد مختار اند و قول جبریه لا خالق سواه تعالی باطل گردید ایراد بنا برین تقریر تمیز در اطلاق لفظ
خالق بر خدا و بر غیر خدا چگونه حاصل میشود و الا اشتراک لازم و آن موجب شرک است جواب ذکر کردیم که بحسب احوال ممتاز میشود
چه واجب مبدع اشیاء در ابتداء بلا اسباب و لا آلات بلا مثال میباشد اما بنده موجد بالاسباب و المادة و نیز مقدر و مصور میباشد
و اشتراک لفظی در بعض معانی موجب شرک نمیباشد چه او تعالی تبارک الله احسن الخالقین باین معانی بر غیر خود از خالقین اطلاق کرده اشکال ندارد
چون اسماء دیگر مثلا قادر و عالم و سمیع و بصیر مشترک در اطلاق میباشد بلی جمعی از متکلمین چون ابو عبد الله بصری بغیر او از اطلاق خالق بمعنی تقدیر
و تسویه و تصویر و نیز از لفظ مقدر و مستوی بر تعالی منع کرده چه تقدیر و تسویه عبارة از ظن و حسبان مسبوق بجهل و شک میباشد بر تعالی جایز
نیست اصح آنست که جایز است زیرا که در صحاح اخبار وارد شده و ظن بالنسبة غیر خدا شامل میشود نه بخدا ثم الله اعلم تنبیه در اینجا قول
جبریه باطل و قول عدلیه ثابت شد که انسان موجد و خالق افعال خود میباشد و الا عیسی انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر بر نفس خود خالق طیر اطلاق نمیکرد پس وصف
و تسمیه خود بخالق الطیر اقوی و اقطع دلیلی است بر آنکه بندگان موجد و خالق افعال خود اند نیک بدانند تدبر سوال آیا در نفس عیسی خدا ودیعة
نهاده خاصیتیکه بسبب آن بمحض دمیدن موجب حیوة طیر میگردید یا نه بل خدا حیات را در و آفرید نزد دمیدن عیسی بصورة اعجاز مصدق در مفسرین و
متکلمین دو قول است احدهما آنکه چونکه جبرئیل محض روحانی است بمحض نفخ جبرائیل در دهان مریم مادر عیسی منعقد گردید لا محاله اثر در دمیدن
عیسی از نفخ جبرائیل میباشد لهذا طیر حیات یافت ثانیهما حیات او نزد نفخ عیسی خاصة خداوند جل شانه در طیر آفرید برای ایجاد حیوة و انعدام آن
بالاصالة هیچ کس از انبیاء و ملک و ائمه قادر نیست و در هیچ شی خاصیة ایجاد آن نهاده و الا هر وقت هر کس میتوانست که احیاء و اعدام و اماتة کند
لقوله تعالی خلق الموت و الحیوة و این از اعاظم صفات و افعالیست که بآن خدا منفرد از جمیع مخلوقات و موجودات است تنبیه در اینجا جمعی
استدلال میکنند بر جسم لطیف بودن روح زیرا که نفخ بادیست لطیف لهذا بانفخ ذکر کرد خصوص آنکس که روح را عین نفس میدانند سوال از اذن
الله مراد چیست جواب جمعی منهم الرازی و نیشاپوری است که مراد ازان تکوین و تخلیق تعالی است لقوله تعالی و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله
یعنی ایجاد الله الموت باشد نزد بعضی بقدرة الله نزد بعضی بامر الله نزد بعضی بعلم الله باشد اول اصح است سوال اهل ادیان متفق اند که در ایجاد
طیر عیسی متفرد از کل انبیاء است پس افضل همه ایشان باشد چه بحسب شان و رتبه نبی را معجزه داده میشود و تخلیق طیر و احیاء او فعل خاص خدا است
پس فعل خاص هر که سلطان تفویض کند البته او افضل و آمن وزراء و رکن رکین دولتش میباشد پس عیسی اگرچه خدا نیست لکن فعل خدا کرده از همه
موجودات اکمل و افضل است و چرا این نبی خاتم چنین معجزه داده نشده بر خاتمیت او داغ میشود محل شبه نماند جواب ما کر خصوص در ذیل آیه
الرسل افضلیت نبی آخر الزمان و بعد او افضلیت ابراهیم خلیل بیان و اثبات کردیم حاجة اعاده نیست و عطاء فعل خاص مستلزم افضلیت حامل و عامل کنند
نیست سلمنا پس بجد از او افضل و اکمل داده شد منجمله آن کلام کردن سنگ ریزه جمادی در دست او در حالیکه آنها منقلب بدم و لحم و مدوح نگردیده
بودند و کلام و حرکة جماد محض اعظم از گردیدن گل و خاک بلحم و کلام کردن او باشد و جوشیدن آب از پنجه آنحضرت بحدیکه متجاوز از بیست
تا سی هزار لشکر و بهایم آنها دفعة سیراب گردد و بالخود تا منازل برداز مجواب ثانی در ندادن تخلیق بسید انبیاء و انفراد بعیسی آن از انبیاء
بدو وجه است احدهما معجزه هر نبی بمقتضای حکمة الهی بحسب تفاوت احوال خلق بانبیاء داده میشود در زمانه ابراهیم کمال نجوم بود او را مناقض
او داده شد و در زمان یوسف کمال حسن در خلق و تعبیر رؤیا و رغبة بهمین بود لهذا باو همین باب داده شد اما در زمان

بیان اشکال اطلاق خالق بر غیر الله چگونه جایز باشد

جواب سوال چون تخلیق طیر از انبیا بعیسی مخصوص بود

**موسی** کمال سحر بود و او را بهمین نوع ناقض آن داده شد و **در زمان داود** کمال صدا و موسیقی بود باو هم از همین باب داده شد و **در زمان عیسی** کمال طب و طلسمات و نیرنجات بود لهذا عیسی را ازین باب ناقض آنها داده شد و **در زمانه ختم النبوة** کمال عقل و فهم و تدقیق و تحقیق و حکمة و قیل و قال و کلمه و کلام و اشعار بود لهذا بآنحضرت غلبه و اکثر کلام و تحقیق و تدقیق مرام الی یوم القیام ناقض آن داده شد پس کلام از اعاظم معاجز جمله انبیا است چه در آن سحر و طلسم و نیرنجات و رقی و انواع آنها را بالکل رد و مگر گذرنیست و بسوی آن تطرق آن محال و ممتنع است پس بحسب احوال اشخاص و ازمنه امم بانبیا معاجز داده شد **ثانیهما** این امت آخر بالنسبة بامم سابق اتم و اکمل در عقل و فهم میباشد نسبت بایشان علاوه کلام و امور عقلی و ادله شافیه داده شد و معلوم هر عاقل است که عجز از امر عادی فی الاوان والایام واللیالی چون کلام لسانی اشد و اعظم است از عاجز شدن از اتیان امور خارق عادة پس معجزه محمد اعظم و اخص از معاجز همه انبیا و عیسی باشند پس باین جهت هم معجزه محمد از همه ایشان اکمل و اعظم و افضل است **جواب ثالث** چونکه ثابت است که آخر امم افضل و اکمل از امم اول بحسب عقل و فهم و ذکاء و فطانت و کافی همین قدر است بر آن انچه سلف نکردند خلف آنرا از غرائب صنائع و عجائب اشیاء یوم فیوم تجدید میکنند پس اعطاء معاجز سلف چون شق بحر و اظلال طور بر روس خلق و تخلیق طیر و امثال آن باین امم موجب معرفت ضروری میشد و معرفت و عبادت ضروری مقصود **اما بالنسبة** امم سلف چنین معاجز قاهره موجب در برابر معرفة علمی و کسبی نبوده و نگردیده چنانچه از بنی اسرائیل دانستی که یکبار دیگر دریا دیده و غرق الکها نفر دفعة دیده موسی را گفتند که اجعل لنا الها کما لهم آلهة برای ما هم یکی را خدای مقرر کن چنانچه بهر یکی ازین مشرکان خدای بالانفراد است و حال آنکه هنوز اقدام ایشان تر بودند و بعیسی گفتند که این سحر و جادو است **لهذا** چنین معجزات باین امت کامله زکیه امدن جائز نیست و برای همین داده نشده و ثم الله اعلم **بحث تاسع** وابرء الاکمه والابرص از کمه یکمه کمها بمعنی عمی و نابینائی فهو اکمه بمعنی اعمی **اما** ابرص از برص الرجل یبرص برصا فهو ابرص بمعنی مرضی نامش پیسی که در بدن از ماده سوداء و بلغم پیدا میشود لا دوا و لا علاج است بل که کوری مادر زاد و برص هر دو لا علاج اند این مرض برص در هر عرف و شرع نهایة مذموم و منفر است **اما** بالنسبة مومن واقعی ذم نمیباشد **اما** بالنسبة کافر و منافق البته علامة جهنم است **آیا** اکمه و ابرص چون اعمی و اسود افعل تفضیل اند **یا** افعل صفة ظاهرا صفة اند **بحث عاشر** وابرء الاکمه والابرص مفسرین خلاف کردند **نزد** ابن عباس و قتاده اعمی مادر زاد باشد چه چشم بی نور پیدا شده باشد چه ممسوح و معدوم العینین **نزد** حسن و سدی اعمی مطلق است یعنی چه مادر زاد باشد چه بعد آن عمیان طاری شده **نزد** عکرمه اکمه آنکس است که آب چشمش مستمر جاری باشد و هیچ نبیند **نزد** ضحاک شبکور باشد **نزد** بعضی در اصل سیاهی دو چشم او نباشد بلکه از عمق سفید محض باشد **نزد** بعضی متحیر باشد چه کامه متحیر است و تکمه الارض بمعنی لایدری حیران و نزد این باشد این ضعیف است **اما ابرص** او صاحب پیسی باشد چونکه این هر مرض لا دوا است **و** دران زمانه حذاق اطباء بکمال درجه بودند **پس** بقدرة یزدانی دران زمان چنین امراض صعبه بسیار پیدا شده همه اطبا عصر عاجز از معالجه آنها گردیدند خداوند بعیسی از همین جنس معجزه داد تا اطبا بدانند که این کار بشر نیست **رازی و سعودی و طبرسی** نقل کردند که پنجاه هزار آدم بشرط ایمان از دست مالیدن عیسی از مرض برص و عمی بری گردیدند و آنکس که آمده نمیتوانست آنحضرت خود نزد او میرفت دعا میکرد و دست میمالید دفعة به میشد **در کافی و نور الثقلین** از ابو بصیر که یکی از اجله صحابی ایشان بود اعمی بود مرویست که من نزد حضرت ابو جعفر رفته عرض کردم که شما وارثه رسولید آنحضرت فرمود آری عرض کردم آیا شما قادر بر احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص میباشید آنحضرت فرمود آری باذن خدا پس دست مبارک خود بر رویم و چشم مالید دفعة چشمهای من روشن گردیده ارض و سما و مافیهما و هرچه دیدنی بود دیدم پس آنحضرت فرمود که تو مختاری خواه باین صورة باشی یا بصورة اولی دران برای تو نعمات و درجات زایده و جنت است من اختیار صورة اولی کردم پس باز دست مبارک به چشم مالید بصورة اولی برگشتم پس من بابو عمیر عرض حال کردم آنحضرت فرمود که من شهادة میدهم بحقیت و واقعیت آن چنانچه شهادة بوقوع روز میدهم



**در کبیر و نیشاپوری** نقل کردند که درین امة کور مادر زادی نبود سوای قتادة بن دعامة السدوسی صاحب التفسیر **سوال آیا** ابراء و احیاء بواسطه دوا **یا** بواسطه دعا میکرد **یا** بلا واسطه هیچ چیزی پس بنا بواسطه دوا و دعا اگر کسی همین دوا و دعا کند بخاصیة لازمه آن اگر صحیح میشود پس او **آیا** معجزه میباشد **یا نه و بنا** بر آنکه بلا واسطه شئی باشد پس موجد آن خود عیسی بالذات باشد **جواب** متکلمین در اصل اینمسئله دو قول دارند **اول** آنکه بواسطه دعا و آن اسم اعظم تعالی است چنانچه در صحاح اخبار مرویست که آن هفتاد و سه حرف است هفتاد و یک بکل انبیا داده **و** هفتاد و دو بنبی آخر الزمان **و** هفتاد و سوم برای خود او تعالی مختص باشد هیچ کس از آن اطلاع نداده **تنبیه** پس بدانکه مختار **قطب الراوندی** و نیز محکی از **ابن نوبخت** از اصحاب ما است که اگر بدعا و بدوا مختصه انبیا اظهار خارق نمایند و بر آن اطلاع و ظفر یافتن غیر ایشان را جائز و ممکن نیست لامحاله او معجزه است زیراکه از اعاظم شرائط معجزه است نفی معارضه و عدم امکان اتیان آن غیر او را پس اشکالی لازم نمی‌آید و همین قول جمع از جبریه است **ثانیهما** مختار اکثر است که بالکل بلا واسطه شئی پیغمبر مو دبل بدست هر نبی بلا قولی و فعلی خدا ایجاد خارق میکند و اعجاز تبا ثیر و تاثر نمیباشد بل او محض فعل الله عند ارادة النبی باشد **بحث حادیعشر** واحیی الموتی باذن الله احیی متکلم مضارع از باب افعال است **اما** اسناد احیاء بسوی نفس خود از روی توسع و مجاز است نه بحقیقت چه آن بمعنی اختراع حیوة و ایجاد باشد و آن بر غیر الله ممتنع و محال است **و** او تعالی نزد دعا و التماس عیسی ایجاد حیوة و اعاده آن میکرد **لهذا** بخود اسناد و معلق بر اذن الله نهاد تا ایهام الهیت و تهمة آن از وی زایل گردد **آیا** آنانکه زنده بدست عیسی گردیدند آنها محدود و معدود اند و آنها چه عدد اند **یا** غیر معدود دران دو قول است **اول** مشهور است و آن معدود چهار نفر بودند **اول** عازر دوست او را بعد سه روز از مردن از قبر زنده کرد و او صدیقش بود **و** او تا مدت ده سال زنده باقی ماند **و** بروایتی زیاده از ده سال و او را اولاد هم متولد شدند **ثانی** پسر زن پیره را بقبرستان میبردند پس دعا کرد زنده شده از شانهای مردم فرود آمده کفن کنده لباس دوخته پوشید بخانه خود بپاهای خود رفت و باقی زنده ماند و اولاد زائید **ثالث** دختر عاشر را نیز زنده کرد و بعد یک روز و باقی ماند تا اولاد و او را نیز هم رسید **رابع** سام بن نوح را زنده کرد چه ایشان گفتند که تو زنده میکنی مردکان تازه را در آنها ما را اشتباه طاری شده که شاید در آنها سکته و مرضی دیگر بوده باشد پس بقبرستان کهنه بردند او را بروایتی بعد سه صد ابر آمد دید که نصف سرش سفید گردیده عیسی از سبب آن پرسید چه او جوان پنجصد ساله مرده و در آن وقت مردم سفید موی نمیشدند **سام** اول پرسید که آیا قیامت قایم شده عیسی فرمود نه **پس سام** گفت بخوف آن سفید شدم نزد رسیدن صدای تو گمان صور قیامت کردم که شاید وقت قیام قیامت رسیده باشد و بهول آن سفید شدم **پس** آنحضرت فرمود **آیا** میخواهی **سام** گفت بشرطیکه شدة سکرت موت من بعد نباشد چه از حنجره من تلخی موتم الی حین نرفته عیسی فرمود بلی باز ذائقه موت داری **سام** التماس اعاده خود کرد **پس** بدعای عیسی برگشت و بمرد گفت ای قوم او نبی الله است تصدیقش کنید موجب نجاة شماست **و** میان موتش و احیائش زیاده چهار هزار سال شمسی گذشته بود بقول سعودی و جمعی از اهل تواریخ **و** بعضی مردم گفتند که این جادو است **خامس** بروایة **کافی و ثقلین** بقبر یحیی آمده او را نیز زنده کرد **پس یحیی** گفت از من چه میخواهی عیسی فرمود تا من زنده ام مونس من باشی **پس یحیی** گفت هنوز از من حرارة موت خاموش نگردیده تو اراده مؤانسة من داری بگذار مرا بحال خود پس عود بموت کرد و بقبر رفت بسته شد **در کتاب توحید و مبانی و ثقلین** در مجلس اهل ادیان مامون الرشید حضرت رضا فرمود که قریش مجتمع شده از پیغمبر احیاء اموات خود خواستند پس بفرموده آنحضرت حضرت امیر با ایشان بقبرستان جبانه رفته بحضور قریش ندا باسمای خویشان آن قوم کرد که مسئلة احیاء کرده بودند ای فلان و فلان و فلان من رسول رسول خدا محمد بن عبد الله ام و او میفرماید که باذن الله زنده شوید پس ایشان دفعة از قبور زنده برخواسته از سرهای خود خاک میفشاندند و بقوم خود مشافهة خبر دادند که محمد ... نبی بحق است ما تمنا داشتیم که او را ادراک کنیم و ایمان آریم **و** همچو ابراء اکمه و ابرص و مجانین کرد و بانطاق آورد جمادات و بهایم و طیر را **سوال** اگر مرده باعجاز نبی زنده شد و تکذیب نبی کرد آیا او نبی است **یا** نبی نیست **جواب**

متکلمین دران دو قول دارند **احدهما** نبی نیست زیراکه عین معجزه او مکذب وگردید **ثانیهما** نبی است زیراکه معجزه او احیاء او ست و
تکذیب نیست آدمی غیر معجزه فعل اختیاری بعد حیوة یافته او ست ضد در تویه نیست چه انسان عادی النطق است **بلی** اگر هست غیر انسان **یا** حیوان غیر
ناطق عند دعواء النبی تکذیب او کرد البته نبی نیست همین اصح است **اشکال** اموات کفار و عصاة آنانکه باعجاز عود کردند **آیا** تو به ایشان قبول
بود یا نبود و اگر بود چرا انکر وند **جواب** تو به ایشان قبول نبود زیراکه تو به ضروری بود و عبادة و تو به ضرور بعد دریافتن احوال آخرة از غیر مطلوب
و مقصود و مقبول نیست لهذا انکر وند **اشکال** پس آنانکه زنده ماندند عبادة و تو به ایشان پس بعد در دنیا چگونه قبول شد عبادة ایشان هم
بعد احیاء ایشان ضروری بود **جواب** جائز است که خدا در ابتدا ازاله اثار امور آخرت در قبر باز داشته باشد چه او سید النست که ایشان برگشت
بدنیا دارند **ونیز** جایز است که بعض احیاء ایشان از آن امور بالراس نسیا منسیا گردانیده باشد ثم الله اعلم **اشکال** اجماع قرآن بعد مردن یک معاد است
و برای عود کنندگان بدنیا باعجاز و بقیامت دوبار اعاده باشد و آن مخالف مقرر است **جواب** بحث اینمسئله در کتاب **معارف**
**ملة ناجیه و نارتیه** همه شقوق کرده ام در اینجا میگویم که نزد اهل ادیان معاد روز آخر از ایام عمر دنیا باشد پس در ان روز بعد مردن
همه خلایق بعد نفخ صور دفعة یک جا و یکوقت برای ایصال جزا ارواح با ابدان خود جمیعا جمع شده برمیگردند لهذا آنرا معاد نامیدند نه بصورت احاد
چون بعضی سوای بعضی چون بمعاجز انبیا و ایام مهدی آخر الزمان پس این لغوی نامند نه معاد چه این برای جزا نیست هیچ اشکالی بحمد الله لازم
نمیاید **اشکال** هر مرده را بعد مردن تغسیل و صلوة اموات برای انتقال روح او لازم است پس در این اعاده هم تغسیل و صلوة بر این اموات عایده باعجاز بعد
لازم است **یا** لازم نیست **و بنا بر اول** چرا این اموات را بعد زنده شدن غسل ندادند چه سبب در ایشان حاصل گردیده بود و بلا غسل چگونه او را نهادند
**و بر ثانی** لازم میاید که در ایشان روح فی الحقیقت عود نکرده بود بل تمثال او بود **جواب** مرده که زنده گشته اگر در دنیا چند روزی زیست کرد
البته غسل دادن باو لازم است **اما آنکه** زندگی نکرد الا ساعة یا دو ساعة یا کمتر او کان نه در عدد عمر ش و در زیست حیوة او معدود و محسوب نیست
و بر همان غسل سابق باقی است **و ما نمیگوئیم** که انتقال روح او در دنیا موجب تغسیل او میشود و امور سمعیات تعبدی اند اگر علل قاطعه آنها ظاهر نباشد
و الا عیسی نبی صاحب وحی و شریعة ترک شریعة و وحی نمیکرد چه سام و یحیی نیز مؤمن و نبی بودند و ایشانرا عیسی بلا غسل نمی نهاد **اشکال** آنانکه بعد
مردن زیست کردند ایام یا اعوام و شهور **آیا** ایشان باستیفاء اجل رفته بودند **یا** بلا استیفاء **بل بنا بر اول** این شخص جدید باشد نه شخص
اول اگرچه مثل اول باشد چه بموجب آیة ولن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها **و آیه** اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون
**و بر و بر نبویه** متفق که از دنیا احدی بلا استیفاء روزی و عمر نمیرود ثابت گردید که عمر و روزی این جدید است **و اگر ثانی** باشد پس موت او
بلا اجل لازم میاید و بغیر اجل مردن محال منافی علم و قدرت تعالی است **جواب** آنانکه بعد احیاء توقف تا یوم نکردند بر او اشکال وارد نمیاید **اما آنانکه**
مدتی ماندند پس دران دو جواب است **احدهما** آنانکه اجل را واحد میدانند نزد ایشان این شخص همان شخص اول است و جایز است که برای
او ایام زندگی و روزی ثانی او از اجل جدید قرار دهد چنانچه در آخرة بعد استیفاء اجل دنیا عمر ثانی آید الا باد مقرر کرده چه تقرر اجل ثانی در روزی
جدید بوجه قبیح بر تعالی نیست و بعمر و رزق جدید تبدیل شخصیت اولی ثابت نمیشود **ثانیهما** آنکه بعقل و نقل چون اجلا اجل مسمی و اجل تقریر تجویز
کردند اجل محتوم و غیر محتوم و در محتوم تقدم و تاخر نیست **اما** در غیر محتوم تقدم و تاخر جایز است پس از حین اعاده او ایامیکه بانصرام میرساند و
رزق میخورد از اصل اجلش و روزیش باقی بود و استیفاء آن میکند باز هم اشکالی لازم نمیاید **اما جواب** منافی علم و قدرة تعالی لازم نمیاید
چون او تعالی در ازل میدانست که فلانی در غیر اجل خود چند روزی از دنیا میرود **بحث ثانی عشر** در اینجا متکلمین امامیه استدلال بر
ثبوت رجعة اموات در ازمنه مهدی آخر الزمان مینمایند که بعقل ممکن و جایز و بنقل مکرر در ازمنه سلف واقع شده پس استبعاد مردم در حصول
آن نیست الا عناد و تعصب و بسبب آن ترک و تاویل ادله قاطعه و براهین ساطعه عالم و عاقل جایز نیست منافی مقتضای علم و عقل است

اجوبهٔ مسائل دقیقه در زمان اعجاز شدگان باعجاز انبیا

استدلال الامیه بر اثبات رجعة



**و در رساله اسلام اباء النبی** و وزرا مهدی **امام جلال الدین سیوطی** نیز هو لا حجر فی ان یمهما الله تعالی قبل استیفاء
عمرهما وان یجعل البقیة ذخیرة لا درالك زمن النبی کما روی فی صحاح الاحادیث ان اصحب الکهف یحیون فیکونون اعوان
المهدی انتهی اخر کلامه من مطلوبنا یعنی ممنوع نیست که خدا بوالدین نبوی مهلتی بگذارد که قبل از استیفاء عمر ایشان ایشانرا برد و باشد تا بقیه عمر آنها را ذخیره
نگاه دارد برای ادراک زمنه نبی چنانچه در صحاح احادیث وارد است که بتحقیق اصحاب کهف زنده کرده شوند تا اعوان مهدی باشند **در رساله**
**نشر العالمین المنیفین** فی احیاء الابوین الشریفین آنحضرت فرمود **فان اورد علی هذا فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا**
**یستقدمون فالجواب ان ذلك فیمن اراد الله قبضه قبضا مستمرا و یخص منه من اراد احیاءه بعد ذلك کالذی نحن فیه**
**و کاصحب الکهف و کالجماعة الذین احیاهم الله علی یدی عیسی** خلاصه اگر ایراد بر احیاء ابوین آنحضرت این آیه اذا جاء اجلهم الا کنند جوابش میدهم که
این حکم مختص بکسی است که خدا او را قبض استمراری کرده **و سلمنا** که عام است پس خاص کرده شد از ان کسی که احیایش مرادش بعد اجل حتمی باشد مانند آنکه
ما در صدد او هستیم یعنی والدین نبی ما و چون اصحاب کهف و جماعتی که بدوست عیسی زنده گردیدند **در سیرة حلبیه** از علی ابن برهان حلبی شافعی که از
اجله علماء اهل سنت مشهور است فی باب نسب شریف در احیاء اباء النبی فرمود آخرش اینست **وقد ذکر بعضهم ان اهل الکهف کلهم اعجام**
**ولا یتکلمون بالعربیة وانهم یحیون یکونون وزراء المهدی** رض یعنی بتحقیق بعض ایشان گفتند که بتحقیق اصحاب کهف همه
عجم اند و کلام نمیکنند مگر بعربی و ایشان در زمانه مهدی زنده کرده میشوند پس از وزراء مهدی میباشند **در نهایه** جزری در لغة رجع گفته **والرجعة**
**مذهب قوم من العرب فی الجاهلیة معروف عندهم و مذهب طائفة من فرق المسلمین من اولی البدع والاهواء یقولون ان**
**المیت یرجع الی الدنیا و یکون فیها حیا کما کان** یعنی رجعة اموات از قبور مذهب قومی از عرب در جاهلیة معروف نزد ایشان بود و نیز مذهب طایفه از فرق
مسلمانان از اهل بدع و اهواء میباشد و میگویند که بتحقیق میت برمیگردد و زندگی کند چنانچه قبل آن میکرد **تنبیه** هرگاه این ثابت و ممکن بعقل و نقل شد پس
اعاده اموات باعجاز انبیا متفق علیه کافه اهل ادیان باشد پس رجعة در زمانه مهدی برای مصلحتی چگونه ممنوع و غیر جایز باشد **بحث ثالث عشر**
و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون **بدانکه** تدخرون ماخوذ از ذخر است بخاصیت باب افتعال ذال معجمه را برابر فاء افتعال واقع شده پس ذال را بدال بدال مهمله کرده
ادغام کردند پس تدخرون شد **و نحاة** یذخرون بذال معجمه میخوانند **در روض الجنان** از مفسرین نقل فرمود که قوم عیسی گفتند که ما را باین افعال
در اشتباه انداختی پس ما را خبر ده از آنچه در خانهای خود ذخیره داریم و شب و صبح آنچه خواهیم خورد و کرد پس ایشانرا همه آن خبر میداد که فلانه چیز خواهید کرد **نزد بعضی**
این اخبار بغیب نزد نزول مائده بود بایشان میگفت که شما از مائده این مقدار خوردید و در خانه در فلانه جا چنین ذخیره و خیانه کردید مخفی چنین نهادید **در بعض روایة**
است که اطفال با عیسی بازی میکردند و بهریکی علیحده خبر میداد تو چنین و چنان خواهی خورد و پدر تو و مادر تو در فلانه جا از خانه چنین و چنان چیز ذخیره نهادند پس آبا و
امهات ایشان ایشانرا در خانه حبس کردند و گفتند که با این مجنون بازی مکنید عیسی در طلب ایشان آمد در خانه مقفل و پدران ایشان گفتند که در این خانه خنازیر اند عیسی گفت
چنین اند پس مینمایند مسخ بخوک گردیدند **اقول** این خبر بفرض تصحیح محل اشکال است که اطفال غیر مکلف بلا تقصیر چگونه بغضب و عقوبه تعم گرفتار شوند مگر آنکه بگویند که
برای تصدیق عیسی و تکذیب آبا ایشان اطفال بلا عقوبه مسخ گردید باز بصورة اصلیه آمدند **اشکال** چونکه غیب را اصالة بحسب اضافة اشخاص میباشد و
بالنسبة مجرد واجب باری هیچ شی غیب و مستور نیست بل نزد او همه حاضر و منکشف غیر مستور و غیر بعید است پس چگونه قطع شود که این اخبار بالغیب از
انبیا و ائمه است نجوم و کهانه و تسخیر ملک و جن نیست بل خاص بالوحی است **جواب** چونکه استخراج خبر بنجوم منجم را ممکن نیست مگر بتقدیم
سوال پس برای آن در استعانة متوصل بمعرفة کواکب میشوند جز بعد سعی و مشقت جمع شده اگر سخن واحد با سعد و یا بند پس دران
هم اعتراف بغلطی خود مینمایند از صد یکی صحیح بر نمی آید **و سلمنا بالتفصیل** کاهی گفته نمی تواند چه او کسبی است و وحی و هبی بلا تکلف
است ما بین این دو فوق زمین و آسمان است **اما** صاحب معجزه نفس زکیه بهیه دارد بخلاف اهل کهانه چه آنها متصف بنفس شریره

بیان احیاء ابوین نبی صلعم و اصحاب کهف بکتب سنیه و وزرای مهدی

جواب اشکال چگونه اطفال بشتاب مسخ ... شود

واعمال خبیثه میباشند و آن تسخیر ملک و جن میشود و جن و شیاطین را ممکن نیست که خبر از احکام الله و شریعت و از اراده او تعالی بالتفصیل هر بار خبر دهند
پس معلوم گردید که اخبار انبیا و ائمه موهبی من الله بغیر استعانة ولا اکتساب و لا شرط تقدم سوال میباشد تدبر تعلم **اشکال** چگونه صحیح و مطابق
شود این قول و قول خیر المرسلین و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء **و آیه** لا یعلم الغیب الا هو این انحصار منافی قول عیسی میباشد
و در کلام الله منافاة نباید **و نیز** نفضل عیسی بر محمد باین دو قول تنافی لازم میآید این چه معنی دارد **جواب** این مکرر ذکر شد که فی الواقع
علم غیب مختص تعالی است پس از آنچه جمله انبیا و ائمه هدی اخبار کردند و آن اخبار بوحی الله بود نه فعل ایشان علیهم السلام و دران احدی منکر نیست
پس مراد از لا یعلم الغیب الا هو این میباشد و این نفی میکند الا من علمه الله را **چنانچه** در آیه دیگر فلا یظهر علی غیبه احدا الا من
ارتضی من رسول که فرموده اما لو اعلم الغیب از سرور عالم صادر در جواب مقترحین معاجز است که من علم غیب بالذات نمیدانم چه این اخبار از امر واقع است
و الاستکثار خبر میکردم و مرا ضرر آینده نمیرسید چه تدارک آن قبل آن میکردم درین منافاتی نیست **و** اظهار معجزات اقتراحی بر انبیا واجب نیست چنانچه
**سیوطی احمد حنبل وهب منبه محمد بن اسحاق** از کتب نصاری روایة کرده اند ان ابلیس قال لعیسی زعمت
انك تحیی الموتی فان کنت کذلك فادع الله ان یرد هذا الجبل خبزا فقال له عیسی او کل الناس یعیشون من الخبز قال ابلیس فان کنت
کما تقول فثب من هذا المکان فان الملئکة ستلقاك قال ان ربی امرنی ان لا اجرب بنفسی فلا ادری هل یسلمنی ام لا انتهی یعنی
ابلیس ملاقی بعیسی شده بر کوهی پس گفت ای عیسی تو گمان داری که من محیی ام و احیا میکنم اگر تو چنینی پس دعا کن و این کوه خاک و سنگها کوه نان
بگردان پس عیسی در جواب ابلیس گفت که آیا همه مردم زندگی از نان میکنند **اقول** جواب عیسی مطابق سوال نیست بل اعراض محض است زیرا که
طلب ابلیس بصورة لجاجة و طعن و اقتراح بود نه بصورة استفاده **پس** ابلیس گفت که تو دعوای بزرگ یعنی ادعای نبوة میکنی اگر تو همچو
هستی ازین کوه خیز بزن و خود را زیر کوه بینداز تا ملائکه ترا بگیرند و حفظ نمایند از ضرر پس عیسی در جوابش گفت پروردگار من مرا منع کرده از آنکه خود را
تجربه کنم و در هلاکة بیندازم و ندانم که آیا زنده بانم یا بمیرم **اقول** این حیران دیدم **و** نیز مولوی رحمة الله حنفی از اهل نصاری همین عبارة را عینا
در ازالة الاوهام **و** مظاهر الحق **و از اصحاب ما** در مفتاح النبوة **و** سیف لاته آورده اند و در معرض بیان عدم وجوب اظهار معجزات
اقتراحی ضبط کرده **اقول** این خبر دلیل بر چند چیز است **اول** عیسی عند الطلب دعا نکرد بل اعراض محض از سوال داعی نمود **ثانی** عیسی دعوای نبوة
کرده بود نه الهیت و نه دعوای ابن الله چه نصاری آن لفظ را محو کردند بدلیل قول عیسی ان ربی امرنی خدا را بربی یاد کرد نه بابی **ثالث** لفظ امرنی معلوم
است که خود را مامور بامر میدانست و خدا را آمر و اگر خود اله یا رب اعلم میبود البته بخود اسناد میکرد که من میدانم در این ضرر است **رابع** عیسی در خود ترس ضرر
و احتمال سلامتی و عدم سلامتی میداشت اگر خدا میبود او را ضرر نمیرسید و احتمال سلامتی و عدم آن نمیکرد زیرا که در تصرف خدا همه میباشد چه همه پیدا کرده اوست **خامس**
قول عیسی امرنی ان لا اجرب دلیل صریح است که طلب سایل را قبول نکرد **در ازالة الاوهام و مظاهر و در براهین** ساباطی و غیر او
از کتب نصاری نوشته اند که آخر ش اینست ان الیهود لما اخذوا عیسی فیضربونه بالسیاط و یقولون له لو کنت الها فخلص نفسك عن ایدینا فهو
ساکت یعنی وقتیکه عیسی را گرفتند میزدند تازیانها و میگفتند اگر تو خدائی پس خود را از اذیة و از دست ما خلاص ساز و عیسی ساکت بود **اقول** معلوم گردید
که اتیان معجزات اقتراحی بر انبیا واجب نیست **بحث رابع عشر** ان فی ذلك لآیة لکم ان کنتم مؤمنین درینجا بعد لا تفعتم تقدیر جزائش باشد **یا** این
کلام عیسی مخاطب بنی اسرائیل است پس کل جمله محکی از عیسی باشد **یا** کلام خدا بصورة استیناف است پس **یا** خطاب بنی اسرائیل است **یا** خطاب لکم بامة محمدی است
و دران خلاف بهر وجه وجهی موجه است **و** مرجع ذلك آیه و مراد از آیه همین معجزات خمسه عیسویه است **اشکال** چرا ان کنتم مؤمنین بشرط فرمود **اگر** مخاطبین
بودند شرط آن خطاست **و اگر** کفار بودند مؤمن شمردن باشرط از عالم الغیب والشهادة غیر جائز است **جواب** اشکال بنا بر حکایة قول عیسی
بالراس ساکت است **و** بنا بر قول ثم دران دو وجه اند **احدهما** این چنین در مقام ترغیب و تثبیت و تحریص اطلاق میشود چون معلم بمتعلم میگوید ان کنت



متعلما فخذ هذا یعنی ترک آن مکن **ثانیهما** در سلف و خلف امم موافق و منافق لامحاله مخلوط بودند خدا اگرچه مخاطب بجمله فرمود ولکن مراد از ان
سرزنش بر منافقین است که اگر شما ایمان بخدا دارید باید اشتید همین آیات خمسه بشما کفایة میکردند **تنکره** متکلمین درینجا انکنتم
شاهد مقرر عقلیه آورده اند که اشاره بآن میباشد و آن اینست که علم بمدلول معجزه صحیح نمیشود مگر آنکس را که ایمان بخدا از عقلا آورده
باشد قبل از رسول چه علم بمرسل قبل العلم بالرسول لا بد است **تنبیه** در مجمع و مبانی فرموده اند که آیة دلیل بر دو چیز است
**اولهما** عیسی مبعوث بسوی جمیع بنی اسرائیل بود پس باطل شد قول آنکس که گمان بعض ایشان میکند **ثانیهما** لفظ اخلق
نزد عدلیه دلیل است که عبد در افعال خود محدث و موجد و خالق است پس باطل شد قول مجبره که خالق علی الاطلاق تعالی است سوای او موثری نیست و بنده مجبور
و مختار هیچ چیزی حتی مالک اراده خود نیست **ثالث** جمعی متکلمین میگویند فانفخ دلیل بر آنکه روح از عالم جسمانی لطیف است ثم الله اعلم **قوله تعالی**

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُم
بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۝ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ

**ترجمه** یعنی آمدم بشما تصدیق کننده و بر پا دارنده بهر آنچیز را که پیش از من بشما از توریة آمده و آمدم برای آنکه حلال سازم مر شما را بازه با جمیع آنچه حرام
کرده شده بود بر شما و آمدم شما را بعلامتی روشن از معجزات مزبوره مشهوده از جانب پروردگار شما پس این دعوة است که ای بنی اسرائیل بترسید
خدا را و اطاعة کنید مرا در دین و آئین رب العالمین بدرستیکه خدا پروردگار من و پروردگار شما است پس عبادة کنید خدا را همین دین شما و راه راست
است بغیر کجی و سوای انحرافی **بدانکه** هر گاه بالا تولد و وصف عیسی ذکر کرد و متصل بآن علة اصلی در ایجاد و ایعاث او بیان فرمود **و در**
**تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** مصدقا منصوب بحال عطف بر رسولا **یا** فعلش و جئتکم مصدقا مقدر است **در مجمع** و مبانی
است الفرق میان تصدیق و تقلید آنست که بغیر مبرهن شدن تصدیق نمیباشد بخلاف تقلید چه او اکثر فیما لا یتبرهن میباشد لهذا ما مقلد نبی استیم ولکن
مصدقش استیم **بحث ثانی** و مصدقا لما بین یدی من التوریة و این حکایة ابتدا عیسی و دعوة بنی اسرائیل باشد یعنی باید که من مبعوث گردیدم در حالیکه من
تصدیق کننده و باقی دارنده ام بآنچه پیش از من از جانب خدا آمده از کتاب توریة و تصدیق کتاب مستلزم تصدیق صاحبش میباشد چه همه انبیا و کتب بمنزله سلف
بحق و راستی آمده اند **اشکال** این تصدیق عیسی دلیل بر تابع بودن او بموسی باشد و حال آنکه اجماع امت است که او از جمله انبیا اولوالعزم صاحب دین
مستقل بود **جواب** تصدیق بمعنی حق شمردن و دانستن شی باشد و تبعیة بمعنی پیروی غیر بصورة متبوعیة او باشد پس تصدیق مستلزم اتباع
نیست **بحث ثالث** احلال و تحلیل بمعنی اطلاق تجسینه ضد حرام و تحریم و آن حظر و منع فعل بتقبیحه باشد **و در الجنان** فرموده اباحه و اطلاق و احلال
نظایر اند و لکن ماخوذ از حل یحل حلالا ضد عقد بمعنی کشاد گره باشد چنانچه حظر نظایر جمله حرام و منع نظایر اند چه حرام ماخوذ از حرمان است و حرمان و محروم بمعنی ممنوع باشد **و**
**برای** آن غیر ممنوع را حلال نامیدند که استعمال آن کشاده است معقود و منع نیست **اما** حظر و حرام را برای آن نامیدند چه او کانه معقود و منع است و منع از
استعمال او باشد **و** از اینجا مطلق و طلق در جای حلال استعمال میشود **ما بعض** جزء کل است **بحث رابع** و لاحل لکم بعض الذی حرم علیکم یعنی مفسر تمام تحلیل میدانند و میگویند که بعثت
عیسی را خاص برای تحلیل آنچه حرام بر بنی اسرائیل تا آمدن عیسی گردیده بود **و** دیگران خاص همین را غرض و بعثت ندیده اند بل این احد الغرض و علل باشد **یا** از محرمات علیهم محرماتی
مراد اند که بسبب تعدی و معاصی مشاخدا از زمان موسی تا عیسی بر ایشان بواسطه انبیا حرام گردیده بود **یا** خود بر خود بصورة اختراع حرام کرده بودند دران دو قول است **پس** از آن
آیا محلل آن تبعیة موسی و برشریعة او بوده **یا** بصورة مستقل پس ناسخ باشد **یا** بالکل محرم هیچ شی نبود دران نیز خلاف است پس ... ن ... ایا

جواب اشکال قول لو اعلم الغیب

جواب سوال نصاری از کتب نصاری در بیان عدم معجزات

بیان معنی تصدیق و رفع اشکال در تبعیت عیسی و فضل تبعیت و دلیل بر تابعیت عیسی باشد

محلل کل بود یا محلل بعض و در ان نیز خلاف است در کبیر نقل کرده فقال بعضهم انه علیه السلام ما غیر شیأ من احکام التوراة یعنی بعض
مفسرین گفتند که عیسے هیچ یک حکمی را از توریة تغیر نداد اقول این قول نهایة ضعیف بل غلط است نزد وهب منبه عیسی بر شریعة
موسی بصورة تبع مبعوث گردید چه او یوم شنبه باقی و مقرر گذاشت و رو بی بیت المقدس عبادة میکرد و آنچه یهود برخود حرام ساخته بودند
آنحضرت همان محرمات مخترعه را زایل و باطل کرد پس شریعة موسی را باز بحال خود نهاد و چون ابتدا از زمان موسی نزد اکثر منهم قتادة و ربیع و ابن
جریج بر جماعتی دیگر عیسی تحلیل کرد آنچه بسبب معاصی و تعدی ایشان از زمانه موسی بواسطه انبیا تا عیسی خدا حرام و ممنوع ساخته بود و مصرحش آیه فبظلم من
الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم از جمله محرمه الهیه بر ایشان شحوم و لحوم گاو و شتر و شیر و لبن شتر و بعض طیور و صید ماهی و غیر
آن باشد نزد جمعی جمیع آنچه ایشان برخود و آنچه خدا بر ایشان بسبب معاصی حرام گردانیده همه آنها و شداید دیگر را آنحضرت از یهود برداشت اینقول
انسب بحال است یا یوم السبت بر ایشان حلال و باقی نهاد یا آن را حرام گردانید و بعوض آن یوم الاحد را مقرر گردانید و در ان نیز دو قول است اول
مختار وهب و کلبی و قتادة مختار باقیان است و همین قول رازی است نزد ابو عبیده مراد از بعض کل محرمات است که بایشان هیچ حرامی
نگذاشت مگر آنکه آن را بر ایشان حلال کرد چه بری چه بحری و از بعض گاهی کل مراد گرفته میشود چون قول لبید تراك امكنة اذا لم ارضها او یرتبط
بعض النفوس حمامها یعنی کل باشد این مخالف موضوع و محمول و نادر غیر معمول در شرعیات میباشد نزد جمعی این تحلیل عیسے در محرمات و
احکام توریة بصورة نسخ باشد چه اکثر احکام و شداید از ایشان زایل ساخت زیرا که عیسے تابع موسی نبود بل با دین مستقل و شریعة جدیده آمده بود و نسخ یعنی ازاله
و ابطال حکم سابق شرعی بحکم لاحق شرعی باشد منجمله آن وضع یوم یکشنبه بجای شنبه باشد و فخر رازی در اینجا گفته چونکه منسوخ و ناسخ هر دو جائز
و ممکن بلکه حق و واقع اند اشکال ندارد بخلاف ابو سلم چه نزد او نسخ در هیچ دین واقع نشده این ضعیف و ساقط از محل اعتبار است سوال ابتدا
آیه را که مصدقا لما بین یدی باشد با بعدش و لاحل لکم منافی نیست چه منافاة آن کاملا معلوم است که آنچه در توریة حرام بود برای تحلیل آن که منافی حرام باشد آمد
پس این تصدیق نباشد بلکه این ابطال حکم سابق باشد و همین نسخ باشد جواب اصلا منافاة نیست اگرچه بمعنی نسخ و آن خواه بمعنی ابطال و
ازاله حکم سابق باشد خواه بمعنی بیان انتهاء حکم اول باشد چنانچه در مجلد اول م ثانی بتفصیل ذکر شد چه معنی تصدیق نیست مگر اعتقاد بآنکه کل و جز آن
مصدق و حق است پس آمدن عیسے با شریعة خود منافی بشارة ثابته در توریة نیست و همچو نقض بعض احکام او منافی تصدیق نیست چه همه احکام او
مطابق و معمول الی زمانی بودند و بعض آن اگرچه حق بوده لکن حکم آنها من الآن مرتفع است اشکالی لازم نمیاید ثم الله اعلم بحث خامس و
جئتکم بآیة من ربکم فاتقوا الله و اطیعون این تکرار جئتکم بآیة بغرض تاکید در تصویر و تقریر و تذکیر آیات مصدقه مزبوره باشد تا تذکر آن موجب اجابة دعوة و
شریعة او در ایشان گردد پس متصل آن ذکر فاتقوا الله و اطیعون بحذف یا نسبة و کسر نون در اطیعون کرد چه بغیر خدا ترسی اطاعة انبیا حاصل نمیشود لهذا
تقدم تقوی بر اطاعة ذکر شد یعنی در آنچه امر و نهی میکنم و اباحة و تحلیل مے نمایم اطاعة من در ان نمائید رستگار خواهید شد بحث سادس ان
الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم این در اصل دین است و دعوة با آن نموده یعنی بتحقیق خدا پروردگار من و پروردگار شما یعنی مالک من و مالک شما
است این رب برای آن گفت تا اقاویل باطله مسیح ابن الله نگویند پس همین پروردگار و مالک خود را بوحدانیة عبادة کنید و بغیر او مستحق
عبادة احدی نیست همین خدای واحد واجب بالذات و عبادة او راه راست و برابر تا جنت میرسد انحراف و کجی و عدولی ندارد و بر همین عقول
کامله و انبیا مرسل متفق اند و احدی نگفته که پیغمبر را که خدا یا پسر او است تنبیه بلفظ ربی باطل شد کذب آنانکه میگویند که عیسی خود را ابن الله و خدا
را ابی میگفت و در اناجیل اسناد ان الیه افک و افترا محض است و در بعض اناجیل ثبت کردند که مخاطب بابه و حواری حین
صعود باسمان فرمود انی ذاهب الی ابی و ابیکم و اگر نزد ایشان این صحیح شود پس در اینجا خصوصیتی برای خود عیسے نگذاشت زیرا که
الی ابی و ابیکم گفت پس خدا را پدر خود و پدر امته خود کلهم گردانید و حال آنکه خدا پدر هیچ احدی نیست پس معلوم گردید که بجای ربی و ربکم



این لفظ را تراشیدند و استیفاء این بحث در جواب سوال نصاری کردیم و نامش وقایة الانسان عن تلبیس شیاطین الانس والجان میباشد من شاء فلیرجع الیه

قوله تعالی فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ
بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۝ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ۝ وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝

سر ایة الله ترجمه یعنی پس آنهنگام که دانست و دریافت کرد عیسے از یهود کفر و کلمات کفر را گفت عیسے عموما که کیست از شما یاری دهنده
و اعانت کننده من در دین با خدا یا بسوی خدا تعالی گفتند حواریان که خواص اصحاب و صیاد کار یا رنگریزان یا گازران که جامه شویان بودند ما انصار
خدا و یاری دهنده نبی الله و دین او هستیم ما ایمان بخدا و بدین او آوردیم یا عیسی گواه باش که بتحقیق ما گردن نهادگان و تسلیم کنندگان دین و آئین
رب العالمین هستیم گفتند حواریان ای پروردگار ما ایمان آوردیم بجمیع آنچه فرو فرستادی تو از کتاب و احکام و پیروی کردیم عیسے رسول را پس بنویس ما
را ای خدا با آنهاکه گواهی حق دهندگان اند و ذکر فرقه دیگر میکند که مکر و فریب در باطن کردند جماعتی دیگر بل اکثر از انانکه کفر ایشان عیسے احساس
کرده بود در قتل و اخذ عیسی و خدا مکر کرد با ایشان یعنی جزاء مکر ایشان خدا برای ایشان مقرر کرد و خدا بهترین مکافات کنندگان و رسانندگان میباشد
بدانکه تا اینجا تذکره ولادة عیسے و احوال ابلاغ و بعث او بود پس متصل آن ذکر امته او بدو صنف شدن فرمود و در تفسیرش چند
بحث اند بحث اول احساس عبارة از وجدان شی بیکی از حواس خمسه ظاهریه باشد در تفسیر قمی است که از جمله مدارک علم حواس
است و آنها مقدر و مردم پنج اند سمع برای ادراک صوت پس بآن مسموع را میداند و بصر برای ادراک الوان و تمیز آن میباشد پس بآن
مبصرات و مرئیات دانسته میشود و شم برای معرفة روایح طیبه و منتنه است پس بآن مشمومات شناخته میشود و ذوق و آن رگی در پشت زبان
مفروش است برای دریافت تلخ و شیرین و ترش و شور پس بآن علم مذوقات حاصل و دریافته و تمیز کرده میشود و لمس و آن قوة موضوعه در جلد آدمی است و
برای دریافت حار و بارد و لین و خشن است پس بآن علم ملموسات حاصل میشود در صحاح و صراح گفتند حواس خمسه [illegible]
و مواشی اند و حس بالکسر ماخوذ از حس یحس بالادغام و فک آن حسا درک و ادراک عام باشد نه خاص با حد حواس و بفتح اول در قاموس گفته بمعنی
حیله و قتل و استیصال و نفض خاک از دابه بمحسه باشد اما جمع حاسه حواس باشد و احساس باب افعال چه بالادغام و بفک و یا سقاط یکی از ان بمعنی وجدان و تبصر و علم و درک
چیزی بیکی از احد حواس خمسه ظاهریه باشد بحث ثانی فلما احس عیسے منهم الکفر نزد جمعی هر گاه دید بچشم خود و شنید خود عیسے از ایشان کفر را باظهار کلمات رده
و الحاد و زندقیت نزد جمعی دیگر بمعنی گمان کرد و شناخت و از آثار و سیر ایشان شناخت کفر ایشان را و آن شناختن مثل دریافتن بالحواس بغیر شک و شبه
بود لهذا آن را تعبیر باحساس نمود اما در سبب کفر ایشان خلاف کردند نزد سدی امر عیسے چون امر محمد بوده است چه وقتی که مردم را دعوة کرد آنها متمرد و عاصی شدند پس
بنا قتل او کردند پس از بیت المقدس گریخته بخانهای مردم در دهات و بیابانها میگذرانید تا آنکه آخر بقریه ناصریه سکونت نمود جمعی مومن شدند و اکثر منکر و کافر و عازم
قتل او بودند نزد بعضے هر گاه از عیسی از ابتدا صبارت مستمر معجزات ظاهر میشدند یهود طغیان میافزود پس بخوف ایشان بمنزل سیده صاحبه منزل و
بادشاه و لشکر او را دعوة کرد پس بادشاه از ین اغذیه لذیذه و شربهای نفیسه رسید صاحب خانه نقل کرد که طفلے مجاب الدعوة بخانه ما مهمان وارد شده بدعا او این اغذیه
و اشربه لذیذه پیدا شدند بادشاه با حضار تمام عیسے را طلبید گفت که پسر مرا زنده کن عیسی گفت موجب فتنه عظیمه احیاء او میشود پس بمحض احیاء او تمام رعایا و بنی اسرائیل
بحرکت آمده بلوی کردند بر قتل عیسے که تو او را زنده کردی ما امید استیصال این بادشاه داشتیم این ظالم زاده مثل پدر خود بما ظلم و طغیان میکند
عیسے گریخت و ما بین ایشان و بادشاه محاربه افتاد پس این سبب کفر را عیسے از ایشان دید نزد جمعی یهود در توریة بشارة مسیح عیسے کرده بودند که

دین ایشان از نسخ خواهد کرد لهذا از اول طاعن دعند الدعوة و ظهور النسخ مرید و عازم قتل او گردیدند پس کافر شدند **نزد** بعضی عیسی عند دعوتهم الی الایمان
گمان کرد که ایمان نخواهند آورد و نصیحت و دعوة دید که هیچ در ایشان فایده نکرد پس بصورة امتحان من انصاری الی الله گفت فقط دوازده از
حواریین اظهار ایمان و باقیان انکار و اظهار کفر کردند عیسی در اینجا احساس کفر شان کرد **قوله** ممکن است که همه این اسباب بوقوع آمده باشند چه
تاویل علم حسی بظنی مع الامکان بلا ضرورة جائز نیست زیراکه در آن عدول از ظاهر لازم می‌آید **بحث ثالث** قال من انصاری الی الله انصار
جمع ناصر بمعنی یاری دهنده پس عیسی عند درک کفر هم مخاطب بامة مدعوة فرمود کیست یاری دهنده من بسوی خدا **ایا** مراد حاضرین نزد او اند **یا**
معاصرین بعضی حاضر و بعضی غایب نزد اکثر قال الحواریون نحن انصار الله مقتضی حضور و دلیل بر کلام مشافهه است **و در معنی الی** نحاة و
مفسرین نیز خلاف کردند **نزد** اکثر اهل لغة و نحاة کما ذکره الرازی الی در اینجا بمعنی مع است و در ان کلام عرب و قران و حدیث نیز بسیار است لقوله
تعالی ولا تاکلوا اموالهم الی اموالکم بمعنی مع اموالکم **و قوله** الذود الی الذود ابل ای مع الذود ابل **و** همین قول کسائی و این
جریج و سدی مع ائمه دیگر است **نزد جمعی** منهم حسن و ابو عبیدة الی در اینجا بمعنی فی است پس تقدیرش چنین باشد من انصاری فی الله **نزد** بعضی
الی در اینجا بمعنی لام است چون من انصاری لله باشد چنانچه در آیة هل من شرکائکم من یهدی الی الحق قل الله یهدی للحق و الی الحق بمعنی للحق است
**نزد** زجاج الی بمعنی مع جائز نیست زیراکه در الی معنی انتهاء غایة و در مع معنی مضمومیت است پس در لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم بمعنی مضمومة الی اموالکم
باشد پس در اینجا من انصاری مضمومة الی نصرة الله باشد **ایا** قول من انصاری در ابتداء دعوة بود **یا** در وسط رسالة **یا** در نهایة رسالة در ان خلاف
است **اما** اصح آنست که در قران هیچ از این مذکور نیست ولکن مقام مقتضی قول آخر است **سوال** عیسی مبعوث بوعظ بود نه بحرب پس طلب نصرة برای
حرب چرا کرد و در زمانه او بدست او حرب ثابت نیست پس این طلب واقع ندارد و الا عبث باشد **جواب اول** طلب نصرة امری واقع برای
دفاع و خلاصی آنحضرت از قتل و کید و حبس یهود بود **جواب ثانی** برای اعانة در اظهار حق و اقامة حجة بود **جواب ثالث** غرض از طلب
نصرة امتحان موافق از منافق و مطیع از منیع متمرد بود **بحث رابع** حواریون جمع حواری و اصل آن از حور بالتحریک بمعنی شدة سفیدی چشم و شدة
سیاهی چشم باشد **یا** مطلق سفیدی خالص صاف باشد **یا** شدة سفیدی چشم در شدة سیاهی آن باشد چنانچه جوهری گفته **و** از اینجا زنان جنت آخرة را حور العین
میگویند چه سفیدی و سیاهی چشم او بانتها درجه **یا** سفیدی و سرخی بدن او مع شدة سیاهی چشم در شدة سفیدی او نیز بغایة درجه نهایة گوارا باشد **ایا** لغة عربی است **یا**
غیر عربی در آن دو قول است **ثانی** القولین حواری لغة نبطیه یا قبطیه بمعنی گاذر یعنی غسال جامه و بیض آن از چرک باشد و او را در عربی حواری کردند **و**
همین قول ضحاک است **در کبیر** وجه ثانی از لغة نقل کرده که حواری اسم موضوع برای خواص و خالص آدمی باشد **و** از اینجا برای دقیق **یا** برای رفیق
حواری میگویند چه او خالص از وی است **و** از اینجا پیغمبر در زبیر فرموده ابن عمی و حواری من امتی **و** حواریات از نساء نقیات الالوان والجلود باشد پس بنابر این حواریین
مصدقین مخلصین خاص شدند **بحث خامس** قال الحواریون نحن انصار الله یعنی نزد ندا عیسی من انصاری الی الله گفتند حواریان ما انصار خدائیم یعنی انصار دین الله و انصار
انبیا ئیم چرا که یاری محال است پس **در قومیت** صنیعة و سبب تسمیة ایشان مفسرین خلاف کردند **اول** اینکه در وجه تسمیه ایشان خلاف کردند **نزد** سعید بن جبیر
بوشیدن لباس بیاض ایشان الحواری نامید **نزد** ضحاک ایشان غسال جامه و بیض آن بودند برای تبییض و تنقیه آنها از چرک بحواری نامید پس سبب آن گویا باسم سبب نامیدند **نزد** بعضی چونکه
ایمان ایشان ... نقره و در خالص صاف جلد بودند برای آن بحوار نامیدند چنانچه زنان سفید پوست و سفید چشم که در دو سیاهی آن باشد آنرا حور امینامند **نزد** بعضی قصارین جامه
بودند لهذا بحواری نامیدند **نزد** بعضی ایشان صباغین یعنی رنگریزان بودند لهذا ایشانرا بحواری نامیدند **نزد** بعضی بجهة اخلاص و نقاوة قلوب ایشانرا حواری نامیدند **ثانی** ایشان
کدام قوم و چند آدم بودند و چه نام داشتند **نزد جمعی** منهم قتادة و ضحاک ایشان خالص و خواص اصحاب انبیا بودند **و نزد** ابن المبارک ایشان مردمان نورانی بودند و
نور عبادة و بیاض طاعة ایشان از پیشانیهای ایشان هویدا و روشن بود چون سیماهم فی وجوههم من اثر السجود چون علامة ایمان و عبادة این امة واضح بود **نزد**
**بعضی** ایشان نقی القلوب خالص الایمان بعیسی و العمل آخذ بودند و همین مضمون **در عیون الاخبار** مرویست که چرا ایشانرا بحواری نامیدند حضرت



رضا فرمود **اما نزد** مردم برای آنکه قصارین بودند ثیاب مردم را از چرک پاک میکردند مشتق از حیر باشد **اما نزد** ما خالص صاف در النفس خود و مخلص و مصفی
اغیار از او ساخ ذنوب بوعظ و تذکیر توحید دوازده نفر بودند **نزد** کلبی و عکرمه ایشان اصفیا و اوصیاء عیسی دوازده نفر چون دوازده سبط موسی و دوازده خلیفه
این امة از محمد بودند **نزد** ابن عباس و سدی ایشان صیادان سمک بودند دعوة عیسی با خلاص تام قبول کردند **نزد** بعضی اینها جماعه صباغ بودند چه مریم عیسی را نزد اهل
صنایع میفرستاد پس رنگریزی یک روز عیسی جامهای بسیار سپرد که فلان فلان رنگ هر یکی را بالانفراد بده تا آنکه من بیایم پس بعد مراجعت پرسید که رنگ کردی عیسی
فرمود آری همه آنها در این خم واحد انداختم صباغ گفت در یک خم همه را انداختی فاسد ساختی پس با همه شاگردهای صباغ پریشان گردیده هر جامه را بالانفراد برنگی مقصود
و مطلوب با حسن الوان یافته همه تعجب کرده تصدیق عیسی و متابعة او کردند **نزد** بعضی ایشان تبعه عیسی در مهم و سفر بودند تا وقتیکه عروج بآسمان کرد
**نزد** سدی کما ذکره الثعلبی و شیخ المشایخ ایشان ملاحان کشتیها بودند **در معالم** روح بن ابو القاسم از قتاده پرسید که حواری کدام بود سدی گفت آنانکه
صلاحیت و قابلیت خلافة داشتند شر فاو نجباء امة عیسی بودند **در کبیر و نیشاپوری** گفتند که حواری ملوک و شهزادگان و اصحاب بودند چه
بادشاه را اهل مجلس و دعوة گفتند که از ظرف او خوردن بالکل غذا و آب کمی نمیگردد آن ظرف همچو که پیشش آوردیم بعد تناول او نیز همان طور است پس بادشاه با همه
اراکین ایمان آورده ترک سلطنت نموده متابعة و بیعت عیسی کردند **و در معالم الجنان** نیز از سدی نقل کردند که حواری وزراء عیسی بودند **نزد** بعضی اینها
خاصة قوم انصار عیسی چون انصار نبی ما بودند در ایشان بخلاص پیش آمدند **نزد قفال** از همه اقوام مذکوره یک یک بودند این بصورة جمع بین الاقوال **اما اسماء**
**حواریین** بقول جمعی از اهل سیر و ثعلبی **در عرائس** دوازده آدم بودند همین اولیاء و انصار و خلفاء و وزراء اثنا عشر چون این امة بودند **اول** شمعون
الصفا مسمی بطرس باشد **ثانی** اندراوس برادر او **ثالث** یعقوب بن زبدی **رابع** یحیی برادر یعقوب **خامس** فیلبس **سادس** برتولماوس
**سابع** توما **ثامن** متی العشار **تاسع** یعقوب بن حلفا **عاشر** لبا معروف بتداوس **حادی عشر** شمعون القنانی **ثانی عشر**
یهودا الاسخریوطی **سعودی** از جمله ایشان شمعون و یعقوب و یوحنا شمرده **در عیون الاخبار** مرویست که لوقا اعلم ایشان بود **و**
**بعضی** چون اسمائیکه نصاری شمرده‌اند نقل کرده والله اعلم **اشکال** چگونه بر اصفیا و علما و بر خود عیسی نبی الله من انصاری الی الله و نحن انصار الله گفتن
جائز باشد چه این قول لا یجوز است که خدا محتاج و قابل اعانة و جسم و جسمانیت نیست **جواب** ذکر شد که الی بمعنی مع و نزد دیگران بحذف المجرور و مضاف مقدر چون
الی دین الله و الی سبیل الله است اشکالی ندارد **بحث سادس** شاید در اصل مخبر از شی از حال او بمشاهده و عیان او ادراک حقیقة او عام باشد **اما** بر آن اشارة
الحق میگویند مراد از آن آنست که او بمنزله مخبر از مشاهده او با موی و موصل الی مشاهدة الحق میشود **بحث سابع** آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون این قول
حواریان بمنزله بیان علة قول نحن انصار الله میباشد یعنی ما ایمان و تصدیق بخدا داریم چگونه انصار انبیا و دین او نباشیم و گواه باش که بتحقیق ما مسلمانیم و منقاد جمیع اوامر و
نواهی هستیم و اعتقاد بدین و توحید و نبوة و بلوازم آن داریم **ایا** و اشهد خطاب بعیسی است **یا** بخدا اشهد بعیسی است زیرا که انبیا شهدای امة اند **بحث**
**ثامن** ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین یعنی پروردگارا ایمان آوردیم بجمیع آنچه فرو فرستادی بر عیسی و متابعة در دین و پیروی
جمیع اوامر و نواهی رسول کردیم یعنی بعیسی پس ثبوت ایمان در ما و ادا شهادة ما در ان بنویس ما را در جملة شهادة حق دهندگان **مرویست** که ایشان بحفظ
ایمان ملازمت و متابعة کلی با عیسی کردند و ترک همه لوازم نوعی و نفسانی کرده در حضر و سفر با او معیت کردند هر گاه بجائی گرسنه یا تشنه میشدند بعرض آنحضرت میرسانیدند که
ما گرسنه و تشنه شدیم پس آنحضرت در سهل و جبل دست بر زمین میزد آبی و فی نفر دو قرص نانی بدست گرفته از زمین بر آورده بهر یکی میداد و میخوردند **در تجبه**
**نادره** معتمد دیدم ملخص آنکه وقتی جنگ صفین طول کشید لشکریان به حضرت امیر بعرض رسانیدند که اسلحه و البسه و اغذیه با همه خرج و تمام شده ما را
یار خصت بده و الا چاره برای آن نما پس مظهر العجائب مظهر الغرائب روبروی ایشان بر تله بلند شده شب روشن بود نمازی خوانده دست بدعا شد بعد فراغ ناگاه
کاروان شتری بامر چند بدانسته گروه رسیده منزل کردند حضرت امیر ندائی بلند کرد ای مجاهدان فی سبیل الله هر کس هر چه از اسلحه و البسه و خوراک و اغذیه حاجت
دارید همه آنرا از نزد این کاروانیان بگیرید و بمقامات خود قیام نمائید پس همه آنانکه محتاج بان بودند تا دیدن صبح از هر نوع که در کار و خواهش داشتند

بروند پس از صبح کاروان نشتر مراجعت کرد و آن کاروان خدا تو بشتر تا دستاه بود **سوال** اربان که تحریر خود مع الشاهدین خواستند آیا این در دنیا یا در
آخره یا بهر دو جا و این شاهدان کدام میباشند **جواب** مراد در دنیا و آخره معاست **اما** در شهود بعض مفسرین وجوه دارند **اول** نزد ابن عباس مراد محمد
و اوصیا و امته او مراد میباشند چه ایشان شهود خود بر امم سلف اند لقوله تعالی وکذلك جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا
و این مرتبه مختص نبی ما و امته اوست **ثانی** نیز مروی از ابن عباس است که مراد اول زمره صدیقین و انبیا از هر امت است لقوله السابقون السابقون اولئك
المقربون افضل صدیقین و سید ایشان در این امة علی و در امته عیسی ایشان بودند چه بر آن اول صدیقین اعلی منازل و مدارج در دنیا و آخره است و لقوله
فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین **ثالث** مراد شهود ملا اعلی از ملائکه اند **رابع** مراد از شاهدین مطهرین و معصومین اند لقوله تعالی یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین **خامس** مراد از علما شاهدین اند لقوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو والملئکة واولوا العلم قائما
بالقسط **سادس** مراد مومنین اند که از ابتدا تا انتها یک وجه اعتقاد در توحید و آئین دارند چون علی و سلمان و ابو ذر و عمار و ابن عباس و مقداد و ابن
مسعود **سابع** مراد شهادتیکه مطابق و واقع عند الله باشد **بحث تاسع** در معنی مکر اهل لغات میان خلاف کردند **اول** سعی بفساد در خفیه باشد و از اینجاست
قول عرب مکر اللیل والمکر اذا اظلم **و آیه** و اذ یمکر بك الذین کفروا یعنی حیله مخفی کفار کردند **در الجنان** نموده که حیله تدبیر لطیف پوشیده باشد از کسیکه با او
مکر کنند **ثانی** مکر بمعنی خدیعه و فریب باشد از مکو مکرا فهو ماکر یعنی خادع **ثالث** در مجمع فرموده اصل مکر التفات باشد و از اینجاست قولهم لضرب من
الشجر مکر لالتفافه وللمکورة من النساء الملتفة و مطویة الخلق باشد **در کبیر و الجنان** نقل فرموده اند اصل مکر از اجتماع و استحکام آن باشد و قولهم
مکورة بمعنی مجتمعة الخلق و احکام الرای باشد و آنرا اجماع و جمع بر اجتماع آراء بر امری نیز میگویند چه امر رای محکم میباشد لهذا آنرا مکر نامیدند **و فراء** گفت مکر
بندگان فساد بفریب و حیله مخفیه باشد **و** مکر خدا استدراج عباد بود باشد **و** خب و حیله و خدیعه مکر نظائر اند **اما فرق** ما بین مکر و حیله آنست که حیله گاهی بلا قصد اضرار
غیر میباشد و گاهی مجوز عند العقل والشرع بخلاف خدیعه و مکر چه او مطلقا جایز نیست **اما** مکر و ماکر در اصل شنی است که حیله او مستور باشد تا بسبب آن بنده فریب خورده
و دفع در ضرر شود **بحث عاشر** و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین مراد از مکر دو کفار و مشرکین باشند و حواریین و مراد از مکر ایشان دو قول است **احدهما**
نفاق باطن و شرک ظاهر تصدیق باشد تا بدست آمده او را بکشند یا در ضرر اندازند چون منافقین صحابه این امة **ثانیهما** در باطن مجتمع الآراء بر قتل آنحضرت بودند
**اما** مراد از مکر تعالی دو قول است **احدهما** علی الحقیقة است چه این لفظ احکام را اطلاق ظاهر آن بر تعالی جایز است چه در اصل مکر عبارة از تدبیر محکم کامل
باشد **پس** از آن در عرف ایصال شر بغیر بصورة تدبیر محکم استعمال کرده شد **و** بهمین معنی ایصال مراد تا بر تعالی اطلاق آن ممتنع نیست **و** بنابراین حاجة تاویل نیست
یعنی بطوریکه ایشان تدبیر خود قبیح کردند خدا هم بحکمت خود ایصال جزاء الشر بمقابل شر ایشان بایشان رسیند **ثانیهما** این لفظ بخدا بر حقیقة اطلاق نمیشود پس
متشابه است نزد ایشان تاویلش واجب است **نزد** فرا ایشان فساد کردند و خدا بایشان استدراج کرد **نزد بعضی** مراد از مکر بندگان فعل قبیح و از مکر خدا جزاء بد ایشان
در حال غفلت ایشان از حصول آن باشد **نزد بعضی** مکر الله جزاء الله بمقابل فعل ایشان باشد **و اما** جزا را بمکر برای آن مجاز نامیده که بمقابل قبیح ایشان واقع شده
و ایشان بگمان خود فعل خوب کردند بمقابل آن بزعم ایشان جزاء بد حاصل گردید **پس** فعل ایشان نزد خدا بصورة بد و فعل خدا نزد ایشان بد میباشد چه ایشان بعوض آن
بگمان خیر داشتند لهذا خدا خود را بآن لفظ والله خیر الماکرین وصف کرده چه فعل تعالی بصورة جزاء بهتر از فعل بد ایشان است چه فعل تعالی جزاء حقیقة آنها میباشد و اتفاق
و انفذ از فعل و کید ایشان میباشد **و** این نزد ارباب بلاغة و اکثر واقع است چون فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه **و** چون جزاء سیئة سیئة
مثلها **و** چون وهم یخادعون الله وهو خادعهم **و** مقابل استهزاء استهزاء واقع شده **نزد بعضی** برای آن فعل جزا خود را بمکر نامید چه
فعل تعالی نیز شباهت بمکر دارد چنانچه بیانش الحال بیاید **اشکال** بهر نحو که باشد بنابران بر خدا اطلاق مکار و ماکر جایز باشد چه بر خود مکر الله اطلاق کرده
**جواب** اگرچه بحسب آیه بمعنی جزاء بد دهنده استعمال جایز است و لکن والله خیر الماکرین بهتر از قول ماکر است **و** بعضی مطلقا از اطلاق آن تامل
و توقف دارند این انسب است ثم الله اعلم **سوال** ماکرین عیسی کمر الله چگونه و چه بود **جواب** اهل سیر و تواریخ و تفسیر دران انواع نوشتند و



بالاجمال در اینجا وجوهی چند منویسیم **نزد کلبی** بروایة ابی صالح از ابن عباس ملخص آنکه عیسی بحضور جمعی از یهود گذر کرد دشنام بآنحضرت و بمادرش
دادند بر عابد آنحضرت در همان آن بخنازیر مسخ گردیدند پس یهود بحرکت آمده ملك یهود با لشکر یهود اراده قتل او کردند دفعة جبرائیل در اعیان ایشان بخانه خالی
که بالا روزنه و سوراخی داشت و از همان روزن او را بآسمان برد پس ملك بعض اصحاب خاص خود که **ططیانوس** بود امر کرد در اخذ عیسی از
داخل آن پس عیسی را در ان ندید بر آمد شباهة عیسی در او خدا القا کرد و او را گرفته کشته مصلوب ساختند هر چند او میگفت که من عیسی نیستم بلکه من
ططیانوس ام هیچکس قبول نکرد **در منثور** نام سلطان جبار که اراده قتل او داشت **داود بن لوذا** بود و انجیل را و در سیزده سالگی
نازل شد و بآسمان در سی و چهار ساله بود **نزد وهب منبه** شبه عیسی را گرفته فرد الصلیب بردند آسمان و زمین تیره و تاریک گردیده
ملائکه حائل شده عیسی را از نزد صلیب ربوده بآسمان بردند **و** نصاری در اینجا میگویند که آنحضرت مصلوب گردیده بعد از مردن خدا او را بآسمان برد زنده
گردانیده لهذا در معابد خود صورة عیسی و صلیبی میگذارند **و** مسلمانان نیز میگویند که خدا در یکی شباهة عیسی انداخت تا او را بجای عیسی کشتند **و** در
این شبه نیز خلاف کردند که آیا او منافق بود یا موافق **نزد جمعی** این یهودی دشمن حضرت بود برای تفحص و اخذ او آمده بود شبیه بعیسی گردید **نزد**
بعضی از بعض حواری در آخر منافق گردید آنحضرت فرموده الحال یکی از شما قبل از صبح بدراهم قلیل دین خواهد فروخت پس یک حواری صبح سی دراهم از یهود گرفته
دلیل بر عیسی گردید و در ان خانه داخل شد هیچکس را در ان نیافت پس شباهة عیسی در او خدا القا کرد و او را یهود گرفته مصلوب ساختند **داذی** گفته
وقتی که عیسی را جبرئیل در اعیان مطیعین بآسمان برد پس حاضرین سه نوع گردیدند **فرقه** گفت عیسی خدا در ما بود رفت **فرقه** گفت ابن الله بود
نزد خود او را خدا برد **فرقه** گفت که عبد الله و رسول او بود پس دو فرقه کفار غالب و در غلو بودند تا ظهور نبی ما **محمد بن اسحاق** گفت ملخص
آنکه بعد عیسی حواری ذلیل یهود و نزد ایشان معذب بودند پس بملك روم **طباریس** نام خبر رسید که شخصی دعوای نبوة میکرد و احیا و ابرا اکمه و
ابرص میکرد او را مصلوب گردانیدند بادشاه گفت اگر من واقف میشدم البته او را رها میکردم پس حواریین نقل احوال او کردند در باطن در همان
آن عیسائی شده شبه او را از صلیب فرود آورده غیب کرد و چوب صلیب او را احترام و اکرام و تعظیم بسیار کرد و بنا قتل بنی اسرائیل نهاد
تا آنکه جم غفیر از و بقتل آورد و اول بادشاهیکه نصرانی شد همین طباریس بود **و** ملك دیگر **ملطیس** نام بعد این سلطان و بعد از صعود
عیسی چهل سال نیز ظاهر شد اکثر بنی اسرائیل را کشت اطفال و عیال و مال را بغارت برد و سنگی بر سنگی در شهر بیت المقدس نگذاشت **پس** از و بنی
قریظه و نضیر خروج بعراق کردند این تمام برای تکذیب بعیسی واقع گردید **نزد بعضی** بعد صعود عیسی ملك فارس بر یهود عرب و عجم مسلط
گردید قتل و سبی بسیار کرده لقوله تعالی ثم بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید **نزد سدی** عیسی و ده نفر یهود را با عیسی در
خانه حبس کردند پس مردی از یهود بر ایشان داخل شده القا شباهة در او شده همان را کشتند و عیسی بآسمان رفت **نزد قتاده** عیسی بحواریین گفت
که کدام یکی از شما شباهة من قبول کند و کشته شود بعوض من و او در جنت با من باشد پس یکی از حواریین گفت منم یا عیسی پس او کشته شد **تنبیه**
شیخ المشایخ و بغوی گفتند مع جمعی دیگر از اهل تواریخ که مریم حامله بعیسی در عمر سیزده سالگی شد و عیسی در بیت لحم از زمین اورشلیم متولد شد
بعد غلبه پنجاه و شصت سال بر ارض بابل از اسکندریه گذشته بود و عیسی بر راس سی سالگی مبعوث برسالة و نبوة گردید و بآسمان رفته در شبی از ماه رمضان
و آن باکثر روایات بیست و یکم ماه رمضان بود و در آنوقت عیسی بعمر سی و سه سال بود پس نبوة او تا سه سال بود و دران هم مغلوب و مقهور و مخذول و غیر
متمکن بود **و** مادرش مریم بعد رفع او شش سال زندگی کرد **و** مریم مرد و او بعمر پنجاه و دو سال بود **در عرایس** ثعلبی نقل کرده که عیسی وقت رفتن
سفارش در حمایت مریم بر دو حواری شمعون و یحیی کرده و ایشان کفیل و حامی او بودند تا وقتیکه یونس مبعوث شد پس سلطان روم مهاروت نام شمعون
و یونس را مصلوب ساخت و یحیی و مریم گریختند پس طالب سلطان وقتیکه نزدیک ایشان رسید زمین شق شده مریم و یحیی دران فرو رفته غیب شدند و
عمله سلطان هر چند حفر کردند اثری از انها نیافتند پس ماروت خبر آنها رسیده و حال عیسی پرسید مسلمان شد **و** در اخبار **اهل البیت** چنانچه در الجنان

از حضرت امیر مرویست که لقد ضربت فی اللیلة التی قبض فیها یوشع بن نون وقبضت فی اللیلة التی عرج فیها بعیسی بن مریم یعنی ازضربت
شبی زدند که یوشع در مثل آن شب وفات یافته وقبض من در شبی کرده میشود که در مثل آن عیسی بآسمان رفته و آن بیست ویکم ماه رمضان باشد قوله تعالی

اِذْ قَالَ اللّٰهُ يٰعِيْسٰٓى اِنِّىْ مُتَوَفِّيْكَ وَرَافِعُكَ اِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَجَاعِلُ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْكَ فَوْقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيْمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ ۝

**ترجمه** یعنی یاد کن یا محمد وقتی را که گفت خدا ای عیسی بدرستیکه من فراگیرنده توام از دنیا و بردارنده و بلند کننده توام از زمین بسوی خود یعنی بسوی محل خاص خود در
آسمانها و در بین ملائکه و بنده مسکن توام و پاک کننده توام بنجات دادن از رجس آنکه کافر شدند یعنی از ملابسة ومعاشرة یهود ترا خلاصی داده در آسمانها با ملائکه پاک
و پاکیزه مسکن ومعاشره مقرر کردم و گرداننده ام در دنیا سوسنان را از امة تو بالا دست و زیادی در قوة و کثرت و عزت بر آنانکه کفر بتو کردند یعنی یهود ذلیل
و فروتر از ایشان تا قیامت میباشند پس از آن بسوی جزا من و بروز جزا بازگشت همه شما میباشد یعنی عیسی و امة مومنه با امة منکره کافره او عود بسوی
من برای تحصیل جزا من است پس حکم میکنم میان شما براستی و درستی در آنچیزیکه شما در آن اختلاف میکردید یعنی یهود انکار تو و محمد و نصاری انکار محمد
و در توادعای الوهیت اکثر کردند حکم آن بلا واسطه باستیفا خواهم کردید **فکم** تا اینجا حال ولادة و بعثة عیسی و حال یهود ذکر کرد و از اینجا مآل حال عیسی شروع نمود
**و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول** اینجا عامل اذ یا اذکر مقدر است **یا** ذلک المکر اذ قال الله یا عیسی **یا مکروا** پس چون وجد ذلک المکر اذ
قال الله باشد دران اقوال اند **بحث ثانی** اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک **آیا** از توفاء عیسی حصول موت مراد است **یا** غیر موت در آن دو قول است پس
قائلین بقول اول باز خلاف کردند **آیا** در ابتداء صعود در دنیا مرده پس زنده شد بآسمان رفت **یا** مرده او را آسمان بردند **یا** در آسمان مرده باز زنده شد **یا** در ابتدا در
دنیا نمرده بل زنده تا زمانه مهدی آخر الزمان میباشد پس فرود بزمین آمده باجل خود در آنوقت خواهد مرد **و اگر** مرد تا چند وقت مرده بود پس زنده شد دران اقوال است
**نزد جمعی** قبل از صعود بآسمان بغیر قتل باجل حقیقی خود مرد این بغیر تاویل بنا بر ظاهر شد پس زنده شد بآسمان بردند **اما نزد** ابن عباس و وهب منبه تا سه
ساعت مرده بود پس زنده شده بآسمان رفت **نزد** محمد بن اسحاق وغیر او تا هفت ساعت مرده پس زنده شد بآسمان رفته **نزد ربیع بن انس** او را در
ابتدا وفاة نوم و در همان وفاة نوم آسمان بردند لقوله تعالی وهو الذی یتوفیکم باللیل ثم یمیتکم و لقوله تعالی الله یتوفی الانفس
حین موتها والتی لم تمت فی منامها و بر نوم باین آیات اطلاق موت میشود زیراکه نوم برادر موت است لقوله عم النوم اخ الموت **قول ثانی**
مختار اکثر است که مراد از متوفیک موت نیست والی حین نمرده و همین قول حسن و ابن جریح و ابن زید و کلبی و ابن جریر و ابن منذر و طبری و غیر ایشان باشد
پس ایشان در توفی تاویلات دارند **اول** من متمم عمر تو و موفی اجل تو هستم پس نگذارم یهود را که قتل تو نمایند و ترا بسوی مقر و مسکن عالی میبرم تا با ملائکه مدة
العمر گذران نمائی **ثانی** قول ابوبکر واسطی است مراد از متوفیک فنا شهوة و حظوظ البشریت میسازم چه صعود بشری با حظوظ البشریت و سکونت او در عالم قدوسیت
با این حظوظ ممکن نیست چه او را خدا در ابتدا صعود چنین **ساخته** و خدا او را بال و پر داده با ملائکه پرواز بسموات کرده بشر آدمی چون ملائکه قدسی گردیده در آسمانها
بلا اکل و شرب زندگی مینماید تا زمان مهدی آخر الزمان **ثالث** توفی بمعنی اخذ الشیء بالاتمام میباشد پس غرض ازین صعود عیسی بسوی سما بروح والجسد میباشد تا گمان او باطل گردد که
میگویند که عیسی بالتمام مع الروح والجسد صعود نکرد بلکه بروح فقط صعود کرده و موید آیة و ما یضرونک من شیء باشد **رابع** متوفی چون متوفی بالصعود
الی السماء منقطع الخبر والاثر در زمین گردیده این از لوازم میت است پس بر لوازم ملزوم اطلاق میشود **خامس** من بتو وعده خود در دنیا میباشم در علم ازل من گذشته
بود که ترا زنده تا آخر زمان در آسمان باقی بگذارم پس الآن بعشق رسید از او و جبار رسازم **سادس** مضاف محذوف است یعنی متوفی عملک باشد **قول ثالث**



مختار جمع غفیر از محدثین و نحاة و اهل تفسیر ست که آنحضرت الی حین نمرده و تا زمانه مهدی آخر الزمان نخواهد مرد پس در آنوقت بزمین بعمر کهل فرود آمده
با مهدی اقتدا کرده بامر او قتال دجال بطال و هدایة نصاری باسلام کرده بروایتی تا هفت روز و بروایتی تا چهار سال و باکثر روایات تا هفت سال و
بروایتی تا چهل سال بعد آن زندگی و نکاح کند و اولاد از و بعمل میآیند پس باجل خود بمیرد و نماز جنازه بر او امام مهدی با مسلمانان خوانده دفن در
مدینه طیبه بجوار قبر سید رسل میشود و باین مضمون در صحاح سته و تفاسیر اهل سنت و امامیه اخبار بتکاثر وارد و جمعی **تواتر این واقعه**
ادعا کرده کتب و رسائل منفرده اکثر خلف و سلف سنی و شیعه ثبت و ضبط کرده اند **در مجمع و مبانی** از پیغمبر ضحاک روایت کرده
قال النبی ص ان عیسی ابن مریم لم یمت وانه راجع الیکم قبل یوم القیمة یعنی آنحضرت فرمود بتحقیق عیسی نمرده و بتحقیق او رجوع میکند بسوی شما
قبل قیامة **وایضا** روایت کردند قد صح عنه ص انه قال کیف ذا انتم اذا نزل ابن مریم فیکم وامامکم منکم رواه البخاری والمسلم فی الصحیحین
یعنی صحیح شده که پیغمبر فرمود چگونه حال شما باشد وقتی که ابن مریم نازل شود در شما و امام شما از شما است محمد موجود در شما میباشد **اقول** این روایة
در ترمذی و مشکوة و متفق علیه امة است **در اکثر مسانید** اهل سنت منصور دوانقی باسناد آباء خود از ابن عباس روایة کرده قال صلعم
کیف یهلک امة انا فی اولها و عیسی فی آخرها والمهدی من اهل بیتی فی وسطها یعنی چگونه هلاک شود امتی که من در ابتدا او و عیسی در آخر او و
مهدی از اهل بیت من در وسط او باشد یعنی قبل از عیسی مهدی ظاهر شود و عیسی بعد او در یک زمان بامر مهدی ابلاغ و اعانة در دین محمدی
کند **اقول** منافی این خبر اخبار دیگر اند پس این دلیل نمیشود که عیسی والی یا حاکم این امة باشد بل جایز نیست چه محمد بنص قرآن خاتم الانبیاء و دین او خاتم
الادیان باجماع میباشد و اگر عیسی در آخر آمده حکم در این امة بدین اسلام یا بدین خود جاری میسازد و این هر دو صورت باطل اند اما اول لقوله تعالی
ولکن رسول الله وخاتم النبیین و اما ثانی ذریة بعضها من بعض مخصوص این امة و این دین و این نبی و این امة است و غیر از این دین حکم باین دین
در این دین کرده نمیتواند **در منهج الصادقین** از ابن ماجه وغیر او روایة کرده آخرش اینست قال صلعم وانه نازل علی امتی مع خلیفتی
من ولدی یعنی پیغمبر فرمود و عیسی بتحقیق نازل خواهد شد بر امة من با خلیفه مهدی از اولاد من **در معالم** روایة کرده قال صلعم والذی نفس محمد
بیده لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم حکما عدلا یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیة و یفیض المال حتی لا یقبله احد ملخص آنکه پیغمبر فرمود قسم بخدا ایکه
جان محمد بدست او ست عنقریب نازل شود در شما پسر مریم حاکم عادل کاسر صلیب نصاری و قاتل خنزیر در دنیا و وضع جزیه بر نصاری باشد و مال بمردم میدهد لیکن
گیرنده پیدا نمیشود **در معالم** نیز در عیسی روایة کرده قال صلعم و یهلک فی زمانه الملل کلها الا الاسلام و یهلک الدجال فیمکث فی الارض اربعین
سنة ثم یتوفی فیصلی علیه المسلمون یعنی در حین نزول تمام ادیان و ملل غیر اسلام هلاک و باطل میشوند و دجال را میکشد پس تا چهل سال بعد آن زنده میماند پس از آن
مرده بر او مسلمانان نماز میخوانند **ثعلبی** در عرایس در آخرش زیاد کرده ثم یلبث اربعین سنة و یتزوج و یولد له ثم یتوفی و یصلی علیه المسلمون و یدفنونه فی
المدینة بجنب عمر و قرات وان من اهل الکتاب الا لیومنن به قبل موته و یوم القیمة یکون علیهم شهیدا یعنی در این چهل سال زوجه میگیرد و باو ولد میشود پس وفات یافته
بعد جنازه مسلمانان بر او کرده در مدینه بطرف عمر او را دفن مینمایند **و معنی** آن آیه است که هیچ اهل کتاب نمیماند مگر آنکه در زمانه او باو همه ایمان برسالة او بیارند قبل
از مردن او و بروز قیامت بر ایشان شاهد میباشد **در صحیح مسلم** از جابر صاحب منهج روایة کرده قال صلعم لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق
ظاهرین الی یوم القیمة فینزل عیسی بن مریم فیقول امیرهم صل بنا فیقول لا ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله لهذه الامة ملخص آنکه همیشه یک طایفه از امة
من قتال بر حق میکنند ظاهر و غالب بر حق تا قیامت میباشند پس عیسی نازل شود و میر و امام امة محمدی میفرماید او را ای عیسی نماز با ما کن پس میگوید نمیشود که من امام شما باشم چه بتحقیق
و این امة مرحومه خاص بعض شما امیر و امام بر بعض دیگر میباشید این کرامتی خاص از خدا باین امة است **در سنن ابن ماجه** محمد بن یزید بن ماجه قزوینی در باب عیسی و مهدی اخبار
بسیار باسانید خود نقل کرده منجمله آن این خبر آخرش این است قالت شریک بنت ابی العکر یا رسول الله فاین العرب یومئذ قال هم قلیل و جلهم ببیت المقدس و امامهم قد
تقدم یصلی بهم الصبح اذ نزل عیسی بن مریم فرجع ذلک الامام ینکص یمشی علی القهقری لیتقدم عیسی یصلی بالناس فیضع عیسی یده بین کتفیه ثم یقول تقدم

ملخص آنکه در جواب ام شریک دختر ابی عکر فرمود که معظم عرب خلق در بیت المقدس و امام ایشان مقدم در جماعت نماز صبح باشد که عیسی نازل شود و امام قهقری بپشت بر آید تا عیسی بجای ایستاده شود و عیسی دست خود را در میان دو شانه امام گذاشته بجای اول رساند و بگوید تو امام مقدمی امامة کن چه این امة مرحومه خاتم النبوة است غیر امة و غیر این نبی را در امور ایشان بالاستقلال و در نماز بجماعة دخلی نیست پس عیسی نماز خود را باو اقتدا کرده میخواند **اشکال** بنابراین قول تبدیل و تحریف الفاظ لازم میآید گویا یا عیسی انی رافعک و مطهرک مقدم و انی متوفیک مؤخر باشد پس این مخالف و منافی ظاهر قرآن انحراف از ظاهر قرآن بلا ضرورة و حاجة نیست **جواب اول** نزد ایشان این آیة از آیاتی ست که در آن تقدیم و تاخیر در ترتیب است منجمله آن بسیاری در مقدمات مجلد اول ذکر شده در **مجمع** نقل کرده فاما النحویون یقولون علی التقدیم والتاخیر اما نحاة ایشان در تقدیم و تاخیر این آیة قایل اند چون آیة فکیف کان عذابی و نذر قبل العذاب است لقوله تعالی وماکنا معذبین حتی نبعث رسولا **در معالم** از جماعتی منهم ضحاک باشد نقل کرده که مذهب ایشان اینست که در این آیة انی متوفیک مؤخر است اگرچه مقدم مرتب شد **جواب ثانی** فخر رازی و نیشاپوری نقل از جمعی میکنند در آیة لابد از تقدیم و تاخیر است بغیر آنکه تقدیم و تاخیر مکانی و لفظی باشد چه واو موجب ترتیب نیست چون جاءنی زید و عمرو پس لفظا بجای خود است و معنی آن در استقبال است اشکالی لازم نیاید **سوال** آیا عیسی در افلاک اکل و شرب و بول و براز می و تکلیفی از اعمال و عبادات دارد یا ندارد و خواه بلا موت رفته پس از موت و در آنجا بعد آن زنده شده خواه بعد موت رفته **جواب** دران دو قول منقول شد **احدهما** اکل و شرب و عبادت دارد اما بول و براز چون اهل جنت ندارد **از وهب منبه** محکی شده که عبادة دارد اما اکل و شرب و بول و براز ندارد چه او را النفس ملکی بموجب مطهرک داده و ایام و دهور او را میگیرند و وقت ظهور بعمر کهل ما بین چهل و پنجاه یا سی و چهل باشد **ثانیهما** هیچ تکلیفی و اکل و شرب ندارد چون ملائکه و ارواح انبیاء دیگر با اجساد و باشد در آن عالم هیچ تکلیفی نیست چه اگر بعد مردن رفته بلحاظ انبیاء و امم را موت مسقط تکلیف است **و اگر** بغیر موت رفته در عالم غیر تکلیف رسیده و از تکلیف نباید **تنبیه** در اینجا امامیه استدلال بر وجود و بقاء مهدی آخر الزمان مینمایند چه او در ارض و در عالم تکلیف باشد یا در آسمان بی شک بطوریکه انبیاء احیا چون خضر و الیاس و ادریس و عیسی زندگی مینمایند زنده است **و از اشقیا** دجال ابطال النبی و شیطان جنی تا آخر دنیا زیست میکنند با وجود یکه بقاء و وجود ایشان واجب نیست و وجود و بقاء این مهدی واجب است زیرا که دین خاتم النبیین است تا قیامت نبی دیگر را در دین او اصلاً یدِ دخلی نیست مع وجود ادله عقلیه و نصوص قطعیه پس در بقاء او چه تعجب است الا جهل تعصب و مکابره و آن را چاره نیست الاعفب الله اعاذنا الله من الجهل والاعراض عن الحق عند ثبوت الدلیل **ایراد** بر اعتقاد امامیه که مهدی واجب الوجود و البقاء اگر باشد پس کجاست چه در ایجاد وجود و بقاء او اهداء اعلام و ازالة شبهات و اختلاف امة و انتفاع مومنین از چون انتفاع ایشان از آباء او و از انبیاء دیگر نیست پس بعدم حضور و فقد اثر او وجودش و لا وجودش مساویست **جواب** جمهور آنکه وجود او بذاته لطفی است و تصرف او در امور خلافة لطفی دیگر و اختفاء او چون خضر و الیاس و ادریس و عیسی از جانب جبره و ظلمه میباشد نه من الله چه بر او ایجاد و اظهار و حفظ لطف واجب است پس از اختفاء و ظهورش عند المصلحة باشد و استبعاد عبث و تعصب و جهل و مکابره و عند ثبوت الادلة و عیان الاشئلة میباشد **بحث ثالث** و رافعک الی وصف ثانی عیسی باشد مفسرین دو قول دارند **احدها** در اینجا تقدیر است و رافعک الی سمائی یعنی ترا بالا برنده ام بسوی آسمان خود که محل مرتفع و عالی برای سکونت عالی او ست برای تفخیم و تعظیم باشد چنانچه ابراهیم گفت انی ذاهب الی ربی معلوم است که ذهاب بسوی شام بود مراد از آن امر ربی است **و بعضی** میگویند که تقدیر الی ثوابی و کرامتی است پس بنابر این مکان بالکل مراد نیست **ثانیهما** رافعک الی مکان لا یملک الحکم غیر الله یعنی بمکانی ترا میبرم که در اینجا حکمی برای غیر الله نیست **آیا** اکل و شرب در اینجا دارد و آن از کجا می آید یا ندارد پس چگونه گذاره نفس بشری بلا اغذیه و اشربه لازم بشری مینماید دران دو قول است بالا ذکر شد **و** مجوزین بعضی میگویند که از جنت آخرة می آید **و بعضی** میگویند از ما شاء الله می آید اما آن اغذیه و اشربه فضله ندارد چون جنت الله اعلم **سوال** از کجا صعود کرد و کجا سکنش میباشد **جواب** نزد بعضی از بیت المقدس **نزد بعضی** از کوهی از کوه های بیت المقدس **نزد بعضی** از نواحی شام و دمشق از قریه یافه واقع شد **اما** منزلش با دعای بعضی در فلک اول **و** با دعای

بیان آنکه عیسی اکل و شرب و بول و براز و تکلیف ندارد

جواب سوال در غیبت مهدی و وجود او تا آخر الزمان



بعضی در فلک رابع **و** با دعای بعضی با انبیای دیگر تحت درخت طوبی **و** از روایات معراجیه مفهوم میشود که در فلک رابع عیسی را دیده بود ثم الله اعلم **تنبیه** باثبات این تاویلات مزعوم مجسمه و مشبهه باطل گردید که خدا ذی مکان والجسم است چه اثبات جسم و جهت برای واجب تعالی مستلزم امکانیت او میشود این محال پس ضروری البطلان است **بحث رابع** و مطهرک من الذین کفروا این صفت ثالثه عیسی است که پاک گردانندهٔ توام از کفار منکران تخلیص یابد از اضرار ایشان چه معاشرت با کفار چون تلوث بنجاست باشد لهذا لفظ تطهیر بجای اخراج بجاز استعمال کرد **اشکال** در اینجا جبریه میگویند که باطل شد قول عدلیه که لطف و اظهار آن بر خدا واجب است چه اگر واجب میبود البته ارتفاع لطف قبیح غیر جائز بر تعالی بود چه باخفای لطف اضلال حاصل میشود **جواب** انفاذ قصه مهدی ذکر شد **اما** اینجا میگوییم بطوریکه لطف بر تعالی لازم است همچو حفظ او عینا لازم است اگر مکلفین متمرد و مرید قتل او باشند پس وقتیکه یهود ملت و خلف متمرد و منکر محض و غیر ممکن بعیسی و مهدی گردیدند پس ایشان بخوف ظلمه کفره فرار کردند و خداوند حفظ ایشان میکند چه در زمین چه در آسمان تا حصول حضور ایام تمکن ایشان **و** این منافی لطف نیست چه سبب فرار ایشان کفار گردیدند و خدا لعبد آن ایشان از انگهداشت ثم الله اعلم **بحث خامس و** جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة این وصف رابع عیسی است که خدا میفرماید و دیگر گرداننده ام تابعین ترا فوق ... بر کافران و منکران تو تا قیامت **اما** منکران بالاتفاق اعم کفار و در آن یهود بالاولی اند **اما** تابعین آنها از زمانه عیسی تا محمد نصاری اند که معتقد رسالت عیسی بودند **و** بعد آن مسلمانان این امت چه ایشان اگرچه تابع دین او نیستند ولکن مصدق اند بر صدق تابع اطلاق میشود نه آنانکه معتقد الهیت عیسی از نصاری از آن زمان الی ظهور محمد چه ایشان اشد کفار اند زیرا که مشرک ذات تعالی با قنوم ثلثه اند پس آنها از تبعه داخل این آیة نیستند **نزد ابن زید** مراد از این فوقیت عزت و غالبیت و کثرت نصاری **و** ذلت و قلت و مسکنت یهود بالنسبة ایشان باشد **نزد جبائی** مراد استیلا و سلطنت و غلبه نصاری بر یهود ایما باشد و یهود در سلطنتی نباشد یهود همیشه ذلیل نصاری و ذلیل مسلمانان باشند **نزد بعضی** مراد مختص از فوق الذین اتبعوک مسلمانان اند چه ایشان تابع توحید و دین او اند و بر آن همه انبیاء مبعوث گردیدند نه نصاری چه ایشان متابعت فی الواقع ندارند بجهت آنکه توحید ندارند و دین ندارند و شرک در دین عیسی نمودند **اقول** لفظ فوق عام مراد خاص اول است **تنبیه** مسلمانان این خبر غیب را از اعاظم براهین بر صدق نبوت محمد هر گونه که باشد میدانند چه خبر مطابق مخبر به بوقوع الی حین آمده پس محمد اصدق در دعوی نبوت است **اما تطابق آن** بدانکه در آیه وضربت علیهم الذلة والمسکنة و موجب این آیه ثابت گردید که بحمد الله از آن زمان یهود یوم فیوم در تنزل و ذلت خصوص از حین ظهور اسلام سلطنت ایشان در دنیا بالکل زائل و قلع گردید و یهود در ملکی نیست مگر ذلیل و خوار بصورت مسکنت بلا سلطان خود میگذرانند **و** اگر محض استیلا هم مراد باشد پس غلبه و سلطنت نصاری و مسلمانان معلوم اهل جهان است که بحمد الله ایشان سلطنت و غلبه و عزت و رفعت از آن زمان الی حین و انشاء الله الی ظهور مهدی و عیسی و الی قیامت دارند و در زمان آخر غیر دین اسلام دینی نخواهد ماند پس علی کل احوال قرآن و محمد برحق و صدق اند **اشکال** در اینجا اجتماع متنافیین است چه اسلام و نصرانیت دو امر متباین و هر دو غلبه و نصرت و عزت بوعدهٔ خدا بر یهود یافتند دلیل است بر بطلان هر دو **یا** بر بطلان یکی از این دو چه اگر نصاری حق نمیبودند وعدهٔ خدا بعزت و کثرت و نصرت نمی یافتند پس لامحالة حقیقة هر دو دین ثابت گردید و تخصیص احدهما بلا وجه مخصص باطل باشد **جواب اول** آنانکه از اتبعوک مسلمانان محض مراد میگیرند اشکال از اصل ساقط است **اما** آنانکه نصرانیت مراد میگیرند پس حقیقة ایشان مراد نیست بل امر غلبه و استعلای آنانکه ادعای نصرانیت میکنند میباشد و الا یهود چرا ذلیل باشند چه ایشان هم اهل کتاب بودند پس تخصیص احد فریقین اهل کتاب بین تخصیص بلا مخصص باشد و الا جواب ما جواب شما **جواب ثانی** مراد در اینجا در این آیه اظهار غالبیت نصاری از زمان عیسی تا زمانهٔ محمدی است لما بعد آن غالبیت و عزت امت مسلمه مراد است چه باتیان محمد ادیان سلف منسوخ اند پس فی الواقع مسلمانان تبعه حق اند و همان توحید دین عیسی و اعتقاد خودش بود مراد میباشد **اشکال** نزد جمعی از نصاری حضرت عیسی مصلوب گردیده و بر صلیب مرده چونکه ابن الله بود **یا** خدا در او حلول کرده باز زنده شده نزد خود خدا او را برده **یا** نمرده علی ما نص علیه القرآن این اقوی دلیلی است بر دعوی نصاری که عیسی خدا یا ابن الله بود نه نبی چه او را

جواب سوال از لطف بر مهدی ...

جواب اشکال در اجتماع دو امر متنافیین ...

جواب اشکال جسیم نصاری در بقای حیات عیسی ع

نگذاشت که چون انبیا کشته شود **یا** بمیرد و در زمین دفن شود پس در اینجا افضلیت و مباینت او از کل انبیاء ثابت گردید **و نیز** بزنده بودن او تا آخر دنیا و عود او در آخر او دلیلی دیگر است که او در اصل مالک دنیا و دین و خلق الی الابد است و او از ریاست عزل نشده پس مجی محمد بجای او چگونه جائز باشد **سلمنا** که محمد آمد پس بنیابت او آمد لهذا عیسی ع در آخر زمان آمده باز دین خود را بحسب خواهش خود جاری خواهد کرد چنانچه اعتقاد مسلمانان نیز همین است پس فی الاصالة عیسی ع افضل و مبائن از کافه خلق و دین او از زمان او الی الابد باقی است پس دین او دین خدا است و الا لازم بود که محمد نیز زنده میماند **جواب اول** چونکه صعود عیسی ع بآسمان احدی از نصاری ندیده بود الا آنکه در **اناجیل** ایشان اکثر ثابت است که عیسی ع بزبانی مکرر گفته که عنقریب نزد آب خود و آب شما میروم و فارقلیطا را نمیفرسد تا وقتیکه من نزد او نروم و حاضر نشوم پس مثل اینکلام مفاد آیه کریمه انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم الی قوله بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما میباشد و ادعای مسلمانان بعدم موت او و حجت بر بطلان گمان نصاری ثابت گردید **جواب ثانی** زنده ماندن عیسی ع در زمین یا در آسمان دلیل و حجت بر افضلیت و ابن الله بودن او و مالک کل دنیا و دین و خلق الی الابد نمیباشد بچند دلیل مختصر و از ادله عقلیه و نقلیه اگر بتفصیل بخواهی پس رجوع کن برسالهٔ **وقایة الانسان عن تلبیس شیاطین الانس والجان** که در جواب اسولهٔ نصاری حقیر نوشته ام **اول** در آسمان ملائکه نوری پیش از ایجاد عرش و فرش بلا اب و لا ام و لا تناسل از محض نور بلا خطوط بشری اجسام لطیفه نظیفه آفریده شدند و الی الابد زنده و باقی اند پس ایشان کانه بالضرورة فضل و اقوی و اکمل از عیسی ع اند پس بنا بر قول نصاری باید ایشان ابناء الله الاکابر الاعاظم و مالک عرش و فرش و دنیا و دین و خلق الی الابد الآباد باشند و ترجیح احدی بر دیگر ترجیح بلا مرجح نمیباشد پس عند ثبوت الرجحان ارجح احق است پس عیسی ع بالکل بالنسبة ایشان من حیث الذات و الصفات و در تقدم کونی رجحانی ندارد باید که گاهی دعوی بنوت او نکنند فضلا عن الابنیة و الابدیة **ثانی** ابلیس ناری نیز از ابتدای دنیا تا انتها مسلط باقی است پس بقول و قاعدهٔ نصاری ابلیس هم ببقائی حیوة دائمی ابن الله و مالک دنیا و دین و خلق الی الابد باشد نه عیسی ع **ثالث** الیاس و ادریس و خضر ع عند اهل السیر و التواریخ و الادیان قبل از عیسی ع هزارها سال الی القیامت باقی اند پس باید ایشان ابناء الله و مالک دنیا و دین و خلق الی الابد باشند نه عیسی ع چه تقدم ایجاد اگر موجب تقدم اخذ ملک و مال و ریاست است پس ایشان احق و اثبت از عیسی ع و قابض کل اند معزول نگردیدند **رابع** مسلمانان اثبات کرده اند که دجال بطال از ابتدای زمان خاتم النبوة زنده و موجود است پس باید او هم شریک عیسی ع در ملک و ریاست او باشد بلکه آن کافر از حین ولادت او الی زمان آخر المهدی ع مالک و والی و حاکم و نبی و ابن الله باشد و بطلان تالی مقدم ضروری البطلان است **خامس** اگر بقا در زمین یا در آسمان موجب دوام سلطنت میبود کل امامیه و جمعی اهل سنت ولادت مهدی ع از زمان پدرش امام حسن عسکری ع از سنه دو صد و شش هجری واقع و تا بقای زمان در دنیا باقی میدانند چرا او مالک دنیا و دین و ریاست و نبوت عیسی ع و محمد نباشد **سادس** نبوت در اصل ریاست در امور دین من الله المدبر الحکیم برای تهذیب و تادیب و تکمیل خلق است چونکه مدبر حکیم بحسب مصلحت و حکمت در هر زمانی برای اهالی آن احکامی مطلوب مقرر کرده و هر یکی تا بزمانی و شخاصی معین بسوی ایشان فرستاد تا بحسب اراده تعالی در احکام با خلق رفتار نمایند این تلازم عند العقل نیست که تا ابد الآباد یک حکم و حاکم با ایشان باشد چه نصاری بلا تشبیه کتب قوانین و اناجیل و توریت سلف را و احکام اوائل را همیشه در همه جا باقی ننهادند بل تبدیل و ترمیم بحسب احوال و امزاج و اشخاص و املاک خلق مینمایند و این را مقتضای عدل و عقل میدانند پس هرگاه این دستور العمل خود شما باشد پس بخدا چگونه تجویز مینمائید که یک حکم و یک حاکم ابد آباد باشد **ایراد** بطوریکه شما بمحمد تجویز ختم نبوت و دین او را ابدی ساختید بهمان دلیل ما هم تجویز بقاء دین نصاری میکنیم **جواب** این ختم و دوام دین الی القیامت امریست سمعی و مسلمانان را وقتیکه نبوت محمد از اول و ابتدا قطعی الثبوت گردید پس جمیع آنچه نبی بعد اثبات نبوت خود آورد حق و وجب التصدیق است و بر این شخص کلام حق تعالی قرآن ناطق چون ما کان محمد ابا احد و لکن رسول الله و خاتم النبیین آورد پس باین امر سمعی دین او را الی الابد قائم ثابت میدانند بخلاف توریت و اناجیل چه در آنها آیتی بجائی متضمن ختم نبوة ایشان نیست **جواب ثالث** نزد مسلمانان حین ظهور مهدی آخر الزمان محمد بن الحسن علیهما السلام خلیفه دوازدهم این بجای نبی آخر الزمان ابطال جمیع ادیان باطله و ملل مخترعه عاطله باطله و اجرا و انفاذ حکم رب العالمین بآیه



فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم نشر دین واحد مسلمین و تثبیت توحید رب سماوات و ارضین در همه اکناف و اطراف ارضین طوعا او کرها میکند پس در آنوقت ملائکه عرش و فرش حاضر و ناظر و اصحاف کهف زنده از وزراء او و عیسی ع برای معاونت او بامر خدا و ند جلیل می آیند و عقب مهدی نماز میخوانند پس بامر او پیش روی او کارروزار میکنند و حضرت عیسی ع بفرموده او قتل دجال بطال مینماید و نصاری را دلالت بر حقیقت محمد مینماید و بیعت مهدی آخر الزمان میکنید منجمله ایشان خود عیسی و نصاری چه در دین ختم النبیین غیر محمد و عترت او حاکم و حکم کرده نمیتواند لقوله تعالی فرینه بعضها من بعض مخصوص دین اسلام است **و** این اعتقاد جمهور و معتمدین اهل اسلام است **و** انکس که بغیر این میگوید او از مسلمانان نیست دور نیست که او در اصل نصرانی بوده بصورت نفاق هذیانی گفته و بسوی آن مسلمانان التفاتی ندارند بل عوعو سگ از آن بهتر است چه بصاحب خانه و یا بجله السبب آن و زدمی آید **بحث سادس** ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون این التفات از غیاب بخطاب می باشد **ایا** خطاب راجع بعیسی و تبعه او است **یا** بتبعه او و کفار و یهود **یا** بهر سه یعنی بعیسی ع و تبعه او و یهود در ان خلاف انسب بحال آخر است چه عیسی انی رسول الله گفت **و** نصاری ابن الله بعیسی **و** یهود عیاذا بالله تهمت بآنحضرت و بادرش کردند ضلالا عن الاقرار بنبوته پس همه دعاوی و دواعی ایشان در قیامت در معرض بیان و حکم می آید و اشاره بهمین در آیه است که پس از این بسوی من مرجع و بازگشت همه شما است تا حکم کنم میان شما در آنچه اختلاف کردید **و در اینجا** ایراداتی چند متضمن مطاعن سالم اند **اشکال اول** شما مسلمانان میگوئید بموجب و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم که شبه عیسی ع در انسانی دیگر القا کرد این مستلزم سفسطه است چه مثلا اگر ولد خود را در اول دیدم پس ثانیا وقتیکه دیدم جائز است که او ولد من نباشد بل غیر او باشد **و نیز** آنانکه انبیا را دیدند خصوص محمد را که ابلاغ و امر و نهی میکند او محمد نباشد چه القای شبه زاده است پس غیر او بشباهت او بود **و نیز** مدار امر در اخبار تواتر بر این است که صدر اول اخبار از محسوس میکنند و هر گاه وقوع غلط در محسوسات در حسی جائز باشد البته سقوط ثبوت شرائع و ابطال باب نبوات بالکلیه میشود و امنیت محسوسات بالکل زائل و باطل میگردد **جواب** چونکه خدا قادر مختار عادل حکیم بر هر امر قادر است که شبه یکی را بر احد انسانی بحسب اقتضای مصلحت بصورت اعجاز بیافریند بجمیع وجوه تا ممتاز اصلا نشود **اما** این القای شبه در همه احوال جائز نیست الا ندرة در شخص واحدی در زمان واحدی برای غرض صحیحی پس این شبه خاص نادر موجب شک در عامه محسوسات نمیگردد لهذا اشکالی لازم نمی آید **اشکال ثانی** چرا دفع یهود با عجاز نکرد چه کسی که قادر بر احیاء و ابراء و تبصیر عمیان و جبرئیل هم اکثر با او حافظ باشد لا محاله او قادر بر اهلاک و اسقام و فالج و مرض مزمن ساختن ایشان و حائل گردیدن مابین میباشد تا عاجز از تعرض او میشدند **جواب** در آن دو سبب است **احدهما** در آن اعجاز بحد الجاء و ضرورت میرسید و آن منافی تکلیف بود **ثانیهما** در آن ایشان از اجتری بر الهیت عیسی ع پیدا میشد که او عاجز نشد و نبود و بندگان مقهور او بودند و آنها را مقهور ساخت و هر گاه فرار عیسی ع بخوف ایشان در اینجا ظاهر ساخت پس حجت خود در اتمام بر ایشان نمود تا بدانند که او ابن الله یا خدا نیست زیرا که خدا نمیترسد و نه میگریزد **اشکال ثالث** القای شبه در اصل تلبیس فعل عاجز ابلیس است که حقیقت شی را میپوشاند تا بدام و قابوی او بوسطه مکر و خدیعت بیایند خدای قادر قهار را چه عجز و بفعل تلبیس و مکر و خدعت چکار است این موجب جبر و ظلم بندگان عاجز مساوی لازم می آید فضلا عن المکر و الخدیعة و اعتماد بر قول و فعل و وعد و وعید او نمیماند پس چرا بلا تلبیس در محضر اعیان علی العیان او را اخلاص نکرده و علانیة بآسمان نبرد تا موجب اعتقاد منکرین و اتمام حجت بر ایشان میگردید **جواب** آن نیز در جواب ثانی لائح است که معرفت ایشان ضروری میشد **و** در او اللهیت قرار میدادند **جواب ثانی** تلبیس وقتی اطلاق میشد که اگر اصحاب خود را عیسی ع از آن اطلاع نمیداد و ایشان از زبان عیسی ع بر آن مطلع بودند پس اگر امری نزد جمعی علمی و عیانی باشد و دیگران از و مجهول پس بر او فی الاصالة تلبیس اطلاق نمیشود **اما جواب ثالث** القای شبه بر شخصی از جبر و ظلم و مکر و خدعه بر آمد با نکه آن شبه فیه خالی از این نیست **یا** از مومنین مخلصین و از ممتحن بالایمان بود پس بحصول شهادت بدرجه اعلی رسید **یا** کافر مخالف بود پس او در دنیا بالجمله بجزا عمل خود عقوبةً و تعجیلاً علیه رسید عجزی و لبسی لازم نمی آید چه مطلعین واقعه را اللبس بد که حقیقت می نمایند **اشکال رابع** یهود و نصاری مع کثرتهم و حضورهم عند اعیانهم عین عیسی مقتول و مصلوب گردید و انکار شما از آن انکار محسوسات سفسطه و بطلان تواتر غیر مقبول عند کافة العقلاء و طعن و قدح عائد در اثبات

نبوت محمد هم می باشد پس نبوت همه انبیا نیز باطل گردید **جواب** هیچ اشکال لازم نمی آید چه عند قتل الشبیه جمع قلیلی بود و دخول شبهه بر قلیلی ممکن و جائز
است پس قلیل کثیر نمیباشد و ادعای ایشان تواتر هم نمیباشد پس مفید علم نمیشود **اشکال خامس** مصلوب اگر مشتبه فیه میبود پس محال است که ادعاء و جزع و فزع
نمودی و نفسه بالیقین نکند و نگوید که من نیستم **جواب** بدانکه بالا ذکر شد که قدرة خالق شبه بوضعی آفرید که غیر او و هلا تمیز کرده نتوانست پس آن شخص اگر
مخالف عیسی بود پس جائز است که مشتبه فیه مایوس از نجاة و سلامت گردیده لهذا من نیستم نگفته باشد **و** جائز است که او گفته که من عیسی نیستم کسی اعتبار نکرده و محل قبول
عند الاعتبار نداد **و اگر** موافق عیسی بود پس بشارت عیسی و وعده قطعی او جزع نکرده بلکه با مبشرین و متیقنین نجاة و جنت سبقت بمعارک و مهالک
مینماید چون جناب امیر که پسران خود بلیلة الهریر فرمود **ای** پسران من پدر شما مبالات از موت ندارد و در مهالک نمی هنم که موت بر من می افتد یا من بر موت
می افتم و پسر ابو طالب تعاقب موت میکند چون طفل گرسنه که پستان مادر را میگیرد **جواب اخر** همه اشکالات آنکه نبوت کسی که قطعی الثبوت
بمعجزه شده پس آنچه او میباشد واجب التصدیق و قطعی الثبوت و الحصول است پس نبوت محمد بقطعی الدلالات و المعجزات آمده در قرآن القای شبه عیسی در غیر او ورود
قطعی الثبوت است و ادعاء تغلیط مخالف آن می باشد کفاک هذا قاطعا عن الجحیم ان شاء الله تعالی **تنبیه** در آیه دلیل است که عیسی و تبعه او تا قیامت باقی اند **در مجمع**
**و مبانی** و جمعی دیگر از علماء قائل اند که در آیه دلیل است که امت محمد ظاهر با معه و معین عیسی تا قیامت اند چه غیر ایشان فی الواقع از نصاری تابع و مصدق عیسی نیستند ثم هذا اعلم **قوله تعالی**

**فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۝ ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ۝**

**ترجمه** یعنی پس اما آنانکه کافر شدند بخدا از یهود با نکار عیسی و نصاری با بن الله و افترا بر خدا و عیسی بستند و انکار کردند حکم و امر و نعم مرا پس عذاب کنم ایشان را
عذابی سخت در دنیا بخواری و ذلت و جزیه و قتل و سبی آل و عیال و نهب اموال و عدم احترام ایشان و در سرای آخرت بانواع عقوبات و آلام و بلیات دوزخ و بخلود در آن و
نباشد مر آن کفار را کسی از یاری دهندگان و بازدارنده ایشان از انواع و اقسام عذابها و اما آنانکه ایمان آوردند یعنی محمد و امت او و کردند کارهای و عملهای شایسته
بالتمام و الکمال پس میرسانیم ایشان را اجر او مزد ایمان و اعمال نیک ایشان را در دنیا به نیکنامی و مدح و ثنا و حفظ عرض و آبرو و مال و آل و عیال ایشان از تلف
و قتل و سبی و نهب و در آخرت باداء و ایصال ثواب و نفع و درجات عالیه جنت دائمه و خدا دوست نمیدارد ظالمان و ستمگاران را و آنچه مذکور شد در قصه عیسی و غیر او همه
آنرا بر تو در حالتیکه همه آن از علامات نبوت تست و برهان بر رسالت تو چه امی ناخوانده نزد کسی ذکر شافی واقعی میکنی و آن ذکر محکم مشتمل علم و حکمت است خلل و زلل و
خطا ابدا ندارد **بدانکه** در اینجا ذکر توعید بکفار و تبشیر باخیار بمومنین ابرار فرموده تا قریب بطاعت و بعید از معصیت گردند **و در تفسیرش**
چند بحث اند **بحث اول فاما** الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا و الآخرة و مالهم من ناصرین خدا تقسیم کرد امت را بانکه خالی نیست کافر منکر محض یا
مومن مخلص تام باشد پس در اینجا مآل کار و حال الکفار در دنیا و آخرة بصورت جزا مقدم بر مومن ذکر کرد چه انکار اصل و مقدم بر اقرار و اعتقاد در ظاهر است پس این آیه
الکلام توعید کفار نازل گردید **آیا** عموم کفار مراد اند **یا** خصوص کفار یهود در آن خلاف است لکن عموم اولی است اگرچه سببش خاص یهود باشند **و آیا** در دنیا قلت و علت
و ذلت و جزیه و قتل و سبی و نهب کفار بصورت جزا فقط است **یا** عقوبت است فقط **یا** عقوبت و جزاء معا الکفر هم است **آیا** ابتلاء و امتحان است چه کافر باشد چه مومن **یا** برای کافر
عقوبت جزائی تعجیلا علیه **و** برای مومن ابتلاء و امتحان در دنیا است در آن خلاف است آخر مختار حسن و آن حسن بلا اشکال است **اشکال** علی التقدیرات باتفاق علماء
دنیا محل جزا نیست پس چگونه برای ایشان در دنیا محل تکلیف و جزا معا متصور شود معهذا نزد عدلیه خدا ظالم و مرید ظلم هم نیست پس چگونه دو بار در دو محل جزا
برکسی فعل یکفاعل دهد **جواب** اینچنین مسئله مکرر در مجلد اول ذکر شد که گناه بنفسه متفاوت العظم و الجرم میباشد چون شرک و قتل مثل یک ضرب سیلی بوسه نیست



و اگر این مقرر گردید پس بنا بر عظم جرمیه عاصی جزای معصیت او را دو قسمت کرده میشود پس دو جا دو بار او را عوضش داده میشود **اما** در دنیا قتل و
نهب و سبی کافر مثلا جزاء ابتدائی جزاء تعجیلا للعقوبة علیه فی الدنیا چون تعزیر و حد باشد **و** در آخرت باقی جزای او باد رسال میشود پس دو جزاء در دو محل لازم
نمی آید **اما** دنیا محل تکلیف است و محل جزاء لازم نمی آید و اگر باشد هم قدحی در ان نیست چون حدود و تعزیرات چه این آیه خاص بر تعذیب بود فی الدنیا است و دیگر
دیگر عام و خاص مقدم بر عام میباشد اشکالی لازم نمی آید **اشکال** این آیت دلالت بل صراحت دارد که عذاب کفار در دنیا شدید باشد و حال آنکه اغلب تفاوتی در مومن
و کافر نمیباشد هم **جواب** اگر من الله و با مره بمومن باشد پس تفاوت باشد یا نباشد و لکن کفار را بصورت خزی و جزا میباشد و مومن بصورت ابتلاء و امتحان **و اگر** مومن را
مکافاة سیآتش هم باشد اشکالی ندارد معهذا ذکر شد که این آیه خاص در یهود است که مکذبین و اراده قتل عیسی داشتند شامل آن غیر جنس ایشان نمیشود ثم الله اعلم **اشکال**
از من ناصرین مفهوم میشود که عموما رافع عذاب اهل کتاب ندارند و معلوم است که عند العهود و تقریر الجزیة علیهم دفع تعذیب و تالیم و ایذاء فی الشریعة مقرر است پس مطابق
نباشد **جواب** لانسلم ذلک چه در اصل ایشان محلل الدماء فی الدنیا اند و ذمه و جزیه هم بذاتها عذابی است اشکال لازم نمی آید **جواب ثانی** سلمنا پس ما
میگوییم که نفی دافع مراد از آخرت است که بالکل و الجزء از آنها مرفوع نمیباشد **جواب ثالث** سلمنا در دنیا پس جزیه و ذمه امری عرضی است بزوال آن قبل
آن و بعد آن باز عائد و لاحق است علی کل حال اشکال لازم نمی آید ثم الله اعلم **اشکال** این آیه نفی ناصرین نفی شفاعت میکند **جواب** متفق علیه مسلمانان
است که بهر انواع کفار نه شفاعت و نه شفیع و نه انقطاع عذاب ابد الآباد دارند **بحث ثانی** آیا فیوفیهم بالیاء التحتانیه است **یا** بنون جمع متکلم
قراء دو قول است **اول** قراءة حفص از عاصم و ورش از یعقوب و حسن است **ثانی** مختار باقی قرا محمول بر فاعذبهم و ما بعد او نتلوه بصیغ متکلم میباشد
**بحث ثالث** و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم و الله لا یحب الظالمین این وعده بمومنین عموما است اگرچه نزولش خاص در تبعه حواریین
زمن عیسی باشد یعنی آن مومنانی که ایمان آوردند و عملهای نیک بعد از ایمان بجا آوردند پس جزای ایشان آنست که بالتمام و الکمال و وفور اجر ایمان و عمل ایشان بایشان
داده میشود و خدا دشمن دارد ستمگاران را و تعدی کنندگان حق را چه ظالم محبوب خدا نیست نه در دنیا نه در آخرت **تنبیه** در اینجا دو حجت اند **احدهما**
ایمان و بعد آن عمل موجب و علت جزاء میباشد لوجود فیوفیهم اجورهم پس گویا تشبیه کرد عباد را بمستاجر در طلب ثواب و کلام در ان در مجلد سابق مکرر ذکر شد **اشکال**
بنا بر این اطفال صغار و مجانین مستمر و مومن لا العمل حتی کسی که بمحض ایمان بمرد و عمل صالح بعمل نیاورد و فرصت نیافت تا آنکه بعمل آرد چون مومنین در بدایة الاسلام
و چون حنظله غسیل الملائکه مثلا باید اصلا جزای نیابند چه ایشان عمل صالح نکردند **جواب** اینهم مکرر سابق ذکر شد که در علم کلام مبرهن شده که صحت عمل و حصول
ثواب بر ایمان سابق بر عمل است و اصل و افضل اعمال و اعظم آنها ایمان است و برهان عقل و صحیح نقل ثواب ایمان بمومن باید وجوبا حاصل شود **اما** عند عدم حصول و
زمان تکلیف اگر مرد چون اهل بدایت اسلام در حصول ثواب او دائما امت خلافی ندارد زیرا که ایمان در اصل دین تصدیق محمد اجمالا است و هر که بر تصدیق خود و لو قبل ایجاب
الاعمال یا قبل عمل بعض آن واجب الجزاء و الجنة عقلا و هم نقلا است **اما** عند ادراک زمان العمل و علم التکلیف اگر بلاعذر نکرد در ان امت دو قول دارد **مختار** اکثر
و همان منصور است که لامحاله باید جزای ایمان و لو آخرا بیابد **اما** عقل و آن معلوم است که علت دائمه در مومن ایمان و در کافر کفر و این هر دو اعظم از اعمال ایشان اند پس ثبوت
علت دائمه معلول دائم لازم پس بمومن ثواب و بکفار جهنم دائم لازم است **اما نقل** پس کافیست در او آیة ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
**و مختار** خوارج و فرقه وعیدیه ثانی است لقولهم مکلف دو قسم است مومن یا کافر فریق فی الجنة و فریق فی السعیر میباشد و عصاة کفار محض اند **مختار** وعیدیه آنکه
فاسق نه کافر است و نه مومن پس در جنت نمیرود زیرا که ایمان ندارد و بجهنم هم نمیرود زیرا که کفر ندارد چه او بین الدرجتین است چه نزد ایشان ایمان عبارت از تصدیق
و اقرار بزبان و عمل بارکان معا و هر جزئیکه از اعمال ترک کرد ناقص الایمان ممنوع عن الجنة است اما نزد اهل موازنه رفتار با ایشان بتوزین کرده میشود هر طرفیکه
از طاعت و معصیت اثقل نماید حکم بآن کرده میشود **اما اطفال** و مولود مجانین تا موت و امثال ایشان اگرچه ایشان فی الاصالة کافر و مومن نیستند و نه
عملی دارند که باحد مقامین بآن رسند پس خدا را تفضل بالنسبة ایشان جائز و بتبعیت آبای مومنین بجنت میروند **اما** اولاد کفره در آخرت نزد عدلیه بجهنم
نمیروند سابق بتفصیل ذکر شده **ثانیهما** این حجت بر بطلان احباط لوجود یوفیهم است چه توفیه اطلاق در لغت نمیشود مگر بتمام و کمال شیء پس اگر

اجباط جائز وصحیح میبود البته تمام وکمال جزا ذکر نیفرمود پس باطل شد قول جبائیان **سوال** لایحب الظالمین را چرا با بشارت ذکر کرد لامحاله عرضی
صحیح در آن باشد و آن غرض بظاهر نیست مگر آنکس که فاسق از مؤمنین باشد او ظالم است پس ظالم فاسق چه از مؤمنین باشد چه از کافرین خدا او را
دوست ندارد و ماوای ظالم جهنم بالاتفاق است پس قول وعیدیه بعدم نجات فساق ثابت گردید **جواب** نزد اکثر چونکه ذکر کفار یهود و تبعه عیسیٰ
بود پس دنبال تبشیر ذکر توعید تبعه عیسیٰ کرد گویا زجر باشد بهر کس که از شما تعدی در حقیت عیسیٰ و از نبوت او و با آیت او کرد او با فراط ظالم و ظلم باشد چنانچه
تفریط ظلم است پس او ظالم مبغوض عند الله است گمان نکند که تفریط محبت او بعیسیٰ یا بعلی محبوب تعالی باشد چه ایشان کفار باشند نه مومن پس واجب النار
اند در این احدی منکر نیست نه مومن عاصی لقول علی قد هلك فی اثنان محب غال و مبغض قال یعنی در من دو نوع مردم هلاک و ناری میشوند محب غالی که
مرا از حد عبودیت بحد الٰہیت برساند و دشمن معاند که مرا از مرتبهٔ خود فرود آرد چون خوارج و آنانکه او را در درجهٔ چهارم بعد از منافقین و جهال میدانند و درجه وسط
خیر الدرجتین بعموم خیر الامور اوسطها و آن این است که علی امام بلا فصل چنانچه عیسیٰ بندهٔ خدا و رسول تعالی است **نزد** بعضی این جملهٔ لایحب اگر چه بعد تبشیر
واقع شده لکن تذییل آیت ماقبل او در کفار است و اول اصح است **تنبیه** در آیت دلیل است که ظلم و ظالم غیر محبوب تعالی مبغوض او است **آیا** مراد تعالی ظلم
هست **یا** نه در این دو قول است **اول** مختار جبریه و صوفیه وحدتیه است چه نزد ایشان محبت عبارت از ارادهٔ ایصال خیر بغیر است زیرا که نزد
ایشان خدا امر بکفر کافر هست نزد بعضی مگر آنکه مرید ایصال ثواب بکافر نیست **ثانیهما** مختار عدلیه است چه نزد ایشان هر مراد تعالی بالجمله محبوب است وقتی که
آن شی از افعال او باشد **و** اگر تعلق باشخاص دارد پس در آنوقت نزد **قاضی ابوبکر رازی** بمعنی اراده نمیباشد زیرا که در احب زیدا ارید زید نمیگویند
**و** در اینجا تعلق بظالمین است پس مراد ور لایحب الظالمین لا یرید ظلم الظالمین است **و نزد** دیگران مراد از محبت در لغت ارادهٔ شی است چه تعلق
بفعل دارد یا بشخص پس مراد از این لا یرید الظالمین و لا ظلمهم است پس باینجهت او تعالی نه مرید کافر و نه ظالم است و نه مرید کفر **و** ظلم **و** نه راضی بآن
لقوله و لا یرضی لعباده الکفر **و** آیه و ما الله یرید ظلما للعباد **پس** قول عدلیه صحیح ثابت **و** قول جبریه باطل محض بلغت و عقل و نقل است
تعلم تدبیر تعالی اعلم **بحث رابع** ذلک نتلوه علیک من الآیات والذکر الحکیم ذلک مبتدا مشار الیه از زن عمران تا آخر قصهٔ عیسیٰ نتلوه خبرش علیک
متعلق بنتلوه و من الآیات یا حال از ضمیر منصوب یا خبر بعد خبر باشد و الذکر الحکیم موصوف و صفه است **آیا** در نتلوه بنون وحدت کبریائی است پس
تالی واحد تعالی **یا** مع الله تعالی جبرئیل است در این دو قول است **اما** نزد اهل لغات قراءة و دراسة و تلاوة نظائر اند **رازی** و غیر او گفتند که تلاوة و قصص
واحد و معنی هر دو راجع میشود بشئی که ذکر بعض آن بر اثر بعض چون نتلوا علیک من نبأ موسی و نحن نقص علیک ای نذکره بعضا بعد بعض شد و باقی تفصیل بکر سابق
ذکر شد **بحث خامس** یعنی قصهٔ زکریا و یحییٰ و مریم و عیسیٰ و احوال ایشان بیان و ذکر کردیم بر تو همه آن از آیات قرآن و ذکر محکم مشتمل حکم و علم ممنوع از زلل و خطا داخل است **نزد**
بعضی همه آن از علامات نبوت است و علمی محکم و واقع است چه تو علم و کتابت نمیدانی و نزد احدی نخوانده و نیاموختی پس از ادم امی بسوا بلا تعلم ظهور بیان آنها مسلسل نماید بلا خلل اعظم معجزات و
براهین قاطع و حجت ساطع بر نبوت و صدق دعوای تو **اشکال** آنچه مضبوط در کتب معلوم اهل علم باشد او را چگونه از علامات و آیات قاهره باهره بر نبوت شمرد
و آنچه مستعمل و معلوم اکثر باشد او را معجزه خارق عادت شمردن خلاف مشهور و غیر معقول باشد **جواب** چونکه معجزه خارق عادت بشر است و علم این احوال حاصل
نمیشود مگر بدراسة و بسماع و بصحبت **یا** بوحی اول یعنی عدم دراسة و سماع او از بشری و امی بودن او و نیز متفق سوالف و مخالف است پس باقی ماند وحی
لامحاله با او حاصل و بآن خبر داده و وحی بر غیر او از رسل الیهم خارج از طاقت بشر است پس اخبار او باین امور در حالیکه امی لا تعلم و لا استماع باشد بلا ریب
از قطع براهین و معجزات مصدقه بر نبوت است پس باین جهت از آیات شمرد ثم الله تعالی اعلم **قوله تعالی**

اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهٗ كُنْ فَیَكُوْنُ اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِیْنَ ۝



**ترجمه** یعنی بتحقیق مثال عیسیٰ در ایجاد و مشابهت او نزد خدا و علم و قدرت او چون مثال و مماثلت آدم است در وجود و ایجاد او پس شروع در
بیان کیفیت خلقت آدم کرد که آفرید آدم را از محض خاک پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را بباش و بشوای قالب آدم لحم و عظم و روح پس شد و گردید بلا درنگ مطابق
اراده و امر تعالی یعنی این تمثیل است که امر تعالی در جمادات همچون اهل حیوة و عقل و تکلیف جاری و نافذ فوری بحسب ارادهٔ تعالی است چه مشت خاک را وقتی که بلا پدر و لا
مادر آدم ابو البشر ساخت پس یک نفخ باد هم را در بطن مادر بلا پدر عیسیٰ ساخت و وقتیکه خلق و ایجاد آدم بلا والدین غریب و عجیب نباشد پس تولد و خلق عیسیٰ از مادر بلا پدر
چگونه عجیب میشمارید و اگر عیسیٰ را بجهت عدم وجود والد او ابن الله میشمارید پس آدم و حوا بالاولی ابن الله و بنت الله میباشد **پس** از آن بصورت
تسلی نبی خود را میفرماید ای محمد خبر ولادت عیسیٰ و تمثیل او با آدم و حوا خبر صدق مطابق واقع از جانب پروردگار تو بتو رسیده در آن هیچ تفاوتی نیست
پس مباش تو بایراد تشکیک ایشان از جمله شک آرندگان در امر عیسیٰ و در حال او و در **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** مجمع علیه مفسرین
است که این آیات در حضور وفد نجران در جواب مناظرهٔ ایشان با حضرت رسول درباره عیسیٰ نازل گردیدند وقتیکه حضرت رسول را گفتند که چرا بعیسیٰ دشنام
میدهی آنحضرت فرمود که من چه گفتم گفتند تو میگوئی عیسیٰ عبد الله و رسول او است آنحضرت فرمود آری او عبد الله و رسول او و کلمه ملقیه بسوی عذراء بتول مریم است
پس غضب او قالوا هل رأیت انسانا قط من غیر اب فانزل الله هذه الآیة ان مثل عیسی الخ پس بمحض شنیدن این سخن ایشان بقهر و غضب آمده گفتند آیا دیدی
تو گاهی آدمی را که بغیر نسل تولد یابد پس در جواب ایشان این آیت ان مثل عیسیٰ نازل گردید **بحث ثانی** مثل و شبه بالکسر در معنی هر دو کلمه مساوات است چنانچه
مثله و شبهه میگویند **و** مثل بالتحریک ما یضرب به الامثال باشد **و** مثل الشی صفت او باشد **و** مثال شی معروف در عرف جمعش امثال باشد و بمعنی فراش و جمعش مثل
باشد **و** تمثیل و تشبیه از مثل مثال دادن باشد چه بقول و بفعل باشد و بمعنی نظیر آوردن و تصویر مثال او در کتابت و تحریر مصور کردن باشد **و** مماثلت و مشابهت
با یکدیگر همرنگی و یکرنگی باشد **و** تمثال صورت جمعش تماثیل باشد **و** مثله بفتح اول و ضمه ثانی بمعنی عقوبت جمعش مثلات باشد **و** تمثل بمعنی تصور خود مانند
شی باشد **در الجنان و مجمع** فرمودند المثل ذکر سائر یدل علی ان سبیل الثانی سبیل الاول یعنی مثل بالفتح ذکری باشد سائر که دلالت کند بر آنکه حکم دوم و اول
است **بحث ثالث** خلقه آیا صفت است **یا** صله برای آدم **یا** حال **یا** خبر مستانف بصورت تفسیر مشهور منصور آخر است **الخ** در جاج گفته که
اگر اول تشبیه بچیزی دادی بعد آن را بصورت تفسیر جمله بیاری مروج و مستعمل بسیار است پس محل آن رفع بنا بر خبر آن باشد **بحث رابع** ان مثل عیسیٰ
عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون در اینجا غرض تقریر حال وجود عیسیٰ بلا اب بتصویر نظیر و شبیه حال آدم باشد تا در عقول و افهام متفاوته اقرب
الوصول و افهام و الزام حجود جهول با حسن وجوه از یک کلام باشد این غایت متانت در علم بلاغت میباشد تا آنکه هر گاه در تولد عیسیٰ از مادر بلا وجود اب در عقول
انظار تماغرابت باشد لهذا اسناد ابوت او الی الله مینمایند پس وجود آدم و حوا بلا پدر و بلا مادر اغرب و اعجب از عیسیٰ باشد و ایشان احق بلا ابن الله و بنت الله اطلاق میشود معهذا
آدم از عین خاک یابس آفریده شد **اما** عیسیٰ از خون مریم و تولد حیوان از خون رحم اقرب و سهل است از تولد حیوانی از خاک یابس **و** ماورای اینها بسیاری بغیر
پدر و مادر و لا ماده و لا مده آفریده شدند چون ارض و سماوات بل کل عالم **و** ما فیها ابتداء **و** ملائکه **و** جن **و** شیطان **و** اول بشر **و** اول مادر بشر **و**
در هر سال موسم بموسم هزارها انواع از خنافس **و** حشرات **و** کرمها پس اینها که بلا پدر و لا مادر و لا مده و لا ماده اند از کرده عیسیٰ بالاولی بزعم شما ابنات و
بنات الله باشند و هر گاه اینها چنین نیستند پس قطعا بدانید که بالکل نبوة و قرابت و قرب او باو جب مجرد تعالی ندارد **آیا** این تشبیه کل بالکل است **یا**
تشبیه بعض بالکل **یا** بر عکس **یا** تشبیه بعض بالبعض باشد مختار اکثر آخر و همان انسب است **و** آن محض تولد او از مریم بلا پدر با تولد آدم بلا والدین
باشد **بحث خامس** ثم قال له کن فیکون معنی و اجوبهٔ اشکالات آن مکرر در این هر سه مجلد بتفصیل ذکر گردید که اینحکایت از سرعت تکوین و
ایجاد است پس مضمر قال عائد بسوی تعالی است یعنی نزد بعضی گفت خدا امر آدم را **نزد جمعی** مر عیسیٰ را بشو آدم آماده و تیار بلا نقص و لا تفاوت
و لا درنگ پس بمحض قول کن آدمی تمام و کمال آماده زنده شد بلا تدریج **و** لا نقل **و** لا تحویل **و** لا حصول نطفه **و** لا گردیدن علقه **و** لا تصییر مضغه
تا آخر مدارج **در مجمع و مبانی** فرمودند که این اخبار از خلقت آدم است چه عیسیٰ را خلق از یچ فرمود و قبل بر آن دیگری از یچ دفعة آفریده

نشده بود چنانچه آدم از خاک آفریده شده وقبل از و دیگری از خاک آفریده نشده بود **در خبر سابق** گذشت که ملائکه از نور **و** جن وشیطان از نار **و** آدم از خاک **و** عیسی از باد آفریده شدند **وایا** از عین آب کدام حیوانی از مکلفین بالانفراد ابتداءً آفریده شد چنانچه اینها ازاین عناصر ثلثه آفریده شدند واگر هست آن کدام است **یا** آفریده نشده ظاهراً مشهود ومنصوص نظر قاصر نرسید الله اعلم **اشکال** خلقه من تراب دلیل است که آدم موجود گردیده بود چه ضمیر خلقه راجع بآدم است ولفظ ثم قال له کن دلیل بر تراخی ایجاد است پس درانیجا ایجاد موجود لازم می آید وآن غیر جائز است **جواب اول** آنکه خلق بمعنی تقدیر وتسویه است پس حقیقت آدم مقدر ومعین در علم الٰہی قبل تکوین او بود وآن مقدم بر تصویر وتقریر قول کن است پس قول کن متراخی است وخطاب گویا بمقدر فی العلم است اشکالی لازم نمی آید **جواب ثانی** از ابوبکر رازی است اول کالبد خاکی آدم آفریده وترتیب داده پس باو خطاب کن بغرض احیاء عائد وشامل گردیده لهذا بلفظ ثم بتراخی ذکر کرده **اگر** گفته شود که ضمیر خلقه راجع بسوی آدم در ان حال است که خاک بود پس بانیحال آدم موجود نباشد **جوابش** میگوییم که اگرچه وجود داشته ولکن بعد حیوة موجود گردیده چه حیوة نفس آدم نیست **اقول** دراینقول ایرادات اند منجمله آن بدن بلاروح بل کالبد خاکی را کسی آدمی نمیگوید پس **یا** آدم عبارت از بدن ونفس معاً **یا** از ہویت مخصوصه دیگر است وآن یا مزاج معتدل **یا** نفس است پس کلام منجر در نفس میشود که او بذاته چیست وآنرا غیر الله کسی نمیداند **پس** قول قاضی ضعیف است **وجواب صحیح** آنست چونکه آن ہیکل خاکی مصور قریب بود که آدم شود لهذا اورا باسم آدم قبل احیاء ذکر فرمود واین تسمیه واقع بما سیقع باشد در عقل ونقل مجوز است بنظائر قدحی ندارد چنانچه تو قبل تولد ولد محمد یا علی مینامی **جواب ثالث** از عامه مفسرین آنست که اول اورا خلق سوی از خاک مصور ساخت پس ازان اورا حیات داد واین کن فیکون اخبار ازان خبر باشد نه تراخی مخبر به از خبر ثم الله اعلم **اشکال** کن فکان لازم بود که بگوید حال آنکه فیکون باستقبال فرمود واین مقتضے زمانهٔ آینده بالضرورة ودر اینجا زمانهٔ ماضی مطلوب است این منافاة دارد **جواب اول** این حکایت ماضی است پس اشکال عائد نمیشود چه یکون صیغهٔ مضارع است ابتدائش زمانهٔ حال وآخرش استقبال است چونکه یکون بعد صیغهٔ حال مذکور است پس حصول ووقوع یکون بلافصل باخطاب حال ثابت گردید پس حکایت حال ماضی را بصیغهٔ استقبال ذکر کرد برای آنکه آن فعل بعد کن واقع شد وآن زمان آتی وتالی بالنسبة کن است **جواب ثانی** نزد بعضے این برای اخبار نبی واقع شده کانه واعلم یا محمد ان ما قال له ربك کن فانه یکون لا محالة تا دران دلالت باقی باشد که در زمان آتی هم هرچه را کن تعلق گرفت بلاانفصال آن فعل میشود **جواب ثالث** این در تاویل کن فکان است اگرچه یکون صیغهٔ مضارع است ولکن مراد از آن ماضی است وماضی بمعنی مضارع وبالعکس بسیار در دواوین فصحاء وقرآن مستعمل شده اشکال ندارد چون یاایها النبی لم تحرم ما احل الله لك بمعنی لم حرمت ما احل الله لك چونکه بعد تحلیل تحریم واقع شد لهذا ماضی را تعبیر بمضارع کرد ولکن بر معنی ماضی باقی است **و** چون وانشقت السماء فهی یومئذ واهیة بمعنے تنشق السماء فی القیامت باشد چونکه امر ثابت بمنزلهٔ واقع است لهذا آنرا بماضی تعبیر کرده ثم الله اعلم **اشکال** در خلق آدم آیات متنافیه وارد اند **آ** چون کمثل آدم خلقه من تراب مراد خاک است **ب** وبدء خلق الانسان من طین وآن گل باشد **ج** من سلالة من طین این طین گل برآورده شده از آب باشد **د** انی خالق بشرا من صلصال من حمأ مسنون وصلصال گل خشک بنحویکه چون از درون سفاله وخزف عند الکسر والحرکة او آواز برمی آید **ھ** وحمأ مشتمل سوادیت که بسبب طول مکث او در آب پیدا شود **و** مسنون متعفن **ز** گل متغیر وگنده در آب باشد **ح** من طین لازب بمعنے گل چسپنده **ط** خلق من الماء بشرا این آب خالص باشد **ی** من سلالة من ماء مهین این منی باشد معلوم است که از آب یا از منی آفریده شده در کلام الله العلیم بالحاضر والغائب چگونه اینقدر منافاة ومناقضه باشد **جواب اول** منافاة ومناقضه ندارد چه در خبر صحیح ثابت در تخلیق آدم وارد است که جبرئیل ع یک چنگال زده از روی زمین تا بقعر آن بهر رنگ یکقبضه برداشته آنرا بآب خالص خمیر ساخت پس معلوم گردید که دران قبضه همه این انواع خاک وگلها بود وبآب خالص بعد آن آنرا خمیر ساخته لله الحمد هیچ اشکالی لازم نمی آید **اما** آخر آیت در آدم ع نیست بل در ولادت نسلش است چه ابتدای آن ویدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین **جواب ثانی** از بعض اعلام است که خاک آدم ع درجه بدرجه رسیده

جواب اشکال ثم قال له کن فیکون به تراخی

جواب اشکال مستقبال

جواب اشکال منافیه روایات در خلقت آدم



واسمی حاصل کرده یعنے اول خاک بود بعد آن بوصول آب طین گردید بعد آن حمأ مسنون بسبب وجود آب خمیره دراو تا مدتی بعد او تیاری بدن از شده صلصال گردید بعد او لحم وعظم وجان یافت باز هم اشکالی باقی نماند **تنبیه** دراین آیت دلیل بر بطلان تسلسل لانهایت است چه منتهای سلسلهٔ بنی آدم ابوالبشر حضرت آدم بدیع فطرت باشد واین سلسلهٔ تولد منتهی ومنقطع گردید بر آدم ع واو از خاک پیدا گردید **و** مثل آیات دیگر نص صریح مؤید عقل اند چون یاایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها باشد **اشکال** اگرچه باین آیات سلسلهٔ لانهایت باطل شد لکن اعتقاد مسلمانان است که آدم وعالم بلاماده ولامده پیدا شده ودر اینجا مادهٔ آدم خاک وآب ثابت گردید پس این معتقد فرقهٔ فلاسفه است **جواب** در علم کلام بطلان ماده ومده مبرهن است چه اگر اشیاء از ماده میبودند البته تسلسل مادیات لاانتهاء ولاانقطاع لازم می آید وآن ضروری البطلان است مثلاً آدم از خاک وخاک وسموات از آب وآب از جواهر آفریده شده پس جواهر از چه برآمد از محض عدم بمحض قدرت کامله برآمد پس سلسله منقطع گردید وهمان مطلوب است والا ماده بمادهٔ دیگر الی لانهایت لازم می آید پس لاانتهاء ولاانقطاع باشد وآن نیز باطل است بلکه بکثرت مادیات دیگر تعدد قدماء باذات واجب مجرد تعالی لازم می آید بغیر یکواجب بالذات قدیمی دیگر اصلاً وابداً نبوده **اما** این آیت دلالت بر تعدد وقدم مادیات ندارد معهذا آیات توحید نفی جمیع ماسوی الله تعالی میکند چون هو الله احد وانما هو اله واحد هو الاول والآخر وامثال آن **و** اخبار در رد آن بکثرت در نفی وبطلان آن وارد اند کتاب مستطاب اصول **کافی وسماء العالم بحار وانوار جزائری** وغیر آن کتب احادیث وکلام را ملاحظه کن بتفصیل مییابی واینجا همین قدر کافی است **سوال** چرا آدم را خاصه از خاک آفرید نه از عناصر دیگر **جواب** چونکه در افعال رب حکیم چون وچرا وطلب لم وعلت در ایجاد موجودات حمق محض باشد وماورای این در سپارهٔ اول در ذیل آیه انی جاعل فی الارض خلیفة ذکر شد **اما** دراینجا بعض علماء اعلام چنین فرمود چونکه هر شیٔ بمادیات خود رغبت تر ومانوس تر میباشد ومؤیدش کل شیٔ یرجع الی اصله درچنین مقام میباشد چه **ملائکه** بعضے از نور **و** بعضی از هواء آفریده شدند وآن الطف والنور واضوء اشیاء میباشد لهذا مسکن ومقر ایشان در عالم اعلی وهوا مقرر گردید چه بآن مانوس تر اند **واما جن و** شیطان از مارج نار آفریده شدند لهذا در عالم ظلمانی اکثر مقر ومسکن ایشان مقرر گردید وبهمان مانوس اند **واما انسان** پس او از کثف عناصر آفریده شد وآن زمین باشد برای تعمیر آن لهذا مبدأ ومقر ومسکن ومعاد در همان وبآن مانوس ومصروف همه او می باشند واین زمین اصل وافضل امهات آدمی میباشد ولکن همین آدمی مظهر قدرت افضل واکمل واشرف همه انواع مکلفین علوی وسفلی واز همه حیوانات میباشد تدبر تعلم **در رهبانی** از حکماء نقل کرده که آدم ع برای آن از ارض ایجاد کرده شد تا متواضع وستار واشد التصاق بارض باشد پس قابلیت وصلاحیت خلافت دران وبرای اظهار تدبیر تعالی باشد که حکیم مدبر است **بحث سادس** الحق من ربك فلا تکن من الممترین الحق مبتدا من ربك خبرش **و** خبر مبتدا محذوف ذلك الاخبار من عیسیٰ الحق من ربك چون الهلال والله بمعنی هذا الهلال والله باشد **در لغت** حق واحد الحقوق شیٔ ثابت وموجود از حق یحق حقاً ضد باطل باشد **و** حقیقت امر **و** واجب **و** موجود ثابت **و** صدق وموت **و** حزم **و** ملک **و** مال **و** اسلام **و** عدل **و** قرآن **و** از اسمای صفات الله بمعنے وجب ثابت باشد **و** برای آن حق را لحق نامیدند زیرا که ثابت موجود مطابق میباشد **اما امتراء** باب افتعال از مری یمری مریة ومرا بمعنی شک **و** شک وریب ومرا یکی اند **و** مریة بکسر اول وامتراء بمعنی شک وشک آوردن باشد **نزد** بعضی باب از مریة بالکسر بمعنی جری باشد **و** ابن الانباری گفته ماخوذ از مریت الناقة والشاة بمعنی دوشیدن شیر باشد چه شاک حدیث شک میکند وآنرا چون لبن میدوشد **بحث سابع** نزد مفسرین بصورت تسلے وتثبیت نبی است که در خبر در ولادت عیسیٰ حق وحقیقت ثابت است وبتو از پروردگار تو رسیده پس آنچه واقعی بلاتفاوت ثابت باشد دران عاقل عالم شک نمیکند پس مباش تو از جملهٔ شک کنندگان در ولادت عیسیٰ **اشکال جسیم** خاتم الانبیاء سید العلمین والعارفین یا ایس او چگونه شک کند خصوص وقتیکه او را وحی من الله بیاید **واگر** شک نکرد پس چرا نهی ازان باو وارد شده **و اگر** شک کرد نبی نباید در معلومات قطعیه شک کند **واگر** شاک نبوده پس نهی تعالی ازان بجهل تعالی باشد **یا** کذب وغلطی تعالی باشد وهر دو ازان بر تر اند **جواب اول** جمعی خطاب نهی را اگرچه در ظاهر بحضرت

جواب اشکال در بطلان ماده ومده

جواب سوال که چرا آدم را از خاک آفرید

رسول است لکن در اصل معنی خطاب بآنحضرت نیست چه بسیار خطابات اند که مراد از ان غیر مخاطب میباشد و خطاب شامل امت بجهة مهبط وحی میباشد
چون یا ایها النبی اذا طلقتم النساء پس بنا بران اشکال ساقط گردید **جواب ثانی** نزد آنانکه خطاب ظاهر و باطن شامل آنحضرت است و لکن باول
پس تاویلات بوجوه شتی کردند **اول** اَدِم علی علمک و یقینک یعنی دائم بر یقین و علم خود باش و از آن عدول مکن **ثانی** خطاب بطریق تهییج و ترغیب در زیادتی ثبات
و طمانینت بر علم سابق باشد **ثالث** نهی از منهی بعد اعلام و تعلیم منهی واقع شده تاکید اعلیه و تحذیر اغیره تا التفات بآن نکند **جواب ثالث** این خطاب
شامل هر سامع است بالانفراد الی القیامت نه بنبوی این اقوی و معقول تر و انسب بحال آیه است ثم الله اعلم **تنبیه** در این آیات دلیل بر دو چیز است **احدهما**
دلالت بر حجت نظر و استدلال در امور عقلی و نقلی چه او تعالی احتجاج کرد بنصاری در خلق عیسیٰ بغیر اب بآدم پس باطل شد قول اهل تقلید و عرفان که معرفت بدلیل نیست بل بتقلید
و عرفان میباشد **ثانیهما** نزد جمعی دلیل است که معصوم مطهر الصورت تاکید نهی من الله جائز است چنانچه در اوامر و مدائح بصورت تاکید امر میشود چون حدیث
حضرت رسول بعد نزول آیت تطهیر در اهل بیت تا چهل صباح هر روز با اصحاب بدروازهٔ ایشان رفته بعد تلاوت آیت تطهیر بصوت بلند الصلوة الصلوة یا
اهل البیت میفرمود اگر چه اظهار و اثبات بغیر هم در بین مراد باشد ثم الله اعلم **سوال** در اینجا بغوی گفته آیت دلیل بر جواز قیاس است چه او معنی رد فرع بسوی اصل
بنوع شبه است و آن در اینجا حاصل لهذا خدا آدم را در قصه عیسیٰ برابر آدم فرمود **جواب** قیاس در لغت بمعنی تقدیر و مساواة باشد چون قست الارض بالذراع بمعنی قدرتها
**و در اصطلاح** اهل میزان عبارت است از قضایای مستلزمه للذات بقضیهٔ دیگر **و در اصطلاح** اهل شریعت **نزد** جمعی الحاق فرع باصل و حکم برای قیام
علت متحده نزد مجتهد باشد **نزد بعضی** رد فرع بسوی اصل بوجود نوع شبه در ان فرع مطابق اصل آن **نزد بعضی** اجراء حکم اصل در فرع برای اجتماع علت واحده در
هر دو **تنبیه** هرگاه این مبین گردید پس در جواز قیاس در احکام شرعیه فرعیه امت دو قول دارد **احدهما** مختار ابو حنیفه و حنابله و غیرهم مطلقا در اصول
و فروع مجوز است **ثانیهما** مختار امامیه مع جمعی از متفرق فرقات اسلامیه در احکام شرعیه فرعیه قیاس حرام منهی محض است **بعقل و نقل** و اجماع اهل بیت
و عمل جمهور صحابه **اما عقل** مدرک امور سمعیا بالعلة و السبب نمیباشد لهذا موجب خطا و اختلاف و عدم اطمینان میباشد چون منی غسل و بول وضو لازم میشود
باوجودی که سبیل هر دو یکی است و احکام دیگر چون حرمت صوم اول شعبان و اول هر ماه **اما نقل** پس قرآن از آن چون آیه ان یتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی
من الحق شیئا ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخسرین **اما سنت** چنانچه فراء و بغوی چون بیضاوی و در شرح مصابیح و غیر او روایت
کردند قال تعمل هذه الامة برهة بالکتاب و برهة بالسنة و برهة بالقیاس و اذا فعلوا ذلک فقد ضلوا **و ابن عباس** گفته که خدا بنبی خود فرمود و ان احکم بینهم بما انزل الله
و لم یقل بما رایت **و ابو بکر** گفت ای سماء تظلنی و ای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله برایی **عمر خطاب** گفت و ایاکم و اصحاب الرای فانهم اعداء الدین عبدة الشمس و
القمر بالقیاس در فردوس الاخبار مرویست قال اول من قاس امر الدین برایه ابلیس اذ قال تعالی له اسجد لآدم فقال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین و من قاس امر الدین برایه قرنه الله
بابلیس لانه اتبعه بالقیاس ملخص آنکه اول کسیکه قیاس در امر دینی کرد ابلیس بود پس هر که قیاس در امر دین کند او قرین ابلیس میباشد زیرا که متابعت او کرد **خطیب** در تاریخ و
**شیرویه دیلمی** و صاحب **غنیه** و صاحب **محصول** و غیره روایت کردند قال صلعم ستفرق امتی علی بضع و سبعین فرقة و فرقة اعظمهم فتنة قوم
یقیسون الامور برایهم فیحرمون الحلال و یحللون الحرام **و عمر** قاضی شریح را نهی از قیاس نوشت **اما صحابه** جابر و ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و
مسروق بن سیرین و ابن حصین و ابو سلمه بن عبد الرحمان و سلمان و اباذر و مقداد مع جمعی دیگر نهی از قیاس و از عمل بآن میکردند **اما اجماع آل محمد**
و آن معلوم بتتبع کتب احادیث ایشان است که نهی و توعید باهل قیاس دائما میفرمودند چنانچه اول من قاس فهو ابلیس حدیث ایشان مشهور است اما در آیه هذا
علت منصوصه من الله است و هر منصوص نزد ما مسلم بر تعریه باین امور دیگر بغیر نص نزد اصحاب ما غیر جائز است باقی بحث آن مع کو لا باصول فقه است **قوله تعالی**

فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا

جواب اشکال معضل که بنحو شکنجه ...

قیاس عقلاً و نقلاً جواب معارضات ...



وَنِسَآءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَّعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْكٰذِبِيْنَ ۝

**ترجمه** یعنی پس هر کس که خصومت و مجادله نماید با تو در باب عیسیٰ و رسالت او و بابنیت او پس از آنکه آمد ترا از جانب حق تعالی از دانش و علم که او خدا و ابن الله نیست پس بگو
ایشان را که بیائید از برای مباهلت بخوانیم ما و شما هر دو فریق پسران خود را و پسران شما را یعنے ما پسران خود را و شما پسران خود را و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما نزدیکان
خود را که بمنزلهٔ نفسها و جانهای ما اند و شما نزدیکان خود را که بجای نفسهای شما اند پس جدوجهد کنیم در تضرع با طلب لعنت و لعن پس گردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان **و در تفسیرش**
چند بحث اند **بحث اول** متفق علیه امت است که این آیات در وفد نجران نازل شد خلاف در این است که **آیا** دفعةً یکجا همه نازل شدند **یا** این آیه فمن
حاجک بالانفراد درجه بدرجه نازل گردیده **و آیا** خود ایشان بلا ابلاغ و طلب بمدینه برای دریافت حال آنحضرت آمده **یا** بعد ابلاغ دعوت آمده در ان نیز دو قول است
آخر مروی **در دلائل بیهقی و در منثور** سیوطی مرویست که آنحضرت قبل نزول طس سلیمان نامه نوشت بسم اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب من
محمد رسول الله الی اسقف نجران و نجران ان اسلمتم فانی احمد الیکم الله اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب اما بعد فانی ادعوکم الی عبادة الله من عبادة
العباد و ادعوکم الی ولایة الله من ولایة العباد فان ابیتم فقد اذنتم بحرب و السلام انتهی **بحث ثانی** متفق اهل تفسیر و حدیث و سیر آنکه بیان حجت
با ایشان بحد قصوی گردید پس ایشان گفتند در باب تولد عیسیٰ بلا اب چه میگوئی آنحضرت جواب مثل آدم خلقه من تراب داد و فرمود ابوت و بنوت حقیقة و مجاز ابنیة تعالی و بین
عیسیٰ محال است **اما حقیقة** چه او تعالی قدیم و واجب لذاته مجرد از جسم و اجزاء و لوازم جسم و جسمانیت **و** عیسیٰ ممکن حادث است **پس** بنا بر بنوت عیسیٰ لازم
می آید که خدای واجب قدیم ممکن حادث باشد بوجود و صدور این ممکن حادث که عیسیٰ باشد **یا** عیسیٰ ممکن حادث واجب قدیم بگردد بوجود واجب قدیم تعالی این هر دو محال صریح
البطلان است **اما مجاز** پس او بدو قسم است **اول** پس او بالاضافه و اسناد الفعل الیه تعالی باشد چه او خود اختراع و ایجاد عیسیٰ بلا واسطه و لا اب کرد فمن
لا اب له فابوه الله تعالی عنه پس اینهم جائز نیست چه همه اشیاء بالخصوص در ابتدای فطرت از ارض و سماوات و ما فیها خصوص ملائکه و جن و شیطان و آدم و
حوا ابناء الله و بنات الله باشند چه عیسیٰ باو در داشته موقتیکه لفظ الله بر او اطلاق گردیده البته آن شیٔ که هر دو از پدر و مادر و ماده و مده نداشته باشد او بالاولی ابن الله باشد
پس اینهم باطل است **اما ثانی** آنکه او را ابنی و ولدی بغرض تشریف و تعظیم او بالنسبة غیر او خوانده اینهم جائز نیست بچند سبب **آ** این صفات ابوت و بنوة
و امثال آن از خاصهٔ صفات حیوانات است نه از صفات واجب للذات چه در اشتراک خواص شیٔ اشتراک بین الاثنین میشود و این نیز بالضرورة باطل است
**ب** هرگاه ابنی و ولدی بعیسیٰ برای تشریف او مجوز بگردد پس بغیر او چون اسرافیل و میکائیل را شیخی و بآدم ابی و بحوا امی و بنوح عمی و بابراهیم خالی و سیدی گفتن نیز مجوز
باشد و در لفظ اب شیخ و اب و عم و خال و سید تعظیم از ید و اکثر از ابن و ولد است برای عیسیٰ مزیتی و شرافتی نماند پس اینهم باطل است پس در اینجا رسیده منقطع شدند
و نصاری گفتند پس عیسیٰ چیست آنحضرت فرمود عبد الله و رسوله و کلمته القیها الی مریم پس نصاری گفتند با مقاومت بمقال و دلائل تو کرده نمیتوانیم **و** آنحضرت
فرمود با مر رب جلیل پس بیائید شما و ما با اولاد و زنان خود جدوجهد کرده در یک مجلس بدعا کنیم هر که از فریقین باطل و دروغگو باشد بر او لعنت خدا نازل گردیده هم تباه شود پس نصاری گفتند
انصاف کردی **در کشاف** نقل کرده که جمعی از نصاری در وقتی که اسیر گردیدند بعض علما از ایشان پرسید ند که شما چرا عبادت بعیسیٰ میکنید در جواب گفتند برای آنکه او پدر نداشت
پس آن عالم با ایشان گفت که پس آدم بالاولی است برای آنکه او هر دو نداشت یعنی پدر و مادر هم نداشت **پس گفتند** برای آنکه او احیاء مردگان میکرد **آن عالم** گفت پس حزقیل بالاولی
بعبادت باشد چه عیسیٰ در مدت عمر خود غیر چهار نفر احیا نکرد **و** حزقیل هشت هزار آدم را زنده کرد **پس گفتند** او ابراء اکمه و ابرص میکرد **عالم** گفت پس جرجیس اولی
بعبادت باشد چه او را اگر زنده طبخ کردند بعد از آن احراق کرده خاکستر او را بباد میدادند و مگر زنده شد پس بعضی از انها مسلمان گردیدند **مناظره اعلم**
**نصرانی عصر خود با فخر الدین رازی** بصورت ملخص ترجمه او این است ابتدا آنکه در خوارزم نصرانی بزعم خود مدعی تحقیق و تعمق در دین خود ازد
وارد گردید پس عند اللقاء **نصرانی** گفت چه دلیل داری بر نبوت محمد **رازی** فرمود آنچه منقول بما و تو شده از ظهور خوارق بر دست موسیٰ و عیسیٰ و غیرهما از انبیاء

در تعین وقت نزول آیت مباهله

مناظره الجعفری رازی

مناظره رازی با عالم نصرانی

همچنان ظهور خوارق بر دست محمد بتواتر بما نقل شده پس اگر ما تواتر نقلی را قبول نکنیم نبوت همه انبیا باطل میشود و حال آنکه عند العقل والنقل ما تحقق بتصول النقل تواتر می باشیم **و اگر** اعتراف بصحت تواتر کردیم لامحاله اقرار بدلالت معجزه بر صدق انبیا واجب و لازم گردید **پس** این هر دو بالنسبة محمد حاصل و ثابت اند پس نزد استوار دلیل اعتراف بنبوة محمد قطعاً واجب گردید چه ترک البعض و اخذ البعض عند حصول الاستواء غیر جائز است **نصرانی گفت** ما بالهیت عیسی قائلیم و میگوییم که او نبی باشد **رازی** فرمود که کلام در نبوت مسبوق باله و بمعرفت او باشد و آنچه تو گفتی او باطل بالضرورة بچند وجه است **اول** اله عبارت نیست مگر از موجود واجب الوجود لذاته پس واجب آن که آن اله جسم و متحیز و عرض نباشد و نه لوازم جسم **و** عیسی عبارتست ازین شخص بشری جسمانی که وجود او بعد عدم یافته شد **و** بقول شما بعد ازانکه از مریم متولد شد زنده طفل صغیر رضیع بود جوان شد میخورد و می آشامید بول و غائط و خواب و خوف از یهود داشت میترسید و مخفی میماند **و** در بداهة عقل مقرر است که حادث قدیم و محتاج غنی و ممکن واجب و متغیر دائم نمیباشد پس بثبوت این دلیل اقرار خودت و دعوایت باطل گردید **ثانی** شما معشر نصاری کل معترفید که یهود عیسی را گرفته بر صلیب کردند پس اضلاع او را تمزیق و تفریق کردند و در زندگی از ایشان میترسید و میگریخت و در مغارها و خانها و کوهها مخفی و مستور میماند و عند الضرب و الایذاء و الایلام او بگریه و بجزع و فزع می آمد احتیال برای فرار و خلاصی خود میکرد و خلاص نشد تا آنکه بر صلیب او را کشتند و هرگاه این حال عیسی باشد بالله من تعجب میکنم که با شهود و سمع چنین احوال ادنی عاقل او را چگونه اله داند و او چگونه خدا شود **ثالث** پس این شخص جسمانی مشهود الاعیان **آیا** عین خدا بود **یا** کل خدا در او حلول کرد **یا** بعض اگر چه او تعالی ابعاض ندارد **و** هر این وجوه ثلثة ضروری البطلان اند **اما قسم اول** پس از این اله کل عالم و آدم نزد قتل یهود عالم و آدم بی خدا باقی چگونه ماند و بعد او چگونه این تولد و ایلاد و ایجاد میشود و شدن شیء خود بخود از اشد محالات و ممتنعات میباشد چه خدای ایشان برای اعادی قوی کشته گردید که ایشان هم را بدست خود آفریده بود پس این ضروری البطلان است

## اما قسم ثانی

که خدا بالکلیه حلول در عیسی کرده بود این هم بالضرورة باطل است چه اله جسم و عرض محتاج در قیام بغیر میباشد و از ازل تا ظهور عیسی بچه چیز قیام کرد و بعد عیسی **یا** معدوم باعدام او گردید پس عالم بلا اله مانده **یا** بعد عیسی ببدنی دیگر قیام خود کرد پس خصوصیت عیسی باز نمانده **و** هرگاه این حلول در عیسی مجوز باشد پس چرا حلول در سگ و خوک و مگس و کرم و غیر او مجوز نباشد **و اگر** آن اله جسم لطیف باشد چون روح مختلط بهمه اجزای او گردیده لامحاله بتفریق و تمزیق اجزای عیسی خدا نیز متفرق و متمزق و متجزی باجزای بدن او گردیده پس تنقیص و بافنا و بفنا، او فنا، و افنا، و تنقیص تعالی لازم می آید خدا واجب الوجود و چون چنین نباشد پس درینجا هم قول نصاری باطل گردیده **اما قسم ثالث** که جزئی از خدا در او حلول کرده پس **آیا** آن جزء معتبر در الهیت بوده **یا** نبود **پس بنا بر شق اول** نزد انقطاع و انفصال آن اجزا از اله بر الهیت خود باقی نماند زیرا که اصل و معتبر اجزا او منفک و جدا از وشده **و بنا بر شق ثانی** که جزء معتبر آله نبود پس او قطعاً اله نباشد پس بهمه شقوق مزعوم نصاری باطل است **وجه رابع الاوائل** بتواتر و اعتراف انصاری ثابت گردیده که عیسی عظیم الرغبة فی الطاعة کثیر العبادة قائم و باکی اللیل دائم الصوم و الخضوع و التذلل بود و اگر خدا می بود خوف از که و تذلل و طاعت و عبادت بکه میکرد و الا لازم می آید که هم عابد و هم معبود باشد و شیء واحد هم انسان و هم خدا و هم واجب و هم حادث نمیباشد اجتماع ضدین از اشد محالات باطل محض است **پس رازی** فرمود که ای نصرانی چه ترا بر الهیت او دلالت کرد **نصرانی گفت** ظهور عجائب از وچون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و آن بغیر الهیت ممکن نیست **رازی** فرمود که **آیا** تسلیم میکنی عدم الدلیل و الاثر عدم المدلول و المؤثر را مستلزم است **یا نه و اگر** تسلیم کردی پس بنفی عالم در ازل نفی صانع لازم می آید **و اگر** تسلیم نمیکنی بعدم الدلیل عدم المدلول را پس چرا تجویز حلول میکنی و چگونه قطع کردی که در بدن من و تو و در دیگر ابدان و حیوان حلول نکرده **نصرانی گفت** که فرق ظاهر است چه از ما و تو خوارق ظاهر نمیشوند **رازی** فرمود که الآن دانستم که تو معنی قول من ندانستی که بعدم دلیل مدلول معدوم فی الاصالة باشد چه عدم ظهور خوارق از من و تو نفی حلول نمیکند و الا قطعاً خدا قبل ایجاد عالم موجود فی الاصالة نباشد بل عند ظهور العالم یا بعد آن موجود گردیده لهذا از و تا آنوقت اثری ظاهر نشده معهذا این مذهب مؤدی میشود از حلول ذات تعالی در هر حیوانی و کرمی و کلبی و خنزیری عیاذاً بالله **و** قلب عصای چوبی با ژدهای زنده که هزارها من زیبق و چوب و ریسمانها و احجار هزارها من و اشخاص کثیره را دفعة فرو برده و او اشرے





از انها بعد آن دیده نشده ابعد و عجیب تر عقل است از اعاده بدن میت بحیوة چه مشاکلت و مناسبت بدن میت و حیوة اکثر است از مشاکلت و مشابهت چوب بحیوان لحمی و دمی و عظمی و حیوتی پس این خارق اغرب و اعجب و ابعد از احیاست اگر موسی خدا نگردد و در او الهیت ادعا نمایید پس عیسی لاوحدا نیست چه این احیا دلیل بر الهیت نیست پس نصرانی در اینجا منقطع و مبهوت گردید و پشیمان از سوال اظهار کرد والحمد لله علی اظهار الحق و اثباته و بطلان الباطل و اعدامه

**بحث ثالث** مجمع علیه مفسرین و محدثین بل مجمع علیه امت محمدی است که نصاری نجران بتعصب و فرط جهالت هرگاه اعراض از دلائل نموده اصرار بر بقاء ضلالت خود کردند این آیه در مباهله با ایشان نازل گردید سید کائنات و خواجه موجودات از شهر مدینه بر آمد در حالیکه در بر آنحضرت کسائی و چادری از موی سیاه بود و امام حسین محتضن و در بغل امام حسن را دست رسش گرفته بود و فاطمه زهرا در خلف آنحضرت و حضرت امیر علی مرتضی در عقب سر فاطمه بوده میرفتند و میدید از حوالی میادین مدینه نزول اجلال و در وسط آن تنها با همین اصحاب کسا نزول اجلال فرمودند و هو یقول اذا دعوت فامّنوا یعنی ای اهل بیت من وقتیکه دعا کنم شما آمین بگوئید **پس** اسقف نزد که مرجع کل علمای نصاری در آن زمان بود از امراء غالب و اهتم و سید مع دیگر جمعی ذی بصیرة و رای برای دیدن آنحضرت آمدند که چگونه بر آمده و پرسیدند که همراه اینها کیستند گفتند که این دو طفل دو پسران دختر ش حسن و حسین اند **و** این زن دختر ش فاطمه زهرا میباشد **و** این جوان افتی داماد ش شوهر دختر عزیزش علی مرتضی است پس بعاقب که ذو رای و مرجع کل نصاری در دنیا بود احوال نقل کردند و پرسیدند رای تو یا عبد المسیح چیست عاقب عبد المسیح و پس او عاقب و سید و اهتم در جواب ایشان گفتند یا معشر النصاری والله بتحقیق محمد همان نبی مرسل است که ما و شما شناختیم او را و او آمد شما را بالفصل ازام صاحب شما والله مباهله نکرد قومی نبی هرگز که کبیر ایشان بعد مباهله زندگی کرده باشد و صغیری از آنها روییده باشد ولکن شما این را میدانید و می بینید که این شخص با وجوهی بر آمده که اگر ایشان سوال کنند خدا را از زوال کوه بزرگی از جای خود و بر کندن آن از بیخ هر اینه آن کوه از بن و بیخ بر کنده میشود پس با او مباهله مکنید که تمام نصاری هلاک خواهید شد و بر روی زمین احدی از شما باز زنده نمی ماند تا قیامت پس آمده عرض مصالحه کردند که یا ابا القاسم رای ما قرار بر این گرفت که با تو مباهله نکنیم و ما بر دین خود و تو بر دین خود باقی بمانیم پس آنحضرت فرمود هرگاه ابا و انکار از مباهله میکنید پس اسلام بیارید آنچه برای ایشان است برای شما باشد و آنچه بر ایشان است بر شما باشد **و** از اسلام هم بالفصل امتناع نمودند پس آنحضرت فرمود پس من شما را بجنگ میطلبیم **نصاری** گفتند ما طاقت حرب عرب نداریم **و** لکن ما با تو مصالحه میکنیم بر آنکه با ما غزا نکنی و ما را نترسانی و رد نکنی ما را از دین خود ما بسوی دین خودت **و** ادا میکنیم بسوی تو هر سال دو هزار حله **و** هزار از آن در شهر صفر **و** هزار دیگر در شهر رجب و سی زره عادیه رسمیه از آهن پس مصالحه شان قبول کرد **و** فرمود والذی نفسی بیده ان الهلاک قد تدلی علی اهل نجران ولو لاعنوا لمسخوا قردة وخنازیر واضطرم علیهم الوادی نارا ولاستاصل الله نجران واهله حتی الطیر علی رؤس الشجر ولما حال الحول علی النصاری کلهم حتی یهلکوا انتهی یعنی قسم بخدا اینکه جانم در دست اوست بتحقیق هلاکت معلق و آویخته بر اهل نجران بود و اگر لعان میکردند هر اینه اهل نجران مسخ بوزینه و خوک میشدند و هر آینه بر ایشان دشت مشتعل بنار میشد و نجران و اهل نجران حتی پرنده بر شاخهای درختها استاصل میشدند و سال بانصرام بر نصاری نمیرسید مگر آنکه کلهم هلاک از دنیا میشدند احدی باقی نمیماند **بدانکه** از اهل تفسیر و حدیث منهم **احمد** و **مسلم** و **ترمذی** و صاحب **مشکوة** و **صاحب صواعق** بروایت سعد بن ابی وقاص **و کشاف** و در **کبیر** و نیشاپوری **در غرائب التنزیل** مع هم جم غفیری از عائشه روایت کردند فلما نزلت هذه الآیة ندع ابناءنا وابناءکم الخ دعی رسول الله علیا و فاطمة وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی انتهی نقل اهل الحدیث **اما اهل تفسیر** لما خرج صلعم فی المرط الاسود فجاء الحسن فادخله ثم جاء الحسین فادخله ثم فاطمة ثم علی ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی احد الروایتین در نزول این آیت این است که وقتیکه آیت مباهله ندع ابناءنا نازل گردید رسول خدا اصحاب اربعه کسا را طلبید و با خود بیرون مدینه برد که در انجا هیچکسی غیر ازین چهار آدم موجود نبود پس حسن و حسین و علی و فاطمه را داخل کسا فرمود دعا کرد که بار خدایا همین چهار نفر اهل بیت من اند پس آیه تطهیر در شان ایشان نازل شد و آیه تطهیر را بر ایشان خواند **و فخر رازی** بعد نقل این گفته واعلم ان هذه الروایة کالمتفق علی صحتها اهل التفسیر والحدیث انتهی کلام

یعنی بدانکه این روایت چون متفق بر صحت آن اہل تفسیر و حدیث اند **اقول** ہرگاہ این مقرر گردید کہ درانوقت خارج از مدینه در ایشان ذات
واعیان نازل شد پس بالکل گمان را قلع کرد ازانکه کسی غیر ایشان از ادایشان داخل و شامل سازد چه غیر ایشان احدی درانجا حاضر و موجود نبود و مرجع ہؤلاء مختص
ایشان بصورت حصر باشد **ثانی الروایتین** درامت آنست که درخانه ام المؤمنین ام سلمه زوجه رسول اللہ در ہمین پنجتن نازل گردیده وام سلمه
وقت دعا آنحضرت را گفت که انا معہم یا نبی اللہ قال صلعم انت علی مکانک وانت علی خیر رواہ الترمذی فی تفسیر سورة الاحزاب عرض کرد
من ہم با ایشان باشم ای پیغمبر خدا آنحضرت فرمود تو بر مکان وجای خودی وعاقبت تو بخیر است چنانچه درکتاب التفسیر احزاب ترمذی روایت کرده و در روایات
دیگر زیاده است که آنحضرت صلعم کسای خود را بعد جواب دادن بام سلمه جمع از چهار طرف خود کرده دامن آن زیر پایهای اہل کساء کرد **اقول** علی التقدیرین ثابت
گردید که این آیه مختص در پنجتن پاک نازل گردید **در صواعق** احمد حنبل از سعید خدری روایت کرده انها نزلت فی خمسة النبی وعلی وفاطمة و
الحسن والحسین علیہم السلام **در صواعق** ابن جریر روایت کرده قال صلعم انزلت ہذه الآیة فی خمسة فیّ وعلی والحسن والحسین
وفاطمة یعنی پیغمبر فرمود این آیه در تطهیر با پنجتن نازل شد در من و در علی و فاطمه و حسنین و ان شاء اللہ تعالی اگر زنده ماندیم تمام دقائق و حقائق آیه و
اجوبه ہمه شقائق را باحسن وجوه بیان خواہیم کرد تا موالف ومخالف احدی انکار یا اعتراض نتوان کرد ان شاء اللہ تعالی واللہ ہو الموفق والمعین وا جوبه فی
اکمال ہذا التفسیر من اللہ علام المؤمنین عند مظان الاجابة **اشکال** ہرگاه در محل نزول آیه تطهیر دو قول است یکی در ایام مباہله دیگر بعد از انصرام آن در مدینه بخانه حضرت
ام سلمه نازل شد پس این چگونه صحت بندد **جواب صاحب صواعق** و شارحین کتب حدیث از اہل سنت و شیعه ازین داده اند باینکه
اشکالی بالکل لازم نمی آید چه چون سوره حمد و آیات دیگر مکرر دوبار در ہر دو جا نازل شده بغرض تاکید و اظہار تطهیر و توقیر و تعظیم ایشان در خود و بیگانه تا آن ہمه
اقارب و اصحاب و ازواج متفرد و مباین باشند **بحث رابع** حاجّک از حجت بمعنی غلبه باشد **در صحاح** گفته حاجّه فحجّه بمعنی غلبه بالحجة باشد
و رجل محاج بمعنی مرد جدل کننده و تحاج تخاصم باشد و بعضی گفته اند محاجّه تخاصم ومجادله بابطال است و مثل معروف است لج فحج **اما تعالوا** در اصل
تعالیوا بود بر وزن تفاعلوا و ضمه یاء برای ثقل انداخته یا را بالتقاء ساکنین حذف کردند تعالوا گردیده از باب تعالی یتعالی تعالیا بمعنی ارتفاع و ازاینجا
خدا را تعالی وصف مقرر گردیده چه او از معائب و مناقص و از تطرق امکان و لوازم آن مرتفع و بلند است از باب علی یعلو علوا بمعنی رفعة و ازاینجا حضرت امیر را
علی نامیدند چه ذات و شان او مرتفع و بلند است از وصول نجاست معاصی و ازانکه شرک نماید و ازانکه احدی از بشر بعد خیر البشر باینمرتبه و رفعت برسد و باین
وصف متصف تا قیامت گردد **در صحاح** دو لغت دیگر نقل کرده علی بکسر لام یعلی بفتح لام و ہر دو مفتوح از علی یعلی است در اصل بمعنی ارتفاع
وصل تعال مجی از سفل و انحدار بطرف علو باشد پس از آن بکثرت استعمال علم بر مجی بمعنی ہلم گردید و برای مرد یا رجل تعال بفتح لام و برای زن تعالی بفتح
لام و برای تثنیه تعالیا و برای جمع تعالوا و تعالین بگوئی **بحث سادس** فمن حاجّک فیه من بعد ما جاءک من العلم این خطاب بالاتفاق
بحضرت رسالت مآب است اما در مرجع ضمیر فیه دو قول اند **احدہما** بسوی عیسی است پس بنا بران ہر که یا محمد مخاصمه کند بتو در ولادت عیسی بغیر اب بعد ازانکه آمد
ترا از دلائل علم و براہین ولادت او بلا اب ہمین قول قتاده است **ثانیہما** راجع بسوی حق یعنی ہر که بتو مجادله و مخاصمه در حق نماید که قول حق نیست بل باطل یا حق و صدق
است **بحث سابع** دعوت خواندن و خواستن بالاراده باشد **اما ابناء** و بنون جمع ابن در اصل بنی **در صحاح** بنو پس یاء او واو و چون ابو و اخو ساقط کردند بعوض آن الف
در اولش آوردند ابن شد بمعنی پسر بنت بمعنی دختر الا در عرب بسیر خوانده را ابن میگویند او عبارت ندارد و ابن او بمعنی در لغت اند اما ابن جمعی از اہل تحقیق منتشر عن خارج است بایمعنی که آنچه بنکاح صحیح
شرعی از ابوین متولد شود چه بلا فصل باشد یا بالفصل و ولد بالنسبة او عم است چه بنکاح شرعی باشد یا بغیر آن چه ولد الحیوان باشد چون ولد البقر و الفرس چه از اشجار باشد چون ولد
النخل والشجر وغیر آن اینها خدا در آیه مسیح ابن اللہ رد بلفظ لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و لم یلد ولم یولد نموده اہر انواع بنوة و الوة عموما زائل گردید **اما نزد**
**اہل اشتقاق و معانی** ماخوذ از بنی یبنی بناء و بنیا و بنیانا و بنیة و بنایة بمعنی بناکردن و بنا کردن شی را **پس نزد فرقه** از اہل معانی برای آن
اولاد را ابن نامیدند چونکه مبنی بجای پسر بنیان **نزد فرقه ثانیه** چونکه مبنی و باعث پدر بنیان ولغیر او نمیشود **اما ولد** را برای آن ولد نامیدند چونکه از نطفه

در مباهله نزول آیه تطهیر



والدین متولد شده و زائیده **بحث ثامن** فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم خطاب قل من اللہ بحضرت ختمی مرتبت و بسواسطه او خطاب
تعالوا با اہالی حاضرین نصاری نجران در مدینه باشد و تقدیر در اینجا ندع کل منا و منکم ابناءنا و ابناءکم باشد یا ندع ابناءنا و ندعوا ابناءکم تا آخر باشد **پس** بگو بمحمد
ایشان را بیایید شما بسوی برہان دیگر تا آن صادق ما از کاذب شما ممتاز و مباین شود و آن این است که بخوانیم ما پسران خود را و شما پسران خود را که بنا و بنیاد ما و شما
اند بجای آبای خود **مجمع علیه مفسرین** است که مراد از اضافت ابناءنا بنفس نفیس سید المرسلین صلعم نیست مگر حسنین چه در آنوقت آنحضرت را
اولاد ذکور بلا واسطه نبود مگر فاطمه زہراء و این صفت مذکر است و صفت مونث بنت و جناب فاطمه ہم مراد از ابناءنا نیست پس لا محاله مراد امام حسن و امام حسین بالضرور
است پس آنحضرت بذات شریف خود و آنہا را بمعیت خود بمباہله بر آمد پس باجماع امت و قرآن قطعی الثبوت گردید که حسنین فرزندان رسول اللہ اند **خاصه**
**وعامه** روایت کردند قال النبی الحسن والحسین ہذان ابنای قاما او قعدا یعنی این دو طفل دو پسر من اند قائم باشند بر امامت یا
قاعد باشند **در ترمذی و مشکوة و صواعق** مرویست که اسامه بن زید گفت شبی پیغمبر را دیدم بر شیء مشتمل مستور است بعد فراغ از
حاجت خود عرض کردم که این چیست پس دفعه بکشوف ساخته بر دو زانوی مبارک او حسنین را دیدم فقال ہذان ابنای وابنا ابنتی اللہم انی احبہما
فاحبہما واحبّ من یحبہما یعنی پیغمبر پس از اراده آنہا فرمود اینہا دو پسر من و پسران دختر من اند بار خدایا بتحقیق من ایشان را دوست دارم تو ہم ایشان را
دوست دار و دوست دار ہر کس را که ایشان را دوست دارد **در بخاری** بل در ہمه صحاح مرویست که ابن عمر را از خون بعوضه در احرام پرسیده شد فقال
ابن عمر انظروا الی ہذا یسئل عن دم البعوضة وقد قتلوا ابن رسول اللہ و سمعت رسول اللہ یقول ان الحسن والحسین ہما
ریحانتای من الدنیا پس ابن عمر گفت ایہا الناس بنگرید بسوی این مرد که سوال از کشتن پشه در مکه در احرام میکند و حال آنکه بتحقیق این مردم عراق و شام قتل کردند پسر
رسول خدا را و ازان باک و خوف نکردند و از خون پشه میپرسند و من شنیدم از زبان آنحضرت که میفرمود بتحقیق حسنین ہر دو ریحان و خوشبوی من در دنیا اند
**در بخاری و مسلم** بل در ہمه صحاح ایشان مرویست فقال النبی ان ابنی ہذا سید یصلح اللہ علی یدیه بین فئتین یعنی پیغمبر بر منبر حسن را
منگریست پس فرمود این پسرم سید است خدا اصلاح کند بدست او مصالحه میشود میان دو گروه عظیم **مجلسی** از جامع الاصول روایت کرده ابو ہریره میگوید که
من با رسول خدا بودم بسیاری از روز گذشت کلام با من بالکل نکرد تا سوق بنی قینقاع پس بسوی خانه فاطمه روی آورد و قال اہل ولدی حاضر یعنی
الحسن فرانیه خرج و رکض الیه فتعانقا و قال النبی اللہم انی احبه فانت احبه واحبّ من یحبه پس پیغمبر فرمود آیا پسرم حسن حاضر است پس
حسن برآمد و نزد حضرت رفت ہر دو باہم معانقه کردند و فرمود بارخدایا من او را دوست دارم تو او را دوست دار و دوست او را دوست دار **در ترمذی و**
**مشکوة و صواعق** انس روایت کرده ای اہل بیتک احبّ الیک قال الحسن والحسین وکان یقول لفاطمة ادعی لی
ابنی فیشمّہما ویضمہما الیه کدام اہل بیت تو بسوی تو دوست تر است آنحضرت فرمود حسن و حسین دوستر اہل من نزد من اند و فاطمه را فرمود بطلب
پسرہام را نزد من و آنہا را میشمید و بسوی خود ضم کرد **در صواعق و ابن عدی و ابن عساکر** روایت کردند ان النبی قال ان ابنی
ہذین ریحانتای من الدنیا یعنی بتحقیق این دو فرزندم دو ریحان من از دنیا اند **در صواعق** از طبرانی روایت کرده الحسن والحسین شنفا
العرش ولیسا بمعلقین یعنی حسن و حسین دو گوشواره عرش اند و ہر دو معلق بچیزی نیستند **در صواعق** از بخاری **در مفرد الادب** و در ترمذی
و در **مشکوة** و در **ابن ماجه** از ابو یعلی مرویست قال حسین منی وانا منه اوانا من حسین احب اللہ من احب حسینا الحسن والحسین
سبطان من الاسباط یعنی حسین از من است و من از حسین یعنی نسب و حسب با و حسین یکیست دوست دارد خدا کسی را که دوست دارد حسین را حسن و حسین
دو سبط از اسباط اند **در نہایه ابن اثیر** در تشریح این حدیث فرموده ای طائفتان و قطعتان منه مراد دو طائفه اند و دو قطعه اند از آنحضرت
پس گفت نزد بعضی اسباط خاصه اولاد نزد بعضی اولاد اولاد و نزد بعضی اولاد بنات اند **وایضا** در ذیل حدیث الحسین سبط من
الاسباط گفته ای امة من الامم یعنی امتی از امم باشد در اولاد اسحق بن ابراہیم خلیل بمنزله قبائل در اولاد اسمعیل باشند و احد آن سبط است **اقول** از تشریح ابن اثیر دانستی که

معنی دو قطعه بدن پیغمبر اند نزد بعضی اشاره بدو چیز است احدهما آنکه ایشان دو قطعه بدن آنحضرت صلعم باشند چه نطفه جزء اصلی
ولب لباب بدن میباشد پس فرقی نماند مابین ایشان و پیغمبر مگر آنچه بدلیل بر می آید و آنچه بدلیل بر آمد و آن اسم نبوت است اگرچه در فعل و در جمیع اوصاف دیگر مشترک
اند ثانیهما آنکه این دو بزرگوار در این امت چون اسماعیل و اسحاق اند از هر یکی ازین دو اولادی میباشند معروف به بنی الحسن و بنی الحسین چون
اسباط اسحاق و قبائل اسماعیل ثم الله اعلم در صواعق از ابن سعد و طبرانی از عائشه رض روایت کردند قال صلعم اخبرنی جبرئیل ان ابنی
الحسین یقتل بعدی بارض الطف وجاءنی بهذه التربة واخبرنی ان فیها مضجعه یعنی جبرئیل مرا خبر داده که پسرم حسین قتل کرده میشود بعد
من بزمین طف که الآن بکربلا مشهور است و آمد بمن با این تربه شریفه و خبر داد مرا که دران خوابگاه اوست ابن حجر و سیوطی و ابو داؤد
روایت کردند قال صلعم اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا یعنی الحسین واتانی بتربة من تربة حمراء یعنی جبرئیل آمد و خبر داد مرا
که امت من دو پسرم حسین را میکشند و تربه سرخ از آن زمین بمن داد در ترمذی و مشکوة مرویست سئل رسول الله صلعم ای اهل بیتک
احب الیک قال الحسن والحسین وکان یقول لفاطمة ادعی لی ابنی فیشمهما ویضمهما الیه یعنی پرسیده شد آنحضرت را که کدام از اهل بیت
تو دوست تر نزد توست آنحضرت فرمود حسنین اند و میفرمود بفاطمه بطلب نزد من دو پسرم را پس آنها را میشمید و بسوی خود آنها را ضم میکرد و با بدن خود میچسپانید
در صواعق است قال صلعم کل بنی انثی فان عصبتهم لابیهم ما خلا ولد فاطمة فانی انا عصبتهم وانا ابوهم وانا ولیهم یعنی پیغمبر صلعم
فرمود برای هر اولاد دختر عصبه است از جانب پدر بخلاف اولاد فاطمه رض چه بتحقیق عصبه آنها منم و من پدر آنها و من ولی امور آنها هستم در مشکوة
از ترمذی و در صواعق وغیر آن روایت کردند از رسول الله صلعم قال لعلی و فاطمة والحسن والحسین انا حرب لمن حاربهم
وسلم لمن سالمهم و در روایت احمد و ابو نعیم در استدالیش اینقدر زائد است که بعد نزول آیت تطهیر تا چهل صباح هر روز بعد نماز صبح با
اصحاب خود پیغمبر بدروازه اهل بیت خود علی و فاطمه رض رفته بعد سلام بر ایشان آیت تطهیر باواز بلند خوانده میفرمود درحالیکه دو بازوی دروازه
ایشان گرفته مخاطب بهمین چهار نفر علی و فاطمه و حسن و حسین که من در جنگ اوام هر که با ایشان جنگ کند و من در صلح اوام هر که با ایشان صلح کند اقول
با ثبوت این حکم پس از اهل جماعت و سنت معاویه و یزید لعین را محارب رسول الله نمیدانند و آنها را خلیفه و مجتهد مصاب جماعتی میدانند اگرچه با نفس رسول الله و با پسران
او جنگیده و آنها را کشته تدبر تعلم این غیر تعصب و حمیت و جهالت بیهوده نیست در صواعق و در تاریخ الخلفاء و ابن سعد در تاریخ خود از
عمران ابن سلیمان روایت کردند الحسن والحسین اسمان من اسماء اهل الجنة ما سمیت العرب بهما فی الجاهلیة یعنی حسن و حسین دو اسم از اسمای
اهل جنت اند عرب این دو اسم در جاهلیت باحدی نام ننهاده بودند چنانچه بنی اسرائیل بیحیی احدی را قبل آن نام ننهاده بودند ابن حجر و سیوطی و بغوی
عبد الغنی در ایضاح از سلمان روایت کردند ان النبی صلعم قال سمی هارون ابنیه شبرا و شبیرا وانی سمیت ابنی الحسن والحسین بما سمی به هارون ابنیه
در سوا آیات دیگر زیاده است یعنی جبرئیل نازل گردید از خدا نام این دو پسر حسن و حسین آورده پس پیغمبر فرمود که هارون دو پسر خود را شبر و شبیر نام کرده بود و من بعوض آن دو نام دو پسر خود را حسن و حسین نامیدم
در قاموس گفته شبر و شبیر و مشبر که اسم اولاد هارون نبی اند و باسمای ایشان حضرت رسول نام نهاد حسن و حسین و محسن را در تاریخ الخلفاء از عسکر آورده لم یکن هذا
الاسم یعرف فی الجاهلیة یعنی این اسم حسنین سابق در جاهلیت معروف نبود در تاریخ الخلفاء مفضل گفته ان الله حجب اسم الحسن والحسین حتی سمی بهما النبی صلعم ابنیه یعنی خدا
این اسم را در جنت محجوب و مستور نگاهداشته بود تا آنوقت که پیغمبر آخر الزمان دو پسر خود را بآن نام نهاد سوال چرا حسنین را باین دو نام نهادند نه بغیر آن جواب نزد اهل معانی آن
وجوه اند نزد جمعی برای کمال حسن و جمال چه ایشان در کمال ملاحت و صباحت بودند زیرا که پنجتن پاک در اصل از نور مصطفی خدا بودند لهذا بآن نام نامیده شدند و بنا بر آن ماخوذ از حسن بمعنی
جمال باشد و مؤیدش روایت ترمذی و مشکوة است که ابن زیاد لعین بچوب خود بینی مبارک سید الشهداء را میزد و میگفت ما رایت
مثل هذا حسنا که من مثل حسن این حسینی ندیدم انس گفت که این پسر شبیه تر در صورت برسول الله صلعم بود ب ماخوذ از حسنه خلاف سیئه و قبیحه باشد چه ذات اقدس ایشان عین
حسنات عالم و برکات طیب و اطهر از همه آلوات صوریه و معنویه و معصوم از همه اسواء و کدورات قبیحه و گناه بودند پس بجهت خالص نیک و پاک بودن ایشان را حسنین نامیده شدند

وجه تسمیه دو امام بلفظ حسن و حسین



چه حسن بتحریک در لغت از هر شیء آنچه نیک باشد و ایشان از نیکان آل محمد و خلائق بودند ج ابن اثیر از ابوهریره رض روایت کرده قال کنا
عند النبی صلعم فی لیلة ظلماء حندس وعنده الحسن والحسین فسمع تولول فاطمة وهی تنادیهما یا حسنان یا حسینان فقال صلعم
الحقا بامکما فغلبت احد الاسمین علی الآخر یعنی ما نزد حضرت رسول بودیم در شب تیره و نهایت تاریک و نزد او حسنین بودند پس ولوله فاطمه
زهرا رض را شنیدند که ندا میکرد یا حسنان و یا حسینان حضرت رسالت مآب فرمود ملحق بمادر خویش شوید پس از آنوقت یک اسم بر یکی و دیگر آن بر دیگر نهادند
نزد بعضی ماخوذ از تحسین العتوة وتزیین الاشیاء باشد چه ایشان گوشواره عرش و زینت آن بودند لهذا بحسنین نامیده شدند نزد بعضی ایشان
بآن نامیده شدند که حسن صیت ایشان در عرش و فرش تا قیامت و در آخرت الی الابد باقی خواهد بود لهذا بحسنین نامیدند نزد بعضی ذات مقدسه ایشان
در دنیا والآخرة حسن و حسنه اند ضرری و قبحی اصلا و ابدا از ایشان ممکن الحصول والصدور نیست لهذا بحسنین نامیدند ایا نمی بینی بعد وفات
هم تا قیامت اسماء و ذات مقدسه ایشان مجمع حسنات اند و منبع خیرات است چه قدر مردم عند الله و عند الناس و الی حین بوسالت اسماء و ذوات
مقدسه ایشان منتفع شدند و فیضیاب میشوند و وسائل خلق الی الله در دنیا و آخرت اند سوال چه سبب است که دفاتر همه امت از فضل حسنین و فاطمه و علی
مملو و مشحون اند از قاسم و ابراهیم و غیر ایشان اولاد بلا فصل آنحضرت اند از صد یک مذکور نیست جواب برای آنکه رسول بوحی میدانست که منافقین صحابه
عداوت با اینها ظاهر خواهند نمود و غصب و قتل و غدر با ایشان خواهند کرد لهذا مزید اهتمام در بیان حال ایشان بصورت اتمام حجت بامر خدا میفرمود تا
حجت و جهل خلق باقی نماند بحث تاسع در اینجا چند مسئله ثابت اند مسئله اولی ازین آیه و اخبار صحیحه مزبوره قطعی الثبوت گردید که حسنین
دو ولد رسول اند لهذا از حین نزول این آیت سلف و خلف با ولاد فاطمه خصوص بائمه اثنا عشر ابناء رسول الله و ابن الرسول میگفتند لاسیما صحابه و
تابعین حسنین را یا ابن رسول الله ندا میکردند و این متفق علیه مفسرین بل مجمع علیه امت است صاحب کبیر و نیشاپوری و ابوبکر رازی
گفتند ان هذه الآیة دالة علی ان الحسن والحسین کانا ابنی رسول الله وعد ان یدعو ابناءه فدعی الحسن والحسین فوجب ان یکونا ابنیه ومما
یؤکد هذا قوله تعالی فی سورة الانعام ومن ذریته داود وسلیمان الی قوله وزکریا ویحیی وعیسی ومعلوم ان عیسی انما انتسب الی ابراهیم ع
بالام لا بالاب فثبت ان ابن البنت قد یسمی ابنا والله اعلم انتهی عین عبارة الکبیر ملخص ترجمه آنکه این آیه دلیل است که بتحقیق حسنین و پسر رسول الله
بودند زیرا که وعده در طلب اولاد بمباهلت کرد پس حسنین را طلبید پس وجوبا ایشان پسران پیغمبر بودند و مؤید این آیه سوره انعام و زکریا و یحیی و عیسی است و معلوم
هر کس است که عیسی پدر نداشت و او را منسوب بسوی ابراهیم از جانب مادرش مریم ساختند پس در اینجا نیز ثابت گردید که در امت با ولاد دختر گاهی اولاد حقیقة گفته شود
و قریب بهمین در مجمع و مبانی نقل فرمودند که ابوبکر رازی گفته که حسنین بتحقیق و پسر رسول الله اند و اولاد دختر نیز هر کس را اولاد در حقیقت است
در مطالب السؤال ابن طلحه شافعی حکایت مناظره شعبی با منصور در اطلاق ابن رسول الله بحسنین کرده ملخص آنکه منصور وقتی که شنید که
شعبی حسنین را ابنا الرسول میخواند و میگوید در محفل جم علما شعبی را طلبید خیلی سرزنش کرد و گفت که مثل تو آدمی چنین واهی میگوید چگونه ایشان اولاد رسول
باشند شعبی گفت که چه جاهلانه یا متجاهلانه کلام میکنی و حال آنکه قرآن و سنت ناطق صریح بر این میباشد پس این دو آیت را خواند و اما از سنت پس از جمله آن متفق
علیه است که پیغمبر گفت ان ابنی هذا سید ونیز ان الحسن والحسین ابنای وامثال آن شنید پس منصور لعین منفعل و مخجل گردیده شعبی ملامت پیش شد
تا اینجا مسئله ثانیه آیا از خصائص خاصه نبوت است که اولاد دختر او اولاد او اند لقوله تعالی ابنائنا ولقوله صلعم کل بنی انثی عصبتهم لابیهم ینتمون الیه الا ولد
فاطمة فانی انا ولیهم وانا عصبتهم وانا ابوهم یا مشترک بین الامة والنبی است که بدلالة این دو آیت که هر کس را اولاد دختر اولاد خود او و اولاد پسرش مساوی اند
در آن دو قول است احدهما قول جمعی است وفاقا للنص فرارا عن القیاس ثانیهما مختار اکثر امت است و نتیجه در میراث و در اولویت و وقف و در غیر آن
لائح میشود لهذا رازی بلفظ قد یسمی گفته یعنی در اولاد بودن دلالتی قاطع ثابت است و در امور دیگر محتاج نیز بنص است و شرف السیادة علم الهدی از اصحاب ما برای
اینجا قائل شده که اگر شخصی را مادرش علویه باشد او را خمس داده میتوانند اقول حق آنست که بموجب این آیت و اخبار متواتره ثابت شد که این آیه از خصائص رسول است

وجه تسمیه حسنین

جواب سوال که چرا مناقب قاسم و طاهر ذکر نیست الا مناقب حسنین

وائمه وجمیع اولاد فاطمه است **اما** اولاد دختر از غیر ایشان بلعت و بآیه سورهٔ انعام اولاد پدر مادری و پدر پدری مساوی اند ولکن در احکام مختلف اند ثم الله اعلم
**مسئله ثانیه** در اینجا ثابت گردید که اولاد دو قسم اند **یا** مقطوع الثبوت فی الولادة والانتساب **یا** مظنون الانتساب **اما اول** پس او ثابت نمیشود مگر باعلام عالم الغیب و
الشهادة و آن ممکن نیست مگر بوحی و اخبار مخبر معصوم صادق قطعی الثبوت چون انبیا وائمه کقوله هذا الحسن والحسین ولدای و هذا ابنی او کما اخبر تعالیٰ عنه فی قوله ابنائنا **پس**
در اینجا انتساب حسنین الی الرسول قطعی الثبوت میباشد **و** کذا صحت ولادت و انتساب باقی ائمه اطهار بسوی آنحضرت نیز قطعی گردید چه نیز صحاح احادیث مصرح برابنیت
ایشان میباشد از رسول خدا و از فاطمه زهرا و علی مرتضی و از هر امام سلف بنوت پس خلف چه ائمه بر غیر ائمه بصورت نص جلی وارد اند پس سیادت و ولادت آن اولاد کما
امر معلوم است زیرا که اقرار و نص بر ولادت آن اولاد کردند پس اینچنین اولاد مظنونی نیستند **اما قسم ثانی** پس آنها اولادی اند که بر ولادت و نسبت ایشان نص یعنی
از مخبر صادق نباشد پس چنین اولاد مظنونی الانتساب الی آبائهم میباشند **پس** محتاج الی سیادت بنی فاطمه هم مظنونی الانساب جائز التصدیق میباشند تا دام که شیاع **یا**
عدول اهل خبرت بلدی **یا** غیر بلدی معارض دعوای او نشوند **پس** او مشکوک الانساب باشد چون اکثر اهالی کشمیر و لاهور و نواحی آن چه در ایشان متصنع و مختلق جمعی
دیده و شنیده شده و در سیادت ایشان شاید عشر است اگر بلا معارض میباشند **پس** تصدیق و تکذیب ایشان مشکل است چه عدول اهل خبره منکر و مکذب ادعای ایشان
اند **و** برای آنکه خود ایشان مدعی اند **و** مؤید شان جواب سوال میرزا قمی **و** آنچه از فتاوی حجة الاسلام سید محمد باقر بهبهانی **و** حاجی کرباسی محکی شده **باید اقول** این مسئله
مظنونی الانساب خالی از این نیست **یا** آنکه دعوای سیادت او را اصلا از شیاع و از اهل خبر ثقات و معتمدین بلدی معارض نباشد بل عموما او را بلا معارضه
بسیادت یاد میکنند پس در تصدیق و در دادن خمس با وکلامی نیست **یا** او را معارض باشند پس در او انواع اند **اول** شیاع یا معارضین معتمدین عدول از اهل خبره از
دعوی سیادت او خلفا عن سلف انکار محض و تکذیب او مینمایند پس در نفی دعوی او بوجود این شکی نیست چه قبیله از خود داشته باشد **یا** نه **ثانی** شخص دعوی سیادت خود
در بلد خود چه در بلد غیر کرده پس دعوای او ماضی است تا وقت حصول معتمد معارض بکذب **ثالث** مدعی سیاده را بغرض معارض شخص واحد **یا** اشخاص جهول و
عنود و حسود غیر معتمد اند و قرائن معتمده بالجمله مدعی دارد پس قول او مدعی سیادت است و اصل در اینجا ثبوت بالجمله است و مزیل قاطع غالبی در اینجا باید باشد **رابع**
اگر جمعی بکذب و جمعی دیگر مصدق بسیادت شخصی باشند پس در تعارض ادله اعتبار بقول اهل اعتبار و اعتماد بلاغرض و الاحسد باشد ثم الله اعلم **تنبیه**
پس در صورت اولی بظاهر نفی سیادت لازم است زیرا که معارض او شیاع یا معتمدین اهل خبرت اند **اما شیاع** و او عبارت نزد فقها از شهرت امری
در اهل بلد و قریه **یا** اخبار جمعی از آن بنحوی که نفس از تواطؤ و اجتماع الجماعت بر کذب مامون و مطمئن باشد پس بسبب آن ظن متاخم بعلم حاصل میشود **و** عدد ایشان
منحصر نیست و اکثر علما منهم معاصر شیخ **زین العابدین** کربلائی **و** شیخ **زین الدین** شهید ثانی در شرح لمعه و مسالک **و** **صاحب مدارک**
و عماد الاسلام **صاحب جواهر الکلام** و غیر ایشان تصریح کردند بآنکه زیاده از دو باشند تا فرق بین العدل و غیر او شود **و** نیز فرقی نیست در
صغیر و کبیر در مرد و زن و مسلم و کافر **و** نیز مشروط و منحصر نیست بر حکم حاکم شریعت که تا او نداند یا حکم نکند یا شهادت نشوند شیاع منعقد یا ثابت نمیشود **اما در**
**صورت ثانیه** توقف واجب است و سلب و اثبات سیادت او نباید و ترک دادن خمس نه بمعین که امام عیز نزد حضرت عباس اگر مرید زیارتش باشد باو باید کرد **اما**
**در صورت ثالثه** در اطلاق لفظ سید و عطا خمس بظاهر اشکالی ندارد **اما** ترک خمس باو احوط است تا حال او بالجمله دریافت نشود از معتمدین اهل خبره ثم الله اعلم **اما**
**اسباب** اینمرض بسیار اند **منجمله** آن لفظ میر با اسمی در هند در ابتدای اسم گفته میشود چون میر محمود علی و میر عبدالله این لفظ میر در عرف ایشان بجای سید محمود
و سید عبدالله اطلاق میشود **و** **در کشمیر** لفظ میر علامت قومی بمنزله قبیله عرب با از غیر سادات است و در آخر اسم لفظ میر اطلاق میشود چون جمال میر و عبدالله
این گویا علامت قومیت او میباشد و اگر در ابتدای اسم اطلاق باشد بجای لفظ سید است چون میر عبدالله یعنی سید عبدالله پس بجهت اشتراک این لفظ در غیر بلاد خود
اشتباه بسیادت او میشود چنانچه این مشترک در میرزایان و سادات و شهزاده در نواحی عجم است **و منجمله** آن لفظ شاه در کشمیر و پنجاب **و** لفظ شاه در آخر اسم چون عبدالله
شاه مشترک در فقیر و گدا و بادشاه و سید و در پولدار بزرگ هنود میباشد و امثال این دیگر اسباب نفسانی و شهوانی اند که در بلاد غیر بر خود بجهت لا مبالاتی اطلاق آن و
باستعمال بر السنهٔ عوام جاری شده و مشهور میشود پس سلب آن از و مشکل میشود بل عند العیاذ در این احیان بکرر دیده شده که در بلاد اغیار خود را بسیادت مشهور ساخت بعد زمانے



خویشان و برادران صلبی او از سیادت او انکار کرده اهل بلاد دیدند قبل قرابة او قبول نکردند آن حشرات و خود مدعی سیادت مکذب الدین و اخوان و اقارب
خود در نفی آن گردیدند بحصر ابلغ زیاد بر آن عنادی ورزیدند **و خالص لله** در اینجا اشارت کردم تا عاقل خبیر بصیر گردیده غافل از این نباشد مبادا هرج و مرج و
تلف و اتلاف حقوق حاصل شود **و تذکره** از نسابه عامه گفتند چونکه سلسله طیبه سرور کائنات تا قیامت بوعدهٔ انا اعطیناک الکوثر باقی است لهذا اهل سنت و جماعت
خلفا عن سلف واجب دانسته انساب اولاد و احفاد آنحضرت را حفظ و ثبت و ضبط دفاتر نمودند تا نقصی و زیادتی در این سلسله طیبه طاری نشود **و بعض** علمای ایشان
و عیاض گفته اگر شخص ناسید دعوی سیادت کرده قدحی باو در خود برنا و قذف و سب برسول کرد پس او بسبب سب نبی و قذف ما در واجب التعزیر و واجب القتل میباشد
**جواب امامیه** آنکه خدا بکند که بنی امیه و بنی العباس را سنی ندانند پس مفاخرت این علما ثابت میشود **در صواعق** از شفای قاضی عیاض نقل کرده
هرکه بآبای سیدزاده دشنام دهد اگر اثبات نکند اخراج پیغمبر را بدلیل از آنها قتل کرده شود **اشکال** ابنائنا بخصوص حسنین مراد باشند پس قاسم و طیب و طاهر
و ابراهیم از این خارج باشند با ثبوت آنکه ایشان بلا فصل اولاد صلبی او بودند این مخالف واقع غیر معقول است **و اگر** زنده موجود میبودند **آیا** ایشان هم در این
شامل میشدند یا نه پس بنابر آخر چرا ایشان در مباهلت داخل نمیشدند **جواب** این لفظ ابناء نابذاته عام شامل جمیع اولاد آنحضرت است چه اولاد بلا فصل
باشند یا بالفصل ولکن من حیث النزول خاص در حسنین است لهذا ایشان را در مباهلت طلبید **اما** عدم دخول قاسم و طیب و طاهر و ابراهیم علیهم السلام در مباهلت بجهت موت
ایشان بود **و اگر** موجود میبودند پس اگر با بنا نا خاص حسنین مراد میبودند البته جائز بود که شامل مباهلت نمیشدند غیر حسنین چنانچه دیگر اقارب آنحضرت بغیر آل عبا
داخل نشدند چه در این اولاد اربعه او منافقین را مجال انکار و تبعید نبود و احدی قبول و اقدام بر قتل و سلب ایشان نمیکرد **و** در تسمیه حسنین با بنانا و در انزال این آیه
خاصه در ایشان او تعالیٰ اغراض صحیحه دارد **منجمله** آن تشریف **و** اظهار و اثبات نسب ایشان در اعیان موالف و مخالف **و** اتمام حجت **و** قطع معاذیر منافق
باشد و معهذا می بینی که منافقین سلف و خلف نسبت باین دو ولد پدر و مادر و اولاد ائمه ایشان از چه کردند **کتاب کامل البهاء** طبرسی را ملاحظه کن بتفصیل میباید
**اشکال** بموجب لغت و اضافت ابنائنا بنوة قاسم و طیب و طاهر و ابراهیم و حسن و حسین علیهم السلام هرگاه ثابت و واضح گردید پس منافی آن آیه ماکان محمد
ابا احد من رجالکم باشد چه ایشان علیهم السلام از امت آنحضرت اند و خطاب رجالکم بعد نفی عام بامت بالاتفاق است پس باید آنحضرت اب ایشان هم نباشد
و منافاة در کلام الله چه معنی دارد **جواب اول** این آیه اولی در اثبات بنوت ابنای رسول **و** این آیه ثانیه بالاتفاق در نفی عموم بنوت ابنای امت بجهت اشتهار بنوت
زید بن حارثه نازل گردید منافاتی لازم نمی آید **جواب ثانی** در آیه اولی اضافت بنوت برسول **و** در آیه ثانیه نفی ابوت رسول از امت بقول من رجالکم است
پس مراد چنین شد که نیست محمد پدر هیچ یکی از رجال شما امت که بثبوت آن نکاح در ایشان را وحرام باشد **و** این قول جمعی منهم بغوی است **جواب ثالث** منافاتی
نیست بدو وجه **اولهما** آنکه ایشان در اینوقت بالغ بحد رجال نبودند و ایشان صغار بودند و نفی از رجال است و رجل مرد بالغ را میگویند **ثانیهما** باضافت
رجالکم ثابت گردید که مراد کل رجال امت اند نه رجال محمد و ایشان بالضرورة رجال محمدی اند پس آیه اولی مثبت بنوة رجال محمد برای محمد **و** آیه ثانیه نفی عموم بنوت
غیر رجال محمدی است بالکل منافاتی بحمد الله نیست **و** اینقول جمعی معتزلی منهم زمخشری است **جواب رابع** نیز از زمخشری است چنانچه در **کشاف**
گفت فان قلت اما کان ابا الحسن والحسین قلت بلی ولکنهما لم یکونا رجلین حج وهما ایضا من رجاله لا من رجالهم یعنی **اگر بگوئی که آیا** پیغمبر
پدر حسنین نبود **میگوئیم بلی** پدر ایشان بود ولکن ایشان در آنوقت دو مرد نبودند **و اگر** در زمرهٔ رجال محسوب میشدند باز هم از رجال آنحضرت محسوب بودند
چه ایشان رجال محمد اند نه از رجال امت و شمول ایشان در اسم امت نفی ولدیت ایشان نمیکند و غرض در اصل نفی بنوت رجال امت است **و** همین قول مختار جمعی رازی
**و** نیشاپوری **و** بیضاوی **و** نسفی است **جواب** خامس در آیت آخر نفی ابوة اولاد صلبی است که از محمد ولدی صلبی باقی نمانده تا گمان بنوت و نبی شدن
او بشود و غرض ازالهٔ مادهٔ فساد میباشد و حال آنکه او خاتم النبیین است و بعد او تا قیامت نبی نخواهد بود **و آیا** نمی بینی که حسنین بعد او زنده ماندند ائمه خلق بودند
بعد وفات آنحضرت تا قریب چهل سال و امام حسین تا پنجاه سال زندگی کردند این ضعیف **استیراد** بنا بر آیه و قول زمخشری باز اشکال عائد گردید که آنحضرت اب رجال امت
نبود پس اصغار و از زنان امت باشد و حال آنکه حقیقةً اب ایشان بالضرورت نیست **جواب اول** نزد جمهور اصولیین دلیل الخطاب باطل و غیر مطلوب است

چنانچه سابق مکرر ذکر شد **جواب ثانی** چونکه آیه در زید حارثه نازل گردید لهذا بعد نفی عام بصورت بیان من رجالکم آمده و غرض نفی عام است از رجال و نساء و صغار امت و مبین آن دلیل عقل و حس و نقل است اشکالی لازم نمی آید **اشکال** عامه چون صاحب وافی و بخاری و عامه چنانچه زمخشری و غیر او نوشته اند که اگر آنحضرت را ولدی صلبی باقی ماندی و مبلغ رجال سیدی هر اینه او نبی میگردیدی ولکن او خاتم الانبیاء نیشدی کما روی انه قال فی ابراهیم حین توفی لو عاش لکان نبیا پیغمبر حین وفات ابراهیم فرمود که اگر ابراهیم زنده میماند و زندگی میکرد هر اینه نبی میشد و حال آنکه بنص قرآن ولکن رسول الله وخاتم النبیین و بحدیث منزلة الا انه لا نبی بعدی یا و لا نبوة بعدی قطعی گودیده که آنحضرت ختم النبیین است **جواب** اگر این اخبار صحیح باشند پس هیچ اشکال لازم نمی آید چه ختم النبوة بر آنحضرت مانع از بودن کسی قابلیت نبوت نیست **بلی** مانع از ادعاء و اطلاق و حصول نبوة بعد ختم النبوة بر غیر او است پس این احادیث محمول بر اخبار خواهند شد یعنی اگر زمانه ختم نبوت نمیبود پس اگر ابراهیم و غیر او زنده میماندند البته اهلیت نبوة و قابل آن بودند چنانچه در اخبار دیگر فرموده اگر بعد من نبی میبود هر اینه علی نبی میشد **و** از حدیث منزلة و از این آیه انفسنا و انفسکم قطعی گردید که آنچه بر محمد شائع و اطلاق جائز است بر علی همان جائز است پس باستثناء ثابت گردید که اطلاق اسم نبی و ادعای آن بعد ختم النبوة جائز نیست ثم الله اعلم **اشکال** حسنین در حین مباهله بالغ بودند یا بالغ نبودند **و اگر** بالغ بودند مخالف ما ثبت فی السیر و التواریخ میباشد **و اگر** غیر مکلف بودند چنانچه همان است پس غیر مکلف را تکلیف مکلف قبیح لا یجوز است **جواب اول** از احد ائمه معتزله **ابو العلاء** است هذا یدل علی ان الحسن والحسین کانا مکلفین فی تلک الحال لان المباهلة لا یجوز الا مع البالغین انتهی یعنی بردن ایشان بمباهله دلیل است که حسنین در انحال مکلف بودند چه مباهله جائز نیست مگر با بالغین **اقول فی الواقع** ثابت نیست که نعم بلوغ در انحال بودند **جواب ثانی** نزد جمعی از اصحاب امامیه آنست که صغر سن و نقصان آن از حد بلوغ بحلم منافی کمال عقل نیست **و** بلوغ بحد حلم حدی محدود برای تعلق احکام شرعیه است و سن ایشان در آنوقت بحدی بود که بکمال عقل بودن ایشان ممتنع نیست **و** مؤیدش آنچه **در فتح الباری** شرح بخاری در ذیل حدیث آنکه امام حسن روزی بحال طفولیت تمری از تمرهای صدقه برداشته بدهان خود انداخته پیغمبر زجر بحسن کرد بقول کخ کخ یا بنی و فی اخری یا بنی الا تعلم ان الصدقة لا تحل علینا اهل البیت خالقاها الحسن در جواب کسی گفته که قد ثبت ان الحسن قد طالع علم لوح المحفوظ فی الصبایة یعنی زجر نبوی بامام حسن و بقول آنحضرت الا تعلم ثابت شد که حسن مطالعه علم لوح محفوظ در صبایت کرده بود لهذا باو نهی کرد و بلفظ الا تعلم او را خطاب کرد **جواب ثالث** نزد اکثر اصحاب باکثرهم الله تعالی جائز بل از خصائص ائمه و انبیاء در صغر و کبر خرق عادات است پس بخرق عادات در آنوقت کامل العقل و فهم گردیدند و باین عنایت خاصه انبیاء و ابنای سید البشر و پارهای جگر آن سرور تخصیص یافتند لئلا یشارکهم فیه غیرهم و ممتاز از کل من دونهم و ائمه باشند پس ثبوت و جواز آن کمال عقل و فهم و منتهای فضل و شرف ثابت شد **و ایضا** حاجت نبی بسوی ایشان در مباهلت و انحصار اجابت دعا بر تامین ایشان حاصل و ثابت گردید **و** اما ثبوت آن پس امری واقعی است چون نطق عیسی در مهد و کلام یحیی و محمد بن علی در صباوة **و** اسلام آوردن علی در صباوة **و** اسلام یحیی و عیسی در طفولیت عند اکثر الامة ثابت است **و فاضل کموئی** گفته لما تولد علی نظر الی النبی فتبسم ضاحکا و سلم علیه و جعل یقرء القرآن قبل نزوله عند حضور الاعیان یعنی علی وقتیکه متولد شد بمحض تولد نظر بسوی پیغمبر کرده تبسم بخنده بلند نمود و سلام بر پیغمبر کرد و شروع فرمود در حضور جمعی از اعیان بنی هاشم بخواندن قبل از نزول آن **از شیخ عز الدین** سابق در قصه مریم ذکر شد که ان فاطمة کانت تتحدث فی بطن امها فاطمة زهرا در شکم مادر با مادر خود کلام میکرد و تسلی میداد **و** در ذیل حدیث بخاری که پیغمبر معترض امام حسن شد وقتیکه بعض تمرات صدقه در دهن خود نهاد بقول کخ کخ اما تعلم ان الصدقة حرام علینا آیا نمیدانی ای حسن که بتحقیق صدقه بر ما اهل بیت حرام است **پس** کسی اعتراض کرده که چگونه پیغمبر بر طفل معترض بالم تعلم شده و چگونه باو زجر بکخ و تعجب نموده **شارح بخاری** ابن حجر قسطلانی در جوابش گفته ان الحسن مع حاله غیر حال غیره لان الحسن فی تلک الحالة یطالع اللوح المحفوظ یعنی بتحقیق حال و رتبه امام حسن غیر حال غیر او است

جواب اشکال حدیث که اگر ابراهیم پسر زنده میماند نبی میشد

جواب اشکال از حسنین بالغ نبودند در مباهله چگونه مکلف



یعنی حال حسن چون حال اطفال امت نیست چه فرزند خاتم النبیین بود و در حال صغر در رضاع مطالعه لوح محفوظ میکرد **و** در سیر **و** تواریخ خصوص در تاریخ **واقدی** **صاحب صواعق** و غیر آن کتب سیر عباسیه و تواریخ بتفصیله حضرت امام محمد تقی بحضور مامون الرشید الزام دادن یحیی اکثم در مجلس بحال صباوة هفت ساله یا هشت ساله بود و اینهمه باعجاز و خوارق عادات از ائمه هدی میباشد الملخص آنکه **یحیی** اکثم امام محمد تقی را پرسید که یا ابن رسول الله چه میگوئی در صید محرم **امام محمد تقی** فرمود آن صید **آیا** پرنده بود **یا** چرنده **آیا** کرنده **آیا** حلال بود **یا** حرام **آیا** وحشی بود **یا** انسی **آیا** صغیر بود **یا** کبیر **آیا** از حرم بود **یا** از غیر حرم **آیا** پناه آورده بحرم برده گشت **یا** از حرم برآمده بود **آیا** در حرم کشت **یا** در خارج آن **آیا** کل او در حرم بود **یا** بعض او **آیا** صحیح و سالم و پیدا و صید بود **یا** بیمار افتاده در مرض **یا** در خواب **آیا** بینا **آیا** صیاد بالغ بود **یا** غیر بالغ **آیا** مسلم بود **یا** کافر **آیا** باختیار و اراده او را کشت **یا** باجبار **آیا** در کمال عقل و هوش بود **یا** مسکور **آیا** در بیداری کشت **یا** در خواب **آیا** در شب ظلمانی کشت **یا** در روز باد عجبا **آیا** صیاد محرم بود **یا** غیر محرم **آیا** احرام حج داشت **یا** احرام عمره **آیا** در ابتدا بود **یا** در میان **یا** در آخر **یا** بعد فراغ اول احلال **آیا** بعد احلال **آیا** حر بود **یا** غلام **آیا** مرد بود **یا** زن **پس** یحیی منقطع و منفعل گردیده زبان کشود یا ابن رسول الله این شقوقیکه فرمودی الی حین بگوش احدی نرسیده و نشنیده مامون مع همه اهل مجلس خندیده گفت آیا نگفته بودم شما را که صغر و کبر انبیا و ائمه یکی و علوم ایشان لدنی اند نه کسبی دیدید و شنیدید **پس** باصرار **مامون** از یحیی اکثم امام یک مسئله پرسید که یک مسئله اسهل میپرسم ترا از آنچه در آن تو حذاقت کلی و ید طولانی داری ای یحیی بگو که مردی در ابتدای روز نظر بزنی حرام است **و نزد** ارتفاع روز حلال گردید براو **و نزد** ظهر براو حرام شد **و نزد** عصر براو حلال شد **و نزد** مغرب حرام شد **و نزد** عشا براو باز حلال شد **و نزد** نصف شب باز حرام شد **و نزد** فجر باز براو حلال شد **پس** اکثم باز منفعل و منقطع شده عرض کرد و الله نمیدانم **پس** باصرار یحیی و التماس مامون **امام محمد تقی** جوابش فرمود **اما** **آن زن** کنیز غیر است که در اول روز نظر بشهوت براو حرام بود چه مال بیگانه بود **اما نزد** ارتفاع نهار آن کنیز را خرید نمود پس براو حلال گردید **و نزد** ظهر او را آزاد کرد پس براو حرام گردید **و نزد** عصر او را در عقد نکاح او در آورد پس بزوجیت براو حلال گردید **و نزد** مغرب او را ظهار کرد پس بآن حرام گردید **و نزد** عشا او کفارت ظهار داد پس حلال گردید **و نزد** نصف شب طلاق رجعی باو داد پس حرام گردید **و نزد** فجر مرد طلاق او رجوع کرد حلال گردید **پس** یحیی و مامون و دوست و دشمن از اهل مجلس تکبیر و تسبیح آواز بلند کرده تصدیق کردند که انبیا و ائمه هدی مخالف نوع امم و خلائق میباشند و اگر محل طول نکشید چنان حالات صباوة ائمه از کتب اسلامیه ثبت میکردم تا چون آفتاب روشنتر و واضحتر بهر کس میشد والله ولی التوفیق **اشکال** چرا کبار را حضا صغار بمحفل خطر و ضرر ماسور گردیدند **و اگر** بغرض همین که بعد مباهله ملعونین و مبعودین ابدا از رحمت الهی ظاهر گردند و مستحق نزول غضب و عذاب الهی شوند پس بمعاصی آبائی چرا اصغار بیگناه گرفتار بلا و عذاب شده مستاصل شوند این عند العقل قبیح و صحیح النقل چون **و لا تزر وازرة وزر اخری** یعنی بوبال احدی دیگری گرفتار نمیشود غیر جائز است پس طلب اطفال در محل نزول عذاب غیر جائز باشد **جواب** هر گاه بکبر و کثرت معاصی و تعدی قومی در مصلحت مدبر عادل حکیم تعجیل عقوبت و استیصال ایشان مقرر گردید پس عادة الله مقتضای حکمت و تدبیر قدیم جاری گردیده که با آنقوم بدو نهج رفتار میکند **اولهما** آنها را مهلت میدهد تا صغیر جوان بالغ شود و جدید نزاید چون قوم نوح اگر در علم تعالی امهال ایشان مقرر باشد **ثانیهما** تعجیل عقوبت و استیصال قومی در علم تعالی مقرر بود پس اطفال آنها با اولاد و زنان هلاک میسازد تا آیندگان و ناظران معاصرین را عبرتی باشد اشکالی لازم نمی آید چه آن هلاکت در حق بالغین عقاب مکافاتی جزای اعمال است **و اما** در حق صبیان غیر عقاب جاری مجرای اماتت و ایلام و اسقام چنانچه در وبا علم میباشد **و** معلوم است شدت محبت و شفقت آبائی بر اولاد و انسان و اهالی خود و بسا احیان انسان بل حیوان لا یعقل نفس خود را سپر و فداء و عوض ایشان میگرداند و حال ایشان میشود در آن حاجت بیان نیست مع هذا اعقل کل و عالم جزو کل محمد بن عبد الله اعز اقارب و احب و اشرف احباب و اهل بنیاد خود از صبیان و زنان حسنین و فاطمه و علی را در چنین معرکه مهلک مستاصل بانفس نفیس خود برد و ایشان را اگر رسیغر مودای جانان بر من وقتیکه من و عاکم شما ضرر آمین بگوئید **پس** این ابلغ برهانی بر بطلان و هلاکت خصم و اقطع دلیلی بر غایت وثاقت خود و نهایت ثبوت بر وجود حقیت خود

جواب سوال از امام محمد تقی در مجلس مامون

جواب احضار اطفال در مباهله

وکمال علو و رفعت منزلت اصحاب کساء آنحضرت باشد والحمد لله الحق العادل علی اظهار الحق و ابطال الباطل دائما **بحث عاشر** ونساء ناونساء کم **در صحاح و قاموس مجمع البحرین** فرموده‌اند ملخص آنکه نسوة بکسر و ضم اول نیز و مثل آن نسوان و نساء بالمد والکسر اسمی موضوع برای جمع زنان بغیر وجود واحد آن باشد و بر زنان شوهر دیده و بر آنانکه قابلیت شوهر باشند اطلاق نساء میشود و در مجلدین سابق وجه تسمیهٔ آن ذکر شد **که** نزد بعض ائمه اشتقاق نساء یا خود از نسی الشیء مهموز بمعنی تاخر الشیء باشد چه مردان در معارک و مهالک وسفور و صعوبات و کارزار بذوات خود بر می آیند و زنان را در خانها در محفوظ مقامها موخر میگذارند لهذا ایشان را بنساء نامیدند **نزد بعضی** یا خود از نسیان بمعنی ترک و ضع باشد و اگر این ثابت شود پس باز هم بهمان معنی بالا باشد **و** بعضی توجیهی در اینجا کرده‌اند چه مرد بحصول نساء ترک زنا میکند لهذا بآن زوجه را نامیدند **و از ابن سکیت** محکی شده که نساء مقلوب انس است چه زن بمرد و مرد بزن بسیار مانوس میباشد **و در مجمع البحرین** فرموده که و معنی النساء انهن انس للرجال کما جاءت به الروایة **بحث حادی عشر** ونساء ناونساء کم عطف بر نوع اهل بنا است یعنی و میخوانیم ما و شما هر دو گروه زنان خود را یعنی ما زنان خود را و شما زنان خود را الطلبید **و مجمع علیه** است که مراد از زنان در اینجا غیر صدیقهٔ طاهره زهرا نیست و همان را خواست و با خود بمباهله برد پس لفظ عام و معنی آن خاص چون آیات دیگر است **و فضائل فاطمه زهرا** و فضلیت او از کل زنان دنیا و آخرت ثابت و قطع گردید **اما فضائل عقلیه** و سمعیه بنقل هفتاد و سه ملت اسلامیه در آن سیده ثابت و دفاتر دنیا از آن مملو و مشحون اند چنانچه شمه از آن گویا بصورت آحاد از آلاف در قصهٔ مریم ذکر گردیده **و** کافیست در او همین که پارهٔ جگر سید بشر و روح دل انور او بلا فصل میباشد پس جز و کل افضل بشر افضل از همه بشر است الا ما اخرجه الدلیل **شیخ المشائخ** در اینجا فرموده که و این دلیل است بر کمال شرف و فضل فاطمه رض چه لفظ نساء عام شامل جمیع زنان عشائر و ازواج و بنات بود و احدی را بغیر فاطمه رض مع وجود دیگران داخل در آن نکرد چه غیر او احدی از ایشان قابلیت و صلاحیت آن مقام نداشتند پس قطع گردید که فاطمه رض از جمیع آن زنان انساب و اصحاب منفرد و فضل بوده تدبر تعلم و بس است برای تو که حضرت ام سلمه رض در حین دعا و نزول آیهٔ تطهیر گفت یا رسول الله من هم با ایشان هستم آنحضرت عبا را دور آل عبا جمع کرده زیر پاهای ایشان کرد و با و فرمود که تو بجای خودی و عاقبت تو بخیر است از ازواج رسولی **در مودة همدانی شافعی** از ابن عباس رض مرویست که قال رسول الله افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی رض و افضل نساء الاولین والآخرین فاطمه که رسول خدا فرمود که افضل مردان عالمیان در زمان من این علی و افضل زنان اولین و آخرین دختر فاطمه است **در مودت حادی عشر** از ابن عباس رض مرویست قال النبی صلعم لما خلق الله آدم و حوا کانا یفتخران فی الجنة فقال لما خلق الله خلقا احسن منا فبینهما اونباتهما کذلک اذا رأیا صورة جاریة لها نور شعشعانی یکاد ضوؤه یطفی الابصار و علی راسها تاج و فی اذنیها قرطان قالا و ما هذه قال هذه صورة فاطمة بنت محمد سید ولدک و قالا و ما هذه التاج علی راسها قال هذا بعلها علی ابن ابیطالب قالا و ما القرطان قال الحسن والحسین ابناها وجد ذلک فی غامض علمی قبل ان اخلقک بالفی عام و قیل رواه الحافظ ابو نعیم ایضا ملخص آنکه پیغمبر فرمود هرگاه خدا خلق آدم و حوا کرد پس ایشان افتخار میکردند که خدا خلقی را بهتر و فضل از ما نیافریده پس خدا ایشان را تنبیه کرد بآنکه در جنت صورت دختری را در قصری بر کرسی و سریر نور نشسته دیدند نور شعشعانی آن دختر قریب بود که اطفاء نور ابصار ایشان را نماید و بر سر او تاجی مکلل دیدند و در دو گوش او دو گوشوارهٔ او منور و باهی و ازهر ملاحظه کردند پس دو پرسیدند این دختر کیست وحی شد این صورت دختر محمد سید اولاد تو است پس گفتند این تاج چیست وحی شد این کنایه از شوهرش علی بن ابیطالب پس گفتند این دو گوشواره چیست وحی شد که کنایه از دو پسر او حسن و حسین اند و این امور غامض علم من قبل ایجاد تو دو هزار سال بود **و** در روایات حافظ و اهل سیر زیاده میست که این گردن او چیست وحی شد که گلوبند پدر او محمد است و بر توائل سر او تاج کنایه از پدر دست گلوبند کنایه از شوهرش علی **در بخاری** مرویست فاطمه سیدة نساء اهل الجنة **در مجلد ثانی مسلم** در مناقب فاطمه رض مرویست قال صلعم یا فاطمه اما ترضی ان تکونی سیدة نساء المؤمنین او سیدة نساء هذه الامة **دیگر محدثین و همدانی** روایت کردند اما ترضین ان تکونی سیدة نساء العلمین **در صواعق** از شیخین



روایت کرده الا ترضین ان تکونی سیدة نساء المؤمنین **در صواعق و مودة و در حلیه و منقبة المطهرین و در خواص الامة نبیرهٔ جوزی** از ثوبی مرویست قال صلعم اذا کان یوم القیمة نادی مناد من وراء الحجب او من بطنان العرش یا اهل المحشر غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد علی الصراط و در روایات دیگر بغیر مودة زیادتی بسیار دارد سابق ذکر گردید که بروز قیامت از خلف حجاب از بطن عرش ندا میشود ای اهل محشر ببندید چشمهای خود را تا آنکه فاطمه زهرا رض از صراط بگذرد **در بخاری** مرویست بل مجمع علیه است است قال صلعم فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی **در مسلم** است قال صلعم فانما ابنتی فاطمة منی یریبنی ما رابها ویوذینی ما اذیها **در مجلد ثانی مسلم** است قال صلعم انما فاطمة بضعة منی یوذینی ما اذیها **در خصائص نسائی** قال صلعم یا فاطمة اما ترضین انک تکونی سیدة نساء هذه الامة و سیدة نساء العلمین فضحکت **در مشکوة** از متفق علیه است مرویست قال صلعم فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی و یریبنی ما رابها و یوذینی ما اذاها **و** دیگران زیاده کردند فمن اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فهو کافر ملعون مخلد فی النار ملخص ترجمه همه آنکه بضعه بفتح باء بمعنی قطعهٔ گوشت باشد یعنی آنحضرت فرمود فاطمه یک لخته گوشت من است هر که او را بغضب آرد مرا بغضب آورده و هر که او را رنج سازد و رنج رساند مرا رنج و اذیت رسانده آنچه موجب رنج و ایذاء او گردد موجب رنج و اذیت من است و مغضب و موذی او موذی خدا است و موذی خدا بموجب الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا ملعون کافر همیشه در جهنم باشد هیچ عمل او بکارش نمی آید **تنبیه** هرگاه این ثابت گردید پس در اینجا شکی و ریبی نماند موذیان بضعهٔ محمدی از اخذان فدک و میراث نبوی و قاتلان فرزند النش او ی و عباسی موذی رسول و خدا باشند و موذی خدا و رسول باجماع امت کافر ملعون ناری ابد الآباد است **اما اثبات** اخذ فدک و غصب آن در همه تواریخ و سیر و در همه کتب احادیث حتی در صحیح مسلم و حتی در متعدد مواضع خصوص **در باب فرض الخمس بخاری** و در باب غزوه ذات القردة ثبت و ضبط است قال لها ابو بکر رض قال صلعم لا نورث ما ترکناه صدقة فغضبت فاطمة علیه فهجرت ابا بکر فلم تزل مهاجرة حتی توفیت و عاشت بعد رسول الله ستة اشهر **و در ذات القردة** بخاری چنین است فابی ابو بکر رض ان یدفع الی فاطمة رض منها شیئا فوجدت فاطمة رض علی ابی بکر رض فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعد النبی صلعم ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی رض لیلا و لم یوذن بها ابا بکر و صلی علیها و کان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر رض و مبایعته و لم یکن بایع تلک الاشهر الخ ملخص ترجمه آنکه هرگاه ابو بکر رض هیچ شیء از میراث رسول الله صلعم و فدک بفاطمه رض نداد و انکار از دادن کرد پس فاطمه رض بر ابو بکر غضب کرد و بوجد آمد بر او مهاجرت ابو بکر کرد و کلام با او تا حین موت خود ششماه نکرد و وقتیکه فاطمه رض مرد بحسب وصیت فاطمه رض لعلی پس علی احدی را از خلفای ثلثه و مغضوبین علیهم خبر نکرد بل قبرش را مخفی نهاد و تنها شوهرش علی او را نماز خوانده دفن نمود تا منافقین و مغضوبین بقبرش واقف نشوند و نیایند و بوجود فاطمه رض وجیه در مردم بود و مردم هم توجهی بعلی داشتند پس بمحض وفات فاطمه رض هرگاه علی وجوه مردم را مستنکر و برگشته و بدروی نسبت بخود دید پس ابو بکر رض ملتمس بیعت و مصالحت شد و تا آن ششماه علی بیعة ابو بکر نکرده بود انتهی ملخص الترجمة والمطلوب **و اما احراق باب فاطمه** وایذاء و اسقاط ولد او در کتب معتمدهٔ اهل سنت ثابت بصورت مجمل است چون **کتاب الملل شهرستانی شافعی** بالتصریح **از مجلد اول شرح نهج البلاغة** و تواریخ مستندین قدمای اهل سنت چون **تاریخ ابن قتیبه** و در کشف الحق **از کتاب طبری** احراق باب فاطمه رض منقول است و انشاء الله تعالی بجای خود بتفصیل عنقریب عین عبارات آنها را نقل خواهیم کرد **سوال** در حدیث بخاری فمن اغضبها فقد اغضبنی است و اغضاب باب افعال بمعنی هر کس که فاطمه را بغضب آرد پس در ملعون بودن او و لعنت شکی ندارد اما فمن غضبت علیه فاطمة فقد غضبت علیه نیست پس جائز است که فاطمه رض بنفسها بغضب بر ابو بکر آمده باشد پس ابو بکر و عمر مغضوب خدا و رسول و فاطمه فی الواقع نمیباشند چه غضب امر طبعی از لوازم بشر چون فرح میباشد پس آن غضب از موجب لعن خدا و رسول نمیباشد زیرا که او بلا سبب ابو بکر

وجه تسمیه زنان بنساء بحسب اشتقاق از نسی

خلقت بهشت فاطمه در جنت قبل از آدم و حوا

حدیث فدک از بخاری و مسلم و غضبناک مردن فاطمه بر ابن الخطاب

جواب اشکال اغضب

و عمرم است **جواب اول** لا نسلم که باب افعال مستلزم فاعل غیر یا سبب فعل او غیر او باشد چون آیه اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب
العلمین یعنی صر مسلما او کن مسلما او تیقن بالاسلام فقال تیقنت بالاسلام **تنبیه** پس بنابراین بالجمله بقیاس ثابت گردید که اغضب گاهی بمعنی غضب
اگر استعمال شود غلط نیست **جواب ثانی** من اغضبها و اذاها پس در این شکی نیست که سبب غیظ و غضب او شیخین باخذ حقوق و
میراث رسول و اخذ فدک گردیدند و در آن مجال انکار و صورت تاویل نیست چه فابی ابو بکر ان یدفع الی فاطمة منها شیئا فغضبت فاطمة علیه
ثابت و ناطق است پس در مغضوب علیه بودن ابو بکر از فاطمه شکی نیست لهذا تا تشماه فاطمه از ابو بکر مهاجرت کرد و با او تا این تشماه کلامی نکرد و وصیت
کرد که او را بجنازه و قبر من مطلع نشوند **پس** بنابراین بقوم تیمی و عدوی و بعد ایشان باحزاب و امثال و اتباع ایشان اموی و عباسی میباشد
نعوذ بالله من غضب فاطمة الزهرا **جواب ثالث** کلام در غیظ و غضب نفسانی نیست و اگر در آنهم باشد پس آنکه مطهر بنص آیه تطهیر و اجماع
باشند پس غیظ و غضب اگرچه از لوازم طبع بشریت لکن معصومین و مطهرین از لوث خلل و زلل و معصیت و باطل علی کل حال بری و مصون و محروس
اند چه در صحت و سقم چه در فرح و غضب چه در یقظه و منام چه در قعود و قیام چه در سکوت و دعوا چه در امر طبعی چه در غیر آن و الا تاکید در
تاکید در آیه لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا لغو محض و خبر کذب و غلط از خدای عالم الغیب و الشهادة مخالف واقع محال باشد تعالی الله عنه **پس**
اگر غیظ او بغضبها هم تصور شود باز هم برحق است چه غیظ و غضب از سیدهٔ مطهرین و راس معصومین محال است **جواب رابع** لفظ اغضبها
اعم است مسبوق آن سبب او می باشد چه محال است که بلا سبب عاقل آدمی بغیظ آید چه اغلب سببش خارج غیر او باشد پس در نفس او سببی خارج ناشی
و حاصل شده مورث غیظ او میشود چون شهود و سماع و وجدان منافی غیر ملائم چنانچه موجب فرح و سرور وجدان و ادراک ملائم در طبع باشد پس من
اغضبها علی کل حال عام باشد پس جمیع آنچه فاطمه را برنج می آرد در رسول خدا را برنج می آرد و هر مغضب و موذی رسول و خدا مغضوب ملعون بالاجماع

جواب ابنائنا و نسائنا جمع مقتضی عدد ... میباشند

است **اشکال** لفظ نساءنا عام شامل و مضاف بالفظ نا است پس این مقتضی عموم نسوان است چه از عشائر آنحضرت باشند چه از ازواج او و هم
واحد نمیباشد پس تخصیص واحد بلا سبب تخصیص بلا مخصص غیر مقبول باشد **جواب اول** این لفظ ابنانا و نسانا و انفسنا از آن قسم آیات
است که مراد از آن بعض الفاظ خاص و بعض دیگر عام با وجود قرائن ظاهره میباشد چون آیه بنی اسرائیل انی فضلتکم علی العلمین و معلوم است که
عوام بنی اسرائیل افضل اولین و آخرین نبودند بل مراد خاص عالمیان خود ایشان میباشد بحمد الله اشکال زائل است **جواب ثانی** این الفاظ
سه گانه مقابل الفاظ سه گانه دیگر ابناءکم و نساءکم و انفسکم وارد شده چه از مخالفین مراد عام است پس بمقابل عام لفظی و معنوی معا این الفاظ جانب ثانی
در لفظ عام و معنی خاص وارد شده این باب فن بدیع غایت پسندیده و ممدوح میباشد از آن فن دریافته میشود **جواب ثالث** پس از عموم
لفظ تخصیص بدست و فعل خود صاحب وحی و کتاب واقع شده پس در ابنانا فقط دو پسر خود حسنین **و** در نسانا فقط یک دختر خود فاطمه **و** در انفسنا
فقط علی ابن ابی طالب را در مباهله برده و غیر ایشان احدی را از بنات و عشیره و قبیله و ازواج خود نبرده و بر این اجماع امت است پس همه آن بوحی
خالق و واضع لغت تعالی بود و پس تخصیص بلا مخصص لازم نمی آید **جواب خامس** بعضی میفرمایند که الفاظیکه بسوی خصم عائد و خطاب
اند آن هر سه لفظ بحقیقت جمع باقی اند **و** از اینجا این هر سه لفظ بصورت تعظیم و تشریف من الله و برای تعلیم بخلق آمده تا که اهل عبا
را بغیر تعظیم نام نگرفته باشد **سوال** در ابنائنا فقط دو حسنین داخل شدند چه غیر ایشان پسری موجود نداشت **اما** از بنات آنحضرت
با فاطمه زهرا حضرت رقیه و ام کلثوم و زینب بودند چرا این دیگر بنات خود را شامل در نسائنا نکرد و حال آنکه اولاد در ولدیت مساوی
میباشند و ایشان نیز والحمد لله پارسای مسلمات مطیع خدا و رسول او در آن وقت زنده و موجود بودند پس سبب عدم ادخال و شمول
ایشان در این شرافت عظمی از نبی معصوم از زلل و خلل و ظلم دور میباشد چه تشریف و تزئید و تخصیص ببعض اولاد دون البعض مورث
حقد و حسد و فساد بین الاولاد میشود **جواب اول** در بودن آن بنات سه گانه یا دوگانه از اولاد صلبی آنحضرت امت

جواب سوال ...



دو قول دارد **احدهما** آنکه آنها ربیبهای آنحضرت بودند **در کتاب کامل البهائی** از احد ثقات علمای انساب این خلاف نقل کرده
که **نزد بعضی** از حضرت خدیجه از شوهر اولش بودند و بسبب تربیت آنحضرت ایشان را بنات میخواندند چنانچه مربی و شوهر ضعیفه را
اب میخوانند **و نزد بعضی** ایشان مع پسری ابو هند از هاله خواهر خدیجه بودند پس از مردن شوهر او نامش ابو هند مرد فقیر بود و فوت شد
آنحضرت هاله را با دختر های مزبوره و آن پسر که بعد فوت پدر خود متولد شده مسمی بابو هند گردیده بخانه خود نزد خدیجه طلبیده و پرورش نمود آنحضرت
و خاله ایشان خدیجه ایشان را با ولد و بنت میخواندند پس ببنات رسول معروف گردیدند و در عرب بل در عرف مربی را اب و ام و مربا را پسر و دختر
میخوانند و دیگر وجوه اند چنانچه بدین حارثه با بن محمد مشهور گردیده بود **و** لکن اینوقت کتب انساب حاضر نیستند لهذا براین توقف کردم انشاء الله تعالی
در سوره احزاب در ذیل آیه بنات تفصیل خواهیم نوشت **تنبیه** بنابراین قول اشکال بالراس زائل است **ثانیهما** مختار فرقه دیگر است و
اهل انساب است که ایشان خلص بنات صلبی رسول الله از بطن خدیجه کبری خواهران سکه پدری و مادری حضرت زهرا بودند **و** لکن مجمع علیه امت است
که ایشان رتبه عشر عشار حضرت فاطمه نداشتند اگرچه مومنات عابدات بودند **و** اشرف و افضل کسی است که خدا او را تشریف و تفضیل و تعظیم و تعلیم
تطهیر کرده اگرچه اولاد متعدد از یک والدین میباشند متفاوت الامزاج و الخلقة و المراتب و الرزق میباشند **آیا** پنج انگشت را در یک ماده که دست
متفاوت و مختلف الاحوال و القوة و الجثة نمی بینی **و** عزت و ذلت و رفعت من الله است و در آیه ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم تصریح است که غیر خدا و رسول احدی را امت اختیار ندارد و که اختیار نماید غیر امر خدا و رسول چیزی را چه او نفاق محض است
**پس بنابراین قول** آنحضرت بنات دیگر را برای همین داخل مباهله نکرد چه مامور فقط بهمین اصحاب اربعه کسا و آل عبا بود نه بغیر ایشان چه در مباهله
غرض دعا و دعای ایشان واجب الاجابة بجهة علم و طهارت و آنها اهل البیت نبوت بودند و در غیر ایشان این فضائل موجود اصلا نبود ندا شکالی هیچ بحمد الله
لازم نمی آید **اقول** این هیچمدان توقف دارم در این مسئله که آیا آنها بنات صلبی بودند یا نه و بعد دیده شود **سوال** کل اولاد ذکور و اناث آن
حضرت از خدیجه و از غیر چند است و نام آنها چیست **و آیا** آنها بعد نبوت هم باقی بودند **یا** نبودند **و آیا** از آنها اولادی و عقبی باقی مانده **یا** نه
**جواب** اجمالی آنکه متفق علیه است که غیر فاطمه و غیر اولاد او از هیچ یکی عقب نمانده **اما در تعداد** آنها اهل سیر و انساب خلاف کردند **در**
**مواهب لدنیه** گفته که آنچه متفق علیه امت است این است که همه اولاد پیغمبر شش کس بودند دو پسر و چهار دختر قاسم و اول اولاد از خدیجه
و بکنیت ابو القاسم آنحضرت مکنی گردیده بود **و** ابراهیم **اما** بنات پس آنها چهار اند زینب **و** رقیه **و** ام کلثوم **و** فاطمه زهرا و همه اینها ادراک
اسلام کردند **اما در** اولاد خلاف کردند **نزد ابن اسحاق** نیز طیب **و** طاهر دو پسر آنحضرت بودند بنابراین کل هشت کس بودند **و**
**نزد زبیر ابن بکار** نیز یک پسر دیگر بود نامش عبد الله ملقب بدو لقب یکی طیب و دیگر طاهر بعد **و** قول اکثر اهل انساب همین است **و دار**
**قطنی** گفته برای آن او را طیب و طاهر نام کرده بود که او در اسلام متولد شده بود و لکن در مکه فوت شد **پس** بنابراین هفت کس ذکور بودند **و**
**صاحب الصفوة** گفته که عبد الله غیر طیب و غیر طاهر باشد **پس** بنابر کل نه آدم میباشند پنج مرد **و**
طاهر دو ولد او متولد در یک بطن **و** طاهر **و** مطهر بیک بطن دیگر متولد شده بودند **پس** بنابراین کل یازده اولاد بودند **در مواهب**
نقل کرده که قبل اسلام یک ولد نام او عبد المناف بود و او هم صغیر مرد قبل البعثة **پس** بنابراین دوازده کل اولاد باشند **نزد ابن اسحاق**
غیر ابراهیم و غیر فاطمه همه اولاد آنحضرت قبل اسلام در رضاع مردند و ابراهیم در اسلام مرد و غیر دختران چهارگانه در اسلام باقی نماند **و** نیز ذریتی از بنات
باقی غیر فاطمه نماند **و بعضی** میگویند که اکبر اولاد آنحضرت زینب بود و از و دختری امامه نام باقی مانده بود پس از فاطمه علی او را در نکاح برای
حفظ اولاد فاطمه بوصیت فاطمه آورد والله اعلم بالاحوال این ملخص کلام اهل انساب و سیر اهل اسلام است **و در صلوات یومیه**
**ماه صیام** در صلوات اسماء طیب و طاهر و زینب و ام کلثوم و رقیه از اولاد رسول الله بطرق امامیه شمرده شده انبحث ثانی عشر

از دختران دیگر ... کلثوم ... نبی بودند یا اولاد صلبی او

الفسنا وانفسکم عطف بر ماقبل لفظا اول خاص ثانی عام میباشد **اما نفس** در لغة بسکون فا معانی متعدد دارد پس بمعنی روح و خون چون والدم مما لا نفس له سائلة لا ینجس الماء و بمعنی عین شی چون جائنی بنفسه یعنی بعینه وذاته و بمعنی جسد و بمعنی چشم چون نفسته بنفس بمعنی اصبته بعین و بمعنی عندیه چون ولا اعلم ما فی نفسک و عظمة و عزت و همت و انفه و اراده و غیب و عقوبت باشد و اگر نفس بمعنی روح باشد در آنوقت مؤنث باشد و اگر مراد از آن شخص گرفته شود پس مذکر است و جمعش انفس و نفوس چون فلس وافلس و فلوس **و نفس** بالتحریک واحد انفاس چون سبب و اسباب بمعنی دم و هوائیکه در بدن فرو میرود و بر می آرد و بمعنی وسعت و فسحت در امر و جرعه چون شربت الماء بنفسین بمعنی جرعتین و ری بمعنی تشش و نفاس بکسر اول حالت ولادت زن باشد بجهة ولادت نفس آدمی از زن یا بجهة جریان دم نزد ولادت و زن را نفساء نامیدند **بحث ثالث عشر** و انفسنا و انفسکم یعنی بامیخوانیم نفسهای خود را و شما بخوانید نفسهای خود را و از انفسنا مراد عین نفس مبارک رسول خدا نیست بل او غیر او بصورت مجاز است بچند دلیل **اول** آنکه داعی و دعوة مقتضی مغایرة مدعو میباشد چه انسان داعی نفس خود نمیباشد و الا لازم می آید اتحاد داعی و دعوت و مدعو به و متحد فی الخارج متعدد یا بالعکس بالضرورة نمیباشد لهذا واجب گردید که آن مدعو به غیر آنحضرت مثل او باشد **ثانی** در این آیه آنحضرت مامور گردید بیاوردن پس بموجب ابناء تا حسنین را و بموجب نساء تا حضرت فاطمه را باخود برد پس از انفسنا اگر مراد خاص نفس مبارک آنحضرت میبود البته علی را داخل در آن نمیکرد و هرگاه علی را در آن داخل کرد پس تقریر سابق ثابت گردید که مراد انفسنا خاصة علی ابن طالب است **ثالث** اجماع امت است که علی داخل در این مباهله بود و بغیر پنجتن پاک سادسی از اقارب و عشیره و اصحاب نبود پس باین ادله قطعی گردید که علی ابن ابی طالب نفس رسول است اگر **گفته شود** که خود حضرت رسالت مامور فی المباهله و داخل در آن مجالسه نبود چه این آیه بنا بر این تقریر مختص اصحاب اربعه کساء بود نه حضرت رسول را و اگر حضرت رسول داخل بود بکدام لفظ بود **جواب** بعد ان نستعیذ اللهم الیک من سائل غبی و جاهل غوی و عالم بغی طغی بانکه آنحضرت مامور و داخل در آن بلفظ ندع چه بالاتفاق آنحضرت داعی بود و باضافت الی نا در لفظ ابناءنا و نساءنا و انفسنا میباشد چه داعی و مضاف الیه غیر مدعو و غیر مضاف وجوبا باشد پس بلزوم و ثبوت مغایرة ثابت شد که آن داعی و مضاف الیه بالضرورة و الاجماع حضرت ختمی مآب بود پس باینجهة داخل و شامل بود و الحمد لله پنجتن پاک بغیر الواث در یک جا جمع بودند و جمع شدند و همیشه نیز مجتمع خواهند بود **بحث رابع عشر** حضرت امیر را در قرآن نفس سید انبیا خوانده و نامیده و حضرت رسول هم برای همین علی را بلفظ روح و نفس و مرادف آن همیشه یاد میفرمود و برای تیمن و برکت از صحاح کتب اهل اسلام چون یکی از آلاف بصورت نمونه در اینجا ذکر میکنیم **در صواعق** در آخر فصل ثانی مناقب علی روایت کرده که حضرت رسول وقتیکه فتح مکه کرد بعد حمد الهی فرمود اوصیکم بعترتی خیرا و موعدکم الحوض والذی نفسی بیده لتقیمن الصلوة ولتؤتن الزکوة اولا بعثن الیکم رجلا منی او کنفسی یضرب اعناقکم ثم اخذ بید علی ثم قال هو هذا المحصل آنکه ای مردم مکه و اهل اسلام وصیت میکنم شما را در حفظ عترت خود م بایصال خیر و وعده شما در حصول جزای آن حوض کوثر است و قسم بخدا بر اینه اقامت نماز و دادن در ادای زکوة کنید و الا میفرستم بسوی شما مردی را از خودم که چون نفس و جان من باشد بزند گردنهای شما را پس دست علی را گرفته فرمود که او این علی است **در استیعاب** عبد البر روایت کرده ان رسول الله خاطب قوم ثقیف و قال لتسلمن او ارسل الیکم رجلا منی او مثل نفسی فیضرب رقابکم و یاسر ذراریکم و یاخذ اموالکم قال عمر والله ما تمنیت الامارة غیر ذلک الیوم و کنت اقدم صدری لعله یقول هو هذا فاذا اقبل علی و قال هو هذا المحصل آنکه پیغمبر بقوم ثقیف توعید کرد که اسلام بیارید و الا میفرستم بسوی شما مردی را از خودم که مثل روح من است پس بزند گردنهای شما را و اسیر نماید ذریت شما را و بگیرد مال شما را عمر خطاب گفت قسم بخدا من تمنای امیری غیر آن روز نکردم و سینه خود را از مردم پیش میکردم شاید بگوید که آن شخص این عمر است پس ناگاه علی آمد فرمود آن شخص اینمرد است **در صواعق** است که حضرت امیر در یوم الشوری حجة کرد انشدکم بالله



هل فیکم احد اقرب الی رسول الله منی و من جعل نفسه نفسه و ابناءه ابناءه و نساءه نساءه قالوا اللهم لا یعنی ای حاضرین شما را قسم بخدا میدهم آیا در شما کسی هست قریب تر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از من و او نفس خود و اولادش اولاد خود و زنش از زنان خود گردانیده باشد همه گفتند بار خدایا نه **در منهاج الکرامة و کشف الیقین** از ابن مغازلی روایت کرده که حضرت در شوری فرمود انشدکم بالله هل فیکم احد قال رسول الله لبنی ولیعة لتنتهن او لابعثن رجلا نفسه کنفسی طاعته طاعتی و معصیته معصیتی یفصلکم بالسیف غیری قالوا لا یعنی در شما کسی هست که آنحضرت در او مخاطب به بنی ولیعه فرموده باشد که باز بایستید از گناه و تمردی یا بفرستم مردی را که عین او چون عین من باشد طاعت او طاعت من و گناه و تمردی او تمردی من باشد جدا سازد شما را السیف یا جدا شده یا تفضیل یافته بر همه بضرب سیف سوای من همه گفتند بار خدایا نه **در خصائص نسائی** مرویست قال لینتهن بنو ولیعة او لابعثن الیهم رجلا کنفسی ینفذ فیهم امری فیقتل المقاتلة و یسبی الذراری فما راعنی الا کف عمر فی حجزتی من خلفی قال من یعنی قلت ما ایاک و لا صاحبک یعنی و قال فمن یعنی قلت خاصف النعل و علی یخصف النعل المحصل آنکه پیغمبر بنی ربیعه فرمود که باز بایستند از تمردی من یا بفرستم بایشان مردی را که چون نفس و جان من باشد که انفاذ کند امر مرا و قتل نماید مقاتلین ایشان را و اسیر کند ذریت ایشان را ابی گفت که مرا بسوی خود بدست عمر گردانید که مرادش باشد من گفتم نه تو و نه صاحب تو مراد بلکه مرادش خاصف النعل باشد یعنی علی چه او نعلین آنحضرت را پینه میکرد **در مسند احمد** بطرق متعدد **و در خصائص نسائی و در جامع ترمذی** ابو عیسی باسانید متعدده متفرده خود روایت کردند قال النبی یا معشر قریش لتنتهن او لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم بالسیف علی الدین قد امتحن قلبه بالایمان قالوا من هو یا رسول الله فقال ابو بکر من هو یا رسول الله و قال عمر من هو یا رسول **و فی** المسند و الخصائص قالوا یا رسول الله هو ابو بکر قال لا ثم قالوا هو عمر قال لا ثم اتفقت الروایات قال هو خاصف النعل و کان اعطی علیا المحصل آنکه ای معشر قریش باز بایستید و ترک تمردی نمائید و الا خدا مردی را بر شما خواهد فرستاد که گردنهای شما را بشمشیر میزند بر دین بتحقیق خدا او را امتحان کرده باشد در ایمان او صحابه گفتند او ابو بکر است پیغمبر فرمود نه پس گفتند او عمر است حضرت فرمود نه **و** بروایات دیگر پس خود ابو بکر گفت او منم یا رسول الله پیغمبر فرمود نه پس خود عمر گفت او منم یا رسول الله حضرت فرمود نه پس از آن فرمود که او خاصف النعل است و در آنوقت علی پینه در نعلین او میکرد **احمد** و غیر او روایت دیگر نیز کردند قال ان فیکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله قالوا هو ابو بکر قال لا و قالوا هو عمر قال لا و فی اخری قال ابو بکر انا هو قال لا و قال عمر انا هو قال لا و لکن هو الذی یخصف النعل و هو علی یعنی در شما یک شخص است که او قتل میکند منافقین صفین و جمل و نهروان را بر تاویل قرآن چنانچه من قتال کردم بر تنزیل آن ابو بکر گفت او من هستم آنحضرت فرمود نه عمر گفت آیا او من هستم آنحضرت فرمود نه و لکن او خاصف النعل یعنی علی است **اقول** در اینجا نفی کرد حضرت نبوی مشافهة با ابو بکر و بعمر که تو او قتال کننده نیستی پس قتال ابو بکر با اهل اسلام خطا باشد **در کشف الحق** از جمهور نقل کرده **و** در کتب سیر همه نقل کردند نزد مقابله علی بعمرو بن عبد ود قال النبی عند ذلک برز الایمان کله الی الکفر کله یعنی پیغمبر در حین مقابله علی بعمرو فرمود الحال بروز و ظهور کرد ایمان کل یعنی علی بمقابل کفر کل یعنی عمرو **طبرانی و احمد** روایت کردند قال الناس من شجر شتی و انا و علی من شجر واحد یعنی آنحضرت فرمود مردم از درختهای متعدده اند و من و علی از یک درختیم **در مسند** حنبل مرویست قال کنت انا و علی نورا واحدا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین جزء انا و جزء علی **و زاد فی** روایة ابن المغازلی اخرجنی نبیا و اخرج علیا وصیا المحصل آنکه من و علی نور واحد پیش خدا بودیم قبل از ایجاد آدم چهار هزار سال و آن نور را دو حصه کرد مرا بصورت نبی و علی را بصورت وصی بر آورد **احمد** در مسند و **نسائی** در خصائص متعدد احادیث **و ترمذی و مشکوة**

وابن ماجه باسانید خود وابن حجر وغیر ایشان روایت کردند علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی یعنی علی از من ومن از علی هم واداء رسالت از من نمیکند مگر من یا علی در ترمذی ومشکوة وکشاف وغیر ایشان چون نسائی واحمد وابن مغازلی وابونعیم مع جمعی دیگر روایت کردند که حضرت رسول ابوبکر را بکه در اول با سه حکم از آیات سوره توبه برسالت فرستاد که بر ایشان بخواند وابوبکر هنوز در راه بود که علی را عقب او فرستاد تا از ابوبکر آیات گرفته خود علی بخواند وادای رسالت نماید پس وقتیکه علی از ابوبکر آیات سوره برائه گرفت وابوبکر نزد پیغمبر مراجعت کرد پرسید که آیا در من چیزی نازل شد آنحضرت فرمودند ولکن جبرئیل نازل شد وفرمود لایبلغن رسالتك عنك الا انت او رجل منك او من اهلك فارسلت او ارسل علیا یعنی ادای رسالت ترا از تو نمیکند مگر خودت یا محمد یا مردی که از تو باشد از اهل تو پس لایق ادای رسالت است پس علی را فرستادم در بخاری بل در همه صحاح سته است وصاحب مشکوة گفته که متفق علیه است قال علی منی وانا من علی احمد در مسند وهمه اهل سیر چون صاحب مواهب فردوس الاخبار ومعارج النبوة ومدارج النبوة وصاحب روضة الاحباب وصاحب بشائر المصطفی مع جم غفیر روایت کردند در قتال مشرکین بروز احد در جد وکد علی در حفظ نبوی ودفع وقتل کفار ملائکه در تعجب بودند فقال منهم جبرئیل ان هذه لهی المواساة فقال النبی ان علیا منی وانا من علی فقال جبرئیل وانا منکما یا رسول الله یعنی از بین ملائکه جبرئیل گفت این است مواسات پس حضرت رسول فرمود بتحقیق علی از من است ومن از علی جبرئیل عرض کرد یا رسول الله من هم از شما هردو هستم کل محدثین باسانید خود حتی بخاری در متعدد مقام این حدیث منزلت نقل کرده الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ودر بعض روایات بخاری این است انت منی وانا منك وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة بعدی کما ذکره صاحب المشکوة وقال ایضا متفق علیه تنبیه در اینجا جمیع مراتب صوری ومعنوی که حضرت رسول داشت در علی اثبات کرده واستثنا کرد از آن اطلاق اسم نبوة زیرا که او خاتم النبیین بود پس ثابت شد

منجمله آن باشد اما اینحدیث منزلت قطع نظر از اخبار دیگر بنا به متواتر است اما اثبات تواتر آن در اینجا بالاجمال کافی که ابن حجر در صواعق از بزاز نقل کرده که او از سعید خدری وطبرانی از اسماء بنت عمیس وام سلمه وحبشی بن جناده وابن عمر وابن عباس وجابر بن سمره واز حضرت امیر وبراء بن عازب وزید بن ارقم این روایت را واز جماعتی کثیر دیگر از صحابه نقل کردند وقاضی ابوالقاسم تنوخی یکی از مشاهیر علمای عامه است رساله بالانفراد در رواة اینحدیث ضبط کرده منجمله آنها علی امیر المؤمنین وعمر وسعد بن وقاص وعبدالله بن عباس وجابر بن عبدالله وابوهریره وسعید خدری وجابر بن سمره ومالك بن حویرث وبراء بن عازب وزید بن ارقم وابی رافع مولی رسول الله وعبدالله بن ابی اوفی وبرادر او زید بن ابی اوفی وابوشریحه وحذیفه یمانی وحذیفه بن اسید وانس بن مالك وابوبرده اسلمی وابوایوب انصاری وعقیل بن ابی طالب وحبشی بن جناده ومعویه بن سفیان وام سلمه واسماء بنت عمیس وسعید بن مسیب ومحمد بن علی بن الحسین وحبیب بن ثابت وفاطمه بنت علی وشرحبیل بن سعد همه اینها بلاواسطه از رسول شنیدند که این روایت هر یکی کردند ونیز ابن عساکر مع جمعی دیگر تواتر آن ثبت کردند صاحب صواعق وخطیب از براء ودیلمی از ابن عباس روایت کردند ان النبی قال علی منی بمنزلة رأسی من بدنی یعنی پیغمبر فرمود بتحقیق نسبت علی بمن بمنزله سرم از بدنم میباشد در خاصه وعامه مرویست که بعض صحابه از پیغمبر مسئلت کردند حالش ذکر فرمود پس انی وا علی پرسید فقال النبی فقد سئلتنی عن الناس ولم تسئلنی عن نفسی یعنی پیغمبر فرمود تا اینوقت سوال از مردم میکردی والحال چرا از حال نفس من با بیگانه میپرسی یا تا اینجا ذکر مردم بیگانه بود وتا حال سوال از نفس من نکردی یعنی از علی در ترمذی ومشکوة وصواعق واحمد وغیرهم روایت کردند وقتیکه علی را بجنگی میفرستاد پیغمبر دعا ودستها بلند نموده میگفت اللهم لا تمتنی حتی تریني علیا یعنی بار خدایا مرا میران



تا علی را بمن نمائی احمد ودر خصائص نسائی چند حدیث باسانید متعدده ومضمون متحد ایراد کردند انی علی نبی الله فی سحر کل لیلة فان یصلی یسبح او یتنحنح وان وجدته فارغا اذن لی دخلت علیه یعنی من در سحر هر شب نزد حضرت رسول میرفتم اگر مصروف نماز میبود تنحنح یا تسبیح بلند میکرد واگر فارغ میبود داخل میشدم در ترمذی ومشکوة وصواعق وتاریخ الخلفاء وغیر آنها مرویست قال علی کنت اذا سئلت رسول الله اعطانی واذا سکت ابتدانی یعنی حضرت امیر فرمود پس وقتی که از آنحضرت ابتدا در پرسیدن میکردم میگفت واگر من ساکت میماندم آنحضرت ابتدا در بیان میکرد در صواعق ومشکوة وترمذی روایت کردند دعی رسول الله علیا یوم الطائف فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول الله ما انتجیته ولکن الله انتجاه یعنی رسول خدا علی را روز طائف برای رازگوئی برگزید وطلبید پس با او راز واسرار گفت مردم گفتند با ابن عم خود بطول انجامید اسرار او پس رسول خدا فرمود که من علی را مختص برای راز منتخب ومنتخب ننمودم ومن تنها با او راز نگفتم بلکه خدا با او راز گفت واو را برای راز از کل خلائق منتخب ساخت ودر صحاح سته است که در افك واتهام عائشه پیغمبر با علی راز می گفت ومصلحت میکرد حاکم وابن حجر وسیوطی وغیر ایشان از ام سلمه روایت کردند اذا غضب رسول الله لم یجترء احد الا علی یعنی وقتیکه رسول خدا بغیظ وغضب می آمد احدی را جرأت کلام با آنحضرت نبود مگر علی چه او با او در هر حاله کلام میکرد در خصائص نسائی چند روایت بچند سند ودر صواعق وترمذی ومشکوة مرویست حضرت امیر را بغزوه فرستاد در آنجا حضرت امیر جاریه را انتخاب نمود چهار نفر صحابی از آن مراجعت بمدینه نموده اول یکی فریاد اخذ کنیز بصورة شکوه از علی کرد پیغمبر اعراض از او نمود بعد او ثانی پس او نیز اعراض کرد پس ثالث پس رابع عرض کرد وآنحضرت نیز از اینها هم اعراض نموده فاقبل الیه رسول الله والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی پس رسول خدا روی با ایشان کرده در حالیکه غضب از روی پیغمبر شناخته میشد وسه بار بالاتصال فرمود شما مردم چه اراده دارید در علی تحقیق علی از من است ومن از علی وعلی ولی ومتصرف هر مومن است بعد من پس اظهار کرد خلافت وولایت وتصرف او را در حضور خود وبعد خود بالنسبه بهر مومن در صواعق ابویعلی از عائشه روایت کرده قالت عائشه رایت النبی التزم علیا وقبله وهو یقول بابی الوحید الشهید یعنی من دیدم که پیغمبر علی را با خود چسبانیده بوسه کرد واو میفرمود پدرم فدای تو باد یا قسم بپدرم تو وحید شهیدی حدیث مواخات نیز از متواترات است چونکه بلحاظ بسط ضبط اسامی رواة وحمله ونقله اخبار در اینجا محال است بغیر بخاری ومسلم همه اهل حدیث خصوص احمد وابن مغازلی وابونعیم وترمذی ومشکوة وسیوطی وصاحب صواعق مع جم غفیر روایت کردند که حضرت رسول در صحابه کفو را با کفو اخوة بست وحضرت امیر را با کسی اخوة نبست فجاء علی تدمع عیناه فقال علی یا رسول الله اخیت بین اصحابك ولم تواخ بینی وبین احد فقال انت اخی فی الدنیا والآخرة وزاد احمد انما ترکتك لنفسی انت اخی وانا اخوك فان ذکرك احد فقل انا عبد الله واخو رسول الله لا یدعیها بعدك احد الا کذاب والذی بعثنی بالحق ما اخرتك الا لنفسی وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وانت اخی ووارثی یعنی ملخص آنکه حضرت امیر گریان عرض نمود که مرا با کسی اخوت نبستی پیغمبر فرمود تو برادر منی در دنیا وآخرت وترا موخر نهادم مگر برای نفس خود تو برادر منی ومن برادر توام بعد تو اخو رسول الله ادعا نمیکند مگر کذاب بخدا قسم تو نزد من منزله هارون نزد موسی داری سوای آنکه اسم نبی بر تو بعد من اطلاق نشود وتو برادر منی ووارث منی احمد باسانید سته وابن مغازلی باسانید هشتگانه منفرده از صحابه نقل کردند ودر جمع بین الصحاح السته علامه مجلسی از مسند حنبل روایت کردند قال النبی رایت مکتوبا علی باب الجنة محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام یعنی در شب معراج دیدم که بر در جنت نوشته بود که محمد رسول خدا علی برادر او هست قبل از ایجاد آسمانها وزمین دو هزار سال در مستدرك از عبدالرحمن عوف واخطب خوارزم از احمد ودر مودة همدانی از ابن عباس روایات بسیار نقل کردند

نفس رسول انبیا بود

دلیل واضح اهل سنت که علی خاص شهادت رازگوی خدا ورسول بود

حدیث مواخات علی وپیغمبر و... علی اخو رسول الله

بغاوة يسيرة قال ص خلق الانبياء من اشجار شتى وخلقني وعليا من شجرة واحدة فانا اصلها وعلي فرعها والحسن والحسين ثمارها
واشياعنا اوراقها فمن تعلق بغصن منها نجى ومن زاغ عنها هوى يعني پیغمبر فرمود خدا تعالی آفرید انبیا را از درختهای متعدد و آفرید مرا
و علی را از یک درخت نبوة پس من اصل و بیخ آن درخت و علی فرع آن و حسین میوه آن و شیعه ما برگهای آن میباشیم پس هر که تعلق گرفت بشاخی از آن درخت
از ضلالت در دنیا و در آخرت از نار نجات یافت و هر که گذشت و گذاشت آنرا در جهنم فرو میرود **در روایة مستدرک** زیاده این است و
فاطمة فرعها و علی لقاحها یعنی فاطمه فرع او و علی گل او میباشد **در صواعق و در مودة** و غیر آن روایت کردند ان رسول الله ص
قال من لم یعرف حق علی فهو احدی عن ثلاث اما ولد الزانیة او حملته امه من غیر طهر او منافق یعنی هر که حق علی را نشناسد ولادت او خالی از
سه چیز نیست یا از زانیه بزنا یا بر غیر طهارت از حیض متولد شده یا منافق است **اخطب صاحب شواهد التنزیل و مودة**
روایت کردند قال ص یا علی لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح فی قومه وکان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله و مد فی عمره حتی حج الف عام
علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروة مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة ولم یدخلها ملخص آنکه ای علی اگر بنده عبادت خدا بعمر نوح کند و
مثل کوه احد طلا در راه خدا بدهد و هزار حج پیاده کند و مظلوم میان صفا و مروه کشته شود و دوستی تو ندارد بوی بهشت نمی شمد و داخل آن نمیشود **اخطب**
و غیر او از انس روایت کردند قال ص خلق الله من نور وجه علی سبعین الف ملک یستغفرون له و لمحبیه الی یوم القیمة یعنی پیغمبر فرمود خدا هفتاد
هزار ملک را از نور روی علی آفرید همه آنها استغفار میکنند برای علی و برای محبان او تا قیامت **ایضا** ابن عمر گفت قال ص من احب علیا قبل الله عنه صلوته و
صیامه و قیامه و استجاب دعاءه الا و من احب علیا اعطاه الله تع بکل عرق فی بدنه مدینة فی الجنة الخ ملخص آنکه پیغمبر فرمود هر که علی را
دوست دارد صلوة و صیام و قیام و دعا او مقبول است و هر که او را دوست دارد بعدد هر رگی که در بدن اوست شهری در جنت
برای او داده میشود و بیخوف از حساب و میزان و صراط میباشد **در فردوس الاخبار و مودة** از معاذ مرویست قال ص
حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی حب علی حسنه است که با آن ضرر نمیرساند او را گناهی و بغض او
گناهی است که نفع نمیدهد او را با آن حسنه **ایضا** در آنجا است قال ص لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی
پیغمبر فرمود اگر کل خلائق بر محبت علی مجتمع میشدند هر آئنه خدا جهنم را نمی آفرید **ایضا در مودة** و حافظ ابونعیم روایت کردند قال
لیلة اسری بی الی السماء تلقینی الملئکة بالبشارة فی کل سماء حتی لقینی جبرئیل فی محفة من الملئکة فقال یا محمد لو اجتمع
امتک علی محبة علی بن ابی طالب ما خلق الله النار یعنی لیلة المعراج در هر آسمان ملائکه نزد ملاقات بشارت بمن میدادند تا آنکه جبرئیل با
گروهی محفوف از ملائکه آمد و گفت که یا محمد اگر کل امت تو مجتمع بر محبت علی میشد خدا نار جهنم را نمی آفرید **در مسند و در صواعق**
روایت کردند من ابغض اهل البیت فهو منافق **در ترمذی و مشکوة و صواعق** مثل همین است کنا نعرف المنافقین
ببغض علی ما منافق را میشناختیم ببغض و عداوت علی و آل او **ایضا** در صواعق است من ابغض احدا من اهل بیتی فقد حرم شفاعتی
یعنی هر که بغض یکی از اهل بیت من دارد پس شفاعت من بر او حرام و او از او محروم است **در صواعق** از احمد مرویست من ابغضنا اهل
البیت حشره الله یوم القیمة یهودیا وان شهد ان لا اله الا الله ملخص آنکه هر که مبغض اهل بیت من باشد در قیامت محشور یهودی میشود اگرچه
کلمه گو مرده **در صواعق** روایت کرده قال ص والذی نفسی بیده لا ینفع عبدا عمله الا بمعرفة حقنا یعنی بخدا عملی به بنده نفع نمیدهد مگر
بمعرفت ما اهل بیت **در فردوس و مودة همدانی** و غیر او روایت کردند قال ص حب علی یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب
یعنی پیغمبر فرمود محبت علی گناهان را میخورد چنانچه نار چوب را میخورد **همدانی** و غیر او روایت کردند قال ص من احبک یا علی کان مع النبیین فی درجتهم
یوم القیمة و من مات و یبغضک فلا یبالی مات یهودیا او نصرانیا یعنی پیغمبر فرمود هر که دوست دارد ترا ای علی او با پیغمبران در درجه بروز قیامت باشد



و هر که بمیرد و مبغض تو باشد پس مبالاتی نیست که یهودی یا نصرانی بمیرد **از اخبار متواتره حدیث طیر** است تمام محدثین
غیر شیخین نوشته اند که قال اللهم ائتنی باحب الخلق الیک لیاکل معی هذا الطیر فجاء علی فاکلهما معا یعنی بار خدایا بفرست نزد من دوسترین کل مخلوق خود
تا بخورد با من این طیر مشوی را پس علی آمد هر دو با هم خوردند **اقول** خطیب ابوبکر بهفت سند در تاریخ بغداد و **حافظ ابن عقده** کتابی منفرد در
طرق اینحدیث نوشته و در آن گفته که اینحدیث طیر را سی و پنج اصحاب رسول بلا واسطه از آنحضرت شنیده روایت کردند **و از علمای حدیث**
**و سیر و تواریخ** امام احمد بچندین طرق در فضائل و حافظ ابونعیم در حلیه و منقبة المطهرین و ابن مغازلی و نطنزی در خصائص و
بیهقی در سنن و بغوی در مصابیح و طبری و در کتاب الولایة و ابویعلی در مسند و اخطب خوارزم و ترمذی و مشکوة و حمیدی و در جامع
الاصول و در جمع بین الصحاح الستة و ابن مردویه در مناقب و بلادری در تاریخ و سیوطی در تاریخ الخلفاء و نبیره جوزی در تذکره و صباغ مالکی در فصول
المهمه و ابن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن حجر در صواعق و خرگوشی در شرح بشائر المصطفی و سمعانی در فضائل و همدانی شافعی در مودة و خطیب در
تاریخ بغداد و واقدی در مسند و محمد بن اسحاق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و مالک و اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحه و داود بن علی
و ابوحاتم و ابن بطه فی الامامة مع جم غفیر از اجلهٔ مشاهیر با سانید خود نوشتند پس باجتماع این رواة شکی نیست که آن تواتر میباشد قطع نظر از ادعا
حافظ ابن عقده از **حاکم و ابن حجر** مرویست قال ص ان اهل بیتی سیلقون بعدی من امتی قتلا و تشریدا وان اشد قومنا بغضا
بنو امیة و بنو المغیرة و بنو مخزوم پیغمبر فرمود ملخص آنکه بتحقیق از امت من با اهلبیت من بعد من قتل و تفریق و طرد میرسد و دشمن ترین قوم ما در بغض بنو امیه و
بنو مغیره و بنو مخزوم میباشند صدق رسول الله خبر مطابق مخبر واقع پس عامه این فرق سه گانه ملعون و منافق و یهود این امت بر زبان سید انبیا بروایات صحیحه اهل سنت اند
و بانی مبانی آن بعد اوائل معاویه سفیانی ملعون و پسرش یزید لعین و بنی مروانی و بنی العباس میباشند لهذا رسول خدا بروایت ترمذی و غیره در قنوت آنحضرت بر ایشان لعنت میکرد
**و در صواعق** نیز آورده از اشد الناس بغضا لاهل البیت مروان بن الحکم و هو سر الحدیث و صححه الحاکم یعنی و شدید ترین مردم
در بغض اهل البیت مروان بن حکم است و از اینجا سر حدیث لعنت کردن بر ایشان ظاهر گردید **در صواعق** حاکم از عبد الرحمن عوف آورده لا یولد لاحد
مولود الا اتی به النبی ص فیدعو له فادخل علیه مروان بن الحکم فقال هذا الوزغ ابن الوزغ الملعون ابن الملعون یعنی اولادی انصار و مهاجر را پیدا میشد
مگر آنکه نزد پیغمبر برای دعا می آوردند پس وقتیکه مروان را نزد آنحضرت آوردند فرمود این چلپاسه پسر چلپاسه ملعون پسر ملعون است **در صواعق** روایت کرده قال
عائشه و لکن رسول الله ص لعن ابا مروان و مروان فی صلبه یعنی عائشه گفت رسول خدا لعنت کرد پدر مروان را و خود مروان را **در صواعق** نیز نقل کرده
ان الحکم بن العاص استاذن علی رسول الله ص فقال ائذنوا له علیه لعنة الله و علی من یخرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم یترفهون فی الدنیا و یضیعون
فی الآخرة ذووا مکر و خدیعة یعطون فی الدنیا و ما لهم فی الآخرة من خلاق ملخص آنکه وقتیکه حکم بن عاص اذن دخول خواست بمحض شنیدن صوت او پیغمبر بر او لعنت کرد و
بر آنکس که از پشت او بر آید سوای مومن و نهایت کم ایشان فا بیت آخرت در دنیا یابند و ضائع سازند آخرت را مردمان فریب مکر و فریب خدیعت خواهند بود دنیا
با ایشان حاصل و از سهم آخرت بجز وکل محروم میباشند و برای ایشان اصلا حظ آخرت نیست غیر نار جهنم نعوذ بالله **در مودة ثالثه همدانی و در فردوس**
روایت از عطا کرده سئلت عائشة عن علی قالت ذلک خیر البشر لا یشک فیه الا کافر **مجلسی** قریب بهمین از رازی روایت کرده که عائشه گفت علی خیر بشر است
شک نمیکند در او مگر کافر **در مودة** شافعی از علی روایت کرده قال قال رسول الله یا علی انت خیر البشر ما یشک فیه الا کافر یعنی رسول خدا فرمود ای علی تو خیر بشری
شک در آن نمیکند مگر کافری **ایضا در مودة** از علمای خود روایت کرده با سناد حذیفه **و نیز زاهدی** از ابن عباس قال النبی ص علی خیر البشر من ابی فقد کفر
**و در کلینی** همین عینا است یعنی پیغمبر فرمود که علی بهترین بشر است منکر آن کافر است **در مودة** روایت کرده قال ص بغض علی کفر و بغض بنی هاشم نفاق
لا یحب علیا الا مؤمن و لا یبغضه الا کافر یعنی پیغمبر فرمود بغض علی کفر و بغض بنی هاشم نفاق است علی را دوست ندارد مگر مومن و بغض او ندارد مگر کافر **در روایة**
کردند قال ص من سب علیا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله فقد اکبه الله فی النار یعنی پیغمبر فرمود هر که سب علی کند بمن سب کرده و

وهر که مرا سب کند خدا را سب کرده وهر که بخدا سب کند واجب النار است در مودة جابر انصاری روایت کرده علی خیر البشر من شك فیه فقد
کفر در مودة ازابن عمر روایت کرده قال خیر رجالکم علی بن ابی طالب وخیر شبابکم الحسن والحسین وخیر نسائکم فاطمة بنت محمد
یعنی پیغمبر فرمود بهترین مردان شما امت علی وبهترین جوانان شما حسنین وبهترین زنان شما فاطمه است ابن مردویه روایت کرده که پدر ابو ایسر انصاری
از عائشه حال علی وخوارج پرسید قالت ما تمنعنی العداوة التی فی قلبی لعلی عن قول الحق سمعت رسول الله یقول یقتلهم یعنی الخوارج خیر
هذه الامة بعدی ویقول علی مع الحق والحق مع علی یعنی عائشه گفت منع نمیکند یا منع میکند عداوتیکه در دل دارم از علی از بیان حق او چه رسول خدا
فرمود قتل خوارج بهترین این امت بعد من میکند وفرمود علی با حق است وحق با علی در بخاری روایت کرده خیر هذه الفرقة اقول میدانی ای سامع
عداوت علی کفر ونفاق موجب ابطال اعمال است ایضا ابن مردویه روایت کرده که مسروق بعائشه گفت در این قتال علی با خوارج چیزی بگو
قالت سمعت رسول الله یقول انهم شر الخلق والخلیقة یقتلهم خیر الخلق والخلیقة ومن فی القیمة اقرب الناس وسیلة یعنی عائشه گفت که شنیدم پیغمبر
میفرمود خوارج بدترین خلائق اند وعلی قاتل ایشان بهترین خلائق است وقریب ترین مردم در قیامت از وسیله است فخر رازی روایة در قتل ذو الثدیه کرد یقتله
خیر البریة ودر روایت دیگر خیر هذه الامة یعنی خوارج ودر ایشان خاص ذی الثدیه را بهترین اهل زمین وبهترین این امت میکشد علی او کشته بالاتفاق خوارزمی وهمدانی
روایت کردند قال من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك فی علی فهو کافر یعنی پیغمبر فرمود هر که عداوت وجدل وجنگ کند
با علی در خلافت بعد از من او کافر است وهر که شك کند در خلافت او او کافر است در فردوس هر دو روایت کردند قال انا وهذا حجة الله علی امتی یوم القیمة یعنی من و
این علی حجت خدا بر خلقیم یا بر امتیم روز قیامت بیهقی در فضائل صحابه ورازی در اربعین کبیر ونیشاپوری وابن طلحه شافعی مع جمع غفیر
روایت کرده اند قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقویه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابی طالب
ودر کشف الحق نیز از وباسناد ابو الحمراء روایت دیگر کرده قال من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی فهمه والی یحیی بن زکریا فی زهده والی
موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابیطالب واحمد در مسند وبیهقی در سنن صحیحه نیز روایت کردند من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح
فی عزمه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی فطانته والی عیسی فی زهده فلینظر الی علی بن ابی طالب در کشف الغمه بعینه ها نید ودر کتاب مناقب
ودر فردوس الاخبار ابن مغازلی ودر مودة همدانی بتفاوت بعض الفاظ ومجمع همه این است ودر آنجا تکرار وصف است قال من اراد ان ینظر الی
اسرافیل فی هیبته والی میکائیل فی رتبته والی جبرئیل فی عظمته او جلالته والی آدم فی سلامته والی نوح فی حسنته والی ابراهیم فی خلته وسخاوته والی یعقوب
فی حزنه والی یوسف فی جماله والی سلیمان فی ملکه والی موسی فی مناجاته وشجاعته والی ایوب فی صبره والی یحیی فی زهده والی عیسی فی سیاحته وسنته و
الی یونس فی ورعه والی محمد فی خلقه وجسمه وشرفه وکمال منزلته فلینظر الی علی ابن ابیطالب وقال الهمدانی فقال ان فیه تسعین خصلة من خصال
الانبیاء جمع الله فیه ولم یجمع فی احد غیره وقد جمع ذلک کلها فی کتاب جواهر الاخبار یعنی رسول خدا فرمود ملخص همه آنکه هر که اراده دارد که نظر کند بهیبت اسرافیل
وبرتبه میکائیل وبعظمة یا جلالت جبرئیل وبعلم وفهم وسلامتی آدم وبتقوی وعزم وحسنات نوح نبی وبحلم وخلت وسخاوت ابراهیم وبحزن یعقوب وبجمال یوسف وبملک
سلیمان وبمناجاة وشدت موسی وشجاعت او وبصبر ایوب وبزهد یحیی وبعبادة وبزهد وسیاحت عیسی وطریقه او وبورع یونس وبکمال حسن خلق وجسم وشرف ومنتهای
منزلت محمد پس باید نگاه کند علی ابن ابیطالب را چه بتحقیق خدا در او نود خصلت از خصائل خاصه نود انبیا جمع کرده وباو داده ودر احدی بغیر او آن خصائل مجتمع نشده
الا افراد فردی وآن همه خصائل را در کتاب جواهر الاخبار جمع کرده اقول در کتاب زین الفتی فی باب مشابهته علیه السلام بیحیی عاصمی نیز جمع کرده بحث خامس عشر
در آن دو دلیل است دلیل اول از این آیه مباهله واین اخبار ثابت وقطعی گردید که علی نفس خیر الانبیاء والمرسلین است وخیر المرسلین سید موجودات وافضل کائنات
وممکنات است پس آنکس را که خدا نفس او شمارد وبنامد او نیز افضل کل کائنات وموجودات وممکنات بعد او باشد پس در آن از فرش تا عرش وما فیهما داخل است پس علی از عرش
وفرش وما فیهما من الملئکة والجن والانبیاء والاولیاء والامم الماضیة والآتیة الی القیمة افضل واکمل است دلیل ثانی حدیث منزلت وحدیث طیر ومرویه



آخر بیهقی نیز برهان قاطع بل اقطع است بر آنکه در هر یکی از جمله ملائکه وانبیا بالانفراد یک خصلت کامله متفرده بود ودر این شخص قطع نظر از شمائل رضیه وخصائل حمیده
خودش نود خصائل کامله نود انبیا وهکذا خصائل سادات روحانیین وکروبیین بر آن زائد ومجتمع وحامل الشهادت مخبر معصوم صادق بود پس اکملیت وافضلیت او
از همه آنها که یک خصلت داشتند بالضرورة لازم وواجب وثابت گردید پس علی افضل از همه افلاک وملک ونبی وامام وامم از سمک تا سماک است ایراد بر این تقریر لازم می آید
که علی از محمد هم افضل باشد این مخالف اعتقاد امامیه است جواب او همین قدر کافی ووافی است که علی مشبه ومحمد مشبه به است او مشبه لا محاله ولو بنوع اقوی باشد پس محمد افضل
از علی وعلی افضل از هر نبی وولی است باقی تفصیل این امر در رساله رجح العروج وشق القمر ورد النیر الاکبر ودر مجلد اول این تفسیر بیاب اشکال اگر باجماع امت ثابت
گردید که مراد بلفظ انفسنا واین اخبار النفس نفس خیر المرسلین است وآن نفس در اینجا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است پس اگر حقیقت علی نفس محمد است چنانچه ابنائنا
وانفسنا دو قسیم آن بر حقیقت اند پس اینجا چند وجه است اول نفس بمعنی روح وروح افضل واشرف والطف از بدن است وعلی فی الحقیقة روح نیست وآن محسوس است
ثانی نفس بمعنی خون است وهر دو تقدیر بقای بدن بروح وبخون است لا محاله این هر دو افضل از بدن اند وحال آنکه علت غائی وافضل بودن سید انبیا
از ضروریه دین اسلام است ثالث اگر انت نفسی وروحک روحی ولحمک لحمی ودمک دمی واخی مع امثال این اخبار صحیح وثابت بر حقیقة باشند پس چگونه دختر خود فاطمه را
بعقد او داد ودر لفظ آیت واخبار اخوة لفظ تشبیه وتمثیل هم نیست که گمان تشبیه کرده شود رابع نفس بمعنی عین باشد چون جاء السلطان نفسه ای عینه یعنی ذات
خود آمد عینا بالکل والجزء پس اتحاد دو نفس لازم می آید ودو واحد بودن وتثنیه واحد گردیدن از اشد محالات وخلاف محسوسات است واگر مراد تمثیل وتشبیه باشد هم
مشکل است اول آنکه دو قسیم انفسنا در ما قبلش تشبیهی نیستند چه ابنائنا ونسائنا لغة وشرعا بر حقیقة وارد بغیر حرف تشبیه بلا مانع اند ثانی قسیمین را تخصیص
بلا وجه مخصص وترجیح بعض دون البعض مع ثبوت المشارکة بلا مرجح لازم می آید وآن غیر مجوز است ثانی بتشبیه تسویه علی با محمد نیز لازم می آید ومساوی نبی خصوص
مساوی سید انبیا غیر نبی نمیباشد جواب اول ما در مقدمه این تفسیر یکمقدمه در انواع واقسام آیات قرآنیه ثبت کردیم ودر ذیل اکثر آیات اشاره بحال آیه
کرده آمدیم پس این آیه شریفه از آیاتی است که ابتدایش وارد بر حقیقت واین انفسنا بر غیر حقیقت باشد چه عادت کتاب الله وخالق الکلام من حیث الاعجاز
است والا اعلام لهم خصوص اعلام اعداء مثل معارض قرآن با سوره صغیره آن ساخته نمیتوانستند وبهیچ موانع ومعارض ودقائق وحقائق مضمره قطع نظر از فصاحت
وبلاغت معارضه آن الی الابد محال است ثانی لفظ انفسنا بالاتفاق بمجاز وارد است چه خود نفس خود را داعی علی الحقیقة نمی باشد زیرا که داعی ومدعو به مستلزم مغایرت
است ونیز اتحاد نفسین ویگانه شدن دو شیء بنحویکه ممتاز نشوند از اشد ممتنعات است پس لا محاله حمل نفس بر مجاز واجب گردید چه مراد از نفس در اینجا روح یا خون یا جگر
یا عین شخصیت اما در مجاز اقرب مجاز مهما امکن اقدم است پس آن اقرب مجاز در اینجا استواء ومماثلة تامه ومساوات کلی علی در ذات وجمیع صفات بشری و
کمالات صوری ومعنوی با محمد باشد بنحویکه یکی بر دیگر اطلاق شود وآن بحمد الله در اینجا در بین این هر دو بهمه وجوه جمع اند لهذا عالم الغیب والشهادة در کتاب خود بلفظ
انفسنا علی را نفس محمد شمرده ومخبر معصوم صادق بصورت قطع انت منی وانا منک بتواتر بلفظی محمد علی را نفس وجان وبجای خود خوانده وشمرده پس بسبب این آیه
واخبار صحیحه مزبوره علی بهمه احوال مثل محمد است الا در آنچه مستثنی شده وآن خود از حدیث منزلة الا انه لا نبی بعدی واضح ولائح است که اطلاق اسم نبی بعد ختم
النبوة بر غیر آنحضرت جائز نیست پس در غیر اسم نبی در محمد وعلی مماثلت ومساوات کلی قطعی گردید اما مساوی بودن علی با نبی بموجب این ادله قاطعه
وبراهین عقلیه قاطعه اعتقاد امامیه است والحال بحث آنچه آید پس بحمد الله هیچ اشکالی لازم نمی آید سوال چرا در اینجا انفسنا ذکر کرد وامثالنا بجای آن
نیاورد تا اشکالات وارد نمیشد وبقیل وقال نمی انجامید وبهدایة اقرب بود جواب چونکه در نفس غالب مراد عینیت ومماثلت کلیه در ذات وصفات
بوجه اکمل واتم میباشد بخلاف لفظ مثل چه در آن تشبیه بعض یا کل بصورت مباعدت حقیقة می باشد واینجا واجب بود که بانفسنا گوید چه معلوم است
که ما بین محمد وعلی مماثلت ذاتی وصفاتی بحد اتم واکمل حاصل بود لهذا بلفظ نفس آورد نه بمثل چه لفظ مثل در اصل دلالت بر مغایرت و
مباینت حقیقة میکند کما حققه اهل البدیع والمعانی تنبیه هرگاه این مقرر گردید بدانکه مراد از نفس مثل در اینجا بمجاز است بعم
در ذکر آنحضرت بلفظ نفس لطائف دقیقه اند بادی النظر مدرک نمیشوند یکی از نفس اگر مماثلت روحانی یا دموی مرادش میگیرند

جواب سوال چرا بجای انفسنا مثلنا نگفت تا اشتباه نیفتد

پس بنابران ذکر نفس تعریض و اشاره بآنست که علی مثل روح محمد بجسد است **یا** مثل خون محمد در بدن محمد است پس بطوریکه بدن و روح را ملازمت کلی است بنحویکه بقای یکی بدون دیگر محال و ممتنع است پس همچنین ما بین محمد و علی ملازمت کلی و مقتضای یکدیگر میباشد و بقای یکی بدون دیگر محال است **دیگر** یک روح برای یک بدن **و نیز** یک بدن فقط قابل یک روح میباشد چه مشهود است که یک بدن قابل و محل دو سه روح و خون زائد یا خارج نمی باشد پس همان طور این بدن نبوت محمدی و نفس امامت علوی محل و قابل فاصل ارواح خبیثه اغیار ثلثه و اربعه نیست چه بحض فرق و فصل در بینهما بدن هلاک و پاش پاش و فانی و روح زائل میگردد **و اگر مماثلة عینی** مراد میگیری بآن هم ممکن نیست که غیر علی بجای نبی قرار گیرد و بنشیند چه لازم است که مماثل و مشابه غیر جنس و غیر نوع بجنس دیگر نمیباشد پس بجای او و بعوض او محسوب و معدود نیشود دیگر عین او یا مانند عین او در ذات و همه صفات و کمالات و لوازم و خواص او بلا تفاوت **لهذا** نزد رفتن خود بغار **و** بتبوک **و** در فرستادن او بمکه با سورهٔ براءة و برگردانیدن ابو بکر از راه **و** نزد رفتن خود بآخرت در خم غدیر بجای خود پیغمبر مثل خود که عین خود یعنی علی را نشانده رفت پس جمیع آنچه از کمالات و صفات در آنحضرت بودند در علی مثل آن باید و جوباً موجود باشد الا ما اخرجه الدلیل و هو اسم النبی و الرسول و منجمله آن آنحضرت والی و حاکم و مالک کافه خلق و صحابه الی القیامت بود پس علی هم مثل او در همه امور او باشد **و** از اینجا سر ایتقامات **و** حربکم حربی **و** سلمکم سلمی **و** روحک روحی **و** انت منی واضح گردید بر تبصر

**بحث سادس عشر** هرگاه در اینجا مساواة پنجتن قطعی گردید پس افضلیت آل عبا بالقطع براهین ثابت گردید پس **ایا** ایشان علیهم السلام از کافهٔ انبیا و صحابه بل از همه عالم و آدم افضل اند **یا** بعد ختمی مرتبت افضل از کل دیگر اند **یا** افضل از صحابه اند نه از انبیا **یا** انبیا و صحابه افضل از آل عبا اند **یا** چون آحاد امت اند در امت خلاف است **قول اول** مختار امامیه است **پس ایا** فقط حضرت امیر افضل همه عالم و آدم حتی بعد ختمی مرتبت افضل از انبیای اولو العزم و غیر اولو العزم است **یا** این سه امام اهل کسا افضل اولو العزم و غیر اولو العزم اند **یا** حسنین افضل غیر اولو العزم اند نه باقی ائمه تسعه **یا** همه ائمه اثنا عشر افضل همه اولو العزم و غیر ایشان اند در متکلمین امامیه در آن خلافست **قول اخر هذا** مختار اکثر اصحاب امامیه است که ائمه اثنا عشر بعد محمد افضل جمیع انبیاء و اولو العزم اند **نزد بعضی** همین ائمه سه گانه اصحاب کسا افضل همه انبیاء بعد محمد اند **نزد بعضی** حضرت امیر باجماع افضل همه بعد محمد و باقی ائمه احد عشر افضل از غیر اولو العزم اند **و شیخ مفید و علامه** متوقف است در آن **و نزد شیخنا المقداد** در شرح فصول حضرت امیر افضل از همه بعد سید انبیاست **و لکن** باقی ائمه احد عشر افضل از غیر اولو العزم اند اما در اولو العزم توقف دارد **اقول** حقیر در افضلیت ائمه احد عشر بر اولو العزم توقف ندارم چه مهدی امت باجماع امت امامت بعیسی میکند و اگر عیسی افضل میبود لا محاله تا از اقتدای او بمهدی لایجوز بود و هرگز هر دو نمیکردند **تذکره** متکلمین عامه در معنی افضل دو قول دارند **احدهما** اکثر المفاخر و المناقب و الکمالات لهذا تقدم ایشان بر غیر ایشان در دنیا میباشد **ثانیهما** اکثر الثواب و النفع و ارفع المنازل و المدارج فی الآخرة میباشد **اما قول ثانی** مختار اکثر فرق معتزله و جمعی از جبریه است که نزد ایشان خصوص علی بعد انبیا افضل صحابه است **و کشاف** در اینجا گفته و فیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی در این دلیل است بر آنکه هیچ شی از دلائل قوی از این نیست بر فضل اصحاب کسا یعنی این اقطع براهین و ادل و اثبت و اوضح دلائل و حجج است بر افضلیت آل عبا از صحابه و غیر ایشان **در بیضاوی** فرموده و دلیل علی نبوته و فضل من اتی بهم من اهل بیته یعنی در این کلام دلیل قاطع بر نبوت محمد و بر افضلیت آنانکه پیغمبر از اهل بیت خود با خود بمباهله برد یعنی آل عبا افضل اند از اغیار و دیگر اهالی و اقارب و اصحاب و ازواج **در غرائب التنزیل** فاضل نیشاپوری گفته و اما فضل اصحاب الکساء فلا شک فی دلالة الآیة علی ذلک لهذا ضمهم الی نفسه بل قدمهم فی الذکر یعنی فضل اصحاب کسا پس شک نیست در دلالت آیه بر افضلیت ایشان لهذا ایشان را بانفس خود ضم کرد بل در ذکر ایشان بر نفس او تقدیم کرد **اقول** التعجب و کیف لا التعجب عن هذه الفضلاء اینجا تفضیل آل عبا اثبات کردند و در غیر اینجا اصنام و اوثان پرست را بتقلید سلف تقدیم میکنند **ایا** از این اعجوبه عجب هست که خود اثبات برهان و قواطع قرآن و تواتر اخبار سید الانس و الجان نموده بتعصب و تقلید جهال سلف ترک حق مدلل و دلائل کرده بتمسک باطل تقدیم ظالم جاهل بر عالم عادل مینمایند عاقل منصف دیندا

بیان دفع لغو نفسانیت و لطیفه لفظ انفسنا

بیان اقوال ائمه در تفضیل ائمه اثنا عشر بر جمیع انبیاء بالا رتبه

بیان قول معتزله در فضل ائمه



ترک دلیل و قرآن نمیکنند و آن اصلا جائز نیست چنانچه یهود و کفار قریش راجحت و نبوت آنحضرت ثابت گردیده آخر در جوابش گفتند که ما ترک تقلید آباء و اسلاف نمیکنیم حکاه تعالی انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون یعنی ما آبای خود را بر ملتی و دینی یافتیم و ما پیروی ایشان میکنیم نعوذ بالله عن ذلک **اما قول ثالث** مختار اکثر فرق اهل سنت اشعریه است که ثلثه افضل از آل عبا اند این قول بالکل بلا دلیل بمحض جهل و تعصب و از معرض اعتبار و اعتماد ساقط و زائل است **اما قول رابع** قول خوارج و نهروان و صفین است از معرض اعتبار ساقط است اصح و اقوی قول امامیه است چه در آن افراط و تفریط نیست و مطابق عقل و موافق صحیح نقل میباشد **تنبیه** چونکه در ائمه هدی افراط و تفریط بحد قصوی و مرتبه لا تنتهی دارند چونکه در هیچ امری چنین افراط و تفریطی نیست **قومی** ایشان را عین خدا میدانند و منکر محض اند **و قومی** آنها را خدا بحلول و اتحاد میدانند **و قومی** تفویض کل خلقت و دنیا و عقبی میدانند صفات خدا در آنها میدانند **و قومی** بدرجه چهارم ائمه و فضل میدانند **و قومی** آنها را بالکل امام نمیدانند **و قومی** آنها را ائمه بحق میدانند و لکن در حال و شان و اوصاف شان خلاف کردند **و** ما در اینجا از **مفتاح الجنان از مجلد اول تفسیر برغانی** مختصری مینویسیم فمن اهل التفریط کثیر من المتکلمین و غیرهم ممن نشاء علی ممارسة کتب اهل الآراء و حرم عن تتبع آثار ائمة الهدی و عن تسلیم ما فی شانهم مما یخالف مسلک اصحاب الآراء **فمن هؤلاء** من زعم انهم لا یعرفون کثیرا من الاحکام الدینیة حتی ینکت فی قلوبهم **و منهم** من یقول انهم کانوا یلجئون فی حکم الشریعة الی الرای و الظنون **و منهم** من انکر جواز صدور المعصیة و المعجزة منهم و نفی سماعهم کلام الملئکة و لو بدون رؤیتهم **و منهم** من انکر تفضیلهم علی غیر النبی من سائر الانبیاء و کذا الملائکة حتی قال بعضهم تفضیل جبرئیل و میکائیل و اولو العزم من النبیین علیهم **بل قال** بعضهم من الغلو نفی السهو عنهم **و** القول بانهم یعلمون ما کان و ما یکون الی غیر ذلک من الآراء الفاسدة و الخیالات الکاسدة الناشئة من قصور علمهم عن معرفة الائمة و عجزهم عن ادراک غرائب احوالهم و عجائب شؤنهم **و قد نسب المفید** بعض هذه المذاهب الی بنی نوبخت من علماء الامامیة قد ابتلوا بانکار اکثر ما اشتمل علی خصائص الائمة من الروایات و قدحوا فی کثیر من الرواة الثقاة لتعلمهم بعض غرائب الصفات و عجائب المعجزات و رموهم بالغلو و الزندقة و البهتان و اشباهها کمحمد بن سنان و المفضل بن عمر و یونس بن عبد الرحمن و نظرائهم انتهی نبذة من کلامه **اشکال** آیا در علم کلام مبرهن نگردیده که مساوی احدی از هست نباشد و الا ترجیح بلا مرجح لازم می آید **و** این آیه دلیل قاطع ثابت بر مماثلة و مساواة آل عبا خصوص علی با محمد است **و محقق نصیر الدین** مخالف این در **فصول الاصول** فرموده و لما کان الامام من رعیة النبی وجب ان یکون نسبته فی الفضل الی النبی کنسبة الامام الی الرعیة یعنی هرگاه ثابت گردید که امام از امت و رعیة النبی است پس واجب گردید که نسبت امام در فضل بالنسبة نبی چون رعیت الی الامام باشد پس کجا مماثلت باقی ماند **جواب اول** مراد در علم کلام از عدم مماثلت احدی از امت با نبی زمان خود این است که احدی از امت مثل و مساوی او بذاته مستقلا نباشد چون خضر و موسی چه هر دو مستقل و مساوی یکدیگر در ذات و صفات بودند لهذا خضر از امت موسی معدود نیست **اما** در اینجا این مراد نیست بل مراد در اینجا آنست که هر کمال علی را از محمد حاصل گردیده پس تکمیل علی از محمد و تمثیل او در کمالات خارجه کل از و حاصل شده اگرچه در ذات و قابلیت کمالات مماثل بودند این منافی و نقص منصب انفسنا نیست چنانچه پیغمبر فرمود یا علی انک تسمع ما اسمع و تری ما اری و لکنک لست بنبی و انما انت وزیری او نظیری **و** خود علی فخرا بر بالای منابر مکرر میفرمود انا عبد من عبید محمد **و** این جواب چون جواب شیخ مقداد در شرح فصول است **جواب ثانی** علامه **و** خزری **و** میر عبد الوهاب در **شرح فصول** فرمودند که این کلام محقق در اینجا در رد غلاة و مفوضه است که او قابل نبوة بود جبرئیل غلطی کرده بمحمد داد **و** محقق فرمود که علی تحصیل جمیع کمالات از محمد کرده و محتاج در تکمل با و بود پس محمد باینجهت افضل از علی است **جواب ثالث** قاضی نور الله فرموده اگرچه علی چون محمد مستعد و قابل کمالات بود خداوند علی را بواسطه محمد تکمیل فرمود این آیه انفسنا در منتهای تکمل علی آمده پس منافی مماثلت علی با محمد صلعم لازم نمی آید چه تفاوت بدو زمان و منتهای آن کانه امر معلوم میباشد لا محاله آیه مثبت مساواة علی با محمد است و لو آخر الاشکالی لازم نمی آید ثم الله اعلم **جواب رابع** از اجله طلاب حاضرین گفته که قول محقق نافی منصب انفسنا و مثلیت علی نیست چه غرض محقق ندد غلاة و مفوضه است بتقریر آنکه علی تابع نبی و نبی متبوع است و اتباع نافی مساواة و مماثلة علی

جواب اشکال که بعد مساوات نبی با ... ولا ترجیح بلامرجح لازم میآید و مساوات ثابت نیست

جواب محقق نصیر الدین طوسی

کل حال نیست چه عصمت و تطهیر علی نیز کانه ضروریست و آن در آنحضرت بالانفراد حاصل بود پس لو جود عصمة در هر دو تابع و متبوع مماثلت باطل نه میشود پس علی مماثل نبی است و این اقرب بمقتضای آیت ثم الله اعلم **جواب خامس** بگمان حقیر شاید محقق خالی از دو صورت نخواهد بود **احدهما** آنکه محمد نبی خاتم ص و علی امام و وصی اوست و معلوم است که امامت تالی نبوة است پس نبی متبوع و علی تابع او بالضرورة است و این تابع مساواة علی بمحمد نیست **ثانیهما** معلوم است که نبی ص معلم علی پس محمد استاذ و علی تلمیذ اوست پس فضل این استاذ معلوم است که او تلقی فیوض الٰهی بلا واسطه از خود الٰهی و گاهی بواسطهٔ ملک وحی میکرد و این در علی حاصل نبود پس در این شکی نیست که در این دو صورت علی شریک نبی نیست پس فضل آنحضرت از علی ازید باین جهت چون رعیت با امام معصوم باشد **تذکره** امام رازی ایشان و مقلدش نیشاپوری از محمود بن الحسن الحمصی

جواب فخر رازی بعد از افضلیت علی بر جمیع انبیا

متکلم اثنا عشری **نقل** کرده ملخص و مآل آنکه علی افضل جمیع انبیا سوای محمد است بدلیل انفسنا **و مراد** از انفسنا عین نفس محمدی نیست زیرا که انسان داعی نفس خود نمی باشد **پس** مراد غیر اوست **و** اجماع امت است که آن غیر علی است **پس** نفس محمد علی است **و** عینیت این دو نفس بصورت اتحاد ممتنع و محال است **پس** لامحاله از این نفس مراد مماثلت نفس محمد است **و** آن مقتضی استوا در جمیع وجوه بصورت عموم در همه کمالات و فضائل سوای نبوت است چه او خاتم النبوة است اطلاق اسم نبی در انقطاع زمانه نبوت بر غیر او غیر جائز است **و** نیز اجماع منعقد است که محمد افضل از علی است **پس** در جمیع ماسوای آن بر عموم باقی ماند **و** اجماع نیز دلیل است که محمد افضل همه انبیا است **پس** علی هم افضل همه انبیا است **و مؤیدش** حدیث مقبول بین الموافق والمخالف است که آنحضرت فرمود هر که اراده کند که آدم را در علم خود و نوح را در طاعت و ابراهیم را در خلت و موسی را در هیبت و عیسی را در صفوة ببیند پس هر آینه علی را ببیند **پس** در اینجا جمع کرد در او جمیع آنچه متفرق در آحاد انبیا از خصائص و خصائل مرضیه و احد الحد بود پس مجتمع فیه بالضرورة اکمل و افضل از متفرق فیه میباشد **پس** ثابت و قطعی گردید که علی افضل جمیع انبیا بعد محمد باشد فضلا عن سائر الصحابة چه محمد افضل همه انبیا و صحابه است و علی نفس محمد است پس نفس محمد از همه انبیا و صحابه وجوبا افضل است **والجواب عن الرازی**

انه کما انعقد الاجماع بین المسلمین علی ان محمدا افضل من علی فکذلک انعقد الاجماع بینهم قبل ظهور هذا الانسان علی ان النبی افضل من لیس بنبی واجمعوا علی ان علیا رض ما کان نبیا فلزم القطع بان ظاهر الآیة کما انه مخصوص فی حق محمد ص فکذلک مخصوص فی حق سائر الانبیاء ع انتهی جواب رازی از استدلال امامیه آنکه چنانچه انعقاد اجماع بر افضلیت محمد از علی منعقد گردیده همچنین انعقاد اجماع قبل ظهور این علی گردیده که هر نبی افضل از غیر نبی است **و نیز** اجماع کردند که علی نبی نبود پس قطع و لازم گردید که ظاهر آیه چنانچه مخصوص در حق محمد است همچنین مخصوص در حق سائر انبیا است **پس** همه انبیا افضل از علی اند **جواب اول** اجماع چند نفر جهال حجة اصلا و ابدا نمیشود چه همه افراد ایشان صادر الخطاء غیر معصوم اند غیر معصوم با جتماع معصوم بالاجماع نمیگردد معهذا مخالف نصوص قرآنیه و صحاح متواتره قطعیه است **پس** اجماع کل جهال ضال غیر معصوم بمقابل مخالف قرآن و حدیث باطل است **جواب ثانی** از حدیث متواتر یا علی انت منی وانا منک وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا لا نبوة بعدی

جواب تقریر فخر رازی در افضلیت علی ع

**وحدیث صحیح** مقبول و مروی موالف و مخالف چون **صاحب کشاف** وغیر او در سورهٔ براءة **و در ترمذی نیز** میباشد که علی بر گاه از راه مکه از ابوبکر آیات سورة براءة را گرفت و ابوبکر نزد رسول ص بمدینه برگردید و عرض نمود که **آیا** چیزی در من نازل شد آنحضرت ص فرمودند نه بلکه پیام آمد قال جبرئیل لا یبلغن رسالتک الا انت او رجل واهل منک فارسل علیا واضح گردید که منصب امامت و نبوت در حقیقة ریاست واحده من الله در عامه امور دینی و دنیوی خلق است اول آن نبوت و آخر آن امامت **لهذا** در زمانه سلف نبی و تابع نبی سابق را نبی و رسول و امام و خلیفه میگفتند چه در آن زمان انقطاع نبوت و ختم آن نبود چنانچه در انبیای بنی اسرائیل آیه ائمة یهدون بامرنا **و آیه** کتاب موسی اماما و رحمة **و آیه** انی جاعل فی الارض خلیفة **و آیه** انا جعلناک خلیفة فی الارض بداؤد بهمین جهة وارد شده چون که این زمان انقطاع نبوت است و اطلاق نبی بر غیر محمد جائز نیست **پس** لا محاله نایب و خلیفه او را با امام و نائب و ولی و خلیفه و وصی مینامند اگرچه اسمای متفاوت اند ولکن



درجه متحد است **پس** بثبوت این ادعای رازی لغو و باطل محض گردید چه اجماع جهال ضال بخلاف براهین و نصوص قرآن و تواتر صحاح اخبار منعقد نمیشود تدبر و تعلم و تفصیل این در رساله حجج العروج **و** شق القمر **و** ناصر العترة **و** معارف ملة الناجیة میباشد **اشکال** خصم میگوید دعوت الی المباهلة نبود مگر برای تبیین صادق از کاذب و آن مختص در میان محمد و اهل نجران بود پس در ضم صبیان و نسوان با خود در این معرکه چه سبب است اگر محمد نبی بود لازم بود که خود تن تنها در این معرکه بر می آمد و در انضمام ایشان بظاهر غرضی و سببی ظاهر و ثابت نمیشود مگر آنچه غرض در صلوة استسقا در اخراج صغار و زنان و حیوان با عصاة کبیران می باشد تا خداوند بسبب تضرع بیگناهان رحم بر عصاة کبیران کند و باران میدهد پس معلوم شد که ایشان را آنحضرت برای همین با خود بر آورد تا دعای ایشان مجاب شود و بسبب آن نبوت او ثابت گردد این منافی نبوة اوست فضلا عن الدلالة علی نبوته **جواب اول** این اقطع براهین بر نبوت آنحضرت است چه مجمع علیه موالف و مخالف و منطوق قرآن و سیر و تواریخ است که خود آنحضرت بموجب تعالوا ندع الخ نصاری را بمباهلت خواست و تحذیر بر نزول تعذیب بر ایشان کرد و آنحضرت بالاتفاق عقل کل و حکیم علیم مدبر بزعم نصاری نیز بود و اگر او نبی نمیبود البته دعوت بدعا نمیکرد چه رجوع الی الله در همه امور خصوص در محل خطر و خوف اتم نمیکند مگر آنکس که عارف متقی خداشناس مستیقن حقیت خود باشد و کار شیطان ملبس دعا و رجوع الی الله اصلا و ابدا بغیر حیله و تزویر نمیباشد **و** آنحضرت دعوت بدعا و رجوع الی الله در آخر مراحل کرد و ایشان را چه او نهایت حریص بدعا بود **لهذا** با صبیان و نسوان بر آمد و گرنه چنین سعی فی الحقیقة در اظهار کذب خودش بود و چنین حکیم عاقل کاری نمیکند که انجامش بد و موجب ظهور کذب او و رسوائی گردد پس معلوم شد که اصدق الانبیاء و اشد اطمینان و ثبات و یقین در نبوت خود داشت پس بنبوت او و امامت بنوت او قطعی الثبوة و واضح گردید چنانچه **در کشاف** بل همه آورده اند که پس از استعذار و مصالحه اهل نجران حضرت رسول ص مشافهة با ایشان فرمود

والذی نفسی بیده ان الهلاک قد تدلی علی اهل نجران ولو لاعنوا لمسخوا قردة وخنازیر ولاضطرم علیهم الوادی نارا ولاستاصل الله نجران واهله حتی الطیر علی رؤس الشجر ولما حال الحول علی النصاری کلهم حتی یهلکوا انتهی ملخص آنکه بخدا قسم هلاکت بر اهل نجران آویخته معلق اگر لعان میکردند مسخ بوزینه و خوک میشدند و آن وادی روشن بنار سوزان بر ایشان میشد و همه آنها حتی طیور ملک آنها مستاصل میشدند و تا یکسال احدی از نصاری زنده نمیماند **جواب ثانی** اگر دعوت او ایشان را بمباهله ثابت گردید پس نیز مجمع علیه موالف و مخالف است که نصاری خود ترک مباهله و بعوض آن قبول جزیه و ذلت کردند بر عاقل مبرهن است که اول دفع دشمن و تکذیب او باسهل میکنند و الا باصعب میکنند و ایشان دفع بمقال نکردند که دعا باشد بلکه التماس و اصرار کردند در ترک ابتهال و بقبول مال در هر سال دو دفعه و تن بذلت جزیه دادند **و** احدی از نصاری هم نقل نکرده که ایشان در آخر اجابت بمباهله غیر جزیه کرده باشند پس ترک مباهله والتماس ایشان بر ترک دعا و دادن جزیه اقطع دلیلی است بر نبوة او و بر عارف و شناختن ایشان که این شخص نبی مبشر به در توریت و انجیل است چنانچه برای همین اسقف و عاقب و سید ایشان بقوم خود گفتند که ما وجوهی می بینیم که اگر دعا در بر آمدن کوهی از بیخ و بن کنند البته از بیخ بر می آید **پس** این نیز از شواهد نبوت آنحضرت است **اگر گفته شود** لا نسلم که ایشان آنحضرت را نبی مید انستند و الا ایمان بلا عذر می آوردند و هر گاه ایمان نیاوردند ثابت شد که نزد ایشان نبی نبود **بلی** غایة ما فی الباب آنست که ایشان در آنوقت شاک در نبوت او باشند لهذا مباهله را ترک کرده باشند مبادا فی الواقع نبی باشد مستاصل و معذب خواهیم شد **جوابش** بر دو وجه میگوئیم **احدهما** آنکه ایشان بشارة موجوده در توریت و انجیل مید انستند و آنرا مخفی از عوام نهاده بودند که نبی مبشر به همین است پس اگر با او مباهله کنیم هر آئینه چون جماعات امم سلف معذب و مسخ خواهیم شد لهذا اقدام بمباهله نکردند پس این علم مانع از مباهله گردید و شک باطل شد **ثانیهما** ایشان قبول ذلت و جزیه نموده بذل مال و نفوس نزد محاربه اعادی با رسول ص میکردند پس اگر آنحضرت نبی نبود چرا چنین امور مع کثرتهم و علو منزلتهم والقوة علی مقاومتهم میکردند این نیز از قطعیات براهین بر علم ایشان بنبوة است **جواب ثالث** در ضم آل عبا با خود سبب این است که مجمع علیه امت و بر آن قرآن ناطق و سنت متواتر است که آل عبا و مصاحبین مباهله اولاد و عترت خاصهٔ او معصوم و مطهر بودند چنانچه نزد نصفا است آیهٔ تطهیر در همین مقام مباهله برای همین پنجتن پاک نازل گردید البته چنین کار علما و اعاظم افاضل

جواب سوال ابلهانه در ضم اطفال به مباهله

جواب آنکه نصاری ترک مباهله نمودند بنبوة او نه بدلیل حقیت

انکار و تنگ در حال او و در رفتن با او میکردند و ثبات و خوشی قلبی و شگفتگی بدنی ایشان و حرص در معیت او در مباهله اظهر من الشمس بود لهذا اصحاب اسقف
با سقف گفتند که روهای نورانی را می بینیم که اگر دعا بکنند ازاله کوه از بیخ و بن میشود پس این دیگر دلیلی بر ثبوت نبوت او می باشد **تنبیه** هرگاه این
ذکر شد پس بدانکه سبب انضمام آل عبا در دعا این است که معصومین و مطهرین مجاب الدعوات میباشند و آن امر معلوم بالنقل و العقل بل واقع است
زیرا که معصوم و مطهر بلا گناه محبوب خدا پاک و پاکیزه از هر عمد و خطا در هر حال میباشد پس در دعای ایشان عند اجتماعهم سرعت اجابت و فوریت حصول
نتیجه آن من الله و اظهار عظم مراتب ایشان بر اغیار و اعداء و مباینت و مغایرت ایشان از انواع خود باشد تا عالی از دانی و نورانی از ظلمانی و طاهر طایع
از عاصی طاغی باغی متمیز باشد تدبر تعلم پس این اقطع براهین بر نبوت سید انبیا و امامت ائمه هدی و بر افضلیت آل عبا بر کافه خلق میباشد **جواب
رابع** حکمت در انضمام آل عبا با ختم انبیا چون حکمت در انضمام موسی با خود هارون را در ابلاغ نبوت خود باشد **و** ارسال عیسی دو نبی را نزد
سلطانی و لهذا اعانت آنها بثالث انبیاء کرد و در قرآن نیز از آن خبر داده فعززنا بثالث پس در اجتماع انبیا و ائمه غرض غایت تقویت و صحت نبوت
و دعوی مدعی نیز میباشد و الا جواب کم جواب ما چه دعا در حال اجتماع ایشان چون دعا کردن جماعت انبیا و جماعت ملائکه باشد **جواب خامس**
جار الله زمخشری **در کشاف** بچند وجه گفته **اول** قلت الذی فی الدلالة علی ثقته بحاله و استیقانه بصدقه حیث استجرء علی
تعریض اعزته و افلاذ کبده و احب الناس الیه لذلک لم یقتصر علی تعریض نفسه له یعنی من میگویم که بردن آل عبا را با خود در مباهله تاکید اکید
در دلالت بر وثاقه حال خود و بر کمال یقین خود بصدق خود چه در اینجا جرئت کرد بر عارض ساختن عزیزترین اقارب خود و پارهای جگر خود و دوست ترین
مردم بسوی خود برای محل خوف و خطر که بمباهله حاصل میشد و اقتصار نکرد بر تعریض نفس خود خاصة مر محل حذر را **ثانی** و علی ثقته بکذب خصمه
حتی یهلک خصمه مع احبته و اعزته هلاک الاستیصال ان تمت المباهلة یعنی غرض دیگر در انضمام ایشان با خود وثاقت خود آنحضرت بدروغ و
باطل بودن خصم خود تا آنکه خصم هلاک شود با احباب و عزیزان خود بهلاک استیصال بنحویکه اثری از ایشان بعد ایشان باقی نماند بعد تمامی مباهله با ایشان
**ثالث** وهو الابناء و النساء لانهم اعز الاهل و الصقهم بالقلوب و ربما فداهم الرجل بنفسه و حارب دونهم حتی یقتل و من ثمه کانوا یسوقون
مع انفسهم الظعاین فی الحروب لتمنعهم من الحرب و یسمون الذادة عنها بار واحهم حماة الحقایق یعنی تخصیص کرد در اینجا اولاد و دختران را برای
آنکه ایشان گرامی ترین و عزیزترین اهالی و ملصق ترین بدلهای ایشان میباشند آیا نمی بینی بسا احیان آدمی فدا میکند نفس خود را بر ایشان و محاربه اعدا
مینماید بغیر ایشان تا آنکه مرد بغصه کشته میشود و برای همین مردم پیشی میکنند بانفسهای خود تنها و در کینهای حروب و جنگها خود را می اندازند و ایشان را
منع از وقوع در مرارت و حروب میکنند و اینمردم را زاده بار و احم می نامند یعنی ایشان آنانی اند که اولاد و نسوان خود را حفظ مینمایند بحمایت حقایق بعوض
ایشان جانهای خود را میدهند تا محفوظ و مصون مانند **اقول** در اینمقام اقوال زمخشری را بخوبی غور و تامل کن که حضرت رسول را در اینجا زاده آل عبا
بروح حمیة الحق نامیده لهذا در همین جا میگوید و فیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء و خود این شخص از اجماعی که تفضیل مفضول را قبیح
میداند **و** در مقام خود بحمیة مذهب و جهالت اصلی خود منافقین صحابه و اغیار جهال را بر آل عبا تقدیم میکند و تفضیل میدهد چگونه چنین عاقل بجای افضلیت
آل عبا بر خلق و صحابه ثابت میکند و بر خلاف آن بتقلید اسلاف در اعتقادات خود رفتار نماید و کدام حجتی مفحم و ملزم تر باو عند الله و عند الناس اعظم و
اقطع از این باشد ذلک ممن لم یجعل الله له نورا فما له من نور اعاذنا الله و المؤمنین من الجهل و المکابرة جمیعا **سوال** چرا اولاد و زنان را مقدم بر نفس
نفیس کرده و شمرده و حال آنکه لازم بود که بعد نفس ایشان را ذکر میکرد **جار الله زمخشری** از این دو جواب داده **احدهما** قدمهم فی الذکر علی الانفس
لینبه علی لطف مکانهم و قرب منزلتهم یعنی تقدیم کرد ذکر آل عبا را بر نفس تا متنبه شوند مردم بر لطف مکان ایشان و قرب منزلت ایشان نزد آنحضرت صلعم
**ثانیهما** و لیوذن بانهم مقدمون علی الانفس مفدون بها برای آنکه ایشان در حفظ مقدم بر نفسهای خود اند عوض ایشان نفسهای خود را
میدهند و فدا مینمایند **بحث سابع عشر** ابتهال از بهل بهله بهلة بضم و بفتح در اصل لغت بمعنی ترک باشد چون بهلت الناقة بمعنی



ترکت باشد و بمعنی بعد و لعنت آمده چون علیه بهلة الله بمعنی لعنة الله باشد **و** لعنت بمعنی بعد از رحمت خدا و طرد و ترک او باشد پس
ابتهال بمعنی التعان چون افتعال بمعنی تفاعل باشد **و** ابتهال بمعنی اجتهاد در دعا معنی دیگرش میباشد **و در مجمع** فرمود معنی دیگرش دعا بهلاکت باشد
**و** بهل بمعنی لعن و آن مباعدة از رحمت خدا بصورت عقاب بر معصیت میباشد **و** لهذا لعنت بر عاصی چون اطفال و بهائم و امثال آنها جائز نیست
**اما لعن** از لعن یلعن لعنا و لعنة بمعنی ابعاد از رحمت خدا و طرد او از قرب او باشد گویا بهلة و لعنة و طرد و بعد یکمعنی میباشند **و** لعان یکبار او
باهم لعنت کردن **و** در شریعت شوهر و زن بر یکدیگر خود نزد صاحب و متولی شریعت بصیغه مقرره لعنت میکنند **و** لعین بمعنی ملعون چون
قتیل بمعنی مقتول باشد **و** هر شیء که کریه باشد عرب آنرا ملعون میگویند **اقول** لعنت دنیا طلب ابعاد ملعون از خیرات لعنت عقبی ایصال و
انزال عذاب بر ملعون باشد **و** لعنة الله در دنیا دو معنی دارد **اولهما** در دنیا حکم الله باللعنة و عین ذلک علی الملعون **ثانیهما** الزم الله معنی اللعنة
و اجراه فی الآخرة و آن در ابتداء بعد رحمة و در غایت ایصال عذاب و عقاب بملعون چه در دنیا تعجیلا فی عقابه تا جیلا در آخرة چه در هر دو حال لاستحقاق الملعون بذلک و تفصیل در کتاب براهین اللعنة
معروف بنیر او شواهد الصدق کردم من شاء فلیرجع الیها **بحث ثامن عشر** ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین این گویا بیان غرض از این اجتماع میباشد
یعنی پس با اجتماع ما و شما مع اهالی مذکوره میگردانیم لعنت خدا را بر دروغگویان **و** مفسرین در معنی ابتهال در اینجا خلاف کردند **نزد** ابن عباس
نبتهل نتضرع فی الدعاء الی الله بالجد باشد یعنی ما فریقین بعد اجتماع تضرع در دعا بصورت جد و کد الی الله میکنیم **نزد** بعضی نخلص فی الدعا باشد
یعنی اخلاص در دعا کنیم تا لعنت خدا بر کاذب نازل شود **نزد** کلبی بمعنی نجتهد باشد یعنی مبالغه در لعن یکدیگر کنیم **نزد** بعضی بمعنی نلتعن ثم نجعل لعنة
الله الخ باشد یعنی ما لعنت بر یکدیگر میکنیم پس لعنت بر کاذب عائد میسازیم این تکرار لفظ بیک معنی در محل واحد باشد خوب نیست **اشکال** چرا
نجعل را بصیغه متکلم آورد یعنی ما لعنت میگردانیم بر کاذب و لازم بود که فاعل لعن عائد الی الله باشد چون یجعل الله لعنته علی الکاذبین بگوید یعنی
ما تضرع بکنیم تا خدا لعنت خود را بر کاذب برساند و بلعن یکدیگر ملعون از میان ممتاز و معلوم نمیشود پس صادق از کاذب ظاهر نمیشود مگر بلعنت خدا
**جواب** غرض در اینجا همین است چه فاعل نجعل جانبین شدند چه خدا زیرا که لعنة الله من الله عائد نمیشود دیگر بمستحق کاذب **و** لعنة در اصل ایصال
عذاب و بعد از رحمت تعالی بجهة استحقاق ملعون باشد چه در ابتدا گفت ما فریقین تضرع و جد در دعا بهلاکت و لعنت میکنیم پس از ما فریقین هر یکی
میگرداند لعنت خدا را بر کاذبان یعنی ما هم لعنت خدا را از خدا و شما هم از خدا بطلبید بر دروغگویان در این اشکالی نیست و آن کلج فهی سائل است ثم الله اعلم
**اشکال** آیا بلعنت لاعنین زیادتی بملعون متصور هست یا نه **و** اگر زیادتی متصور شود مخالفت عدل الهی است **و اگر** زیادتی متصور نیست
پس لعن لاعن عبث باشد و لعن عبث غیر جائز است **و نیز** آیا بلعن لاعن شخص غیر مستحق ملعون نزد خدا میشود یا نه **و** اگر بشود قبیح است بر تعالی
جائز نیست ابعاد و تعذیب غیر مستحق **و اگر** نشود پس در این مباهله احد الطرفین غیر مستحق وجوبا است پس هر دو طرف چرا مامور بر لعن یکدیگر بر ند
و لعن کردن با امر بر لعن غیر مستحق قبیح است **جواب اول** اگرچه بتفصیل اینمسئله در مجلد اول ذکر شده و اینجا میگوئیم **بدانکه** در لعن
لاعن بر ملعون زیادتی عذاب بحسب تعداد لعن متصور و جائز است و ظلم لازم نمی آید چون شیطان **و** یزید و اخرا و امثال ایشان مثلا مستحق الوان عذاب
صد کرور اند و عالم الغیب بالضرورة در ازل میداند که جمیع آنچه در آنات ابد واقع میشود **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید پس بر خدا در این عذاب
صد کرور شیطان **و** یزید را جائز است که تقسیم عذاب ایشان بر لعن لاعنان ایشان کرده باشد پس بمقابل هر لعنتی یکجزئی از جمل جزای عذاب ایشان
زیاده کرده رود تا انتهای لعنتهای لاعنان **پس** بانقطاع لعائن لاعنان ملعون هم بمنتهای جزای خود برسد چه بعد آن دفعة کل اجزا جزا باقیماند
خود را برسد و بیکدرجه در عذاب دائم بماند یا متدرج بجزا منتهی خود برسد پس هیچ ظلمی لازم نمی آید بل این عین عدل است و الحمد لله توکلا علی عدله تعالی
**جواب ثانی از اشکال ثانی** که غیر مستحق اصلا و ابدا بلعن لاعن ملعون نمیشود **اما در اینجا** فریقین مامور بلعن کاذب علی
الابهام گردیدند چون اللهم العن علی من کان کاذبا منافی الدعوی **یا** بشرط چون اللهم العنهم ان کانوا کاذبین پس بنا بر این اشکال وارد نمیشود

معنی ابتهال دعا بلعن باشد

و برای اثبات حقیت وصدق دعوی لعان بچنین صورت جائز وثابت ممدوح است نه مذموم ثم الله اعلم **جواب ثالث** نزد ابومسلم از فنجعل لعنة الله الخ جمله استینافیه مستقله قول خدا بصورت وعده وتوعیداست وبر ثم نبتهل کلام تمام شد **پس** اشکال بالراس وارد نمیشود چه در آنوقت گویا خدا میفرماید که ما لعنت خود را بر کاذبان لازم میگردانیم نزد مباهله شما **تنبیه** در اینجا دلالت است که لعنت بر ملعونان و کاذبان کردن جائزاست عموماً **و آیا** عیناً هم جائزاست چون بر فلان لعنت خدا باد **یا** نه اصح آنست که اگر سبب ملعونیت ملعون قطعی الثبوة باشد جائزاست بل لعنت بر دشمنان خدا و رسول و اهل بیت عصمت او عبادت است چنانچه **در جمع بین الصحاح الستة** در باب القنوة بسیار احادیث از صحاح سته جمع کرده که رسول خدا تا چهل روز و در بعضی تا چند ماه در قنوت نماز لعنت بر جماعتی نام گرفته میکرد **و نیز** بسیار اخبار نقل کرده که آنحضرت بر مروان و بر بنی مروان و بر بنی امیه و بر بنی ثقیف و بر بنی حنیف وغیره تا مدتی لعنت میکرد **در باب القنوة مشکوة** روایت کرده وگفته که متفق علیه محدثین است که رسول خدا اجهار در بعض صلوة در قنوت بلعن بر قومی نام گرفته میکرد و میفرمود اللهم العن فلاناً وفلاناً لاحیاء من العرب **در صواعق** در مقصد خامس فی توقیر اهل البیت چند حدیث روایت کرده آخرش این است فادخل مروان بن الحکم فقال هذا الوزغ بن الوزغ الملعون بن الملعون **در خبر دیگر** روایت کرده ولکن رسول الله لعن اباه مروان ومروان فی صلبه **در حدیث دیگراست** فقال صلعم ائذنوا له علیه لعنة الله وعلی من یخرج من صلبه الا المؤمنین منهم ملخص همه آنکه بر مروان وحکم بن عاص وآنکس که در پشت ایشان بغیر مؤمن باشد بر آنها پیغمبر مکرر لعنت کرده ولعنة الله علیهم گفته **در شرح نهج البلاغة** بر ابوسفیان ومعاویه ویزید وبنی امیه وبنی مروان پیغمبر لعن مکرر میکرد **در صواعق** مع تصحیح حاکم است قال النبی ان اهل بیتی سیلقون بعدی من امتی قتلاً وتشریداً وان اشد قومنا لنا بغضاً بنوامیة وبنی مغیرة وبنو مخزوم ملخص آنکه پیغمبر فرمود اهل بیت مرا زود قتل وغارت وپریشانی از امت من میرسد واشد وسخت ترین قوم ما با اهل بیت در بغض وعداوت وظلم وتعدی بنی امیه وبنی مغیره وبنی مخزوم میباشند واز **کتاب براهین اللعنة** بالتفصیل در باب **سوال** بعد کفار ومشرکین بر متجاهرین فساق واهل ملل اسلامیه لعن عیناً کردن جائز است **یا** جائز نیست **و بر اول آیا** دلیل عقلی است **یا** نقلی **پس ا** **یا** از کتب معتمده مخالف است **یا** از کتب خود موالف **پس ا** **یا** بنصوص جلیه است **یا** بنصوص خفیه **جواب** بعد از کفار در جواز وورود لعن بر منافقین عموماً هیچ اختلافی نیست غلط **پس ا** **انا نکر** منافقین را عیاناً واسماً بصورت یقین میدانند پس در جواز بل در صدور لعن از آنها بر اعیان منافقین حرفی نیست چنانچه ابن ابی الحدید وغیر او لعن بر معاویه وابوسفیان **و** نیز بر مروان واولاد او وبنی امیه بنص جلی مرویست که خود پیغمبر بر ایشان لعن میکرد **و** بر اصول وامثال واحزاب بر قائلین بحقیقت ایشان لعن از ائمه هدی وارد است **و** اعتقاد علمای ملت امامیه است که از هیچ نمازی بر نخیزد تا لعن بر اعیان منافقین ننماید **اما** بر اهل بدع وضلال مع علمهم بان الحق غیر هذا **یا** ان الحق مع علی وترک آن دیده ودانسته کند **یا** تاویل نماید در ملعون بودن آنها شکی نیست **اما** بر ضعفاء عقول شان **نزد** حقیر لا یجوز است **اما** مؤمنین متجاهر الفجور مع اصرار ایشان بر آن **نزد** جمعی از علماء خاصه لا یجوز **و نزد** بعضی من اصحابنا **و** بعض محدثین عامه بسبب ورود اخبار کثیره متضمن لعنت ایشان ضمناً جائز باشد **و این حقیر** در جواز لعن مؤمنین فسقه وفجره تردد ونظر دارم الا بر آنکس که بتواتر لعن وارد شد چون شارب الخمر ودیوث وتارک الصلوة وغیر ایشان **کتاب براهین اللعنة** را ملاحظه کن چه در آن بتفصیل ادله عقلی ونقلی از قرآن وحدیث بطرق سنی وشیعه ضبط وثبت اند والله یهدی الی سواء السبیل ثم الله اعلم **قوله تعالی**

**اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللّٰهُ وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِالْمُفْسِدِيْنَ**

در لعن مستحق مسلم فاجر اینجا هست یا نه

لعن جایز بیست بر فساق مؤمنین



ق محمد یعنی تحقیق این ذکر وقصهای عیسی ومریم هر آئینه قصهای خبرهای حق مطابق واقع است اصلاً تفاوتی وتغیری در آنها نمیباشد ونیست خدایی مستحق عبادت والهیت سوای خدای یگانه در ذات وصفات مستجمع کمالات لائق الهیت قابل ومستحق عبادت وبدرستیکه خدا هر آئینه غالب قاهر قادر غیر ممنوع محکم کار درست کردار است جمیع افعال واقوال او منوط بتدبیر ودانش اند پس اگر ترسایان نجران برگردند از اعتقاد بحق یا از مباهله پس بتحقیق خدا دانا بفساد فسادکنندگان وتبه کاران است هیچ از و مخفی ومستور نیست **و در تفسیرش چند بحث است بحث اول** ان هذا **آیا** متصل بالکاذبین است پس باید توقف بر کاذبین نباشد کانه فنجعل لعنت الله علی الکذبین ان هذا لهو القصص الحق مع الوقف بر حق باشد **پس** لفظ ان در اینجا فی الاصاله مفتوح بوده وکسره بآن برای دخول لام مفتوح داده شد چون ان ربهم بهم یومئذ لخبیر **یا** از ان هذا جمله دیگر مستقله و بر کاذبین وقف است در آن دو قول است **اول** مختار ابومسلم **ثانی** قول اکثراست **سعودی** گفته هو ضمیر فصل وآنرا کوفیان عماد میگویند برای قرب بمبتدا لام بر هو داخل شد **و** بعضی لهو بسکون ها **و** قصص را خبر میدانند **و نزد بعضی** قصص صفت **یا** هو مبتدا **و** قصص خبرش این جمله خبر ان باشد این احسن است **بحث ثانی** القصص بالفتح اسم وبالکسر جمع قصة ماخوذ از قص فلان الحدیث یقصه قصاً وقصصاً اصل باب از اتباع الاثر شد چنانچه میگویند خرج فلان فی اثر فلان **پس** قصه خبری باشد که در وی تتابع معانی بود من قولهم قص اثره بمعنی اتبعه **و** ازینجا است قوله تعالی وقالت لاخته قصیه بمعنی اتبعی اثره باشد **و** از اینجا قصاص مشتق است چه قصاص مقرر در شریعت وعقل اتباع واقتفاء اثر جنایه جانی بمثل باشد **و** قصاص ذاکر ونقل خبر بعد خبر بصورت تتابع میکند **و** قصه ذکر آن بصورت پی در پی مسلسل میباشد **بحث ثالث** ان هذا لهو القصص الحق یعنی این نبأ عیسی ومریم وزکریا ویحیی **یا** مختص نبأ وخبر ولادت عیسی وحمل مریم باو بلا اب آنچه بتو بصورت وحی ذکر کردیم هر آینه دلائل متتابعه بحق وصدق مطابق واقع میباشد اصلاً وابداً تفاوتی سر سوزن ندارد پس آنچه سوای این گفته شود وافک وافتراء وکذب باطل است اصلاً اعتبار ندارد یعنی قصص نصاری باطل محض اند **بحث رابع** در ومامن اله نفی جنس عام پس استثنا بعد نفی عام مفید خاص میباشد چون ما فی الدار من انسان الا زید **آیا** لفظ من در اینجا زائد است **یا** غیر زائد **و** مختار اکثر ثانی است چه بدخول من در اینجا نفی استغراق میشود زیرا که من برای ابتدای غایه است **پس** از ابتداء غایة الی نهایة همه بتمام نفی میکند **پس** نفی تاکید در استغراق حاصل میشود **بعضی** گفتند اگر بگوئی عندی من الناس احد افاده عندیه بعض ناس کرد **و** اگر بگوئی ما عندی من الناس من احد افاده میکند که بعض ناس از ابتدا تا انتها نیست **و** از اینجا معلوم گردید که کل مردم نزد تو بالاولی نیست **پس** در نفی واستثنا در اینجا مبالغه در نفی کل انواع آلهة میباشد سوای واحد وحید الوجود **بحث خامس** ومامن اله الا الله وان الله لهو العزیز الحکیم یعنی از ابتداء الی النهایة بوجه من الوجوه خدائی مستحق الهیت وعبادت نیست سوای خدای واجب جامع جمیع صفات کمالیه وجلالیه این رد بصورت تعریض بنصاری است که عیسی بنده مخلوق است خدا نیست چه خدا همانست که واجب غالب لا یمتنع ولا یقهر ولا یغلب محکم کار درست کردار است در همه اقوال وافعال رخنه وزلل وخلل ندارد **و** صفات خدائی این است **و اما** عیسی اصلاً این صفات ندارد **پس** چگونه او را خدا وابن الله میدانید **بحث سادس** تولی تفعل از ولی در اصل بودن وشدن شئ نزدیک غیر بغیر فصل در بینهما باشد **پس** متولی عن الحق برگردانیدن اعتقاد از حق بخلاف آن باشد **پس** مجاز تولی عن الحق را تعبیر از ادبار بعد الاقبال مینمایند چه شخص کانه بعد الاقبال ادبار بآن کرده یعنی روی اعتقاد بطرفیکه داشت پشت بسوی آن کرده یعنی ترک آن نموده **و** افساد ایقاع الشئ بر خلاف که موجب حکمت ومصلحت باشد **و** اصلاح ایقاع شئ بموجب ومقتضای حکمت باشد **و فرق** بین الفساد والقبیح این است که فساد تغیر است از مقداریکه بآن حکمت داعی باشد بخلاف قبیح چه در او معنی مقدار نیست بل او چیز است که حکمت آنرا زجر میکند چنانچه حسن چیز است که حکمت بآن دعوت میکند **بحث سابع** فان تولوا فان الله علیم بالمفسدین پس یا محمد اگر نصاری نجران اعراض وتباعد از حق واز قبول او کردند یعنی روی واعتقاد بباطل خود کردند یعنی اقنوم ثلثه را خدا میگویند

بیان اشتقاق قصص ومعنی در اصطلاح

پس بتحقیق روی بفساد کردند و خدا دانا باهل افساد و بفساد است و همه را امید اند هیچ مخفی و مستور و غائب بر تعالی نیست و همه را بیک حال میداند و بعضی فرمودند که اگر ایشان از مباهله برگردیدند و آنرا ترک کردند بتحقیق خدا دانا بافساد و باراده و بآغاز و انجام ایشان است و این توعید ضمنی بایشان میباشد تنبیه در آیه دلیل است که نقل و ثبت قصص صحیحه شرعیه جائز بل بعضی واجب است و نیز دلیل است که در تحصیل اعتقاد نیک و بد عبد فاعل مختار است پس قول مجبره باطل است ثم الله اعلم **قوله تعالی**

**قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتٰبِ تَعَالَوْا إِلٰى كَلِمَةٍ سَوَآءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللّٰهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهٖ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُوْنَ ○**

**ترجمه** یعنی بگو یا محمد بنصاری خاصةً **یا** بنصاری و یهود معًا **یا** بعموم اهل کتاب الی یوم الحساب که ای اهل کتاب بیائید شما بسوی سخنی که راست و برابر در همه ادیان و میان ما و شما است و کل مردم در آن یکسان و متحد و متفق میباشند و آن کلمه در اینجا سه چیز است **یکی** آنکه ما نپرستیم و عبادت نکنیم مگر خدای واجب جامع جمیع صفات کمال و جمال را و این تعریض بنصاری و یهود است در عبادت عیسی و عزیر که ایشانرا خدا دانند و عبادت بایشان نکنند **کلمه دوم** آنکه شرک نیاریم و نسازیم بذات و صفات خدای واجب هیچ چیزیرا هیچوجه **کلمه سیوم** این است که فرا نگیرد بعضی از ما بعض دیگر را صاحبان مطاع و معبود چون خدا یعنی بزرگان خود را از علماء و امراء و ارباب خود را بدرجه الهیة نمانند و چون خدا نپرستند این تعریض بنصاری است که سجده باحبار خود میکردند و نگفتند چه ریاضت اثر حلول و اتحاد لاهوت در ذات ناسوت ایشان میدانستند **و** نیز تعریض بیهود است که رهبانان خود را اطاعت در تحلیل و تحریم میکردند و نکنند **پس** این مخاطبین اهل کتاب اگر از این کلمه برگردند و آنرا ترک نمایند **پس** بگوئید شما ای محمد و اصحاب و امت متبعه او در این کلمه عادله که گواه باشید شما مخاطبین بآنکه ما مختص مسلمانان و مذعنانیم بآن **بدانکه** هرگاه حضرت مقدس نبوی ص بوفد نجران اثبات دلائل قاهره کرده پس ازان دعوت بمباهله کرد و ایشان اجابت بهیچوجه نکردند پس گویا خدا بلطف مهربانی خود بالنسبة عباد بنبی خود فرمود که الحال بنوع دیگر ایشانرا دعوت کن بآنچه همه اهل ادیان و ملل و عقل و رسل بر آن متفق است و آن این کلمه باشد **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** در نزول این آیه خلاف کردند **اول** مختار سدی **و** حسن **و** ابن زید **و** محمد بن جعفر بن زبیر است که این آیه خاص در وفد نجران نازل گردید که بیائید بسوی کلمه عدل **ثانی** مروی بخاری و مسلم و نسائی و ابن ابی حاتم و بغوی و سیوطی از ابن عباس است که این در هرقل که سلطان روم بود نازل گردیده و رسول خدا برای او نامه نوشت بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الی هرقل عظيم الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوك بدعاية الاسلام اسلم تسلم اسلم يؤتك اجرك مرتين فان توليت فان عليك اثم الاريسيين ويا اهل الكتاب تعالوا الی كلمة سواء بيننا وبينكم الی قوله بانا مسلمون یعنی بعد بسم الله این نامه از محمد رسول الله بهرقل بزرگ روم است سلام بر پیرو هدایت باد بعد آن ترا دعوت میکنم بدعای اسلام اسلام بیار سالم میمانی اسلام بیار بتو دو اجر میرسد و اگر برگردی بر تو گناه اریسیین است ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه عدل تا آخر آیه **در نهایه** بجای اریسیین اَریسیین آورده در وزن و معنی این لفظ خلاف عظیم است خلاصه آنکه **بعضی** جمع شمرده اند **و** بعضی تثنیه و تثنیه بمقابل مرتین مقتضای لفظ انسب است **پس** در آنهم خلاف کردند حق آنست که مراد دو گناه باشد یکی گناه ذات خودش که مسلمان نشد دیگر گناه تابعانش که بسبب عدم قبول او اسلام را تبعه او هم مسلمانان نشد چه الناس علی دین ملوکهم معروف است

نزول آیه در هرقل سلطان روم



**ثالث** نزول آن در یهود مدینه است این قول قتاده **و** ربیع **و** ابن جریج **و** ابن جریر است **و در مجمع** از اصحاب ما همین روایة کرده **و** همین روایت ثانیه از ابن عباس است **رابع** نازل در فریقین از اهل کتابین است **پس نزد بعضی** خاص در وفد نجران و یهود مدینه **نزد بعضی** عموم در عامه اهل کتابین **اقول** عموم اولی است اگرچه نزولش در دو جماعة معینه باشد تعمیم جائز است **رابع** از اصحاب ما شیخ المشائخ **و** از عامه بغوی نزول همه این آیات را از تعالوا الی ولی المؤمنین در مخاصمه یهود و نصاری در دین ابراهیم میدانند **بحث ثانی** سابق معنی و اصطلاحات اهل علوم در کلمه ذکر شد که در لغت بمعنی لفظ موضوع و قصیده اگرچه طویل صدها فرد باشد **و نیز** بمعنی قول آمده **و** در شریعت مستعمل بر مفرد و مرکب کلام بالاسناد نیز اطلاق میشود **اما** ماخوذ از کلم بمعنی جرح باشد و برای آن لفظ و سخن را بکلمه نامید چه کلمه ملفوظه از متکلم در خاطر سامع بمنزله جرح و زخم اثر میکند نزد فهم معنی آن **و** از اینجا **نزد بعضی** فن عقائد و اصول دین را علم کلام نامیدند چه او متضمن براهین ساطعه و دلائل قاطعه عقلیه و نقلیه میباشد پس متعلم و **مستمع** را آن مسائل مع الدلائل بمنزله جرح بدل میرسد و در آن ثبت و ضبط میشود یا تسلیم یا کوشش التیام آن جروح براهیم ادله مینماید **و نزد بعضی** چونکه از اجله این فن و اعظم سنن در آن مسئله کلام الله تعالی است لهذا از ابتداء صدر اول در آن مسئله الی حین کلام و بحث و فحص کرده آمدند گویا علت را بر معلول و سبب را بر مسبب اسم علم گردید و بآن نامیدند **اما** سواء بفتح سین و مد و بلا مد چه بفتح چه بکسر سین نیز مصدری از سوی یسوی باشد در لغت بمعنی عدل و وسط و انصاف باشد **نزد** جمعی سواء صفة کلمه باشد چونکه مصدر است و در مصادر تثنیه و جمع نمیشود پس مذکر و مؤنث در او مساوی است لهذا صفة کلمه واقع گردید **نزد** زجاج اسم است و صفة نیست و برای تقدیر ذات سواء در آن جر است **در الجنان** فرمود که برای آن سواء را وسط میخوانند چه هر طرفی از اجزای اطراف او راست و برابر است چنانچه در دائره ⊕ نسبت استواء نقطها هر جا مساوی برابر میباشد **بحث ثالث** قل یا اهل الکتاب تعالوا خطاب قل من الله الی الرسول بالاتفاق است **آیا** از اهل کتاب خطاب تعالوا مراد خاص است **یا** عام در آن خلاف بحسب اختلاف روایات نزول مذکور میباشد عموم اولی و امکان است اگرچه سببش خاص باشد **بحث رابع** الی کلمة سواء بیننا وبینکم یعنی خدا بواسطه محمد یهود مدینه یا نصاری نجران یا هر دو گروه را دعوة بسوی کلمه میکند که میان ما و شما یعنی در هر دین خصوص در توریت و زبور و انجیل و قرآن و در عقل مقرر بالسویه است که هیچ یکی از اینها منافی و منکر نیست **و** مفسرین در اینجا در کلمه سواء وجوه دارند **نزد** جمعی الی کلمة عدل **و مؤید** آن مصحف ابن مسعود و قراءة او همین است **نزد** زجاج الی کلمة عادلة چه نزد او سواء اسم است **نزد بعضی** الی کلمة انصاف باشد **نزد بعضی** الی کلمة وسط چه وسط الشیء بهر طرف چون نقطه دائره بالنسبة او بهر طرف برابر و مساوی است **نزد بعضی** الی کلمة مستویة باشد بر همه تقادیر فرقی نیست چه مآل همه یکی است که مراد کلمه انصاف و وسط و استواء و عدل است نه در او افراط است نه تفریط غرض ترک تعدی و ظلم است **بحث خامس** الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا **آیا** این در محل رفع باضمار هی راجع الی الکلمة است پس چون هی ان لا نعبد الخ باشد **یا** در محل خفض بنا بر بدل از کلمه در آن نحاة خلاف کردند **پس آیا** در آخر آن لا نعبد فتحه است **یا** ضمه در قراء نیز دو قول است **در مجمع** از قائلین بثانی نقل فرموده که مبدل از آن مشغله است چون ان لا نعبد الا الله **بحث سادس** علی التقدیرین این جملات ثلثه بصورت بیان و تفسیر کلمه سواء واقع شده اند **و نیز** این هر سه کلمه متفق علیه اهل ادیان است **یکی** عبادت بغیر واجب واحد جائز نیست **دوم** شرک بخدا در ذات و صفات او جائز نیست **سوم** بزرگان دین یا دنیای خود را بجای رب نگیرند و اطاعت او چون اطاعت عین خدا ننمایند و برابر او در ذات **یا** در صفات **یا** در قابلیت تعظیم و اجلال مساوی و مثل او تعالی ندانند چه اطاعت اصل و اول بهمه وجوه مختص ذات منعم حقیقی بسبب انعام اصول نعم چون ایجاد ما از محض عدم باشد **و** اطاعت نبی بامر خالق منعم فرع او **و** اطاعت امام **و** والدین **و** آقا **و** شوهر واجب بالزام و ایجاب واجب تعالی بر ما باشد نه بذواتهم پس

معنی کلمه و اشتقاق آن و وجه تسمیه علم کلام بآن

تفسیر آیه و ذکر اطاعت و مطاع

طاعت ایشان چون طاعت خدا یا مثل عبادت او ندانند اگرچه الزام آن من الله است **و مؤیدش** مرویه نبویه است
احبوا الله لما یغذوکم الخ یعنی دوست دارید خدا را برای آنکه مغذی و منعم شما است بجهت انعام نعم او بشما و دوست دارید مرا برای حب خدا
و دوست دارید اهل بیت مرا برای محبت من **تنبیه** چگونه یهود و نصاری این هر صورت را دین قرار داده بودند لهذا خدا از آن نهی و آنرا
کلمهٔ عدل نامید **پس** قول اهل **اتحاد و** حلول **و** مزعوم غلو از نصاری **و** یهود **و** صوفیه و حدتیه **و** غالیه شیعه **و** قول مفوضه بالکل
باطل گردید چه اثبات و نص کرد بر عدم الطاعت و بر عدم اتخاذ ارباب تا بدرجهٔ خداوندی که عین شرک است اعاذنا الله والموحدین من جمیع ذلک
جمیعًا **در بیضاوی و مجمع** روایت کرده که وقتیکه آیت ولا یتخذ بعضنا الخ نازل گردید قال حاتم بن عدی ما کنا نعبدهم
یا رسول الله قال صلی الله علیه و آله الیس کانوا یحلون لکم و یحرمون فیاخذون بقولهم قال نعم قال ص هو ذلک یعنی حاتم بن عدی در آنوقت گفت ای رسول الله
ما عبادت ارباب نمیکردیم پیغمبر فرمود **آیا** ایشان تحلیل و تحریم از قول ارباب نمیگرفتند عرض کرد آری آنحضرت فرمود که اتخاذ ارباب همین معنی باشد
**و** مثل همین مروی از حضرت صادق آل محمد در **الجنان و مجمع و جوامع و مبانی و نور** است که اتخاذ ایشان احبار و رهبان را
بعبادت نبود بل بتحریم حلال و تحلیل حرام بود **اشکال** این نهی از اتخاذ ارباب عام است پس چگونه این نهی مجتمع با آیه من اطاع الرسول فقد
اطاع الله میشود در این منافاة کلی بلا شک است چه اگر انبیا و ائمه را واجب الاطاعة والتصدیق ندانند نبوات و امور سمعیات بالبراهین باطل
میشوند چه در حصول آنها طریقه نیست ما را بغیر واسطهٔ ایشان **و اگر** واجب الطاعة والتصدیق بدانند ایشان را پس آنرا شرک شمرده و بر آن توعید
و ذم کرده **جواب اول** از خود آیت هویدا است که ارباب جمع رب و آن بمعنی خالق و رازق و مالک و معبود بحق و مخترع شیٔ من العدم الی الوجود
و محیی و ممیت یعنی خالق حیات و موت و ناظم بدن و روح و غیر ذلک باشد **پس** اگرچه در رب معانی دیگر اند و لکن مراد در اینجا عرف شرع و لغة
معًا میباشد زیرا که اغلب و اکثر در کل ادیان و شرائع بخالق میگویند **پس** این آیه اگرچه بجهة اشتراک لفظی عام در نفی ربوبیت غیر الله دارد **اما**
غرض اصلی در اینجا خاص نصاری و یهود اند تا نفی ربوبیت از عیسی و عزیر نماید چه ایشان ایشان را خدا و ابناء الله بحقیقت و بعضی بحلول و اتحاد و تفویض
رب میدانستند **پس** نفی خاص و نفی عام معًا ثابت شد که مع اهل ملة بزرگان خود را از علماء و امراء و خلفاء رب مدانید و رب مسازید و مختار سماء
و سماک و خالق و مدبر ارض و افلاک ایشان را مدانید چه ایشان همه بندگان مخلوق غیر خالق اند اشکالی ندارد **جواب ثانی** لا یتخذ بعضنا بعضًا
اربابًا بمعنی لا یطیع احد نبیا و لا اماما و لا عالما نیست بلکه لا یتخذ بمعنی لا یعتقد فیهم انهم الارباب میباشد پس بثبوت این ثابت گردید که مراد نفی اطاعت
انبیا و ائمه فی دین الله و احکامه تعالی نیست چه نبوة جنسی و ربوبیت جنسی اغیار این میباشد **پس** آیه من اطاع الرسول منافی لا یتخذ نمیباشد پس معلوم
گردید که مراد نفی ربوبیت غیر تعالی عموما و خصوصا مراد است **اما** خصوصا چون نفی ربوبیت عیسی و عزیر و ملحق بآن نفی ربوبیت نبوی و علی
و ائمه است **اما** عموما پس او نفی ربوبیت ذاتی و صفاتی فی الفعل والحکم **و** اتحاد **و** حلول **و** تفویض از جمیع من سواه تعالی است **تنبیه**
**مع التذکرة** شیخ صدوق ابن بابویه در رسالهٔ **اعتقادیه** میفرماید باب فی نفی الغلو والتفویض قال الشیخ اعتقادنا
فی الغلاة والمفوضة انهم کفار بالله جل اسمه شر من الیهود والنصاری والمجوس والقدریة والحروریة ومن جمیع اهل البدع والاهواء
المضلة وانه ما صغر الله تصغیرهم لشیٔ کما قال تعالی ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا
لی من دون الناس ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون ۝ ولا یامرکم ان تتخذوا الملئکة والنبیین اربابا
ایامرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون ملخص آنکه اعتقاد ما امامیه در غلو و تفویض آنست که قائلین بآن کفار محض بخدا اند بدتر از یهود و نصاری
و مجوس و قدریه و حروریه و بدتر از همه فرق اهل بدعت و اهواء مضله اند چه ایشان صغیر دانستند عظمت و کبریای خدا را و خود تصغیر ایشان در کتاب
خود فرموده منجملهٔ آن آیه ما کان لبشر ان یؤتیه الله الی قوله که خدا امر نکرد شما را که ملائکه و انبیا را ارباب بگیرند که بدرجه الهیة آنها را بدانند و نه امر کرد بآنکه

در جواب اشکال اتخاذ ارباب از ائمه و انبیا

ذکر اعتقاد امامیه در غلاة و حلولیه و مفوضه از ابن بابویه



شما کفر کنید بعد ایمان و اسلام **و بعد** این **نقل** فرموده که خلاصه ائمه بندگان مخلوق و مرزوق بودند مالک و اختیار صحت و سقم و حیوة و موت
خود نداشتند و ایشان شهید بدست مردم شدند و هر که بگوید که آنها کشته نشدند یا کسی دیگر باشتباه ایشان کشته شد پس در او ائمه فرمودند که فلیس منا
ومن دیننا علی شیٔ ونحن منه براء وقد اخبر النبی ص والائمة انهم مقتولون فمن قال انهم لن یقتلوا فقد کذبهم ومن کذبهم فقد کذب الله
وخرج به عن الاسلام ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین **و بعد** این دعا حضرت رضا نقل کرده
و آخرش این است اللهم لا تلیق الربوبیة الا بک ولا تصلح الالهیة الا لک والعن النصاری الذین صغروا عظمتک والعن المضاهئین
لقولهم بریتک اللهم انا عبیدک لا نملک لانفسنا ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا اللهم من زعم ان لنا الخلق وعلینا الرزق
فنحن الیک منه براء کبراءة عیسی بن مریم من النصاری انا لا ندعهم الی ما یزعمون فلا تؤاخذنا بما یقولون واغفر لنا ما یزعمون رب
لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا **و از این باب** احادیث را از **احتجاج** و **تفسیر امام** و **تفسیر برغانی** و
**کافی و اعتقادات صدوق** ملاحظه کن **و** رسالهٔ **هدایة الغالیه** در جواب سوال بعض غلاة اهل کشمیر
بالانفراد نوشته ام پاره از احادیث در نفی غلو و نفی تفویض و نفی حلول و اتحاد و توکیل ائمه آدم بآنها بتفصیل ثبت و ضبط است و ان شاء الله تعالی بجای
دیگر بحث بالانفراد و ضبط خواهد شد **سوال** آیا نفی اتخاذ ارباب احیاء مراد است **یا** اموات **یا** در حال حیوة و موت معًا مساوی مراد است
**جواب** ظاهر قرآن مطلق است که علی کل حال احیاء و اموات را رب ندانند و بربوبیت نگیرند و در ایشان اعتقاد بربوبیت قرار ندهند
چه هرگاه زنده قابل ربوبیت نیستند پس بعد مردن چگونه قابل ربوبیت باشند زیرا که بالضرورة موت ضد حیوة است بالاولی قابل آن نیست
و از ینجا آیه انک لا تسمع من فی القبور و امثال آنست **ایراد** بنا بر این قول شهداء بنصوص قرآنی چون بل هم احیاء عند ربهم یرزقون
زنده میباشند **و نیز** اکثر مسلمانان معتقد اند که انبیا و ائمه هدی بعد مردن زنده اند چه وقتیکه شهداء امم زنده باشند انبیا و اوصیاء ایشان
اکمل خلائق و افضل همه افراد امکانی اند چرا زنده نباشند **و** مؤید آن اخبار بسیار بطرق خاصه و عامه اند خصوص خبر معراج که قریب
بتواتر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه انبیا را با ابدان خود با شکل و صورت و قد و قامت دنیوی بودند و ایشان را بچشم سر خود بالای
آسمانها دید و با او نماز همه خواندند **جواب** در این مسئله و در کیفیت آن متکلمین امت خلاف دارند و تفصیل حیوة شهداء در مجلد
ثانی در ذیل آیت شهداء ذکر گردید **اما** کیفیت حال انبیا و ائمه در عالم برزخ بجای خود بتفصیل جزو کل می آید ان شاء الله تعالی و لا محاله زنده
اند **اما** بعد مردن زندگی ایشان چون زندگی دنیا بالضرورة نیست بل بالجمله متفاوت است **لهذا** کلام ایشان شنیده نمیشود و بدن
و حرکت ایشان عند احساس الاعیان السالمة دیده و مرئی نمیشوند والا سفسطه محال باشد **اشکال** اخبار بین از محدثین
آنکه این آیه نفی اتخاذ ارباب اقوی دلیلی و اقطع برهانی و نص جلی است بر بطلان تقلید غیر معصوم و مصرح اخبار خاصه و عامه اند
چنانچه منجملهٔ آن دو خبر مزبوره در تفسیرش ذکر گردیدند و خدا تعالی در این آیه و در آیه دیگر مذمت اهل کتاب میفرماید چون اتخذوا
احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله چه ایشان اطاعت علمای خود را در احکام خدا تعالی میکردند و ایشان بغیر کتاب الله
بآراء خود میگفتند پس اصولیین این امت همچنین میکنند پس بمصداق لترکبن طبقا عن طبق اصولیین این امت و علمای
ایشان با امم سلف یهود و نصاری در این مسئله مساوی باشند **جواب اصولیین** بالاجمال است و به در اینجا است
**جواب اول** آنکه نزول این دو آیت خاص در ذم اهل کتابین یهود و نصاری بالاجماع میباشد پس حمل آن بر غیر ایشان خلاف
تنزیل لا یجوز است **جواب ثانی** عوام اهل کتابین را علمای کتابین دیده و دانسته تحریف کرده محرف را میگفتند
و کتاب الله و ظاهر مقتضایش را عمدا ترک میکردند لهذا این دو آیت در ذم ایشان وارد اند بخلاف اصولیین اسلام چه ایشان

و ذکر حال غلاة و مفوضه و حلولیه در اینجا و در رساله هدایة الغالیه بالانفراد است

جواب سوال حیوة انبیا و شهداء در برزخ

تحریف نمیکنند و ترک مقتضای قرآن بغیر دلیل یا نص جائز نمیدانند پس حمل این امت را بر امم ضاله مضلّه چگونه صحیح و ثابت شود الا بالقیاس **و** اخباریین متنفر از قیاس بوده چرا خود در اینجا قیاس یکی بر دیگر بلا نص عینی کردند **اما دو خبر** مزبور در تفسیر قاصر منافی مدعای اخباری موجود بل صریح بر تحلیل تحریم و تحریم تحلیل اند **جواب ثالث** کتاب الله حجة الله القاطعة بر کافهٔ خلق الی القیامت است چه امام زمان و نبی موجود باشد یا نباشد و کل قرآن مشحون و مملو از ترغیب و تدریس و در نظر و تدبر و استنباط از آن و تعقل در آن است و بر ترک آن توعید و تهدید عظیم کرده چون عبرة لاولی الالباب **و** لاولی الابصار **و** افلا تبصرون **و** افلا تنظرون **و** لا تعقلون **و** افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها **و** ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا **و ایه** لعلمه الذین یستنبطونه در مدح مستخرجین و مستنبطین احکام الله از کتاب صریح ناطق اند و دیگر از امثال اینها **پس اگر** قول اخباری مدعی صحیح و اثبات قطعی میشود لازم می آید که انزال قرآن عبث باشد **و** آنچه مفسر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باخبار آحاد مختلفه متضاده شده بهمانقدر تکلیف ثابت باشد **و** باقی آیات و احکام غیر مفسره موضوع **یا** مهمل غیر مقصود **و** در بقیهٔ غیر مفسره کافهٔ مکلفین تا ظهور مهدی ع غیر مکلف باشند **و اگر** مکلف علی الدوام در تعلیم همه آیات آن محتاج الی تعلیم النبی و الولی باشد پس آنانرا که در اینوقت تعلیم ممکن نیست پس خالی از دو چیز نیست **احدهما** تکلیف ما لا یطاق ببقای تکلیف غیر معلوم و لا مبیّن لازم می آید و آن ظلم صریح قبیح است **ثانیهما** قرآن بذاته حجة الله علی کافة الخلق نباشد چه او را کسی نمیداند و نه می فهمد سوا نبی و وصی و ایشان هم موجود نیستند و این ضروری البطلان و خلاف این مطلوب ثابت است پس ادّعای اخباری باطل گردید و قرآن و عقل همه خلاف آن دلالت دارد **بلی** قیاس نزد اکثر امم اسلامی قبیح مذموم است **و** اصولی استنباط عند عدم وجود النص از الفاظ قرآنی من حیث الوضع و الاعراب و الاشتقاق و الاجماع و العقل میکنند این تفسیر برای و قیاس نمیباشد پس مشابه و مشاکل اهل کتاب نمیباشند **جواب رابع** در مدح استنباط و تقلید مجتهد غیر معصوم علی العموم آیه و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم باشد **و** در اینجا قرار داد که هر متنازع فیه غیر معلوم را بسوی رسول ص و بعد او بسوی صاحب امر رد کنند لعلمه الذین الخ نص صریح است که امر در متنازع فیه رد کردن بسوی اولوا الامر بمعنی بردن نزد صاحب امر زمان خود باشد **و مراد** در اینجا از اولوا الامر نیست مگر صاحب استنباط **و مراد** از استنباط استخراج احکام و اظهار آنها از قرآن و حدیث بالاجتهاد باشد **و اما** در این اولوا الامر مستنبط بالجمله دو قول میباشد **احدهما** مراد اهل اجتهاد اند پس نزد ایشان ائمه هدی سید مجتهدین بودند چه ایشان ع گاهی باجتهاد میگفتند **و** اینقول اکثر عامه و بعض خاصه است **ثانیهما** مراد مجتهدین غیر معصومین اند که بآنها علم قطعی ممکن نباشد پس بلاچاری استنباط کنند و بعلم ظنی رفتار نمایند نزد ایشان **و در اینجا** ممکن نیست که گفته شود که مراد خاص از این اولی الامر ائمه ع هستند زیرا که وصف این اولوا الامر در اینجا این است که علم او باستنباط باشد و آن علم مجتهدین غیر معصومین است چنانچه در فن کلام مبرهن گردیده که بائمهٔ معصومین ع علم صاحب وحی و بالهام جزو کل علی التفصیل حاصل و ممکن بود پس عمل باستنباط و ظن بر صحابه در حضور نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت ع هم اند جائز نبود زیرا که از صاحب وحی بایشان ممکن هر وقت و حاصل بود و معلوم است که نزد امکان علم قطعی عمل اصلا بظن بهیچکس جائز نیست ترک معلوم قطعی و اخذ مستنبط ظنی قبیح غیر جائز است **پس** این آیه عام و مراد از آن علمای امت الی القیامة اند **پس** اجتهاد مجتهد و ردّ الیهم فی الواقع تقلید ایشان باشد بحمد الله بعقل و بنقل خصوص بقرآن ثابت و واضح شد



خلاف دعوای اخباری پس دعوی اخباری باطل گردید **جواب خامس** تقلید باخبار و احادیث بسیار ثابت است و اهل اصول بآن احتجاج بر وجوب و جواز تقلید مینمایند چنانچه **در قوانین میرزا** روایت از حضرت صادق ع آورده قال الصادق انظروا الی رجل منکم یعلم شیئا من قضایانا فاجعلوه بینکم قاضیا فانی قد جعلته قاضیا فتحاکموا الیه حضرت صادق ع فرمود بنگرید مردیرا که از خود شما باشد که بداند چیزی را از قضایای ما اهل بیت پس او را میان خود قاضی سازید من هم او را قاضی شما شیعه گردانیدم محاکمه و مرافعه باو نمائید **در احتجاج** مرویست قال انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته حاکما الحدیث یعنی آنحضرت ع فرمود بنگرید بسوی کسی که از شما روایت میکند حدیث ما را و نظر دارد در حلال و حرام ما و میشناسد احکام ما را پس او را راضی بحاکم شدن شوید و بتحقیق من هم گردانیدم او را حاکم بر شما **در حجت مظهر شیخنا** المرتضی و در **احتجاج** و در **تفسیر امام** ع مرویست مطلوب ما این است فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه یعنی حضرت صادق ع فرمود هر که از فقهاء صائن نفس خود و حافظ دین خود مخالف بر اهوای خود و مطیع آقای خود باشد پس برای عوام است که تقلید او نمایند و امثال اخبار بسیار اند **جواب سادس** عقلی است که عوام وقتیکه علم قرآن و سنت ندارند چونکه ایشان مکلف اند از تحصیل احکام الله از کتاب الله و سنت رسول الله چاره ندارند و نبی و امام هم موجود نیست و کتاب را نمی فهمند لهذا بر ایشان واجب عقلی است که در احکام رجوع الی العالم المسلّم نمایند و الّا **یا** ایشان را تکلیف ما لا یطاق باشد و آن قبیح است عقلا و نقلا **یا** تکلیف از ایشان ساقط میشود و تکلیف بر ایشان ثابت است پس باین جهت تقلید بر ایشان لازم و واجب است **ایراد** بنابراین فرقی نماند مابین مقلدین یهود و نصاری و مابین مقلدین مسلمانان چه عوام ایشان هم بعدم علم خود اخذ رطب و یابس از علمای ملت خود میکنند و ذم در قرآن عموما ثابت است **جواب** فرق بالجمله بینما و بینهم ثابت است بآنکه عوام اهل کتاب تحریف و تبدیل احکام میکردند و بی دیانتی ایشان را میدانستند معهذا احکام از ایشان میگرفتند **اما** عوام اسلام اگر علمای ملت خود را بچنین حالت میدانند البته در ذم داخل و با عوام اهل کتاب شامل اند و الا فلا و همین تفریق مروی در **احتجاج و تفسیر** امام همام ع است فلترجع الیه **اشکال** آیه لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا **و ایه** ایاک نعبد و ایاک نستعین و امثال اینها قرآن مملو است که استعانت از غیر الله و اخذ ارباب سوی الله غیر جائز و عند العقل نیز غیر مجوز است خصوص بعد الموت پس مسلمانان چگونه از نبی و وصی و از ائمهٔ خود بعد فوت آنها یا نبی و علیّ ادرکنی میگویند و در ادعیه و اوراد و زیارات وارد است **چون** کن شفیعی و شفیع و الذی عند الله **و چون** اعنی علی فلان و فلان و اقض حاجتی میگویند بل از خدا نمی طلبند و آنچه میطلبند از ایشان میطلبند **و** این تقریر هم در اصل شرک و انداد بتعالی و از آن نهی صریحی و لا تجعلوا لله اندادا عام وارد است پس شرک و انداد چگونه دین و آئین دانستن باشد اعاذنا الله و المؤمنین عن ذلک و الجهل جمیعا **جواب** شیخنا المقداد و مولینا المقدس الاردبیلی در چنین مقام فرموده اند که لاریب و لا شک اتخاذ ارباب و استعانة از غیر الله غیر جائز در غیر امور شرعیات و احکام است **پس** آنچه در بعض ادعیه و اوراد و زیارات و بعض اخبار مشعر استعانت وارد است او مأول و محمول بر توسل است چه وسائل بودن انبیا و ائمه ع بین الخالق و الخلق امری معلوم بل کانه ضروری است **اقول** بل حین دعا باید ایشان را شفیع گرداند در درگاه رب العزت چون اللهم بعزة محمد و علیّ و فاطمة و الائمة و الانبیاء و الملائکة علیهم السلام

چه ایشان مطهر ومعصوم گرامی ترین خلائق عند الله اند چنانچه توسل بصفات علیا واسماء الله الحسنی مرغوب ومندوب
بمصداق ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و در اخبار تاویل آنها وارد هست ونحن اسماء الله الحسنی فادعوا الله بنا یعنی
ما اسمای حسنی خدا میباشیم بخوانید خدارا بتوسل ما پس توسل ایشان از باب جعل انداد واتخاذ ارباب نمیباشد وآن حرام بلاشک
است و نیز احادیث در مجلد اول در ذیل فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه از درمنثور وغیر آن بطرق اهل سنت ذکر شدند
که آن کلمات اسماء چهارده معصوم بودند چون یا محمود بحق محمد یا علی بحق علی ویا فاطر بحق فاطمة ویا محسن بحق الحسن والحسین ان
تتوب علی در روایت دیگر اللهم بحق محمد وانت المحمود وبحق علی وانت الاعلی وبحق فاطمة وانت فاطر
السموات وبحق الحسن وانت المحسن وبحق الحسین وانت قدیم الاحسان و بصورت دیگر نیز میباشد **ایراد** بنا بر تقریر
شما ثابت گردید که انبیا وائمه حقی بر خدا دارند وحق الله بر جمیع عباد معلوم بل بدیهی هست **واما** بندگان مخلوق حقی بر آقایان ومالکان اصلا
ندارند چه خود شیء وعین آن هرگاه مملوک الکل باشد پس جمیع ما یتعلق به نیز مملوک ایشان باشد وچگونه تجویز شود که غلامان وکنیزان حقیقی بر مالک
دارند پس اگر ایشان حقیقی بر تعالی دارند آن چیست وگرنه توسل بایشان ... غلط وادعای حقیقت ایشان بر تعالی غلط در غلط وادعای
لاحق علی البری الحق المطلق باشد تعالی الله من ان یکون علیه حق وادعای حقی بر تعالی کانه الزام امری بر تعالی باشد **جواب**
میزان این مسئله علم کلام هست پس نزد جبریه هیچ امری بهیچ جه بر تعالی لازم نیست چه حسن وقبح عقلی نزد ایشان اصلا ثابت نیست
پس بنا بر قاعده ایشان اگر خدا کل انبیا را عیاذا بالله بجهنم وکل کفار ومشرکین را بجنت ببرد قبیح نیست چه بندگان هیچ حقی بر تعالی ندارند
و این مسئله را نیز وتابیان از ایشان اخذ کرده اند **اما** نزد غیر جبریه از عدلیه اسلامیه وفلاسفه حسن وقبح عقلی ضروریست پس ثبوت
این حقوق لاحق طاری لازم می شوند چه ذات مقدسه تعالی مستلزم عدل مبرا از قبح وظلم هست پس بثبوت واثبات عدل بر
تعالی حقوق طاعات وعبادات واعمال نیک وبد لازم میشود چه ملائکه وانبیاء وائمه علیهم السلام را اول واکمل وافضل
جمیع افراد امکانی گردانیده وبسبب کمالات خود ایشان منتهای درجه اجلال وتعظیم تعالی را مستمرا بعمل آوردند پس حقوق اعواض
ورعایت ایشان بالنسبة غیر ایشان عند العقل وصحیح النقل اکثر وازید صحیح وثابت هست پس بثبوت این دعوی ما ثابت وادعای مدعی
باطل زائل گردید حسبک هذا انشاء الله تعالی **بحث سادس** فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون متفق اند مفسرین که خطاب
تعالی ولکن تولوا عائد باهل کتاب خصوصا یا عموما علی الخلاف المذکور هست **اما** خطاب فقولوا عائد بمسلمانان وصحابه معاصرین
نبویت پس تقریرش چنین میباشد که پس اگر بر گردید اهل کتاب از تصدیق کلمات ثلثه مزبوره بالا که متفق جمیع ادیان انبیا وکتب
منزله ومجمع علیه عقلا هست پس در وقت اعراض ایشان ازین کلمه بلسان بگوئید شما صحابه وجمله معاصرین نبوی از اهل اسلام که ای
اهل کتاب اگر شما مقر کلمه سویه نیستید گواه باشید که بتحقیق ما اذعان ومعترف بآن کلمه سویه توحید هستیم **نزد**
**بعضی** ما یان مخلص هستیم **نزد** بعضی کلمه توحید هستیم **نزد** بعضی منقاد بتوحید هستیم **نزد** بعضی مقیم ومدیم بر آن کلمه
توحید هستیم **نزد** بعضی این تعریض باشد بآنکه انکم کافرون یعنی باعراض از حق کافر شدید چه بر این جمیع انبیا وکتب منزله متفق اند
**اشکال** فرقه ظاهریه ومرجیه درینجا استدلال میکنند که اسلام وایمان اقرار بلسان است واعتقاد بقلب واجب نیست
زیرا که ایشانرا امر کرد بقول وتقریر اسلام خود والا در خطاب فقولوا اشهدوا بانا مسلمون فائده نبود **جواب**
سابق در مجلدین مکرر ذکر شد که نزد جمهور ایمان فی الاصل تصدیق قلبی است واقرار لسانی معا مع امکان القول والتقریر هست چه اقرار لسانی کاشف
مانی قلبیه هست لقوله تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم **تنبیه** هرگاه این مقرر



شد پس قول ظاهریه ومرجیه باطل گردید **اما** جواب آنکه چرا امر بلفظ مسلمون فرمود دران چند سبب اند **منجمله** آن چونکه کفر وشرک
نیز قلبی ولسانی هست وایشان اعتقاد بکفر داشته در ظاهر هم اعراض از کلمه توحید واز اقرار آن نمودند پس لامحاله بجانب ثانی امر شد
باظهار آنچه معتقد آن بودند چه وقت دعاوی در مناظره اگر احد فریقین منکر شد پس بمقابله انکار ایشان مدعی جانب ثانی اقرار واظهار میکند مدعای
خود را تا محجوج منکر نشود چنانچه باب وداب مناظره است لهذا مقرین بمنکرین گفتند که اشهدوا یعنی گواه وشاهد باشید بآنچه شما منکر شدید
ما بران مقر ومذعن ومقیم بصورت دوام میباشیم چه اعراض وانکار از کلمه مدلله ثابته متفق علیه کافه انبیا وعقلا کفر بمکابره وتجهل وتعصب
بلا دلیل باشد **منجمله** آن در مجمع ومبانی فرمودند این تعلیم من الله بعبد مومن است که عند اعراض الخصم وانکار المخالف بعد وضوح الحجة ضرور
بگویند تا مخالف بداند که انکار خصم از حق مع کثرتهم معتقد محق را وسوسه تاثیر نمیکند **منجمله** آن این دلالت میباشد اگر خصم کثیر از حق انکار محض
کند بآنکس که حق ثابت شده اتباعش واجب است اگرچه محق شخص واحد باشد کثرت مخالفان ومنکران اصلا اعتبار ندارد **اقول** درینجا
ثابت گردید که امامیه مع القلة بر حق اند وکثرت مخالفین ایشان بر انکار امامت علی بلا فصل اعتبار ندارد وایشان بانکار اکثر از مردم از حق علی
وائمه اهل البیت ترک حق نمیکنند چه انکار آن غیر جائز است **قوله تعالی**

**يَا أَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ**
**وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ ترجمه**

یعنی ای اهل کتاب مراد فریقین یهود ونصاری اند که چرا شما در بین خود مخاصمه ومجادله میکنید در ابراهیم ودر آنکه او چه دین داشت یهود میگفتند
آنحضرت بر دین یهودیان ونصاری میگفتند که بر دین نصاری بود او تعالی جواب ببطلان هر دو دعوی داد گویا چنین تقریر باشد که دعاوی شما
وقتی ثابت میشد که ابراهیم اگر معاصر یا بعد موسی وعیسی وبعد نزول کتابین شما میبود وحال آنکه فرستاده نشده بود توریت وانجیل مگر بعد از
ابراهیم چه توریت بعد انقضای ابراهیم هزار سال وانجیل بعد از انقضای او دو هزار سال نازل گردید ودر آنها هم ذکر یهودی ونصرانی بودن ابراهیم نبود
پس چرا تدبر وتعقل در دعاوی خود نمیکنید که در چنین دعاوی شما هر دو چه فضائح وقبائح میباشد **و در تفسیرش** چند
بحث است **بحث اول** مراد درینجا از اهل کتاب **ایا** یهود اهل مدینه اند **یا** نصاری ویهود معا دران دو قول است **پس** در
نزولش نیز دو روایت اند **اولهما** در درمنثور ابن جریر وابن منذر از قتاده نقل کردند که پیغمبر یهود اهل مدینه را دعوت کرد وایشان گفتند که ما
بر دین ابراهیم میباشیم واو یهودی بود پس این آیت در رد ایشان نازل گردید **و** این قول ضعیف است زیرا که در آیت ذکر توریت وانجیل هست
کفی ذلک فی ضعفه **ثانیهما** مختار اکثر مفسرین است **در مجمع ومبانی** ودر **درمنثور** ودر **دلائل بیهقی** از ابن
عباس مرویست مقصود هر دو یکی است که نصارای نجران ویهود مدینه مجمع شده تنازع بر دین ابراهیم کردند یهود گفتند که ابراهیم بر دین ما یهود بود و
نصاری گفتند که بر دین ما نصاری بود ومرافعه نزد ختمی مرتبت کردند پس این آیت در جواب ایشان بصورت رد هر دو نازل گردید **بحث ثانی**
لم در اصل لما بلام مکسوره جاره وبا لفظ ما استفهامیه بود وبسبب دخول لام جار الف ما آخر ما حذف کردند تا فرق میان استفهامیه ومیان لم خبریه حاصل شود
**بحث ثالث** هرگاه فریقین اهل کتاب تنازع در ابراهیم کردند ویهود میگفتند که بر دین ما یهودی بود ونصاری گفتند بر دین ما نصاری بود حق تعالی بطلان
قول هر دو مدعی از دعوای خود ایشان مع الزام ایشان بقول ودعوای خود شان نمود **و** این باب افضل واکمل ابواب مناظره باشد **بآنکه** ابراهیم در ازم

یا بعد دو نبی شما نبود که تابع دین شما باشد چه هرکس بر دین کسی باشد لازم و واجب است که متبوع سابق و تابع معاصر یا لاحق او باشد و ابراهیم ع قبل موسی ع بیکهزار سال و قبل از عیسی ع بدو هزار سال بود و معهذا در توریت و انجیل که بعد این زمان متطاول نازل گردید در آنها ذکر یهودی و نصرانی بودن ابراهیم ع نبود بالاتفاق **پس** این دعوی شما که نه محال و مآلش بل اصلش دروغ و افک محض باشد چرا شما در دعاوی خود تدبر و تعقل نمیکنید که چه فضیحت آن بشما عائد میشود و چگونه شما بر دعوای بلا اصل و دروغ باقی و مصر بید پس ثابت گردید که بر دین حنیف اسلام بنص قرآن چون و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین بود **اشکال لا ینحل** هرگاه توریت و انجیل بعد ابراهیم ع یکهزار و دو هزار سال نازل گردید پس بتاخر انزال اینها یهودی و نصرانی بودن ابراهیم ع منتفی شد پس ادعای مسلمانان که ابراهیم ع مسلمان بود نیز باطل گردید چه قرآن بعد دو هزار و پنج یا ششصد سال از ابراهیم ع نازل شده پس او چگونه مسلم بود و در وقت محمد ص اسلام ظاهر شد پس ابراهیم ع مسلمان هم نبود و دلیلی که اسلامیت ابراهیم ع ثابت شود همان دلیل بر یهودیت و نصرانیت او بما میباشد **جواب اول** از علامه طبرسی و صاحب مبانی آنکه ابراهیم ع سابق بر هر سه کتاب توریت و انجیل و قرآن و بر هر سه این نبی موسی و عیسی و محمد نبی مقدم مستقل بدین خود بالاتفاق مسمی باسلام بود و یهود ادعای اسلام بیهودیت و نصاری دعوای اسلام او نیز بنصرانیت من عند انفسهم بلا دلیل کردند و در توریت و انجیل ایشان بالاتفاق ذکر آن نبود که ابراهیم ع بر یهودیت و نصرانیت بود **پس** درینجا قول یهود و نصاری بالراس باطل گردید باقی ماند مسلم بودن ابراهیم ع و آن ثابت بقرآنی است که او بذاته معجزه مصدقه و مدعی او مصدوق باظهار خوارق خارجه نیز میباشد که ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما پس اسلام ابراهیم ع ثابت و قطعی گردید **جواب ثانی** موسی و عیسی ع آیا بدین و شریعت و عبادت مستقل بودند **یا** نبودند بل تابع دین و شریعت و عبادت ابراهیم ع بعینه بلا تفاوت بودند **بنا بر اول** که ذی ادیان و شرائع مستقله مغایر دین ابراهیم ع بودند پس چگونه ابراهیم ع بر دین این دو نبی لاحق میباشد و حال آنکه دین این دو نبی موسی و عیسی ع ناسخ دین ابراهیم ع میباشد **و بنا بر ثانی** که موسی و عیسی ع تابع دین و کتاب و شرع ابراهیم ع بودند **پس** اکثر آنچه در توریت از احکام و شرائع بود در دین ابراهیم ع بالاتفاق نبود پس باز هم ابراهیم ع یهودی و نصرانی نبود زیرا که تبعیت وقتی صحیح و صادق میشود که بلا تفاوت عین همان دین ابراهیم ع داشته باشد و بالاتفاق در توریت مغایرت احکام و زیادتی از دین ابراهیم ع بود پس باز هم قول اهل کتابین باطل گردید **جواب ثالث** ادعای نصاری و یهود کاذب ضروری البطلان است **اما نصاری** پس نبودن ایشان بر ملت ابراهیم ع ضروریست زیرا که مسیح در زمان ابراهیم ع موجود بالضرورة نبود پس شریعت و عمل و عبادت نصاری در زمن ابراهیم ع مشروع نبود بل غیر منزل و غیر محکوم بآن بودند پس عبادت مسیح لامحاله مخالف دین و عبادت ابراهیم ع میباشد پس دعوای نصاری باطل گردید **اما یهود** و ایشان نیز بر ملت ابراهیم ع و احکام و عبادت او عینا بالاتفاق نبودند چه اگر موسی ع بتقریر همان شرع سابق آمد پس تفاوت و مغایرت چرا باشد معهذا موسی ع بمنزله فقیه تابعی باشد و حال آنکه یهود مدعی غیر این میباشند **و اگر** شرعی دیگر مع المغایرة و المباینة موسی ع آورد پس شرع موسی ع ناسخ شرع ابراهیم ع باشد و یهود بجواز نسخ اصلا قائل و راضی نمیباشند پس علی کل حال قول شان که ابراهیم ع بر دین یهود و نصاری بود باطل محض میباشد **جواب رابع** از معتقدات یهود و نصاری است که هرکس که متمسک توریت باشد یهودیست و هرکس که متمسک انجیل باشد نصرانیست پس خداوند عالم رد معتقد اهل یهود و نصاری درین آیت کرد که توریت و انجیل در زمانه ابراهیم ع نازل نشده بود تا که ابراهیم ع متمسک و عامل و فاعل معتقد آنها باشد پس ثبوت این قول اهل کتاب ضروری البطلان ثابت گردید **ایراد** ابراهیم ع چگونه متمسک کل یا جزء اسلام قبل الاسلام و قبل نزول القرآن باشد و حال آنکه اینهم اسلام و قرآن بعد دو و نیم هزار سال نازل گردیده پس قول باسلام ابراهیم ع لغو باشد **جوابش** بالا ذکر شد و **صاحب مجمع** فرمود که دین ابراهیم ع فی الاصالة و الابتداء دین اسلام و آنحضرت بر دین مستقل خود عامل و فاعل بود الا آنکه قرآن و احکام زائده دیگر در آن زمان نبود پس باین جهت ابراهیم ع مسلم و دینش اسلام بود **ایراد** بنابراین چگونه بر متجزی و متبعض الاسلام مسلم الطلاق میشود چه این دلیل قاطع است که آنحضرت ع مسلم و مومن و عامل کل



نبود **جواب** علامه طبرسی فرمود که ما نمیگوییم که مسلمان همانست که کل و جزء احکام و شریعت را درک کند و عمل نماید چه در ابتدای اسلام هرکه اعتقاد و اقرار بدین و توحید کرد مسلم بود **و** اکثر معاصرین آنحضرت ص کل دین و کل احکام شریعتش را نیافته و باکثر آن عمل نکرده و فرض نشده مردند **و** همچنان در ازمنه هر نبی جمیع معاصرین قبل ادراک کل و بعضی از آنها عمل بجزء و کل قرآن و شریعت نکردند و ایشان لامحاله مسلم بودند و مسلم مردند **پس** اگر همچنین ابراهیم ع همه آنچه در دینش نازل شده عمل کرده مرد بلاشک مسلم باشد اگرچه قبل نزول قرآن و احکام دیگر زائد بر دین و شرع او مرد چه دینی که بآن مکلف بود و بعد نزول همه آن مرده از ابتدا الی انتهاء آن مسلم بوده **معهذا** ما دین را عمل شرائع و احکام آنرا من حیث الکل نمیدانیم بلکه اعتقاد بآن ایمان و اسلام و معتقد آن مسلم است **و** در ابراهیم ع همه آن موجود و ثابت بود پس او مسلم بود اگرچه قرآن در آن زمان نازل نبود و محکوم بتلاوت قرآن در نماز نبود چون اعتقاد ما بظهور مهدی و نزول عیسی ع و قتل دجال بدست ایشان **و** اعتقاد بقیام قیامت قبل از ظهور و حصول اینها ایمان و دین اسلام باشد **ایراد عظیم** بنابراین لازم می آید که دین محمد ص ناسخ دین ابراهیم ع نباشد و حال آنکه مجمع علیه امت محمدی است که دین محمد ناسخ جمیع ادیان و مذاهب و ناسخ دین ابراهیم ع است **جواب** این مکرر در مجلد اول و ثانی و ثالث ذکر شد که ناسخ جمیع ادیان دین اسلام است چه مراد از دین اگر اصول دین است در آن جمیع انبیا متحد و متفق علیه اند و نسخ در احکام و شرائع لاحق میشود نه در غیر اینها **پس** لامحاله معلوم شد که مراد از دین اسلام اصول دین و احکام شرائع است **پس** پاره از احکام ابراهیم ع مبدل باحکام جدیده گردیده و بعض بعض از آن باقی در دین محمد ص مانده این منافی نسخ نمیباشد **و** نیز بر اتباع بعض آن فاتبع ملة ابراهیم صادق و صحیح میشود بحمد الله اشکالی لازم نمی آید **تنبیه** در آیه دلیل است که الزام خصم بقول خودش مع ابطالش مستحسن است ثم الله اعلم **و نیز** دلیل است که عقل حجت قاطعه مقدم بر همه براهین میباشد **پس** ترک تعقل و ترک معقول نهایت مذموم است پس مزعوم اهل تقلید باطل شد که هیچ چیزی بغیر نقل و سمع حجت نمیباشد **تبصره** عقل اگرچه متحد است ولکن بحسب تعلیق او مضاف و مسند بسوی آن متعلق میشود چون عقل رحمانی **و** عقل شیطانی **و** عقل دنیاوی **و** عقل صنعت و حرفه و غیر آن چه عقل را بسوی امری یا فعلی که عاقل مشغول و مصروف میسازد در آن حذاقت کلی پیدا میکند پس برای همین آنرا در عرف اسناد بسوی آن میکند **و** برای همین حضرت قرآن ناطق جعفر بن محمد الصادق ع بجواب سائل فرمود که بلی معاویه و عمرو عاص و احزاب و اصحاب ایشان عقل نکراء داشتند **یعنی** عقل شان باشتمال منکرات عقل منکر داشتند یعنی خیلی حاذق در درک منکرات بود **یا** آنکه بکثرت اشتغال او بباطل و کمال حذاقت او در آن حق را قابل نبود غیر از قبیح و باطل ثم الله اعلم

**قوله تعالی** هٰاَنْتُمْ هٰؤُلَاۤءِ حَاجَجْتُمْ فِيْمَا لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّوْنَ فِيْمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ ۗ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ۔ **ترجمه**

یعنی آگاه و خبردار باشید که شما آنگروهی هستید که خصومت کردید در چیزیکه مر شمارا بآن چیز دانشی بود یعنی در نبوت محمدی انکار کردید و حال آنکه در توریت و انجیل آن ثابت بود پس چرا خصومت و جدال میکنید در چیزیکه نیست شمارا بآن دانشی و علمی یعنی در قصه ابراهیم ع و حال آنکه خدا حال و مآل کل و جزء را میداند و شما نمیدانید حال و مآل را **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** قراءة عاصم و حمزه و کسائی ها انتم بالمد و الهمزة است **و قراءة** نافع و ابو عمرو و اهل مدینه بغیر مد و لا همزه مگر برابر خروج یک الف ساکنه است **و قراءة** ابن کثیر بهمزه و قصر بر وزن هنعم است **و قراءة** ابن عامر بمد بدون همزه است **و** هرکه خفق کند بر اصل میکند زیرا که در اصل دو حرف ها و انتم است **و** هرکه بالمد و لا همزه بخواند برای تخفیف بغیر اخلال است **بحث ثانی** ها حرف تنبیه برای آماده و تحریک نفس حاضر میباشد و اکثر داخل بر ذا میشود چه در آن ذا مبهم است حصلت

بیان فرق بین حجاج و جدال

برحاضر دارد و در آنت صلاحیت مخاطب است **ایا** ها انتم در اصل است **یاء** انتم بدو همزه پس همزهٔ اولی را بدل بهاء کردند چنانچه در ارقت الماء هرقت کردند در اهل وضع دو قول است **و** ثانی قول اخفش است **بحث ثالث** هؤلاء مبنی بر کسر در اصل اولاء بود بر آن هاء تنبیه داخل کردند و در آن دو لغت بالقصر والمد میباشد **بحث رابع** انتم مبتداء در خبرش خلاف کردند **نزد** زمخشری هاء برای تنبیه انتم مبتداء هؤلاء خبرش می باشد **و** حاججتم جملهٔ مستانفه مبیّنه برای جملهٔ اولی باشد چون انتم هؤلاء الاشخاص الحمقی وحماقتکم جادلتم فیما لکم به علم **نزد** بعضی انتم مبتداء و هؤلاء خبر او باشد بمعنی اولاء پس بمعنی الذین و مابعدش صلهٔ او باشد **نزد** بعضی انتم مبتداء هؤلاء عطف بیان حاججتم خبرش **و** تقدیرش انتم یا هؤلاء حاججتم باشد **بحث خامس** فرق بین الحجاج والجدال آنست که حجاج قولی و بیانی متضمن دلیل میباشد چه موجب ازالهٔ شبهه باشد پس در آنوقت ماخوذ از حجت بمعنی بیانی که شاید صحت جدال و مقال او باشد **و آنرا** نیز دلیل و دلالت میگویند پس هر دو اینها بیک معنی اند **چه** موجب القای شبهه بصورت حجت باشد پس در آنوقت مجادله و مخاصمه و محاجّه بیک معنی باشد **اما** جدال پس اوّل خصم بسوی مذهب بحجت **یا** بشبهه **یا** بابهام فی الحقیقة باشد زیرا که اصل آن از جدل و آن شدت فتل و پیچیدن میباشد **بحث سادس** نزول این آیه در بین مخاصمین اهل کتاب از یهود و نصاری معًا است پس خداوند جلّ شانه در ابتدا تنبیه اهل کتاب میکند بحال ایشان اگرچه تنبیه در اینجا متضمن ذوات ایشانست لکن مراد از ان تنبیه حال و مآل ایشان میباشد که خبردار باشید ای احمقان اهل کتاب حماقت شما این است که جدال و کج بحثی کردید بر آنچه معلوم داشتید پس چگونه باشد جدال شما بر آنچه معلوم شما نیست **و** مراد نزد اکثر از معلوم نبوت و صفت خیر البشر در توریت و انجیل باشد دیده و دانسته ترک معقول و انکار معلوم کردید و میکنید **و** مراد از غیر معلوم تدین و دین ابراهیم میباشد که او چه دین و چه ملت داشت پس عاقل عالم را باید که ترک معلوم نکند و غافل از مقتضای عقل نشود چه انحصار صحت دعوی بر برهان و بیّنه است و آن خالی ازین نیست **یا** عقلی است **یا** نقلی و آنرا ترک نکند و اگر نداند تحصیل آن نماید معهذا اگر معتقد خدای علیم مدبّر هم باشید پس تفویض امر بخدا نمائید و تن بامر الله و حکم الله بدهید پس شما اهل کتاب عاقلید کار بند عقل چرا نمیشوید و خدا همهٔ امور گذشته و آینده را میداند و شما نمیدانید **اقول** تا اینجا ببین که خداوند لطیف بچه انواع لطف با ایشان مهربانیها کرد و چگونه درجه بدرجه ایشان را دلائل ذکر کرد **اشکال** وانتم لاتعلمون دلیل و نص صریحی است که مخاطبین عالم نبودند و غیر عالم چگونه محجوج و مسخوط و مذموم گردد **جواب** امثال این آیات در مجلدین مکرر ذکر شد **و** اینجا میگوئیم که نفی علم ایشان از تدین ابراهیم ع میباشد پس اشاره میفرماید که شما مکابره بر ثابت معلوم کردید و چگونه شما بر مجهول غیر معلوم مخاصمه نکنید چه مع العلم بالشئ مجادله بخلاف آن مکابره و ترک آن چنانچه مع الجهل از شئ ادعای آن خلاف عقل قبیح منکر میباشد **و** بعد آن فرمود که شما تدین ابراهیم ع نمیدانید و من خالق او هستم همهٔ احوالش را میدانم بظاهر اشکالی ندارد **قوله تعالی**

جواب اشکال بر اینکه چگونه غیر عالم محجوج و مسخوط گردد

مَا كَانَ اِبْرٰهِيْمُ يَهُوْدِيًّا وَّلَا نَصْرَانِيًّا وَّلٰكِنْ كَانَ حَنِيْفًا مُّسْلِمًا ؕ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۝ اِنَّ اَوْلَى النَّاسِ بِاِبْرٰهِيْمَ لَلَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ؕ وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِيْنَ ۝

**ترجمه** این بیان معلوم تعالی است یعنی نبود ابراهیم ع یهود و نه ترسا بلکه بود میل کننده از عقائد باطله بسوی دین حق منقاد گردن نهنده بر یاد دارندهٔ دین اسلام و احکام آنرا بصورت اخلاص تام و نبود او از شرک آرندگان بدرستیکه سزاوارترین مردم و اقرب امم بابراهیم ع هر آینه آنانی اند که پیروی کردند اورا در زمان او و مطابق واقع بلاتفاوت ولاتخالف از خواصّ و مخلصان امت او و قریب و نزدیکتر و پیرو باو درین زمان این نبی مکی البطحی محمد ص بن عبدالله است و آنانیکه ازین امت ایمان بمحمد ص آورده اند نزدیکتر و سزاوارتر بابراهیم ع اند و ایشان مخلصان این امت محمدی باشند سرگروه آنمومنین و سید ایشان علی بن ابی طالب



معنی حنیف در لغت

والائمهٔ اهل البیت بعد او میباشند چه ایشان هم اقارب ابراهیم ع و هم مومنین صادق چون محمد ص اند و خدا والی یا دوست دارندهٔ مومنین در دنیا و آخرت می باشد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** معنی حنیف در سورهٔ بقره بتفصیل ذکر گردید **در قاموس** گفته حنیف چون امیر صحیح مائل بسوی اسلام و ثابت بر آن و هرکه حج کند یا بر دین ابراهیم ع باشد **در صحاح** حنف بالتحریک اعوجاج در آدمی باشد بانکه تقبیل یک ابهام دو پا را بر پای دیگر باشد **و** بمعنی استقامت و راستی و برابری باشد **و** حنیف مسلم مستقیم باشد و تحنف الرجل بمعنی ختنه کردن و اعتزال از اصنام و از عبادت آنها باشد **بحث ثانی** ماکان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وماکان من المشرکین **نزد** مقاتل بن حیان کعب و اصحاب او مع نفری از نصاری بحضرت رسول ص گفتند که ابراهیم و موسیٰ و انبیای بنی اسرائیل ع همه از ما اند پس حق تعالی بصورت ردّ بر ایشان و ببراءة ابراهیم ع از یهودیت و نصرانیت این آیت فرستاده **نزد** شعبی و ربیع و ابن جریر یهودیان گفتند ابراهیم ع از ما است و نصاری گفتند از ما است پس خدا این آیت را بصورت تکذیب بر ایشان و براءة ابراهیم ع ازاین دو دین نازل ساخت **بحث ثالث** هرگاه خدا مزعوم یهود و نصاری را رد و تکذیب کرد بانکه ابراهیم ع یهودی و نصرانی نبود یعنی دین و آئین یهود و نصاری و پیرو موسیٰ و عیسیٰ نبود چه آئین بعد او مدتی اختراع و حادث شده و لکن او بدین حنیف خود مسلم بود **در مجمع و در معالم** گفتند که مراد از حنیف مائل از جمیع ادیان باطله بسوی دین اسلام و مستقیم باشد **نزد** بعضی مراد از حنیف مستقیم بر دین خود باشد **نزد** بعضی مراد از حنیف آنکس است که توحید و حج بیت الله و قربانی و ختنه و روی بکعبه در عبادات نماید و این اسهل الادیان و احب آنها و مستقیم الی الله میباشد **اما** در صفة مسلما گفتند که بمعنی موافق فی دینه دین الاسلام در کثیر احکام باشد و مراد اتباع ابراهیم ع بدین اسلام محمد ص نیست تا الزام نیاید و الّا الزام مشترک باقی میماند **در اصول کافی** از حضرت صادق ع مرویست مراد خالصًا مخلصًا لیس فیه شئ من عبادة الاوثان است یعنی از حنیف مسلم خالص و مخلص بودن ابراهیم ع بر دین اسلام خودش مراد است بنحوی که در ان بوی شرک از عبادت اوثان و اصنام و ریا نباشد **در روضهٔ کافی** حضرت باقر ع فرمود مراد ازاین آیت آنست که ابراهیم ع نه غربی بود و نه شرقی بلکه حنیف مسلم غیر مشرک بود یعنی قبلهٔ او نه قبلهٔ یهود بود چه قبلهٔ یهود ناحیهٔ غربی بیت المقدس بود و نه بقبلهٔ نصاری عبادت میکرد چه قبلهٔ آنها ناحیهٔ سمت مشرق بیت المقدس بود بل او بطریقهٔ اسلام بود و در عبادت قبلهٔ او کعبه بود و شما ای مومنین بر ملت او هستید **و در تفسیر عیاشی و نور الثقلین** قریب بهمین از حضرت امیر ع مرویست **بحث رابع** وماکان من المشرکین در نفی شرک از ابراهیم سه وجه گفتند **اول** آنکه مشرکان عرب میگفتند که ابراهیم ع از ما است خدا ردّ ایشان کرد که شما مشرک اوثان پرست هستید و ابراهیم ع اوثان پرست نبود **ثانی** تعریض بیهود و نصاری است که شما مشرک باعتقاد مسیح ابن الله و عزیر ابن الله میباشید و ابراهیم ع مشرک نبود **ثالث** درین تعریض است که ابراهیم ع موحد خالص بود نه یهود و نه نصرانی و نه یهودیت و نصرانیت دین هیچ نبی نبود بل این شرک و تحریف محض مخترع بادی شما است ابراهیم ع چگونه چنین باشد که شما احداث و اختراع کردید **و همین قول طبرسی است** که در این آیت دلالت است که موسیٰ ع یهودی و عیسیٰ ع نصرانی نبودند بل ایشان هم نبی مسلم موحد خالص بودند چه یهودیت و نصرانیت ملت محرّفهٔ مخترعهٔ باطله از دست این دو فرقهٔ ضالهٔ مضل بعد انقضای ایشان علیهما السلام حادث و ظاهر گردید و دین جمیع انبیا ع دین اسلام بود و الّا لازم بود که از ابتدای آدم ع تا خاتم ص هر دینی نامی بالانفراد جدا یهود و نصرانی میداشت بفقدان آن و بموجب آیت ثابت گردید که این دو وصف ذم و باطل اند **اشکال جسیم** باز بنابراین آیت عائد گردید که معلوم نشده مراد از دین و حنیف اسلام چیست **اگر مراد** ازان اتحاد اصول ادیان است پس مجمع علیه اهل اسلام است که اصول الدین جمیع انبیا متحد و دینًا یکیست در ان تفاوت و اختلاف و نسخ اصلاً جائز نیست **پس** بنابراین اصول دین موسیٰ و عیسیٰ عین اصول دین ابراهیم و جمیع انبیا است تخصیص ابراهیم ع باین تخصیص بلا وجه مخصص غیر جائز باشد **و اگر** مراد اتحاد و موافقت فی الفروع باشد **پس** بنابراین ثابت میشود که فروع نصرانی و یهودی مخالف فروع ابراهیم ع بود در عدم تنصّر و تهود ابراهیم ع جائز عند جواز النسخ میشود **اما** اتحاد فروع محمد ص و ابراهیم ع هر گاه در ینجا ثابت میشود لازم

معنی دین حنیف در شرع و معتقد مطهر

در نفی شرک از ابراهیم سه وجه گفته اند

می آید که محمد صاحب شرع جدید ناسخ شرع ابراهیم نباشد بل محمد تابع و مقرر و مبیّن شرع ابراهیم ع باشد این مخالف اجماع امت محمدی و بر خلاف
ضروری میباشد **چه** معلوم است که مسلمانان مکلف بتلاوت قرآن در نماز می باشند و ابراهیم و امت او غیر مکلف در نماز بتلاوت قرآن بودند
چه بالضرورة بعد ابراهیم دو و نیم هزار سال قریب قرآن نازل گردید **و اگر** مراد از دین اسلام و حنیف اصول و فروع معًا میباشد باز همین محذور
عائد میشود **و اگر** گفته شود که محمد بدینی جدا از همه انبیا آمده پس معنی حنیفا مسلما **و** معنی این آیت ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه
وهذا النبي **و** معنی آیت فاتبع ملة ابراهیم چه چیز خواهد بود و محمد مامور در اتباع ابراهیم بچه و چگونه گردیده **جواب** مکرر در سابق ذکر گردید
که دین فی الاصالة اصول دین و فروع لازمهٔ او مبتنی بصورت تبع بر آن میباشد و هرگاه این مقرر شد پس جواب اشکال بچند وجه است **جواب**
**اوّل** سابق شنیدی که علامهٔ طبرسی نقل کرده که ابراهیم بر دین اسلام خود بود و ما میگوئیم که او متمسک و عامل بقرآن بود چه قرآن بالضرورة در آنوقت
نبود **و** اسلام عبارت از اصول دین است نه آن از احکام شریعت **تنبیه** ما میگوئیم که دین ابراهیم فی الحقیقة والابتداء همین اسلام بود **امّا** احکام
شرعیهٔ او لازم نیست که کل و جزء او همین احکام شرعیهٔ محمدیه باشد پس ابراهیم عامل بشریعت کاملهٔ خود بود اشکال ندارد **و اگر** بعض احکام آن
از بعض احکام این دین محمدی در آنزمان هم باشد جائز است و بر متبعّض الحکام مسلم اطلاق میشود چنانچه در بدو از منهٔ هر نبی خصوص در زمن
نبوی ما متبعّضین اسلام را مسلم بالاتفاق میگفتند **اقول** محذور بر این جواب آخر باقی ست **جواب ثانی** ما میگوئیم که از دین و حنیف محض
اصول دین غیر فروع در اینجا مراد است هیچ محذوری عائد نمیشود و نه تخصیص بلا مخصص لازم می آید چه کل انبیا متحد الاصول مسمی باسلام اند پس
غرض در اینجا بحنیف و اسلام تبریهٔ ابراهیم ع از یهودیت و نصرانیت باشد برای آنکه یهود و نصاری بعد این دو نبی اصل دین خود را مبدل الشرک عزیر
ابن الله و مسیح ابن الله کرده بودند و بحلول و اتحاد و تفویض رفتار داشتند **و ایضا** اظهار و اثبات آنکه این یهودیت و این نصرانیت دین
ابراهیم و موسی و عیسی نبود بل این دو دین بعد ایشان و تمام آنها کلًا و جزءً اصلًا و فرعًا محض مخترع و مختلق بدست احبار ایشان میباشد نه اهل اصول
اسلام **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید پس جواب غرض از این آیات واضح گردید که مراد از بودن ابراهیم بر حنیف اسلام آنست که او بر توحید خالص
و دین اسلام خود بود بخلاف یهود و نصاری **و اذ آیه** وهذا النبی مراد اخبار است که این محمد نبی قریب تر بدین توحید ابراهیم بخلاف اهل کتاب **و از آیه**
فاتبع ملة ابراهیم مراد اتباع ابراهیم در خصلت مستدلهٔ او است یعنی بصورتی که ابراهیم باستدلال و نظر اصول دین خود را تقریر کرد همچنان تو هم یا محمد
اثبات و تقریر کن بحمد الله اشکال از اساس زائل گردید **جواب ثالث** سلمنا که این دین اسلام عینا همان دین ابراهیم است و دین چه فروع محض باشد
**یا** فروع و اصول هر دو معًا باز هم اشکال عائد نمیشود چه نزد ما مسلمانان ثابت و در فن کلام مبرهن است که دین هر نبی اولو العزم ناسخ دین ثابت
سابق میباشد پس بثبوت آن ثابت گردید که شرع ابراهیم بشرع موسی و شرع موسی بشرع عیسی منسوخ گردید و خدا نفی یهودیت و نصرانیت از
ابراهیم کرد یعنی این دو شرایع موافق و تابع یا متمم دین ابراهیم نبودند بل هر یکی از این شرایع سه گانه بذاتها مستقل بودند پس مغایرة بنسخ یکدیگر حاصل
گردید اشکال باقی نماند **امّا جواب** باتحاد شرع ابراهیم و محمد اشکال و ایراد وارد نمیشود چه ما میگوئیم که هرگاه دین ابراهیم بدو شرع موسی و عیسی
منسوخ گردید پس دین محمد ناسخ شرع سابق خود بشریعت مستقلهٔ جدیده میباشد پس اگر بعض یا اکثر احکام آن مطابق شرع ابراهیم آمد بعد نسخ آن
بدین موسی و عیسی پس این منافی ناسخ بودن آن بشرائع سلف و مطابق بودن آن بکل یا ببعض احکام ابراهیم نمیباشد زیرا که دین موسی ناسخ دین
ابراهیم گردید و بدین عیسی نسخ دین موسی و بدین محمد نسخ دین عیسی شد پس ناسخیت اسلام بالنسبة بهمه ادیان ثابت گردید **امّا** بمطابقت دین محمد
یا ببعض آن یا ببعض شریعت ابراهیم بعد نسخ آن اطلاق اسلام و مسلم بر هر دو میشود چه بر بعض احکام و بر عامل بعض آن اسلام و مسلم اطلاق بالاتفاق میشود
چنانچه بر تبعهٔ متبعّضین ازمنهٔ ابتدائیهٔ انبیا مسلم و اسلام اطلاق میشد **اگر گفته شود** که کل احکام محمد اگر مطابق بکل دین ابراهیم باشد پس
این عین همان دین باشد نه دین جدید مستقل ناسخ **جوابش** میگوئیم که اولا تطابق کل بکل محال است چه تفاوت احکام بحسب تبدل ازمنهٔ متطاوله

جواب اشکال ابتدا — جواب از اسلام ابراهیم

بحمد الله اشکال بالکل زائل گردید



و تخالف امزجه و احوال اشخاص متفاوته متباینه لازم و واجب است و بفرض عدم آن پس بانعدام احکام اوائل اگر در ثانی الحال باز همان جدید گردیدند
مثلی اند نه عینی پس اگر بر متماثل بسبب تشابه اصلی اطلاق شود این بمجاز است نه بحقیقة و این منافی ناسخیت هم نمیباشد ثم الله اعلم بما تیسر لی فی هذا الجواب
والله اعلم بالصواب **بحث خامس** اَوْلیٰ افعل از وَلِی بمعنی دنو و قرب باشد نه بمعنی افضل **و** اتباع بمعنی جریان ثانی بر طریقهٔ اول حج
هو علیه چون مدلول تابع در سلوک طریق یا در تصحیح میباشد چه بصحت دلیل مدلول علیه صحیح میشود چنانچه عمل ماموم بمتابعت طریقهٔ امام صحیح میشود
**بحث سادس** انّ اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین یعنی بتحقیق قریب ترین مردم بابراهیم
آنانی اند که پیروی و متابعت ابراهیم در همه اصول و فروع کردند از امت خود او و اخص و نزدیک تر در دین با ابراهیم این نبی امی مکی محمد بن عبد الله است و
آنانی که از این امت ایمان بخدا آورند و خدا والی مومنین و یاری دهندهٔ ایشان در همه امور دین و دنیای ایشان است **و** نبی را بالانفراد ذکر کرد برای زیادتی
توقیر و تعظیم آنحضرت چنانچه از جملهٔ ملائکه جبرئیل و میکائیل را منفرد ذکر فرمود **در مبانی و در منثور** مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
فرمود ان لکل نبی ولاة من النبیین وان ولیّی منهم ابی خلیل ربی ابراهیم یعنی برای هر نبی اولیاء از انبیاء و ولی من از انبیا پدرم ابراهیم است
**سوال** آیا مراد از مؤمنین عام است یا خاص **جواب** در آن دو قول اکثر خاص بوجه است که مراد از مؤمنین آنانی اند که متابعت آنحضرت
ملت و سنت و فطرت او کردند و این نبی ما محمد بن عبد الله **و** همین قول ابن عباس **و** ابن جریر **و** قتاده است **بطرق** خاصه و نیز **در در**
**منثور** از احمد و ابو داود **و در کتاب البعث** و ابو الدنیا در **کتاب العزا** و حاکم و بیهقی در **نشور** روایت کردند
قال صلعم اولاد المؤمنین فی جبل فی الجنة یکفلهم ابراهیم وسارة حتی یردهم الی ابائهم یوم القیمة یعنی پیغمبر فرمود اولاد
صغار مؤمنین بر کوهی در بهشت میباشند کفیل حال ایشان ابراهیم و ساره است تا روز قیامت پس مسترد بآبای خود میشوند **در تفاسیر**
**اهل البیت** است که مراد از مؤمنین امت علی و شیعیان اوست نه غیر ایشان چه غیر ایشان بر سیرت و فطرت و ملت ابراهیم فی الاصالة
نیستند **در کافی و عیاشی** مرویست قال الصادق هم الائمة ومن اتبعهم یعنی حضرت صادق و حضرت باقر فرمودند این مؤمنین
ائمه و شیعهٔ ایشان اند **در نهج البلاغة** بجواب معاویه نوشته که خدا در ما همه خیرها جمع کرده منجمله آن ما مراد در آیهٔ و اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض و بموجب این آیه ان اولی الناس بابراهیم الخ میباشیم و ما بقرابت و بطاعت اقرب و اخص با ابراهیم و محمد میباشیم **و در احتجاج**
در خطبهٔ آیهٔ اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله فرمود که فنحن اولی الناس بابراهیم ونحن ورثناه ونحن اولوا الارحام
الذین ورثنا الکعبة ونحن آل ابراهیم یعنی حضرت امیر فرمود که ما نزدیکترین مردم با ابراهیم میباشیم و ما وارث او و ما اولو الارحام او میباشیم
که بسبب آن وارث کعبه شدیم و ما آل ابراهیم هستیم **در تفسیر قمی و مجمع** مرویست که حضرت صادق فرمود انتم والله من آل
محمد فقلت من انفسهم جعلت فداک قال نعم والله من انفسهم ثلثا ثم نظر الیّ ونظرت الیه یعنی آنحضرت فرمود شما شیعه
بخدا قسم از آل محمد هستید عمر بن زید عرض کرد از انفس ایشان میباشیم آنحضرت سه بار فرمود آری والله از انفس ایشان میباشید **در مجمع**
از حضرت امیر روایت کرده ان اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاؤا به ثم تلا هذه الایة وقال ان ولی محمد من اطاع الله وان بعدت
لحمته وان عدو محمد من عصی الله وان قربت قرابته یعنی نزدیکترین مردم با انبیا اعلم ایشان است بآنچه انبیا آوردند بموجب این آیه و بتحقیق
ولی محمد مطیع خدا است اگرچه بعید اللحمة باشد و دشمن محمد عاصی خدا است اگرچه قریب القرابت باشد **در در منثور** مرویست قال صلعم
یا معشر قریش ان اولی الناس بالنبی المتقون فکونوا انتم بسبیل ذلک فانظروا ان لا تلقانی الناس بالایمان وتلقونی بالدنیا
تحملونها فاصد عنکم بوجهی ثم قرء علیهم هذه الایة یعنی پیغمبر فرمود ای معشر قریش بتحقیق نزدیکترین مردم بنبی متقیان اند پس شما براه
تقوی و خدا پرستی باشید پس بنگرید در خود مبادا مردم بیگانه بمن ملاقی بایمان شوند و شما بتحصیل دنیا و بحمل آن بیائید پس من بصدود از شما شوم که بمن

اولی الناس بابراهیم

قال النبی صلعم اولاد المؤمنین فی جبل فی الجنة یکفلهم ابراهیم وسارة

تمیز سید پس این آیه را خواند **بحث سابع** در نزول آیه ان اولی الناس بابراهیم الآیه **در روض الجنان** روایت کرده که عبد الله بن عباس رض فرمود رؤسای جهودان گفتند تو میدانی یا محمد که ما اقرب بابراهیم در دین و آئین هستیم و تو نیستی و ابراهیم بر دین ما یهود بود و ترا حسد و عناد ما بر آن بر داشته که تو بآن اقرار کنی حق تعالی در رد ایشان این آیه ان اولی الناس بابراهیم الآیه فرستاد **در روض الجنان** و **معالم التنزیل** بروایت کلبی و ابو صالح از ابن عباس رض **و نیز** شهر بن حوشب و محمد بن اسحاق روایت کردند که این آیه بحضرت نازل شد وقتی که عمرو بن عاص و ابو معیط با جعفر بن ابی طالب در حبش بحضور نجاشی خصومت کردند و قصه آن طویل است **ملخص آن** این است که پیغمبر جعفر بن ابی طالب را بحبش راهی کرد و خود هجرت ازمکه فرمود پس واقعه بدر حائل شد مشرکین قریش در دار الندوه مجتمع شده رایها بر این قرار گرفت که جمعی از کفار نیز بحبش نزد نجاشی بروند پس نزد نجاشی رسیده بعد سجده کردن تحائف خود را از جانب قوم خود پیش کرده عرض نمودند که در میان ما کذابی دعوی نبوت کرده دین آبائی را ترک نموده جمعی سفها و ضعفا را با خود جمع کرده چونکه ما او را بقتل و ضرب پیش شدیم کار و بار و گذاره بر ایشان تنگ کردیم حالا نزد تو ابن عم خود با جمعی فرستاده میخواهند که دین و ملک و دولت تو بر تو فاسد سازند و قوم ما میگوید که حذر از ایشان باش و آنها را بخود ما بسپار تا تدارک شان بکنیم پس در همین حال جعفر بدروازه نجاشی با اصحاب خود ندا کرد یستاذن علیک حزب الله یا مر نجاشی ایشان باز بهمین لفظ ندا کردند نجاشی گفت آری داخل سازید ایشانرا بامان خدا و ذمه تعالی پس سرگروه کفار قریش که عمرو عاص و ابو معیط بود با هم خود نگریستند و گفتند که این مکر چه گوارا بنجاشی آمد و نهایت بدگفتار آمد پس جعفر نزد دخول نه سجده بنجاشی کردند و نه بزبان تحیت کفر کشودند پس ابن عاص گفت آیا دیدی تکبر ایشانرا چنانچه ما قبل این ذکر کرده بودیم نجاشی گفت چه چیز مانع شما از سجده و تحیت رسمیه من گردید پس جعفر گفت پیغمبر ما آمده فرمود که سجده مختص بخالق است و تحیت سلام تحیت اهل جنت است نه تحیت شرک پس نجاشی دانست که این حق میگویید چه در توریت و انجیل بود که تحیه اهل جنت در دنیا علامت پیغمبر آخر الزمان است پس نجاشی گفت این ندای حزب الله کدام کس از شما کرده بود جعفر گفت منم نجاشی گفت پس تو کلام کن جعفر گفت چونکه تو بادشاه اهل کتابی با تو کلام زائد نباید کرد مگر کلماتی روبروی تو ازین مدعیان خود می پرسم تو حکم باش پس جعفر گفت از عمرو بپرس که **آیا** ما غلامیم یا آزاد از اشراف اقوام **عمرو** گفت مخاطب بسلطان بل احرار اشراف اند **پس** نجاشی گفت اگر آزاد اند از بندگی و تصرف نجات یافتند و جعفر گفت پس بپرس ایشانرا که **آیا** خونی ناحق از کسی کرده ایم تا او قصاص ما کند و بر ما تسلط او باشد **عمرو** گفت گاهی یکقطره نریخته اند **جعفر** گفت بپرس آیا مال کسی را بناحق گرفته و خورده و برده ایم که آنرا از ما مطالبه نمایند **عمرو** گفت گاهی بقدار یک قیراط هم نه **پس نجاشی** گفت شما چرا مطالبه و استرداد ایشان میکنید **عمرو** گفت برای آنکه ما و ایشان بر یک دین بودیم و ایشان ترک آن کردند قوم ما ایشانرا از شما میخواهند **نجاشی** گفت آن کدام دین بود که ترک کردید و بعوض آن کدام دین را گرفتید **جعفر** گفت اول دین شیطان داشتیم لهذا با حجار و اصنام و اوثان عبادت میکردیم و الآن اخذ دین اسلام کرده عبادت خدای رحمان میکنیم و با کتابی قرآن نام آمده مصدق آن کتاب ابن مریم می باشد **پس نجاشی** همه قسیسین و رهبان بلد خود را جمع نموده بایشان قسم داد که آیا شما میان عیسی و یوم قیامت پیغمبری مرسل دیگر میدانید همه گفتند آری یحیی او و عیسی باو خبر داده و فرموده هر که باو ایمان آورد بمن ایمان آورد و هر که بوی کفر کرد بمن کفر کرد **نجاشی** گفت ای جعفر این مرد مبعوث چه میگوید **جعفر** گفت امر بمحاسن و نهی از قبائح و امر بحسن جوار و صله رحم و نیکی به یتیم و بعبادت خدا خالص مخلص یگانه دانسته و تلاوت کتاب الله میکند پس **جعفر** سوره عنکبوت و روم و پاره از کهف خواند نجاشی و اصحابش را اشک بسیار بلا انقطاع جاری شد و **عمرو** گفت که ایشان دشنام بعیسی و بمادرش میدهند **نجاشی** گفت در آنها چه میگوید **جعفر** چند آیات از سوره مریم خواند پس وقتیکه کلمة العلیا ای مریم شنید نجاشی خسکی که در چشم بگنجد بر داشت و گفت والله مسیح زیاده ازین نقل نیست **پس نجاشی** بجعفر وعده امن حفظ و عزت داد و بتعظیم مکان داد و متوجه ایشان بود و شما حزب ابراهیم هستید بایشان فرمود و بعمرو عاص و اصحاب او تحائف واپس داد **عمرو** گفت حزب ابراهیم ما هستیم

بیان مخاصمه عمرو بن عاص و ابو معیط با جعفر بن ابی طالب در حبشه بحضور نجاشی



نجاشی گفت شما نیستید بل جعفر و صاحب او و تبعه و رهط او حزب ابراهیم اند و این آیه در خاتمه این مخاصمه نازل گردیده بود **تنبیه** **در مجمع** فرمود که در این آیه دلالت است که ولایت ثابت بدین میشود نه بنسب و مؤیدش مرویات بالاست ثم الله اعلم **قوله تعالی**

وَدَّتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ لَوْ يُضِلُّوْنَكُمْ وَمَا يُضِلُّوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ ۝

**ترجمه** **یعنی** دوست داشت و تمنا میکرد فرقه و گروهی از اهل کتاب یعنی یهود فقط یا از هر دو یهود و نصاری آنکه گمراه یا هلاک سازند شما را یعنی عمار و حذیفه و معاذ جبل را و حال آنکه گمراه یا هلاک نمیسازند ایشان مگر جانهای خود را و حال آنکه مضرت و ضلالت و هلاکت نفسهای خود را ایشان در نمییابند و بحس و فکر نمی آرند **بدانکه** طریقه دائمه و جهالت قائمه اهل کتاب عدول از حق و اعراض از دلیل و حجت میباشد و برهمین اکتفا نمیکردند بل جد و کد میکردند در اهلاک و اضلال مسلمانان بالقای شبهه چنانچه حکایت حال ایشان در اول جلد گذشته **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بکرر سابق ذکر گردید فرق میان وُدّ و محبت چه نزد اهل معانی وُدّ اکثر استعمال در جای تمنا میشود **و** محبت بجای اراده **و** تمنا تقریر شیٔ در قلب **و** متمتع بتقریر آن در نفس میباشد لهذا وَدّ بصیغه ماضی و لو بعد آن وارد شده چه تمنا صلاحیت هر سه زمانه ماضی و حال و استقبال دارد بخلاف محبت و اراده چه آنها مختص باستقبال اند لهذا اَحَبَّ بمعنی اَرَادَ لو یضلوا استعمال نیست چه این جاری مجرای استدعا الی الفعل یا مجرای علت ترتیب فعل در حال یا در استقبال است بخلاف وَدّ که او اکثر بماضی است **و** جمعی گفتند که وَدّ بمعنی محبت و خواهش قلبی است **اما** لو برای تمنا میباشد چنانچه در آیه وَدّوا لو تکفرون بمعنی تمنا است **و بعضی** میگویند لو بمعنی اَن بیان و تفسیر است چون وَدّوا لو تکفرون بمعنی ان تکفرون باشد **بحث ثانی** جمعی چون زمخشری و سیوطی و رازی و نیشاپوری و بغوی و سعودی و غیرهم میگویند نزول این آیت در اهل کتاب یهود است چه ایشان معاذ جبل و عمار و حذیفه یمانی را دعوت کرده بودند **نزد** جمعی در هر دو فریق اهل کتاب است **بحث ثالث** ودت طائفة من اهل الکتاب من بیانیه است یعنی تمنا میکرد و خواهش مینمود جمعی از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری **یا** یهود خاصة اینکه گمراه و خارج از دین حق اسلام سازند مسلمانرا بتقریر شبهات **و نزد جمعی** ضلال در اینجا بمعنی هلاک چون الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل الم یجعل کیدهم فی تضلیل ای فی الهلاکت است پس بنا بر آن تمنا میکردند که این اصحاب ثلثه را هلاک سازند بکشتن **یا** بدعوت و القای شبهات رکیکه در معرض هلاکت ابدیه داخل سازند و آن کنایه از روگردانی از حق و ورود و دخول در باطل یعنی در یهودیت و نصرانیت باشد تا بسبب آن در عذاب ابدی باشند حق تعالی حقیقت حال و مآل کار ایشان ذکر نمود که فی الحقیقة اضلال ایشان عائد نمیشود و بر نمیگردد مگر بنفسهای خود ایشان چه وبال و وزر اضلال بخود ایشان لا محاله میرسد خواه کسی گمراه شود یا نشود چه مضل در اصل بانی مبانی آن میباشد برای او دو وبال است یکی آنکه خود ضال است دیگر آنکه موجب ضلالت غیر گردیده **و** جمعی میگویند و ما یضلون الا انفسهم بمعنی و ما یهلکون الا انفسهم یعنی هلاک نمیسازند چه بقتل چه با دخال ضلالت در غیر مگر جانهای خود را و حال آنکه این خالت بلاکت خود را نمیفهمند و نمیدانند که فی الواقع بخود ایشان عائد میشود **آیا** از و ما یضلون الخ اعلام خدا بمؤمنین از ضلالت ایشان بسبب تعصب و جهل ایشان است **یا** بیان مآل کار ایشان و هر دو محتمل است **تنبیه** آیه دلیل است که بندگان در اعمال و افعال فاعل مختار اند چه اضلال را اسناد بغیر خود نمود پس قول جبریه باطل گردید که مضل و فاعل خیر و شر خدا است عیاذا بالله

قوله تعالی يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ۝ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَلْبِسُوْنَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝

بیان آنکه اضلال در اینجا بمعنی هلاک باشد

بطلان قول جبریه

ترجمہ یعنی ای اہل کتاب یعنی یہود و نصاری چرا کافر میشوید و انکار مینمائید دلائل دالہ و حجج واضحہ خدا را و حال آنکہ مشاہدہ آنہا کردہ و دیدہ گواہی میدہید کہ این آیات من اللہ ہستند و در ینہا شکی نیست چون آیات توریت و انجیل و دران وصف نبی آخر الزمان ہست و از ان دیدہ انکار مینمائید و علاوہ بران معجزات محمدؐ را و آیات قرآنش را می بینید و میدانید کہ من اللہ ہست کفر آن میکنید ای اہل کتاب چرا مختلط میسازید و میپوشانید حق محمدؐ را و منکر نبوتش میشوید باظہار و ادعای باطل و میگوئید کہ ما نمیدانیم و چرا اخفای حق میکنید و حال آنکہ شما آنرا میدانید کہ ثابت موجود بلا اتفاق است این کتمان بعد علم بآن مقتضای علم و عالم نیست و شما چگونہ ترک حق معلوم و اخذ باطل مجہول مینمائید بد انکہ عادت دائمی اہل کتاب دو چیز بود احدہما کفر و انکار بشہود ثانیہما تلبیس و کتمان حق بتعصب و جہل پس خدا بغایت رافت و مہربانی خود نسبت بندگان خود چون شخصیکہ نصیحت باہل خود نماید میفرماید کہ چنین امور شایستہ اہل علم نیست و در تفسیرش چند بحث ہست بحث اول اصل لم بکسر لام و فتح میم لما بما استفہامیہ بود کہ ذکر گردید کہ باتصال حرف جر و دخول آن بر آن الف را در آخرش حذف کردند چہ ظرف واقع شد لہذا بر فتحہ آخر باقی گذاشتند تا دلالت بر حذف الف نماید و ہمچنین بم و عم و مم و علام و فیم و حتام و الام میباشند بحث ثانی در آیات اللہ خلاف کردند نزد بعضی عموم آیات از سلف و خلف آنچہ دلالت بر نبوت محمدؐ میکند مراد اند نزد بعضی آیات بشارت نبوت محمدؐ آنچہ در توریت و انجیل بود مراد اند نزد بعضی آیاتی کہ در کتب ایشان بر اسلام ابراہیمؑ بود مراد اند نزد بعضی آنچہ بر ایشان از غرائب احوال ایشان خواندہ میشد مراد اند نزد بعضی آیات متلوہ قرآنی اند نزد بعضی با آیات قرآن معجزات دیگر از محمدؐ میدیدند و میشنیدند و آنہا را در باطن خود من اللہ دانستہ انکار میکردند مراد اند نزد بعضی دلائل قاہرہ محمد بر نبوت خود و حجج ساطعہ بر شریعت آنچہ بایشان القا میکرد و آنہا حجت بر ایشان می آورد مراد اند نزد بعضی حمل بر عموم ممکن و ہمین اولی است بحث ثالث در کیفیت تلبیس ایشان نیز خلاف است نزد حسن تحریف توریت و انجیل مراد است نزد ابن زید تاویل آن بباطل مراد ہست نزد بعضی اخفای حق و کتمان آیات کتب توریت و انجیل از اتباعان میکردند و بایشان نمیگفتند نزد ابن عباس و قتادہ اظہار اسلام در صدر نہار نزد مسلمانان مع کتمان نفاق و اظہار کفر آن در بین خود در آخر نہار میکردند نزد بعضی ایمان بموسیؑ و عیسیؑ و کفر بمحمدؐ مینمودند نزد جبائی و ابو مسلم در قلوب خود میدانستند کہ این محمدؐ نبی موعود است و در بین خود ذکر آن میکردند اما تکذیب او در ظاہر میکردند نزد صاحبان سواد خود و منصبداران نزد تلاوت کتب خود نزد آیات بشارات محمدی را ترک میکردند پس از ان آیہ دیگر را میخواندند نزد بعضی عند الاستشہاد سکوت میکردند و بر مردم ذکر نمیکردند نزد بعضی ہمہ این وجوہ میکردند پس حمل بر عموم اولی است تنبیہ در آیہ دلیل است کہ ترک مقتضای علم مطلقا غیر جائز و ذمش اشد واقع است دیگر نیز دلیل است کہ گناہ عالم اشد ذم و عذاب وارد دیگر کتمان شہادت و عدم ادای آن عند الحاجت بعد علم بآن از اکبر کبائر است دیگر قاضی ابوبکر گفتہ کہ عباد فاعل مختار در اعمال و افعال خود اند و اگر خدا خالق اعمال میبود بلفظ لم تکفرون و لم تلبسون نمیفرمود چہ قول لم صحیح نمیشد دیگر آنکہ شیخ المشائخ فرمود آیہ دلیل ست بر بطلان قول اصحاب معارف کہ ہمہ انواع مردم حق دان و حق شناس بایجادہ تعالی اند چہ اگر این صحیح میبود کتمان حق یہود را ممکن نمیشد و آنہا را نمی بایست کہ تلبیس و کتمان کنند دیگر فرمود کہ آیہ دلیل ست بر آنکہ بر جماعتی تواطؤ و اتفاق بر خلاف معلوم ممکن و جائز است ثم اللہ اعلم اشکال شہود و علم و نیز کفر و کتمان و تلبیس قریب المعانی چرا در یکجا جمع کرد و چگونہ جم غفیر مع العلم کتمان و تلبیس مع الآراء المختلفہ و الدواعی المتبائنہ کردہ میتوانند جواب اول این کفر و کتمان و تلبیس در محال و مواضع مختلفہ باغراض شتی میکردند یعنی کفر عند دعوتہم الی الحق و کتمان عند الاستشہاد و تلبیس عند البیان میکردند ہیچ اشکال لازم نمی آید جواب ثانی اکثر اہل ملل و نحل را در عصر خود عادت است کہ قاعدہ را مقرر بر مذہب خود مینمایند پس در ہر ملک و عصر بحسب ہمان قاعدہ منضبطہ خود رفتار مینمایند و اجتماع آرای مختلفہ بحسب آن قاعدہ ممکن و جائز است چنانچہ در این ازمنہ از قانون انگریزیہ دریافتہ میتوانی کہ کل قلمرو خود ایشان متحد القانون اند و جواب این مگر در سابق بوجوہ دیگر ذکر گردیدہ ثم اللہ اعلم قولہ تعالی



وَقَالَتْ طَّآئِفَةٌ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ اٰمِنُوْا بِالَّذِيْٓ اُنْزِلَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوْٓا اٰخِرَهٗ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ۝

ترجمہ یعنی دوازدہ تن یہود خیبر و عرنیہ باہم اتفاق کردند کہ ہر روز کہ داخل مدینہ طیبہ شوند در اول روز ایمان بزبان ظاہر نمایند و در آخر روز حین مراجعت از ان ایمان انکار نمایند و در آیہ ذکر ہمین ہست کہ و گفت گروہی از اہل کتاب بعوام خود کہ ایمان بزبان ظاہر نمائید بآنچہ فرود فرستادہ شدہ یعنی قرآن بر آنانی کہ ایمان بآن آوردہ اند یعنی مسلمانان و مسلمانان اظہار ایمان نمائید در اول روز و کافر شوید بآن یا بآنچہ اول روز اقرار کردہ بودید انکار آن نمائید در آخر روز حین مراجعت بخانہای خود شاید کہ عوام مسلمانان بانکار شما شک در دین و اسلام خود نمایند و از ان رجوع بیہودیت نمایند و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول در منزول فیہم خلاف کردند اول قول حسن و قتادہ و سدی مع جمعی دیگر است کہ در بین خود دوازدہ نفر یہود خیبر و قریہ عرنیہ تواطؤ کردند و پیمان و عہد نمودند کہ ما در اول روز داخل دین محمدؐ بشویم و اقرار بزبان بنمائیم بغیر اعتقاد و در آخر روز بآن کافر و منکر شویم و بگوئیم کہ ما اول ایمان آوردیم پس از ان از علمای کتاب تحقیق دین اسلام نمودیم و ایشان گفتند کہ او حقیقتی ندارد و در کتب و ادیان ذکری از آن بجائی اصلا نیامدہ تا بسبب اول اقرار و آخر انکار شکی در دل مسلمانان پیدا شود و بدین ما رجوع نمایند و گمان کنند کہ اگر اسلام حق می بود البتہ اہل کتاب انکارش نمیکردند ثانی قول مجاہد و مقاتل و کلبی و غیر ایشان است کہ این آیہ در شان قبلہ نازل گردیدہ چہ وقتی کہ توجہ بکعبہ مقرر گردید بر یہود نہایت شاق شد پس کعب بن اشرف باصحاب خود گفت کہ ایمان بہ محمدؐ در یک نماز بیارید و بسوی قبلہ او روی کنید و در نماز دیگر کافر بآن و منحرف از ان شوید تا بدانند کہ علمای اہل کتاب بعد ایمان کفر کردند البتہ ایشان الحال بر بطلان اسلام از کتب منزل چیزی دیدہ باشند لہذا ترک و کفر بآن کردند پس شاید باین جہت مسلمانان شکی در دین خود ہم رسانند و بسوی ما بر گردند ثالث نزد ابو مسلم جمعی از علمای یہود و نصاری باہم گفتند کہ مسلمانان جدید الاسلام در اضطراب ہنوز اند با ایشان روزی چند بنفاق گذرانید و بر دین و آئین خود فی الواقع ثابت و قائم باشید و با مسلمانان بنماز و در قول کلمہ بظاہر شریک باشید و بایشان القای شکوک و شبہات در ایشان بنمائید و در آخر اظہار کفر کنید کہ فی الحقیقت حقیقت اسلام چیزی نیست لہذا بر گشتیم و کفر و انکار بآن نمودیم تا مسلمانان ہم بر گردند و بدانند کہ این علمای اہل کتاب اگر بطلان این دین نمییافتند البتہ بعد ایمان کافر بآن نمیشدند و این آیہ در اظہار کید ایشان نازل گردید رابع در تفسیر علی بن ابراہیم از حضرت باقرؑ مرویست کہ سید انبیاؐ وقتیکہ وارد مدینہ شد نماز صبح را متوجہ بیت المقدس خواند پس یہود را این فعل در تعجب آورد پس بنماز ظہر متوجہ بکعبہ خواند پس یہود گفتند نماز اول روز یعنی صبح را بسوی قبلہ ما خواند و نماز آخر یعنی نماز ظہر را بقبلہ خود خواند پس ای یہود شما ایمان بیارید بآنچہ در اول روز کرد و کفر کنید بآنچہ در آخر روز کرد و تصدیق مکنید مگر در آنچہ او متابعت بدین شما نماید این اقوی الوجوہ و انسب بنظم قرآنی است بحث ثانی طائفہ در لغت قطعہ شی و پارہ از ان اقلش واحد و اکثر تا ہزار میباشد و از حیوان گروہی ہست و طائفہ و جماعہ و فرقہ و رہط و قوم نظائر بیک معنی اند آیا او اسم جمع چون قوم و رہط است بر واحد و جمع و مذکر و مونث اطلاق میشود پس واحد او طوفانہ ہست یا او مصدر است چون رجحان و نقصان الا جمع دارد در اہل لغت دو قول است اول قول بصریہ ثانی قول کوفیہ ہست بعض اہل اشتقاق گفتند ماخوذ از طاف یطوف بمعنی حول و دور شی باشد و در وجہ تسمیہ فرقہ بطائفہ دو وجہ گفتند احدہما برای آنکہ طائفہ چون رفقای مجتمعہ در سفر معین و خبردار از یکدیگر اند ثانیہما چونکہ طائفہ حین اجتماع کانہ یک حلقہ اند بحول و دور ایشان طواف و دورہ ممکن است نزد بعضی چون طائفہ در اصل یک قطعہ شی است پس نظر باتحاد اصلی و یگانگی ماخذ او بطائفہ نامیدند این اقرب الوجوہ ہست طواف ہفت شوط کعبہ مقدسہ با شد چہ در حج و عمرہ باشد یا بغیر آن طائف فاعل طواف کنندہ

باشد یا بغیر آن و نام شهر بسر حدات مکه معظمه آب و هوا و فواکه بسیار خوب دارد و برای آن او را طائف نامیدند چه جبرئیل علیه السلام قطعهٔ زمین را از ملک فلسطین بریده آورد و گرد کعبه طواف داده بجائی نهاد که الآن در آنجا است نزد بعضی بدعای ابراهیم قطعهٔ زمین را از شام الی الحجاز خدا تعالی نقل فرموده و سائر را طائف میگویند **بقول فیروزآبادی** برای آن او را طائف نامیدند که در طوفان نوح بر روی آب دور میکرد و او غرق نشده **نزد بعضی** مردی از صدف خونی ریخت در شهر حضرموت گریخت بسوی وَج حلیف مسعود بن معتب سید و او مال دار عظیم بود با و گفت برای شما دائی و حصاری تیار کنم تا از تعدی عرب مصون باشید پس بنای دیواری بدور آن و آن شهر پناهی چون قلعه تیار کرد و آنرا طوف میگویند پس ببنای طوف مسمی بطائف گردید و اول مشهور است و طوفان آب غالب است و باران غالب کثیر که غاشی هر شئ و سیل مغرق و جمیع آنچه اکثر و اغلب بر غیر خود باشد **بحث ثالث** و جه بمعنی روی و اول و ابتدای شئ باشد **و در وجه تسمیهٔ** آن دو وجه اند **احدهما** آنچه اعلی و اشرف شئ باشد او و جهش باشد بجهة علو و شرف آن طرف او را بوجه نامیدند **ثانیهما** آنچه اول و ابتدای شئ بصورت خوبی باشد او وجهش باشد چه اول آنچه مواجه و مقابل و بنظر بیاید او مواجه باشد و از ینجا اول و ابتدای جامه را وجه الثوب میگویند **وجه ثالث** بعض محققین معانی فرمودند همان اقبل است که شئ بصورتی که شناخته و ممتاز شود او وجهش باشد چه ابتدا و اولش باشد چون بهار چه لنتهایش چون پیش سر آدمی و در اینجا برای همین از وجه النهار ابتدای روز مراد است که بمحض ظهور اول روز از شب ممتاز و جدا شده شناخته میشود ثم الله اعلم **بحث رابع** و قالت طائفة من اهل الکتاب الخ **ایا** مراد فقط یهود اند **یا** نصاری و یهود در نزد مفسرین بحسب تنزیل دو قول دارند **و ایا** قائل آمنوا در بین خود همین فرقه است **یا** فرقهٔ عوام اهل کتاب در آن نیز دو قول است **و مراد** از علی الذین آمنوا نبی و اصحاب معاصرینش بالاتفاق اند **اما** خلاف در بالذی انزل است **نزد** بعضی مطلق قرآن است که در ابتدای قرآن او ایمان بیارید و در آخر کفر و انکار نمائید تا ایشان از آن لغزش شود و برگردند بسوی یهودیت **یا** مراد انزل بعض ما انزل و آن توجه در نماز بکعبه باشد که نماز صبح را بظاهر روی بکعبه بخوانید و در آخر نماز عصر یا مغرب باشد انو کفر کنید **یا** بصورت نفاق با ایشان در حین لقا بسازید یعنی خود را بصورت مسلمانان ساخته با ایشان در ظاهر بگذرانید و در باطن کفر باقی باشید و بجا خود انکار آن نمائید مفسرین در آن خلاف دارند حق آنست که آیه محتمل بر وجوه است حمل بر عموم امکان و همان اولی است و بهمه وجوه حیل مکر و کید میکردند ثم الله اعلم **قوله تعالی**

وَلَا تُؤْمِنُوْٓا اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِيْنَكُمْ قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰهِ اَنْ يُّؤْتٰٓى اَحَدٌ مِّثْلَ مَآ اُوْتِيْتُمْ اَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ ۝ يَّخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ۝

**ترجمه** یعنی خواص مزبورین یهود و نصاری بعوام بصورة تثبیت میگویند ای قوم اهل کتاب باور مدارید و تصدیق منمائید احدی را مگر آنکس را که پیروی و متابعت حقیقی میکند دین شما را و بر آن ثابت دائم باشد و از ینجا جملهٔ معترضه در کلام یهود بصورت جواب شان من الله تعالی آمده که بگو یا محمد ایشان را تحقیق دین حق عین هدایة الله است و آن دین اسلام میباشد و از ینجا باز قول یهود آمده در بین خود میگویند آن تعلق بولا تؤمنوا است یعنی باور مدارید آنکه داده شد احدی را از مسلمانان و با امم دیگر مانند آنچه داده شما را از علم و فضل و حکمت و کتاب و نبوة و معاجز یا نیز باور مکنید قول مسلمانان را که مخاصمه کنند شما را نزد پروردگار شما زیرا که دین شما صحیح تر و حجت و برهان شریعت شما قویتر و دائم باقی تا قیامت است حق تعالی در جواب ایشان میفرماید بگو یا محمد ایشان را تحقیق بهتری و برتری و افزونی علم و حکمت یا نبوت و دین فضل الله است بدست قدرت خدا تعالی است هر کرا میخواهد این میراثی نیست و خدا کثیر الرحمة و الملک است دانا بحال حق



و استحقاق در اعطای فضل خاص میگرداند خدا برحمت خود یعنی بدین اسلام یا بقرآن و نبوت هر کرا میخواهد و خدا خداوند فضل بزرگ بر مومنان است

**و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در این آیه تمام نحاة و اهل معانی و قراء و اهل تفسیر حیران و در اضطراب اند لهذا امثل فخر الدین رازی میگوید و اعلم ان هذه الآیة من المشکلات الصعبة و از معضلات آیات قرآنی است و جهی قطعی در تفسیرش که بلا اشکال و لا زوال باشد بنظر این قاصر الی حین نرسیده و ضبط تمام توجیهات و تفاسیر و اشکالاتش در ینجا محال است یکجلدی از آن مرتب بالانفراد میشود پس این حقیر بنهجی در ینجا بلا تعرض مینویسیم تا بفهم هر کس وصولش اسهل باشد و بیده التوفیق و التائید **بحث ثانی** آیا کلام یهود بر یرجعون منقطع شد و از آیه و لا تؤمنوا کلام الله در تسلی و تثبیت اهل اسلام الخ است **یا** و لا تؤمنوا نیز کلام یهود و تتمه آیه یرجعون تا قل ان الهدی هدی الله در مفسرین دو قول است **قول اول** مختار جمعی منهم ضحاک است **و بنا بر این تفسیرش** چنین میشود ای معشر مؤمنین حیل و تزویرهای اهل کتاب را خیال و التفات مکنید شما تصدیق چه باور در دین منمائید مگر آنکس را که بر دین اسلام و آئین شما باشد و بگو یا محمد امت خود را که هدایت هدایت خدا تعالی و آن دین اسلام میباشد و تصدیق مکنید و اعتبار و اعتماد منمائید بقول یهود یا بقول کسی که داده میشود احدی را من بعد اسلام مانند آنچه داده شد شما را دین و علم و حکمت و معرفت و قرآن و نبوت چه بعد این نبی دینی و پیغمبری و کتابی تا قیامت نیست چونکه این خاتم النبوة است پس خود این نبی و کتاب و آئین و دین او اکمل و افضل همه انبیا و ادیان و کتب و شرائع است و باور مکنید که یهود شما را در قیامت بحقیت خود حجت و مخاصمت نزد پروردگار شما نمایند چه ببعثت این نبی همه ادیان صحیحه سلف منسوخ گردیده و آنچه منسوخ یا باطل مخترع باشد با و حجت کرده نمیشود و بگو یا محمد بصورت تسلی اصحاب خود را که نبوت و حکم و کتاب فضل الله و عطای زائد بر تر بدست قضای خدا است میدهد و بآن ممتاز میسازد از خلائق هر کس را که میخواهد و آنچه علم و حکمت اقتضای او مینماید با و میدهد و خدا کثیر الفضل وسیع الملک دانا بحال و مآل کار است **اما قول ثانی** پس قائلین آن اضطراب و خلاف بسیار دارند و ایشان اکثر میباشند **نزد** بعضی و لا تؤمنوا حکایت قول طائفه یهود متصل با یرجعون است که در بین خود نصیحت بیکدیگر میکنند ای معشر یهود تصدیق مکنید شما مگر آنکس را که بر دین و آئین یهود باشد نه محمد را چه او گاهی تصدیق بدین و بقبلهٔ شما مینماید و آخر از آن انکار مینماید و لام بر لمن تبع صلهٔ زائده باشد چون لا تصدقوا الا لمن تبع دینکم چون قل عسی ان یکون ردف لکم ای ردفکم باشد **اما** قل ان الهدی هدی الله کلام معترض جواب الهی در رد کید و کفر یهود در بین بصورت عجلت وارد شده یعنی و لا تؤمنوا ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم و لا تؤمنوا ان یحاجوکم عند ربکم یعنی در اینجا لا تؤمنوا یا فقط و لا تقدیر است یعنی باور مدارید که داده شود کسی را مثل آنچه بشما از نبوت و توریت و ابدیت آن و من و سلوی و فلق بحر و غرق فرعون داده شد و باور مکنید قول مسلمانان را که ایشان در قیامت نزد خدا حجت بحقیت خود نمایند قل ان الفضل بید الله الخ جواب ثانی از دو فقرهٔ ثانیه از ان یؤتی و یحاجوکم وارد شده گویا بگو یا محمد چرا داده نمیشود بغیر شما مثل شما بل افضل شما و آن دین اسلام و نبی خاتم النبیین و قرآن و غیر آن میباشد عطای فضل بدست خدا است میدهد هر کرا احق و اقبل بآن میداند خدا وسیع العطاء و الملک دانا بحال و مآل همه امور است همین معنی قول مجاهد است **نزد بعضی** در آیه تقدم و تاخر است قل ان الهدی در اصل بجای قل ان الفضل بید الله تا آخر جواب قاویل یهود است و تقدیرش چنین میشود و لا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم قل ان الهدی هدی الله الخ در اینجا نزد ایشان در آن یؤتی لا مقدر است **نزد بعضی** ان بمعنی لئلا است چنانچه در آیه یبین الله لکم ان تضلوا بمعنی لا تضلوا یا لئلا تضلوا است **و** بهر دو تقدیر معنی چنین میشود باور و تصدیق مکنید مگر تابع دین خود را از روی حسد و عناد تا مباد ابا احد غیر شما داده نشود مثل علم و فضل شما و مباد مخاصمه بشما نزد خدای شما نمایند که اگر با حق نبودیم چرا متابعت ما کردید و بقل ان الهدی خدا تعالی رد ایشان نمود و همین قول ابن جریج و منقول از مجاهد است **نزد** و لا تؤمنوا ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم الا لمن تبع دینکم او یحاجوکم عند ربکم یعنی تقدیر آیه چنین است که اعتراف و تصدیق هیچکس اینکه داده شد او را مثل شما مگر اهل کتاب خود را و اعتراف مکنید و تصدیق غیر ملت خود منمائید حجت میکنند بر شما بآن اعتراف خدا تعالی رد بقل ان الهدی کرد **و قول جمعی دیگر** آنست که بر تبع دینکم حکایت قول یهود تمام شد پس از قل ان الهدی الی آخر الآیه کلام خدا تعالی استیناف است از تتمهٔ کلام یهود پس ایشان نیز در آن خلاف کردند **نزد**

در تفسیر این آیه تمام نحاة و اهل معانی و قراء و اهل تفسیر حیران و مضطرب اند

بیان وجوه تسمیه ... مطابق ...

بعضے درینجا همزهٔ استفهام مقدر است چنانچه در سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم مقدر است **نزد ابن کثیر** ان یؤتی بمد الف همزهٔ استفهامی است پس علی التقدیرین استفهام برای توبیخ و تقریع وارد میشود پس توبیخ عائد بیهود من الله بر اقوال و افعال منکره و صد خلائق است بنابران **تقدیرش** چنین میشود قل یا محمد للیهود ان الهدى هدى الله ءان یؤتی احد مثل ما اوتیتم یعنی بگوای محمد بیهود که هدایت هدایت خدای تعالیٰ و آن ابعاث محمد و انزال قرآن لفضل و اکمل از نبی و کتاب شما آیا داده شد احدی را مثل آنچه داده شما یهود را چرا ترک آن و کفر بآن میکنید او یحاجوکم عند ربکم قل ان الفضل الخ یعنی بگو یا محمد بیهود را که حجت خدا بشما تمام شده معهذا آیا مخاصمه کنند شما را نزد پروردگار شما که چرا بشما عرب داده شد **و** این قول منقول از قتاده و ربیع و علی ابن عیسی و منقول نیز از مجاهد است و در آخر خطاب بجمیع اهل اسلام است **نزد** بعضی و یحاجوکم عند ربکم جملهٔ علیحده خطاب راجع بمومنین و او بجای ان شرطیه واقع شده پس ان اوتیتم در او تیتم خطاب بیهود تمام شد **و** بنابران ان یحاجوکم عند ربکم جملهٔ شرطیه و جزای او قل ان الفضل بید الله الخ باشد یعنی اگر مخاصمه کنند یهود شما مومنین را نزد پروردگار شما بگو یا محمد محاسده و مخاصمهٔ شما بکار نمی آید چه تفضیل من الله و فضل بید خدا است **بر قراءة** حسن و اعمش علی ما نقله البغوی بر دینکم کلام یهود تمام شد و از قل ان الهدى کلام خدا جدید **و** ان بکسر الف بر یؤتی بمعنی جحد است پس بنابراین نیز دو قول است **احدهما** قل ان الهدى هدى الله ما یؤتی احد مثل ما اوتیتم یا امت محمد او یحاجوکم الیهود علیه بالباطل عند ربکم یعنی بگو هدایت دین الله است داده نشد احدی را مثل شما ای امت محمد آیا بر عطای این دین یهود مخاصمه بباطل میکنند شما را نزد خدا **و** از قل ان الفضل الخ کلام مستانف دیگر است **و** همین معنی قول سعید جبیر و حسن و کلبی و غیر ایشان است **ثانیهما** فراء گفته جائز است که او بمعنی حتی باشد چنانچه میگویند اتیته او یعطیک حقک یعنی حتی یعطیک پس بنابراین تقدیر چنین میشود و ما اعطی احد مثل ما اوتیتم یا امة محمد من الدین والحجة حتی یحاجوکم عند ربکم یعنی داده نشد احدی را مثل آنچه داده شد شما را ای امت محمد از دین و حجت تا آنکه یهود جدال میکنند شما را بر آن عطا نزد خدا تعالیٰ **در کبیر** وجهی دیگر نقل کرده چونکه یهود قوم خود را منع کرده بودند از اتباع غیر آنحضرت را ام رشد که بگوید ایشان از هدایت یعنی دین من الله هست ای یهود شما منکر نشوید که مثل دین شما باحدی غیر شما داده نمیشود یا محاجه کنند مسلمانان شما را بر این دعوی نزد پروردگار شما غایة ما فی الباب تقدیر کردن لا تنکروا میشود و آن اکثر در قرآن و دواوین شعراء و فصحائے مقدر میباشد **وجهی دیگر** آنکه چونکه یهود منع قوم از اتباع غیر خود کردند پس درینجا دو وجه اند **احدهما** آنکه پس قوم خود را ترسانیدند بآنکه اعترفوا فی قلوبکم ولا تظهروا غیرکم ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم یعنی ای معشر عوام یهود مخفے بدارید ظاهر مسازید مسلمانان را که داده شد شما را مثل ما تا حجت میگیرند قول شما را بر شما **ثانیهما** لا تتبعوا غیرکم ولا تعترفوا بینکم ان یؤتی احد مثلکم او یحاجوکم به یعنے ای عوام یهود متابعت غیر اهل ملت خود مکنید و اعتراف در بین خود هم نکنید که ایشان هم مثل ما صاحب دین و کتاب اند تا حجت میگیرند بهمان متابعت و اعتراف شما را بر خود شما پس محجوج ایشان خواهید شد **اقول** وجوه دیگر از مفسرین و نحاة و اهل قراءة اند **و** این هیچمدان بر هیچ یکی قطع کرده نتوانست زیرا که قول معصومی در روایتی از ایشان بما نرسیده **و** اکتفا بر ظاهر کرده میتوانیم و ضرورتی بما روی نداده که بسبب آن احد و جوهش را تعیین کنیم **اشکال** آیا تومنوا در اینجا بمعنی تصدقوا است پس بنابران تصدیق متعدی بذاته نه بحرف جر چون صدقت زیداً میگویند صدقت لزید نمیگویند **جواب** دران نحاة وجوه گفته **نزد** جمعی لام صله زائده چون ردف لکم بمعنی ردفکم است پس تقدیرش چنین میشود ولا تصدقوا الا من تبع دینکم بان یؤتی احد **نزد** ابو علی فارسی ایمان درینجا بمعنے اقرار است پس چون لا تقروا بان یؤتی احد مثل ما اوتیتم الا لمن تبع دینکم **نزد** بعضے اگرچه ایمان بمعنی تصدیق و اقرار باشد گاهی بلام تعدی می آید **و** گاهی بالباء چون یؤمنون بالغیب **و** گاهی بلام متعدی میباشد چون فما امن لموسی الا ذریة **و** قال امنتم له قبل ان اذن لکم اشکالی ندارد و بهما اکثر حرفی از قرآن زائد گرفته نشود ثم الله اعلم **بحث ثالث** قل ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم ازینجا تا آخر بالاتفاق جواب آلهی بیهود است **ج** فضل در اصل لغت زیادتی احسان و انعام باشد و ازینجا عالم را فاضل میگویند زیرا که بر ابنای جنس خود بعلم زیادتی دارد **یا** برای آنکه آنچه در تکمل و بصیرت خود محتاج است زیاده بران حاصل کرده **و** درینجا مراد از فضل دین و نبوت و حکم کتاب است **نزد** بعضے نبوت خاصه یعنی نبوت محمد **نزد** بعضی حجج قاهره و آیات واضحه

جواب اشکال آنکه نتومنوا اینجا بمعنی تصدقوا است الخ



والحکام باهره که بمحمد داده شد **نزد** بعضے همه نعم دین و دنیا است و عموم اولی است میفرماید این نوع فضل و عطای آن بدست خدا است مید هر کرا که میخواهد و قابل و مستحق آن میداند و خدا فراخ عطا و جواد است **یا** دانا بمستحق و قابل بحسب حکمت و مصلحت است **تنبیه** درینجا دلالت است که نبوت و امامت بمیراث و اجماع نیست بلکه بحسب قابلیت و استحقاق است زیرا که حصول و وصول آن معلق بعطا نهاده **بحث رابع** یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم واختصاص افتعال است از خاص و خصوص بمعنے انفراد شیٔ بلازم خود **یا** انفراد بعض اشیا ببعضی دیگر باشد و نقیض او اشتراک باشد چه نقیض خصوص عموم باشد و خص و اختص بیک معنی لازم و متعدی میباشد **نزد ابن جریج** مراد برحمت قرآن باشد **نزد** بعضے اسلام و دین **نزد** بعضے نبوت **نزد** بعضے همه اینها مراد باشد و حمل بر عموم اولی است یعنی خدا تخصیص مید هد بلطف و مهربانی خود **یا** بفضل و جود و احسان خود **یا** بعطا و الزام نبوت و انزال کتاب و دین و وحی هر کس را که بخواهد یعنی قابل و احق بآن بداند در علم و حکمت و خدا تعالیٰ صاحب فضل و احسان و انعام بزرگ است کثرت عطای او نقصان در خزائن او نمیرساند **اشکال** درینجا قول جبریه ثابت میشود که نبوت و ارسال نبی از تفضلات آلهی است و اگر نبوت و ارسال او و کتاب بر تعالیٰ واجب میبود البته از تفضل و احسان خود بصورت منت بر بندگان نمی شمرد چه ادای واجب از جملهٔ فضل او و انعام او نمیباشد **جواب عدلیه** چونکه جائز و ممکن است که اسم نبوت و دین کتاب فضل و رحمت باشد چنانچه از خود این دو آیه و آیات دیگر واضح است **و** برای آن نبوت و کتاب و دین را بفضل و رحمت نامیده که مرتبهٔ فاضله زائده بنبی ست از نبی نوع خود چنانچه عالم را بفاضل برای زیادتی فضل بر انواع ابنای نوع خودش باشد **یا** برای آنکه زیادتی از تحصیل لازم دارد **و** برای آن برحمت نامیده که بحصول آن خود نبی واجب الرحمة و امتش مرحوم میگردد و اشکال جبری عائد نمیشود پس مسبب را باسم سبب نامیده والحمد لله **تنبیه** در **مجمع و مبانی** فرموده **آ** که درین آیات معجزهٔ باهرهٔ نبی ما است چه اخبار از سرائر قلوب یهود و اطلاع از آن بغیر است و خبر مطابق مخبر ثابت پس نبوت او قطعی الثبوت است **ب** نیز دران دفع مکائد ایشان **ج** نیز لطف بمومنین در زیادتی ثبات است **د** دین اسلام و نبوت محمد افضل ادیان و اصل آنها و افضل همه انبیا است ثم الله اعلم **قوله تعالیٰ**

وَمِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُّؤَدِّهٖٓ اِلَيْكَ ۚ وَمِنْهُمْ مَّنْ اِنْ تَاْمَنْهُ بِدِيْنَارٍ لَّا يُؤَدِّهٖٓ اِلَيْكَ اِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَآئِمًا ۭ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْاُمِّيّٖنَ سَبِيْلٌ ۚ وَيَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ ۝ بَلٰى مَنْ اَوْفٰى بِعَهْدِهٖ وَاتَّقٰى فَاِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ ۝

**ترجمه** یعنی و از اهل کتاب کسی یعنی بعضے هست که اگر او را امین بگیری و بدانی بقنطار زر که علی الاشهر عبارت از هزار و دویست اوقیهٔ زر باشد عند الوقت و الطلب ادا میکند آنرا بتو و از ایشان کسی هست که اگر او را امین سازی بیک دینار هم ادا نمیکند آنرا بتو عند المطالبه مگر آنکه دوام باشی بر او قائم در مطالبه و سبب این خیانت این است که ایشان در بین خود گفتند و مقرر نمودند که نیست بر ما اهل کتاب در اخذ و قطع مال امیان یعنی عرب که خوانندهٔ توریت نبودند اسمی در دنیا و گناهی در اخذ آن بآخرت چه ایشان مقرر کردند که عرب التی تابع توریت نیستند مال ایشان حلال است و ایشان از سبیل بر اخذ مال خود بر ما نمیباشد زیرا که در توریت ما است هر که اتی از توریت و بر غیر ملت ما باشد مال او بر ما روا است و خیانت در مال او جائز حق تعالیٰ رد این مقولهٔ ایشان فرمود که در این قول ادعا

اراید د آل الذین یبیعون ... نبوت ... و امامت ... بالبیع ... و اجماع است

میگویند و می بندند بر خدا دروغ را چه در همه ملل بادای امانت حکم و نزد همه اهل نحل بعقل رد امانت بصاحب خود نیک باشد مقرر گردیده و حال آنکه
ایشان ایجاب رد و حرمت خیانت در توریت میدانند و در بیچاره دروغ و زجر بلفظ بلی فرمود یعنی بیچنانست که ایشان گفتند و مقرر نمودند در تجویز خیانت و اخذ مال
امیان بلا حقیقت بل حکم این است هر که وفا کند بعهد خدا و کتاب تعالی یا ادا کند مال امانت را بوعدهٔ خود بصاحبش و بپرهیزد در باب حلال و حرام بدرستیکه
خدا دوست میدارد پرهیزگاران که تقوی پیشه و خداترسی دارند و نمایند بدانکه وجه اتصال این آیه با قبل دو چیز است **اولهما** یهود گفته بودند که ما
مناصب دینی و دنیوی داده شده و مثل ما باحدی داده نشد پس حق تعالی بصورت تکذیب ایشان خیانت ایشان ذکر فرمود که از اقبح قبائح دنیا و دین خیانت
است **ثانیهما** آنکه ایشان دین خدا و کتاب تعالی تحریف و تنزیل کردند این اقتطاع امانات هم از باب تحریف و ایجاد ایشان و شیوهٔ یهودیان است
تا مردم از شنائع و قبائح ایشان باخبر باشند و در **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در نزول این اقوال است **اول**
فخر الدین و نیشاپوری و بغوی نقل کردند که در مسلمین اهل کتاب و در مشرکین یهود نازل گردیده چه آنانکه مسلمان گردیده بجهة اسلام امانت مردم
عند المطالبه واپس میدادند و آنانکه بر یهودیت باقی بودند امانت با اهل اسلام مسترد نمیکردند چه مذهب و اعتقاد مخترع ایشان آن بود که هر کس معتقد
توریت و تالی او نباشد امی است مال او بر ما بهر نحو خوردن حلال و مباح است خدا در تکذیب ایشان نازل ساخت و همین قول مقاتل و تبعهٔ اوست **ثانی**
نزد حسن اموال اصحاب محمد نزد یهود بود پس بعد شرف اسلام از ایشان امانات خود خواستند ندادند و گفتند شما بر مال سبیلی ندارید چه هر کس خارج دین ما باشد
غلام ما یهود باشد و مال غلام بر آقا بهر صورت حلال است و گناه نیست در آیه در رد و زجر ایشان نازل گردید **ثالث** نزد ابن عباس مردی نزد عبد الله
بن سلام یکهزار و دوصد اوقیه از طلا امانت نهاد پس عند المطالبه عبد الله ادا کرد **و** مردی دیگر نزد فنحاص بن عازورا یهودی یک دینار امانت نهاد
و او دران خیانت کرد و بمالک نداد پس این آیه دراین قصه نازل شد **و** همین را صاحب مجمع **و** شیخ المشائخ **و** صاحب مبانی از اصحاب ما نقل
کردند **رابع** در **مجمع والجنان و مبانی و منهج** از اصحاب ما و در **کبیر و نیشاپوری و کشاف و**
**بیضاوی و مدارك و سعودی** نقل از بعض مفسرین کردند که این آیه در دیانت نصاری و خیانت یهود نازل شد که عادت نصاری
حفظ عهود و امانات و رد آن عند المطالبه و عادت یهود خلاف و نکث عهود و خیانت در امانات قدیم میباشد پس این آیه اخبار از احوال فریقین
اهل کتاب بمؤمنین باشد **اقول** اگر این وجه آخر در نزول بروایت صحیح باشد پس این اعاظم برهان نیز بر نبوت محمد باشد چه نصاری عموماً حفظ عهود
و مواثیق و امانات و رد آن بمالک عند المطالبه الی حین میکنند چه اهل حکومت ایشان باشند یا اهل رهبانیت بخلاف یهود الی حین خلاف مواثیق و نکث
عهود و خیانت امانت میکنند و خبر مطابق مخبر الی اختتام سیزده صد سال میباشد پس معجزهٔ جلیله واضحه بیکدرجه تا این ازمنهٔ متطاوله باقی باشد والحمد لله
علی صدقه و تصدیق نبیه و کتابه المجید **بحث ثانی** و من اهل الکتاب جمله مرفوع المحل بابتدا میباشد **آیا** عیناً از متدین و خائن کسی مقطوع الشبوة
**یا** عام است تا قیامت مفسرین دران بحسب نزول خلاف دارند **نزد** بعضی آن امین عیناً عبد الله بن سلام بعد اسلام **و** آن خائن کعب بن اشرف
و اصحاب او باشد **نزد** ضحاک بروایت ابن عباس امین عبد الله بن سلام و خائن غیر او فنحاص یهودی باشد **و نزد** بسیاری عام غیر معین باشد
و اگر نزول در هر دو معین شخصی ثابت شود از عموم مانع نمیشود چنانچه الی حین نصاری بر دیانت امانت و یهود بر خیانت باقی اند ثم الله اعلم **بحث ثالث**
**آیا** ها یؤده الیک ساکن مع الاختلاس است **یا** مکسور مع الاشباع در قراء و نحاة دو قول است **اول** قراءة ابوبکر از عاصم و حمزه و همین مروی از
ابو عمر است **اما** اختلاس او بسبب کسره اکتفاء از یا باشد **و** همین از بعض مفسرین است و حکایه از عرب کرده که جزم ها بتحریک ما قبلش میکرد چون ضربته ضرب باشد بیدا
چنانچه تسکین میم انتم قمتم میکنند **بخلاف زجاج** نزد او این قراءة فاسد است و تسکین ها جائز نیست چه ها در اصل از اسمای کنی است و آنها
مجزوم نمیشوند **ثانی** باقی قراءت است اما اشباع بسبب کسرهٔ ها و آن بر اصل است **بحث رابع** بقنطار لغة و شریعة آن در سیپارهٔ اول تفصیل
ذکر گردیده **و** قنطار بکسرهٔ اول و سکون نون معیاریست **نزد** بعضی یکهزار و دوصد اوقیه و همین مروی نیز از معاذ و غیر اوست **نزد** بعضی یکصد و

وجه نزول این آیه در حق یهود و خیانت است

بیان آنکه نصاری ذی دیانت اند و یهود ذی خیانت



و بیست رطل باشد **نزد** **بعضی** آنقدر زر باشد که در پوست گاو نر بگنجد و همین نیز بطریق علی بن ابراهیم قمی و ابن عباس رض است **اما دینار**
در اصل دنار بکسر دال و ادغام نونین بود **در مجمع و الجنان** فرمودند که برای کسرهٔ دال احد نونین را بدل بیاء برای خفت بخلاف قیاس و برای عدم
التباس بمصادر چون کذاب برای کثرت استعمال کردند دینار گردید **و** جمعش دنانیر **و** تصغیرش دنینیر بدو یاء باشد **در مجمع البحرین** فرمود
که از روم دنانیر بسوی عرب حمل میکردند تا آنکه عبد الملک مروان آنرا در ایام خود سکه زد **اما درهم** بکسر دال و فتح و کسر نیز اسم معرب از درهام فارسی باشد
**و** جمع درهم دراهم باشد **و** جمع دراهم دراهیم باشد **و درهم** انواع اضافی دارد **اما** درهم اسلامی و آن اسم مضروب نقره در قیام اسلام بوزن شش دانق
باشد **و** درهم نیز بوزن نصف دینار و حصهٔ پنجم او باشد **اما درهم** جاهلیت مختلف الاوزان بودند **بعضی** خفیف آنرا طبریه میگفتند **و**
**بعضی** ثقیل بودند و هر درهم ثقیل هشت دوانق بودنامش عبدیه بود **دیگر درهم بغلیه** واو دو نسبت دارد **احدهما** در مجمع البحرین نزد
او راس البغل نسبت شخصی میباشد چه راس البغل نام شخصی است او خفیف و ثقیل را جمع کرده هر دو را متساوی بوزن شش دانق ساخته **دیگر** درهم بغلی
در زمان عمر خطاب بسکه زده شد **در مسالك الاحكام** شهید فرموده بغلی باسکان و تخفیف لام منسوب براس البغل اسم شخصی که در زمان عمر رض
سکه بدرهم برای عمر زده بوزن هشت دانق چون دراهم کسرویه **در بحرین** زیاده کرده و عمر رض هرگاه خراج جنایه از رعیت طلب کرد ایشان از بوزن ثقیل
گران آمد پس بوزن شش دانق آورد **در مسالك** فرموده که بغلیه قبل از اسلام نیز بدراهم کسرویه میگفتند و در اسلام هم همین اسم بر آن حادث شد
در وزن بحال خود باقی ماندند **و بغلی** بفتح غین و تشدید لام منسوب بقریهٔ از قریهای بابل **در سرائر ابن ادریس** فرمود این درهم بابلی را
من بچشم خود معاینه و مشاهده کردم بکشادگی گو کف دست و آن کمتر از کل کف دست باشد **در بحرین** فرمود درهم که شش دانق بود و درهم معتدل
اسلام هر ده درهم هفت مثقال نقره بود **و** اهل مدینه قبل ورود سید انبیا معامله بدراهم متعدده میکردند پس ارشاد فرمود ایشان را بدراهم مکه **اما وزن**
**دینار** یکمثقال طلا باشد **و در بحرین** از ابن اثیر نقل کرده که در عرف مثقال نیز اطلاق بر دینار میشود **و بعضی** وجه تسمیهٔ دینار بدینار
نقل کرده که ماخوذ از دثر و جهه تدثیرا بمعنی تلالا است چه در اصل طلا و دینار تلالا دارد برای همین بآن نامیدند **و درهم** را برای آن درهم نامیدند
چه او چون ورق نقره میباشد و در زمان سلف اکثر بلا سکه بود ماخوذ از درهمت الخبازی بمعنی صار ورقها کالدراهم **اقول** باین بیهدان وجه تسمیه
محقق نگردید ثم الله اعلم **در در منثور** ابو حاتم از مالک بن دینار بر آورده قال انما سمی الدینار لانه دین و نار قال معناه ان من اخذه
بحقه فهو دینه و من اخذه بغیر حقه فله النار یعنی برای آن دینار را دینار نامیدند زیرا که در اصل او دین و نار است هر که آنرا بحق اخذ کرد
دین اخذ کرد و هر که بغیر حق اخذ کرد نار جهنم را فی الواقع اخذ کرد **و در در منثور** از تاریخ خطیب روایت کرده که از حضرت امیر علی بن ابی طالب سید
شد عن الدرهم لم سمی درهما و عن الدینار لم سمی دینارا فقال اما الدرهم فسمی دراهم **اقول** شاید در اینجا از زین کتاب
عبارت افتاده بعد آن فرمود و اما الدینار فضربته المجوس فسمی دینارا یعنی پرسیده شد او را از تسمیهٔ درهم و دینار آنحضرت فرمود
درهم را دراهم نامیدند و اما دینار را سکه مجوس زد لهذا دینار نامیدند **بحث خامس** و من اهل الکتاب من ان تامنه بقنطار یؤده الیک و منهم
من ان تامنه بدینار لا یؤده الیک یعنی اهل کتاب بدو نوع اند بعضی چنانند که اگر آنها را امین بگیری در امانت قنطار وقت مطالبه بهمان عین ادا
میکنند **و** بعضی دیگر اند که اگر یکدینار امانت نزد او بنهی واپس نمیدهد **آیا** عینیت قنطار و دینار خاصه مراد است **یا** معامله بمال کثیر و قلیل هم
هر معامله که از سپرد امانت و دین و بیع و شراء و غیر آن هم مفسرین دو قول دارند مشهور ثانی است اگرچه نزولش در هیچ و سبب خاص باشد لکن مراد عام
و غرض تقریر حال این دو نوع اهل کتاب و اخبار از دیانت و استغنای یکی اگرچه معامله کثیر باشد و اخبار خست و اظهار بد معامله و لئامت نوع ثانی
اگرچه مال قلیل باشد **بحث سادس** الا ما دمت بکسر دال در قراءة شاذه یحیی بن وثاب و اعمش و طلحه بن مصرف است **در الجنان** نقل فرمود که این
لغت تمیم است **در مجمع** بکسر دال و بضم آن دو لغت در دمت نقل کرده **و در مجمع والجنان** نقل کردند دمت تدوم چون مت تموت

اصل درهم و دینار و اوزان آنها و غیره

وجه تسمیهٔ درهم و وجه تسمیهٔ دینار بدینار

معنی قنطار

دادی است فراء گفت بعضی عرب دام یدام چون مات یمات مثل خاف یخاف وہاب یہاب بمعنی دوام بلافصل ولاانقطاع باشد ابو علی فارسی گفت که قائم از قیام بمعنی دوام وثبات باشد چون دینا قیما بمعنی دائما ثابتا لاینسخ باشد **بحث سابع** الاما دمت علیه قائما مفسرین در معنی این دوام وقیام وجوه دارند **نزد** ابن الانباری مگر آنکه بر آنہا الحاح کنی وبالجاء برسانی وسختی بر آنہا نمائی **نزد** مجاہد وعطا وسعید جبیر مواظبت وملازمت ومداومت نکنی **نزد** حسن وقتاده مداومت در تقاضای آن نمائی **نزد** سدی استاده برسر او خودت باشی **نزد** ضحاک خودت بخواہی ومفارقت خود نکنی **نزد** ابن زید بدوام زبان ودر تعهد دایم مطالبه وشدت در اخذ آن نمائی **نزد** ابن قتیبه مراد از قیام ترک مطالبه ہمیشه نکنی واز تقاضا او طلب طرفة العین غافل وذاہل نباشی **بحث ثامن** امیین جمع امی بمعنی ناسواد ولاخوانده یعنی آنکس که معرفت حرف وتحریر وخواندن از کتاب نداشته باشد وایشان فی الاصل عرب اند **و** در وجه تسمیه ایشان بامی خلاف کردند **نزد** بعضے چونکه ایشان در اصل مکی اند ومکیان را امی میگویند زیراکه اسم مکه قدیم ام القری است **واما مکه را** ام القری برای آن میگویند که زمین مکه ناف زمین است ودر ابتدا خلقت زمین از آنجا شده بود ام بمعنے مادر ومخرج ومصدر واصل اولاد میباشد پس گویا مصدر ومظہر کل بلاد زمین مکه بود لہذا او را ام القری نامیدند **نزد** جمعی چونکه بعد از ابراہیم از اینقوم عرب تا محمد نبی وکتابی من الله نیامده وآنقوم را که کتابی من الله نیامده باشد او را امی میگفتند چه اصل سواد وعلم علم کتاب الله باشد اگرچه غیر علم کتاب الله تعالی کل اسفار ودفاتر دنیا خوانده باشد او امی ہست ذی سواد وعلم نیست لہذا عرب را امیین میگفتند **نزد** یہود ہرکه بر دین یہود نبود وتابع توریت وعلم آن نداشت او را امی میگفتند **نزد** بعضے اکثر عرب فی الاصالة تحریر وتقریر علمی ومعرفت حروف ولیاقت خواندن از تحریر وکتاب سواد نداشتند لہذا ایشان را امی میگفتند چه ام اصل ہر شیٔ باشد پس ہرکس که سواد خواندن ونوشتن او بر اصل ولادت خود باقی باشد بروی امی اطلاق میشود **اما مادر را** بام برای آن نامیدند که اصل ومرجع اولاد میباشد **و** نزد بعضے چونکه اصل طبیعت زن عدم علم وعدم سواد ومعرفت نوشتن وعدم خواندن از روی کتاب میباشد لہذا بام نامیدند **اما در وجه تسمیه سید انبیا** نیز ہمین وجوه بالا ذکر کردند که از آنکه بود چه خواندن از کتاب **و** نوشتن نمیدانست **و** در قوم امی مبعوث گردیده بود **اقول** این لقب امی بودن آنحضرت از اعاظم مفاخر ومعاجز او بود زیراکه از مہد تا لحد باتفاق کافۂ اہل ملل ونحل نزد بشری تعلم نکرده ونخوانده ونه سواد ومعرفت نوشتن وخواندن از روی کتاب داشت معہذا کتابی جامع وحاوی ہمه علوم عقلی ونقلی آورد الی اختتام سیزده سال کافۂ حکما وعقلا وعلمای دنیا در آن حیران شب وروز ہر قدر در آن نظر وتامل وتدبر مینمایند حقائق ودقائق وشقوق لذیذه جدیده برمی آرند باز ہم کانه قطرۂ از دریای محیط بر آورند واز امی غیر مؤید اینچنین از اشد محالات وممتنعات عادیه ہست والی حین از احدی چنین دیده وشنیده نشده پس امی لقب عالی ومعجزۂ متعالی از شمس روشن روشنتر باشد **ایا** بعد نبوت ہم امی محض بود یا نه بل چون امور وعلوم دیگر با اعلام بصورت اعجاز بر خواندن ونوشتن قادر گردیده بود ولکن بمصلحتی نمی نوشت ونمیخواند در علمای امت دو قول است **ثانی** جائز وممکن وہمین مختار محققین ہست ثم الله اعلم **بحث عاشر** ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل این بصورت بیان علت در ستر دنکردن امانت از قول خود یہود است یعنی سبب خیانت ایشان این است که ایشان بمذاق وزعم خود گفتند که نیست بر ما در گرفتن مال امانت کفار یا امیان عرب را راہی چه ایشان مشرک اند ومال ہر مشرک بہر مومن بہر صورت که بدستش بیاید حلال است وہمین قول جمعی منہم قتاده وسدی است **نزد** حسن وقتاده وجریج ومقاتل این مختص بجماعتی گفتند که جمعی از عرب با جمعی از یہود در جاہلیت معامله با یہود کردند بعد از اسلام آوردن ایشان تقاضای بقیۂ مال خود از یہود کردند ایشان جواب دادند شما بر ما راہی گرفتنی ندارید چه شما قبول اسلام کرده وترک دین ما نمودید پس عہد ومیثاق میان ما وشما بمباینت دین زائل گردید **نزد** کلبی این مختص بعرب گفتند واز ایشان گرفتند چه میگفتند آل ومال عرب بما حلال است زیراکه ایشان مشرک ترک دین ما کردند وبما ظلم بترک آن کردند پس ایشان را بر ما سبیلی در اخذ مال خود ندارند **نزد** بعضی یہود گفتند که در کتاب ودین ما مقرر ہست که ہر کافر ومشرک وتارک دین ما غلام ما وآل وعیالش غلام وکنیز ما ومالش ملک یہود میباشد وحرمتی ندارد اصلا پس ہرگونه مال غلام خود وآل وعیالش بست ما باید حلال وطیب است وغلام را بر مالک آقای خود چون وچرا ودعوی درمال ... فرمود **سوال** آیا این استحلال از روی



اعتقاد ہمه ایشان بود یا لسانی بود **ایا** از کل بود یا از بعضی **و** اگر اعتقاد کل اہل کتاب ہمین بود محال است که ہمه مخالفت کتاب نمایند **و** منشأ این قول واعتقاد ایشان چه چیز وچگونه گردید **جواب** ظاہر کتاب الله من ان تأمنه بدینار لا یؤده بعض ہست نه کل **اما جواب** منشأ این استحلال اہل تفسیر وجوه نوشته اند **اول** جہالت قدیمی ایشان **ثانی** تعصب وحماقت ایشان لہذا میگفتند که قتل مخالف واجب ومال وآلش بر ما حلال ومرویست که سرور عالم نزد نزول این آیه فرمود کذب اعداء الله ما من شیٔ فی الجاہلیة الا وہو تحت قدمی الا الامانة فانہا مؤداة الی البر والفاجر یعنی پیغمبر فرمود که دروغ میگویند دشمنان خدا چه ہیچ شیٔ در جاہلیت رواج نبود مگر آنکه پامال قدم ما میباشد یعنی منسوخ وباطل گردید سوای امانت چه ادای امانت بسوی نیک وبد واجب ہست **ثالث** گمان ایشان نحن ابناء الله واحباؤه وخلق سوای ما غلام وکنیز ما اند ایشان از اخذ ما در دنیا وآخرت سبیل مؤاخذه نیست **رابع** دین ما ابدیست ہرکه اطاعت ما وداخل دین ما نشود یا دعوی نبوت بغیر ما کند کافر واشیای او بر ما حلال است **بحث حادی عشر** ویقولون علی الله الكذب وہم یعلمون متفق علیه مفسرین ہست که از اینجا الی آخر الآیه کلام الہی در تکذیب وتادیب ایشان **و** واو در اینجا نزد اکثر برای استیناف است نه برای عطف یعنی یہود در این دعوی که خدا اموال امیان را در توریت بر ما حلال کرده غلط میگویند ودروغ وافترا بر خدا دانسته می بندند چگونه بناحق وبلا سبب خدا تجویز در اخذ ناحق امر وتحلیل نماید چه در ہمه ملل وکتب منزل مقرر کرده حق ناحق حرام وسخت غیر جائز است پس کسی که چنین افترا دانسته بر خدا بندد چگونه او خود را از اہل ادیان حقه بداند **اشکال** چگونه عقل باور کند که خود را از اہل دین وکتاب بداند وبلافصل متعاقب انبیا برای حفظ شان بیاید دانسته بر خدا افترا بتحلیل غیر محلل ببندد **جواب** چونکه عند الجہال والتعصب این قول جائز بل در عوام اکثر اہل ملل واقع میشود **اما** عند العلماء بتاویل وبتسویل اغلب وعند الجہال بجہل وعدم مبالات حاصل میشود **و** بعضی میفرمایند مراد آنکه انہم یعلمون کون الخیانة محرمة یعنی ایشان خیانت را حرام عقلا ونقلا میدانستند **نزد** بعضے ایشان میدانستند که در حقوق کافر وخارج دین یہو گناہی عند الله وسبیل طلب دنیا ندارند زیراکه مشرک فی الاصالة غلام مؤمن ہست وبر اخذ مال غلام آقا مؤاخذه مطلقا در دنیا وعقبی ندارد **سوال** حفظ امانت وعدم خیانت ورد آن بصاحبش عند المطالبه امری عقلی ہست **یا** نقلی **جواب** در امت محمدیه دو قول ہست **اول** یعنی عقلی نزد اہل عدل بل نزد اکثر ملل اسلامیه عقلی ہست **اما** بودن آن عقلی وآن کاته معلوم ہست که قطع نظر از اہل ادیان ہمه لادینان چون براہمه وہنود وفلاسفه لاکتاب وغیر ایشان قدیم معامله ایشان الی حین این بوده وبر حفظ ورد آن نزد ایشان مدح است وبر خائن ذم ہست پس کافیست بر عقلے بودن آن **اما** نقلی تاکید بکر عقلی میکند **ثانی** از معتقدات جبری ہست چه نزد ایشان عقل را اصلا مجال ادراک قبح وحسن نیست وآنچه را تحسین کرد حسن وآنچه را تقبیح کرد قبیح است اگر خوک ونکاح مادر وخواہر را تحلیل میکرد حلال وحسن میگردید **و** بنا بر این مفاسد کلی وترک خواہش ہا وادویه وبطلان آنہا لازم می آید وقول شان چون اہل سفسطه میباشد **وحدیث نبوی** که بالا ذکر شد فخر الدین ونیشاپوری آنرا آورده اند که آنچه در جاہلیت جاری بود پایمال ما گردید الا رد امانت وآن باقیست معلوم گردید آنچه پامال گردید غیر معقول وغیر مشروع بوده الا دیانت وعدم خیانت باقی مانده ثم الله اعلم **بحث ثانی عشر** بلی در اصل برای اضراب در ابتدای کلام مابعد خود میباشد **و** آیا این کلمه لضراب ماقبل خود ہست پس در اینجا وقف تام بر بلی وبعد او استیناف باشد **یا** برای اضراب ماقبل ولکن مشتمل بر بیان ثانی باشد در ان نحاة دو قول دارند **اولہما** مختار زجاج است واو میگوید بلی در اینجا نفی ماقبل است یعنی ہرگاه یہود گفتند لیس علینا فی الامیین سبیل خدا بصورت رد قول ایشان فرمود بلی لہم علیہم سبیل ونزد بعضی بر بلی وقف تام واز من اوفی استیناف باشد پس بنا بران ترجمه چنین میشود که یہود گفتند امیین را بر ما اگیر ومؤاخذه نیست خدا برد فرمود آری امیین راه اخذ بر شما دارند **ثانیہما** کلمه بلی در کلام برای ذکر مفہوم مابعد خود میباشد پس بنا بر آن چونکه ایشان گفتند لیس فیہم علینا سبیل خدا بصورت اثبات مفہوم مابعد بلفظ بلی گفت یعنی بلی من اوفی بعہده واتقی پس در اینجا از بلی کلام مستانف تا یحب المتقین است پس بنا بر این ترجمه چنین میشود که یہود گفتند نیست بر ما امیین راه گرفت خدا در جواب ایشان فرمود البته سبیل مؤاخذه بر کسی است که وفا نکند عهد خدا را وبترسد از و خدا دوست دارد

مستقیما زا **اقول** فرق میان بلی ونعم اگرچه هر دو حرف ایجاب اند آنست که لفظ بلی جواب نفی واقع میشود چون ما قدم زید فیقال بلی بمعنی
بلی قدم زید باشد **اما نعم** جواب اثبات چون فی الدار رجل او کذا ففی جوابه تقول نعم **بحث ثالث عشر** بلی من اوفی بعهده
واتقی فان الله یحب المتقین یعنی خدا در ایجاب ایشان فرمود آری برشما سبیل اخذ امین دارند **و بنا بر ثانی** آری امین سبیل اخذ بر دیندا
دارند هر کو فا کند عهد خدا را **یا** هو جه د موثوق خود را که معاملین باهم باشند و بترسد عاقبت را بالتقوی پیشه باشد پس بتحقیق خدا دوست دارد آنان را که متقیان
خدا ترس و پرهیزگار از حرام و منهی باشند **اشکال** اگر یهود عدم خیانت وایفای عهد میکردند پس این آیه دلیل قطعی باشد که ایشان متقی وموفی عهد بودند
پس بتحقیق ایشان دوست خدا باشند و حال آنکه ایشان درماسوای این خائن وکافر باجماع مسلمانان بودند و هیچ کافر ممدوح و محبوب خدا نیست
**جواب اول** ان الله یحب المتقین اخبار است که ایفای عهد صفت عدل مومن متقی است خدا لامحاله اوصاف محموده را پسند دارد پس مومن
متقی را دوست دارد نه کافر متقی را چه بکفر که اعظم کبائر است بوجود آن هیچ وصف محموده را جلا نیست پس این وصف مومن متقی است او را دوست
دارد نه کافر مشرک را **جواب ثانی** سلمنا که خدا مطلق موفیان عهود را دوست دارد **و** مراد از دوستی خدا مدح او در دنیا بدل ذم باشد **و** در آخرت اگر
بسبب ایمان از اهل جنت باشد ادای جزای آن فعل زیادتی ثواب او باشد **و** اگر کافر باشد تخفیف جزئی از عذاب باو باشد باز هم اشکالی لازم نمی آید **جواب**
**ثالث** مراد بعهده جنس عهود است اول و اصل عهود عهد توحید و عمل بدین و کتاب باشد چونکه ایشان اصل را ترک کرده ایفای اعاظم عهود محبوب معبود حق
نمیکردند و بایفای یک عهد فرعی مع ترک عهود اصلی مستحق ثواب نمیشوند پس گویا مراد آنست کسی که ایفای عهود اصلی و فرعی همه نماید او مومن متقی است خدا
او را دوست دارد و هر که اعاظم عهود را ترک نماید الا البعض عهود فرعیه را بالعمل می آرد پس او مستحق ثواب و محبوب حق نمیشود ثم الله اعلم **تنبیه** در آیه دلیل بر
عظم خیانت و خیانت عالم اعظم واقبح است پس برای همین آنرا از اجلۀ کبائر شمردند **و** بر ادای امانت ثواب عظیم بمقابل خیانت باشد **و** اخبار درین باب
لاتحصی وارد اند **در مجمع ومبانی** مرویست قال ع ثلث من کن فیه فهو منافق وان صلی وصام وزعم انه مؤمن من اذا حدث
کذب واذا وعد اخلف واذا ائتمن خان یعنی پیغمبر ع فرمود در هر کس که این ۳ خصلت باشد او منافق است اگرچه نماز کند و روزه بگیرد و گمان کند که
او مومن است کسی که چون سخن کند دروغ گوید **و** وقتیکه وعده دهد خلاف کند **و** وقتیکه امین گیرند خیانت کند **در مجمع ومبانی** مرویست
قال ع من ائتمن علی الامانة فادّاها ولو شاء لم یؤدّها زوّجه الله من الحور العین ماشاء یعنی پیغمبر ع فرمود هر که امین بر امانت گرفته شود
پس ادا نماید واگر میخواست نمیداد عوض آن بزینت دهد خدا او را از حور العین آنقدر که بخواهد **اقول** اشکال معترض عائد نمیشود چه این بالنسبه مرد است و
اگر زن امین بود باو عوض حور زینت او زیادتی درجات میدهد **و** جائز است که باو هم کنیزی چون حوری بدهد چه مشاهدۀ صورت خوش بر دو زن موجب
روح وفرح افزائی میباشد فالله اعلم **در ارشاد دیلمی** مرویست قال النبی ع اقربکم منی غدا فی الموقف اصدقکم للحدیث واداکم
للامانة واوفاکم بالعهد واحسنکم خلقا یعنی پیغمبر ع فرمود اقرب شما نزد من فردا در موقف کسی است که صادق تر در حدیث و اداکننده تر در امانت
و وفاکننده تر بعهد و نیکتر در خلق باشد **دیلمی** از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود لا تغترّوا بصلوتهم وصیامهم فان الرجل ربما
لهج بالصلوة والصیام حتی لو ترکها استوحش لذلک ولکن اختبروهم عند صدق الحدیث واداء الامانة وصلة الارحام والبر
بالاخوان یعنی ای مؤمنین فریفته مشوید بکثرت نماز و روزه مردم چه بعضے آدمی گویا حریص بنماز و روزه میباشد حتی آنکه اگر ترک آن شود وحشت
میگیرد او را ولکن ایشان را خبر بگیرید و بیازمائید ایشان را نزد راست گفتن سخن و در ادای امانت و در صلۀ ارحام و نیکی برادران **در ارشاد دیلمی**
مرویست قال الصادق ع علیکم بالورع والاجتهاد وصدق الحدیث واداء الامانة الی من ائتمنکم فلو ان قاتل الحسین ع
ائتمنی علی السیف الذی قتله به لاداتیه الیه یعنی حضرت صادق ع فرمود برشما باد ورع و اجتهاد در علم و عبادت و صدق کلام و ادای
امانت آنکس که شما را امین بگیرد پس اگر قاتل سید الشهداء مرا امین میگرفت بر شمشیری که قتل آنحضرت بآن کرده بود هر اینه امانت او را نگاه میداشتم و باو وقت



مطالبه میدادم **دیلمی** روایت کرده اوصی النبی ع معاذ بن جبل وصیة باتقاء الله وصدق الحدیث واداء الامانة وخفض الجناح والوفاء
بالعهد وترک الخیانة وحسن الجوار وصلة الارحام ورحمة الایتام ولین الکلام وبذل السلام وحسن العمل وقصر الامل وتوکید
الایمان والتفقه فی الدین وتدبر القرآن وذکر الآخرة الخ ملخص ترجمه آنکه سید الانام ع بمعاذ جبل وصیت ونصیحت میفرمود که وصیت میکنم ترا بتقوی خدا
وصدق کلام و بادای امانت وخفض بازو یعنی فروتنی و بوفای عهد و ترک خیانت و بنیکی همسایه و بصلۀ ارحام و برحمت یتیمان و بنرمی کلام و بذل سلام یا
مراد بذل صدقات که موجب صحت وسلامت است یا سبقت بسلام کردن و بنیکی عمل و بقصر آرزو و حرص دنیا و امل و بتاکید ایمان و تقیید اعتقاد و
بمعرفت احکام دین و بتدبیر و تامل و تعقل در احکام و عبارت قرآن و بذکر آخرت و بجزع از حساب و بذکر موت و عدم سب مسلمے و بعدم اطاعت آثمی
وظالمی و بعدم قطع رحم و بعدم گردیدن تو بقبیح و منکری و الا چون فاعل او خواهی بود و یاد کن خدا را نزد هر شجر و مدر و در هر سحر و او تعالی در هر حال یاد میکند ترا
چه خدا ذاکر هر ذکر کننده تعالی است و شاکر همه شکر کننده او و تجدید کن نزد هر گناهی توبه را سر را بالسر و جهری و علانی را بالعلانی **در الجنان** روایت
کرده لا ایمان لمن لا امانة له یعنی ایمان نباشد او را که امانت و دیانت داری نباشد **در الجنان ومنهج** از خدری مرویست که رسول خدا
فرمود که بازرگان راستگوی امین فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشد **و در الجنان** مرویست که رسول خدا ع فرمود اول چیزیکه در دین مفقود
کنی امانت باشد و آخر چیزیکه در دین معقود کنی نماز باشد **در الجنان** نقل فرموده اکمل الدیانة ترک الخیانة واعظم الافلاس خیانة الناس
یعنی اکمل دیانت ترک خیانت است و اعظم افلاس خیانت ناس است **در الجنان** فرموده قال ع الامانة تجبر الرزق والخیانة تجبر الفقر
یعنی امانت جبر روزی میکند یعنی روزی می آرد و خیانت درویشی مے آرد **قـــــوله تعالی**

**إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**

**ترجمه** بتحقیق آنانکه میفروشند و بدل میمانند بعهدیکه با خدا کرده اند و بسته اند که آن توحید و ایمان بمحمد و دین او است یا میثاقی که در آن والله
لتؤمنن به ولتنصرنه گفته اند و اشارت بهمین است که میفروشند و عوض میکنند بها قسمهای اندک و خوار را آنگروه عهد شکنان و بدروغ قسم خورندگان او جمعی است
که هیچ نصیبی نیست مر ایشان را در آخرة جز نار جهنم و سخن نکند خدا با ایشان که بسبب آن خوشدل و مطمئن میشدند و بنظر رحمت بسوی ایشان اصلا ننگرد خدا در قیامت
و پاک نمیسازد ایشان را از لوث گناه و مر ایشان راست عذاب دردناک غیر منقطع **بدانکه** در آیۀ بالا خیانت ایشان نقل کرد و درینجا نقض عهد و
ایمان ایشان مع توعید بر آن بایشان ذکر نمود **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** آیا این آیت خاص است **یا** عام در آن دو قول
بنا بر اول **آیا** خاص در یهود است **یا** خاص در مسلمانان پس **آیا** در فرقۀ از مسلمانان **یا** در فرقۀ از یهود **یا** در شخصی خاص معین است **یا** نه
**و بنا بر ثانی** آیا مراد عامۀ خلائق تا قیامت اند تا هر که چنین کند در این آیه شامل است اگرچه بعض خاص **یا** عام باشد و در آن بسبب اختلاف روایات
نزول خلاف است **اقوی** عموم مع خصوص سبب نزول باشد ثم الله اعلم **بحث ثانی** در نزول این آیه اقوال مختلفه بسبب روایات مختلفه اند
**اول** جماعتی از احبار یهود چون ابی رافع **و** لبابه بن ابی الحقیق **و** حی بن الاخطب **و** کعب بن الاشرف **و** امثال ایشان که کتمان کردند معهود
الهی را از نبوت و امر محمد ع که بواسطۀ انبیا بر ایشان مقرر کرده و در توریت بر ایشان فرستاده بود **و** غیر آنرا بدست خود نوشتند و بر آن قسم خوردند که این
مکتوب حال من عند الله است تا مناصب و رشوتها از ایشان فوت نشود چنانچه در سورۀ بقره تصریح آن اوفوا بعهدی اوف بعهدکم باشد پس آیه در ایشان نازل شد

این قول عکرمه مع جمعی دیگراست و اینقول نیز در تفاسیر اصحاب ما چون مجمع و الجنان و مبانی و غیرآن میباشد ثانی این
آیت در یهود بالا نازل شد که لیس علینا فی الامیین سبیل گفته بودند پس ایشان همین را بدستهای خود نوشتند و حلف کردند که همین منزل من الله است و
این قول حسن است ثالث نزد کلبی این خاص نازل در کعب اشرف و جمعی از عوام یهود است و سببش آنکه در ایام قحط سالی جمعی از عوام یهود نزد مالدارے
کعب یهودی برای غله آمدند کعب گفت در این مرد شما چه میگوئید ایشان گفتند این مرد محمد رسول است کعب گفت پس شما باین ادعا محروم از خیر و مایوس از
حصول غله میباشید و عوام گفتند ما را مهلت بده تا نزد او برویم حال او به بینیم و در توریت بشارت نبوت و صفت او به بینیم و مقابل با آن کنیم و
آنحضرت دیده رفتند پس آنچه وصف او در توریت مطابق دیدند آنرا تحریف و تغییر و تبدیل کرده بخلاف آن بجای آن نوشتند و نزد کعب توریت آورده
خلاف نمودند کعب ملعون راضی شده ایشانرا اطعام بوفور کرد و شاد ساخت پس خدا این آیه فرستاد و نظیر آن در سوره بقره است ان الذین یکتمون
ما انزل الله من الکتاب ویشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار و این منقول در الجنان غریب است رابع
این آیه در اشعث بن قیس نازل شد چه او را در زمینی یا در چاهی بروایتی با مردی خصومت اتفاق افتاد مرافعه بآنحضرت کردند پس پیغمبر فرمود که ای مرد بینه
قائم کن عرض نمود بینه ندارم پس باشعث فرمود که بر تو قسم است پس اشعث اراده حلف کرد که این آیه نازل شد پس اشعث نکول از حلف ورد زمین بخصم کرد
و اعتراف بحقیت او نمود این قول ابن جریج است خامس این آیه نازل در عبدان و امرء القیس شد در الجنان و معالم روایت کردند
که در امرء القیس بن عابس کندی و عبدان بن اشوع آمد چه ایشان در زمین مخاصمه کردند پس حلف بامرء قیس عائد شد شب مهلت خواست صبح آمده بخصم
خود عبدان را زمین رد کرد و اقرار بحق او نمود و حلف نخورد در الجنان بروایت ابن عباس رض است که او قریب بود قسم بخورد این آیت آمد ترسید
قسم نخورد و رد زمین نمود در معالم روایت کرده که مردی از حضرموت و مردی از کنده مرافعه نزد حضرت رسول ص کردند پس پیغمبر از حضرمی
بینه طلب کرد عرض نمود بینه ندارم پس بکندی فرمود بر تو یمین است حضرمی عرض نمود این مرد کندی فاجر لا مبالاة در حلف است پیغمبر فرمود برای او
بغیر آن چیزی نیست اما در باب حالف دروغ فرمود اما لئن حلف علی ماله لیاکله ظلما لیلقین الله وهو عنه معرض یعنی هرگاه حلف بر مال او
خورد که تا بظلم بخورد آنرا هر آینه خدا ملاقی او میشود و حال آنکه خدا از و معرض باشد و در تفسیر نور الثقلین باسناد شیخ الطائفه
مثل همین از علقمه روایت کرده مگر آنکه خصم امرء القیس را در آن ذکر نکرده سادس این آیه در مردی نازل شد که حلف فاجر خورد در سلعه و بضاعه در
بازار که بر آن فلان قیمت دادم و حال آنکه آن قیمت نداده و بآن نخریده بود غرض او وقوع مومنی در اخذ آن بود این قول شعبی و قول مجاهد مروی در
مجمع و کبیر و معالم است و در منثور و درمسلم و ترمذی و ابوداؤد سابع این آیه مطلق در یمین غموس نازل است و امام رازی هم نقل
نموده چنانچه در معالم آورد قال النبی ص من حلف علی یمین صبر یقتطع بها مال امرء مسلم لقی الله یوم القیمة وهو
علیه غضبان فانزل الله هذه الایة یعنی پیغمبر فرمود هر که قسم دروغ بخورد تا اقتطاع مالی مسلم کند یا خورده و برده شود ملاقی شود خدا او را
بقیامت و او تعالی بر او غضبان باشد و مصدق آن این آیه نازل گردیده و از اصحاب ما در نور الثقلین و صافی و مبانی از امالی شیخ الطائفه
همین روایت را نقل کردند دیگر زیادتی آنکه اشعث گفت این آیه در من نازل شده تنبیه در اکبر کبائر بودن حلف دروغ خلافی نیست در امت
چنانچه در عیون الاخبار و نور الثقلین روایت کردند در حدیث تعداد کبائر از کتاب الله که حضرت صادق ع فرمود که از جمله
آن یمین غموس می باشد خدا در آن این آیه را فرستاده در سنن بیهقی و در منثور مع تصحیح حاکم از ابن مسعود مرویست قال
کنا نعد من الذنب الذی لیس له کفارة الیمین الغموس قیل وما الیمین الغموس قال الرجل الذی یقتطع بیمینه مال الرجل یعنی ما از گناهی
که کفاره بجز زیادتی وبال او در کفاره نیست یمین غموس را میشمردیم پس گفتند یمین غموس چیست ابن مسعود فرمود که مردی که بقسم خود اقتطاع مال مردی کند
در در منثور مرویست قال النبی من اقتطع مال اخیه بیمین فاجرة فلیتبوء مقعده من النار فلیبلغ شاهدکم غائبکم مرتین او



او ثلثا یعنی پیغمبر در جبر تین فرمود هر که اقتطاع مال برادر مسلم بیمین فاجره کند هر آینه آماده میکند جای خود را از نار جهنم و برساند حاضر شما غائب خود را
دو بار یا سه بار فرمود ایضا قال ص ان الیمین الفاجرة تذهب بالمال یعنی پیغمبر فرمود یمین فاجره مال حالف را زائل میسازد ایضا
قال ص من اقتطع مال امرء مسلم بیمینه حرم الله علیه الجنة واوجب له النار یعنی پیغمبر فرمود هر که اقتطاع کند مال مسلمانی را بقسم دروغ
خود جنت بر او حرام و جهنم بر او واجب میگرداند خدا تعالی اقول اخبار لا تشمار وارداند بطرق خاصه و عامه که این آیه در مطلق یمین نازل است اما
تطبیق ممکن است چنانچه در بحث اول ذکر شد ثم الله اعلم اشکال چرا خالق قهار حلاف کذاب را در دنیا فورا بمحض دروغ نمیگیرد و مواخذه او تعالی
نمیکند و اگر تعجیل در مواخذه او میکرد البته تنبیه کذابان و موجب تصدیق در وجود تعالی و موجب ترغیب و ترهیب خلائق میشد و تاخیر آن بعضی را موروث
انحراف و ضعف عقیده میگردد جواب در عدم تعجیل مواخذه او تعالی مصالح دارد اول چونکه دنیا عالم تکلیف است و تعجیل در مواخذه هر حلاف
هر ساعت شب و روز موجب الجاء ایمان و تصدیق خلق ضروری میشود و آن مقصود نیست لهذا بتانی و تراخی الی الآخرة میشود ثانی چونکه مکلفین متنوع اند
قوی الایمان و ضعیف الایمان و مخلص کامل موافق و منافق پس گاه برای آن تاخیر مواخذه کذاب میشود تا کامل موافق از ضعیف منافق در خلائق ظاهر
گردد و این من باب الامتحان باقی میباشد ثالث گاه میباشد که حلاف کاذب دفعة نادم و تائب بینه و بین الله میشود و گاه خلاف توریة در کلام
میکند لهذا موجب سخط و تعجیل غضب الهی نمیگردد و مؤیدش حکایت قصه زمانه داود نبی ع است که بحسب روایتی ملخص آنکه در زمانه داود ع زنجیری
معلق برای حلف مقرر بود پس هر که بدروغ اراده حلف میکرد دستش نمیرسید پس مردی مبلغی از سیم و جواهرات سپرد همسایه خود تنها کرد و عند الطلب
امین باو نداد انکار کرد تا آنکه هر دو نزد زنجیر رفتند اول مدعی بحلف دست بزنجیر کرد و بعد او مدعی علیه عصای خود را بمدعی سپرد پس دست بزنجیر کرد و گفت که
خدایا تو میدانی که من باین شخص حقش داده ام الآن بری ام پس دستش رسید و عصا از مدعی واپس گرفت حیران شدند آخر جبرئیل آمد حال را واضح کرد که مدعی علیه
در حلف صادق بود چه وقت حلف او بری بود زیرا که متاع مدعی در جوف همان عصای مجوف بود و او را بدست صاحب خود داده بود نزد او نبود
لهذا دست بزنجیر مصدق رسید پس از آن وقت آن زنجیر برداشته شد بحث ثالث معانی عهد کثیر اند و سابق مکرر ذکر گردید منجمله آن وصیت و امر
و حکم لازم و امر و معهود چه از جانب خدا بواسطه انبیا باشد یا بواسطه کتاب الله یا خود بر خود لازم گرداند چه او در اصل عقد شئ بصورت تاکید اتم
بمکلف میباشد خواه از جانب خود کند چون عاهدت الله کذا چه من الله باشد چون کتبت والزمت واوجبت علیکم علی کل حال شئ معهود لازم تر و
واجب تر میشود چه از نوع وقوع فعل باشد یا ترک آن و اکثر عهد و یمین بمعنی واحد میباشد اما ایمان و این جمع یمین بمعنی قسم باشد پس حلف و
یمین و قسم نظائر اند سابق بتفصیل ذکر گردیده و یمین جهتی خیر ضدش الیسر و شمال مقابل او باشد پس طرف راست را یمین میگویند یا برای آنکه بهتر بر جهت
یا برائی آنکه او زیاده تر از جانب ثانی دارد چه یمین بمعنی قوة هم است اما قسم را یمین برای آن نامیدند چه نزد جمعی ما خوذ از قوة است چون
حلف بر امری موجب تقویت آن در ثبوت یا در عدم میشود نزد جمعی چونکه عرب عند الحلف دست راست خود را بر چپ میزدند لهذا الحلف نامیده شد
پس مسبب باسم سبب نامیده شد نزد جمعی ما خوذ از یمن بمعنی برکت میباشد چونکه در دعاوی و اقرار بر اسم الله بصورت یمن شامل میشود لهذا یمین نامیدند
بحث رابع ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا در معنی اشتراء دو قول اند احدهما بمعنی بیع بنابران تحقیق آنانکه بفروشند امر الله
و احکام لازمه او را و قسمهای کاذبه خود را بقیمت کمی و بهائی اندکی بی اعتباری را از قسم حصول رشوت و وظیفه و منصب و عزت دنیا و خوشنودی خلق برای
میباشد ثانیهما اشتراء بمعنی خرید و آن در اینجا در آیه بجای استبدال است چه هر یکی از متبائعین از یکدیگر معاوضه مینمایند پس اشتراء بمعنی استبدال مجازا
و بنابران مبدل بسازند عهود خدا و مواثیق او را از احکام دین و شرائع رب العلمین منجمله آن نعت و بشارت نبوت محمد بن عبد الله باشد و استبدال
مینمایند آن عهود را بقسمهای دروغ خود با جیفه دنیویه که اندک و نهایت کم بالنسبة اعواض آخرت میباشد نزد بعضی نکث عهد و قسمهای خود بمال کمی که اعتبار ندارد
مینمایند آیا اشتراء بر حقیقت است یا بر مجاز اصح آنست که مجاز مراد است آیا مراد از عهد در اینجا خاص است یا عام در آن دو قول است و قائلین

بخاص خلاف کردند نزد بعضے نبوت محمد است و درباره از روایات اہل البیت مراد امامت آل محمد است نزد بعضے جمیع ما اوجبہ اللہ
علی العباد از اصول و فروع از طاعت و کف از معصیت باشد نزد بعضے آنچه در عقل از انقیاد حق و زجر قبیح آنزد بعضے عهد بهبود نگر فتن مال
احدی بود و ایشان مال عرب را حلال دانستند و در توریت آنرا بدل کردند اصح عموم و در آن ما یلزم الانسان علی نفسه همه عهود و مواثیق و همه این
وجوه داخل و ممکن است پس حمل بر عموم اولیست اشکال مبلغ کثیر ایشان از تبدیل احکام چون رشوت و مناصب و وظائف و عوائد حاصل میشد چگو
کثیر را قلیل شمرد جواب این جیفهٔ دنیا اگرچه کل دنیا باشد قلیل بالنسبة ثواب و نفع آخرة میباشد ثم اللہ اعلم و از ایمان مراد در اینجا حقیقت قسم
بذات خدا باسمای تعالی باشد ودر شریعت حلف و یمین قسم بذات خدا باسمای ذات یا باسمای صفات خاصهٔ تعالی باشد چه حلف فی الاصل
قولی موکد آنچه انسان بآن خود خبر داده و ادعا نموده از وعد و وعید از قول و فعل چه از اثبات باشد چه از انکار در حالت تعقل و علم و اختیار بحث
خامس اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة و لا یکلمهم اللہ اولئک مبتدا و جملهٔ ما بعدش خبرش میباشد مرجع اولئک مبدلین عهود و کاذبین ایمان اند پس نزد
مفسرین لا خلاق لهم بمعنی لا نصیب من الخیر لهم باشد یعنی ناکثان عهود و مبدلان کتب و مواثیق و حالفان بدروغ بهره و حظ و نفع و ثوابی اصلا ندارند اما
ثواب و نفع را از خلائق بلا ادغام از خلق برای آن نفی کرد چه هر عملی را جزائی باندازه و حدی میباشد و ناکثان عهد و میثاق و قسم کنندگان بدروغ ثواب و
نفع مقدر معین در آخرت ندارند در الجنان از بعضی نقل کرده که خلاق یا ماخوذ و مشتق از خلق است چه عوض ایمان و اعمال از ما یوجبه الخلق الکریم
باشد و این بعید است آیا عموما ندارند یا خصوصا در آن دو قول است اشکال اگر ثوابی و نفعی ناکثان و کاذبان اصلا ندارند پس حبطی نه ثواب
نفع خالص مقرون باجلال و تعظیم مساوی آن میباشد آیا مراد عدم ثواب سلف و خلف عموما بظهور این نکث و کذب است پس احباط باشد و آن
قول وعیدیه و مذهب شان ثابت گردید چنانچه تنکیر لا خلاق مؤید عموم میباشد یا مراد خاص پس تخصیص چگونه ثابت میشود و آن چیست جواب
عموم مذهب معتزله وعیدیه است و خصوص مذهب امامیه و جبریه و همین اصح است زیرا که تائب باجماع امت خارج از لا خلاق میشود چه اگر توبه
کرد پس بتوبه گناهش باجماع ساقط و نزد وعیدیه اجابت توبه بر تعالی واجب است و اخلال جائز نیست و نیز نزد غیر وعیدیه اگر عفو شامل گناه
نشد و اگر شد پس عفو ثابت و قطعی است لقوله تعالی ان اللہ لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و نکث و کذب بالاتفاق
شرک نیست پس معفو نیز خارج از لا خلاق باشد و هرگاه این خلاق مشروط باین دو چیز باشد قول وعیدیه علی العموم باطل و تخصیص آن باین آیات و اجماع
ثابت گردید احباط لازم نمی آید جواب ثانی اگر ما عموم هم مراد میگیریم پس این آیه محمول بر ارتداد خواهد شد چه مرتد کافر و مشرک گردیده و قابل توبه بفطر
نیست و هیچ عملی از و از سلف و خلف صحیح و ثابت نبوده و آنچه میکرد فی الاصالة در معلوم مرتد کافر بود و بظهور کفر تعبیر کردند که حین اظهار آن اعمال ظاهره سابق
او باطل اند و مراد از ان عدم صحت آنها از ابتدا بود و اشکالی لازم نمی آید چه بنکث عهود معلوم ناکث مرتد میشود علی الخصوص بنابر احد وجوه تنزیل که این آیت
در یهود است پس اخبار است از آنکه ایشان اصلا ثوابی ندارند با نکار نبوت نبی ما بحث سادس و لا یکلمهم اللہ و لا ینظر الیهم یوم القیمة این
دو جمله عطف بعد عطف بر لا خلاق لهم میباشند پس مراد این است که نه ایشان ثوابی باقی دارند و نه خدا از فرط غضب خود در آخرت با ایشان همکلام بلا
واسطه میشود و نه نظر رحمت بسوی ایشان مینماید در روز قیامت تا بسبب کمال مزلت و معصیت ایشان عظم حقارت و دون ایشان در همه خلائق اولین
و آخرین ظاهر گردد اشکال این آیت نص بر عدم مکالمه و آیت فوربک لنسئلنهم اجمعین و آیه لنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن
المرسلین منافی آیت بالا باشد و منافاة در کلام اللہ تعالی محال است جواب اول نزد بعضی با ایشان کلامی نمیکند که موجب سرور و نجات ایشان گردد
جواب ثانی کلام با خواص و اولیا و مؤمنین اتقیا بلا واسطه در عقبی میکند برای تشریف و تعظیم ایشان در انظار غیر ایشان و با ایشان و کفار و فساق
کلام بواسطهٔ ملائکه و انبیا و اوصیا میکند پس منافاتی بین الآیات لازم نمی آید جواب ثالث مراد از آیت هذا کلام مطارده و مطارحه است مثلا اگر
سلطان بر کسی غضب شدید میکند میگوید او را گم شو دار نزد من این کلام در کلام مشارفه بالاتفاق محسوب نیست چنانچه حضور مجرم عند الحاکم محسوب در حضور نیست

جواب اشکال اینکه مبلغ کثیر را چگونه قلیل شمرده



و از آیات ثانیه مراد کلام مشرفه چون حضور مشرفه میباشد ثم اللہ اعلم جواب رابع اصح الاجوبه است خلق در قیامت دو فریق می
میباشند احدهما فرقهٔ مؤمنین اتقیا پس با ایشان بحسب لیاقت و قابلیت هم کلام ایشان او تعالی میشود ثانیهما کفار و فجار پس همه
انواع ایشان بجهة عظم معاصی قابل کلام تعالی نیست لهذا با ایشان بلا واسطه متکلم با ایشان نمیشود چنانچه بفرط غیظ و غضب سلطان بعضی مجرمان
کبیر عظیم را بحضور نمی آرد چه جائیکه با او همکلام شود تا دلیل باشد بر شدت غضب تعالی اعاذنا اللہ و المؤمنین جمیعا عن جمیع ذلک پس منافاتی در آیات
نیست اشکال اگر همکلام با غیر انبیا و ائمه در آخرت شود پس اشتراک در رتبهٔ انبیا و غیر انبیا در اعیان بل آن موجب تنزل شان ایشان در اولین
و آخرین میشود و در دنیا وقتیکه غیر معصومین قابل تکلیم تعالی نباشند در آخرت چگونه قابل این مرتبه گردیدند جواب در دنیا همکلام شدن تعالی
بغیر انبیا جائز نیست تا فرق بین النبی و غیره ثابت و واضح بصورت اعجاز موجب اطاعت و انقیاد ایشان شود اما در آخرت انقیاد و اطاعت خلق
سوای بخدا مقصود نیست چه آن یوم الجزا است پس جزا در آنجا هر یکی از اهل ایمان از انبیا و ائمه و عامهٔ مؤمنین بحسب قابلیت و اطاعت خود حاصل خواهد
شد و از جملهٔ جزا تشریف عالمین و توقیر و تعظیم ایشان مقابل اجلال ایشان میباشد و از جملهٔ این تشریف تکلیم خود تعالی با احباب خود بحسب مدارج ایشان
واقع خواهد شد اگرچه در اصل تکلیم بالجمله اشتراک هست و لکن بحسب کمال و مرتبه با ایشان کلام کرده میشود پس همین تفاوت معرفت و مرتبهٔ عمل و
قابلیت کلام نیز متفاوت میباشد و همین موجب تمییز بین الاصفیاء المعصومین و بین عوام المؤمنین میگردد چنانچه سلطان در یوم دربار بهر یکی از
ارکین و رؤسای و قابلین عوام رعایای خود را جای بحسب لیاقتش داده همکلام او بحسب قدر و مرتبه میشود تنزل شان رفیع ایشان نمیشود همچنین در
چنین روز هم نمیشود تدبر کن اشکال در و لا ینظر الیهم خدا نگاه بصری بسوی کفار نمیکند پس دو وجه اینجا ثابت شدند احدهما آنکه نظر از لوازم
جسمانی است و باتفاق کافهٔ عقلاء خدا نه جسم دارد و نه لوازم جسمانی چه آن از علامات و لوازم امکانی است و خدا واجب است نه ممکن پس مراد زین نظر
بصری چیست ثانیهما خدا مجرد محض است لهذا هر شیئ قریب و بعید نزد او و جو با مشهود و حاضر کانه زیر نگاه و چشم است نگاه نکردن تعالی خاص بکفار
در قیامت و نار چه معنی دارد جواب اگرچه واجب تعالی مجرد محض است و هر ذره از معلومات و موجودات حاضر غیر غائب و غیر بعید است پس
لا محاله این نظر سؤال محال است زیرا که ظاهر معنی آن مراد نیست پس نزد اکثر لا محاله مقصود آنست که عوائد رحمت و فوائد رافت با ایشان اصلا و ابدا حاصل
نمیشوند چنانچه میگویند که فلانی عاطفت و رحمت و فلاحت بمن دارد یا ندارد نزد جمعی این کنایه از اهانت و غایت سخط و غضب که
اصلا بسبب آن مستحق رحم و احسان نمیشود و در کبیر فخر الدین رازی گفته و لا یجوز ان یکون المراد بالنظر الرؤیة بالعین الحسی لانه تعالی یراهم
کما یری غیرهم و لا یجوز ایضا ان یکون المراد من النظر تقلیب الحدقة الی جانب المرئی تماسا للرؤیة لان هذا من صفات الاجسام
و تعالی الهنا عن ان یکون جسما یعنی مراد از نظر خدا الی العباد از اعتداد و ایصال احسان الیهم است اگرچه او نظر حقیقی حسی نیست و جائز نیست که
مراد از نظر خدا دیدن تعالی غیر خود را بعین بصر و نه مراد تقلیب الحدقه بجانب مرئی تا تماس مرئی برؤیة او حاصل شود چه چنین نظر از لوازم جسمانی است و از
صفات اجسام و برتر است خدا و ند علام از اجسام و از لوازم آن تنبیه هرگاه این ثابت گردید فخر الدین رازی در کبیر گفته و قد احتج
المخالف بهذه الآیة علی ان النظر المقرون بحرف الی لیس للرؤیة و الا لزم فی هذه الآیة ان لا یکون اللہ تعالی رائیا لهم و ذلک باطل انتهی
بتحقیق مخالف ما یعنی معتزله و امامیه باین آیت حجت میکند بر آنکه نظر مقرون بحرف الی برای رؤیه نمیباشد و الا لازم می آید که او تعالی رائی خلق نباشد و آن
باطل است سوال آیا نظر بمعنی رحمت در لغت آمده یا بمجاز و تاویل معنی رحمت گرفته میشود و چه مناسبت نظر و رحمت است که بآن معنی گرفته
میشود جواب شیخ المشائخ فرمود نظر تقلیب حدقهٔ صحیحه بسوی مرئی بر تعار و انیست پس معنی رحمت میشود و برای آن رحمت نظر
میخوانند چه بتکرار و غور نظر حال منظور و مشهود الیه دریافته در ناظر شاید بسبب آن رقت و رافت و رحمت حاصل شده منظور الیه قابل ایصال نفع و دفع
ضرر نزد ناظر میشود و این قول بهتر است و نیز بهتر از آنست که بگویند نظر لغتی در رحمت است و نظر الیه و رحمه یک معنی باشد و آنچه میگویند نظر الیه بعین الرحمة

جواب اشکال همکلام شدن خدا با غیر انبیا

ابن ستعار برای رحمت چشم است نه آنکه نظر بمعنی رحمت باشد **و در مجمع** فرمود نظر در اینجا بمعنی رحم است چنانچه قائل للغیر میگوید انظر الی و مراد ازان رحمتی میباشد و فرمود در آیت دلیل است که نظر وقتی که متعدی بحرف الی باشد در آنوقت مفید رؤیه نمیباشد والا ایجاد مین خدا آ غیر صحیح میشود **اما** تخصیص نظر تعالی در آخرت نه در دنیا باوجود مساواة دنیا و آخرت بالنسبة تعالی برای آنست که در آنجا متکفل جزا بذاته بلا واسطه میشود بخلاف دنیا چه دنیا عالم اسباب است **بحث سابع** و لا یزکیهم **بدانکه** تزکیه در اصل لغت بمعنی نمو و تطهیر باشد و بمعنی مدح و ثنا باشد پس بنابراین مفسرین توجیه دارند **نزد بعضی** خدا ایشانرا تطهیر از دنس معاصی و از عذاب نمیکند **نزد بعضی** خدا تنزیل ایشان بمنزله ازکیا نمیکند و همین مختار جبائی است **نزد بعضی** حکم ازکیا و مدح ایشان در نیکان نمیکند بل حکم کفر و فجور بایشان مینماید و همین قول قاضی ابوبکر است چه حکم تزکیه بشاهد مدح و ثنا است **بدانکه** تزکیه خدا بندگان را **گاهی** بواسطه انبیا و ملائکه بشارت ثنا و نجات باشد چون حدیث **ترمذی** **و مشکوة** ان الجنة تشتاق الی ثلثة علی و عمار و سلمان **در ترمذی و مشکوة** قال صلی الله علیه و سلم ان الله تبارک و تعالی امرنی بحب اربعة و اخبرنی انه یحبهم قیل یا رسول الله سمهم لنا قال علی منهم یقول ذلک ثلثا و ابوذر و مقداد و سلمان و امرنی بحبهم و اخبرنی انه یحبهم یعنی پیغمبر فرمود تحقیق جنت مشتاق علی و عمار و سلمان است **ایضا** فرمود که تحقیق خدا مرا بمحبت چهار آدم کرده و مرا خبر داده که خود تعالی هم ایشانرا دوست دارد صحابه عرض کردند نام ایشان بگیر پیغمبر فرمود که علی از ایشان علی از ایشان است و ابوذر و مقداد و سلمان است **و ملائکه** مؤمنین در آخرت مدح و بشارت سلام میدهند قوله تعالی والملئکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار **و گاهی** بلاواسطه احدی چون سلام قولا من رب رحیم و از امثال آن قرآن مملو است **بحث ثامن** ولهم عذاب الیم این توعید پنجم در آیه بایشان بیج باشد که و مر ایشانرا عذاب دردناک مولم است اگرچه هر عذابی خصوص از نار بیج عظیم است و عذاب بالیم وصف کرده تا بدانند که عذاب ایشان از همه عذابها سخت تر است **در الجنان** روایت کرده که حضرت رسول فرمود سوگند دروغ متاع را از پیش او میبرد و زائل میسازد و برکت از کسب بر میدارد **در مجمع از صحیح مسلم** ابوذر روایت کرده قال النبی ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمة و لا ینظر الیهم و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم المنان الذی لا یعطی شیئا الا منة والمنفق سلعته بالحلف الفاجر و المسبل ازاره یعنی پیغمبر فرمود سه شخص را خدا کلام نمیکند در قیامت و ایشانرا نمی بیند و ایشانرا از گناه پاک نمیسازد و مر ایشانرا عذاب دردناک است منانی که شئی را نمیدهد مگر بمنت و نفقه کننده متاع خود را بحلف دروغ تا بخرند و مسبل ازار خود را **در نهایه** در تشریح این حدیث گفته المسبل ازاره هو الذی یطول ثوبه و یرسله الی الارض اذا مشی و انما یفعل ذلک کبرا و اختیالا یعنی مسبل ازار کسی است که جامه خود را طویل گذارد تا بزمین برسد و با تخال رود از روی کبر و اختیال **ایضا** در همان ابن مسعود روایت کرده قال صلعم من حلف علی یمین صبر یقتطع بها مال امرء مسلم هو فیها فاجر لقی الله و هو علیه غضبان یعنی پیغمبر فرمود هر که حلف کند بر صبر که بآن اقتطاع مال مسلمانی کند و او در آن قسم فاجر باشد ملاقی او شود خدا و حال آنکه او تعالی غضبناک باشد **ابن اثیر در نهایه** گفته که یمین مصبورة بمعنی کاذبه است و یمین صبر قسم دروغیست که بسبب آن شخص بی مال معطل چون حبس میماند و آنرا تعبیر بیمین صبر نموده **نزد بعضی** الزام یمین و حبس بران نماید او را و حال آنکه لازمه صاحب را از جهة حکم بود **در الجنان و منهج** از حضرت امیر مرویست بترسید از آنکه سوگند بدروغ خورید چه آن خانها را ویران میکند و مردم را از خانها خالی و زائل میسازد **در در منثور** از عبدالرزاق **و** احمد **و** مسلم **و** ابوداود **و** ترمذی **و** صاحب مشکوة **و** ابن ماجه **و** ابن ابی حاتم **و** بیهقی در کتاب اسماء و صفات از ابوهریره رض روایت کردند قال صلعم ثلثة لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم رجل منع ابن السبیل فضل الماء عنده و رجل حلف علی سلعته بعد العصر کاذبا فصدقه فاشتریها و رجل بایع اماما فان اعطاه وفی له وان لم یعطه لم یوف له الخ یعنی آنکه پیغمبر فرمود سه آدم مایوس الکلام و مایوس الرحمت و مایوس العفو و النجاة اند



مردی که مسافر را آب زائد ندهد **و** مردی که بحلف دروغ مال خود را بفروشد **و** مردی که بیعت امام بحق و خلیفه مطلق رسول نماید و فائی نماید مگر وقتیکه او را اعطا کند **و مثل** همین در کتب با مرویست چنانچه **در نور الثقلین از خصال** روایت از ابوهریره کرده آخرش این است رجل بایع اماما لا یبایعه الا للدنیا ان اعطاه ما یرید **اقول** پس اهل جمل خصوص طلحه و زبیر و اهل نهروان و صفین هم در این آیت داخل اند چنانچه در احد وجوه تفسیرش نیز دیدی **اقول** صحاح خاصه و عامه بحد تواتر وارد در تحریم حلف دروغ و بودن او از کبائر و وعید نار بر آن صریح آمده اعاذنا الله و المؤمنین جمیعا **سوال** چرا معارضه بر تخلف عهد و بر حلف دروغ کاذب توعید پنجگانه داده منجمله آن عذاب الیم **جواب** چونکه نکث عهد و حلف کاذب اگر باعتقاد حلال کرده مرتد است **و اگر** بلا استحلال کرده غیر مرتد واجب النار از اکبر کبائر است و تغلیظ توعید و تعدید آنها برای آنست که این هر دو موجب اهانت کبریائی تعالی و سبک شمردن علی اعلی است اگرچه باعتقاد نکند چه هر کس مؤمن اسم سلطان و ناکث عهد او شود لامحاله او موجب عذاب غلیظ میشود پس خلف و حلف موجب اهانت است اعاذنا الله تعالی ثم الله اعلم **قوله تعالی**

> وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝

**ترجمه** یعنی بتحقیق از جمله اهل کتاب البته فرقه هست که می پیچانند زبانهای خود را بخواندن عبارت توریت تا گمان کنید و می پندارید شما آن عبارت عبرانی را که تراشیده و افترا بافته احبار یهود است که آن از کتاب توریت است و حال آنکه آن بافته متلوه از کتاب الله توریت نیست و میگویند آن افترا بافته خود را که از جانب خدا است و حال آنکه آن از نزد خدا نیامده و میگویند و می بندند بر خدا دروغ را و حال آنکه ایشان میدانند که آن افترا و دروغ محض است **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** متفق علیه مفسرین است که این آیت در اهل کتاب نازل است **اما** خلاف که **آیا** در مختص یهود نازل است **یا** در هر دو فرقه یهود و نصاری پس در ان دو قول بدو قسم روا باشد **احدهما** ابن عباس فرمود که این آیت در یهود و نصاری نازل شد که تحریف نعت نبی آ ما و احکام شریعت توریت و انجیل نموده و بعوض آن ملحق بکتاب الله کردند آنچه از ان نبود و ترک حنیف کردند و همین مختار ضحاک است **ثانیهما** خاص در احبار یهود نازل گردید که آنها اخراج اسم محمد و نبوت او و تبدیل احکام او نمودند و بجای آن ضم کردند آنچه از توریت نبود و اضافت آن بخدا کردند که منزل من الله همین است خدا این آیه در تکذیب ایشان نازل کرد **اقول** عموم اولی است و تبدیل هم از ایشان ثابت است **اشکال** وان منهم لفریقا دلیل قطعی و نص جلی است که مراد بعض فرقه از یهود است نه از هر دو چه در آنوقت لازم بود که لفریقان میفرمود **جواب** اشکال ندارد چه اهل کتاب هر دو بالف و لام استغراق میباشند پس مراد از لفریقا گروهی از هر دو اهل کتاب که وصف شان این بود که بدست خود می نوشتند و بمردم مینمودند که این من عند الله است **بحث ثانی** اللی هو الفتل بمعنی تافتن از لوی یلوی لیا و لویا بضم لام بمعنی تافتن و دو ساختن باشد **در صحاح و صراح** گفتند الوی براسه امال و اعرض بمعنی میل بچیزی آوردن یا اعراض ازان کردن باشد **و** از همین جا آیت وان تلووا او تعرضوا بواوین در اول باشد **و** لوت الناقة ذنبها والوت بذنبها اذا حرکته الباء یعنی بحرکت داد ناقه ذنب خود را بحرکت آورد **در کبیر** گفته لی عبارت از عطف شیء و رد آن از استقامة الی الاعوجاج باشد چنانچه لویت یده والتوی الشیء اذا انحرف والتوی فلان علی بمعنی غیر اخلاقه عن الاستواء الی الضده یعنی تغیر اخلاق از اعتدال و استوا بسوی ضد آن اعوجاج و انحراف و کجی باشد **و** از نجاست آیت و راعنا لیا بالسنتهم و طعنا فی الدین **بحث ثانی** و نصب لفریقا بجهة اسم ان و لام بر آن لام حرف

تاکید است ولام بر اسم انّ وقتی داخل میشود که مؤخر باشد وان لزیدا فی الدار جائز نیست برای اجتماع دو حرف تاکید چنانچه جائز نیست دخول
لام تعریف بر اسم معرف **امّا قول** جاءنی القوم کلهم اجمعون جائز بتاکید در تاکید ست چه کلهم تاکید قوم واجمع تاکید کل باشد **و** این جمله
عطف بر آیهٔ ان الذین یشترون بعهد الله **و نزد** بعضی عطف بر وان من اهل الکتاب من ان تامنه بقنطار وهمین قول صاحب مجمع ست **بحث**
**ثالث** وان منهم لفریقا راجع بسوی اهل کتاب است ومراد ازان از هر دو فریق طائفه است **یا** از یهود طائفه پس **آیا** ایشان معین اند
**یا** نه ثانی اکثر وعام است چه هر کس از سلف وخلف باین طریقه رفتار نماید مراد ست **اوّل** مختار جمعی است پس از جملهٔ ایشان آنچه **در معالم**
وغیر آن نقل نموده اند که ایشان کعب بن اشرف **و** مالک بن الصیف **و** حی بن اخطب **و** ابو یاسر **و** شعبه بن عمرو الشاعر از یهود میباشند
**بحث ثالث** یلوون السنتهم بالکتاب در معنی لیّ کتاب بالسنهٔ خود خلاف کرده اند **نزد** جمعی لیّ تحریف وتبدیل کتاب از جهت منزل وعدول
از قصد ومعنی اصلی آن باشد پس تحریف وتبدیل التعبیر بلیّ لسانی فرموده وهمین قول مجاهد وقتاده وابن جریج وربیع بن انس باشد **نزد** ابن عباس
جماعة لایکلمهم الله بجای نعت ونبوت محمد خلاف آن تحریر کردند وبمردم بزبان میگفتند این من عند الله است پس آن مکتوب را که در تلفظ می آوردند آن
لیّ لسانی ایشان باشد **نزد** جمعی تفسیر توریت بعوام بخلاف معنی بیان میکردند ومیگفتند همین معنی منزل من الله است **نزد** قفال عبارت توریت را
باعراب مخالف میخواندند چون اعراب فاعل بمفعول وامثال آن پس تغیر المعنی بتغیر اعراب حاصل میشد پس باین در نعت ونبوت محمد هم تغیر میکردند ومردم را در تشویش
معنی بتغیر اعراب انداختند ومیگفتند که همین مقصود خدا است نه غیر آن **نزد** رازی چونکه بشارات نبوت محمد محتاج بعلم ودقت فهم وتعمق قلب ونظر
بودند پس عوام وطلاب را تشویش والقای شبهات مظلمه در تحصیل معانی آنها نموده بتاویل غیر مراد وغیر تنزیل وآنرا التعبیر بیلوون السنتهم بالکتاب کردند
**نزد** بعضی جائز است که ایشان درجای بشارات تلاوة وقراءة ومعانی توریت را مختلف میکردند مردم در ضلالت افتادند وهر یکی میگفت که همین قراءة
ومعنی توریت نازل گردیده چنانچه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک **نزد** بعضی انزل فی علیّ **نزد** بعضی ما انزل فی ولایة علی
**نزد** بعضی فی نصب علی امیر المؤمنین **نزد** بعضی فی امامة علی فی غدیر الخم بانواع قراءات وروایات نقل کردند ومردم را از یقین
بشک آوردند پس اینقسم رای السن شمرده چه تعلق بلسان دارد **اشکال** اول تعجب اتفاق اهل کتاب بر تحریف کتب الله تماما یا بعضا است **و** ثانی
تعجب آنکه چگونه تحریف کردند این یلوون السنتهم دلالت بر تحریف قرآنی ست **و آیه** یکتبون باید بهم دلیل بر اخراج وابدال عبارات ست وچگونه این اتفاق
مع تباین آراء واشخاص وتمادی وتفاوت ازمان الی حین ممکن ومتصور میشود معهذا قریب هزار نفر انبیا بعد از موسیٰ بیهود تا عیسیٰ آمدند چگونه آنها تحریف
یهود باقی نهادند **و اگر** گفته شود که بصورت اختلاف قراءة وتفسیر تفاوت معانی تواریت واناجیل ممکن ومتصور وحاصل گردید پس این تحریف در قرآن
هم میباشد چه قطع نظر از قراءة شاذه وقراءات سبعه وتفاسیر آیات بحسب اختلاف آن واعراب مشهود هر کس است پس تخصیص تحریف باهل کتاب بلا مخصص
باشد فجوابکم جوابنا **جواب اوّل** اتفاق جمعی بر امر متحامی مذهبی جائز است چنانچه این امر مشهود از دو لشکر محاربین دو سلطان واز جمع متعهد بر
کلمهٔ واحده معلوم میگردد که هر یکی حمیت جانب خود مرعی دارد چه محاربهٔ ایشان در امور دنیا باشد یا دین وبر جماعتی که بحد کثرت نباشد اتحاد واتفاق
جائز وواقع است چنانچه در بیعت غدیر خم واقع گردیده **و** اینجا هم در آیه ان منهم لفریقا است پس این مستبعد نمیباشد **جواب ثانی** تحریف و
تبدیل عبارت توریت وانجیل در هر زمان بتقریر لسانی در هر حال ممکن ومتصور وهمان تقریرات بیهوده را یهود بعوام مینوشتند ومیگفتند هذا من عند الله و
هذا مقصود الله من التوریة والانجیل وتا زمان نبی ما بجز انبیای دیگر آن مخترعات را مخفی ومعطل مینهادند پس از انقطاع نبوت ایشان همان فارغ
خلف بر آوردند وبمتابعت ایشان اخلاف مثل ایشان نیز راه پیمودند کل تواریت واناجیل اصلی را مشکوک ومحرف گردانیدند پس لیّ لسانی وتحریر ایدی هر دو
را در زمان نبوت نبی ما اظهار وهمین را ثبت وضبط نمودند در ینصورت تعجب واستبعاد نیست **جواب ثالث** عادت اهل کتاب قدیم وحادث این بود
که ترجمهٔ تفسیر کتب منزله بلا ابقای عین عبارت کتب ثبت میکردند ومعلوم است که مترجم آنچه خواست وفهمید همانرا ضبط مینماید پس اصل کلمه محتمل معانی دیگر غالبا می



در ترجمهٔ او بجای وعوض اصل ثبت گردید لا محاله مراد یا مطابق عبارت یا مقصود فی الواقع نمی باشد لهذا ترجمات تواریت واناجیل اهل کتاب سلف و
خلف هیچ یکی با دیگر در ترجمهٔ الفاظ ومعانی مساوی وبرابر نیستند چنانچه هر کس از تواریت واناجیل دائره وسائرهٔ این امر را دریافته میتواند پس باینصورت هم
تحریف ولیّ لسانی حاصل گردید **جواب رابع** مصرح این مرام اخبار نزول است که این آیه در اهل کتاب معاصرین نبوتی نازل گردید خصوص
**مرویه سعودی** از ابن عباس رض که این آیه در بیان یهود نازل گردید که نزد کعب اشرف برای غله آمده بودند وتحریف کتاب نموده خلاف نبوة
محمد بجای آن نوشته ولیّ بزبان بکعب خواندند پس بنی قریظه آنرا خلط در توریت نمودند که نزد خود ایشان بود **امّا جواب** باختلاف قراءات و
اعراب معانی وتفاسیر قرآنی متفاوت اند ومیشوند این تحریف نیست **بدانکه** فرق بینا وبینهم واضح وثابت بچند وجه ست **آ** آنکه جمیع کتب منزل
سلف بیک لغت عبرانی یا سریانی نازل گردیده بودند در آنها لغات اقوام متعدده نبود بخلاف قرآن اگرچه بزبان عرب ست ولکن این کتاب ذی اعجاز بهفت لغت و
هفت حرف هفت قوم عرب حجازی وعراقی وشامی ویمنی وغیر آن نازل گردیده پس بحسب لغات مختلفه جائز است که هر قومی بحسب لغت وقراءة خود لغه خود را بخواند ودر آن
ماذون من الله بحضور صاحب وحی بودند واگر بالجمله بحسب تفاوت لغت بحضور صاحب کتاب معانی متعدد گردد این تحریف نیست بلکه بر اصل موضوعیت باقی وشامل
است بخلاف اهل کتب چه در آنها نه لغات مختلفه بودند ونه ماذون من الله در صرف آن بمعنی دیگر بودند پس آنچه باینصورت باشد لا محاله معدول غیر ماذون ومحرف می باشد
**ب** سلمنا که بهفت قراءة در قرآن بهفت معانی بودند باز هم فرق بینا وبینهم واضح وثابت است چه این کتاب فرقان اعجاز بخلاف کتب سلف است **و**
از وجوه اعجاز او مثلا یک لفظ بهفت قراءة وبهفت معانی میباشد واین هفت قراءة نزد مسلمانان ثابت قطعی من الله بحضور صاحب وحی بل بحضور او بل تلاوت او
مقرر ومقرو گردیده بخلاف اهل کتاب چه باتفاق ایشان آن کتب نه اعجاز بودند ونه نبی ایشان ادعای قراءاتی دیگر در آنها کرد پس اینچنین اختلاف قراءة عند العقل
واجماع مسلمانان از باب تحریف محسوب نمیباشد **و** تفاوت ایشان لا محاله از تحریف وتبدیل است **ج** در تدبر وتعلم وتعلیم قرآن تا قیامت کافهٔ خلائق
ماموربن الله اند پس علم آن حاصل نمیشود مگر بتحقیق اشتقاق واعراب لغت ونحو وصرف پس بتفاوت آن اکثر وجوه معانی وترجمات وتفاسیر مختلف یا متعدد شوند
این تحریف وتبدیل بالاتفاق نیست اگرچه وجه واحد از آن معانی وتفسیر اغلب مراد باشد بل این تفاوت معلوم وتعدد آن بحسب تعدد وتفاوت علوم می باشد این
از اعاظم وجوه اعجاز قرآن میباشد **د** در ترجمه وتفسیر کتاب الله در مسلمانان قاعدهٔ مقرره در قدیم وحدیث است که ترجمه وتفسیر معانی قرآن اسلامی نویسند
ودران ماذون نیستند مگر با ابقای اصل عبارت قرآن چه اگر اصل وعین عبارت باقی نباشد البته معنی قرآن پابند همان ترجمه گردیده شاید آن غلط یا صحیح مقصود
نباشد بخلاف اهل کتاب چه ایشان اصل کتاب در ترجمه باقی نهادند ودر تفسیر کلام خدا از کلام غیر شناخته نمیشود اینجا مباینت ومغایرت بینا وبینهم واضح گردید
ثم الله اعلم **بحث رابع** لتحسبوه من الکتاب بصورت بیان علت وخطاب تحسبوا بمسلمانان بالاتفاق وضمیر راجع بسوی محرف است وما
هو من الکتاب نفی محرف متلو از توریت میباشد پس بنا بر آن عبارت عبریه ساخته در زبان می پیچیدند **یا** عبارت توریت در تلاوه وتقریر بصورت
تحریف می بافتند حق را با باطل می پیچیدند تا گمان کنید شما ای مسلمانان که آن محرف مقرو ومتلو از کتاب الله توریت وانجیل است چه اگر از کتاب الله
نمیبود البته او را تلاوت نمیکردند وحال آنکه آن لیّ زبان ومحرف مقرو از کتاب نبود **و** غرض اظهار حال اختراع ایشان وتنبیه مسلمانان می باشد که لیّ
زبان شان هم اعتبار ندارد **بحث خامس** ویقولون هو من عند الله وما هو من عند الله ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون این نفی آن از
منزل باشد چه ایشان گاهی میگفتند این لیّ زبان ایشان از کتاب است وگاهی میگفتند که این منزل عینا من الله است **یا** مقرو را گاهی بمردم میگفتند که
از توریت است وتوریت منزل من الله **یا** خود این مقرو از کتاب الله ومکتوب ایشان من عند الله ست بر همه تقادیر نفی آن مطلقا از خود نمود وفرمود
که ایشان در آن اسناد واضافت مفتری وکاذب بر خدا بودند ومیدانستند که این دروغ محض است **یا** میدانستند که بر آن عذاب الیم ست معهذا
دروغ میگفتند چه ارتکاب بر امری بعد از دانستن ضرر آن فاعل عامد را عذرش غیر مقبول وضررش غیر مقطوع باشد **اشکال** لتحسبوه من الکتاب و
من عند الله تکرار بلا فائده ولا مبالغه در افصح کلام قبیح غیر جائز باشد **جواب اوّل** بگمان بعضی تکرار کلام برای تاکید تقریر مرام در اعیان اهل کلام

باشد **جواب ثانی** مغایرة حاصل است چه جمیع احکام شرعیات لازم نیست که از کتاب الله باشند بل پاره از کتاب **و** پاره از غیر کتاب چون سنت **و** یا از حدیث قدسی **و** پاره باجماع **و** پاره بعقل و این اگرچه از کتاب الله نیست لکن من عند الله هست پس اول نافی از کتاب **و** ثانی نفی از ین وجوه دیگر است تا بدانند مسلمانان که هیچوجه اقوال یهود من الله نیستند بل مخترع محض اند **و** اول نفی خاص **و** ثانی نفی عام باشد **جواب ثالث** جائز است که مراد از کتاب توریت و از من عند الله کتب دیگر انبیا و اقوال ایشان چون صحف ابراهیم و زبور و اشعیا و ارمیا و حیقوق میباشد و این نفی عام بصورت تنبیه است تا اصلاً باور نکنند محرفین را خواه اسناد بکتب سلف نمایند **یا** بکتب خلف چه احتمال بود که مردم واقفین توریت را میگفتند و بوجهی تلبیس میکردند که از کتب سلف **یا** از اقوال انبیاست تا بدانند که بهمه وجوه مفتریات ایشان نه از کتب الله و نه ملهم و نه معلم من الله است ثم الله اعلم **تنبیه** آیت بر دو چیز دلیل است **احدهما** دلیل بر بطلان قول جبریه و صحت قول عدلیه است که بندگان در اقوال و افعال و اعمال خود فاعل و موجد مختار اند والا جائز و صحیح نبود که لیّ زبان جهود و تحریر ایشان را ردّ بتکرار اکید مینمود **و** اگر لیّ زبان من خلق الله میبود البته در ردّ یهود خدا عیاذاً بالله کاذب میشد و حال آنکه بعد تکذیب **و** ردّ ایشان برائة و تنزه نفس خود نمود از آن فعل **و** اضافت ایشان بقوله و ما هو من عند الله **و** الا در آنهم کاذب مثل یهود میگردید **کعبی وجبائی** گفتند که کافی در حریّ قومی همین است که یهود را اولی بالصدق از خدا میدانند تعالی الله عما یقول المشرکون علواً کبیرا **اگر گفته شود** که چرا نشاید من عند الله باشد خلقاً و فعلاً و **اما** من عند الله امراً و از طلا نباشد **جوابش** نفی تاکید و تکرار دلیل بر همین است که هیچوجه من الله نیست **والا** ایشان را کاذب و مفتری علی العموم نمیدانست **و** خالق و فاعل اصل و اقوی از آمر باشد **و** ذم اشدّ بخالق و فاعل از ید و اکثر از آمر است **و** مخلوق مجبور و مقهور است و مقهور اصلاً در دنیا **و** آخرت ملوم و مذموم نیست **ثانیهما** دلیل است که بر طائفه و جماعت تواطؤ بر کذب خصوص عند حمایة المذاهب و عند صیانتهم انفسهم عن الملام و عن ضیاع المناصب جائز بل بسمع صحیح واقع است ثم الله اعلم **قوله تعالی**

## مَاکَانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُّؤْتِیَهُ اللّٰهُ الْکِتٰبَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُوْلَ لِلنَّاسِ کُوْنُوْا عِبَادًا لِّیْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلٰکِنْ کُوْنُوْا رَبّٰنِیّٖنَ بِمَا کُنْتُمْ تُعَلِّمُوْنَ الْکِتٰبَ وَبِمَا کُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ ۝ وَلَا یَاْمُرَکُمْ اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِکَةَ وَالنَّبِیّٖنَ اَرْبَابًا اَیَاْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۝

**ترجمه** یعنی حق تعالی میفرماید که هرگز نبود و نباشد و نیست نسزد مر هیچ بشری را که آفریده شده و این در اصل تعریض بنصاری میباشد که عیسی را خدا دانستند آنکه بدهد او را خدا کتاب را یعنی انجیل و فهم احکام و فیصل در قضایای خلق و بدهد او را پیغمبری را پس از حصول آن بگوید مر امت را که باشید شما بندگان و پرستندگان من بغیر از خدا یعنی این منصب هیچ نبی را نیست که بامت بگوید که مرا خدا بدانید و عبادت من کنید چه این مرتبه سزاوار بشر نیست ولکن هر بشر خصوص هر نبی همین میگوید و عیسی هم همین گفته که ای امت باشید شما راست در دین خود و استوار دارنده دانش و عبادت حق را یعنی استوار کنید و بر پا دارید جمیع آنچه میدانید از کتاب الله و آنچه شما بدر است یافتید تا عبادت معبود بحق و اقامت دین و آئین تعالی را نمائید چه کتب الهیه در هر امت برای آن نازل شدند که امت تعلم و تحصیل

جواب عدلیه در جبریه



نمایند علوم و احکام و مراد تعالی از آنها و آنانکه تحصیل کردند پس ایشان بعوام خود بیان آن نمایند بحق بلا تفاوت و لا تغییر معانی آن و هیچ پیغمبری امر و حکم نمیکند شما امت را بآنکه بگیرید و بسازید ملائکه و انبیا را بصورت ربوبیت تا رب بدانید و ایشان را پرستش نمائید چون پرستش اله خالق آیا پیغمبر امر و حکم میکند شما را بکفر کردن و شرک آوردن بتعالی بعد از آن هنگام که شما اذعان و ایمان آرندگان بوحدانیت خدا بودید یعنی هیچ نبی این نگفته و نخواهد گفت که مرا بجای خدا رب و خالق و پسر خدا بگیرید و بدانید بعد از آنکه شما مومن و مذعن بوحدانیت خدا و نبوت انبیا بودید این چگونه جائز باشد که نبی اول کتاب و حکم و رسالت خود از جانب خدا بشما برساند که او تعالی خدای واحد و من بنده فرستاده او ام و بعد آن بگوید که من خدا و پسر او ام مرا بجای او بدانید و مرا طاعت و عبادت کنید و این ادنی عاقلی بل احمقی نمیگوید **و در تفسیرش** چند بحث است **بحث اول** در نزول این آیه که **آیا** در یهود تنها نازل گردیده **یا** در نصاری تنها **یا** در یهود و نصاری معاً **یا** در بعض مسلمانان در ان خلاف باختلاف روایات است **اول** رازی و نیز نیشاپوری و غیرهما چون ابن جریر و ابن جریح آنکه یهود ما بین خود میگفتند بدرجات فضل که ما رسیدیم و بما حاصل است احدی از امم بآن نرسیده و نخواهد رسید حق تعالی این آیه فرستاد که هرگاه چنین میدانید پس چرا مردم را در استعباد و استخدام خود می آرید و چرا ایشان را با خود در طاعت و عبادت خدا و بنبوت محمد نمی آئید از ان انکار میکنید و تحریف کتب الله می نمائید و بغیر ما انزل الله مع علمکم به میگوئید **ثانی** ابن عباس رض روایت کرده که یهود قریظه عزیر ابن الله و نصاری مسیح ابن الله میگفتند این آیه در ردّ ایشان نازل گردید **ثالث** نیز مروی از ابن عباس رض و عطا و مختار جمعی است که ابو رافع قرظی از یهود و رئیسی از وفد نجران از نصاری گفتند یا محمد آیا اراده میکنی که ما بتو عبادت کنیم و ترا رب بگیریم قال صلعم معاذ الله ان نعبد غیر الله او ان نامر بغیر عبادة الله فما بذلک بعثنی و لا بذلک امرنی فنزلت هذه الآیة یعنی پیغمبر فرمود پناه بخدا از آنکه ما عبادت غیر خدا کنیم و از آنکه ما امر بغیر عبادة الله بنمائیم برای آن من مبعوث نگردیدم و نه بآن مامور میباشم پس این آیه نازل گردید **ثالث** در مجمع **و** الجنان **و** مبانی بغوی و غیرهم از خاصه و عامه مروی از مقاتل و ضحاک است که این آیه در نصاری نجران نازل گردید چه ایشان میگفتند که عیسی ما را امر کرد که مرا رب بگیرید و عبادت من کنید در ردّ ایشان نازل شد **رابع** این آیت در ردّ و جواب مسلمانی نازل گردیده که بنبی گفته بود یا رسول الله نسلم علیک کما نسلم بعضنا علی بعض افلا نسجد لک قال النبی صلعم لا ینبغی ان یسجد لاحد من دون الله و لکن اکرموا نبیکم و اعرفوا الحق لاهله یعنی مردی عرض کرد ای رسول سلام میکنیم بر تو چون سلام بعض ما بر بعض دیگر در این شرف تو ظاهر نمیشود آیا سجده نکنیم بتو تا ممتاز و مبائن از غیر انبیا گردی پس پیغمبر صلعم در جوابش فرمود که سزاوار باحدی نیست که سجده کرده شود مر او را بغیر خدا و لکن گرامی دهید پیغمبر خود را و بشناسید حق اهل حق را **و** همین قول حسن **و** مروی در تفاسیر ما و عامه است **تنبیه** در روض الجنان سبب قول داعی مسلمانان بسجده نقل کرده که مردی انصاری شتری داشت چون پیر شد و از کار واد و معطل ماند انصاری اراده ذبح نمود شتر گریخت و روی بمسجد رسول صلعم آورد بزبان فصیح بلند آواز السلام علیک یا رسول الله گفت پس رسول صلعم بسوی او روی آورد و شتر دو زانو نهاده روی بخاک بپای آنحضرت صلعم مالید و شکوه مالک باو کرد که تا مدت العمر خدمت او کردم الحال پیر و ناتوان شدم در بنای نحر من کرد آنحضرت ع شتر را از مالک رها نمود و در بازار مدینه مدتی میخورد و میچرید و معروف بعتیق رسول بود پس صحابه متاثر از سجده شتر گردیده در بین خود مصلحت کردند که ما هم دستوری از آنحضرت ع بطلبیم پس همیشه آنحضرت ع را بجای سلام سجده کرده باشیم از رسول ع دستور سجده طلبیده آنحضرت ع نهی فرمود از سجده بغیر الله کردن و آنحضرت ع فرمود اگر سجده جائز بغیر الله بودی البته من امر میکردم که زنان بشوهرهای خود سجده میکردند **اقول** حل آن بر بهمه وجوه ممکن است که آیه در ردّ غالیان یهود و نصاری و مسلمانان آمده و حقیر **رسالة هدایة الغالیة** در همین ایام در تفصیل در جواب سوال غلاة اهالی کشمیر نوشتم چهاپ هم شده **در تفسیر نور الثقلین** و **عیون الرضا** ع مرویست که مامون الرشید حضرت مقدس امام رضا را عرض نمود یا ابا الحسن شنیدم که قومی در شما غالی شده و تجاوز در حد شما مینمایند آنحضرت باسناد آبای طاهرین خود از حضرت امیر ع نقل فرمود قال رسول الله ص لا ترفعونی فوق حقی فان الله تعالی اتخذنی عبداً قبل ان یتخذنی نبیاً قال تعالی ما کان لبشر ان یؤتیه

در وجه و سبب نزول این آیه شریفه

عدم جواز سجده بغیر خدای تعالی

بین احادیث در رد غلاة

اناله الکتب الخ ثم قال و قال علی ع یهلک فیّ اثنان و لا ذنب لی محب مفرط و مبغض مفرط و انا البرء الی الله فمن یغلو فینا فیرفعنا
فوق حدنا کبراة عیسی بن مریم من النصاری یعنی حضرت رسول ص نمود که رفعت و علو مدهید مرا زیاده از حد بشریت و حق نبوت خودم چه بتحقیق
خدا گرفت مرا بعبدیت قبل از انکه مرا نبی بگیرد و خالق فرمود که سزاوار بشری نیست که بعد از عطای کتاب باو و بعد وحی و عطاء حکم و نبوت بگوید مردم را که
بندگان من شوید و عبادت برای من کنید بغیر خدا و لکن میگوید مردم را که شما ربانی برپا دارندهٔ دین و عبادت خدا باشید بانکه تعلیم مردم بکتاب خدا میدهید
و درس آن میخوانید و امر نمیکند نبی و امام که ملائکه و انبیا را ارباب بگیرید آیا امر بکفر میکند بعد از آنکه شما موحد مومن مسلم باشید **پس** حضرت امیر ع فرمود هلاک
میشوند در من دو قسم مردم و حال آنکه مرا گناهی و تقصیری نیست محبی که در محبت من افراط کند و در من زیادتی از حق و درجهٔ خودم دهد و دیگر مبغضی که از فرط
دشمنی حقم و درجهٔ مرا نماید یعنی **یکی** آنکه مرا از امامت بالا بنبوت و الٰهیت برساند **دیگر** آنکه از درجهٔ اول امامت مرا فرود می آرد **بحث ثانی**
بشر بالتحریک بمنزلهٔ مصدر چون خلق اسم موضوع خاص بر انسان میباشد در او مذکر و مؤنث واحد و جمع یکسان است زیرا که جنس است چون خلق
و ماء و تراب و طین **فیروزآبادی** گفته که گاهی جمعش کرده میشود چون ابشار و بمعنی ظاهر جلد و پوست بالا است **و** بشارت بکسر باء
بمعنی خبر مسر باشد اما بالضم ما یعطی البشیر کالعمالة للعامل باشد **واهل معانی و اشتقاق** در تسمیهٔ انسان ببشر وجوه دارند اشهر
و اصح الوجوه همین است که ماخوذ از بشارت یعنی بمعنی خبر سرور باشد پس خلاف کردند **نزد** بعضی چونکه انسان باستماع خبر خیر یا شر اثر سرور یا حزن او
از ظاهر جلدش نمودار میشود چنانچه جلد را بشره نامیدند برای آنکه سرور و حزن آدمی از آن نمودار میشود **نزد** بعضی چونکه هر بشر محتاج در امور و اعمال سمعیات
خود باخبار و خبر الٰهی است و آن خبر امر است یا نهی **نزد** بعضی چونکه جنت و جهنم مختص برای انسان و بشری از آن یافته لهذا بشر نامیده شد **نزد** بعضی
ماخوذ از بشر بکسر با بمعنی حسن وجه و هیکل و طلق روی باشد چه نوعیت و صورت انسانی افضل و احل صورت هیئت و ماهیت همه اجناس و انواع حیوانات علوی
و سفلی بل افضل از همه ممکنات و موجودات بل علت غائی در ایجاد عالم کونی میباشد لهذا او را ببشر نامیدند و این وجه معقول تر است ثم الله اعلم **نزد**
بعضی چونکه جمیع جن و ملائکه را قبل از ایجاد این بشارت داده شد پس این را نیز ببشر نامیدند **بحث ثالث** ماکان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم
والنبوة این ماکان مستعمل بجای لا ینبغی میشود چون ماکان لمؤمن ان یقتل مؤمنا **و** چون ماکان لنا ان نتکلم بهذا ای لا ینبغی میباشد **و** بجای لا یجوز نیز استعمال و بمعنی
لا یحل میشود **و** علی التقادیر مفاد لا ینبغی و لا یجوز و لا یحل حرام می باشد **اگرچه** درچنین مقام بین الاصولیین و بعض متکلمین در مفاد ماکان بکلام آیت
آیا نفی است **یا** نهی در آن دو قول است صحیح و انسب بچنین مقام قول متکلمین است چه در آیه ماکان لنبی ان یغل **و** آیه ماکان لله ان یتخذ ولدا
نهی غیر نفی صحت نمی بندد پس گویا سزاوار و جائز و حلال نیست یعنی حرام است مر هر بشری را چه غیر نبی باشد یا نبی که او را بدهد خدا کتاب و حکم و نبوت را پس ادعای
الٰهیت نماید یعنی نمی آید از و این مرتبه منفی بالذات و الاصالة است **و** در کتاب خلاف کردند **نزد** جمعی مراد عام بصورت فرض است غرض از آن توحید و احکام
الٰهی است **و** از حکم مراد حکم بحق و فصل خطاب **و** از نبوت رسالت مطلقه است **نزد** بعضی مراد توریت **نزد** جمعی مراد انجیل **نزد** بعضی مراد قرآن است
**و از** نبوت **آیا** مراد رسالت موسی **یا** عیسی **یا** محمد است **و** از حکم علم و فهم کتاب و وحی و تفصیل احکام مراد می باشد و عموم اولی و امکان است
**اشکال** ماکان لبشر اول عموم گفت چه نبی باشد یا غیر او بعد آن او را تخصیص داد با تیان کتاب و حکم و نبوت پس باین تخصیص گو یا معلوم و ثابت گردید
که مراد خاص انبیا اند که بچنین وصف بیایند چه بر ایشان حرام است و غیر سزاوار که بمردم بگویند که بندگان من باشید **پس** بقید نبی غیر نبی را چنین گفتن حرام
نباشد و حال آنکه حرمت آن عند العقل علی کافة العقلاء حرام است چه نبی باشد چه امام چه عالم چه جاهل ای **جواب اول** گویا این از جملهٔ دلیل الخطاب است
و آن نزد جمهور اصولیین غیر حجت و باطل و کرر ذکر آن رفت **جواب ثانی** سلمنا اگر با قائل بعد عموم تخصیص شویم اشکالی ندارد چه از افراد بشر اکمل و افضل
نبی است گویا اشارت میکند بانکه این فرد کامل که صاحب کتاب و وحی و حکم و نبوت و علم است با وجود این مراتب او نمیگوید که من خدا ام و مرا بربوبیت بگیرید
و شما که عوام چون انعام بل اضل سبیلا اید چگونه خود را ارباب میسازید و مردم را در تعبد و استخدام میگیرید **پس** این من باب تعریض بغیر نبی باشد و باب تعریض



خیلی واسع است پس درینجا نفی یا نهی کرد لعوام بتمثیل خواص که هرگاه فرد خاص نبی باینقول سزاوار نیست پس جمیع افراد عوام بالاولی سزاوار باین
قول و منصب نیست **جواب ثالث** این آیت در بیان نفی منصب ربوبیت از غیر الله است عموما و خصوصا چون از باب ماکان لرجل
او لاحد ان یجلس علی سریر السلطان و عرشه و لوکان وزیرا بالوزارة یعنی جلوس بر تخت شاهی غیر بادشاه منصب احدی نیست اشکالی ندارد
**اشکال** از ماکان لبشر اگر نفی عموم کرد پس از آن تخصیص بشر بنبی چرا کرد این توهم میشود که از انبیا کونوا عبادا لی ممکن و جائز ولو فی وقت بوده ولو قبل
نبوت و وحی پس اگر کسی قبل نبوت چنین گفته باشد **آیا** حصول و وصول نبوت باو جائز است **یا نه جواب** این بیان شد که اول بعموم نفی جواز
آن از عموم بشر کرد و بعد از آن خصوص بشر چه وقتی که خواص را چنین قول جائز نباشد پس عوام چگونه بگویند **اما جواب** آنکه قائل چنین قول قابل
نبوت بعد آن میتواند شد اثبت آنست که قابلیت نبوت ابدا ندارد زیرا که او جاهل ظالم است و او قابل نبوت مطلقا نیست **لقوله تعالی**
لا ینال عهدی الظالمین و تفصیل الحال جواز آن می آید **بحث رابع** ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله یعنی این مقول منفی بصورت
تنزیه نبی است نه بصورت نهی که بعد وصول نبوت هیچ نبی نمیگوید امت خود را که شما بندگان برای من باشید من خدای شما هستم چنانچه نصاری بادعای
باطل و دروغ گفتند که عیسی ع ما گفت که مرا و مادرم را بالٰهیت و ربوبیت بگیرید و عبادت برای من کنید بندگان خدا و عابد باو مباشید زیرا که هر نبی ذی معرفت
و صاحب کتاب و علم بتوحید دارد او هرگز این کلمهٔ کفر و شرک نمیگوید بل غرض از ابعاث و ارسال هر نبی همین است که ازالهٔ شرک و دعوت خلق الی الخالق نماید و نبوت
و کتاب علم بخدا و باحکام او و عصمت او را مانع و نافی از این قول مزخرفات کفریه است **و** اگر چنین کفر عیاذا بالله بگوید معجزه از و ظاهر نمیشود چه عدو الله و
کافر میگردد و دلیل نبوت از این استاد ارفع است **واحدی** از ابن عباس ع حکایت کرده کونوا عبادا لی لغة مزینة للعبد است و عبادا و عبیدا لغة عامهٔ
عرب است **آیا** مراد از عبادا لی عبادت است **یا** مراد عبید است در مفسرین دو قول است **اشکال** اگر مراد از عبادا عبادت است پس او مسلم است
و لکن عبادت بآدمی کسی نمیکند پس چگونه عباد را تاویل بعبادت در غیر موقع کرده شود **و** اگر مراد از عبیدا غلام و کنیز است این اطلاق مستعمل در رقائق
احرار الی حین جاریست پس ما عبید بر غلام و کنیز احرار اطلاق اصلا جائز نباشد **و** الا کونوا عبادا لغیر الله ممتنع و قبیح نباشد **جواب اول**
نزد آنانکه مراد از عبادا لی عبادت است اشکال بالراس ساقط است باقی ماند آنکه آدمی را عبادت نمیکنند **جوابش** این است که مجوس بسلاطین و یهود
بارباب و احبار و نصاری بسوی صلیب و صورت مریم و عیسی ع الی حین سجده میکنند و سجده لامحاله در عبادت محسوب بل منتهای عبادت است لهذا برای
خدا این تعظیم خاص مقرر گردیده پس این تعریض بایشانست **و** بعضی میگویند که اعتقاد در عبودیت بمعبودیت کسی که اصل عبادت است آنچه عبادت او کنند
یا کنند پس بنابراین اگرچه عبادت فعلی واقع نشود لکن عبادت اعتقادی اعظم از فعل است و این از آن شد ممتنع است **جواب ثانی** نزد آنانکه
مراد از عبادا عبید است پس نزد ایشان عبیدیت بر دو قسم است **احدهما** مراد از عبد شخص مخلوق از عدم بدست خالق است پس مخلوق خالق عبد
حقیقی اوست بنابرآن مراد از عبادا لی گویا آنکه شما مرا خالق و خود را مخلوق من بدانید باین هیچوجه که حقیقة یا مجاز جائز نیست **ثانیهما** مراد از عبد
شخصی است که بوجود و حصول اسباب رقیت در او مملوک التصرف شخصی دیگر میگردد و او مالک خدمت او میشود بحسب شرائع پس این عبدیت حکمی باشد
این علی کل حال غیر ممنوع و در اینجا غیر مقصود است بحمد الله علی کل حال اشکال وارد نمیشود **اشکال دیگر** این دلالت میکند که بعد حصول نبوت و
وصول کتاب هیچ نبی این ادعا نمیکند زیرا که علم و وحی باو آمد مانع او است پس قبل نبوت و کتاب و علم بر او این معصیت جائز باشد و حال آنکه هیچ نوع
بشر علی کل حال گفتن این جائز نیست **جواب** در اصل این مسئله متکلمین است دو قول دارند **احدهما** مختار همه فرقات اهل سنت است
الا الندرة من محققیهم که نبی قبل نبوت معصوم و مطهر نیست پس بنابرآن این اشکال عائد و وارد بر ایشان میشود **ثانیهما** قول قول الامیه است که امام
و نبی از مهد تا لحد معصوم و مطهر از همه انواع کبائر و صغائر و زلل قولی و فعلی و اعتقادیست در همهٔ احوال اختیاری و اضطراری عمدی و جهلی و تاویلی و غیظی و
غضبی و فرحی در بیداری و نومی و از سهوی و نسیانی محفوظ و محروس و مطهر باشد و جوبا چه زمان نبوت و غیر آن نزد ایشان مساوی است و ادله بر آن در فن

جواب اشکال مذکور
جواب اشکال مذکور

کلام از عقل و نقل مبرهن است **اما از جملهٔ عقلی** اجمالاً اگر غیر معصوم باشد پس غیر معصوم جائز الخطایا والصدور لامحاله میباشد پس اگر توبه
از ان نکرد مصرّ بر اثم و آثم عدو فاسق است و فاسق عدو الله قابل حصول مرتبهٔ اعلی نبوت و امامت مع المعجزه نمیباشد **و اگر توبه** کرد تائب بتوبه
مستلزم عدالت نمیشود چه توبه امری دیگر و عدالت امری دیگر است و نبوت و امامت دو مرتبهٔ اعلی برای عالم امکانی است که فوق بر آن عالم امکان را اصلاً
و ابداً ممکن و متصور نیست مستلزم است که مسبوق بکمال و بعدالت و صلاح باشد تا مستفیض باین فیض فیاض علی اعلی گردد و معلوم است که علم حاصل
نمیشود مگر بفهم زکی نقی نه باحمق غبی پس این نبوت چگونه بفاعل شئ عصی حاصل شود **اما نقلی** پس از جملهٔ آن آیهٔ لاینال عهدی الظالمین است
چه مراد از عهدی امامت بگیرند یا نبوت زیرا که مراد در معصیت زمان نبوت و امامت نیست بل اگر ظالم عاصی بود قبل نبوت بوده و از حین اشتغال بمعصیت
الی ابد الآباد بلو نبوت و امامت نمیرسد چه لاینال صیغهٔ استقبال و ابتدایش زمانهٔ حال و انتهایش ابد و نیز ظالم اسم فاعل بعوض اعراب از مضارع زمانهٔ استقبال
گرفته پس بر هر دو تقدیر از حین ارتکاب بر معصیت بسبب نفی عام امامت و نبوت بعاصی ابداً نمیرسد کما لا یخفی **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید
تاویل آیت واجب است **پس جواب** این مسئلهٔ معضله ذکر در اجوبهٔ بالا گردیده که این آیت در معرض نفی و تنزیه انبیا وارد است که ایشان اصحاب
عصمت و وحی و کتاب و علم و نبوت اند از ایشان صدور آن یا گناهی دیگر محال علی کل حال است غرض از ذکر این اوصاف و مراتب تقریر قابلیت او باین
امور است چه هر کس مسبوق بقابلیت باشد صدور مخالفت و معصیت تعالی از و محال است زیرا که عقل و جمیع حواس نبی و امام اکمل از هر کامل امم میباشد پس
تقصیر از و ممتنع است اشکالی ندارد والحمد لله **اشکال** در اینجا نجدیه که معروف در این املاک بوهابیه میباشند میگویند که چون عبد الرسول و عبد النبی
و غلام علی و غلام حسین نام نهادن جائز نیست زیرا که نص بر تحریم آن میباشد چه یقول للناس کونوا عباداً لی عام میباشد پس این اقوی دلیلی است
که اضافت عبدیه الی غیر الله نباشد **جواب** اضافت عبدیه **یا بحقیقه** است **یا بمجاز اما حقیقة** چون عبد الله **و** آن عبارت است
از اینکه این شخص مخلوق موجود بایجاد واجب الوجود تعالی از محض عدم میباشد لهذا عبادت تعالی برا و در حلقهٔ او مطلقا فرض عین است چه خود را عبد الله
نام بگذارد یا نه چه خود را مضاف بسوی تعالی بسازد یا نه و این عبد الله است **پس** این اضافت و اسناد الی غیر الله جائز نیست اصلاً و ابداً **و** نفی
و نهی در آیت هذا از همین میباشد یعنی غیر الله را خالق معبود و خود را عابد غیر خالق مدانید چه عبادت معبود و آبر عبد بسبب همین میباشد **و** این مجمع علیه
عقلاء و اهل ادیان خصوص اتفاق اهل الله انبیا و اوصیا میباشد که اصلا این اطلاق و این اسناد الی غیر الله تعالی جائز نیست **یا عبدیة مجازیه**
میباشد **و** آن نیز بر دو قسم میباشد **احدهما** حکمی و آن عبارت است که شخصی مالک شود شخصی را چه بسبی من سبب چه بخرید و فروخت
آنکس که فروختن و خریدن او در دین جائز باشد **پس** شخص مالک بتملک آن مالک عین و منافع او بامر الله و الرسول و الاجماع و السنة و العقل بالجمله
میشود چنانچه در شرائع اسلام کتاب الرق و العتق منفرد و مستقل در همین احکام و باب میباشد **زیرا که** در اینوقت این رق چون مال و متاع این
شخص میشود **پس** اضافت این رق بسوی این آقای جائز و مشهور فی الشریعة چنانچه مولی فلان و عبد فلان بسیار صحابه میباشند اشکال ندارد **و**
**ثانیهما** علمی و اسمی و آن عبارت است از انکه در اصل شخصی حر آزاد است ولکن نامی بر خود و اولاد خود باعتقاد تیمن یا بلا اعتقاد بگذارد چون عبد الرسول
غلام نبی و غلام علی و غلام حسین **پس آیا** این در شریعت مجوز است **یا** ممنوع لا ینبغی **و آیا** در مفهوم این آیت داخل است **یا نه جواب**
این آنکه غیر وهابیه در این مسئله بظاهر منکری را از فرقهٔ اسلامیه الی حین ندیدم و جواز این ظاهراً قدحی ندارد بچند دلیل **اول** برای آنکه در آیت نفی
یا نهی از این است که بنده را بجای خالق لشمارند و اطاعت خدا الغیر او تعالی چون عبادت معبود بحق نکنند و نهی عام نیست بلکه خاص از حقیقة خاصه است **و**
حقیقت و مجاز دو امر متنافی اند و آن کما نه معلوم است **و** نفی حقیقت نفی مجاز نمیکند **ثانی** نام نهادن بعبد النبی و غلام علی غرض از آن اضافت عبودیت نمی باشد
بلکه این دو اسم بعد ترکیب چون اعلام دیگر بلا تشبیه بعلبک و بغداد از اسمای اعلام در اسلام می باشند و احدی این اسما را اضافی نمیداند و مفاد آن عبد بمعنی
مخلوق نبی و علی نمیداند و بآن اعتقاد ندارد **بلی** اگر چنین مفاد و اعتقاد بدانند و عدم جواز آن شکی نیست **ثالث** انا عبدک بالنسبة و اضافت بعلما



و انبیا و اوصیاء اگر بغرض تعظیم و تکریم و انقیاد بگوید **آیا** جائز است **یا نه حق** نزد حقیر آنست که اگر ایشان را بندگان خاص خدا و هداة و
وسائل بینه و بین الله تعالی دانسته بگوید بظاهر قصوری نداشته باشد بدلیل من اطاع الرسول فقد اطاع الله **و آیه** ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله **و آیه** ان الذین یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم **و در بعض ادعیه** معصومیه
وارد است در باب توسل انا عبدکما پس من باب التوسل گفتن انا عبدک قدح نباشد **و** الا فلا یجوز ذلک الا الله تعالی ثم لمولاه و سیده فالله اعلم
**بحث خامس** ولکن کونوا ربانیین اینجائی است که در اینجا قول مقدر است چون ولکن یقول کونوا ربانیین **آیا** آن جمع ربانی است
**پس آیا** عربی است **یا** سریانی **یا** عبرانی در آن خلاف است **اول** مختار اکثر **ثانی** مختار صاحب قاموس **ثالث** مختار بعضی
**نزد** ابو عبیده عبرانی و سریانی احتمال است **پس اهل اشتقاق و معانی** در ربانی خلاف کرده **نزد سیبویه** ربانی
منسوب الی الرب است بمعنی رجل الهی در آن الف و نون چون عطشان و نعسان و لحیان و رقبان برای زیادتی معنی آورده و در آخرش یای اضافی نیز
ملحق کرده ربانی شد چون عطشانی بسیار تشنه و لحیانی بسیار ریش دار و دراز و رقبانی بسیار کردن کلفت باشد **پس** بنا بر آن ربانی بسیار عابد
و مطیع و عارف الهی باشد **و همین قول کشاف** است پس او گفته و هو شدید التمسک بدین الله و طاعته یعنی ربانی کسی است که
نهایت سخت تمسک او بدین الله و بطاعت او باشد **نزد مبرد و فیروزابادی** ربانی مثاله عارف و عالم و واقف بعلوم و ادیان
باشد **واحدی** گفته پس بنا بر قول سیبویه منسوب الی الرب تعالی بسبب کمال فرمان برداری در علم و در طاعت و عبادت رب باشد چون اهل الله
و آل الله بجهة کمال رجوع الی الله و کمال توکل در همه امور خود بر تعالی میگویند **و** بر قول مبرد بکمال علم و عرفان تعالی و وقوف کتب و ادیان عالم عامل و عارف کامل
باشد **نزد ابن زید** ربانی از ربّ الناس ماخوذ است بمعنی مربّی و مؤدب و معلم مردم باشد پس هر که تربیت خلق بتدریس علم و تعلیم دین
و احکام آن و نظم و تکمیل و تدبیر ایشان نماید او عالم ربانی است پس بنا بر این ربانیین ولاة امت و علمای شریعت اند که مصروف در تکمیل خلقت
میباشند پس هر عالمیکه اقامت دین و احیای ملت و تکمیل او کند او عالم ربانی است **و** مؤید آن آیهٔ لولا ینهاهم الربانیون و الاحبار باشد چه این
دو فرقه علما مطاع خلق میباشند پس همین مراد از این آیه است که من شما را نمیخواهم که عابد و مطیع من باشید بلکه میگویم و میطلبم از آنکه شما مطاع و ملوک
خلق بتعلم و تعلیم خلق و مواظبت بر دین و احکام الله باشید **و از اینجا** از محمد بن حنفیه مرویست وقتیکه پدرم حضرت امیر وفات یافت ابن عباس گفت
فرمود الیوم مات ربانی الناس و الامة یعنی الآن و این روز مرد مربی خلق و امت یعنی مربی علم و بر باد رفت و علم فوت گردید **قفال** گفته
والی و ناظم امور خلق را ربانی میگویند زیرا که مطاع خلق میباشد بجهة انتظام امور ایشان **بحث سادس** مفسرین نیز در معنی خلاف کردند **اول**
در تفسیر علی بن ابراهیم است که عیسی ایشان را نگفته بود که من شما را آفریدم و بندگان من بغیر خدا باشید بلکه فرمود شما علما باشید و فقها **و** همین قول ابن
عباس و حسن **و** همین از حضرت امیر است الربانیون هم فقهاء و علماء **ثانی** علماء حکما باشید **و** همین قول قتاده و سدی و ابن دریدست
**ثالث** حکماء اتقیاء باشید این قول سعید جبیر است **رابع** مدبرین امر امت و ولاة در اصلاح حال ایشان باشید این قول ابن زید است **خامس**
معلمین علوم دین و مصروف در تدریس آن باشید این قول زجاج است **سادس** علمای عامل بعلم باشید یعنی علمای باعمل باشید **و** همین مروی در
**مجمع البیان** از حضرت امیر **و در معالم** از ابن جبیر است که العالم العامل بعلمه **سابع** نزد موریج متدین بربوبیت خدا باشید نه بغیر او چون عزیر
و مسیح دو پسران خدا اند نگوئید **ثامن** نزد بعضی ربانی فوق احبار و احبار فوق علماء باشید **تاسع** ربانی آنانی اند که جمع کرده باشند با علم بصارت
را از سیاست ناس و تدبیر مملکت و نظم و حکومت **عاشر** ابو عبیده نقل از بعض کرده ربانی عالمی است که علم حلال و حرام و امر و نهی دارد و در خلق اجرای
آن نماید و ضابط و حافظ خلق از ضلالت و اضلال باشد **در مجمع و البحار و مبانی و منهج** از پیغمبر صلعم مرویست ما من مؤمن
و لا مؤمنة و لا حر و لا مملوک الا ولله علیه حق واجب ان یتعلم من القرآن و یتفقه فیه یعنی مرد مومن و زن مومنه و آزاد و بنده نیست مگر آنکه

معنی درس و تسمیه ادریس نبی الله

وجوه تسمیه تعلم بدرس

برای خدا براو حقی واجب است که علم قرآن را بیاموزد و احکام آنرا بداند **بحث سابع** بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون در قراءة دو قول است **احدهما** قراءة ابن عامر و حمزه و عاصم و کسائی و اهل کوفه بتشدید از تعلیم است **ثانیهما** مختار باقی قراء بتخفیف از علم است **بحث ثامن در محتسب** ابن جنی حکایت از ابن حیوة دو قراءة در تدرسون کرده **احدهما** از باب افعال بضم تاء وکسر دال پس ادراس و تدریس نزد ایشان دراسة بغیر باشد **ثانیهما** بفتح تاء و ضم دال صیغهٔ مجرد از درس یدرس درسا چون نصر ینصر یا از علم یعلم بمعنی خواندن بدرست نزد استاد باشد و درست الکتاب درسا و دراسة بمعنی قرأته درسا و درسا عند المعلم باشد و درس یدرس الرسم الاثر دروسا و درسته الریح متعدی و لازم نیز بمعنی عفو و محو اثر باشد و درست المرأة درسا بمعنی حاضت باشد و درس بمعنی جماع زن باشد و درس بمعنی جلع جاریه باشد و درس بمعنی طریق منحنی باشد و درس الثوب بمعنی اخلق الثوب و جامه کهنه باشد **و ادریس** آیا عجمی است یا عربی در آن دو قول است **و نزد** آنانکه عربی است بنزد آنها ماخوذ از دراسة بکثرة تدریس کتب الله بادریس نامیده شد نام اصلیش خنوخ یا اخنوخ است **و اما در وجه تسمیه خواندن علم را** بدرس چند وجه گفتند **آ** برای آنکه خواننده بخواندن لاحق سابق را بتعقل و تامل و تدبر و حفظ و فهم کهنه میسازد **ب** بخواندن لاحق آنچه سابق بر آن خوانده او در ذهن او متروک و کهنه و ذخیره میگردد **ج** بخواندن علوم در عالم ملکه جاری و حاصل میشود **د** بخواندن کتب علوم جمیع اخبار واحکام و احوال متفرقهٔ سلف خلف میکند **ه** بخواندن محو آثار جاهلیت از قاری میشود **و** بخواندن جمیع دانش نزد خود میکند **بحث تاسع** بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون نزد مفسرین ربانی شوید بسبب تعلیم غیر و خواندن خود بدراست و تدریس غیر کتاب خدا را **نزد دیگران** بسبب آنکه بیاموزید خود کتاب الله را و درس و هید مردم را از علوم آن **در کشاف گفته** تعلّم از تعلیم و از تعلم هم قرائتی دارد **و** تدرسون در آیه بقراءتی از تدریس **و** بقراءتی از ادرس بمعنی درّس چون اکرم و کرّم و انزل و نزّل **و** بقراءتی تدَّرّسون از تدرّس از باب تفعّل باشد **و** جائز است تدرسون بتخفیف بمعنی تدرسون علی الناس باشد **اما کتاب** پس مراد از آن قرآن و از تعلیم تعلیم اصول دین و از دراسة احکام فقه از کتاب باشد این قول آنان است که میگویند سائل مسلمان بودند **نزد** بعضی کتاب توریت است این قول کسی است که میگوید در یهود این آیه نازل است **نزد** بعضی مراد انجیل و علم و احکام او مراد است این قول کسی است که میگوید در نصاری این آیه نازل است **اقول** این ضعیف است زیرا که علماء متفق اند که در زبور و انجیل احکام شرعیه نبود بل محض مواعظ و نصائح در ان می باشند لهذا نصاری گمان دارند که از ما تکلیف عبادات برداشته شده آن در یهود میباشد **نزد** کسی که این آیه را عام میباشد نزد ایشان مراد کتاب ملل خود **پس** اینوقت خاص قرآن است چه دیگر همه کتب منسوخ الحکم و العمل گردید تعلیم و دراست آنها هم منسوخ گردید والله اعلم **تنبیه** متفق علیه امت است که تعلم و تعلیم و تدرس و تدریس اصول دین و فروع آن خصوص آنچه در شب و روز از آن بندگان مکلفین را چاره نیست **و** اخذ اجرت بر آن **یا** بمقابل آن مع الشرط حرام غیر جائز است **و** بصورت هدیه بغیر مقابل و لا شرط دادن و گرفتن حرام نیست **بلی** اگر لاچار باشد پس از بیت المال بمدرس قوت موافق گذارهٔ او داده شود **اما افضل علوم** و اوجب و اقدم بر همه علوم دینیه علم اصول دین است زیرا که دران بحث و علم از ذات باری و نبی و امام و از صفات ایشان است و لشرافت علم شرافت معلوم می باشد و شرافت این علم معارف معلوم عقلی و نقلی است حاجت بیان نیست **و** ابعاث انبیا و انزال کتب فی الاصالة برای معرفت تعالی و علم اصول دین شده دیگر علوم فروع و مبتنی بر آن اند **و** مجمع علیه انبیا در ابتدا **و** اول تکلیف همین علم است پس اشرف و افضل و اکمل از همه علوم است **و در** ما بعد این نزد جمعی علم حلال و حرام **و** بعد آن تفسیر قرآن **و** بعد آن علم سنت یعنی علم حدیث است **و** نزد بعضی بعد علم اصول دین اشرف علم تفسیر **و** بعد تفسیر حدیث **و** بعد آن فقه خلاصه بعد علوم اشرف اند **اما** علم اصول دین کانه بالضرورة اکمل و افضل و اشرف همه **و** بعد آن دراسة آنچه واجب است چون علم احکام و اعمال میباشد **باب علم و عالم و تعلم** بالاجمال شرف علم و عالم زبانی کانه از ضروریات دین است کافی است در آن

فوقیت علم اصول دین بر علوم دیگر

بیان اینکه افضل علوم دینیه اصول دین است

والذین اوتوا العلم درجات **در کافی** مرویست قال رسول الله صلعم لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع



ملخص آنکه پیغمبر فرمود خیر و بهتری در زندگی نیست مگر برای دو مرد یکی عالم مطاع دیگر مستمع یادگیرنده **در کافی** مرویست قال ابو جعفر عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی حضرت باقر فرمود عالمی که منتفع بعلم خود شود یعنی عالم باعمل افضل از هفتاد هزار عابد است **در کافی** مروی قال رسول الله طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا و ان الله یحب بغاة العلم در متعدد اخبار است که رسول خدا فرمود طلب علم واجب بر هر مسلمانی است آگاه باشید که بتحقیق خدا دوست میگذارد باغی علم را **و** در خبر دیگر فرمود طلب علم واجب است اگرچه حصول آن در چین شود **در کافی** حضرت صادق با بو حمزه ثمالی فرمود اغد عالما او متعلما و احب اهل العلم و لا تکن رابعا فتهلک ببغضهم یعنی صبح کن تو و باش تو بصورت عالم یا بصورت متعلم و دوست دار اهل علم را و قسم چهارم مباش هلاک میشوی ببغض ایشان **در کافی** مرویست ان الذی یعلم منکم له اجر مثل اجر المتعلم و له الفضل علیه فتعلموا من حملة العلم فعلموا اخوانکم کما علمکموه العلماء یعنی حضرت باقر فرمود بتحقیق هر کس که از شما تعلیم دهد مر او را است اجری مثل اجر متعلم و برای معلم زیادتی بر متعلم است پس یاد کنید از حاملان علم پس تعلیم دهید برادران خود را چنانچه تعلیم آن داد شما را علماء **در کافی** مرویست قال ابو جعفر من علم باب هدی فله اجر مثل من عمل به و لا ینقص اولئک من اجورهم شیئا و من علم باب ضلالة کان علیه مثل اوزار من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزارهم یعنی حضرت باقر فرمود هر که تعلیم دهد باب هدایت را پس برای او مثل اجر هر که عمل بآن نماید و کمی نمی شود از اجر او چیزی را و هر که تعلیم باب ضلالت بدهد بر او هم وبال کسیکه عمل بآن نماید و ناقص از وبال او نمیشود **در کافی** مرویست قال ابو عبد الله من تعلم العلم و عمل به و علّم لله دعی فی ملکوت السموات عظیما فقیل تعلم لله و عمل لله و علّم لله یعنی حضرت صادق فرمود هر که بخواند علم را و عمل کند بآن و تعلیم دهد برای خدا رعایت او در ملکوت آسمانها بزرگ است پس گفته میشود او را که بیاموز برای خدا و عمل بآن کن برای خدا و تعلیم نمودم برای خدا **در مرویات خاصه و عامه است** العالم بلا عمل کشجر بلا ثمر عالم بلا عمل چون درخت بلا ثمر است **در کافی** مرویست که حضرت صادق در ذیل آیه انما یخشی الله من عباده العلماء فرمود یعنی بالعلماء من صدّق فعله قوله و من لم یصدّق فعله قوله فلیس بعالم که مراد از این آیت علمائی اند که تصدیق نماید فعل خود را بقول خود یا بر عکس آن و هر که تصدیق فعل خود بقول خود نکند او عالم نیست **در کافی** مرویست که حضرت باقر فرمود محادثة العالم علی المزابل خیر من محادثة الجاهل علی الزرابی یعنی باهم حدیث کردن علماء بر مزبلها بهتر است از محادثهٔ جهلاء بر نمارق و مسندها **در کافی** مرویست قال رسول الله مجالسة اهل الدین شرف الدنیا و الآخرة یعنی رسول خدا فرمود مجالست اهل دین یعنی علماء شرف دنیا و آخرت است **در کافی** مرویست قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من یذکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله یعنی حواریین بعیسی عرض نمودند که ما بعد تو با که بنشینیم عیسی فرمود هر که یاد دهد شما را خدا دیدن او و زیاده کند در علم شما نطق و کلام آن شخص و ترغیب دهد آخرت شما را اعمال آن شخص **اقول** اکثر اهالی دنیا اینوقت گریزان از چنین عالم و راغب بکسی اند که بر عکس این بگوید **در کافی** مرویست حضرت باقر فرمود رحم الله عبدا احیی العلم قال قلت و ما احیاؤه قال ان یذاکر به اهل الدین و اهل الورع یعنی خدا رحم کند بنده را که زنده سازد علم را سائل عرض نمود که احیا چه معنی دارد حضرت باقر فرمود که مذاکرهٔ علم با اهل دین و اهل ورع کند **در کافی** مرویست که حضرت رسول فرمود تذاکروا و تلاقوا و تحدثوا فان الحدیث جلاء للقلوب ان القلوب لترین کما یرین السیف جلاؤه الحدید یعنی مذاکرهٔ علم باهم کنید و با یکدیگر ملاقی بعلم شوید و حدیث بگوئید چه حدیث جلاء قلوب است بتحقیق قلوب زینت بعلم و حدیث می یابد چنانچه زینت می یابد شمشیر بتصفیه آهن **در کافی** مرویست که حضرت باقر میفرمود تذاکر العلم دراسة و الدراسة صلوة حسنة یعنی تذاکر علم باهم سبق دادن علوم است و درس دادن و خواندن بذاته دعا و رحمت و استغفار نیک است یا درس بذاته نماز نیک است **در کافی** مروی از کتاب علی است ان الله لم یاخذ علی الجهال عهدا بطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجهال لان العلم کان قبل الجهل یعنی خدا تم اخذ عهد بطلب علم بر جهال نکرد تا آنکه اخذ عهد بر علماء کرد ببذل علم بجهال چه علم قبل جهل است **در کافی** از حضرت باقر مرویست زکوة العلم ان تعلمه عباد الله یعنی زکوة علم آنست که تعلیم دهی بندگان خدا را **در کافی** جمعی از اهل ملل اسلامیه با سانید خود مع کمی و زیادتی روایت کردند قال رسول الله من

اخبار در فضل علم و عالم و تعلم و تعلیم علم

من سلک طریقا یطلب فیه علما سلک الله به طریقا الی الجنة وان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به وانه یستغفر لطالب
العلم من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وان العلماء ورثة
الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن اورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر یعنی حضرت رسول ص فرمود هر که برود براهی که
دران طلب علم نماید خدا راهی میسازد بعوض آن در جنت **و** بتحقیق ملائکه بالهای خود را زیر پایهای طالب علم در حال رفتار او میگذارند از روی رضا بآن **و**
استغفار میکند برای طالب علم هر کس که در آسمانست و هر کس که در زمین است حتی ماهی در دریا **و** فضل عالم بر عابد چون فضل ماه بر همه نجوم در لیلة البدر است **و**
بتحقیق علما ورثه انبیا اند و انبیا دینار و درهمی نداده‌اند ولکن میراث دادند علم را پس هر که اخذ از آن نماید اخذ کرده حظی و بهره وافر و **وسیع در مرویه**
**خاصه و عامه** است و یرجح مداد هم علی دماء الشهداء و بنومهم خیر من عمل الصلحاء یعنی ترجیح و مزیت داده شده مرکب یعنی سیاهی
قلم و دوات ایشان بر خون شهداء و خواب ایشان بهتر و افضل از عمل صلحا است **در مرویه خاصه و عامه** است علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل یعنی پیغمبر ص فرمود علمای امت من چون انبیای بنی اسرائیل در این امت اند **در کافی** علی بن الحسین ع فرمود در ذیل آیت او لم یروا
انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها وهو ذهاب العلماء یعنی نقصان زمین از اطراف ذهاب و مردن علماء اسلام و ایمان ربانیان می باشد
**بطرق خاصه و عامه** مرویست مذاکرة العلم ساعة خیر من عبادة سبعین سنة یعنی مذاکره یک ساعت بهتر از عبادت
هفتاد سال است **خاصه و عامه** روایت کرده‌اند من مات فی طلب العلم مات شهیدا یعنی هر که در طلب علم مرد شهید مرد **اقول** فضل علم و
عالم و تعلم و تعلیم در مسانید همه اهل اسلام بحدی اند که در احصای همه آنها مجلدات کبیره میشوند و اگر بالجمله بخواهی مجلد اول بحار کتاب العقل والعلم آنرا ببین
**تنبیه** کافی و وافی در فضل علماء همین قدر است که هداة و مکملین و قوام خلق و حفظه شریعت اند پس علمای این امت بجای ائمه هدی و ائمه بجای نبی الله
اند چونکه نبوت منقطع شده نبی بعد محمد تا قیامت نمی باشد پس حفظه شریعت و خلیفه بعد ائمه هدی بلاشک ربانیین علماء میباشند لهذا خواب ایشان
افضل از عبادت صلحا و مرکب قلم ایشان افضل از خون شهداء میباشد چه همت ایشان برای نجات خود و همت علما برای خود و هم برای خلق مصروف می‌باشد
پس برای همین سبب علما چون انبیای بنی اسرائیل در امت میباشند **بحث عاشر** ولا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا **ایا یأمرکم**
بفتح راء است **یا** بضم راء در قراء دو قول است **اولهما** قرائت عاصم و حمزه و ابن عامر بنصب راء است چه عطف بر ثم یقول و یقول منصوب باضمار
ان ناصبه تفسیر است و بنا بر آن **ایا** لا در یأمرکم زائد است پس تقدیرش ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ان یقول
للناس کونوا عبادا لی من دون الله و یأمرکم ان تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا باشد **یا** لا غیر مزید است چه نبی نهی میکرد قریش را
از عبادت ملائکه و یهود و نصاری را از عبادت عزیر و مسیح پس ایشان گفتند یا محمد اتریدان نتخذک ربا فقال الله لهم او الرسول ما کان لبشر
ان یجعل الله نبیا ثم یأمر الناس بعبادة نفسه و ینهاهم عن عبادة الملائکة والانبیاء در ان نیز دو وجه اند **و ثانیهما** مختار باقی قراء
برفع راء لا یأمرکم علی الاستیناف است **و قراءة** ابن مسعود لن یأمرکم است **بحث حادی عشر** ولا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة والنبیین
اربابا در مستکن یأمرکم خلاف کرده‌اند **نزد** زجاج مرجع ان الله است چون لا یأمرکم الله یعنی خدا امر نمیکند شما را **نزد** ابن جریج لا یأمرکم محمد است **نزد** بعضی
لا یأمرکم عیسی است علی التقادیر احدی امر نمیکند شما را که بگیرید ملائکه و انبیا را ارباب برای عبادت خود چنانچه صابئین و نصاری و یهود گرفتند علماء خود را
**اشکال** چرا تخصیص داد در نفی اتخاذ ارباب ملائکه و انبیا را و حال آنکه اتخاذ ربوبیت احدی جائز نیست این اشعار باخذ غیر این دو فرقه میکند **جواب**
**اول** نزد آنانکه آیت در اهل کتاب نازل است پس نزد ایشان نهی و زجر با ایشان است که انبیا را رب مگردانید و با ایشان ضم کرد ملائکه را هم که آنها سفراء و
وسائط انبیاء الی الله اند **نزد** آنانکه آیت عام است پس نزد ایشان اگر چه مراد نفی عام است لکن تخصیص انبیا و ملائکه برای آن کرد که کفار قریش عابد ملائکه
بودند بگمان آنکه دختران خدا اند **و** نصاری و یهود عزیر و عیسی را عابد بودند بگمان آنکه پسران خدا اند **پس** آنانکه متلبس در آنحال باین شنیع بودند



زجر و منع برای آن باین دو فرقه خصوصیت یافت **جواب ثانی** جائز است که تخصیص این دو نوع یعنی ملائکه و انبیا برای آن باشد
که مرتبه ایشان مرتبه ایست فوق عالم امکانی و بعد آن نیست مگر مرتبه الهی لهذا از ایشان کرامات و معجزات ظاهر علی الدوام میشدند و بوجود و ظهور
این امور اغلب عوام در ایشان ربوبیت خواه بالاستقلال خواه باتحاد و حلول قرار میدادند پس باین جهت تخصیص یافته باشند و تخصیص شیء
بصورت تمثیل نافی و مانع از عمومیت نمیباشد ثم الله اعلم **بحث ثانی عشر** ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون همزه ایأمرکم استفهام تنکیری و تقریعی
بمعنی لا یفعل ذلک **و** برای آن در انکار استعمال میشود چه اگر مخاطب اقرار بسائل بعد آن نماید فضیحت مخاطب ظاهر میشود لهذا برای او سوال وارد میشود اگر چه
سائل را غرض تعرف جواب او نمیباشد **بحث ثالث عشر** مستکن ایأمرکم **ایا** راجع الی الله است **یا** الی البشر است **یا** برسول **در**
**کشاف** وغیر آن خلاف نقل گردیده پس بنا بر این آیا امر میکند شما را خدا یا رسول یا بشری بتمسک کفر و شرک چه تقریر ارباب در عبادة الله **یا**
توصیف او باوصاف واجب تعالی شرک و هر شرک کفر است یعنی امر بکفر احدی نمیکند بعد از آنکه شما مسلم و مذعن و معتقد بوحدانیت خدا و نبوت انبیا باشید
**در کشاف** گفته این اقوی دلیلی است که مخاطبین مسلمانان بودند و یهود و نصاری یا کفار قریش بالاتفاق در آن وقت مسلمان نبودند **پس** آیت
در همان صحابه نازل گردیده که از آنحضرت ص استیذان کرده بودند که یا رسول الله بتو سجده بعد سلام کرده باشیم تا ممتاز از غیر انبیا بشوی آنحضرت ص نهی ایشان
باین آیت کرد **جواب** آنانکه در اهل کتاب میدانند این است که این آیت ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون حکایت در حال از زمانه ماضی ایشان است یعنی
در زمان انبیا ایمان آورده بگفته انبیا آیا نبی بعد از تکلیف شما بایمان امر بکفر آن میکند و حال آنکه شما مؤمن و مذعن بتوحید تعالی و نبوت بوده و شهید ثم الله اعلم
**تنبیه** آیت دلالت بر چند چیز دارد **اول** بر آنکه کفر و ایمان از ایجاد باری ازخلق نیست و نه خدا آمر کفر و شرک و قبیح باشد لقوله ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم
مسلمون پس قول جبریه باطل باشد **ثانی** جبائی گفته در اینجا قول اهل عرفان است و آنانکه میگویند که ایمان محض معرفت بخدا باشد و همان ایمان است و جهل
بخدا و یعنی کفر جهل بخدا میباشد چه خدا باین آیت کفر عارفین اثبات کرد بقوله ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون و معلوم است که ایشان بخدا عارف بودند
**جواب** غیر اهل عرفان آنانکه ایمان را معرفت میدانند مراد ایشان همین نیست که محض وجود او تعالی بدانند بل نزد ایشان معرفت تامه مراد است و آن شناختن
خدا بخدائیت و بذات واجب و معرفت بصفات ثبوتی و سلبی و ما یصح علیه و ما یمتنع علیه باشد و بصفات افعالی و اضافی و اگر تامه نباشد معرفت نباشد پس جهل باشد
و جهل ایمان نیست **ثالث** نزد آنانکه افعال جوارح داخل و جزء ایمان است ایشان استدلال میکنند که این آیت کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب الخ دلیل است
که افعال جوارح عین ایمان اند **جواب** شیخ المشائخ داده که مراد اتخاذ ارباب باعتقاد و بودن ایشان ربانی باعتقاد باشد و این درس و تعلیم کتاب فعل
جوارحی علامت ربانی و وصف او بر ربانیت باشد کاشف ما فی القلب است اشکال ندارد ثم الله اعلم **رابع** دلیل بر بطلان قول اهل عرفان تصوف و کشفی است
که معارف کشفی بلا اکتساب حاصل میشوند چه او تعالی فرمود ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون **خامس** اتخاذ ناسی ارباب
اعتقادا و عملا اعظم کبائر بل شرک است چه در حیوة ایشان چه بعد ممات چه ایشان را مسجود له قرار دهد چه اوصاف خاصه خداوند چون خالق و تقسیم ارزاق خلائق و امثال
آن چه بالاستقلال چه بصورت حلول و اتحاد چه بغیر آن از قسم تفویض بدانند همه کفر و شرک است و بطرق خاصه و عامه **در خبر نبوی** است لعن الله
الیهود قد جعلوا قبور انبیائهم قبلة و یسجدون الیها یعنی لعنت خدا بیهود باد چه ایشان قبور انبیای خود را برای سجود خود قبله قرار دادند **در**
**احتجاج الائمه** مرویست قال الرضا ع من زعم ان الله فوض امر الخلق والرزق الی حججه علیهم السلام فقد قال بالتفویض والقائل
بالتفویض مشرک یعنی حضرت رضا ع فرمود هر که گمان کند که خدا تعالی تفویض امور خلق و رزق ایشان بحجتهای خود کرده بتحقیق تفویض کرده و قائل بتفویض مشرک است **در**
**احتجاج** نیز مروی است قال الرضا ع ان علیا و لده عباد مکرمون مخلوقون مدبرون لا یقدرون الا علی ما اقدرهم علیه الله رب العالمین
ولا یملکون الا ما ملکهم ولا یملکون موتا ولا حیوة ولا نشورا ولا قبضا ولا بسطا ولا حرکة ولا سکونا الا ما اقدرهم الله علیه وطوقهم وان
ربهم و خالقهم یجل عن صفات المحدثین و یتعالی عن نعوت المحدثین وان من اتخذ واحدا منهم اربابا من دون الله فهو من الکافرین الخ ترجمه آنکه

حضرت رضا فرمود بتحقیق علی و اولاد علی یعنی ائمهٔ هدی بندگان مکرم مخلوق بتدبیر و اندازه آفریده شده اند و قدرت ندارند مگر برانچه قادر ساخت ایشانرا خدا تعالی
پروردگار عالمیان برآن قادرانند بقدرت خود و مالک نیستند مگر بانچه مالک گردانید ایشانرا و ایشان مالک موت و حیوة و نشور و قبض و بسط و حرکت و سکون خود
نیستند فضلا عن غیرهم مگر برآنچه ایشانرا قدرت آن داده و توانا برآن ساخته و خدای پروردگار ایشان و خالق ایشان جلیل و برتراست از صفات حادث شدگان
و بلندتر است از مدح و وصف بندگان و هر که یکی از ایشانرا ارباب خود بسازد پس او از جملهٔ مشرکان کافران است **در احتجاج** نیز مرویست قال ع
من قال بالجبر والتشبیه فهو کافر مشرک ونحن براء منه فی الدنیا والاخرة یعنی آنحضرت ع فرمود هر که بجبر و تشبیه بگوید او کافر مشرک باشد و ما
اهل بیت رسالت از وبری در دنیا و آخرت هستیم **در احتجاج و برغانی** در توقیع مبارک حضرت حجة الله القائم علیه السلام است ان الله تعالی
هو الذی خلق الاجسام وقسم الارزاق لانه لیس بجسم ولاحال فی جسم لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر فانهم یسئلون الله
فیخلق الله ویسئلونه فیرزق ایجابا لمسئلتهم واعظاما یعنی در جواب مفوضه امور الی الائمه مهدی آخر الزمان فرمود بتحقیق خدا کسی است که خلق
اجسام و تقسیم ارزاق بذات خود مینماید چه او تعالی نه جسم است ونه حال در جسمی آنیست مثل او چیزی و او تعالی شنوا بینا است وائمهٔ هدی از خدا اسئله والتماس
مینمایند پس خدا خلق مینماید والتماس میکنند پس روزی بخلق میدهد ببرکت دعای ایشان و تعظیم ایشان علیهم السلام **اقول** قول اهل غلاة و جبر و تفویض و
حلول و اتحاد و یهود و نصاری و صوفیه باطل گردید پس تعظیم علما چون تعظیم ائمهٔ هدی و مرتبه و منصب ائمهٔ هدی زیاده از ختم انبیا نیست و در ایشان الهیت
و صفات ربوبیت را اقرار نمیدهند والا مشرک باشند **در رجال کشی و تفسیر برغانی** از حضرت صادق ع مرویست بابو بصیر
میفرماید یا ابا محمد ابرء ممن زعم انا ارباب قلت برء الله منه قال ابرء ممن زعم انا انبیاء قلت برء الله منه ملخص آنکه ای ابو محمد من بری و
بیزارم از کسی که ما ائمه را ارباب بداند من عرض کردم که خدا از و بیزار است پس حضرت فرمود که من بری ام از کسی که ما را انبیا بداند من عرض کردم که خدا از و بری
است **فیهما** قال علیه السلام یا ابن مسکان لعن الله من قال فینا ما لا نقوله فی انفسنا ولعن الله من ازالنا عن العبودیة
لله الذی خلقنا والیه مآبنا وبیده نواصینا یعنی حضرت صادق فرمود ای ابن مسکان لعنت خدا باد کسی را که در ما گوید آنچه ما خود در نفسهای خود
نگوئیم و لعنت خدا باد بر کسی که ما را از عبودیت خدا برآرد که او آفریدهٔ ما را و بسوی او مارجوع داریم و موهای پیشانی ما در دست اوست **در امالی**
**شیخ** است قال الصادق یا فضل بن یسار احذروا علی شبابکم الغلاة فلا یفسدوهم فان الغلاة شر خلق الله یصغرون
عظمة الله ویدعون الربوبیة لعباد الله یعنی ای فضل بترسید بر جوانان خود غالیان را تا فاسد نسازند عقائد ایشانرا چه غلاة شرترین خلق الله
اند و آنها صغیر دانستند عظمت خدا را و ادعا میکنند ربوبیت را برای بندگان خدا **در تفسیر امام و احتجاج و برغانی**
حدیث طویلی مرویست هرگاه حضرت صفات الهیه در علی از غلاة و مفوضه شنید فارتعدت فرائصه وقال سبحان الله عما یقول الظالمون اولیس کان علی
آکلا فی الآکلین وناکحا فی الناکحین وکان مع ذلک مصلیا خاضعا بین یدی الله فمن کان هذه صفته کیف یکون الها وانکان هذا الها فلیس منکم احد الا وهو اله
لمشارکته له فی هذه الصفات الدالات علی حدوث کل موصوف بها یعنی اندام حضرت رضا بلرزه آمد بعد تسبیح تعالی فرمود که آیا آکل در آکلان و ناکح در ناکحان و
نمازگزار در نمازگزاران خاضع پیش روی خدا نبود و هر که باین صفات متصف باشد او چگونه خدا باشد و هرگاه همین خدا باشد پس احدی از شما نیست مگر آنکه
هم خدا مثل علی باشد چه شریک او در صفات اوست و در هر کس صفات محدثین ظاهر و ثابت باشد او بندهٔ مخلوق باشد **سائل** عرض کرد هرگاه از و معجزات ظاهر
شد و برآن غیر الله احدی قادر نبود پس همین دلیل است بر الهیت او فقال له الرضا لما ظهرت منه الفقر والفاقة دل علی ان من هذه صفاته وشارکه فیها
الضعفاء المحتاجون لا تکون المعجزات فعله فعلم بهذا ان الذی ظهر من المعجزات انما کان فعل القادر الذی لا یشبه المخلوقین لا فعل المحدث المحتاج المشارک للضعفاء
فی صفات الضعف ملخص آنکه حضرت رضا فرمود هرگاه فقر و فاقه از علی ظاهر شد پس آن دلیل است برآنکه صفات کسی که چنین باشد و شریک او در این صفات
ضعفا و محتاج میباشند پس آن معجزات افعال علی نبود پس دانسته شد که آنچه از معجزات از و ظاهر شد آنها از فعل قادری اند که او شبیه مخلوق نیست و فعل او

احادیث در رد غلاة ... معروف ... و مجمع ... بلانند



فعل مخلوق محتاج ضعیف نیست **در عیون الاخبار و برغانی** مرویست قال ع بعد تکفیر الغلو والبراءة منه فمن
ادعی للانبیاء ربوبیة او ادعی للائمة ربوبیة او نبوة او لغیر الائمة امامة فنحن منه براء فی الدنیا والاخرة یعنی حضرت رضا ع فرمود بعد
تکفیر غلاة و برائت از ان هر که ادعای ربوبیت یا نبوت برای انبیاء کند یا ادعای ربوبیت برای ائمه نماید یا ادعای امامت برای غیر ائمه بحق نماید ما از و
بیزاریم در دنیا و آخرت **در تفسیر ثمالی و امالی صدوق و برغانی** قال ابو جعفر ع یا ابا حمزة لا تجعلوا
علیا دون ما وضعه الله ولا ترفعوه فوق ما رفعه کفی لعلی ان یقاتل الکفرة وان یزوج اهل الجنة حضرت باقر ع فرمود ای ابو حمزه
شما مگردانید علی ع را و مگذارید او را مادون جائیکه خدا تعالی برای او وضع کرد و بلند مسازید منزلت او را زیاده از آنچه خدا تعالی برای او بلند کرده بس است در منزلت علی ع
که در دنیا قاتل کفره و در آخرت مزوج اهل جنت است **در امالی شیخ و مولنا المفید و برغانی** مرویست که جماعتی از بنی هاشم منهم
اسحاق بن العباس بود فقال الرضا یا ابا اسحاق بلغنی انکم تقولون ان الناس عبید لنا وقرابتی من رسول الله ما قلته قط ولا سمعته من احد من
آبائی ولا بلغنی منهم لکنا نقول الناس عبید لنا فی الطاعة موال فی الدین فلیبلغ الغائب الشاهد خلاصه آنکه حضرت رضا فرمود ای ابو اسحاق شما میگوئید
که مردم غلامان ما اند قسم بقرابت رسول ع من هرگز آنرا نگفتم و نه من از کسی شنیدم و نه بمن از آنها رسیده ولکن من میگویم که مردم بندگان ما در طاعت امامت و
و دوستان در دین اند هر آینه حاضر شما غائب شما را برساند **در برغانی و خصال** از اصول اربعه روایت کردند قال امیر المؤمنین
ایاکم والغلو فینا قولوا انا عبید مربوبون وقولوا فینا ما شئتم یعنی فرمود حضرت امیر ع بترسید غلو را در ما ائمه و بگوئید که ما بندگان پیدا کرده
تربیت یافتهٔ خدا هستیم و بعد آن بگوئید در ما آنچه از مدائح بخواهید **در تفسیر امام و احتجاج و برغانی** از حضرت رضا ع مرویست
قال قال امیر المؤمنین ع لا تتجاوزوا بنا العبودیة ثم قولوا فینا ما شئتم ولن تبلغوا وایاکم والغلو کغلو النصاری فانی بریء
من الغالین یعنی حضرت امیر ع فرمود که ما را از عبودیت برمیارید و بگوئید در ما آنچه بخواهید و شما مبالغه در آن بکنید تا بحد غلو برسید و بترسید غلو را چون
غلو نصاری نشود چه من از ان بری ام **در کشف الغمه** از کتاب دلائل الامامة حمیری آورده قال الصادق ع یا مالک قولوا فینا
ما شئتم واجعلونا مخلوقین وکرر هذا الکلام ملخص آنکه حضرت صادق ع فرمود ای مالک جهنی بگوئید در ما آنچه بخواهید اما مخلوق بدانید ما را
مکرر این را فرمود **سوال** آیا بوسه به پیشانی و خد و لب و دست انبیاء و ائمه و علماء و سادات و زهاد جائز هست **یا** نه در علمای است دو قول است
**اولهما مختار اکثر و** همین قول اکثر اصحاب امامیه است **و** همین مرویست **اما** بوسیدن ایدی مبارک انبیاء و ائمهٔ هدی علی کل حال جائز است
و ایشان معصوم و مطهر اند **و** بوسیدن دستهای علمای ربانیین **و** سادات زهاد مومنین متورعین نیز جائز است زیرا که علما نائب مناب ائمهٔ هدی **و**
زهاد سادات اثر ائمه و سید البشر اند بخلاف فساق و جهال که بوسیدن ایشان مطلقا جائز نیست **در سرائر ابن ادریس و در دروس**
**الاحکام** اول شهید ره فرمود خاتمه یستحب زیارة الاخوان فی الله تعالی مؤکدا فاذا زاره نزل علی حکمه ولا یحشمه ولا یکلفه
ویستحب للمزور استقبال الزائر ومصافحته ومعانقته **و** تقبیل موضع السجود من کل منهما ولو قبل یده کان جائزا خصوصا
العلماء **و** ذریة رسول الله لقول الصادق ع لا یقبل ید احد الا من ارید به رسول الله ع **و** روی تقبیل الحاج حین تقدمه علی
شفتیه ولیتحفه بما حضر من طعام وشراب وفاکهة وطیب وبعد کلامی فرمود **روی** الکلینی عن الصادق من زار اخاه لله وکل الله
سبعین الف ملک ینادونه الا طبت وطابت لک الجنة ملخص آنکه زیارت برادران دینی فی الله مستحب مؤکد است پس از زیارت بحسب اشارت او
بنشیند و بتکلف بمشقت نکند و تکلیف باو ندهد و مستحب است که مزور باستقبال زائر بیاید و بیکدیگر مصافحه و معانقه نمایند **و** بوسه دادن بموضع سجود بیکدیگر
نیز مستحب است **و** اگر بدست هم در بین خود ببوسند نیز جائز است خصوص بوسیدن دستهای انبیا و دستهای ذریت رسول خدا فرمود حضرت صادق ع
که بوسه نکند و کرده نشود بدست احدی مگر آنکه مراد از ان دست رسول خدا باشد **و** مرویست بوسهٔ حجاج وقت ورود ایشان بر دو لبهای ایشان

احادیث در رد غلو و افراط ... اطهار

بوسه بر دست انبیاء و علماء و سادات جائز است

جامع‌ترین زیارات برای علما و مؤمنین بعضی از اخبار در باره تحفه

جواب سوال در جواز سجده بقبور انبیاء و ائمه و عدم آن

ادله بر عدم جواز سجود بانبیا و ائمه باشد

و بایشان تحفه بیار د از طعام و آب و فاکهه و خوشبوئی **کلینی** از حضرت صادق ع روایت کرده هر که زیارت برادر ایمانی خود کند خدا وکیل او گرداند
هفتاد هزار ملائکه را که ندا باو میتمایند آگاه باش پاک و نیک گردیدی و مباح و پاک گردید جنت برای تو **در دروس** نیز روایت کرده قال الکاظم
من لم یقدر ان یزورنا فلیزر صالحی اخوانه یکتب له ثواب صلتنا یعنی هر که قدرت آمدن بزیارت ما اهل بیت عصمت نداشته باشد هر آینه زیارت
کند صلحای برادران ایمانی خود را نوشته میشود برای او ثواب صله **اسوال** بوسه بضرائح و قبور انبیا و ائمه و تعفیر و سجده بقبور ایشان و عتبه بوسی
مشاهد آنها و طواف آنها جائز است یا جائز نیست **واگر** جائز باشد مخالفت آیت هذا و آیات و اخبار صحاح لازم می آید **واگر** جائز نیست پس در
زیارات ضرائح نبی و ائمه انام علیهم السلام خواص و عوام چرا می کنند و ماخذ آن چیست و حال آنکه در حال حیوه سجده بغیر الله بقرآن و سنت و اجماع امت
بعقل اگرچه انبیا و ائمه باشند غیر جائز حرام و بعد موت ایشان چگونه بقبور ایشان سجده جائز باشد **جواب** در فقهای اصحاب امامیه درین
مسئله بتعارض الادله دو قول است **احدهما** همه اینها جائز این مختار جمعی است منهم اول شهید است و ابن ادریس در **سرائر** بر جواز تعفیر ادعای
اجماع کرده و فرموده و لا اری التعفیر علی قبر احد و لا التقبیل سوی قبور الائمة لان ذلک حکم شرعی یحتاج فی استحبابه و اثباته الی دلیل
شرعی و لن یجده طالبه و لولا اجماع طائفتنا علی التقبیل و التعفیر علی قبور الائمة عند زیارتهم لما جاز ذلک لما قدمنا **اقول**
حقیر قاصر حیرانم که تمام سرائر را مملو از اجماعیات ساخته نمیدانم این اجماعیات از کجا آورده یا مراد از اجماعیات منقولهٔ خودش که اتفاق جماعتی از علمای
امامیه است **یا** بعض آن **یا** مراد اجماع معروف است و در همه اجماعیات اختلافات عظیمه موجود است **در دروس** فرموده که در نماز بسوی
قبور ایشان رخصت وارد شده است **و** سجده بر قبر و بقبر تجویز کرده اند و براین پارهٔ از روایات هم دارند **ثانیهما** جواز هر یکی از اینها غیر جائز و
حرام میدانند غیر زیارت و صلوة و سلام و تلاوت قرآن و دعا فضلا عن السجدة لهم او الیهم بجهة برائة اصل **و** بقای استصحاب **و** آیات قرآن **و**
تواتر صحاح اخبار بطرق خاصه و عامه **و** ادلهٔ عقلیه پس اخباری که مخالف ظاهر قرآن و برهان و اجماع باشد او ماول اگر امکان تاویل و صحیح باشد و الا توقیف آن
وجب **واما اخباری که بطرق خاصه** است پارهٔ از آن ضبط میکنیم بصورت نمونه **در مزار** بحار **و** وافی **و** وسائل
روایت کرده که ابوحمزه ثمالی در مسجد کوفه حضرت امام زین العابدین را دید قال ابوحمزة فاکببت علی قدمیه فرفع راسی بیده و قال لا یا ابا
حمزة انما یکون السجود لله عز و جل موضع الحاجت ذکر کردم یعنی ابوحمزه بر قدمهای مبارک حضرت سجاد ع سر برای سجده فرو برد پس حضرت سجاد
بدست مقدس خود سرم را بلند کرد و فرمود نباید که چنین بکنی ای ابوحمزه جز این نیست که سجده مختص برای خدای واجب است **در احتجاج** **و وسائل**
**تحفة الزائر** مرویست که عبدالله بن جعفر حمیری عریضه بحضرت صاحب الزمان ع نوشت که مردی که زیارت قبور ائمهٔ هدی علیهم السلام بکند
آیا جائز است با وکه سجده کند بر قبر یا نه و آیا جائز است که نزدیک قبور مبارک ایشان نماز بخواند و قبر را قبله گرداند یا نزد سر قبر یا نزد پای قبر بخواند و آیا
نماز بخواند و قبر خلف خود بگذارد یا مقدم **فاجاب** ع اما السجود علی القبر فلا یجوز فی نافلة و لا فریضة و لا زیارة و الذی علیه العمل ان یضع
خده الایمن علی القبر و اما الصلوة فانها خلفه و یجعل القبر امامه و لا یجوز ان یصلی بین یدیه و لا عن یمینه و لا عن یساره لان الامام لا یتقدم
و لا یساوی پس جواب حضرت حجت باو آمد که سجده بر قبر جائز نیست نه در نافله و نه در فریضه و نه در زیارت و آنچه عمل بر آنست باید کرد این است که پهلوی راست
روی را بر قبر بگذارد و اما در حال خواندن نماز قبر را پیش روی خود بگذارد و خود خلف قبر بایستد و جائز نیست که نماز بخواند پیش روی قبر او و بطرف راست
بطرف چپ او چه بر امام تقدم و مساوات نباید کرد **در بصائر الدرجات** **و وسائل** مرویست که حضرت صادق ع فرمود رسول خدا ص
روزی در صحابه نشسته بود ناگاه شتری آمد تا آنکه سر خود بخاک مالید فریادهای بلند میکرد فقال رجل یا رسول الله ص سجد لک هذا البعیر فنحن احق
ان نفعل فقال ص لا بل اسجدوا لله ثم قال لو امرت احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها پس مردی صحابی گفت که ای رسول الله سجده
کرد برای تو این شتر پس ما احق میباشیم از و بآنکه سجده بتو بهیشه در آینده بکنیم پیغمبر ص فرمود نباید بلکه سجده مختص برای خدا کنید و اگر امر بسجده برای احدی میکردم و آن





اثبات احادیث در عدم جواز سجده بانبیا و ائمه هدی و غیر ایشان

دلیل عقلی بر بطلان سجده بغیر الله باشد

اگر جائز میبود هر آینه امر میکردم که زوجه سجده بشوهر خود میکرد **و در ان هر دو** مثل همین روایت دیگر است آخرش زیاده این است
بل اسجدوا لله ان هذا الجمل یشکو علی اربابه **وشیخ کلینی و صدوق** مثل همین در حدیث حسن عشرت زن با زوج خود روایت
کرده **در تفسیر امام همام و وسائل** و غیر آنها باسناد آبای خود از رسول الله صلوات الله علیهم روایت کرده آخرش این است
و لا ینبغی لاحد ان یسجد لاحد من دون الله یخضع له کخضوعه لله و یعظمه بالسجود کتعظیمه لله و لو امرت احدا ان یسجد هکذا
لغیر الله لامرت ضعفاء شیعتنا و سائر المکلفین من شیعتنا ان یسجدوا لمن توسط فی علوم علی وصی رسول الله الخ ملخص آنکه
پیغمبر ص فرمود سزاوار نیست برای احدی که سجده برای غیر الله نماید و خضوع برای او چون خضوع برای خدا نماید و تعظیم او بسجود چون تعظیم لله میکند و اگر
من احدی را امر میکردم هر آینه امر بضعفای شیعه و بسائر مکلفین میکردم که علی را سجده کنید چه او خیر خلق الله و وصی او است **در تحفة الزائر**
از بعضی نماز عقب قبر مبارک بسند حسن از امام محمد باقر ع روایت کرده که زراره سوال کرد از نماز کردن در میان قبرها در جوابش فرمود که نماز کن در میان
قبرها و لکن هیچ یک را از آنها قبلهٔ خود مگردان بدرستیکه رسول خدا ص نهی از این فرموده است **و** فرمود که اخذ مکنید قبر مرا قبله و نه موضع سجود بدرستیکه خدای
عز و جل لعنت کرده است آنها را که قبرهای پیغمبران خود را مسجدها گردانیدند **اقول** درین باب احادیث بکثرت وارد اند که مفاد بحد تواتر رسیده که سجده لغیر الله
جائز نیست **اما دلیل عقل** پس منجملهٔ آن سجده بوجه مختص لوجه الله میباشد و بغیر الله احدی قابل این تعظیم و اجلال منتهی نیست مگر منعم منتهی حقیقی
زیرا که اکثر طاعت مشترک اند و این هم اگر مشترک بین الله و بین غیره تعالی باشد تمیز در ظاهر در طاعت حاصل نمیشود لهذا بمحض سجود اصنام و اوثان و نجوم
و نار حکم بکفر فاعل کرده میشود اگرچه در باطن ارادهٔ غیر آن باشد **و** انبیا برای همین مبعوث گردیدند که بعد تذکیر توحید تعالی تقریر تسجید رب العالمین در خلائق
امم با امم و عصر بعصر نمایند پس این امر مجمع علیه انبیا و اصفیا و اوصیا و الی حین میباشد و آنچه مخالف آن وارد شده باشد اگر صحیح هم داشته باشد تاویل نمایند
والا ترک آن واجب معهذا اخبار آحاد میباشند مخالف و معارض قطعیات قرآنی و برهانی و اجماع امم و سنن انبیا خصوص مخالف دین نبوی میشوند
**بل** برای ایشان غایت تعظیم در عالم امکانی آنست که هر نماز یومی بترک صلوة و سلام بر ایشان در آن صحیح نیست و در هر نهار و لیل در هر بلد و مسجد بالای
منابر در اذانهای پنجگانه با خدا و در خطبها بر منابر و در دیباچهای کتب و توالیف ذکر ایشان مع الصلوة میشوند و محبت ایشان بر کافه خلق واجب عین
بل عین ایمان و همه انواع اعمال و ایمان بغیر آن غیر صحیح و غیر مطلب بل مطرود و باری و ناری باشد **سوال** اگر گفته شود که آیا ملائکه بآدم و ابوین یوسف
بیوسف ع سجده کردند پس این سجده بمعصومین بغیر الله چگونه جائز نباشد **جواب** این قصهٔ آدم ع در سیپارهٔ اول بتفصیل ذکر شد **و** سجود
والدین بیوسف ع نبود چه نزد غیر مجوزین سجده لغیر الله این قصه ماول بسجده لله میباشد چه ضمیر له راجع الی الله است یعنی آنها سجده نزد ورود یوسف ع
برای خدا بصورت شکرانه بجا آوردند که بعد مفارقت مواصلت حاصل گردید و در **وسائل** نقل کرده که موسی بن محمد برادر ابوالحسن علی بن محمد الجواد ع
عرض نمود منجملهٔ آن آیا اولاد یعقوب ع و خود یعقوب ع و زوجهٔ او سجده برای یوسف ع کردند و حال آنکه ایشان انبیا بودند فاجاب ابوالحسن اما سجود
یعقوب و ولده فانه لم یکن لیوسف ع انما کان ذلک منهم طاعة لله و تحیة لیوسف کما ان السجود من الملئکة لآدم کان طاعة لله و تحیة
لآدم فسجد یعقوب و ولده و یوسف معهم شکرا لله لاجتماع شملهم الا تری انه یقول فی شکره ذلک الوقت رب قد آتیتنی من الملک الآیة
الملخص ترجمه آنکه آنحضرت فرمود اما سجود یعقوب ع و اولاد او مع یوسف برای طاعت خدا بصورت شکر برای اجتماع شمل ایشان بود آیا نمی بینی که یوسف ع
در شکر خود در آن وقت میگوید پروردگارا دادی مرا از ملک تا آخر آیه **جواب ثانی** از روی تیمن و تبرک اینجا مینویسیم آنچه مروی **در احتجاج و**
**وسائل** مؤید این مرام مناظرهٔ عقلیهٔ حضرت ختمی مرتبت ص با مشرکین عرب و عبدهٔ اصنام میباشد قال النبی ص لهم لم عبدتم الاصنام من دون الله
فقد اختلفوا و جماعة منهم قالوا نتقرب بذلک الی الله و قال بعضهم ان الله لما خلق آدم و امر الملائکة بالسجود له کنا نحن احق
بالسجود لآدم من الملائکة ففاتنا ذلک فصورنا صورته فسجدنا لها تقربا کما تقربت الملائکة بالسجود لآدم و کما امرتم بالسجود

بزعمکم الی جهتہ مکہ فقعلتم باید بکم محاریب لتسجد تم الیها الخص آنکه حضرت پرسید کفار را چرا شما سجده و عبادت باصنام بغیر الله میکنید
کفار گفتند برای آنکه تقرب بکنیم بسبب آن الی الله و بعض کفار گفتند برای آنکه خدا آدم را آفریده بود و ملائکه را بسجده او مامور گردانید و ما اولاد ش احق بود
در سجده او میباشیم و مارا آن محل و مقام و آدم میسر نشد پس برای همین صورت آدم را ساخته سجده برای او بغرض تقرب خود چون ایشان میکنیم چنانچه شما
مامور بسجده بسوی جهت مکه بزعم خود گردیدید و محرابهای بدستهای خود برای آن مقرر کردید فقال النبی اخطاتم الطریق و ضللتم الی ان قالت
اخبرونی عنکم اذا عبدتم صورة من کان یعبد الله فسجدتم له و صلیتم و وضعتم الوجوه الکریمة علی التراب بالسجود لها فما
الذی بقیتم لرب العلمین اما علمتم ان طریق من یلزم تعظیمه و عبادته ان لا یساوی به عبده اراتیم ملکا عظیما اذا سویتموه بعبده فی
التعظیم و الخضوع و الخشوع ایکون فی ذلک وضع من الکبیر کما یکون زیادة فی تعظیم الصغیر فقالوا نعم پس پیغمبر در جواب شان فرمود
شما خطا کردید و بهر فرقه مختلفه بالانفراد جوابی داد و متوجه این فرقه آخره گردیده فرمود که شما خطا در طریق کردید گمراه شدید تا آنکه فرمود خبر دهید مرا که وقتی که
عبادت کردید و میکنید صورت کسی که او خود عبادت خدا را همین میکرد پس عبادت باو کردید و رویهای گرامی خود را بر خاک در سجده برای او نهادید پس چه چیز
تمامی شما باقی نهادید برای رب عالمیان آیا نمیدانید طریقه کسی که لازم گرداند تعظیم و عبادت او را بر شما و شما بنده او را مساوی و برابر باو در عبادت گردانید
نباید باشد آیا دیدید سلطان و مالک عظیم را وقتیکه مساوی او عبدی و غلامی را باو در تعظیم و خضوع و خشوع گردانید آیا هست در ان وضعی از کبیر چنانچه هست
زیادتی در تعظیم صغیر پس کفار گفتند آری در آن رتبه زائده برای کبیر نمانده قال م افلا تعلمون انکم من حیث تعظمون الله بتعظیم صور عباده
المطیعین له تزدرون علی رب العلمین فسکت القوم و قالوا سننظر فی امرنا پس پیغمبر فرمود آیا نمیدانید شما بحیثیتی که تعظیم خدا میکنید بهمان حیثیت
تعظیم بندگان مطیع او مینمائید تحقیر و تذلیل خدا میکنید نه تعظیم و نه اجلال او کفار ساکت گردیده گفتند ما در امر خود تامل و نظر خواهیم کرد و بعد آن پیغمبر فرمود و الله
عز و جل حیث امر بالسجود لادم لم یامر بالسجود لصورته التی هی غیره فلیس لکم ان تقیسوا ذلک علیه فانکم لا تدرون لعله یکره ما
تفعلون اذ لم یامرکم به ثم قال م اراتیم لو اذن لکم رجل بدخول داره یوما بعینه کان لکم ان تدخلوها بعد ذلک بغیر امره اولکم تدخلوا
دارا اخری له مثلها بغیر امره قالوا لا قال م فان الله اولی ان لا یتصرف فی ملکه بغیر اذنه فلم فعلتم و متی امرکم ان تسجدوا لهذه الصور الخ یعنی خدا وقتیکه ملائکه
امر بسجده آدم کرد امر بسجده صورت او نکرد چه غیر آدم است صورت و و شمارا قیاس نباید کرد بر آن امر دیگر را چه شما نمیدانید که شاید آن فعل شما مکروه او تعالی باشد زیرا که
بشما امر بآن نکرد پس فرمود اگر شمارا مردی اذن دخول در هر بروزی بخانه عینا در آن داخل میشوید آیا بروز دیگر بخانه او و دیگر مرتبه مثل اول بلا اذن او داخل شده
میتوانید کفار گفتند نه پیغمبر م فرمود پس خدا اولی است بآنکه در ملک او بغیر اذن او تصرف نکنید شما چرا میکنید و کی شمارا امر بسجده این صورت کرد تا آخر حدیث

**اقول** این را صاحب وسائل منتخب برای اثبات مطلب خود ساخته و در **احتجاج** بتفصیل است در اول بیاب **در احتجاج و وسائل** مرویست که زندیقی حضرت صادق آل محمد را عرض نمود ایصلح السجود لغیر الله قال ع لا قال فکیف امر الله الملائکة بالسجود
لادم ع فقال ان من سجد بامر الله فقد سجد لله فکان سجوده لله تعالی اذا کان من امر الله تعالی یعنی آیا صلاحیت و قابلیت دارد سجده
کردن برای غیر خدا حضرت صادق فرمود نه زندیق عرض نمود پس چگونه خدا امر کرد ملائکه را بسجده آدم ع قرآن ناطق حضرت صادق ع فرمود بتحقیق هر که سجده
کسی بامر خدا کند بتحقیق او سجده بخدا کرده پس سجده ملائکه برای خدا بود چه بامر خدا بود و زندیق منقطع شده الله اعلم حیث یجعل رسالته گفت بر آمد **ایراد**
این خبر آخر مفید مجوزین است چه اینجا نیز بامر الله الی قبور هم سجده کردن سجده بخدا عینا میباشد **جواب** مانعین سجود آنکه سجده منتهای عبادت و تعظیم
برای واجب تعالی است برای احدی در هیچ حال من الازل الی الابد لغیر الله اصلا جائز نیست و کافه انبیا برای ارشاد جمیع خلق الی القیامت در توحید و سجده
تعبید لله مبعوث گردیدند و آنچه مجمع علیه انبیا باشد کانه مجمع علیه امم میباشد و برهان عقل نیز مانع ازان میباشد پس نزد این فرقه سجود ملائکه بآدم بمعنی تواضع
و انحنا چون رکوع باشد چنانچه در و ادخلوا الباب سجدا بمعنی رکعا است و معلوم است که در حال سجود رفتار و دخول خانه محال است **جواب ثانی**

مناظره رسول با اهل ادیان و اصنام در تجلیل تعظیم الله

جواب ایراد مجوزین

سلمنا



سلمنا که سجده بمعنی القای وجه بر خاک باشد پس سجده تعظیمی بامر الهی خاصه برای آدم ع در وقت خاص باشد نه بعد آن **یا** سجده استقبالی است که آدم ع
قبله در یکوقت چون کعبه و بیت المقدس و بیت المعمور گردید **یا** این اسجاد بنص قاطع ثابت موجود و نص برای سجود قبور انبیا و ائمه ع کجا است و اگر کدام خبری
احاد وارد هست مثل آن مضاعف نهی و تحریم برای آن وارد هست **اقول** سجده برای قبور انبیا و ائمه هدی ع سلام الله غیر جائز و حرام نزد این قاصر است
چنانچه جم غفیر از اصحاب امامیه بهمین رفته اند منهم محدث مجلسی **و** صاحب وسائل و غیر ایشان **و نیز** قبور معصومین را قبله برای نماز قرار دادن این هم
غیر جائز است الا آنکه نماز برای خدا و قبله کعبه باشد **و** قبور مطهرین اگرچه پیش روی باشند جائز است بغیر اراده قبله بآن **اما** تقبیل ضرائح مبارکه و نهادن
دو پهلوی روی بقبور ایشان علیهم السلام جائز بل مستحب است چه تعفیر تسجید نیست **اما طواف** پس طواف قبور مقدسه ایشان چون طواف کعبه
جائز نیست و بر آن اخبار بسیار وارد اند چون عموم خبر حلبی از حضرت ابی عبد الله ع قال لا تشرب و انت قائم و لا تطف بقبر و لا تبل فی ماء نقیع الخ
**و** مرویه محمد بن مسلم عن احدهما ع انه قال لا تشرب و انت قائم و لا تبل فی ماء نقیع و لا تطف بقبر و امثال آن بسیار اخبار اند **الا** مرویه یحیی
بن اکثم قال بینا انا ذات یوم دخلت اطوف بقبر رسول الله م فرایت محمد بن الرضا ع یطوف به فناظرته فی مسائل عندی
**در تحفة الزائر** مد و ضریح مقدس گردیدن خوب است **یا** نه بعضی را اعتقاد آنست که خوب نیست چون در حدیث صحیح از حضرت صادق ع
منقول است که مخور آب را ایستاده و طواف مکن بقبر و بول مکن در آب ایستاده الخ **و** بعضی خوب میدانند زیرا که محتمل آن باشد که بروش خانه کعبه هفت
شوط نکند و احوط آنست که سجده بر قبر نکند **اما** پهلوهای روی را بر قبر گذاشتن و دعا و تضرع نمودن سنت است تمام شد ملخص کلام مجلسی **صاحب
وسائل** فرمود اقول هذا غیر صریح فی اکثر من دورة واحدة لاجل اتمام الزیارة و الدعاء من جمیع الجهات کما ورد فی بعض الزیارات
لا بقصد الطواف علی انه مخصوص بقبر رسول الله م و لا یدل علی غیره من الائمة و لا غیرهم و القیاس باطل و راویه عامی ضعیف و قد
تفرد بروایته و یحتمل کون الطواف فیه بمعنی الالمام و النزول کما ذکره علماء اللغة و هو قریب من معنی الزیارة و یحتمل الحمل علی التقیة
بقرینة روایته لان العامة یجوزونه و الصوفیة منهم من العامة یطوفون بقبور مشائخهم انتهی کلامه ملخص کلام حر عاملی آنست که مرویه ابن
اکثم غیر صریح در اکثر از یکدوره است چه یکدوره برای اتمام زیارت و دعا از جمیع جهات لامحاله میباشد چنانچه در بعض زیارات تصریح یکدوره برای اتمام زیارت
و خواندن دعا وارد هست **و** ازینجا لازم نمی آید که بقصد چون طواف کعبه بود **و** اگر اثبات شود یکدوره کرده پس او از خصائص قبر رسول م باشد
این دلیل نیست بر جواز طواف بغیر او از قبور ائمه هدی و غیر ایشان طواف جائز باشد معهذا راوی او عامی است ضعیف متفرد بروایتی خود شده
**و** محتمل است که در ان طواف المام و نزول باشد چنانچه در لغت هم بهمین معنی آمده **و** همین قریب معنی زیارت هم است **و** محمول بر تقیه هم میشود
چه از عامه صوفیه بقبور مشائخ خود طواف میکنند و جائز میدانند **اما رکوع** هم نیز عبادت مخصوصه برای باری قسیم سجده است برای غیر باری
از انبیا و ائمه و غیر ایشان جائز نیست **بلی** قیام بغرض تعظیم برای ایشان و علما و ارکین دین جائز هست بصورت انتصاب نه بصورت رکوع
اگرچه اراده رکوع نداشته باشد **اما در عتبه بوسی** مولنا مجلسی نقل از شهید اول رح فرموده که من مطلع نشدم در باب بوسیدن
عتبه عالیه بر نصی که اعتماد بر آن داشته باشم و لکن فرقه امامیه بر آنند که خوب است **اقول** اگرچه برای امامیه فخر کونین است که بدر بیت الخلاء ایشان سترها
بوسه کنیم و چشم بمالیم و لکن محتاج بنص و اذن قطعی است باید دلیل قطعی شرعی برای فعل شرعی موجود باشد و الا داخل عموم ایامرکم بالکفر بعد اذ انتم
مسلمون میباشد اخراج خود ازین وجب است **اما بوسه** ضرائح مبارکه سابق گذشت که جائز بل در حیوة بر ایدی مبارک ایشان و بعد ممات بضرائح
و روضات ایشان ع تعظیما لهم جائز است **اما** در تقبیل ایدی غیر ایشان اگرچه اختلاف روایات است جائز است بشرطیکه نائب مناب ایشان زاهد باشند
**بلی** معانقه و مصافحه مطلقا مندوب مستحب است **در اصول کافی** در باب معانقه از حضرت باقر و صادق علیهما السلام مرویست
و الا ایما مؤمن خرج الی اخیه یزوره عارفا بحقه کتب الله له بکل خطوة حسنة و محیت عنه سیئة و رفعت له درجة فاذا طرق الباب

اجوبه کربا طواف و رکوع بقبور ائمه و عتبه بوسی و تقبیل ایدی هست یا نه

فقحت لهما ابواب السماء فاذا التقيا وتصافحا وتعانقا اقبل الله عليهما بوجهه ثم باهى بهما الملائكة الخ ملخص آنکه هر مومنی که بزیارت برادر ایمانی خود بمعرفت حق او بیاید مینویسد خدا برای او بهر قدمی یکی حسنه ومحو میکند یک سیئه و بلند میسازد یک درجه را و وقتی که طرق فتح دروازه نماید ابواب آسمان برای او کشاده میشوند و وقتی که بین خود ملاقی شوند و مصافحه وباهم معانقه کنند خدا بروی رحمت خود بایشان متوجه میشود پس خدا مباهات بفعل ایشان بملائکه میفرماید و مثل همین در اخبار عامه نیز آمده **در اصول کافی** مرویست از حضرت صادق ع ان لکم لنورا تعرفون به فی الدنیا حتی ان احدکم اذا لقی اخاه فقبله فی موضع النور من جبهته که آنحضرت ع فرمود بتحقیق مر شما مومنین را هر اینه نوریست که بآن در دنیا شناخته میشوید تا آنکه احد شما وقتیکه ملاقات برادر ایمانی خود را نماید پس بوسه کند در جای نور از پیشانی او **و در کافی** از ابی الحسن مرویست من قبل للرحم ذا قرابة فلیس علیه شیء وقبلة الاخ علی الخد وقبلة الامام بین عینیه یعنی هرکه بوسه کند برای رحم ذی قرابتی را هیچ بر او گناهی نیست و محل بوسه برادر حقیقی رخسار ویست **و** محل بوسه امام علیه السلام میان دو چشم او **و در کافی** از حضرت ابی عبد الله ع مرویست لیس القبلة علی الفم الا للزوجة والولد الصغیر یعنی آنحضرت ع فرمود جای بوسه دو لب نیست مگر برای زوجه و ولد صغیر **اقول** باین اخبار بوسه ثابت گردید الامر دائر است که غیر محرم باشد **یا** بمحارم بوسه کند **یا** نه آنچه از اخبار خاصه و عامه مستفاد میشود این است که جائز بدختر و خواهر بر پیشانی باشد چه مستحبا نبیا فاطمه ع را بر ارض را بتعظیم بر میخاست و بر پیشانی او بوسه داده بجائی یا بنزدیک خود مینشاند ثم الله اعلم **و** همچو مادر به پسر بالغ بوسه کرده میتواند **و در کافی** از ابی عبد الله ع مرویست لا یقبل رأس احد ولا یده الا رسول الله ص او من ارید به رسول الله یعنی آنحضرت ع فرمود بوسه داده نمیشود سر یا دست هیچ یکی را مگر بسر و دست مبارک افضل واکمل انبیا **یا** بسر و دست کسی که مراد از آن گرفته شود دست رسول خدا **اقول** چون ائمه هدی ع و علمای ربانیین **و** سادات متورعین زیرا که ائمه هدی ع مطهر و معصوم بجای آنحضرت اند **اما** علما زهاد نائب ایشان **و** سادات اتقیا اثر و پاره ایشان علیهم السلام اند در آنهم غرض تعظیم معصوم باشد و فجار و فساق ازین بر آمدند چنانچه از شهید شنیده ع **و در کافی** علی ابن مزید صاحب سابری میگوید که من داخل شدم بر حضرت ابی عبد الله الصادق ع فتناولت یده فقبلتها فقال انها لا تصلح الا لنبی او وصی نبی ع راوی میگوید پس دست مبارک آنحضرت را بوسه دادم پس حضرت صادق ع بمن فرمود که بوسه دادن صلاحیت و قابلیت ندارد مگر دست نبی یا وصی نبی را **اقول** این محمول است برآنکه آن دست بوسیدن از روی تعظیم خصائص رسول خدا و ائمه هدی است **اما غیر ایشان** را چون علمای عدول و سادات زهاد بصورت تاویل که بجای معصوم اند جائز است بالاصالة چنانچه از حدیث بالا و از اخبار دیگر دانستی که مجوز عموم اند ثم الله اعلم **در کافی** مرویست که یونس بن یعقوب گفت قلت لابی عبد الله ع ناولنی یدک اقبلها فاعطانیها فقلت جعلت فداک رأسک ففعل فقبلته فقلت جعلت فداک رجلک قال اقسمت اقسمت اقسمت ثلثا وبقی شیء وبقی شیء وبقی شیء یعنی راوی میگوید که عرض کردم حضرت صادق ع را که دست بمن بده بوسه بآن کنم پس داد بوسه دادم پس عرض کردم سر مبارک را پس بوسه دادم پس عرض کردم پاهای مبارک را پس آنحضرت در جواب من فرمود سه بار که در سه قسمت کرده بودی **یا** آیا تقسیم بوسه بسه جا کرده بودی و باقی ماند از آن احد بوسه با حد مواضع **اقول** وبقی شیء دلیل است که پای مبارک ندادند چه آن بوسه دادن یا بر آن سر نهادن جائز نبود چنانچه از حدیث ثمالی دانستی که امام زین العباد ع نگذاشت ثمالی را **و** کتب اخبار ملاحظه کن که تفصیل مینماید علی کل حال احتیاط نجات از مهلکات است چونکه بحث طول کشید و گر نه از اخبار خاصه و عامه بجد یکجا تفصیل بر جزئیات می نوشتم تا طالب معرفت حق را حاجت تفحص بکتب دیگر نمی ماند و الله تعالی ولی التوفیق والتحقیق

## قوله تعالی وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ

لتنصرنه

اخبار بوسه زوجه و ولد و ذوی ارحام



## لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝ فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝

**ترجمه** این دو آیت یعنی و یاد کن ای محمد وقتی را که فرا گرفت خدا پیمان و عهد را از پیغمبران و امم تابع ایشان اند و مضمون میثاق چنین است هر اینه هر چه دادم شما را یعنی هم شما را از کتاب و علم شریعت و احکام آن را پس بیاید شما را فرستاده من یعنی محمد بن عبد الله در آخر زمان در حالیکه تصدیق کننده و باور دارنده باشد او مر آنچیز را که با شما است از دین و نبوت و کتاب و حکمت هر اینه ایمان بیارید او را مع لوازم او و هر اینه یاری و مدد دهید شما او را در غیاب او بذکر و تقریر نبوت و صفت او در امم خود و در ادراک زمان او باعانت و امداد فعلی و قولی نمائید او را گفت خدا بعد عرض میثاق بر ایشان آیا اقرار کردید یعنی کردید استفهام تقریری است و فرا گرفتید شما بر این گفته من عهد و پیمان معقود و مشدود مرا تا ادا و وفا بآن نمائید همه انبیا در آن وقت گفتند که اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم گفت خدا در جواب اقرار ایشان شاهد باشید ای انبیا در بین خود یکی بر دیگر **یا** خطاب بملائکه حاضرین میثاق است که شما ای ملائکه گواه بر اقرار میثاق و ایفای آن باشید و من که خدا ام ای انبیا یا ای ملائکه با شما بر این اقرار شما بر میثاق گواه ام و عالم بآن میباشم پس خدا تاکیدا و تحذیرا فرمود هر که برگردد بعد از این عهد و پیمان پس آنگروه اعراض کنندگان و بیوفایان همان فاسقان اند یعنی از دائره فرمان و از وفای آن بیرون اند یا از دائره ایمان برآیندگان میباشند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** این آیت مبارکه هم از آیات صعبه است در لفظ و معنی آن مفسرین امت حیران اند **بدانکه** واذ اخذ است متعلق بفعل مقدر و آن اذکر خطاب بسوی نبوی است **در مجمع البیان** اذ بتقدیر اذکر پس خطاب راجع بنبوی است یعنی اذکر یا محمد یاد کن ای محمد **یا** اذکروا یا اهل الکتاب است یاد کنید ای اهل کتاب **یا** واو عطف بر واذ قالت الملائکة است در آن خلاف است **ثانی** قول محمد بن جریر طبری است این حسب یعنی و نظم انسب باشد **بحث ثانی** آیا لما آتیتکم بکسر لام است **یا** بفتح لام **اول** قراءة حمزه تنها است **ثانی** قراءة باقی همه قراء است **و سعید بن جبیر** لما بفتح لام و تشدید میم میخواند **و آیا** آتیتکم بصیغه جمع متکلم است **یا** آتیتکم واحد متکلم در آن نیز دو قول است **اول** یعنی صیغه جمع قراءة نافع و اهل مدینه است **ثانی** مختار باقی قراء **و** همین اصح است زیرا که در آخر وانا معکم است **بحث ثالث** پس باختلاف قراءة لما در لام و ما نحاة خلاف کردند **اول** بفتح لام پس لام توطیه قسم بجای قسم میباشد و لتؤمنن بالام جواب قسم باشد پس ما متضمن معنی شرط و لتؤمنن ساد مساد جواب قسم و شرط هر دو میباشد این احد محتملات زمخشری است **ثانی** لام ابتدا برای قسم لکن با مبتدا بمعنی الذی موصوله چون للذی و ما بعد او جمله صله او با حذف عائد باشد **و** خبرش لتؤمنن باشد تقدیرش چنین میشود للذی آتیتکموه من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به باشد یعنی قسم بخودم آنچه شما را دادم از کتاب و شریعت و پس او آمد بشما رسول مصدق موافق آنچه با شما است هر اینه شما ایمان بیارید او را **و** ضمیر از جمله صله گاهی حذف می باشد چنانچه در قول هذا الذی بعث الله رسولا عائد حذف می باشد **و همین** مختار ابو علی **و** زجاج **و** مازنی **و** سیبویه است **ثالث** لام مکسور برای تعلیل و ما مصدریه و هر دو فعل آتیتکم و جاءکم با ما بمعنی مصدر میباشند و تقدیرش چنین میشود لاجل ایتانی ایاکم بعض الکتب والحکمة ثم لمجیء رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ای اخذ الله میثاقهم لتؤمنن بالرسول الآتی المصدق لاجل ذلک آتیتکم الکتاب والحکمة باشد **در کشاف و کبیر** در قراءة لما بفتح و تشدید دو توجیه کردند **احدهما** بمعنی حین آتیتکم بعض الکتب والحکمة ثم جاءکم رسول مصدق له وجب الایمان به و نصرته **ثانیهما** گفته شد لما لمن ما بود پس ثقیل شمردند اجتماع میمات سه گانه و آن دو میم و نون منقلبه بمیم بسبب ادغام آن در میم حذف احد میمات سه گانه کردند الخ

خلاف قرائت و ترکیب لما معکم لتؤمنن به

باقی ماند پس معنی آن لتؤمنن اجل ما اتیتکم لتؤمنن به باشد **بحث رابع** واذ اخذ الله میثاق النبیین یعنی یاد کن ای محمد یا یاد کنید ای اهل
کتاب وقتی که گرفت خدا میثاق و پیمان محکم را از شما چه اخذ بمجاز بر اثبات و الزام لایتبدل باشد **اما** عهد و میثاق بمعنی عقد امری بمنتهای تاکید باشد **ایا**
این اخذ میثاق در عالم بالا شده **یا** در عالم ارض در آن دو قول است **پس ایا** کل ذریت آدم از صلب او بصورت ذر دفعة برآورده شده
پس ایشان از این میثاق گرفته شد **یا** فقط از انبیا در عالم ارواح **یا** در زمین از انبیا و ایشان از امم گرفتند **و ایا** میثاق انبیا از خود انبیا گرفته شد
که در بین خود حین مجیء نبی لاحق نصرت و تصدیق او نمایند یعنی در بین خود تصدیق یکدیگر نمایند **یا** میثاق محمد از همه انبیا گرفته شد **یا** میثاق از امم
برای انبیا گرفته شد چه مصدر صلاحیت اضافت الی الفاعل والی المفعول دارد پس **مفسرین** در آن خلاف عظیم کردند و بالجمله در وجوه تفاسیر می آید

**در معالم التنزیل** آورده ان الله تعالی یقول للانبیاء حین استخرج الذریة من صلب ادم والانبیاء فیهم کالمصابیح
والسرج واخذ علیهم المیثاق فی امر محمد انتهی یعنی بتحقیق خدا برآورد ذریت آدم از صلب او و انبیا در میان ذریت چون چراغها
روشن بودند و اخذ میثاق از ایشان در حق محمد و نبوت او فرمود **در تفسیر قمی** نیز مثل همین است **بحث خامس** در حقیقت
میثاق و کیفیت آن مفسرین خلافی جسیم دارند **اول** خداوند میثاق گرفت جمیع انبیا را از زمان برمان که هر یکی در میان خود شما تصدیق نماید یعنی نبی لاحق
بسابق تصدیق نماید و هر یکی بامت خود بفرماید که نیز نبی خلف را تصدیق نموده اعانت او کنند این قول سعید جبیر و قتاده و حسن **و در الجنان**
همین قول طاوس است **ثانی** خدا اخذ میثاق نبوت محمد از انبیا کرد **و** نیز ایشان را امر کرد که از امم خود میثاق محمد بگیرند بآنکه ایشان را اخبار کنند ببعث و
رفعت بنبوت و بکتاب او و حین ظهور تصدیق او نمایند و باو ایمان آرند **در کبیر** این قول را اسناد بعلی و ابن عباس و قتاده و سدی کرده **و**
**همین** مروی بطرق خاصه و عامه از امیر المؤمنین ع است چنانچه **در مجمع و الجنان و مبانی و در منثور و**
**معالم** است قال علی بن ابی طالب علیه السلام لم یبعث الله نبیا ادم ومن بعده الا اخذ علیه المیثاق فی امر محمد
یعنی حضرت امیر فرمود که خدا هیچ نبی را از آدم و بعد او را مبعوث نگردانید مگر آنکه اخذ کرد برو میثاق در امر محمد **ثالث** اخذ میثاق از انبیا و از جمیع امم
ایشان کرد در امر محمد و اکتفا بذکر انبیا نمود چه ایشان متبوع و امم تابع اند حاجت بذکر امم نبود **در الجنان** این قول منسوب بحضرت باقر و صادق
و ابن عباس است **و** همین **در عیاشی و نور الثقلین** مروی از حضرت باقر است **رابع** مراد اهل کتاب اند بتقدیر مضاف
امم النبیین **یا** اولاد النبیین باشد چنانچه مختار زمخشری است و همین مروی **در مجمع و مبانی** از حضرت صادق ع است چه بنی اسرائیل
خود را اولاد انبیا و نبوت خود را حق میدانستند حق غیر فرقه بنی اسرائیل پس بواسطه انبیا از ایشان میثاق گرفتند در امر محمد بقوله ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم **و مؤیدش** قراءة ابن مسعود و ابی بن کعب است واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتب **و** این قول مجاهد و ربیع و همین منقول نیز در معالم
است چه ختمی مرتبت مبعوث الی الانبیا نبود بل مبعوث بسوی اهل کتاب بود مع هذا المیثاق ایشان مخالفت آنحضرت کردند **خامس** در اینجا التبلغن بتقدیر باید گرفت چون و اذ اخذ
الله میثاق النبیین لتبلغن الناس ما اتیتکم من کتاب و حکمة الخ یعنی خدا میثاق انبیا را گرفت که ابلاغ کنید کتاب و احکام مرا بخلق و این احسن الوجوه در کبیر است **سادس** در مجمع
اسناد بطاوس کرده که خدا از خود انبیا از اول تا آخر ایشان میثاق خاصه گرفت که اول شما ایمان بیارید بآنچه نبی آخر میآرد **در مجمع** از حضرت صادق آل محمد تقدیر این آیت کرده
چون واذ اخذ الله میثاق امم النبیین بتصدیق نبیها والعمل بما جاءهم به وانهم خالفوهم مما بعد وما وفوا به و ترکوا کثیرا
من شریعته و حرفوا کثیرا منها یعنی وقتیکه خدا اخذ میثاق امتهای انبیا کرد در تصدیق نبی آخر زمان خود و در عمل بجمیع آنچه او بیارد من الله و امم
مخالفت بعد نبی کردند و ایفاء بآن ننمودند و اکثر شریعت او را ترک و تحریف نمودند **سابع** نزد ابن جریر و ابن منذر و غیرهم این میثاق مخصوص از انبیای
بنی اسرائیل تا عیسی و امم ایشان بواسطه ایشان در تصدیق نبوت محمد کرد تا انحراف از دین و انکار از نبوت محمد نکنند چه بفرط جهالت لجاجت و جدل
وانحراف بنی اسرائیل مثل سائر است **در در منثور** احمد بن حنبل از عبدالله بن ثابت روایت کرد جاء عمر الی النبی فقال یا رسول الله انی



مررت باخ لی من قریظة فکتب لی جوامع من التوریة الا اعرضها علیک فتغیر وجه رسول الله فقال عمر رضینا بالله ربا و
بالاسلام دینا و بمحمد رسولا فسری عن رسول الله و قال والذی نفس محمد بیده لو اصبح فیکم موسی ثم تبعتموه لضللتم
انکم حظی من الامم وانا حظکم من النبیین انتهی **اقول** اقطع ازین از سیوطی در مجلد اول و ثانی روایت کرده چنانچه ما از آن برخی در هر سه مجلد
ذکر کردیم ملخص ترجمه عمر روزی نزد پیغمبر آمد با کتابی از کتب یهود و از منتخبات ایشان پس عرض نمود که من گذر کردم ببرادرم از یهودیان بنی قریظه
و او برای من جمع نمود کتابی را از توریت آگاه باش آنرا بر تو عرض میسازم بخواندن آن بر تو پس پیغمبر بمحض سمع قول عمر نهایت بغیظ آمد و تغیر نمود روی
رسول خدا پس عمر هرگاه غضب و تغیر آنحضرت ملاحظه نمود مایوس از مراد گردیده دفعة گفت که من راضی بربوبیت خدا و بدین اسلام و برسالت محمد شدم و
آنحضرت از غضب ببرداد و گردانید از آنحال و پیغمبر فرمود ای ابن خطاب قسم بخدائیکه جانم بدست اوست که اگر صبح کند موسی در شما و شما پیروی او نمائید
هر آینه شما گمراه میشوید زیرا که این زمانه نبوت او نیست بل زمانه نبوت من میباشد پس شما از سهم من در امم و من سهم شما خاص از انبیا میباشم نه غیر او و
**از جزری** در نهایه **و از شعبی و بغوی** در ذیل ولا تتبعوا خطوات الشیطان شنیدی قال جابر و غیره ان عمر
قد اتی النبی فقال انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا افتری ان نکتب بعضها فقال النبی امتهوکون انتم کما تهوکت الیهود والنصاری
لقد جئتکم بها بیضاء نقیة ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی یعنی عمر عرض نبوی کرد که ما بتحقیق احادیث از یهود گوش میکنیم و ما متعجب میشویم
آیا تو رای داری که ما بعض احادیث یهود را بنویسیم پس پیغمبر فرمود آیا در ضلالت می اندازید شما امت را **و** در روایات سیوطی **و** ابن اثیر صریحست ای
ابن خطاب چنانچه در حیرت و ضلالت یهود و نصاری بازدیاد و تحریف افتادند هر آینه من آمدم شما را بآن شریعت روشن پاک که اگر موسی زنده این زمان
میبود هر آینه او وسعت نداشت مگر پیروی من **در کبیر** آخر حدیث هذا در ذیل این آیت میثاق از لقد جئتکم ایراد کرده و نام عمر را برای فضیحت ذکر
نکرده **تنبیه** جمعی از محققین علماء امت میفرمایند که علت وجوب اتباع موسی و عیسی و انبیای سلف بنبی ما **و** عدم جواز عمل ایشان باحکام
و شریعت خود **و** علت ضلالت این امت در اتباع ایشان بنبی دیگر در این زمان تا قیامت امر عقلی نقل فرمود که من پیغمبر سهم شما خاص از جمله انبیا
و شما امت خاص حظ و سهم من میباشید چه هر زمانی مخصوص برای نبی و امتی مخصوص میباشد پس اگر نبی غیر زمان و امت او در زمان نبی موجود بیاید
او تابع نبی موجود حاضر میباشد علی الخصوص تابع این نبی امی هر نبی و امم ایشان میشوند نه برعکس چه ایشان بالاتفاق ناسخ الادیان والحکم والعمل گردیده
**و** نیز برای آنکه میثاق این نبی ما از همه انبیا و امم گرفته شد نه برعکس **تذکره** بثبوت این لم و علت در وجوب اتباع عیسی بمهدی آخر الزمان
این امت در نماز و جهاد و احکام این دین واضح گردید که از ایشان میثاق این نبی گرفته شد **دیگر** آنکه این زمانه نبوت نبی ما افضل و اکمل همه انبیا و
ناسخ جمیع ادیان و کتب و شرائع ایشان میباشد پس اگر ایشان کلهم جمع شوند در این زمان واجب است بر ایشان اتباع این نبی و این دین و این کتاب
عینا نه بشرائع خود **ایراد** بنا بر این اخبار واضح و ثابت میشود که عمر خطاب باخذ کتب یهود و خوش و پسند خاطرش آمدن احادیث و بعض احکام
یهود خالی از دو حال نیست **یا** از اسلام در آنوقت برگشته بود پس توبه مرتد چگونه قبول شد **یا** شاک در ایمان و دین محمد بود چه بغیر شاک بر اینچنین
کلمات اقدام نمیکند **و** امثال آن باتفاق امت مسلمان نیست چه اگر شاک نمیبود البته افتری ان نکتب بعضها نمیگفت و پیغمبر متغیر نمیشد و آنحضرت
امتهوکون یا ابن الخطاب با غضب و انتهای عتاب نمیفرمود **و** چگونه حضرت نبوی رضیت بالله ربا الخ از زبان عمر شنید بمحض آن قبول توبه او فرمود
و توبه عند الالجاء نزد حاکم قبول نمیباشد **و** چگونه چنین شخص قابل خلافت رسول و امامت کافه خلائق و حاکم دین بگردد **و** چگونه دین از نقص و زیادتی
مامون و مصون ماند چه کسی که بحضور صاحب شریعت و وحی اراده ادخال احکام ضلالت یهود علانیه نماید در غیاب او چگونه بر او اعتماد کرده شود **جواب**
در اینچنین ایراد و اشکال امت اسلام دو وجه دارد **احدهما** مختار احد فریقین اهل اسلام است و آنها سائر فرق شیعه میباشند چه نزد ایشان کافه
خلائق خصوص صحابه در ابتدا باتفاق مشرک بودند **یا** یهود و نصاری و مجوس غیر محمد و علی علیهما السلام **و** این هر دو باتفاق امت از مهد تا لحد

طرفة العین مشرک کافر نبودند لهذا بعد از محمد جانشین محمد و والی دین و خلق خیبر علی را نمیدانند ثانیهما مختار ثانی فرقهٔ اسلام که همه فرقات اہل سنت
میباشند بدو صورت جواب میدهند اولهما آنکه مرتدی را توبه قبول است و عمر در ابتدای اسلام بود پس اگر مرتد شد توبه مرتد قریب الاسلام در شرع قبول است ثانیهما محمود عینی در شرح
بخاری میگوید که عمر تا صلح حدیبیه و جنگ که از ضعفاء مسلمین بود و بعد آن بتدریج کامل شد ثالثهما عمر ذی الاختباط و تند مزاج و هنوز جاہل از احکام دین بود لهذا از و چنین
لغزشها مکرر ظاهر میشد رابعها هنوز شاک در دین محمد بود اینهم از و دور نیست چه نو مسلمان بود و جدید الاسلام اگر شک کند تا سه بار نزد
اکثر فقها قابل توبه است لهذا بزبان آوردن عمر لفظ رضیت بالله را پیغمبر قبول فرموده باشد اما جواب در اطمینان بر او از زیاد و کمی
دین نزد اہل سنت حمل بر خطای اجتهادی میشود اگرچه در باطن مجتهد شاک باشد و من بعد از خود اہل سنت پرسیده شود مؤلف حقیر امامیه اثنا عشریه
میباشم والحمد لله اشکال اخذ میثاق از خود انبیا برای تصدیق یکدیگر خود ایشان باشد یا برابلاغ امر الله بامم از ایشان میثاق گرفت پس
بر هر دو صورت انبیا معصوم مطهر و مبعوث برای همین گردیدند تا تفاوت و تخالف از ایشان ممتنع باشد پس تحصیل حاصل و فائده از این اخذ میثاق
غیر ظاهر باشد واگر اخذ میثاق از جمیع انبیاء در تصدیق نبوت ختمی مرتبت باشد باز هم تحصیل حاصل بلا فائده باشد واگر برای این بود که ختمی مرتبت
مبعوث بسوی انبیا باشد پس دو چیز لازم می آیند احدهما آنکه ختمی مرتبت رسول بسوی همه انبیا باشد ثانیهما رسول و مرسل الیهم معاً مجتمع
در یک عالم تکلیف باشند و این هر دو صورت در اینجا مفقود اند چه احدی نگفته که محمد رسول انبیا است و حال آنکه خود رسول محتاج بسوی رسول دیگر
از البشر نیست زیراکه هر یکی کامل بذاته میباشد تکمیل کامل تحصیل حاصل میباشد و نیز هر دو مجتمع در عالم تکلیف بالضرورة نبودند واگر در عالم ارواح
بگوئی که اخذ میثاق در بینهم واقع شد پس میگوئیم که کافهٔ عقلا و ملیین متفق اند که روح تنها بغیر بدن مکلف نمیباشد بالضرورة واگر بگوئی که در
عالم ذرات بصورت ذر چون نمل بسیار صغار برآورده میثاق از ایشان گرفته شد پس در آنوقت اشکالات دیگر براین می افزایند منجمله آنها آیا
در آنوقت ذرات مثالی شدند یا حقیقی وبر اوّل مثل اصل و عین بالضرورت نمیباشد وبر ثانی آیا روح و بدن معاً بودند یا نه و
ثانی از محل اعتبار ساقط است اما اول پس غیر کامل بودند یا کامل تام و اول قبیح است زیراکه تکلیف غیر مکلف قبیح و غیر حجت است و بر ثانی
جمیع انبیا اگر با محمد جمع شدند پس اگر در غیر عالم تکلیف بودند پس چگونه در غیر عالم تکلیف ایشانرا تکلیف کرد تا مفاد آن در عالم تکلیف دیگر بعد
هزارها سال ادا نمایند و یاد آن مع التذکیر هم نمی آید واگر جمع گردیدند در این عالم تکلیف پس چگونه و کی و کجا جمع شدند تا مفاد میثاق از جانبین
حاصل شده باشد واگر از همه انبیا و امم سلف میثاق در تصدیق و نصرت محمد گرفتند پس ایشان کجا محمد را و زمان او را درک کردند و کجا نصرت او کردند والا تکلیف ما لا یطاق
لازم و آن غیر جائز است جواب در حصول و وقوع میثاق اتفاق امت است ولکن در کیفیت اخذ و آخذ و ماخوذ عنهم و ماخوذ له خلاف است
پس اجوبهٔ این بحسب وجوه اند اول آنکه در تفاسیر اهل بیت عصمت و طهارت است که خدا از جمیع انبیا میثاق برای محمد گرفت که او را یاری و تصدیق
نمایند و آن تصدیق از ایشان حاصل شده اما نصرت او الی حین بوقوع نیامده و آن خاص در رجعت در ایام مهدی آخر الزمان بوقوع خواهد آمد و در
تفسیر قمی و عیاشی و مبانی و صافی و ثقلین و غیر اینها از حضرت صادق مرویست قال ع ما بعث الله نبیا
من ولد آدم فهلم جرا الا و یرجع الی الدنیا و ینصر امیر المؤمنین یعنی آنحضرت فرمود که هیچ نبی را از آدم و از اولاد او خدا مبعوث نگردانید مگر آنکه
بگردد بسوی دنیا در آخر زمان برای یاری امیر المؤمنین در روز رجعت در مجمع البحرین فرمود که هلم جرا معناها استدامة الامر و
استمراره ویقال کان ذلک عام کذا هلم جرا الی الیوم در بصائر الدرجات در ذیل آیت حضرت صادق در تاویلش فرمود
یعنی یؤمنون برسول الله و ینصرون امیر المؤمنین فی الرجعة فقال والله لیردّ الله تعالی کل نبی ارسله من لدن آدم و من بعده
یردکلهم الی الدنیا لیقاتلوا و یجاهدوا بین یدی امیر المؤمنین یعنی ایمان بنبوت محمد بن عبدالله آرند و یاری دهند حضرت امیر را در رجعت
پس فرمود بخدا قسم هر آینه خدا هر نبی را از آدم و هر پیغمبر که بعد او بود بر میگرداند بسوی دنیا تا پیش حضرت امیر قتال کفار و جهاد با ایشان نمایند آیا اخذ

اشکالی از اعاظم اشکالات معضله وایراد از اخذ میثاق از انبیاء

جواب از اشکال مذکور



میثاق در عالم بالا از ارواح گرفته شد یا در عالم تکلیف و ظاهراً ذکرے ازان در آیت و در این اخبار مفسره نیست پس حمل بر عالم تکلیف بعید است
اصل باشد ثانی نزد جمعی از معتزله و از اشاعره رازی و از اصحاب ما امامیه شرف السیادت جناب علم الهدی فرمود مراد از میثاق آنچه مقرر در عقول امم
کرده از دلائل داله بر آنکه انقیاد لامر الله واجبست پس نزد مجی هر نبی مؤید بمعجزه صادقه تصدیقش واجبست ثالث میثاق انبیا بمعنی توصیه بالتاکید باشد
که ایشان بامم خود زمان زمان تصدیق در نبوت محمد نمایند و آن بالسنهٔ انبیا ذکر و در کتب ایشان ثبت و ضبط شده که هر نبی که بعد این نبی بیاید بر آن امت
واجبست که نزد اظهار معجزه بتصدیق و یاری او نمایند رابع بنبی هر زمان بشارت بمجی نبی امی مکی بوحی رسیده و مکرر ذکر او شنیده و در هر کتاب منزل اوصاف او
و مجی او بالتکرار ذکر گردیده که هر وقت آن نبی آخر الزمان بیاید تصدیق و نصرت او بر انبیا و امم آن زمان واجبست و تکرار ذکر او را بجای میثاق شمرده خامس
انبیای بنی اسرائیل را تاکید بسیار در تصدیق و نصرت محمد کرده شد تا بنی اسرائیل تاکید بسیار و اخذ میثاق از ایشان در تصدیق و یاری او نمایند چه
انحراف و انکار عادت ایشان بفرط جهالت و تعصب بود تا نزد ظهور آنحضرت انکار ننمایند سادس از انبیا در لیلة المعراج در بیت المقدس و بالای
آسمان در بیت المعمور کل انبیا برای ملاقات ختم الانبیا و برای جماعت نماز جمع بودند پس در آنوقت از کل انبیا میثاق گرفته شد نزد بعضی در آن دو جا
انبیا تصدیق آنحضرت مشافهةً کردند اما فائده و غرض از اخذ میثاق چه از انبیا باشد چه از امم ایشان تقریر نبوت نبی آخر و توقیر و تعظیم او
اظهار رفعت شان و تاکید تمام در اهتمام او باشد عبث و تحصیل حاصل لازم نمی آید اما جواب مجتمع نبودن محمد و مرسل الیهم این است که غرض در
اخذ میثاق تصدیق نبوت او قبل المجی او باشد چنانچه تصدیق نزول عیسی و ظهور مهدی و قتل دجال بدست ایشان و تصدیق بقیام قیامت و احوال
آن و ثواب و عقاب و تصدیق در وجود جنت و جهنم الی حین قبل حصول و قبل الوقوع از وقوع همه اینها واجبست و لازم نیست که مصدوق و مخبر به الآن
قائم باشد پس اشکال مع جمیع شقوق باطل گردید و منتظر باش که انشاء الله تعالی در ذیل آیت الست بربکم قالوا بلی بتفصیل خواهد آمد اشکال از اخذ الله میثاق
النبیین میثاق بالاتفاق گرفته شد آیا از خود هر نبی میثاق نبوت خود گرفته یا میثاق غیر و بنابر اول مصادره لازم و آن باطل است
و بنابر ثانی لازم می آید که از نبی که میثاق برای غیر او گرفته او از امت او باشد و حال آنکه نبی محتاج بنبی دیگر نیست و آیا از ملائکه هم میثاق
جملهٔ انبیا گرفته یا نه بنابر اوّل لازم می آید که ملائکه هم از جملهٔ امم ایشان چون بشر باشند و بنابر ثانی پس ملائکه غیر مکلف یا مکلف بلا نبی
چگونه باشند جواب نزد اکثر از جملهٔ انبیا میثاق نبوت ختمی مرتبت برای علو رتبه و تقریر توقیر او و تاکید تام در اهتمام او گرفته شد جواب
جمعی هر نبی را میثاق بنبی سابق و لاحق نیز گرفته تا خلاف در نبوت بنبی بین الانبیاء والامم عند الظهور واقع نشود پس با اخذ میثاق لازم نمی آید که از
آنکس که میثاق گرفتند او مرسل الیهم و ایشان از امم او باشند چه تصدیق امری و امت امری دیگر است چون خضر و موسی که مصدق نبوت یکدیگر بودند اما
از امت یکدیگر نبودند چه رسول مبعوث الی الانبیاء نمیشود زیراکه هیچ نبی ناقص و محتاج برسول بشر نمیباشد و آنچه با و ممکن باین هم ممکن و میسر است اقول
اگر باشند هم چنانچه لوط تابع ابراهیم و هارون و یوشع و کالب و غیرهم اکثر غیر اولوالعزم اگرچه انبیا بودند لکن تابع ابراهیم و موسی بودند و نیز از امم ایشان بودند
واگر از ایشان میثاق گرفته که بمتابعت ایشان عمل نمایند در آن چه قصور است واگر اشکال بتفاضل باشد پس ما میگوئیم که تفاضل بسبب وجود تفاوت ضروری
عند العقل و واقعی عند النقل چون تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض ثابت است اصح واثبت آنست که انبیا اولوالعزم متبوع و کافهٔ انبیا از منه غیر اولو
العزم تابع ایشان اند و ختمی مرتبت متبوع همه اولوالعزم و غیر اولوالعزم و کافهٔ امم میباشد بجهت اکملیت و افضلیت و خاتمیت او پس اگر در دنیا مجتمع
شوند همه باتباع او عمل بشریعت او نمایند چنانچه در اخبار معراج و در اخبار جنت و در اخبار دیگر و در اخبار تحذیر عمر خطاب والتی ثم الله اعلم اما جواب
در اخذ میثاق از ملائکه برای انبیا تکلیمین سه قول دارند اوّل آنکه میثاق انبیا بشر از ملائکه نگرفتند اگرچه ملائکه هم احد انواع مکلف اند لکن نوعیت غیر پس تکالیف
غیر این دارند پس رسولان ایشان غیر ایشان باشند و میثاق از ایشان برای بشر جائز نیست اینقول از متمسکات معتزله و جمعی از فرقات متفرقهٔ دیگر اسلامیه است
ثانی آنکه میثاق بمعنی تصدیق بنبوة بشر ثابت است آیا اجمالاً یا تفصیلاً در آن دو قول است اما اجمالاً و آن از قصهٔ آدم انی جاعل فی الارض خلیفه الخ

جواب اشکال از انبیاء ... آنکه میثاق از ملائکه ... باشند

واضح است **اما** تفصیلا پس حقیر م قاصرم واقف نشدم **پس** بنا بر این لازم نیست که هر مصدق از رسول باشد چنانچه خضر و موسی مصدق نبوت یکدیگر بودند **اما** ازامت یکدیگر نبودند اینقول اقرب بصواب باشد ثم الله اعلم **اگرچه** رسول ایشان ملائکه باشد چنانچه از اکثر اخبار خاصه و عامه مستفاد میشود که منبی و رسول ایشان جبرئیل امین باشد **و** مؤید ش بوجهی اند لقوله انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین نیز میباشد ثم الله اعلم **ثالث** جماعتی در نیمسئله توقف دارد **ایا** میثاق ختمی مرتبت و اهل بیت عصمت از ملائکه گرفتند **یا** نه در ان امت نیز خلاف کرده **محدث مجلسی** میفرماید اختلفوا فی انه صلعم هل کان مبعوثا علی الملائکة ام لا الاولی فیه التوقف یعنی خلاف کردند در آنکه ختمی مرتبت آیا مبعوث بملائکه بود یا نبود اولی دران توقف است **اما** در اخبار صحیحه وارد است که از همه ملائکه میثاق آنحضرت و آل او گرفته شده لهذا همه ملائکه منقاد ایشان و با دب نزد ایشان می آمدند و می نشستند چون جبرئیل با دب می نشست و بخانه ایشان همه ملائکه خصوص عزرائیل بلا اذن داخل نمیشد **و** ایشان قبل از همه خلائق ازارواح و انوار و اشباح ایشان علم و ادب و تسبیح و تقدیس و تحمید تعالی می آموختند **اقول** اگر میثاق بحد قطع نرسد لکن این امور من باب الاعجاز بغرض تقریر زیادتی تعظیم و تثبیت توقیر ایشان در ملائکه باشد چنانکه قصه تعلیم آدم من باب اعجازه لتعجیزهم در اعتقاد و اقرار ملائکه فضل او باشد ثم الله اعلم **ایا** بر جمیع انبیا تصدیق کل ملائکه خصوص تصدیق اعاظم ملائکه عینا و اسما چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل لازم بود **یا** لازم و واجب نیست **آنچه بقرآن** و اخبار کثیره ثابت است این است که لازم بل در اصول ایمان داخل است حتی سید انبیا تصدیق ایشان فرموده پس بتصدیق متبوع کل تصدیق تابع ثابت شد **اما از قرآن** چون آیت آخر سوره بقره امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل امن بالله و ملئکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله باشد **بعضی** میفرمایند وجوب آن بر انبیا ثابت نیست و کل امن محتمل است که تاکید والمؤمنون باشد ثم الله تعالی اعلم **بحث سادس** لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه بحسب اختلاف حرکت لام و ما، لما مختلف میباشد **اول** بفتح لام و ما، موصوله و اذ اخذ الله میثاق النبیین للذی اعطیتموه من کتاب و حکمة الخ یعنی وقتیکه اخذ کرد میثاق از انبیا هر اینه دادم شما را چیزی و آن کتاب منزل و علم شرائع باشد پس ازان آمد شما را شخص فرستاده و او محمد یا نبی هر زمان برای هر امت باشد تصدیق کننده است آن رسول آنچه با شما از دین و آئین شما است هر اینه ایمان بیارید و تصدیق او نمائید شما بذات خود قبل از آمدن او بحقیت نبوت او و بمردم تا لجی او و بشارت دهید **و** نزد ظهور او بعد ایمان یاری او در اثبات او و اعانت در دفع دشمن او نمائید **ثانی** بنا بر شرطیة ما چنین باشد ای شیء آتیتکم و مهما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق الی قوله لتؤمنن جزائش و مقسم او باشد یعنی ای چیزی میثاق هر گاه و هر وقت که دادم شما را کتاب و حکمت و علم آن پس ازان بیاید یا بیاید شما را رسول مصدق آنچه بشما داده شده قسم بعزت و جلال خود م آنچه بشما عطا کردم پس بحصول آن هر اینه بلاشک و لاکث ایمان آرید او را و اعانت و یاری دهید او را عند الحاجت و او محمد بن عبدالله یا نبی هر زمان باشد **ثالث** بنا بر کسره لام تعلیل و ما موصوله چنین باشد اخذ الله میثاقهم لاجل الذی اتاهم من الکتاب والحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه یعنی خدا اخذ میثاق ایشان کرد بعلت و غرض آنکه داد ایشان را بعض کتب و علوم پس ازان رسول ایشان ایشان را آمد مصدق کتاب و حکمت و دین ایشان هر اینه ایمان باو آرند و تصدیق او در امم خود نمایند بذکر اوصاف خاصه او و هر اینه او را یاری بقول و فعل نمایند چه مقتضای کتاب و علوم تصدیق با انبیا و اعانت و نصرت بدین باشد پس بنا بر این اتیان کتاب و حکمت موجب اخذ میثاق گردید **اشکال** لما آتیتکم **ایا** خطاب شامل با انبیا است **یا** باامم **و** بنا بر اول لازم می آید که کل انبیا اصحاب کتب باشند و حال آنکه جمیع انبیا صاحبان کتاب نبودند و لفظ من نزد اکثر بعضیه **و** نزد بعض بیانیه از ما آتیتکم **و** تنکیر کتاب نیز دلیل بر تقلیل است پس چگونه این صحیح و مطابق شود **و بنا** بر ثانی اشکال اشد چه باامم کتب نازل نشدند و آنها قابل نزول کتاب علیهم نیستند والا حاجت با انبیا نداشتند **جواب اول** نزد آنانکه خطاب با انبیا خاصه است پس ایشان دو وجه دارند **اول** چونکه من هم بعضیه و کتاب هم نکره است پس ذکر انبیا باشرف ایشان کرده و آنها صاحبان کتاب اند پس این وصف کل باشرف انواع باشد **ثانی** این اقوی و انسب است که انبیای اولوالعزم اصحاب کتاب و صحف اند و ماسوای



ایشان همه تبعه ایشان اند پس متبوع و تابع محسوب در یک حکم میباشد لهذا کل را وصف باهل کتاب کرد **ثالث** چونکه کتاب بمعنی مکتوب چون حساب بمعنی محسوب باشد و همه انبیا را داده شد بهمانقدر و همان احکام که بر لوح محفوظ برای او مکتوب بود و در آن همه انواع داخل اند از کتب و صحف و آنچه بغیر آن بوحی رسید اقول این تکلف باشد **جواب ثانی** نزد آنانکه خطاب عائد باامم است **پس نزد** ایشان چونکه الی الامم هر کتاب و حکم منتهی میشود و مختص بر انبیا برای ایشان نازل میشوند لهذا یهود و نصاری را اهل کتاب میگویند اگرچه بر ایشان نازل نشده لهذا خطاب آتیتکم با ایشان عائد گردیده مطابق و صحیح علی ای الاحوال است **سوال** چرا کتاب به تنکیر مع من بعضیه وارد شده و آن بعض کتاب کدام عینا است **و** در ایتائی پاره و یک قطعه ناقص از یک کتاب چه فائده است **و** کتاب اینجا کدام مراد و معنی حکمت چیست **جواب** متفق علیه مفسرین و همان مقتضی ظاهر نظم آیت است که مراد بعض کتب سلف که منزل مقرو و معمول باشد پس آن بعض توریت و زبور و انجیل است **اما** اینها را بعض نامید بالنسبة ام الکتاب که لوح محفوظ باشد و در ان همه کتب تماما ثبت و ضبط اند **یا** بالنسبة صحف آدم و نوح و ابراهیم و موسی و دانیال و جرجیس و غیر ایشان این کتب ثلثه بعض اند و لکن هذا نه هر یکی تمام و کمال و بالنسبة اعداد آحاد را بعض اطلاق میشود **و** مراد پاره ناقصه غیر کامل نیست **اما جواب** آنانکه ازین آیت خاصه یهود مراد میگیرند نزد ایشان مراد توریت تامه منزله واحده است و او بالنسبة کتب منزله دیگر واحد است و بر واحد بالنسبة بعض گفته میشود **اما تنکیر** یا برای تعظیم شان کتاب است **یا** برای آنکه بعض زمان معمول باشد نه در همه ازمنه دائمه **اما معنی حکمة** نزد بعضی وحی **نزد** بعضی علم کتاب **نزد** بعضی شریعت **نزد** بعضی نبوت **نزد** بعضی فهم احکام امت **نزد** بعضی فصل کتاب و فیصل بحق باشد **سوال** رسول را چرا نکره آورد و دو مراد کدام نبی است چرا رسول را بتعریف ذکر نفرمود **جواب** دران دو قول است **احدهما** این تنکیر رسول بجهة تکثیر افراد باشد پس مراد نبی هر زمان است **ثانیهما** برای تعظیم و آن رسول آخر الزمان و همان اکثر و انسب بنظم آیت و مقام و همان منصور منصوص باخبار است **ایراد** بنا بر وجه آخر نبی آخر الزمان ناسخ الادیان و الکتب است پس مصدق لما معکم اصلا صحت نمی بندد **جواب اول** چونکه جمیع انبیا متفق الادیان و مختلف الاحکام اند اولوالعزم اند پس مراد تصدیق در دین است لقوله تعالی امن الرسول بما انزل الی قوله کل امن بالله و ملئکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و الا جواب کم جواب **جواب ثانی** در حقیقت احکام منسوخه اصحاب نسخ مکذب نیستند بل مصدق آن تا انتهای زمان او میباشند با هم اشکال زائل گردید **ایراد و اشکال** بنا بر آنکه محمد بن عبدالله مراد از رسول است پس سلمنا که او را ایمان آوردند و تصدیق نمودند اما مفاد لتنصرنه اعانت و یاری در دفع اعدای او باشد کی و کجا از ایشان واقع شده و عدم وقوع آن معلوم ضروری بل بدیهی است پس این خطاب مورث فضائح شتی میشود **یا** عبث خطاب لتنصرنه لازم می آید **یا** تکلیف مالایطاق زیرا که منصور به بعد انقضای همه ایشان بزمان کثیر موجود گردیده **جواب امامیه** آنکه این در رجعت نازل و این نصرت در آخر زمان مهدی آخر الزمان قطعا واقع خواهد شد **و** همین در تفاسیر اهل بیت عصمت و طهارت وارد شده و بسیار اخبار از ایشان در تفسیر این وارد اند که صورت تاویل گنجایش ندارند چنانچه پاره ازان بالاسناد **در منتخب البصائر** حسن بن سلیمان **و در کتاب الواحدة و صاحب** مبانی و صافی **و مجلسی** خطبه طویلی حضرت باقر علوم اولین و آخرین از حضرت امیر نقل فرموده موضع حاجت ازان ذکر میکنم تیمنا فلما خلق تعالی ارواح النبیین اخذ منهم المیثاق بالایمان بنا و نصرتنا فتلی هذه الایة و قال یعنی امنوا بمحمد و انصروا وصیه و جمیع الانبیاء ینصرونه و انه تعالی اخذ میثاقی مع میثاق محمد ان ننصر بعضنا بعضا و قد نصرت محمدا و جاهدت بین یدیه و قتلت اعداءه و وفیت الله بما اخذ منی من میثاق محمد و نصرته و لما ینصرنی احد من الانبیاء والرسل و ینصرونی فی الرجعة بعد هذا و یکون ما بین المشرق و المغرب کلها لی و لیبعثهم الله تعالی من لدن آدم الی الخاتم کل نبی و رسول فیضربون بالسیف بین یدی علی رؤس الاحیاء والاموات الثقلین احیاهم الله تعالی و ما اعجبه و کیف لا اتعجب من رجال اموات یحییهم الله تعالی فیخرجون افواجا ملبین من قبورهم فیرفعون اصواتهم بلبیک داعی الله و یمضون فی اسواق الکوفة واضعین السیوف المسلولة علی عاتقهم یضربون علی رؤس الجبارین والکافرین و اتباعهم من الاولین

الی ان یعبدوا الله تعالی بما وعدهم فی القرآن بقوله وعد الله الذین آمنوا منکم الخ فقال ای یعبدونی آمنین غیر خائفین من احد من عبادی ولا یحتاجون الی التقیة من احد ان لی رجعة بعد رجعة وانا صاحب الرجعات والحملات والانتقامات والدول العجیبة الی آخر الحدیث واخذ من البین ما هو اصل المقصود یعنی پس وقتیکه خدا آفرید ارواح انبیا را اخذ کرد از ایشان میثاق بنصرت و یاری او و این آیت را بغرض شهود آن تلاوت نمود و فرمود که ایمان بیارید بمحمد و یاری کنید وصی محمد را و جمیع انبیا یاری خواهند کرد او را و او نیز اخذ میثاق از من و محمد کرد که با هم یکدیگر را یاری کنیم و بتحقیق یاری من کردم محمد را و جهاد نمودم پیش روی آنحضرت و قتل اعدای او کردم و ادا و وفا کردم خدا را در آنچه از من میثاق گرفته بود از نصرت او و لکن آنحضرت الی حین احدی از انبیا و رسل یاری نکردند و ایشان یاری من در ایام رجعت بعد این زمان خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب کل ملک برای من خواهد شد و هر اینه مبعوث میسازد خدا تعالی جمیع انبیا را از آدم تا محمد خاتم هر نبی و رسول را پس میزنند بشمشیرهای خود پیش روی من بر سرهای زندگان و اموات زنده شده را که خالق ایشان زنده گردانیده باشد و چه عجیبست و چگونه تعجب نکنم از مردان اموات که خدا تعالی ایشان را ابد بنا بر گرداند و زنده سازد پس فوجهای اموات زنده شوند در حالیکه تلبیه خوان از قبور بر آیند و آوازهای خود را بلند بلبیک داعی الله میسازند و میروند در کوچها و بازارهای کوفه در حالتیکه شمشیرهای برهنه بر گردنهای خود نهاده بر سرهای جباران کافران و تابعین ایشان از اولین و آخرین میزنند تا آنکه خدا تعالی وفا نماید وعده آیت وعد الله الذین آمنوا را که خدا فرمود عبادت کنند در آنوقت تمام بندگان من بصورت امن نه خائف و ترسان از هیچ بنده من نمیباشند و محتاج بتقیه از احدی نمیشوند و برای من رجعت بعد رجعت میباشد و من صاحب رجعات و صاحب حملات و صولات و صاحب انتقامات و صاحب دول الهای عجیبه هستم تا آخر حدیث **بحث سابع** اقرار اثبات و اذعان حق یا شئ بر نفس باشد **در کبیر** گفته اقرار بکسر اول ماخوذ از قر الشئ یقر اذا ثبت و لزم مکانه باشد واقره غیره و مقر بالشئ بمعنی مثبت بر نفس خود میباشد **و** تقریر انسان لشئ حمل بر اقرار **و** تقریر الشئ وضع او در قرار و مکان خود باشد **در صحاح** گفته وقره بالحق غیره واقره فی مکانه فاستقر و قرار در مکان استقرار و سکون خلاف حرکة باشد چه قرار مستقر ارض است **در قاموس** است که قار ورة حدقة العین باشد **و در صحاح** واحد قواریر از زجاج باشد **و قرة العین** قرار و آرام چشم باشد ماخوذ از قر بضم بمعنی برد و بمعنی قرار است کنایه از اولاد و اخوان میشود چه ایشان آرام دل و چشم اند **و** اقر الله عینه بمعنی اعطاه الله شیئا فلا تطمح الی من هو فوقه چنانچه گفته میشود حتی تبرد ولا تسخن فللسرور دمعة باردة وللحزن دمعة حارة **اهل معانی** در وجه تسمیه اذعان و اثبات شئ را علی نفسه باقرار برای آن نامیدند که ماخوذ از قر بضم بمعنی برودت است چه باقرار مدعی علیه قلب مدعی از حرارت انکار سرد میشود **نزد** بعضی از قر بمعنی قرار و سکون و ثبوت باشد چه باذعان و اعتراف شئ ثابت میشود و بجای حق و بجای خود قرار میابد از تزلزل انکار و زوال **اما اصر** بکسر اول عهد **و** نیز گناه و ثقل باشد **و** اصار بکسر اول **و** الیصر ریسمان قصیر خوردی است که از اسفل خباء و خیام بمیخ بسته میشود **و** جمع اصار اصر بضمتین **و** جمع الیصر ایاصر باشد **در کبیر** گفته اصر در اصل ثقلی است که ملحق بانسان میشود بسبب آنچه لازم میگیرد از خیر و از عمل با فعل **و** از اینجا در آیت و لا تحمل علینا اصرا عهد را اصر نامید **در کشاف** گفته عهد را اصر برای آن نامیدند چه از مایوصر است بمعنی یشد و یعقد **و** از همین جا اصار است چه در آن عقد و شد است پس اصر عهد و آن در اصل عقد و شد و ثقل باشد **بحث ثامن** قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری متفق علیه مفسرین است که این قائل در اینجا خدا تعالی و مخاطب بخطابها ماخوذین میثاق اند پس خدا بصورت انبیا میفرماید ای ماخوذین میثاق **آیا** ثابت و لازم کردید بر خود و قبول نمودید بر انفس خود عهد مرا چه اخذ بمعنی قبول است چنانچه در آیت لا یوخذ منها عدل بمعنی لا یقبل باشد **اشکال** چگونه عالم الغیب والشهادة باستفهام ءاقررتم فرمود این دلالت بر سبق جهل میباشد چه آنکس که استفهام میکند بجهت بیخبری خود میکند و الا تجاهل و تحصیل حاصل باشد بر عالم الغیب تعالی الا یجوز باشد **جواب** این استفهام تقریر و تاکید و تکریر در اثبات است یعنی اقرار کردید و گرفتید عهد من بر خود و قبول آن را بته دل نمودید نه بصورت کراهة و جبر **و** غرض در اینجا تاکید است چه اکثر احیان قول شخصی شنیده یا گفته میشود آیا گفتی و حال آنکه میداند که گفته **و** غرض در اینچنین جا تاکید و اهتمام تام در الزام و اثبات شئ میباشد نه جهل و نه تجاهل و نه تحصیل حاصل لازم می آید ثم الله اعلم **بحث تاسع** قالوا اقررنا متفق علیه این قائلین اقررنا مخاطبین ماخوذین و این اقرار در جواب اقررتم گفتند که ما بته دل و باعتقاد قلب بلا اکراه و لا اجبار قبول کردیم عهد ترا و بانجام

بحث رجعت از حضرت امیر ع

و معنی ... اقرار

جواب اشکال ...



خواهیم رسانید **اشکال** وقتیکه سلطان قهار یعنی جباری از اهل دولت و رعایا را گرفته نزد خود می آرد بر آنها الزام امری نماید و بلا تاکیدات بسیار نماید و نوشته بمواهیر از ایشان بگیرد لا محاله بلا اختیار ایشان این امر قبول مینمایند و الا ایشان عند الاختیار بر این مشقت کی راضی میشدند پس لا محاله آن الزام جبر و ایشان مجبور پس طوعا و کرها قبول مینمایند **جواب** امور تکلیفی رضای رعایا و خلق در کار نیست چه معلوم است که عاقل تخفیف و آزادی را بالاصل طبیعت بهیمیه طلب و راضی میباشد و هیچ خدمتی نمیخواهد که بسلطان ولی نعم خود نماید چونکه رعیت مکلف را چاره نیست از خدمت سلطان منعم پس اگر برضای خود اقبال کرد و چند عوض میباید و الا الزام خدمت نمایند اگرچه در الزام آن راضی نباشد و از ظلم بر می آید چه مقابل او اجر جزیل و نفع جمیل جلیل دارد اشکال لازم نمی آید چون شخص مریض فصد یا مسهل را قبول نمیکند حکیم حاذق او را فصد و مسهل قهرا لازم میسازد و با و بکند و بخوراند تا صحت کلی عائد باو گردد اینچنین اجبار مذموم عند العقلا نیست بل عین احسان و انعام بر مریض است ثم الله اعلم **بحث عاشر** در شهد الله ذکر شد که شهادت اسم خبر قاطع باشد و شهود حضور و معاینه و ادای آنچه دیده یا شنیده باشد و اشهد بمعنی اعلم و احلف و اعاین و ابین و اکتب و غیر آن باشد **پس** خبر قاطعیکه بواسطه حواس احساس و ادراک کرده چون بسمع و بصر و غیر آن نزد داور و بیان آن آنرا شهادت نامیدند پس اشهد ان لا اله الا الله بمعنی ابین و اذکر و اقر ما علم ثبوته بالدلائل المشهودة باشد **بحث حادی عشر** قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین متفق مفسرین که قائل فاشهدوا خدا تعالی و در عود خطاب این خلاف است **اول** مخاطب ملائکه اند پس بنا بر آن نزد اقرار ایشان بمیثاق خود خدا گفت ای ملائکه پس شاهد باشید شما بر این میثاق و من هم که خدا باشم با شما ملائکه از جمله شاهدان میباشیم **اقول** اگرچه بحسب مقتضای قضیه شهود غیر افضل میباشد لکن کنایه بغیر مذکورین باشد **ثانی** مخاطب در فاشهدوا ماخوذین میثاق اند پس ایشان نیز خلاف کردند **نزد** بعضی پس شاهد بعض شما بر اقرار بعض شما باشد و من هم از جمله شهود ام **نزد** بعضی هر یکی از شما بر نفس خود شاهد باشد چون آیت و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی من باب المبالغة باشد **نزد** بعضی انبیا شاهد باشند بر اقرار میثاق امم خود و مؤید آنچه **در در منثور** ابن جریر از حضرت علی روایت کرده قال فاشهدوا و اعلی اممکم بذلک وانا معکم من الشاهدین علیکم و علیهم فمن تولی عنک یا محمد بعد هذا العهد من جمیع الامم فاولئک هم الفاسقون العاصون فی الکفر یعنی خدا فرمود پس شاهد باشید ای انبیا بر امتهای خود بر آن و من هم با شما شاهد بر ایشان میباشم و هر که یا محمد از تو برگردد بعد این عهد از جمیع امم آنها فساق عصاة در کفر اند **نزد** بعضی بر عکس این ضعیف ترین اقوال است **نزد** بعضی فاشهدوا بمعنی بینوا هذا المیثاق یعنی ادا کنید و بیان این میثاق بخاص و عام کنید تا برای احدی عذری باقی نماند چه شاهد مبین صدق باشد **نزد** بعضی فاشهدوا بمعنی تیقنوا باشد یعنی یقین کنید در آنچه بر شما مقرر گردیده چون شئ معاین مشهود میباشد بلا تفاوت و لا تخالف **تنبیه** جمعی از جمهور و از اصحاب صاحب مجمع فرموده که این آیت شریفه از مشکلترین آیات قرآن است چه نحویین در وجوه اعراب و مفسرین در معانی و بیان آن موشگافیهای بسیار کردند لکن حیران الی حین اند چه او جز در لفظ و اکثر در فواید و اشد تهذیب در ترتیب و چه قدر حامل حقائق و دقائق و شقوق میباشد با وجودیکه اسهل الفاظ دارد **اشکال** خدای عالم الغیب والشهادة علم حضوری دارد و کل من سواه علم حصولی دارد پس چگونه او با ضد خود خود را شمرده **جواب** اگرچه باری علم حضوری دارد بر او هیچ خافیه مستور نیست چونکه خدا و غیر او در ادای شهادت بالجمله مشابهت دارد و لکن بتفاوت حصول آن مباینت میباشد و آن اینکه شهادت عباد از علم حصولی بواسطه حواس و آلات است بخلاف شهادت باری چه از علم حضوری بلا اکتساب آلات است اشکال وارد نمیشود **اشکال** هرگاه شهادت فی الواقع خبر قاطع باشد و آن نمیباشد مگر علم پس چرا اینجا فاشهدوا فاعلموا وانا معکم من العالمین نفرمود **جواب** بدانکه قلب و عقل ظرف علم و حصول خبر متعدد اند پس آنچه بواسطه سمع و بصر او را حاصل میشود عند الادا و البیان محصول سمعی و بصری را شهادت نامیدند تا دلیل بر آن و فرق در بین آن و غیر آن حاصل باشد **ایراد** بنا بر این پس خدا سمع و بصر ندارد زیرا که جسم و لوازم آن ندارد پس اسناد خدا السمیع و البصیر و شهید چگونه صحیح شود و الا جسم لازم می آید و مع ذلک خود را چرا از آحاد شاهدین بشمرد **جواب** بدانکه اطلاق این بالاعتبار الینا میباشد پس این بدو صورت میباشد **احدهما** علم او شامل بمبصرات و مسموعات ما میباشد پس آنچه از مسموعات و از مبصرات ما میدانند آنرا تعبیر باعتبار ما بیان کرده و الا علم او یکسان است **ثانیهما** آنکه او تعالی علم بمبصرات و مسموعات دارد پس این کنایه بصورت مرادف وارد شده چون که ذکر او ذکر الله و حسنه احکاما حسن الله فاذکرونی اذکرکم پس غرض در اینجا تقریر شهادت نوعی دارد و لکن

جعفر ... 

معنی شهادت و قول اشهد ان لا اله الا الله

تنبیه ...

فی الحقیقة او متباین و متفرد از شهادت ما است اشکال ندارد ثم الله اعلم **بحث ثانی عشر** فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون واین توعید تاکید دیگر بر میثاق میباشد و میفرماید خدا پس هر که برگردد از ایمان و اعراض نماید از ایمان محمد و از نصرت او بعد اثبات میثاق و وضوح دلائل و حجج پس او خارج از دین و آئین است یا خارج از میثاق است چه **ایمان** عبارت از تصدیق قلب و اقرار لسانی میباشد **و فسق** عبارت از بر آمدن از دین **یا** از طاعت خدا نیست مع بقاء الایمان والتصدیق باشد و در اینجا خروج از دین باشد چه اعتقاد داشته باشد **یا نه** **و اسلام** عبارت از تسلیم و تصدیق دین اسلام میباشد **و کفر** انکار دین حق باشد **و شرک** تقریر و اعتقاد ثانی و نظیر در ذات و صفات خاصه تعالی باشد **رد** برگردیدن و رجوع کردن از دین حق اسلام بسوی کفر باشد و در اینجا از فسق بظاهر همین برگردیدن باشد نه فسق بمعنی خروج از طاعت مع بقاء الایمان **اشکال** هم الفاسقون توعید عظیم و تسمیه بکفر بعد ایمان است پس **اگر** میثاق انبیا مراد میباشد باشنع و افظع فضائح مسمی گردید **و** ارتداد و تفاوت و تخالف انبیا با وجود عصمت ایشان از اجله محالات است و چگونه اسم فاسق و مرتد و لو شرطا او فرضا الی المعصومین کرده شود **جواب اول** نزد آنانکه مراد اخذ میثاق مختص از امم انبیا یا مختص مراد بوده اند چنانچه منهم ابو مسلم اصفهانی است پس نزد ایشان این اشکال عائد نمیشود چه هر کس از امم ایمان نیاورد و ترک میثاق کرد مرتد و کافر است و ارتداد امم غیر معصوم ممکن و جائز بل واقع است میشود پس نزد ایشان این آیت هم الفاسقون خاص در بیان امم است و اخذ الله میثاق النبیین باضافت اخذ میثاق بمفعول میباشد نه بفاعل **جواب ثانی** نزد آنانکه مراد اخذ میثاق از انبیا است چه اضافت میثاق بفاعل است پس ایشان بحسب وجوه اجوبه دارند **اول** قفال گفت که آیت فاسقین بصورت فرض و تقدیر وارد است و فسق اقبح و افضح و اشنع از شرک نیست چون آیت لئن اشرکت لیحبطن عملک و معلوم تعالی است که محمد ابدا شرک و میل آن اصلا نمی کند **و** **ایه** در ملائکه و من یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم کذلک نجزی الظلمین است **و** معلوم است که ملائکه عباد مکرمون و معصوم اند هرگز چنین نمیگویند و از حال ایشان خبر داده در آیت لا یسبقونه بالقول **و در ایه** یخافون ربهم من فوقهم پس اگر این بصورت فرض و تقدیر وارد شده باشد پس این **ایه** هم الفاسقون هم بفرض و تقدیر وارد شده فاذا انتفی الشرط فقد انتفی المشروط اشکالی لازم نمی آید چه اخبار فرضی و تقدیری است غرض در ان تهدید و توعید بلیغ بچنین فاعل مطلق میباشد **ثانی** چه میثاق خاص از انبیا گرفته شده بود **یا** از انبیا و امم علی التقدیرین عند مجی محمد نبی باقی نمانده سوا امم ایشان پس بهر وجه انبیا متبوع و امم تابع ایشان اند لا محاله بر امم تصدیق و نصرت او لازم باشد و از انبیا تولی ممکن نبود زیرا که معصوم بودند و الحال موجود هم نبودند پس آیت الفاسقون علی التقدیرین باول و محمول بر امم میشود اشکالی لازم نمی آید ثم الله اعلم **ثالث** علو درجات انبیا معلوم است و اگر از ایشان میثاق گرفته شد پس اگر ایشان زنده میبودند البته ترک نمیکردند و بالفرض اگر ترک میکردند نبوت با ایشان باقی نمی ماند زیرا که فساق اعدای خدا اند پس این ابلغ توعید و غایت تهویل غیر انبیا از امم است که هر کس نصرت و تصدیق محمد در زمانه محمد از امم نکند لا محاله اینجا با وعاید و در ان تحذیر داخل است با زهم اشکال ندارد ثم الله اعلم **تنبیه** در آیت دلیل است که بندگان در افعال و اعمال تکلیفیه فاعل مختار اند **و** ارتداد بعد ایمان متصور است بخلاف جمعی از جمهور چنانچه در قصه ابلیس در سیپاره اول بالجمله گذشتی که بعد ایمان ارتداد ممکن نیست **قوله تعالی**

**أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ○**

**ترجمه** آیا پس بغیر دین الله که دین اسلام باشد دینی دیگر بجو هست که میطلبند آن دین حق را اهل کتاب و مر او تعالی را گردن نهاده و فرمان بردار است هر که در آسمانها و زمین است برغبت و بی رغبت بخواهش و کراهت مطیع امر او اند و بسوی او باز میگردند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** خاصه و عامه در نزول این روایت کرده اند از ابن عباس رض که این آیت در دعوای اهل کتابین نازل شده چه ایشان درمیان خود منازعه و مخاصمه نمودند و هر یکی میگفت که دین ما اولی از دین او است پس فریقین مرافعه نزد ختمی مرتبت کردند که هر دو فرقه باطل و از دین بری اند پس بغضب آمده هر دو گفتند که والله راضی بقضای محمد نیستیم و نه میخواهیم که او دین خود را اتر کرده دین او را بگیریم و ما هرگز دینش نخواهیم گرفت پس افغیر دین الله در ذلک نازل شد **بحث ثانی** قراء اختلاف کرده اند **نزد** یعقوب و سهل و عیاش و حفص از عاصم



یبغون و یرجعون هر دو بیای تحتانیه میباشند پس بدو وجه باشد **احدهما** بتقدیر قل لهم افغیر دین الله یبغون **ثانیهما** رد و انکار منکران میثاق از تصدیق محمد که یهود و نصاری باشند **و نزد ابو عمرو** بقول رازی تبغون خطاب بیهود و جمله کفار **و** یرجعون بیای تحتانیه عائد بجمله مکلفین من فی السموت و الارض باشد **و بنقل** طبرسی یبغون بیای خطاب بسابقین مذکورین فساق **و** یرجعون بتای مضمومه خطاب عائد بجمله من فی السموت و الارض باشد **و نزد** باقی بهر دو جا بدو تا میباشد در اول خطاب بمنکرین **و** در ثانی خطاب بجمیع مکلفین ارض و سما میباشد **بحث ثانی** افغیر دین الله عطف بر جمله بالا است و لکن فا افاده ترتیب میکند کانه آ بعد تلک آیات الله غیر دین الله تطلبون **اما** طوعا و کرها دو مصدر از طاع یطوع طوعا اذا انقاد و کره یکره کرها بضم اول و بفتح **نزد** کسائی دو لغت اند **نزد فراء** کره بضمه مشقه باشد **و** کره بفتحه شده و ناخوش مخالف طبع باشد هر دو بموقع حال چون طائعین و کارهین باشند **بحث ثالث** افغیر دین الله یبغون بحسب قراءة در مراد یبغون خلاف کرده اند **نزد بعضی** آنانکه از اهل کتابین منازعت کرده مرافعه نزد آنحضرت کرده بودند مراد میباشند **نزد** جمعی بفاسقین منکرین بالا **نزد** جمعی بعموم اهل کتاب و مشرکین الی القیامة باشد **و** علی جمیع التقادیر آیا با وجود این براهین بر دین اسلام و حجج واضحه بر نبوت محمد او را ترک کرده طالب و راغب دینی دیگر میباشید آیا بغیر این دین اسلام دین دیگری صحیح باقی تا قیامت هست که شما از آن امید و مطلب دارید یعنی غیر دین اسلام اصلا و ابدا دینی نیست استفهام برای انکار و تقریع است **بحث رابع** و له اسلم من فی السموت و الارض طوعا و کرها اسلام در اصل انقیاد و استسلام و خضوع است **پس** مفسرین وجوه در این دارند **نزد** ابن عباس و ضحاک اسلام آورد هر که در آسمانها و زمین است نزد اخذ میثاق بر او یعنی قبول کردند طوعا و کرها دین اسلام را بعضی اهل ارض و سما عند اخذ المیثاق **نزد** بعضی اقرار بعبودیت تعالی کردند و یقین بوجود خدای واحد همه اهل آسمانها و زمین دارند چه در عقول اهل عقول مقرر و مرکب گردیده که خدا تعالی واحد است و لو عند الاضطرار چنانچه در دیگر جا فرموده و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله یعنی در عقول ایشان مقرر و مرکب گردیده که خدا هست این قول مجاهد و ابو العالیه است **نزد** بعضی مراد از اسلم استسلم و انقاد است چنانچه باعراب فرمود قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا این قول شعبی و جبائی و زجاج است **نزد** حسن و مفضل اهل سموات همه اسلام آوردند طوعا و اهل ارض بعضی طوعا و بعضی کرها بخوف سیف علی **و** همین مروی از عبد الله الصادق است **در کتاب توحید** از حضرت صادق و نیز در **عیاشی** است که مراد از اسلام توحید خدا است **نزد** محققین منهم امام رازی هیچ کس را امتناع از مراد تعالی نیست پس مراد تعالی را تن طوعا بدهد یا کرها **اما** اهل آسمان بوجود عصمت و معرفت تامه کامله همه تن بمراد تعالی طوعا داده اند **اما** اهل زمین پس مؤمنین آنها منقاد تعالی طوعا در امور دین و دنیا اند **اما** در مکاره طباع چون مرض و فقر و موت و ایلام و غیر ذلک مطیع بکره اند **اما** کفار پس ایشان علی کل حال کاره اند نه در امور دین و نه در امور دنیا **نزد** مجاهد مراد از اسلم سجده خدا است **اما** ابدان ایشان بعد وصول حجج قاهره و آیات ملجئه ایمان آورده سجده تعالی کرها کرده و میکنند **اما** سایه ایشان کرها با ایشان سجده میکنند **و** مثل آن و لله یسجد من فی السموت و الارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو و الآصال باشد **نزد** شعبی علی ما نقله شیخ المشائخ کل خلائق از عرفا مکلفین ارض و سما عند الصحة **اما** عند المرض و الموت کلهم امور خود را تسلیم الی الله تعالی مینمایند چنانچه در آیت فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فرموده **در بحر الجنان** شیخ المشائخ روایت کرده که در ذیل این آیت پیغمبر فرمود و له اسلم من فی السموت طوعا ای هم الملائکة و فی الارض هم الانصار الخ یعنی آنکس که برای تعالی اسلام در آسمانها آورده آنها ملائکه اند و در زمین انصار اند چه آنحضرت وقتیکه مهاجرت بمدینه کرد انصار بغیر قتال مسلمان شدند و آیت قتال هنوز نازل نگردیده بود و غیر ایشان بعد ایشان بقتال مسلمان گردیدند **کلبی** گفته مراد بطوع مسلمان زاده و آنانکه بر فطرت اسلام آفریده شدند **و** مراد بکره آنانکه بعد کفر مسلمان و بر فطرت غیر اسلام خلق شده اسلام آوردند لقوله تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها **نزد قتاده** مراد از طوع اسلام آنان که در بقای وقت تکلیف ایمان آوردند و مراد بکره ایمان آنان است که عند الالجاء ایمان می آرند چون نزد معاینه موت و دابة الارض **بحث خامس** و الیه ترجعون رجوع بجمیع مکلفین است این آیه نزد و له اسلم الی قوله یرجعون در اصل ترهیب و ترغیب مخاطبین غیر دین اسلام است یعنی دین اسلام را طلبید چه او دینی است که اهل آسمانها و اکثر اهل زمین آن را بدو حسن معتقد بطوع و بعضی بمشقت و کراهت تسلیم کرده اند و بسوی او تعالی برای تحصیل جزای ایمان و اعمال نیک و بد شما بر گشت دارید یعنی بعد مردن زنده شدن دارید تا جزای آن را یابید **در تفاسیر**

اهل البیت تاویل این آیت نیز در رجعت در زمانهٔ قائم آل محمد نازل و در آنوقت مفاد این من اسلم لہ ظاہر خواہد شد **در تفسیر عیاشی** و **مبانی و صافی و نور الثقلین** عنہ علیہ السلام انہا نزلت فی القائم **ایضا** فیہا عنہ علیہ السلام تلاہا فقال اذا قام القائم لا یبقی ارض الا نودی فیہا شہادۃ ان لا الٰہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ یعنی ملخص ہر دو آنکہ این آیت در حال زمانۂ قائم نازل گردیدہ در آنوقت کہ قائم قائم شود باقی نماند زمینی مگر آنکہ در ان ندا کردہ شود بکلمۂ طیبہ لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ **تنبیہ** عامہ و خاصہ روایت کردہ اند کہ ہرکس از صغیر و کبیر انسان و حیوان و صبیان بدمزاجی و سوء خلق نماید و تمکین نند این آیت را بگوش او بخوانند آرام میشود **در اوسط** طبرانی از انس بن مالک روایت کردہ قال رسول اللہ من ساء خلقہ من الرفیق والدواب والصبیان فی اذنہ فاقرؤا فی اذنہ افغیر دین اللہ الخ **در منثور** از کتاب عمل یوم و لیلہ ابن سنی روایت کردہ قال لیس رجل یکون علی دابۃ صعبۃ فیقرء فی اذنہا افغیر دین اللہ الخ الا ذلت باذن اللہ یعنی رسول خدا صلعم فرمود ہر کہ بدخلقی کند از رفیق سفر و مرکب و اطفال در گوش او این آیت بخوانند تا آخر **در روایة** است کہ آدمی بر مرکبی سوار نشود کہ در گوش او این آیت را تا آخر بخواند مگر آنکہ ذلیل و منقاد باذن خدا میشود **در اصول کلینی** اصبغ بن نباتہ روایت کردہ کہ مردی ایستادہ عرض نمود یا امیر المؤمنین مرادا بہ است کہ سرکش شدہ تمکین نمیدہد فقال اقرء فی اذنہا الیمنی ولہ اسلم من فی السموات الخ فقرءہا فذلت لہ دابتہ موضع حاجت برآوردم پس حضرت امیر فرمود بخوان در گوش راست او این آیت را تا آخر پس خواند پس منقاد و ذلیل شد باو دابہ او **در کافی کلینی** از احدہما مرویست قال ایما دابۃ استصعبت علی صاحبہا من لجام و نفار فلیقرء فی اذنہا الیمنی وعلیہا افغیر دین اللہ الخ یعنی ہر حیوانی کہ سرکش و بدمست شود و تمکین ندہد صاحب را از لجام و تندی و تیزی خود کند پس ہر اینہ در گوش راست و بر او ہمین آیت را تا آخر بخواند **در امالی شیخ الطائفہ** مرویست کہ اشجع سلمی کثیر الاسفار بود بحضرت صادق عرض نمود کہ مرا چیزی بیاموزان تا جانم محفوظ ماند قال اذا خفت امرا فاترک یمینک علی ام راسک واقرء برفیع صوتک افغیر دین اللہ الخ آنحضرت فرمود وقتی کہ بترسی امری را پس بگذار دست راست خود را بر کاسۂ سر خود و بخوان باواز بلند تا آخر پس اشجع میگوید کہ شبی در وادی جنی عبور من افتاد با بین خود گفتند بگیرید این آدمی را و من این آیت را خواندم دیگران گفتند چگونہ بگیریم او را حال آنکہ او محتجب بخود آیت طیبہ کرد **در من لا یحضر** مرویست کہ در وصیت حضرت نبوی برای علی فرمود یا علی من استصعب علیہ دابتہ فلیقرء فی اذنہا الیمنی ولہ اسلم الخ یعنی ای علی ہر کس را دابہ و حیوانی سرکش بلا تمکین گردد بخواند در گوش راست او این را تا آخر **در خصائص الائمہ** سید مرتضی **و در حدیقۃ الشیعہ اردبیلی** وغیر ایشان از کتب **معجزات و کرامات** بسط ذکر کردہ اند من ملخص مقصود را ذکر میکنم کہ **مردی از اذربائجان** نزد عمر بن خطاب آمد بعمر عرض حال چارواہای خود نمود کہ سرکش شدہ اند اصلا تمکن نمییابم کہ انہارا در تصرف بدارم پس عمر خطاب **نامہ** نوشت من عمر امیر المؤمنین الی مردۃ الجن والشیاطین ان تذللوا ہذہ المواشی لہذا الرجل ملخص آنکہ بفرمودۂ عمر در آنوادی رسیدہ کہ چارواہای او در آن بودند کاغذ عمر را بر نیزہ کردہ باواز بلند عبارت فرمان عمر را خواندہ بمحض سمع آن طائفہ ازین چارواہا بر او حملہ از چہار طرف آوردند تا گاہ جمعی از خویشان او پیدا شدہ او را خلاص ساختہ بخانہ بردند تا مدتی معالجہ کرد **پس** از ان مراجعت بمدینہ کردہ با ابن عباس برخورد و ماجرای خود نزد تفحص او بیان نمود خلاصہ ابن عباس را حضرت امیر از حین فتن اینہا اخبار کردہ بود کہ مجروح و مکسور و مایوس مراجعت خواہد کرد پس نزد حضرت امیر آمد و **حضرت امیر** او را فرمود کہ بآن موضع برو و باواز بلند بگو کہ علی مرا بسوی شما فرستادہ پس این دعا بخوان اللہم انی اتوجہ الیک بنبیک نبی الرحمۃ واہل بیتہ الذین اخترتہم علی العالمین اللہم ذلل صعوبتہا واکفنی شرہا فانک الکافی المعافی الغالب القاہر و ہنوز دعایش تمام نشدہ بود کہ ہمہ چارواہای او دفعۃ مجتمع شدہ زانوہا و سرہای خود را بخاک نہادند پس بہر طرف کہ مالک میرفت حیوانات چون غلام و کنیزہای ذلیل و تابع و مطیع بہمان طرف میرفتند سلام اللہ علی نبینا و آلہ الطاہرین اجمعین **اشکال** خدا در آیت ذکر کرد کہ اسلام خلق دو نوع است **احدہما** برغبت **ثانیہما** بکراہت اما در اہل ارض این مسلم زیرا کہ بخوف شمشیر علی و انصار اسلام آوردند **یا** بطمع دنیا و حفظ خود ظاہر کردند این نفاق باشد نہ اسلام پس برین ہر دو فریق چگونہ اسلام اطلاق کرد **و اما** اہل آسمان پس اسلام آنہا



چگونہ کراہت و نفاق اطلاق شود چہ ہمہ ملائکہ معصومین اند ذیل ایشان از نفاق و از کراہت ایمان و اسلام بری میباشد و الا ہمہ ملائکہ چون انسان دو قسم معصوم و غیر معصوم میباشند **اشکال دیگر** اسلام کل مکلفین مرادست **یا بعض و اگر** کل مرادست پس در اہل سموات مسلم است زیرا کہ کل معصوم اند و در اہل ارض این صحیح نیست چہ عشر اعشار مسلمان نیست **و اگر** اسلام بعض مرادست پس در اہل زمین مسلم بخلاف اہل سما و الا لازم می آید کہ سموات نیز محل سکونت کفار و مشرکین باشد **و** آیا آنہا ملائکہ اند **یا** جن **یا** انس **یا** از ہر سہ گروہ مذکورہ معا **جواب اول** نزد جمعی طوعا از اہل سما و کرہا از اہل ارض بجای حال ایشان باشد پس تقدیرش چنین باشد اسلم اہل السموات طائعین و اہل الارض کارہین پس اشکال اول بالراس ساقط گردید **جواب ثانی** بنا بر آنکہ ہر دو حال در بیان احوال اہل سما و ارض اند پس اجوبہ مختلف اند **اول** آنکہ اسلام بمعنی گردن نہادن و تن دادن است پس جائز است کہ بعضی اہل آسمان در افعالی و اعمالی مصروف اند کہ بوجود کمال خود بر ایشان شاق نمیباشد **و بعضے** بکارہائی اند کہ در آن مشقت شدیدہ است **اما اہل ارض** پس ایشان ہم بتفاوت احوال و معارف دو قسم اند **احدہما** آنکہ بر ایشان شاق نمی نماید چون امیر المؤمنین کہ خود را در معارک بمہالک می انداخت **و** از اینجا میفرمایید ان ابا طالب انس بالموت کما انس الصبی بثدی امہ **و** چون بابراہیم ذبح ولد خود بدست خود ش در رضای خداوند پس شاق بایشان نمی نمود و مکروہ بایشان نمیشد **و ثانیہما** فرقۂ دیگر را اعمال و افعال شاق مینمود اگر چہ افضل الاعمال احمزہا معلوم است چہ اگر در تکلیف بالجملہ مشقت نباشد او در اصل تکلیف نیست پس آیت اخبار از احوال ایشان میباشد اشکالی لازم نمی آید **جواب ثالث** شیخ المشائخ فرمود مراد از طوع رغبت و از کرہ خوف است پس مراد آنست کہ ہر کس از اہل سماوات و ارض بجہتہ معارف و ایمان بدو حال اند **احدہما** منقاد برغبت تام **ثانیہما** بخوف تام **و** موید ش حدیث امیر المؤمنین ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک است اشکالی لازم نمی آید **جواب رابع** بعض اسلاف فرمود چنانچہ محکی از رازی است ان کل الخلق منقادون لالہیتہ طوعا بدلیل قولہ تعالی ولئن سئلتہم من خلق السموات والارض لیقولن اللہ **و** منقادون لتکالیفہ وایجادہ للالام والموت کرہا انتہی ملخص آنکہ کل خلائق منقاد و مقر در اصل الٰہیت او طوعا اند بدلیل این آیت کہ اگر بپرسی مردم را کہ خلق کرد آسمانہا و زمین را ہر اینہ میگویند خدا **و** در تقریر تکالیف و در ایلام و موت و فقر و اعدام منقاد بکرہ اند اشکالی بحمد اللہ لازم نمی آید **جواب خامس** بنا بر تاویل اہل بیت عصمت و طہارت اشکالی نماند چہ در روز رجعت ہمہ اہل سموات و ارضین طوعا و کرہا بیعت ایمان و اسلام و انقیاد مہدی آخر الزمان خواہند کرد **اما** ملائکہ پس کافۂ ایشان بیعت بشر امام مہدی خواہند کرد و ہمہ آنہا الی حین بعد اسجاد آدم در بیعت ہیچ بشری مجتمع نشدند و در آنوقت ہمہ مجتمع بر او بامر بہم گردیدہ امور شاقہ و غیر شاقہ او را بحسب فرمان او بعمل خواہند آورد ثم اللہ اعلم **اشکال** چرا افغیر دین اللہ یبغون فرمود و بجای آن یطلبون نفرمود و حال آنکہ طلب و بغی ہر دو بیک معنی اند و طلب واضح و انسب بمقام بود **جواب** چونکہ نزد جمعی از متکلمین از وجوہ اعجاز قرآن اسلوب و نظم میباشد پس نزد ایشان اگر یطلبون بجای یبغون میفرمود بنظم و اسلوب مطابق نبود و یبغون فرمود برای آنکہ طالب دین غیر الاسلام بود بصورت عدول از حق و مائل الی الکذب والبطلان لہذا یبغون در اینجا وجہ عینی بود چہ بغی در اصل طلب و تجاوز از حد است ثم اللہ اعلم

قولہ تعالی قُلْ اٰمَنَّا بِاللّٰہِ وَمَآ اُنْزِلَ عَلَیْنَا وَمَآ اُنْزِلَ عَلٰٓی اِبْرٰہِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ وَمَآ اُوْتِیَ مُوْسٰی وَعِیْسٰی وَالنَّبِیُّوْنَ مِنْ رَّبِّہِمْ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْہُمْ وَنَحْنُ لَہٗ مُسْلِمُوْنَ ۝ وَمَنْ یَّبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیْنًا فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْہُ وَھُوَ فِی الْاٰخِرَۃِ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ۝

**ترجمہ** یعنی یا محمد بگو تو بمقابل طالبان دین غیر اللہ کہ ایمان آوردیم بخدای یگانہ در ذات و صفات و ایمان آوردیم بآنچہ فرو فرستادہ شدہ بر ابراہیم و بر اسماعیل و بر اسحاق و بر یعقوب و بر اسباط و ایمان آوردیم بآنچہ دادہ شد موسی و عیسی را یعنی بتوریت و انجیل و ایمان آوردیم بآنچہ دادہ شد ما بقی دیگر انبیا را از جانب پروردگار ایشان

واتفرقه وجدائی نمی اندازیم میان هیچ یکی از انبیا چون شما یهود که عیسی و محمد را انکار میکنید و ما اهل اسلام تعالی را گردن نهادگان وا ذعان و اسلام و ایمان آرندگانیم و هر که طالب جز دین اسلام دین دیگری را پس نپذیرفته و قبول کرده نشود از وغیر دین اسلام را و آن طالب غیر اسلام در آخرت از جمله زیانکاران و نقصان یابندگان میباشد **بدانکه** این آیت مفصل مجمل سابق الذکر و آن ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم باشد و مبین دین الله باشد لهذا در ابتدای این آیت بقل خطاب خاص بحضرت ختمی مآب است **و در** **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** متفق علیه مفسرین است که با بتدای این آیت خاص مخاطب و مامور به حضرت ختمی مآب است **آیا** ما بعد این آیت از انا تا آخر مسلمون مخاطب آنحضرت است **یا** مشترک امت با او **یا** امت مختص است در مفسرین خلاف است و هر وجهی وجیهی است **اشکال** بر همه وجوه ایراد لازم می آید باینصورت که لفظ قل امر و مامور و مخاطب ختمی مآب در قول مقول و آن آمنا الخ است پس در ابتدا واحد و مقول آن چگونه بصیغه جمع آنحضرت مع الغیر مراد باشد علی ای حال این اقوال اشکال دارند **جواب** اصحاب اقوال در آن اقوال دارند **اوّل** از ابتدا الی انتهاء آیت تنها مخاطب و قائل رسالت مآب است پس قل از خدا خطاب بآنحضرت شده که باهل کتاب و طالبان دین غیر الله را بلفظ منا الخ اعتقاد خود بصورت قول ملوک و عظماء و شرفاء اظهار نماید اگرچه قائل واحد بود و غرض دران تعلیه اوست چه هر نبی سلطان دین و دنیا بالنسبة کافه امم میباشد پس بنا برین از لفظ آمنا بحسب تعلیم الٰهی این ذکر فرمود اشکالی ندارد **ثانی** من الله بلفظ واحد در ابتدا برای آن خطاب شده تا آنکه دلالت باشد که مبلغ من الله الی الخلق سوای او این وقت قابلیت ندارد پس از آن آمنا گفت تا با او اصحاب او و امت او الی القیامة موافق و تابع در اعتقاد و قول باشند و این تعدیل خطاب تلوین الخطاب غایت پسندیده در فن بلاغت و بدیع میباشد اشکال ندارد **ثالث** چونکه بالا ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم فرمود پس در اینجا آن رسول آتی مامور گردید که اقرار و اظهار تصدیق جملهٔ انبیا و کتب نماید چه بطور یکه امم تصدیق دین خدا و حبیب آ عینا همچنین بر جملهٔ انبیا تصدیق دین امم سابقه و حبیب آ لکن چونکه هر نبی در رسول میان امت خود مهبط وحی و احکام و هر گروه امت بل افضل و اکمل و بکل ایشان بعد از تکمل خود میباشد لهذا او مامور گردید که خود بذاته از جانب خود و هم مسلمهٔ خود تصدیق بجملهٔ انبیا اظهار ایمان بآنها نماید اگرچه گوینده واحد از جانب همه باشد اشکال ندارد **ایراد** چگونه اشکال ندارد و حال آنکه انبیا و ائمه بوجود کمال عقل و فهم و علم و قابلیت وحی ایمان و معارف ایشان از ایمان و معارف کافه صحابه وامم مؤمنه قطع نظر از اهل نفاق بالضرورة متفاوت و متباین اند دران شکی نیست پس چگونه نبی از جانب خود و امت برابر و مثل ایمان خود در کلمهٔ واحده اقرار و اظهار تصدیق بلفظ آمنا نماید **جواب** اگر از آمنا مراد حضرت نبی را خاص بگیریم اشکال بالکل ساقط گردید **و اگر** از جانب امم مومنه مراد میگیریم پس دران وقت هم اعتراض باقی نماند چه این اقرار آنحضرت از جانب ایشان کانه اقرار توکیلی بحسب حال ایشان بود اشکال ندارد **و اگر** خود آنحضرت از جانب ایشان با تصدیق خود اظهار تصدیق در کلمهٔ واحده نمود باز هم بحمد الله اشکالی نیست چه هر تصدیق فی الاصل تعلق بحال مُصدِق میگیرد پس در آنحال مباین و مغایر میشود اگرچه مصدوق فیه متحد باشد و در اینجا بجهة اتحاد مصدوق لفظ آمنا در کلمهٔ واحده ذکر کرده **بحث ثانی** قل آمنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم الخ در اینجا آنحضرت و اصحابش و امتش را تا قیامت امر شد که ایمان بیارند و اظهار آن بلفظ آمنا نمایند چه ایمان امر قلبی است ثبوت آن در ظاهر نمیشود مگر باقرار لسانی لهذا امر بقول آمنا شد **اشکال** ادعای مرجیه بآنکه ایمان محض اقرار بزبان باشد اینجا ثابت شد چه امر بقول آمنا شد نه بلفظ اعتقدنا **جواب اول** نزد جمهور امت ایمان تصدیق قلبی بدین محمد میباشد **اما** اعتقاد و تصدیق چونکه امر مخفی است غیر عالم الغیب بر آن مطلع نیست برای تحصیل صدق و صداقت در خلقت و برای حصول معاشرت و امنیت مامور باقرار لسانی گردیدند تا اظهار نمایند آنچه در قلب است پس اقرار کاشف و مصدق معتقد قلبی باشد **و** مزعوم مرجیه باطل گردید چه اقرار لسانی اگر بالاراده مخالف قلب است او باتفاق نفاق است **و اگر** بلا اراده است او سهو و نسیان علی التقدیرین مزعوم شان باطل است **جواب ثانی** که آمنا بمعنی صدقنا باشد پس در آنوقت قل آمنا امر در اظهار تصدیق قلبی بلسان میباشد چه اثبات او ممکن نمیشود مگر باقرار پس مراد از آمنا صدقنا باشد ثم الله اعلم **سوال** چرا آنحضرت و امتش مامور بقول آمنا گردید و حال آنکه هر نبی مومن است **جواب** بچند وجه **اول** نزد جمعی چونکه در آیت بالا از جمیع انبیا میثاق نبوت محمد گرفته بود و در اینجا از محمد میثاق جمیع انبیا و کتب منزله گرفت پس این آیت در میثاق آخر باشد **جواب ثانی** نزد جمعی این آیت مبین مجمل و مفسر مبهم آیت بالا و آن ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم



باشد پس نزد اتیان این رسول مامور گردید که تصدیق انبیای سلف و کتب بالجملة بتفصیل ذکر و اظهار کن **جواب ثالث** نزد طائفه چونکه اهل کتابین و مشرکین متبغی و طالب غیر دین الله بودند حق تعالی نفی جمیع ادیان در آیت بالا فرموده بنی خود و امت او را مامور ساخت که با ایشان دین الله که دین اسلام است ظاهر سازد که بغیر این از آدم تا خاتم دینی دیگر نبوده و مطلوب غیر این دیگر دینی نیست **و** حقیقت دین الله این است که هر نبی و امت ایمان بخدا و بکتب منزله و با نبیای سلف و خلف جمیعاً نماید **جواب رابع** نزد بعضی چونکه اهل کتاب بجهالت و تعصب و بغرض دنیا تصدیق بعض انبیا و کتب و انکار بعض میکردند لهذا مختلف الادیان گردیده بودند پس اینجا به نبی خود و با امتش امر نمود که تا همه ایشان تصدیق خدا تعالیٰ و جمیع انبیائیکه مؤید بخوارق باشند و بجمیع کتب منزله الٰهیه تصدیق نمایند چه همه ایشان در یکدین بیکدین آمدند و دین تصدیق بعض و تکذیب بعض انبیا و بعض کتب نمیباشد **اقول** نزد بعض اعلام همه این وجوه محتمل اند و بهان اولی است ثم الله اعلم **اشکال جسیم** چگونه سید الرسل مامور گردید که ایمان بجمیع انبیا و کتب منزله بیارد چه هر یکی از ایشان بذاته نبی و سلطان ارض بود **مع هذا** انبیای اولو العزم ناسخ ادیان سابق خود میباشند خصوص حضرت ختمی مرتبت که افضل و اکمل همه انبیا و ناسخ نبوت سلف و دین و کتب باجماع مسلمانان بود پس باثبات منسوخیت ایشان چگونه ایمان و تصدیق با ایشان صحیح و ثابت میشود **و اگر** نسخ ثابت و ضروریهٔ دین باشد ایمان باشد پس جواب آخر سورهٔ بقره امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل امن بالله الخ **و این آیه** قل امنا بالله الخ چه خواهد بود **جواب** متکلمین امت بل متفق علیه امت است که همه انبیا مکلف بدین و عمل بل اول مکلفین و سادات ایشان در تحصیل دین و در اعتقاد بیقین میباشند **و** رسول نیست مگر برای تکمیل خلق مخلوق و ایمان و دین و آئین و آن جائز بل صحیح و ثابت نمیشود مگر آنکه خود انبیا اول بذواتهم کامل باشند والا تکمیل غیر از ایشان محال و غیر جائز میباشد **و اما سمع** پس از جملهٔ آن این دو آیت نص میباشد براینکه ایشان از اجل و اول مکلفین اند پس دو آیت خصوصاً او عموماً در تکلیف و مکلف بودن ایشان نازل اند بخلاف **محمد غزالی** چه او در بعض اعتقادیهٔ خود تجویز کرده که اگر کافری انبار من الله کند و بر آن نبأ مؤید بخارق گردد تصدیق او در نبأ جائز است این از معزل اعتبار ساقط بالراس و ازامت در اینقول متفرد شده باطل بالضرورة است کما حکاه قاضی نور الله رح **تنبیه** هرگاه این مقرر گردید پس در این تصدیق مفسرین و متکلمین دو قول دارند **احدهما** قالوا انما النبی ونحن نصدقهم ونؤمنهم بانهم کانوا انبیاء و رسلاً فی ازمنتهم وکتبهم المنزلة علیهم جمیعاً ولا نؤمن بانهم انبیاء والرسل الآن وان کتبهم معمولة فی الحال فان التصدیق ههنا لاینافی النسخ یعنی احد فریقین از علمای امت میفرمایند که بر نبی ما و بر ما تصدیق و ایمان همه انبیا و کتب منزله واجب بلاشک است باینصورت که جز این نیست که هر یکی از این انبیا نبی بحق تا ازمنهٔ خود بود **و** نیز هر کتابی منزل بر احدی از ایشان کتاب بحق از حق تعالیٰ بود **و** در این آوان خاتمیت ما و نبی ما ایمان نداریم که ایشان انبیای ازمنهٔ ما و کتب ایشان معمول باشد **و** بر ما جائز نیست تعمیل آن کتب و تمسک بآن ادیان در این حال و زمان چه نبوت و دین و کتب ایشان برای ماضی بودند نه برای حال و استقبال پس این منافی منسوخیت نمیباشد **ثانیهما** قالوا ان نسخ الشریعة والکتب لایقتضی نسخ النبوة فنؤمن انهم انبیاء والرسل فی الحال یعنی فریق ثانی از امت گفت اگرچه نسخ شرائع و کتب ضروری و از لوازم دین اسلام است لکن نسخ شرائع و کتب مقتضی نسخ نبوت ایشان نیست پس ما و نبی ما ایمان داریم بآنکه ایشان انبیا و رسل بحق بذواتهم الی الحال اند اگرچه شرائع و کتب ایشان منسوخ العمل و الحکم اند **و** همچو امام رازی در کتب کلامیه و تفسیر خود نقل نموده **اقول** آنچه مقتضای ادلهٔ عقلیه و نقلیه است دلیل اول است و لکن حقیر در این اثبات و اعدام نبوت شان و الحال متوقف میباشم **سوال** از جملهٔ نتائج این قولین نتیجه در نزول عیسیٰ و ظهور مهدی و اجتماع خضر با آنحضرت حاصل میشود **بانکه** در حین اجتماع ایشان کدام مقدم و حاکم و نافذ الحکومت میباشد **جواب** علی التقدیرین ایشان مقدم و حاکم در این دین بر این امت شده نمیتوانند چه **اگر** ما گوئیم که حالا انبیا نیستند در آنوقت بالاولی بر امام زمان مهدی و وصی و خلیفهٔ مطلق خاتم النبوة تقدم و امامت نمیتوانند شد چه غیر مهدی در این زمان نه نبی و نه امام است بل از جملهٔ امت و رعیت مهدی محسوب و عمل خود بحسب این دین و آئین و جوباً علیهم خواهد کرد این منتهای رفعت اسلام است **و اگر** ما ببقای نبوت و نسخ شریعت و کتب ایشان قائل شویم باز هم عیسیٰ و خضر و الیاس و ادریس تقدم بر امام زمان این امت و انفاذ حکومت شرع خود نمیتوانند کرد اگرچه بذواتهم نبی باشند پس در آنوقت کانه از انبیا تبعهٔ این نبی خواهند گذرانید **آیا**

اعمال خود را بحسب ادیان خود بعمل بیارند **یا** بحسب دین اسلام ظاهر اخبار رجعت **علی الخصوص** بخبر متفق علیه امت که مهدی عیسیٰ را میگوید تقدم
بجماعت کن عیسیٰ در جواب مهدی میگوید که شما بآن اولی هستید زیرا که بعض شما از بعض شمامی باشید یعنی اشاره بآیت ذریة بعضها من بعض است گویا مراد و
مآل آنست که محمدؐ از شما و شما از و پس نبوت برای او و امامت از برای شمامی باشد من مقدم نمیشوم یعنی امام و ماموم خاص از خود شما باشد **و** برای آنکه نبوت او
در این زمان نیست چه این زمان نبوت خاتم النبوة الی القیامة است و الله اعلم فی حقیقة الحال و المآل **اشکال** چرا در بعض جا انزل الینا و در اینجا انزل علینا فرمود
لازم بود که انزل الینا بفرماید نه علینا و علی صله نمی آید و اطلاق نمیشود مگر در غرض اضرار و انزال کتب اضرار نیست **و** نیز منزل منتهی الی النبی میشود **جواب**
بدو وجه است **احدهما** زمخشری **و** رازی و غیر ایشان گفتند چونکه وحی من الله نازل از فوق و منتهی الی الرسل میشود پس باینجهة گاهی بعلی گاهی بالی آمد
**ثانیهما** علینا در حق رسول است چه وحی من الله بر او و الینا برای امت است چه همان وحی بوسطهٔ رسول منتهی الی الامت میشود پس علینا برای رسل و الینا برای
امم خاص باشد **اقول** این تعسف است زیرا که آیت بما انزل الیک الکتب **وایہ** امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا موجود است پس صلهٔ الی
و علی هر دو جائز است ثم الله اعلم **اشکال** و الاسباط باتفاق امامیه و جمهور امت اسباط انبیا نبودند چنانچه سابق ذکر شد پس بثبوت این چگونه ختمی مرتبت
و امت او مامور بوجوب اقرار بما انزل علیهم گردید این مستلزم است که ایشان بودند **و اگر** انبیا بودند چگونه معاصی و ایذای پدر خود و بیوسفؑ نبی عمداً و حسداً کردند و
لا ینال عهدی الظالمین نافی از وصول نبوت بعصاة میباشد **و اگر** انبیا نبودند پس چگونه کتب بر ایشان نازل شدند و معلوم است که غیر نبی قابل نزول کتب و وحی بر او نیست
**و** چگونه ایشان از انبیا اولی العزم صاحب کتب شمرد **جواب** اگرچه نزد امت الا ندرة ایشان غیر انبیا بودند و اسباط را خاص در انبیای منزل علیهم شمرد چه برای
ایشان خاص از بعض صحف ابراهیمؑ بود لهذا در منزلین الیهم الکتب شمرد **جمعی** تصریح کردند که اسباط اولاد یعقوبؑ اند و ایشان امم اثنا عشر اند که در سورهٔ اعراف
ذکر فرموده و برای آن اقرار بمنزل علیهم واجب کرد که بر ایشان خاص از ایشان انبیا مبعوث با صحف گردیدند لهذا اسم اسباط آورد و این اقوی است **بحث ثالث** قل امنا بالله
و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم الی قوله و النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون و مثل این آیت آخر سورهٔ بقره است بقوله امن الرسول بما انزل
الیه من ربه و المؤمنون کل امن بالله و ملئکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله میباشد **پس** غرض از این آیات تکلیف بانبیا
خصوص بخاتم الرسل است زیرا که اول و اصل مکلفین میباشد **پس** ایمان در ابتدا بالله است برای آنکه اول ایمان باو واجب زیرا که اصل اصول و اول آن میباشد بتصدیق
او و تصدیق غیر او لازم میشود پس در آمنا بالله معرفت ذات و جب تعالی بحسب اصلاً و ابداً ممکن و متصور نیست زیرا که او مانند شیها نیست پس باید معرفت او بصفات ذات از صفات
کمال و جلال او و بصفات افعال باشد و در ان عدل تعالی داخل است **و بعد** این و ما انزل علینا مقدم کرد بر و ما انزل الی ابراهیم الخ زیرا که ما انزل علیه منزل در حال و حال زمان
موجود و ثابت است بالنسبة ماضی و استقبال **و** برای آنکه معرفت و معیار کتب سلف کان اصل صحیح و ثابت تام موجود **اما** آنها همه محرف اند پس بسبیل معرفت احوال آنها
حاصل نمیشود مگر بقرآن و لو اجمالاً لهذا الکتاب و صحیح الثابت را تقدیم کرد **پس** بتقدیم آن تقدیم نبوت خاصهٔ او ثابت کرد **و بعد** تصدیق قرآن تصدیق
کتب منزله اثبات کرد **و بعد ان** تصدیق نبوت مطلقه جمیع انبیا و در ان نبوت خاصه محمد بن عبد الله نیز داخل میباشد **و** مراد از من ربهم **نزد** اکثر
نبوتهم من ربهم **نزد** بعضی مجیئهم من ربهم بمجاز باشد **و** مراد از لا نفرق بین احد منهم تعریض باهل کتاب یهود و نصاری است چه یهود تکذیب عیسیؑ و محمدؐ **و** نصاری
تکذیب محمدؐ مینمایند یعنی ما اهل اسلام تکذیب احدی از نبوت آدمؑ تا محمدؐ نمیکنیم چه نبوت ایشان من الله بسبب اظهار معجزات ثابت میباشد و نحن له مسلمون یعنی
اسلمانان برای خدا منقاد در همه امور و ندعن مخلصیم **بحث رابع** در آیت هرگاه دلیلی قطعی ثابت شد که هر نبی تصدیق نبوت خود و بعد آن تصدیق نبوت
عامه واجب است پس بر امم نیز تصدیق جمیع انبیا و کتب منزله باتباع نبی خود واجب عینی گردید **پس** در اینجا چند مسئله ثابت شدند **اول** اعتقاد و تصدیق بجمیع کتب منزله
سلف از صحف آدمؑ و نوحؑ و ابراهیمؑ و موسیؑ مع دیگر صحف که بر انبیای دیگر نازل گردید اجمالاً واجب است و از ضروریات دین است **خصوص** تصدیق بکتب جلیله معروفة
الاسما چون توریت **و** زبور **و** انجیل **و** قرآن عیناً و اسماً واجب گردید زیرا که در قرآن اسمای اینها مذکور است **اگرچه** کتب اربعه جائز العمل و نافذ الحکم الحال
نیستند و لکن فی الاصالة آنهائیکه منزل بودند فی الواقع کتب حقه و واجب العمل در ازمنهٔ خود بودند **ایا** در همهٔ اینها احکام و شرائع بودند **یا** مواعظ و نصائح



**تصریح** جمعی از خاصه و عامه آنست که توریت مشتمل بهمه انواع بود **اما** در زبور و انجیل محض نصائح و مواعظ بود و همین مشهور است **و نزد** بعضی توریت محض
مواعظ و نصائح باشد **و** از انجیل عیسیٰ بعد او کل احکام بر آوردند ثم الله اعلم **ایا** صحف و کتب را تعدادی ثابت است **یا** نه در این روایات مختلف اند و مقدار اجمالی کافی است که بر اکثر انبیا
صحائف نازل گردیدند و علم بتعداد آنها واجب نیست **در امالی صدوق** از کعب الاحبار مرویست فقال کعب انی قد قرئت اثنین و سبعین کتابا کلها انزلت من السماء یعنی کعب
الاحبار در جواب لیث بن سعد بحضور معاویة بن ابی سفیان گفته که من خوانده ام از اول تا آخر هفتاد و دو کتاب که همه آنها منزل من الله اند **ثانی** اعتقاد بوجود ملائکه و عصمت ایشان نیز واجب و از
اصول دین است خصوص آنانی که اسمای ایشان و اسمای شان مذکور در قرآن است عیناً و اسماً تصدیق شان از ضروریات اسلام چون هشتگانه حاملان عرش اگرچه نام ایشان یاد کردن بما واجب نیست
**و** جبرئیل **و** عزرائیل **و** میکائیل **و** اسرافیل **و** کرام الکاتبین رقیب و عتید نام **و** نکیر و منکر تصدیق همه ایشان عیناً واجب است **و** تعداد ایشان از همه انواع خلائق اکثر است **اما**
تعیین عدد ثابت و قطعی نیست **و** بالجمله باید اعتقاد کند که تخلیق ایشان بنطفه و ایلاد و تولید نیست **و** حاجت نیست که دریابد **ایا** بعلامات رجال اند **یا** زنان **یا** هیچ یکی از این دو
علامت ندارند اگرچه هیچ یکی از این متصف نیستند لکن اعتقاد اجمالی بآنکه عباد مکرم و معصوم اند کافی است **ثالث** بکل انبیا از آدم تا محمد خاتم بالاجمال واجب عینی است **اما** تعداد ایشان نزد محققین
ثابت نیست اگرچه در کتب حدیث حمله آثار روایت کرده اند که کل انبیا یک لک و بیست و چهار هزار آمده اند **و** در روایات دیگر کم و زیاده بر این نیز وارد است **خصوص** اعتقاد و ایمان
بآنانکه اسمای شریفه ایشان در قرآن مذکور است واجب عینی و در باقی اجمالی کافی است **و این ایہ** دلیل است بر آنکه اسماعیل بن ابراهیمؑ نبی صاحب منزل علیه الکتاب بود **و** خضرؑ هم باید معتقد
داشته باشد که پیغمبر بود اما مرسل و مبعوث بسوی امتی نبوده **اما** اسکندر ذوالقرنین و لقمان حکیم بحسب اکثر روایات همان مشهور است که ایشان نبی نبودند بل دو بندگان صالح بودند کار و بار با الهام
میکردند ثم الله اعلم **اشکال** آیت آخر سورهٔ بقره امن الرسول بما انزل الیه **و** این آیت هم در معنی میباشد پس تکرار اگرچه در لفظ باشد چه در معنی این سبب آن تغیر و تحیر آن لازم می آید در افصح کلام قدیم می باشد
و در فصیح کلام الله چگونه مجوز باشد **جواب اول** چونکه باجماع امت آیات قرآن در اوقات متباینه و مختلفه بحسب اغراض و دواعی و دعاوی و اسباب نازل اند پس آنچه باسباب مختلفه در ازمنه متباینه
متفاصله نازل باشند لا محاله او در تکرار محسوب میباشند و از آن تغیر لازم نمی آید زیرا که علل و اسباب و اوقات مختلف اند مگرچه در لفظ و معنی مساوی و متحد باشند **جواب ثانی** علم الهدی شیخ الشائخ
اجوبهٔ متعدده در این آیت و امثال آن ضبط و ثبت کرده اند **منجمله** آن تکرار کلام برای فصاحت و ملاحت گاهی برای تاکید میباشد چنانچه شاعر گفته **شعر**
الا یا اسلمی ثم اسلمی ثمت اسلمی ثلث تحیات و ان لم تکلم **و** دیگر شاعر گفته **شعر** نعق الغراب ببین لبنی غدوة کم کم و کم لبنی ینعق **و** انشاء الله تعالی بجای دیگر بالتفصیل ذکر
خواهد شد و جواب اول چونکه در اینجا کافی بود لهذا اکتفا بر آن نمودیم و الله ولی التوفیق **بحث خامس** و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه در نزول آن
اختلاف کردند **در مجمع البیان و معالم التنزیل** از مفسران آوردند که این آیه در دوازده نفر آدم مرتد بعد از ارتداد ایشان نازل گردید منجمله ایشان سوید بن
حارث الانصاری باشد **نزد جمعی** در اهل کتاب نازل که اگر ایشان غیر دین اسلام بگیرند از ایشان قبول کرده نمیشود **نزد** ابو مسلم از و من یبتغ مع ما بعد او تا اولئک هم الضالون در
عام مرتدین نازل است **نزد** ابن عباس این آیت با بعد او در ده رهط نازل شد چه ایشان اول ایمان آوردند بعد آن مرتد گردیده باهل مکه ملحق شده پس از بعض ایشان بودند
پس آنانکه از آنها توبه کردند توبه آنها قبول گردید و در باقی ماندگان این دو آیت دیگر نازل شدند **در کبیر و غیر او** نیز روایت ثانی از ابن عباس کردند که این آیات یهود قریظه و نضیر
نازل گردیده چه ایشان قبل مبعث نبوی معتقد نبوت آنحضرت بوده بعد ظهور او دیده و دانسته انکار او کردند از روی بغی و حسد **فخر رازی** نقل کرده که این خاص است در حارث
از بنی سوید مرد انصاری بود مرتد شده پس نادم گردید بر ارتداد خود پس بوسطهٔ دریافت نمود که آیا برای من توبه قبول است یا نه پس بمدینه آمد و نزد رسول توبه کرد و آنحضرت قبول فرمود **بحث**
**سادس** سبب نزول آیت عام باشد یا خاص علی التقدیرین حکمش عام الی القیمة باقی است یعنی هر کس طلب کند دینی را غیر دین اسلام پس هرگز قبول کرده نشود از وی یعنی بر غیر دین اسلام
باقی نهاده و گذاشته نمیشود بغیر اسلام چه بغیر دین اسلام همه ادیان حقهٔ سلف نسخ گردیدند پس دینی تا قیامت سوای دین اسلام نیست پس غیر دین اسلام همه باقی گذاشته نشود
**اما قبول** در اصل بالنسبة اشیا لزوم و اخذ آن باشد **اما** بالنسبة اعمال ما یترتب علیه الثواب و وصول النفع بمقابل آن باشد **شیخ المشائخ** و رازی فرموده که قبول عمل مناسب
بضمان ثواب باشد و قیکه بنهج مطلوب بعمل بیاید پس در اینجا از عدم قبول دین غیر اسلام عدم لزوم و عدم اختیار و عدم بقا بر او باشد چه غیر اسلام غیر مرضی تعالی است بر آن ثوابی و نفی غیر
عقاب نمیباشد **اشکال** هرگاه غیر دین اسلام غیر مرضی خدا است بر آن بقا و ابقا جائز نیست سوای اسلام پس چرا در دنیا ادیان مختلفه باقی اند خصوصاً اهل کتاب را نزد ادای
جزیه بر کفر خود باقی نهادن لازم بود که چون حربی اهل کتاب را نه امان میدادند و نه باقی بر یهودیت و نصرانیت می نهادند و نه جزیه بعوض اسلام از ایشان قبول میکردند این دلیل

برجواز ابقای غیر اسلام است **جواب اول** نزد جمعی مفاد این من حیث الکل در زمانه مهدی آخر الزمان حاصل خواهد شد پس بنا بران اشکال بالراس زائل گردید **جواب ثانی** این در باب مرتد است پس هر که از اسلام برگردد او بر غیر دین اسلام عند التمکن باقی گذاشته نمیشود **جواب ثالث** بنا بر عموم آیت پس نزد ایشان احتیاجی است از عدم حصول ثواب و نفع بر آن دین غیر اسلام بل او خاسر در دنیا بعدم صیانت خون و مال و آل و عرض و آبروی او و در آخرت بوصول عذاب الیم **اما جواب** قبول جزیه از اهل کتاب برای عوض اسلام نیست بل این من باب الامهال است و امهال اهل کتاب غیر حربی جائز عند قتضاء المصلحة است **اما** عدم امهال و امن و عدم قبول جزیه از جزیه برای آنست که ایشان اول کفار و اهل مشرکین من جمیع الجهات میباشند لهذا بر ایشان تشدید و تغلیظ جائز بخلاف اهل کتاب است اشکال لازم نمی آید ثم الله اعلم **بحث سابع** و هو فی الآخرة من الخاسرین بیان حال متبغی غیر اسلام است و حال آنکه او در آخرت از جمله زیانکاران و نقصان دست و عذاب بندگان میباشد چه خسران در اصل ذهاب راس المال و نقصان اصل باشد چه مکلف وقتیکه متدین بدین حق نبود هیچ عملی از و صحیح نمیشود و وقتیکه عمل او صحیح نشد لامحال اجر و خیر و نفع و ثواب نبرد زیرا که اصل مال و راس او نبود و آن ایمان و دین صحیح است پس بعدم وجود این مؤدی الی العذاب الالیم میشود **اشکال** آیت قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا منافی این آیت است چه مقتضی مغایرت بین الایمان و الاسلام میباشد **جواب** وجه تطبیق آن چنین خواهد شد که آیت اولی محمول بر عرف شرعی و آیت ثانی محمول بر موضوع لغوی خواهد شد **جواب ثانی** در مجمع و مبانی فرمودند که این آیات دلیل اند بر آنکه دین و اسلام و ایمان بمعنی واحد است و این الفاظ سه گانه عبارات از معبر واحد است ثم الله اعلم

قوله تعالی کَیۡفَ یَهۡدِی ٱللَّهُ قَوۡمࣰا كَفَرُوا۟ بَعۡدَ إِیمَـٰنِهِمۡ وَشَهِدُوۤا۟ أَنَّ ٱلرَّسُولَ حَقࣱّ وَجَاۤءَهُمُ ٱلۡبَیِّنَـٰتُۚ وَٱللَّهُ لَا یَهۡدِی ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّـٰلِمِینَ ۝ أُو۟لَـٰۤىِٕكَ جَزَاۤؤُهُمۡ أَنَّ عَلَیۡهِمۡ لَعۡنَةَ ٱللَّهِ وَٱلۡمَلَـٰۤىِٕكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِینَ ۝ خَـٰلِدِینَ فِیهَا لَا یُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ یُنظَرُونَ ۝ إِلَّا ٱلَّذِینَ تَابُوا۟ مِنۢ بَعۡدِ ذَ ٰلِكَ وَأَصۡلَحُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورࣱ رَّحِیمٌ ۝

**ترجمه** یعنی چگونه خدا هدایت نماید و دلالت بحق کند گروهی را که کفر و انکار کردند بعد از ایمان آوردن و گواهی داده بودند ایشان بآنکه محمد بن عبدالله بحق و صدق است بلا ریب و شک و آمده بود ایشان را از نشانهای روشن و علامات واضح از براهین و حجج بر نبوت و بر احکام دین او یعنی بعد وضوح حجت و وصول دلیل ترک کفر و انکار آن کردند پس کسانی که با حصول و وجود این کافر و مرتد شدند آنها قابل هدایت نماندند چه ادله هدایت تمام و کمال با ایشان رسیده پس از ان خدا هدایت و دلالت نمیکند گروه ستمگاران را از آنکه و ستمگاران از مرتد و کفا جزا و عوض ایشان آنست که بتحقیق بر ایشان باد لعنت خدا و ملائکه و مردم همه یعنی بر ایشان لعنت همه ایشان باد و لعنت دوری ایشان از رحمت و قریب بعذاب باشد در حالی که جاوید و دائم باشند در دوری رحمت سبک و کم کرده نمیشود از ایشان عذاب و الام نار جهنم را و ایشان را مهلت و زمانی انقطاع از عذاب حاصل نشود یا گاهی هرگز بسوی ایشان بنظر رحمت و عفو و تخفیف و تقلیل دیده نمیشود مگر آنانکه توبه کردند بعد کفر و اصلاح کردند و بصلاح آوردند آنچه ایشان فاسد ساخته بودند پس تحقیق خدا آمرزنده گناهان مهربان بتائبان میباشد **و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول** در نزول این آیات خلاف است چنانچه بالا ذکر شد **نزد** حسن و جبائی و ابو مسلم و قفال و همین احد اقوال ابن عباس است که در اهل کتاب نازل شده چه قبل ظهور آنحضرت ایمان باو داشتند و بعد او کافر گردیدند **و** بعضی در یهود بنی نضیر و قریظه خاص میدانند **و** بعضی همه اهل کتاب یهود و نصاری مراد میگیرند چنانچه ابن جریر و ابن منذر از حسن نقل کردند **نزد** جماعتی این آیات در حارث بن سوید بن الصامت انصاری خاص نازل شده و او بعض مرد اهل اسلام را غدر کشته بقریش در جنگ احد شد پس توبه کرد توبه او پیغمبر قبول فرمود و همین ثانی الاقوال ابن عباس و مجاهد و سدی و کلبی و ابی شیبه و غیر ایشان **و همین** مروی از حضرت ابی عبدالله الصادق است **نزد** عکرمه در ابی عامر راهب **و** حارث بن سوید بن الصامت **و** وحوح بن الاسلت **در کشاف و منهج** طعمه بن ابیرق و مقیس بن ضبابه در آنها شمرده که باز ده ...

[حاشیه: اشکال رابع ... لاعراب آمنا ... منع ... تحقیق بعد ...]



نفر مرتد از اسلام شده بکفار قریش ملحق شدند پس از ان توبه کردند لیکن همه آیات در آنها نازل گردیدند **در در منثور** از مجاهد نقل کرده که این آیات در مردی از بنی عمرو نازل شد که او بعد ایمان نصرانی با نصاری و ملحق گردید پس از ارتداد توبه او قبول گردیده **و** همین قول ابن جریر و ابن منذر و ابن جریج می شود و در این اقوال دیگر اند **بحث ثانی** در اصل کیف **نزد اهل وضع و نحاة** از اسمای مبهمه غیر متمکن متحرک الآخر برای التقای ساکنین میباشد **و** اغلب در آن معنی استفهام میباشد **و** بعضی گویند اصل در آن استفهام است **و** گاهی برای استفهام حقیقی میباشد چون کیف زید گاهی برای غیر حقیقی چون حکمی می آید مانند کیف تکفرون بالله چه این بمخرج تعجب وارد شده **ایا** در اینجا استفهام انکاری و نفی است **یا نه سعودی** در آن دو قول نقل کرده و اگر بمعنی نفی در اینجا باشد پس باید توبه هیچ مرتد ابدا ملی چه فطری قبول نشود و حال آنکه توبه ملی قبول است **در مجمع** فرموده اصل کیف استفهام است معنی انکار در او دخل و عارض گاهی میشود چه سوال را سوال از اغراض مختلفه کرده میشود **پس** گاهی برای تعجیز از اقامت برهان **و** گاهی برای توبیخ آنچه از جواب سوال میباشد **و** گاهی برای اظهار انکار سوال آن کرده میشود **اما نزد حکماء و متکلمین** کیف از اجناس عالی آخر تسعه از امور عامه میباشد و آنها **ا** کم **ب** کیف **ج** مضاف **د** وضع **ه** این **و** ملک **ز** متی **ح** فعل **ط** انفعال انهار امع الجوهر نام هم بمقولات عشره که شامل عامه جمیع ممکنات شناختن میباشد و تفصیل انها از فن کلام بیاید **بحث ثالث** در شهدوا نحاة دو قول دارند **احدهما** عطف بر ایمانهم است بتقدیر بعد ان آمنوا و شهدوا ان الرسول حق و عطف فعل بر ظاهر اسم که بمعنی فعل باشد جائز است چون قول شاعر **ع** لیسوا مصلین عشیرة و لا ناعب این قول زمخشری و مختار طبرسی است **ثانیهما** جائز است که واو برای حال باضمار قد باشد چون کفروا و قد شهدوا ان الرسول حق **و اما شهادة** خبر حق ثابت و حاصل بصورت قطع در اصل باشد **پس** شاهد و شهید مذکر یا مؤدی یا مبین آنچه بصورت قطع و یقین او را حاصل شده و آزاد نشسته باشد **بحث رابع** مفسرین در تفسیر این خلاف کرده اند و دو قول **احدهما** لا یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم یعنی خدا راه نمونی نمیکند قومی را که کفر بعد از ایمان کردند و حال آنکه ایشان شهادت بحقیقت رسالت محمد بن عبدالله داده بودند چه کفار قابل اهتداء و هدایت نیستند اصلا **نزد** جمعی خدا خلق معرفت در کفار چگونه نماید و ایشان کافر بعد از ایمان شدند یعنی خلق معرفت و دلالت با ایمان بکفار اصلا نمیکند و اگر میکند مراد تعالی نمیباشد این قول بحسب مقوله جبریه است که کافر را لطف نمیکند بطلانش کالضروریست **ثانیهما** قول عدلیه است که اصل لطف اعم تعالی بجا و خلق آنچه کافر باشد چه مومن پس ایشان وجوه دارند **اول** کیف یسلک الله بهم سبیل الهدی و المهتدین بالاثابة لهم و قد کفروا بعد ایمانهم یعنی چگونه سلوک کند خدا تعالی با ایشان سبیل هدایت و اثابت را و حال آنکه ایشان بعد ایمان کفر برسول کردند چه هر کسی بعد وضوح سبل و دلائل ترک آن نماید منهمک در ضلالت میباشد قابل اهداء نیست چه اسباب اهداء و هدایت همان بود که ترک آن کردند چون آیت اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی **ثانی** یهدی بمعنی یثیب و یجزی باشد پس بنا بر این چگونه خدا جزای نیک و ثواب هدایت را بعد از آنکه ایشان کفر کردند چون آیت یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار بمعنی یثیبهم باشد **ثالث** یهدی بمعنی لا یحکم الله بالایمان بعد کفرهم بالایمان یعنی چگونه خدا تعالی بر ایشان حکم بایمان کند یعنی نمیکند چه ایشان بعد ایمان کفر کردند **رابع** مراد نفی هدایت زائده است یعنی خدا هدایت زائده که از الطاف زائده بمومن عائد میشود بعد ایمان باین مرتدین نمیکند چه ایشان بعد ایمان کافر و تارک آن شدند چون والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا **و** آیه و یزید الله الذین اهتدوا هدی **و** آیه والذین اهتدوا زادهم هدی **و** آیه یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام **بحث خامس** ظاهر آیت است که ایشان بعد ایمان کفر کردند **آیا** کفر بعد ایمان جائز و ممکن است **یا** ممکن نیست متکلمین امت در آن دو قول دارند **احدهما** جائز و ممکن و از آن آیات و اخبار و سیر صحابه و تابعین مخبر و ناطق اند چه بکر رجماعة بعد آیات تا آخر زمانه نبوت صحابه در محضر نبوی مرتد گردیدند پس ایشان لامحاله تا زمانی کافر و بعد آن زمانی مومن و بعد آن مرتد کافر شدند ترک آیات و تواتر اخبار و ترک سیر مشهوره غیر جائز که سفسطه است **ثانیهما** کفر بعد ایمان اصلا غیر ممکن و غیر جائز است **بدلیل** آنکه کفر بعد ایمان مبتنی بر دو اصل فاسد است **یکی** جمع بین الاستحقاقین **دیگر** احباط و این هر دو صورت ضروری البطلان اند **اما بطلان** اجتماع کفر و ایمان حقیقی در شخص واحد ضروریست **و** بیانش آنکه جمع بین الاستحقاقین بر سبیل تابید ممتنع است زیرا که مومن با ایمان مستحق ثواب ابدی و کافر بکفر مستحق عقاب ابدی باشد و در ان خلافی بالاجماع نیست **پس** اجتماع این دو حق در شخص واحد محال است چه ایمان حقیقی مستلزم ثواب ابدی و کفر حقیقی مستلزم عقاب حقیقی است در یک محل جمع شدن نمیتواند زیرا که ثواب و عذاب ضدین اند **و ممکن** نیست که اول او بجنت برود باز بجهنم برود چه اجماع است که هر کس بجنت بصورت حرارت خلود دارد نه خروج از ان ابدا **و اگر** اول بجهنم بعد آن بجنت برود این هم غیر ممکن است زیرا که کفر لاحق مستلزم عقاب ابدی نیز بالاجماع **و** جنت نیز محل کفر

[حاشیه: تعداد اعراض تسعه مع الجوهر بالاجمال مشهور بمقولات عشره — بیان عدم امکان کفر بعد ایمان]

وکافر نیست ابداً **واگر** بگوئی که در یک محل در یک حال هر دو جزا حاصل شوند این هم محال است زیرا که جهنم عذاب ضد جنت است پس بطلان این ارتداد از مومن
محال است **اما بطلان اصل ثانی** که احباط یعنے نزد احد فریقین عمل لاحق عمل سابق را باطل و احباط فی الاصالة والراس میکند **نزد** ثانی فریق نیک و بد را موازنه بعد
پس آنچه اثقل باشد اخف را باطل سازد **واگر** مساوی بودند تمانع یکدیگر مستحق هیچ یک نیشود و اینهم بالضرورة نزد محققین عدلیه و جمعی از جبریه بالضرورة باطل است در سابق
مجلدات ادله بطلان اینها بالتفصیل ذکر گردیده پس قول ثانی که ارتداد مومن واقعی و حقیقی محال است ثابت گردید **و** همین قول جمهور اصحاب امامیه چون شیخ الطائفه **و**
شیخنا المفید **و** ابن نوبخت **و** علم الهدی شرف السیادة والسعادة **و** شیخ المشائخ ابو الفتوح **و** علامه طبرسی **و** محقق نصیر الملة الطوسی **و** آیة الله فی العالمین
علامه **و** شیخ المشائخ المقداد وغیرهم است **سوال** این آیت و امثال آن را چه خواهد کرد **جواب** در جائیکه برهان عقل و محکم نقل ساد و مانع قطعی باشد عمل بر برهان و تاویل
نقل واجب است **پس** واجب شد تاویل و حمل این آیت و امثال آن بر آنکه مرتد فی الواقع از ابتدا منافق بود **یا** از ظاهر ایمان لساناً انکار کرده نه فی الواقع والحقیقة **جواب**
**ثانی** خاتمة المفسرین والمتکلمین شیخ المشائخ **و** مولنا الطبرسی فرمودند والمراد ههنا بالایمان اظهار الایمان دون الایمان الذی یستحق به الثواب ولیس فی
الآیة ما یدل علی انهم قد کانوا فی باطنهم مؤمنین مستحقین للثواب فزال ذلک بالکفر فلا متعلق للمخالف به یعنی میگوییم که مراد در اینجا با ایمان اظهار ایمان لسانی
بود نه واقعی که بآن مستحق ثواب ابد در آخرت میشود **و** در آیت چیزی نیست که دلالت کند بر آنکه ایشان در باطن فی الواقع مومن مستحق بثواب ابد بودند و آن بکفر زائل گردید مخالف تعلق
و تمسکے نمیباشد **و** همین تاویلش با **اشکال** بنا بر این تقریر لازم می آید که کافری که مسلم شود او هم مستحق حقین باشد **و** حبط عمل سابق بلاحق باشد علی التقدیرین ایراد وارد شد
**جواب اول** شیخ المشائخ فرمود میگوییم که احباط اینجا نمیباشد و تعالی اسقاط کفر سابق باسلام لاحق میکند بالاجماع **و لقوله** علیه السلام یجب الاسلام ما قبله
یعنے اسلام لاحق اسقاط عذاب کفر میکند **و** نیز اسلام و ایمان توبه از کفر و شرک است پس عند التوبه خدا اسقاط عذابش میکند **اقول** همین است تکفیر مفسرین و متکلمین نامند
**اگر** حسنه و سیئه را مقابله میشود او موازنه باشد و آن نزد فرقه وعیدیه ثابت است **واگر** عمل بد لاحق عمل نیک سابق را باطل سازد او احباط باشد این هم نزد فرقه معتزله و جبریه ثابت
باشد **واگر** عقاب عمل کفر و شرک و معاصی سابقه بسبب عمل صالح لاحق متروک و مطروح العقاب شود او را تکفیر می نامند و تکفیر عند العقل و صحیح النقل ثابت بلا اشکال است **اما**
**عقل** پس کافی از این همین قدر است که عفو گناه سابق بسبب عمل صالح لاحق جائز است چه تکفیر نزد تکفیر آن ممدوح است زیرا که از مواخذه عبد ضعیف جاهل گذشت بسبب اطاعت
والقیاد او در آخر **اما نقل** پس او از صحاح احادیث و آیات بسیار اند که گنجایش تاویل ندارند معهذا مانع و موجب اشکالی نیستند چون آیت وکفر عنا سیاتنا
**و** چون آیت نکفر عنهم سیاتهم **بحث سادس** والله لا یهدی القوم الظالمین آیا این تعلق بکیف یهدی الله دارد **یا** جمله مستانفه کلام جدید بغرض
عموم است مفسرین دو قول دارند **احدهما** آنکه تعلق بما قبل دارد بنا بر آنانکه کفر بعد ایمان و شهادت برسول کردند خدا هدایت نمیکند ایشان را زیرا که ایشان
ظالمان و ستمگاران اند ظالم قابل لطف و هدایت بوجود و تمادی او بر ظلم نمیباشد چه او در او منهمک است چه در اینجا سه چیز در ایشان جمع شدند **آ** کفر بعد ایمان **ب**
دانستن حقیقت محمد **ج** ترک بینات و عدم نظر آن پس این کفر بعد بصیرت و علم باشد قابل هدایت نیستند **ثانیهما** بنا بر ثانی که بغیر تعلق ما قبل عام است بجمله
ظلمه پس بنا بر آن هیچ ظالمی قابل هدایت نیست بجهة تخمیر او که چون طبیعت ثانیه امر عادی و تمادی باشد چه هر که کار بند عقل بجهل و عناد و تعصب خود نشود و ترک نظر و اعراض از براهین
و دلائل حقه نماید و بجای آن دیده و دانسته وضع کفر کند او قابل سلوک بمسلک مهتدین و مستحق نفع و ثواب دائم نمیشود پس چگونه حق را او یافته و دیده و دانسته و بر آن بوده ترک
آن نمود او اولی بالاولی بعدم اهتداء **یا** اولی و الزم بعذاب و بعدم ایتاء ثواب باشد **تنبیه** در آیت دلیل است که زلت عالم دانسته اقبح الزلات و بر آن اشد العذاب می باشد
زیرا که ایشان بعد دانستن حق کفر و انکار آن نمودند **اشکال** در اول آیت کیف یهدی الله قوما **و** در آخر والله لا یهدی القوم الظلمین تکرار بلا فائده باشد
**جواب** نزد جمعی اول آیت کیف یهدی الله تعلق بمرتدین **و** بکفار اهل کتاب خاص **و** آخر آن عام بعامه کفار ظلمه و اهل ارتداد الی القیامة است **اشکال** چرا کافر را
ظالم نامیده و حال آنکه هر عاصی ظالم است **جواب** چونکه خدا فرمود ان الشرک لظلم عظیم چه کافر نفس خود را در مورد عقاب آورد بایقاع کفر و شرک پس باین لحاظ
کافر را ظالم نامید **یا** بلحاظ بعضے فرمودند هر کافر ظالم است و هر ظالم لازم نیست که کافر باشد چه والفاسقون هم الظالمون و فاسق خارج از اطاعت خدا مع بقای اعتقاد
و ایمان باشد ثم الله اعلم **بحث سابع** اجمعین تاکید محض برای ذکر میباشد **و** نیز اجمعون اجمعین جمیعا و جمیع و اکتعون ابتعون همه باشند مگر اکتع و ابتع موکد ما قبل در



**صحاح** گفته مبتدا و خبر بان واقع نمیشوند و فاعل و مفعول نمیباشند چه آنها از تواکید واقع میشوند **و** مثل نفس و عین و کل برای
تاکید میباشند **و نیز** اجمعون جمع اجمع و اجمع واحد در معنی میباشد و مفرد لفظی از و نیست **و** مونث جمعاء میباشد **نزد اهل معانی و**
**اشتقاق** ماخوذ از جمعت الشیء المتفرق باشد و نقیض جمع تفریق است چه وقتیکه جاء القوم اجمعون گفتند مراد آنست که همه افراد قوم بصورت اجتماع آمدند
احدے از آنها جدا نشده پس اجمعین در اینجا تاکید ناس واقع شده **بحث ثامن** اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین اولئک مبتدا
اول و جزاؤهم خبر آن مبتدا ثانی و ما بعد آن جمله خبر اولئک باشد پس مشار الیه کفار بعد ایمان میباشند یعنی آن موصوفین که مذکور الصدر خاصة اند **و** من مثلهم و اتباعهم الی
القیامة علی قول آخر جزای ایشان در دنیا و آخرت اینکه بر ایشان باد لعنت خدا و نیز همه ملائکه علوی و سفلی و لعنت همه مردمان **اما مراد** از لعنت خدا ابعاد از جنت و
انزال عقوبت و عذاب الیم باشد **اما** لعنت ملائکه و ناس دعای بد بر ایشان بانزال عقوبت در آخرت و در دنیا طلب ابعاد از رحمت و جنت بر ایشان باشد **بعض**
**اعلام** فرمودند که لعنت خلق عبارت از طلب ابعاد ملعون از رحمت خدا در دنیا و در آخرت ایضا عذاب الیم باد **اما** لعنت من الله گاه انزال عقوبت تعجیلا
بر ملعون در دنیا بعد ابعاد او از رحمت و نجات و خلاصی **و** گاه بمعنی حکم الله و اجری الله علیهم اللعنة فی الدنیا و عین علیهم العذاب فی الآخرة باشد و در **کتاب**
**براهین اللعنة علی الملاعنة** بالتفصیل جز و کل معانی لعنت **و** اصحاب آن را بیان **تنبیه** در آیت نص است که این لعنت جزای عمل ملعونان
است لقوله تعالی اولئک جزاؤهم ان الخ بخلاف مزعوم مجبره **و نیز** نص است بر لعن کردن **و** بر جواز لعن بر اعدای خدا و بر بطلان مزعوم آنانکه میگویند کافی و بس است لعنت خدا
و حاجت بلعن خلق نیست **بدانکه** اشکالات جسیمه لعن بکرر در هر سه مجلد ذکر گردید حاجت اعاده نیست **اشکال** لعنت خدا کافی و بس بود چرا بالعنت خود ضم کرد لعنت همه
اجناس و انواع ملائکه و ناس را **جواب اول** برای آنکه تا ما بدانیم که ما مکلفیم بلعنت و بیزاری ایشان و مثال ایشان الی القیمة **و** این من باب وضع سنت و تعیین طریق من الله
برای مومنین میباشد تا مطیعین نجیبین سنت الله و سنة الملائکه و سنن الانبیاء والامم الماضیة را متابعت نمایند و ترک این سنت موکده موضوعه خدا ننمایند **جواب**
**ثانی** آنکه تا بدانیم که ما را راه بلعن ظالمان و کافران و منافقان میباشد بخلاف عقاب که سوای خدا از انس دیگر نکند **و** اینقول شیخ المشائخ از اصحاب ما است **سوال** خدا تعالی
غنی بالذات است چرا خود لعن بر عباد خود کرد **واگر** خود کرد چرا مردم را ترغیب بلعن ایشان **جواب** چونکه بیزاری از دشمنان خدا بخود خدا و بمومنین واجب و از عظم ارکان
دین و اسلام بل نفی اصل اول آن و آن مقدم بر اثبات و اقرار ضدش باشد چون لا اله الا الله پس تصدیق حاصل نمیشود تا تقدم نفی تصوری پس از اینجا تبرا از اعداء الله و تولا
بالله و باولیاء الله اصل و عین ایمان باشد **جواب ثانی** چونکه لعن بر دشمنان خدا و بکافران و ظالمان عبادت خدا است چنانچه سلام و صلوات بر اولیای خدا
عبادت میباشد پس در امر تعبد حاجت چون و چرا نیست و در امر تعبد وجه نیست که مکلف را علت و لم آن واضح باشد بل کافی است که با تباع امر حکیم عادل تعالی عوض حاصل
و ثوابی بر آن واصل میباشد مکلف باید بعمل آرد چه تبرا باشد یا تولا **جواب ثالث** جائز است که الزام و تجویز لعن بر اعداء الله من باب الامتحان و
الابتلاء باشد تا ایمان و نفاق او در امثال اوامر لائح و واضح گردد چنانچه با کثر امور شرعیات در قدیم زمان موافق از منافق ظاهر گردید ثم الله اعلم **اشکال جسیم**
ظاهر اکثر مفسرین اجمعین تاکید ناس و ناس بالذات اسم جنس خصوص بدخول الف و لام جنس بقاعده اصول فقه و نحو مفید استغراق جمیع افراد میباشد پس بنا بر این جمیع
افراد ملعون و لاعن داخل ناس است **و** ثبوت آن چگونه ملعون لاعن بر خود میشود و هیچ عاقل چنین نمیکند پس چگونه ولعنة الناس اجمعین صحیح شود **جواب اول**
جمیع خلق لعن بر مبطل و کافر میکنند ولکن هر یکی فی نفسه معتقد است که من کافر و مبطل نیستم چه معلوم است که مشرک و کافر خود را باطل نمیداند پس مثلا اگر کافر فی علم الله لعن
بر کافر کند فی الواقع آن لعنت بر خود کرد اگر چه او نداند که من خود ملعونم **جواب ثانی** نزد ابو مسلم هر کافر و منافق ملعون عند الله و عند الملائکه و عند الناس اجمعین است
اگر چه دیگران لعنت بر او نکنند و خود بر خود لعن نکند چه مستحق لعن غیر و لعن خود میباشد پس در الناس اجمعین داخل میباشد **جواب ثالث** نزد جمعی اجمعین تاکید
ناس است و ناس کل مومنین ابتدا و لین و آخرین از زمره ایشان و کافر از ناس محسوب نیست پس اجمعین تاکید مومنین است اینجواب خالی از لطف نیست **جواب رابع**
نزد بعضی این آیت دال و محمول بر عالم آخرت است چه کفار در حشر و جهنم بر یکدیگر لعن خواهند کرد لقوله تعالی کلما دخلت امة لعنت اختها و باز فرمود ثم یوم القیمة یکفر بعضکم
ببعض و یلعن بعضکم بعضا پس بنا بر این کفار بر یکدیگر لعن میکنند **جواب خامس** نزد بعضے اجمعین تاکید الله و لاعنان از ملائکه و ناس معا است پس لاعن

تاویل این آیه
بیان معنی موازنه و احباط و تکفیر
جواز لعن و علت لعن
جواب اشکال جسیم در لعنت ناس بر ناس

مغائر و مباین از ملعون میباشد پس گویا لعنت لاعنین اجمع بملعونین اجمع میکنند لهذا اجمعین تاکید لاعنین ناس باشد نه ازملعونین **جواب سادس** مراد از الناس آنانی از مردم اند که در لعن تاثری واثری باشد این قول امام رازی هست پس این لاعنین از ناس دو قسم اند **احدهما** فرد خاص مردم و آنها انبیاء و اوصیا و اصفیاء و خواص اولیاء الله اند چه در لعن ایشان اشد و اسرع تاثیری میباشد **و** از اینجا **قوله تعالی** لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون باشد **و نیز** مرویست از اهل عصمت و طهارت که فرمودند نحن اللاعنون یعنی ما آل محمد لعنت کنندگان بر دشمنان خدا و دشمنان دین حق باشیم **ثانیهما** فرد عام و آنها مخلصین مؤمنین می باشند چه ایشان بمتابعت سنت خدا و سنت جمیع ملائکه و سنت جمیع انبیا و اصفیا لعنت کنندگان بر دشمنان خدا و رسولان و منحرفین و محرفین ادیان و کتب و معرضین از سنت انبیا میباشند **و** در سورهٔ احزاب لعنت بر ملاعنه از سنت الله شمرده فی قوله تعالی ملعونین اینما ثقفوا اخذوا الی قوله سنة الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا شمرده و آن الی القیامة تبدیل و تغییر نیست **تنبیه** هرگاه لعنت ملعونان بقرآن و سنت مذکوره ثابت گردید **پس** ثابت گردید هر که کافر و مشرک و منافق و مرتد و موذی رسول و اهل بیت او باشد پس او ثابت و لازم بل واجب اللعنة من الله و الملائکة و الناس اجمعین میباشد **آیا** بصورت اطلاق عموما **یا** عینا خصوصا بظاهر خلافی نیست الاصوفیه را چه نزد ایشان ابلیس هم ملعون نیست زیرا که کفر او ایشان را معلوم نیست **بل نزد طائفه** از ایشان چون محی الدین اعرابی چه نزد او ابلیس حق گفته و فرعون در نفس خود خدا را یافته انا ربکم الاعلی بر زبان رانده و اشاره بحلول تعالی هست **اما** هذیان ایشان از محل اعتبار ساقط است حاجت جواب نزد ثبوت النصوص من القرآن و الحدیث و فعل النبی چنانچه احادیث سابق بر این از صحاح اهل سنت ذکر گردیده **اما عینا** در جواز لعن بر ملعون معلوم هست و حرفی و شکی در آن نیست **اما** در غیر معلوم و مجهول الحال اجتناب واجب است والله اعلم **و در مسانید و تفاسیر اهل سنت** لعن وارد بر دشمنان و مبغضان اهل بیت ثابت عموما و خصوصا از کافهٔ خلائق ثابت هست **اما** خصوصا پس او بعد این می آید **اما عموما** پس بصورت نمونه بعض احادیث می نویسیم **در عرائس امام ثعلبی** در قصهٔ اصحاب کهف **روایت کرده** فقال اخبرنا ما یقول القنبرة فی صفیرها قال یقول اللهم العن مبغضی محمد و آل محمد فکان الیهود ثلثة نفر فاسلم منهما اثنان یعنی یهود پرسیدند که قنبره در آواز خود چه میگوید علی گفت لعنت میکند بر مبغضان محمد و آل محمد پس دو علمای یهود دفعة ایمان آوردند **ایضا امام سیوطی و ثعلبی** در آیت علمنا منطق الطیر روایت کردند قال و اذا صاح القنبرة یقول اللهم العن مبغضی آل محمد یعنی قنبره میگوید بار خدایا لعن کن بر دشمنان آل محمد **در فردوس و در منثور** در علمنا منطق الطیر از ابن عباس روایت کردند تقول القنابرة فی صفیرها اللهم العن مبغضی آل محمد یعنی قمریها در آواز خود لعنت بر دشمنان آل محمد میکنند **امام ثعلبی** از ابوهریره روایت کرده اذا اقبل علی فقال النبی من هذا قلت علی بن ابی طالب فقال النبی فمن ابغضه فعلیه لعنة الله **در فردوس** نیز همین مرویست یعنی پیغمبر فرمود هر که این علی را دشمن دارد پس بر او لعنت خدا باد **امام حسکانی در شواهد التنزیل** روایت از علی کرده ان رسول الله اخذ شعری فقال من اذی شعرة منک فقد اذانی و من اذانی فعلیه لعنة الله یعنی رسول خدا موی علی گرفته فرمود که هر کس بیک موی تو اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کرده بر او لعنت خدا باد و باین مضمون روایات بسیار است **سوال** لعن بر یزید و احزاب و اتباع او و آنانکه بفعل او شریک و راضی بودند و آنانکه از اسلاف و امثال او منافق بودند جائز هست **یا نه و** مزعوم جمعی از اهل سنت است که بر معاویه و یزید و احزاب او لعن جائز نیست زیرا که مسلمان موحد از اهل قبله بود اگرچه فرزند رسول را قتل و دختران را برهنه نموده اسیر در بلوای عام بردند **و** اگرچه معاویه با احزاب خود تا هزار ماه در خطبها لعن و سب بر مرتضی علی در هر مسجد دنیا پنج وقت نماز میکردند **و** اگرچه هفتاد و دو جنگ با خلیفهٔ رسول و زوج بتول نمودند **و** اگرچه هزارها نفر صحابهٔ رسول و علی و مؤمنین را بقتل آوردند همه آن جنگهای اجتهادی بودند چه مجتهد اگر مثلا خاطی هم باشد باز هم خالی از صواب نیست **پس آیا** لعن بر اعیان و امثال ایشان از اوائل و اواخر جائز هست **یا** بالاجمال در جملهٔ ملعونان **یا** جائز نیست **جواب** جواز لعن و بودن آن از اصل ایمان

ورود لعن از احادیث خاصه و عامه

جواب سوال ... بر مبغضان آل محمد ...



بل اول اصل آنفا از این آیه شنیدی باقی ماند لعن و تجویز آن بر یزید و معاویه و ابوسفیان و امثال ایشان عینا در امت دو قول است **احدهما** قول اکثر فرق اهل سنت غیر جائز است زیرا که هرچه کردند بخطای اجتهادی کردند و مجتهد خاطی خالی از صواب نیست **و** برای آنکه موحد اهل قبله بودند اگرچه بنی و آل او را کشتند خطای اجتهادیست بر مجتهد خاطی موحد از اهل قبله و صلوة لعن جائز نیست **ثانیهما** مختار کافهٔ فرقات شیعه خصوص امامیه هست که لعن و بیزاری از اعداء الله از کفار و منافق اول و اوجب است بل تولای خدا و رسول و امام هدی و دین حاصل و ثابت نمیشود مگر بتقدم تبرا و بیزاری از جمیع ملعونان جملة **و** از همچنین اشخاص عینا بچند دلیل اجمالی **منجملهٔ** آن آنکس که کافر و منافق و مرتد باشد او واجب اللعن در دنیا و آخرت می باشد و ایشان از اهل کفر و نفاق و ارتداد بودند **و** تاویل آن بخطای اجتهادی مع ثبوت عمدیة آن کاه حمل کفر و نفاق و ردت بر اسلام و بر عکس بلا ضرورت عدول از امور ظاهر غیر جائز عند العقل و صحیح النقل میباشد **اما در اثبات** کفر و نفاق و ارتداد ایشان همین افعال ایشان کافی هست و تفصیل احوال شان معلوم جمیع اهل سیر و تواریخ معتمده و کتب احادیث همه فرقات اهل اسلام باشد و صورت تفاصیل آن در اینجا نیست **و منجملهٔ** آن ختمی مرتبت بر بنی امیه و بنی حنیفه و بنی ثقیف همیشه و در قنوت لعنت میکرد خصوص بر ابوسفیان و معاویه در هفت جا هفت بار بل هفتاد بار و بر مروان و بر عمر عاص نیز لعن کرده و تفاصیل آن مکرر در همه مجلدات از صحاح احادیث اهل سنت نقل گردیده **در جلد رابع شرح نهج البلاغة** بعد دوصد ورق ابن ابی الحدید روایت کرده که عمار یاسر مخاطب با اهل شام در حین اقتتال میفرماید و آخرش این هست الا وانه معاویة فقاتلوه فانه ممن یطفی نور الله و یظاهر اعداء الله الخ یعنی ای اهل شام آگاه باشید بتحقیق والله من میشناسم معاویه را که منافق مخرب دین هست و او را قتل نمائید بتحقیق او اطفاء نور الله و معاونت اعداء الله میکند **در همین مجلد رابع** همین جا روایت کرده در معاویه و عمرو عاص و احزاب ایشان حضرت امیر فرمود والذی فلق الحبة و برء النسمة ما اسلموا و لکنهم استسلموا و اسروا الکفر فلما وجدوا علیه اعوانا اظهروه ملخص ترجمه یعنی قسم بخدا که آن قوم او اسلام و تصدیق بدل نکردند و لکن بقول لسانی طلب سلامتی خود نمودند و کفر را مخفی نهادند و وقت یافتن اعوان و انصار اظهار کفر و نفاق باطن قدیمی خود کردند **ایضا** از محمد بن حنفیه روایت کردند لما اتاهم رسول الله من اعلی الوادی و من اسفله و ملأ الاودیة کتائب یعنی یوم فتح مکة استسلموا حتی وجدوا اعوانا ملخص آنکه حضرت رسول و قتیکه از اعلی و اسفل آمد مملو ساخت وادی را روز فتح مکه پس ابوسفیان و معاویه برای سلامتی خود اسلام لسانی ظاهر کردند و نزد وجدان اعوان اظهار کفر اصلی کردند **ایضا در مجلد رابع** از زر بن حبیش **و** ابن مسعود روایت کرده قالا قال رسول الله اذا رایتم معاویة ابن ابی سفیان یخطب علی منبری فاضربوا عنقه فقال الحسن فوالله ما فعلوا و لا افلحوا **و** مثل همین جلال الدین سیوطی در متعدد کتب خود از متعدد جمهور محدثین خود روایت کرده یعنی رسول خدا فرمود ای مردم مهاجر و انصار و قتیکه شما دیدید معاویه را که خطبه بر این منبر من میخواند پس دفعة گردنش را بزنید و حسن بصری در ذیل این حدیث همیشه میگفت والله نه گردنش زدند و نه رستگار شدند پس فتنه ضلالت و نفاق در خلق باقی نهادند **ایضا** جماعتی از وکلاء و سفراء معاویه نزد علی بامر معاویه آمدند منهم حبیب بن مسلمة الفهری **و** شرحبیل بن سمط **و** معن بن یزید و اخنس سلمی پس حضرت امیر بعد ذکر نفاق معاویه فرمود طلیق ابن طلیق و حزب من الاحزاب لم یزل لله و لرسوله و للمسلمین عدوا هو و ابوه حتی دخلا فی الاسلام کارهین مکرهین الخ طلیق پسر طلیق حزبی از احزاب کفر و نفاق همیشه دشمن خدا و رسول او و دشمن مسلمانان بوده معاویه و پدرش تا آنکه هر دو داخل در اسلام کاره و مکره شدند **منجملهٔ** آن معاویه و یزید منافق بودند و نفاق او بعداوت علی معلوم شد چه او لعن بر او بر منابر میکرد تا آنکه هزار ماه همین سنت او جاری بود و مابین عمر بن عبد العزیز آنرا منع کرده بود **و** همه اهل سیر و تواریخ و مغازی **و** اهل حدیث در دفاتر ثبت کردند **در مجلد رابع** ابی الحدید میگوید فنقول ان معاویة امر الناس بالعراق و الشام و غیرهما بسب علی و البراءة منه و خطب بذلک علی منابر الاسلام و صار ذلک سنة فی ایام بنی امیة الی ان قام عمر بن عبد العزیز فازاله **و نیز در همین مجلد رابع** از ابوعثمان جاحظ نقل کرده ان معاویة کان یقول فی آخر خطبة الجمعة اللهم ان اباتراب الحد فی دینک و صد عن سبیلک فالعنه لعنا وبیلا و عذبه عذابا الیما و کتب ذلک الی الآفاق

ابن ابی الحدید روایاتیست در لعن معاویه و مروان نقل کرده

از معاویه وضع سنت لعن علی ابن ابیطالب تا هزار ماه

بهذه الکلمات یشار بها علی المنابر الی خلافة عمر بن عبد العزیز ملخص آنکه معاویه در آخر خطبهٔ جمعه خود قرار داده که لعنت بر علی ابو تراب میکرد و همین
عمرات بروانها باطراف و آفاق دنیا نوشت که جاری بعد خطب خود همیشه نمایند و سنتش تا زمانهٔ عمر عزیز جاری بود **در کامل مبرد** و **در**
**همین مجلد** ابن ابی الحدید روایت کرده که امیر هشام نام در مدینه کان یلعن علیا علی المنبر فیقول اللهم العن علی بن ابی طالب بن
عبد المطلب بن هاشم صهر رسول الله علی ابنته فاطمة وابا الحسن والحسین **در همین دو** کتاب و نیز جاحظ روایت کرده ان قوما
من بنی امیة قالوا لمعاویة انک قد بلغت ما املت فلو کففت عن لعن هذا الرجل فقال معاویة لا والله حتی یربو علیها الصغیر و یهرم علیها
الکبیر ولا یذکر له ذاکر فضلا یعنی جمعی از امویه معاویه را گفتند که تو بمنتهای آرزوی خود رسیدی زبان خود و خلق را از لعنت این مرد ببستی معاویه گفت
واسه نمیشود تا آنکه هر صغیر بر آن ولادت و تربیت یابد و هر پیر بر آن پیرتر شود و بر آن بمیرد و تا بقای دنیا ذکر فضل او نماند **در کشاف** بر در آمده در ذیل
آیت ان الله یامر بالعدل والاحسان میگوید والبغی طلب التطاول بالظلم وحین اسقطت من الخطب لعنة الملاعنین علی امیر المؤمنین علی
اقیمت هذه الآیة مقامها ولعمری انها کانت فاحشة ومقتا ومنکرا وبغیا ضاعف الله لمن سنّها غضبا ونکالا وخزیا اجابة لدعوة نبیه
وعاد من عاداه انتهی ملخص آنکه وقتی که اسقاط از خطبها لعنت لاعنان ملاعین بر امیر المؤمنین علی و بجای آن آیه ان الله یامر بالعدل والاحسان نهادم
قسم بعمرم هر اینه آن قول فاحش ممقوت و منکر و بغی بود خدا دو چندان بانی او را غضب و نکال و رسوا کند برای اجابت دعای نبوی در حال او که خدایا دوست دار
دوست علی را و دشمن دار دشمن علی را **در مجلد سابع** گفته ان معاویة وضع قوما من الصحابة وقوما من التابعین علی روایة اخبار قبیحة
فی علی تقتضی الطعن فیه والبراءة منه وجعل لهم علی ذلک جعلا یرغب فی مثله فاختلقوا من ارضاه منهم ابو هریرة وعمرو بن العاص والمغیرة
بن شعبة ومن التابعین عروة بن الزبیر الخ یعنی معاویه قومی را از صحابه و تابعین بر وضع احادیث قبیحه در علی مقرر کرد و بایشان جعاله معین نمود
پس از جملهٔ واضعین ابو هریره و عمرو عاص و مغیره و از تابعین عروة ابن الزبیر و غیر ایشان بودند **اقول** کسی که باین حد عناد علانیه داشته
باشد در کفر او شکی نیست پس در کفر معاویه شکی نیست **در صحیح مسلم و ترمذی و مشکوة** مرویست که معاویه امر
بخلق در لعن و سب علی میکرد چنانچه گفته لما امر معاویة بن ابی سفیان سعدا فقال ما منعک ان تسب ابا تراب قال اما ما ذکرت ثلثا قالهن
له رسول الله ص فلن اسبه الخ یعنی هرگاه معاویه امر کرد سعد وقاص را و او امتناع کرد از لعن بر علی پس معاویه گفت چه چیز ترا مانع از سب و لعن اوست سعد گفت
سه وصف که پیغمبر در شان او فرموده هرگز برا و سب نمیکنم اگر یکی از انها بمن میبود البته افضل بود بمن از شترهای موی سرخ آ حدیث منزلهٔ هارونی ب
حدیث رایت خیبر یحبه الله ورسوله ج نزول آیت ابناءنا و آیت تطهیر در او خواند و قرار داد **منجملهٔ** ان معاویه ساب و لاعن علی و لاعن
خدا و رسول بود و ساب خدا و رسول و علی و آمر بسب علی ناری ملعون است چه **در مشکوة و در مسند احمد و جامع**
**الاصول** مرویست قال النبی ص من سب علیا فقد سبنی **در دو مسند اخیر** زائد است ومن سبنی فقد سب الله
یعنی پیغمبر فرمود هر که سب و لعن بعلی کند سب بمن کرده و هر که سب بمن کرده سب بخدا کرده **در مشکوة از مسلم و در ترمذی** نیز
روایت کرده قال علی ع والذی فلق الحبة وبرء النسمة انه لعهد النبی الامی ص الیّ ان لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق معلوم است که سب
لعن بر نفس رسول نمیشود مگر بنفاق باطن و معاویه منافق بود **در ترمذی و مشکوة** از سعید خدری روایت کرده کنا معشر الانصار
نعرف المنافقین ببغضهم علی ابن ابی طالب یعنی ما گروه انصار منافقین را ببغض و عداوت علی میشناختیم **در ترمذی و مشکوة**
مرویست کان رسول الله ص یقول لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن یعنی پیغمبر میفرمود همیشه که دوست ندارد علی را منافق و بغض ندارد
و نمیکند بعلی مومنی **در شرح نهج البلاغة** است که قباد از ابو مریم انصاری از حضرت امیر روایت کرده قال لا یحبنی کافر ولا
ولد الزنا یعنی مرا دوست نمیگذارد کافر و نه ولد الزنا **در صواعق** از دیلمی و ابو الشیخ روایت کرده قال النبی ص من لم یعرف حق عترتی والانصار



والعرب فهو لاحدی ثلث اما منافق واما ولد الزنا واما امرء حملت به امه فی غیر طهر یعنی هر که حق عترت من و انصار و عرب نشناسد
پس او یا منافق است یا ولد الزنا یا حمل گرفته مادر او در غیر طهر یعنی در حیض **در صواعق** مرویست من ابغضنا اهل البیت حشره الله تعالی
یوم القیمة یهودیا وان قال لا اله الا الله یعنی هر که با ما اهل بیت بغض دارد او محشور یهودی میشود اگرچه کلمهٔ لا اله الا الله بخواند **در صواعق**
از احمد مرویست من ابغض اهل البیت فهو منافق **در جلد ثانی ابی الحدید** روایت کرده وقتیکه عقیل ابن ابی طالب معاویه را در
مجلس یا ابن حمامه گفت پس معاویه علمای انساب را جمع کرده پرسید که حمامه کدام بوده قال ولی الامان قال نعم قال حمامة جدتک ام ابی سفیان کانت
بغیة فی الجاهلیة یعنی از اعلم نسابه گفت مارا امان هست اگر بگوییم معاویه گفت آری پس عالم انساب گفت که حمامه مادر پدرت ابو سفیان باشد که فحشا بلیت
زانیه بوده **در مجلد ثانی** ابن ابی الحدید روایت کرده وقت تحریر صلحنامه قیل لعلی ع حین اراد ان یکتب بینه وبین معاویة واهل الشام
اتقر انهم مؤمنون مسلمون فقال علی ما اقر لمعاویة ولا لاصحابه انهم مؤمنون ولا مسلمون یعنی حضرت امیر فرمود که من اقرار نمیکنم که معاویه و اصحاب او مومن و مسلم بودند
بل که نه مومن و نه مسلم بودند **منجملهٔ** آن معاویه بل بنی امیه و مروانیه ملعون بودند بزبان مقدس نبوی ص مرارا چنانچه موفق مکی از غیر امام حسن و ابن ابی
الحدید در جلد سادس **شرح نهج البلاغة** در ذیل خطبه عجبا لابن النابغة گفتند قال الحسن انشدک بالله یا معاویة اتذکر یوما جاء
ابوک علی جمل احمر وانت تسوقه واخوک عتبة هذا یقوده فراکم رسول الله فقال اللهم العن الراکب والقائد والسائق یعنی امام حسن
مجتبی معاویه را گفت ترا قسم بخدا میدهم ای معاویه آیا یاد داری تو هان روز را که پدرت آمد بر شتر سرخ موی و تو او را پس میکشیدی بمهار و برادر تو
عتبه او را از دنبال پیش میبرد پس پیغمبر شما را دید و فرمود بار خدایا لعن کن راکب این شتر و قائدش و سائقش را و شما سه نفر بودید **در مجلد سادس**
**شرح نهج البلاغة** روایت کرده و ما در اینجا موضع حاجت خود بلحاظ طول ذکر خواهیم کرد ان رسول الله ص لعن ابا سفیان فی سبعة
مواضع اولها یوم لقی رسول الله ص خارجا الی الطائف الی ان قال فلعنه الله ورسوله یعنی بتحقیق رسول خدا ص لعنت کرد بر ابو سفیان در هفت جا
اول آنها روزیست که خارج نزدیک بطائف ملاقی رسول شد تا آنکه خدا و رسول او لعنت کردند **والثانیة** یوم العیر اذ عرض لها رسول الله وهی
جائیة من الشام الی ان لعنه رسول الله ص ودعا علیه فکانت وقعة بدر دوم موضع یوم العیر است پس پیغمبر بر او لعنت و دعای بد کرد پس واقعهٔ بدر شد
**الثالثة** یوم احد حیث وقفت تحت الجبل ورسول الله فی اعلاه وهو ینادی اعل هبل مرارا فلعنه رسول الله ص عشر مرات ولعنه
المسلمون موضع سوم یوم احد است که رسول خدا بر او بکرات و مسلمانان نیز بر او لعنت کردند **الرابعة** یوم جاء بالاحزاب وغطفان والیهود فلعنه
رسول الله ص وابتهل موضع چهارم یوم احزاب است که با احزاب و غطفان و یهود را ابو سفیان آورد پس رسول خدا بر او لعنت کرد و تضرع نمود و
**الخامسة** یوم الحدیبیة فلعن رسول الله ص ابا سفیان ولعن القادة والاتباع وقال ملعونون کلهم فقیل یا رسول الله افما ترجی الاسلام
لاحد منهم فکیف اللعنة فقال ص لا تصیب اللعنة احدا من الاتباع واما القادة فلا یفلح منهم احد ملخص آنکه موضع پنجم حدیبیه است که آنحضرت ص
بمسجد الحرام نگذاشت پس در آن روز لعنت کرد بر قادة و اتباع او و پیغمبر ص فرمود که کلهم ایشان ملعون اند پس عرض کرده شد ای رسول آیا از ایشان هیچ یکی
مرجو الاسلام نیست پیغمبر ص فرمود لعنت بهیچ یکی از اتباع نمیرسد اما پیشوایان ایشان ابو سفیان و معاویه است احدی از ایشان رستگار باسلام حقیقی نمیشود
**والسادسة** یوم الجمل الاحمر **والسابعة** یوم وقفوا لرسول الله ص فی العقبة لیستنفروا ناقته وکانوا اثنی عشر رجلا منهم
ابو سفیان الی قوله فهجوت رسول الله ص بسبعین بیتا من الشعر فقال ص انی لا اقول الشعر ولا ینبغی لی اللهم العنه بکل حرف الف
لعنة فعلیک اذا من الله ما لا یحصی من اللعن یعنی موضع هفتم یومیست که در شب آن بمقام عقبه کوهی که ما بین مکه و مدینه باشد در آنجا دوازده نفر کفار و
منافقین چپ و راست راه مخفی بالکیدی مانده بودند بغرض آنکه ناقهٔ رسول ص را بترسانید و برم آمده او را بیندازد تا آنکه فرمود و تو هجو کرده بودی ای معاویه
رسول خدا را بهفتاد شعر پیغمبر فرمود من شعر نمیدانم و سزاوار نیست که بگویم بار خدا معاویه را بهر حرفی هزار لعنت بفرست پس بر تو باد آنقدر لعنتها با مر خدا که

بشمار نیاید **منجمله** آن حرب با پیغمبر و آل پیغمبر کردند در این شکی نیست که بموجب ابنائنا و انفسنا ایشان نفس و فرزندان رسول بودند
پس شکی نیست در اینکه جنگ ایشان جنگ رسول است و جنگی رسول بالاجماع ناری است و حرب واقع نمیشود مگر بکینه و عداوت و بغض پس این هر دو موجب
کفراند **ترمذی و مشکوة و ابن ماجه و ابن حیان و حاکم** مع التصحیح **و صاحب صواعق**
روایت کردند از رسول الله ص قال لعلی و فاطمة والحسن والحسین انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم یعنی بتحقیق پیغمبر فرمود
برای علی و فاطمه و حسنین که من در جنگ کسی ام که جنگ با ایشان نماید و من در صلح ام با کسی که با ایشان بصلاح و صلح باشد **سوال** چرا حرب معاویه و
یزید تأول بخطای اجتهادی نمیشود **جواب** حمل این حملات و محاربات کثیره و سفک خونهای مطهرین و موحدین مسلمین بر اجتهاد جائز نیست
چه باتفاق اصولیین عند النصوص القطعیة والعلوم الیقینیة اجتهاد جائز نیست چه اجتهاد مع وجود براهین و ادلهٔ قطعیه و حجج واضحه لائحه جائز نیست
والا یهود و نصاری و مجوس هم همین میگویند که ما باجتهاد خود قتال مسلمانان و ترک محمد و دین او کردیم در **اخیر صواعق** از جماعتی از علماء
خود تجویز لعن بر بنی امیه خصوص بر یزید بدلیل و تفصیل نقل کرده و لکن خود از آن اعراض نموده **سوال** چرا جائز نباشد که دعای خیر پیغمبر قبول
و دعای بد و لعنت او غیر مقبول باشد بالنسبة مسلمانان چنانچه در صحیح مسلم حدیثی در این باب از عایشه رض آورده **جواب** این باطل بالضرورة است بچند وجه **اول** این
ترجیح بلا مرجح باشد که احد القسمین قبول باشد **ثانی** آن غیر مقبول **ثانی** باین سبب تنفیر خلق از نبی لازم می آید و امت متفق است که آنچه موجب نفرت
از نبوت باشد ازالهٔ آن از نبوت واجب است عموماً و خصوصاً و عبثاً والا فائدهٔ نبوت و ابعاث باطل و عبث بر تعالی لازم می آید اصلاً جائز نیست **ثالث**
نبی صاحب و ما ینطق عن الهوی بود اصلاً و ابداً از حین بعثت بخواهش نفسانی کلامی نکرد پس بنابراین **یا** تکذیب نبی **یا** تکذیب قرآن و خدا لازم می آید
این اصلاً جائز نیست **رابع** پیغمبران خصوص ختم انبیا گاهی باراده و خواهش امری و اقدام بر آن نمیکردند الا باذن تعالی **پس** دعای خیر و بد و لعن بر کسی
بامر الله و اذنه میکرد **یا** بدون آن **بر اول** محال است که دعای خیر مجاب شود و لعن و دعای بد مطرود چه خلاف وعده و امر باری تعالی محال و دروغ
باشد بر تعالی جائز نیست **و بر ثانی** و ما ینطق عن الهوی غلط و نبی مخالف خدا و عدو تعالی باشد این محال است **خامس** چگونه خدا و رسول او
جاهل باشند از این که محمد بر کسی لعن کند و خدا بدل آن خیر کند یا بر عکس آن بفهمد و بکند **سادس** دانسته بر ملعون لعن میکرد یا ندانسته پس چگونه
بعلم نبی جهل عائد و حاصل شود معاذ الله **تنبیه** پس کسی که نبی لعنت کرد در او و عینا و در اولاد و ذریت او ابد الآباد ایمان برابر یک ذره نمیباشد
**سابع** محال است که صاحب و ما ینطق عن الهوی ملعون مستحق را ندانند و بر مومن واقعی لعن کند چه لعن بر غیر مستحق عود بخود لاعن میکند چنانچه **در**
**فردوس الاخبار** دیلمی **و مفسرین** از ابن عباس و ابن مسعود روایت کردند من لعن علی غیر المستحق فان ذلک اللعنة
تعود الی اللاعن یعنی لعن غیر مستحق عود بخود لاعن میکند پس عیاذاً بالله خود نبی ملعون گردد **در شرح عقائد نسفی**
سعد الدین تفتازانی بانصاف میگوید و انما اختلفوا فی لعن یزید بن معاویة الی ان قال و بعضهم اطلق اللعن لما انه کفر حین امر
بقتل الحسین رض و اتفقوا علی جواز اللعن علی من قتله او امر به او اجازه او رضی به والحق ان رضی یزید لقتل الحسین و استبشار
بذلک و اهانته اهل بیت النبی ص مما تواتر معناه و ان کان تفاصیلها آحاداً فنحن لا نتوقف فی شأنه بل فی ایمانه لعنة الله علیه
و علی انصاره و علی اعوانه انتهی آخر کلامه ملخص ترجمه آنکه امت در لعن یزید بن معاویه بدو قول خلاف کردند قول ثانی آنکه لعن بر یزید اطلاق بمطلق کردند
زیرا که یزید کافر گردید وقت امر بقتل حسین و اتفاق کردند همه ایشان بر جواز لعن بر قاتل آنحضرت و بر آمر قتل و بر اجازت دهنده بر قتل و بر آنکس که راضی بقتل
او شده **و** حق آنست که یزید راضی بقتل بود و مشاوره در آن با جمعی کرده این دلیل بر اختیار و رضای اوست و برای آنکه یزید راضی اهانت اهل بیت
نبوت بود پس ایشان را اهانت کرد بسبب آنچه متواتر المعنی است اگرچه بعض تفاصیل شهادت باخبار آحاد باشد و ما توقف نداریم در شأن یزید بل توقف نداریم
در عدم ایمان یزید لعنت خدا بر او باد و بر انصار یزید و بر اعوان یزید تمام شد ترجمه از عین کلام او **منجملهٔ** آن کل بنی امیه عموماً و خصوصاً معاً

جواب سوال چرا حرب معاویه و یزید بخطای اجتهادی معذور نمیشود

جواب سوال چرا لعن پیغمبر مقبول و برحمت نمیشود





و محاسد اهل بیت رسالت بتواتر بودند شاید از آلاف اگر واحدی بلا عناد و بغض بوده باشد حالا بالا شنیدی و معاند اهل بیت بالضرورة کافر است
مخلد فی النار ابداً آباد است زیرا که مودت و محبت و تعظیم ایشان از ضروریات دین و مجمع علیه مسلمین و منصوص فی سنت سید المرسلین و کتاب رب العلمین
است چون قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی در اهل بیت طاهرین است پس هر که ترک ضروری دین و اجماع و قرآن و سنت نماید در کافر و ملعون
بودن او شکی نیست اینها کل بنی امیه عموماً و خصوصاً ملعون اند از **ترمذی و مشکوة** و غیر اینها قبل بر این شنیدی که آنحضرت بنی امیه و بنی حنیفه
و بنی ثقیف را لعن میکرد دیگر گروه ایشان و بانی مبانی فسادات ابوسفیان و معاویه و یزید است پس تخصیص بغیر ایشان غیر جائز است **در صواعق**
**محرقه** مع التصحیح **حاکم** نیز روایت کرده قال ص و ان اشد قومنا لنا بغضاً بنو امیة و بنو المغیرة و بنو مخزوم یعنی رسول خدا
فرمود سخت ترین قوم در بغض ما اهل بیت بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم اند **در صواعق** روایت کرده و من اشد الناس بغضاً لاهل البیت
مروان ابن الحکم یعنی اشد الناس در عداوت با اهل بیت مروان بن الحکم است **در صواعق** مرویست لا یولد لاحد مولود الا اتی به النبی ص
فیدعو له فادخل علیه مروان بن الحکم فقال النبی ص هذا الوزغ ابن الوزغ الملعون ابن الملعون یعنی هیچکس را پسری متولد نمیشد مگر برای دعا
پیغمبر می آوردند پس مروان حکم را آوردند پیغمبر فرمود این چلپاسه پسر چلپاسه ملعون پسر ملعون است **در صواعق** مرویست قالت عائشة رض لکن
رسول الله لعن ابا مروان و مروان فی صلبه یعنی رسول خدا ص لعنت کرد پدر مروان و پسر مروان را که هنوز در صلب او بود **در صواعق** مرویست
فقال ص ائذنوا له علیه لعنة الله و علی من یخرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم یترفهون فی الدنیا و یضیعون فی الآخرة ذو مکر و خدیعة
یعطون فی الدنیا و ما لهم فی الآخرة من خلاق یعنی حکم بن عاص اذن دخول خواست حضرت رسول ص فرمود اذن بدهید او را لعنت خدا باد بر او و بر کسی که از
صلب او بر آید مگر مومن ایشان و او نهایت قلیل میباشد یا کم کسی است از ایشان که رفاهیت یابند در دنیا و ضائع میشوند در آخرت صاحبان مکر و فریب
میباشند همه ایشان را دنیاست و نیست مر ایشان را هیچ نصیبی در آخرت **اقول** اگر طول نمیبود کفر و نفاق و لعن بنی امیه جمیعاً و تفصیلاً و اعیاناً از
اول ایشان تا آخر از کتب مریدان ایشان می نوشتم و لکن اینقدر برای صاحب تحقیق کافی و وافی است و زیاده بر این **از کتاب شواهد الحق**
که اصل اسمش **براهین اللعنة علی الملاعنة** باشد جزءاً و کلاً و تفصیلاً و اسماءً از آن بیاب **سبحان الله** کسی که بر احد صحابی
یا بر یکی از کبار صحابه سب و لعن کند اکثر علمای ایشان او را کافر و محل الدم میدانند **و** معاویه بذاته بانی لعن تا هزار ماه بر نفس رسول الله ص و صاحب منزلت
هارونی محبوب خدا علی مرتضی باشد و خود بر او لعنت کرده معاویه و تبعهٔ او ملعون نباشند این نیست مگر عناد و تعصب و بر خلیفة الله خروج کرده او را باغی
و طاغی نداند و حال آنکه **صحیح بخاری و صحیح مسلم** ایشان ناطق دو شاهد صادق اند که حضرت رسول ص معاویه را فئهٔ باغی و ناری نامید
فی قوله ویحک یا عمار ستقتلک الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة و یدعونک الی النار و این را محبت معاویه تاویل میکنند نعوذ بالله من الاغماض و محبة
المضل الضال **در شرح نهج البلاغة** از اعمش روایت کرده که حضرت امیر فرمود که من در خواب شکوه بحضرت رسول ص کردم فقال لی رسول الله
انظر فنظرت فاذا جلامید و اذا رجلان مصفدان قال اعمش هما معاویة و عمرو بن العاص قال علی فجعلت ارضخ رؤسهما ثم تعود ثم ارضخ ثم
تعود یعنی ملخص آنکه نگاه کردم بفرمودهٔ رسول ص ناگاه دیدم سنگها و دو مرد مغلول یعنی معاویه و عمرو عاص را غلبند دیدم پس من بر سر ایشان میزدم بآن سنگها
فرو میرفتند در نار پس عود میکردند پس باز میزدم **در همان** از عبد الله سلمه مرویست که حضرت امیر در خواب شکوه از امت و معاویه بحضرت رسول کرد فقال ص
هذه جهنم فانظر من فیها فاذا معاویة و عمرو بن عاص معلقین بارجلهما منکسین یرضخ رؤسهما بالحجارة ملخص آنکه پیغمبر فرمود اینست جهنم و این معاویه
و عمرو عاص آویخته شده بپایها در آن سرنگون بودند و بر سرهای ایشان می کوبیدند **در ابتدای صفحه شرح نهج البلاغة** ابن ابی الحدید را چاره
نمانده و گفته و اما عسکر الشام بصفین فانهم هالکون کلهم عند اصحابنا لا یحکم لاحد منهم الا بالنار لاصرارهم علی البغی و موتهم علی البغی انتهی
یعنی اما لشکر شام که بصفین بودند همه هالک اند صحاب معتزلهٔ اهل سنت در اعتقاد ندارند باحدی از ایشان و حکم نکردند مگر بنار برای اصرار ایشان بر بغی و برای موت ایشان

وعید و لعن با بعض اهل البیت و بغض بنی امیه

بر بغض و دشمنی چهارم او علانیه گفته و قال عدوه و مبغضه الذی یجتهد فی وصمة عیبه معاویة ابن ابی سفیان که معاویه عدو و مبغض علی بود تخصیص نمیکند بحث تاسع خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون یعنی کفار و ظلمه حال شان آنست که دائم بلا انقطاع میباشند در لعنت خدا یعنی در آخرت ابدا آباد در عذاب الهی میباشند و از عذاب ایشان ایک جزئی برابر یکذره تخفیف و تقلیل کرده نمیشود و نه مهلت یکی از زمان میابند و نه بنظر رحمت بایشان ابدا و اصلا دیده شود نزد بعضی در دنیا گرفتار لعنت و بعض مردن گرفتار عذاب میباشند و اصلا تخفیف در آن و مهلت از آن داده نمیشود ایشان را نزد بعضی بجهة رسوخ کفر در آخرت بعذاب ابد و در دنیا در لعنت بدة العمر میمانند برای توبه در دنیا ایشان مهلت نمی یابند یا امهال برای توبه و تبقیه او برای آن هرگاه تم بداند که اگر باقی بماند توبه خواهد کرد واجب است یا نه متکلمین در آن دو قول دارند ثانی یعنی عدم ابقا مختار اکثر است تنبیه در این دلیل است بر آنکه هرکه بر کفر و ردت مرد عذاب او ابدی بلا تخفیف و لا انقطاع است در مجمع فرق خلود و طول مکث آنست که خلود و دوام بیک معنی اند الا فرق در بینها آنست که خلود مقتضی طول مکث است اگرچه در آخرش انقطاع و انتها باشد چنانچه خلد ملکه میگویند اما دوام بمعنی بقای ابدیست که در آخرش انتها نباشد لهذا بخدا وصف بدوام کرده میشود نه بخلود و بعضی گفتند خلود و دوام و ابد و بقا بیک معنی اند و لکن در تعذیب کفار باتفاق تابید مراد است و انظار بمعنی تاخیر است تا نظر در امر خود نماید و انظار و امهال نیز بیک معنی تاخیر دارند اما فرق آنست که امهال تاخیر است برای تسهیل ما یکلف من عمله سوال خالدین حال از مفعول میباشد پس خلود لعنت چه معنی دارد جواب اول از دنیا الی آخرت و از آخرت الی الابد الآباد خدا و ملائکه و همه مومنین و من معهم فی النار بر ایشان لعنت میکنند جواب ثانی مراد از خلود لعنت خلود اثر لعن یا آن عذاب است پس از خلود اثر لعن تاویل و تعبیر بخلود لعن کرده شد چون آیه من اعرض عنه فانه یحمل یوم القیمة وزرا خالدین فیه اشکال بر جواب اول یوم القیمة دار الجزا است نه دار التکلیف باجماع امت پس لعن کردن تکلیفی از تکلیفات الهیه است پس اهل جنت و نار را چگونه در غیر محل التکلیف در محل الجزا تکلیف بلعن میکنند معهذا در محل اجابت نیست پس چگونه از ناس لعنت دائمیه صحت بندد و مجاب گردد جواب بنا بر جواب ثانی اشکالی نیست اما بنا بر اول مراد از لعنت بیزاری العباد ایشان از ترحم و رحمت و قرب میباشد و آن از اهل جنت بالنسبة اهل جهنم معلوم است که ایشان از اهل جهنم بیزار باشند قرب و رحم و عفو و نجات ایشان از عذاب اصلا و ابدا نمیخواهند اما خود اهل نار از اهل دیگر خصوص اهل طبقهٔ خفیف از اهل طبقهٔ شدید نیز بیزاری و بعد آنها میخواهند و همچنین بنا بر این اشکال اندفع میشود و تم الله اعلم اشکال بنا بر محقق است و اقوی بقا و دوام آنها چگونه متصور شود و آنچه محترق اطلاق و دوام حیوة برا و ممتنع است زیرا که ضدین اند و جمع ضدین محال است و الا یا احراق نمیباشد یا بقای او و علی حیوة نمیباشد جواب اینچنین سوال کرده محلین ذکر گردید و در اینجا میگوییم جز نجیره وقتیکه محترق شود در همان حال بلا انفصال اعاده نماید آنرا یا در حیوة او دوام و بقا با فرینند اشکال وارد نمیشود ثم الله اعلم بحث عاشر الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا این استثنا بعد از عذاب خلود است یعنی مگر آنکه معذب بخلود نمیباشند آنانکه توبه و رجوع کردند اما از کفر و ارتداد یعنی ندامت بدل بر کفر سابق و رجوع از آن کفر و مصاحب الحال و عزم بعدم معاودت بمثل آن در مستقبل بدة العمر خود یا ابدالآباد نمایند و اصلاح آرند بالمن خود را بتصحیح عقاید و ثبات بر آن نمایند بصورت نفاق که بظاهر اقرار کنند و در باطن کفر را مخفی دارند چه او توبه و اصلاح نیست و در نزول آن گرشد که این در وعده حارث آمد که در خواست توبه کرده بود و نزد بعضی بحکم عام باشد یعنی هرکه فرض کند بعد ایمان کفر کرده توبه نماید توبه او واجب تقلید الا است از و منقطع است اگرچه بسبب نزولش خاص بآن این است اشکال توبه کافر محض رجوع از کفر است با ایمان چرا با توبه او ضم کردن اصلاح و انضمام اصلاح هاتوبه کافر دلالت قوی و صریح بر تلافی مافات عنه فی الکفر باشد و حال آنکه اجماع است که بمحض اسلام معفو گردید از جمیع آنچه در کفر ترک و ضایع کرده چه قتل باشد چه علی فرعیه دیگر چون ترک صلوة و صیام و زکوة و خمس و حج اگرچه عند العدلیه مکلف بآن بود و لکن صحیح از و نبود جواب اول شیخ المشایخ ازین جواب فرموده تا هم نائل سازد که کافر چون ایمان آورد و ایمان تنها کافی باشد از واجبات عقلا و شرعی آتی چنانچه هر حاذ گر ایمان کرد عادة الله است که با او اکتفا ذکر گرد صالح میکند تا اکتفا بر ایمان تنها نماید و گمان نکند که عمل صالح واجب نیست جواب ثانی برای آن اصلاح ملا او ضم کرد تا باطن و ظاهر او یکسان

جواب بر بعض دفعتی است اعتراض سوال

جواب اشکال بقای محترق محال است



باشد چه اگر فی الباطن توبه کرد و ظاهر خود را اصلاح نکرد و عند اهل الشریعة محکوم بتوبه نمیشود و اگر در ظاهر اصلاح بعمل کرد و لکن در باطن اصلاح عقیده مطابق لسان و ظاهر اعمال ننساخت نکرد و عند الله منافق است جواب ثالث نزد آنانکه این آیت در حارث خاص است پس او مرتد ملی بود و مرتد ملی عبارت است از شخص کافر زاده مسلم شود باز بر گردد و بکفر پس او باسلام آرد بر او فعل اعمال واجب است اگر چه از و در حال کفر صحیح نیست و لکن بعد توبه باصلاح فائته و تلافی و قضای آن واجب است بخلاف مرتد فطری چه توبه او علی الظاهر عند الاکثر بمحض ارتداد قبول نیست الا القتل او و اوجار است که مسلم زاده باشد و مرتد شود اشکال هرگاه استثنا از خلد عذاب باشد در این اشعار میکند که در عذاب منقطع و لو قلیلا تائب خواهد بود و مع التوبه سقوط عذاب اجماعی است جواب اشکال وارد نمیشود چه جایز است که مستثنی منه و الله لا یهدی القوم الظالمین الا الذین تابوا باشد یعنی هدایت نمیکند مگر آنانکه هدایت بعد ظلم و کفر شامل آنها میشود که توبه نمودند بحث حادی عشر فان الله غفور رحیم این وعده مغفرت و رحمت بتائبان میباشد شیخ المشایخ فرموده این متضمن شرط تقدیری است یعنی آن تابوا فان الله غفور للذنب رحیم بالتوبه یعنی اگر کفار و عصاة توبه کردند بتحقیق خدا بخشنده گناه و مهربان به بندگان در قبول توبه است تنبیه این دلیل است که قبول توبه رحمت و تفضل است و اجابت آن بر خدا تعالی واجب نیست بخلاف معتزله چه نزد ایشان اجابت توبه بر تعالی واجب است و اگر نکند اخلال در واجب میکند تعالی الله عنه قوله تعالی

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ۝

یعنی بتحقیق آنانکه کفر کردند بعد از ایمان پس از آن افزودند کفر را چون یهود بعیسی و انجیل ایمان نیاوردند پس از آن افزودند آنکه بمحمد و قرآن نیز ایمان نیاوردند یا بعد ایمان و کفر کردند هرگز قبول کرده نمیشود توبه ایشان را و حال آنکه ایشان گمراه بتحقیق رفته اند و در تفسیرش چند بحث است بحث اول در نزولش خلاف کردند نزد قتاده و حسن و عطا خاص در یهود نازل شده چه ایشان کفر بعیسی و انجیل کردند بعد ایمان بانبیا و کتب خود پس کفر بعیسی زیاده کردند بانکار محمد و قرآن نزد ابو العالیه این آیت در یهود و نصاری هر دو نازل شده چه ایشان کفر بمحمد کردند نزد ظهور و بعد از انکار ایمان بنبوت او قبل ظهور بسبب کتب منزله و بشارات ثابته او در آنها و زیادتی کفر کردند در انکار قرآن و آیات و احکام آن نزد مجاهد در جمیع کفار و مشرکین نازل شده بعد آنکه اقرار بوجود و خالقیت و رازقیت و ربوبیت او و شستند پس اوثان و اصنام و ارباب او تا ربرستی کردند پس از آن زیادتی بالکار انبیا و کتب و آیات و احکام کردند نزد کلبی این آیت خاص در یازده کس از رفیقان حارث نازل شده چه هرگاه حارث تائب شد و ایشان بکفر خود باقی ماندند و اقامت بمکه نمودند مقرر کردند که اگر محمد غالب در آمد شد توبه بکنیم و الا بر اصل خود باقی بمانیم پس نزد فتح مکه اکثر کسی باسلام رجوع نمود تولیش قبول کرده که اگر بر ارتداد و باقی ماندند در توبه ایشان عیناً نازل گردید اقول تفسیر و در باقوال نزول بهر وجهی جمع است بحث ثانی لن تقبل توبتهم و اولئک هم الضالون انکار یعنی آنانکه بعد ایمان بکفر کردند و اصرار و زیادتی کفر نمودند هرگز قبول کرده نمیشود توبه ایشان را و آن جماعه از ایمان خارج از ایدان ثابت بر ضلالت اند اشکال در ما قبل آیت ذکر قبول توبه و در اینجا عدم قبول توبه کفر نمود اگر قبول باشد پس رد ما باشد و حال آنکه این کفار که یقیناً اجماع است که توبه تا حین ظهور آثار موت قبول است و این منافات کلی در آیتین میباشد بدانکه توبه در چند جا قبول نیست ا نزد ظهور آثار موت چه در آن وقت ملجا و مضطر الی التوبه میشود و توبه ضرور که معقود نیست ب نزد ظهور دابة الارض که در زمان ابن کن و مقام ج نزد نزول عقوبت یعنی چنانچه امم سلف قبول نشده چه در آن وقت ملجا بتوبه میشود قبول نیست د نزد ظهور آثار قیامت چه در آن وقت هم ملجا میشود و قبول عمل هیچ عاملی نیست هـ نزد امر اقعه عند حاکم الشریعة بعد ثبوت دعوی که توبه قبول نیست چه در آن وقت هم ملجا میشود و توبه مرتد و مرتد بر دو قسم است مرتد ملی یعنی کافر زادی مسلم گردیده مرتد شد توبه او قبول است بالاتفاق یا دو بار یا سه بار یا زیاده بر سه بار در آن اختلاف است زیرا که نسبت با و احتمال است که با و شبهه طاری شده بجهت آن بر گردیده دارد و سعی دارد و مرتد فطری

جواب اشکال که استثنا متصل است که در خلد عذاب یا نقلیل میبا

جواب اشکال تعارض نقلا و قوله عام و خاص تعمیم منافی نیست

یعنی مسلمانی که کافر شود آیا توبهٔ او قبول است یا قبول نیست پس آیا علی الظاهر قبول نیست یا مطلقاً قبول نیست امت در آن دو قول دارد نزد اکثر اصحاب امامیه توبهٔ فطری بمحض ارتداد علی الظاهر والباطن قبول نیست چه مسلم‌زاده محال طاری شدن شبهه نیست و نزد بعض اصحاب ما مطلقاً علی الظاهر قبول نیست بخلاف عامه چه نزد اکثر ایشان توبهٔ مرتد قبول است ملی باشد یا فطری در مبسوط دروس و عامه نیز روایت علم کردند قال علیه السلام من بدل دینه فاقتلوه تنبیه هرگاه این مقرر گردید پس در جواب اشکال با المفسرین وجوه دارند اول این ما قال آنست که عند الموت اگر توبه کنند قبول نیست لقوله تعالی ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن و همین قول حسن و قتاده و عطا است ثانی مراد از این توبه توبهٔ آنانست که بلسان توبه کنند نه بقلب و آن قبول نمیشود چه او نفاق است ثالث مراد از این آنکه اول مرتد شد و بعد از توبه مرتد باز شد پس توبهٔ اولی غیر مقبول گویا کرده و همین قول قاضی و قفال و ابن الانباری است اقول اگرچه بعضی تحسین این وجه کردند و الیق دانستند لکن نزد این حقیر بوجوه دیگر محل اشکال است رابع این کنایه از موت بر کفر است که توبهٔ کافر بر کفر عند الموت قبول نیست و در این نیز اشکال است و همین قول مختار است خامس این عدم قبول توبه از زیادتی کفر است مثلاً اول انکار عیسی بعد از آن زیاده انکار محمد کردند پس این کنایه از عدم قبول توبه از کفر ابداً باشد اقول این اضعف الاقوال است زیرا که بالاجماع معلوم است که اگر یهودی یا هر کافری توبه بعد اصرار و تکرار معاصی کرد قبول است سادس مراد توبهٔ الجائی است چه عند الالجاء توبه بالاتفاق قبول نیست و قول ثانی اقوی و آخر اعم است ثم الله اعلم بحث ثالث واولئک هم الضالون این بنا علة عدم اجابت توبهٔ ایشان میباشد یعنی برای آن قبول نیست که ایشان بر ضلالت و کفر باقی اند اشکال این دلالت دارد که غیر ایشان از کفار ضال نیستند و حال آنکه هر کافر ضال است پس باید توبهٔ هیچ یکی قبول نباشد جواب محمول آن میشود که ایشان بکمال رسوخ در منتهای ضلالت اند اشکال وصف ایشان در ابتدا بکمال تا دی و غلو کردوانیجا بضلال پس مراد بوصف بعد وصف نمیباشد مگر وصف اقوی و ضلال ضعیف بالنسبه کفر است پس الضالون هم الکافرون است بمقام وصف باشد جواب اگر شئی در ابتدا بوصف کمال ذکر شود بعد از آن بوصف ضعیف کبر دو مودی واحد شود پس در آنجا کمال و تمام آن مراد میباشد اشکال لازم نمی آید جواب ثانی جائز است که وصف اول بجهة کفر اصلی و این وصف بجهة زیادتی و اصرار باشد ثم الله تعالی اعلم

## قوله تعالی اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدٰى بِهٖ اُولٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نٰصِرِيْنَ

ترجمه یعنی بتحقیق آنانکه کفر کردند و مردند و حال آنکه ایشان کفار بودند یعنی کفار مردند پس هرگز قبول کرده نمیشود از هیچ یکی از ایشان پری زمین از طلا و اگرچه فدا و بدل دهد آنهمه طلا را که روی کل زمین را از مشرق و مغرب و جنوب و شمال مملو و مشحون ساخته قبول نخواهد شد و آنها اینکه کافر مردند مر آنها را عذاب دردناک است و نیست مر ایشان را شخصی یاری دهنده تا از نار و عذاب خلاص شوند و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول واحدی گفته ملأ الشئ قدر ما یملأه باشد از ملأ ملأ و ملأة و ملئة فهو ملی پس ملأ بالفتح مصدر از ملئت الاناء فهو مملو بمعنی پری باشد و بالکسر اسم آنچه ظرف آنرا بگیرد و به تالب شود و امتلاء نیز بمعنی پر شدن ظرف بچیزی باشد و ملی المدار غنی باشد و ملاء و ملئاء اغنیاء متمولین بمعنی اهل تشاور و اشراف و وجوه و جماعت عقلاء و غلبه باشد و ایشان را املاء برای آن نامیدند که عیون و قلوب بینندگان مملو بهیبت میشوند نزد بعضی بجهة آنکه بکمال عقل و فهم و تدبیر خود مملو اند اما غنی را برای آن ملی نامیدند که او مملو بمال و دولت خود میباشد و بعضی از معاصرین گمان کردند که عجم علمای خود را برای آن ملا نامیدند که او بعقل و بعلم و بحکمت شرعی و عقلی مملو میباشد و الملا بکسر اول از ملا یملو ملوا بلا همزه ناقص واوی در آخر باشد و الملیت والملت علی الکاتب املاء و املالا القاء تقریر بکاتب برای تحریر باشد اما فداء



از فدی یفدی فداء و فدی بمعنی عوض و بدل از ذیت آنچه داده میشود میباشد و از اینجا فدی الاسیر میباشد که او عوض قتل و حبس خود مالی میدهد خلاص از آن میشود و افتدی افتعال از فداء است و فدی و افتدی و تفادی بیک معنی فدیه دادن باشد و فدی تفدیه بمعنی جعلت فداک باشد در مجمع البیان فرمود فدی فلان فلانا و افتدی نفسه این از بابی است که برای غیر و برای نفس خودمی باشد بحث ثانی آیا ذهبا است یا ذهب در کشاف و کبیر برفع از قراءت اعمش نقل کردند بر آنکه بدل ملأ خبر برای محذوف است و مشهور نصب و بر آن جمله قراء اند پس نصب بسبب تمیز برای رفع ابهام از ملأ الارض آیا واو و لو افتدی اصلی غیر زائد است یا زائد در آن دو قول است ثانی قول فراء است و اول قول زجاج چه حروف قرآن مهما امکن زائد شمردن جائز نیست پس نزد او برای عطف است و تقدیرش لو تقرب الی الله او اراد النجاة بملأ الارض ذهبا لم یقبل و لو افتدی بذلک لم یقبل این بغرض تغلیظ و تاکید باشد و همین قول ابن انباری است بحث ثالث ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن یقبل من احدهم ملأ الارض ذهبا و لو افتدی به بدانکه این نهایت توعید و غایت تهدید بکفار وارد شده و غرض بیان حال مشرکین است بآنکه آنانکه کفار مردند اگر کل روی زمین مملو از زر شود و مال او باشد برای خلاصی خود از عذاب آخرت همه آنرا فدیه و بدل دهد هرگز قبول کرده نخواهد شد و هرگز خلاص نخواهد شد این تمثیل بمنتهای فدیه برای یاس او باشد که اصلا خلاصی او متصور نمیشود چه در خلاصی عادت اهل جریمه است عند السلطان اول سفارش مقربین پسند و سلطان تلطف امراء و ارکین از مواخذهٔ او میگذرد و برای ترس از اهالی دولت خود که مبادا اختلال امر سلطنت او کنند سفارش ایشان را قبول میکند خدا و ند جل شانه قهار غالب عادل است ند و ضد و ثانی و مثل ندارد و از این ناامید ساخت بقوله و ما لهم من ناصرین یعنی یاری کنندهٔ ایشان هیچ‌وجه ندارند ثانی اگر سلطان سفارش پذیر نیست پس فدیهٔ عظیمه از جریمهٔ عظیمه از مال و جان چون غلام و کنیز میدهند خدا از این هم ایشان را مایوس بلفظ لن یقبل ساخت ثالث در آخر الامر قوم با استمداد از دیگران یا باهم جمع شده بلوی بر سلطان میکنند مجرم را یاری داده خلاص میسازند خدا از این هم ایشان را در همین آیه و ما لهم من ناصرین مایوس ساخت در مجمع و معالم روایت کردند قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول الله تعالی لاهون اهل النار عذابا یوم القیمة ارایت لو ان ذلک ما فی الارض جمیعا من شیء لکنت تفتدی به فیقول نعم فیقول تعالی اردت منک اهون من هذا و انت فی صلب آدم ان لا تشرک بی شیئا فابیت الا ان تشرک بی یعنی پیغمبر صلعم فرمود ملخص آنکه خدا میفرماید بآنکسی که عذابش اهون و اسهل باشد اگر جمیع آنچه در زمین است برای تو میبود آیا تو فدای آن بعذاب خود میکردی شخص میگوید آری خدا میفرماید من از تو آسان و اسهل از این خواستم و تو در صلب آدم بودی که تو شریک بمن قرار مده چیزی را تو انکار کردی مگر آنکه بمن شریک ساختی در مجمع روایت کرده و یجاء بالکافر یوم القیمة فیقال له ارایت لو کان لک ملأ الارض ذهبا لکنت تفتدی فیقول نعم فیقال له لقد سئلت ایسر من ذلک فلم تفعل ملخص آنکه کافر را در قیامت گفته میشود اگر برای تو کل روی زمین مملو از طلا میبود آیا تو فدیه عذاب خود الحال میکردی کافر میگوید آری پس در جوابش گفته میشود بتحقیق ترا از ایسر و اسهل آن سوال کرده بودم که بمن باین عذاب گرفتار نمیشوی و تو نکردی آیا این آیت خاص در مشرکین است یا عام در هر کافر و عاصی در آن دو قول است ثانی مزعوم معتزله و خوارج میباشد چه نزد خوارج هر معصیت کفر است نزد وعیدیه فاسق بدون توبه ناجی نیست در تفاسیر اهل البیت شامل بکفار مسلم مبغض و موذی اهل البیت میباشد اشکال چرا در این آیات تکرار تهدید و توعید کرد و حال آنکه کفر یک نوع است کافی بود و لهم عذاب الیم و تکرار کلام توعید برای یک نوع کافر و کفر مطروح بل در افصح کلام قبیح میباشد جواب لا نسلم که تکرار کلام و تکرار توعید برای یک نوع باشد و اگر تکرار توعید هم برای یک نوع اشد کفار باشد چه قصور است چون سلطان حکیم بجرم عظیم میگوید که ترا میزنم و حبس مینمایم پس از تو هیچ قبول نکردم ترا میکشم این قبیح نیست و بعض اعلام در اینجا فرمودند که کفار در اینجا سه حال دارند اول آنانکه توبهٔ صحیحه از کفر کردند پس ایشان ناجی و توبهٔ ایشان مقبول است و آنها الا الذین تابوا و اصلحوا باشند ثانی آنانکه توبهٔ نفاقی لسانی غیر صحیح کردند لن تقبل توبتهم اشاره باو است ثالث آنکه مصر بر کفر خود بمیرد و او مراد در این آیت است بدانکه کافر بحسب انواع کفر در اصل از سه نوع خالی نمیباشد اول کفر و شرک او صفاتی باشد پس این نوع بالنسبه آتی ضعیف است ثانی کفر و شرک او ذاتی پس آن تقریر نوع و جنس و فصل و مثل و نظیر قرار دادن در ذات واجب باری باشد چون آن شریک نصاری و صوفیه وحدتیه این عظیم بالنسبه

ضعف کفر و ضلال

انواع کفر و کفار

اول است **ثالث** کفر و شرک بنوعی باشد که خود را بجای واجب بداند و قرار دهد که بغیر من واجب تعالی نیست چون نمرود و فرعون پس بحسب تفاوت شرک و کفر و معاصی تفاوت عذاب میباشد پس توعیدات و تهدیدات بحسب احوال ایشان اغلظ اگرچه در ابدیت عذاب متحد باشند **بدانکه** از صحاح اخبار آنچه واضح و لائح و از آیات باهرات مستفاد میشود این هست که عند الموت حالات آخرت خود مومن و کافر را هویدا میشود لهذا باجماع مسلمانان توبه عند ظهور آیات الموت قبول نیست چنانچه **در کتاب استیعاب** ابو عمر از جماعتی روایت کرده و اسمای شان شمرده **و در مجلد سادس** نیز روایت کرده ان عمر لما حضرته الوفاة قال له ابنه عبد الله و قد راه یبکی فقال یا ابت لم تبکی اجزعا من الموت قال لا والله ولکن لما بعده یعنی هرگاه عمر را موت حاضر شد عبد الله پسرش گفت وقتی که دید گریه میکند ای پدرم عمر چرا گریه میکنی آیا این جزع از موت است عمر خطاب گفت که نه والله بلکه گریه برای ما بعد آن میباشد **و بروایت** دیگر است نه والله بلکه برای آن اهوال که الحال معاینه میکنم **در شعب الایمان** بیهقی **و در تاریخ الخلفاء** روایت کردند قال ابو بکر لوددت انی لو کنت شجرة الی جنب الطریق فمر علی بعیر فاخذنی فادخلنی فاه فلاکنی ثم ازدردنی ثم اخرجنی بعرا ولم اکن بشرا یعنی ملخص ترجمه آنکه ابو بکر گفت کاشکه درختی بکناره راهی میبودم پس شتری گذر میکرد و میخورد و میجوید تا آنکه پشکل او میشدم و من بشر نمیبودم **ایضا** از عمر روایت کردند قال عمر یا لیتنی کنت کبش اهلی سمنونی ما بدا لهم حتی اذا کنت کاسمن ما یکون زارهم من یحبون فذبحونی لهم فجعلوا بعضی شواء و بعضی قدیدا ثم اکلونی ولم اکن بشرا ملخص آنکه عمر میگفت کاش که من گوسفند تربیت یافته اهل خانه چاق و چرب می بودم تا آنکه کدام دوستی بایشان می آمد مرا برای او میکشتند پس بعض گوشت مرا بریان میکردند و بعض گوشت مرا میخشکانیدند قدید میساختند و میخوردند و من بشر نمیبودم **در صواعق** وغیره روایت کردند که قال لیتنی هذه التبنة لیتنی لم اک شیئا لیت امی لم تلدنی یعنی عمر میگفت کاشکه من این خاشاک میبودم کاشکه من هیچ شی نمیبودم کاشکه مادر من مرا نمیزائید **علامه** در منهاج الکرامة ذیل این ذکر فرمود که ایشان روایت کردند ما من محتضر یحتضر الا و یری مقعده من الجنة او النار یعنی هیچ محتضری نیست مگر آنکه جای خود را در جنت یا در نار آنوقت می بیند **در تاریخ الخلفاء** در فصل خلافت عند الموت عمر میگوید فقال عمر لو ان لی طلاع الارض ذهبا لافتدیت به من هول المطلع و قد جعلتها شوری الخ یعنی عمر گفت تحقیق اگر مرا پری زمین طلا می بود هر آینه فدیه و بدل میدادم از هول آنچه می بینم و مطلع از احوال آخرت در اینوقت میشوم و من خلافت در شوری ما بین فلان و فلان و فلان انداختم **در کتاب امالی** احمد بن یحیی **و در مجلد سادس** ابی الحدید روایت کرده فتنفس عمر نفسا عالیا قال ابن عباس حتی ظننت ان اضلاعه قد انفرجت الخ یعنی عمر آهی بسیار بلند بلا اختیار کرد ابن عباس گفت که من گمان کردم که اضلاع او از یکدیگر جدا شوند و آن آه و خوف بجهة خلافت بود **در کشف الحق و منهاج الکرامة** نقل از ایشان نموده قال ابو بکر عند موته یا لیتنی کنت سالت رسول الله صلعم هل للانصار فی هذا الامر حق یعنی صدیق عند الموت گفت کاشکه از پیغمبر میپرسیدم که آیا برای انصار در خلافت حقی هست **در تجرید** و **کشف الحق و منهاج الکرامة** فرمودان ابا بکر قال عند موته لیتنی کنت ترکت بیت فاطمة رض لم اکشفه و لیتنی فی ظلة بنی ساعدة کنت ضربت یدی علی احدی الرجلین فکان هو الامیر و کنت الوزیر یعنی ابو بکر گفت کاش که من ترک خانه فاطمه رض میکردم و کشف آن نمیکردم **و** کاش که در ظله بنی ساعده میبودم و دست خود را بدست دیگری میزدم تا او امیر و من وزیرش میشدم **قوشجی و روزبهان** در ذیل این گفتند این من باب التبری عن الایالة والخلافة و برای شفقت للامة بود تا دیگری دست اندازی بخلافت نکند و آن نهایت صعب است **اشکال** معلوم هست که کافر در قیامت مالک یک حبه نه میباشد و بفرض محال اگر مالک هم میشود او را نفع نمی بخشد پس فائده در ذکر ملأ الارض چه باشد **جواب اول** اگر کفار بر کفر مردند و در دنیا ملأ الارض صرف کرده باشند



عند الموت [illegible]

قول ابوبکر و عمر در وقت موت



در آخرت ایشان را هیچ فائده نمیرساند **جواب ثانی** ذهب کنایه از اعز و احب اشیاء باشد پس گویا اگر اعز و احب اشیا پری زمین باشد و بدهد و بر دادن آن قادر باشد محال است که بتوسل آن خلاص و نجات از عذاب آخرت بیابد و این بصورت فرض و تقدیر میباشد **و فائده** در این تهویل کفار و تقریر یاس در انظار و اسماع و قلوب شان میباشد **بحث رابع** اولئک لهم عذاب الیم و ما لهم من ناصرین و مرهبین کفار را عذاب مولم مقرر و معین و ذکر آن بصورت بیان هست و نیست مر ایشان را صورت خلاصی و امید نجات ابد الآباد **تنبیه** ظاهر آیت در نفی شفیع و شفاعت بکفار خاص دلیل است بر وجود شفیع و شفاعت در اسقاط مضرت از عصاة مومنین **و** مویدش خبر صحیح متفق علیه الامة قال النبی صلعم ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی ذخیره نهادم شفاعت خود را بعفو خداوند برای اهل کبائر از امت خود اللهم اجعلنا من اهل الشفاعة و فی شفاعتهم برحمتک و عظمة نبوة انبیائک و امامة خلفائک علی خلقک فی ارضک علیهم صلواتک

وبرکاتک امین یا ارحم الراحمین

و قد وقع الفراغ من المجلد الثالث هذا من تفسیر **لوامع التنزیل سواطع التأویل** بعون الله الملک الجلیل رب الجمیل فی خامس و عشرین من الصفر المظفر فی اول السنة ١٣٠١ من المائة الرابعة بعد الالف من الهجرة المقدسة سلام الله علی هاجرها و آله و الالف التحیة و من القاء المغیبات و اعجب الالهامات و اعظم النعمات تاریخ تالیف مجلدات هذا التفسیر اسمه التام لوامع التنزیل سواطع التأویل **یتلوه** بتوفیق الله الاکبر و تائیده الاوفر **المجلد الرابع**

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون فاحمده حمدا و شکرا حتی یحمده الحامدون و یشکره الشاکرون

واصلی واسلم علی ملئکته و انبیائه لاسیما علی سید رسله

وعلی خلفائه من الله فی بریته محمد و عترته حتی یصلی

المصلون و یسلم المسلمون والحمد لله

رب العالمین



این ماده تاریخ از شیخ المشائخ هند قدسی انتساب تورع اکتساب فضیلت مآب فخر الحاج جناب مولوی الشیخ عبد الوهاب صاحب لکهنوی می باشد

| | |
|---|---|
| جناب قبلهٔ دین مقتدای خلق ابو القاسم | که اصل طاهرش از آل تطهیر آمده الحق |
| نباشد در عرب هم در عجم امروز همتایش | برون این فرد کامل ز اهل کشمیر آمده الحق |
| ز ذات او هدایت خلق عالم را بود آری | پی ارشاد اهل هند اکسیر آمده الحق |
| ز وعظ او براه راست خلقی جوق جوق آمد | بیانش را ز ایزد طرفه تاثیر آمده الحق |
| عجب تفسیر قرآن این زمان تصنیف فرمود | کش اقلیم بلاغت زیر تسخیر آمده الحق |

برای سال تاریخش رقم زد خامهٔ **تائب**

١٢٩٨

ابو القاسم امام اهل تفسیر آمده الحق

رب ماده
هر شیخ
[illegible]

**تمت**

این مادهٔ تاریخ از ذهن وقاد و فکر نقاد ملک شعراء مرزا بیضا صاحب ولایتی کابلی می باشد

ز ذریت خاتم الانبیاء / ز نو باوهٔ دوحهٔ مرتضا
ابوالقاسم آن شاه اعلی جناب / که مشهور دهر است چون آفتاب
کتابی به تفسیر تصنیف کرد / پی حل اشکال تالیف کرد
چو در رمز آیات دقت نمود / ز پیشینیان گوی سبقت ربود
سواطع بتاویلش از وحی حق / بجز دلش حکم شد فانفلق
ز مقطع بگو شانزده کم نما
جنابی که از علم در اجتهاد / چو او فاضلی کس نیارد بیاد
چو در علم تفسیر معراج کرد / ز الهام حق بر سرش تاج کرد
لوامع سواطع چو شد نام او / ز آغاز پیداست انجام او
بتفسیر قرآن چو کرد او رجوع / لوامع به تنزیلش آمد شروع
چو تاریخ تالیف بیضا بجست / جوابی خرد بهر او داد چست
لوامع بود تاج تفسیرها ۱۳۰۳

از بکر فکر نجاد و عقل باسداد فضائل مآب فواضل انتساب جناب مولوی غلام رسول صاحب حنفی ساکن موضع عادلگره ضلع گوجرانواله

باحسان و لطف خدای کریم / که لطفش قدیم است و فضلش عمیم
مضامین او آبدار و عجیب / چنان شد که یحیی العظام الرمیم
نکات و حِکَم اندرو آنچنان / که فهمش کند مرد دانا حکیم
بود معنی دلفریبش چنان / که حیران درو گشته عقل سلیم
خط جدول او بسطح ورق / چو خطهای انهار دار النعیم
بود جامعش سید نامدار / خردمند و دانا ذکی و فهیم
ابوالقاسم آن فاضل نیکنام / که شد عقل او علم دین را قسیم
بتحریر مرغوب و تقریر خوب / رباید دل هوشمند علیم
غرض آنکه چون این کتاب عجیب / بوقت سعادت قرین شد رقیم ۱۳۰۳
خرد گفت خوان از سر بسمله / که تفسیر قرآن بسیط و جسیم
چو تاریخ هجری رقم شد دوبا / دو تاریخ دیگر بآن کن ضمیم
[illegible] / بتاریخ هندی بخوان اینچنین
رقم یافت تفسیر تلک الرسل / یکایک حروفش چو دُرّ یتیم
تو گوئی که بحر معانیست آن / درو موج موج از علوم قدیم
سوال و جواب اندران بیشمار / پسندیده فکرت مستقیم
سوادش فریبندهٔ چشم حور / بیاضش فروزندهٔ لوح سیم
ز الفاظ او معنی دلکشا / بدل میرسد چون بغنچه نسیم
ز آل رسول شفیع مطاع / قسیم جحیم و نعیم و وسیم
شده علم ازو باقوام آنچنان / که اعراض شد با جواهر قویم
امامیه را عالم مؤتمن / امام و علیم و فهیم و زعیم
پی سال طبعش شده فکرمند / نویسنده اش خاکسار اثیم ۱۳۰۳
وگر طرح دیگر بخواهی بگو / که شرحی بدیع و کتاب کریم ۱۸۸۶
سن عیسوی خوان ز حد عدد / که بس عمده شد جزو ثالث رقیم
بود زیب تفسیر فرقان فخیم ۱۹۴۲

قطعهٔ تعمیه تدخله در بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف وزنش مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن از جناب شهزاده آغا عبد الرزاق صاحب المتخلص به دری

تفسیر بسیطی و کبیری بزمانه / تالیف نموده است ابوالقاسم افخم
برهان مسلم بود از بهر تشیع / فی العصر از اینگونه تصانیف بود کم
دُرّی رقمی زد پی سال وی و کرد / یاد دید بها جمع ته برهان مسلم

وله ایضا قطعهٔ تعمیه تدخله در بحر هزج اخرب وزنش مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع یا فع

علامهٔ عصر خود ابوالقاسم شاه / آن بی شک و ریب بابویه دوران
تفسیر مشرحی مصنف کردا / مشحون ز روایت و براهین اعیان
هی هی ز مرصع عبارات او / ویک ز مجاز و استعارات آن
دری چو عرائس معانی دیدا / بی شائبهٔ تامل و بی امعان
بر مصرعهٔ اخیر بهر تاریخ / آورده بتعمیه بطرز شایان
از مخزن دل نثار کنز و گفتا / کشاف حقائق رموز قرآن

# تمت

بعون الله این جلد ثالث تفسیر شریف لوامع بتاریخ ۲ شهر جمادی الثانی سنه ۱۳۰۳ هجری از تحریر فراغت یافت ط

[illegible]